تاریخ عثمانی

جلد دوم

از فتح استانبول تا مرگ سلطان سلیمان قانونی

نوشته

اوردینر پروفسور اسماعیل حقی اوزون چارشی لی

ترجمه

دکتر ایرج نوبخت

تاریخ عثمانی

جلد دوّم

از فتح استانبول تا مرگ سلطان سلیمان قانونی

نوشتهٔ

اوردینر پروفسور اسماعیل حقّی اوزون چارشی لی

ترجمهٔ

دکتر ایرج نوبخت

انتشارات کیهان

این کتاب ترجمه‌ای است از:
Osmanli Tarihi
I. cild, 3. Baski
* * *
Ord. Prof. Ismail Hakki Uzuncarsili
Turk Tarih Kurumu Basimevi- Ankara 1972

تاریخ عثمانی جلددوم
نوشته اوردینر پروفسور اسماعیل حقی اوزون چارشی‌لی
ترجمه دکتر ایرج نوبخت
چاپ اول- پائیز ۱۳۶۹- پنجهزار نسخه
چاپ: مؤسسه کیهان

نشانی: خیابان انقلاب- مقابل پارک دانشجو- کوچه انوشیروان
شماره ۱۰ انتشارات کیهان

بسم الله الرحمن الرحیم

تاريخ - ۹

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه
سیاست سلطان محمد فاتح	۱۳۸
جنگ ایتالیا	۱۴۰
بازپس گرفتن اوترانتو توسط سلطان ناپل	۱۴۱
جنگ رودس	۱۴۲
شوالیه رودس	۱۴۲
محاصرهٔ رودس	۱۴۴
رودس در این جنگ به تصرف درنیامد	۱۴۵
اختلاف دول عثمانی- ممالیک و جنگ آسیای سلطان محمد دوم	۱۴۶
مسئله پسران ذوالقدر	۱۴۷
شهسوار بیگ	۱۴۷
مرگ سلطان محمد فاتح	۱۴۹
شخصیت سلطان محمد فاتح	۱۵۰
فصل ۱۰	
وضع فرهنگی استانبول به هنگام فتح استانبول	۱۵۵
فصل ۱۱	
انتقال مهاجر وایجاد موسسه‌های علمی- اجتماعی و قصرها به منظور آبادانی استانبول	۱۶۱
موسسه‌های فرهنگی و اجتماعی	۱۶۴
قصرهای قدیمی و قصرهای جدید	۱۶۵
انتخاب پاتریک	۱۶۶
فصل ۱۲	
مجادلهٔ سلطان بایزید و جم سلطان ونتیجهٔ آن	۱۶۹
جدال برای سلطنت	۱۶۹
حکمرانی بایزید	۱۷۰
مجادلهٔ بین بایزید و جم	۱۷۲
جم سلطان در قاهره	۱۷۴
قصد بهره‌برداری قرامانیان از مجادله برسرسلطنت دو برادر	۱۷۵
فعالیتهای جم در ولایات قرامان	۱۷۷
مذاکرات جم سلطان	۱۷۸

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

فصل ۳۲

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

فصل ۱

نگرشی به سه قاره جهان در اثنای فتح استانبول و پاره‌ای حوادث

دولتهای موجود در آسیا و افریقا

با توجه به اینکه فتح استانبول به دوران قرون میانهٔ تاریخ پایان داد و دوران تازه‌ای را در تاریخ جهان گشود، از این‌روی ناگزیر از نگرشی به پاره دولتهای موجود در سه قاره بوده، و ناچاراز دانستن اطلاعاتی در این زمینه هستیم. در اثنای فتح استانبول در شرق کشور عثمانی در قسطمونیة و سینوپ امیر نشین اسفندیاریان و امپراتوری طرابزون قرار داشت که دریای سیاه را صاحب بود و در شرق دورتر قراقویونلوها حکومت می‌کردند که بر ایران، عراق، خراسان و آذربایجان و بخشی از آناطولی حکم می‌راندند و نیز دولت آق‌قویونلوها بود که دیار بکر و حوالی آنرا متصرف بودند. آناطولی، قونیه، قرامان، آقسرای و ارمناگ را دولت قرامانیان اداره می‌کردند. در ساحل دریای مدیترانه امیرنشین کوچک علائیه بود و حوالی البستان و مرعش را ترکمن‌های ذوالقدردر دست داشتند که زیر نفوذ ممالیک حاکم بر مصر و سوریه بودند. در حوالی آدنه و طرسوس ترکمن‌های آل رمضان (رمضان اوغول لاری) حکم می‌راندند که آنان نیز زیر نفوذ ممالیک حاکم بر مصر و سوریه بودند. سوریه، مصر، حجاز توسط سلاطین ممالیک طبقهٔ دوم (چرکس) اداره می‌شد.

باز در این ایام در افریقای شمالی یعنی تونس و حوالی آن خاندان بنی حفص و در الجزایر غربی بنی زیان و در الجزایر شرقی بنی مورین حکومت می‌کردند که جملگی در برابر فعالیتها و اقدامات مسیحیان سخت ناتوان بودند.

حکومتهای موجود در اروپا

در اروپا، در بالکان شاهزاده‌نشینهای، بسنه، صرب افلاق و بغدان وجود داشت و در آلبانی، اسکندر بیک حکم می‌راند که در میان این شاهزاده‌نشینها پرنس صرب و افلاق، تحت نفوذ حاکمیت بزرگ عثمانی قرار داشت.

در اروپای شرقی و اروپای جنوب شرقی حاکمیت «آلتون اردو» به کلی از میان رخت بربسته و خان نشینی (کریمه) تشکیل شده بود و روس‌ها با آن که از دادن خراج به آلتون اردو خلاصی یافته بودند ولی هنوز مسکو یک گراندوک‌نشین بود و به صورت مقر امپراتوری درنیامده بود. در اروپای مرکزی حکومتهای لهستان، بوهم، مجارستان و امپراتوری آلمان مقدس وجود داشت و در اروپای شمالی امپراتوری دانمارک و سوئد حکمرانی می‌کرد که این دو در سال ۱۳۹٦ م با پیمان کالمار با هم متحد شده بودند ولی هنگام فتح استانبول این پیمان به هم خورده بود. در اروپای غربی انگلستان و فرانسه به جنگ صد سالهٔ خود خاتمه داده بودند، در شبه جزیرهٔ اپیریک امپراتوریهای کوچک پرتغال، آراگون، کاستیل و ناوار و نیز دولت اسلامی بنی احمر وجود داشت که زیر فشار این امپراتوریها بود.

در اروپای جنوبی در شبه جزیرهٔ ایتالیا پاپ‌نشینهای میلان و فلورانس حاکم بود و در ناپل و سیسیل و مرمره جمهوری ونیز حکمروایی می‌کرد که بنادر و جزایر بسیاری را زیر سیطره داشت.

در سواحل مدیترانه با آنکه جمهوری کوچک جنوا قدرت سابق خود را از دست داده بود با وجود این در این دریا بویژه جزایر نزدیک به سواحل عثمانی از قبیل لمنی،مدللی و سمادیرک و طاشوز و جزایر ساقز بندر انزه در حوالی دده‌آغاج در اختیار امیرزادگان جنوا بود که در سواحل دریای سیاه نیز مستعمراتی داشت.

* *

در این تاریخ دولت عثمانی با اقدامات سال ۱٤٥۱ م تجاوز «قرامانیان» را متوقف کرده و باز آنان را وادار به پرداخت خراج کرده بود. جدال خصمانه بین آق‌قویونلوها و قراقویونلوها همچنان ادامه داشت. و حکومت عثمانی بی‌آنکه سبب خشم حکومتهای ونیز و

جنوا شود با آنها معاهدهٔ تجاری می‌بست و از رقابت بین ونیزی‌ها و امپراتوری ناپل که قصد حاکمیت بر مدیترانه و بالکان را داشتند بهره می‌جست.

فرانسه که به جنگ صدساله‌اش با انگلستان تازه پایان داده بود، سخت خسته بود و انگلستان خسته‌تر از او درگیر مشکلات داخلی بود به این معنی که بین خاندان لانکاستر (خانواده امپراتوری) و ریشارددوک یورک نبرد معروف چیفته‌کول آغاز شده بود. مابین دوّل اسکاندیناوی اتحاد کالمار به هم خورده بود و بین شارل هشتم که به پادشاهی سوئد انتخاب شده بود با کریستان اوّل شاه دانمارک جنگ ادامه داشت و رقابت برای نفوذ درمنطقه بین جمهوری ونیز و سلطان‌نشینهای ناپل و سیسیل شدت یافته بود که دراین اثنا دوطرف قصد داشتند اسکندر بیک و حکومت‌های آلبانی را به سوی خودجلب و جذب کنند. در مجارستان ژان‌هونیاد که هنوز نایب‌السلطنه بود درحال تردید به سر می‌برد. و با آنکه بر اثر تحریکات پاپ قصد داشت اقداماتی بکند ولی هنوز از دست زدن به هر اقدامی خودداری می‌کرد.

(حکمروایان بیگانه در اثنای فتح استانبول)

در اثنای فتح استانبول حکومتهایی که از آنان نام بردیم بشرح زیر بودند:

جندار و غلی‌بیک‌ابن ابراهیم بیک (۱۴۵۹- ۱۴۴۳م) در سینوپ و قسطمونیه یوانیس کومننوس چهارم امپراتور طرابزون (۱۴۵۸- ۱۴۴۶م).

جهانشاه قرایوسف حکمدار قراقویونلو (۱۴۶۷-۱۴۳۷م) و جهانگیربن علی‌بیک و برادرش اوزون حسن حکمران آق‌قویونلو (۱۴۵۳-۱۴۴۴م) و (۱۴۷۸- ۱۴۵۳م). ابراهیم بیک ابن محمدبیک حکمران دولت قرامانیان (۱۴۶۳- ۱۴۲۴م).

در علائیه لطفی بیک(وفات سال ۱۴۶۰م)، در سلطان‌نشین مملوک(سیف‌الدین انیال) (۱۴۶۱- ۱۴۵۳م) در تونس از خاندان ابوحفص متوکل علی‌ا...ابوعمر عثمان (۱۴۸۸- ۱۴۳۵م)، در الجزایر غربی ابوالعباس احمدبن ابی‌حمو (۱۴۶۲- ۱۴۳۱م) و در الجزایر شرقی از خاندان بنی‌مورین امیرعبدالله حکمرانی می‌کردند. در قسمت بالکان (اروپا و در سلطان‌نشین بُسنه) از خانواده کوسترموینچ استفان توماسوویچ سلطنت می‌کردند (۱۴۶۱-۱۴۴۴م).

ویلیق اوغلی در صربستان بود که زیر نفوذ حاکمیت عثمانی قرار داشت و در افلاق که آن هم تحت نفوذ حاکمیت عثمانی قرار داشت، «ولادیسلاو» دوّم حکمران بود (۱۴۵۶- ۱۴۴۸م).

در بغدان پیتروآرون والکساندر دوّم مشترکاً حکومت می‌کردند (۱٤۵۵- ۱٤۵۱م) در اروپای شرقی در خان‌نشین کریمه حاجی‌گیرای ابن غیاث‌الدین حکمروایی داشت. (سال ۱٤٦٦-۱٤۲۰م) ودر گراندوک‌نشین مسکو کوروواسیلی‌یف (۱٤٦۲-۱٤٤۸م).

کازیمیر ششم از خانواده یاکلون در لهستان (۱٤۹۲- ۱٤٤۵م) ولادیسلاس از خانواده لوکزامبورک دربوهم حکمروا بود و حکمرانی آلمان و پادشاهی لومباردیا با فردریک سوّم بود.(۱٤٦۳- ۱٤۵۲م).

در اروپای علیا در سوئد و نروژ شارل هشتم (۱٤٦۷-۱٤٤۸م) و در دانمارک کریستان اول حکمران باواریایی حکومت می‌کرد.

در اروپای غربی، در انگلستان، هانری دوم از خاندان لانکاستر سلطنت می‌کرد (۱٤٦٤- ۱٤۲۲م) و در فرانسه شارل هفتم از خاندان والواحکم می‌راند(۱٤٦۱- ۱٤۲۲م).

در شبه جزیرهٔ ایبریک در پرتغال آلفونس اول از خاندان بورگونی (۱٤۸۱-۱٤۳۸م) حکمران بود و آلفونس پنجم حکمروایی سلطان‌نشین آراگون و ناپل و سیسیل را به عهده داشت (۱٤۵۸- ۱٤۱٦م)

در کشور پادشاهی کاستیل و لئون ژان دوّم سلطنت می‌کرد (۱٤۵٤- ۱٤۰٦م) در اسپانیا حکمرانی با دولت اسلامی بنی‌احمرسعدبن علی بود (۱٤٦۱- ۱٤۵۳م).

در اروپای جنوبی شبه‌جزیرهٔ ایتالیا به طوری که قبلاً نیز اشاره شد حکمرانی سیسیل و ناپل با آلفونس پنجم بود، مقام پاپی را نیکلای‌پنجم به عهده داشت (۱٤۵۵- ۱٤٤۷م) در فلورانس خاندان «مدیسی» در میلان فرانچسکوالکساندر (۱٤٦٦- ۱٤۵۰م). و در ونیز فرانچسکو فورسکارما حکمرانی می‌کرد (۱٤۵۷- ۱٤۲۳م).

(تاثیر فتح استانبول در اروپا)

«وضع روانی حاکم در اروپا»

فتح استانبول توسط ترکان عثمانی در ۲۹ مائیس ۱٤۵۳ (بیستم جمادی‌الاوّل ۸۵۷ هجری) اگرچه پاپ و سلطان‌نشینهای ناپل و دیگر کشورهای اروپای جنوبی را در حیرت و وحشت فرو برد ولی بتدریج عقل و منطق جایگزین تعصبات شدید دینی می‌شد و از شدّت تعصبات دینی قدیمی می‌کاست. این مسئله به انضمام مجادلات داخلی که بعضی از دوّل اروپایی درگیر آن بودند سبب شد که فتح استانبول در غرب با واکنش چندان شدیدی مواجه نشود و از اقداماتی که پاپ نیکلای پنجم به تنهایی به آن دست زد هیچ نتیجه‌ای

حاصل نیامد. و شگفت‌آور آنکه در مقابل اقدامات پاپ علیه عثمانی‌ها به عکس اهالی آدالا رها(جزیره‌ها) دسپوط‌نشین‌های شبه‌جزیرهٔ بالکان و نیز سلطان‌نشینها وسینیورنشین‌های صربستان، افلاق، بُسنه، موره، بخشی از آلبانی توسط سفرایی که در بهار سال ۱٤۵٤ گسیل داشتند فتح استانبول را به حکمران عثمانی تبریک گفتند و به این ترتیب فرستاده صربستان که برای عرض تبریک به دربار عثمانی رفته بود پرداخت ده هزار «دوکا» خراج را مورد تایید قرارداد و نیز حکمران جنوائی‌ساقیزسه هزار دوکا، حکمران مدللی دوهزار و امپراتور طرابزون دوهزار دوکا خراج را تقدیم حکمران عثمانی کردند، و به این ترتیب در سایهٔ سیاست قوی و اقدامات سریع عثمانی‌ها، تشبثات پاپ نیکلای پنجم در راه ایجاد یک جنگ صلیبی جدید بی‌نتیجه ماند و دعوت بسیج عمومی مسیحی‌ها که در سی‌ام ایلول ۱٤۵۳ از طرف پاپ اعلام شده بود با اقبال مواجه نگشت.

(اقدامات و فعالیت‌های پاپ)

پاپ نیکلا برای مقابله با ترکها درصدد برآمد، ضمن تحریک ژان هونیاد شاهزاده معروف آلبانی و «اسکندربیگ» کمکهای لازم درحق آنان را اعمال کند، حتی پاره‌ای از دول غربی نیز برای تسکین افکارعمومی که پس از فتح استانبول در اروپا به هیجان آمده بود به پیروی از پاپ درصدد برآمدند تا حرکت نمایشی برای یک جنگ صلیبی را آغاز کنند و در این رهگذر امپراتورآلمان فردیناند سوم از پاپ خواهش کرد تا مجمعی برای ایجاد تشکیلات و آغازیک جنگ صلیبی جدید تشکیل دهد. جمهوری ونیز و سلطان‌نشین ناپل که منافعشان از بین رفته بود با وعده‌های فراوان به میدان آمدند و حتی در این باره دیدارهایی نیز در «رم» صورت گرفت، دراین میان یورگی برانکوویچ ویلیق(و ملکاِوغلی) که در اثر فشار عثمانی‌ها از صربستان فرار کرده بود، به نزد پاپ رفت و وارد ماجرا شد. ملاقاتهایی بین اسکندربیک حکمران آلبانی و ژان هونیادوبرانکوویچ آغازشد اما هیچ یک از تصمیمات اتخاذ شده علیه ترکها به مرحلهٔ عمل درنیامد.

زیرا اوّلاً بین ونیز وناپل رقابت سیاسی حاکم بود و حتی در آن اواخر رقابت بر سر آلبانی کاملاً علنی شده بود. ازآنجایی که جمهوری ونیز سیاستی را که پادشاهی ناپل تعقیب می‌کرد،نمی‌پسندید و درعین حال نسبت به آن سیاست سوٌظن داشته‌ارتباط خود را با بلوک غرب قطع کرده و در سال ۱٤۵٤م با عثمانی‌ها یک قرارداد تجاری منعقد کرده بود. در ۲٤ مارت ۱٤۵۵ م‌نیکلا (پاپ پنجم) مردوکالیکست سوم (آلفونس بورژیا) بجای او نشست. پاپ جدید برای مقابله با عثمانی‌ها و به دست گرفتن حاکمیت دریای مرمره به

قصد مجادله با عثمانی‌ها، با ناپل که قصد نفوذ و اعمال مالکیت در بالکان را داشت و نیز با آلفونس پنجم سلطان آراگون تشریک‌مساعی آغاز و آهنگ جنگ با عثمانی‌ها را کرد، امّا ناوگان اعزامی به دریای اژه، بعضی از جزایر را تصرف کرد ولی بی‌آنکه بتواند در مورد مقابله با بازرگانان ترک کار اساسی انجام دهد، بدون اخذ نتیجه بازگشت و تنها تیره‌روزی اهالی این جزایر را موجب آمد که علیه ترک‌ها تحریک شده بودند.

جلب رضایت اتباع رومی

در حالی که پاپ‌ها با این تحریکات قصد داشتند بیهوده یک جنگ صلیبی جدیدی را علیه عثمانی‌ها بر پا کنند ترک‌های فاتح استانبول با به رسمیت شناختن حقوق کلیسای شرق یعنی کلیسای اورتدکس همچون زمان امپراتوری بیزانس، رضایت رومی‌ها را جلب کردند و مانع از آن شدند تا رومی‌ها که علی‌رغم مذاکرات متعدد، مایل به نزدیکی به کلیسای غرب (کاتولیک) نبودند، زیر نفوذ و سیطره کلیسای کاتولیک در آیند و به این ترتیب آنها توانستند چون سابق، استقلال کلیسای خود را حفظ کنند.[1]

حکمران عثمانی در پی فتح استانبول ژنادیوس را که از مراتب علم و فضل او شناخت داشت به مقام کشیش اعظم رومی‌ها منصوب کرد واختیاراتی معادل اختیارات دوران امپراتوری به او داد[2]. این سیاست حساب شده دولت عثمانی سبب شد که باب تشبث به پاپ برای وحدت دو کلیسا به مدت نیم قرن بسته بماند[3].

۱. گهگاه بعضی از امپراتوران بیزانس برای وحدت کلیسای ارتدکس و کاتولیک به پاپ مراجعه کرده بودند که این خود از فشار ترکان بر امپراطوری بیزانس و تصرف برخی از سرزمینهای تحت تسلط امپراتوران بیزانس ناشی می‌شد، تشبث به وحدت دو کلیسا به امید اخذ کمک از غرب بود. عثمانی‌ها به دنبال فتح استانبول با حفظ استقلال کلیسای اورتدکس رضایت رومی‌های متعصب را جلب کردند و آنان را از کاتولیک شدن رهانیدند. عکس این مسئله نیز برای سلطان عثمانی مقدور بود، یعنی این دولت می‌توانست با آوردن یک کاردینال از رم کلیسای کاتولیک را نیز از خود راضی بسازد، لکن حمایت از کلیسای اورتدکس بیشتر موافق با سیاستش بود.

۲. ژنادیوس کشیش اعظم جدید پس از فتح استانبول در محلی نزدیک ادرنه مخفی شده بود. سلطان عثمانی را از مزایا علمی و صلاحیت او آگاه ساختند. به دستور شاه به جستجویش برخاستند و پس از یافتنش به درخواست رومی‌ها به مقام کشیش اعظمی منصوب شد.

۳. در این ایام تنها داوید آخرین امپراتوری طرابزون پیش از اشغال طرابزون توسط عثمانی‌ها، به پاپ متوسل شده بود.

در همان حال طی فرمانی از سوی حکمران عثمانی امنیت خاطر جنوائی‌های مقیم گالاتا* و مردم گالاتا فراهم شد. با این اقدام دولت عثمانی توانست هم اورتدکس‌های ساکن در بالکان‌ها را که تحت تسلطش بود و هم اورتدکس‌های موره، صرب، افلاق، و آلبانی جنوبی را زیر نفوذ خود آورد[٤].

٤. گالاتا در زمان امپراتوری تئودیسیوس کبیر (۳۹۵- ۳۷۹ م) چهاردهمین منطقه بیزانس به شمار می‌رفت. شهر با حصار محصور بود و به محلات و بخشهای زیادی تقسیم می‌شد که یکی از آنها محله گالاتا بود. گالاتا پس از سال ۱۱٦۰ م در پی سکونت جنوائی‌ها در آن کسب اهمیت کرد و یک شهر تجاری مهمی شد. وقتی بیزانس به دست لاتین‌ها افتاد، گالاتا به ونیز که در هرخصوص به لاتین‌ها یاری کرده بود داده شد(۱۲۰٤). میخائیل پالئولوگ امپراتور ازنیق برای خارج کردن استانبول از دست لاتین‌ها با جنوا توافق کرد و پس از فتح استانبول گالاتا را به جنوائی‌ها داد. (۱۲٦۱ م) که این شهر بالتبع به صورت یک مستعمره جنوائی درآمد و توسط «پودستا» اداره شد. و برج گالاتا که هریسیتوس تولس نام داشت در سال ۱۳٤۸ م توسط آنان ساخته شد. جنوائی‌ها در کنار خانواده امپراتور پالئولوگ برای خارج کردن استانبول از دست امپراتور لاتین کوشیدند. امپراتور آندرونیقوس دوم در ازای این خدمات جنوائی‌ها طی عهدنامهٔ مورخ ۱۳۰۳ میلادی اداره امور گالاتا را به آنها واگذاشت گالاتا توسط پودستا یعنی والی یا کمیسری که از سوی دولت جنوا اعزام می‌شد اداره می‌شد. عایدات گمرک و سایر مالیات‌ها توسط جنوائی‌ها گرفته می‌شد. ادارهٔ امور داخلی گالاتا توسط مجلسی بود که نمایندگان آن از سوی مردم انتخاب می‌شدند نیمی از آنها از آریستوکرات‌ها و نیمی دیگر از دمکرات‌ها بود. در اثنای محاصرهٔ استانبول به موجب موافقتنامه بین امپراتور عثمانی و جنوائی‌های مقیم گالاتا، دولت عثمانی متعهد شد که در صورت عدم یاری جنوائی‌ها به امپراتور بیزانس تمام امتیازاتی را که داشتند به رسمیت بشناسد ناگفته نماند که جنوائی‌ها تصور می‌کردند که این محاصره نیز چون سایر محاصره‌های استانبول عقیم خواهد ماند و یا حداقل سقوط شهر به درازا خواهد کشید. اما چون دیدند که در این تصور خود اشتباه کرده‌اند دستپاچه شدند و دست به بعضی اقدامات تدافعی زدند که سودمند نیفتاد، از این روی هیئتی نزد سلطان محمد فاتح فرستادند و تأیید تعهدش را خواستار شدند پادشاه پیشنهاد مردم گالاتا را پذیرفت ولی افزود که به سبب خدمات پنهانی جنوائی‌ها در دفاع از استانبول حقوق آنها را به رسمیت نخواهد شناخت در پی آن دستور تنظیم عهدنامه‌ای را صادر کرد. این عهدنامه در بدو امر به زبان رومی نوشته شد و فرماندهٔ طرف مقابل یعنی زغنوس پاشا آنرا امضا کرد بعداً پادشاه نیز در تأیید آن عهدنامه، نامه‌ای داد ولی با ادارهٔ امور گالاتا توسط جنوا موافقت نکرد. زافاریا والی جنوائی گالاتا طی نامه مورخ ۲۳ حریزان به جمهوری جنوا به آگاهی دولت متبوع خود رسانید که سلطان محمد دوبار در گالاتا به گشت پرداخته و برای تسهیل ورود به دژها از سوی خشکی بعضی از برجها را در این منطقه تخریب کرده و بخشی از برج «صلیب مقدس» واقع در بخش ساحلی را نیز خراب کرده است و ضمناً سه ماه به تجار فراری جنوائی مهلت داده است که به گالاتا برگردند والا اموال آنها به نفع خزانهٔ عثمانی ضبط خواهد شد. متن ترکی عهدنامهٔ تسلیمی سلطان محمد به مردم گالاتا که به رومی برگردانیده شده بود چنین است:

←

* غلطه.

سقوط خاندان جندرلی (چاندارلی)

قراخلیل خیرالدین پاشا

همان‌طوری که در جلد اول کتاب دیدیم قراخلیل خیرالدین پاشا که پسریک دهقان ترک از روستائیان قریهٔ جندره بود، پس از به پایان رسیدن تحصیلات مدرسه به همراه رجال «اخی» خدمات بسیارچشمگیری در راه تشکیل دولت عثمانی از خودنشان داد و به مقامات، «قضاوت» قاضی عسکری، وزارت و فرماندهی لشکر رسید. او در رمضان سال ۷۸۹ه‍ ق (آرالیق سال ۱۳۸۷م) در قرارگاه لشکر مریض شد، او را به «سرز» منتقل کردند همان جا وفات یافت و درمقبره‌اش واقع در «ازنیق» دفن شد.

قراخلیل خیرالدین مهمترین و بزرگترین عامل تشکیل نخستین سواره نظام و

← «من سلطان کبیر شهنشاه کبیر سلطان محمدخان بن سلطان مرادخان هستم. سوگند به حق پروردگار که زمین و آسمان را آفریده است سوگند به روح پاک و مطهر و منور حضرت رسول اکرم علیه‌الصلوات‌و السلام وهفت مصحف و صد و بیست و چهارهزار پیغمبر، روح جدم، و روح پدرم و سوگند به سر مبارکم و سر پسرانم، و سوگند به شمشیری که بسته‌ام چون درحال حاضر مردم گالاتا برای ابراز مراتب دوستی خود به محضر علیای ما توسط نمایندگانشان«بابیلان» و فلان و بهمان کلید قلعهٔ مذکوره را فرستاده‌اند برای غلامی من مراتب اطاعت وانقیاد خود را ابراز داشته‌اند لذا من دیگر نیرو به سوی آنان نمی‌رانم و قلعه‌هایشان را تخریب نمی‌کنم. فرمودم که خودشان اموالشان ورزقشان و ملکشان و مخازنشان و باغاتشان و آسیابهایشان و کشتیهایشان و قایق‌هایشان و بالجملهٔ متاعشان و زنهایشان و فرزندانشان و غلامان و کنیزکانشان در دست خودشان قرار گیرد. کوتاه سخن اینکه اگر آنان کشت و زرع کنند و بخواهند چون مردم سایر ممالکم از دریا وخشکی سفر کنند کسی مانع و مزاحم آنان نخواهد شد بخشوده خواهند شد و به سلامت خواهند ماند. من خراج شرعی بر آنان بستم تا سال به سال چون مردم سایر ممالکم ادا کنند من نظر شریفم را از آنان دریغ نخواهم کرد و از آنان حمایت خواهم نمود، و چون مردم سایر ممالکم، کلیساهایشان را خواهند داشت وبه آئین و رسوم خویش دعا خواهند خواند و اما نباید زنگ و ناقوس بنوازند که دراین صورت کلیساهایشان را می‌گیرم و مسجدش می‌کنم و همچنین آنان حق ساختن کلیسای جدید را ندارند هرگاه بازرگانان جنوائی رنج سفر برخود هموار کنند و از دریا وخشکی رفت و آمد کنند وحق گمرک طبق معهود بپردازند کسی به آنان تعدی نکند. دستور دادم که پسربچه‌ها را ینی‌چری اجیر نکنند. دستور دادم که هیچ کافری را بی رضای خاطرش وادار به قبول اسلام نکنند و از بین خویش هرکه را انتخاب کردند به مصلحت خویش به کدخدایی منصوب کنند. دستور دادم که مردم قلعه مذکور و بازرگانان از بیگاری معاف شوند، بدانند و به نشان و مهر شریف اعتماد کنند» (تحریراً فی اواخر جمادی‌الاولی به مقام قسطنطنیه) دراین فرمان مراد از «بابیلان و فلان و بهمان» بابیل‌پالا و پچینو «ماریودی ترونکی» پالازونی مترجم است (**مجلهٔ انجمن تاریخ عثمانی**.سال ۵ صفحهٔ ۵۲)

غیر از این ترجمه متن رومی، ترجمهٔ دیگری اززبان ایتالیایی درهامر (ترجمهٔ اتابک جلد ۲ صفحهٔ ۳۷۵) آمده است.

پیاده‌نظام بود که به آنها «یایا» و «مسلم» می‌گفتند و نیز او از عاملین مهم تشکیل کانون ینی‌چری بود. قراخلیل پاشا خزانه دولت عثمانی را به وجود آورد و به این ترتیب ضمن خارج ساختن «امیرنشین» کوچک عثمانی از حالت عشیره‌ای در راه تشکیل یک دولت منظم صاحب هدف و برنامه کوشید و دراین راه موفق نیز شد. سلطان مراد اول به معنی تمام کلمه به او اعتماد داشت.

علی پاشا:

پس از مرگ قراخلیل خیرالدین پاشا پسر بزرگش علی پاشا که قاضی عسکر بود وزیراعظم شد علی پاشا ضمن ترتیب و تنظیم تشکیلات دیوانی دولت عثمانی ۱۹سال در مقام وزارت اعظمی باقی ماند و در عین حال با نشان دادن سرعت عمل درانجام عملیات سوق‌الجیشی درجنگ بلغارستان نشان داد که فرمانده نظامی عالی مقامی نیز هست.

ابراهیم پاشا:

ابراهیم پاشا برادرعلی پاشا، جندرلی‌زاده نیز قاضی عسکر بود که در زمان «محمدچلبی» به وزارت رسید و بر اثرمرگ با یزید پاشا وزیراعظم شد و پس از وفاتش که ۸۳۲ هـ ق ۱٤۲۹م اتفاق افتاد پسرش خلیل پاشا که قاضی عسکر بود به وزارت اعظمی رسید. هم ابراهیم پاشا و هم خلیل پاشا که حدود سی سال با استقلال و با اختیار تمام مقام وزارت اعظمی مراد دوم را برعهده داشتند، صاحب نفوذ فوق‌العاده بودند. آنها بسیاری از دولتمردان ترک را به گرد خود جمع کرده بودند که بین این دولتمردان که تعدادشان شروع به افزایش کرده بود و پستهای مهمی را اشغال کرده بودند، گهگاه رقابتهایی رخ می‌داد ولی هیچیک از آنان هنوز قادر به مقابله با خاندان جندرلی که از موقعیت قدرتمندی برخورداربودند،نمی‌شدند.

خلیل پاشا:

خلیل پاشا چون اعتماد کامل مراد دوم را جلب کرده بود لذا درکلیهٔ کارها اختیار و استقلال تام داشت. سلطان مراد در سال (۱٤٤٤م) پس از معاهدهٔ «ادرنه-سگه‌دین» و جنگ با قران‌اوغلی از سلطنت کناره‌گیری کرد و پسرجوان چهارده ساله‌اش (محمد) را به جانشینی برگزید و خود به بورسه رفت. با این کناره‌گیری مداخله‌های زغنوس پاشاالله پادشاه جوان درکاروزیر اعظم‌او را که عادت داشت امور وزارت اعظمی را با استقلال انجام دهد دروضعیت مشکلی قرارداد.

علت واقعی اعدام خلیل پاشا

درچنین اوضاع واحوالی نقض معاهده نامهٔ «ادرنه- سگه دین» فرصتی به دست خلیل پاشا داد وبیدار شدن آرزوی سلطنت مجدد دردل مراد دوّم که از زندگی منزوی خسته شده بود، این فرصت را قوت بخشید. سلطان مراد دوّم با درخواست ارکان ارتش و دولتمردان به قصد مقابله با دشمنان در سمت فرماندهٔ کل قوا سرپرستی ارتش را به عهده گرفت و پس از پیروزی در جنگ معروف وارنه چون ضرورت حضور مراد «در راس حکومت احساس شد سلطان مراد برای دومین بار به سلطنت رسید و پسرش «محمد» را به مانیسه[۵] فرستاد. این نقشه که از سوی خلیل پاشا تنظیم داده شده بود سلطان محمد را سخت ناراحت ساخت ولی از آنجایی که کاری از دستش برنمی‌آمد ناگزیر این عمل انجام شده را پذیرفت و کینهٔ وزیراعظم را در دل گرفت.

سلطان محمد که در سال ۱۴۵۱م برای سومین بار به سلطنت رسیده بود مدت دوسال به وزیراعظم خود خلیل پاشا روی خوش نشان داد و اقدامی نکرد و از خودعکس‌العمل بروزنداد اما خلیل پاشا از بعضی حالات پادشاه و نیز از آنچه که در گذشته پیش آمده بود همواره بیمناک و مشکوک بود.

سلطان محمد از دست زدن به یک اقدام منفی در بارهٔ این عضو خاندان جندرلی که از بدو تشکیل دولت عثمانی همواره صاحب پستهای مهم و حساس بودند و دراین اواخر نیز ریاست دولت را برعهده داشتند و شهرتشان در تمام دوران سلطنت سلاطین عثمانی بر زبانها بود بیم داشت و به انتظار فرصتی مناسب به سرمی‌برد. دراحساسات سلطان محمد نسبت به خلیل پاشا نباید تحریکات مخالف سرسخت او زغنوس پاشا و بعضی از «دوشیرمه‌ها» را نادیده گرفت.

سرانجام فرصت موردنظر برای از میان برداشتن خلیل پاشا و وزیراعظم دست داد. نخست شایعه پراکندند که خلیل پاشا از امپراتوری بیزانس (رم شرقی) رشوه گرفته است تا ترتیبی بدهد که استانبول فتح شده مجدداً دراختیار امپراتوری بیزانس قرارگیرد. امپراتور هرسال ضمن خراجی که پرداخت می‌کرد هدایایی و نیز مبالغی به سلطان عثمانی و وزیراعظم و دیگر وزراء تقدیم می‌داشت.برهدیه‌ها و پولهایی که طبق

۵. این حادثه باید در ماه شوال یا ذی‌القعده سال ۸۴۹هـ ق رخ داده باشد. زیرا محمد دوم هنگام ارسال نامه به سلطان مملوک در مقام سلطنت بود.

مرسوم به وزیراعظم داده شده بود نام رشوه نهادند که دراین ماجرا زغنوس پاشا مخالف پروپاقرص خلیل پاشا که با رفتن سلطان محمد به مانیسه ناکام مانده بود نقش مهم و اساسی داشت. به دنبال فتح استانبول خلیل پاشا از مقام خود عزل و بازداشت شد و به دنبال آن پسران و کدخدایش نیز دستگیر و به ادرنه فرستاده شدند. سلطان محمد که احتمال می‌داد عزل و توقیف خلیل پاشا با عکس‌العملی مواجه شود بلافاصله پس از دستگیری نسبت به قتل او اقدام نکرد. چهل روز منتظرماند. فتح استانبول یعنی پایتخت یک امپراتوری بزرگ که درجهان اسلام با خوشحالی بی‌حدوحصری مواجه شده بود از یک طرف وانتشاراین شایعه که خلیل پاشا قصد مخالفت با این فتح را داشت از سوی دیگر،عزل و حبس او را درنظرمردم منطقی و حق جلوه داد و بالاخره پس از فتح قلعهٔ (آنز) توسط سلطان محمدفاتح و بازگشتش به ادرنه خلیل پاشا که اموالش نیز مصادره شده بود پس از چهل روز بازداشت[۶] اعدام شد و اسحق پاشا به جای او به وزارت اعظمی برگزیده شد. پس از خلیل پاشا از خاندان جندرلی پسرش ابراهیم دوم در سال ۸۹۱ه‍ ق ۱۴۸۶م درزمان بایزید دوم وزیراعظم شد و پس از آن دیگر کسی از این خاندان در رأس امورگماشته نشد.

برکناری خاندان جندرلی از رأس امورسبب شد که عده‌ای از دوشیرمه‌های دست‌پرورده به وزارت اعظمی برسند که تا اواخر قرن شانزدهم به استثنای قرامانلی، محمدپاشاجندرلی‌زاده‌ابراهیم پاشا و « لالا محمد پاشا» اهل مانیسه، یک ربع قرن تمام، همه سی‌وچهار وزیراعظم از میان این دوشیرمه‌های دست‌پرورده انتخاب شدند.

۶.در کتب تاریخ آمده است که پس از اعدام خلیل پاشا مدت دوسال متصدی پست وزارت حذف بود که بعداً محمد پاشا به این مقام منصوب شد. حال آنکه کریتوولوس که خود آن دوره را درک کرده بود می‌نویسد که به جای خلیل پاشا اسحق پاشا- شاید بطورموقت- وزیراعظم شد
(**تاریخ سلطان محمدخان ثانی**، از انتشارات انجمن تاریخ عثمانی) صفحهٔ ۹۲.

فصل ۲

الحاق صربستان و موره

جنگ صربستان

نخستین جنگ صربستان

به طوری که در جلد اوّل تاریخ عثمانی گذشت درسال ۱۴۳۹ بجز استحکامات بلگراد که به مجارها واگذار شده بود، سراسر صربستان توسط ترک‌ها اشغال شد و دسپوط صرب ویلیق‌اوغلی (یورگی برانکوویچ) به مجارستان گریخت. اما در پی این ماجرا پس از آنکه نیروهای عثمانی پشت سرهم از ژان هونیادپرنس اردل شکست خوردند و بعداً نیز طی یک جنگ صلیبی به آنان شکست وارد آمد،به موجب معاهدهٔ «**سگه دین**» ترکهاناگزیر شدند اراضی راکه به تصرف درآورده بودند پس بدهند (۱۴۴۴ م).

پس‌ازنقض معاهده **سگه دین** دسپوط صربستان که در جنگ وارنه کشور خود را نجات داده بود خود را درگیر ماجرایی که نتیجه‌اش نامعلوم بود نکرد و بی‌طرف مانده و در دومین جنگ قوصوه نیز که درسال ۱۴۴۸ م رخ داد همچنان بی‌طرفی خود را حفظ کرده اما در کشاکش ایام پرمشغله عثمانی‌ها بعضی قلاعی را که درتصرف ترک‌ها بود اشغال کرد و دولت عثمانی نیز به خاطر آنکه بهانهٔ جدیدی برای به وجودآمدن

حادثه‌ای در منطقه ندهد،حل مسئله صربستان را به فرصتی مناسب موکول کرد.

پس از مرگ سلطان‌مراد دوم و فتح استانبول یورگی برانکوویچ هیئتی را برای تبریک به نزد حکمران عثمانی که در ادرنه اقامت گزیده بود فرستاد و ضمن تهنیت فتح استانبول، کلیدهای بعضی از قلاع را که قبلاً به تصرف خود درآورده بود تقدیم او کرد اما درعین حال به تشویق و تحریک پاپ، تماس و ملاقات با مجارها را به منظور شرکت دریک جنگ صلیبی علیه عثمانی‌ها از نظردور نداشت؛اما عثمانی‌ها از تماس‌هایی که بین مجارها و صرب‌ها صورت می‌گرفت توسط جاسوسان خودآگاهی یافتند و خود را برای مقابله با آن آماده کردند.

دیوان (مجلس) عثمانی از هیئت نمایندگی صربستان خواست تا به جز کلید قلاعی که مال عثمانی‌ها بود و توسط صرب‌ها اشغال شده بود و نیز کلید تمام قلاعی را که قبلاً تصرف کرده بودند تسلیم کنند ولی پاسخ منفی بود. از این روی دولت عثمانی در بهار سال ۱٤٥٤ م به صربستان لشکر کشید. برانکوویچ پس از شنیدن خبر حمله عثمانی‌ها، چون احتمال می‌داد که آنها به سوی پایتخت یعنی «سمندره» پیش خواهند رفت از این روی پس از آنکه کاملاً قلعهٔ پایتخت را مستحکم کرد یکی از امرای خود را درآن گماشت و خزانه را نیز در قلعهٔ اوستروویچ که ترک‌ها نام «سیوری جه‌حصار»، برآن نهاده بودند جای داد و خود به اتفاق خانواده‌اش به مجارستان گریخت.

در واقع نیز بخشی از نیروهای عثمانی به سوی سمندره و بخش دیگر به سوی استروویچ روی نهادند و آقجنی‌ها نیز به سوی سایر شهرهای صربستان حمله آغاز کردند. با آنکه استحکامات خارجی «سمندره» اشغال شد، لکن خود قلعه سقوط نکرد، اما محافظین قلعه استروویچ به شرط اخذ تأمین جانی تسلیم شدند. از تصرف سمندره انصراف حاصل شد و هنگام بازگشت ارتش عثمانی چون احتمال داده می‌شد که ژان‌هونیاد و دسپوط صرب وارد صربستان شده دست به حمله بزنند لذا یک نیروی سی‌ودوهزار نفری به فرماندهی فیروزبیگ[1] در صربستان مستقر شد. درحقیقت نیز این احتمال صورت واقعیت یافت و مجارها به صربستان حمله بردند فیروزبیگ قادر به جلوگیری از این حمله نشد. در جنگ شکست خورد و به اسارت درآمد و آن بخش از سرزمین ترک‌ها که بین ویدین و نیش قرار داشت به دست دشمن تخریب شد.

۱. **تاج التواریخ** از پسر فیروزبیگ نام می‌برد.

سلطان‌محمد با شنیدن‌خبراین‌حادثه‌مجدداً شخصاً عازم‌جنگ شدودر‌اثنای‌حرکت به سوی «شهرکویی» ژان‌هونیاد به مجارستان بازگشت و چون دسپوط صرب خود را تنها می‌دید یک هیئت نمایندگی جهت توافق به جانب عثمانی‌ها فرستاد. قوای عثمانی بازگشت و طی عهدنامه‌ای که بین طرفین بسته شد، قلاع صربستان که توسط ترک‌ها به تصرف درآمده بود همچنان در تصرف ترک‌ها ماند و جز این دسپوط صرب متعهد شد که سالیانه سی هزار فلورین به ترک‌ها بدهد و سرباز موردنیاز ارتش ترک‌ها را نیز درصورت ایجاب و نیاز[۲] تأمین کند.

در اثنای جنگ صربستان چهار هزار نفر ازپنجاه هزار اسیری که آقجنی‌ها گرفته بودند در دهات اطراف استانبول اسکان داده شدند و به این‌ترتیب به آبادانی این روستاها همت گماشته شد.[۳]

این پیمان که با دسپوط صرب بسته شد سلطان عثمانی را راضی نکرد ولی فعلاً به آن بسنده کرد و مانده را برای فرصت مناسبی گذاشت. (۱٤٥٤م).

دومین جنگ صربستان

درسال ۸۵۹ هـ ق/ ۱٤٥٥ م برای سهولت استیلا بر صربستان یکی از فرماندهان مرزی به نام (اورنوزاوغلی عیسی‌بیگ) گزارشی درمورد چگونگی شیوهٔ تسلط سهل و آسان بر صربستان تقدیم حکومت کرد. ترک‌ها به منظور تلافی جنگ گذشته نبرد آغاز کردند.[٤]

هنگامی که نیروها به «کراتووا» رسید، در یک جلسهٔ مشاوره نظامی تصمیم به تصرف «نووبرادا» گرفته شد.این شهر که به سبب معادن نقره‌اش معروف بود سالها پیش توسط عثمانی‌هابه تصرف درآمدو به موجب معاهده‌سگه دین‌مجدداً به صربستان تسلیم شده بود.

۲. کریتوولوس(صفحهٔ۱۰۱)وهامر جلد ۲صفحهٔ ۱۸(**ترجمهٔ اتابک** و **تاج‌التواریخ** جلد ۲ صفحهٔ ٤٥) .**عالی** (نسخهٔ چاپ‌نشده) جلد ۲ صفحهٔ ٤۸ اولین و دومین جنگ صربستان را به صورت یک‌جنگ‌واحددر کتاب خود آورده است.

۳. **تاریخ لطفی پاشا** صفحهٔ ۱۸٤ و هامر جلد ۳ صفحهٔ ۱۸. هامر به نقل از انگل مؤلف **تاریخ صربستان** تعداد صرب‌هایی را که در حوالی استانبول اسکان داده شدند چهار هزار نوشته است.

٤.در **تاج‌التواریخ** آمده است که جنگ ۱٤٥٥ م صربستان به سبب مرگ دسپوط صرب رخ داد که این نظریه صحیح نیست زیرا دسپوط صرب دوسال پس از وقوع این جنگ درگذشته بود.

نووبر دا محاصره شد و پس از آنکه چهل روز زیر آتش توپخانه قرار داشت سرانجام سقوط کرد (حزیران ۱۴۵۵ م)[5] پس از این پیروزی شهر «متریچ» که آن هم با معادنش شهرت داشت به تصرف درآمد. سلطان محمد فاتح وقتی که از جنگ بازمی‌گشت محل شهادت پدرش سلطان مراد «خداوندگار» را زیارت کرد و آنگاه به طرف سلانیک روی آورد و از آنجا به ادرنه رفت.

دومین محاصرهٔ بلگراد

عثمانی‌ها به منظور مقابله با خطری که از جانب شمال آنها را تهدید می‌کرد می‌بایست صربستان را در اختیار می‌گرفتند. و این نیز امکان‌پذیر نبود مگر با تصرف سواحل «طونه»* و قلعهٔ مستحکم بلگراد. این فکر طی اولین جنگ صربستان و طی نخستین استیلای سلطان مراد دوم به صربستان نیز حاکم بود و به طوری که حتی بلگراد از سوی «اورنوزاوغلی» علی‌بیگ تحت محاصره قرار گرفت. ولی به سبب موفقیت‌های پی‌درپی ژان‌هونیاد در ترانسیلوانیا و عبورش از مرز و اقدام به حمله دست از محاصرهٔ بلگراد برداشته شد.

به نظر می‌رسید که در محاصرهٔ دوم نیز چون گذشته اقدامات ژان‌هونیاد و فعالیتش به همراه دسپوط مخاطره‌انگیز خواهد بود لذا سلطان عثمانی برای اخذ نتیجهٔ موفقیت‌آمیز از جنگ پیش‌بینی‌ها و آمادگی‌های لازم را رعایت کرد. و زمستان را در ادرنه گذرانید و دستور داد در «گروساواچ» در بالای نهر «موروه» توپهایی ساختند و پس از آنکه این توپها را به کنارهٔ نهر طونه انتقال داد و از آنجا به «هیرسووا» فرستاد و توپها در آن‌جا تسلیم «دایی قراجه پاشا» بیگلربیگی روملی شد.

حکمران عثمانی پس از کسب آمادگی لازم جنگی در رأس ارتش خود از طریق صوفیه وارد صربستان شد. دسپوط صرب به مجارستان گریخت. ارتش که نزدیک بلگراد رسیده بود از راه زمینی آنجا را محاصره کرد. قلعهٔ بلگراد در محل رفیع و صعب‌العبوری قرار داشت که در آن نقطه دو نهر «طونه» و «ساوا» در محل گرداب مانندی یکدیگر را تلاقی می‌کردند. این قلعه درحقیقت موقعیت یک شبه‌جزیره را داشت

۵.هامر (ترجمه اتابک جلد ۳ صفحهٔ ۲) می‌نویسد که این شهر با یک حمله به تصرف درآمد ولی کریتوولوس که خود آن دوره را درک کرده بود می‌نویسد که شهر پس از چهل روز محاصره به تصرف درآمد (تاریخ سلطان محمدخان ثانی ۱۰۱)

* ـ دُن.

که از طریق خشکی نیز به وسیلهٔ خندقی پر از آب احاطه می‌شد. محاصرهٔ قلعه بلگراد که در واقع برای اروپای مرکزی سدّی در برابر تعرضات و استیلای ترک‌ها به شمار می‌رفت در این قسمت از اروپا با اهمیت بسیاری مواجه شد. پاپ برای جلوگیری از سقوط این قلعه در تلاش بود و ژان هونیاد را تشویق و تشجیع به مقابله می‌کرد. در اثنای محاصرهٔ بلگراد دایی قراجه پاشا پیشنهاد کرد که با گروهی از قوای خود به سوی مجارستان برود و جلو نیروهایی را که قصد داشتند قلعه را از محاصره نجات دهند سدّ کند ولی «آقجنی»‌های روملی و عده‌ای از فرمانداران این ناحیه با این نظریه به مخالفت برخاستند[۶].

ناوگان دریایی عثمانی‌ها که در «ویدین» مستقر بود، برای مقابله با ناوگانی که احتمال داشت از «سگدین» به یاری قلعه اعزام شود به نزدیک بلگراد آمد که مغلوب ناوگان «ژان‌هونیاد» شد. نیروهای ترک مأمور محاصره بلگراد که از راه خشکی خندقها را پر کرده بودند در پی یک حملهٔ شدید وارد بلگراد شدند که در آن بین ژان هونیاد نیز برای کمک به شهر وارد بلگراد شد. جنگ شدیدی بین دوطرف درگرفت و ژان‌هونیاد بااستفاده از پراکندگی نیروهای ترک ناگهان به آنها هجوم برد و آنها را متلاشی ساخت. موج حمله تا قرارگاه ارتش عثمانی‌ها پیش رفت. در این لحظات پرخطر یکی از وزرا برای آنکه به سلطان عثمانی آسیبی نرسد به او تکلیف ترک قرارگاه را کرد لکن سلطان محمد در پاسخ گفت: «روی گرداندن از دشمن نشان شکست و پریشانی خواهد بود.» در زمانی که پیشنهاد آن وزیر را رد کرد، سه تن از دشمنان را که به سویش حمله‌ور شده بودند با دست خود به هلاکت رساند در این اثنا سربازان که جسارت بیشتری یافته بودند و سواره‌نظام نیز به موقع جهت مقابله با دشمن رسیده بود، ترک‌ها موفق شدند که دشمن را از نزدیکی قرارگاه برانند. در اثنای این جنگ سلطان محمّد از ناحیه رانهایش زخم برداشته بود[۷].

۶. تاریخ ابوالفتح صفحهٔ ۷۲ بیگلر عاشق پاشازاده در این باره چنین می‌نویسد: «دایی قراجه پاشا بیگ‌روملی بود به خنکار گفت: «سلطان صاحب دولتم غلام خود را اجازت فرمای تا به آن سوی رود «طونه» بگذرم و روبروی حصار مستقر شوم، امّا عده‌ای از امرای روملی به آن راضی نشدند و با خود گفتند در این صورت بلگراد فتح می‌شود و ما باید به دنبال شخم زدن زمین برویم» (صفحهٔ ۱۴۷).

۷. به سبب زخمی شدن سلطان محمد، در خارج از کشور شایع شد که وی در گذشته است سلطان محمد در آرالیق (۱۴۵۵ م- محرم ۵۸۶ هـ ق) به میمنت تصرف برآت آلبانی و نیز مغلوب شدن اسکندربیک به دست

←

ثبات و مقاومتی که سلطان محمد فاتح در مقابل مهاجمین به قرارگاه از خود نشان داد از شکست فاحش و وحشتناکی جلوگیری کرد و شاید نیز با این عمل توانست خطر جنگی را که می‌رفت به یک جنگ صلیبی بزرگی منتهی بشود برطرف سازد. دشمن که تعداد بسیاری از افرادش در این جنگ زخمی شده بودند عقب‌نشینی کرد و قوای عثمانی این بار نیز ناموفق بازگشتند. (تموز سال ١٤٦٥ م). به سبب کشته شدن دایی قراجه پاشا در اثنای محاصره، بیگ‌لربیگی روملی به محمود پاشا تفویض شد. به نوشته «هامّر» در اثنای محاصره و جنگ بلگراد سیصدتوپ و بیست‌وچهارهزار سرباز از بین رفت. در این جنگ ژان‌هونیاد زخمی شد و بیست‌روز پس از پیروزی که نصیبش شده بود در اثر این زخم در دوم آگوست ١٤٥٦ م جان سپرد.

(تصرف ینی‌فوجه)

در سال ١٤٥٥ م هنگامی که ناوگان عثمانی به فرماندهی حاکم گلیبولی کاپیتان دریا یوسف‌پاشا پس از بازگشت از گشت دریایی مدیترانه با فرمانی که از شاه داشت، نظر اعیان واشراف جنوائی ساکن ینی‌فوجه را جلب کردو ضمن نشان دادن فرمان به آنان دراوایل ماه کاسم‌ینی فوجه را بدون توسل به جنگ اشغال کرد و پس از مستقر کردن نیروهای محافظ به کلیبولی بازگشت[۸].

دربیست و چهارم آرالیق ١٤٥٦ «اسکی فوجه» نیز که متعلق به حاکم «مدللی» بود به تصرف درآمد.

الحاق صربستان

پس از عقب‌نشینی نیروهای عثمانی از بلگراد باز نوبت صربستان فرا رسید. از آنجایی که بین یورگی برانکوویچ و برادرزن ژان هونیاد «میخال» که والی بلگراد بود اختلاف و دشمنی وجود داشت،میخال مدتی برانکوویچ را دستگیر و زندانی کرد و پس از اخذ سی هزار سکه طلا او را آزاد ساخت. برانکوویچ پیر درسال ١٤٥٧ م درگذشت و از او سه پسر باسامی گره گوار، اتین (استفان) و «لازار» و یک دختر به اسم «مارا»

← اورنوزاوغلی، سفیری به همراه هدایا نزد امیر «خواجه جلال‌الدین عبدالله» از ممالیک مصر فرستاد. درست به هنگام بازگشت سفیر خبر مرگ سلطان محمد شنیده شد اما پس از مدتی وقتی معلوم شد که این امر صحت ندارد به نشانهٔ شادی سه روز در قلعة الجبل (قلعهٔ محل سکونت سلطان ممالیک) نواخته شد (**حوادث‌الدهور** نسخهٔ ایاصوفیه شمارهٔ ٣٦٨٥ صفحهٔ ٣٢٢)

۸. **دوکاس.** چاپ بن صفحهٔ ٣٣٤.

(مریم سلطان بیوه مراد دوم) به جای ماند. پرنسس مارا به دنبال جلوس فاتح برتخت، به کشور خود بازگشت امپراتورکنستانتین درخواست ازدواج بااو را کرد ولی مارا پاسخ رد داد و چون از جانب برادر خود دسپوط صرب تحت فشار بود به خدمت سلطان فاتح رسید و ضمن جلب حمایت او درصومعه‌ای واقع در «سرز» معتکف شد. باوفات یورگی برانکوویچ سومین پسرش «لازار» ادارهٔ امور صربستان را دردست گرفته بود و برای آنکه برادرانش بااو به مخالفت برنخیزند دو برادر کور خود را از صربستان دور کرده و شاید هم آن دو از ترس جان گریخته بودند، از آن گذشته لازار مادر خود «ایرن» را نیز مسموم کرده بود[9]

وی ضمن پرداخت بیست و پنج هزار دوکاخراج سالیانه، حاکمیت دولت بزرگ عثمانی را نیز به رسمیت شناخته بود. دراثنای این حوادث و اتفاقات «مارا» دختر برانکوویچ و نامادری سلطان محمد فاتح به عثمانی‌ها پناهنده شد و سلطان فاتح ضمن اینکه به او وعده داد که تاج و تخت صربستان حق مسلم اوست درنواحی «سرز» ملک و املاکی به او داد و وسایل رفاه و آسایش او را فراهم ساخت. لازار دسپوط جدید صرب پس از یک سال یعنی درسال ۱٤۵۸ م مرد و سرزمین برای زنش هلن (الن) و دختر کوچکش ماند. «الن» که حدس می‌زد صربستان را از او خواهند گرفت- زیرا مدعیان سلطنت در دربار عثمانی به سر می‌بردند- صربستان را به صورت ملکی پیشکش پاپ کرد و دخترش را نیز به عقد پسرشاه «بسنه» درآورد.

همینکه حکومت عثمانی از مرگ لازار خبر یافت دستور داد تافرمانده مرزبانی علی بیک (یا محمدبیک پسر علی بیگ) وارد صربستان شد و محمود پاشا همزمان باآن امرای ارتدکس صرب را به خاطر تسلیم صربستان به پاپ علیه «الن» تحریک کرد. حکام ارتدکس بی‌درنگ طغیان کردند و برادر محمود پاشا را که سرکرده‌ای به نام «میشل آبوگوویچ» بود به ریاست خود برگزیدند، برخورد «الن» دربرابر این طغیان زیرکانه و هشیارانه بود و توام بانرمش و ملایمت. «الن» بادسیسه‌ای پس از آنکه

۹. کریتوولوس دراین باره می‌نویسد که لازار مادر خود «ایرن» را متهم به پنهان کردن ثروت پدر می‌کند. سرانجام ثروت مادرش را از دست او گرفته سبب می‌شود که ایرن، دخترش ما را و پسرش گره گوار به نزد عثمانی‌ها بگریزند و مادرش دستگیر می‌شود. ایرن از فرط اندوه بیمار می‌شود و می‌میرد که جنازه‌اش طی مراسم باشکوهی به خاک سپرده می‌شود.
(تاریخ سلطان محمدخان ثانی صفحهٔ ۱۱۱).

آبوگوویچ را درقلعهٔ سمندره به حضور پذیرفت دستگیرش کرد و به مجارستان فرستاد و به سرعت غائله را ختم کرد.

حکومت عثمانی پس از آگاهی از این حوادث تصمیم گرفت مسئلهٔ صربستان را قاطعانه فیصله بدهد/ ۸۶۲ ه ق/ ۱۴۵۸ م. از این روی پادشاه زمانی که عازم جنگ «موره» بود، درحدود هزارنفر از افرادینی چری را درمعیت محمود پاشا به سوی صربستان فرستاد. محمود پاشا پس از تصرف بعضی از قلاع مهم اطراف «سمندره» پایتخت صربستان، آن شهر را محاصره کرد. اما باوجود گرفتن استحکامات خارجی موفق به فتح قلعهٔ اصلی نشد و دست از محاصرهٔ آن کشید. بعد درناحیه‌ای بین رودخانهٔ سمندره و بلگراد اطراق کرد و آنگاه قلعهٔ «گوزلجه حصار» را که سلطان محمد فاتح طی جنگ بلگراد به تصرف درآورده بود تعمیر کرد و محافظینی درآن گمارد و از آنجا رو به سوی «سیوری‌جه حصار» یا «استراویچ» آورد و برای بار دوم آنجا را تصرف کرد. استراویچ بخاطر معادن نقره معروفیت داشت. پس از آن محمود پاشا ردینک (Rodnik)را که به سبب معادن آهنش اهمیت داشت تصرف کرد و به دنبال آن «شاباچ» یا «بویوردلن» که سابقاً درتصرف عثمانی‌ها بود برای بار دوم به تصرف درآمد. حمله‌ای نیز به مجارستان صورت گرفت. دراین اثنا بود که سلطان محمد فاتح که از جنگ «موره» برمی‌گشت بامحمود پاشا ملاقات کرد و درهمان ایام خبر حمله مجارها که باشکست مواجه شده بود رسید، پادشاه که تصمیم گرفته بود کار صربستان را یکسره سازد، محمود پاشا را مامور تصرف سمندره کرد. قلاع و استحکامات سمندره قبلا به تصرف درآمده بود و سمندره بلادفاع بود و دراین ایام محمود پاشا نیز درشرف به اطاعت درآوردن ساکنین (پیزرن) Pizernبود که علم طغیان برافراشته بودند. او به محض دریافت فرمان به سوی سمندره شتافت و به قوای محاصره کننده پیوست. «الن» که امید مقاومت را از دست داده بود به شرط آنکه اجازه داده شود به همراه خزانه‌اش آنجا را ترک گوید تسلیم شد[۱۰]. پس از این حادثه سایر قلاعی که تسلیم نشده بودند به اشغال عثمانی‌ها درآمدند. (۸ کاسم ۱۴۵۹م)[۱۱].

۱۰. الن همسر لازار درهفتم کاسم ۱۴۷۴ میلادی درصومعه‌ای که درآن گوشه گرفته بود درگذشت.

۱۱. در**تاریخ ابوالفتح** و **تاج‌التواریخ** قید شده است که سلطان محمد درفتح سمندره شرکت داشت ولی در**تاریخ هامر**از محمود پاشا نام برده شده است. در**تاریخ عالی** آمده است هنگامیکه سلطان عثمانی به صوفیه رفت، چون سلطان‌بسنه‌به شرط خریداری سمندره یاتصاحب آنجا توسط ترک‌ها موافقت‌کرده ←

و به این ترتیب صربستان یکی از ایالات دولت عثمانی شد و باسم ایالت سمندره تحت ادارهٔ یکی از فرماندهان «آقنجی‌های» عثمانی درآمد و تاتصرف بلگراد پایگاهی شد برای حملات آتی علیه مجارستان و نیز سد محکمی شد دربرابر خطراتی که از سوی شمال امکان داشت عثمانی‌ها را تهدید بکند. پس از الحاق صربستان «مارا» یا مریم سلطان درملکی به نام «سیزەوو» واقع درجنوب «سرز» تاپایان عمر یعنی سال ۱۴۸۷ م دررفاه کامل زیست و بنا به درخواستش و موافقت سلطان به حل و فصل مشکلات مسیحیان پرداخت.

جنگهای موره

نخستین جنگ موره

به دنبال فتح استانبول اوضاع «موره» سخت در هم و آشفته شده بود. دیمتریوس و توماس برادران امپراتور کنستانتین به ایتالیا گریختند زیرا در این اثنا «کانتاکوزن»ها که از دیرزمانی رقیب «پاله ئولوق»ها بودند از در مخالفت با آنها در آمده بودند و به تحریکشان آلبانی‌های مقیم موره عصیان کرده قصد به دست گرفتن حکومت را داشتند.[۱۲]

دیمتریوس و توماس برای مقابله با این جریانات از عثمانی‌ها کمک خواستند و قبول پرداخت سالیانه دوازده هزار دوکاخراج پیشنهادی را اعلام داشتند. ازاین روی «عمربیک اوغلی توراخان بیک» باقوای آقنجی به موره رفت و مخالفین این دو برادر را ازمیان برداشتند. اما پس از آنکه به یاری هم آشفتگیهای اوضاع را سروسامان دادند و قدرت یافتند به خاطر اختصاص عنوان امپراتوری بینشان اختلاف افتاد: ماجرا از این قرار بود که پس از مرگ کنستانتین بزرگان صاحب نفوذ موره قصد داشتند برادر

← بود از آن روی سمندره تسلیم شد. سمندره درسمت جنوب شرقی بلگراد و درکنار نهر «طونه» واقع شده است.

۱۲. در موره به جز دیمتریوس و توماس به همراه آلبانی‌ها شورش مانوئل کانتاگووزن از خانواده کانتاکوزن که مقام دسپوطی داشتند نیز بود. پسر ژرژکانتاکوزن ملقب به Suchetaiبود وی مدتی در شهر Mycenes واقع در لاکونی حکمرانی می‌کرد. به سبب حملات توماس پاله ئولوق با آلبانی‌ها همدست شده قصد تسلط به موره را داشت. مانوئل در عین حال ضمن توافق با سلطان محمد فاتح به شرط پرداخت سالیانه بیست و پنج هزار دوکا بخشی از موره را صاحب شده بود ولی پس از مدتی از پادشاه عثمانی در هراس افتاد، به مجارستان گریخت و در آنجا درگذشت. (از یادداشتهای Ch. Schefer در پایان Petit traicte اثر Cantacasin)

بزرگتر یعنی دیمتریوس را به امپراتوری برگزینند اما توماس که مردی سخت حریص و ظالم بود این موضوع را نپذیرفت به ناچار حکومت موره بین دو برادر تقسیم شد و هر دو برادر چون دو دشمن با احساس خصمانه در برابر یکدیگر قرارگرفتند، از این دو برادر دیمتریوس اسپارته و توماس، پاتراس را مرکز خود قرار دادند و هر دو برادر نیز طی درگیری با یکدیگر از آلبانی‌های موره کمک می‌گرفتند و بجنگ می‌پرداختند. عثمانی‌ها مدتی تماشاگر این حوادث بودند. در اثر طرفداری آلبانی‌ها از توماس و پاره‌ای تحریکات، توماس تعدادی از قلاع دیمتریوس را به تصرف خود در آورد و دیمتریوس ناگزیر به اتفاق زن و فرزندانش به قلعهٔ «مونم واسیا» پناهنده شد. اما قلعه نیز به محاصره توماس درآمد. از این‌روی دیمتریوس فرستاده‌ای نزد سلطان عثمانی فرستاد و از او طلب یاری کرد. از سوی دیگر چون توماس به تعهدات خود یعنی پرداخت خراج عمل نمی‌کرد و به مأمورینی هم که برای گرفتن خراج اعزام می‌شدند بی‌اعتنایی می‌کرد و نیز ضمن اتحاد با «لاتن» آنان را به یاری خود می‌خواند، لذا این قبیل مسائل و دلایل سبب شد[۱۳] که تصمیم نخستین جنگ «موره» اتخاذ شود.

فاتح از روی سیاست و احتیاط بی‌آنکه قصد خود را آشکار سازد برای حفاظت مرزهای شمالی از تعرض احتمالی مجارها محمود پاشا را به حوالی صربستان فرستاد و خود به سوی موره حرکت کرد و پس از آنکه در «سرز» که محل تجمع لشکر بود ترتیبات لازم را داد و درمائیس سال ۱٤۵۸ م به «موره» روی نهاد.

با تصرف موره، عثمانی‌ها می‌توانستند پایگاه مهمی جهت حمله به ایتالیا کسب کنند زیرا آلفونس پنجم پادشاه ناپل و آراگون قصد داشت بالکانها را تحت نفوذ در آورده و در دریای مدیترانه یک امپراتوری تشکیل دهد و همانطوری که در سطور آینده خواهیم دید، اسکندر بیک پرنس آلبانی را نیز قانع کرده بود که حاکمیت مقتدر او را بپذیرد. آلفونس پنجم به اسکندر که با عثمانی‌ها درجنگ بود کمک می‌کرد. وی

۱۳. **هال کوندیل** (چاپ پاریس ۱٦۳۲ صفحهٔ ۱۹۱) در این باره چنین می‌نویسد چون زمان پرداخت خراج فرا رسید برای تحصیل آن سلطان محمد چند «چاوش» یا مباشر به موره فرستاد آنان چون اختلاف و دشمنی بین رومی‌ها را دیدند صلاح ندیدند که به خاطر خراج، رومی‌ها و آلبانی‌ها را تحت فشار قرار دهند لذا بازگشتند و اوضاع آنجا را شرح دادند. ازاین روی سلطان محمد یک سوم از خراج آنان را بخشود و تنها به قسم آنان مبنی بر وفاداری در مورد معاهده اکتفاکرد. کمی بعد به سبب اشکال تراشی رومی‌ها و با مشاهدهٔ خدعه و نیرنگ از سوی آنان تصمیم به جنگ موره گرفت و بی‌آنکه قصد واقعی خود را (قصد جنگ را) آشکار سازد محمود پسرمیشل بیگلر بیگ‌روملی را به طونه فرستاد.

درهمان زمان یعنی در پنجم شباط سال ۱٤٥۱ م بادیمتریوس دسپوط موره قراردادی منعقد کرده بود که به موجب مفاد آن موره در حقیقت تحت نفوذ یک چنین امپراتوری درمی‌آمد. و در مقابل ترک‌ها از دیمتریوس حمایت می‌شد. به این ترتیب آلفونس پنجم به خیال خویش در آلبانی‌وموره به دنبال پایگاههایی علیه ترک‌ها برای خود بود. اما عثمانی‌ها پیش دستی کردند و نقشهٔ خود را به مرحلهٔ عمل در آوردند.

قوای عثمانی که به «تسلا» وارد شده بودند به سوی خلیج «کورنت» پیشروی کردند وقلعهٔ «فیلکه» را که بر سر راهشان بود به تصرف خود درآوردند.[١٤] قلعه وشهر کورنت که در نقطه‌ای صعب‌العبور قرار داشت وبه وسیله حصاری مرکب از سه دیوار پشت سر هم احاطه می‌شد ونفوذ به آن را مشکل می‌ساخت، توسط قوای آناطولی به محاصره درآمد.

پادشاه عثمانی بی‌آنکه منتظر گشودن این قلعه شود وارد موره شد وشهرها وقلاع بسیاری را به تصرف خود درآورد ودر استحکاماتی که متصرف شده بود سرباز مستقر کرد وپس از چهارماه که به کورنت باز گشت آن شهر هنوز درحال مقاومت بود.

سلطان عثمانی که می‌دانست کورنت کلیدموره است وبا فتح کورنت استیلا به موره آسان خواهد شد، قصد داشت به هر ترتیبی که شده است کورنت را به تصرف خود در بیاورد. چون مهاجمین با هر حمله‌ای متحمل تلفات زیادی می‌شدند لذا پس از مذاکرات بسیار قرار شد که مدافعین قلعه را در اثر گرسنگی وادار به تسلیم کنند. ساکنین قلعه که از گرسنگی به ستوه آمده بودند به وسیلهٔ فرستاده‌ای به نام «ماتئوس آسانس» (Mateos asanes) که از سوی دسپوط دیمتریوس اعزام شده بود تسلیم شدند.[١٥]

بین دسپوط‌های موره وحکومت عثمانی قرار داد زیر منعقد گشت:

١٤. در کتب تاریخ عثمانی فتح قلعهٔ فیلکه پیش از ورود به موره آمده است. **هامر** از فتح قلعهٔ فیلیوس واقع درمورهٔ شمالی سخن به میان می‌آورد. فتح فیلیوس پس از ورود به موره باید اتفاق افتاده باشد. با توجه به وقایع تاریخی فیلیوس وفیلکه باید دو اسم جداگانه باشد باتوجه به نوشتهٔ **هامر** مبنی بر اینکه «فاتح» قلعه فیلیوس را محاصره می‌کند ولی فتح آنجا را به بعد موکول کرده به سوی سایر قلاع به حرکت در می‌آید نتیجه می‌گیریم که فیلکه وفیلیوس دو قلعهٔ جداگانه بوده‌اند. (ترجمه اتابک. جلد ۳ صفحهٔ ٤٦).

١٥. کریتوولوس صفحه ١٢٣. در **تاریخ هال کوندیل** از آسانس در مقام حاکم کورنت یاد شده است بود که درغیاب اولوکانس فرماندهی قلعه را به عهده داشت به نوشتهٔ هال کوندیل لوکانس مهمات وآذوقهٔ قلعهٔ را تأمین نکرده بود، ولی بعداً آسانس آذوقه‌ای را که از «اسپارته» آورده بود از راههای مخفی بی‌آنکه ترک‌ها متوجه شوند وارد قلعه می‌کند. از نوشته‌های او برمی‌آید که آسانس حاکم قلعه نزد دیمتریوس می‌رود وبا موافقت دسپوط، کورنت را تسلیم ترک‌ها می‌کند. این شخص کمی بعد بین دیمتریوس وعثمانی‌ها نقش سفیر را به عهده داشت.

۱- به موجب معاهده کلیه اموال اهالی کورنت محافظت شده ودر امان خواهد ماند.
۲- یک سوم موره یعنی کلیه قلاع وشهرهایی که توسط عثمانی‌ها فتح شده بود است همه تحت اداره عثمانی‌ها خواهد ماند.
۳- باقی ماندهٔ شهرها و قلاع موره تحت حاکمیت دیمتریوس وتوماس اداره خواهد شد وهریک از آنان سالیانه سه هزار سکه طلا خراج خواهند داد.
٤- حکومت عثمانی متعهد می‌شود که از دسپوط‌های موره در مقابل هر نوع تعرض خارجی دفاع کند.

به این ترتیب یک سوم قلعهٔ موره یعنی آخائیا (پاتراس وموره شمالی بانضمام کورنت) باستثنای اراضی مربوط به ونیزی‌ها به تصرف عثمانی درآمد وسایر مناطق آن نیز با پرداخت خراج سالیانه تحت نفوذ ترک‌های عثمانی درآمد وعمر بیگ پسر تورا خان بیگ یکی از فرماندهان آقنجی به فرمانداری مورهٔ شمالی که تحت ادارهٔ عثمانی‌ها در آمده بود منصوب شد. در اثنای این جنگ شهر آتن که به صورت دوک نشین اداره می‌شد به تصرف درآمد.[۱٦]

۱٦. «نری» و یا به نوشتهٔ هامر «راینر» دوک‌آتن به هنگام مرگ کودک خردسالی از خود به جای گذارده بود، دوک‌آتن به عثمانی‌ها خراج سالیانه پرداخت می‌کرد. **همسر «راینر» نیز توسط هیئتی که برای حکومت عثمانی فرستاد اعلام داشت که وصی طفل خردسال است.** آنگاه ادارهٔ امور را در دست گرفت پس از مدتی این زن عاشق یک اصیل‌زاده ونیزی که برای تجارت به آتن آمده بود شد و به او پیشنهاد کرد که در صورتی که خانواده خود را که در ونیز بود ترک کند با او ازدواج کرده ثروت خود را در اختیارش خواهد گذاشت، اصیل‌زادهٔ ونیزی نیز چنین کرد و به آتن بازگشت با آن زن ازدواج کرد و مقام دوکی آتن را در دست گرفت اما آتنی‌ها که آن زن را دوست نداشتند و از وی متنفر بودند اصیل‌زاده ونیزی را نپذیرفتند و مراتب را به دولت عثمانی گزارش کردند. پرنس ونیزی از ترس جان پسر را نیز همراه خود برداشت و نزد عثمانی‌ها گریخت. دولت عثمانی دوکی آتن را به فرانکو برادرزادهٔ راینر تفویض کرد. فرانکو به محض ورود به آتن و در دست گرفتن قدرت نخستین کاری که کرد زندانی ساختن عروسشان یعنی زن راینر بود و به احتمال قوی او را به قتل رسانید که از این روی شوهر دوم آن زن یعنی اصیل‌زادهٔ ونیزی از دست فرانکو دوک جدید آتن به دولت عثمانی شکایت کرد. حکمران عثمانی که از تمامی این حوادث آگاه شده بود قبل از عزیمت از مور، عمربیگ پسر توراخان بیگ را که سمت فرمانداری داشت به آتن اعزام کرد و دستور داد تا آنجا را از فرانکو بازپس بگیرد. عمر بیگ بی‌آنکه حادثه‌ای به وجود بیاید با مجاب ساختن فرانکو آتن را اشغال کرد و دوک‌نشین آتن از آن تاریخ به بعد منقرض شد و سراسر این سرزمین تحت نفوذ ترک‌ها درآمد. سلطان محمد فاتح خود شخصاً به آتن رفت و از بناهای باستانی آن دیدن کرد. (۱٤۵۸. م)

(خلاصه از **هال کوندیل**. چاپ سال ۱٦۳۲ م. صفحهٔ ۱۹٤- ۱۹۵).

سلطان محمد فاتح در سال ۱۳٦۰ م هنگام عزیمت به دومین جنگ‌موره باخبر شد که **فرانکو آکچیا**
←

دومین جنگ‌موره

توماس پالهٔولوق سه ماه پس از پیمان‌صلحی که با سوگندبسته شده بودبا اتکا به آلبانی‌های «مور» آن را نقض کرد و به درگیری مجدد هم با عثمانی‌هاوهم برادر خود پرداخت.

با آگاهی از این ماجرا شاه توراخان زاده عمر بیک «عزل» و «حمزه‌بیک» را به جایش برگزیده شد. دیمتریوس که بکلی دربرابر تعرضات برادرش توماس عاجز مانده بود «آسانس» را برای اخذ کمک به دربار عثمانی اعزام کرد. و چون با وجود کمکی که به او شده بود کاری از دستش برنیامد بازطلب یاری کرد، توماس نیز در همان زمان از دوک‌نشین میلان کمک خواست و ضمن ادغام نیروهای او با نیروهای خود قلاع آخائیا Ahaiya را که متعلق به ترک‌ها بود به محاصره درآورد ولی کاری از پیش نبرد.

سرانجام پس از آنکه توماس ودیمتریوس دریافتند که این مجادله تا چه حد برای هر دوی آنها زیان‌آور است با توصیه و پادرمیانی سر اسقف «اسپارته» با سوگند صلح کردند و پیمان اتحاد بستند وقتی حکومت عثمانی از این ماجرا آگاه شد با درک اینکه این حوادث در اثر عجز و ناتوانی والی ایالت «موره» رخ داده است «زغنوس» «پاشا» را به مور اعزام کرد. در این اثنا توماس که دریافته بود از محاصرهٔ «گالاتا» سودی نخواهد برد درصدد ایجاد تفاهم و توافق با دولت عثمانی برآمد.

سلطان محمد فاتح که شیوهٔ اتخاذ شده از سوی اوزون حسن حکمران آق‌قویونلو او را به اندیشه واداشته بود و نیز می‌خواست برای مقابله با او نیروهائی گسیل دارد تحت شرایط سبکی با توماس به توافق رسید تا از جانب«موره»آسوده خاطر شود.

و به این ترتیب به شرط‌پس‌گرفتن قلاعی‌که توسط توماس‌به تصرف در آمده بود و نیز پرداخت ده هزار دوکا هدیه بابت مخارج جنگ به جز خراج سالیانه، با ترک مخاصمه موافقت کرد. اماّ بعداً توماس از پرداخت پول خودداری کرد از این روی جنگی که در اثر تحریکات اوزون حسن می‌بایست با او آغاز می‌شد به سال دیگر موکول گشت و سلطان فاتح به سوی«موره»حرکت کرد. پس از رسیدن به «کورنت» سلطان به جای روی آوردن به سوی«موره»به «اسپارته» روی نهاد «دیمتریوس» پیشنهاد تسلیم را

← اولی قصد ایجاد یک دوک‌نشین را دارد. لذا دوازده تن از شخصیت‌های منتقد آتن را گرفت و به عنوان گروگان به استانبول فرستاد و توسط زغنوس پاشا **فرانکو آکچیا** اولی را به قتل رسانید.

پذیرفت و به مقر ارتش عثمانی رفت و شهر را تسلیم کرد. «کاستری چه»، آوراین»، «آرکاوایا» یکی پس از دیگری اشغال شد. توماس که قصد مقاومت داشت و در قلعهٔ «ماتینا» در ساحل جای گرفته بود پس از آنکه تمامی شهرهایش را از دست داد سرانجام ناگزیر آخرین پناهگاه خود یعنی «کلامانته» را نیز ترک کرد و به همراه فامیل و فرزندانش در بندر پیلوس با پنجاه نفر سوار دو کشتی شد نخست به جزیره «آیامادرا» نزد اسقف «آرتا» و سپس از آنجا به «رم» پیش پاپ رفت[۱۷].

از قلاعی که توسط عثمانی‌ها به تصرف در آمد تعدادی که مورد نیاز بود تعمیر شد و محافظین در آن‌ها گماشته شدند و تعدادی که غیرضروری تشخیص داده شده بود، تخریب گردید. به دنبال اشغال موره تعدادی از اهالی آن به استانبول کوچانیده شدند و به جای آنها گروهی از ترک‌ها به موره‌منتقل شدند ۸٦۵ هـ ق /۱٤٦۰م.

شهر «انزه» به عنوان اقامتگاه برای دیمتریوس که تسلیم شده نزد پادشاه آمده بود اختصاص داده شد[۱۸] که از درآمد معادن نمک آنجا سالیانه شصت هزار «آقچه» به عنوان معاش به او پرداخت می‌شد.[۱۹]

توماس هم که به «رم» رفته بود تاج امپراتوری بیزانس را به شارل هشتم پادشاه فرانسه فروخت.

جنگ باونیزی‌ها در موره

توراخان‌زاده عمر بیگ که مجدداً به سمت والی «موره» منصوب شده بود در اثر بهانه سستی به شهرهای «گوردن» و«مسودون» که از آن ونیزی‌ها بود حمله کرد وایـن امر سبب بروز اختلاف بین دولت عثمانی وونیزی‌ها شد. به طوری که خواهد آمد بین جمهوری ونیز وپاپ، آلبانی ومجار علیه عثمانی‌ها اتحاد پنهانی به وجود آمده بود که

۱۷. پاپ پی دوم ماهانه سیصد دوکا برای توماس مقرری تعیین کرد و بعد هاکاردینالها دویست دوکای دیگر به آن افزودند. توماس در ۱۲ مائیس سال ۱٤٦۵ م در رم درگذشت

۱۸. اسقف دیمتریوس روش صحیحی انتخاب کرد وخود را از تحریکات سیاسی دور نگه داشت ودر اواخر نام داوید برخود نهاد، لباس راهبی بر تن کرد وزندگی منزویانه‌ای را برگزید وبا مقرری که برایش اختصاص داده شده بود با رفاه زندگی کرد. هر بار که پادشاه به ادرنه می‌رفت به حضور شاه می‌رسید ومراتب احترام خود را به او معروض می‌داشت، وی دخترش را به عقد سلطان محمد فاتح درآورده بود. در سال ۱٤۷۱ م درگذشت.

۱۹. کریتوولوس می‌نویسد که ادارهٔ امور بندر انزه، وجزایر لمنی، ایمروز، طاشوز وسمادیرک در ازاء پرداخت خراج سالیانه به دیمتریوس واگذار شد که خود وی نیز در انزه مستقر شده بود.

عمل توراخان‌زاده این اتحاد را به قوهٔ فعل درآورد، حکومت عثمانی از این اتفاق با خبر شده بود ولی از تاریخ ومحل حمله‌ای که می‌بایست صورت می‌گرفت، آگاهی نداشت. پس از مدتی نخستین اقدام به تجاوز از سوی ونیز آغاز شد. در سال ۱٤٦۳ م پس از سه چهار ماه از تعرض جمهوری ونیز به «موره»، مجارها هم به «بسنه» حمله‌ور شدند واز آنجایی که ارتباط کورنت وموره توسط ونیزی‌ها قطع شده بود محمود پاشا به عجله به آن سوی اعزام شد.[20]

قوای تحت فرماندهی «دریاسالار لوره‌دانو» مرکب از سی وپنج کشتی بادبانی جنگی ودوازده کشتی بزرگ با ناوگان ونیزی که به موره اعزام شده بود به محض ورود به خلیج در ساحل لنگر انداختند و پس از اشغال خلیج کورنت برای سد نیروهای عثمانی که از شمال می‌توانستند نفوذ بکنند شروع به ساختن دیوار وباروی مستحکمی در ساحل کردند.[21] وهمزمان با آن نیز «عمر بیک» را در شهر کورنت به محاصره درآوردند وگذشته از آن ضمن تحریک مردم موره به عصیان اهالی اسپارته «اپیداتوش» «آرتادیا» وسواحل آتنه ودیگر شهرها را وادار به شورش وعصیان کردند تنها شهر کورنت بود که طغیان نکرد.

توراخان‌زاده عمربیک حاکم آقنجی موره ضمن باخبر ساختن حکومت عثمانی از آمدن ونیزی‌ها، با همکاری آلبانی‌هائی که در شهر به سوی خود جلب کرده بود ضمن تعمیر دیوارهای صدمه‌دیده شهر از آسیب توپخانهٔ ونیز، سرگرم دفاع بود.

پادشاه که در اواخر ایلول ۱٤٦۳ م از ماجرا آگاه شده بود بسرعت محمود پاشا را

۲۰. در کتب تاریخ عثمانی آمده است که به محض آگاهی از حملات هر دو دولت جلسهٔ مذاکره‌ای با حضور، پادشاه تشکیل شد، طی این مذاکرات اهمیت مسئله موره مدنظر قرار گرفت، چنین مناسب تشخیص داده شد که نخست به حل مسئله موره پرداخته سال بعد به بسنه حرکت شود.

۲۱. در این نقطه ونیزی‌ها به جای گرمه حصار (اکسامبلیون) که به دست سلطان مراد دوم تخریب شده بود، طی پانزده روز وبه دست سی هزار کارگر، حصاری به مسافت شش میل وبه ارتفاع دوازده پا بین دو دریا کشیدند، برای دفاع از این دیوارها دوخندق مضاعف ویک صد وسی وشش برج ساخته شده بود. در وسط این دیوار عبادتگاهی نیز ساختند وپرچم «سن‌مارک» را بربالای آن افراشتند (هامر، جلد ۳ صفحهٔ ۸۵) کریتوولوس نیز می‌نویسد که ونیزی‌ها کارگران بسیاری را استخدام کردند ودر اندک زمانی بین دو دریا حصاری به طول چهار استادیون (هر استادیون ۱۸۹ متر است) ساختند. کریتوولوس می‌افزاید برای آنکه بدون اشکال وخطر بتوان بر روی حصار جنگید حصار را بسیار عریض ساخته بودند. (صفحه ۱۹۱)

به آن سوی اعزام کرد، محمود پاشا بموقع رسید. فشار نیروی عمر پاشا از داخل ونیروهای محمود پاشا از خارج شهر سبب شد که به نیروهای ونیزی شکست وارد آمد وگروه زیادی از نیروهای ونیزی که به سوی کشتی‌های خود در حال فرار بودند غرق شدند. اهالی موره که طغیان کرده بودند دوباره رام شدند وشهر «آرگوس» که متعلق به ونیزی‌ها بود به تصرف درآمد واهالی آن شهر به استانبول کوچانیده شدند در اطراف سولومانیستر ودر پریولپلوس که سابقاً ساماتیا گفته می‌شد، اسکان داده شدند، در قلعه «آرگوس» سرباز گماشته شد وآقنجی‌های ترک «مودن» استحکامات ونیزی‌ها را تخریب کردند. (سال ۱٤٦۳ م میلادی)[۲۲].

ونیزی‌ها می‌خواستند با حمله از جبهه‌های مختلف ترک‌ها را سر درگم سازند. از این روی در سال ۱٤٦۳ م با چهل کشتی به قسمت «آخائیا»ی موره حمله کرده مرکز آنجا یعنی پاتراس را محاصره کرده وبخشی از اهالی موره را علیه ترک‌ها به طغیان واداشته بودند. اما «عمربیک» که با نهایت احتیاط وتدبیر وتانی عمل می‌کرد با نیروهای اندک خود دشمن را در کمینگاه غافلگیر کرده قوای او را متلاشی ساخت. قسمت اعظمی از نیروهای دشمن که قصد فرار کرده بودند غرق شدند ومانده به اسارت درآمدند.

۲۲. در اثنای این جنگ موره، محمود پاشا نواحی معروف به قارلی ایلی وقلعه‌های موجود در آن نواحی را نیز تصرف کرده بود (تاج‌التواریخ، جلد۱ صفحهٔ ٤۰۵).

فصل ۳

دریانوردی عثمانی‌ها و فعالیت آنها در مدیترانه شرقی

توجه عثمانی‌ها به دریانوردی

برای دولت عثمانی که سواحل دریای اژه دو تنگهٔ مهم را در اختیار داشت و از آن گذشته بالکان نیز زیر نفوذ و تحت ادارهٔ آن بود ضرورت داشت که صاحب یک نیروی دریایی مجهز باشد. **تجربهٔ تلخ** نداشتن یک ناوگان مجهز و خاطرات تلخ آن در زمان مراد دوم در محاصره وارنه لزوم یک‌چنین نبرد دفاعی را بیش از پیش مسجل می‌ساخت. دولت عثمانی که جزایر سواحل اژه را تحت ادارهٔ خود داشت می‌بایست دارای یک ناوگان نیرومند می‌شد تا بتواند از موقعیت خود در مدیترانه شرقی در قبال دولتهای رقیب دفاع و حفاظت کند.

نخستین تأسیسات کشتی‌سازی

باتوجه به شرایط ذکرشده از زمان «یلدرم بایزید» به بعد ضرورت داشت که به مسئله دریانوردی که به شکل اساسی به آن پرداخته شده بود اهمیت بیشتری داده شود[1]. از این روی سلطان محمد فاتح‌خواه در «کلیبولی» «ازمید» و «گملیق» و خواه

۱. یلدرم بایزید که اهمیت تنگه جناق‌قلعه را دریافته بود دستورداد که در «کلیبومی» که یک اسکله حمل‌ونقل در سواحل روملی بود یک پایگاه دریایی ساخته شود وبه دستوراو ساروجه پاشامأمور ساختن این پایگاه ←

در استانبول و سایر سواحل مناسب اقدام به تقویت نیروی دریایی کرده و به کشتی‌سازی نیز توجه خاصی مبذول داشت. در زمان امپراتور «ژولین» نخستین تأسیسات کشتی‌سازی در استانبول در بندر «کادرگا» ایجاد شده بود به دستور سلطان فاتح در این تأسیسات که مناسب تشخیص داده شده بود شروع به ساختن کشتی کردند. بنابه نوشتهٔ «کریتوولوس» مورخ سلطان محمد فاتح ضمن مطالعهٔ تاریخ و بررسی احوال کشورهایی که در گذشته در جنگهای دریایی به فتوحات دست یافته بودند در بارهٔ ناوگانها اطلاعات و معلوماتی کسب می‌کرد.

فعالیت عثمانی‌ها

بحرابیض (مدیترانه)

مرکز نیروی‌دریایی عثمانی در «کلیبولی» بود. در اوایل سلطنت سلطان‌محمد فاتح نخست «حمزه‌بیک» و سپس «خاص یونس بیک» حکام کلیبولی به فرماندهی نیروی دریایی منصوب شدند و ضمن فعالیت در دریای مرمره تاجایی که مقدور بود با امور دریانوردی آشنا شدند.

در زمان یونس‌بیک که پس از حمزه‌بیک به فرماندهی نیروی دریایی برگزیده شده بود راهزنان دریایی با هشتاد کشتی سواحل عثمانی‌ها را زیر آتش گرفتند و یونس با نیروی خود به سوی جزیرهٔ «ناکسوس» که این راهزنان را در بنادر خود پناه داده بودند حرکت کرد ولی به علت توفان موفقیتی نصیبش نشد.

از سوی یونس‌بیک جزایر «ایمروز» «سمادیرک» و «طاشوز» به تصرف درآمد و به دنبال آن ناوگانی به سوی «طرابزون» فرستاده شد. و «لمنی» «مدللی» و دیگر جزایر به تصرف درآمد. خلاصهٔ کا آنکه عثمانی‌ها از نظر نیروی دریایی به‌حدی رسیدند که ی‌توانستند در دریاهای نزدیک به مقابله با خصم برخیزند.

پس از کاپیتان «خاص یونس‌بیک» به ترتیب «خادم اسماعیل‌بیک»، «زغنوس پاشا» و «یعقوب‌بیک» ضمن داشتن سمت فرمانداری «کلیبولی» فرمانده نیروی‌دریایی نیز بودند. و حتی محمود پاشا نیز پس از آنکه برای نخستین بار از وزارت اعظمی عزل شد به

شد و کار ایجاد پایگاه در سال ۷۹۳ه ق ۱۳۹۰ شروع شد. قلعهٔ بیرغنی که تخریب شده بود بازسازی شد و قلعهٔ دیگری که بر بالای تپه‌ای مشرف بر شهر و بندربود تعمیر گردید و برای محافظت کشتی‌ها از لطمات طوفان و خواه اپ خطرات ناوگان دشمن دوموج‌شکن تودرتو ساخته شدبه این ترتیب در دهانهٔ هم دغ بندری که به وجودآمد دوبرج نگهبانی نیرومندی ایجادگردید و گذشته اپ آن بمای بستن بندراز زنجیجع دغلایه استفاده شد.و تشکقلات «عزب»های دریایی، متشکل از جوانانی که متأهل نبودند به وجودآمد.

فرمانداری «کلیبولی» و فرماندهی نیروی‌دریایی منصوب شد و در اثنای تصرف مدللی با دویست کشتی به آنجا اعزام شد. «گدیک احمد پاشا» نیز که در اواخر سلطنت سلطان محمد فاتح فرماندار کلیبولی و فرماندهٔ نیروی‌دریایی شده بود جزایر «ایونی ین» را تصرف کرده سپس به سواحل ایتالیای جنوبی نیرو پیاده کرده بود. ونیزی‌ها بزرگترین و خطرناک‌ترین رقیب عثمانی‌ها در دریانوردی بودند و چون عثمانی‌ها از نظر دریانوردی به پای ونیز نمی‌رسیدند لذا از دست‌زدن به یک نبرد دریایی جدی خواه با ونیز و خواه با نیروی‌دریایی پاپ خودداری کرده با احتیاط با این مسئله برخورد می‌کردند. با این حال مجادله شانزده‌ساله‌ای که بین عثمانی‌ها و ونیزی‌ها و متفقین حاکم بود عاملی شد برای پیشرفت و تقویت دریانوردی ترک‌ها.

ونیزی‌ها، ماهرترین دریانوردان دریای مرمره بودند که ضمن مجادله با عثمانی‌ها چندین‌بار حین عبور از تنگهٔ جناق‌قلعه، کلیبولی را زیر آتش سلاحهای خود گرفته بودند. عثمانی‌ها که این مسائل را در نظر داشتند از یک سو به افزایش نیروی دریایی خود و از سوی دیگر توسط کاپیتان یعقوب‌بیک به استحکام جناق‌قلعه می‌پرداختند.

در دو سوی تنگهٔ جناق‌قلعه دو قلعهٔ به اسامی کلیدالبحر «و سلطانیه»[۲] ساخته شد.

در این قلاع ضمن استقرار نیروی نظامی، توپهای قدرتمندی کارگذاشته شده بود که حوزه مرمره واستانبول را تحت محافظت داشت. کارساختمان این قلعه‌ها که در سال ۸۶۸ﻫ ق ۱٤٦۳م شروع شده بود بر اثر آغاز جنگ باونیز عرض یک سال بسرعت به پایان رسید.

تحکیم تنگه سخت سودمند افتاد زیرا همین امر سبب شد در جنگی که باصلیبی‌ها رخ داد ناوگان حریف باوجود برتری برنیروی دریائی عثمانی نتواند از تنگه بگذرد.

افزایش کارگاههای کشتی سازی

کارگاههای کشتی سازی عثمانی‌ها تنها در کلیبولی مستقر بود. لکن طبیعی است که در این نقطه امکان ساختن کشتیهای لازم برای یک نیروی دریایی بزرگ ومهم مقدور نبود. لذا عثمانی‌ها در سایر سواحل وبنادر مناسب در ابعاد مختلف نسبت به ساختن کشتی مشغول بودند. در این رهگذر از تأسیسات کشتی سازی «ازه» مرمره

۲. ابن کمال (صفحهٔ ۱۰۰) احداث دو قلعهٔ کلیدالبحر و سلطانیه را متعاقب فتح استانبول دانسته و می‌نویسد: «به منظور مدافعه خطر هجوم فرنگ از جانب دریای مرمره در انتهای دشت «اجهٔ پائین» دو حصار بنیاد شد. اسم یکی از دو حصار مذکور سلطانیه و دیگری کلیدالبحر بود....»

ونیز دریای سیاه که برای نخستین بار امرای آناطولی تأسیساتی در آن نقاط احداث کرده بودند، استفاده می‌شد.

واین چنین بود که عثمانی‌ها ضمن بهره‌گیری از امکانات دریا نوردی امرای آناطولی وبابه خدمت گرفتن دریانوردانی چون «کمال رئیس»، «خیرالدین بارباروس»، «طورقود» وسایر نفرات بحریهٔ ترک صاحب نیروی دریایی معظمی شدند وحاکمیت دریای مرمره را به دست گرفتند.

تصرف جزایر مدیترانه شرقی

بانیرومند شدن تدریجی نیروی دریایی عثمانی نخست جزایر موجود در سواحل ترک تحت نفوذ عثمانی‌ها در آمد وسپس تصرف سایر جزایر آغاز شد ودر تاریخ‌های مختلف قسمتی از این جزایر باجنگ وبخشی دیگر بدون جنگ در اختیار عثمانی‌ها قرار گرفت

این جزایر که برای نخستین بار تحت اداره ونظارت عثمانی‌ها درآمد، ضمن آنکه در ادارهٔ امور داخلی خود استقلال داشتند سالیانه مبلغی مالیات وخراج به دولت عثمانی می‌پرداختند وضمناً حکام آن تعهد کرده بودند که نه از سوی آنها ونه از سوی دشمنان به سواحل ترک‌ها که نزدیک به این جزایر بودند تعرضی صورت نگیرد. مادر این قسمت سعی نکردیم که تصرف این جزایر را به ترتیب تاریخ تصرف آنها دنبال کنیم بلکه کوشیدیم تا آن را به صورت بخشی عنوان بکنیم. الحاق این جزایر به دلایلی به آسانی صورت نگرفت زیرا چه پاپ نشین وچه ونیزی‌ها وکشورپادشاهی ناپل در مقابل این اقدام ترک‌ها بانیروی دریایی خود مبادرت به ممانعت وجلوگیری از این اقدام ترک‌ها کرده جزایر متصرف شده را مجدداً اشغال کرده بودند. وعثمانی‌ها برای پس گرفتن آنها متوسل به نیروهای دریایی شده وبدینسان پس از دست به دست گشتن این جزایر سرانجام حاکمیت قطعی عثمانی‌ها بر این جزایر اعمال گردید که ذیلاً به طور خلاصه به شرح آن می‌پردازیم.

تصرف «انزه» «ایمروز»

«سمادیرک» و«طاشوز»

پس از جنگ صربستان بین «دوریوس» یا «دوریا» حاکم ونیزی جزایر انزه وایمروز وسمادیرک وعروسش که در ادارهٔ حکومت شرکت داشت اختلاف بروز کرد وآن زن که دولت عثمانی را در مقام یک حاکمیت مقتدر به رسمیت می‌شناخت به دولت

عثمانی مراجعه کرد وبه شکایت پرداخت.

این جزایر وبندرانزه سراسر به امپراتوری بیزانس اختصاص داشت. از آنجایی که یکی از اصیل زادگان منصوب به یک خانواده معروف ونیزی به‌نام «کاتلوزیو» این جزایر را از دست دزدان دریایی بدر آورده بود لذا امپراتور «یوانیس پاله‌ئو لوق» خواهر خود را به ازدواج اودرآورده وانزه ومدللی را نیز به عنوان جهیزیه به اوداد. «دوریوس»ی که قبلاً نام آن گذشت از این خانواده بود. در اثنایی که عثمانی‌ها درروملی جای می‌گرفتند، به سبب آنکه «انزه» در جوار اراضی تحت استیلای عثمانی‌ها بود حاکم انزه پرداخت خراج سالیانه به عثمانی‌ها را پذیرفته بود

وبطوری که در جلد اول کتاب گذشت، در جنگ بین عثمانی‌ها و ونیزی‌ها، عثمانی‌ها از اشغال انزه خود داری کرده بودند.

«دوریوس» پسر کوچک پالامیدیس حاکم انزه بود وبنابه وصیت او پس از مرگش می‌بایست شهرانزه مشترکاً توسط پسرش وزن برادرش اداره می‌شد. اما «دوریوس» از این کارسرباز زد وعروس وبرادر زاده‌اش را از ادارهٔ حکومت کنارزد، از این روی نیز آن زن به شکایت به دولت عثمانی روی آورد.

به هر حال خواه به دلیل حقانیت ادعای آن زن که به دولت عثمانی شکایت کرده بود وخواه به دلیل آنکه برخلاف معاهدهٔ که می‌بایست کلیه محصولات نمک به ترک‌ها داده شود، بخشی از محصولات نمک را به کشتی‌های بیگانه می‌فروختند ونیز به دلیل شکایت ساکنین «اسپالا» و«فره‌جیق» که غلامان وکنیزکان آنان توسط ساکنین انزه فراری داده می‌شدند تصمیم به تصرف انزه گرفته شد. کاپیتان خاص یونس بیک باده کشتی از دریا وپادشاه عثمانی که در ادرنه بود از راه خشکی ناگهان آنجا را به محاصره درآوردند.

فصل زمستان بود وسلطان محمد فاتح بنابه عادت مألوف که اقدامات خود را بطور سری انجام می‌داد قبلاً یونس بیک را به ادرنه احضار کرده وتعلیمات لازمه را مخفیانه به او داده بود. باری به این ترتیب انزه که از راه خشکی توسط سلطان وازراه دریا توسط یونس بیک درتنگنا افتاده بود در اندک مدتی تسلیم شد (اوجاق سال ۱٤٥٦م)[۳]، ویک

۳. در تواریخ عثمانی ثبت شده است که انزه به دنبال استانبول به تصرف در آمد. بنابه نوشتهٔ ابن کمال، سلطان ←

کشتی نیز به سمادیرک اعزام شد تادوریوس را که درهمان آغاز جنگ به آنجا گریخته بود به حضور سلطان بیاورند. پس از تصرف «ایمروز» دوریوس را، به ادرنه آوردند واو نسبت به سلطان اعلام اطاعت کرد.

به دنبال تصرف «ایمروز» و «انزه»، جزیره طاشوز نیز که نزدیک سواحل «روملی» بود و به خاندان «دوریوس» تعلق داشت به اشغال درآمد (رمضان ۸٦۰ هـ .ق ۱٤٥٦ م و ادارهٔ امور «ایمروز» به مورخ معروف کریتوولوس واگذار شد.[4]

نخست ادارهٔ امور جزایر ایمروز، طاشوز و سمادیرک به دوریوس که به ادرنه آورده شده بود محول شد ولی بعداً از آن کار انصراف حاصل آمد و «زیهنه» و اطراف آن برای معاش زندگی به او اختصاص داده شد. اما هنگامی که دوریوس به اتفاق محافظینش به «زیهنه» می‌رفت، در راه پس از کشتن محافظین خود به جزیرهٔ مدللی و از آنجا به اروپا گریخت.[5]

در سال ۸۷۲ هـ ق/ ۱٤٦۷ م در حالیکه جنگ بین ونیز وعثمانی‌ها ادامه داشت کانالیس (نیکولا کانالا) دریاسالار ونیزی با بیست وشش کشتی به‌انزه هجوم آورد وپس از آنکه آنجا را به‌تصرف درآورد در حق مسلمانان ورومی‌ها چنان ستمی روا داشت که در فکر وتصور نمی‌گنجید وافرادی را که دارای مذهب ارتدوکس بود واداشت که به‌مذهب کاتولیک درآیند. مهاجمین پس از تجاوز به‌ناموس زنان به‌جزیرهٔ نگروه‌پون (آغریبوز) عزیمت کردند. این مظالم ونیزی‌ها، با تصرف «آغریبوز» توسط عثمانی‌ها مقابله به‌مثل شد[6].

ــمحمد فاتح دریک زمستان پربرف وبورانی بی‌آنکه به ادرنه برود به اسپالا رفت وقصد تصرف انزه را نمود. (زمستان ۱٤٥٤).

٤. در تاریخ ابوالفتح تصرف انزه و طاشوز ۸٥۸ هـ ق مطابق ۱٤٥٤ م ثبت شده است. «هامر» این حادثه را در اوایل سال ۱٤٥٦ م قید کرده است. دوکاس می‌نویسد که این واقعه در ماه اوجاق ۱٤٥٥ م اتفاق افتاده است.

٥. در ایامی که شهرک زیهنه تحت ادارهٔ ترک‌ها بود یکی از بخشهای ایالت «سرز» به شمار می‌رفت و امروزه این شهرک در خاک یونان قرار دارد.

٦. در تواریخ عثمانی آمده است هنگامی‌که دوریوس عازم ملکی که به‌او اختصاص یافته بود می‌شد در راه همراهان ومحافظین ترک خود را کشته وبه‌ممالک اجنبی فرار کرد. اما دو مورخ یعنی کریتوولوس اهل ایمروز ومورخ بیزانس دوکاس که این عصر را دریافته ودر جریان تصرف جزایر بودند چنین بحثی را بمیان نمی‌آورند. تنها کریتوولوس می‌نویسد که دوریوس حاکم انزه پس از تصرف انزه به مدللی واز آنجا به‌جزیرهٔ فاکوس می‌رود ودر حقیقت فرار دوریوس را این‌چنین سربسته ومبهم عنوان می‌کند.

تصرف لمنی

بەدنبال تصرف انزه، ایمروز وطاشوز باز در سال ١٤٥٦ بین اهالی لـمنی وپـرنس لمنی که برادر نیکلا کاته لوزیو پرنس میدیل لی اختلاف بروز کرد، اهالی جزیره ضمـن سرباز زدن از قبول حکمرانی پرنس از حکومت درخواست کردند که یک حکمران ترک بەآن جزیره اعزام گردد. عثمانی‌ها هم فرماندار سابـق کـلیبولی یـعنی کـاپیان «حمزەبیک» را بەحکمرانی این جزیره که تحت الحمایه‌شان بود اعـزام داشتـند. حمـزه بیک از سوی کاپیتان خادم اسماعیل بیک بەلمنی رفت وبەایـن‌تـرتیب پـس از طـاشوز ایمروز وسمادیرک لمنی نیز در مائیس ١٤٥٦ م بەتصرف در آمد.

جزیرهٔ لمنی در اثنای جنگ طولا نی ما بین ونیزی‌ها وعثمانی‌ها در سال ١٤٦٧ م با جزیرهٔ ایمروز توسط نیروی‌های ونـیـزی اشغـال شد وتـا مـصالحه سال ١٤٧٩ م در تصرف ونیزی‌ها باقی ماند وپس از مصالحه بەعثمانی‌ها بازپس داده شد.[۷]

ضبط جزیرهٔ مدللی

جزیرهٔ مدللی بەهمراه جزیرهٔ لمنی در دست خاندان ونیزی کـاتەلـوزی[۸] بـود. واز آنجایی‌که کاته‌لوزی جزایر دریائی اژه را از چنگ دزدان دریایی‌بدر آورده بوده یـوانیس امپراتور بیزانس جزیرهٔ مدللی را بەکاته‌لوزی بخشید واین‌جزیره پس از او بـەفـرزندانش انتقال یافت. این خاندان بعدها جزایر لمنی،ایمروز وطـاشوز را در اختیـار خـود گـرفته ویک پرنس نشین در آن جزایر بەوجود آوردند.

در زمان سلطان محمد فاتح مـدللی ولـمنی را دو بـرادر از آن خـاندان اداره می‌کردند این دو برادر در زمان مراد دوم در اثر فشار بـالطه اوغـلی سلیـمان بـیک،

۷. از منابع عثمانی و نظریه کریتوولوس چنین برمی‌آید که دوریوس هنگام عزیمت بـه زیـهنه در جـاه پـس از کشتن محافظین خود ابتدا به «آدالار»-جزایر- و سپس به اروپا می‌گریزد- در **تاج التواریخ** آمـده است که وی با شصت کشتی به انزه آمد: «... یعنی جندرال نام از امرای فرنک با متجاوز از شصت کشتی بـه انزه هجوم آورد، قاضی و خطیب را گرفتا کرد... (جلد ۱ صفحهٔ ۵۱۳). جزیرهٔ لـمنیضمن جنگ طـولا نی بـین ونیزی‌ها و عثمانی تخریب شد و معدن معروف «تین محتوم» نیز به کـلی نابـود شد. سلطـان مـحمدفاتح دستورآبادانی جزیره و ونیز تعمیرات معدن را صادر کرد، معدن تعمیرشد و به این ترتیب استفادهٔ مـجدد از آن معدن معروف سبب شد که منبع درآمد با ارزشی برای خزانه حکومت به وجودبیاید.

۸. نام جزیرهٔ مدللی «لسبوس» بود و از آنجایی که شهر «میتلن» مرکز این جزیره بود ترکـها این نام را بر روی جزیره نهاده بودند.

پرداخت سالیانه چهار هزار دوکا خراج به‌دولت عثمانی را پذیرفته[9] بودند.

نیکلا ویا نیکورزوس در سال ۱٤٥٥ م ویا ۱٤٥۹ م برادر بزرگ خود را در جزیره اولی نیک به‌قتل رسانید. او ضمن این‌که خود را به‌عثمانی‌ها وابسته‌نشان می‌داد در خفا با «لاتین»ها سروسیرومکاتبه داشت وبا پشت‌گرمی به نیروی دریایی «لاتین» در پرداخت خراج مقرره اهمال می‌کرد وگذشته از آن دزدان دریایی که سواحل عثمانی‌ها را تخریب می‌کردند، با دادن سهیمه‌ای از اموال دزدی به‌او در جزیره مدللی پناه می‌گرفتند.

و مهم‌تر از آنچه که گفته شد این بود که ناوگان اعزامی از سوی پاپ، برای زیر نفوذ گرفتن جزایر مدیترانه شرقی به مدللی آمده با پرنس مدللی علیه عثمانی‌ها متفق شده و گروهی از سربازان لاتین را در این جزیره مستقر کرده بود.

به محض آگاهی از پذیرفتن سربازان «لاتین» توسط پرنس، مدللی خادم اسماعیل بیک فرماندار «کلیبولی» و فرماندهٔ نیروی دریایی با صدوپنجاه فروند کشتی بلافاصله به جزیره اعزام شد. ناوگان پاپ با دریافتن این مسئله به «ساقیز» فراری شد، اسماعیل بیک شهر مدللی را محاصره کرد ولی بی‌آنکه آن را به تصرف درآورد بازگشت. با بازگشت ناوگان ترک‌ها،ناوگان نیروی دریایی پاپ مجدداً به جزیره بازگشت لکن اهالی شهر مدللی که با مشاهده فرار ناوگان پاپ از مقابل ناوگان ترک‌ها به عجز آن پی برده بودند،روی خوش به ناوگان پاپ نشان ندادند و در عین حال ضمن درک وخامت اوضاع هیئتی به سوی دولت عثمانی اعزام داشته خواستار عفو شدند. با اعزام این هیئت درخواست اهالی مدللی مورد پذیرش قرار گرفت، معاهدهٔ قدیمی مجدداً تجدید شد مسئله به خیر و خوشی فیصله یافت ولی به موجب نقشه‌های دولت عثمانی حل‌وفصل مسئله این جزیره به فرصت مناسبی واگذار شده بود.

دولت عثمانی سرانجام مصمم شد که تکلیف پرنس مدللی و این جزیره را روشن سازد، زیرا این جزیره که در جوار سواحل عثمانی‌ها قرار داشت، مرکز و پناهگاه دزدان دریایی شده بود و پرنس مدللی از دزدان آراگون که سواحل عثمانی را تاراج می‌کردند حصه و سهمیه می‌گرفت و آشکارا با آنها همدستی می‌کرد.

در این گیرودار سلطان محمد در ادرنه بود. سلطان محمد امرای نیروی دریایی را

۹. **هال کوندیل**. تاریخ انتشار سال ۱٦۳۲ م صفحهٔ ۲۱۷.

به ادرنه احضار کرد و در آنجا با آنان ملاقات کرد و دربارهٔ تصرف مدللی مشاوره نمود و دستور داد تا دویست کشتی برای تصرف جزیره آماده شود.[۱۰]

پس از آنکه همهٔ مقدمات آماده شد در سال ۱٤٦۱ م محمود پاشا از راه دریا با دویست کشتی بزرگ و کوچک بسوی جزیره حرکت کرد و ضمن پیاده کردن نیرو شهر مدللی را به محاصره درآورد. طبق عادت معهود پیش از آغاز جنگ نخست به ساکنین شهر و قلعه پیشنهاد تسلیم شد و پس از دریافت پاسخ رد جنگ آغاز شد. پادشاه نیز با نیروهای خود از راه بواسه حرکت کرده وارد خلیج ادرمید که روبروی جزیره بود شده از آنجا به ایازمند آلتون اووا که در جنوب «آیوالیق» قرار داشت نیرو پیاده کرده بود. سلطان محمد در اوج محاصره با یک کشتی جنگی به جزیره رفت و پس از بررسی اوضاع مجدداً به «ایازمند» بازگشت.

اهالی مدللی که دریافته بودند دیگر بیش از این قادر به مقاومت نیستند بهمراه پرنس مدللی تسلیم شدند و ساکنین دیگر شهرها و قلاع نیز از این روش پیروی کردند[۱۱] (۱٤٦۲ میلادی). محمود پاشا به تنظیم ادارهٔ امور جزیره گمارده شد. اهالی جزیره به سه گروه تقسیم شدند که یک گروه از آنها جهت اقامت در استانبول به آن شهر منتقل شد.[۱۲] و کلیهٔ سربازان متشکل از دزدان دریایی که توسط پاپ به محافظت جزیره گمارده شده بودند به قتل رسیدند.[۱۳]

حاکم مدللی که تسلیم شده بود باتفاق خانواده و ملتزمین رکاب و اطرافیانش به

۱۰. هال کوندیل تعداد کشتیها و تجهیزات ناوگان اعزامی برای تصرف مدللی را بیست‌وپنج ناو جنگی نزدیک یک‌صد عراده توپ، مهمات و کشتیهای نقلیه ذکر کرده است (صفحهٔ ۲۱۹) «هامّر» نیز شصت ناو جنگی و هفت کشتی نوع دیگر قید کرده است (جلد سوم صفحهٔ ۷۳) نگارنده نوشتهٔ کریتوولوس را ترجیح دادم و از آن نقل کردم.

۱۱. ابن کمال تصرف مدللی را در همان تاریخ پس از جنگ افلاق قید کرده است.

۱۲. بنا به نوشته کریتوولوس اهالی مدللی به سه گروه تقسیم شدند یک گروه به استانبول منتقل شد برای گروه دوم جزیه سرانه تعیین شد و گروه سوم به عنوان اسیر جنگی تحویل سربازان شدند و سربازان لاتین مستقر در جزیره نیز به قتل رسیدند. (صفحهٔ ۱٦۳)

۱۳. عالی در این باره چنین می‌نویسد: ..«مردم به چهاردسته تقسیم شدند. عزب‌های فرنگی‌الاصل را که به معاونت آمده بودند گردن زدند. اصحاب صنعت و اهل زراعت برای عمارت بلاد به شرط پرداخت جزیه ابقا شدند، آنانی که مراهق (نابالغ) بودند ابکار و غلمان برای آرایش جان و دل مجاهدان انتخاب شدند پس از آنکه اموال آنانی که برای کسب و تجارت به قلعه آمده بودند به غنیمت گرفته شد و رهایشان ساختند، حاکم و قاضی منصوب شدند...

←

استانبول فرستاده شد[۱۴]. برای محافظت قلعه مدللی نیزدویست «ینی‌چری» و سیصد «عرب» گمارده شد.

دوسال پس از تصرف مدللی یعنی ماه نیسان، سال ۱٤٦٤ م نخستین دورهٔ جنگ با ونیزی‌ها آغاز شد. این جزیره مدتی از سوی نیروی دریایی و نیز به محاصره درآمد از این روی به محمود پاشا که سرگرم جنگ «موره» بود دستور داده شد با نیروی موجود خود به کلیبولی حرکت کرده و از آنجا با ناوگانی به مسئله مدللی بپردازد.

محمود پاشا با قریب به حدود ده کشتی از کلیبولی حرکت کرد در بوزجه دو فروند از کشتیهای ونیز را که نیروی دریایی ترک‌ها را کنترل می‌کردند، به تصرف خود درآورد و دو کشتی دیگر فرار کرد و دریاسالار ونیزی که از خبر حرکت ناوگان ترک‌ها دست‌پاچه شده بود هشت ساعت قبل از رسیدن نیروی دریایی ترک از آنجا فرار کرد و ضمن فرار تعدادی از رومی‌ها را که به همراه آنها جزیره را به محاصره درآورده بود به جزیره آغریبوز منتقل کرد.(۱۵)

تصرف جزیرهٔ آغریبوز

هنگامی که این جزیره به تصرف درآمد جنگ بین ونیزی‌ها و عثمانی‌ها هفتمین سال خود را طی می‌کرد. ونیزی‌ها در مقابل حملاتی که از راه بسنه توسط آقجنی‌ها اعمال می‌شد ونیز در برابر موفقیتهایی که در موره نصیبشان شده بود در دریاها دست به اقدام متقابل می‌زدند. در سال ۱٤٦۲ و ۱٤٦۷م حملاتی که به موره کرده بودند دفع شده بود، با نخستین تعرضی که ونیزی‌ها به موره کردند در کورنت مغلوب شدند و نیروهای عثمانی این شبه جزیره را از دچارشدن به وضع فلاکت‌بار نجات داد. و دومین تعرضی را هم که از سوی دریاسالار کانالیس صورت گرفته بود دفع کرد.

با رد پیشنهاد صلح جمهوری ونیز از طرف عثمانی‌ها که مشروط به تحویل جزایر

← هال کوندیل می‌نویسد که تعداد راهزنانی که از قلعه دفاع می‌کردند سیصدتن بود که همگی در خارج حصار به قتل رسیدند (صفحهٔ ۲۲۰).

۱٤. همراه نیکلاکاته لوزیو برادرش دومینیک و برادرزاده‌اش لوجیو نیز به استانبول منتقل شدند با آنکه نیکلا و برادرش مسلمان بودند ولی به علت مشکوک شدن به آنان همانسال آن دو را به قتل رسانیدند.

۱۵. هامر هجوم ونیزی‌ها را به موره در سال ۱٤٦۳ م و تعرض ناوگان ونیزی را به مدللی سال ۱٤٦٤ قید کرده است ولی به موجب نوشتهٔ کریتوولوس این تاریخ درست نیست زیرا ونیزی‌ها در سال ۱٤٦٤ م در موره مغلوب شدند و در همانسال با قریب به هفتاد کشتی جنگی و سه هزار سرباز مدللی را به محاصره درآورده بودند (کریتوولوس صفحهٔ ۱۷۸)

لمنی و ایمروز به ونیز بود، ونیزی‌ها مجدداً دست به حمله زدند و در سال ۱٤۷۰م انزه را تخریب کرده حدود دو هزار مسلمان و رومی را همراه با قضات و کاتبین گرفته و با خود به آغریبوز بردند از این رو عثمانی‌ها برای تلافی و انتقام‌کشی در دریا شروع به فُعالیت کردند.

جنگ طولانی بین ونیز و دولت عثمانی به تدریج از شکل انحصاری بین دو دولت خارج شده، در حال سرایت به نقاط دیگر بود. تصرف جزیرهٔ آغریبوز[۱٦] که ونیز از آن به عنوان یک پایگاه استفاده می‌کرد، ضروری بود. گذشته از آن، تصرف این جزیره از به مخاطره افتادن «موره» و یونان میانه پیشگیری می‌کرد. به طور کلی تصرف آغریبوز برای عثمانی‌ها که تسالیه و یونان میانه یعنی آنیکا بئوتیا، فوکیدا، لوکریدا و آتولیا را در تصاحب داشتند سخت ضروری بود بویژه که این جزیره فاصله چندانی با تسالیه و یونان‌شرقی نداشت. گذشته از همهٔ آنها، این جزیره به صورت یک مرکز فعالیت ضدعثمانی‌ها درآمده بود. کشتی دزدان دریایی و یا اهالی این جزیره گاه‌گاهی سواحل آتن را تاراج کرده، از طریق پل متحرکی که در ساحل غربی جزیره ایجاد کرده بودند اموال تاراج شده را با خود به جزیره برده و در مواقع لزوم پل را برداشته و از خطر مصون می‌ماندند آنها همچنین اموال و اسرایی را که از سرزمینهای عثمانی به دست آورده بودند به این جزیره می‌بردند. به عنوان مثال پس از تخریب «انزه» اسرا و اموال تاراجی به این جزیره منتقل شده بود.

عثمانی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که مشکل این جنگ طولانی با ونیزی‌ها نه از طریق نبرد زمینی بلکه از راه فتح دریایی حل خواهد شد.

عثمانی‌ها به محض آگاهی از فاجعهٔ انزه می‌بایست به تلافی ضربهٔ محکمی به ونیزی‌ها می‌زدند. اما مسئلهٔ جنگ و تصرف آغریبوز از طرف عثمانی‌ها کاملاً جنبهٔ محرمانه داشت و حتی به منظور انحراف افکار شایع کردند که نیروهای عثمانی قصد حرکت به سوی جزیرهٔ رودس را دارند به طوری که حتی تعدادی کشتی به سوی جزیره «رودس» روانه شد. در سال ۱٤۷۰م بود که فرماندار کلیبولی و فرمانده نیروی دریایی محمودپاشا،[۱۷] از راه دریا و سلطان عثمانی از راه زمین به قصد تصرف آغریبوز حرکت

۱٦. اسم مصطلح این جزیره آغریبوز است. به لاتین نگره‌پون گفته می‌شود اوبئا نیز می‌گویند.

۱۷. در این تاریخ به جای محمدپاشا اسحق پاشا وزیر اعظم شده بود.

کردند.[۱۸] در این جنگ نیروی دریایی عثمانی‌ها سیصد کشتی داشتند که شامل یک‌صد کشتی جنگی، یک صد کشتی حمل و نقل بود، بقیه کشتی‌ها حامل سلاح[۱۹] بودند. محمود پاشا بر سر راه خود جزیره «شیرا»[۲۰] را به تصرف درآورد.

کانالیس، دریاسالار ونیزی به محض آگاهی از حرکت ناوگان ترک‌ها ده کشتی جنگی در اختیار «لوره‌دانو» پرنس جزایر یونان گذاشت و او را به مقابله فرستاد و در ضمن دستور داد که اگر تعداد کشتی‌های ترک‌ها بیش از شصت کشتی نبود حمله بکند و در غیر این صورت از حمله خودداری شود.

لوره‌دانو با مشاهدهٔ فزونی تعداد کشتیهای ترک عقب‌نشینی کرد اما چون نیروهایش توسط ترک‌ها دیده شده بود مورد تعقیب قرار گرفت ولی با استفاده از تاریکی شب توانست از دست تعقیب‌کنندگان رهایی یافته[۲۱] فرار کند. محمودپاشا در مقابل مرکز جزیره هالکیس که در غرب قرار داشت لنگر انداخت و ضمن پیاده کردن نیرو این نقطه را به محاصره درآورد. سلطان‌محمد فاتح هم که از راه زمین حرکت کرده بود، پس از گذشتن از تسالیه و شهر قدیمی تپ که «استفه» نامیده می‌شد، در ساحل مقابل جزیره مستقر شد و بلافاصله بین جزیره و خشکی از بهم پیوستن کشتی‌ها پلی ساختند و به این ترتیب ارتباط بین جزیره و خشکی برقرار شد.

در این بین فرمانده نیروی دریایی ونیز یعنی نیکلا کانالیس با سی و پنج کشتی جنگی و تعدادی کشتیهای متفرقه در جزیره سالامین در انتظار نیروهای کمکی که می‌بایست از گرید می‌آمد، به‌سرمی‌برد. البته او کوشید تا پلی را که بین جزیره و خشکی توسط عثمانی‌ها کشیده شده بود نابود سازد. این پل از به‌هم‌پیوستن هشتاد کشتی ساخته شده بود. ولی حملهٔ او با آتش توپخانه‌ای که در دو طرف این پل مستقر بود دفع شد.

در اثر فشار ارتش ترک، روحیه سربازان ونیزی مستقر در قلعه سخت ضعیف شده

۱۸. **تاج‌التواریخ** در جلد ۱ صفحهٔ ۵۱۳ جنگ آغریبوز را در محرم ۸۷۳ هـ.ق مطابق ۱٤٦۸م ذکر کرده است که این تاریخ اشتباه است.

۱۹. **هامّر** (جلد سوم صفحهٔ ۱۰۲) تعداد یکصد کشتی جنگی و دویست کشتی متفرقه و عالی تعداد دویست کشتی (صفحهٔ ۷۵) و **تاج‌التواریخ** بیش از یک صد کشتی ذکر کرده است (جلد یک صفحهٔ ۵۱۳).

۲۰. این موفقیت موقتی بود فتح قطعی شیرا در سال ۱۵۳۷ به دست خیرالدین بارباروس پاشا صورت گرفت.

۲۱. آ.توماس ذیل هال کوندیل، خلاصه از صفحهٔ ۲٤۳.

بود و فرمانده‌شان ضمن به میان کشیدن دین و امکنهٔ مقدسه و زن و بچه و سنگدلی دشمن آنها را به دفاع تحریک می‌کرد.

در اثنای محاصرهٔ قلعه، ترک‌ها سه بار هجوم بردند ولی از این حملات نتیجه‌ای به دست نیامد و تلفات بسیاری را موجب آمد، به طوری که در این سه هجوم قریب به بیست هزار تن به قتل رسیدند و سی کشتی جنگی غرق شد. حکمران عثمانی با وعده و وعید توانست «توماسو» فرمانده توپخانهٔ قلعه را با خود همدست سازد ولی موضوع فاش شد و توماسو به دستور پل اریکو فرمانده قلعه به قتل رسید.

چهارمین حمله نیز حدود پانزده هزار کشته* به جای گذاشت.

دریاسالار کانالیس که موفق به درهم شکستن پل بین جزیره و خشکی نشده بود پشت سر ناوگان عثمانی‌ها در پهنهٔ دریا لنگر انداخته، هنوز درانتظار کمک به سر می‌برد.

دریاسالار ونیزی با استراتژی جدیدی به انتظار حملهٔ عثمانی‌ها به قلعه ماند. او تصمیم داشت که در اثنای این حمله با کشتیهای خود دست به اقدام متقابل زده و از پشت سر نیز به نیروهای زمینی حمله ببرد. عثمانی‌ها از این نقشه توسط جاسوسان خود آگاه شده دست به حیله‌ای زدند، به این معنی که روز حمله به قلعه به ارتش ابلاغ شد. به دنبال این اعلام تاریخ، یکی از اسرا با اطلاع قبلی عثمانی‌ها از ساحل فرار کرد و ظاهراً به ونیزی‌ها پناهنده شد. فرماندهٔ نیروی دریایی ونیز، ضمن بازجویی از این اسیر از تاریخ حمله به قلعه آگاهی یافت و مقدمات امر را برمبنای اطلاعات کسب شده از این اسیر فراهم ساخت. در حالی که نیروهای عثمانی زودتر از تاریخ اعلام شده پنجمین حمله خود را به قلعه آغاز و قلعه را تسخیر کردند.

محاصرهٔ مرکز آغریبوز یعنی قلعه هالکیس هفده روز به طول انجامید ودر دوازدهم تموز سال ۱٤۷۰ م (محرم سال ۸۷۵ ه ق) بعد ازظهر قلعه فتح شد. وبه دنبال آن حصار مقابل هالکیس که «قزل حصاربورقوسی» نامیده می‌شد، همچنین برخی نقاط وبه طور کلی تمامی جزیره به تصرف ترکها درآمد. جزیره آغریبوز ٢٦٤ سال در تصرف ونیزی‌ها بود.

ناوگانی که پس از تصرف جزیره به کمک ونیزی‌ها رسیده بود با دیدن پرچم

*- در متن بجای کشته واژهٔ «شهید» به کار رفته است.-م

ترک‌ها برفراز قلعه مایوسانه بازگشت.[۲۲]

تصرف جزیره آغریبوز توسط ترک‌ها در اروپا با حیرت وتاسف شدیدی روبرو شد وبا آنکه در این تاریخ بین ونیزی‌ها وسلطان ناپل رقابت سیاسی شدیدی حاکم بود معهذا سلطان ناپل با شنیدن فتح آغریبوز از سوی عثمانی‌ها بسیار متاثر شد به طوری که در پاسخ نامه‌ای که در چهارم ایلول ۱٤۷۰ م به سلطان محمد فاتح فرستاد خاطرنشان ساخت که با عثمانی‌ها خواهد جنگید ودر واقع طی نامه اشاره به آغاز یک جنگ صلیبی کرده بود.

جزایر بوزجه- سیسام- یونان

آبادانی بوزجه آطه

همان طوری که در جلد اول کتاب اشاره‌کردیم،**بوزجه آطه**(جزیره بوزجه) که روبروی سواحل جنوبی آناطولی ودر جوار تنگهٔ جناق‌قلعه قرار داشت از زمان امپراتوری بیزانس جزیره‌ای معمور وآباد بود. این جزیره که از طرف امپراتور بیزانس نخست به جنوا وسپس به ونیز فروخته شد وسبب بروز جنگ بین دو جمهوری رقیب شد وسرانجام ضمن توافق هر دو طرف، قلعه‌ای که‌دراین جزیره وجود داشت از بیخ وبن تخریب شد. اهالی این جزیره آباد پراکنده شدند وجزیره پناهگاه وپاتق دزدان دریایی شد.

سلطان محمد فاتح که به اهمیت این جزیرهٔ مدخل تنگه پی برده بود، دستور داد تا قلعهٔ مستحکم ومناسبی در آن جزیره ساخته شود. وگذشته از آن اعلام کرد کسانی که قصد سکونت در جزیره را داشته باشند از پرداخت مالیات‌هایی که به آن «تکالیف دیوانیه» می‌گفتند، معاف خواهند بود. دراثر این دو اقدام بود که نام جزیره بر سرزبانها افتاد، شهرت یافت وآباد شد.

عمران وآبادی جزیره سیسام

جزیرهٔ سیسام به دنبال فتح استانبول یعنی در سال ۱٤۵۳ م به تصرف عثمانی‌ها درآمده بود ولی اهالی جزیره در اثر تجاوزات مگرر دزدان دریایی به این جزیره آن را ترک کرده بودند وجزیره به حالت متروکی درآمده بود.

با آنکه سلطان محمد فاتح دستور عمران وآبادی جزیره را صادر کرد ودستور داد در راه اسکان کسانی که مایل به سکونت در آن جزیره هستند تسهیلات لازم فراهم آید ولی

۲۲. ذیل **هال کوندیل**. صفحات (۲٤۸ تا ۲٤۳).

مسئله اسکان در این جزیره به عکس بوزجه‌آدا به کندی صورت گرفت.[۲۳] زیرا این جزیره چون بوزجه‌آدا به کلیپولی یعنی مرکز ناوگان دریایی عثمانی‌ها نزدیک نبود وحفظ امنیت در آن به آسانی صورت نمی‌پذیرفت.

ولی از آنجایی که نیروی دریایی ترک به صورت یک نیروی توانایی درآمده بود، این جزیره آباد شد ودر سال ۹۵۷ هـ ق/ ۱۵۵۰ م به عنوان مالکانه به: «قلچ‌علی‌پاشا» داده شد واو نیز گروه بسیاری از اهالی جزایر سواحل دریا وسایر جزایر را باین جزیره جذب کرد. بعدها جزیرهٔ سیسام به صورت یکی از جزایر تابعهٔ «کاپیتان پاشالیق» درآمد.

تصرف جزایر یونان

در اواخر سلطنت محمد فاتح وقبل از پیاده کردن نیرو به ایتالیای جنوبی، جزایر زانته، کفالونیه، وآیاماوره (سانتاماریا) که در دریای یونان قرار داشت وتوسط شخصی به نام لئوناردو توجو دسپوط اپیر اداره می‌شد وبه عثمانی‌ها مالیات می‌پرداخت توسط سلطان محمد فاتح به تصرف درآمد. این اقدام از آنروی صورت گرفت که لئوناردو در جنگ بین عثمانی‌ها و ونیز جانب ونیز را گرفت وبعداً نیز با فردیناد سلطان ناپل که مخالف عثمانی‌ها بود از در دوستی درآمد. در سال ۱۴۷۹ م ناوگانی که تحت فرماندهی گدیک احمد پاشا جهت اشغال ایتالیای جنوبی اعزام شده بود این جزایر را که بر سر راه بود وموضع خصمانه‌ای در برابر ترک‌ها داشت به تصرف درآورد.[۲۴]

در سال ۱۴۹۸ م در زمان سلطان بایزید دوم در جنگ عثمانی‌ها با ونیزی‌ها جزیرهٔ کفالونیه توسط آنتونیو برادر لئونادو به تصرف درآمد اما ونیزی‌ها با چهار کشتی جنگی این جزیره را از تصرف او در آورده وبعدها به موجب معاهدهٔ منعقده آن را به عثمانی‌ها تحویل دادند وآنتونیو در جنگ با ونیزی‌ها کشته شد.[۲۵]

بعدها در جنگی که به سال ۱۴۹۹ بین عثمانی‌ها وونیزی‌ها رخ داد مجدداً جزیرهٔ

۲۳. سلطان محمد فاتح به فرماندار قراسی دستور تصرف جزیره سیسام را داد او نیز با کشتیهای خود رفت وجزیره را گرفت وبرای آبادانی این جزیره اعلام شد تا کسانی که مایل به معافیت «عوارض دیوانیه» هستند به جزیره سیسام بروند که به این ترتیب ترک‌هایی که از آناطولی وروملی آمده بودند ودر این جزیره سکونت کردند (بهشتی ص۱۳۴).

۲۴. جزیرهٔ کفالونیه از طرف امپراتوری بیزانس به ونیز داده شده بود. لئوناردوتوجو (توکو) با اشغال این جزیره به ناپل فرار کرد، او که با دختر لازار ازدواج کرده واو صاحب پسری به نام کارلو بود زیر آوار ساختمان مسکونی خود در جزیره ناپل کشته شد.

۲۵. **تاریخ هامر** (ترجمهٔ اتابیک) جلد چهارم صفحهٔ ۱۱).

کفالونیه با جزیرهٔ «آیاماوره» توسط ونیزی‌ها به تصرف درآمد که به موجب معاهدهٔ سال ۱۵۰۲ م جزیره آیاماوره به عثمانی‌ها پس داده شد ولی جزیره کفالونیه در تصرف ونیزی‌ها باقی ماند.

برقراری نفوذ پاپ در مرمره شرقی

نفوذ عثمانی‌ها در جزایر

پس از آنکه عثمانی‌ها سواحل اژه را به تصرف درآوردند تنها معادن نمک فوچه موجود در ساحل در دست جنوائی‌ها باقی ماند. جزایر نزدیک به سواحل اژه مانند ایمروز سمادیرک، لمنی، مدللی، ساقیز طاشوز در دست خاندانهایی بود که تابع جنوا بودند. جزایری چون ایستان کوی و دیگر جزایر واقع در غرب ایالت «موغلا» و هم‌چنین شهرک بوردوم و بندر آن واقع در جنوب این ایالت متعلق به «شوالیه‌های رودس» بود.

با آنکه دزدان دریایی ترک گهگاه به بعضی از این جزایر حمله و تجاوز می‌کردند و سواحل را از یغمای دشمن محافظت می‌کردند ولی این کافی نبود. هنوز نیروی دریایی عثمانی، برتری لازم را جهت حاکمیت در دریای مرمره به دست نیاورده بود حال آنکه نیروی دریایی ونیز، جنوا و ناپل و پاپ چه از نظر تعداد و چه از نظر تجربیات دریانوردی در وضعیت برتر و مناسبی قرار داشتند از این روی دولت عثمانی تا اواسط قرن پانزدهم هم برای حفظ سواحل و هم برای آنکه بتواند با کشتیهای تجارتی امنیت بنادر را حفظ کند، با حکام جزایر فوق‌الذکر به توافق رسیده بود. وانگهی حکام این جزایر با پذیرفتن حاکمیت مقتدر عثمانی‌ها همه ساله مالیات تعیین شده را پرداخت می‌کردند. و گذشته از آن به موجب معاهده‌ای که قبلاً به آن اشاره شد متعهد بودند که امنیت سواحل ترک را تامین و از آنها محافظت کنند. مثلاً جنوایی‌های حاکم بر مدللی محافظت بندر ادرمید و حوالی آن را به عهده داشتند و متعهد بودند که در صورت بروز حوادثی خسارات وارده را جبران کنند. چون خبر حوادث غیرقابل پیش‌بینی و تصوری چون فتح استانبول و مرگ کنستانتین به ساکنین جزایر رسید، ترس عظیمی را در دل اهالی برانگیخت، به طوری که قسمت اعظمی از مردم جزایر طاشوز ،ایمروز، لمنی و مدللی مهاجرت کردند و باقی‌مانده نیز در اثر تامیناتی که داده شد در جزایر ماندگار شدند.

کمی بعد یعنی در سال ۸۵۹ هـ ق مطابق ۱٤۵۵ م، شوالیه‌های رودس و اهالی دیگر جزایر درصدد برآمدند که با شهرهای ساحلی آناطولی مناسبات تجاری برقرار

کنند[٢٦] به همین منظور به دولت عثمانی مراجعه کردند. دولت عثمانی نیز این امر را منوط به پرداخت خراج سالانه از سوی آنها کرد اما این تکلیف از سوی شوالیه‌ها رد شد چرا که آنها معناً خود را تابع پاپ می‌دانستند، و پاسخ دادند که بجای پرداخت خراج حاضرند هدیه تقدیم کنند.

با دریافت جواب ردّ دولت عثمانی برای آنکه شوالیه‌های رودس را نیز مجبور به پرداخت خراج سالیانه کند به منظور فعالیت دریایی در سواحل منتشا ناوگانی مرکب از دویست کشتی بزرگ و کوچک به فرماندهی دریاسالار حمزه بیک فرماندار گلیبولی و فرمانده نیروی دریایی به آن سواحل فرستاد. (١٤٥٥ م).

به سبب توفان، نیروی دریایی عثمانی به جز کوبیدن بعضی از جزایر و گرفتن زهرچشم از اهالی جزایر تحت نفوذ خود، نتوانست کاری از پیش ببرد و حمزه بیک که در این عملیات ناموفق بود عزل شد و خاص‌یونس بیک به جای او به فرمانداری کلیبولی و فرماندهی نیروی دریایی انتخاب شد. این شخص در اواخر همان سال «فوچه» را که در اختیار جنوائی‌ها بود به تصرف درآورد و تمامی سواحل اژه را از وجود اروپائی‌ها پاک کرد.

فعالیت نیروی دریایی پاپ علیه عثمانی‌ها

عملیات عثمانی‌ها در مرمره توجه پاپ را که درصدد گردآوری یک ارتش صلیبی علیه ترک‌ها بود به خود جلب کرد. پاپ مایل نبود شوالیه‌های رودس به عثمانی‌ها مالیات بپردازند و حتی مایل بود که مالیاتی هم که توسط سایر جزایر پرداخت می‌شد لغو گردد. تمامی این شرایط سبب شد که پاپ به دریای اژه نیرو اعزام دارد.

پاپ «کالیکست» تعداد سی کشتی جنگی، دو کشتی بزرگ باربری باانضمام چهل کشتی دزدان دریایی[٢٧] را به فرماندهی کاردینال لویی اسکارامپا[٢٨] به دریای اژه

٢٦. در مقابل مناسبات تجاری کشتی‌های رودس با سواحل آناطولی ترک‌ها نیز با جزیره رودس و سایر جزایر تابع شوالیه‌ها روابط تجاری داشتند.

٢٧. کریتوولوس تنها از کشتیهای پاپ سخن گفته **هامر** (جلد ٣ صفحهٔ ٣٣) می‌نویسد که پاپ ١٨ کشتی جنگی از آن نیروی دریایی خود را به انضمام چهل کشتی دزدان دریایی اعزام داشته است.

٢٨. کریتوولوس می‌نویسد که پاپ نیکلای پنجم ناوگان خود را در هفتمین سال جلوس سلطان محمد به فرماندهی برادرزاده‌اش لودی‌وی‌کوس به دریای اژه اعزام کرد که این نظریه اشتباه است زیرا در این ایام یعنی در سال ٨٦١ هـ ق/ ١٤٥٧ م) مقام پاپی را کالیکست سوم به عهده داشت و پاپ نیکلا دوسال پیش از این تاریخ فوت کرده بود.

گسیل داشت. ناوگان اعزامی پاپ در بهار سال ۱۴۵۷ م از سواحل ایتالیا به حرکت درآمد،نخست به رودس و سپس به ساقیز آمد و از آنجا به مدللی رفت سرانجام در مقابل جزیره لمنی که تازه به تصرف عثمانی‌ها درآمده بود لنگر انداخت. جزیره لمنی مقاومتی از خود نشان نداد، حمزه بیک کاپیتان سابق نیروی دریایی و فرمانده محافظین جزیره به اتفاق دویست ینی‌چری تحت فرمان خویش تسلیم شد.

لویی اسکارامپا پس از آنکه از سوی خود محافظینی در جزیره لمنی گماشت به جزیره طاشوز رفت آن جزیره مدتی مقاومت کرد ولی سودی نبخشید حدود شصت محافظ ترک کشته شد و از این روی سایر قلاع جزیره نیز تسلیم شد و سقوط کرد. فرماندهٔ ناوگان پاپ سپس رو به جزیره ایمروز نهاد و به قصد تصرف آن حرکت کرد اما فرماندهٔ محافظین این جزیره کریتو ولوس مورخ با ارسال و تقدیم هدایایی جزیره را از اشغال نجات داد.

کاردینال اسکارامپا پس از اشغال جزایر لمنی، سمادیرک و طاشوز محافظینی در آن جزایر گماشت و به همراه اسیران ترک به رودس برگشت و هنگامی که قصد ترک رودس و عزیمت به ایتالیا را داشت رئیس شوالیه‌های رودس را به وکالت و نیابت خود برگزید.

پس از بازگشت فرمانده ناوگان پاپ ناوگان ترک‌ها به دریای مرمره درآمد از جزایر اشغال شده نخست لمنی و سپس دو جزیره دیگر را به تصرف درآورد. محافظین جزایر نیز کشته شدند.

فصل ۴

منطقه جنوبی دریای سیاه- اماسره امیرنشین اسفندیاریان و اشغال طرابزون

عثمانی‌ها پس از به‌تصرف در آوردن شهرهای آناطولی (به‌استثنای آناطولی جنوبی وشرقی واستانبول) قصد داشتند منطقه «دریای سیاه جنوبی» را که از نظر سیاسی واقتصادی حائز اهمیت بود به‌دست بیاورند. در این‌ایام، در شمال آناطولی یعنی جنوب دریای سیاه به‌جز سواحل مربوط به عثمانی‌ها مناطق زیر از مغرب به‌مشرق امتداد داشت:

شهر تجاری مشهور اماسره (آماستری) که تابع جنوا بود، به‌اراضی اسفندیاریان، بندر مهم سینوپ، شهر وبندر صامصون (از آن‌عثمانی‌ها) وپس از آن نیز اراضی امپراتوری طرابزون- روم قرار داشت.

سلطان محمد فاتح حکمران عثمانی، ضمن تهیهٔ مقدمات جنگ به‌منظور استیلا بر دریای‌سیاه نقشه حیرت‌انگیزی طرح کرد که به‌موجب این نقشه می‌بایست سه‌جنگ پشت سر هم در یک فصل صورت می‌گرفت واین نقشه نیز می‌بایست محرمانه تلقی می‌شد وهمان‌طوری‌که بعداً خواهیم دید در سایهٔ همین محرمانه بودن برنامه با یک تیر موفق به‌زدن سه‌نشانه شد.

تصرف اماسره[۱]

آماسره واقع در قسمت جنوب‌دریای‌سیاه، بین استانبول وسینوپ در آن‌ایام یک شهر مهم[۲] تجاری به‌شمار می‌رفت که دراختیارجمهوری جنوا بود. آماسرا به‌جز شهر وقلعه تحت اداره ژنوی‌ها، تعدادی روستای تابعه نیز داشت. دولت ژنو از بابت آماسرا همه‌ساله به‌عثمانی‌ها خراج پرداخت می‌کرد ولی در عین‌حال توسط کشتیهای خود موجب ناراحتی این‌دولت را فراهم می‌آورد.[۳] دولت عثمانی قبل از فتح استانبول وحتی پس از آن نیز با جنوائی‌ها روابط حسنه داشت وداشتن یک رابطهٔ مناسب تجاری را با آنها دنبال می‌کرد.

جنوائی‌ها به‌همان‌ترتیب زمان امپراتوری بیزانس[٤] حوالی «گالاتا» را جزء ملک خود به‌حساب آورده قصد تصرف آن‌را داشتند. سلطان عثمانی نیز «گالاتا» را ملک خود می‌دانست واظهار داشته بود که این شهر را نه به‌زور بلکه به‌طیب خاطر اهالی آن اشغال خواهد کرد وبه‌همین‌منظور نیز در سال فتح استانبول به‌جز فرمانی که شامل مرد گالاتا می‌شد، اجازه‌نامهٔ دیگری صادر نکرد وهمهٔ پیشنهادات را رد کرد. از این‌روی جمهوری جنوا حالت خصمانه‌ای در مقابل عثمانی‌ها اتخاذ کرد.[۵]

سلطان عثمانی که تصمیم گرفته بود مسئله دولت عثمانی را با جنوا فیصله بخشد، محمود پاشا وزیر اعظم خود را با صد وپنجاه فروند کشتی از راه دریا به‌اماسره گسیل داشت. خود نیز از راه زمینی پس از عبور از «آن‌یازی» و «خضرلی» به «بولی» آمد.

۱.اماسره نزدیک شهرک باریتن از توابع زونگولداگ است که فعلاً مرکز ناحیه می‌باشد. نام قدیمی آن آماستریس بود.

۲.سلطان محمد فاتح پس از فتح استانبول مامورانی به‌اماسره فرستاد وقسمت اعظم ساکنین آنرا که مردمی اهل علم وفن وهنر تجارت بودند به‌منظور آبادانی استانبول به‌این‌شهر انتقال داد.

۳. تاریخ ابوالفتح. صفحهٔ ٩٦.

٤.آندرونیک پاله ئولوق اول امپراتور بیزانس در مائیس سال ۱۳۰۳ م گالاتارا که یک مرکز بسیار مهم تجاری بود بموجب عهدنامه‌ای به‌جنوائی‌ها ترک کرد. بموجب تصمیم مورخ ١٤ شباط سال ۱۳۱۷ م فرمانداران تعیین شده برای گالاتا قبل از ترک جنوا می‌بایست در حضور مجلس قسم یاد می‌کردند که مفاد عهدنامهٔ منعقده با امپراتور را رعایت کنند. حصار مشرف به‌خشکی گالاتا در سال ۱۳۱٦ م در زمان فرمانداری مونتاتوس‌ودومارنیس‌ساخته شده‌بود(la colonia Genovese di Pera)ترجمهٔ پرفسور بهجت‌گوجز برگهای ۱۹ و۲۰ کتابخانهٔ مؤسسهٔ تاریخ ترک.

۵.ذیل‌هال کوندیل. (چاپ ١٦٣٢) صفحهٔ ١٩٨.

اسماعیل حکمران دولت «جندار» به‌محض اینکه خبر ورود سلطان را به‌بولی شنید از قسطمونیه به‌سینوپ رفت وچون دریافت که سلطان قصد جنگ با او را ندارد آسوده خاطر شد وهدایایی تقدیم سلطان کرد.

هنگام عزیمت به‌سوی اماسره، مقادیر انبوهی برنز برای ساختن توپ بار اشتران ودیگر حیوانات بارکش شده بود[٦] که دیگر نیازی بدان نماند، زیرا با اولین پیشنهاد تسلیم به‌حکمران اماسره پیشنهاد مورد پذیرش قرار گرفت وقلعه بدون جنگ به‌تصرف درآمد. این نقطه منضم به‌ایالت بولی شد ودر قلعه نیز محافظینی گمارده شد ومهمات انبار گشت.

بخشی از مردم اماسره به‌اتفاق حکمران جنوائی وخانواده واطرافیان وسایر افراد مشهور ومهم به‌استانبول انتقال داده شدند ومحافظین قلعه «افلانی» که بین قسطمونیه و سافران بولی (زعفران بولی) قرار داشت برای محافظت اماسره انتقال داده شدند. (٨٦٤ ه‍ ق- ١٤٦٠ م).

تصرف امیرنشین اسفندیاریان

پس از تصرف اماسره که بی‌توسل به جنگ صورت گرفت، سلطان محمد فاتح که به بورسه بازگشته بود نامه‌ای به «جاندار اوغلی اسماعیل بیک» نوشت و در آن نامه ضمن عنوان کردن اینکه قصد جنگ طرابزون را دارد از اسماعیل بیک خواست تا تعمیرات و سایر مخارج ناوگانی را که به سینوپ خواهد آمد از محل درآمد «باکر کوره سی»[٧] تامین کرده ضمنا حساب پولی را که می بایست طبق معاهده از محل درآمد «باکر کوره‌سی» به‌عثمانی‌ها می‌پرداخت تسویه نماید. در ضمن به منظور اغفال اسماعیل بیک اضافه کرده بود که ناوگان عازم جنگ طرابزون است.

اسماعیل بیک در سال ٨٤٧ ه‍ . ق ١٤٤٣م به جای پدر به حکمرانی رسید، برادر کوچکش قزل احمد که از حکمرانی برادرش ناراحت شده بود فرار کرد و به دربار عثمانی رفت و برای آنکه به حکومت اسفندیاریان دست یابد، از عثمانی‌ها طلب یاری کرد، اما این پیشنهاد مورد قبول واقع نشد، ولی در عوض ایالت «بولی» به او تفویض

٦. ذیل‌هال کوندیل (چاپ ١٦٣٢) صفحهٔ ١٩٨.

٧. در معنی کوره ذوب مس.

شد. قزل احمد از طرف محمود پاشا وزیر اعظم دولت عثمانی حمایت می‌شد.و قزل احمد در جنگی که به سال ۸٦۵ ﻫ ق ١٤٦١ م به وقوع پیوست حضور داشت.

سلطان محمد که از «بورسه» به آنکارا آمده بود حسن بیک[8] پسر اسماعیل بیگ را که تعدادی نیروی کمکی به دور خود گرد آورده بود توقیف کرد واحمدبیک را به شرط آنکه سالیانه پنجاه هزار دوکا مالیات بپردازد به حکمرانی «قسطمونیه» منصوب کرد و او را به همراه محمود پاشا روانه کرد.اسماعیل بیک به محض آگاهی از این ماجرا به شهر مستحکم سینوپ روانه شدو در آنجابه انتظار حوادث ماند. و چون قزل احمدبیک به اتفاق محمود پاشا به قسطمونیه رفت و از سوی اهالی پذیرفته شد و حکمران اسفندیاریان شد.

سلطان محمد فاتح به قسطمونیه رفت و پیش از آنکه عزم سینوپ کند قبلا محمود پاشا وزیر اعظم را به آن سوی گسیل کرد. محمود پاشا نامه‌ای به اسماعیل بیک[9] نوشت و ضمن عنوان کردن این مسئله که قصد وعزم سلطان قطعی است، از او خواست با مقاومت بیهوده سبب قتل و خونریزی نشود.اسماعیل بیک که دریافته بود نتیجه جنگ به نفع او نخواهد بود امان خواست واز قلعه بیرون آمد و با محمود پاشا ملاقات کرد محمود پاشا نهایت حرمت را در حق او رعایت کرد و به این ترتیب تقریبا در شعبان سال ۸٦۵ ﻫ ق ١٤٦١ م، سینوپ بدون جنگ به تصرف درآمد [10].

۸. در این جنگ قرامان اوغلی قاسم بیک نیز با مقداری نیرو به آنکارا رفت و به لشکر سلطان فاتح ملحق شد. (ابن کمال صفحه ١٩١).

۹. دورسون بیگ مؤلف تاریخ ابوالفتح ، در این جنگ کاتب دیوان بود ونامه‌ای که به دستور محمود پاشا برای اسماعیل بیک فرستاده شده توسط خود دورسون بیک به رشتهٔ تحریر درآمده. دورسون‌بیک تاریخ وقوع این جنگ را بهار سال ۸٦۵ ﻫ ق ذکر کرده است که مطابق با ١٤٦١ میلادی است.
«دوکاس» نیز همین تاریخ را قید کرده است (چاپ بن صفحهٔ ٣٤٢) شاعر عجم «حمیدی» این ماده تاریخ را به شعر در آورده است.
او کرد طاعت شه، تاریخ بیعتش   از جان مطیع دولت سلطان محمدست
از بنای وقفیه مادر اسماعیل بیک چنین بر می‌آید که در تاریخ ۸٦۵ هجری قمری اسماعیل بیک حکمران بود.

۱۰. در اواسط قرن ۱۵ سینوپ یکی از مستحکم‌ترین قلاع قارادنیز (دریای سیاه) بود که به روایتی چهارصد توپ در آن نصب شده بود. قلعه ده هزار محافظ و دو هزار توپچی داشت. در آن تاریخ پس از کشتیهای سلطان نشین ناپل و آراگون و ونیز ، بزرگ‌ترین کشتیها (به وزن صد تن) از آن اسفندیاریان بود. هنوز عثمانی‌ها کشتی به این عظمت نداشتند، کشتی اسماعیل بیک الگوی کشتی سازی عثمانی‌ها شد (هال کوندیل صفحه ٢٦٦- هامر نقل از هال کوندیل جلد ٣ صفحه ۵۹)

اسماعیل بیک با سلطان محمدفاتح نیز ملاقات کرد و سلطان نهایت حرمت واحترام را در باره این شخصیت عالم و فاضل مرعی داشت.

ینی شهیر بورسه و حوالی اینگول یار حصار برای اقامت اسماعیل بیک، وایالت بولی برای زندگی پسرش حسن بیک در نظر گرفته شد که بعدها ایالت «فلبه» برای این منظور اختصاص داده شد. از آنجایی که اسماعیل بیک عالمی والامقام بود، در زمان حکمرانی او قسطمونیه از شهرهای مهم آناطولی به حساب می‌آمد و از مراکز علم و دانش شده بود.

حکمرانی قسطمونیه که برای به دست آوردن آن قزل احمدبیک سالها تلاش کرده بود برای او دیری نپایید. به این معنی که در سال ۱۴٦۱م پس از اندک زمانی که از انتصابش به این سمت می‌گذشت، حکمرانی «موره» به او تفویض شد، لکن او به محل تعیین شده عزیمت نکرد بلکه فرار کرد و به نزد اوزون حسن رفت و به این ترتیب حکومت اسفندیاریان به پایان رسید و قسطمونیه جزو ایالات دولت عثمانی درآمد و جم سلطان‌بیک مدتی به حکمرانی آن منصوب شد.

فتح امپراتوری طرابزون

تأسیس امپراتوری

در سال ۱۲۰۳م پس از تصرف استانبول توسط «لاتین‌ها» و دراثنای تشکیل یک امپراتوری لاتین، تعدادی از خانوادهٔ امپراتور و رومی‌ها از این شهر اقدام به فرار کردند.

از این خانواده‌ها، خانوادهٔ «لاسکاریس» داماد امپراتورالکسی سوم شهر «ازنیق» را مرکز قرارداد و در سال ۱۲۰٦م امپراتوری «ازنیق روم» را تأسیس کرد و خانواده «کمنن» که آن نیز از استانبول فرار کرده بود به طرابزون رفت و امپراتوری دیگری در آنجا به وجود آورد.

مؤسس امپراتوری طرابزون «الکسی کمنن» بود که در سال ۱۲۰٤م اقدام به تأسیس آن کرد.[11]

۱۱. الکسی کمنن در سال ۱۲۰۳م قصد تأسیس امپراتوری طرابزون را داشت که تئودور لاسکاریس امپراتور «ازنیق» مانع از آن شد و به همین منظور نیز در سال ۱۲۰۵ و یا ۱۲۰٦م با حکمران وقت سلجوقیان آناطولی یعنی غیاث‌الدین کیخسرو اول متحد شد و سلجوقی‌ها نیز طرابزون را به محاصره درآوردند ولکن کاری از پیش نبردند در سال ۱۲۱٤م با تصرف «سینوب» از سوی عزالدین کیکاووس حکمران سلجوقی امپراتوری طرابزون که وسعتش از باطوم تا «دماغه کرمپه» بود تا مصب رودخانه‌های «یشیل ارماق» و ←

آخرین وضعیت امپراتوری

پس از آن که سلطان محمد فاتح امیرنشین، اسفندیاریان را به دست آورد و قصد طرابزون را کرد داوید کمنن امپراتور بود. او در سال ۱۴۵۸م پس از برادرش یوانیس چهارم امپراتورشده بود. سرزمینهایی که به هنگام تأسیس امپراتوری دراختیار این امپراتوری بود از «ارگلی قرادنیز» تا باطوم امتداد داشت که در آن اواخر این سرزمینها بین گرسون وباطوم محدود شده بود.

و مرزهای جنوبی نیز ازشمال بایبوردو گوموشخانه گذشته به وسیلهٔ سلسله جبالی محدود می‌شد.

حملهٔ دریایی‌ای که در زمان مراد دوم به طرابزون شد، در اثر توفان بی‌ثمر ماند و عقیم شد. در سال ۱۴۵۶ م در اثر حمله‌ای که توسط خضربیک صدراعظم «شهزاده بایزید» به طرابزون شد امپراتور یوانیس به پادشاه شکایت برد و قرار شد سالیانه سه هزار سکهٔ طلا به پادشاه خراج بدهد و یوانیس در عین حال نیز برای اینکه یاوری برای خود دستوپا کند، دخترش کاتونیا را به عقد اوزون حسن بیک درآورد.

← «ترمه» محدود گشت. و کوچک‌تر شد و از این تاریخ به بعد امپراتوران طرابزون به سلجوقیان مالیات پرداخت می‌کردند. با تصرف سینوپ امپراتور تعهد کرده بود که همه ساله ده هزارسکه طلا، پانصد رأس اسب، دو هزار ورزا، ده هزارگوسفند و پنجاه هزار عدل هدایای مختلف به سلجوقیان بدهد. پس از آنکه در سال ۱۲۲۱ دومین محاصره طرابزون از سوی سلجوقیان ناموفق ماند، امپراتور نیز مدتی از دادن مقرری خودداری کرد ولی بعداً باز متعهد شد که سالانه نیاز اردوی سلجوقی را از بابت دویست نیزه‌دار و دوهزار سرباز تأمین کند. از اینروی در جنگ کوسه‌طاغ که سلجوقیان با مولها داشتند، نیروهای کمکی امپراتوری طرابزون نیز شرکت داشت. پس از آنکه آناطولی زیرنفوذ مغولان درآمد، این‌بار امپراتوری طرابزون به مغولان خراج‌می‌داد. در نتیجه قطع نفوذ مغولان و آغاز فعالیت ترک‌ها به منظور ایجاد یک امیرنشین و تسلط ترکمن‌ها در دوران یوانیس دوم (۱۲۹۷-۱۲۰۸م) برحلیبه که با معادنش معروف بود جنوایی‌ها و ونیزی‌ها در امپراتوری طرابزون صاحب نفوذ اقتصادی‌شدند. در سال ۱۳۳۲ م امپراتوری طرابزون از سوی بایرام بیک امیرترکمن موردتهدید قرارگرفت و در سال ۱۳۴۶م امانیسه به دست ترکمن‌ها افتاد. با آنکه الکسی سوم امپراتور طرابزون (۱۳۹۰-۱۳۴۹م) خواهر خود پرنسس ماریا را به عقد فخرالدین کوتلو رئیس ترکمن‌های آق قویونلو درآورد. و گذشته از آن چهاردختر خود را به امرای ترکمن به زنی داد ولی نتوانست مانع از سقوط امپراتوری شود وبه این ترتیب اراضی امپراتوری از غرب تا گرسون به دست ترکمن‌ها افتاد. عثمانی‌ها که این اراضی را از دست ترکمن‌ها گرفته بودند تا مرزهای طرابزون پیش رفتند درزمان سلطان مراد دوم از طریق خشکی و دریا به طرابزون نیرو اعزام شد ولی ناوگان عثمانی دچار توفان مدهشی شد وبازگشت. در سال ۱۴۵۶م بر اثر فشارهای خضربیک والی اماسیه از طریق خشکی و نیروی دریایی عثمانی از راه دریا امپراتور طرابزون پرداخت خراج را به دولت عثمانی را پذیرفت.

اقدامات امپراتور داوید علیه عثمانی‌ها

پس از مرگ یوانیس که در سال ۱۴۵۸ م اتفاق افتاد و از او یک پسر چهارساله به جای ماند، برادرش داوید که کمنن امپراتور شد او گذشته از آنکه از دادن خراج معهود سالیانه به دولت عثمانی خودداری کرد، توسط اوزون حسن خراجهایی را که قبلاً در زمان برادرش داده شده بود از عثمانی‌ها مطالبه کرد. اوزون حسن که به امپراتور طرابزون به چشم خراج‌گزار خود می‌نگریست مایل نبود که این امپراتور زیر نفوذ عثمانی‌ها[12] قرار گیرد از این روی در سال ۱۴۶۰ هیئتی به سرپرستی برادرزاده‌اش مرادبیک به استانبول اعزام کرد و خواستار مذاکره دربارهٔ مسئله خراج شد. سلطان محمد فاتح به هیئت اعزام شده پاسخ داد که: «شما بگذارید بروید، من خودم می‌روم و قرضم را ادا می‌کنم» و هیئت را با این پاسخ برگردانید.

حمایت اوزون حسن که در آن هنگام مقتدرترین حکومت آناطولی شرقی را تأسیس کرده بود، از امپراتور طرابزون بسبب قرابت و خویشاوندی که با او داشت، و متوسل شدن امپراتور داوید به پاپ و کمک خواستن از او، و امید یاری و کمک داشتن از پرنس‌های اروپا به‌ویژه از شارل هفتم پادشاه فرانسه و به‌خصوص باتوجه به نقشی که اوزون حسن‌بیک در این میان داشت سبب تحریک سلطان فاتح در مسئلهٔ این امپراتوری شد. حکمران عثمانی کسی که امپراتوری بیزانس را از میان برداشته، با تصرف «سور» به حاکمیت رومی‌ها خاتمه داده بود، مصمم شد تا این امپراتوری را نیز که لاتین‌ها را علیه او تحریک می‌کرد از میان بردارد.

حرکت به سوی طرابزون

ارتش عثمانی که بدون دادن حتی یک تلفات و شلیک یک تیر و یک گلوله اماسره و قسطمونیه و سینوپ را به تصرف خود درآورده بود، از راه زمین به سوی طرابزون حرکت کرد و از راه دریا نیز نیروی دریایی عثمانی متجاوز از سیصد کشتی کوچک و بزرگ به فرماندهی کاظم والی «کلیبولی» و دریانورد باتجربه یعقوب‌بیک از بندر سینوپ به سوی طرابزون به حرکت درآمد، اما پادشاه برای آنکه مشخص نشود که قصد

۱۲. پاپ پی‌یوس دوم که قصد آغاز یک جنگ صلیبی علیه عثمانی‌ها را داشت، لودویک را در سال ۱۴۵۸ م در مقام سفیر به گرجستان فرستاد. با کوشش این فرستاده اوزون حسن با گرجستان و طرابزون پیمان اتحاد بست. سلطان محمد فاتح هنگام عزیمت به سوی طرابزون کویول حصار را که در دست اوزون حسن‌بیک بود به تصرف درآورد و اوزون حسن که جرات جنگ و مقابله نداشت از ارزنجان عقب نشست.

عزیمت به سوی طرابزون را دارد نه از راه ساحل، بلکه از راه «سیواس» حرکت کرد طلایه‌دار لشکر گدیک احمد پاشا بیگ‌لربیگ آناطولی به حوالی کویول حصار (قویونلی حصار) آمد و عرض سه روز آنجا را از تصرف یارعلی‌بیک درآورد.[۱۳] با شکست خوردن لشکر خورشیدبیک (عموی اوزون حسن بیک) که قصد مقابله با او را داشت اوزون حسن بیک به تلاش افتاد[۱۴]. و سلطان محمد فاتح نیز با وانمود کردن این که قصد دارد این لشکر را به سوی اوزون حسن به حرکت درآورد زهرچشمی از او گرفت.

اعزام هیئتی از سوی اوزون‌حسن برای جلوگیری از حمله به طرابزون

وقتی که لشکر عثمانی در حوالی ارزنجان به ییلاق یأسی چمن رسید هیئتی به سرپرستی شیخ‌حسین از خان‌های کرد که ساراخاتون مادر اوزون‌حسین نیز جزء آن هیئت بود[۱۵] آمد و ملاقاتی و مذاکراتی صورت گرفت. از این هیئت تنها یک‌نفر برگشت و باقی که سارا خاتون هم از آن‌جمله بود و سلطان به او والده خطاب می‌کرد در ظاهر به صورت مهمان ولی به واقع به شکل گروگان در لشکر عثمانی تحت‌نظر ماندند. ضمن نامه‌ای که به اوزون‌حسن ارسال شد عنوان شد که مهمانان پس از خاتمه از جنگ باز خواهند گشت[۱٦]. وقتی لشکر از پایبورد به سوی شمال برگشت، به طرابزون رو نهاد و برای آنکه از فرار امپراتور جلوگیری شود سلطان پیش از خود محمود پاشا را

۱۳. کویول حصار، نخست در دست حسین‌بیک بود که اوزون حسن پس از به اسارت درآوردن حسین بیک آن را به یارعلی‌بیک داد. (ابن کمال صفحهٔ ۱۹۸). یارعلی بیک نوهٔ طاهرتن حاکم مشهور ارزنجان بود. یارعلی‌بیک پس از آنکه ارزنجانی‌ها قراقویونلی‌ها را از سرزمین‌شان بیرون کردند با این شرط که ارزنجان تابع آق‌قویونلوها بشود حاکم ارزنجان شده بود و هنگام جنگ طرابزون حاکم کویول حصار بود. از (جامع‌الدول)

۱٤. پیش از آنکه کویول حصار توسط گدیک احمدپاشا به تصرف درآید حمزه پاشا بیک‌لربیگ سیواس مأمور این کار شد ولی ناموفق ماند و از طرف نیروهای اوزون حسن مغلوب شد. در این ماجرا گدیک احمدپاشا برای کمک به حمزه‌بیک اعزام شده بود.

۱۵. پس از آمدن هیئت ملاقاتهایی بین طرفین صورت گرفت. به موجب شرایط اعلام شده اوزون‌حسن می‌بایست از تجاوز به سرزمینهای عثمانی و به سرزمینهای تحت‌حمایت عثمانی خودداری می‌کرد، ضمناً نمی‌بایست در مسئله امپراتوری طرابزون دخالت کرده یا از آن امپراتوری حمایت بکند. (هال کوندیل صفحهٔ ۲۰۸).

۱٦. در نامه چنین نوشته شده بود: (... اما حضور شما سبب راهنمایی و ارشاد ما خواهد شد و هنگام معاودتتان والده‌تان باتفاق سایر همراهان به همراه آن‌جناب رخصت معاودت خواهند یافت...»

روانه کرد و خود با لشکر اصلی در حالی که به وسیلهٔ تبردارها و جاده‌بازکنها راه را باز می‌کرد، در نقاط جنگلی و صعب‌العبور مشکلات فراوان پیش می‌آمد. حتی گاهی ناچار می‌شد که شاه با پای پیاده از کمرکشی کوه‌ها و تپه‌ها بالا برود. ساراخاتون از مشاهده این وضع، فرصت را مغتنم شمرد و به سلطان گفت که طرابزون در عین‌حال به عروسش تعلق دارد و سعی کرد با لطایف‌الحیل سلطان را از این جنگ منصرف سازد ولی پاسخی که از سوی پادشاه داده شد سبب شد که سکوت کند و دم بر نیاورد و دیگر چنین افکاری در مغزش خطور نکند[۱۷].

از آنجایی که نیروی‌دریایی عثمانی‌ها یک‌ماه زودتر از نیروی‌زمینی به طرابزون رسیده بود لذا از راه دریا، شهر و قلعهٔ شهر را تحت محاصره درآورده، جنگ توپخانه‌ها آغاز شده بود. امپراتور که انتظار نداشت نیروی‌زمینی با وجود مشکلات و موانع راه بتواند به طرابزون برسد با مشاهده لشکر به تعجب افتاد. طرابزون از راه خشکی و دریا به محاصره نیروهای عثمانی درآمد.

تسلیم طرابزون

قلعهٔ طرابزون مرکب از سه بخش تودرتوی متصل بهم بود. و آن قسمت از قلعه که در خشکی قرار داشت بسیار مستحکم بود اما محاصرهٔ این قلعه چه از راه زمینی و چه دریایی توسط ارتش عثمانی که به کامل‌ترین و پیشرفته‌ترین توپهای عصر خود مجهز بود، امپراتور را در ناامیدی مطلق فرو برد.

داوید امپراتور طرابزون که دفاع را بیحاصل می‌دید و نیز امید کمک از سوی اوزون‌حسن‌بیک حامی خود را از دست داده بود توسط سرحاجب خود یورگی‌آمیروکی که از خویشان محمود پاشا بود، با محمود پاشا تماس حاصل کرد و در نتیجه تصمیم به تسلیم شهر و قلعه[۱۸] گرفت و پیشنهادی را که به نام سلطان از او شده بود پذیرفت و به اردوگاه لشکر عثمانی آمد. در حقش احترام لازم بجای آوردند به این‌ترتیب عمر امپراتوری طرابزون که دویست و پنجاه‌سال دوام داشت، در تاریخ ۲٦ اکیم سال

۱۷. بنابه نوشتهٔ **هالکوندیل** این بحث و گفتگو بین سلطان و ساراخاتون بلافاصله پس از رسیدن هیئت به حضور سلطان درگرفته بود.

۱۸. یورگی‌آمیروکی (آمیروچی) پسرخاله وزیر اعظم محمود پاشا و فردی فیلسوف و شاعر و ریاضی‌دان بود **(اسناد تاریخی مربوط به دوران سلطان‌محمد دوم میرمیراوغلی.** استانبول ۱۹۴۵ صفحهٔ ۹٤). که در سایه این مزایا و فضیلت‌ها جزء مصاحبین سلطان‌محمد فاتح در آمده بود. **(کریتوولوس صفحهٔ ۱۵٦)**.

۱۴۶۱م. ۲۱ محرم سال ۸۶۶ هـ .ق به پایان رسید(۱۹). در جوار نهر «استرو ماکاراسو»، در حوالی «سرز» ملکی که سالیانه سیصد هزار «آقچه» عایدی داشت برای اقامت او اختصاص داده شد[۲۰].

بازگشت پادشاه و نامه‌اش به اوزون حسن

حکمران عثمانی پس از این فتح مدتی در طرابزون ماند، ادارهٔ امور آنجا را به والی گلیبولی کاظم‌بیک محول کرد و پس از تأمین سلاح و سرباز و آذوقه، از طرابزون بازگشت و هنگام عبور از مرز سرزمینهای اوزون‌حسن بیک ساراخاتون را که به عنوان گروگان نگه داشته بود همراه با هیئتی و هدایایی به نزد پسرش فرستاد. در بین هدایا غنائمی نیز دیده می‌شد که از خزانه طرابزون به دست آمده بود. هیئت عثمانی که به نزد اوزون‌حسن رفته بود تجدید معاهده کرد. زیرا حکومت عثمانی کارهایی بود که می‌بایست در روملی صورت می‌داد. این دولت مایل بود در چنین شرایطی خیالش از بابت مرزشرقی آسوده باشد. اوزون‌حسن نیز با اعزام هیئتی به دربار عثمانی ضمن تبریک به مناسبت فتح طرابزون از حسن‌رفتار درحق مادرش تشکر کرد و متقابلا هدایای‌بسیاری‌نیز ارسال داشت. پادشاه پس از عبور از «طوقات» یکماه پس از حرکت به سوی طرابزون به «بورسه» و از آنجا به استانبول رفت.

سلطان‌محمد به دنبال فتح طرابزون و هنگام ترک آن، تصرف «مسوشاله» را که یکی از شهرهای کابازیتن‌ها واقع در مشرق طرابزون بود و نیز تصرف دیگر شهرهای آن ناحیه را بیکی از والی‌ها یعنی خضربیک صدراعظم شاهزاده با یزید محول کرد و او نیز آن نقاط را تماماً از راه مصالحه به تصرف در آورد.[۲۱]

۱۹. فلامرایر که به زبان آلمانی تاریخ امپراتوری طرابزون را به رشتهٔ تحریر درآورده است تاریخ سقوط طرابزون را پائیز ۱۴۶۱م درج کرده است ولی مندرجات متن، با حوادث تاریخی زمان منطبق‌تر و صحیح‌تر است «ابل یومیلر» هم سندی ارائه می‌دهد که طی آن سند تاریخ سقوط طرابزون به سفیر ونیز در مجارستان اعلام شده است. در این سند نیز تاریخ سقوط همان ۲۶ اکیم سال ۱۴۶۱ می‌باشد (صفحهٔ ۱۰۵).

۲۰. کریتو ولوس (صفحهٔ ۱۵۶) «شفر» می‌نویسد که شهر وراس واقع در روملی برای اقامت امپراتور اختصاص داده شد. (یادداشتهای آخر Petit Traicte اثر (SP. Cantacassin)«ویما» و یا «ویرا» همان شهر فرجیق واقع در مریچ پائین است.

۲۱. در اواخر دوران سلطنت‌سلطان محمد فاتح منطقه تیرول واقع در بین طرابزون و گوموشخانه که‌تابع‌آق‌قویونلوهابودطبق فرمانی که برای شاهزاده با یزید والی رومیه صغری(آماسیه، طوقات، سیواس) صادر شد توسط للهاش رقاص صنعان بیک به تصرف درآمد و امیرتیرول به ارزنجان گریخت.

نامه‌هایی که از سوی برادرزاده داویدامپراتور سابق طرابزون و زوجهٔ اوزون‌حسن یعنی دسپنیا برای داوید فرستاده شده بود، به دست سلطان محمد فاتح افتاد و سلطان که از مکاتبهٔ بین اوزون‌حسن و داوید به شک افتاده بود داوید را نخست با چهار پسر و برادرزاده‌اش به زندان انداخت و سپس در استانبول او را به قتل رسانید[۲۲] (کاسم سال ۱٤٦۳).

۲۲. پس از عزیمت امپراتور به «ادرنه» سزر بعنوان اقامتگاه او درنظر گرفته شد و دراین گیرودار «دسپنیا» برادرزاده داوید و زن اوزون‌حسن نامه‌ای به عموی خود نوشته از او خواسته بود که یکی از فرزندانش و یا «الکسی» پسر برادر متوفایش «الکساندر» را که از دختر دوک «مدللی» یعنی «کاتلوزیو» داشت به نزد او بفرستد. این نامه‌ها می‌بایست توسط «آمیروکی» که اعتماد حکمران عثمانی را به خود جلب کرده بود فرستاده می‌شد. «یورکی امیروکی» اول این نامه‌ها را به مربی فرزندان امپراتور که فرد مورد اعتمادی بود می‌دهد ولی بعداً دچار وسوسه شده یا به امید لطفی از سوی پادشاه نامه را گرفته و به شخص سلطان تسلیم می‌کند و سلطان که این نامه‌ها را خوانده بود تصور می‌کند که بین اوزون‌حسن و داوید توطئه‌هایی علیه شاه در شرف تکوین است داوید امپراتور سابق را همراه فرزندان و برادرزاده‌اش الکسی در قلعهٔ ادرنه زندانی می‌کند (۲٦ مارت ۱٤٦۳م) آنها هفت‌ماه در زندان ماندند و پس از هفت‌ماه با شمشیر اعدام شدند.

تاریخ ماجرای حبس واعدام داوید که بر روی پوستی نوشته شده و در صفحهٔ ۲۹٤ یک انجیل قدیمی ضبط است در آرشیو مرکز ارتدکس‌های «رم» تحت شماره ۸ موجود می‌باشد، این متن توسط میراوغلی به ترکی ترجمه و در روزنامه«تانین»درج شده بودمیللر نویسنده **تاریخ طرابوزان** می‌نویسد که داوید امپراتور سابق در اول ماه کاسم سال ۱٤٦۳ م ساعت ٤ صبح روز یکشنبه همراه سه فرزند و برادرزاده‌اش اعدام شد که نظریهٔ فوق را تائید می‌کند.

فصل ۵

جنگهای آلبانی- افلاق بسنه و الحاق بسنه-حوادث آلبانی

مجادلهٔ اسکندربیک با عثمانی‌ها

همانطوری که در جلد اول تاریخ عثمانی، دیدیم[1] در اثنای جنگ «موروه» که با ژان هونیاد درگرفته بود، اسکندر بیک از لشکر عثمانی‌ها گریخت و کرویه (آق شهر) را برای خود مرکز قرار داد، آنگاه تمامی نزدیکان خویش، سینورهای آلبانی و روسای

۱.پس از چاپ دوم جلد اول تاریخ عثمانی یک سند قدیمی به دست آمد که حاوی اطلاعاتی در مورد اسکندربیک بود. (سند عنوان: «حضرت اخوت پناه قونیه‌ای» و امضای «مصطفی» را که احتمالاً فرماندار اسکندربیک است دارد) در این سند بحث از ناحیه‌ای به نام «موس» واقع در آلبانی و ذکر مشخصات این ناحیه است که دوطرفش چون جزیره محدود به دریاست و طرف دیگرش رودخانه و جزاز یک طرف معبری ندارد. و ضمن تذکر اینکه از معبر نهر تا دریا یک روز راه است و بیان این مطلب که ساکنین آن شخص بیگانه را بین خود راه نمی‌دهند عیناً چنین می‌نویسد:

«واما پسر یووان که «موس» مذکور تختگاه او بود مدتی در موس مستقر شد و آقچه حصار را محاصره کرد وجنگها رخ داد پسر اسکندر نام که «تیمارلی» آستان دولت یووان مذکور است، طالب و راغب زعامت موس شده از این محبّتان درخواست شفقت‌نامه به آستانه دولت کرده است هرچند رعایت کرده و شفقت‌نامه دادیم اما در مورد دادن زعامت مذکور به پسر حاکم قدیمی آن سرزمین شرایط احتیاط رعایت گردد باقی بسته به نظر آن حضرت است.... اضعف العباد مصطفی‌الفقیر

(آرشیو توتقیالی. شمارهٔ ٦٦٦٥).

قبایل را به «کرویه» دعوت کرد تادربارهٔ امور مربوط به آلبانی ملاقات و گفتگو و مذاکراتی صورت بگیرد ضمن نخستین گفتگوهایی که صورت گرفت قرار شد که سرزمینهای موجود در آلبانی و «اپیر» (Epir) از ترکها پس گرفته شود.

اسکندر بیگ به کمک متفقین خود یک نیروی دوازده و یا پانزده هزارنفری در اطراف خود جمع کرد و چون می‌دانست که پس از فرار دولت عثمانی به تعقیب او برخواهد خاست لذا با عجله خود را برای مقابله با این مسئله آماده کرده بود. در واقع نیز فرمانده «آقجنی» اورنوس اوغلی عیسی بیک در سال ۱٤٤۳ به سوی اسکندربیک لشکر کشید ولی در حوالی «کرویه» شکست خورد و چون این موفقیت اسکندربیک، مصادف با درگیری عثمانی‌ها با ژان هونیاد بود، آنها فرصت پرداختن به مسئلهٔ اسکندر بیک را نداشتند واز این روی اسکندربیک با کسب این موفقیت توانست سرزمینهای پدرش را پس بگیرد. اسکندر بیک از این پس فعالیت‌های خود را توسعه داد و برای مقابله با خطر ترکها حکمرانان آلبانی را به بندر «لش» یا (لیوس- آلسی یو) در کنار دریای آدریاتیک که به کرویه و «اشقودره» نزدیک بود و توسط ونیزی‌ها اداره می‌شد دعوت کرد و دومین کنگره و گردهم‌آیی را ترتیب داد.

تشکیل کنگره توسط اسکندربیک برای مقابله با عثمانی‌ها

در کنگره‌ای که به سال ۱٤٤٤ م اول ماه مارت تشکیل شد، دوکالین‌ها، موساکی‌ها، توپیاها، بالش‌ها، آرانیتی‌ها و پولاتی‌ها و دیگر سینورهای آلبانی و در رأس آنها پرنس‌های قرمداغ شرکت داشتند. در این کنگره اسکندربیک به عنوان رئیس کلیه سینورهای آلبانی انتخاب شد و مقرر شد که هر سینور آلبانی بسته به موقعیت خود سالیانه مبلغی به عنوان خراج به او پرداخت کند.(۲)

تاریخ استقلال آلبانی

اسکندر بیک در حزیران سال ۱٤٤٤ م با اورنوس زاده علی بیک که با نیروی آقجنی بیست الی بیست و پنج هزار نفری به «دبره» Debre آمده بود به زد و خورد پرداخت و با دادن تلفات بسیار او را مجبور به عقب‌نشینی کرد. با توجه به اینکه

۲. خراجی که مقرر شده بود سینورهای آلبانی پرداخت کنند از سالیانه دویست هزار دوکا متجاوز بود و قرار شده بود از درآمد معادن نمک واقع در ساحل شمالی «دراک» و مجاور سن نیکلا نیز مبالغی به عنوان مصارف جنگی دریافت دارد.

اسکندر بیک این موفقیت را در تاریخ ۲۹ حزیران به دست آورده بود این تاریخ به عنوان تاریخ آغاز استقلال آلبانی جشن گرفته شد. در این گیرودار نیروهای عثمانی ضمن شکست از ژان هونیاد در حال عقب‌نشینی به کوههای بالکان بودند و در اثر حمله ژان هونیاد در موقعیت باریکی قرار داشتند و در وضعیتی نبودند که بتوانند به مسئلهٔ آلبانی توجهی داشته باشند، تنها کاری که دولت عثمانی می‌توانست بکند این بود که با حملات پی‌درپی توسط آقجنی‌ها مانع از همکاری ژان هونیاد و اسکندر بیک شود.

جنگ اسکندر باونیزی‌ها

اسکندر بیک بعداً یعنی در اواخر سال ١٤٤٧ م باونیزی‌ها که اراضی «زاج جاری» یاسینور (داگنوDagnu) را ضبط کرده بودند به جنگ پرداخت. او هم چنین ضمن اتفاق با بیگ‌های صرب با استفاده از فرصتی که در نتیجه جنگ ونیز با دوک میلان در لومباردیا به دستش آمده بود دست به حمله زد. وی در عین حال آلفونس پنجم شاه ناپل و آراگون را علیه ونیز تحریک می‌کرد.

ونیز که در موقعیت دشواری قرار گرفته بود، ترک‌ها را تحریک به حمله بر اسکندر بیک کرد و در نتیجه در اثر نزدیک شدن نیروهای آقجنی ترک اسکندربیک که «داگنو» را محاصره کرده بود یک نیروی چهارهزارنفری در آنجا گماشت و بسوی ترک‌ها به حرکت درآمد و بین راه در نزدیکی‌های نهر «دیرین» با نیروهای ونیزی روبرو شد. او هرچند که نیروهای ونیز را شکست داد ولی موفق به تصرف «داگنو» نشد (تموز سال ١٤٤٨).

شکست قوای ونیز، به خطر افتادن بندر «دراچ»، آشتی و نزدیکی دوک‌ها با اسکندربیک و پادرمیانی پرنس قره‌داغ برای ایجاد اتحاد و اتفاق بین اسکندربیک و صرب‌ها، ونیز حمله‌ای که به «اشقودره» و «آنتی‌واری»، شد جمهوری ونیز را به وحشت انداخت. از این روی «سنا»ی ونیز با اسکندربیک از راه مذاکره درآمد و موجب معاهده‌ای که در چهارم اکیم سال ١٤٤٨ م در قصبه «لش» منعقد شد «داگنو» که علت جنگ و جدال بود چون سابق به صورت سینورنشین باقی ماند.

نخستین جنگ مراد دوم با آلبانی

ادامهٔ اقدامات و حرکات بی‌پروای اسکندر بیک، حکمران عثمانی را خشمگین ساخت. در آن اثنا بین حمزه بیک پسر برادر بزرگ اسکندربیک و عمویش اختلاف افتاده بود که حمزه بیک به دربار عثمانی پناهنده شد و با طرح این مسئله که بعضی از

شهرهای آلبانی مخالف اسکندربیک هستند[۳] سلطان را تحریک کرد و در واقع محرک اقدامات سلطان مراد دوّم درباره آلبانی[٤] شد. در جلد نخست دیدیم که حمزه بیک در سال ۱٤٤۳ م در اثنای محاصره «موروه»Mrova به اتفاق اسکندر بیک به آلبانی گریخته بود.

سلطان مراد دوم به تشویق حمزه‌بیک در سال ۸۵۱ هـ ق ۱٤٤۷ م به جنگ آلبانی اقدام کرد و قسمتی از سرزمینهای اسکندربیک را به تصرف درآورد ولی اسکندربیک عکس‌العملی نشان نداد.

کرویه محاصره شد و دبره بالا سرزمین «مواس دیبره» ها و نقاط دیگری که تا آن موقع اشغال نشده بود به تصرف درآمد.[۵] سلطان مراد تصمیم قاطع گرفته بود که مسئله

۳. چون اسکندر بیک «داگنو» را که در اختیار جمهوری ونیز بود محاصره کرد، یک نیروی چهارهزار نفری را برای این منظور درآنجا گمارد که فرما ندهی آن را حمزه بیک به عهده داشت. در این ایام که بین حمزه‌بیک و عمویش اختلاف افتاد و حمزه بیک به دربار عثمانی پناهنده شد.

٤. عاشق پاشازاده (صفحهٔ ۱۳۳) هامروخیراله افندی می‌نویسند که حمزه بیک در زمان سلطان محمد فاتح با عمویش مبادرت به جنگ می‌کند و اسیر می‌شود. بنابه همین نظریه حمزه بیک هنگامی که در خدمت عثمانی‌ها بود در سال ۱٤٤۳م یک بار به اتفاق اسکندربیک اقدام به فرار می‌کند و بعد که در سال ۱٤٤۷ م بین او و عمویش اختلاف افتاده و به عثمانی‌ها پناهنده می‌شود و سبب محاصرهٔ کرویه شده ضمن یکی از جنگهایی که با اسکندر بیک می کند اسیر می‌شود. گگاژ در اثر خود بنام L'albani et l'invasion turque ou xv siecle در باب پناهنده شدن اسکندر بیک در سالهای ۱۵۵۵ و ۱۵۵۶م به اتفاق چند نفر به دولت عثمانی بحث می‌کند که چندان مقرون به صحت نیست (صفحه ۹٤ و ۱۱۳). باز در همین اثر آمده است که: حمزه کاستریوتا یعنی پسر، پسر بزرگ ژان کاستروبوتا (برادرزاده اسکندر) که بر اثر ازدواج اسکندر تصور می کرد از ارث محروم خواهد شد از عمویش اسکندر دلگیر می‌شود. مادر حمزه ترک بود زیرا روپوسی پدر حمزه توسط پدربزرگش ژان کاستریوتا به اتفاق برادر به خدمت دربار عثمانی فرستاده می‌شود. روپوسی با یک زن ترک ازدواج می کند که حمزه حاصل آن ازدواج است. به روایتی سلطان فاتح حمزه‌بیک را که به او پناهنده شده بود به ظن اینکه قصد جاسوسی دارد مسموم می کند. از این نوشته‌ها بر می‌آید که اسکندر بیک چندین بار به دربار عثمانی گریخته بوده است.

نباید حمزه کاستریوتا برادرزاده اسکندر را با حمزه زنی بیسی پسر گین زنی بیسی از سینورهای آلبانی که در خدمت عثمانی‌ها بود و در سال ۱٤٦۰ فرمانداری مینریسترا را در مورا به عهده داشت با هم اشتباه کرد گین زنی بیسی پدر حمزه زنی بیسی سینیورارگیری قصری، پیرگو و بعضی از شهرهای دیگر بود که حاکمیت بزرگ عثمانی‌ها را به رسمیت پذیرفت و پسران خود را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد که حمزه نیز از آن جمله بود.

۵. **اوروج بیک تاریخی** صفحه ۵۹ نوشته شده است که: سلطان مراد کوجاجیق حصار را با دو قلعه به تصرف خود درآورد و اسکندر بیک ناگزیر از فرار به جانب دریا کرد. **تاریخ لطفی پاشا** نیز تصرف قوجه حصار را به انضمام دو قلعه و فرار اسکندر بیک را ذکر می کند (صفحه ۱۵۵).

آلبانی را حل کند، اما در اثر اقدامات ژان هونیاد که قصد داشت یکبار دیگر شانس خود را بیازماید، مسئلهٔ آلبانی را به یکی از فرماندهان لشکر به نام مصطفی پاشا محول کرده خود جهت کسب آمادگیهای لازم به «صوفیه» رفت. به دنبال این واقعه همانطوری که قبلا گذشت اسکندر بیک پس از مغلوب کردن نیروهای ونیزی به «دبره» آمد، مصطفی پاشا را مغلوب کرد و عده زیادی از جمله مصطفی پاشا را اسیر کرد و برخلاف قولی که داده بود همهٔ اسرا را به قتل رسانید، مگر مصطفی پاشا و دوازده صاحب منصبش را که در مقابل اخذ پول تحویل دولت عثمانی داد (اگوست یا ایلول سال ١٤٤٨م)

موقعی که ژان هونیاد به جنگ «قوصوه» می رفت ضمن پیامی به اسکندر بیک و اسکندر آرانی‌تی [٦] به آنها پیشنهاد کرده بود که متفقا علیه عثمانی‌ها اقدام کنند. و در این مورد قول نیز گرفته بود. حتی اسکندربیک هنگام صلح با جمهوری ونیز اظهار داشته بود که: قصد اتفاق با ژان هونیاد را دارد و از جمهوری ونیز مقادیری پول نیز دریافت داشته بود، زیرا جمهوری ونیز می‌دانست که اگر ژان هونیاد در برابر ترکها ناموفق بماند تمامی بالکان‌ها تحت حاکمیت ترک‌ها درخواهد آمد. منتهی دومین جنگ «قوصوه» قبل از رسیدن کمک از سوی اسکندر و دیگر حکمرانان آلبانی رخ داد.

حکمران عثمانی و دومین جنگ با آلبانی

بنا به نوشتهٔ منابع مسیحی، سلطان مراد دوم پس از دومین جنگ با آلبانی اقدام به دو جنگ دیگر با آلبانی کرد. حال آنکه به موجب نوشتهٔ کتب تاریخ عثمانی که کلیهٔ جنگهای پادشاه را به دقت قید کرده‌اند، سلطان مراد به جز جنگی که در سال ١٤٤٧ م به اتفاق پسرش «شهزاده محمد» در آن شرکت داشت جنگ دیگری با آلبانی‌ها نداشته است.

در صورتیکه مورخین و وقایع‌نگاران خارجی اشاره کرده‌اند که سلطان مراد دوم پس از جنگ قوصوه حداقل یک جنگ دیگر با آلبانی‌ها داشته است.

اسکندربیک که به دنبال دومین جنگ قوصوه به وسیله عوامل تشکیلاتی خبرگیری خود، از آمدن سلطان مراد باخبر شده بود، بلافاصله اقدام به تحکیم و تقویت

٦.بعدها اسکندر آرنی‌تی بدین اسلام مشرف شد که در زمان سلطان یاووز، هنگام جنگ مصر، فرماندار یکی از ایالتهای عثمانی بود (منشئات فریدون بیک چاپ ١٣٧٤ جلد ١ صفحه ٤٥٤.)

قلعه‌های خود کرد و گذرگاههای احتمالی ترک‌ها را تخریب ساخت، و آن عده از اهالی را که قادر به استعمال اسلحه نبودند به سرزمینهای تحت اداره ونیز فرستاد، قوای قابل توجهی نیز در قلعه «کرویه» گماشت و خود با دوازده هزار لشکر به سمت مشرق یعنی «دبره» روی نهاد.

سلطان مراد که وارد خاک آلبانی شده بود نخست قلعه «سی‌وتی‌گراد» را فتح کرد و سپس «کرویه» را به محاصره درآورد (سال ۱٤٤۹م). ترک‌ها در نزدیکی قلعهٔ شروع به ریختن توپ کردند[۷]. اسکندر با نیرویش در کوههایی که تا «کرویه» دو فرسخ فاصله داشت مکان گرفته بود و دیده نمی‌شد.

ترک‌ها ضمن جنگ در این نقاط صعب‌العبور تلفات سنگینی را متحمل شدند. اسکندر صلح پیشنهادی عثمانی‌ها را با شرط دادن خراج، نپذیرفت و سلطان مراد نیز تنها به تصرف «سی‌وتی‌گراد» اکتفا کرد و بازگشت.

اسکندر بیک که سعی کرده بود «سی‌وتی‌گراد» را از تصرف ترک‌ها که برای بار دوم اشغالش کرده‌بودند[۸]درآورد، با دادن نهصد کشته و بیش از یک هزار زخمی مجبور به بازگشت شد. بعدا شهر «براد» (بلگراد آلبانی) نیز به دست ترک‌ها افتاد. پل مانسحی Pol maneshi فرماندهٔ لشکر اسکندربیک که برای نجات این شهر آمده بود اسیر شد و به قتل رسید.

مراد دوم و سومین جنگ آلبانی

در سال ۱٤۵۰م، سلطان مراد در حالی که پسر هیجده‌ساله‌اش‌همراه[۹]او بود اقدام به جنگ دیگری با آلبانی کرد. اسکندر به سبب آنکه «بیگ»های آلبانی از او روگردان شده بودند، ناراحت و دستپاچه بود، او ضمن تقویت قوای روحی مردم موفق شد آنانرا اقناع کند که به قوای ترک غلبه خواهدکرد.

سلطان‌مراد بار دیگر «کرویه» را محاصره کرد. امّا آلفونس پادشاه ناپل که

۷.چون سرزمینهای آلبانی صعب‌العبور و نقل و انتقالات به سختی صورت می گرفت و حمل و نقل توپ غیرممکن بود از این روی نزدیک قلعه اقدام به ریختن و ساختن توپ کردند.

۸.«سی‌وتی‌گراد» خیلی پیشتر به تصرف ترک‌ها درآمده بود که در سال ۱٤٤٤ م اسکندر بیک آنرا پس گرفت، و پنج سال بعد عثمانی‌ها برای بار دوم آنرا تصرف کردند.

۹. در کتاب تاریخ عثمانی‌هاقید شده است که حضور شاهزاده محمد به اتفاق پدرش درجنگ آلبانی در سال ۸۵۱ هـ ق مصادف با ۱٤٤۷م بوده است که ما نیز در جلد اول تاریخ همین نظریه را آورده‌ایم

اسکندر بیک در مقابل ونیزی‌ها به او یاری نکرده بود از او رنجیده خاطر شد و کمکی به او نکرد. تنها جمهوری «راغوزه» بود که اسکندر بیک را مخفیانه یاری می‌کرد. «کرویه» پیشنهاد تسلیم را نپذیرفت و علی‌رغم تخریبش به تصرف درنیامد: حملاتی که از خارج به اسکندربیک می‌شد دفع شد و محاصره «کرویه» پنج ماه طول کشید. هرچند که اسکندربیک در اثر ناامیدی قصد داشت شهر را به ونیزی‌ها بسپارد ولی این فکر را عملی نکرد. در این گیرودار شایع شد که ژان هونیاد قصد کمک به آلبانی را دارد، در نتیجه سلطان‌مراد دست از محاصره کرویه کشید و عقب‌نشینی را مقرون به اختیار دانست(کاسم سال ۱٤٥٠م) امّا از یاری ژان هونیاد خبری نشد و شایعه به حقیقت نپیوست.

حمایت سلطان های‌ناپل از اسکندربیک

این رهایی سبب بیدار شدن احساسات دوستانه نسبت به اسکندربیک شد، و إعمال کمک‌های جدیدی را در حق او موجب آمد. به طوریکه آلفونس پنجم پادشاه ناپل از طریق پرداخت کمک مالی اسکندربیک را یاری کرد. آلفونس پنجم که در خیال تشکیل یک امپراتوری بزرگ بود، می‌خواست از جنگ اسکندربیک به نفع خویش بهره‌برداری کند، وی او را عاملی برای صیانت خود در برابر تعرض ترک‌ها می‌دانست آلفونس پنجم سلطان ناپل و آراگون[10] می‌خواست یکی از چهره‌های درخشان دوره رنسانس شده سمبل تعقیب کنندهٔ آرزوهای وسیع و گستردهٔ «نرمان»ها، «هنجن اشتاوفق»ها و «آنژوون»ها در شبه‌جزیرهٔ بالکان باشد. او قصد تأسیس امپراتوری بالکان و دریای مرمره را داشت که با احساس خطر از جانب ترک‌ها برای تحقق تخیلات خود اسکندربیک را تشویق و حمایت می‌کرد. به کمک پاپ بین سلطان ناپل و اسکندربیک در۲٦ مارت سال ۱٤٥۱م پیمان‌نامه‌ای منعقد شد که به موجب آن می‌بایست آلفونس کمک‌های لازم را در مقابل حملات ترک‌ها در حق اسکندربیک که از آن حملات بیمناک بود اعمال می‌کرد. و باز به موجب این معاهده اسکندربیک تابع سلطان ناپل می‌شد. قرارداد سال ۱٤٥۱م اسکندربیک را که قصد داشت با رد حاکمیت ترک‌ها به استقلال حکومت کند، تحت نفوذ سلطان ناپل درمی‌آورد. آلفونس پنجم سه سال پس از

۱۰.آلفونس زمانی که فقط سلطان آراگون بود به آلفونس پنجم و زمانی که تنها پادشاه ناپل بود به آلفونس اول شهرت داشت ولی ما از او به سبب آنکه سلطان ناپل و آراگون بود با آلفونس پنجم نام می‌بریم.

عقد این معاهده که آلبانی را تحت نفوذ او در می‌آورد به نام خود سکه زد. و از سوی سلطان ناپل در شهر کرویه نماینده‌ای مستقر بود. تابع شدن اسکندربیک به سلطان ناپل جمهوری ونیز را به شک انداخت و کوشید تاسینورها و به ویژه دوکهای مخالف اسکندر در ونیز و آلبانی را به تشکّل علیه اسکندر بیک تشویق کند و کاربجایی رسید که حتی آلفونس به جمهوری ونیز اخطارکرد که دست از این تحریکات بردارد.

با فتح استانبول که در سال ۱٤٥۳م صورت گرفت و سبب شد منافع ونیز به خطر بیفتد، این جمهوری دست از تحریکات خود در آلبانی برداشت و با اسکندربیک به تفاهم و توافق رسید و درعین حال در مورد سلطان‌ناپل بخاطر آنکه اسکندربیک را تحت نفوذ خود در آورده بود سیاست خصمانه‌ای را دنبال می‌کرد.

شهر «برات» که به تصرف ترک‌ها درآمده بود در تموزسال ۱٤٥٥م ازطرف اسکندر بیک محاصره شد ولی نتیجه‌ای عایدش نشد و با آنکه نیروهای آلبانی با تعداد زیادی از نیروهای آلفونس تقویت شده بود از قوای اورنوس‌زاده فرمانده نیروی «آقجنی» شکست فاحشی خورد و قسمت اعظم آن نابود شد.

بنا به روایت، اورنوس‌زاده که سرکردگی حدود چهل هزار آقجنی را عهده‌دار بود، ضمن برقراری ارتباط با یکی از مبرزترین فرماندهان نیروهای اسکندربیک به نام «موئیس‌گلم دیبرا» Mois Golem Dibra از او در بارهٔ نقشه‌ها و نقل انتقالات ارتش آلبانی اطلاعات لازم را کسب کرده، آمادگی قبلی پیداکرده بود.[۱۱]

ضربهٔ اورنوس‌زاده اسکندربیک را سخت به لرزه در آورد. سلطان ناپل که مایل نبود حاکمیت خود را در آلبانی از دست بدهد شروع به تقویت اسکندربیک کرد و پاپ را نیز به این امر قانع کرد، حتی این بار برای نجات آلبانی در بهار سال ۱٤٥٦ م نیروهای کمکی از فرانسه، آلمان و صربستان به یاری اسکندربیک شتافته بود.

در این اثنا یعنی در سال ۱٤٥۷ م به تشویق حمزه بیک که به عثمانی‌ها پناهنده شد، نیرویی به فرماندهی داوود پاشا و یا اسحق پاشا به آلبانی اعزام شد. تمامی این اقدامات با نقشه حمزه‌بیک صورت می‌گرفت. اسکندربیک بی‌بروز عکس‌العملی

۱۱. بنا به نوشتهٔ منابع آلبانی موئیس‌دیبرا یکسال بعد یعنی در سال ۱٤٥٦م در معیت قوای ترک به آلبانی آمده مغلوب اسکندربیک می‌شود پس از مدتی از اسکندربیک طلب عفو و بخشش کرده مجدداً به خدمت او در می‌آید.

درمقابل این اقدامات، درکوهستان موضع گرفت. وقتی نیروهای «آقجنی» که قصد عزیمت به جانب «کرویه» را داشتند به دشت «آلبولنا» Albulena رسیدند اسکندربیک از کوه پائین آمد و با استفاده از پراکندگی قوای آقجنی با حمله‌ای آنان را شکست داد حمزه‌بیک به اسارت درآمد. پیروزی آلبولنا تا مدتی دیگر استیلا بر آلبانی را به تعویق انداخت (ایلول ١٤٥٧م). به مناسبت این پیروزی پاپ کالیکت سوم به اسکندر لقب «فرمانده کل مقام مقدس» را اعطا کرد. حمزه‌بیک پس از اسارت به ناپل فرستاده شد.

تفاهم وتوافق اسکندربیک با عثمانی‌ها

مرگ الفونس پنجم که در سال ١٤٥٨م اتفاق افتاد اسکندربیک را از یک حامی خوب محروم کرد. فردیناند پسرآلفونس که به جای پدر به سلطنت رسیده بود درصدد مقابله با آنژوون‌ها که به منزلهٔ رقیب او بودند برآمد و اسکندربیک بنا به پیشنهاد پاپ «پی» دوم تصمیم به کمک به سلطان ناپل گرفت ولی در ضمن حاکمیت عثمانی‌ها را پذیرفت و پرداخت مالیات به آنها را متقبل شد. هرچند که پاپ از توافق اسکندربیک و ترکها راضی به نظر نمی‌رسید ولی اسکندر هم به موجب محاسبات خود و هم برای کمک به فردیناند این اقدام را درست و اصولی می‌دانست.

ورود اسکندربیک به ایتالیا

در این اثنا رقیب فردیناند یعنی آنژوون‌ها در وضعیت برتری قرار داشتند، در یک چنین موقعیت سختی اسکندربیک در سال ١٤٦١م با سه هزار نیرو سوار کشتیهای جنگی ارسالی از سوی فردیناند شد و وارد ایتالیا گشت و در شرایط بسیار سخت و خطرناکی فردیناندرانجات داد،دشمنان‌شکست خوردهٔ او را ناگزیر از صلح کرد به طوری که بزرگترین دشمن فردیناند یعنی «پرنس تارانتو» نیز ناگزیر از اطاعت شد.

اسکندر در سال ١٤٦٢م به کشور خود برگشت و با اصرار سفیر[١٢] ونیز و پاپ معاهده‌ای را که با عثمانی‌ها بسته بود نقض کرد و «آقجنی»های ترک نیز مجدداً اقدام به حمله کردند. با وجود عدم حصول موفقیت در این تهاجمات، اسکندربیک را هر روز فرسوده‌تر می‌ساختند. حکمران عثمانی که تصمیم قطعی برای پیاده شدن در سواحل آدریاتیک گرفته بود و در نواحی آناطولی و «افلاق» کارهای مهمتری داشت حل مسئلهٔ

١٢.در این تاریخ روابط ونیز و دولت عثمانی تیره شده بود.

اسکندربیک را به وقت مناسبی موکول کرد.

در این گیرودار پاپ «پی» دوم مشغول آماده کردن مقدمات یک جنگ صلیبی علیه عثمانی‌ها بود. حکمران عثمانی که از اقدامات پاپ آگاه شده بود به طورموقت مسئلۀ آلبانی را به تعویق انداخت و در ۱۲ نیسان ۱٤٦۳ م با اسکندربیک صلح کرد. توافق اسکندر با قرارداد صلح که در شرایط سختی صورت گرفت اگرچه مورد اعتراض پاپ واقع شد ولی اسکندر این امر را ضروری می‌دانست.

اتفاق اسکندر ونیز و مجارستان علیه عثمانی‌ها

همانطوری که در سطور آینده خواهیم دید تصرف بسنه توسط ترک‌ها و به دست آوردن شهرآکروس در موره ونیزی‌ها را که سالیان درازی در مورد آلبانی از یک سیاست مرددانه پیروی می‌کردند و با سلطان ناپل در مورد آلبانی به رقابت برخاسته بودند به سوی اتفاق با اسکندربیک سوق داد. موافقتنامه بین دو طرف در سال ۱٤٦۳ م و در شرایط مساوی منعقد شد. و اسکندربیک در سال ۱٤٦٤م یعنی یک سال پس از اخذ تصمیم جنگ عملی دولت عثمانی توسط ونیز و مجارستان با عثمانی دشمنی آغاز کرد.

نیروهایی که به فرماندهی «بالا بان پاشا»[۱۳] اعزام شده بود با اسکندر بجنگ پرداخت با آنکه بالا بان پاشا دراین جنگ پیروزنشد ولی توانست هشت نفر از فرماندهان اسکندربیک را دستگیر سازد. دستگیری این عده که ضربۀ بزرگی برای اسکندربیک بود، در آلبانی موجب هیجان شدیدی شد، بجز آن حمله، حملۀ دیگر بالا بان پاشا اسکندربیک را در موقعیت دشواری قرارداد و در شرف اسیر شدن بود که در اثر فداکاری محافظینش نجات یافت.

بازبالا بان پاشا طی همان سال در ۹آگوسوس سال ۱٤٦٤م به حملۀ دیگری علیه اسکندربیک دست زد ولی اسکندربیک موفق به دفع آن حمله شد، امّا بالا بان پاشا که از اسکندربیک دست‌بردار نبود در سال ۱٤٦٥م مجدداً وارد آلبانی شد.

گذشته از آن، «آرناوودیعقوب پاشا»[۱٤] نیز با نیروی بسیار اعزام شد امّا این بار

۱۳.بالابان پاشا اهل آلبانی بود و در ده «باورا» ازتوابع «ماتیا» متولد شد هنگام کودکی به دربار ترک‌ها فرستاده شد و در آنجا بزرگ شد و تا مقام فرماندهی رسید.

۱٤.در **تاریخ ها مر** (جلد ۳ صفحه ۹۸) یعقوب پاشا به نام یونس قید شده است و مؤلف متذکر گردیده است که او برادریعقوب پاشاست. به موجب همین نوشته یعقوب پاشا مغلوب اسکندربیک می‌گردد و اسیر ←

اسکندربیک هردو فرمانده را شکست داد تا سرانجام، سلطان محمد فاتح شخصاً تصمیم به جنگ با آلبانی گرفت. اسکندربیک به محض آگاهی از این ماجرا با حکومتهای غرب و دریای مدیترانه یعنی پاپ، سلطان‌ناپل، و نیز، مجار و«راغوزه» از آنان طلب یاری کرد.

اولین جنگ سلطان محمد فاتح با آلبانی

پادشاه عثمانی در بهار سال ٨٦٩ ه‍ ق /١٤٦٥م با یک لشکر یک‌صد وپنجاه هزار نفری وارد خاک آلبانی شد. نخست تنگه‌های صعب‌العبور آلبانی را که با نیروی کم در مقابل قوای بسیار قادر به مدافعه بود به تصرف درآورد، سپس ضمن تعقیب آلبانی‌ها که به کوه وکمر متواری شده بودند به مرکز حکومت اسکندر بیک یعنی قلعه «کرویه» رسید. از آنجایی که می‌دانست این قلعه مدتی طولانی مقاومت خواهد کرد لذا خرابه‌های «النه» را که از شهرهای قدیمی والینین‌ها ونزدیک، اشکومبی‌سویو بود بازسازی کرد وآن را به صورت قلعهٔ مستحکمی درآورد ونام «ایل‌باسان» را بر آن نهاد ودر آن جا سرباز ولوازم جنگی وآذوقه مستقر کرد.[۱۵] اسکندر بیک که طبق عادت همیشگی هنوز خود را ظاهر نساخته بود با بازگشت پادشاه به میدان درآمد واز آنجا که می‌دانست سرنوشت آلبانی به شهر کرویه بستگی دارد از مجارستان، ونیز و«راغوزه» کمک خواست. ودر ماه آرالیک سال ١٤٦٦ م خود شخصاً به «رم» رفت واز پاپ طلب یاری کرد. پاپ پل دوم به علت ضعف موجودی خزانه در حق او کمک کم ودعای بسیار کرد، واسکندر از آنجا به ناپل رفت وضمن اخذ کمک نقدی از ناپل در نیسان سال ١٤٦٧ م به آلبانی باز گشت. وی در این تاریخ موفق شد جلو نیروهای بالابان پاشا را که کرویه را به محاصره درآورد بود ونیز جلو نیروهای کمکی به او راسد کند در این جنگ بالابان پاشا به قتل رسید ونیروهای ترک شکست خوردند واسکندر بیک به دنبال آن قلعه ایل‌باسان را که در دست ترک‌ها بود به محاصره درآورد.

← می‌شود و بالابان پاشا نیز بعداً در محاصرهٔ «کرویه» زخمی و کشته می‌شود. در حالی که این وقایع مربوط به سالهای بعد می‌باشد.

۱۵. تاج‌التواریخ بنای قلعهٔ ایل‌باسان را در سال ٨٧١ هجری ١٤٦٧م ذکر کرده ودر تاریخ هامر سال ٨٦٩ هجری (١٤٦٤ میلادی) قید شده است. به موجب قراین تاریخی قلعه ایل‌باسان در اثنای اولین جنگ فاتح با آلبانی یعنی تابستان یا بهار سال ١٤٦٥ م ساخته شده است.

دومین جنگ پادشاه با آلبانی

به دنبال این وقایع حکمران عثمانی در بهار سال ۱٤٦۷ م به دومین جنگ با آلبانی دست زد واز جوار ایل‌باسان وارد خاک آلبانی شد وبر سر راه ضمن مستقر ساختن پادگان‌های متعدد به سوی «دراج» حرکت کرد. در این نقطه بر اثر فشارهایی که از سوی نیروهای اسکندر بیک وارد شد قلعهٔ «چورلی» را که بنا کرده بود تخریب کرد وسپس به کرویا (آقچه شهر) برگشت وضمن محاصره آن ترتیبی داد که به «دراج» نیز حمله شود. این قلعه را نتوانست مسخر کند اما سایر قلاع را تصرف کرده سربازانی در آنها گماشت وبرگشت. رفته رفته اسکندر در تنگنا قرار می‌گرفت.[۱٦]

مرگ اسکندر بیک وچگونگی شخصیت او

اسکندر بیک در اوجاق سال ۱٤٦۸ م به منظور حمله به قلعه ایل باسان که «کرویه» را مدام تهدید می‌کرد بیک‌های آلبانی را به یک گردهم‌آیی دعوت کرد ولی خود او بر اثر تیفوئید بیمار ودر رختخواب بود وی پس از آنکه تصمیم گرفت به مقابله با نیروهای ترک که از کوه‌های پربرف آلبانی گذشته وتا نزدیکی‌های «اسقودره» پیش آمده بودند برخیزد اما موفق نشد، بیماریش شدت یافت ودر جمادی‌الاخر سال ۸۷۲ هـ ق/۱۷ اوجاق سال ۱٤٦۸ م در قصبه «لش» وفات یافت ودر قلعهٔ «نیکولا» که در آنجا قرار داشت مدفون گشت.

از آنجایی که اسکندر بیک در سال ۱٤۰٤ ویا ۱٤۰۵ م متولد شده بود به هنگام مرگ ٦۳ ویا ٦٤ سال داشت وی چون در حفاظ کوهستانهای صعب‌العبور وتنگه‌های تنگ قرار داشت توانست کشورش را با نیروی اندک وبا موفقیت بسیار در مقابل حملات حفظ کند. اسکندربیک مردی بود سازمان دهند و در موقع لزوم شهامتی بی‌حد داشت به موقع نیز جانب اعتدال را رعایت می‌کرد. مبارزی خوب وبالا تر از همه با داشتن قدرت عزم واراده ممیز بود. با این که در داخل با خیانت وسوءاستفادهٔ بعضی از سینورهای آلبانی مواجه بود اما هرگز بیم به خود راه نداد، تمام موانع را برطرف ساخت وتوانست با نیروی بسیار اندک کشورش را بیست وپنج سال تمام در برابر هجوم ترک‌ها محافظت کند.

۱٦. **تاج‌التواریخ** در (جلد یک صفحه ۵۱) می‌نویسد که دومین جنگ فاتح با آلبانی اسکندر بیک به ممالک فرنگ فرار کرد.

روایت می‌کنند وقتی خبر مرگ اسکندر بیک را به سلطان محمد فاتح آوردند گفته بود «مسیحی‌ها شمشیر وسپر خود را از دست دادند» ودر واقع نیز اسکندر بیک کسی بود که توانست مانع پیاده شدن ترک‌ها به سواحل آدریاتیک شود وراه نیروی مهاجم عظیمی چون ترک‌ها را مدام در مرزها سد کند.

از اسکندر پسری به نام یانی (ژان) به جای ماند. پس از مرگش سرزمین‌های او بیش از دهسال عامل منازعه بین عثمانی‌ها وونیزی‌ها وبیگ‌های آلبانی بود.

پس از مرگ اسکندر

اسکندر بیک پیش از مرگ وصیت کرده بود که ونیزی‌ها از پسرش و مملکتش مراقبت کنند. به محض وفات اسکندر جمهوری و نیز مصمم شد که «کرویه» و پرنس نشین «کاستری یوتا» را به ژان پسر اسکندر واگذار کندولی بیشتر مایل بود که آن نقاط را به صورت تحت‌الحمایه اداره کند. قصد جمهوری ونیز از آن کار قطع رشته ارتباطی بود که اسکندر با سلطان‌نشین ناپل داشت. اما آنها در انجام این نقشه موفق نشدند زیرا زوجه اسکندر ضمن اظهار تمایل به اقامت در ناپل با کشتی که از آنجا فرستاده بودند به ناپل رفت.

سومین جنگ سلطان محمد فاتح با آلبانی

با آنکه خیلی از نقاط آلبانی توسط سلطان محمد فاتح تصرف شده بود ولی شهر کرویه و «اسکندریه آلبانی» یعنی «اشقودره» که در دست ونیزی‌ها بود به تصرف در نیامده بود. عثمانی‌ها در اثنای جنگ طولانی که با ونیز داشتند بیگ‌لربیگ روملی یعنی سلیمان پاشا را مامور تصرف «اشقودره» کردند ولی در این راه ناموفق ماندند، که از این روی سلطان محمد فاتح شخصاً عزم آلبانی را کرد، اما به سبب اهمیت بیشتر جنگ «بغدان» بناچار جنگ «اشقودره» را به تعویق انداخت.

در بهار سال ۸۸۳هـ .ق /۱٤۷۸م سلطان محمد فاتح وزیر اعظم خود گدیک احمد پاشا را مامور فتح «اشقودره» کرد اما چون پاشا از رفتن به جنگ عذر خواست عزل شد و در «روملی حصار» زندانی شد و به جای او پسر سنان پاشا پسر خضربیگ وزیر اعظم شد و سپس وزارت اعظمی به یکی از صاحب منصبان دولتی که از پرورش یافته‌گان دربار بود یعنی به «نشانچی قرامانی محمد پاشا» تفویض شد و فاتح نیز تصمیم گرفت که خود شخصاً عازم جنگ شود.

در این ایام به منظور پایان دادن به جنگی که با ونیزی ها ادامه داشت بین طرفین نبرد مذاکره درجریان بود. تا آنکه مذاکره به منظور دریافت پاسخ از ونیزی‌ها در برابر پیشنهادات دولت عثمانی قطع شد. سلطان عثمانی با استفاده از این موقعیت تصمیم به حل قطعی مسئله آلبانی گرفت و در رأس لشکر خود حرکت کرد.

تصرف کرویه

همین که ارتش عثمانی وارد آلبانی شد به منظور باز کردن راه و تعمیرات پل‌ها و نیز حفظ امنیت گذرگاه، دوتن از فرماندهان «آقنجی» یعنی «اورنوس‌وغلی احمد» و عمر بیک اعزام شدند. قبل از حمله به اشقودره قرار بر این شد که کرویه که بر سر راه بود و از سالها پیش پایتخت اسکندربیک محسوب می‌شد و با صخره‌های صعب‌العبور محافظت می‌شد به تصرف درآید. این شهر پس از مرگ اسکندر در دست ونیز بود. اما محافظت این شهر با نیروی بسیار اندک توسط دریاسالار لئوناردو که از ناوگان خود جدا شده و از آنجا دفاع می‌کرد امکان‌پذیر نبود.

این شهر که از یک سال پیش از طرف ترکها تحت محاصره بود و مردمش از گرسنگی در تنگنا قرار داشتند، با آمدن سلطان از همه جا قطع امید شد و در اواسط حزیران سال ۱۴۷۸م (ربیع‌الاول سال ۸۸۳ هـ.ق شهر تسلیم گردید[۱۷].)

محاصرهٔ اشقودره

قوای عثمانی پس از تصرف «کرویه» به سوی اشقودره حرکت کرد و چون در اثر صعب‌العبور بودن راه نقل و انتقال توپ ناممکن بود لذا با شتر و قاطر لوازم مربوط به ریخته‌گری توپ حمل می‌شد. پس از گذر از پلی که برروی نهر «بویانا» زده شده بود قلعهٔ اشقودره به محاصره درآمد و کوبیدن قلعه با توپهایی که ریخته بودند، آغاز شد. از آنجایی که قلعهٔ اشقودره بر کوه صعب‌العبوری قرار داشت و یک طرفش نهر بود و از دوطرف محدود به مناطق «دگروس» و «گول‌باشی» و ازطرفی بوسیلهٔ قصبهٔ «لش» و حصار محافظت می‌شد تصرف آن دشوار بود و به سبب تلفات بسیاری که در اثر حمله به قلعه به دنبال محاصره صورت گرفت برای تصرف آن چاره‌جویی دیگری شد، به این معنی که نخست قصبهٔ

۱۷. کرویه در زبان آلبانی به معنی چشم است که ترک‌ها نام «آقچه شهر» را بر آن نهاده بودند (شهر سفید) کرویه در دست عثمانی‌ها بود تا آنکه در سال ۱۴۴۳م به دست اسکندر افتاد و سی‌و پنج سال بعد دوباره پس گرفته شد.

لش و قلعه‌های دگروس و گول‌باشی که اطراف اشقودره قرار داشتند به تصرف درآمد و به این ترتیب امکان کمک و غیره از راه زمینی به اشقودره از بین رفت. سپس در دوطرف پلی که برروی نهر «بویانا» زده شد برج ساختند و در آن برجها سربازانی گماشتند تا جلو عبور کشتی‌هایی را که از راه نهر قصد آمدن به نزدیک قلعه را داشتند سد[18] شود.

بازگشت پادشاه و تصرف اشقودره

پس از آن که اقدامات فوق‌الذکر صورت گرفت سلطان محمد فاتح یک نیروی چهل هزارنفری به فرماندهی فرمانده آقنجی اورنوس اوغلی احمد بیک گماشت و خود به سبب فرا رسیدن فصل زمستان و ناراحتی پاهایش به استانبول برگشت. سد راه کمک به اشقودره از راه دریا، ساکنین قلعه را به موقعیت بسیار اسفباری دچار ساخت و سرانجام به شرط تامین جان و مال محاصره شدگان ونیز به شرط متعرض نشدن به افرادی که قصد عزیمت از شهر را دارند قلعه اشقودره تسلیم شد. تصرف اشقودره در سال ۱۴۷۹م و شش ماه پس از عزیمت پادشاه به استانبول صورت گرفت.

با تسلیم اشقودره جنگی که مدت شانزده سال با ونیزی‌ها ادامه داشت وحتی یکبار نیز به جنگ صلیبی بدل شده بود، پایان گرفت و جمهوری ونیز که دریافته بود با ادامه جنگ خود فنا خواهد شد سرانجام مجبور به صلح شد.

افزایش مالیات جمهوری «راغوزه»

پس از فتح اشقودره باشناسایی یک فرمانده راغوزه‌ای بین اسرا معلوم شد که «راغوزه» به اسکندر و ونیزی‌ها کمک می‌کرده است، از این روی درمقام مجازات سالیانه هشت هزار دوکا مالیات پرداختی راغوزه به عثمانی‌ها به ده هزار دوکا افزایش یافت.

* * *

دربین شهرهایی که درجنگ آلبانی نخست به دست عثمانی‌ها افتاد و بعداً آنها را از دست دادند و سرانجام همه درزمان سلطان بایزید دوم مجدداً به تصرف درآمد

۱۸.دورسون بیک که در آن عصر زندگی می‌کرد در صفحه ۱۶۹ تاریخ خود به نام تاریخ ابوالفتح قید می‌کند که با تلاش شبانه‌روزی عرض دوازده روز دو برج در دوسوی پل ساخته شد و به این ترتیب جلو هرنوع کمک احتمالی بوسیله کشتی به اشقودره سد شد. تاج‌التواریخ (جلد یک صفحه ۵۶۵) از قلعه‌ای نام می‌برد که در مقابل اسکندریه ساخته شد که تاریخ عاشق پاشازاده نیز این مسئله را عنوان کرده است (ص ۱۸۷.)

اسامی دو شهر «دراج» و «تپه‌دلن» نیز دیده می‌شد.

پرنس‌نشین افلاق یک ولایت ممتاز می‌شود

قازیغلی ویووده*

نحوهٔ مناسبات پرنس‌نشین افلاق باعثمانی‌ها را هم در بخش مربوط به درگیری‌های داخلی عثمانی‌ها و هم درطی جنگهای صلیبی و حوادث مربوط به مجارها مورد بحث قرار دادیم.

درقرن پانزدهم ولادیسلاو دوم پسر «دان» پرنس افلاق بود و تحت حمایت عثمانی‌ها قرار داشت. بعداً نیز ولادچپش (ولادجلاد) پسر ولادیسلاو درسال ۱۹۵٦ م به کمک عثمانی‌ها والی افلاق شد. این شخص که به او قازیغلی ویووده* می‌گفتند و مدتهای طولانی عثمانی‌ها را باجنگ مشغول داشت به ظلم و تعدی به زیردستان و ملتش معروف بود.

ولادپرنس افلاق از خانه‌زادهای دربار عثمانی و دردربار بزرگ شده بود. او ابتدا نسبت به دولت عثمانی صادق و وفادار می‌نمود و همه ساله خراج معهود را شخصاً به دربار می‌آورد و خراج بااحترامات شایسته از سوی پادشاه مورد قبول قرار می‌گرفت و سلطان، کلاه سرخ برسر او می‌گذاشت و دستار مطلا و مطرز می‌بخشید و بااحترام روانه می‌کرد.

سلطان محمد فاتح پس از تصرف طرابزون به استانبول برگشته بود و زمستان را آنجا می‌گذرانید. دراثنای جنگ «قرادنیز جنوبی» که پادشاه سرگرم آن بود ولاد از راه صداقت منحرف شد و ضمن توافق بامجارها درحوالی بلغارستان دست به اقدامات مخربی زد. خبر این اعمال توسط اسحاق پاشا نگهبان روملی که در ادرنه بود به گوش حکومت عثمانی رسید، اما ولاد ضمن فرستادن ایلچی و هدیه به خدمت پادشاه موفقیت او را درجنگ اخیر تبریک گفت و درنتیجه از اقدامات او چشم‌پوشی شد. ولاد بسیار ظالم بود و افرادی را که قصد کشتنشان را داشت به میخ می‌کشید و درمیان آنها که درحال جان‌کندن بودند مشغول صرف غذا می‌شد. روایت می‌کنند که یک روز جمعی از فقرا را برای اطعام دعوت کرد و بعد دستور داد که آنها را بامیز غذا درآتش بسوزانند.

*- عنوان والی‌های روملی-م

*-درمعنای والی میخ‌دار! درقدیم محکوم را برای اعدام برروی میخ چوبین بزرگی می‌نشاندند.م

دستور بریدن پستان زنان را می‌داد و اعمالی از این قبیل، که موی بر تن انسان راست می‌کرد.[۱۹]

اتفاق او با مجارها سبب شد که دولت عثمانی تصمیم گرفت او را به هر ترفندی که شده دستگیر و برادرش «رادول» را به جای او به ولایت افلاق منصوب کند. رادول نیز در دربار عثمانی بزرگ شده و مورد علاقه سلطان بود.

وحشت قازیغلی ویوو ده

هنگامی که سلطان محمد فاتح زمستان را در استانبول می‌گذرانید از کلیهٔ اعمال و کردار قازیغلی ویووده با خبر شد و تصمیمات لازم را اتخاذ کرد. از یکسو ولاد را توسط یعقوب‌بیک کاتب که از رم بر می‌گشت به استانبول دعوت کرد و از دیگر سوی به «چاکرجی حمزه بیک» والی «نیکبولی» دستور داد به هر ترتیبی که شده او را دستگیر نماید[۲۰]. حمزه بیک در امتداد رودخانهٔ «طونه»* منتظر عبور «ولاد» ماند. آن سال زمستان سردی بود و رودخانه طونه یخ بسته بود. کاتب یونس بیک هم دستورات لازم را گرفت و رفت و با ولاد ملاقات کرد و ولاد نیز به رفتن استانبول رضایت داد. اما از آنجایی که از تصمیمات متخده با خبر شده بود با نیروهای همراهش به قوای حمزه‌بیک

۱۹. چون او وقتی کسی را به ویژه مسلمانان را دستگیر می‌کرد به میخ می‌کشید و آنها را بازجر و عذاب به قتل می‌رسانید ترکها به او قازیغلی ویووده لقب داده بودند و ملت خودش نیز به او (ولادچپش) یعنی ولاد جلاد می‌گفتند. دربارهٔ مظالم ولاد درتاریخ افلاق آنگل اطلاعاتی درج شده است. **هامر** (جلد ۳ صفحه ٦٧) نیز قسمتی از مظالم او را نقل کرده است. در اثر **هال‌کوندیل** (صفحه ۲۱۰-۲۱۱) نیز شرحی دراین باره رفته است. درتاریخ‌های عثمانی نیز مطالبی دراین خصوص درج گردیده و نویسندهٔ **تاریخ ابوالفتح** دورسون بیک که درآن عصر می‌زیسته دراین باره می‌نویسد:

«... افراط او درسیاست افراد به حدی بود که اگر دردهی یکی از اهالی مرتکب خیانت یا جنایت می‌شد تمامی اهالی ده اعم از ذکور و اناث و اطفال را به میخ می‌کشید. او همچنین دستور داد روبروی آن شهر که تابع آن تیره‌بخت بود درزمینی به مسافت شش میل دو رشته پرچین تعبیه کردند و پرچینها را باخاربوتهها پوشاندند. او ابتدا عنوان کرد که قصد ساختن باغ و باغچه دارد. اما بعداً بین آن دو و پرچین را باکفار اونگوروس، کفار ولایت خود و کفار بغدان که به میخ کشیده بود پر کرد... برشاخهٔ شاخهٔ هردرختی مصلوبی آونگ شده بود، بی‌حساب و بی‌شمار... قدغن کرده بود که اگر کسی یکی از آن مصلوبین را پایین بیاورد خود جای او را خواهد گرفت...» **تاریخ ابوالفتح**، صفحه ۱۰۹).

۲۰. **هامر** (جلد ۳ صفحه ٦٨) می‌نویسد که حمزه بیک، حاکم «ویدس» بوده است. **هال‌کوندیل** می‌نویسد که مقام ولایت افلاق به حاموسی (حمزه) به طور محرمانه تفویض شده بود. (صفحه ۲۱۰).

*- دُن.

حمله برد. او و کاتب یونس بیک را کشت و پس از آنکه به دستور او دست و پای اسرا را بریدند آنها را به میخ کشیدند. از آنجایی که حمزه بیک فرد والامقامی بود دستور داد به تناسب مقامش او را به میخ بزرگتری کشیدند![۲۱] و سرش را پیش سلطان مجار فرستاد و از اوطلب یاری کرد.

ولاد چپش بعداز این اقدام «نیکبولی»، «ویدین» و کلیهٔ شهرهای کنار شهر طونه را تخریب و اهالی‌شان را قتل عام کرد و اموال آنها را به غارت برد و با یک قافله بیست و پنجهزارنفری از اسرا به افلاق برگشت. وقتی پادشاه از این ماجرا باخبر شد سخت متاثر گشت.[۲۲]

جنگ افلاق

وقتی که این اعمال و کردار از جانب «ولاد» مشاهده شد در بهار سال ۸٦٦ ه‍ ق/۱٤٦۲م تصمیم جنگ با افلاق اتخاذ شد. از آنجایی که روابط پرنس افلاق و « بغدان» تیره شده بود و برخوردهایی باهم داشتند پرنس بغدان به محض آگاهی از عزیمت پادشاه به سوی افلاق ، ضمن تشویق پادشاه به این کار آمادگی خود را برای کمک در این باره اعلام داشت.

ارتش عثمانی حرکت کرد و در فلبه که محل تجمع قوا بود متوقف شد و پس از ارزیابی قوا و حضور و غیاب با یکصدو پنجاه هزار سرباز به راه افتاد[۲۳]. قبل از ورود نیروهای اصلی محمود پاشا از طونه گذشت و وارد خاک افلاق شد، اما با نیروهای ولاد برخورد نکرد. پادشاه با بیست و پنج کشتی جنگی و صدو پنجاه کشتی حمل و نقل از راه دریا در قرادنیز وارد نهر طونه شد و تا «ویدین» پیش رفت.

وقتی محمود پاشا به قوای ولاد برخورد نکرد«اورنوس‌بیک» پسر «اورنو س زاده‌علی بیک» را به همراه قوای «آقنجی» برای کوبیدن خاک افلاق اعزام کرد. ولاد که هنوز سرو کله‌اش پیدا نبود بخشی از مردم بی‌سلاح را به «براشووا» یعنی حوالی

۲۱. سلطان محمد فاتح هنگامی‌که ولاد را تعقیب می‌کرد و این مناظر را دید سخت متاثر شد. بخصوص وقتی دید که جسد چاکرچی حمزه بیک بر میخ کشیده شده است بسیار اندوهگین شد.

۲۲. **هامر** از **هال کوندیل** نقل می‌کند وقتی پادشاه این فجایع را دید با تازیانه‌ای‌که در دست داشت بر محمود پاشا وزیر اعظم نواخت (جلد ۳ صفحه ٦۹ و **هال کوندیل** صفحه ۲۱۱)

۲۳. **هال کوندیل** نیروهای عثمانی را دویست و پنجاه هزار ذکر کرده که اشتباه است، اما دوکاس یکصد و پنجاه هزارنفر قید کرده که به حقیقت نزدیکتر است.

کرونشتاد فرستاد و قسمت دیگر را درجنگلها نگاهداشت و نیروهای خود را به دو بخش کرد. یک بخش را برای مقابله و حمله به «بغدان» به حرکت درآورد و خود در راس یک نیروی ده هزار نفری رو به سوی قوای عثمانی نهاد و خواست که با یک شبیخون نیروهای عثمانی را متلاشی سازد. درواقع ولاد که با خبر شده بود قرار است برادرش «رادول» به جای او منصوب گردد قصد داشت با حملهٔ نیرومندی تا قرارگاه سلطان پیش برود و او را به قتل برساند. به همین منظور نیمه شب با یک حمله غیرمنتظم و شگفت‌آور به «چادر همایونی» حمله کرد، غافل از آنکه چادر همایونی خیلی عقب‌تر قرار گرفته است. در نتیجه چادر محمود پاشا و اسحاق پاشا دچار این حمله شد، اما این حمله بجز کشته شدن چند راس چارپا نتیجهٔ دیگری نداشت و هرچند که این حمله شدید سبب دستپاچگی نیروهای عثمانی شد ولی بلافاصله وضعیت جنگی اعلام شد و ولاد که نقشه‌اش نقش برآب شده بود با دادن تلفات مجبور به فرار گردید. «اورنوس اوغلی علی‌بیک» ضمن تعقیب قازیغلی ویووده یک هزار اسیر گرفت. نیروهای عثمانی ضمن ادامه حرکت خود در خاک افلاق، ولاد را تعقیب کردند و توراخان بیک اوغلی عمر بیک همراه آقنجی‌های خود اعزام شد و نیروهای سواره نظام ولاد را مغلوب کرد و با دو هزار رأس اسب و چهارپا به اردوگاه بازگشت.

و در مقابل این خدمت به سمت والی تسالیه منصوب شد. نیروهای عثمانی که قوای دشمن را در برابر خود مشاهده نمی‌کردند با قریب به دویست هزار رأس اسب و دیگر چهارپایانی که موردنیاز اردو بود بازگشتند.

ولاد که می‌دید همه چیز پایان گرفته است نخست به «ملداویا» و سپس به مجارستان پناهنده شد و طلب یاری کرد. «ماتیاس کورون» سلطان مجار که با پادشاه عثمانی صلح کرده بود برای آنکه حادثه‌ای پیش نیاید با رعایت جوانب مصالحهٔ طرفین «ولاد»[۲۴] را زندانی کرد

۲۴. ابن کمال (صفحه ۲۲۶) می‌نویسد که پس از رادول چپلاس امیر افلاق شد، در آن ایام ولاد از زندان مجارستان رهایی یافت به افلاق آمد و با چپلاش (چپش) به جنگ پرداخت و طی این جنگ کشته شد. حال آنکه «چپش» لقب ولاد بود. جوانی که ولاد یعنی قازیغلی ویووده را به قتل رسانید، بسارابه بود که عثمانی‌ها به او یاری کرده بودند.

رادول والی افلاق

به جای «ولاد» برادر کوچکش رادول، والی افلاق شد. همانطوریکه قبلاً نیز اشاره کردیم، رادول در دربار عثمانی بزرگ شده بود. قرار شد هرسال دوازده هزار دوکا به خزانه دولت مالیات بپردازد و برای اینکه بتواند بر اوضاع مسلط بشود و مورد حمله قرار نگیرد «اورنوس اوغلی علی‌بیک» به عنوان محافظ او تعیین شد. پرنس‌نشین افلاق از زمان «یلدرم بایزید» متعهد شده بود به عثمانی‌ها مالیات پرداخت کند. طی این مدت از هرفرصتی برای عدم شناسایی قدرت و حاکمیت مقتدر عثمانی‌ها استفاده کرده و در این باره بخصوص به مجارستان تکیه و پشت‌گرمی داشته است. امّا پس از جنگ ۱٤٦۲ م که شرح آن گذشت افلاق دیگر به صورت یکی از ایالات ممتاز و برجسته دولت عثمانی درآمد. عملیات افلاق تقریباً یک ماه طول کشیده بود.

نخستین جنگ بغدان

مناسبات عثمانی- بغدان

همانطوریکه در جلد اول کتابمان دیدیم بین پرنس‌نشین بغدان و یا «مولداویا» و عثمانی‌ها تا اواسط قرن پانزدهم مناسبات چندانی برقرار نبود. قبول حاکمیت دولت عثمانی و اطاعت از آن توسط پرنس‌نشین افلاق واحساس تنگناهای ناشی از قدرت عثمانی پرنس‌نشین بغدان را وادار می‌ساخت که در مقابل عثمانی‌ها روش احتیاط‌آمیزی در پیش بگیرند، هرچند که این پرنس‌نشین در جنگ صلیبی علیه عثمانی‌ها از نظر اعزام سرباز کمک کرده بود و در سال ۱٤۳۱ م نیز پرنس افلاق را علیه عثمانی‌ها یاری کرده بود ولی اینگونه اقدامات نمی‌توانست مانعی در مقابل سیاست استیلاجویانهٔ ترک‌ها به حساب آید.

پس از آنکه فتح استانبول حاکمیت بلامنازع عثمانی‌ها را در آناطولی و بالکان‌ها تماماً تأمین کرد و مرزهای عثمانی تا دلتاهای رود «طونه» گسترش یافت این دولت با پرنس‌نشین بغدان همسایه شد، این پرنس‌نشین نیز از زمان پتروآرون و از ایلول سال ۱٤۵۵ م حاکمیت مقتدر عثمانی‌ها را به رسمیت شناخت و پرنس‌نشین مولداویا که ترکها به آن قراربغدان می‌گفتند و سالیانه دوهزار سکهٔ طلا به عنوان خراج پرداخت می‌کرد زیر نفوذ عثمانی‌ها درآمد.

نقض معاهده از سوی حاکم بغدان

استفان چلماره که در سال ۱٤۵۷ م پرنس بغدان بود با قبول حاکمیت ترک‌ها خراج مقرره را پرداخت می‌کرد، امّا بعدها در اثر درگیری ترک‌ها با ونیز و ناپل و پاپ در دریا و

با آلبانی و مجارها در خشکی از این موقعیت آشفته استفاده کرد و کوشید تا عدم وابستگی و استقلال خود را به دست بیاورد. پس از اینکه «کفه» از دست جنوا خارج شد یکصدوپنجاه نفر از هزاروپانصد جنوایی که با کشتیها به استانبول منتقل می‌شد کشتی را که سوار آن بودند به تصرف درآورده و در نقطه‌ای از اراضی ساحلی بغدان یعنی در «کیل‌یا» (کیلی) که نهر طونه به دریا می‌ریخت پیاده شدند. چون از این عده توسط اهالی «کیل‌یا» به خوبی استقبال شد این امر سبب خشم دولت عثمانی نسبت به پرنس بغدان شد. دولت عثمانی درخواست اعاده اسرا از پرنس بغدان را کرد ولی جواب رد شنید.

از آنجایی که استفان چل‌ماره مردی جسور و باعزم بود لذا دست به اقدامات بی‌پروایی می‌زد. در این اثنا پرنس بغدان که میانه‌اش با پرنس افلاق تیره شده بود به افلاق حمله برد و والی افلاق را ناگزیر به فرار از کشورش ساخت. وقتی خبر این حادثه به دولت عثمانی رسید، دولت از پرنس بغدان توضیح خواست. استفان چل‌ماره پاسخ داد که راهزنان دست به تخریب در سرزمین او می‌زدند و او نیز ناچار بود که به زور اسلحه آنها را ادب و مجازات کند.

اعزام نیرو به بغدان

دولت عثمانی به خاطر این اقدام پرنس بغدان در حق پرنس‌نشین افلاق درخواست خسارت کرد. پادشاه لهستان که حاکم بغدان را حمایت می‌کرد درخواست نمود به منظور تعیین میزان خسارت هیئتی مرکب از نمایندگان ترک و لهستان تشکیل گردد، امّا دولت عثمانی ضمن ردّ مداخله سلطان‌نشین لهستان در مورد پرنس‌نشین که به عثمانی مالیات می‌پرداخت خادم سلیمان پاشا بیگلر بیگ «روملی» را با نیرویی به بغدان اعزام کرد.

خادم سلیمان پاشا کسی است که قبلاً مأمور تصرف اشقودره شده بود، ولی نتوانسته بود موفقیتی به دست بیاورد که این بار مأمور عزیمت به بغدان شد. سلیمان پاشا پس از طی مسافتی طولانی با نیرویی خسته و فاقد تجهیزات لازم بلافاصله آهنگ بغدان را کرد ولی به وضع اسفناکی مغلوب شد (۱٤۷۵ م). پاپ بر اثر این پیروزی به پرنس بغدان لقب «پهلوان عیسی» را داد و این موفقیت سبب ایجاد غرور در پرنس بغدان شد.

استفان چل ماره که می‌دانست کار به اینجا ختم نخواهد شد لذا به پاپ و دولتهای مسیحی مراجعه و طلب یاری کرد، امّا از این مراجعات طرفی نبست و فقط کازیمیر پادشاه لهستان از باب حمایت برای بار دوم سفیری به دربار عثمانی اعزام کرد.

جنگ سلطان محمد فاتح با بغدان

پادشاه با شنیدن خبر شکست خادم سلیمان پاشا والی «روملی»، در بهار سال ۱۴۷٦ م/ ۸۸۱ هـ ق خود شخصاً عازم جنگ شد. وقتی به حوالی «وار نه »رسید سفرای لهستان نیز به آنجا آمده بودند.

سلطان محمد فاتح به هیئتی که با او ملاقات کرده بود سه شرط زیر را تکلیف کرد:

۱- پرداخت خراج ۲- اعاده و تسلیم اسرای جنوائی- تسلیم «کیل‌یا»

از آنجایی که حاکم بغدان این سه شرط را نپذیرفت ارتش عثمانی به پیشروی خود ادامه داد و از «طونه» گذشت. در بین ارتش عثمانی والی افلاق که از کشورش وادار به فرار شده بود دیده می‌شد. استفان چل ماره که خبر یافته بود قوای عثمانی از مرز گذشته است نواحی مسیر ارتش عثمانی را تخریب کرد، به آتش کشید و چهارپایان را به کوهستانهای صعب‌العبور گسیل داشت. از این روی قحطی بروز کرد ولی از آنجایی که با پیش‌بینی قبلی توسط کشتیها از راه طونه برای ارتش آذوقه حمل شده بود از نظر این قحطی ارتش ترک در مضیقه چندانی قرار نگرفت.

پرنس استفان که قدرت مقابله با عثمانی‌ها را در خود نمی‌دید در جنگلی که پشت کوه صعب‌العبوری بود پناه گرفت و اطراف خود را با کندن خندقهائی که به آن «پچینه» می‌گفتند تحکیم کرد و بااستفاده از ارّابه‌ها و درختان موانعی به وجود آورد. علاوه بر آن افراد پیاده، اسبها را حفاظ خود قرار دادند و جلوتر از آنها نیز توپها را کار گذاشتند و به این ترتیب اردوگاه را به صورت غیرقابل نفوذی درآوردند.

نیروی عثمانی پس از آگاهی از محل اردوگاه دشمن که به این ترتیب مستحکم شده بود به آن سوی حرکت کرد. درجنگی که رخ داد قوای «آناطولی» و «روملی» سخت همت به خرج دادند.

همان‌طوری که گفتیم اطراف پناهگاه دشمن از توپهای مستقر شده به صورت غیرقابل نفوذی درآمده بود و نیروهای «ینی چری» که از آتش توپها به وحشت دچار می‌شدند از رو بر زمین می‌خفتند.[۲۵]

۲۵.در **تاج‌التواریخ** (جلد یک صفحه ۵۵۳) شرح ماجرا چنین آمده است: «.... دلاوران ینی‌چری که همواره سینه‌شان را سپر توپ و تفنگ می‌کنند از وحشت توپها بر صورت روی زمین می‌خفتند... در آن جنگ فرمانده ینی‌چری‌ها«طرابزونلی محمدآقا» بود... سلطان غازی وقتی این وضع را در دلاوران ینی‌چری مشاهده کرد خطاب به سرکردهٔ آنان فرمود «این بچه‌ها چه عمل عجیبی کردند، آیا کسی که کمر دلاوری ←

سرانجام سلطان محمد فاتح مانند محاصرهٔ بلگراد در حالی که اسبش را به جولان در آورده بود پیش افتاد و ینی‌چری‌ها نیز خواه ناخواه همراه با او هجوم آوردند. نیروهای آناطولی و روملی نیز دست به حمله زدند که سرانجام دشمن شکست خورد و تلفات زیادی داد، جنگ حدود ساعت ده شروع و تا دو ساعت پس از غروب آفتاب یعنی حدود دوازده ساعت ادامه داشت.

با آنکه شهر «سوچی اوا» مرکز بغدان به آتش کشیده شد ولی قلعه شهر سقوط نکرد، ارتش عثمانی دوماه در بغدان ماند، همه جا تخریب شد. سرانجام به علت بروز بیماری وبا بین قوای ینی‌چری و نیز به سبب آگاهی از آماده شدن نیروهای مجارستان ارتش عثمانی عقب نشست.

برای حاکم بغدان که در این جنگ منشأ خدمات بزرگی شده بود از غنائم جنگی سهمیه به‌سزایی کنار گذاشته شد.

برای شرکت دراین جنگ از نوردولت‌خان، خان«کریمه» نیز دعوت به عمل آمده بود ولی نیروهای او با آگاهی از هجوم «آلتون اردو» به کریمه از نیمهٔ راه برگشته بود.

جنگ زمستانی فاتح

فعالیت مرزی مجارها

هنگامیکه اردوی عثمانی از جنگ بغدان بازمی‌گشت(اواخر سال سال ۱٤۷٦م) و از «طونه» می‌گذشت توسط میخال اوغلی علی‌بیک خبر رسید که مجارها در سمت راست ساحل «طونه» در محل تلاقی شهر طونه و «ساوا» دو قلعه و در سمت چپ ساحل یک حصار ساخته‌اندوسلطان‌مجار پس ازآنکه این قلعه‌ها را مستحکم‌کرده و به دستورش در اطراف قلعه‌ها خندقها کنده شده،[26] به پایتخت برگشته است. ولی ساحل سمت

← برمیان بسته باید این چنین کند؟» آنگاه سپر را بر دستهای مبارک گرفتند و اسب راندند. سواران مخصوص شاهی یک‌بار دیگر حمله بردند و از رکاب همایونی جدا نشدند....»

۲٦.وجود مبارک برای قمع آن قلاع عزم حوالی «سمندره، کرد و چون آب طغیان کرده بود تا به رسیدن سربازان ظفر رهبر، فرمود تا سه حصار مستحکم از درختان ساختند و درهریک خندقی عمیق حفر کردند و آب‌طونه به آن خندق‌ها سرازیر شد. هرحصاری گویی هریک جزیره‌ای شد. آنگاه سلطان آنجا را ترک گفت (تاریخ ابوالفتح صفحه ۱٦٤).

دورسون بیک صاحب‌تاریخ‌ابوالفتح که خود در این جنگ حضور داشت تبریک‌نامه منظومی تقدیم شاه کرد که یک پوستین سمور و دوهزار آقچه صله گرفت.

راست طونه مال عثمانی‌ها بود، در آنجا یعنی در کناره راست نهر ساوا در سال ۱٤۷۰ م عثمانی‌ها قلعه‌ای ساخته بودند ولی سلطان مجار پس از چهارسال آنجا را به تصرف در آورده بود.

وقتی خبر ساختن استحکامات توسط مجارها به وسیله میخال اوغلی رسید زمستان فرا رسیده بود، ولی می‌بایست سریعاً جلو این تجاوز سد می‌شد. سلطان فاتح که به «ادیرنه» رفته بود علی‌رغم فصل زمستان خود شخصاً حرکت کرد، زیرا هنگام‌جنگ بوغدان جسته گریخته خبر رسیده‌بود که سلطان‌مجار خود را برای جنگ آماده می کند، از این روی می‌بایست با مسائل با احتیاط برخورد می‌شد. باری مجارها انتظار نداشتند که در فصل زمستان خود سلطان فاتح شخصاً عازم جنگ شود.

حرکت سلطان فاتح

اطراف سه قلعه‌ای که توسط مجارها ساخته شده بود به وسیله خندقهای پرآبی احاطه و محافظت می‌شد، بنابر این تصرف آنها دشوار بود. ولی از حسن تصادف آن سال زمستان سخت یخبندان بود. طونه به ضخامت چهارده وجب یخ‌بسته و تا ارتفاع رکاب اسب بررویش برف نشسته بود. نفرات از روی یخ از طونه گذشتند. آب خندقها و قسمتهای مشرف به خشکی قلعه‌ها نیز یخ بسته بود و رویشان با برف پوشیده بود، از اینروی قلعه‌ها خیلی سریع به تصرف درآمد و بلافاصله تخریب و با خاک یکسان شد (اواخر سال ۱٤۷٦م).

این موفقیت دو ماه و نیم پس از جنگ بغدان به دست آمد. هنگام حمله به قلاع «اداوودپاشا» بیک لربیگ «روملی» که در زمان سلطان بایزید دوم وزیر اعظم بود هنگام حرکت به سوی قلعه از اصابت گلوله توپی بطور خارق‌العاده نجات یافت. حتی پادشاه یقین حاصل کرده بود که داوودپاشا کشته شده است و سخت متأثر شده بود.

جنگهای «بسنه»

اولین جنگ بسنه و الحاق آن

بطوریکه می‌دانیم سلطان‌نشین بسنه پذیرفته بود که همه ساله به عثمانی‌ها خراج پرداخت کند، امّا در آن اواخر سلطان بسنه تصمیم گرفته بود که از پرداخت سالانه پنجاه هزار دوکا خودداری کند و از این روی نیز مأمور اعزامی عثمانی‌ها را دست خالی

برگردانده[۲۷] بود. از آن روی دولت عثمانی تصمیم گرفت «بسنه» را که در صورت وقوع جنگ بین عثمانی‌ها و ونیز به منزلهٔ معبر مهمی بود به تصرف دربیاورد.

ارتش عثمانی به فرماندهی شخص پادشاه از راه اسکوپ حرکت کرد و هنگامیکه به شهر «ویلیچ‌ترین» یا (ولچترن) رسید، خبر یافت که پادشاه بسنه، «استفان توماشویچ» در قلعهٔ «یای‌چه»[۲۸] است و تصمیم دارد در آنجا به مدافعه مشغول شود. از این‌روی محمود پاشا وزیر اعظم را پیشاپیش روانه کرد، امّا پادشاه بسنه که دریافته بود در آنجا قادر به پایداری نخواهد بود به قلعه کلی‌کوس و یا قلعه کیلوچ عقب نشست. هنگامیکه «یای‌چه» پایتخت بسنه توسط پادشاه به محاصره درآمد شاه مجار هم در قلعه «کیلوچ» به وسیله محمودپاشا محاصره شد.

«یای‌چه» در اثر تضییقاتی که از نظر آب و آذوقه دچار آن بود مدتی طولانی قادر به ایستادگی نشد و تسلیم شد. قوای پادشاه بسنه از طرف محمودپاشا به محاصره درآمده بود،بدین‌جهت، شاه به اتفاق سه پسر و برادرش که در قلعه دیگری بود با اخذ تأمین تسلیم شد (۱٤٦۳م).

اعدام پادشاه بسنه

سلطان محمد از اینکه محمودپاشا با آنکه می‌توانست براحتی با یک حمله کیلوچ را به تصرف خود در بیاورد، ولی با دادن تأمین به پادشاه بسنه به تسلیم قلعه راضی شده بود، به خشم آمد و او را مورد عتاب قرار داد ولی با این حال تا مدتی به این تأمین و قسم صادق ماند ولی بعداً برای نقض آن به دنبال دست‌آویز و فتوایی بود، که فتوای موردنظر را از مصنفک (مصنّف کوچک[۲۹]) معروف به علی بسطامی یکی از علمایی که در ارتش بود گرفت. و برای اجرای فتوای صادره در حق پادشاه بسنه خود علی

۲۷. هنگام ابراز مخالفت حاکم افلاق با مقابله عثمانی‌ها، سلطان بسنه نیز در مقام مخالفت برآمده حتی مأمور اعزامی از سوی عثمانی‌ها را به زندان انداخته بود ولی بعداً از عواقب کار بیمناک شده ضمن دلجویی از مأمور،او را بازگردانیده بود (**ابن کمال** جلد ۷ صفحه ۲۳۳).

۲۸. یای‌چه هنگامیکه توسط عثمانی‌ها اداره می‌شد در تقسیمات ولایتی از شهرستانهای فرمانداری «تراونیک» به شمار می‌رفت که در شمال‌غربی آن «تراونیک» قرار داشت.

۲۹. علی بسطامی از احفاد فخرالدین رازی معروف است. از آنجایی که در سنین پایین شروع به تألیفاتی کرده بود، به او مصنفک می‌گفتند. از سال ۸٤۰ ه‍ ق به بعد به آناطولی آمد. محمودپاشا او را تحت حمایت خود گرفت. در سال ۸٦۳ه‍ ق/ ۱٤۵۹م به دستور سلطان محمد فاتح تفسیری به زبان فارسی تألیف کرد. در سال ۸۷۵ه‍ ق/ ۱٤۷۰م وفات کرد و در «ایّوب» مدفون شد.

بسطامی وظیفهٔ جلادی را به عهده گرفت و به دست خود پادشاه را کشت و به دنبال آن سه فرمانده قلعه نیز به همین سرنوشت دچار شدند.

سلطان محمد فاتح بخشی از ساکنین شهرهای بسنه را که تصرف کرده بود جهت اسکان به استانبول فرستاد. در «یای‌چه» و سایر قلاع مناسب نیرو مستقر کرد، ولایت والی‌نشین بسنه را به «منّت اوغلی محمدبیک» واگذار کرد و محافظت از قلعهٔ «ایزورنیک» را به میخال اوغلی اسکندر بیک سپرد و به استانبول بازگشت.

اشغال بسنه برای عثمانی‌ها سخت حائز اهمیت بود. تصرف بسنه توسط ترک‌ها که نیروی دریایی خود را افزایش داده و در دریای مرمره نیز ونیزی‌ها را تهدید می‌کردند مجارستان را نیز در معرض تهدید قرار داد و باز در همان سال تصرف بندر «آرگوس» توسط ترک‌ها متعلق به ونیز بود، جمهوری ونیز را دستپاچه کرد که تمامی این مسائل سبب شد که مجارستان و ونیز و اسکندر بیک در برابر این خطر به یک اتحاد تعرضی مجبور شوند (ایلول سال ۱٤٦۳م).

«هرسک» و الحاق بعضی از قسمتهای آن

سلطان محمد فاتح پس از حل مسئله «بسنه» و دستگیری پادشاه دو امیرنشین متصل به آن یعنی «کوواجیلی» و «پاولی‌لی» را تصرف کرد و حکام آن نقاط را دستگیر کرد و به قتل رسانید. در اثنای همان جنگ وارد سلطان‌نشین «هرسک» شد. استفان کوساروویچ حکمران آن بدون مقاومت فرار کرده بود. پس از آنکه استفان تحت‌الحمایگی دولت عثمانی را پذیرفت قسمتی از سرزمینش به او واگذار شد و قسمت دیگر آن به متصرفات عثمانی ملحق شد و استفان پسرش را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد.

دومین جنگ بسنه

پس از مراجعت قوای عثمانی از اولین جنگ بسنه به موجب اتفاقی که بین ونیز و بسنه به‌وجود آمده بود و نیز در «موره» و سلطان مجار در ماه آرالیک سال ۱٤٦۳م در بسنه به قصد بیرون راندن ترک‌ها دست به حمله زدند. سلطان مجار که فصل زمستان را برای حمله خود مساعد می‌دید بعضی از قلاعی را که عثمانی‌ها تصرف کرده بودند به انضمام «یای‌چه» مرکز سلطان‌نشین بسنه و «سربیرنچی‌یه» در مرز صربستان تصرف شد و «ایزوورنیک» را به محاصره درآورد، در این حین چهارماه می‌شد که ونیز در موره دست به حمله زده بود. سلطان مجار پس از آنکه در قلاع متصرّفه سرباز و تجهیزات

مستقر کرد بازگشت. دولت عثمانی از این ماجراها باخبر شد و زمستان آن سال به تهیه مقدمات جنگ گذشت.

سلطان محمدفاتح در بهار سال ۱٤٦٤م/۸٦۸هـ ق)به عزم دومین جنگ بسنه به حرکت[۳۰] درآمد. و با آنکه کوشید تا «یای‌چه» را به تصرف درآورد ولی موفق نشد، امّا تصمیم گرفت که با یک محاصره مداوم آنجا را ساقط کند. درحالیکه «یای‌چه» تحت محاصره بود سلطان مجار به بسنه روی نهاد. قصد او از این اقدام این بود که سلطان محمدفاتح را به دنبال خود بکشاند تا «یای‌چه» از محاصره نجات یابد. سلطان مجار قلعه «ایز ورنیک» را نیز به محاصره درآورده بود. امّا سلطان عثمانی این چنین نکرد و ضمن محاصرهٔ «یای‌چه» به دنبال پادشاه مجار نیز نیرو اعزام کرد. سلطان‌مجار به محض آگاهی از حرکت نیرو برای آنکه بین دو آتش درگیر نشود دست از محاصرهٔ «ایزوەرنیک» برداشت و با بجای‌گذاردن بخشی از توپخانه خود عقب‌نشینی کرد.

پس گرفتن «یای‌چه» از مجارها عملی نشد امّا از سایر قلاع تعدادی تخریب شد و در تعدادی هم که ضروری بود سرباز و مهمات مستقر شد. قلعه مستحکم «یای‌چه»[۳۱] سرانجام در سال ۹۳٤هـ ق/۱۵۲۸م هنگامیکه پسر سلطان بایزید دوم معروف به قاضی خسروبیک حکمران بسنه بود به تصرف درآمد.

باز همین خسروبیک در سال ۹٤۳هـ ق/۱۵۳٦م توسط یکی از والیها یعنی مرادبیک، قلعه «کیلیس» واقع در بسنه را نیز متصرف شد.

* * *

بسنه در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم والی‌نشین شد. محل استقرار والی‌ها در شهر «بانالوکا» بود که نزدیک مرز قرار داشت. قلعه «بیهکه» واقع در غرب بانالوکا در سال ۱۰۰۰ هجری (۱۵۹۱ میلادی) توسط درویش حسن بیک والی بسنه به تصرف درآمد.

۳۰. در **تاج‌التواریخ** و **«عالی»** جنگ موره در ۸٦۹ و جنگ بسنه در سال ۸۷۰ هـ ق قید شده است. **«عالی»** این جنگ را در ربیع‌الاول ۸۷۰ هـ ق ذکر کرده که مصادف با ماه کاسم است و اشتباه می‌باشد. **هامر** این جنگ‌سلطان محمدفاتح را بهار سال ۱٤٦٤م/ ۸٦۸هـ ق قید کرده است.

۳۱. در **تاریخ «یه‌چه‌وی»** و سایر تواریخ آمده است که «یای‌چه» در سال ۸٦٦هـ ق/ ۱٤٦۱ م به تصرف درآمد و دو سال در دست مسلمانان بود تا اینکه یک روز جمعه که مسلمانان در نماز بودند با حمله کفار به تصرف دشمنان درآمد (**تاریخ یه‌چه‌وی** جلد یک صفحه ۱۳۰)

مسلمان شدن اهالی بسنه

پس از آنکه سلطان محمد فاتح، بسنه را فتح کرد با مسیحیانی که پیرو مذهب «بوغومیل» بودند با اغماض و چشم‌پوشی و ملایمت رفتار کرد و بعضی از آنان را به خدمت دولت گرفت «بوغومیل»ها جملگی اسلام آوردند، در اسناد و مدارک عثمانی به کودکان این مسیحی‌ها که نسبت به سایر «دوشیرمه»ها مرجح بودند به غلط آل‌پوتور نام داده‌اند که ناشی از این است که نام دیگر مسیحیان بوغومیل «پاتارن» بوده است. با توجه به اینکه پاتارن‌ها حضرت عیسی را بنده و نیز پیامبر خدا می‌دانستند لذا با مسلمانان در یک باور داشت بودند. به سبب باورداشتهای مشابه این گروه از مسیحیان- که مدتها دچار ستمگری کلیسای کاتولیک و شاهان کاتولیک مذهب و مجارها بودند- با مسلمانان و به سبب احترام ترک‌ها به آزادی وجدان و عقیده می‌توان گفت که همه با هم و به سرعت مسلمان شدند.

به موجب یک روایت تاریخی، سلطان محمد فاتح از اسلام‌آوردن جملگی آنان سخت خوشحال شد و اظهار داشت که هر درخواستی از او دارند اظهار بکنند، آنها نیز اظهار تمایل کردند که به خدمت دولت عثمانی درآیند. بدین ترتیب هم در ارتش و هم در دربار و سایر امور دولتی از این افراد شریف و صادق استفاده شد.

فصل ٦

رقابت عثمانی- آق قویونلو بر سر امیرنشین قرامان و نتیجه آن

امیرنشین قرامان در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم

نگاهی کلی به امیرنشین قرامان

قرامانیان با وجود گسترش روزافزون قدرت عثمانی‌ها در مقابل این دولت موضع خصمانه‌ای اتخاذ کرده می‌کوشیدند که از هرفرصتی برای ضربه زدن به آن استفاده کنند. بدیهی است که در برابر اقدامات متقابل عثمانی‌ها همواره متضرر بودند و سرانجام نیز تحت نفوذ عثمانی‌ها درآمدند. با آنکه پس از مرگ قرامان* اوغلی محمد دوم پسرش ابراهیم بیک در سایه یاری سلطان مراد دوم حکمران شد و با خواهر پادشاه ازدواج کرد ولی بااین همه، هنگام جنگ صلیبی ژان هونیاد علیه عثمانی‌ها سعی کرد از پشت به دولت عثمانی خنجر بزند که بهای سنگینی نیز در ازای آن پرداخت کرد.

وقتیکه سلطان محمد دوم به جای پدرش به سلطنت نشست نخستین خصمی که در برابر او قد علم کرد قرامان اوغلی ابراهیم بیک بود، اما از آنجایی که حکومت قرامانیان به شدت آشفته بود و از وسعت و قدرتش کاسته شده بود ابراهیم بیک از اقدام خصمانهٔ

* - پسر قرامان.

خود نتیجه‌ای نگرفت و درخواست صلح کرد(۱٤٥۱م)

امرای قرامانی از آنجایی که تا آن تاریخ از تحریک بیگ‌های آناطولی، دولتهای بالکان و جمهوری ونیز و اتحاد با قوای صلیبی طرفی نبسته و سودی نبرده بودند، لذا این بار درصدد استفاده از دولت آق قویونلو برآمدند که در آناطولی شرقی حکومت تشکیل داده و قدرتش در حال گسترش بود.

آخرین روزهای ابراهیم بیگ

بزرگترین خصم عثمانی‌ها یعنی امیرقرامان (ابراهیم بیک داماد سلطان محمد چلبی) پس از سی و نه سال حکمرانی در سال ۸٦۸هـ .ق/۱٤٦۳م وفات یافت و پسربزرگش اسحاق بیک که ولیعهدش بود به جای او به حکمرانی نشست.[۱]

دومین پسر ابراهیم بیک که مادرش دختر محمد چلبی بود و برادرش «پیرمحمد بیک» که راضی نبودند اسحاق بیک به جای پدر بنشیند ابراهیم بیک را از «قونیه» بیرون کرده، بدین ترتیب هنگام پیری پدر با تضییقاتی که در حق او روا داشتند سبب مرگش شده بودند.

مناقشه بین شاهزاده‌های قرامان

پس از مرگ ابراهیم بیک، اسحاق‌بیک احساس کرده بود قادر به پایداری در برابر برادرانش که مخالف حکمرانی او هستند نخواهد بود در سیلیفکه مکان گرفت و پیراحمد بیک اداره امور قونیه و حوالی آن را به دست گرفت. اسحاق بیک که به حوالی «ایچل» عقب نشسته بود ضمن مراجعه به سلطان ممالیک حمایت او را خواستار شد. با آنکه درخواستش مورد پذیرش قرار گرفت و از سوی سلطان برای او خلعت فرستاده شد ولی عملاً کمکی از آن جانب صورت نگرفت. از اینروی خانواده‌اش را در سیلیفکه گذاشت و خود از راه سوریه به نزد اوزون حسن بیک حکمران آق قویونلو رفت و با نیرویی که از او گرفته بود قصد به دست آوردن حکومت امیرنشین قرامان را کرد و این بار پیراحمد بیک هم از دولت عثمانی کمک خواست.

۱. مادر اسحاق‌بیک کنیز بود، اما ابراهیم بیک به این پسرش سخت علاقمند بود. حتی قبل از مرگ نیز می‌خواست که او حکمران باشد. از این روی او را والی «ایچل» یکی از ولایات مهم خود کرده بود. مرکز ایچل سیلیفکه (**تاج‌التواریخ** جلد یک صفحه ٤۹۸).

توافق پیراحمد بیک با عثمانی‌ها

پیراحمد در ازاء دست برداشتن از پاره‌ای از نقاط سرزمینهای قرامان حمایت سلطان محمد دوم را خواستار شد. به محض اینکه اسحاق بیک خبر یافت دولت عثمانی درصدد حمایت از پیراحمد است، یکی از علما بنام «ساری یعقوب اوغلی احمد چلبی» را به دربار عثمانی فرستاد و پیشنهاد کرد که حوالی «آق شهر» و «بک شهر» را درصورت خودداری از حمایت پیراحمد به عثمانی‌ها واگذار خواهد کرد. سلطان عثمانی در برابر این پیشنهاد چنین پاسخ داد:...

«آن نقاط درواقع نواحی هستند که ما با پرداخت وجه از «حمید اوغلی» (بنی حمید) خریداری کرده‌ایم. این پیشنهاد به منزلهٔ آزاد کردن بردهٔ مرده است. در صورتی که «چارشا مباسویی» را به منزله مرز بپذیرد با هم به توافق خواهیم رسید».

اسحاق بیک به فرستادهٔ عثمانی جواب مثبت نداد. از این روی دولت عثمانی مصمم شد که به پیراحمد بیک کمک کند. پیراحمد با نیروهای کوسه حمزه‌بیک والی انطالیه وارد «قرامان» شد. اسحاق‌بیک که درجنگ (ارمناک) و یا «داغ‌پازاری» شکست خورده بود باز به «سیلیفکه» عقب‌نشینی کرد، خانواده و پسرش را آنجا گذاشت وخود برای کمک گرفتن به دیار بکر پیش اوزون حسن رفت.[۲]

پیراحمدبیک که به استثنای قلعهٔ سیلیفکه سایر سرزمینهای قرامان را در اختیار داشت در مقابل کمکی که عثمانی‌ها به او کردند «آق‌شهر» و «بک شهر» و سیکلان حصار را با حوالی «القن» به عثمانی‌ها واگذار کرد و پس از آن تا مدتی تحت حاکمیت عثمانی‌ها [۳] ماند (۸۷۰-۸۶۹ ه ق).

پیراحمدبیک این بار با برادر تنی‌اش «قاسم‌بیک» شروع به مجادله[٤] کرد و با

۲. به موجب نوشتهٔ **احسن‌التواریخ** (ورق ٦٤ ب) اسحاق بیک در ۸۷۲ ه .ق ١٤٦٧م وفات یافته بود.

۳. در مورد پذیرفتن حاکمیت مقتدر عثمانی‌ها از طرف پیراحمد در سال ۸۷۰ ه ق کتیبه فارسی قلعه «قیصریه» سند موثقی است و «**شهر قیصریه**» نوشته خلیل ادهم صفحه ۱۲۹ و مجله **انجمن تاریخ عثمانی** سال سوم (صفحه ۸۳٤).

٤. بنا به نوشته **تاج‌التواریخ و هامر** که از آن نقل کرده است پسران ابراهیم بیک از دختر محمد چلبی عبارتند از پیراحمد، قرامان، قاسم، علاءالدین، سلیمان و نور صوفی.

در **دول اسلامیه** پسران ابراهیم‌بیک از دختر محمدچلبی، پیراحمد، قاسم و علاءالدین قید شده است. (صفحه ۲۹۸).

←

کمک عثمانی‌ها او را در جنگ ارمناک مغلوب ساخت. پس از اینکه این اقدامات به نتیجه رسید و کارهایش سر و سامان یافت درصدد برآمد تا شهرهائی را که سه چهار سال پیش به عثمانی‌ها واگذار کرده بود پس بگیرد. از این روی رابطهٔ خود را با دولت متبوعهٔ خویش تیره ساخت ولی چون به تنهایی از عهده این کار برنمی‌آمد از جانب اوزون حسن کمکهایی به او شد و ضمناً درصدد برآمد تا از جنگ بین ونیز و پاپ و ناپل و مجار آلبانی و شوالیه‌های رودس با عثمانی‌ها بهره‌گیری کند.

مخالفت پیراحمد و اشغال قرامان توسط عثمانی‌ها

با نخستین ابراز معارضه و مخالفت از سوی پیراحمد در سال ۸۷۱[۵] هـ ق ۱٤٦٦م ارتش عثمانی به فرماندهی شخص پادشاه وارد خاک قرامان شد. احمد بیک به شهر «لارنده» (قرامان) گریخت. قلعهٔ «گوه‌له» یا مرکز حکومت‌نشین قونیه به تصرف عثمانی‌ها درآمد. و محمود پاشا وزیر اعظم از طرف شاه به لارنده اعزام شد. پیراحمد در جنگی در لارنده شکست خورد و گریخت اگر چه خانواده قرامان از سوی «طورقوداوغول‌لاری» که مورد اعتمادشان بود تعقیب شدند ولی آنها قبلاً با خبر شده به حوالی «تارسوس» فرار کرده بودند.

عثمانی‌ها عده‌ای اعضاء و ارکان دولت قرامانیان را که می‌دانستند بعدها برای آنان ایجاد مشکل خواهند کرد به قتل رسانیدند و صاحبان هنر و پیشه را به استانبول منتقل کردند[٦]. (۸۷۱ هـ ق ۱٤٦٦ م).

هنگام بازگشت از این جنگ «روم محمدپاشا» که مخالف محمودپاشا وزیراعظم بود با عنوان کردن اینکه پیری احمدبیک در اثر سهل‌انگاری محمودپاشا موفق به فرار

ـــ پس از آنکه پیراحمد حکمران شد سلیمان و نورصوفی به دربار عثمانی‌ها رفتند و در آن دیار اقامت گزیدند و مقرری برای آنان در نظر گرفته شد.

۵. **ابن‌کمال** می‌نویسد جنگ فاتح علیه پیراحمد در سال ۸۷۲ هـ ق/ ۱٤٦۷ م اتفاق افتاده است. در نامه‌ای هم که پادشاه به پسرش بایزید فرستاده بود ذیحجه همین سال قید شده است. (**مجموعهٔ منشئات دوران فاتح** صفحه ٦۲).

٦. در **تاج‌التواریخ** (جلد یک صفحه ۵۱۲) قید شده است که جنگ سلطان فاتح باپیراحمدبیک به سبب آغاز مخالفت او برحسب سکه‌ای که او در قونیه ضرب کرد سال ۸۷۱ هـ ق بوده است. در **تاریخ ابوالفتح** وقوع جنگ در سال ۸۷۲ هـ ق ذکر شده است (صفحه ۱۳۹) سالی که در **تاریخ ابوالفتح** آمده مربوط به جنگی است که یک سال بعد در زمان روم محمدپاشا اتفاق افتاد.

شد و نیز وزیراعظم، فقرای شهرهای قونیه و لارنده را به استانبول فرستاده و با اخذ رشوه از ثروتمندان از فرستادن آنها به استانبول خودداری کرده است شاه را علیه وزیر اعظم تحریک کرد و شاه که تحت تأثیر این گفته‌ها قرار گرفته بود وقتی به «آفیون قره‌حصار» آمد دستور داد چادر وزیراعظم را که خود او نیز در داخل آن بود برسرش خراب کردند[۷] او را عزل کرد و روم محمدپاشا را به جای او منصوب نمود و شاهزاده مصطفی والی «مانیسه» را به ولایت سرزمینهای ضبط شده قرامان تعیین کرد. (۱۴۶۶م)

ماموریت روم محمدپاشا

مردم قرامان از منقرض شدن سلسله قرامانیان که بیش از دو قرن ادامه داشت متأثر شدند، از این روی در آن سرزمین حرکات و اقداماتی صورت می‌گرفت و به همین دلیل حکمران عثمانی در سال ۱۴۶۸ م کلیه افراد خاندان قرامانیان را دستگیر کرد و از بین برد و برای قلع و قمع کردن طرفدارانشان روم محمدپاشا را اعزام کرد. این شخص که فرد ظالمی بود بسیار غیرمنصفانه عمل کرد و عده بسیاری را به قتل رسانید. مساجد و مقبره‌ها و مدارس را تاراج کرد با مالیاتهای سنگین مردم را تحت منگنه و فشار قرار داد و با این اقدامات درست برعکس وظیفه‌ای که بر عهده‌اش محول شده بود کاری کرد که مردم آن نواحی همگی به صورت مخالفین حکومت درآمدند. روم محمدپاشا قصد داشت همین معامله را در حق «ترکمن‌های وارساق» نیز انجام بدهد اما «اویوزبیگ» یکی از بیگ‌های ترکمن راه بر او گرفت و او را شکست داد و تمام اموال غصب شده به دست ترکمنان[۸] افتاد.

انتصاب اسحاق پاشا

مغلوب شدن روم محمدپاشا و بازگشت او سبب شد که پیری احمدبیک و برادرش قاسم‌بیک دست به اقدامات جدیدی بزنند. از این روی روم محمدپاشا معزول شد و به قتل رسید و اسحاق‌پاشا که به جای او منصوب شده بود در سال ۸۷۵ هـ ق/ ۱۴۷۰ م با عجله به آن سوی اعزام شد و همینکه او به سوی «لارنده» عزیمت کرد پیراحمد بیک به

۷. خراب کردن چادر بر سر صاحبش در شرق به ویژه در بین مغول‌ها و ترک‌ها علامت عزل و بدبختی صاحب چادر است.

۸. در احسن‌التواریخ اقدامات روم محمد پاشا در سال ۸۷۲ هاق/ ۱۴۶۴ م قید شده است.

«ایچل» عقب نشست. با آنکه اسحاق پاشا پیری احمد را تعقیب کرد ولی قادر به دستگیریش نشد و امیر قرامان که به نزد اوزون حسن رفته بود از وی طلب یاری کرد[۹]. وبرادر قاسم بیک نیز در نقاط صعب‌العبور موضع گرفت وبه انتظار کمک از سوی اوزون حسن ماند. اما نتوانست در آنجا پناه بگیرد واو نیز به نزد اوزون حسن بیک رفت.

اسحاق پاشا قلعه «موت» را بنا کرد وقلعه «نیقده» را تعمیر کرد وپس از فتح بعضی از قلاع وحصارها به «آقسرای» رفت وگروهی از اهالی آنجا را به استانبول منتقل ساخت. اینان در استانبول ودر محلی که امروزه به همین اسم معروف است اسکان[۱۰] یافتند.

انتصاب گدیک احمد پاشا

سال بعد یعنی در سال ۸۷۶ه‍ ق/۱۴۷۱م باز به سرزمین قرامان نیرویی به فرماندهی گدیک احمد پاشا اعزام شد. هنگامیکه روم محمد پاشا به نواحی قرامان اعزام شد به او دستور داده شده بود که «علائیه» را تصرف کند، ولی از آنجایی که خواهر حاکم علائیه زن روم محمد پاشا بود تصرف علائیه را به بوتهٔ اهمال سپرد. حال آنکه گدیک احمد پاشا مامور عزیمت به آن مناطق شده بود ودستور گرفته بود تاعلائیه را که یکی از اسکله‌های مهم تجاری دریای مرمره بود به تصرف درآورد. در آن تاریخ این اسکله توسط امیری به اسم «قلج ارسلان» اداره[۱۱] می‌شد. گدیک احمد پاشا آنجا را محاصره کرد. لکن پیش از آنکه جنگی دربگیرد قلج ارسلان در اثر درخواست مردم علائیه را تسلیم کرد ومتقابلاً ولا یت «چومولچونه» برای او اختصاص داده شد. اما قلج

۹. **احسن‌التواریخ** می‌نویسد: «در سال ۸۷۵ ه‍ ق/ ۱۴۷۰ م قبلاً پیراحمد مادر خود را که خالهٔ سلطان محمد نیز بود با «قاضی ابوبکر» به نزد اوزون حسن بیک فرستاد. اما مادرش در راه وفات یافت و اوزون حسن که از قاضی ابوبکر استقبال نیکویی کرده بود به مرز عثمانی‌ها نیرو فرستاد (ورق ۱۱۲).

۱۰..... «اسحق پاشا از رسیدن به «آقسرای» به موجب فرمان شاهی خانوارهایی را از آقسرای به استانبول کوچانید وآنان در محله‌ایکه هنوز در آن بلد معظم به همین اسم معروف ومشهور است نزول کردند.. **تاج التواریخ** جلد یک صفحه ۵۱۷.

۱۱.علائیه (آلانیا) پس از سلجوقی‌های آناطولی به دست قرامانیان اداره می‌شد. وآنها این اسکله را در سال ۱۴۲۷م ویایکسال بعد از این تاریخ به ممالیک مصر فروخته بودند. وبه این ترتیب از این تاریخ به بعد در علائیه یک بیک نشین کوچکی که تحت‌الحمایه ممالیک بود تشکیل شد. پس از مرگ لطفی ویا لطیف بیک حاکم علائیه، پسرعلی بیک قلج ارسلان حاکم علائیه شد. سرانجام در زمان همین حاکم یعنی در سال ۸۷۶ه‍ ق/۱۴۷۱م علائیه به عثمانی‌ها واگذار شد.

ارسلان از اینکه به جای یک محل پردرآمدی چون علائیه نقطهٔ بی‌حاصلی چون «چومولچونه» به او داده شده است ناراحت بود از این روی تصمیم گرفت به دولت ممالیک که در معنا تحت حمایت آن بود پناهنده شود. لذا دریک فرصت مناسب از «قواله» سوار یک کشتی شد وبه مصر فرار کرد.

گدیک مصطفی پاشا پس از تصرف «علائیه» به موجب تصمیمات جدیدی که از استانبول به او ابلاغ شد به «سیلیفکه» آمد. همانطوریکه قبلاً اشاره شد پسر قرامان اسحاق بیک پس از آنکه در سال ۱٤٦٤ م مغلوب برادرش شد به نزد اوزون حسن فرار کرد وحرم وفرزندش را در سیلیفکه گذاشت. به جز سیلیفکه وقراتاش سایر شهرهای قرامان به دست پیراحمد بیک افتاده بود ولی اهالی این دو شهر به اسحاق بیک وفادار مانده بودند. پسر اسحاق بیک که در سیلیفکه بود به دولت عثمانی مراجعه کرده تصمیم خود را مبنی برترک سیلیفکه به اطلاع دولت رسانید ودر نتیجه گدیک احمد پاشا نیز در سال ۸۷٦ه ق/۱٤۷۱م به سیلیفکه رفته آنجا را ضبط کرد. آنگاه گدیک احمد پاشا قلعهٔ «موکان» ویامینان را که قسمتی از خانواده‌های قرامانیان درآن اقامت داشتند به تصرف درآورد[۱۲] وهمسر پیراحمد بیک را باپسرش به همراه دختر بسیار زیبای محمد بیک یکی از پسران ابراهیم‌بیک[۱۳] که در زمان پدر وفات کرده بود به استانبول فرستاد.

کمکهای آق قویونلوها به قرامانیان

در اثنای وقایعی که شرح آن رفت اوزون حسن بیک قوای مهم وقابل توجهی در اختیار پیراحمد وقاسم‌بیک گذاشت وآنهارا روانه قرامان کرد. گدیک احمد پاشا بامشاهده این احوال به سمت قونیه عقب[۱٤] نشست. در واقع حکمران آق قویونلو که تصمیم قطعی گرفته تا از قرامان اوغول لاری در مقابل عثمانی‌ها دفاع بنماید. بکتاش

۱۲. در **تاریخ ابوالفتح** اسم قلعه‌ایکه خانواده قرامانیان در آن اقامت داشتند «مین‌یان» قید شده است. **عاشق پاشازاده** از آن قلعه به نام «مروان» یادمی‌کند (صفحه ۱۷٦-۱۷۵) که اسم صحیح آن قلعه «منیان» است. گدیک پاشا به جز آن قلعهٔ «گورگوس» یا «گرکوس» را نیز که در ساحل بود به تصرف درآورد.

۱۳. در طغرایی به تاریخ ۸۳۵ه ق موجود در کنار وقفیه ابراهیم بیک، اسم محمد بیک چنین آمده است: محمد بن‌ابراهیم ابن محمد بن قرامان. (**بولتن ب ک شماره ٤**)

۱٤. در مورد اعزام سی هزار سرباز توسط اوزون حسن بیک به فرماندهی پسرش «زینل بیک» جهت دفاع از قرامانیان در مقابل عثمانی‌ها نامه‌هایی به زبان عربی به تاریخ رمضان سال ۸۷۵ه ق از سوی اوزون حسن بیک به سرکرده شوالیه‌های رودس وپادشاه قبرس نوشته شده است (**موزه توپقاپی سرای شماره ۸۳٤٤ و۹٦٦۲**).

اوغلی عمر بیک را که والی او بود [۱۵] به فرماندهی یک نیروی بیست هزار نفری به همراه امیر قرامان به جانب قرامان‌فرستاد. برادر زاده‌اش «یوسفجه میرزا» نیز[۱۶] با آنان همراه بود. در میان این نیروها قزل احمد از «جاندار اوغول لاری»[۱۷] نیز دیده می‌شد.

هنگامیکه نیروی اعزامی به «ارزنجان» رسید چون احتمال می‌رفت از پیشروی نیروها توسط شهزاده بایزید والی «آماسیه» ممانعت به عمل آید، به منظور اغفال شاهزاده نامه‌ای با مضمون: «ما می‌رویم تا ذوالقدر اوغلی قزل ارسلان را به جای پدرش به حکمرانی بنشانیم» به او نوشته شد و از او اجازه عبور خواسته شد. این نامه پیش از آنکه به دست بایزید برسد به دست «شرابدار‌حمزه‌بیک» والی «روم» که در «طوقات» بود می‌افتد و او نیز بی‌آنکه شاهزاده را در جریان بگذارد اجازه عبور می‌دهد.

غارت و به آتش کشیده شدن طوقات

به این ترتیب نیروهایی که در ۸۷۷ هـ ق/۱٤۷۲م بی‌مقابله یا مقاومتی از مرز گذشته بودند به طوقات حمله‌ور شده، شهر را غارت کرده به آتش کشیدند، که در این آتش‌سوزی آثار قیمتی قدیمی و نیز کتابهای باارزش خطی محو و نابود شد.

فرمانده نیروهای آق‌قویونلو عمربیک خود از طوقات به دیار بکر رفت و یوسف میرزا را با یک نیروی ده هزار نفری به قرامان فرستاد. این نیروها از شهر خارج شده[۱۸] از قیصریه تا حوالی قرامان و حمیدلی را به تصرف درآورد، و شهزاده مصطفی والی قونیه، آنجا را ترک کرد و به «افیون قراحصار» عقب نشست.

غلبه شهزاده مصطفی به نیروهای اوزون حسن

در اثر این حادثه محمود پاشا برای بار دوم وزیر اعظم شد و به جای اسحاق پاشا

۱۵. در **احسن التواریخ** (ورق ۱۱٤ ب) بکتاش موسلوبیک اوغلی امیر بیک ذکر شده است.

۱٦. در **تاریخ عالی**، عاشق پاشا زاده ودر **تاج التواریخ** از یوسفچه میرزا به عنوان پسرعموی اوزون حسن نام رفته است. و**تاریخ ابو الفتح** از یوسفچه به عنوان خواهرزاده اوزون حسن نام برده است. **احسن التواریخ** وی را پسر جهانگیر میرزا برادر اوزون حسن می‌داند که نگارنده نظریه اخیر را ترجیح می‌دهد.

۱۷.قزل احمد تحت‌الحمایه عثمانی‌ها به جای برادرش حکمران قسطمونیه شد. وپس از اندک مدتی از آنجا به موره منتقل شد اما به آنجا نرفت وبه نزد آق قویونلوها گریخت او در این جنگ علیه عثمانی‌ها فعالیت داشت. قزل احمد بیک در زمان سلطان بایزید دوم دوباره به خدمت عثمانی‌ها درآمد.

۱۸. نیروهای آق‌قویونلو، قیصریه را محاصره کردند ولی موفق به تصرف آن نشدند: «لذا از آنجایی که اهالی شهر متوسل به راستی و درستی شدند سلطان محمد طاب‌ثراه آنان را از مالیات دیوانی معاف فرمود. **آرشیو نخست‌وزیری- دفتر قیصریه** شماره ٦۸ ورق ۲۰ ب.

منصوب شد.[۱۹] چون فصل زمستان نزدیک بود به توصیهٔ محمود پاشا به جنگ اقدام نشد بلکه مشغول تهیه مقدمات جنگ شدند و باز به دستور محمود پاشا نیروهای داوود پاشا والی آناطولی به قوای شهزاده مصطفی پیوست.

در این اثنا یوسفجه میرزا به همراه «پسران قرامان» پس از تصرف سرزمینهای قرامان به «آق‌شهر» آمده از قراموک (بُولوادین) گذشته «کرلی» که در حوالی «بک شهری» بود گذشت با نیروهای مصطفی پاشا که فرماندهیش را خود او به عهده داشت روبرو شد. در اثر جنگ بسیار شدیدی که بین دو نیرو درگرفت قوای آق‌قویونلو شکست فاحشی خورد، یوسفجه میرزا دستگیر شد و پیری احمدبیک و قزل احمدبیک به نزد اوزون حسن فرار کردند. قاسم‌بیک از «ایچل» عقب‌نشینی کرد و به یاری قوای «فرنگ» توانست در «سیلیفکه» که به تصرف درآورده بود مقیم گردد.

سلطان محمد فاتح و جنگ شرق

وضعیت حائز اهمیت اوزون حسن‌بیک

حکمران آق قویونلو، اوزون حسن‌بیک هنگام عزیمت به سوی طرابزون آن حالت سخت متواضعانه و مرعوب ده سال پیش را در مقابل سلطان محمد فاتح نداشت، زیرا از آن تاریخ (سال ۱٤٦۱م) به بعد طی دوازده سال سرزمینهای تحت حاکمیت اوزون حسن گسترش بسیاری یافته بود. اوزون حسن با تسلط بر عراق عجم، عراق عرب و آذربایجان و ایران حکومت خویش را به یک امپراتوری بدل ساخته بود. به ویژه که اوزون حسن بزرگترین رقیب خویش گیلانشاه حکمران قره‌قویونلو را مغلوب ساخته و پس از دستگیری او را به قتل رسانیده بود (سال ۱٤٦۷م) و به دنبال آن رقیب نیرومندترش ابوسعیدخان تیموری را در جنگ ارس مغلوب کرده، او را دستگیر و بلافاصله به قتل رسانیده بود. (شباط سال ۱٤٦۹میلادی).[۲۰]

۱۹. محمود پاشا پس از عزل از وزارت عظمی به سمت والی گلیبولی و فرماندهی نیروی دریایی منصوب شده بود.

۲۰. وقتی خبر قتل گیلانشاه حکمران قرەقویونلو را که با عثمانی‌ها سالیان سال مناسبات دوستانه داشت به سلطان عثمانی دادند سخت متاثر شد. نسخه اصلی نامه‌ایکه برای اسحاق پاشا فرستاده شد و طی آن از به اسارت درآمدن گیلانشاه امیر قراقویونلو و کسانش و نیز ابوسعید ایوبی با سه پسرش و انتصاب یادگار محمد میرزا به حکمرانی هرات سخن به میان آمده است در **آرشیو توپقاپی** سرای تحت شماره ۵٦۸٤ نگهداری می‌شود.

به این ترتیب اوزون حسن در اثر این فتوحات صاحب سرزمینهایی شد که در بالا به آن اشاره کردیم و حتی «یادگار محمد میرزا» را که نوهٔ بای‌سنقر میرزا بود و همراه ابوسعید اسیر شده بود حکمران هرات اعلام کرد.[۲۱]

به جز آن، اوزون حسن بیگ به گرجی‌ها نیز غلبه کرده و آنها را وادار به پرداخت خراج کرده بود.

اوزون حسن بیگ که در سایه این پیروزیها مغرور شده بود و خود را بزرگترین حکمران آسیا می‌دانست و به همین دلیل نیز امرای قرامان و اسفندیاریان را که از دست عثمانی‌ها فرار کرده بودند به نشانه و علامت بزرگی و بزرگواری نزد خود پذیرفت و آنها نیز مدام «پادشاه حسن» را علیه عثمانی‌ها تحریک می‌کردند.

و سرانجام نیز در تحقق نیّات خود موفق شدند و همانطوریکه قبلاً شرح آن گذشت در سال ۱٤۷۲م با نیروهای کمکی اوزون حسن از مرز گذشتند، «طوقات» را به آتش کشیدند و سرزمینهای قرامانیان را متصرّف شدند[۲۲].

اتحاد اوزون حسن‌بیک با ونیز و نظم و ترتیب دادن به ارتش

به اوزون حسن‌بیک ـ که در نوشته‌های قدیمی از او حسن پادشاه یادشده است ـ به نیروهای خود نظم و ترتیب داده بود و در سال ۱٤٦۳ م پیشنهاد و نیز را مبنی بر اتحاد با آن دولت در جنگ با عثمانی‌ها پذیرفته و با جمهوری و نیز به توافق رسیده بود. به جز آن باز اوزون حسن بیک در اثنای جنگ و نیز ـ عثمانی به منظور همگامی با متحد و نیز یعنی صلیبی‌ها و تماس با آنان سفرایی به رودس اعزام کرده[۲۳] بود. قصدش از این کار بستن یک پیمان تدافعی و تجاوزی با صلیبی‌ها بود. او توسط این هیئت، اشغال طوقات و بعضی از شهرهای مهم عثمانی را به اطلاع صلیبی‌ها رسانید. به این معنی که وقتی نیروی دریایی صلیبی‌ها وارد دریای مرمره شد، سواحل موغلا والطالیه را به آتش کشید و به رودس

۲۱. یادگار محمد بعداً از طرف حسین بایقرا به قتل رسید.

۲۲. موفقیتهای غیرمترقبه اوزون حسن‌بیک سبب شد که گذشته از ونیز، مجار و لهستان او را یک قدرت مهمی که توان مقابله با عثمانی‌ها را دارد به حساب بیاورند و اوزون حسن پس از جنگ «اوتلوک‌بلی» برای مجادلهٔ مجدد با عثمانی‌ها به وسیله کاترینوزنو از ونیز کمک خواست و سفرای لهستان، و مجار را که نزد او بودند به اروپا اعزام کرد.

۲۳. حسن‌بیک به جز ونیزی‌ها با پاپ، مجار، لهستان پادشاهان ناپل و پرنسْ بوغدان علیه عثمانی‌ها در تماس بود.

برگشتند و با سفرای اوزون حسن‌بیک در رودس ملاقاتهایی صورت گرفت.

حسن بیک از متحدین خود درخواست اسلحه و توپ کرد و در همان سال به ونیزی‌ها پیشنهاد اتحاد علیه عثمانی‌ها و ممالیک مصر را کرد.[۲۴]

این پیشنهاد در سال ۸۷۷ هـ .ق/ ۱٤۷۲م توسط سفیر وزیر کاترنیوزنو که در نزد اوزون‌حسن بود به اطلاع سنای ونیز رسانیده[۲۵] شد. و طی آن برای ارتش آق‌قویونلو توپ و توپچی متخصص درخواست[۲۶] شد. و در واقع نیز توپ و توپچی و اسلحه‌ای که با سه‌چهار کشتی برای اوزون‌حسن فرستاده شده بود به موقع به دست او رسید. ضمناً به اطلاع او رسیده بود که فرمانده نیروی‌دریایی ونیز موچه‌نیگو تحت فرمان حسن‌بیک خواهد بود. در این اثنا موچه‌نیگو در دریای مرمره در سواحل ایچّل بود. عبور نیروهای اوزون‌حسن از مرز و حمله‌ورشدن او (این هل‌من مبارز طلبیدن علنی) عثمانی‌ها را وادار به مقابله کرد و همانطوریکه قبلاً شرح آن گذشت با توصیه محمود پاشا وزیر اعظم در زمستان مقدمات جنگ فراهم شد و چادر پادشاه در اسکودار برپا شد.

درخواست توافق با ونیزی‌ها توسط سلطان‌محمد فاتح هنگام عزیمت به جنگ «مشرق»

حکمران عثمانی هنگامیکه قصد جنگ با اوزون‌حسن را داشت برای آنکه با حمله

۲٤. اوزون حسن به منظور داشتن یک رابطه مستقیم و بدون واسطه با ونیزی‌ها قصد داشت به دریای مرمره دست یابد با این رابطه که پس از سال ۱٤۷۰م صمیمی‌تر شده بود ضرورت دست‌یافتن به این راه دریایی بیش از پیش احساس می‌شد. امّا در راه نیل به این هدف سرزمینهای ممالیک واقع در کناره راست‌نهر فرات مانعی به حساب می‌آمد. با آنکه اوزون‌حسن‌بیک بین سالهای ۱٤۷۲ و ۱٤۷۳م به فرات و حوالی بیره‌جک حمله برد ولی موفق نشد و در همان حال نیروی دریایی صلیبی‌ها را که برای جنگ با عثمانی وارد دریای مرمره شده بودند تشویق کرد تا علیه ممالیک دست به حمله بزنند که با این ترتیب بتواند خود از راه خشکی و آنها از راه دریا به اراضی ممالیک حمله‌ور شوند.

۲۵.سفرای ونیز، ناپل و روم که در دربار اوزون‌حسن‌بیک بودند پس از جنگ اوتلوق بئلی به کشورهای خود برگشتند. حسن‌بیک ضمن اعزام آنها درخواست کرده بود که برای سال بعد کمکهای لازم در حق او اعمال بشود. (**تاریخ هامر** جلد ۳ صفحه ۱۳٦).

۲٦.در اواخر سال ۸۷۷ هـ .ق ماه ذیحجّه مطابق با ۱٤۷۳ م سفیری که از سوی حکمران عثمانی از راه دریایی به قاهره اعزام شده بود نامهٔ اوزون‌حسن‌بیک را که به فرنگیها نوشته و طی آن پیشنهاد اتحاد با آنها علیه عثمانی‌ها و ممالیک را کرده بود به دست آورد. او این نامه را در اثر دستگیر کردن سفیری که اوزون‌حسن‌بیک به ونیز اعزام داشته بود بدست آورده بود. در این نامه اوزون‌حسن‌بیک پیشنهاد کرده بود که خود او از راه زمین و آنها از راه دریا حرکت نموده دست به حمله بزنند. (**تاریخ ابن‌ایاس** جلد ۲ صفحه ۱٤٤) براثر تأکیدات فرستاده به سنای ونیز شش‌عرّاده بزرگ توپ ششصد قبضه تفنگ خودکار و انواع دیگر تفنگها، مهمات و دویست سلاح‌انداز با متصدیان مربوطه و توپچی و سایر لوازم جنگی فرستاد.

و تعرض «ونیز» مواجه نشود توسط فرمانده قلعهٔ «اشقودره» با شرایط سهل و مساعدی پیشنهاد صلح با ونیز را کرد، امّا در اثر اصرار ونیزی‌ها مبنی بر پس‌دادن جزیره «آغریبوز» به توافق نرسیدند و از اینروی به دنبال آن عدم توافق قسمتی از سواحل دریای مرمره و «اژه» که مربوط به عثمانی‌ها بود توسط ونیز تخریب شد و از اینراه منافعی عاید قرامان اوغلی قاسم‌بیگ شد.

سلطان‌محمد فاتح قبل از عزیمت به جنگ با اوزون‌حسن به نامه‌ای که از سوی او در زمستان برایش فرستاده شده بود پاسخ سخت و سربالایی داده بود، زیرا اوزون‌حسن‌بیگ برای منطقی جلوه‌دادن جنگ با عثمانی‌ها از آنها «قاپادوکیه» و امپراتوری طرابزون را که خود شوهر دختر امپراتور طرابزون بود درخواست[۲۷] کرده بود که سلطان‌محمد فاتح در پاسخ این مطالبات ضمن نوشتن پاسخ تندی: «از این پس سفیر ما تیر و سخنمان شمشیر خواهد بود» حکمران آق‌قویونلو را در بهار به جنگ دعوت کرده بود.

حکمران عثمانی در مورد جنگی که قرار بود با اوزون‌حسن صورت بگیرد با محمود پاشا وزیر اعظم، گدیک‌احمد و مصطفی پاشا ملاقات کرد و با آنکه از به‌تأخیرافتادن جنگ توسط محمود پاشا خشمگین بود دم برنیاورد و محتاطانه رفتار کرد.

حرکت ارتش‌عثمانی

ارتش‌عثمانی درشوال سال ۸۷۷ هـ .ق/ مارت‌سال ۱٤۷۳م به فرماندهی سلطان‌محمد فاتح ازاسکودار حرکت‌کرد.[۲۸] و چون ارتش به «ینی‌شهیری (تورمه)»رسید

۲۷.آرتوس توماس. ذیل **هال‌کوندیل** صفحه ۲۵۰.

۲۸. در **تاریخ عثمانی** سال حرکت ارتش عثمانی ۸۷۸ ه .ق قید شده است که صحیح نیست زیرا که این تاریخ مصادف با آخر ماه مائیس ۱٤۷۳م است. در حالیکه جنگ در آگوستوس سال ۱٤۷۳م اتفاق افتاد، بنابراین ارتش عثمانی پیش از این ماه می‌بایست عازم جنگ شده باشد. «پروفسور مینورسکی» نیز در اثرش بنام **«ایران»** با تیتر **«جنگ ونیز و ترکیه در قرن پانزدهم»** شوال سال ۸۷۷ ه .ق را پذیرفته است. و بالاتر از همه پادشاه قبل از حرکت به جنگ در نامه‌ای که در اواسط ماه رمضان به حکام بین راه نوشته و در آن در مورد تأمین آذوقه و ارتش به حکام مسیر راه فرامینی‌داده است‌چنین‌می‌نویسد:«مناسب و پسندیده است که پس از ماه رمضان انجام بگیرد». و باز به موجب **منشئات و فریدون بیک** (جلد یک صفحه ۲۷۵) چنین پیداست که پادشاه در نیمه اول ماه مارت سال ۱٤۷۳م به قصد جنگ با اوزون‌حسن استانبول را ترک کرده است.**«هامر»** هم همین تاریخ را قید کرده است. در مورد حرکت فاتح به سوی جنگ در ذیحجهٔ سال ۸۷۷

←

نیروهایی «خاص مرادپاشا» و «روملی» به ارتش عثمانی ملحق شد. و برای محافظت از «روملی»، «شاهزاده جم سلطان» تعیین و اعزام شد.[۲۹] شاهزاده مصطفی والی قرامان در «بیک پازاری» و شهزاده بایزید والی «آماسیه» در «کازووا» با همراهان و قوای خود به ارتش ملحق شدند و بر دست پدرشان بوسه زدند. تعداد افراد اردو بالغ بر صدهزار[۳۰] نفر بود. به منظور تلافی آنچه که اوزون حسن در «طوقات» کرده بود، یکی از فرماندهان «آقنجی» به نام «میخال اوغلی علی‌بیک» پیشاپیش اعزام شد تا سرزمینهای دشمن را بکوبند و اخبار لازم را کسب کنند. وقتی اردو به «سیواس» رسید پس از آنکه از آن ارزیابی و سرشماری به عمل آمد به پیشروی ادامه داد. محمود پاشا وزیر اعظم پیشنهاد کرد که «قره حصار شرقی» را که در اختیار اوزون حسن بود به تصرف درآورند ولی پذیرفته نشد. وقتی ارتش به ارزنجان رسید اردوی دشمن از آنجا دیده می‌شد [۳۱] که به منظور احتراز از یک حادثه آنی و غافلگیرانه از این نقطه به بعد ارتش محتاطانه و با حفظ آمادگی جنگی پیش رفت.

نخستین تماس و پیروزی قوای آق‌قویونلو

حسن بیک که از سلطان محمد فاتح نامه دریافت داشته بود مبنی بر اینکه به ارزنجان رسیده است او نیز ضمن اطلاع دادن حرکت خود از تبریز خارج شد و پس از اینکه در دشت «اوجان» نیروهای خود را ارزیابی کرد بنا به پاره‌ای نوشته‌ها، با یک نیروی هفتادهزارنفری پیش راند.[۳۲] در این اثنا طلایه‌داران دوطرف بهم رسیده بودند، سرانجام وقتی به حوالی طرجان رسیدند هردوطرف کاملاً به همدیگر نزدیک شده بودند. از اینروی طلایه‌داران

← ه .ق سندی به زبان فارسی وجود دارد که اوایل و اواخر این سند ناقص است. این سند در موزهٔ توپقاپی سرای بشماره ۹۰۴۵ نگهداری می‌شود.

۲۹. **تاریخ ابوالفتح** صفحه ۱۵۰. در آن تاریخ جم سلطان ۱۳ سال داشت و والی قسطمونیه بود. و چون برادرش عازم جنگ بود او به طور موقت به محافظت «ادرنه» گمارده شد.

۳۰. بنا به نوشته **احسن التواریخ** نیروهای عثمانی در این جنگ متشکل بود از ده هزارینی چری، ده هزار عزب، شصت هزار تیمارلی سپاهی (صنفی از سواره نظام ینی‌چری) که بالغ بر هشتادهزارنفر است. (برگ ۸۵).

۳۱. سلطان محمد فاتح وقتی به ارزنجان رسید طی نامه‌ای به اوزون حسن بیک ورود خود را اطلاع داد و او نیز در پاسخ نامه نوشت: «ما نیز با سربازان خونریز در حال آمدن به آن سوی هستیم وقتی به هم رسیدیم جنگ خواهیم کرد (**احسن‌التواریخ**. برگ ۱۱۵)

۳۲. در **احسن التواریخ** (برگ ۱۱۵) تعداد نیروهای اوزون حسن چهل هزار نیزه‌دار و سی هزار سواره نظام جمعاً هفتاد هزار ذکر شده است.

عثمانی، محمود پاشا وزیر اعظم و والی روملی، «خاص مرادپاشا»[۳۳] پیشاپیش اعزام شدند. «خاص مرادپاشا» که پیشاپیش رفته و در امتداد نهر فرات در اطراف طرجان پیش می‌رفت، با پشتگرمی به یکی دو مورد موفقیت کوچکی که نصیبش شده بود، جلوتر رفت. محمود پاشا که با نیروهایش او را تعقیب می‌کرد، به او توصیه کرد که بیش از این جلوتر نرفته و از نهر فرات نگذرد، ولی او توصیهٔ محمودپاشا را به این استناد که میخال اوغلی علی‌بیک جلوتر رفته است نپذیرفت و از نهر گذشت و در این بین در اثر عقب‌نشینی تاکتیکی نیروهای «اغورلی محمدبیک» پسر فرماندهٔ طلایه‌داران قوای آق‌قویونلو، بازهم جلوتر رفت. و به کمین نیروهای «اوغورلی محمدبیک» افتاد و با آنکه نیروهای بسیاری به همراه داشت در اثر غافلگیری در صحنهٔ جنگ، ناتوان ماند و خود نیز در فرات غرق شد.[۳۴] در بین اسیرشدگان «توراخان بیک اوغلی عمربیک»، «آیدین اوغلی حاجی‌بیک» و احمد چلبی[۳۵] از سران «ملافناری» دیده می‌شدند. این نخستین برخورد، ضایعات بیش از حدی[۳۶] داشت که همهٔ آنها هم از نیروهای برگزیده بودند، حتی بنا به روایت از توراخان زاده عمربیک برگزیده‌ترین افراد عثمانی در این جنگ از بین رفت که این امر سبب خوشحالی و امیدواری اوزون حسن بیک گردید. اوغورلی محمدبیک از پدرش خواست که بااستفاده از این پیروزی دست به حمله بزنند، اما در اثر نفوذی که سلجوقشاه بیگم مادر خلیل و یعقوب سلطان دشمنان اوغورلی محمد در اوزون حسن داشت، پیشنهادش پذیرفته نشد.[۳۷]

وضعیت دولشکر

در اثر این شکست و عدم موفقیت لشکر عثمانی در ترک و یا عدم ترک میدان جنگ[۳۸]

۳۳.بنا به نوشتهٔ ذیل هال کوندیل خاص مرادپاشا از خانوادهٔ «روم» و «پاله ئولوق» بود.

۳٤.مراد پاشا وقفیه‌ای به تاریخ شوال سال ۸۷۷ هجری دارد، این وقفیه شامل مسجد، مدرسه و عمارت است. که در استانبول ساخته است. (آرشیو ریاست جمهوری. دفتر اسناد اراضی ۲۵۱ صفحه ۲۳٤).

۳۵.فناری‌زاده احمدپاشا که بعدها وزیر شد.

۳٦.در بعضی نوشته‌ها، تعداد کشته‌ها را مبالغه‌آمیز و تا حدود ده الی دوازده هزارنفر ذکر کرده‌اند. بنا به نوشتهٔ **احسن التواریخ** این شکست چهارهزار کشته به دنبال داشت. (برگ ۱۱۵).

۳۷. **احسن التواریخ** (برگ ۱۱۵).

۳۸.بنا به نوشتهٔ (زنو) به دنبال این شکست سلطان محمد فاتح نامه‌ای به اوزون حسن نوشته تقاضای صلح می‌کند که اوزون حسن حتی حاضر به شنیدن این پیشنهاد نشده بود (**ایران بین ترکیه و ونیز در قرن پانزدهم**. مینورسکی).

مردد بود مقابلهٔ دولشکر در وادی فرات ادامه داشت. نیروهای عثمانی که می‌خواستند دشمن را از وادی دور سازند، به سمت بایبورد متوجه شدند. با آنکه شش روز از برخورد اولیه گذشته بود، ولی از نیروهای دشمن اثری به چشم نمی‌خورد. هفتمین روز در محلی به نام «اوچ آغزلی» دشمن در محلی صعب‌العبور و به وضعیتی که جناح راست لشکر عثمانی را تهدید می‌کرد، پدیدار شد. این مسئله را نخست قوای «علی‌بیک» فرمانده نیروهای آقنجی حدس زده بودند و بعداً موضوع روشن شده بود.

جنگ اوتلوق‌بلی

حسن پادشاه پس از نابودی قوای «خاص مراد» به میدان درنیامد و در پی اجرای نقشهٔ حیرت‌آوری بود. به موجب این نقشه حسن‌بیک یکی از فرماندهان لشکر به نام گاوور اسحاق را مأمور تهدید نیروهای عثمانی از جناحین کرد که برای مقابله با این نقشه والی آناطولی، داوود پاشا و محمود پاشا اعزام شد و به این ترتیب عثمانی‌ها خواه ناخواه جنگ را در «اوتلوق بلی» و یا در محلی که باش کنت یا (اوچ آغزلی) گفته می‌شد، پذیرفتند. نیروهای حسن بیگ تپه‌های «اوتلوق بلی» را اشغال کرده بودند و به این ترتیب در محلی به نام اوتلوق بلی که حوزهٔ فرات را از منابع آب «چوروخ» جدا می‌کرد، بین دودولت بزرگ ترک جنگ درگرفت.

در قلب لشکر عثمانی، سلطان محمد فاتح بود و در یمین شهزاده بایزید و در یسار شهزاده مصطفی دیده می‌شد. در یمین لشکر حسن بیک «کورزنیل میرزا» یکی از پسرانش دیده می‌شد، در یسار «اوغورلی محمدمیرزا»[۳۹] بود و در قلب لشکر خود حسن بیک قرار داشت.

روز چهارشنبه ۱٦ ربیع‌الاول سال ۸۷۸ ه‍ ق ۱۱ اگوست ۱٤۷۳ م جنگ درگرفت.[٤۰] نخستین آثار موفقیت در جناح چپ نیروهای عثمانی دیده شد. و در اثنای جنگ تمامی تهاجمات متوجه قلب سپاه حسن بیک شد و زیر آتش توپ و تفنگ قرار گرفت. درنتیجه

۳۹. بنا به نوشتهٔ **احسن التواریخ** مرادبیک پسر جهانگیر برادرزادهٔ حسن بیک و برادرش علی‌بیک دیده می‌شد و «اوغورلی محمد» در جناح چپ جزو قوای ذخیره بود (ورق ۱۱۵).

٤۰. در فرمان و فتح‌نامهٔ سلطان محمد فاتح که به زبان عربی است چنین قید شده است که سلطان روز یکشنبه ۱۳ ذیقعده از استانبول حرکت کرد و از راه سیواس و ارزنجان خود را به صحنهٔ نبرد رسانید و در جنگی که در چهاردهم ربیع‌الاول سال ۸۷۸ ه‍ ق درگرفت حسن بیگ را مغلوب کرد و «شبین قرمحصار» را متصرف شد. **مجلهٔ ترکیات** جلد ٦ صفحهٔ ۳۰۰ آرشیو توپقاپی سرای شماره ۸۳۰٦.

حسن بیک مجبور به فرار شد و نیروهایش شکست خورد، پسرش زینل میرزا و فرمانده قوای کمکی «گرجی» به قتل رسیدند.[۴۱] در بین افرادی که اسیر شدند از خاندان تیموری میرزامحمدباقر از نوه‌های میرزا میرانشاه فرزند دختر قرایولوق عثمان بیک و میرزا زینل و میرزامظفر دیده می‌شد.[۴۲] ازجمله دیگر اسرا عبارت بودند از قاضی محمود شریحی، دبیر و مهردار حسن بیک، خواجه سیدمحمد منشی و پیشنماز و مصاحبش حسن کیغلی قاضی علی دیده می‌شد که در حق آنها نهایت مراتب حرمت و احترام به جای آمد و آزاد شدند. و باز سلطان محمد فاتح اسرایی را که از قرەقویونلوها بودند و در این جنگ شرکت داشتند، آزاد کرد، فقط «پیر محمد آلپاغوت» که به اوزون حسن شباهت داشت، آزاد نشد. در این جنگ ازعلما صنعان اوغلی احمد با آنکه در خدمت عثمانی‌ها بود، ولی بـه نزد اوزون حسن رفته بود، اسیر شد و به قتل رسید.[۴۳]

به این ترتیب قوای عثمانی که ا ز پایگاه خود به دور بود در سایه تکنیک جنگی در داخل خاک دشمن به او ضربه شدیدی وارد ساخت. با آنکه جنگ توسط جناحهای یمین و یسار انجام گرفت، ولی نتیجه قطعی زمانی به دست آمد که حمله متوجه قلب لشکر دشمن شد. حسن بیک به همراه عده اندکی فرار کرده بود. پس از فرار او پیرمحمد بیک آلپاغوت که سخت شبیه اوزون حسن بود به جای او در قلب لشکر جای گرفت و از آنجایی که گفته بود «من حسن پادشاهم» دستگیر شد. وقتی او را پیش شهزاده بایزید بردند کذب ادعایش معلوم شد. در همین اثنا بود که توراخان بیک اوغلی عمر بیک نیز آزاد شده بود.

۴۱.میرزا زینل توسط سرکردۀ نیروهای «عزب» محمودآقا که در جناح چپ بود، به قتل رسید.

۴۲.این سه میرزا درجنگی که بین اوزون حسن و ابوسعید رخ داد، اسیر شده بودند که هرسه بلافاصله آزاد شدند.

۴۳. دربین اسرا پسر تیترک صنعان بود که از روم (آناتولی) برای تحصیل به سرزمین عجم رفته ومقرب درگاه اوزون حسن شده بود شاید هم او بود که به منظور انتقام از خنکار (لقب سلاطین عثمانی.م) اوزون حسن را برای حمله به روم (آناتولی) تحریک کرد. (تاریخ تشری. جلد ۲ صفحۀ ۸۱۸).

احمدنامی که به حمزه‌بیگ، بیگ‌لربیگ سیواس نامه‌ای به زبان فارسی نوشت و ضمن بحث از قدرت اوزون حسن‌بیگ او را از تیمورنیز بزرگتر دانسته بود شاید همین تیترک صنعان اوغلی احمدباشد. (بولتن شمارۀ ۸۲. صفحۀ ۲۶۸. صفحۀ مکتوب ۲۷۴).

سه روز پس از پیروزی در میدان جنگ باقی ماندند و برخلاف تمایل پادشاه و سایر ارکان سپاه که مایل به تعقیب اوزون حسن بودند با اصرار محمود پاشا بازگشتند که این اقدام محمود پاشا از سوی دشمنانش به بگومگوهای بسیاری انجامید.

هنگام بازگشت «قره حصار شرقی» تسلیم شد و فرمانده آن به مقام ولایت «چرمن» منصوب شد. در مدتی که نیروهای عثمانی در قره‌حصار شرقی بود فتحنامه‌هایی به هر سوی[۴۴] ارسال شد. سلطان که پس از نابودی قوای خاص مرادپاشا دست از امید شسته بود به شکرانه این پیروزی چهار هزار غلام و کنیز را آزاد کرد و صدبار آقچه (حدود ده میلیون پول نقره) را که به عنوان مساعده حقوق هنگام عزیمت به جنگ به سربازان داده بود، به آنها بخشید.[۴۵]

ارسال فتحنامه توسط فاتح به حسین بایقرا

سلطان محمد فاتح از اینکه اوزون حسن بیک حکمران یک دولت مسلمان ترک با مسیحی‌ها بر علیه او اتفاق و اتحاد کرده بود، سخت متاثر شد و در فتح نامه‌ای که به مناسبت فتح اوتلوق بلی به حسین بایقرا حکمران خراسان فرستاد، به این مسئله اشاره کرد. «اکنون معلوم شد که عهد و پیمان اوزون حسن بیک در زبانش بود نه در افعالش زیرا برای حمله به دیار مسلمان به غیرمسلمانان نامه نوشته و آنها را تحریک کرده است[۴۶].» در واقع نیز در اثنای این جنگ ناوگان متفقین اوزون حسن بیک یعنی ونیز، پاپ، ناپل و شوالیه‌های رودس بعضی از بنادر و شهرهای ساحلی آناطولی غربی و جنوبی را به تصرف درآورده به آتش کشیده بودند، که ازمیر، انطالیه و مدللی از آن جمله بود[۴۷].

۴۴. از سوی سلطان محمد فاتح فتحنامه‌ای با خط اویغور به امرا و علما و دیگر مردم آن سوی مرز شرقی عثمانی‌ها که به ممالک روم گفته می‌شد، ارسال شد. در این فتحنامه«...سلطان محمد با عنایت خداوندی به سید و سادات و قاضی و مفتی و شیخ و دانشمندان ولایت روم به والیان تمامی ولایتها و به مردم ترک، عرب که به صورت پراکنده یا دسته جمعی ساکنند به مردم یاولواچ و قلاچ قارلوق و کرد و لرو به معتمدین و کدخدایان آنها به بازرگانان و کاروانیان آنها و بزرگان تمامی شهرستانها به کشتیبانها و دریانوردان...» خطاب کرده است.

۴۵. **فتح نامه** (منتشرنشده) به زبان فارسی به سبب فتح اوتلوک بلی، **آرشیو موزه توپقاپی** سرای. شماره ۹۶۰۶.

۴۶. **منشئات فریدون بیک**، جلد یک، صفحه ۲۷۶.

۴۷. در این مورد به قسمت مربوط به جنگ ونیز و ناوگان صلیبی‌ها در همین کتاب مراجعه شود.

←

عزل و قتل محمودپاشا وزیراعظم

پادشاه پس از بازگشت به استانبول چون از پاره‌ای عملکردهای محمودپاشا در اثنای جنگ[48] دلگیر شده بود، محمودپاشا را برای بار دوم از وزارت اعظمی عزل کرد و او را مجبور به اقامت در «خاساواسا» کرد که در جوار ادرنه بود و به آن «اوزون‌جه‌اواخاص‌کویی» می‌گفتند- در این محل محمودپاشا و قفیّه‌هایی دارد- و به جای او گدیک احمدپاشا را به وزارت اعظمی منصوب کرد. (۱٤۷٤م). محمودپاشا مدت زیادی پس از عزل زندگی نکرد.

بنا به نوشتهٔ تواریخ عثمانی در همان سال والی قرامان شهزاده مصطفی وفات می‌کند و محمودپاشا به محض شنیدن این خبر، برای عرض تسلیت به استانبول می‌آید و دشمنان او از ترس اینکه مبادا محمودپاشا دوباره به وزارت اعظمی منصوب شود، علیه او دسیسه‌ای ترتیب می‌دهند. مدت مدیدی می‌شد که محمودپاشا با شاهزاده مصطفی متوفی میانهٔ خوبی نداشت. علت این امر هم این بود که وقتی محمودپاشا به یکی از جنگها رفته بود، شاهزاده مصطفی به زن محمودپاشا تجاوز می‌کند، محمودپاشا زن خود را طلاق می‌دهد، ولی در اثر دستور پادشاه مجبور از رجوع به زن مطلقهٔ خود می‌شود. دشمنان پاشا به شاه گفتند که محمودپاشا از مرگ شاهزاده خوشحال است و یکی از جاسوسانی که به خانهٔ او رفته بود، دیده است که او لباس سفید برتن کرده و سرگرم بازی شطرنج است. گذشته از آن دلایل دیگری نیز برای خشم پادشاه علیه محمودپاشا[49] وجود داشت. از اینروی محمودپاشا توقیف شد و پس از آنکه مدت هجده

← در مورد توافق حسن بیک با سلطان حسین بایقرا حکمران خراسان ونیز اعلازام پسرش زینل بهادر با یک نیروی سی هزار نفری در اثر شکایات قرامانیان از عثمانی‌ها نامه هایی توسط اوزون حسن به رئیس شوالیه‌های رودس وپادشاه قبرس به تاریخ رمضان سال ۸۷۵ هـ.ق شبات ۱٤۷۱م ارسال شده است که در آرشیو موزهٔ توپقاپی به شماره‌های ۸۳٤٤، ۹٦٦۲ موجود است.

٤۸. بنا به روایت هنگامی که سلطان فاتح قصد داشت در زمستان به جنگ اقدام کند، محمودپاشا جنگ را تا بهار به تعویق انداخته بود و گذشته از آن در جنگ «اتلوق‌بلی» پیشنهاد کرده بود که نخست قرمحصارشرقی را به تصرف دربیاورند، این پیشنهاد را برای سردوانیدن نیروها کرده بود و به جز این دو مورد پس از مغلوب شدن اوزون حسن نیروها را از تعقیب او مانع شده بود، که به همین سبب شاه او را معزول می‌کند. محمودپاشا پس از «جاندارلی‌زاده خلیل» و «روم محمدپاشا» سومین وزیر اعظمی است که معزول و مقتول شد.

٤۹. خودداری محمودپاشا از کشتن سلطان بسنه پس از تسلیم، نپذیرفتن فرماندهی سپاه به هنگام جنگ با ←

روز در «یدی‌کوله» محبوس بود در ۱۷ اگوستوس سال ۱٤۷٤م ربیع‌الاخر ۸۷۹هـ ق[۵۰] اعدام شد و در استانبول در مقبره‌ای که نزدیک مسجدی معروف به مسجد محمودپاشا است دفن شد. محمودپاشا در بین مردم به «محمود پاشای ولی» معروف بود. همهٔ مورخین متفق‌القولند بر اینکه او مردی فاضل و دولتمردی با ارزش بود.

ماجرای اوغورلی محمدبیک

اوغورلی محمدبیک پسر اوزون‌حسن والی شیراز می‌خواست پس از پدرش جانشین پدر شود و با توجه به اینکه او پسر ارشد اوزون حسن بود، این مسئله طبیعی به‌نظر می‌رسید. اما در راه تحقق این خواسته مانعی وجود داشت و آن سلجوق بیگم سلطان زن سوگلی اوزون حسن بیک و مادر خلیل‌بیک و یعقوب بیگ بود. سلجوق بیگم سلطان آنقدر علیه اوغورلی محمد پیش پدرش بدگویی کرد که اوزون حسن از او سرد شد و حتی زندگیش هم به مخاطره افتاد. اوغورلی محمد که دیگر خود را در امنیت نمی‌دید، در سال ۸۷۹ هـ ق/۱٤۷٤م یعنی به دنبال جنگ «اوتلوق بلی» علیه پدرش عصیان کرد و ضمن پناهندگی به دولت ممالیک از آنان یاری خواست. سلطان ممالیک که از اقدامات اوزون حسن در مرزهای شمالی و نیز از حملات او به آن مرزها اطلاع داشت از پناهندگی اوغورلی محمد استفاده کرد و نیرویی را که موردنظر شاهزاده بود دراختیار او گذاشت و او را به حوالی عراق فرستاد. اغورلی محمد با نیروهای پدرش جنگید، اما موفقیتی نصیبش نشد و خود او نیز به شدت زخمی شد و فرار کرد و مادرش را پیش ملک شرف کایت‌بای سلطان ممالیک فرستاد و از سلطان خواهش کرد تا مادرش را راهنمایی بکند که بین او و پدرش میانجی[۵۱] شود.

از آنجایی که اغورلی محمد، به خواستهٔ خود نایل نشد این بار به عثمانی‌ها

← اوزون حسن، دستگیرنکردن اسحاق‌بیگ قرامانی در حالی که امکان دستگیری‌اش بود، این دلایل به انضمام دلایلی که قبلاً گفته شد از جملهٔ بهانه‌های قتل او بود، ولی علت واقعی قتل او دشمنی‌اش با شاهزاده مصطفی بود که به زنش تجاوز کرده بود. حتی روایت کرده‌اند که محمودپاشا شاهزاده را مسموم می‌کند.

۵۰. تاریخ اعدام محمودپاشا به موجب یک شعر عربی در **حدیقه الجوامع** به حروف ابجد ۸۷۸هـ ق و در «**سجلّ عثمانی**»نیز همین سال قید شده است که اشتباه است.

۵۱. به موجب یادداشتی در «**دول اسلامیّه**» (صفحه ٤۰۹) مادر کلیه بچه‌های اوزون حسن سلجوق‌بیگم سلطان بوده است، ولی از نوشته‌ها و اسناد مصری چنین برمی‌آید که مادر اوغولی محمد زن دیگر اوزون‌حسن، بود که با پسرش زندگی می‌کرد.

پناهنده شد که اوزون حسن به کلی از این موضوع دچار شک و سوءظن شد.
سلطان محمدفاتح با روی گشاده اوغورلی محمد را پذیرفت و درصدد برآمد تا در ازاء عملی که حسن‌بیک در مورد قرامانیان انجام داده بود مقابله به مثل کند، بنابر این دخترش گوهرخان سلطان را به عقد او درآورد و او را به سمت والی سیواس تعیین کرد و به مرز فرستاد.
استقرار اوغورلی محمد در مرز مانعی در راه انجام خواسته‌های سلجوق بیگم سلطان به شمار می‌رفت، لذا سلجوق بیگم، اوغورلی محمد را با حیله و با وعدهٔ تفویض حکومت دعوت کرد و اوغورلی محمد اغفال شد و از سیواس خارج شد و به محض رسیدن به ارزنجان دستگیر شد و به قتل رسید (۸۸۲هـ ق/۱٤۷۷م) حاصل ازدواج اغورلی محمد با گوهرخان سلطان پسری بود به اسم گوده احمدبیک. پادشاه به محض آگاهی از قتل اوغورلی محمد، دختر و نوه‌اش را از ارزنجان به استانبول آورد.

* * *

پس از محاربهٔ «اوتلوق‌بلی» با اوزون حسن صلح برقرار نشد و این وضعیت تا مرگ حکمران آق‌قویونلو ادامه یافت. پس از مرگ اوزون حسن پسرش سلطان خلیل به منظور برقراری دوستی مجدد فی‌مابین، یکی از علما یعنی قاضی علاءالدین بیهقی را به استانبول فرستاد و به این ترتیب مناسبات دوستانه مجدداً برقرار شد.

انقراض دولت قرامانیان

اقدامات قاسم بیک در ایچل

همانطوریکه در انتهای بخش مربوط به قرامانیان اشاره شد، هنگامیکه پیراحمد بیگ از نزد اوزون حسن فرار کرد برادرش «قاسم» در حوالی ایچل مانده بود. درواقع هنگامیکه قاسم بیک در اواخر سال ۱٤۷۲ و یااوایل سال ۱٤۷٤م درصدد بود تا قلاع مستحکم «سیلیفکه[52]» و «کورکو» را از عثمانی‌ها پس بگیرد دریاسالار پیترو موچه نیگو فرمانده نیروی دریایی متحدین اوزون حسن یعنی ونیز، ناپل و پاپ به منظور کمک به قاسم‌بیگ به سواحل ایچل آمده بود و توسط فرستاده‌ای با قاسم بیک در مورد فعالیتهای جنگی به توافق رسیده بود.

۵۲. این محل با اختلافات جزئی کورکو، گورکو، گرکو و کورکوس تلفظ شده که به احتمال قوی نام قدیمی‌اش جوریوجوس بوده است (تاریخ هامر جلد ۳ صفحه ۲۸۷).

«کورکو» بی آنکه مقاومت چندانی بکند، تسلیم دریاسالار شد. به دنبال آن قلعه سیلیفکه که دویست محافظ داشت تسلیم شد و قاسم بیک ضمن تصاحب این دو قلعه به یاری متحدینش در «ایچل» مستقر شد. زیرا به جز دو محلی که ذکر آن رفت قلاع ارمناک، مینان و دولی حصار نیز دراختیار «قرامانی»ها بود. تصرف قلاع سیلیفکه و سقن و کورکو مصادف با جنگ اوزون حسن و عثمانی‌ها بود.

اوضاع پس از جنگ اوتلوق بلی

پس از آنکه سلطان محمد فاتح از جنگ مشرق برگشت نوبت به تصرف مناطقی رسید که در دست قرامانیان بود. برای قرامانیان فقط یک نیروی قابل اعتماد باقی مانده بود. پیراحمد بیک به اتفاق اوزون حسن در جنگ اوتلوق‌بلی فرار کرده بود، اما بعداً به حوالی ایچل آمده ضمن ملاقات با برادرش قاسم بیک متحداً تصمیم به اقدام گرفته بود، حتی قاسم بیک تصمیم گرفته بود که قلعه سیلیفکه را به برادر بزرگش پیراحمد بیک بدهد ولی او نپذیرفت. پیراحمد بعداً به ارمناک رفت و موضعی به اسم یلی تپه را قرارگاه خود کرد. به همین دلیل بود که در معیت گدیک احمد پاشا تعدادی[۵۳] از سربازان «قاپی قولی» و «سپاهی* تیماری» آناطولی به حوالی قرامان اعزام شد.

گدیک احمد پاشا درصدد برآمد تا، پیراحمد بیک قرامانی را با حیله و نیرنگ به دام بیندازد و به همین منظور سفیری به نزد او فرستاد و تقاضای صلح کرد ولی به دنبال آن و به سرعت حرکت کرد و به «یلی تپه» حمله برد، اما پیراحمد بیک موفق شد خانواده‌اش را در غاری پنهان سازد و خود نیز بلافاصله به جنگل زد و در آن مخفی شد. گدیک احمد پاشا قلعهٔ ارمناک را به تصرف درآورد و قلعهٔ «منیان» را که بسیار

۵۳. بعضی از محققین را عقیده بر آن است که گدیک احمد پاشا پس از این آخرین جنگ قرامان در اثر قتل محمود پاشا وزیر اعظم شد. ولی بنا به نوشتهٔ **تاج‌التواریخ** و **تاریخ عالی** محمود پاشا پس از جنگ با اوزون حسن هنگامیکه به استانبول برگشت به اوزون جه اوخاص کویی در جوارادنه فرستاده شد. و بعداً که به مناسبت فوت شهزاده مصطفی جهت عرض تسلیت به استانبول آمد به زندان افتاد و اعدام شد. (**تاج‌التواریخ** جلد یک صفحه ۵۵۲-۵۴۳ ۰ **تاریخ عالی** بخش وزرای سلطان محمد- شرح حال محمود پاشا. سولاق‌زاده به نقل از **تاج‌التواریخ** صفحه ۲۴۷).

به موجب این مدارک گدیک احمدپاشا پس از عزل محمودپاشا وزیر اعظم شد، نه پس از مرگ او.

*. تیول اراضی و املاک دولتی که در مقابل دریافت عشریه در دورهٔ عثمانی به سپاهیان داده می‌شد. به سپاهیانی که از این پول استخدام می‌شدند «تیمارلی سپاهی» می‌گفتند.م.

صعب‌العبور بود زیر آتش توپ گرفت و آنجا را نیز متصرف شد. در قلعه «منیان» خانواده ودختران پیراحمد دستگیر شدند که با حرمت و احترام آنها را به قونیه اعزام کردند.

پیراحمد بیک با شنیدن سقوط قلعهٔ منیان از شدت تأثر به قصد انتحار خود را از بالای صخره‌ای به پایین پرت کرد ولی به درختی گیر کرد ونجات یافت. پیراحمد بیک با ناامیدی به «تارسوس» و از آنجا مجدداً به نزد اوزون حسن بیک رفت و در ملکی واقع در حوالی بایبورد مقیم شد و همانجا نیز وفات کرد. گدیک احمدپاشا پس از تصرف قلعهٔ «منیان»، سیلیفکه را محاصره کرد و باتوپچیان سیلیفکه که قبلاً در خدمت دولت عثمانی بودند و پس از به تصرف درآمدن قلعه توسط قاسم بیک که به خدمت او درآمده بودند پنهانی تبانی کرد، توپچیها مخزن باروت را آتش زدند که خانه‌های زیادی صدمه دید وخراب شد. مهاجمین از دیوارهای خراب شده قلعه به درون ریختند و بدین ترتیب سیلیفکه به تصرف درآمد(۱٤٧٤م). درهمین گیرودار بود که شهزاده مصطفی والی قرامان بیمار شد و «کوچر بیک» حاکم «نیقده» را جهت ضبط دولی قره‌حصار که بین نیقده و قیصریه قرار داشت مامور کرد ولی حاکم دولی قره‌حصار، آتماجابیک مقاومت کرد و اظهار داشت قلعه را به جز شخص شهزاده مصطفی به کس دیگری تسلیم نخواهد کرد. از این روی شاهزاده مصطفی با حالت بیماری به شخصه آمد و قلعه را تحویل گرفت و در آن محافظینی گماشت.

مرگ شاهزاده مصطفی والی قرامان

پس از مراجعت شاهزاده مصطفی از دولی قره‌حصار بیماریش شدت یافت به نیقده و از آنجا به «برپازاری»[٥٤] رفت. حمام کرد و به محض بیرون آمدن از حمام وفات کرد. جنازه‌اش را به «بورسه» منتقل کردند و آنجا به خاک سپرده شد و برای فرمانداری قرامان والی قسطمونیه یعنی شاهزداه جم‌سلطان تعیین شد. (اوایل سال ۱٤٧٥م).

گدیک احمد پاشا وزیر اعظم، مدتی در قونیه در معیت «جم سلطان» بود. شاهزاده مصطفی مردی بود عالم و شاعر صاحب دیوان که در عین حال جنگجوی ماهری بود و زیاده از حد به زنان تمایل داشت، به طوری که وقتی محمود پاشا درجنگ

٥٤. به موجب نوشته **تاج‌التواریخ** برپازاری قصبه‌ایست به نام «بر» که بین قونیه و «نیقده» قرار داشت. و مثل معروفی است که می‌گویند «ازپازاری که رد شدی خرتو برون به نیقده».

بود زن او را اغفال کرد و ازاین روی محمود پاشا با او از در دشمنی درآمد و به همین دلیل است که روایت کرده‌اند شاهزاده را محمود پاشا مسموم کرد. مادر شاهزاده مصطفی، گلشاه خاتون بود که از او دختری به نام هانی سلطان به جای مانده بود. باری، به این ترتیب امیرنشین قرامان تماماً به تصرف درآمد. قاسم بیک فرار کرد (سال ۱۴۷۵م) و تا مرگ سلطان‌محمد فاتح که در سال ۸۸۶ هـ ق ۱۴۸۱م میلادی اتفاق افتاد، در این سوی و آن سوی سرگردان بود. در مجادله و رقابتی که بین با یزید دوم و شاهزاده «جم» درگرفت ضمن توافق و اتحاد با«جم» به او یاری کرد. و مدتی درحوالی ایچل ماند، پس از پناهنده شدن «جم» به شوالیه‌های رودس به ناچار برای عفو گناهش به عثمانی‌ها ملتجی‌شدوتا هنگام وفاتش[۵۵] که در محرم سال ۸۸۸ه ق/شبات ۱۴۹۳ م اتفاق افتاد تحت تابعیت عثمانی‌ها حاکم حوالی ایچل بود.[۵۶]

با توجه به اینکه دولت قرامانی بیش از دو قرن حاکمیت داشت و مردم با این خانواده وابستگی و همبستگی زیادی داشتند لذا از میان برداشتن این دولت حدود یک قرن طول کشید و به سختی انجام پذیرفت.

مصطفی بیک قرامانی

دولت عثمانی از اشغال تمامی سرزمین‌های قرامانیان پس از مدتی در سال ۹۰۶ ه ق/۱۵۰۰ م درصدد برآمد تا مالیات ایالت قرامان را تثبیت کند، از این روی یک مامور تحریر که نزد جم سلطان بود و سمت کدخدایی داشت به آن سامان اعزام شد. این شخص تیول آن سرزمین را دو برابر کرد و سند رسمی و دولتی تنظیم کرد[۵۷]. به موجب این سند سپاهی‌های قرامان با عشایر طورقود و وارساق اتفاق کردند. مصطفی بیک پسرحاجی حمزه بیک نوهٔ برادر قاسم‌بیک یعنی نوهٔ میرزابیک را که در حوالی

۵۵.پس از وفات قاسم‌بیک امرای قرامان محمودبیک پسر طورقود را به جانشینی قاسم‌بیک مناسب تشخیص داده از دولت عثمانی موافقت باآن را درخواست کردند که مورد قبول واقع نشد اما محمودبیک که درجنگ بین عثمانی‌ها و ممالیک جانب ممالیک را گرفته بود عزل شد و برای دستگیریش سربازانی اعزام شد ولی موفق به دستگیریش نشدند و او به اتفاق همسر و فرزندانش به حلب فرارکرد(۸۹۲ ه ق/ ۱۴۸۷م).

۵۶.«بهشتی» صفحه ۱۵۱ و دیگر تواریخ

۵۷. عاشق پاشازاده صفحه ۲۶۰.

۵۷.در تاریخ عالی به جای مصطفی‌بیک، حکمرانی ابراهیم پسراسحق‌بیک قید شده است جلد اول(منتشرنشده) صفحه ۱۹۲.

ایران بود به ایچل دعوت کردند و او را حکمران اعلام کردند.[۵۸] و درست درهمین ایام سلطان با یزید دوم سرگرم جنگ«موره» باونیز بود. به این ترتیب این حادثه با ایام پرمشغلهٔ دولت عثمانی مصادف شده بود. ازاین روی برای رفع این غائله شهزاده احمد، والی ماسیه و «شهنشاه» والی قرامان و پسرش محمدشاه، والی « بکشهری » مامور شدند و از سوی دیگر «ذوالقدر اوغلی علاءالدوله» و پسر شاهرخ نیز با گروهی سرباز اعزام شده بود. این عده از «لارنده» و «خادم‌لی» به حرکت درآمدند، اما به مصطفی بیک دسترسی نیافتند. زیرا «قرامان اوغلی» به اتفاق همراهان خود گریخته و درنقاط صعب‌العبوری پناه گرفته بود. به مناسبت فرارسیدن فصل زمستان تعقیب این مسئله به بهارموکول شد.

پس از آنکه سلطان با یزید از جنگ بازگشت وزیراعظم جدید، مسیح پاشا را به همراه گروهی سرباز «قاپی قولی» به دفع غائله خاندان قرامانیان مامور کرد. مسیح پاشا که در رمضان سال ۹۰٦ هـ ق (نیسان ۱۵۰۱م) از استانبول حرکت کرده بود پس از ملاقات شاهزاده شهنشاه از قونیه به حرکت خود ادامه داد. ازاین روی کم‌کم قوای عشیره‌ای قرامان اوغلی از اطرافش پراکنده شده به مسیح پاشا پناهنده شدند. مسیح‌پاشا، بین لارنده و «تاشلی» قلعه‌ای ساخت و سربازان محافظ درآن گماشت و آنگاه سربازان را به سه قسمت تقسیم کرد و تعقیب پیگیری را آغاز کرد. مصطفی با تغییر قیافه نخست به تارسوس و از آنجا به حلب گریخت. نایب‌السلطنه حلب نخست مصطفی‌بیک را توقیف کرد و پس از دریافت دستور سلطان ممالیک از قاهره به آنجا فرستاد. مصطفی بیک تاربیع‌الاول سال ۹۱۹ هـ ق (مائیس ۱۵۱۲م) زنده بود و در آن تاریخ در اثر ابتلاء به طاعون وفات یافت.

۵۸. تاج‌التواریخ جلد ۲ (صفحه ۱۰٤).

فصل ۷

تبدیل جنگ عثمانی- ونیز به جنگ صلیبی و نتایج آن

علل جنگ

پس از تصرف استانبول توسط عثمانی‌ها و کسب موفقیت در آلبانی، موره و «آدا*»ها و از میان برداشتن امپراتوری «طرابزون» در آناطولی و بیک‌نشینی جاندار و علائیه و دولت قرامانیان چه در شرق و چه در غرب دشمنان قدرتمندی برای عثمانی‌ها تراشید. در راس این دشمنان در شرق آق‌قویونلوها و در غرب پاپ وجمهوری ونیز و ناپل و سلطان‌نشین مجار قرار داشت. البته دراین بین اسکندربیک حاکم آلبانی و شوالیه‌های رودس را نیز نباید ازنظر دور داشت.

در جنگی که علیه عثمانی‌ها شروع شد، نخست‌جمهوری ونیز وارد عمل شد سپس پاپ و سلطان ناپل و شوالیه‌های رودس از راه دریا و مجارها از راه خشکی وارد این جنگ شدند و سپس دولت آق قویونلو در آن شرکت جست.

اتحاد ونیز، مجار واسکندربیک علیه عثمانی‌ها

جمهوری ونیز علیرغم آنکه احساس می‌کرد استیلای عثمانی‌ها برای او خطرناک

*جزیره

است معهذا تا مدت کمی بعد از فتح استانبول از دست زدن به اقدامی علیه عثمانی‌ها خودداری می‌کرد و حقیقت امر اینکه با رقبای اروپائی خود درگیر بود، بدین معنی آلفونس پنجم سلطان ناپل و آراگون سعی می‌کرد در آلبانی که ونیز می‌خواست آن را تحت نفوذ خود درآورد، حاکمیت خود را تثبیت کند و این چیزی نبود که جمهوری ونیز بتواند آن را تحمل کند. به ویژه که روابط دوستانهٔ سلطان جدید ناپل با عثمانی‌ها بیشتر ونیز را اندیشناک کرده بود و ازآن گذشته روابط میلان وجمهوری ونیز نیز چندان دوستانه نبود.

موفقیت ترک‌ها در آناطولی و تجاوز آنها به مستعمرهٔ ونیز یعنی موره، سرانجام با تشویق و تحریک پاپ منجر به اتحاد میان ونیز و اسکندربیک شد.

در سال ۱٤٦۳ م یک پیمان عدم تجاوز بین دوطرف بسته شد[۱]. گذشته از آن در ایلول همان سال ونیزی‌ها با مجارها علیه عثمانی‌ها نظیر چین قراردادی را منعقد ساختند منتها این قرارداد کاملاً محرمانه بود و فقط پاپ ازآن خبر داشت.

و باز با دخالت پاپ در ۱۹ اکیم سال ۱٤٦۳ م بین ونیز و «بورگونیا» قراردادی علیه عثمانی‌ها بسته شد که فردیناند پادشاه ناپل نیز قصد واردشدن به این پیمانها را کرد. دوری جستن «بورگونیا» از ونیز و اشغال بعضی از مناطق تحت حاکمیت ونیز از سوی دوک‌میلان مانعی در راه تحقق آرزوی پاپ در ایجاد یک جنگ صلیبی به شمار می‌رفت. پاپ به منظور تحریک و تشجیع جمهوری «راغوزه» که در معرض تهدید «فرنگ‌ها» و عثمانی‌ها قرار داشت و به منظور کمک به آن جمهوری که سیاست مرددانه‌ای تعقیب می‌کرد به «آن کونا» سفر کرد ولی به دنبال این سفر در ۱٤ اگوست ۱٤٦٤ ناگهان وفات کرد و بدین ترتیب جنگ صلیبی که پاپ علیه ترک‌ها مقدمات آن را می‌چید به مرحلهٔ عمل درنیامد[۲].

۱.به موجب این معاهده نامه مقرر شده بود که جمهوری ونیز هم ازنظر پول و هم ازنظر نیرو و سرباز اسکندربیک را یاری کند و قرار شد برای حفاظت مردم از حمله‌های هرسالهٔ ترک‌ها که از ماه نیسان تا حزیران صورت می‌گرفت کشتیهای مسلح و رزمی ونیز به سواحل آلبانی اعزام شود. باز به موجب این عهدنامه قرار براین شد که اگر جمهوری ونیز احتمالاً با عثمانی‌ها پیمان دوستی بست، اسکندربیک را نیز در این پیمان سهیم و شریک سازد و در صورت بروز خطری اگر اسکندر بیک بخواهد به ونیز پناهنده شود، باید این پناهندگی مورد پذیرش قرارگیرد تا در زمان مساعد بتواند دوباره به آلبانی بازگردد.

۲.پاپ پی دوم به موجب نقشه‌ای که طرح کرده بود قرار بود شهرهای ساحلی «پلوپویتر»، «بئوتیا»، «آتیک» و «اپیر» را به ونیز، «مقدونیه» را به اسکندربیک و بلغارستان، صربستان و افلاق را به مجارها ببخشد و باقی

←

اما علیرغم مرگ پاپ، ونیز به اتفاق اسکندربیک و مجارها دست به اقدام زد.

تصمیم ونیز برای جنگ

عثمانی‌ها پس ازجنگهای افلاق و مدللی با نیروی دریایی خود به وضعی درآمده بودند که می‌توانستند در برابر ونیز به مقابله برخیزند. جناق قلعه را مستحکم کرده و سال قبل نیز از جنگ بسنه بازگشته بودند و به این ترتیب خطر اصلی از راه زمینی مجارستان و ونیز را بیش ازپیش تهدید می‌کرد. و همان‌گونه که قبلاً گفتیم آنها تصمیم گرفته بودند متحداً واردعمل بشوند.

در واقع نیز پس از استیلای عثمانی‌ها بر «بسنه» و عبور نیروهای «آقنجی» ترک از مرز ونیز و اشغال اراضی ونیز درحوالی لپانتو(اینه بختی) توسط ترکان اورنوزاوغلی عیسی بیک و حاکم آقنجی موره توراخان‌زاده عمربیک و حمله به مستملکه‌های «کورون» و «مودون» سبب پاره شدن ریسمانی شد که به ظاهر محکم و بادوام‌می‌نمود.[3] دراثراین‌مسائل وعوامل‌وبه‌خاطرنطق هیجان‌انگیزیکی‌از مدبرترین و دوراندیش‌ترین اعضای سنای ونیز به نام «ویکتور کاپلی» در سال ۱٤٦۳ م تصمیم به جنگ علیه ترک‌ها به اتفاق اسکندربیک اتخاذ شد و ونیز به اتفاق یکی از متحدین یعنی مجارستان وارد عمل شد[4].

جنگ با ونیز و مجارستان

پس از اخذ تصمیم جنگ علیه عثمانی‌ها از سوی سنای ونیز، «یاکومو لوره دانو»

←ماندهٔ سرزمینهای امپراتوری بیزانس را به خانواده‌های(روم) بدهد(**آلبانی** صفحهٔ ۱۳٦ نوشتهٔ آ.گگاژ)

۳.به عقیدهٔ **کریتوولوس** علت اتخاذ تصمیم آغاز به جنگ از سوی ونیزی‌ها این بود که عمربیک والی«موره» به تصور آنکه ونیزی‌ها درصدد استخفاف و حقیرشمردن او هستند به سرزمین ونیزحمله برد و«مور» را تماماً از دست آنان خارج کرد(صفحهٔ ۱٦۹-۱٦۸) **هامر** نیز(جلد ۳ صفحهٔ ۸۳) می‌نویسد که جنگ ونیز در اثر یک بهانه و دست آویز کوچکی صورت گرفت، به این ترتیب که گویا یکی از غلامان حاکم«آتن» با ده هزارسکهٔ نقره به «کورون» فرارمی‌کند. درخواست می‌شود که این غلام را تسلیم بکنند ولی چون شخص مزبور به دین مسیحی گرویده بود از تسلیم او خودداری می‌شود درنتیجه حاکم موره اورنوس‌زاده عیسی‌بیک به اراضی ونیزی‌ها تجاوز کرده پس از محاصرهٔ «ارغوس» آنجا را به تصرف خود در می‌آورد. به طوری که در متن نوشتهٔ **هامر** برمی‌آید با توجه به اینکه ونیز با مجار و آلبانی علیه عثمانی‌ها اتحاد کرده بودند مسئلهٔ موره، برای آغازجنگ در واقع یک بهانه و دست‌آویز بوده است.

٤.سنای ونیز که تصمیم به جنگ گرفته بود، بلافاصله نزد سلطان مجار و پاپ نماینده‌ای فرستاد. پاپ پاسخ داد که پس از دفع بزرگترین دشمن کلیسا یعنی «دوک داریمین» با کمال رضایت و میل دعوت آنان را اجابت خواهد کرد. سلطان مجار نیز جواب موافق داده بود. (**هال کوندیل** صفحه ۲۲۸).

منسوب به خاندان لوره‌دانو که از هر حیث شایستگی فرماندهی نیروهای ونیزی را داشت، به این سمت تعیین گردید[۵]. به موجب تصمیمات متخذه قرار شده بود که ونیز «موره» را و مجارها ، بسنه را به تصرف درآورند و اسکندربیک در آلبانی دست به اقدام و فعالیت بزند. این تصمیم متحدین هم توسط جاسوسان و هم فرماندهان نیروهای موره و بسنه به اطلاع عثمانی‌ها رسیده بود. از اینروی دولتمردان عثمانی در مورد حملاتی که از دو سوی انجام می‌گرفت با هم ملاقات و مشاوره کردند. در واقع نیز دراگوستوس سال ۱٤٦۳م ونیزی‌ها به «موره» حمله کردند. به موجب تصمیمات متخذه پادشاه محمودپاشا را با عجله به سوی «موره» که سخت حائز اهمیت بود اعزام داشت و قرار شد خود نیز به دنبال او حرکت کند. محمود پاشا همان سال تقریبا اواخر ایلول حرکت کرد.

همان طوری که قبلا در بخش مربوط به جنگ موره و بسنه دیدیم ونیز با سی و پنج رزمناو و دوازده کشتی بزرگ[٦] وارد موره شده از یک سو در شهر «کورنت» عمر بیک را محاصره کردند ولی در حومه «کورنت» شکست فاحشی خوردند و اقدام به فرار کردند. از آن پس شهرهای عصیان کردۀ موره یکی پس از دیگری به اطاعت گردن نهادند. «ماتیاس کورون» که با یک نیروی بیست و پنج هزار نفری وارد بسنه شده بود، «یای‌جه» مرکز بسنه و سایر قلاع را به تصرف درآورده بود، اما دومین جنگ بسنه توسط شخص سلطان محمد فاتح که در سال ۱٤٦٤م صورت گرفت مانع از استیلای مجارها بر بسنه شد و سلطان مجار پس از تخلیه قلعه‌ها، عقب نشست.

نیروها و ناوگان ونیز که در موره ناموفق مانده بود به «قالاماته» عقب نشست ولی

۵.در اثر **هال کوندیل** این شخص یاکومولوره دانو و قید شده است و **هامر** از او با نام لوئیجی لوره دانو اسم می‌برد.

٦.در **تاریخ عالی** (صفحه ٦۷) و **تاج‌التواریخ** (جلد یک صفحه ۵۰۲) حرکت محمودپاشا به سوی «موره» را سال ۸٦۹ قید کرده است که اشتباه است. **کریتوولوس** خواه جنگ موره و خواه جنگ بسنه را در سیزدهمین سال جلوس سلطان محمد فاتح ذکر کرده است که مصادف با سال ۸٦۸ هـ ق/۱٤٦۳م است. **تاریخ هامر** (جلد ۳ صفحه ۸۵) جنگ موره را در سال ۱٤٦۳م قید کرده است. ضمن بررسی **«تاریخ ترک‌عثمانی»** و **تاریخ هامر** و نیز تاریخ **هال کوندیل‌و کریتوولوس** به خوبی معلوم می‌شود که جنگ «موره» یک سال قبل از جنگ بسنه به وقوع پیوست.

به موجب نوشته **هال کوندیل** و نیز پس از شکست در موره به مجارها که از «طونه» گذشته بودند توصیه می‌کند که تسلیم عثمانی‌ها نشوند. (صفحه ۲۳۳).

در همان جا نیز ضرب شست شدیدی از ترک‌ها خورد. اسرایی که از آنها گرفته شده بود به کلیبولی فرستاده شدند. لورمدانو که به جای «اوراستوگوستینیانی» به فرماندهی نیروی دریایی منصوب شده بود، قصد داشت به کلیبولی برود ولی جرئت این کار را نیافت. ویکتور کاپل‌لو که به جای او برگزیده شده بود جزایر شوز، ایمروز و سمادیرک را به تصرف درآورد و «آتن» را اشغال کرد ولی در اثر حمله ترک‌ها ناچار به عقب‌نشینی از آنها شد.

باز در همان سال نیروی دریائی ونیز مدللی را اشغال کرد، ولی به محض شنیدن خبر حرکت نیروهای دریایی ترک‌ها به فرماندهی محمودپاشا از آنجا عقب نشست.

پیشنهاد صلح توسط جمهوری ونیز

جمهوری ونیز در سال ۱٤٦۷م به منظور برقراری صلح با اعزام هیئتی به عثمانی‌ها متوسل شد و ضمن آن پیشنهاد کرد که جزایر «ایمروز» و «لمنی» در اختیار ونیز قرار گیرد و در عوض ونیز هرسال خراجی در مقابل آن پرداخت کند. سلطان عثمانی در برابر این پیشنهاد پاسخ می‌دهد که: «اگر قصد صلح با مرا دارید بروید و خوب دربآره‌اش فکر کنید» و به این ترتیب هیئت اعزامی را باز می‌گرداند[۷].

ادامهٔ جنگ

ونیز با دریافت این جواب رد برای آنکه نتیجهٔ ثمربخشی را عاید خود سازد دست به حملهٔ شدیدی در «موره» زد و در اواخر سال ۸۷۲ هـ ق/ ۱٤٦۷م با قریب به چهل کشتی [۸] و یک نیروی دوهزارنفری به فرماندهی کانالیس[۹] به ناحیهٔ «آهایا» واقع در «موره شمالی» اعزام داشت.

کانالیس «پاتراس» را محاصره کرد و خود برای حمله به جزایر ترک به «آغریبوز» رفت که عده‌ای اهالی «موره» نیز به او ملحق شدند. اما توراخان بیک اوغلی عمر با نیروی اندکی از کمینگاه به این عده تاخت و آنها را شکست داد، اسرای بسیاری گرفت

۷. **کریتوولوس** صفحهٔ ۱۸۸.

۸. **کریتوولوس** حدود چهل کشتی را قید کرده است (صفحه ۱۸٦). **هال کوندیل** بیست کشتی ذکر کرده است (صفحه ۲٤۲).

۹. اسم این شخص در **هال‌کوندیل** نیکلا کاناله قید شده و در **تاج التواریخ** از این شخص شاید محرف گزال و یا «کاناله» به نام «گندرال» اسم برده شده است. در **شرح حاشیه تاج‌التواریخ** نام «نیکلا کاماپل» نیز نوشته شده است.

و تعدادی از آنان را به استانبول فرستاد و عدهٔ زیادی از نیروهای ونیزی در دریا غرق شدند.

کانالیس نیروهای خود را در «موره» رها کرد و آنجا را ترک گفت. پس از تحصیل نیروی کمکی به آغریبوز آمد و به تقویت نیروهای خود پرداخت و با بقیهٔ نیروهای خود و به همراه نیروهای کمکی حمله به لمنی و ایمروز و انزنه را آغاز کرد. نخست لمنی و آنگاه ایمروز را به تصرف درآورد و پس آنگاه به «انزه» حمله‌ور شد. (سال ۱٤٦۷ م). و بااستفاده از نردبام وارد قلعه شده، دروازه‌های قلعه را گشود و شهر قلعه را به تصرف درآورد:

«شهر را غارت کردند. شهر غرق در آتش و خون بود. قسمت اعظم مردم که از دم تیغ نجات یافته بودند اسیر شدند. قسمتی از اهالی شهر چه زن و چه مرد دچار اعمال غیرانسانی شدند. بی‌آنکه به نام مسیح حرمت و احترامی بگذارند مکانهای مقدسه تلویث شد. مظالمی که آنها مرتکب شدند از مظالم ترک‌ها نیز فراتر بود. به عرض و ناموس همشهریها تجاوز کردند. با همهٔ غنائم و ده هزار اسیر به آغریبوز که کانالیس در آنجابودبرگشتند اما ترک ها با تصرف آغریبوز به این فجایع پاسخ مناسب دادند...[۱۰]» نیروهای ونیز قاضی و خطیب انزه را به اتفاق سایر مسلمانان به آغریبوز فرستاده بودند.[۱۱]

پس از این ماجرا کانالیس درصدد تصرف «ینی‌فوچه» واقع در سواحل آناطولی برآمد که با دادن تلفات بسیار عقب رانده شد. بعداً کشتیهای عثمانی آمدند و اهالی مرکز لمنی را با خود بردند و جزیره را خالی از سکنه کردند، کانالیس با شنیدن این اخبار باعجله به لمنی آمد و چون جزیره را خالی از سکنه دید، بازگشت و به این ترتیب عثمانی‌ها به تلافی اسرائی که در انزه توسط ونیزی‌ها گرفته شد، کلیهٔ ساکنین جزیره را با خود برده بودند.

در سال ۱٤٦۸ به منظور گرفتن انتقام حملهٔ ونیزی‌ها نیروی دریائی عثمانی

۱۰. متن فوق را در بین پارانتز عیناً از ذیل **هال کوندیل** (تاریخ انتشار ۱٦۳۲ م صفحهٔ ۲٤۲) نقل کرده‌ام. **هامر** ضمن برشمردن مبالغه‌آمیز مظالم ترک‌ها از این ستمگری که در انزه اتفاق افتاد بحثی به میان نمی‌آورد.

۱۱. **تاج‌التواریخ** جلد یک، صفحهٔ ۵۱۳.

مرکب از سیصد فروند کشتی به فرماندهی محمود پاشا به سوی جزیرهٔ آغریبوز به حرکت درآمد.

نخست بر سر راه دریایی جزیره شیرا (سیروس) را به تصرف درآورد و به آغریبوز حرکت کرد و همان‌طوری که در بخش مربوطه دیدیم، پس از هفده روز محاصره مرکز «آغریبوز» به تصرف درآمد و به دنبال آن تمامی جزیره اشغال شد.

پیشنهاد صلح از سوی عثمانی‌ها

پس از آنکه جمهوری ونیز آغریبوز را از دست داد، با همهٔ تلاشهایی که کرد نتیجه‌ای نگرفت و در اثر ضربهٔ شدیدی که خورده بود تمایل داشت با عثمانی‌ها به صلح و توافق برسد ولی از بیم رد شدن پیشنهادش دست به اقدامی نمی‌زد. دولت عثمانی هنگامی که قصد جنگ با اوزون حسن را داشت به منظور احتراز از اتحاد و اتفاق و نیز با او درصدد توافق با ونیز برآمد. مارا (مریم سلطان) نامادری سلطان محمد فاتح و پرنسس صربستان بین دوطرف میانجی شد و بدین ترتیب از طریق «لئوناردو بولدو» فرمانده قلعهٔ «اشقودره» با ونیز تماس حاصل شد.

سلطان محمد فاتح پس دادن «کرویه» را که مرکز اسکندر بود و در زمان سلطان مراد دوم به تصرف ونیز درآمده بود پیش کشید و در مقابل آن متقبّل شد که از اخذ یکصد وپنجاه هزار «دوکا»ئی که تجار ونیزی درصدد دادن آن بودند خودداری کند. ونیزی‌ها نیز متقابلاً پس دادن جزیرهٔ «آغریبوز» را مطرح کردند و از آنجایی که هیچیک از طرفین با پیشنهادات طرف دیگر موافقت نکردند، انعقاد پیمان صلح عملی نشد. (سال ۱٤۷۲ م).

جنگ صلیبی علیه عثمانی‌ها

جنگ ونیز- عثمانی شش سال تمام بود که ادامه داشت. با مرگ پاپ «پی سوم» در سال ۱٤٦٤ م جمهوری ونیز بزرگترین امید خود را از دست داد، اقدامات متفقش مجارستان برای پس گرفتن بسنه بی‌نتیجه ماند و اقدامات اسکندر در اثر حملهٔ متقابل «آقنجی»ها عقیم شد و گذشته از آنچه که گفته شد، «آقنجی»های ترک شروع به کوبیدن مناطق ونیز کردند. جمهوری ونیز که به این ترتیب به کلی تنها مانده بود، برای جبران ضایعاتی که در اثر از دست دادن جزیرهٔ مهم آغریبوز دچارش شده بود از

یک سو سفرائی پیش اوزون حسن بیک فرستاد[12] که دوم آرالیق سال ۱۴۶۳م بینشان پیمان اتحاد بسته شد و از دیگرسوی نمایندگانی به نزد پاپ، فردیناند و سلطان ناپل فرستاد و از آنها طلب یاری کرد و خواهش کرد که در مقابل دشمنی که بدون برخورد با هیچ مانعی تا مرزهای آن کشور آمده است دست به اقدامات مشترک متقابل زده در تابستان همکاری لازم را به عمل بیاورند و ضمناً به اطلاع رسانیده شد که این اوضاع پیش‌آمده قابل تحمل نمی‌باشد. پاپ و فردیناند وعدهٔ کمک و یاری[13] دادند. گذشته از اعزام این نمایندگان ازطرف «موچه نیگو» از سوی فرمانده لشکر و نیز نامه‌هایی به پادشاه قبرس و شوالیه‌های رودس ارسال شد که ازجانب آنها نیز جواب موافق دریافت کرد. (سال ۱۴۷۲ میلادی).

حملهٔ دریاسالار ونیزی به سواحل ترک‌ها

پس از آنکه این آمادگیها صورت گرفت موچه نیکو با ناوگان ونیزی به مرمره درآمد به سواحل اژه رسید و سواحل ائولیا (بین خلیج ادیرنه و ازمیر) و «کارایا» (ساحل دریای اژهٔ ولایت «موغلا») را کوبید و تاراج کرد و هنگام بازگشت به موره، به ناوگان «ناپل» مرکب از هفده کشتی جنگی برخورد کرد و به اتفاق به جزیرهٔ رودس رفتند سپس هردوناوگان مجدداً سواحل «کارایا» را زیر ضربات خود گرفتند که در این اثنا

۱۲.مناسبات بین آق‌قویونلو و ونیز از سال ۱۴۶۱ م شروع شد و نخستین بار از جانب حکمران آق‌قویونلو یک هیئت چهارنفره به اسامی حاجی‌محمد، مراد، نیکلا و شرفشاه یا جعفرشاه اعزام شد و در مقابل آن، جمهوری ونیز نماینده‌ای به اسم «گیرین» اعزام داشته بود. بعداً در سال ۱۴۷۱ م «پنوزنو» همشیرزادهٔ «دسپنیا» همسر اوزون حسن که از جانب پدری از اصیل‌زادگان ونیز بود به عنوان سفیر به تبریز اعزام شد و متعاقب آن حاجی‌محمد در مقام سفیر به ونیز اعزام شد و توسط او سلاح و مهمات جنگی درخواست شد که ملزومات درخواستی توسط «باربارو» و «کونتارینی» ارسال شد. نخستین پیمان اتحاد بین ونیز و آق‌قویونلوها در سال ۱۴۶۳ م منعقد شد و نمایندهٔ ونیز به نام «گرین» پیش اوزون حسن رفت و بین دوطرف اقدام بالفعلی انجام گرفت که این اقدام در اثر تصرف جزیرهٔ آغریبوز توسط عثمانی‌ها شکل یک اقدام تعرضی به خود گرفت.

۱۳. پاپ «سیکست چهارم» از یک سو برای جنگ با ترک‌ها افراد خود را به فرانسه، آلمان و اسپانیا اعزام کرده و از حکمرانان آن کشورها برای تشکیل مجمعی دعوت کرده بود و از سوی دیگر با ونیز و ناپل یک پیمان سه‌جانبه بسته بود.

این پیمان به خاطر شخصی به نام کارافا (کارف فا) که برای عقد آن هم زیادی مصروف داشته بود به نام پیمان کارافا شهرت یافت. ضمناً ونیزی‌ها با شوالیه‌های رودس و قرامانیان نیز پیمان اتفاق بسته بودند.

ناوگان پاپ نیز مرکب از بیست و پنج کشتی جنگی رسید و بـه ایـن تـرتیب تـعداد کشتیهای جنگی نیروی دریایی متفقین به هشتاد و پنج کشتی جنگی شامل ۲۵ کـشتی پاپ، ۱۷ کشتی فردیناند، دو کشتی شوالیه‌های رودس و چهل کشتی ونیزی بـالغ شد. فرماندهٔ کل این نیروها «موچه‌نیگو» بود.

در سال ۱۴۷۲م نیروی دریائی متفقین مرکب از ۸۵ فروند کشتی جنگی تـصمیم گرفت انطالیه را که یکی از اسکله‌های مهم تجارتی به شمار می‌رفت به تصرف درآورد.

ده کشتی جنگی که پیشاپیش اعزام شده بود، زنجیرهایی را که بندر را مـی‌بست به ضرب گلولهٔ توپ پاره کرد در مقابل شهر لنگر انداخت. با آنکه انطالیه غارت شد، امـا قلعه که بوسیلهٔ دوحصار و دو خندق محصور شده بود به تصرف در نیـامد. دراثـر دفـاع شجاعانهٔ محافظین قلعه و هم‌چنین به سبب آنکـه خصم بـرای درهم کـوبیدن حصـار متفقین توپ سنگینی دراختیار نداشت مجبور به عقب نشیـنی شد و پس از بـه آتـش کشیدن «انطالیه» عقب نشست. محاصره و مدافعه از صبح تا غروب آفتاب طول کـشید. در همین گیرودار فرستادگان اوزون حسن‌بیک آمـدند و در جـزیرهٔ رودس بـا مـتفقین ملاقات کردند. ونیزی‌ها «کاترینوزنو» را به منظور یک اقدام مشترک پیش اوزون حسن بیک فرستادند[۱۴]. اوزون حسن هم به منظور حمایت قرامان اوغلی وهم به مـنظور یـاری به متفقین نیرویی به فرماندهی «یوسفجه میرزا» گسیل داشت، اما نیروهای مـیرزا بـه دست شاهزاده مصطفی والی قرامان شکست خورد و خود «یـوسفجه مـیرزا» نیـز بـه اسارت درآمد. (۸۷۷ هـ ق/ ۱۴۷۲ م).

هنگامی که متفقین سواحل آناطولی را می‌سوازانیـدند و تـخریب مـی‌کـردند، عثمانی‌ها بیکار ننشسته بودند و همان‌طوری که بعدها خواهیم دید آنها نیز مـتقابلاً بـه منظور تلافی به «دالماچیا» و «آلبانی» هجوم برده در ایتالیای جنوبی اراضی ونیزی‌هـا را به تصرف درآورده، کلی اسیر و چهارپا به غنیمت گرفتند.

متفقین که موفق به تصرف «انطالیه» نشده بـودند، نخست بـه رودس و سپـس بـه «ایونیا» آمدند، در خشکی نیرو پیاده کرده پـس از تـصرف «ازمـیر» آن را غـارت و

۱۴. جمهوری ونیز ضمن ارسال سلاح به وسیلهٔ «باربارو» در دوم شبات ۱۴۷۳م تعلیمات مخفی نیز به او داده بود. به موجب این تعلیمات اگر آسیای صغیر تا به «بغاز»ها به آق قـویونلوها داده مـی‌شد، نمـی‌بـایست جمهوری ونیز با عثمانی‌ها حاضر به مصالحه شود.

مردمش را قتل عام کردند، به ناموس زنان و دخترانی که به مساجد پناهنده شده بودند، تجاوز شد، دریاسالار موچه نیکو به هر کسی که سر یک ترک را برای او می‌آورد سه دوکای طلا جایزه می‌داد. اسرا در مزایده به فروش رفتند. آنان «اورله» (کلازمن) و حوالی آن را غارت کردند، سواحل «پام فیلیا» و «لیدیا» را کوبیدند و سپس برای گذراندن زمستان به «مودون» رفتند. این اقدامات دریایی از بهار سال ۱۴۷۲م تا پاییز همان سال ادامه داشت.

درهمین اوان جوانی به نام «آنتوان» که درجریان تصرف آغریبوز اسیر شده به کلیبولی فرستاده شده بود، فرار کرد و به «مودون» رفت.

آنتوان درخواست کرد که یک کشتی دراختیار او بگذارند تا او ناوگان ترک را به آتش بکشد، او پس از اینکه کشتی را گرفت آن را پر از سیب کرد و از تنگهٔ جناق‌قلعه گذشت. پس از فروختن سیبها یک شب ناوگان را آتش زد ولی ازآنجایی که کشتی خود او نیز آتش گرفته بود، رازش فاش شد. آتش را خاموش کردند، آنتوان و رفقایش را گرفتند و نزد پادشاه فرستادند و پس از بازجویی لازم آنان را شقّه کردند.

یاری موچه نیکو به قرامان اوغلی

در سال ۱۴۷۳م هنگامی که سلطان محمد فاتح قصد جنگ با اوزون حسن حاکم آق‌قویونلو را کرد، نیروی دریایی متفقین باز به فعالیت درآمدند و چون قرامان اوغلی نیز همراه آنان بود، به قاسم بیک که در آن زمان درحوالی ایچل بود، یاری کردند. در آن هنگام تعداد کشتیهای نیروی دریایی متفقین نود و نه فروند[۱۵] بود و همان‌طوری که در بخش مربوط به انقراض قرامانیان دیدیم، قلاع سیلیفکه، کورکوو «سی‌یین» توسط موچه نیکو به تصرف درآمد و گذشته از آن او ضمن لنگر انداختن در «آق سلیمان» به آن سرباز پیاده کرد و آنجا را نیز اشغال کرد و به قاسم بیک[۱۶] داد.

نیروهای صلیبی پس از آتش زدن و تخریب «مکری» از بنادر دریای مرمره به بعضی از شهرها و بنادر موجود در «لیسی» بین کارایا وانطالیه حمله بردند، ولی درهمین اثنا

۱۵. از این نود و نه کشتی جنگی تعداد شصت فروند مربوط به جمهوری ونیز، شانزده فروند متعلق به سلطان نشین ناپل و شش فروند از آنِ شخص سلطان ناپل، شانزده فروند مربوط به پاپ و دو فروند نیز مربوط به شوالیه‌های رودس بود. (هامر به نقل از باربارو جلد ۳ صفحهٔ ۱۳۵).

۱۶. درهمان سال به دنبال شکست اوزون حسن این نقاط به انضمام ارمناک و مینان که مال قرامانیان بود، توسط گدیک احمدپاشا به تصرف درآمد.

بدنبال شکست اوزون حسن به «قبرس» عقب‌نشینی کردند. ۸۷۸ هـ ق ۱٤۷۳م.

اقدامات موفقیت‌آمیز «آقنجی»های ترک

از سال ۱٤٦۳ م به بعد که عثمانی‌ها نخست با قوای ونیز- مجار و بعداً در دریا درگیر با صلیبی‌ها بودند، با آنکه در نبرد دریایی ناموفق بودند، ولی در مقابل توسط «آقنجی»ها در خشکی به نیروهای مجار و ونیزضربه‌هایی‌وارد ساختند. و نیز از سال ۱٤۷۰ م به بعد ده‌سال تمام به فواصلی به مناطق «سیرمی‌یه»، «اسکلاودنیا»، مجارستان، «خرواتستان»، «کارنییولا»، «کورین‌نیا»، استیریا و «دالماچیا» حمله برده به موفقیت‌هایی دست یافته بودند.

سلطان مجار به علت درگیری درچک و لهستان به این حمله‌ها و ساختن قلعهٔ «ساباچ» در سیرمی‌یه توسط ترک‌ها نتوانست توجهی مبذول بدارد.

فقط بعدها یعنی در سال ۱٤۷٤م «ساباچ» را به تصرف خود در آورد.[۱۷] یک‌سال پس از این ماجرا یعنی در سال ۱٤۷۵ م «ماتیاس» سلطان مجار، «سمندره» پایتخت سابق صربستان را که در نزدیکی مرز مجار بود و توسط ترک‌ها به تصرف درآمده بود محاصره کرد و در مقابل قلعهٔ «بوئردلن» سه قلعهٔ چوبین بنا کرد، برای شکستن محاصرهٔ سمندره نیروهای «آقنجی» ترک به «خرواتستان» و «دالماچیا» اعزام شد. در نتیجه حملات وحشتناک این نیروها سلطان مجار دست از محاصرهٔ «سمندره» برداشت و به مجارستان برگشت و دراین هنگام نیز که سلطان محمد فاتح از جنگ «بغدان» برمی‌گشت، وسط زمستان به صربستان رفت و قلعه‌هایی را که به دستور سلطان مجار ساخته شده بود، تخریب کرد.(سال ۱٤۷٦م).

متارکهٔ یک‌ساله با ونیز

در آخرین ماه سال ۱٤۷٤م از سوی زنی[۱۸] که با سلطان عثمانی نسبت داشت توسط ماموری نامه‌ای به ونیز ارسال شد. طی این نامه از اعزام یک هیئت نمایندگی جهت مذاکرهٔ صلح سخن رفته بود و به همین سبب جمهوری ونیز در ماه مارت سال ۱٤۷۵م شخصی به اسم «ژروم زورجی» رابه عنوان نماینده به دربار عثمانی اعزام کرد.

۱۷. در سال ۱٤۷٤م وقتی «اشقودره» توسط خادم سلیمان پاشا تصرف شد، سلطان مجار ضمن توسل به ونیزی‌ها، به «بوئردلن» رفت و آنجا را به تصرف درآورد.

۱۸. اسم این زن معلوم نیست. اولین پیشنهاد صلح به ونیز از سوی نامادری سلطان یعنی «مارا» یا مریم صورت گرفت. شاید این پیشنهاد دوم نیز به وسیلهٔ او صورت گرفته باشد.

در ملاقاتی که بین نمایندهٔ اعزامی ونیز و وزیراعظم گدیک احمدپاشا روی داد، گدیک احمدپاشا عنوان کرد: در صورتی که «کرویه» که پس از مرگ اسکندربیک تحت نفوذ ونیز درآمده بود، به عثمانی‌ها اعاده نشود و یکصدوپنجاه هزار «دوکا» خراج آن پرداخت نشود، عقد پیمان صلح ناممکن خواهد بود. نمایندهٔ ونیز در پاسخ اظهار داشت که تصمیم‌گیری دراین مورد خارج از حدود اختیارات وی می‌باشد.

در اثنای این مذاکرات ترتیبی داده شد که نمایندهٔ اعزامی ونیز از نیروی دریایی عثمانی‌ها دیدن کند و پس از آن، بین دو دولت یک پیمان متارکهٔ یکساله منعقد شد. با این شرط که در اثنای جنگ دریایی که ترک‌ها قصد آن را دارند، اگر ونیزی‌ها به خاک عثمانی تجاوز نکنند، عثمانی‌ها نیز از تعرض به خاک ونیز خودداری خواهند کرد، به دنبال این متارکه، نیروی دریایی عثمانی اقدام به جنگ «کفه» و «کریمه» کرد(سال ۱٤۷۵م). ناگفته نماند که هردو طرف متارکه طی یک سال به پیمان منعقده وفادار ماندند.

آغاز جنگ پس از انقضای مدت متارکه

به محض انقضای مدت متارکه، جنگ آغازشد. ناوگان دریائی ونیز به فرماندهی «آنتوان لوره‌دانو» به سواحل آناطولی تجاوز کرد و دست به اقدامات تخریبی زد. نیروی دریایی عثمانی که قادر به مقاومت در مقابل این ناوگان نبود، از تنگهٔ «جناق قلعه» به داخل عقب‌نشینی کرده، حالت دفاعی به خود گرفت.

در سال ۱٤۷۷ م حکومت استانبول تصمیم به محاصرهٔ «لپانتو» یعنی «اینه‌بختی» گرفت که در شمال خلیج «کورنت» قرار داشت و برای تصرف آن «خادم سلیمان‌پاشا» تعیین شد.

ونیز، «اینه‌بختی» را از تصرف «رومی»ها به درآورده بود، ولی چون «لوره‌دانو» قبلاً با خبر شده بود که ترک‌ها قصد محاصرهٔ آن را دارند، از اینروی «خادم سلیمان‌پاشا» در انجام مأموریت خود ناموفق ماند.

در همان سال از سوی «علی‌بیک» والی آلبانی، «کرویه» به محاصره درآمد. جمهوری ونیز برای نجات قلعه، سرباز و آذوقه و غیره گسیل داشت. در قلعه بیش از پنجهزار مدافع مستقر بود که تحت فرماندهی فرانچسکو کونتارینی قرار داشتند. هرچند که در بدو امر این نیروها توانستند محاصره کنندگان را تا اطراف قلعه برانند، ولی دچارحملهٔ ترک‌ها شدند و کونتارینی نیز مغلوب شد.

حملهٔ «توراخان بیک اوغلی» به ونیز

باز در اواخر همان سال یعنی اکیم ۱۴۷۷ م حملهٔ مدهشی به ونیز شمالی صورت گرفت. این حمله «حملهٔ کریپولی» نام داشت. والی‌بسنه «توراخان‌زاده عمربیک» ضمن گذشتن از خندقهای وسیعی که ونیزی‌ها برای جلوگیری از عبور «آقنجی»های ترک از مصب نهر «اینرونزو»[19] تا مواضع «کرچ» کشیده بودند «نووه‌لوس» ژنرال ونیزی را غافلگیر کرد و مغلوب ساخت و نیروهای ونیز بی‌آنکه قادر به عکس‌العملی بشوند، تارومار شدند. نووه‌لوّس و پسرش نیز کشته شدند.

«آقنجی»هایی که به دشت بین نهر «ایزونزو» و «تاگلیامنتو» سرازیر شده بودند حدود یک ماه این نواحی را کوبیدند و اراضی بین نهر «تاگلیامنتو» و «پیاوه» به تاراج رفت. کوبیدن حوالی «پیاوه» که به شهرهای ونیز بسیار نزدیک بود سبب ترس و وحشت فراوانی شد و همگان را به هراس انداخت. هر چند در ماه کاسم عده‌ای نیرو برای مقابله با آقنجی‌ها گسیل شد، ولی قبلاً نیروهای «عمربیک» به بسنه برگشته بودند. به این ترتیب در برابر تخریبات و قتل‌عام مدهشی که توسط «موچه‌نیگو» و «لوره دانو» در سواحل و قصبات ترک اعمال شد، آقنجی‌های ترک نیز مقابله به‌مثل کردند، تا حوالی شهرهای ونیز پیش رفتند و یغما کردند و بسیاری را به اسیری گرفتند و بازگشتند.

سلطان محمد فاتح درصدد برآمد تا با ونیز که متحدینش او را ترک کرده و تنهایش گذاشته بودند، به تفاهم برسد. زیرا فردیناند سلطان ناپل که در اثر تصرف «آغریبوز» با عثمانی‌ها روابط دوستی خود را قطع کرده و با اصرار پاپ با ونیزی‌ها هم‌پیمان شده بود، در سال ۱۴۷۸ م از این پیمان کناره گرفت و با ترک‌ها به توافق رسیده و با نماینده‌ای که از سوی دولت عثمانی به ناپل اعزام شده بود، اقدام به عقد پیمان صلح [20] کرد. در همین سال «ماتیاس» سلطان مجار به اصرار فردیناند، پدرزنش نسبت به صلح با عثمانی‌ها راغب شد و پذیرفت تا کلیهٔ اراضی را که از ترک‌ها گرفته بود به استثنای «یای‌چه» به آنها بازپس بدهد.

۱۹. نهر ایزونزو از شمال بحر آدریاتیک به دریا می‌ریزد.

۲۰. هامر (ترجمهٔ آتابیک جلد سوم صفحهٔ ۱۴۶) در مورد پیمانی که با سلطان ناپل عقد شد چنین می‌نویسد«... این عهدنامه در تاریخ سیاست نخستین نمونهٔ پیمانی است که بین یک دولت مسیحی و کسانی منعقد شد که به نام عیسی احترام می‌گذارند ولی دشمن همه چیز هستند...»

ملاقاتهایی در زمینهٔ صلح با ونیز

جمهوری ونیز در اثر جنگ طولانی سخت فرسوده شده بود و متحدینش نیز از او کناره گرفته بودند. وضعیت در آلبانی نیز براثر مرگ اسکندربیک چندان رضایت‌بخش نبود و در نتیجه شهر به محاصره درآمدهٔ «کرویه» در حال سقوط بود و پاپ سیکست چهارم متفق ونیز دیگر همچون ایام پیشین کمک چندانی به ونیز نمی‌کرد. گذشته از تمامی آنچه که گذشت، حکمران آق‌قویونلو که انتظارات بسیاری از متحدین خود داشت، در اثر شکست «اوتلوق‌بلی» از آن شور پیشین افتاده بود و اوایل سال ۱٤۷۸ م یعنی درست در آغاز مذاکرات صلح ونیزی‌ها در استانبول با دولت عثمانی وفات یافته بود.

در چنین شرایطی بود که پیشنهاد صلح عثمانی‌ها بلافاصله از سوی ونیز پذیرفته شد و نماینده‌ای به نام «مالی‌پیری» شتابزده به استانبول اعزام شد(اوجاق سال ۱٤۷۸ م).

«توماس‌مالی‌پیری» اختیاراتی در مورد تخلیهٔ جزیرهٔ «لمنی»، شهر «کرویه» و حوالی «مانیه» واقع در جنوب «مارا» داشت. ضمن پیمان موافقت شد کلیهٔ اراضی ترک‌ها که از آغاز تا پایان جنگ توسط ونیز به اشغال درآمده بود بازپس داده شود و به جز آن مقرر شد این دولت دویست و پنجاه هزار دوکایی را که از مدتها پیش ملزم به پرداخت آن به عثمانی‌ها بود پرداخت کند. اما دولت عثمانی ضمن طرح و پذیرش این شروط، پرداخت سالیانه ده هزار دوکا خراج از سوی جمهوری ونیز را نیز خواستار شد. لکن نمایندهٔ ونیز که در این مورد به خصوص اختیاراتی نداشت، به منظور تماس با سنای ونیز یک متارکهٔ دوماهه با عثمانی‌ها عقد کرد و به ونیز برگشت (۱۵ نیسان سال ۱٤۷۸م) اما چون در اوایل ماه مائیس بازگشت، سلطان به جنگ آلبانی عزیمت کرده بود، به دنبال سلطان حرکت کرد و در «صوفیه» به او رسید. سلطان عثمانی چنین عنوان کرد که کرویه در حال سقوط است و تقریباً در اختیار اوست و گذشته از آن زمانی عقد پیمان صلح مقدور خواهد بود که «اشقودره» نیز به او تسلیم شود. و «مالی‌پیری» نمایندهٔ ونیز چون در این مورد فاقد اختیاراتی بود، به ونیز بازگشت.

اسکندریه آلبانی (اشقودره) از اواسط ماه مائیس ۱٤۷۸ م توسط نیروهای «میخال‌اوغلی علی بیک» فرمانده «آقنجی»های ترک تحت محاصره درآمده بود. (برای آنکه وجه تمایزی بین اسکندریهٔ مصر و اسکندریهٔ آلبانی وجود داشته باشد، ترک‌ها به

اسکندریهٔ آلبانی نام اشقودره نهاده بودند). بعداً برای کمک به نیروهای علی‌بیک «میخال اوغلی اسکندربیک» حاکم بسنه و والی صربستان «مالکوچ اوغلی بالی بیک» اعزام شد و پس آنگاه داوود پاشابیک لربیگ «روملی» برای محاصره گسیل شد. «علی»، «اسکندر» و «بالی» بیک اشقودره را ترک کردند و مامور حمله به حوالی ونیز شدند.

آخرین جنگ سلطان محمد فاتح با آلبانی

سلطان محمد فاتح وارد خاک آلبانی شد، به کرویه (آقچه‌حصار) روی آورد و آن را تصرف کرد (حزیران سال ۱٤۷۸ م) و سپس به نزدیکی اسکندریه رسید. اسکندریه مدتی طولانی به دفاع پرداخت، چون راه منتهی به قلعه اسکندریه صعب‌العبور بود امکان نقل و انتقال توپخانه نمی‌رفت مصالح لازم جهت ریختن توپ توسط دوازده هزار شتر حمل شد و در مقابل قلعه اقدام به ریختن توپ[۲۱] کردند.

از آنجایی که محاصره به طول انجامید، سلطان، نیرویی جهت محاصرهٔ قلعه به فرماندهی «اورنواس اوغلی احمدبیک» گماشت و به استانبول بازگشت. شش ماه پس از بازگشت سلطان به استانبول یعنی پس از پانزده ماه محاصرهٔ مداوم قلعه تسلیم شد.

نمایندهٔ ونیز در بیستم اوجاق سال ۱٤۷۹ م به موجب توافق نامه‌ای حوالی «اشقودره» را تسلیم عثمانی‌ها کرد و به دنبال آن پیمان صلح با ونیز بسته شد.

شرایط صلح

جیوانی دوریا (Givani- Dorya) نمایندهٔ ونیز که به استانبول رفته بود، کلیهٔ شرایط و پیشنهادات دولت عثمانی را پذیرفت. به موجب این شرایط کلیهٔ اراضی ترک‌ها که طی شانزده سال جنگ توسط ونیز به تصرف درآمده بود، به عثمانی‌ها پس داده می‌شد. در آلبانی «کرویه» و اشقودره و حوالی آن در اختیار ترک‌ها می‌ماند و در مقابل آن ترک‌ها نیز «دالماچیا» و نیز اراضی ونیزی‌ها که در آلبانی و «موره» به

۲۱. درمیان توپهایی که ریخته شد، دو توپ «هاونی» بیش از همه سبب تخریب می‌شد. زیرا وقتی این توپها شلیک می‌شد و به پشت‌بام خانه‌های اشقودره می‌افتاد در اثر ترکیبات خاصی که گلوله‌ها داشت، سبب آتش‌سوزیهایی می‌شد که اغلب اوقات این آتش‌سوزیها را نمی‌توانستند مهار بکنند. در واقع نیز ترک‌ها این توپها را به همین‌منظور ساخته بودند. هر یک از این توپها ۱۲۰ کیلو سنگ و گلوله پرتاب می‌کرد (ارتورتوماس. ذیل هال کوندیل صفحهٔ ۲٦٤ و ۲٦۵).

تصرف درآورده بودند به ونیز پس می‌دادند.

اسرای هر دو طرف بی‌آنکه در ازای آن مبلغی پرداخت شود، آزاد می‌شوند. دولت ونیز متعهد شد که یکصد هزار فلورین خسارت و نیز سالانه ده هزار دوکا خراج به خزانهٔ عثمانی بپردازد. گذشته از آن تعهد پرداخت بدهیهای خود را نیز کرد.[۲۲]

و نیزی‌ها به خیال خویش با این پیمان صلح برای خود منافعی کسب کرده بودند. یکی از این منافع این بود که به موجب پیمان موافقت شده بود یک سفیر ثابت از سوی آن دولت در استانبول مقیم شود تا امور حقوقی اتباع ونیز را رتق و فتق نماید. بدین معنی که دولت عثمانی امور قضایی انجام یافته از سوی نماینده دائمی مذکور را در حق هموطنان ونیزی او به رسمیت می‌شناخت. دیگر اینکه اگر نیروی هر دولتی قبل از حمله ترک‌ها پرچم «سن مارک» و نیز را با خود داشته باشند، آن دولت و آن نیروها به عنوان متفقین و نیز محسوب و دولت عثمانی از حمله و تجاوز به آن دولت و نیروها خودداری خواهد کرد. ولی از سوی سلطان محمد فاتح، «سنیور» جزایر یونان یعنی لئوناردو که به عثمانی‌ها مالیات می‌پرداخت ولی با متفقین خود دست به اقداماتی علیه ترک‌ها می‌زد از این قاعده مستثنی شد که «ونیز» هم در این مورد عکس‌العملی از خود نشان نداد و آن را پذیرفت. دیگر وارد نکردن لوره‌دانو در این پیمان بود که سلطان قصد داشت در اولین فرصت تکلیف اورا یکسره کند.

۲۲.در مورد این عهدنامه «محمد پاشای قرامانی» عریضه‌ای مبنی بر مذاکرات خود با سفیر ونیز که به استانبول رفته بود به پادشاه نوشته است که در موزهٔ «توپقاپی» تحت شمارهٔ ۶۳۷۲ نگهداری می‌شود، متن‌نامه بدین شرح است:

خلدا... سبحانه

هوالفتاح

خاک پای سریر اعلای سلطان صاحب دولت با سفیری که از سوی بیگ‌های ونیز آمده بود، امروز ملاقات کرد. در خصوص صلح، سخنان باردی (سردی) ردوبدل شد. در مورد واگذاری اسکندریه (اشقودره) التزام دادند. در حق بعضی از امور مربوط به مطالبات استغنا نشان دادند. غلامتان اظهار داشت در صورت واگذاری قلاع ولایت و اراضی مورد قول نظر وایضاً پرداخت صد هزار «فیلوری» با تادیه سالیانه ده هزار فیلوری پیشکش، از سوی پادشاه عالم‌پناه امر صلح داده خواهد شد. بالنتیجه و بالضروره آن را با رضایت و طیب‌خاطر تلقی و قبول کرد. به طور کلی همان‌گونه که از خاطر مصلحت مقام خطور کرده، آنچنان شد. باقی منوط به امر همایونی سلطان است...»

عبدالمخلص

محمدالحقیر.

جیوانی دوریاعقد کننده این پیمان صلح، تازمانی که سفیر ثابتی از سوی «ونیز» به استانبول اعزام نشد، درآن شهر ماند. در بهار سال ۱۴۷۹م(۸۸۴ هـ ق) پیمان صلحی که به جنگ شانزده ساله «عثمانی ـونیز» خاتمه داد، به امضاء رسید و درروز عید «سن مارک» یعنی ۲۵نیسان ۱۴۷۹م از سوی ونیز اعلام شد.

فصل ۸

جنگ قره دنیز شمالی وتحت الحمایه عثمانی شدن خان نشین کریمه

«جنگ قره دنیز شمالی»

تصرف مستعمرات جنوا

دولت عثمانی سواحل جنوبی قرمدنیز (دریای سیاه) را تماماً در اختیار خود داشت گذشته از آن سراسر سواحل غربی را به استثنای سرزمینهای مربوط به پرنس نشین بغدان به اختیار گرفته بود و در قسمت شرقی نیز سواحل قفقاز را در تصرف داشت.

قرمدنیز شمالی درسواحل «کریمه» و «آزاق*» مستعمرات تجاری جنوا درسواحل کریمه و آزاق واقع در دریای سیاه شمالی قرار داشت به ویژه شهر و بندر «کفه» دردریای سیاه به منزله انبار تجارت جنوا محسوب می‌شد[1] ـ که جنوایی‌ها این بندر را در

*ـ آزوف،

۱. بجز شهر و بندر تجاری «کفه» که امروزه تئو دوسیا نامیده می‌شود جنوائی ها قصبه «تانا» و یا «آزاق» را که در انتهای دریاچه سود غ و آزاق قرار داشت در اختیار داشتند گذشته از آنها بندر «کرچ» و قلعه «منکوب» نیز وجود داشت که از آن جنوا بود. «منکوب» در جنوب شبه جزیره واقع شده بود و اسکله‌اش «بالیق‌اوا» نام داشت.

سال ۱۲٦٦م از خان نشین «آلتون اردو» گرفته بودند. «کفه» سخت مستحکم بود وبا حصار سه ردیفه محصور می‌شد.

جنوائی‌ها چه از طریق «کفه» و چه از راه سایر اسکله‌ها با ایران، روسیه و حتی آسیای میانه روابط تجاری برقرار کرده بودند. و خانهای کریمه به کنسولهای جنوا امتیازات بسیاری داده بودند. دولت عثمانی پس از آنکه بیش از نیمی از قره دنیزوتنگه‌های استانبول و جناق قلعه را صاحب شده بود برای آنکه این دریای بسته را تماماً تحت حاکمیت خود در آورد، برآن شد تا با قطع نفوذ جنوا در این مستعمرات و با دردست داشتن اسکله «کفه» فعالیتهای تجاری جنوائی‌ها را از آن ترکها سازد و درعین حال با در اختیار گرفتن سواحل قره‌دنیز شمالی امنیت سرزمینهای خود را تمام و کمال تامین کند. اندیشه تصرف قره دنیز شمالی در سال ۱٤٥٤م هنگام کمک به «حاجی گیرایا» خان «کریمه» در اندیشه دولت عثمانی جای گرفت و این دولت پس از بیست و یکسال درصدد برآمد تا آن را به مرحله عمل درآورد.

در آن ایام یعنی در سال ۱٤۷٥م مدت ۱۲ سال بود که جنگ با ونیز ادامه داشت. اما دولت عثمانی بلافاصله پس از عقد یک متارکه یکساله با ونیز دست به جنگ قره‌دنیز زد.

درآخر ماه مائیس سال ۱٤۷٥م گدیک احمد پاشا وزیر اعظم باهفتاد هزار سرباز و سیصد کشتی اعم از بزرگ و کوچک به قره دنیز درآمد ودرآغاز ماه حزیران در مقابل بندر «کفه» لنگر انداخت. ترتیب محاصره داده شد و شهر پس از سه روز مقاومت تسلیم شد.[۲] سربازانی درقلعه مستقر شدند و غنائم بسیاری به دست آمد. سپس ناوگان وارد دریاچه آزاق شد و آن قلعه را که از قدیم به آن «تاتا» می‌گفتند و نزدیک مصب نهر «دن» بود بدون توسل به جنگ تصرف کرد.[۳] و پس آنگاه قلعه منکوب که نزدیک ساحل شبه‌جزیره «کریمه» قرار داشت پس ازمختصر تضییقاتی باحیله نظامی تصرف شد.[٤]

۲. در جلد سوم صفحه ۱٤۷ **تاریخ هامر** آمده است که یکی از جنوائی‌ها بنام ایسکوش جیافیکو به اتفاق عده‌ای از ارامنه محلی دروازه‌های «کفه» را گشود و شهر را تسلیم کرد.

۳. بعداً یعنی در سال ۱٤۷۸ سلطان محمد فاتح پس از بازگشت از جنگ اشقودره ولی «قوجه‌الی» را باسی فروند کشتی جنگی به حوالی دریاچه «آزاق» اعزام داشت و با تصرف دژ «موتا» که گدیک احمد پاشا قادر به تصرف آن نشده بود در آن سواحل دیگر مستعمره خارجی باقی نماند.

٤. هنگامیکه قلعه «منکوب» محاصره شد و به مدافعین قلعه پیشنهاد شد تا تسلیم شوند، فرمانده قلعه از دژ خارج شد و کلیدهای قلعه را تسلیم نیروهای عثمانی کرد لکن یکی از کسان فرمانده قلعه تسلیم نشد، در ←

و یکی از خانهای «کریمه» بنام «منگلی‌گیرای» بـاسایر جنـوائی‌هـا اسیـر شد. منگلی‌گیرای که برسر تصاحب منصب حکمرانی بابرادرش مبارزه کرده، دراثـر شکـست دراین مبارزه و عدم موفقیت به جنوائی پناهنده شده بـود، پـس از بـازگشت ناوگـان عثمانی به اتفاق سایر اسرا به استانبول فرستاده شد[۵].

پس از تصرف «کفه» از بین اسرای جنوائی یکهزار و پـانصد تـن از جـوانترینشان برای تشکیلات «ینی‌چری» انتخاب شده درتشکیلات «عجمی» اسم‌نویسی کرده تـحت تعلیم و تربیت ترکـها درآمدند. بنابه روایتی دستور داده شده بود که گردن سایـر اسرا قطع شود. از ین روی منگلی‌گیرای قبل از اعدام درخواست می‌کند که به او اجـازه داده شود تا دو رکعت نماز بگزارد. چون بااین درخواست معلوم می‌شود که او مـسلمان و از خانواده‌های«کریمه»است موردعفو قرار می‌گیردودرحقش‌مقرری نیـز مـنظور می‌شود.

اطلاعات مختصری درباره خان‌نشین «کریمه»

کریمه و خان‌نشین آلتون اردو

خان‌نشین «کریمه» به شاخهٔ «توغاتیمور» از خـاندان بـزرگ «آلـتون اردو» و یـا «دشت قیچاق» منسوب است که از این شاخه خان‌نشیـنهای «قـازان»، «آستراخـان» و «کریمه» به وجود آمده بود.[۶] خان‌نشین «کریمه» که درمیان این خـان‌نشیـنها از هـمه مهمتر بود دراثر مجادله‌هایی که بین خانواده به وجـود آمـد از هم مـتلاشی شد و بـعداً پس از آنکه تحت نفوذ عثمانی‌ها درآمد سه سال دیگر به حیات خود ادامه داد.

←حصار را از پشت سراو بست و به مقاومت برخاست. با این اقدام، به نظر می‌رسید که محاصره قلعه بـه طـول خواهد انجامید از این روی گدیک احمد پاشا اقدام به یک عقب نشینی ساختگی کرد و چنان وانمود کرد کـه قصد بازگشت دارد. لکن نیروهایش را در مواضع و کمینگاههای مناسب مستقر کرد.
ساکنین قلعه‌که تصورمی‌کردنداحمد پاشاعقب‌نشینی‌کرده است از قلعه خـارج شده مـبادرت بـه تعقیب او کردند. ولی درهمین هنگام نیروهای مستقر ازکمینگاهها بیرون آمده تـعقیب‌کـنندگان را مـحاصره و قلعـه را تصرف کردند. (تاج‌التواریخ. جلد یک صفحه ۵۵۵).

۵. اکثریت چهل هزار اسیری که توسط گدیک احمد پاشا به استانبول منتقل شد ارمنی بوده و باقی جنوائی، یونانی و رومی بودند. اسرای جنوائی و رومی در «کالاتا» (غـلطه) اسکـان داده شدند، یـونانی‌هـا در «خاص‌کوی» و ارمنی‌ها درحوالی «سالماتومروق» ساکن شدند (نیروی دریایی فاتح و جنگهای دریایی. نوشتهٔ مرمراوغلی صفحه ۱۰۵)

۶. خان‌نشین «قازان» از سال ۱۴۳۸ تا سال ۱۵۵۲ م حکومت می‌کرد و دوره حکمرانی خان‌نشین آستراخان از سال ۱۴۶۶ تا سال ۱۵۵۴ م بود. خان‌نشین «کریمه» از سال ۱۴۲۰ تا ۱۷۸۲ م دوام داشت.

پس از مغلوب شدن «توخاتامش‌خان» به دست تیمور خان‌نشین «آلتون اردو» قدرت پیشین خود را از دست داد و دراثر جدالهای داخلی دیگر نتوانست قدرت از دست رفته را بازیابد وسرانجام قطعه قطعه شد که خان‌نشین کریمه یکی از این قطعه‌ها بود. نخستین کسی که دراین خان‌نشین قصد حکمرانی کرد «تاش‌تیمور» یا تیمورتاش بیک بود که به اسم خود سکه زد، پس از او پسرش «غیاث‌الدین» خان «کریمه» شد، اما دراثر فشارهائی که از سوی خان‌نشین آلتون اردو دید به «لیتوانیا» گریخت. به احتمال خیلی قوی حاجی‌گیرای که نوهٔ «تیمورتاش» و از این خاندان بود در «لیتوانیا» به‌دنیا آمد[۷].

دراین زمان ادیگه و یا «ادوگه» بیک رئیس نوغای‌ها که از بیکهای آلتون اردو بود و دراین بیک‌نشین مقام «آتابیکی» داشت و حتی درسال ۱۳۹۹ م توختامش خان را از شهر «سرای»[۸] که مرکز او بود و درکنار ولگا قرار داشت فرار داده بود[۹] بنا به تمایل شخصی تعدادی از خانهای (اوروس) را به حکمرانی آلتون اردو انتخاب کرد. بعداً دراثر تحکمات «ادوگه» عده‌ای از امرا درصدد برآمدند تااز دست او خلاصی یابند. این امر درسال ۱٤۰۸ م (۸۱۱ هـ.ق) هنگامیکه «ادوگه» به همراه «پولادخان» حکمران آلتون اردو سرگرم جنگ مسکو بود از فرصت استفاده کرده یکی از پسران «تیمور کوتلوغ‌خان» یعنی تیمورخان را حکمران اعلام کردند. «ادوگه»[۱۰] بمحض آگاهی از این ماجرا به اتفاق «پولادخان» به کریمه بازگشت و غیاث‌الدین خان هم که در «کریمه» بود بطوریکه درسطور پیشین ذکر شد به «لیتوانیا» گریخت.

۷. بنا به نوشتهٔ **امیدالتواریخ** پدر حاجی‌گیرای«دولت بردی» و پدر او نیز «تیموراوغلان» و پدر «تیموراوغلان»، «جیغای‌اوغلان» بود.

۸. پس از مرگ توختامش درنتیجه مناقشات برسر حکمرانی آلتون اردو رقبای بسیاری که ادعای سلطنت داشتند پیدا شدند.

۹. توختامش‌خان پس از آخرین ضربه‌ای که از تیمور خورد درسال ۱۳۹۸ م به شهر سرای که مرکز حکومت بود بازگشت که به دستور تیمور کوتلوق نوهٔ اوروس‌خان دشمن دیرینه‌اش و به کوشش «ایدی‌گوی» یا (ادوگه) حاکم نوغای از آن شهر خارج شد. و به لیتوانیا پناهنده شد و درهمانجا درگذشت (۱٤۰٦ میلادی).

۱۰. «**هامر**» از «ادوگه بیک» به اسم «ایدی‌گو» نام می‌برد و می‌نویسد که او ازبک است و نخست درخدمت «توختاتمش» بود، درسال ۱۳۸۸ م به سمرقند نزد تیمور گریخت و از مهمترین عوامل تحریک «تیمور» علیه توختاتمش شد. «ادوگه» شانزده سال تمام حاکم مطلق آلتون اردو بود (**تاریخ هامر** جلد سوم صفحه ۱۵۰)

پس از تیمورخان درخان‌نشین آلتون اردو یکی از پسران «توختامش» یعنی جلال‌الدین حکمران شد، ولی برادرش «کریم‌بردی‌خان» او را کشت و خود حکمران شد. «قادربردی‌خان» و یا «جباربردی‌خان» یکی از پسران «کریم‌بردی» که حکمران شده بود درجنگ با «ادوگه» کشته شد. دراین جنگ «ادوگه» نیز به قتل رسید و نیروهایش متلاشی شد.

حکمرانی خاندان گیرای در کریمه

هنگامیکه در خان‌نشین آلتون اردو جنگ قدرت حکمفرما بود «حاجی گیرای» که در لیتوانیا بسر می‌برد در سال ۸۳۲ هـ ق توسط نیروهای کمکی که از لیتوانیا گرفته بود «کریمه» را متصرف شد و حکمرانی خویش را اعلام کرد و حکمران آلتون اردو «اولوغ محمدخان» از پسران «تیمور کوتلوغ» در برابر این اقدام «حاجی گیرای» عکس‌العملی از خود نشان نداد و به این ترتیب «حاجی گیرای» در کریمه مستقر شد و بنام خود سکه زد.

حاجی گیرای در صدد برآمد تا «کفه» را از تصرف جنوائی‌ها که با خان‌نشین آلتون اردو مناسبات دوستانه داشت خارج سازد و با آنکه نیروهای جنوائی را شکست داد ولی موفق به تسخیر قلعه نشد. (۱٤۳۸ م)

«سید احمدخان» یکی از آخرین حکمرانان آلتون اردو قصد الحاق کریمه را به خان نشین آلتون اردو داشت. حاجی گیرای برای مقابله با سیداحمدخان به دوستان خود «لیتوانیا» و لهستان اعتماد نکرد و به دولت عثمانی متشبث شد وعثمانی‌ها در سال ۱٤٥٤ م قریب به پنجاه فروند کشتی جنگی به سواحل «کریمه» و «کفه» اعزام داشتند. حاجی گیرای با یک نیروی شش هزار نفری «کفه» را از راه زمین محاصره کرد که از این روی جنوابا حاجی گیرای به توافق رسید و پرداخت مبلغی مالیات را به او پذیرفتند.

این اقدام حاجی گیرای سبب شد که حکمران آلتون اردو دست به اقدام علیه او زد و به «کریمه» حمله کرد، حاجی گیرای زخمی شد ولی با این حال موفق به فرار گردید. او مدت هفت سال دور از «کریمه» بسر برد. سرانجام یکی از طرفدارانش بنام «تکنه میرزا» قوای آلتون اردو را از «کریمه» راند و دوباره حاجی گیرای را حکمران اعلام کرد.

حاجی گیرای در اثنای دومین حکمرانی خود با گراندوک مسکو «ایوان بورگ»

(۱۵۰۵- ۱٤٦۲ م) و سلطان لهستان کازیمیر (۱۵۰۱- ۱٤٤۵م) روابط دوستانه ومناسبات تجاری برقرار کرد و از این روی پاپ درصدد برآمد تا حاجی گیرای را که دوست مسیحیان شده و در لیتوانیا بزرگ شده بود علیه عثمانی‌ها تحریک نماید.

حکمرانی منگلی گیرای

پس از مرگ حاجی گیرای که در سال ۱٤٦٦ م اتفاق افتاد، هشت پسر از دوازده پسر او و نیز کسانش بر سر حکمرانی شروع به مجادله و مناقشه کردند. و به این ترتیب می‌رفت تا خان‌نشین کریمه به دست رقبا بیفتد. در این ایام از پسران حاجی گیرای، «منگلی گیرای خان» حدود سه ماه حکمرانی کرد، اما بعد در جنگی که با «نوردولت» یکی از برادرانش کرد مغلوب شد و به قلعه منکوک که از آن جنوایی‌ها بود فرار کرد.

«نوردولت خان» که عده‌ای از برادرانش را کشته و عده‌ای را نیز وادار به فرار به روسیه کرده بود دوسال ونیم حکمرانی کرد ولی از یک سو از آلتون اردو واز سوی دیگر از برادرش منگلی گیرای در هراس بود و سرانجام نیز آمد به سرش از آنچه می‌ترسید. بدین معنی که منگلی گیرای در سال ۱٤٦۹ م به یاری «امینک بیک[11]» پسر «مامک بیک» از بیکهای «شیرین» و سایر طرفدارانش برای بار دوم حکمران کریمه شد و تا سال ۱٤۷٤ م ۸۷۹ هـ ق حکمرانی کرد. ولی در اثر حمله سید احمد حکمران آلتون اردو به «کریمه» منگلی گیرای باز به قلعه منکوب فرار کرد و «جانی بیک گیرای» بجانشینی او تعیین ومنصوب شد. اما دیری نپایید یعنی در سال ۱٤۷۵ م ۸۸۰ هـ ق «نور دولت خان» برای دومین بار حکمران «کریمه» شد.

خان نشین کریمه تحت نفوذ عثمانی‌ها در می‌آید

«نور دولت خان» که ناچار بود هم با برادرش منگلی گیرای و هم با حکمران آلتون اردو به مقابله برخیزد درصدد ایجاد مناسبات دوستانه با عثمانی‌ها برآمد و نامه‌ای سخت متواضعانه و احترام آمیز به سلطان محمد فاتح فرستاد در سال ۸۸۲ هـ ق ۱٤۷۷ م در نامه‌ای که به حکمران عثمانی فرستاد. (این نامه سراپابالسانی متواضعانه واحترام آمیز بود) در سال ۱٤۷٦ م هنگام جنگ بغدان از طرف دولت عثمانی از او

۱۱. امینک بیگ میرمیران (بیگلربیگ) شیرین بیگ که از با نفوذترین بیکهای «کریمه» بود. پدرش «مامگ بیک» نام داشت و پدر او نیز «تکنه بیک» بود.

دعوت به عمل آمد لکن در اثر تهدیدات آلتون اردو نه قادر به اجابت این دعوت شد و نه قوای کمکی برای او اعزام شد[۱۲].

این وضعیت «نور دولت خان» فرصت به دست مخالفینش داد و در اثر فعالیت یاران منگلی گیرای به ویژه همت و کوشش «امینک بیک» «منگلی گیرای» که در استانبول بود به حکمرانی کریمه تعیین شد و ضمن دادن توق* و «بیرق» به او، وی را به «کریمه» روانه کردند. (اواخر سال ۱٤۷۷ م) و به این ترتیب خان نشین «کرم» تحت نفوذ عثمانی‌ها درآمد. «منگلی گیرای خان» پس از آن در اثر حمایت عثمانی‌ها از سال ۱٤۸۷ م/ (۸۸۳ هـ ق تا ۱۵۱۵ م حکمران کریمه شد و پس از او نیز پسر ونوادههایش متجاوز از سه قرن به حکمرانی پرداختند.[۱۳]

۱۲. در سال ۸۸۱ هنگامیکه سلطان فاتح سرگرم جنگ بغدان بود «امینک بیک» از بیکهای «شیرین» بغدان را غارت کرد ولی در اثر حمله دشمن مجبور از بازگشت به کشور خود شد.(**آرشیو توپقاپی سرای**) شماره ٦٤۹۵.

*. تاجی از پر مرغ با موی دم اسب ساخته در زمان عثمانی‌ها به تیمسارها و وزرا و فرماندار می‌دادند. آولنگ ترکی به فارسی).

۱۳.نحوهٔ اداره امور خان نشین «کریمه» در زمان تحت الحمایگی دولت عثمانی در بخش جداگانه‌ای آمده است.

فصل ۹

سیاستهای «فاتح» و آلفونس پنجم

آخرین جنگ سلطان محمّد دوّم- وقایع وحوادث مرگ او
دو سیاست در برابر هم

برای دانستن علت و مقصد پیاده‌کردن نیرو به سواحل ایتالیای جنوبی که به فرماندهی گدیک احمدپاشا پس از عزلش از وزارت اعظمی و اندکی پیش از مرگ‌سلطان‌محمد فاتح صورت گرفت، آگاهی از نحوهٔ سیاست و تدبیرهای احتیاطی آلفونس پنجم سلطان آراگون و ناپل دایر بر جلوگیری از گسترش استیلای عثمانی‌ها در کناره‌های دریای آدریاتیک ضروری است.

فاتح و آلفونس

آلفونس پنجم پسر فردیناند سلطان آراگون که به هنگام حیات پدر در «سیسیل» بود و بعدها در سال ۱٤۱٦م سلطان ناپل و آراگون شد هدفش تحت‌نفوذ در آوردن بالکانها و دریای مرمره بود و قصد داشت با دست‌یافتن به این هدف اقدام به تشکیل یک امپراتوری بکند.

آلفونس در اجرای این سیاست اقدام به حمایت از اسکندربیک کرد. اسکندربیک با ونیز که دارای مستعمرات و منافع بسیاری در دریای مرمره بود، از در مخالفت درآمده، در امور آلبانی دخالت می‌کرد و با عثمانیها در جنگ‌وجدال بود. او به

اسکندربیک کمکهای شایانی کرد و بخشی از سنیورهای آلبانی را نیز تحت‌نفـوذ خـود درآورد.

سیاست آلفونس پنجم

آلفونس شاه ضمن اتخاذ سیاست خصمانه علیه عثمانی‌ها که نفوذشان در آلبانی و موره در حال گسترش بود، در صدد اتخاذ تدبیراتی بود تا راه حرکت نفـوذ تـرکـهـا را سد کند، اما گسترش حاکمیت آلفونس در آلبانی سبب شد که ونیز در مقابل او سیاست مقابل به مثلی ایجاد کند، در نتیجه آلبانی به دو منطقهٔ نفوذ تقسیم شد.

آلفونس گروهی از افراد صاحب‌علم و صنعت را که پس از فتح استانبول از آن شهر فرار کرده بودند به دور خود جمع کرد و از این امر برای پـیشبرد سیـاستی کـه دنبـال می‌کرد بهره گرفت.

آلفونس که در راه تحقق بعضی از آمال و آرزوهای خود ناموفق مانده بود در صدد برآمد تا با ایجاد ائتلافی در سواحل دریای آدریاتیک قدرت و قوت بیشتری به حاکمیت خود ببخشد. در اجرای این مقصود در صدد برآمد تا با حمایت از اسکـندربیک و یـاری از راه ترکـها که وارد آلبانی شده بودند در ورود به شبه‌جزیرهٔ ایتالیا سد کند.

جمهوری ونیز و سلطان آلبانی برای تـحت‌نفـوذ و حـاکمیت در آوردن آلـبانی دو سیاست متباین و متفاوتی را دنبال می‌کردند که اگر این سیاست یکی می‌شد و به تفاهم می‌رسید استیلای عثمانی‌ها بر آلبانی مدتی طولانی به تعویق مـی‌افتاد. امـا شـنـاسایی حاکمیت ونیز در آلبانی توسط عثمانیها و واگذار کردن اسکـله و بـندر بـه آنهـا در آن منطقه مانع از تفاهم و هم‌مسیر شدن سیاست جمهوری ونیز و ناپـل شد. بـطوریکه حتی جمهوری ونیز که مقاصد و منافع تجاری خود را بالاتر از هـرچیزی مـی‌دانست بـه نامهٔ پاپ نیکلای پنجم که در سال ۱٤۵۳م طی آن از جمهوری خواسته بود تـا مـتفقاً بـرای پیش‌گیری از خطر ترکـها دست به اقدام مشترکی بزنند توجهی نکرده بود.

باری، آلفونس پنجم تا سال ۱٤۵۸م یعنی تا هنگام مرگ خود در درجهٔ اول بـرای مقابله با ترکـها سیاست حاکمیت در دریای مرمره و بالکان را دنبال می‌کرد و چـون در این راه ناموفق مانده بود تلاش می‌کرد تا مانع از پیاده‌شدن تـرکـهـا کـه وارد خـاک آلبانی شده بودند به کناره‌های دریای آدریاتیک شود.

سیاست سلطان‌محمد فاتح

حقیقت این بود که عثمانی‌ها پس از اشغال آلبانی و مـوره و جـزایر «ایـونی‌یـن»

اندیشه ایتالیا را در سر می‌پروراندند.

فردیناند که پس از آلفونس پنجم جانشین او شد در عین حال که چون پدرش یک سیاست تخیلی را دنبال می‌کرد، با درک خطر ترک‌ها قصد داشت تا از گسترش نفوذ آنها جلوگیری به عمل بیاورد. در نتیجه بر اثر تصرّف جزیرهٔ آغریبوز توسط عثمانی‌ها سلطان ناپل که در برابر سلطان‌محمد فاتح سیاست دوستانه‌ای را دنبال می‌کرد، نزدیک‌شدن خطر را احساس کرد و با الحاق به عملیات «جنگ صلیبی دریایی» عملاً در مقام تجاوز و مقابله با عثمانی‌ها درآمد.(۱٤۷۰)م.

دولت عثمانی، این وضع و موقعیت خطرناکی را که علیه او ترتیب داده شده بود با اراده‌ای بزرگ و عزمی استوار دفع کرد و پس از آنکه در سال ۱٤۷۹م با ونیز پیمان صلحی امضاء کرد، متفق ونیز یعنی شوالیه‌های رودس هم علیه سلطان ناپل دست به فعالیت زدند.

در نتیجه اقداماتی که مقصد آن مانع‌شدن از ورود ترک‌ها به ساحل آدریاتیک و دریای ایونی‌ین بود سودمند نیفتاد. و ترک‌ها که تا این نقاط آمده بودند گذشتن به ساحل مقابل راکه نقشه و هدفشان بودسهل یافته درصددبرآمدند تا این اندیشه را به مرحلهٔ عمل در بیاورند.

عثمانی‌ها در اجرای این تصمیم برای آنکه به ایتالیای جنوبی یک گام دیگر نزدیک‌تر شوند در صدد برآمدند تا «رانته»، «کفالونیه» و «ایاماور» (سانتاماریا) را که از جزایر دریای یونان به‌شمار می‌رفت به تصرف درآورند.

از آنجائیکه این جزایر در جوار سواحل «اپیر» که در اختیار ترک‌ها بود قرار داشت به موجب معاهده‌نامهٔ حکمران جزایر لئوناردو هرسال به توسط والی‌های «یان‌یا» به دولت عثمانی خراج پرداخت می‌کرد و گذشته از این برای هر والی جدیدی که برای یانیا تعیین می‌شد پانصد دوکا «خرج‌سفر» پرداخت می‌کرد.

لئوناردو پرنس این جزایر داماد «لازار» دسپوط صرب بود که پس از مرگ زنش با یکی از نزدیکان فردیناند سلطان ناپل ازدواج کرده بود. به نظر می‌رسید که این ازدواج اخیر مانعی بر سر راه اقداماتی خواهد بود که عثمانی‌ها قصد داشتند علیه سلطان ناپل انجام دهند. دولت عثمانی برای آنکه بتواند از عهدهٔ لئوناردو که قبلاً با ونیز علیه عثمانی‌ها متفق شده بود برآید، هنگام عقد صلح با ونیز او را در این پیمان داخل نکرد.

دولت عثمانی با پیش‌کشیدن این مسئله که لئوناردو بدون جلب موافقت این دولت اقدام به ازدواج با یکی از نزدیکان سلطان ناپل کرده است به عنوان مقدمهٔ تسلط بر ایتالیای جنوبی تصمیم به تصرف جزایر «ایونی‌ین» گرفت. در این اثنابین ونیز و سلطان‌نشین ناپل دشمنی حکمفرما بود، از اینروی نقشهٔ استیلا بر ایتالیا درست به موقع به مرحلهٔ عمل درآمده[1]بود.

جنگ ایتالیا

بنا به انگیزه و دلایلی که فوقاً بدان اشاره شد پس از عقد پیمان صلح با ایتالیا، در سال ۱٤۷۹ گدیک احمد پاشا مأمور جنگ با ایتالیا شد.[2]. احمد پاشا با ناوگان خود حرکت کرد.
جزایر «زانته»، «کفالونیه» و «ایاماوره» را متصرف شد ولی به لئوناردو دست نیافت و او به ناپل گریخت و از سوی سلطان ناپل مورد حمایت قرار گرفت. پس از آن اقدام به اجرای نقشه استیلا بر ایتالیای جنوبی شد و به همین منظور بیک‌نشین «آولونیه» واقع در ساحل آلبانی به گدیک‌احمد پاشا داده شد و قرار بر این شد سال بعد ناوگان عثمانی که آن را پایگاه خود قرار داده بود وارد آبهای سواحل ایتالیا ی جنوبی شود.
به این ترتیب و به موجب این نقشه ناوگان تحت فرماندهی گدیک احمد پاشا که در «تموز» سال ۱٤۸۰ م در سواحل «پولیا» دیده شده بود، در ۲۵ تموز در بندر

۱. ها مر در جلد سوم تاریخ خود (صفحهٔ ۱۹۱) می‌نویسد که آغاز جنگ با ایتالیا به تحریک ونیز بوده است (چاپ‌بن صفحهٔ ۹٤) عنوان می‌کند از آنجایی که در جنگ سلطان فاتح با رودس ایتالیا به شوالیه‌های رودس کمک کرده بود این مسئله انگیزه جنگ با ایتالیا شد.

۲. گدیک احمد پاشا که از پذیرفتن پیشنهاد شاه مبنی بر عزیمت به جنگ آلبانی خودداری کرده بود در سال ۱٤۷۷م از مقام وزارت عظمی معزول و در «روملی حصاری» محبوس شد و خود شاه شخصاً عازم این جنگ شد. سلطان در این جنگ به هنگام حرکت در یک سراشیبی که با پای پیاده بود و سخت خسته (زانوانش دردناک بود) به نظر می‌رسید گفته بود: «یک وزیر خدمتگزار نداشتم که این خدمت را به عهده می‌گرفت و ما به رنج و تعصب نمی‌افتادیم». در پاسخ گفتهٔ سلطان «امیر عالم هرسک‌زاده احمدبیک» می‌گوید که «گدیک احمد پاشا» یک چنین وزیری است. و سلطان نیز دستور عزیمت گدیک احمد پاشا و حکم آزادی او را از زندان صادر کرده بود. مرحوم پروفسور « مکریمین خلیل ینانچ» در «انسکلوپدی اسلام» می‌نویسد که احمد پاشا که از زندان رها شده بود به فرماندهی نیروی‌دریایی منصوب و برای تصرف جزایر یونان اعزام شد.

در تواریخ عثمانی آمده است که گدیک احمد پاشا پس از رهایی از زندان نخست والی «سلانیک» شد و سپس به فرمانداری «آولونیا» تعیین گشت. (تاج‌التواریخ جلد یک صفحهٔ ۵٦٦ تاریخ عالی صفحهٔ ۹٦)

«اوترانتو» لنگر انداخت و ضمن پیاده کردن نیرو به ساحل، اوترانتو (ترانتو) را محاصره کرد.

فردیناند سلطان ناپل برای نجات اوترانتو پسرش آلفونس دوک «کالابریه» را به فرماندهی نیرویی به آن سوی اعزام داشت ولی آلفونس کاری از پیش نبرد و عقب‌نشینی کرد و در اثر حمله ترک‌ها شهر به دست آنها افتاد. (سوم جمادی‌الاخر سال ۸۸۵ هـ ق مطابق با ۱۱ اگوست ۱٤۸۰م گدیک احمد پاشا ضمن تسخیر قلاع اطراف «اوترانتو» در آن قلاع سرباز و آذوقه و مهمات مستقر کرد. پس از آنکه نقاط یاد شده اشغال شد و به صورت پایگاه درآمد گدیک احمد پاشا در صدد برآمد تا با یک نیروی تازه نفس نقشه تسلط بر ایتالیا را دنبال کند، اما در این اثنا به سبب فوت سلطان محمد فاتح که در سوم مائیس ۱٤۸۱ م اتفاق افتاد و سلطان بایزید سوم به جانشینی او برگزیده شد، گدیک احمد پاشا بازگشت و چون پس از آن نیرویی به آن سوی اعزام نشد در نتیجه اقدامات استیلا بر ایتالیا متوقف شد.

گدیک احمد پاشا هنگام بازگشت از ایتالیا شخصی به نام خیرالدین پاشا را به جای خود گماشت، و پس از آنکه قلعه «اوترانتو» را مستحکم کرد و در آن هشت هزار سرباز و آذوقه و مهمات برای یک سال و نیم مستقر کرد، درحالیکه برای تقدیم به پادشاه هدایای بسیاری به همراه خود داشت آن را ترک گفت.

بازپس گرفتن اوترانتو توسط سلطان ناپل

پس از تصرف اوترانتو فردیناند سلطان ناپل به داماد خود که سلطان مجار بود پیغام فرستاد و از او یاری خواست. «ماتیاس کورون» هزار سوار برگزیده به همراه دو فرمانده باتجربه اعزام داشت و توانست موفقیتهایی نیز کسب کند. از آنجائیکه برای نیروی مستقر در «اوترانتو» نیروی کمکی اعزام نشد در نتیجه دوک «کالابریه» با چهل فروند کشتی متعلق به ناپل و آراگون نقاطی را که ترک‌ها در تصرف داشتند پس گرفتند. سرانجام «اوترانتو» که سیزده ماه در دست ترک‌ها بود در ۱۰ ایلول ۱٤۸۱ م سقوط کرد و تمام محافظینش چون محافظین سایر قلعه‌های مشابه قتل‌عام شد. در عقیم‌ماندن فتوحات ایتالیا حادثهٔ شاهزاده «جم» نیز[۳] موثر بود.

۳. بایزید نزد فردیناند سلطان ناپل و سیسیل سفیری فرستاد و از او خواست تا لوازم جنگی و اسرایی را که هنگام سقوط اوترانتو به دست آنها افتاده بود پس بدهد. سلطان که دستپاچه شده بود اعلام کرد که کلیه ←

جنگ رودس

شوالیه‌های رودس

جزیرهٔ رودس که در جنوب غربی شبه جزیره آناطولی واقع شده بود و بر سر راه آناطولی، بالکان، سوریه و مصر قرار داشت از طرف شوالیه‌های «سن‌ژان» اداره می‌شد.

این شوالیه‌ها، شوالیه‌هایی بودند که در اثنای جنگهای صلیبی‌شان قصد داشتند قدس را از مسلمانان بگیرند، آنها پس از آنکه از قدس رانده شدند نخست به «عکا» رفتند و پس از آنکه آنجا نیز به دست مسلمانان افتاد به قبرس رفتند. اما از آنجائیکه سلطان قبرس اسکان شوالیه‌ها را در جزیره برای خود خطرناک می‌دید به آنان اجازه سکونت نداد. به دنبال این ماجرا شوالیه‌ها به رودس که مال امپراتوری بیزانس بود رفتند. رودس سخت مورد پسندشان افتاد و درصدد خریداری آن برآمدند. شوالیه‌ها به توصیهٔ «بوفیلیپ» و پاپ کلمان پنجم به آندرونیک دوم امپراتور بیزانس پیشنهاد کردند که به شرط واگذاری جزیره به آنها هر سال یک نیروی جنگی کمکی مرکب از سیصد شوالیه دراختیار امپراتور بیزانس بگذارند که این پیشنهاد از سوی امپراتور پذیرفته نشد. از این روی با تشویق پاپ یک نیروی متشکل از قوای صلیبی و در بندر «برنذیری» سوار کشتیها شدند، به رودس آمدند و پس از اشغال رودس آن را دراختیار شوالیه‌ها قرار دادند. شوالیه‌ها در اندک زمانی جزایر ایستان‌کوی، کالیمنوس، لریوس، «سومبه‌کی» و دیگر جزایر آن منطقه را به دست آوردند. آنها پس از تصرف این جزایر به سوی جنوب به حرکت درآمده قلعه‌ای را در نزدیکی «ازمیر» متصرف شدند. حتی «سلطان محمد چلبی» هنگامیکه «ازمیر» را از تصرف «آیدن اوغلی جنید بیک» خارج ساخت قلعه‌ای را نیز در نزدیکی این شهر که از آن شوالیه‌ها بود به تصرف درآورد ، در ازای آن «هالیقارناس» یا «بودروم» را که در جنوب و مقابل جزیره «ایستان‌کوی» قرار داشت به آنها[4] داد.

ـ توپها و سایر مهمات و اسرایی را که دراختیار خود دارد پس خواهد داد. و دراین خصوص با درخواست میانجیگری از گدیک احمدپاشا توانست معاهده‌ای نیز منعقد سازد.» (آرشیو توپقاپی سرای. شماره ۳۹۷۲).

۴. در اثری بنام «تاریخ دولتهای ژونا» قبرس، قدس ارمنستان و مصری قید شده است که شوالیه ها با شش فروند کشتی جنگی یکی از قلاع ترک‌ها را به تصرف درآوردند و نام «سن‌پیر» را برآن نهادند. بنابه همین نوشته تاریخ تقریبی این اقدام به سال ۱۴۰۱ م بوده است. (صفحهٔ ۹۱۲). بنا به همین نوشته بعدها «محمد چلبی» این قلعه را بازپس می‌گیرد. پرفسور ب. آورمان، گالانتی اهل بودروم در کتاب خود به نام «تاریخ ←

به فرمانده شوالیه‌های رودس، «گراندمتر» (ارباب بزرگ) می‌گفتند.

شوالیه‌های رودس علیرغم حمله ومحاصرهٔ بیزانس ونیز هجوم ترک‌ها که، منتشائیان وممالیک مصر که قصد[5] تصرف رودس را داشتند توانستند جزیره را محافظت کنند وآن را در اختیار داشته باشند. هنگامیکه در سال ۱۳٤٤ ناوگان «آیدن اوغلو اومور» توسط «فرنگ»ها به آتش کشیده شده وسوخت در بین این کشتی، کشتیهای شوالیه‌های رودس نیز بود.

پس از آنکه دولت عثمانی در دریا نیز شروع به گسترش نفوذ کرد قصد آن کرد تا جزایر متعدد واقع در غرب آناطولی را یا متصرف شود ویا از آنها مالیات وخراج بگیرد. برای تحقق این آمال می‌بایست جزیره رودس را نیز متصرف می‌شد. زیرا این جزیره نزدیک به ساحل بود وبر سر راه قرار داشت. بویژه که شوالیه ضمن پشتیبانی از کشتیهای دزدان دریایی خود دراین گونه اعمال شرکت می‌کردند وگذشته از آن در هر پیمانی واتحادی که علیه عثمانی‌ها عقد می‌شد مشارکت داشتند.

همانطوری که، در قسمت «جزایر دریای مرمره وفعالیت پاپ» گذشت از آنجائی که شوالیه‌های رودس چون سایر جزیره‌ها پرداخت خراج را نپذیرفتند[6]، دوباره از طرف دولت عثمانی برای تصرف رودس اقدام به جنگ شد. نخستین جنگ پس از فتح استانبول یعنی درسال ۱٤۵۵ م اتفاق افتاد ودومین جنگ در سال ۱٤٦۷ م یعنی در اثنای جنگ «آغریبوز» بود که از هر دو جنگ نتیجه‌ای حاصل نیامد.

دولت عثمانی که پس از عقد پیمان صلح با ونیز از آن سوی آسوده خاطر شده بود

ـــ بودروم» می‌نویسد «پس از آنکه «هالیقارناس بهش» به شوالیه‌های «سن‌ژان» داده شد آنها قلعه‌ای را که در این نقطه ساخته بودند «سن‌پتروم» یعنی «سن‌پیر» نام نهادند. نام پتروم بعدها ضمن تحریف بدل به «بادروم» شد و نام هالیقارناس وارد کتب تاریخ شد.

۵. ممالیک مصر برای تصرف رودس آخرین بار در سال ۸٤۸ هـ ق ۱٤٤٤ م ناوگان وسرباز به فرماندهی «انیال الاجرود» به آنجا اعزام وشهر را در محاصره گرفتند ولی موفق به تسخیر آن نشده وبی‌نتیجه بازگشته بودند (شهاوی- التبرالمسبوق نسخهٔ موجود در کتابخانه ایاصوفیه به شمارهٔ ۳۱۱۳).

٦. پس از فتح استانبول «استاد اعظم» شوالیه‌های رودس یک هیئت نزد عثمانی‌ها فرستاد وطی آن پیشنهاد شد که شوالیه‌های رودس در سواحل واسکله‌های آناطولی وعثمانی‌ها در رودس وسایر جزایر متعلق به شوالیه‌ها به امر تجارت بپردازند ولی دولت عثمانی پاسخ داد که توافق در همکاری تجاری در صورت پرداخت خراج از سوی شوالیه امکان‌پذیر خواهد بود وبه این ترتیب عزیمت این هیئت نمایندگی به دربار عثمانی بیحاصل مانده بود.

در صدد برآمد تا کار عده‌ای دزد دریایی را که به اسم شوالیه بر رودس جزیره‌ایکه از نظر تجاری اهمیت فراوانی داشت حکم می‌راندند یکسره کند. زیرا این جماعت مال التجاره‌هایی را که بین ترکیه، مصر وسوریه در رفت وآمد بودند به یغما می‌بردند، کشتیها را ضبط می‌کردند، مردم را به اسارت می‌گرفتند وضربه‌های سنگین به امر تجارت دراین منطقه وارد می‌ساختند. از این روی دولت عثمانی در سال ۱۴۷۹ م همزمان با جنگ ایتالیا اقدام به جنگ رودس نیز کرد.

محاصرهٔ رودس

دولت عثمانی همزمان با اعزام گدیک احمد پاشا به جانب ایتالیا بر اثر اطلاعات پاره‌ای از مطلعین تازه به دین اسلام مشرف شده که تصرف رودس را ساده وآسان می‌دانستند[۷]، به منظور کشف چگونگی امر ابتدا حدود یکصد کشتی به فرماندهی مسیح پاشا به سوی رودس فرستاد. این ناوگان به بندر «فنیکه» رفت و نیروی موجود در آن بندر را سوار کرد و سپس به حوالی «سن‌اتی‌ین» رفت و پس از اکتشاف در آن نقاط در آرالیک سال ۱۴۷۹ بازگشت نمود.

مسیح پاشا پس از تثبیت وضعیت خود دریافت که با قوای موجود تصرف جزیره امکان‌ناپذیر است بنابر این به بندر «مرمره» عقب‌نشست و زمستان را با این ناوگان اندک در آنجا گذرانید و به انتظار رسیدن ناوگان کمکی از «کلیبولی» ماند. در واقع نیز در بهار سال ۱۴۸۰م ناوگان نیرومندی مرکب از یکصد و شصت کشتی مشتمل بر شصت کشتی جنگی و سایر انواع کشتیها از کلیبولی رسید و نزدیک به اواخر ماه مائیس این دو ناوگان به هم پیوسته در مقابل رودس لنگر انداخت[۸] به جوار تپه و «اتی‌ین» که در قسمت غربی شهر و حوالی «تری‌یاندا» قرار داشت سرباز پیاده کرده دست به

۷. **هامر** در این ماجرا از سه تن تازه بدین اسلام مشرف شده یاد کرده می‌نویسد: اولین آنها «انتوان ملی گالو» از اصیل‌زادگان رومی رودس بود، دومی «دیمتری صوفیان» اهل آغیبوز وسومین یک توپچی اهل آلمان به نام «اوستازرژ» بود. از بین طرحهائیکه این سه تن برای ضبط رودس دادند طرح ژرژ موردپذیرش قرار گرفت وبه مرحلهٔ عمل درآمد. باز هامر می‌نویسد که نقشهٔ ژرژ برای تصرف این جزیره به مرحله عمل درآمد (جلد ۳ صفحهٔ ۲۰۵ و ۲۰۷). ژرژ بعداً هنگام جنگ رودس از اردوی ترکها گریخت وبه قلعه پناهنده شد،پناهندگی او مورد پذیرش قرار گرفت ولی بعداً به احتمال اینکه ممکن است جاسوس ترکها باشد به قتل رسید.

۸. مرکز رودس یعنی «شهر رودس» که در دماغهٔ شمالی جزیره قرار داشت، به سوی دریا ادامه یافته در منتهاالیه به شکل قوس‌مانندی خم شده و بندری عریض و امنی را به شکل دو زبانهٔ نزدیک به هم به وجود

عملیات زدند. اقدامات شوالیه برای جلوگیری از پیاده‌کردن نیرو دفع شد.
رودس در این جنگ به تصرف درنیامد.

مسیح پاشا ضمن حملات متعددی که نخست از راه دریا و سپس با پیاده کردن نیرو از راه خشکی به آن دست زد به خوبی پیشروی کرد ولی مدافعین شهر نیز با انگیزه و اعتماد مذهبی سخت تلاش می‌کردند. در ۲۸ تموز سال ۱٤۸۰م از جانب «یهودی‌محله» حملهٔ بزرگی صورت گرفت تمامی حصارهای آن طرف به کلی تخریب شد. سربازان ترک که از شکاف دیوارها به داخل نفوذ پیدا کرده بودند برسر دیوار رفته پرچم فرماندهی را برافراشتند. و چهارنردبان به دیوار مشرف به شهر نهاده وارد قلعه شدند. امّا با ممانعت مسیح‌پاشا از غارت شهر و اعلام اینکه گنجینه به سلطان تعلق دارد سربازان مهاجم آن شور نخستین را از دست دادند و با آمدن نیروی کمکی به شوالیه‌ها، آنها موفق شدند مواضع از دست داده را باز پس بگیرند. در نتیجه مسیح‌پاشا که ابتدا قول غارت به سربازان داده بود پس از ورود سربازان به قلعه در اثر ممانعت از این کار در عملیات خود ناموفق ماند[۹].

محاصرهٔ رودس سه ماه به طول انجامید. مسیح‌پاشا که دست از محاصره برداشته بود ابتدا به بندر «فنیکه» و سپس به موجب دستوری که دریافت کرد به سوی هالیقارناس (بوردروم) رفت و درصدد برآمد تا قلعهٔ «پترونیوم» را که مال شوالیه‌ها بود به تصرف درآورد ولی به این کار نیز موفق نشد و به سوی استانبول بازگشت ولی از آنجائیکه در عملیات جنگی با شکست مواجه شده بود اجازهٔ ورود به استانبول را نیافت و بمحض اینکه با ناوگان خود نزدیک «بشیک‌تاش» رسید از وزارت عظمایی عزل و به فرمانداری «گلیبولی» منصوب و به همراه ناوگانش به آنجا اعزام شد.[۱۰]

مخارج جنگ رودس را علیه شوالیه‌ها که توسط سلطان محمد فاتح صورت گرفت و

ح-آورده است. زبانه‌ای که هنگام ورود کشتی به بندر در سمت چپ قرار داشت چون در خارج استحکامات شهری واقع شده بود. در آن آسیابهای بادی تعبیه کرده بودند که در انتها به وسیله «ملک کولهسی» (برج فرشتگان.م.) محافظت می‌شد در زبانهٔ دیگر نیز آسیابهایی ساخته شده بود.

۹. **تاج‌التواریخ** جلد یک صفحه ۵۷٤ و **تاریخ عالی** جلد یک صفحهٔ ۹٦ و **تاریخ هامر** به نقل از این دو تاریخ (ترجمه اتابک جلد ۳ صفحهٔ ۲۱۰).

۱۰. مسیح پاشا بنا به نوشته منابع رومی از خانواده امپراتور «پاله ئولوق» بود و در زمان سلطان بایزید دوم به وزارت اعظمی منصوب شد.

نیز ضرر و زیان شوالیه‌ها را باز عثمانیها پرداخت کردند. زیرا پس از مرگ سلطان محمد فاتح هنگامیکه «شاهزاده جم» به شوالیه‌ها پناهنده شد سلطان بایزید متعهد شد که در قبال آزادنکردن جم سلطان سالیانه چهل هزار دوکا، از بابت مخارج جم سلطان سی و پنج هزار و به خاطر جبران تخریبهای جنگ رودس ده هزار دوکا، از بابت بدهی خود بپردازد.

اختلاف دول عثمانی- ممالیک
و
جنگ آسیایی سلطان محمد دوم

مسئلهٔ راه آبهای حجاز

سلطان محمد فاتح در بهار سال ۱٤۸۱م/۸۸٦هـ ق به عزم جنگ به طرف آناطولی رفت. بنا به نوشتهٔ «دورسون بیک» مؤلف «تاریخ ابوالفتح» که در آن عصر زندگی می‌کرد این حرکت سلطان به قصد جنگ با ممالیک بود.[۱۱]

سلطان محمددوم بر سر مسئله تغییر راه آبهای گذرگاه حجاز، و اختلاف موجود بر سر قدرت بین پسران «ذوالقدر» و مسئله تشریفات با سلطان ممالیک اختلاف داشت. سلطان محمد فاتح از زبان یکی از علمائی که از حجاز بازگشته بود می‌شنود که حجاج در راه سفر از بی‌آبی سخت در مضیقه هستند. از این روی در سال ۸٦۳ هـ ق/ ۱٤۵۹ م میلادی سلطان فاتح به سیف‌الدین اینال از ممالیک مصر نامه‌ای می‌نویسد و طی آن درخواست می‌کند که اجازه دهد ضمن مرمت راه آبهای مسیر حجاز در صورت امکان اقدام به احداث حوضچه‌های جدید آب نیز شود. سیف‌الدین این عمل را به عنوان مداخله و نیز اقدام تحریک‌آمیز در مسئلهٔ مکه تلقی و پیشنهاد سلطان را رد می‌کند و در نتیجه بین دو طرف روابط غیردوستانه و سردی ایجاد می‌شود.

۱۱. دورسون بیک در کتاب خود با سرفصل «گفتار در قصد کردن پادشاه اسلام استخلاص مصر و شام را» می‌نویسد که قصد سلطان از این حرکت حمله به «ممالیک» بوده است (صفحه ۱۷۱) مورخ تاریخ عالی نیز به حرکت درآمدن پادشاه را «به نیت فتح عرب و عجم» قید می‌کند (صفحه ۹۹). هنگامیکه سلطان‌محمدفاتح به قرارگاه «اسکوردار» می‌آید بیمار بود «قرامانی محمدپاشا» وزیر اعظم از باب تسلّی به سلطان می‌گوید: «انشاءاله سلطان مصر خواهید شد. آن ملک را تصرف خواهید کرد. و «روم» را ارزانی شاهزاده‌های خود خواهید ساخت...» که این عرایض سخت موردپسند سلطان واقع می‌شود (تاریخ ابوالفتح صفحهٔ ۱۷۲) ابن کمال جلد هفتم صفحهٔ ۵۹۷.

مسئلهٔ پسران ذوالقدر

به جز این مسئله علت اصلی اختلاف سلطان فاتح و حکمران ممالیک مصر را باید در مسئلهٔ پسران «ذوالقدر» جستجو کرد. به این معنی که در خاندان «ذوالقدر» بر سر حکمرانی اختلاف می‌افتد و به علت وجود مناسبات فامیلی[۱۲] عثمانی‌ها در این مسئله مداخله می‌کنند و این امر سبب تشدید اختلاف فی‌مابین می‌شود. در سال ۱۴۶۵ م ملک‌ارسلان برادر زن سلطان محمد فاتح حکمران «ذوالقدر» بود. برادرش شاه «بوداق» که با حکمرانی برادر مخالف بود هنگامیکه در قاهره بود (سال ۱۴۶۵ م) ملک ارسلان را به قتل می‌رساند و حکمرانی «ذوالقدر» از سوی سلطان ممالیک به او واگذار می‌شود.

شهسوار بیک

هنگامیکه «شاه بوداق» به «مرعش» و «البستان» رفت. بیکهای ترکمن از پذیرفتن حکمرانی او سرباز زدند و خواستار برادر دیگرش شهسواربیک که در بارگاه عثمانی‌ها بود شدند و از سلطان محمد فاتح درخواست کردند تا ترتیبی بدهد که شهسواربیک به حکمرانی برگزیده شود[۱۳]. به دنبال این ماجرا حکمران عثمانی که در اختلافات بین پسران «ذوالقدر» اقدام به دخالت کرده بود به موجب منشوری «شهسوار» را به حکمرانی ذوالقدر منصوب کرده او را به همراه قوایی به البستان اعزام می‌کند و بدین ترتیب شهسوار از سوی عثمانیها حکمران «ذوالقدر» می‌شود. ۸۷۱ ﻫ ق/ ۱۴۶۶ م. و «شاه‌بوداق» نیز به قاهره فرار می‌کند.

هر چند که «شاه‌بوداق» به همراه نیرویی که سلطان مصر در اختیار او گذاشته بود به «مرعش» و البستان آمد ولی موفق به انجام کاری نشد و شهسواربیک به دفعات نیروهای سلطان مصر را مغلوب ساخت.

«کایت‌بای» از سلاطین ممالیک که از این امر سخت متأثر و رنجیده خاطر شده

۱۲. سلطان‌محمد چلبی با دختر کوچک ذوالقدر اوغلی‌سولی‌بیک ازدواج کرده بود و سلطان‌محمد دوم نیز با دختر «ذوالقدر اوغلی‌سلیمان‌بیک» که «ستی‌مکرم» نام داشت عقد همسری بسته بود.

۱۳. شهسواربیک در سال ۸۷۰ ﻫ ق ۱۴۶۵ م به عثمانی‌ها پناهنده شد و در ربیع‌الاول همان سال ارتوق‌آباد، بوزوق، و سایر نقاطی که از آن پدرش سلیمان‌بیک بود به او واگذار شد و به جای عموی خود رستم‌بیک به مقام امیری رسیده او به سلطان ممالیک نامه‌ای نیز در این باره نوشته ارسال داشت (**منشئات دورهٔ فاتح** صفحهٔ ۴۱ و ۴۴)

بود نامه‌ای به سلطان محمد فاتح ارسال و طی آن خواهش کرد که سلطان از ادامهٔ پشتیبانی شهسواربیک دست بردارد. سلطان محمدفاتح نیز به شهسوار بیک ابلاغ کرد که از پیشروی خودداری کند ولی چون شهسواربیک به این توصیه عمل نکرد عثمانی‌ها نیز کمک خود را به او قطع کردند[۱۴].

شهسوار در سال ۸۷٦ هـ ق/ ۱٤۷۱م در جنگ «عینتاپ» مغلوب ممالیک شد وبه قلعه «زمانتی» فرار کرد. در آن قلعه از سوی فرمانده نیروهای ممالیک یعنی «یشیک‌دوادار» محاصره شد و با وعده‌ایکه اگر تسلیم شود مجدداً به حکمرانی «ذوالقدر» منصوب خواهد شد خود را تسلیم کرد به قاهره اعزام شد ودر آنجا به سال ۱٤۷۱ م به دار آویخته شد. ممالیک مصر به جای «شهسوار» برای دومین بار شاه بوداق را به حکمرانی انتخاب کردند، اما عثمانی‌ها برادر دیگر او «علاءالدولهٔ بزقورد»* را به حکمرانی برگزیده او را به همراه نیرویی اعزام داشتند.

علاءالدوله ابتدا در اثر خیانت خانهای ترکمن که جزء همراهانش بود مغلوب شد ولی بار دوم در اثر یاری و کمکی که به او شد پیروز شد و حکمرانی ذوالقدر را به دست آورد ۸۸٤هـ ق/ ۱٤۷۹ م بجز این دو موردی که گذشت عدم رعایت تشریفات لازم به هنگام شرفیابی سفیر و عدم رعایت تشریفات نیز به هنگام نوشتن نامه‌ها از جمله عللی بود که بین دو طرف شکاف را عمیقتر کرد و سبب بروز جنگ شد[۱۵].

۱٤. سلطان ممالیک پس از آنکه شهسواربیک را شکست داد و عینتاپ را تصرف کرد شیخ علاءالدین حسین را به خدمت سلطان محمد و هم بنزد شاهزاده بایزیدو الی‌اماسیه اعزام کرد. بایزید به این فرستاده مقادیری هدایا داد و رضایت خاطر خود را از استقرار سربازان مصری در «زمندو» (زمانتی) اعلام داشت. و خواست که مدام او را در جریان اخبار و در مسیر وقایع امر قرار دهند و اظهار داشت در صورتیکه به آذوقه و مهمات نیاز داشته باشند ارسال خواهد کرد. **تاریخ ابن‌اجا، تاریخ «یشبک»، موزه توپقاپی** سرای شمارهٔ ۳۰۵۷ صفحهٔ ۷۲ و ۹۲.

* . گرگ خاکستری

۱۵. **عاشق پاشازاده** در این مورد می‌نویسد: «هنگام فتح استانبول برای تبریک از سوی مصر سفیری به دربار عثمانی اعزام نشد از این روی حکمران عثمانی نیز چه به هنگام جلوس «خوش قدم» و چه به هنگام جلوس «کایت‌بای» تبریک ارسال نداشت. معمولاً پادشاهان به هنگام ارسال نامه به سلاطین ممالیک در عنوان نامه می‌نوشتند «پدرم، سلطان حرمین» ولی سلطان محمد فاتح در نامهٔ خود برادرم «سلطان مصر خادم حرمین» خطاب کرده بود». صفحه (۲۰۹- ۲۱۳) بنا به نوشتهٔ **ابن‌کمال** جلد ۷ صفحهٔ ۵۹۹- ۵۹۸ از مصر برای کشتن سلطان محمد فاتح فدایی اعزامی شده بود که پس از سوءقصد به جان سلطان دستگیر شد ولی اعدام نشد و به مصر عودت داده شد «صفحهٔ ۲۰۹ و ۲۱۳»، **ابن‌کمال** جلد ۷ صفحهٔ ۵۹۸ و ۵۹۹.

مرگ سلطان محمد فاتح

به این ترتیب عللی که فوقاً ذکر آن گذشت سبب تیره شدن مناسبات شد و سرانجام نیز به بروز جنگ منجر گردید. سلطان عثمانی علیرغم بیماری[۱۶] در ۲۷ صفر سال ۸۸٦ ه‍ ق با سربازان «قاپی‌قولی» به اسکودار رفت وشاهزاده جم، والی قرامان با عده‌ای نیرو به سوریه اعزام شد. هنگامیکه سلطان وارد اسکوادار شد بیمار بود. چند روزی در قرارگاه اسکوادار ماند وسپس با ارابه حرکت کرد وچهارمین پنجشنبه ماه ربیع‌الاول به اردوگاهی که تکیرچایری ویا خنکار چایری نامیده می‌شد وارد شد. بیماریش شدت[۱۷] یافت وهنگامیکه در اردوگاه بود در چهارمین پنجشنبه ربیع‌الاول سال ۸۸٦ ه‍ ق ظهر هنگام در پنجاه ویک سالگی در گذشت.[۱۸]

به منظور حفظ انضباط بین سربازان وبرای آنکه مرگ پادشاه منتشر نشود اعلام شد که سلطان برای حمام به استانبول رفته است. اما چند روز بعد تعدادی از ینی چری‌ها که با قایق به استانبول رفته بودند از مرگ پادشاه آگاه شده دست به اعمال بی‌ادبانه‌ای می‌زنند، وفات فاتح را بیش از یازده روز نتوانستند از سربازان پنهان

۱٦. **تاج التواریخ وبهشتی.**

۱۷. ...واما دست تقدیر پنجه تدبیرش را شکسته بود ودر اثر ناراحتی پای راحت از او سلب کرد از این روی قادر نبود عزم راه دور بکند. بیماری نقرس به آن مرحوم مستولی شده بود (**ابن کمال** جلد ۷ صفحهٔ ٦۱۹).

۱۸. بنا به نوشتهٔ عاشق پاشازاده، شاه از درد پا سخت ناراحت بود. معالجات مؤثر واقع نمی‌شد. سرانجام کنسولتاسیونی تشکیل دادند از پایش خون گرفتند. ولی ناراحتی پایش شدت پیدا کرد. بعد به او شربت خورانیدند از دهانش خون آمد و به دنبال آن وفات کرد. (صفحهٔ ۲۱۹). بنا به روایتی به فاتح، زهر خورانیدند و او از آن سم وفات یافت. کمال لاری عجمی به خاطر مهارتی که در طب داشت، طبیب مخصوص شده بود گویا به تشویق وتحریک محمد پاشای قرامانی وزیر اعظم اقدام به مسموم کردن سلطان می‌کند. مؤلف **شقایق** این ماجرا را از زبان **«آماسیالی ابراهیم»** که ساکن **ایوب** بود شنیده در کتاب خود نقل کرده است (**ترجمهٔ شقایق صفحهٔ ۲۳۹**)

«... مهتدی یعقوب به مقام سرطبیبی سلطان محمد فاتح می‌رسد که محمد پاشای قرامانی از این انتخاب دچار حسادت شده واز دست او خشمگین می‌شود. در این گیرودار سلطان بیمار می‌شود وملایعقوب طبق معمول واصول به تداوی سلطان آغاز می‌کند. اما محمد پاشا به تمهیداتی سبب می‌شود که تداوی سلطان را حکیم لاری به عهده بگیرد، حکیم لاری داروهای تجویزی یعقوب را قطع می‌کند که به ضعف پادشاه افزوده می‌شود ومجدداً لزوم معالجه به وسیله ملا یعقوب احساس می‌شود. یعقوب به محض مشاهدهٔ افزایش ضعف پادشاه در می‌یابد که نحوهٔ تداوی حکیم لاری حال شاه را وخیم‌تر کرده است. وبه این ترتیب پادشاه وفات می‌کند... ترجمهٔ **شقایق صفحهٔ ۲۳۷**»

بدارند.[۱۹] سند مهمی وجود دارد مبنی براینکه در اثر مخفی نگهداشتن مرگ سلطان ونیز در اثر هیجان ناشی از این امر و در اثر اهمال، جسد متعفن می‌شود وبه دستور محافظ استانبول اسحاق پاشا جسد را مومیایی می‌کنند.[۲۰]

شخصیت سلطان محمد فاتح

سلطان محمد دوم که در سال ۱۴۵۱ در بیست ویکسالگی برای سومین بار به حکمرانی دولت عثمانی رسید و با فتح استانبول امپراتوری یکهزار ویکصد ساله روم شرقی را از میان برداشت وبه حق لقب فاتح را به خود اختصاص داد، با قابلیت وذکاوت فوق‌العاده سبب شد که دوست ودشمن به قدرت اومعترف شود. او حکمرانی بزرگ بود.

سلطان محمد فاتح تا سال ۸۸۶ هق/۱۴۸۱ م سی سال سلطنت کرد وشخصاً در بیست وپنج جنگ شرکت داشت. سالهای بسیار به جنگ رفت و گاهی در یک سال به چند جنگ اقدام می‌کرد. نوزده اقلیم را به سرزمینهای موجود عثمانی افزود. در منطقهٔ آناطولی یک حکومت مسیحی باقی نگذاشت. با تصرف بسنه سراسر بالکان را به تصرف درآورد.[۲۱] سلطان محمد که در سن بیست وسه سالگی فاتح استانبول شد صاحب عزم وارادهٔ راسخی بود، شخصیتی بود که وقتی تصمیم به کاری می‌گرفت تا آن را به مرحلهٔ عمل درنمی‌آورد از پای نمی‌نشست.

در ادارهٔ حکومت خشن بود. قادر بود احساسات وافکار و اندیشه‌های خویش را پنهان نگهدارد. وقتی قصد ونقشه جنگی را در سرداشت تا لحظهٔ اجرا، طرح آن را مخفی نگاه می‌داشت. بموقع وبناگهان مقصد خود را آشکار می‌ساخت واز این رو همیشه دشمنان خود را سر درگم وحیرت زده می‌کرد وطی یک سال به چند فتح وپیروزی نایل می‌شد. به هنگام جنگ جسور ومتهور بود وبه هنگام احساس خطر به منظور جلوگیری از شکست،خود را پیشاپیش لشکر می‌انداخت وسربازان را تشجیع می‌کرد. می‌دانست که چگونه بموقع خونسردی وتعادل خود را حفظ کند. دانشمند بود و آشنا به چند زبان ودرعین حال شاعر. آزاده بود وبه دور از تعصب، ضمن دعوت از

۱۹. منشئات فریدون‌بیگ جلد یک صفحهٔ ۱۶.
۲۰ بولتن شمارهٔ ۱۳۴ صفحهٔ ۲۳۱.
۲۱. ابن کمال جلد ۷ صفحهٔ ۶۱۲.

علما به بحثهای علمی می‌نشست. گاهی موضوعات مشکلی را عنوان می‌کرد واز دانشمندان می‌خواست تا رساله‌هایی درآن باره بنویسند وآنگاه آنها را مطالعه وبررسی می‌کرد. از فارسی ورومی به عربی ترجمه می‌کرد. آثار فلسفی را می‌خواند وبا علما ودانشمندان در آن باره به مباحثه ومحاجه می‌پرداخت. دستور داد تا نقشهٔ بطلموس را فیلسوف ایوروکیوس از نو ترجمه واسامی موجود در نقشه را به عربی ثبت کنند.[۲۲] از علما درهر دین ومذهبی که بودند حمایت می‌کرد. از آنان می‌خواست تا آثار علمی تألیف کنند وحتی، «یورگی آمروک» از خویشاوندان محمود پاشا، وزیر اعظم را که مردی عالم، فاضل و فیلسوف بود ودر دربار داوید امپراتور طرابزون بود به مصاحبت خویش برگزید. همواره او را در حضور خود می‌داشت و از مطالعات او بهره می‌گرفت وبا او به مباحثه ومصاحبت می‌نشست.[۲۳] هرکجا دانشمند بلند پایه‌ای سراغ می‌گرفت برای آوردنش به استانبول دست به هر کوشش وفداکاری می‌زد. هیئت شناس معروف «علی قوشچی» در زمان او به استانبول آمد و ملاّجامی را نیز به استانبول دعوت کرد.[۲۴] نقاش معروف بلینی کوچک، بنا به دعوت سلطان به استانبول آمد وپس از ترسیم تصویر سلطان از حمایت بیحد او بهرمور شد.

سلطان محمد فاتح برای رونق بخشیدن به استانبول گروهی از خانواده‌های ترکان آناطولی ونیز مسیحیان را از سرزمینهایی که فتح کرده بود به استانبول منتقل کرد. استانبول را با مؤسسه‌های فرهنگی واجتماعی مزین ساخت و در جوار مسجد خود (مسجد سلطان محمد) مدرسهٔ مشهور صحن ثمان را ساخت که در زمان خود از دانشکده‌های بزرگ حقوق والهیات بود وبرای دورهٔ مکمل این دانشکده، مدارس «تتمه» را بنا کرد.

به دستور سلطان محمد فاتح کلیه قوانین موجود از زمان اجدادش به صورت کتابی به نام «قانون نامهٔ عالی عثمان» تدوین شد وقوانین موضوعه از طرف خود او نیز به این کتاب افزوده شد.

در دورهٔ فاتح تا زمان صدارت محمدپاشای قرامانی مأمورین اوقاف با میل و

۲۲. کریتوولوس. تاریخ سلطان محمدخان ثانی‌صفحهٔ ۱۸۲
۲۳. کریتوولوس. تاریخ سلطان محمدثانی صفحهٔ ۱٤٦
۲٤. ترجمهٔ شقایق (مجدی)

خواست متولیها عزل و نصب می‌شدند، امّا از زمان او به بعد، عزل و نصب مأمورین با تصمیم دیوان و با فرمان پادشاه صورت می‌گرفت و این امر به صورت اصول و قانون درآمد.[۲۵] تا سال ۸۸۳ هـ ق/ ۱٤۷۸ م اسامی صاحبان تیمار* و زعامت* همراه با مبلغی که می‌بایست پرداخت می‌کردند در پرونده ثبت می‌شد. این روش از زمان سلطان فاتح منسوخ شد و اسامی صاحبان تیمار و زعامت همراه با صورت اسامی دهات در سندی قید و همراه با فرمانی به صاحبانش اعطا می‌شد. به این ترتیب این امر بسیار مهم به قاعده‌ای صحیح و اصولی صورت گرفت.[۲٦] باز در زمان قرامانلی محمدپاشا املاک و اراضی بسیاری که مربوط به امیری اراضی یعنی مربوط به خزانهٔ دولت بود برای وقف به امر خیر و یا در ازای خدمت به افراد مختلف داده می‌شد. این مسئله باعث شده بود که هم از تعداد سپاهیان تیمارلی کاسته شود و هم درآمد خزانه نقصان یابد. در اواخر سلطنت سلطان محمد فاتح و به هنگام وزارت عظمای «قرامانلی محمدپاشا» قسمت اعظمی از موقوفات و املاک به خزانهٔ دولت اعاده شد.[۲۷]

دولت عثمانی در زمان سلطان محمد فاتح اصول سلطنت را پذیرفت. ریاست «دیوان» به وزیر اعظم محوّل شد. عرض اوداسی* به وجود آمد (اتاقی که مطالب به حضور سلطان معروض می‌شد). تا آن تاریخ وزرا با سلطان غذا می‌خوردند امّا در زمان فاتح این رسم نیز منسوخ شد. وقتی حوادث آن عصر خوب بررسی و مطالعه شود به نظر می‌رسد که سلطان محمد فاتح شخصی بود متکبّر، کمتر پایبند وفاداری، کم حوصله و غدّار. سنان پاشا پسر علی خضربیک در ذیل شرح حال سلطان محمد ذکر می‌کند که

۲۵. **تاج‌التواریخ** جلد یک صفحهٔ ۵۵٦. **تاریخ هامر** جلد ۳ صفحهٔ ۱۵۱.
*- اراضی و املاک دولتی که در مقابل دریافت عشریّه در دورهٔ عثمانی به سپاهیان داده می‌شد و تعداد آن بسته به تعداد سپاهیانی بود که آن سپاهی همراه خود می‌برد. برای کسب اطلاع بیشتر به جلد یک رجوع شود.- م.
*- اراضی که در دورهٔ عثمانی به زعیم یا سر کردهٔ عده‌ای از سپاهیان که در جنگ شرکت می‌کردند داده می‌شد و از آن اراضی عشریّه دریافت می‌شد.
۲٦. **تاج‌التواریخ** جلد یک صفحهٔ ۵۲٦ و **تاریخ هامر** جلد ۳ صفحهٔ ۱۵٦.
۲۷. در این باره در دفاتر اسناد مربوط به آن عصر شواهدی وجود دارد. عاشق پاشازاده ضمن نام بردن از قرامانلی محمدپاشا به این مسئله اشاره می‌کند. صفحهٔ ۱۹۲.
*- اتاق عرض.

او متلون‌المزاج[۲۸] بود.

سلطان محمد فاتح سه پسر داشت که به ترتیب سن عبارت بودند از بایزید، مصطفی و جم. پسر دومش مصطفی در شعبان سال ۸۷۹ هـ ق/ ۱٤۷٤ م وفات کرد و شاهزاده جم به جای او به فرمانداری قسطمونیه تعیین شد.

۲۸. **عالی**. جلد پنجم اثر چاپ نشده صفحهٔ ۱۱۵.

فصل ۱۰

وضع فرهنگی استانبول به‌هنگام فتح آن

مرحوم دکتر عدنان آدیوار دربارهٔ بی‌اساس بودن این نظریه که پس از فتح استانبول آثار موجود در بیزانس به ایتالیا منتقل شد و در آنجا حیات فرهنگی بیزانس مورد بررسی قرار گرفت و نیز دربارهٔ اینکه حیات علمی بیزانس پیش از فتح استانبول چه وضع دردناکی داشت اثری تحقیقی دارد به نام (**وضع فرهنگی استانبول به هنگام فتح آن**) که شایان توجه است.[1]

علاقهٔ فاتح به علم

تا زمان فاتح در دورهٔ عثمانی علومی چون فقه، کلام، منطق معانی و سایر علوم از این زمره در مدارس قدیم اسلامی تدریس می‌شد امّا در مورد علوم مثبت توجّه و علاقهٔ چندانی مبذول نمی‌شد.

پس از جلوس فاتح اندیشه‌های فلسفی و علمی- به خاطر علاقهٔ فاتح به اندیشه‌های علمی- شروع به تجلّی کرد. فاتح علما و دانشمندان را پیرو هردین و مذهبی که بودند

۱. مجله تاریخ (۳) دانشکده ادبیات استانبول، **وضع فرهنگی استانبول به هنگام فتح آن.**

تحت حمایت بیدریغ خود قرار می‌داد و از آنها قدرشناسی می‌کرد.

مورخین بیزانس بویژه کرتیوولوس می‌نویسند که فاتح به جز زبانهای عربی و فرانسه، زبانهای عبرانی، کلدانی، یونانی و اسلاو و لاتین را می‌دانست که احتمال می‌رود اندکی مبالغه‌آمیز باشد. تسلط فاتح به زبانهای عربی و فرانسه مسجّل است. دربارهٔ سایر زبانهایی که ذکر آن گذشت شاید در مورد زبان رومی در حدود مکالمهٔ اندک و یا در حدود تحقیق و بررسی در وقایعنامه‌های رومی و نیز زبان لاتین آشنایی داشت ولی دربارهٔ سایر زبانها شک و تردید وجود دارد.

به دستور سلطان محمد فاتح ادوارد گیبّون اِثر پلوتارخ به نام **زندگی شخصیتهای معروف** را از یونانی به ترکی ترجمه کرد. در دربار فاتح دو کاتب بود که یکی به زبان لاتین و دیگری به زبان یونانی تسلط داشتند، این دو کاتب به سلطان محمد فاتح اعصار قدیمه را تدریس می‌کردند.

کرتیوولوس می‌نویسد که سلطان محمد فاتح از طریق ترجمهٔ اثر پلوتارخ نسبت به سرگذشت زندگی اسکندر، پمپیوس وژول سزار علاقمند شده بود. (ترجمهٔ کریتوولوس صفحهٔ ١٦)

جیووانی ماریو آنجیوللو اثری دربارهٔ زندگی و مقدّرات اوزن حسن داشت که به روایتی به دستور سلطان ترجمه شده بود، امّا چنین اثری در دست نیست.

جیوانی ماریو آنجیوللو همراه با شاهزاده مصطفی پسر سلطان محمد فاتح هنگام محاصرهٔ اوزون حسن حضور داشت و بر مبنای مشاهدات خود اثر مزبور را نوشته بود. این شخص، اثر دیگری به دو زبان ترکی و ایتالیایی در باره زندگی سلطان محمد فاتح نگاشته است.

آنجیوللو در دربار سلطان با نقاش معروف ایتالیایی جنتیّه بلینی برخورد و ملاقات داشته است. بلینی در سال ١٤٨٠- ١٤٧٩ م به استانبول آمد و در قصر سلطان زندگی می‌کرد و طی زندگی در دربار عثمانی پرترهٔ فاتح و آثار نقاشی دیگری خلق و ابداع کرد. پرترهٔ فاتح در ناسیونال گالری لندن نگهداری می‌شود.

ضمناً فاتح از جمهوری و نیز خواسته بود که ماتئو. د. پاستی نقاش وارونایی را که در نقاشی مدالیون مهارت داشت به دربار او اعزام دارند که این نقاش بلافاصله اعزام شد ولی آثارش به دست نیامده است.

هم‌چنین به دستور سلطان فاتح جغرافیایی بطلمیوس به ترکی برگردانده شد که نسخهٔ اصلی‌اش در کتابخانه ایا صوفیه محفوظ است . پروفسور آدولف دئیس‌مان که بیست و پنج سال قبل از استادان دانشگاه برلین بود در کلکسیون کتابهایی که به کتابهای فاتح معروف بود و در توپقاپی سرای نگهداری می‌شود بررسی وتحقیقاتی انجام داد. پرفسور مزبور می‌نویسد که در این کلکسیون تعداد کتابهایی که در زمینهٔ مسائل اسلامی است به ۵۸۵ جلد می‌رسد. به جز این آثار در سال ۱٦۸۵ م از کتابخانهٔ قصر بیش از ۱۸۵ جلد کتاب به زبان یونانی به فروش رفت.

کتابهایی که دئیس‌مان از آن بحث می‌کند مربوط به قرون چهارده و پانزده است این کتابها در زمان فاتح تهیه و در کتابخانه قرار گرفته بود. بعضی از این آثار در بارهٔ فیزیک و ریاضی بوده و بقیه کتابهای مقدس و تفاسیر بوده است.

در بین این آثار می‌توان از کتاب «فاتح» اثر کریتوولوس که در بارهٔ زندگی سلطان محمد فاتح نوشته است نام برد. این اثر توسط کارولیدی افندی به ترکی برگردانده شده است. از مهم‌ترین کتابهای آن قسمت از کتابخانهٔ فاتح که حاوی آثار غیر اسلامی است، می‌توان از اثر مشهور بطلمیوس نام برد. این اثر در بارهٔ هیئت و جغرافیا نوشته شده است. فاتح در سال ۸٦۹ هـ ق ۱٤٦۵ م دانشمندان دربار را گرد آورد و دستور داد تا اثر بطلمیوس را به اتفاق گورکیوس آمیروکیس اهل طرابزون مورد تحقیق و بررسی قرار دهند و دستور داد که گورکیوس، آن را به زبان عربی ترجمه کند. در این ترجمه، پسرش نیز او را یاری می‌کرد. آمیروکیس به هنگام فتح استانبول اسیر شده بود، وی در سایهٔ قدرت علمی‌اش از مصاحبین نزدیک سلطان فاتح شد که از علما حمایت می‌کرد. این شخص که در بارهٔ مسائل مربوط به مسیحیت و جز آن دانش کافی داشت و از علمای بزرگ فلسفه به شمار می‌رفت و منسوب به سلک آریستو بود و در ریاضیات و ادبیات مهارت داشت.از دو پسری که داشت یکی مسلمان شد و نام محمد به خود گرفت و به دستور فاتح انجیل را به عربی ترجمه کرد. دو نسخهٔ جغرافیایی بطلمیوس در کتابخانهٔ قصر موجود است.

دو نسخه از جغرافیای بطلمیوس که از نسخهٔ ترجمه شده به عربی برگردانده شده است در کتابخانه ایا صوفیا تحت شماره‌های (۲۵٦۹و ۲٦۱۰) نگهداری می‌شود. از این دو کتاب یکی «خریطهٔ بریّهٔ فی الجغرافیا مع ترجمهٔ کتاب بطلمیوس بالعربی» و دیگری «ترجمهٔ کتاب بطلمیوس فی جغرافیا» نام دارد. در کتاب اولی ٦۱ نقشهٔ جغرافیایی

وجود دارد.

باز در کتابخانهٔ فاتح ترجمهٔ لاتین معتبری از متن جغرافیایی بطلمیوس وجود دارد که توسط ژاکوبوس آنگلوس برگردانده شده است.

در دربار سلطان محمد فاتح به جز آمیروکیس و پسرش به شخصی به نام گیریاجوس بر می‌خوریم که به باستانشناسی علاقمند بود. این شخص که به آثار باستانی و قدیمه علاقمند بود پس از سیر و سیاحت بسیار به استانبول آمد.وی در سالهای ۱٤٥٤ و ۱٤٥۲ م در استانبول بود و به دنبال فتح استانبول در دربار سلطان محمد فاتح به سمت کاتب منصوب شد.

سلطان محمد فاتح به تحقیق در بارهٔ مسائل ماوراءالطبیعه، ادیان، مذاهب سخت علاقمند و مشتاق بود. در بارهٔ تحقیقات و بررسیهای مربوط در زمینهٔ اعتقادات حروفیه اطلاعات کافی داشت. (ترجمهٔ **شایق- شرح زندگی فخرالدین صفحهٔ ۸۲**). او هوجازاده و ملازیرک را وا داشت تا در حضورش در بارهٔ توحید به مباحثه بنشینند، در این مباحثه که هفت روز به طول انجامید ملاخسرو به عنوان حکم حضور داشت. پس از پایان مباحثه هوجازاده غلبه یافت(**ترجمهٔ شقایق صفحهٔ ۱٤۳و ۱٤۲**)

بین «هوجازاده» و طوسی در بارهٔ تهافت، مباحثه‌ای در گرفته بود که در این مورد به اثر پرارزش دکتر مباهات تورکر به نام «**مناسبت فلسفه و دین از سه دیدگاه تهافت**» مراجعه شود.

فاتح پس از فتح استانبول به تحقیق و بررسی در بارهٔ عقاید مسیحیت پرداخت و در پاماکریست که در آن موقع کلیسا بود (مسجد فتحیّهٔ فعلی) با جنّادیوس که در آن موقع از طرف فاتح به ریاست کلیسای ارتدوکس منصوب شده بود به مباحثه نشست و اطلاعات جامعی در این زمینه از او کسب کرد. این اطلاعات توسط ملااحمد قاضی قرافریه به ترکی ترجمه شد. (مترجم این کتاب قاضی احمد بیرگیلی است) جنّادیوس از آخرین و با ارزش‌ترین علمای اواخر دورهٔ بیزانس بود که با مشاجره و مباحثه‌هایش علیه کلیسای لاتین مشهور بود. به نظر می‌رسد که فاتح مطالعات او را بسیار پسندیده باشد. ضمناً انتخاب او از طرف سلطان محمد فاتح به ریاست کلیسای ارتدوکس استانبول این سیاست را یادآور می‌شود که فاتح قصد داشت با این انتخاب لاتین‌ها و رومی‌ها را به سوی خود جلب کرده مانع ایجاد توافق و تفاهم بین دو کلیسا شود.

باز فاتح در بارهٔ اعتقادات مسیحیت با کشیش ماکسیم مانوئل مباحثه‌ای در حضور خود ترتیب داد واز مانوئل خواست تا این مباحثه را ثبت و ضبط نماید.

DK. G. Gilletl' histoirre da Reyhe— mohommedll. S. ls 152. 153

در اثر تحقیقاتی که از سوی سلطان محمد فاتح در بارهٔ دین مسیح به عمل می‌آمد گویا پاپ پی دوم نامهٔ بلند بالایی به فاتح می‌نویسد و طی ایـن نامـه بـه او پـیشنهاد می‌کند که در صورت پذیرفتن مسیحیت به امـپراتوری تـمام شرق و بـیزانس مـنصوب خواهد شد. در نامه این نکته نیز اضافه شده بود که برای غسل تعمید چند قطرهٔ آب نیز بسنده خواهد بود.

(خلاصه از: عثمانلی تورک لرینده ایلیم «علم نزد ترکان عثمانی» صفحهٔ ۲۹-۲٦)

فصل ۱۱

انتقال مهاجر و ایجاد مؤسسه‌های علمی-اجتماعی و قصرها به منظور آبادانی و اعتلای استانبول

وضع استانبول پس از فتح آن شهر

سلطان محمد دوم پس از فتح استانبول نخستین نماز جمعه را در کلیسای ایاصوفیه خواند و با این اقدام از این معبد عظیم مسیحی به عنوان عبادتگاه مسلمانان استفاده کرد. نخستین گام برای آبادانی استانبول با تعمیر دیوار دور شهر برداشته شد. با فتح استانبول ازمردم شهر، آن عده که دارای استطاعت بودند یا گریختند و یا مخفی شدند. پس از برقرار شدن آرامش در شهر، اهالی شهر تا حدی به خود مسلط شدند و از سومین روز فتح به بعد آثار امنیت و آرامش در شهر شروع به خودنمایی کرد و آثار حیات و فعالیت نیز در شهر پدیدار شد.

پس از آنکه آرامش در شهر برقرار شد و مدتی از ماجرا گذشت بنا به درخواست رومی‌ها از میان صنف رهبانان و افراد سرشناس، جناد یوس به ریاست کشیشهای ارتدوکس که تشکیلات آن در اواخر دوران امپراتوری بیزانس منحل شده بود انتخاب شد و از سوی سلطان صلاحیت دینی معمول در زمان امپراتوری به او داده شد.

درمورد رومی‌های ساکن استانبول نیز چون سایر اتباع مسیحی جزیه برقرار شد و با نقل و اسکان کوچ‌های مسلمان و مسیحی، شهر که سالیان متمادی در اثر محاصره‌ها

و هجرتها از رونق افتاده بود شکوه و شوکتی دیگر یافت و پس از مدتی قسطنطنیه پایتخت دولت عثمانی شد.

اندک زمانی پس از فتح استانبول سلطان محمد فاتح که در آن شهر ماندگار شده بود برای حفظ امنیت و انضباط و ادارهٔ امور شهر یک سوباشی* به نام سلمان‌بیک و یک قاضی به نام «خضربیک» گماشت وخود به «ادرنه» برگشت و به امور اسکان و آبادانی استانبول پرداخت.

انتقال مهاجر به استانبول

در وهلهٔ اول برای اسکان دادن ترک‌ها در استانبول احکامی به آناطولی ارسال و طی آن دستور داده شد که از صاحبان صنعت کسانی را که مایل به مهاجرت باشند به استانبول منتقل کنند، ولی از آنجایی که از واگذار کردن مهاجرت به تمایل افراد نتیجهٔ لازم اخذ نشد از این رو دستور داده شد بلافاصله ثروتمندان و صاحبان صنایع و هنر را از هر صنفی با خانواده‌هایشان به استانبول منتقل سازند ودر نتیجهٔ این فرمان تعداد زیادی از خانواده‌های ترک ساکن در آناطولی به استانبول نقل مکان کردند.[1]

به جز این نقل و انتقالات، گروهی از اهالی بعضی از شهرهای کشور که در امور مملکت اخلال می‌کردند و غائله آفرین بودند مجبور به مهاجرت به استانبول شدند که از آن جمله است انتقال عده‌ای از ساکنین شهرهای قونیه و قرامان پس از تصرف بعضی از سرزمینهای قرامانیان و نیز انتقال گروهی از ساکنین «آقسرای» و قصبه‌های تابعهٔ آن به استانبول در جریان جنگ با اسحاق پاشا. با این تدبیر حکمران استانبول ضمن کاستن از تراکم جمعیت در آن شهرها و از بین بردن ابزار مخالفت احتمالی در آن نقاط، نفوس ترک را در استانبول اسکان داد. به جز اهالی شهرهای ایالت قرامان

*- سر مفتش بلدیه درزمان امپراطوری عثمانی.-م.

۱. تاج التواریخ جلد یک صفحهٔ ۴۴۷. عاشق پاشازاده نیز در این باره چنین می‌نویسد: «... پس از آنکه پادشاه استانبول را فتح کرد منصب سوباشی را به غلام خود سلیمان بیک داد. غلامانی را نیز به ولایات فرستاد که به اهالی بگویند بیایند به آنها خانه و باغ و باغچه و ملک و املاک می‌دهم و آنان نیز چنین کردند. هرکس که آمد آنچه که وعده داده شده بود تحقق یافت. شهر آبادان شد و باز پادشاه دستور داد قاضی‌ها و سوباشیهای هر ولایت خانواده‌هایی را اعم از فقیر و غنی از شهرها به استانبول راندند خانواده‌هایی با تعداد بسیاری به استانبول رانده شدند و به این افراد که به استانبول رانده شده بودند خانه‌ها دادند و شهر آبادان شد...(صفحهٔ ۱۴۲).

گروهی از ساکنین ادرنه، بورسه، کلیبولی و «فلبه» به استانبول منتقل شدند.

سلطان محمد فاتح در ادامهٔ سیاستی که در قرامان دنبال می‌کرد قسمتی از مسیحیان صربستان، مور، بسنه، ینی و اسکی قوچه، طاشور، سمادیرک، مدللی و کفه را به استانبول و محلات اطراف آن انتقال داد و ساکن کرد و در ازای[2] مسیحیانی که به استانبول منتقل شدند ترک‌ها را به نقاط فوق‌الذکر اعزام کرد و در نتیجه مسلمانان در آن نقاط ساکن شدند.

از آنجایی که استانبول یکی از بزرگ‌ترین شهرهای محصور به دیوار و بلکه بزرگترینشان بود لذا به سادگی و آسانی شلوغ و پرجمعیت نمی‌شد، گذشته از آن با تحریک رومی‌ها در اسکان ترک‌ها در این شهر موانعی به وجود آمده، به این معنی که نخست طبق امریه‌ای قرار شد به خانه‌هایی که به ترک‌های کوچانده شده به استانبول داده شده بود کرایه تعلق بگیرد. در صورتی که قبلاً به محض اینکه آنها با وعده و وعید به استانبول آمدند خانه و دکانهایی به صورت ملکی به آنان داده شده بود که با این دستور حق مالکیت از آنان ساقط می‌شد. این تصمیم منجر به نارضایی شد به طوریکه حتی عده‌ای از صاحبان خانه‌ها و نیز صاحبان صنایع و هنر، زن و بچه خود را رها کردند و از استانبول گریختند. از این رو یکی از وزرای اعظم سابق یعنی کولا شاهین پاشا مضرات این تصمیم را به پادشاه جوان یادآور شد:

«پدرت وجدت در هیچ یک از ممالکی که فتح کردند تضییقاتی برای مردم ایجاد نکردند.» و با این سخن ترک‌هایی که با میل و یا علیرغم میل خود به استانبول کوچیده بودند صاحب ملک شدند و با این اقدام به میزان فعالیتهای عمرانی افزوده شد. پس از گذشت مدتی در زمان روم محمد پاشا وزیر اعظم باز کار خراب شد. محمد پاشا که رومی‌الاصل بود با تشویق رومی‌هایی که مایل به اسکان ترک‌ها در استانبول نبودند سبب شد که به املاک واگذار شده به مهاجرین کرایه تعلق گیرد[3].

۲. کریتوولوس، تاریخ سلطان محمد خان ثانی و تاریخ ابوالفتح صفحهٔ ۶۷. تاریخ عاشق پاشازاده و تاریخ لطفی پاشا صفحهٔ ۱۸٤ و تاریخ هامر جلد ۳ صفحهٔ ۱۸.

۳. «... وزیری برای پادشاه آمد که پسر یک کافر بود، مقرب پادشاه شد کفار قدیمی استانبول دوستان قدیمی وزیر بودند. به او گفتند: «هی! چه میگویی که این ترک‌ها بودند که شهر را معمور کردند، غیرتت کجا رفته؟! سرزمین پدرت را و سرزمین ما را گرفتند جلو چشممان تصرفش کردند. حالا که تو خود مقرب سلطانی جهد کن تا از این دستور منصرف شود و باز مثل سابق شهر در دست خود ما باشد». وزیر باز یک ←

سلطان محمد فاتح به این ترتیب بخشی از مسلمانان و مسیحیان را به استانبول کوچانید و صاحبان علم و تفکر را که پس از فتح استانبول به حومه و قصبات این شهر رفته بودند یک یک جست و در داخل استانبول اسکان داد. ضمناً در همان زمان مأمورانی به آمارسه که در دست جنوایی‌ها بود اعزام داشت و صاحبان علم و فن و هنر را که در آن ساکن بودند به استانبول انتقال داد.

مؤسسه‌های فرهنگی و اجتماعی

درحالی که از یک سو جمعیت استانبول افزایش می‌یافت و سعی در افزایش میزان فعالیتهای تجاری و اقتصادی می‌شد از دیگر سوی کوشش می‌شد تا با خلق آثار تازه‌ای توسط ترک‌ها در صحنهٔ فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی نیز پیشرفت لازم حاصل آید. برای تحقق این منظور ترتیبی داده شد تا همراه با اقدامات شخصی سلطان و وزرایش از سوی افرادی‌که امکانات مالی مساعد داشتند در جهات مختلف استانبول مؤسسه‌هایی چون مسجد، مدرسه، عمارت، خان*، حمام، بیمارستان، بازارهای سرپوشیده و غیره ایجاد شود. بی‌آنکه در معماری کلیسای ایاصوفیه تغییری داده شود، این کلیسا تعمیر شد و با افزودن مناره‌ای به صورت مسجد درآمد.

سلطان محمد فاتح ده سال پس از فتح استانبول یعنی ٨٦٧ هـ ق/ ١٤٦٢ م بنای مسجد فاتح را آغاز کرد و کار بنای آن طی هشت سال (٨٧۵ هـ ق/ ١٤٧٠ م) به اتمام رسید. این مسجد بر روی دومین تپه استانبول بنا شده است که قبلاً به جای آن کلیسای مخروبه حواریون و مزار امپراتوران بیزانس قرار داشت[٤]. در اطراف این مسجد هشت مدرسه[۵] با چهارباب در قسمت شمالی و چهارباب در قسمت جنوبی با منضماتش و نیز عمارت و بیمارستان ساخته شده بود.

۱

—روز در دل پادشاه وسوسه کرد و باز به املاک کرایه تعلق گرفت... سئوال: آن وزیر کیست؟ جواب: روم محمد پاشاست که بعدها مثل سگ خفه‌اش کردند...)

«تاریخ عاشق پاشازاده صفحهٔ ١٤٢»

*. کاروانسرای داخل شهری.

٤.این مسجد که به دستور سلطان محمد فاتح ساخته شده بود در سال ٩١۵ هـ ق مطابق ١۵٠٩ م توسط سلطان بایزید تعمیر شد گنبد مسجد مزبور در سال ١١٧٩ هـ ق/ ١٧٦۵ م روز سوم عید قربان دوم ماه مائیس در اثر زلزله فروریخت و مسجد خراب شد که سال بعد به دستور سلطان مصطفای سوم بازسازی شد و به صورت فعلی درآمد. این تجدید بنا پنج سال به طول انجامید.

۵.قبل از احداث مدرسهٔ صحن در محل آن مدرسهٔ زیرک قرار داشت.

محمود پاشا اقدام به احداث مسجد، عمارت و حمام کرد که به اسم خود او معروف است، اسحاق پاشا، گدیک احمد پاشا و قرامانلی محمدپاشا نیز مؤسسه‌های علمی و اجتماعی از خود به یادگار گذاشتند. بناهای به یادگار مانده از دوران سلطان محمد فاتح امروز در پررفت‌وآمدترین نقاط استانبول یعنی پالی‌چارشی و بدستان قرار گرفته است.

سلطان محمد فاتح همانطوری که برای نخست بار اتاقهای منضم به ایاصوفیه را که در داخل محدودهٔ دیوار شهر بود به مدرسه مبدل کرد درخارج از محدودهٔ دیوار شهر در محلی که امروز به «محلهٔ ایّوب» معروف است در کنار قبر یکی از اصحاب پیغمبرمان یعنی خالدبن زید ابوایوب انصاری[۶] اقدام به احداث یک مسجد و یک باب مدرسه کرد و در اندک زمانی این نقطه آبادان شد. آن محل در اندک زمانی با داشتن قداستی دینی حالت شهری به خود گرفت و به جای اسم سابقش یعنی خوّاص قسطنطنیه، ایوب نام گرفت.

قصرهای قدیمی و قصرهای جدید

سلطان محمد فاتح که قصد داشت استانبول را مرکز حکومت قرار دهد دوسال پس از فتح استانبول در وسط شهر، جایی که امروز در میدان بایزید بنای دانشگاه قرار دارد به احداث قصری برای خود اقدام کرد که امروزه به آن (اسکی‌سرای)- قصر قدیمی- گفته می‌شود[۷]. امّا بعدها به علت محظوراتی که از نظر اقامت در این قصر پیدا شد قصر جدید را که سرای جدید امیره نام داشت بنا کرد. پس از نقل مکان سلطان از

۶.خالدبن زید ابوایوب انصاری اهل مدینه ازجمله نخستین کسانی بود که اسلام را پذیرفت. هنگامی که حضرت رسول اکرم«ص» از مکّه به مدینه هجرت فرمودند مدتی را در خانهٔ این شخص به سر بردند، که از همین رو به لقب «مهماندار پیامبر» شهرت یافت. خالدبن زید به هنگام جنگ حضرت علی علیه‌السلام با معاویه در کنار حضرت علی علیه‌السلام جنگید و بعدها در جنگ استانبول شرکت جست و در اثنای محاصرهٔ این شهر وفات یافت. (سال ۵۳ هجری= ۵۷۳ میلادی) در زمان فاتح به دنبال فتح استانبول با مشخص شدن قبرش، آرامگاهی روی آن ساخته شد و در اطرافش به احداث مسجد و مدرسه اقدام شد. مسجد فعلی به دستور سلطان سلیم سوم ساخته شده است.

۷.اسکی‌سرای (قصر قدیم) پس از انحلال ینی‌چری در تشکیلات عساکر منصوره اسم سرعسکرقاپی‌سی به خود گرفت و در تشکیلات جدید نظامی محل ادارهٔ سرفرماندهی بود. پس از اعلان مشروطیت (سال ۱۹۰۸ م) به نام بنای نظارت حربیه معروف شد و این نام تا انحلال امپراتوری عثمانی بر آن بنا بود. بنای اصلی اسکی‌سرای پس از ایجاد تشکیلات عساکره منصوره دچار آتش‌سوزی شد. بنای فعلی بعدها ساخته شد.

اسکی‌سرای، این قصر برای سکونت خانواده و دختران حکمرانان متوفی اختصاص داده شد.

ساختمان ینی‌سرای قصر جدید در محلی که به آن زیتون‌لیق می‌گویند واقع شده و در نزدیکی آن کلیسای یاایرینی (سنت ایرن) قرار دارد. این کلیسا امروز موزهٔ نظامی است.

کار بنای این قصر در سال ۸۶۶ و یا ۸۷۲ هـ ق مطابق با ۱۴۶۴ م آغاز و به موجب کتیبه‌ای که بر بالای سردر بزرگ آن که باب همایون نامیده می‌شود قرار دارد در سال ۸۸۳ هـ ق/ ۱۴۷۸ م به پایان رسیده است.

میدان قصر به صورت مثلثی است که دوضلع آن در دریا و یک ضلع دیگر در خشکی قرار دارد و به وسیلهٔ حصاری احاطه شده است.

برای تأمین امنیت استانبول و برای مصون داشتن آن از هر تعرّضی تنگه‌های استانبول و جناق قلعه به وسیلهٔ توپخانه‌ها مستحکم شده بود و نیز برای مقابله با هرناوگان متجاوز احتمالی جناق قلعه تا سرحد امکان از نظر دفاعی مجهّز و تقویت شده بود. یک‌قرن‌ونیم پس‌از فتح استانبول‌به تعداد جمعیت استانبول‌یک‌ونیم‌برابر افزوده‌شد[۸].

انتخاب پاتریک*

هنگامی که سلطان محمد فاتح، استانبول را فتح کرد به علت فرار پاتریک گره‌گوار به استانبول مرکز ارتدوکس‌های رومی در آن شهر منحل شده بود، به دنبال اختلافاتی که بر سر ادغام کلیساهای ارتدوکس و کاتولیک حکمفرما بود مرکز ارتدوکسهای رومی در استانبول فعال بود. سلطان محمد فاتح که پس از فتح استانبول به ادرنه رفته بود در اثر نقصان جمعیت استانبول ضمن تحقیق دانست که رومی‌ها به سبب نداشتن یک پیشوای روحانی از این شهر متفرق می‌شوند و سلطان محمد فاتح نیز دستور داد به همان نحوی که در زمان امپراتوری بیزانس پیشوای روحانی انتخاب می‌شد چنان کنند. مردم و روحانیون مسیحی شخصیتی عالم و فاضل به نام جنّادیوس را که مناسب این مقام تشخیص داده بودند به حضور سلطان معرفی کردند[۹].

۸. **مهمّه دفتری** شمارهٔ ۷۱ صفحهٔ ۲۳۶- (دفتر مهمهٔ شمارهٔ ۷۱ صفحهٔ ۲۳۶)

*. رئیس روحانی کلیساهای ارتدوکس

۹. **هال گوندیل.** بخش تشکیلات. نسخهٔ ترجمه شدهٔ کتابهای انجمن تاریخ ترک صفحهٔ ۲۷۲ و ۲۷۳.

«جنادیوس» که اسم اصلی او اسکولا روس بود پس از انتخاب به مقام پاتریکی چون پاپها لقب جنادیوس گرفت[۱۰] در همین زمان جنادیوس در ادرنه نزد یکی از اربابها در اسارت به سر می‌برد، از آنجا که به موجب قوانین بدون نیل به رتبهٔ روحانیت نمی‌توانست به مقام پاتریکی برسد لذا بلافاصله به استانبول آورده شد و به موجب قانون کلیسا بسرعت به رتبهٔ روحانیت ارتقا یافت و پس از آنکه سمت اسقفی کلیسای حواریون را عهده‌دار شد، به مقام پاتریکی رسید (۱٤٥٤ م). جنادیوس پس از نیل به مقام پاتریکی به قصر دعوت شد و عصای پاتریکی به او اعطا شد. بر اسبی که از سوی پادشاه به او هدیه شده بود سوار شد و طی مراسمی به کلیسای حواریون که تریک خانه بود اعزام گردید (این کلیسا در محل فعلی مسجد فاتح قرار داشت[۱۱]).

پس از گذشت یک سال و نیم از پاتریکی جنادیوس ظاهراً به خاطر خراب‌شدن بنای پاتریکخانه این مرکز با خواهش پاتریک به صومعهٔ پامماّ گاریستوس (مسجد فتحیّهٔ فعلی) منتقل شد.

جنادیویس برای بار اول دو سال در مقام پاتریکی ماندو بعد در سال ۱٤٥٦ م استعفا کرد و به صومعهٔ سرز رفت و درآنجا به تتبّعات مشغول شد. ایزی دوروس به جای جنادیویس پاتریک شد و پس از آنکه در تموز سال ۱٤٦۲ م وفات یافت جنادیویس برای بار دوم به مقام پاتریکی انتخاب شد، امّا یکسال بعد استعفا کرد و دوباره در بحر مطالعات و تحقیقات که به آن دلبستگی داشت فرو رفت. در سال ۱٤٦۳ م سوبرونوس جانشین او شد. با استعفای سوبرونوس پس از یکسال احراز مقام پاتریکی جنادیویس برای سومین بار پاتریک شد. امّا در آرالیق سال ۱٤٦٤ م استعفا کرد و باز به صومعهٔ

۱۰.در سال ۱٤۰۲ از طرف امپراتور مانوئل مدرسه‌ای در استانبول گشایش یافت. گئورگیوس کوته‌سیس (اسکولا روس) برای پروفسوری این دانشکده انتخاب شد. این پروفسور همان شخصیتی است که از سوی سلطان فاتح با نام جنادیوس به پاتریکی برگزیده شد.

۱۱.نام قدیمی کلیسای حواریون کلیسای اقانیم ثلاثه (پدر-پسر- روح‌القدس) بود. بعدها پس از آنکه استخوانهای سه حواری به نامهای یتمس تئوس از افسن و اندره‌آس از پاتراس و لوکاس از تب به آنجا انتقال یافت نام کلیسای حواریون به خود گرفت. بانی این کلیسا یعنی کنستانتین اول در آن مدفون است. در زمان امپراتور ژوستنین بنا گسترش بیشتری یافت. پس از فتح استانبول این کلیسا به صورت پاتریکخانه درآمد و یکسال‌ونیم به این صورت باقی ماند، امّا به علت کثرت انتقال مسلمانان به استانبول بنا به خواهش پاتریک به صومعهٔ پامماّ کریستوس واقع در فتحیّه انتقال یافت و هفت سال بعد در محل کلیسای حواریون، مسجد سلطان فاتح که بنای آن در سال ۱٤٦۲ م آغاز و در سال ۱٤۷۰ م به پایان ←

سرز رفت و تا هنگام وفاتش که بـه سال ۱۴۷۲ م اتـفاق افتاد سرگـرم مـطالعات و بررسیهایش شد. سلطان محمد فاتح ضمن شرکت در مباحثه‌هـای او از عـلم و فضـیلتش تقدیر می‌کرد. درمیان پاتریکهایی که در زمان سلطان‌محمد فـاتح بـه پـاتریکی انتخـاب شدند کسی که در اثر دانش و فضیلتش موردتقدیر سلطان قرار گرفت ماکسیموس بـود که درسال ۱۴۷۶م به جای پاتریک رافائل نشست. فاتح از این شخـص خـواسته بـود تـا گزارشی دربارهٔ دین و ارکان دین مسیحیت برای او تهیه کـنند کـه چنـین کـرد. ماکسیموس با فاتح در یکسال وفات کرد.[۱۲] دولت عثمانی تا پایان امپراتوری خـود کـار انتخاب پاتریک را به عهدهٔ خود رومی‌ها محول کرده بود و به هـمین روال کـار انتخـاب ادامه داشت.

ـــرسید احداث شد. در زمان سلطان‌مراد سوم از آنجا که مسلمانان ساکن اطراف فتحیّه از دست «رومی»ها متضرّر شده بودند اقدام به شکایت کردند. هم رومی‌ها و هم پاتریکخانه بـه «فنـر» مـنتقل شد. (ابـوبکر دمشقی. **کتاب نصرت‌الاسلام والسرّور** شمارهٔ ۳۲۵ برگ ۱۰۸) در کلیسای حواریون به جز کـستانتین اول و پسرش کستانتینوس، امپراتور ژوستین یانوس، امپراتور ایووانیوس، امپراتور تئودوسیوس، امـپراتور مارکیانوس و بسیاری از امپراتوران و امپراتریس‌ها و پسرانشان مدفون هـستند و بـنا بـه بـررسیهای انجام‌شده قبرستان امپراتوران و سه حواری درمحل کنونی قبرستان مسجد قرار دارد.

۱۲. این مخلّص مربوط به انتخاب پاتریک را دوست محترمم ولادیمیر مرمر اوغلو برایم ارسال کرده است که به این وسیله از او تشکر می‌کنم.

فصل ۱۲
مجادلهٔ سلطان بایزید و جم سلطان و نتیجهٔ آن

جدال برای سلطنت

بایزید و جم

پس از وفات سلطان‌محمد فاتح دو پسر از او به یادگار ماند، پسر ارشد بایزید و کوچک‌تر جم نام داشت. بایزید والی ایالت روم بود که مرکزش اماسیه بود و جم ولایت ایالت قرامان را به عهده داشت که مرکز آن قونیه بود.

سلطان‌محمد فاتح پسر دیگری به نام مصطفی داشت که به هنگام حیات پدر یعنی در ربیع‌الاول سال ۸۹۷ه ق/ آگوست سال ۱٤۷٤ م وفات یافت و درآن هنگام شاهزاده جم که والی قسطمونیه بود پس از مرگ برادر به جای او والی قرامان شد.

شاهزاده بایزید هنگام فوت پدر سی و چهارسال داشت و جم‌سلطان که متولد سال ۱٤۵۹ م بود هنوز بیست و سه ساله بود. هر دو شاهزاده تحصیلات خوبی دیده و بخوبی پرورش یافته بودند. شاهزاده بایزید که یازده سال از برادرش بزرگ‌تر بود با اینکه از نظر معلومات از برادر کوچک‌تر خیلی برتر بود ولی برادر کوچکتر از نظر خلق و خوی و ظرافت طبع از برادر بزرگ دوست‌داشتنی‌تر و پرتحرک‌تر و درعین حال جسورتر بود.

در قانون‌نامه‌ای که سلطان‌محمد دوم تنظیم کرده بود اشاره‌ای به اینکه پس از

وفات او کدامیک از پسرانش جانشین او خواهد شد نکرده بود زیرا رسم و قانون قدیمی را درمورد تعیین جانشینی پذیرفته بود. امّا درمورد کشتن سایر برادران توسط پسری که به سلطنت می‌رسید درصورت اقتضای حفظ نظم و نظام امور، ماده‌ای پیش‌بینی و به آن الحاق شده بود. به این‌ترتیب احراز جانشینی بستگی داشت به نحوهٔ فعالیت هر دو طرف، اتفاق و اتحاد نظر ارکان دولت و نیز خواست قاپی‌قولی عسگری یعنی ینی‌چری‌های گارد مخصوص و محافظ حکمران.

به نظر می‌رسید که سلطان‌محمد از بین فرزندانش جم‌سلطان را بیشتر دوست می‌داشت و با یزید به خاطر تمایل به خوشگذرانی و عیاشی موردعتاب پدر قرار می‌گرفت که البته دراین ماجرا دست قرامانلی محمدپاشا وزیر اعظم نیز در کار بود که به جم‌سلطان علاقه داشت. حتی در زمان وزارت عظمای خود به هنگام تنظیم قانون‌نامهٔ آل‌عثمان برای نشان‌دادن نحوهٔ القاب و عناوین شاهزادگان به کوشش محمدپاشا نام جم‌سلطان درآن قانوننامه به عنوان مثال ذکر شد که اعتراض‌نکردن سلطان‌محمد فاتح به آن، خود جای دقت و توجه دارد[1]. از این مسائل که بگذریم سلطان‌فاتح کار جانشینی را به قضا و قدر واگذار کرده بود.

پسران هر دو شاهزاده در نزد پدر به عنوان رهین و گرو نگهداری می‌شدند، اسم پسر با یزید قورقود و اسم پسر جم‌سلطان اوغوزخان بود. وزیر اعظم قرامانلی محمدپاشا و وزیر اعظم پیشین گدیک احمدپاشا که درآن هنگام مشغول جنگ با ایتالیا بود طرفدار جم‌سلطان بودند وینی‌چری‌ها به با یزید تمایل داشتند.

حکمرانی با یزید

به محض وفات سلطان‌محمد دوم محمدپاشا وزیر اعظم با پیروی از نظریهٔ اکثریت ضمن فرستادن یکی از درجه‌داران به نام ککلیک مصطفی به اماسیه جهت دعوت از بایزید درعین حال یکی از افراد خود را به نزد جم‌سلطان اعزام کرد. مسافت قونیه تا استانبول نزدیک‌تر از مسافت مقر بایزید بود و بالطبع جم‌سلطان زودتر از او به استانبول می‌رسید. محمدپاشا با این عمل خواست دیگران را درمقابل عمل انجام‌شده‌ای قرار

۱. القاب مورد بحث در قانوننامه چنین است «... فرزند ارجمند اسعد و امجدوارث ملک سلیمانی، نور حدقهٔ سلطان و تاج رئوس‌السلاطین، پسرم جم ادام‌الله بقائه...» (نشریهٔ TOE صفحهٔ ۳۲ و ضمیمه آن).

بدهد، اما بیگ‌لربیگ آناطولی‌سنان پاشا[۲] شوهر عایشه سلطان که از افراد بایزید بود این فرستاده را که حامل نامهٔ خصوصی بود دستگیر کرد و به قتل رسانید و ینی‌چری‌ها هم که از ماجرا باخبر شده بودند عصیان کردند و ضمن به قتل‌رساندن وزیر اعظم بعضی از نقاط را نیز غارت[۳] کردند و برای خاتمه‌دادن به این خرابکاریها قورقود یکی از پسران بایزید که در دربار پدر بزرگ خود بود به وکالت از سوی پدر به سلطنت نشست ولی از آنجایی که رشته کار از دست دررفته بود تا آمدن بایزید آسایش و امنیت تأمین نشد.

با اصرار و ابرام ینی‌چری‌ها اسحاق پاشای پیر که وکالتاً مقام صدراعظمی را عهده‌دار بود پشت سر هم فرستاده‌هایی برای دعوت سلطان بایزید اعزام کرد و در انتظار بایزید که با تردید دست به گریبان بود نشست. ضمن این اقدامات اسحاق پاشاتا حدی نیز موفق شد از درهم ریختن اوضاع جلوگیری کند.[٤]

۲. در ذیل **هال کوندیل** قید شده است نامه‌ای که قرامانلی محمد پاشا به جم سلطان نوشته بود به دست هرسک‌زاده احمدپاشا می‌افتد. صفحهٔ ۲۸۸.

۳.قرامانلی محمد پاشا (محمد پاشای‌قرامانلی) ضمن پنهان داشتن مرگ سلطان فاتح از سربازان به این عنوان که سلطان قصد استحمام دارد میت را به کالسکه گذاشت به استانبول آمد. کالسکه را در قصر گذاشت و خود شخصاً به اسکله رفت و اعلام کرد که عبور لشکریان ازاسکله غدغن شده است. محمدپاشای مذکور دشمنان بسیاری داشت و عمداً ماجرا را فاش و پخش کردند. هر کس که ماجرا را شنید اعم از پیاده و سواره ارتش را رها کرد و به سوی اسکله روان شد. به اسکله ریختند و سرانجام یکی از ینی‌چری‌ها قایقی دست و پا کرد، وارد آب شد، یک کشتی را که مخصوص حمل اسب بود برداشت و رفقایش را سوار کرد وهمه وارد اسکله شدند. پاشای مذکور با تهدید و ارعاب اعلام داشت که ورود به اسکله ممنوع است. کار به اطالهٔ کلام کشید و ینی‌چری‌ها نیز چنین قصدی داشتند. آنها برای دفع صدراعظم مذکور او را زخمی کردند. صدراعظم با مشاهدهٔ این احوال اقدام به فرار کرد، ولی آنها از پشت سر به او رسیدند. در دیوانخانه‌اش سر او را بریدند و قاتلش در واقع سوباشی است. (نسخهٔ کتاب بهشتی، موجود در کتابخانهٔ تاریخ صفحهٔ ۱۳۵).

٤. اسحاق پاشای وزیر که در اثنای حرکت سلطان به قصد جنگ به سمت محافظ استانبول تعیین شده و اداره امور را در دست گرفته بود، با آنکه پشت سرهم از نقاط مختلف پیکهای گوناگون به سوی بایزید اعزام داشت ولی هیچیک از آنان بازنگشته بود. اسحاق پاشا که از این امر دچار اضطراب و دستپاچگی شده بود ←

بایزید که به دنبال مرگ پدر دعوت‌نامه اسحاق پاشا را دریافت داشته و در تردید به سر می‌برد با دریافت آخرین نامه او با عجله نه روزه به «اسکودار»* آمد، از اسکودار به استانبول و سپس به قصر آمد و حکمرانیش اعلام شد (ربیع‌الاول ۸۸٦ هـ ق مصادف با ۲۰ مائیس ۱٤۸۱ م). ینی چری‌های جسارت‌یافته با تشویق اسحاق پاشا حمزه بیک‌زاده مصطفی پاشا را که همراه بایزید از اماسیه آمده بود، دوباره به آنجا اعزام داشتند و به خاطر کشتن وزیر اعظم، تقاضای عفو و بخشش کردند که درخواستشان مورد قبول افتاد. پس از بازگشت مصطفی پاشا به اماسیه که از وزیر اعظم شدن اسحاق پاشا بیمناک بود، میدان برای اسحاق پاشا خالی ماند و به سمت وزیر اعظمی منصوب و تعیین شد.

مجادله بین بایزید و جم

پس از مرگ قرامانلی محمد پاشا جم سلطان که دستش از سلطنت کوتاه شده بود، علیه برادر خود اقدام به لشکرکشی کرد و با عجله به سوی بورسه روی آورد و بخوبی مورد استقبال قرار گرفت. زیرا اهالی بورسه به محض شنیدن بی‌ادبیها و جسارتهای ینی چری‌ها طرفدار جم سلطان شده بودند.[۵] جم نیروهایی را که به فرماندهی ایاز پاشا توسط بایزید جهت مقابله با او اعزام شده بود شکست داد (ربیع‌الاول ۸۸۷ هـ ق مطابق با ۲۸ مائیس ۱٤۸۱ م) و سه روز بعد وارد شهر شد. دستور داد به اسم او سکه زدند و خطبه خواندند و به این ترتیب حکمرانی خود را اعلام کرد. به دنبال این واقعه، جم سلطان هیئتی به سرکردگی خاله بزرگ خود سلجوق سلطان به نزد بایزید اعزام داشت[٦] و طی آن پیشنهاد کرد که کشور عثمانی به دو

← اعلام داشت که شخصاً برای دعوت بایزید خواهد رفت آرشیو موزه توپقاپی‌سرای شماره ۱٤۰۸

* اسکله‌ای در نزدیک استانبول. م.

۵. پس از اینکه با یزید بر جم سلطان پیروز شد و قصد بازگشت به استانبول را کرد هنگام نزدیک شدن به بورسه، اهالی آنجا از بازکردن در خانه‌هایشان بر روی ینی چری‌ها که به سرکردگی ایازپاشا به آن شهر اعزام شده بودند خودداری کردند. از این روی ینی‌چری‌ها تصمیم به غارت شهر گرفتند. ولی اجازه این کار به آنها داده نشد و ضمن بخشیدن هزار آقچه به هرینی چری از این کار جلوگیری به عمل آمد. (**تاج‌التواریخ** جلد ۲ صفحه ۱۵ و **تاریخ هامر** ترجمهٔ آتابیک جلد ۳ صفحهٔ ۲٤۹).

٦. سرپرست هیئت اعزامی سلجوق سلطان دختر سلطان محمد چلبی بود و دیگر اعضای هیئت عبارت بودند از ملا ایلیاس استاد سلطان محمد فاتح هنگام شاهزادگی او، و احمد چلبی پسر شکراله مورخ.

قسمت تقسیم بشود، خود در آناطولی و بایزید در روملی حکمرانی کنند. اما این پیشنهاد خطرناک که تمامیت و یکپارچگی مملکت را در معرض خطر قرار می‌داد مورد موافقت قرار نگرفت.[۷]

سلطان بایزید دوم که تا آن تاریخ آمادگی لازم را یافته بود در راس لشکر خود به سوی بورسه به حرکت درآمد. نخستین اقدامی که کرد این بود که رئیس‌الوزرای جم سلطان یعنی آشتین اوغلی یعقوب بیک را با وعده و وعیدهایی با خود همدست کرد. از این روی در جنگی که در بیستم حزیران (۲۲ ربیع‌الاول) در دشت ینی شهر بین دو طرف درگرفت با پیوستن یعقوب بیک به نیروهای بایزید جم سلطان مغلوب شد به اسکی شهر و از آنجا نیز در حالی که زخمی بود به سوی قونیه گریخت، کلیه اموال و خزانه‌اش غارت شد. پنج روزه به قونیه رسید و از آنجایی که می‌دانست قادر به ادامه این وضع نخواهد شد، بلافاصله مادرش «چیچک خاتون» را به اتفاق خانواده‌اش و پسرش به نام مراد که نزد او به سر می‌برد، برداشت. سه روز بعد در ۲۸ حزیران به سوریه پناهنده شد و سپس به قاهره نزد سلطان مصر رفت (۲۵ آگوست)

هنگامی که گدیک احمد پاشا به مناسبت جلوس بایزید دوم از جنگ ایتالیا فراخوانده شد و بازگشت، بایزید در جلگه ینی شهر بود. احمد پاشا ضمن دست‌بوسی، هدایا را تقدیم کرد. با آن که با بایزید میانه خوبی نداشت، لیکن حکمران جدید روی خوش به او نشان داد. از آنجایی که آق‌پاشا برادر زنش وزیر اعظم شده بود، از جانب بایزید خیال احمد پاشا آسوده شد. بایزید اسبی با زین و برگ به احمد پاشا بخشید او را در کنار گرفت و به او اطمینان خاطر داد[۸] و به دنبال شکست جم، گدیک احمد پاشا

۷. حکمرانی جم سلطان در بورسه از تاریخ ورودش به این شهر ۱۸ روز طول کشید.
۸. در ذیل **هال‌کوندیل** در مورد تیره‌بودن مناسبات بین بایزید و گدیک احمد پاشا چنین آمده است: «گویا در یکی از ایام در محاربهٔ اوتلوق‌بلی، سلطان فاتح هنگام بازرسی از لشکر مشاهده می‌کند که نیروهای تحت فرماندهی بایزید نظم و انضباط لازم را ندارد، لذا به گدیک احمد پاشا دستور می‌دهد که نظم لازم را برقرار کند. او ضمن انجام این کار بایزید را مؤاخذه می‌کند و از این روی سبب برانگیخته شدن خشمش می‌شود به طوری که بایزید به احمد پاشا می‌گوید: بموقع از این گفته‌های خود نادم‌خواهی شد و پاشا نیز در پاسخ او می‌گوید: شما اگر روزی به سلطنت رسیدید، من از بستن این شمشیر منصرف خواهم شد. وقتی که بایزید به سلطنت رسید، گدیک احمد پاشا در جلگه «ینی‌شهر» ضمن رسیدن به خدمت او دستش را می‌بوسد به او تبریک گفته شمشیرش را از کمر می‌گشاید و آن را به ترک اسب می‌آویزد. بایزید که قصد احمد پاشا را از این کار دریافته بود، نوک عصای سلطنت را به سوی او دراز کرده می‌گوید: وزیر، می‌بینم ←

را به تعقیب او فرستاد. اما چون احمد پاشا نتوانست به او برسد و یا شاید نیز به خاطر آنکه از طرفداران جم سلطان بود، در تعقیب او سستی کرد، جم سلطان توانست از مرز دولت ممالیک بگذرد.

جم سلطان در قاهره

جم سلطان در قاهره با تشریفاتی که خاص پادشاهان بود استقبال شد، به افتخارش مهمانیهای گوناگون برپا گردید.[۹] سلطان کایت‌بای پادشاه مصر که با عثمانی‌ها میانه خوبی نداشت درصدد برآمد تا از وجود جم سلطان به عنوان یک مهره سیاسی استفاده کند. به سبب فرار جم سلطان ولایت قرامان به شاهزاده عبداله که در زمان پدر بزرگش والی مانیسه بود محول شد[۱۰] و به همراه گدیک احمد پاشا به آن ولایت اعزام شد. گدیک احمد پاشا که از پناهنده شدن جم سلطان به مصر آگاه شده بود شاهزاده را در مقام خود جابجا کرد، نیروئی دراختیار او گذاشت و خود به استانبول بازگشت.[۱۱]

جم سلطان در نامه‌ای که از مصر برای برادرش نوشت از دلتنگیها و ناراحتیهای خود بحث کرد. بایزید در پاسخ این نامه به او نوشت که در صورت انصراف از ادعای سلطنت به او سالیانه یک میلیون آقچه مقرری پرداخت خواهد کرد. اما آتش آز و تمنای

←آن مسئله قدیمی را فراموش نکرده‌ای. اما گذشته، گذشته است، حالا هنگام تشریک مساعی است. شمشیر را ببند و گذشته را فراموش کن. صفحهٔ ۲۹.

۹. جم سلطان پس از فرار به حلب رفت. سلطان مصر دستور داد که او را با همراهان اندکش به قاهره بفرستند. با برپائی مراسمی از او استقبال شد و در قلعهٔ الجبل به نزد سلطان آمد. سلطان اندک حرکتی به خود داد، ولی از جای برنخاست. به او خلعت پوشانید به اسب سوارش کردند و در حالی که امرای سلطان پیشاپیشش بودند، در خانهٔ ابن‌جلود کاتب‌الممالک میهمان شد. مادر و اولاد خانواده‌اش نیز با او بودند. (ابن ایاز. **بدیع‌الظهور**. نشر پل کاهله خلاصه از صفحه ۲۰۰ تا ۲۰۸).

۱۰. عبداله پسر بزرگ بایزید که والی ساروخان (مانیسه) بود به هنگام هجوم جم به بورسه مامور شد که همراه نیروهایی که از استانبول اعزام می‌شد از ورود عمویش به بورسه ممانعت به عمل بیاورد، ولی بموقع نتوانست خود را به جم برساند، در نتیجه بی‌آنکه به مانیسه برگردد به گلیبولی رفت و از آنجا به استانبول عزیمت کرد و در محاصره ینی شهر شرکت جست

۱۱. **بهشتی** که در آن ایام زنده بود در صفحه ۱۴۷ کتاب خود می‌نویسد: گدیک احمد پاشا که شاهزاده را در قونیه جابجا کرده بود به استانبول دعوت می‌شود و مقام صدراعظمی به او محول می‌گردد. ولی در اثر مخالفت با اراده و خواسته‌های شاه در انجام امور، عزل و محبوس می‌شود، ولی در اثر خواهش اسحاق پاشا و دیگر دولتمردان مورد عفو قرار می‌گیرد.

سلطنت که در وجود جم خاموش نشده بود این پیشنهاد را نپذیرفت و همان سال در ۲۸ شوال ۸۸٦ هـ .ق مطابق ماه آرالیق سال ۱٤۸۱م به اتفاق مادر و همسرش به حج رفت و پس از پایان مراسم حج در ۲۱ محرم سال ۸۸۷ (مارت ۱٤۸۲) به قاهره بر گشت.

قصد بهره‌برداری قرامانیان از مجادله بر سر سلطنت بین دو برادر

پس از آنکه عثمانی‌ها تمامی شهرهای قرامانیان را متصرف شدند پیراحمد بیک وفات یافت و برادرش قاسم‌بیک نیز به آق‌قویونلوها پناهنده شد. اختلاف موجود بین بایزید و جم سلطان درخت امید را در دل قاسم بیک بارور کرد و با کسب اجازه از حکمران آق‌قویونلو به محض ورود به تاش‌ایلی بیگ‌های وابسته به قرامانیان که رؤسای خانواده‌های وارساق و تورقوتلو منسوب به خاندان قرامانیان بودند، بلافاصله در اطراف او گردآمدند. به دنبال این جریان خادم علی‌پاشا بیگ‌لربیگ قرامان، با نیروی اندکی به مقابله قاسم‌بیک رفت ولی به علت کمی نیرو ناچار از عقب‌نشینی شد. قاسم‌بیک نخست به لارنده و از آنجا نیز به قونیه رفت و در آنجا شاهزاده عبدالله را با علی‌پاشا محاصره کرد.

همینکه خبر این حادثه به استانبول رسید بر مبنای تجربیات پیشین گدیک احمد پاشا به فرماندهی دوهزار ینی چری و قاپی‌قولی، به انضمام چهارهزار عرب و سپاهی تیمارلی‌های ایالت آناطولی اعزام شد و از بیم این که مبادا او جزو طرفداران جم سلطان باشد، پسرش به عنوان گروگان نگاه داشته شد.[۱۲]

۱۲. گدیک احمد پاشا به خاطر خدماتی که انجام داده بود، وزیری بود مغرور و کله‌شق. حمزه بیک‌زاده مصطفی پاشا که بایزید او را از اماسیه آورده بود مناسبات بین سلطان و گدیک احمد پاشا را تیره کرده بود و پس از آنکه مدتی از تعقیب جم سلطان سپری شد دل پادشاه را نسبت به احمدپاشا چرکین کرد و سبب محبوس‌شدن گدیک احمد پاشا شد که بعداً در اثر تقاضاهای آق‌پاشا و هرسک‌زاده احمدپاشا آزاد شد. وقتی قرامان اوغلی قاسم‌بیک به قرامان رفت و آن نواحی را دستخوش آشوب ساخت، درصدد برآمدند تا گدیک احمد پاشا را در مقام سردار لشکریان به آن سوی اعزام کنند، اما گدیک احمد پاشا اظهار داشت درصورتی که مصطفی پاشا را که بناحق سبب به حبس افتادن او شده بود، چون او محبوس نکنند از عزیمت به این جنگ خودداری خواهد کرد و در پیشنهاد خود نیز سخت پافشاری کرد. ضمناً در اثر تحریکاتی نیروهای ینی‌چری نیز که می‌بایست به اتفاق او عازم این جنگ شوند اصرار در زندانی کردن مصطفی پاشا کردند. در نتیجه این اصرارها سلطان بایزید دستور زندانی‌شدن مصطفی پاشا را صادر کرد. از آنجایی که سلطان نسبت به گدیک احمدپاشا مظنون بود، به منظور جلوگیری از خیانت او پسرش را به عنوان گروگان دراستانبول نزد خود نگاه داشت (**تاج‌التواریخ** جلد ۲ صفحه ۱٦).

قاسم‌بیک به محض اینکه از آمدن گدیک احمد پاشا به آفیون قراحصار آگاه شد، دست از محاصره قونیه کشید و به تاش‌ایلی عقب نشست.

گدیک احمد پاشا که به قونیه آمده بود، در آنجا نیروهای خود را تقویت کرد و همین که به تاش‌ایلی رسید، آگاه شد که قاسم‌بیک به طرسوس عقب‌نشسته است. لذا او نیز به سیلیفکه آمد.

قاسم‌بیک به منظور تأمین آذوقه تصمیم گرفت علی پاشا را که در مود مانده بود غافلگیر کند، اما خادم علی پاشا که قبلاً از ماجرا آگاه شده بود از گدیک احمد پاشا کمک درخواست کرد، او نیز شخصاً به یاری او شتافت و قاسم‌بیک را در تنگنا قرار داد. قتسم‌بیک که دریافته بود قادر به مقابله نخواهد بود از فرارسیدن شب استفاده کرد و گریخت. با آنکه مورد تعقیب قرار گرفته بود دستگیر نشد و از مرز ممالیک گذشت.

ورود جم به آناطولی به اتفاق قرامان اوغلی

گدیک احمد پاشا پس از فراری دادن قاسم‌بیک به مناسبت فرارسیدن زمستان درصدد برآمد که این فصل را در لارنده (قرامان) سپری کند، لذا دولت مرکزی را در جریان امر قرار داد.

جم سلطان پس از آنکه از حجاز به قاهره برگشت دعوتنامه‌ای از گدیک احمدپاشا و طرابزونلی[۱۳] محمدبیک والی آنکارا که به همراه احمد پاشا بود دریافت کرد که او را امیدوار ساخت. در این دعوتنامه‌ها عنوان شده بود که مردم از سلطان بایزید روگردان شده و به انتظار او هستند. به دنبال این دعوتنامه‌ها جم سلطان از سلطان مملوک اجازه گرفت و در ۱۷ ربیع‌الاول ۸۸۷ (٦ مائیس ۱٤۸۲) به حلب[۱٤] آمد. در این اثنا

۱۳. طرابزونلی محمد بیک در زمان سلطان محمد فاتح و در جنگ بغدان به سال ۱٤۷٦ م سرکرده ینی‌چری‌ها بود. (تاج‌التواریخ جلد ۱ صفحه ۵۵۹).

۱٤. در تاریخ ابن‌ایاز از جم سلطان به نام جم‌جمه نام رفته است. «... جم‌جمه که از اقامت در مصر دلتنگ شده بود به قصد جنگ با برادر عزم مملکت خود کرد. سلطان مملوک امرا را گردآورد بعد جم‌جمه را نیز آورد. جم با امرا سخنان بسیاری ردوبدل کرد. اتابک ازبک نصیحت بسیارش کرد. سخنان درشتی به او گفت ولی او از حرکت به سوی کشورش منصرف نشد. سرانجام سلطان علیرغم میل باطنی خود به او اجازه داد در حالی که سخت خطا و اشتباه بود. زیرا به دنبال آن همان‌طوری که در جای خود شرح داده خواهد شد، اتفاقات و حوادث بسیاری رخ داد.» (ترجمه از ابن‌ایاز. صفحهٔ ۲۲) منظور ابن‌ایاز از اتفاقات و حوادثی که رخ داد، اشاره به جنگی است که پس از حوادث (آناطولی) بین مصر و عثمانی رخ داد و این یکی از علل آن جنگ بود.

طرابزو نلی محمدبیک از نزد گدیک احمدپاشا فرار کرد و به اتفاق او بسیاری از زعما و سپاهیها در حلب به جم سلطان ملحق شدند و از مرز گذشتند.

فعالیتهای جم در ولایات قرامان

وقتی این خبر به استانبول رسید، سخت هیجان‌برانگیز شد. به گدیک احمد پاشا دستور داده شد به همراه شاهزاده عبداله به نیروهای سلطان که به سوی بورسه حرکت کرده بود، بپیوندند. و احمد پاشا نیز طبق دستور، حرکت کرد.[۱۵] جم سلطان که در ۱۹ مائیس از حلب خارج شده بود به آدنه آمد و با قاسم‌بیک، ملاقات کرد. اتفاقی بین آن دو بسته شد که به موجب آن در صورتی که جم به سلطنت می‌رسید، وی ایالت قرامان را به قاسم‌بیک واگذار می‌کرد.

نیروهای جم و قاسم‌بیک بیدرنگ به سوی قونیه به حرکت درآمدند. جم سلطان درصدد برآمد که به بهانه عقد پیمان صلح گدیک احمد پاشا و شاهزاده عبدالله را دستگیر سازد، ولی موفق به این کار نشد. شاهزاده و احمد پاشا در سید قاضی به نیروهای پادشاه ملحق شده بودند.

جم سلطان و قاسم‌بیک در ۱۸ ربیع‌الاول سال ۸۸۷هـ ق./ ٦حزیران ۱٤۸۲م قونیه را محاصره کردند، ولی در اثر پایداری خادم علی‌پاشا و وفادار ماندن مردم قونیه به سلطان بایزید، قلعه سقوط نکرد. یکی از فرماندهان جم سلطان یعنی طرابزونلی محمدبیک به محض شنیدن خبرآمدن سلطان به سید قاضی به همراه هزار سرباز برای به همراه آوردن خانواده خود به سوی آنکارا رفت، ولی با شنیدن خبر انتقال خانواده‌اش به استانبول سخت اندیشناک و متأثر شد. محمدبیک که چند روزی در آنکارا توقف کرده بود در جنگی با نیروهای سلیمان‌پاشا والی سیواس که قصد الحاق به نیروهای پادشاه را داشت، مقتول شد و نیروهایش پراکنده شدند. جمسلطان با آگاهی از ماجرا که به منظور دستگیری سلیمان‌پاشا به سوی آنکارا آمده بود، قلعه آنکارا را محاصره کرد، ولی با شنیدن خبر حرکت پادشاه به آن سوی، با عجله عقب‌نشینی کرد و

۱۵. با فرار فرماندار آنکارا و پیوستنش به جم سلطان، به شک‌وتردید درباره گدیک احمدپاشا افزوده شد. چنین تصور می‌شد که فرار محمدبیک والی آنکارا ضمن تبانی با احمدپاشا صورت گرفته است. از این رو به موجب صدور یک فرمان شدیداللحن به احمد پاشا دستور داده شده که بازگردد و به نیروهای سلطان بپیوندد. (از تاریخ بهشتی).

سپاهیان پراکنده شده‌اش در آق‌شهر به او ملحق شدند.

جم سلطان از آق‌شهر گذشت و به اتفاق قاسم‌بیک آقسرای را محاصره کرد. اما چون اهالی این شهر نیز مانند قونیه به سلطان وابسته و وفادار بودند، ناموفق عقب‌نشینی کرد.[16] سلطان بایزید برای تعقیب جم یکی از بندگان صادق خود اسکندرپاشا را با پنج هزار سرباز اعزام کرد. در حالی که جم سلطان تاقونیه ارگیلیسی عقب‌نشینی کرده و بی‌آنکه در آنجا نیز توقف کند در اواخر ربیع‌الاول (۱۸حزیران) به تاش‌ایلی عقب‌نشینی کرده بود.

هنگامی که بایزید به قونیه ارگیلیسی آمد، با خبر شد که جم در «تاش‌ایلی» است، درصدد برآمد تا فرد مورد اعتمادی را به منظور ایجاد تفاهم با جم به نزد او اعزام دارد. سنان‌بیک قاپی‌چی‌باشی (رئیس دربانان شاهی) مأمور این مهم شد. او با جم سلطان ملاقات کرد. جم در نظریه خود که تقسیم مملکت به دو قسمت و اداره یک قسمت آن توسط خود او بود، پافشاری کرد. این تقاضا رد شد. دومین ملاقات و مذاکره‌ای که با محمدبیک، امین‌مالیه جم سلطان صورت گرفت، بی‌نتیجه ماند و پادشاه اعلام کرد که دولت عثمانی غیرقابل تقسیم می‌باشد ولی در عین حال ضمن فرستادن بخشایش اوغلی امام علی نزد جم سلطان به او پیغام داد: «بیهوده سبب خونریزی مشو، در قدس بنشین و همان درآمدی را که به هنگام شهزادگی داشتی، بازهم برایت خواهم فرستاد» و از آنجائی که جم تصمیم قطعی به سلطنت گرفته بود، توافق بین دوطرف مقدور نشد و به ناچار هرسک زاده احمدپاشا به سوی جم سلطان اعزام شد.

مذاکرات جم سلطان

جم سلطان و قاسم‌بیک بر سر این مسئله که درصورت عدم موفقیت به کجا فرار بکنند، به بحث و گفتگو نشستند، ضمن این مذاکرات قاسم‌بیک پیشنهاد کرد که درصورت عدم موفقیت شاهزاده از راه دریا به حوالی روملی عزیمت کند.

قصد قاسم‌بیک از این راهنمایی این بود که هنگامی که سلطان بایزید در روملی با جم‌سلطان درگیر است، او با سلطان به توافق رسیده به بخشی از سرزمینهای قرامان دست یابد. در حالیکه جم قصد داشت به نزد حکمران آق‌قویونلو برود. اما پیشنهاد

۱۶. پس از ماجرای جم سلطان به هنگام تحریر اراضی در ولایت قرامان اهالی قونیه و آقسرای که در وقایع جم‌سلطان و بایزید به بایزید وفادار مانده بودند، از مالیاتهای دولتی معاف شدند.

قاسم‌بیک را موافق طبع یافت و یکی از افرادش بـه نام فـرنگ سلیـمان را نزد رئـیس شوالیه‌های رودس اعزام کرد و از آنان یاری طلبید.

پیش از اینها یعنی در زمان پدرش و قبل از محاصره رودس و هنگامی کـه والـی قرامان بود، با شوالیه‌های رودس تماس و آشنائی داشت.

پناهنده شدن جم به شوالیه‌ها

جم، پیش از آنکه توسط فرنگ‌سلیمان پاسخی وخبری از شوالیه‌ها دریـافت دارد، از بیم دستگیر شدن به توصیهٔ قاسم‌بیک صلاح دید که به ساحل دریا عقب بـنشیند ودر واقع نیز از آنجا که نیروهای هرسک‌زاده او را سخت در تنگنا گـذاشته بـودند، نتوانست در تاشی‌ایلی بماند، در ۱۶ تموز سال ۱۴۸۲ م به اتفاق سی‌تن از اطرافیانش بـه بـندر کرکوس ویا «کورکوس»[۱۷] رفت وبر کشتی که در ساحل لنگر انداخته بود، نشست وروز سوم به سه کشتی که فرنگ‌سلیمان از شوالیه‌ها گـرفته ودر بـندر آنامـور لـنگر انداخته بودند، منتقل شد وسه روز بعد یعنی روز یکشنبه بیست وششم تموز وارد جـزیره رودس شد.[۱۸] در جزیرهٔ رودس پیر بوسون رئیس شوالیه‌هـا از جم استقبـال کـرد واحترامـات لازمه را در حق او مرعی داشت.

تعدادی از شوالیه‌ها با در نظـر گـرفتن ایـنکه در صورت پـذیرفتن جم در رودس احتمالاً امکان دارد جزیره از سوی سلطان بایزید مـحاصره شود وآنهـا در تـنگنا قـرار گیرند، ماندن جم را در رودس به صلاح ندیدند واز اینرو قرار شد شاهـزاده بـه فـرانسه اعزام شود. ولی جم سلطان تصمیم قطعی به رفتن روملی داشت وآرزوی رفتن به روملی وسیله‌ای بود تا شوالیه‌ها بتوانند از جم سلطان به عنوان یک منبع درآمد ونیز یـک سلاح مؤثر علیه عثمانی‌ها استفاده کنند.

شوالیه‌های رودس به جم سلطان وعده ووعید دادند که پس از اینکه او بـه فـرانسه رفت ترتیب انتقال وی را از راه مجارستان به روملی فـراهم آورند وجم سلطـان نیـز بـه اتفاق سی‌تن از همراهانش ونیز به همراه اسرای ترک مستقر در رودس که با پول آزادی

۱۷. کورکوس در سواحل آق‌لیمان (بندر سفید) واقع در جنوب سیلیفکه بود که کری‌کوس نیز نامیده می‌شد.

۱۸. در مورد تاریخ ورود جم از کورکوس به آنامور توسط کشتی وحرکتش از آنجا به رودس‌بین کتب تاریخ عثمانی وواقعات جم وتاریخهای خارجی اختلاف وجود دارد. در این مورد مـن نظـریهٔ پـروفسور جـاوید بایوسون را که در این مورد تحقیقاتی بـه عـمل آورد ودر «انسیـکلوپدی اسلام» درج شده است پـذیرفته ومورد استثنا قرار دادهام.

آنها را خریده بود، به فرانسه فرستاده شد (۱۷ رجب ۸۸۷ هـ ق مطابق با اول سال ۱٤۸۲م) توقف جم در رودس پنج هفته بود.

عهدنامه‌ای که بین جم ورئیس شوالیه‌ها امضا شد.

جم سلطان پیش از ترک رودس با رئیس شوالیه‌ها قراردادی منعقد ساخت. به موجب این قرارداد در صورتی که جم سلطان به سلطنت می‌رسید میان آن‌ها یک صلح دائمی برقرار می‌شد، آزادی تجاری شوالیه‌های رودسی را تأمین می‌کرد. رودس از پرداخت مالیات نمک معاف می‌شد وضمناً متعهد شده بود که در ازای مخارجی که شوالیه‌های رودس در مورد او متحمل شده‌اند، یکصد وپنجاه هزار سکهٔ طلا به آنان پرداخت کنند.[۱۹]

چگونگی زندگی جم در فرانسه

خلاصهٔ حوادث و رویدادهایی که از هنگام انتقال به اروپا تا به هنگام مرگ بر سر جم سلطان آمد چنین است:

هنگامی که شاهزادهٔ عثمانی به فرانسه منتقل می‌شد، به این امید بود که از راه مجارستان وارد خاک ترکیه خواهد شد. اما این آرزو سرابی بیش نبود ودومین بار بود که در این راه فریب می‌خورد[۲۰]، زیرا سلطان بایزید دوم با رئیس شوالیه‌ها به توافق رسیده بود که در صورت ممانعت از نقل وانتقال جم، سالانه چهل وپنج هزار سکهٔ طلا به آنان پرداخت خواهد کرد.

جم سلطان پس از حرکت از رودس به جزیرهٔ استان‌کوی و از آنجا به سیراکوزا ومسینا وسرانجام در سوم رمضان ۸۸۷ هـ.ق/ ۱٦ اکیم ۱٤۸۲ م به سواحل ساووا واز آنجا نیز به شهر فیش رفت. چهار ماه در فیش ماند. در فیش بیماری وبا شیوع پیدا کرد. شوالیه‌ها قصد عزیمت از آنجا کردند، ابتدا به شام بری مرکز دوک‌نشینی ساووا واز آنجا نیز به رومیلی رفتند (۲۱شباط ۱٤۸۳ م مطابق با ۱۳ رمضان ۸۸۸ هـ ق) جم

۱۹. انسیکلوپدی اسلام واژهٔ «جم».

۲۰. هنگامی که جم سلطان سوار کشتی شوالیه‌ها می‌شد، فرنک سلیمان‌بیک که از وضع شوالیه‌ها مشکوک شده بود به جم سلطان هشدار داد که از رفتن به نزد شوالیه‌ها خودداری کند ولی جم‌سلطان به خاطر صفای باطن وسادگی، پیمانها وقولهای شوالیه‌ها را باور داشته بود. اما زمانی به خلاف آن پی برد که کار از کار گذشته بود.

در اینجا با پرنس‌شارل، دوک‌ساووا که پانزده سال داشت، ملاقات کرد. شارل دلش به حال جم سوخت ودرصدد نجات او برآمد. اما شوالیه‌ها که از این ماجرا آگاه شده بودند او را از آن محل دور کردند ودونفر از مأمورین شارل را که با تغییر لباس جم قصد داشتند او را نزد سلطان مجارستان بفرستند، سر به نیست کردند.

سلطان بایزید نامه‌ای همراه با هدایا به لوئی ششم پادشاه فرانسه فرستاد وطی آن وعده داد در صورتی که از خارج شدن جم از فرانسه ممانعت به عمل بیاورد مبلغ هنگفتی پول به او هدیه خواهد کرد، اما شخصی به اسم حسین که به عنوان نماینده از سوی بایزید رفته بود، نتوانست این پیشنهاد را به پادشاه فرانسه بقبولاند.

شوالیه‌ها برای آنکه بتوانند جم را تحت مراقبت وکنترل داشته باشند، بیست ونه تن همراهان او را به رودس فرستادند وخود او را به قصر ساسناژ منتقل کردند. جم در «ساسناژ» عاشق هلن دختر بارون‌ژان دوساسناژ شد. شوالیه‌ها برای آنکه از فرار جم جلوگیری کنند او را از قصری به دیگر قصر منتقل می‌کردند. سرانجام پس از آنکه او را به شاتوبواس‌لامی منتقل کردند مدت دو سال در آن قصر ماند. در این گیر ودار سلطان مجار وپادشاه ناپل‌وپاپ که درصدد آغاز جنگ با عثمانی‌ها بودند در صدد برآمدند تا از جم به عنوان یک برگ برنده استفاده کنند، اما رئیس شوالیه‌های رودس در این کار پرسود نهایت رندی وزیرکی را به کار بردند، هم سلطان بایزید، هم چیچک خاتون مادر جم را که در قاهره بود وهم همسر «جم سلطان» را سرکیسه کردند.

تسلیم جم به پاپ

از آنجایی که شوالیه‌ها موقعیت جم را در محلی که بود نسبت به خود خطرناک تشخیص دادند، جم را از آنجا به قصر هفت طبقه‌ای که در بورگانف فرانسه ساخته بودند، منتقل کردند. جم سلطان پس از این زندگی اسارت‌بار، که هفت سال طول کشید، به موجب یک توافق سیاسی وپرسود که بین شارل هشتم پادشاه فرانسه وپاپ اینوسان هشتم صورت گرفت از طرف شوالیه‌ها تسلیم پاپ شد وبه رم انتقال یافت. از آنجائی که سلطان بایزید در ازای تحت نظر گرفتن جم سلطان به شوالیه‌ها سالیانه چهل وپنج هزار دوکا پرداخت می‌کرد، پاپ در برابر تحویل جم سلطان امتیازات بسیاری برای شوالیه‌ها قائل شد ورئیس شوالیه‌ها دوبوسّون را به خاطر این خدمت به مقام کاردینالی مفتخر ساخت. وبه این ترتیب جم سلطان از اختیار شوالیه‌های سوداگر خارج وتسلیم پاپ شد که یک رهبر روحانی بود وقرار شد ده هزار دوکا از پولی را که سالیانه

حکومت عثمانی برای مراقبت جم پرداخت می‌کرد به دولت فرانسه ومابقی به پاپ پرداخت شود. جم سلطان از طریق مارسیلیا به تولوز واز آنجا نیز به اتفاق همراهانش با دوکشتی جنگی رودس به رم اعزام شد (۱۳ مارت ۱٤۸۹م).

جم سلطان پس از آنکه طی مراسمی به رم منتقل شد ورسماً تسلیم پاپ گردید، درخواست ملاقات خصوصی با پاپ کرد ودربارهٔ زندگی اسارتبار خود واز رنجی که در اثر دوری مادر و خانواده‌اش می‌کشید، با لحنی جانگداز با پاپ سخن گفت واز پاپ خواست که به او اجازهٔ سفر به مصر را بدهد.

در پاسخ، پاپ اظهار داشت که در حال حاضر با عزیمت او به مصر موافق نیست واظهار داشت که سلطان مجار مایل است او به مرز روملی برود و ضمن عنوان کردن این دو مسئله به او تکلیف کرد که به دین مسیحی درآید.

جم سلطان مستقر شدن در مرز روملی را پذیرفت ولی در مورد تغییر دین خود قاطعانه اظهار داشت که نه به خاطر سلطنت عثمانی و نه به خاطر سلطنت بر دنیا حاضر به ترک دین خود نیست.

توافق با یزید با پاپ در مورد تحت نظر گرفتن جم

سلطان بایزید به محض آگاهی از عزیمت جم به رم به منظور جلب نظر پاپ درصدد برآمد تا مناسبات دوستی فی‌مابین را قوت بخشد. به همین سبب در سال ۱٤۹۹ م ضمن فرستادن مصطفی آقا قاپوچی باشی خود (قوجه مصطفی پاشا آخرین وزیر اعظم بایزید) متقبل شد که سالیانه چهل هزار سکهٔ طلا پرداخت خواهد کرد و مخارج سه ساله را نیز یکجا توسط مصطفی آقا به پاپ تسلیم کرد. پاپ اینوسان ضمن پذیرفتن آن نامه‌ای به پادشاه فرستاد. مصطفی آقا ضمن ملاقات با جم، نامه و هدایای پادشاه را به او نیز تسلیم کرده بود.

پیشنهاد پاپ به بایزید در مورد مرگ و یا تحت نظر گرفتن او

پاپ اینوسان هشتم در سال ۱٤۹۳ م وفات یافت والکساندر برژیا به جای او نشست. با وفات پاپ، جم زندگی نسبتاً آزادانه‌تری پیدا کرد. الکساندر برژیا ضمن اینکه از یک سوی جم را تا حدی آزاد گذاشته بود، از دیگر سوی فرستاده‌ای به نزد سلطان بایزید فرستاد و پیشنهاد کرد در صورت ادامهٔ پرداخت مخارج سالیانه، جم را تحت نظر خواهد گرفت و ضمناً پیغام داد در صورتیکه سیصد هزار سکهٔ طلا یکجا به او پرداخت نماید، جم سلطان را مسموم خواهد کرد.

تسلیم جم به سلطان فرانسه، بیماری ومرگ او

در اثنای این ماجرا پادشاه فرانسه، شارل هشتم برای از میان برداشتن سلطان ناپل وارد خاک ایتالیا شد. قصد او از ورود به ایتالیا همراه بردن جم با خود به قدس بود. پاپ با آگاه شدن از ماجرا جم را به سختی تحت مراقبت قرار داد.

اما در این اثنا پاسخ نامه‌ای که توسط فرستادهٔ پاپ به وسیلهٔ سلطان بایزید از استانبول ارسال شده و گویا ضمن آن با پرداخت سیصد هزار سکهٔ طلا در ازای کشتن جم موافقت کرده بود، به دست شارل افتاد. شارل به محض آگاهی از مفاد نامه در اوایل اوجاق ۱۴۹۵ م ناگهان از راه فلورانس به رم رفت و تسلیم جم را از پاپ درخواست کرد[۲۱] و با گردن نهادن به پاره‌ای شرایط به این کار موفق شد و (۲۶ آرالیق) به سوی ناپل حرکت کرد. اما هنگامی که در راه بودند، جم سلطان بیمار شد و بیماریش شدت یافت. (۱۶ شباط ۱۴۹۷). صورت و گردنش متورم شد به صورتی که قادر برسوار شدن به اسب نبود واو را با ارّابه و برانکارد حرکت دادند. هنگامی که وارد ناپل می‌شدند جم برای آخرین بار و با مشقات بسیار به سختی سوار بر اسب شد، ولی دیگر قادر به تکان خوردن و برخاستن از سر جای خود نبود. وقتی دانست که حالش بهبود نخواهد یافت به اطرافیانش وصیّت کرد که برادرش از همسر و فرزندانش نگهداری و حمایت کند و ضمناً خواست که جسدش را در خاک عثمانی به خاک بسپارند.

سلطان فرانسه که زود به زود ومدام از جم عیادت می‌کرد، به او اظهار داشت که آزاد است به هر کجا که مایل باشد، برود. اما آن آزادی که جم سالیان بسیار در انتظارش بود دور روز بیش به طول نیانجامید، چرا که روز چهارشنبه بیست و پنج شباط سال ۱۴۹۵م (۲۵ جمادی‌الاول ۹۰۰ هـ ق) نزدیک صبح وفات یافت و ماجرایش پایان گرفت.

همراهان فلاکت دیدهٔ جم یعنی جلال و سنان بیک مراسم دینی را در حق جنازه به جای آوردند و با اجازهٔ پادشاه فرانسه، جنازه مومیائی و تحویل آنان شد.

انتقال جسد جم به بورسه و دفن آن

سلطان بایزید به محض آگاهی از وفات جم دستور داد در خاک عثمانی غیاباً نماز

۲۱. عریضه‌ای با امضای شیمرد در مورد درخواست پادشاه فرانسه واسپانیا از پاپ مبنی بر تحویل جم به آنها ونیز سایر وقایع (بایگانی موزه توپقاپی سرای شمارهٔ ۹۵۰۴).

میت گذارده شد. سه روز عزا اعلام شد و یکصد هزار آقچه صدقه داده شد.

پس از آنکه جسد جم، مدتی نسبتاً طولانی در ناپل ماند، با درخواست سلطان بایزید در اوایل سال ۱٤۹۹ م از طرف فردریک سلطان ناپل به ترکیه فرستاده شد.

جسد جم در مرادیه واقع در بورسه در کنار مزار برادر بزرگش شاهزاده مصطفی به خاک سپرده شد.او هنگام مرگ سی و شش ساله بود.

در مورد مرگ جم، روایتهای گوناگونی است که به نظر می‌رسد قبل از اینکه توسط پاپ به سلطان فرانسه تسلیم شود، پاپ او را مسموم کرده بود. او سیزده سال در اسارت به سر برد[۲۲]

پسران جم

جم سه پسر داشت به نامهای اغوزخان، علی و مراد.

اوغوزخان نزد پدر بزرگش به صورت گروگان به سر می‌برد، که دراثر حمایت گدیک‌احمدپاشا با یزید مدتی تصمیم نامساعدی درمورد او اتخاذ نکرد. اما به دنبال قتل گدیک احمدپاشا اوغوزخان در ادرنه به دستور سلطان بایزید بدست اسکندرپاشا محافظ استانبول به قتل رسید.[۲۳]

مراد، پسر دیگر جم در مصر از خانواده‌اش جدا شد به رودس رفت و در آنجا ماند و کاتولیک شد. پس از آنکه رودس درزمان سلطان سلیمان قانونی به تصرف درآمد، مراد و پسرانش را به قتل رسانده دو دخترش گوهرملک و عایشه سلطان و نیز همسرش را به استانبول منتقل کردند.[۲٤]

دربارهٔ علی اطلاعاتی در دست نداریم. همین قدر می‌دانیم که او دارای یک دختر

۲۲. در مورد جم سلطان در آرشیو موزهٔ توپقاپی اسنادی تحت شماره‌های ۱٤٥۹، ۱٤٦٤، ۲۷۸۳، ۲۹۷۰، ۳۰٦۲، ۳۰۷۰، ۳۲۷۳، ٥٤٤٦، ٥٤٥۷، ٥٤۹۳، ٥٤۹۷، ٥۸۰۰، ٦۰٦۱، ٦۰۷۱، ٦٦۰۱، ٦٦۰۸،و ٦٦۷۹ وجود دارد.

۲۳.متن طغرائی که بایزید از ادیرنه برای اسکندرپاشا درمورد خفه کردن اوغوزخان به استانبول ارسال شده است به شرح زیر است:

غلامم اسکندر! همان‌طوری که خبرش به تو رسید بدان که گدیک را کشتم تو نیز نباید به پسر جم مهلت بدهی و باید ترتیبی بدهی تا او را خفه کنند. این امر نهایت اهمیت را دارد. اما احدی نباید از آن آگاه شود. این امر باید توسط شخص مورد اعتمادی انجام گیرد. درتاریخ اوائل شهر شوال سنه سبعه و ثمانه و اربع مائه (**آرشیو توپقاپی سرای** شمارهٔ ۱۱۹۸۳).

۲٤.خلاصه اززندگی جم در اروپا،

انسکلوپدی اسلامی. کلمهٔ جم. به قلم پروفسوربای جاوید بایسون.

بوده است. جم سلطان اشعاری به زبان فارسی و ترکی دارد. در سرودن اشعار ترکی از شیوهٔ استادش، بورسه‌لی احمدپاشا تقلید می‌کرد و گاهی نیز از سبک اشعار شیخی و نجاتی پیروی می‌کرد.[۲۵]

«جم‌سلطان» که بسیار نیک پرورش یافته بود، به خاطر حرص سلطنت، هم خود را دچار فلاکت ساخت و هم به صورت آلتی در دست شوالیه‌ها و پاپ علیه دولت عثمانی درآمد.

مراد پسر جم که در قاهره به سر می‌برد، دررجب ۸۹۵ هـ ق (حریزان ۱٤۹۰) به همراه پسر کایت‌بای سلطان ممالیک اخته شد. حچیک‌خاتون مادر جم در سال ۹۰۳ هـ ق/۱٤۹۷ م در قاهره وفات یافت.[۲٦]

قرارداد بایزید با شوالیه‌ها به سبب فرار جم

پناهنده شدن جم به شوالیه‌ها فرصت غیر قابل انتظاری بود برای رابوسون رئیس شوالیه‌ها. زیرا ضمن این که بغایت و به کرات از این مسئله بهره گرفت وسود برد، از سوی پاپ نیز به مقام کاردینالی مفتخر شد. او ضمن ارسال نامه‌هایی به حکمرانان اروپا و پاپ اعلام داشت که بااستفاده از این فرصت خدمات شایانی به عالم مسیحیت خواهد کرد.

سلطان بایزید تا سرحد امکان کوشید تا خدمتی که رئیس شوالیه‌ها قصد انجام آن

۲۵. چندبیت از اشعار جم:

بین‌ییل یانارسا عشق اودونا بیرکناره جم   بحر غمینده گلیمته هرگز کناره جم
خودیوک بلاودرده، یوزاورآستاننا   دوک یاشلارین ستارمسین ای بی ستاره جم

برگردان فارسی:

جم اگر هزارسال در آتش عشق بسوزد   هرگز مباد که از بحر غمت ره به ساحل نجات ببرد
ای جم نگون‌بخت جز صبوری بر درد و بلا گزیری نیست   سربنه بر آستانش و ستارگان اشک را بریز
دیل هلاک ایلرگوزون خنجر چگرجان اوستونه   گورنه خونین دیر، گورون کیم قان ایدر قان اوستونه
دیدیم ای جان قاچماجم دن حاجی دیرگولدی دیدی   گرچه‌حاجی‌دیر ولی جان ویردی‌جانان‌اوستونه

برگردان فارسی

چشمت به هلاک دلم نشسته است و به قصد جانم خنجر برکشیده
ببینید چه خونین است دلم وچه کسی مدام در پی‌اخونریزی است
گفتم ای جانان از جم کناره مگیر چرا که اوحاجی است   به خنده گفت گرچه حاجی است ولی دین و دل دره جانان باخته است

۲٦. تاریخ ابن ایاز (بدایع‌الظهور) جلد یک صفحهٔ ۳۰٤ - ۲٦۳.

را به عالم مسیحیت داشت متضمن اقداماتی علیه دولت عثمانی نباشد و دراین راه از فداکاری و صرف مبالغ هنگفت دریغ نورزید، و به محض آگاهی از پناهنده شدن جم به شوالیه‌ها گدیک احمدپاشا را مأمور کرد تا با رئیس شوالیه‌ها به طور غیرمستقیم تماس بگیرد. رئیس شوالیه‌ها قبل از ملاقات درخواست کرد تا مسیحیانی که توسط والی تکه اسیر شده بودند آزاد شوند. این درخواست عملی شد وبه دنبال آن از سوی شوالیه‌ها به استانبول دوبار ایلچی آمد. نخستین ملاقات با گدیک احمدپاشا و دومین ملاقات با مسیح پاشا صورت گرفت. درنتیجهٔ این ملاقاتها رئیس شوالیه‌ها متعهد شد که از خروج و حرکت جم ممانعت به عمل بیاورد و دولت عثمانی نیز به موجب عهدنامه‌ای که در آرالیق سال ۱٤۸۲ م تنظیم شد متعهد شد، تا زمانی که جم در دست شوالیه‌هاست، سالیانه چهل‌هزار دوکا بابت مخارج جم به آنها بپردازد و نیز تا زمانی که سلطان بایزید بر سلطنت باقی است، با شوالیه‌ها درحالت صلح به سر ببرد، آزادی تجارت شوالیه‌ها تأمین گردد و کلیسای سن‌پیر واقع در بوردروم از تعرض مصون بماند.

پس از انتقال جم به اروپا و تا هنگام تسلیم او به پاپ مفاد این مقاوله‌نامه همچنان اجرا می‌شد. این بار منافع ، نصیب پاپ و پادشاه فرانسه شد. بایزید دوم با پاپ نیز به توافق رسیده بود. سلطان مجار در صدد بود که از ماجرای جم برای ایجاد یک جنگ صلیبی علیه ترک‌ها بهره‌گیری کند. سلطان فرانسه شارل هشتم نیز مسیحیان آلبانی و مور را علیه دولت عثمانی تحریک می‌کرد و به همین منظور جم، سلطان را که دررم بود از چنگ پاپ درآورده با خود تا ناپل برد و همزمان با آن به اتفاق مجارستان و لهستان درخیال ترتیب دادن یک جنگ صلیبی علیه عثمانی‌ها برآمد.

اتخاذ تدابیر احتیاطی در روملی به سبب حضور جم در اروپا توسط سلطان بایزید

پس از انتقال جم‌سلطان به اروپا، از آنجایی که سلطان بایزید دوم دریافته بود جم چون آلتی در دست دول اروپائی (بویژه مجارستان و فرانسه) استفاده خواهد شد در بهار سال ۸۸۸ هـ ق (۱٤۸۳ م) درروملی به جنگ درآمد و فلبه را قرارگاه کرد و دستور تجدید بنای قلاعی را که ابتدا از طرف مجارها در آبهای موروره ساخته شده سپس توسط سلطان محمد فاتح تخریب شده بود صادر کرد. دراین اثنا پادشاه به قصبهٔ کوستندیل رفت و از کارخانهٔ تهیهٔ آهن ساماکو بازدید به عمل آورد و سپس وارد صوفیه شد و پس از آنکه از پایان کار ساختن قلاع با خبر شد به ادنه رفت و درهمین اثنا دولتهایی که تا کنون ناظر جریانات دو برادر بودند و برای سلطان جدید تبریک

نفرستاده بودند، اقدام به فرستادن ایلچی جهت عرض تبریک کردند.

قتل گدیک احمدپاشا

گدیک احمدپاشا از فرماندهان بزرگ پرورش یافتهٔ دوران فتوحات عثمانی از ینی‌چری‌ها و یا از اسرای پنچیک بود. ملیتش دقیقاً معلوم نیست. به روایتی از پرورش‌یافتگان ینی‌چری اوجاقی (تشکیلات ینی‌چری) بود. گدیک احمدپاشا برای نخستین بار در جنگ سال ۱٤٦۱ م در مقام بیگلربیگی به میدان می‌آید و پس از آن در کلیهٔ جنگها حضور می‌یابد. درسال ۱٤۷۲م پس از عزل محمودپاشا از صدارت عظمی برای دومین بار، به مقام صدراعظمی می‌رسد.[۲۷]

گدیک احمد پاشا در بهار سال ۱٤۷۸ م مأمور جنگ اشقودره شد. اما وی، ضمن پوزش از پذیرفتن این ماموریت خودداری کرد که مورد قبول نیفتاد و عزل شد و در روملی حصاری محبوس شد و فردی از صنف روحانیون به نام خضر بیک‌اوغلی پاشا که استاد سلطان محمد فاتح بود، وزیر اعظم شد (اواخر سال ۱٤۷۷م) و فاتح از این‌رو خود شخصاً در بهار سال ۱٤۷۸م عازم جنگ شد. گدیک احمد پاشا شش ماه بعد مورد عفو قرار گرفت و به فرمانداری کلیبولی منصوب شد و در سال ۱٤۹۷م نیز پس از عقد صلح با ونیز با یک ناوگان مجهز و کامل مأمور تصرف ایتالیای شرقی شد. پس از مرگ سلطان محمد فاتح در عملیاتی که علیه جم صورت گرفت شرکت داشت ولی از سوی مخالفینش به پاشاه تلقین شد که فرار جم به سوریه در اثر کمک و مساعدت گدیک

۲۷. برخی از محققین عقیده دارند که گدیک احمدپاشا پس از قتل محمودپاشا به صدارت اعظمی می‌رسد و ازطرف جم سلطان نیز به وزارت منصوب می‌شود که این نظرات باحوادث تاریخی انطباق ندارد. زیرا محمودپاشا در اوایل سال ۱٤۷٤م پس از عزل به قصبهٔ اوزونجا اواخاص کوی فرستاده شد وگدیک احمدپاشا به جای او به صدراعظمی منصوب شد. ازآنجائی که مرگ شاهزاده مصطفی در سوم ربیع‌الاخر ۸۷۹ هـ ق/۱۸ اگوست ۱٤۷٤م اتفاق افتاد بنابراین احمدپاشا خیلی پیش‌تر از مرگ محمودپاشا به وزارت عظمی منصوب شده بود و اما درمورد این نظریه که گدیک احمدپاشا وزیر جم‌سلطان شده بود، باید گفت این هم با وقایع اتفاق افتاده مطابقت ندارد، زیرا قبل از اینکه جم به قونیه برود، احمدپاشا وزیر اعظم شده بود. جم در شعبان سال ۸۷۹ هـ ق به قونیه رفت. بر فرض هم اگر گدیک احمدپاشا در قونیه نزد جم سلطان به سر برده باشد، به خاطر آنکه وزیر اعظم بوده، نمی‌تواند وزیر جم‌سلطان هم باشد. قراین و اشاراتی وجوددارد مبنی براینکه گدیک احمدپاشا از خیلی پیش‌تر از مرگ محمودپاشا از طرفداران جم سلطان بوده است که نتیجتاً زندگی اغوزخان پسر جم‌سلطان به خاطر حمایت احمدپاشا از خطر مصون مانده بود چرا که اندکی پس از کشته شدن گدیک احمدپاشا، اغوزخان نیز کشته شد.

احمد پاشا صورت گرفته است و از این رو مورد غضب قرار گرفت و به زندان افتاد و با این ترتیب شک و تردید سلطان بایزید نسبت به احمد پاشا که از زمان شاهزادگیش با او میانه خوبی نداشت، فزونی گرفت که در این مسئله حمزه بیک‌زاده مصطفی پاشا تأثیر بسیار مهمی داشت. در ضمن گدیک احمد پاشا نیز با همدستی پدر زنش اسحاق پاشا، پادشاه را علیرغم میلش واداشت که مصطفی پاشا را که علیه او اقدام می‌کرد به قتل برساند.[۲۸]

سلطان بایزید که در تنگنا قرار گرفته بود، انتقام گرفتن از این دو تن را به فرصت مناسبی موکول کرد.

پس از آنکه غائله جم برطرف شد و سلطان بایزید، قاسم‌بیک قرامانی را در ایچل وادار به سکونت کرد و بازگشت درصدد برآمد تا از گدیک احمد پاشا که از مدتها پیش در پی کار او بود، انتقام بگیرد و چون در مورد قتل گدیک احمد پاشا از ینی‌چری‌ها دل‌نگران بود، ترجیح داد که این مسئله را در ادرنه فیصله بدهد، لذا یکی از افراد خود یعنی اسکندر پاشا را به محافظت استانبول گماشت و خود به اتفاق ارکان دولت و تعدادی از ینی‌چری‌ها به ادرنه رفت.

در شب یکشنبه ۱۸ آنالیق ۱٤۸۳ م ششم شوال ۸۸۷ هـ ق در سرای ادرنه مجلس عیش‌وعشرتی درحضور پادشاه ترتیب داده شد. پس از نوشیدن و به عشرت پرداختن و پس از آنکه خلعتها به حاضرین در مجلس پوشانیدند و هدیه‌ها دادند، لباس ابریشمین سیاهی بر تن گدیک احمد پاشا پوشانده او را به قتل رساندند. پدر زنش اسحاق پاشا نیز از وزارت اعظمی عزل و با حقوق فرمانداری سلانیک بازنشسته شد.[۲۹]

به دنبال قتل گدیک احمد پاشا ینی چری‌های ادرنه، عصیان کردند و سوباشی آنجا را به قتل رساندند، ولی غائله خاموش شد.

گدیک احمد پاشا، سربازی خوب و فرماندهی جسور و با تدبیر و قادر به انجام دشوارترین امور بود. اشغال تمامی سرزمینهای قرامان، تصرف حاکم‌نشینی علائیه،

۲۸. گدیک احمد پاشا به مناسبت ورود جم از سوریه به آناطولی به حضور سلطان دعوت شد. او نیز ضمن همدستی با پدرزنش اسحاق پاشا، مصطفی پاشا را در ینی حصار محبوس کرد و سپس سبب قتل او شد. (بهشتی صفحه ۱۵۰).

۲۹. پس از عزل و بازنشسته شدن اسحاق پاشا، داوود پاشا وزیر اعظم شد و مدت مدیدی این مقام را برای خود حفظ کرد.

فتوحات قرادنیز شمالی، جنگ ایتالیا و تصرف تارانتو همه و همه از جمله اقدامات او بود. بنابه تحقیقات تاریخی، دولتمردی بود مغرور، کله‌شق و رک‌گوی و فرماندهی توانا و ماهر. پس از قتل احمد پاشا، سلطان بایزید از ادرنه به اسکندر پاشا محافظ استانبول فرمانی به این شرح فرستاد مبنی بر اینکه: گدیک کشته شد و او نیز بلافاصله به حساب پسر جم اغوزخان که در قصر به سر می‌برد برسد و او نیز به همان ترتیبی که دستور داده شده بود، اقدام کرد.[۳۰] دیوان اشعار جم که بسیار حساس و آتشین طبع بود، در میان کتابهای اتاق روان واقع در توپقاپی سرای تحت شماره ۷۳۹ محافظت می‌شود. این دیوان محتوی مناجاتها، توحیدات، مدیحه‌هایی در مدح حضرت رسول اکرم(ص)، ترجیع‌بندها و چیستان‌ها است.

۳۰. یادداشت بایزید به اسکندر پاشا، آرشیو توپقاپی سرای شماره ۱۱۹۸۳.

فصل ۱۳

تصرف کیلی و آق‌قرمان- تحت‌الحمایهٔ عثمانی‌شدن و جنگ لهستان

جنگ بغدان

درزمان سلطان محمد فاتح جنگی با بغدان پیش آمد و با آنکه در این نبرد بغدانی‌ها که سخت می‌جنگیدند، مغلوب شدند، ولی در اثر شیوع بیماری درمیان لشکریان عثمانی، محمد فاتح پیش از آنکه بتواند به قصد خود جامهٔ عمل بپوشاند، ناگزیر از بازگشت شد. (۱۴۷۶م)

عثمانی‌ها که صاحب سه چهارم سواحل دریای سیاه بودند، ناچار بودند که برای امور تجاری و جنگی، بعضی شهرهای ساحلی را که بر سر راه «لهستان» قرار داشت و از جمله پایگاههای مهم به شمار می‌آمدند به تصرف خود درآورند. بخصوص اگر چنانکه اسکلهٔ تجارتی بغدان که شاهرگ حیاتی آن محسوب می‌شد، به تصرف عثمانی‌ها درمی‌آمد، این پرنس نشینی خواه ناخواه تحت نفوذ عثمانی قرار می‌گرفت.

در این اوان یعنی درسال ۸۸۸ هـ.ق/ ۱۴۸۳م لهستانی‌ها و مجارها و ونیزی‌ها با عثمانی‌ها به توافق رسیده بودند. حتی سلطان مجار که در بغدان یک سیاست نفوذی را دنبال می‌کرد، در این سال با عثمانی‌ها یک پیمان عدم تجاوز بست. بنابراین خیال

دولت عثمانی از آن سو راحت بود.[1]

پس از آنکه سلطان بایزید دوم به این ترتیب اوضاع بالکان را تحت امنیت درآورد، در بهار سال ۱٤۸٤م به هنگام عزیمت به سوی «ادرنه»[2] از راه دریا به طونه ناوگان و مهمات ارسال داشت. با یزید پس از آنکه در مراسم احداث بنای بعضی از مؤسسات شرکت کرد و دستور انجام کارهای ساختمانی آنها را صادر کرد، به راه افتاد، وارد دوبریجه شد و ازطریق اسکلهٔ ایساقجی از طونه گذشت. در این اثنا ضمن اینکه راهب ولاد گالوگارول (۱٤۹۵م- ۱٤۸۲) با یک نیروی بیست هزار نفری به لشکر عثمانی ملحق شد، خان کریمه نیز دعوت به شرکت در جنگ شد.

تصرف کیلی و آق قرمان

نیروهای عثمانی نخست کیلی (کیلیا) را که در حقیقت به منزلهٔ دروازهٔ بغدان به دریای سیاه بود و در ساحل چپ طونه قرار داشت از راه زمین و دریا به محاصره درآوردند. فرماندهٔ قلعه که دریافته بود قادر به مقابله با این نیروها نخواهد بود، نه روز پس از محاصره تسلیم شد (۸۸۹ هـ.ق مطابق با ۱۵ تموز ۱٤۸٤م).

پس از آنکه محافظین و مهمات در قلعه مستقر شد، به سوی قلعهٔ آق قرمان که در کنار خلیج کوچکی که در جنوب در منطقه بسارابیا و توسط رود دنی یستر به وجود آمده بود، حرکت کردند. در این اثنا منگلی گیرای حاکم کریمه با یک نیروی پنجاه هزار نفری[3] به اردو ملحق شد. آق‌قرمان به محاصره درآمد. به نظر می‌رسید که این قلعه از کیلی مستحکم‌تر باشد. قلعه به وسیلهٔ خندق بسیار پهن و عمیقی احاطه شده بود و این قلعه توانست حداکثر دوازده روز مقاومت کند (۱۱ اگوست ۱٤۸٤م).

تصرف آق‌قرمان از نظر نقل و انتقالات نظامی بسیار حائز اهمیت بود. با تصرف آق‌قرمان قوای عثمانی قادر بودند از میان دوبریجه و طونه گذشته و از بین دریای سیاه و رودخانهٔ پیروت عبور کرده، و ارتباط با حاکم نشینی کریمه را برقرار کنند.

۱ . هنگامی که سلطان از جنگ بغدان برگشت و زمستان را در ادرنه می‌گذرانید، سفیر مجار معاهدهٔ اعادهٔ صلح را همراه خود به حضور سلطان آورده بود.

۲ . به نوشتهٔ تاج التواریخ سلطان روز جمعه سوم ربیع‌الاخر پس از به جای آوردن نماز از استانبول حرکت کرد.

۳ . بهشتی می‌نویسد که تعداد نیروهایش سی هزار نفر بود. صفحهٔ ۱۵٦.

بنا به عادت مألوف عثمانی‌ها بلافاصله نقاط به تصرف درآمده به ثبت رسید و به افراد اجازه داده شد به هر نقطه‌ای مایلند نقل مکان کنند به طوری که بخشی از مردم بـه اسکـی بیفا واقع در ساحل مرمره منتقل شدند.[٤]

خان کریمه و اسقف افلاق از غنائم جنگی سهمی به سزا دریافت داشتند.

سلطان بایزید غنائم به دست آمده ازاین جنگ را صرف مؤسسه‌های علمی و اجتمـاعی که احداث آن آغاز شده بود،[۵] کرد و پس از بازگشت از جنگ در بـعضی از ارکـان دولـت، تغییراتی داد.[٦]

اقدام متقابل حاکم بغدان

تصرف کیلی و آق‌قرمان از سوی دولت عثمانی و حضور این دولت بین دریای سیاه و پرنس نشینی بغدان که منجر به بسته شدن راه دریائی این پـرنس نشیـنی شده بـود، بغدان را از نظر اقتصادی در موقعیت دشواری قرار داد.

حتی حاکم بغدان استفان چل‌ماره ضمن گزارشی کـه بـه جمـهوری ونیـز ارسال داشت، نوشت: کیلی و آق‌قرمان یعنی همهٔ ملاویا یعنی تمامی بغدان و افـزوده بـود کـه بغدان برای مجارستان و لیتوانی در حکم سد استواری است.

بنابراین باز پس گرفتن این دو شهر تجاری و اسکله که شاهرگ حیاتی و اقتصادی بغدان به شمار می‌رفت، سخت ضرورت داشت. پس از تـصرف قلعـه، عـده‌ای از اهــالی بغدان که در آق‌قرمان مانده بودند، ضمن ارسال پیغام به پرنس بـغدان تـسخیر قلعـه را خواستار شدند و او را به بازپس گرفتنش دعوت کـردند و ضمـن استفـاده از غـفلت محافظین قلعه و با وصل طنابهایی به قلعه، گروهی وارد آن شدند و هنگامیکه گـروهی دیگر قصد صعود از طنابها و ورود به قلعه را داشتند، محافظین قلعه متوجه شده کسانی

٤ . **تاج‌التواریخ** جلد یک صفحهٔ ٤۳.

۵ . همان طوری که قبلاً اشاره کردیم، سلطان بایزید هنگام عزیمت به جنگ بغدان دستور احداث یک بیمارستان، مسجد، مدرسه و عمارت را در ادرنه صادر کرده بود. سنگ بـنای ایـن مـؤسسات فـرهنگی و اجتماعی که در ساحل نهر طونجه نهاده شده بود با استفاده ازاین غنائم به پایان رسیـد. پـیش از حـرکت سلطان به جنگ در اثر بروز آتش‌سوزی در ادرنه قلاع بدستن و تخته قلعه که از چـوب بـود بـا بـسیاری از امکنهٔ دیگر در آتش سوخت. بایزید دستور احداث مجدد آنها را به طرز مستحکمی صادر کرد.

٦ . پس از بازگشت از سفر بغدان مسیح پاشااز وزارت عظمی و اسکندر پاشا از فرمانداری روملی معزول شدند. مسیح پاشا بازنشسته و ساکن فلبه شد و به جای اسکندربیک، خادم علی پاشا، حاکم سمندره منصوب شد.

را که وارد قلعه شده بودند دستگیر کردند و سایرین را تارومار ساختند. کسانی که وارد قلعه شده بودند، به استانبول اعزام شدند.

به محض آگاهی از این اقدامات خان بغدان، خادم علی پاشا فرماندار روملی مأمور جنگ شد و بخشی از نیروهای قاپی قولی نیز در اختیار او قرار گرفت. خادم علی پاشا در حالیکه حاکم افلاق و نیروهای او به همراهش بودند، وارد خاک بغدان شد (۲۵ شعبان ۸۹۰هـ.ق /ایلول ۱۵۸۵م). پرنس بغدان استفان چل‌ماره که دریافته بود قادر به مقابله نیست، هم برای نجات جان خود ونیز برای اخذ کمک به نزد کازیمیز سلطان لهستان رفت.

بغدان زیر ضربات نیروهای عثمانی قرار گرفت، بسیاری از خان‌ها آمدند و اظهار اطاعت کردند و نیروهای عثمانی با غنائم بسیاری بازگشتند.

حملهٔ مالکوچ اوغلی به سبب هجوم حاکم بغدان

پس از بازگشت قوای خادم علی پاشا، استفان چل ماره که به کشور خود بازگشته بود در تاریخ ۸۹۱ هـ ق/۱٤۸٦ م در حوالی کیلی و آق‌قرمان دست به حمله زد. ازاین رو فرمانده مالکوچ اوغلی بالی‌بیک فرمانده مشهور آقنجی که فرماندار سلستره نیز بود، مأمور عملیات بغدان شد. با ورود این فرمانده معروف آقنجی به بغدان، استفان چل ماره از سلطان لهستان و مجار تقاضای کمک کرد که آنان نیز اقدام به اعزام قوای کمکی کردند. به دستور مالکوچ اوغلی پلی بر رودخانهٔ پیروت زدند، خود او با نیروهایش در آنجا ماند و قوای تیمارلی سپاهی را پیشاپیش اعزام کرد. در این بین نگهبانان دشمن به سوی مالکوچ حمله بردند، ولی این فرماندهٔ باتجربه عکس‌العملی از خود نشان نداد، و درعین‌حال، ضمن مدافعه و مقابله با مهاجمین بخشی از نیروهایش را به همراه پرچمها در کمینگاهها مستقر کرد، پس از آنکه مدتی به همراه نیروی بسیار اندکی جنگید، ناگهان نیروهایی را که در کمینگاهها استتار کرده بود، وارد میدان ساخت، روحیهٔ دشمن با تصور اینکه نیروی کمکی جدیدی به یاری مالکوچ آمده است درهم شکسته شد و به این ترتیب غنائم بسیاری به دست مالکوچ اوغلی افتاد.

پذیرش حاکمیت عثمانی از سوی بغدان

استفان چل ماره، پرنس بغدان که دریافته بود از عهدهٔ مقابله با عثمانی‌ها برنخواهد آمد، در اواخر عمرش به حاکمیت ترکها گردن نهاد و پذیرفت که سالیانه

چهار هزار سکهٔ طلا به این دولت خراج بپردازد. استفان، به هنگام مرگش که در سال ۱۵۰۴ م اتفاق افتاد، به پسرش که بغدان نام داشت وصیت کرد که حاکمیت دولت عثمانی را به رسمیت بشناسد.

جنگ لهستان

نخستین تماس با لهستانی‌ها

پس از آنکه دولت عثمانی مرز خود را تا آق‌قرمان گسترش داد، خان‌نشین کریمه و بغدان را تحت نفوذ خود در آورد، به بر قراری مناسبات دوستانه با همسایهٔ خود، لهستان اقدام کرد و این مناسبات دوستانه تا تاریخ ۱۴۹۸ م یعنی به مدت هشت سال ادامه یافت. حتی در زمان حکمرانی کازیمیر چهارم به سال ۱۴۹۰ م نخستین معاهده بین دولت عثمانی و دولت لهستان منعقد شد که این معاهده‌نامه از سوی ژان آلبرت به جای پدرش کازیمیر به سلطنت نشسته بود، به مدت سه سال تمدید شد.

تجاوز سلطان لهستان به بغدان

ژان آلبرت سلطان لهستان با اقدام به جنگ با بغدان که تحت‌الحمایهٔ دولت عثمانی بود خود را به دردسر انداخت. به دنبال این حادثه استفان، حاکم بغدان، بلافاصله به دولت عثمانی متوسل شد و اقدام به شکایت کرد، اما در عین حال می‌دانست که قادر به مقابله با دشمن نخواهد بود. سلطان مجار به منظور جلوگیری از اقداماتی که از سوی دولت عثمانی و بالطبع علیه لهستان در مورد بغدان انجام می‌گرفت درصدد برآمد تا لهستان را وارد عهدنامه‌ای کند که از سی سال پیش بین مجار و دولت عثمانی منعقد شده بود، ولی دولت عثمانی این پیشنهاد را نپذیرفت و اخلاقاً و تعهداً خود را ناچار از کمک به ویوودهٔ بغدان می‌دید، لذا طبق دستور سلطان یکی از امرا به فرماندهی یک نیروی ششصدنفری وارد بغدان شد و نیروهای خود را در نقاطی که ویووده تعیین کرده بود، به صورت استتار و کمین کرده، مستقر ساخت.

استفان چل ماره، پرنس بغدان به منظور اغفال پادشاه لهستان با عنوان کردن اینکه نیروهای عثمانی به خاک او تجاوز کرده‌اند، از وی کمک خواست و قوای اعزامی لهستان را که یک نیروی شش هزارنفری بود، در جنگ سوچی‌یووا محاصره و چهارپنجم قوای لهستان را نابود کرد.

نخستین فعالیت آقنجی‌های مالکوچ اوغلی علیه لهستان

پس از تجاوز سلطان لهستان به بغدان که تابع دولت عثمانی بود، دولت عثمانی با

عنوان کردن اینکه با این تعرّض دیگر معاهده‌نامهٔ فی‌مابین فاقد اعتبار است، در بهار سال ۹۰۳ هـ ق/۱٤۹۸ م، مالکوچ اوغلی بالی‌بیک والی سلستره و فرماندهٔ آقنجی‌ها را با یک نیروی چهل هزارنفری به لهستان اعزام کرد. در این عملیات، پرنس بغدان رهبری و راهنمایی این نیروهای آقنجی را به عهده داشت. نیروهای عثمانی با بستن پلی از کشتیها بر رود دنی‌یستر از آن گذشتند و وارد لهستان شدند. بالی‌بیک پسر بزرگ خود علی‌بیک را پیشقراول و پسر کوچکش تورعلی‌بیک را به پسقراولی سربازان گماشت و در خاک لهستان آغاز به پیشروی کرد. وقلاع کارکووا یا سوروک حصار، درشنی و یا درجزنی، گلاگوری، کانجزوگا (جنانجه) و گله‌بانیه را با قلعهٔ نظامی براکلاو را در مسیر رود دنی‌یستر به تصرف درآورد که این قلاع را یا تخریب کرد و یا به آتش کشید. حصار رادی‌مین به سبب استحکام بسیارش به تصرف درنیامد. از این رو، بالی‌بیک در اینجا ماند، پسرش تورعلی‌بیک و یحیی پاشازاده پس از اشغال بعضی نقاط بازگشتند و یکی از خانهای آقنجی به نام حسن ویووده پس از یک حمله یکروزه به یکی از نقاط لهستان با غنایم بسیاری بازگشت.

پس از این عملیات چون فصل، نامساعد می‌شد، آهنگ بازگشت کردند. اما دشمن ضمن تخریب پلی که از کشتیها بر رودخانهٔ دنی‌یستر ساخته شده بود و نیز با موضع‌گیری در درهٔ تنگی که پس از رودخانه قرار داشت راه بازگشت نیروهای عثمانی را سد کرده بودند.

بالی‌بیک یکی از همراهان خود یعنی حسن ویووده را که قبلاً نیز نام آن گذشت اعزام و او نیز با مشکلات بسیار پل جدیدی بر روی دنی‌یستر ساخت. پس از عبور از پل به دنبال زدوخورد بسیار شدیدی که درگرفت، درّه به تصرف درآمد و لشکریان به سلامت از آن گذشتند و به دنبال آن موقعیتهای سخت ودشواری با موفقیت پشت سر نهاده شد و نیروها از راه آق‌قرمان از مرز گذشتند و وارد خاک عثمانی شدند. چون سایر جنگها نیز یک پنجم غنائمی که از این جنگ به دست آمد به خزانهٔ دولت واریز شد.[۷]

۰۷ **هامر** ضمن استناد به مورخین مجار که عقیده دارند جنگ لهستان دوبار طی یک سال یعنی در بهار و پائیز انجام گرفته است (جلد چهارم صفحهٔ ۳۲) توضیح می‌دهد که یک جنگ صورت گرفته است.
تاج‌التواریخ (جلد ۲ صفحهٔ ۸۵-۹۷) همین نظریه را دارد. درواقع نیز دوجنگ پیاپی آن هم با فاصلهٔ اندک امکان‌ناپذیر به نظر می‌رسد. عنوان کردن دوجنگ پی‌درپی در یک سال توسط هامر با استناد به ←

اهدای علم و توق* به ویوودهٔ بغدان

استفان چل‌ماره، ویووده بغدان به سبب خدمت و صداقتی که دراین جنگ از خود بروز داد، خلعتی از پوست سمور دریافت داشت، و ضمن احراز سمت بیگ‌لربیگی به اخذ دو توق و یک علم نایل شد و نیز با دریافت یک کوکا، که کلاه پردار مخصوص فرماندهان متوسط‌الرتبهٔ آقنجی بود، مورد لطف قرار گرفت.

ــ منابع مورخین مجار شاید از اینروی باشد که ابتدا جنگ کوچکی با اعزام نیروهای کمکی به بغدان صورت گرفت و به دنبال آن نیروهای بالی‌بیک وارد جنگ شدند. درحالیکه نمی‌توان بر نخستین اقدام و حرکتی که با یک نیروی ششصدنفری صورت گرفت نام جنگ نهاد و این حرکت کم‌اهمیت را به عنوان یک اقدام جنگی به حساب آورد.

* ــ تاجی که از پرندگان درست می‌کردند و در زمان عثمانی‌ها از طرف سلطان به شخصیتهای لشکری داده می‌شد. (فرهنگ ترکی به فارسی).

فصل ۱۴

مناسبات عثمانی- ممالیک تا زمان سلطان بایزیددوّم

مناسبات موجود در قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی

نخستین مناسبات

بین عثمانی‌ها و سلاطین ممالیک که مصر، سوریه، الجزایر، آناطولی‌جنوبی و حجاز را تحت‌تملکّ داشتند، از همان اوایل یعنی از نیمهٔ دوم قرن چهاردهم مناسبات دوستانه آغاز شد[1].

درآن زمانها موفقیتهای عثمانی‌ها که به صورت یک امیرنشین کوچک بود و نیز گسترش مرزهای اسلام توسط عثمانی‌ها از سوی سلاطین ممالیک با رضایت و خوشحالی دنبال می‌شد و عثمانی‌ها به سبب موفقیتی که در عالم اسلام داشتند با

۱. پس از ایوبی‌ها دو صنف از کوله‌من های مصر یعنی بهاریه و «برجیّه» ادارهٔ امور مصر، سوریه، الجزایر و حجاز را به دست گرفتند (کوله‌من، طبقه‌ای از غلامان مصر بودند که در آن کشور حکومتی به وجود آوردند. م) از این طبقه، ممالیک ترک که از خانه‌زادگان و پرورش‌یافتگان ایوبی‌ها بودند، یکصد و سی و دو سال یعنی از سال ۱۲۵۰ تا ۱۳۸۲م حکومت کردندو نیز ممالیک چرکس از پرورش‌یافتگان ممالیک ترک بودند که از سال ۱۳۸۲ تا ۱۵۱۷ م یعنی یکصد وسی‌وپنج سال سلطنت کردند. اولین سلطان ممالیک که اقدام به برقراری مناسبات با عثمانی‌ها کرد ملک‌ظاهر برکوک از ممالیک برجیّه بود.

استفاده از هر وسیله‌ای با سلاطین ممالیک از طریق مکاتبه و مخابره در تماس بودند.

پس از آنکه سلطان‌مراد اول در جنگ (قوصوه) شهید شد (۱۷۸۹ م) ملک‌ظاهر برکوک‌سلطان ممالیک سی جزو جداگانه قرآن کریم برای قرائت بر سر مزار سلطان‌مراد واقع در بورسه وقف کرد.

هنگامی که یلدرم بایزید بیمارستان معروفش را تأسیس کرد از سلطان‌برکوک درخواست کرد تا طبیب ماهری را اعزام دارد که او نیز طبیب شمس‌الدین ابن‌ساغری را فرستاد.

پس از مرگ برکوک، یلدرم بایزید برای به سلطنت‌رسیدن پسرش ملک‌ناصر یک نیروی بیست هزار نفری برای کمک به او اعزام کرد. (۱۳۹۹م).

دوستی فی‌مابین به این ترتیب ادامه داشت تا اینکه والی ملاطیه که وابسته به ممالیک بود، عصیان کرد، دراثر این عصیان ادارهٔ امور ملاطیه به قاضی برهان‌الدین محول شد. پس از قاضی برهان‌الدین، یلدرم بایزید اقدام به تصرف ملاطیه کرد که این اقدام سبب شد که رشتهٔ مناسبات دوستانهٔ بین عثمانی‌ها و ممالیک گسسته شود.

هرچه که به محدودهٔ مرز عثمانی‌ها افزوده می‌شد، تماس با ممالیک بیشتر می‌شد. این تماس سبب بسیاری از دوستیها و دشمنیها شد تا اینکه پس از حادثهٔ تیمور، «محمد چلبی» مجدداً مناسبات دوستانه را برقرارکرد.

نحوهٔ مناسبات در زمان سلطان‌مراد دوّم

موضع خصمانهٔ عثمانی‌ها درمقابل قرامانیان، پناهندگی و استمداد قرامانیان از سلاطین ممالیک و حمایت سلاطین ممالیک از آنها، حمایت و کمک سلطان‌مراد دوم از جان‌بیگ صوفی و ناصرالدین محمدبیگ پسر ذوالقدر از امرای ممالیک که به مخالفت با سلاطین ممالیک برخاسته بودند سبب شد که مناسبات دوستانه‌ای که مدتی از برقراری آن می‌گذشت باز به تیرگی گراید. به جز آن فرار سلیمان و فاطمه نوه‌های امیرسلیمان چلبی حکمران عثمانی و پناهنده‌شدنشان به سلطان ممالیک و خوشرفتاری سلطان با آن دو، سلطان‌مراد دوم را به سوءظن واداشت و به فراری‌دادن آنان از نزد سلطان ممالیک اقدام کرد که این اقدام ناموفق ماند.

از ۸۳۹ هـ ق/ ۱۴۳۵ م به بعد، باز می‌بینیم که مناسبات طرفین رو به بهبود می‌گذارد. دراین تاریخ، سلطان ممالیک ملک‌اشرف‌الدین بارسیای که مقدمات جنگ با شاهرخ شاه را فراهم می‌کرد، نامه‌ای به سلطان‌مراد دوم ارسال داشت و از او طلب یاری

کرد.[۲] زیرا شاهرخ شاه او را مورد تهدید قرار داده بود.

یک سال بعد، به خاطر ماجرای پسران قرامان و ذوالقدر باز بین طرفین اختلاف افتاد، ولی در همان سال باز مناسبات رو به بهبود گذاشت. درسال ۸٤۸ هـ ق/ ۱٤٤٤م پس از محاصره وارنه سلطان‌مراد از غنایم به دست‌آمده مقدار قابل‌توجهی را به همراه یک ایلچی به قاهره فرستاد.[۳]

مناسبات در زمان فاتح

درسال ۸۵۷ هـ ق/۱٤۵۳ م بشارت فتح استانبول به همراه نامه وهدایا به قاهره داده شد که سبب هیجان وشادی بسیاری شد. مراسم جشن وسرور برگزار شد ودر قلعهٔ الجبل اقامتگاه سلطان ممالیک طبلها به صدا درآمد.[٤] این دوستی حدود ده الی یازده سال به خوبی ادامه داشت. ولی رفته رفته در اثر حوادث سیاسی مناسبات بین دو طرف به تیرگی گرائید. سال ۸٦۳ هـ ق/ ۱٤٦۳ م سرآغاز تیرگی این مناسبات است.

دراین تاریخ پادشاه ممالیک ملک ظاهر خوشقدم بود. از سوی دولت عثمانی ایلچی به قاهره فرستاده شد. این سفیر با مراسمی مغایر با مراسم وتشریفات معموله ومرسومه پذیرفته شد و این مسئله آغازی بود برای تیرگی روابط فی‌مابین. بعدها حمایت اسحاق‌بیگ قرامانی از سوی سلاطین ممالیک ومتقابلاً حمایت عثمانی‌ها از پیراحمدبیک قرامانی به تیرگی روابط افزود. گذشته ازاین موارد مسئلهٔ منابع آب راه

۲. وقایع ترکمنیّه (توپقاپی‌سرای برگ ٤۳).

۳. درمیان اسرائی که ضمن محاصرهٔ وارنه گرفته شد ؛ تعداد زیادی نیز از امرای لشکر دشمن دیده می‌شدند که ۱٦۰ نفر از این امرا کلاهخود و زره‌برتن و سوار بر اسب به صورت نمایشی به مصر اعزام شدند. به جزآن، سلطان‌مراد دوم برای ملک‌ظاهر چاخماق ممالیک مصر، پنجاه غلام، پنج کنیز سفیدپوست، منسوجات و ابریشم بسیار فرستاده بود. (**المسبوق‌شهاوی** کتابخانهٔ ایاصوفیه. شمارهٔ ۳۱۱۳ برگ ۱۹۰).

٤. سلطان محمد فاتح به مناسبت فتح استانبول ونیز تبریک سلطنت به اینال سلطان ممالیک نامه‌ها وهدایا ارسال داشت. در میان این هدایا، دو اسیر از بزرگان روم نیز دیده می‌شد. به مناسبت این فتح، مراسم طبل کوبی چندین روز در قاهره ادامه یافت. حتی مردم عامی نیز سخت خوشحال بودند. طبل خانه سلطانی هر روز بامداد به صدا درمی‌آمد بنا به عادات واعتقادات ترکها هدیه‌ها در صندوقهای نه عددی فرستاده می‌شد، ۹ صندوق پوست سمور، ۹ صندوق پوست سیاه گوش، ۹ صندوق پوست سنجاب، ۹ صندوق مخمل زردوزی و سرمه‌کاری شده، ۹ صندوق مخمل رنگین، ۹ صندوق اطلس وحدود سی غلام. (**حوادث الدهر** این تعریردی. کتابخانهٔ ایاصوفیه. شمارهٔ ۳۱۸۵ صفحهٔ ۲۷۷).**تاریخ ابن ایاز** جلد ۲ صفحهٔ ٤٤.

حج ونیز برخوردهایی بر سر مسئلهٔ مبارزه بر سرانتخاب پسران ذوالقدر قادر برای حکومت ترکمن، تیرگی مناسبات را شدت بخشید.

در اواخر سلطنت سلطان محمدفاتح، حکمران هند- اسلام که بر بخشی از هندوستان به نام (دکن) حکمروایی می‌کرد، سفیری به همراه هدایا به خدمت سلطان عثمانی فرستاد. سلطان محمد فاتح نیز در مقام مقابله ملاافدال اوغلی محمد را به عنوان سفیر به هندوستان اعزام کرد. سفیر عثمانی که وظایف ومأموریت محوله را انجام داده بود، به اتفاق ایلچی محمودشاه دوم[۵] حکمران جدید هندوستان بازگشت.[۶]

این سفرا هنگامی که به جده رسیدند از مرگ سلطان محمد فاتح با خبر شدند نایب جده هدایائی را که محمود شاه برای سلطان محمد فاتح فرستاده بود ضبط کرد وآنها را نزد سلطان ممالیک کایت بای فرستاد که او نیز از میان آنهمه هدایای قیمتی به برداشتن خنجری خود را تنزل داد. این پستی سخت سبب ناراحتی سلطان بایزید حکمران عثمانی شد، ولی عکس‌العملی از خود نشان نداد.

چگونگی مناسبات در زمان سلطان بایزید

حسن برخورد سلطان ممالیک با جم سلطان که علیه بایزید علم مخالفت برافراشته بود ونیز کمک او به جم سلطان برای ورود به آناطولی نشانگر اقدامات وفعالیتهای سلطان کایت بای علیه دولت عثمانی بود. اما با همهٔ این احوال سلطان ممالیک جانب احتیاط را از دست نمی‌داد. به طوری که پس از جلوس سلطان بایزید به تخت سلطنت سفیر ممالیک که به استانبول آمده بود، ضمن تبریک جلوس به سلطنت با معذرت‌خواهی، هدایائی را که هنگام ارسال از هندوستان غصب شده بود، تقدیم سلطان بایزید کرد.

هرچند که این اقدام تا حدی از تیرگی روابط کاست، ولی به دنبال آن، علاءالدوله نور قورت امیر ذوالقدر با حمایت دولت عثمانی آغاز مخالفت با ممالیک کرد و در سال ۸۸۸ هـ ق/ ۱٤۸۳ م ملاطیه را محاصره کرد و با کمک دولت عثمانی در سال ۱٤۸٤ م دوبار به دنبال هم قوای ممالیک را شکست داد. سلطان ممالیک که مایل نبود با

۵. حکومت دولت «دکن» یا بهمنیة از سال ۱۳٤۷ تا ۱۵۲٦ م ادامه داشت. محمود شاه دوم در سال ۱٤۸۲ م به جای پدرش محمد شاه ثانی حکمران شد.

٦. تاریخ ابوالفتح صفحهٔ ۱۸۲ و ۱۸۳. تاریخ ابن ایاز صفحهٔ ۲۲۷.

عثمانی‌ها درگیر شود، با امرای خود نشستی ترتیب داد. اتابک اوزبک را به همراه عده‌ای از امرا به عنوان ایلچی به همراه هدایائی به دربار عثمانی اعزام داشت ودرخواست بهبود مناسبات فیمابین را کرد. این پیشنهاد موردقبول قرار گرفت واین بار امیرجانی بیک حبیب از راه دریا در مقام سفیر به دربار عثمانی اعزام شد.

سیف‌الدین کایت بای، سلطان ممالیک پیشنهادات مناسبی به سلطان بایزید دوم عرضه داشت که مهم‌ترین آن قبول این مسئله بود که پادشاه عثمانی بر تمام سرزمینهایی که در دست دارد، در مقام سلطانی حکمرانی کند. به دنبال این امر متوکل علی‌الله خلیفهٔ عباسی که در مصر بود، یک منشور سلطنت برای سلطان بایزید فرستاد و ضمناً خواستار از بین رفتن اختلاف بین دو سلطان مسلمان شد.اما با سفیر ممالیک که از راه دریا آمده واز طریق ملاطیه بازگشت کرده بود برخورد خوبی نشد وپیش از آنکه سفیر ممالیک به مصر برگردد، نیروهای دولت عثمانی به فرماندهی قراگوزپاشا والی قرامان و وزیر شاهزاده عبدالله با استناد به اینکه حکمرانان تابع ممالیک از مظالم آن دولت شکایت دارند، در ۸۹۰ هـ ق/۱۴۸۵ م از مرز گذشتند،بعضی از قلاع از جمله قلعهٔ گولک را تصرف کردند و به این ترتیب جنگ عملاً آغاز شد.

جنگ عثمانی- ممالیک

جنگ عثمانی‌ها وممالیک به مدت پنج سال از سال ۱۴۸۵ تا ۱۴۹۹۰ م (۸۹۵-۸۹۰ هـ - ق) ادامه یافت وپس از شش جنگ خاتمه یافت. عثمانی‌ها پس از منقرض ساختن دولت قرامانیان با رمضان اوغول لاری (آل رمضان) که تابع دولت ممالیک بود وبا بیک‌نشینی ترکمن، هم مرز شدند واز این روی حملات خود را متوجه آناطولی وحوالی آن نموده قلعه وتنگهٔ گولک را تصرف کردند

به سبب یاری خواستن علاءالدوله بوزقورت از عثمانی‌ها که از سوی ممالیک تحت فشار بود، قوای یعقوب پاشا از فرماندهان مرزداری به یاری او اعزام شد. آنها نخست برقوای ممالیک غلبه کردند ولی در حوالی ملاطیه نخست علاءالدوله وسپس یعقوب پاشا از نیروئی که به فرماندهی ازبک برای مقابله فرستاده شده بود، شکست خوردند. قوای ممالیک پس از این موفقیت به حوالی آدنه وطرسوس باز گشتند وقلعهٔ گولک وسایر قلاعی را که به تصرف عثمانی‌ها درآمده بود، پس گرفتند. به دنبال این حادثه،

بیگ‌لربیگ آناطولی یعنی هرسک‌زاده احمد پاشا به عنوان سردار برگزیده شد که قراگوز محمد پاشا وخضربیک‌زاده محمدپاشا در معیّتِ او بودند. این نیروها مأمور تصرّف قلاع از دست رفته و کیلیکیا شدند.در مرز آدنه در جنگی که با نیروهای ممالیک به سرفرماندهی اتابک اوزبک درگرفت، به سبب عدم همکاری قراگوزپاشا وخضر بیک با هرسک‌زاده که حاضر به پذیرفتن سرفرماندهی او نبودند، قوای احمد پاشا مغلوب شد وخود او نیز زخمی شد وبه اسارت درآمد. (۱۴۸۶م).[۷]

پس از شکست واسارت هرسک‌زاده احمدپاشا به سبب خطیر بودن امر، این بار در سال ۱۴۸۷م، داوود پاشا، وزیر اعظم مأمور جنگ شد و«خادم‌علی پاشا» بیک‌لربیگ روملی از روملی به «آناطولی» فرستاده شد.[۸]

اما از آنجایی که نیروهای داوود پاشا به قوای دشمن برخورد نکردند.داوود پاشا پس از تصرف آدنه وطرسوس بازگشت کرد.

در سال ۸۹۳ هـ ق/ ۱۴۸۸ م خادم علی‌پاشا، در حالی که با حفظ مقام بیک‌لربیگی روملی به‌وزارت نیز منصوب شده بود، از راه خشکی وهرسک‌زاده احمدپاشا، از راه دریا با ناوگان مأمور جنگ شدند. خادم علی پاشا از راه قونیه ارگلی‌سی به آدنه رفته پس از مستحکم کردن آن وطرسوس، قلاع آناوارزا یا (آینی ضربه) کوره، نمون وملوانه را به تصرف درآورد وپس از یک جنگ شدید، قلعهٔ لیس را نیز متصرف شد.

ناوگان تحت فرماندهی هرسک‌زاده پس از تصرف آیاس، سواحل طرابلوس شام را کوبید وسپس جلو قوای مصر راکه قصد عبور از گذرگاه ساحل اسکندرون را داشتند، سد کرد ولی به سبب شدت توفان، قادر به ماندن در تنگه نشد ونیروهای ممالیک با استفاده از این موقعیت از این گذرگاه که باغراس نام داشت، گذشتند ودر آدرنه در

۷. هرسک‌زاده را به اتفاق سایر اسرای عثمانی به زنجیر کشیده به قاهره اعزام کردند. احمدپاشا را درحالیکه زنجیر برگردن داشت، سوار براسب کرده واینچنین او را در معرض تماشا قرار دادند. سلطان ممالیک پس از سرزنش وطعن هرسک‌زاده او را تسلیم میرآخورخود، گانسو همسه می‌یه کرد.
احمد پاشا، در آگوست سال ۱۴۸۶ م به قاهره اعزام شد وپنج ماه بعد به اتفاق سایر اسرا، تحویل داده شد وبه کشور خود بازگشت.

۸. همان طوری که گذشت قراگوز محمدپاشا به هرسک‌زاده کمک نکرد. ضمن فرمانی که در ربیع‌الاخر سال ۸۹۱هـ ق/ ۱۴۸۶ م به داوودپاشا فرستاده شد، قراگوز پاشا دستگیر ودر قلعهٔ قراحصار محبوس شد. (آرشیو توپقاپی شمارهٔ ۵۵۹۲).

محلی به نام آقاچاییری به مقابلهٔ نیروهای عثمانی درآمدند. فرماندهٔ نیروهای ممالیک باز همان امیرازبک بود. در جنگی که در ۱۷ اگوست ۱۴۸۸ م/ هشتم رمضان ۸۹۳ هـ ق/ به وقوع پیوست، نخست قوای عثمانی پیروز شدند، ولی به علت کشته شدن عیسی بیک وسلیمان‌بیک، از اورنوس‌زا ده‌ها ومتواری شدن سربازان قرامان، نیروهای عثمانی شکست خوردند.

در پی این شکست، خادم علی پاشا به حوالی قونیه ارگلی‌سی ولا رنده عقب نشست. لشکر پراکنده را سر وسامان داد وقراگوز پاشا که در این جنگ از خود بی‌غیرتی وبی‌همتی نشان داده بود، اعدام شد.[9] در اثر این شکست، امیرازبک، آدنه را محاصره کرد. در این اثنا، زرادخانهٔ شهر دچار آتش‌سوزی شد واز آنجایی که از مهار آتش عاجز آمدند، شهر تسلیم شد. اواخر صفر ۸۹۴ هـ ق (نیسان ۱۴۸۹ م).[10]

توافق علاءالدوله با ممالیک

ششمین و آخرین جنگ با پشت کردن علاءالدوله ذوالقدربه عثمانی‌ها رخ داد. در اثر عدم موفقیت قوای عثمانی، از آنجائی که علاءالدوله توافق با سلطان ممالیک را به نفع خود می‌دید پسرش را برای اطمینان خاطر ممالیک به عنوان گروگان به قاهره فرستاد و ضمن توافق با طرف مقابل موضع خصمانه‌ای در مورد عثمانی‌ها گرفت.

به دنبال این حادثه شاه بوداغ که از زندان قلعهٔ شام فرار کرده، به عثمانی‌ها پناهنده شده بود و فرمانداری ویزه را داشت، به جای علاءالدوله تعیین شد (۱۴۸۹ م).

به منظور کمک به شاه‌بوداغ، نیرویی به فرماندهی میخال اوغلی اسکندر اعزام شد. اما در جنگی که اتفاق افتاد، اسکندربیک، اسیر و پسرش کشته شد.

۹. قراگوز احمد پاشا، نخستین بار که از خود بی‌غیرتی نشان داد از آنجایی که وزیر شاهزاده عبداله بود، جان سالم به در برد، ولی این بار سزای خیانت خود را دید.

۱۰. بنا به نوشتهٔ ابن‌ایاز در جمادی‌الاخر سال ۸۹۴ هـ ق/ مائیس ۱۴۸۹ م وزیر اعظم داود پاشا به وسیلهٔ فرستاده‌ای نامه‌ای به سلطان ممالیک فرستاد. طی این نامه به او پیشنهاد کرد که سفیری به نزد سلطان عثمانی بفرستد تا شاید به این ترتیب صلح برقرار شود. سلطان ممالیک در پاسخ نامهٔ داوود پاشا چنین نوشت:

«در صورتی که به این سوی اجازهٔ عبور به تجار برده واسیر داده شود عثمانی‌ها اجازهٔ عبور کاروان اسرا را از قفقاز به سوریه نداده وراه را خواهند بست واگر چنانکه کلید قلاعی را که به تصرف عثمانی‌ها درآمده، تسلیم کنند، برای برقراری صلح، اقدام به مکاتبه واعزام سفیر خواهد کرد.» اما نتیجه‌ای عاید نشد (**تاریخ ابن‌ایاز** جلد ۲ ص۲۶۱).

درنتیجهٔ این حادثه شاه بوداغ موفقیتی حاصل نکرد[۱۱]. علاءالدوله، میخال اوغلی را که اسیر شده بود، به قاهره فرستاد. در سال ۸۹۵ هـ ق/ ۱۴۹۰ م نیروهایی که به فرماندهی امیراوزبک جهت کمک به علاءالدوله اعزام شده بود، در مرز مستقر شد و به انتظار ماند. در این اثنا به منظور انجام یک توافقنامه از سوی سلطان ممالیک سفیری به نام «ممای خاصگی» به دربار عثمانی اعزام شد، ولی به علت دستگیری سفیر و ممانعت از بازگشت او اوزبک به حوالی قیصریه حمله برد و آن را به محاصره درآورد.اما همینکه آگاهی یافت نیروهایی به فرماندهی هرسک‌زاده به آن سوی عزیمت کرده است، عقب‌نشینی کرد و پس از غارت نیقده، قرامان و ارگلی در گولک به انتظار ماند.[۱۲]

سلطان ممالیک که دریافت، عثمانی‌ها به جنگ ادامه خواهند داد به علت تهی بودن خزانه و نافرمانی و سرکشی لشکر، سخت در تنگنا ماند. از این رو علما و امرای مصر را گردآورد و ضمن تشریح اوضاع، مسئلهٔ اخذ مالیات از مردم[۱۳] را پیش کشید:

«پسر عثمان از جنگ با لشکر مصر منصرف نمی‌شود. اوضاع بلاد جبلّیه به فساد انجامیده و آشفته شده است. تجار از آوردن مال‌التجاره‌های مختلف به مصر امتناع می‌ورزند. سربازان حقوق می‌خواهند، اگر حقوقشان ندهید، مصر و قاهره را غارت خواهند کرد و خانه‌ها را به آتش خواهند کشید. اگر سربازان ابن عثمان یک بار دیگر به بلاد جبلیّه بیایند، سرباز مصری تا مقرری خود را نگیرد، مقابله نخواهد کرد.»

در اثر عدم موفقیتهای پی‌درپی نیروهای عثمانی خود سلطان بایزید عازم جنگ شد و سلطان به منظور عزیمت به اسکودار در حوالی «پشیک‌تاش» مستقر شد.

صلح با ممالیک

وزرای بایزید برای آنکه سهل‌انگاری خود را در این شکست از نظر مردم پنهان

۱۱.شاه بوداغ که بیمناک شده بود در اثر این عدم موفقیت ممکن است از سوی حکمران عثمانی به قتل برسد به دولت ممالیک پناهنده شد. برای او در حوالی منفلوط، محلی جهت اقامت تعیین شده ، مقرری و معاش کافی نیز برایش درنظر گرفته شد. (**تاریخ ابن‌ایاز** جلد ۲ صفحهٔ ۲۶۱).

۱۲..... جمادی‌الاخر سال ۸۹۵ هـ ق. این خبر با پست جمّازه در ماه رجب به قاهره رسید. **تاریخ ابن ایاز**، صفحهٔ ۲۶۴.

۱۳.**بدایع‌الظهور** ابن‌ایاز جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۸. فرای آنتونینوآگوپیدا از مورخین اسپانیایی می‌نویسد که سلطان ممالیک کایت‌بای علیه سلطان عثمانی با سلطان ناپل متحد شد (**نشریهٔ انستیتوی تاریخ عثمانی** سال اول صفحهٔ ۲۱۴.

بدارند خواستند به بایزید گوشزد کنند که در اقدام به جنگ، شتاب نکنند، ولی نمی‌توانستند آن را به پادشاه ابراز کنند و سرانجام یکی از علمای مشهور مفتی علاءالدین علی معروف به ملاّعرب مخاطرات عجله در اقدام شخصی شاه به جنگ را معروض داشت و مانع از اقدام بایزید شد و در همان اثنا نیز به همّت سفیر تونس[۱۴] که به استانبول آمده بود، گامی به سوی صلح برداشته شد.

نهایت امر در سال ۱۴۹۱ م/جمادی‌الاخر ۸۹۶ هـ ق نخست مایاس (ممای خاصگی» فرستادهٔ ممالیک آزاد شد و با هیئتی از سوی دولت عثمانی به قاهره رفت. سفیر عثمانی شخصی بود به نام شیخ علی چلبی قاضی بورسه[۱۵] سفیری که به حضور سلطان مصر پذیرفته شد مأمور بود تا کلید قلاع آدنه و طرسوس را که جزو مناطق موقوفی مکه و مدینه بود و نیز کلید سایر قلاع را تسلیم سلطان ممالیک کند، که این‌چنین کرد. به این ترتیب گویا عثمانی‌ها قصد داشتند با حفظ ظاهر امر شکست خود را پوشیده بدارند. سلطان ممالیک احترام فوق‌العاده‌ای در حق سفیر عثمانی به جا آورد، میخال‌زاده اسکندربیک را که زندانی بود، خلعت پوشانید[۱۶] به اتفاق سایر اسرا تحویل دولت عثمانی داد. و در مقام مقابله به مثل با اعزام سفیر، شخصی به اسم جان پولاد به عنوان سفیر به دربار عثمانی اعزام شد.[۱۷] با آنکه این متارکه باعث اعادهٔ صلح شد، ولی درنظر عثمانی به صورت یک متارکهٔ اطمینان‌بخش نبود. صلح یا برطرف ساختن پاره‌ای از موانع که به وجود آمده بود پانزده سال ادامه یافت.[۱۸]

۱۴. این سفیر با یک جلد کلام‌اله و تعدادی از کتب احادیث و با هدایای دیگری از سوی سلطان تونس اعزام شده بود.

۱۵. احتمال دارد که این علی چلبی، همان فتاری‌زاده علاءالدین علی قاضی بورسه و قاضی عسگر آناطولی باشد.

۱۶. **بدایع‌الظهور** ابن ایاز. جلد ۲ صفحهٔ ۲۷۰-۲۶۱.

۱۷. به نوشتهٔ ابن‌ایاز جان، بولاد در سال ۱۵۰۰ م به مدت شش ماه سلطان‌ممالیک شده بود.

۱۸. در شوال ۹۰۶ هـ ق/ ۱۵۰۱ م شاه اسماعیل صفوی به منظور تحریک «ونیز» علیه عثمانی‌ها هیئتی به ونیز از راه سوریه اعزام داشت. از آنجائی که سلطان ممالیک اجازهٔ عبور این هیئت را از خاک خود داده بود، سلطان عثمانی به حکومت مصر اعتراضیه‌ای ارسال داشت و به همین دلیل روابط سیاسی بین دوطرف تا مرحلهٔ وقوع یک جنگ، تیره شد، اما سلطان مصر با توقیف تجار ونیزی که در مصر و سوریه بودند، موفق به جلوگیری از بروز جنگ شد.

فصل ۱۵

مناسبات عثمانی‌ها در اواخر قرن پانزدهم با دول همجوار و دولت مسلمان اندلس و کمال‌رئیس

در اواخر قرن پانزدهم مناسبات عثمانی‌ها با پاره‌ای از دول موجود در قارهٔ آسیا و اروپا حسنه بود. با ممالیک، صلح برقرار شد و جنگ فیمابین خاتمه یافت. دولت بنی‌حفص[1] که در قارهٔ افریقا قرار داشت و مرکزش تونس بود برای برقراری مناسبات دوستانه با عثمانی سفیری همراه با هدایا به استانبول اعزام داشت که با توصیه و پادرمیانی همین سفیر بین دولت عثمانی و ممالیک صلح برقرار شد.

روابط سلطان یعقوب حکمران آق‌قویونلو نیز با دولت عثمانی، دوستانه بود. پس از مرگ او و پس از آنکه پسرش بایسنقر جانشین شد شاه اسماعیل صفوی مدام درصدد استفاده از اختلافات داخلی آق‌قویونلو برسر حکومت بود و می‌خواست با بهره‌گیری از این آشفتگی اقدام به تشکیل حکومت صفوی کند.

۱. دولت بنی‌حفص در سال ٦۲٦ هـ ق/ ۱۲۲۸ م در تونس تأسیس شد و قریب به سه قرن‌ونیم یعنی تا سال ۱۵۷٤ م دوام داشت. مؤسس دولت مردی بود از قبیلهٔ بربرهای هنتاته به نام شیخ ابوحفص که از مریدان ابوتومرت مؤسس دولت موحدین به شمار می‌رفت و از سوی او والی تونس شده بود.

دولتهای مسیحی

خصم آشتی‌ناپذیر و بزرگ عثمانی‌ها، ماتیاس کورون پادشاه مجار بود که در سال ۸۹۵ هـ ق/ ۱۴۹۰ م وفات یافت و به جای او لادیسلاس از خاندان یاگلون که سلطان بوهم نیز بود به سلطنت مجار رسید. لادیسلاس در سال ۱۴۹۵ م یک معاهدهٔ سی ساله با عثمانی‌ها منعقد ساخت. او درصدد بود که برادرش سلطان لهستان را نیز وارد این معاهده کند، ولی در اثر تعرّض لهستان به بغدان موفق به این کار نشد.

ونیز، سلطان‌نشینی ناپل، پاپ‌نشینی شبه‌جزیرهٔ ایتالیا و حکومتهای فلورانس، میلان و پیزا به سبب اختلافاتی که با یکدیگر داشتند، روابطشان با عثمانی‌ها دوستانه بود.

آلفونس دوم، سلطان ناپل، در سال ۱۴۹۴ م برای مقابله با شارل هشتم سلطان فرانسه که قصد اشغال کشورش را داشت، از عثمانی‌ها یاری خواست. او سرانجام سلطنت را به پسرش فردیناند دوم واگذار کرد و پس از مرگ فردیناند که یک سال بعد اتفاق افتاد فردریک دراگون سوم جانشین او شد. او در ۱۵ تموز ۱۴۹۸ م با عثمانی‌ها یک معاهدهٔ دوستانه منعقد ساخت، ولی کشورش ابتدا توسط فرانسوی‌ها و سپس بوسیلهٔ اسپانیولی‌ها به اشغال درآمد.

حکومتهای کوچک موجود در ایتالیا علیه ونیز

به سبب تجارت پردامنه جمهوری ونیز و حرص و آز سیری‌ناپذیر آن حکومت و نیز سیاست دورویانه‌اش پاپ و کشورهای کوچک موجود در ایتالیا علیه ونیز موضع خصمانه‌ای اتخاذ کردند و درصدد برآمدند تا با تحریک عثمانی‌ها علیه ونیز اقدام به انتقامکشی کنند. بخصوص دوک میلانو لوئیس اسفورجه (لوئی اسفورجه) که در اثر جنگ مداوم با ونیز به ستوه آمده بود، در تحریک دولت عثمانی بیش از سایرین کوشا بود. از فعالیتهای جمهوریهای کوچک ایتالیا، به جز پاپ، ماکزیمیلین امپراطور آلمان نیز حمایت می‌کرد.

تحریک جمهوریهای کوچک عثمانی علیه جمهوری ونیز، با سیاست دولت عثمانی نیز در یک راستا بود، لذا این شرایط سبب شد تا دولت ونیز که دارای قدرتمندترین نیروی جنگی در دریای مرمره بود، منزوی شود.

دولت جمهوری ونیز که از فعالیتهایی که علیه او صورت می‌گرفت، اندیشناک شده بود، به منظور برقراری یک رابطهٔ سیاسی حسنه، سفیری به اسم زانگانی را به استانبول

اعزام داشت و دولت عثمانی نیز در مقام اغفال و تظاهر به دوستی، معاهدهٔ قدیمی را تجدید کرد.

لهستانی‌ها و روس‌ها

همان‌طوری که در فصل سیزدهم دیدیم، مناسبات بین عثمانی‌ها و لهستان تیره بود و وضع رضایتبخشی نداشت، ولی لهستان در موقعیتی نبود که بتواند با عثمانی‌ها به مقابله برخیزد.

در زمان سلطان بایزید دوم گراندوک مسکو درصدد برقراری روابط تجاری و دوستانه با عثمانی‌ها برآمد و برای تحقق این امر خان کریمه را واسطه امر قرار داد. عثمانی‌ها به این پیشنهاد جواب موافق دادند و همان‌طوری که در بخش مربوط به مناسبات روس- عثمانی دیدیم اولین سفیر روس میخائیل بیلیستی آشچی‌یف به همراه هیئتی از سوی گراندوک به دربار عثمانی اعزام شد.

اسپانیولی‌ها و مسلمانان اندلس

مجاهدین مسلمان با فتح سراسر افریقای شمالی در سال ۹۲ هجری (۷۱۱ م) وارد اسپانیا شدند و تا به هنگام ترک آن کشور شبه‌جزیره اییریک را با آثار تمدن خود آراستند و هزاران مؤسسهٔ فرهنگی و اجتماعی به وجود آوردند که کورتوبا (کوردو)، ایشبیلیه (سویل)، مورسیه، بلنسیه (والانسیا)، طوله‌تیلا (تولدو)، و گرنادا (قرناطه) بیشترین سهم را داشتند و مسلمانان اندلس که متفکرین بسیاری را در بین خود پرورش داده بودند، بزرگترین و اولین عامل پیشرفت تمدن در اروپا شدند.

در اندلس یعنی اسپانیا، از سال ۱۳۹ هـ ق/ ۷۶۵ م تا سال ۸۹۸ هـ ق/ ۱۴۹۲ م پس از امویهای اندلس در عرض مدتی بیش از هفت قرن حکومتهای اسلامی ملوک‌الطوایفی بسیاری به وجود آمدند که اختلاف و مجادلات این حکومتها با یکدیگر کم‌کم سبب جان گرفتن و گسترش نفوذ مسیحیانی شد که در کنارهٔ خلیج کاسکونیا پناه گرفته بودند.[۲]

۲. با گسترش تدریجی قدرت مسیحیان، نخست سلطان‌نشینهای آراگون، ناوار و لئون به وجود آمدند که بعداً سلطان‌نشینهای کاستیلیا و پرتقال نیز به آنها افزوده شد. این سلطان‌نشینها موفق شدند تا اواخر نیمهٔ دوم قرن چهارم تمامی شبه‌جزیره را به استثنای سرزمینهای دولت بنی‌احمر به تصرف خود درآورند. در نیمهٔ دوم قرن ۱۵م در اثر ازدواج فردیناند کاتولیک و ایزابلاً سلاطین کاستیلیا و آراگون دودولت به هم پیوستند و دولت بزرگی به وجود آوردند. همین دولت بود که سبب انقراض دولت بنی‌احمر شد.

با ادامهٔ حملات و تجاوزات از سوی آلفونس سلطان «لئون»، چون مسلمانان اندلس دریافته بودند قادر به جلوگیری از حملات وی نیستند از دولت «مرابطین» واقع در افریقا کمک خواستند و با آنکه این دولت دوبار به کمک برخاست و مقابل استیلای خصم را گرفت. با اینهمه اندلس در سال ۴۸۳ هـ ق/ ۱۰۹۰ م به صورت یک ایالت درآمد.

پس از انقراض دولت مرابطین (۵۴۰هـ ق/ ۱۱۴۵ م) آن سرزمین به دست دولت موحدین افتاد.

پس از انقراض دولت موحدین در قسمت شرقی و جنوبی شبه جزیره ایبریک یعنی در بلنسیه، مورسیه و گرانادا دولتهای کوچکی وجود داشت که مهم‌ترین آنها، دولت بنی‌احمر بود که مرکزشان در گرانادا قرار داشت. این دولت که به مدت دو قرن‌ونیم (۸۹۸-۶۳۱ هـ ق مطابق با ۱۲۳۳ تا ۱۴۹۲ م) دوام داشت، توانست مدتی طولانی چون سدی در مقابل استیلای مسیحیان باشد، اما چه سود که مسلمانان اندکی که در قسمت جنوبی شبه جزیره مانده بودند قادر به مقابله با مسیحیان نبودند و به این ترتیب دولت بنی‌احمر واپسین نفسها را می‌کشید.

دولت بنی‌احمر که بدینسان سخت در تنگنا قرار گرفته بود، و از سوی فردینالد کاتولیک و ملکه ایزابلا تحت فشار بود، در سال ۸۹۱ هـ ق مطابق ۱۴۸۶ م با اعزام سفیری به دربار عثمانی حکمران عثمانی را از اوضاع دردناک موجود، باخبر ساخت. این سفیر فریادنامه‌ای منظوم اثر طبع شاعر مشهور، ابوالبکا صالح‌بن شریف را نیز با خود برده بود که نمایانگر وضع فجیع مسلمانان منطقه بود.

نخستین مناسبات دولت عثمانی با مسلمانان اندلس

در آن تاریخ چون دولت عثمانی از یک سو دارای نیروی دریایی مقتدر و کارآمدی نبود و نیز دریانوردان و ملوانان ماهر و کارآزموده‌ای دراختیار نداشت و از سوی دیگر به علت حضور جم در اروپا که از او به عنوان یک آلت دست سیاسی استفاده می‌شد، دولت عثمانی نتوانست در حق مسلمانان سایر مناطق آنگونه که می‌خواست یاری کند. فقط بعدها یعنی در سال ۹۱۱ هـ ق/ ۱۵۰۵ م تعدادی کشتی به فرماندهی کمال رئیس به منظور کوبیدن سواحل اسپانیا[3] در این عملیات قسمتی از مسلمانان و کلیمیان

۳. بنا به نوشته کتاب بحریه ماموریت جنگی کمال رئیس در اسپانیا در سال ۹۱۰ هـ ق/ ۱۵۰۵ م بود. کاتب ←

نجات یافتند و نخستین قافله متشکل از آنان به ترکیه آورده شد.

دولت بنی‌احمر به جز عثمانی‌ها به ممالیک نیز متوسل شد و از آنان یاری خواست، ولی چون آنان نیز نیروی دریایی نیرومندی نداشتند لذا اقدامی صورت نگرفت. سلطان ممالیک به منظور ممانعت از مظالمی که در حق مسلمانان اندلس اعمال می‌شد، هیئتی به نزد پاپ و فردیناند کاتولیک اعزام داشت و تهدید کرد درصورتی که دست از مسلمانان گرانادا برندارند، تمام مسیحیان فلسطینی را در کلیسای کامامه گردن خواهد زد و مرزهای سوریه و قدس را به روی مسیحیان خواهد بست ولی این تهدیدات موثر نیفتاد.

سرانجام دولت بنی‌احمر در اوجاق سال ۱٤۹۲ م ۲۹ صفر ۸۹۷ هـ ق طبق یک معاهده نامه‌ای تسلیم شد و دوران حاکمیتش به پایان رسید. به موجب این معاهده و به سبب شرایط تسلیم، مقرر شد که با مسلمانان بدرفتاری نشود و حقوق اجتماعی آنان محفوظ بماند.

اما به این تعهد بیش از سه هفته عمل نشد و پس از آن جوروظلمی نبود که هر روز در حق مسلمانان روا نکرده باشند. به کسانی که قصد هجرت داشتند اجازه خروج داده نمی‌شد، زیرا مسلمانان افرادی نیرومند و صنعتگر بودند، بسیاری از ارباب حرفه و علم و هنر و زراعت را مسلمانان تشکیل می‌دادند که با مهاجرت آنان، کشور از صاحبان علم و هنر تهی می‌شد. از مسلمانان، آنان که فرصتی می‌یافتند، قافله خود را به سواحل افریقا می‌رساندند و بعضی از آنان ضمن اقدام به راهزنی دریایی، اسپانیایی‌ها را مورد تهدید قرار می‌دادند. در سال ۱۵۲۰ م، مسلمانان بلنسیه قتل‌عام شدند و کودکان و زنان به اسارت درآمدند.

انتقال مسلمانان اندلس توسط کشتیهای عثمانی

دولت عثمانی به سبب جنگها و غائله‌های مختلف، نتوانست به یاری مسلمانان اندلس برخیزد و این مهم را از نیمه قرن ۱٦ به بعد، به امرای الجزایر محول کرده بود. در این میان یک بار درصدد برآمد تا با نیروی دریایی خود به حمایت از مسلمانان اسپانیا برخیزد، ولی در اثر فتح قبرس و شکست اینه‌بختی این قصد به مرحله عمل

← چلبی در **تقویم‌التاریخ** می‌نویسد که کمال رئیس در تاریخ ۸۹٦ هـ ق/۱٤۹۰ م جهت کمک به پادشاه گرنادا اعزام شده است. درصورتی که در این تاریخ کمال رئیس هنوز وارد خدمات دولتی نشده بود.

درنیامد. در عین حال، دولت عثمانی در ذیقعده سال ۹۷۷ هـ ق/ ۱۵۷۰ میلادی طی فرمانی که به قلچ‌علی پاشا کاتپان دریا و بیگ‌لربیک الجزایر فرستاد، به او دستور داد تا حدامکان مسلمانان اسپانیا را یاری کند.[٤]

در اجرای این دستور تعداد بسیاری از مسلمانان و یهودیان وارد سواحل افریقا شدند و بعداً بخشی از آنان در استانهای آدنه، اوزیر، طرسوس، سیس، طرابلس، شام و قارس ذوالقدریه اسکان داده شدند و دولت عثمانی به مدت پنج سال تا زمانی که وضع مالی مناسبی نیافته بودند، آنان را از پرداخت مالیات و غیره معاف داشت. در نتیجه عده زیادی از مسلمانان و یهودیان به سواحل افریقا رفتند که بعدا بخشی از آنان در استانهای غدیر، طرسوس، سیس، طرابلس، شام، قارس ذوالقدریه جای گرفتند. این مهاجرین سروصورتی به وضع خوددادند و تا رسیدن به مرحله تولید و تمکن مالی ۵ سال از پرداخت مالیات معاف شدند.[۵]

کمال رئیس وبهبود وضع دریانوردی ترک

نیروی دریائی عثمانی

نیروی دریایی عثمانی که از زمان سلطان محمد فاتح شروع به کسب اهمیت کرده بود، اگر چه از نظر کمیت از نیروی دریایی ونیز که درآن زمان از نظر تعداد از مقتدرترین نیروی دریایی موجود در دریا به شمار می‌رفت، بیشتر بود ولی هنوز به

٤. **نشریه انجمن تاریخ عثمانی** سال سوم، صفحه ۲۲۱-۲۲۰.

۵. در فرمانی در **دفتر مهمة** ۷۸۲ صفحه ٤٤١ (سال ۱۰۲۲ م) چنین آمده است: ... دستور به بیگلربیگ تونس و قاضی تونس: بنا به مقتضای غیرت و همت دینی و اسلامی طایفه مذجرین* از ولایت اسپانیا به ممالک محروسه‌مان پناهنده شده به آستان سعادت پناهمان آمده‌اند و چون مکان مشخصی و مقیدی ندارند و اکثرا نیز از اهل و عیال به دور افتاده‌اند، و برای آنکه جملگی بتوانند در زراعت و تدارک معیشت به یکدیگر معاونت و معاضدت کنند، بر آنان در استانهای ممالک محروسه‌مان در آدنه و غدیر و سیس و طرابلس (طرابلس شام) و قارس (ذوالقدریه) جایگاه اختصاص داده‌ایم. پنج سال تمام آنان را بالکل معاف کرده‌ایم که از محصولات میوه و متروکات آنان عشریه و مالیات‌طلب نشود. انشاءاله تعالی پس از پنج سال اعشار شرعیه آنان به اوقاف مسجد شریفمان (مسجد سلطان احمد استانبول) الحاق خواهد شد. برای ضبط و ربط آنان بنا به استدعای خودشان یکی از متفکرین درگاه معلایم را به مقام فرمانداری تعیین کردم و نشان همایونی به دستش دادم...

مذجرین به مردمی گفته می‌شود که به آشوب گرفتار شده بی‌سرپرست مانده باشند. اروپائیان به آن مضیار می‌گویند که قصد از آنان عربهای اسپانیولی شده است).

اندازهٔ ونیزی‌ها از وجود دریانوردان تجربه دیده بهره‌مند نبود، اما از پایان قرن ۱۵ و آغاز قرن ۱٦ دراین زمینه با ونیزی‌ها شروع به برابری کرد.

از زمان بایزید دوم در ساختن کشتیها تحولات ودگرگونیهایی به وجود آمد. زیرا در جنگ دریایی طولانی که با ونیزیها ومتفقین آنان صورت گرفت، نقطه ضعفها ونواقص نیروی دریایی عثمانی آشکار شد، از این روی دولت عثمانی درصدد برآمد تا در رفع این نواقص اقدام کند. در زمان سلطان بایزید با بهره‌گیری از شیوهٔ ونیزی‌ها اقدام به ساختن کشتی پاروئی، کشتی بادبانی و گوگه [٦] و نیز دو کشتی دو طبقه که ادغامی از طرح کشتی پاروئی وبادبانی بود، ساخته شد که هزینهٔ ساختن هریک از آنان در مصر بالغ بر بیست وپنج هزار سکهٔ طلا بود. دریک دفتر، لیست نیروی دریائی عثمانی مربوط به ۲٦ ربیع‌الاول سال ۸۹۳هــ ق /۱٤۸۸م در ستون ملزومات کشتی انواع کشتیهایی چون بارچه،[۷] آغری‌بار[۸] کادرگا،[۹] کالیته[۱۰]، وکرجی باری، کشتی توپدارو چهارفروند کالیون به چشم می‌خورد.

بعدها سلطان بایزید دستور ساختن دو فروند گوگه داد وادارهٔ یکی از آن را به کمال رئیس وادارهٔ دیگری را به بوراق رئیس واگذار کرد. و باز سلطان بایزید پس از بازگشت از جنگ اینه‌بختی به مصطفی بیک، والی پرەوزه دستور داد تا چهل کرجی توپدار به شیوهٔ کشتیهای ونیزی ساخته شود.

برمبنای تجربیات حاصله در زمینهٔ دریانوردی کشتیهای ونیزی به منزلهٔ الگو برای ساختن کشتیهای عثمانی شد.

کمال رئیس

نیروی دریایی عثمانی باورود کمال رئیس دزد دریایی معروف به خدمت دولت وارد

٦. کشتی که هم پاروئی وهم بادبانی است. از گوگه در تصرف اینه بختی استفاده شد. گوله دو طبقه بود. طبقهٔ اول اختصاص به انبار توپ داشت. **تحفه الکبار** می‌نویسد: «به کشتیهای دو طبقه‌ای که طبقهٔ پائین آن اختصاص به انبار وطبقهٔ بالا اختصاص به پاروهای کشتی دارد، گفته می‌شود.»

۷. بارچه هم کشتی جنگی وهم باری بود. آن قسمت از کشتی که برآن قرار داشت مسطح بود (نوعی کالیون)

۸. کشتی بزرگی که پس از اواخر قرن پانزدهم متداول شد ومجهز به ۲۹ توپ کوچک وبزرگ بود.

۹. کشتی‌ای است که با پارو حرکت می‌کند. طولش به ۵۵ الی ۵٦ ذراع می‌رسید (هر ذراع ۷۵/۸ سانتی‌متر). بیست وچهار جایگاه برای نشستن پاروزن داشت، هر پارو را چهار مرد به حرکت درمی‌آورد. تنها تعداد پاروزنهای این کشتی به ۱۹٦ نفر می‌رسید.

۱۰. از نوع کشتیهای پاروئی است در واقع نوع کوچک کادرگا بود.

مرحلهٔ نوینی شد واز تجربیات این دریانورد تجربه دیده استفادهٔ بسیار شد. در واقع، کمال رئیس هم در زمینهٔ نظارت بر ساختن کشتی وهم از نظر تربیت دریانوردان ماهر، به نیروی دریایی عثمانی وجههٔ دیگری بخشید.

کمال رئیس، در اواخر قرن ۱۵ ماهرترین راهزن دریایی دریای مرمره به شمار می‌رفت. او با کشتیهایی که زیرفرمان داشت سواحل اسپانیا وامریکا ونیز تنگهٔ سپته وحوالی جزایر بالئار را زیرپا نهاده بود. با دزدان دریایی مسیحی جنگهای موفقیت‌آمیزی داشت وسواحل فرنگ را کوبیده بود.

در قرن پانزدهم بعضی از اهالی آناطولی غربی ویا ترک‌های اسکان داده شده در جزایر، با تهیه وتجهیز کشتی در دریای مرمره اقدام به راهزنی می‌کردند وبا دزدان دریایی فرنگ به جنگ ومقابله برمی‌خاستند. با آنکه این دزدان دریایی ترک تا مرمره غربی نفوذ می‌کردند، ولی دزدان دریایی فرنگ قدرت نزدیک شدن به سواحل آناطولی را نداشتند.

دولت عثمانی که صاحب سواحل گسترده‌ای در قارهٔ آسیا واروپا (آناطولی وروملی) بود برای موفقیت در مقابله با کشتیهای ونیزی و متفقین آنها به دریانوردان کارآمد وتجربه دیده نیاز داشت. سلطان بایزید برای تأمین این هدف وتحقق این اندیشه با دیدی صائب به اندیشهٔ استفاده از دزدان دریایی دریای مرمره افتاد وازرئیس معروف دزدان دریایی ترک، کمال رئیس برای ورود به خدمت دولتی دعوت کرد.

کمال رئیس در سال ۹۰۰ هـ ق/ ۱٤۹٤م دعوت سلطان بایزید را اجابت کرد: «روزی بایزیدخان ازراه لطف ومرحمت به مافرمانی فرستاد وفرمانش به دستمان رسید. فرموده بود که کمال به درگاهم بیاید وتحت فرمانم خدمات دریانوردی را انجام بدهد ای جان! تاریخ آن فرمان چنین بود: در سال ۹۰۰ بود که موطن گرفتیم.»[۱۱]

کمال رئیس بلافاصله در نیروی دریایی تغییرات و اصلاحاتی انجام داد و تا به هنگام مرگ شرافتمندانه از دریانوردی ترک، دفاع کرد.

ابن کمال که کمال رئیس را می‌شناخت می‌نویسد که این دریانورد بزرگ اهل کلیبولی بود.[۱۲] دقیقاً مشخص نیست که پدرش چه نام داشت ولی بنا به روایت نام اصلی

۱۱. پیری رئیس. کتاب بحریه (انتشارات مؤسسه تاریخ ترک).

۱۲. با آنکه در پاره‌ای از آثار، کمال رئیس را اهل قرامان و یا آغری دانسته‌اند، ولی نظریهٔ ابن کمال چون ←

خودش احمد کمال و نام پدرش علی بوده است. کمال رئیس برادری به نام حاج محمد داشت که این حاجی محمد پدر «پیری رئیس» معروف صاحب اثر **کتاب بحریه**[۱۳] بود.

ورود کمال رئیس به خدمات دولتی سخت مفید بود، زیرا موفقیتهایی که نیروی دریایی عثمانی چهار پنجسال بعد در جنگ با جمهوری و نیز کسب کرد همه در سایهٔ همت و کوشش کمال رئیس و دوستان دریانوردش چون بوراق رئیس، قرا حسن رئیس، هرک رئیس و پیری[۱۴] رئیس، بود. به موجب معاهده‌ای که درسال ۸۹۶ هـ.ق/۱٤۹۱ م منعقد شد عواید موقوفات مکه و مدینه واقع در آدنه و طرسوس همه ساله به وسیلهٔ کشتی به اسکندریه منتقل و از آنجا به مقصد ارسال می‌شد. اما به سبب حملات شوالیه‌های رودس این عایدات به وسیلهٔ کشتیهای ترک که مطمئن‌تر بودند حمل می‌شد و به همین منظور نیز درسال ۹۰۳ هـ.ق /۱٤۹۸م این عایدات توسط ناوگانی حمل شد که فرماندهی آن را کمال رئیس به عهده داشت. طی این رفت و برگشت کمال رئیس با کشتیهای شوالیه‌های رودس مبادرت به جنگ کرد و طی این جنگ که فتح و پیروزی با او بود پنج فروند کشتی و همچنین اسرای بسیاری به غنیمت گرفت[۱۵].

درسال ۹۱۰ هـ.ق /۱۵۰٤ م کمال رئیس حملهٔ شدیدی به کشتیهای شوالیه‌های رودس کرد زیرا این کشتیها متعرض کشتیهای ترک و مسلمانان بودند و در امر جنگ و تجارت مشکلات و وقفه‌هایی به وجود می‌آوردند. در این جنگ، کمال رئیس در رودس نیرو پیاده کرد و تا تصرف جزیره پیشروی کرد ولی به علل سیاسی در انجام خواستهٔ خود موفق نشد.

کمال رئیس در ۱۹ جمادی‌الاول سال ۹۱۳ هـ.ق /ایلول ۱۵۰۱ م به قاهره رفت. در سند مورد استنادمان **تاریخ ابن ایاز** ضمن بیان علل این مسافرت، چنین نوشته شده است:

«... درجهاد شبانه‌روزی نستوه و خستگی‌ناپذیر علیه فرنگ‌ها، آنان از دست او به

← همعصر کمال رئیس بود وهم او را می‌شناخت، مرجع است.

۱۳. در کتاب بحریه چنین نوشته شده است «... این اضعف العباد بی‌مقدار، برادرزادهٔ رئیس قاضی کمال، پیری رئیس بن الحاج محمد...»

۱٤. بوراق رئیس و قرا حسن رئیس در جنگ دریایی اینه بختی شهید شدند. بوراق رئیس در جنگ مصر که به سال ۸۹۳ هـ.ق ۱٤۸۸م رخ داد، فرمانده کشتیهای جنگی بود.

۱۵. تاریخ عاشق پاشازاده، صفحهٔ ۲۵۱- ۲۵۰.

ستوه آمدند و عاجز افتادند. و همه در اینکه او یک رئیس مجاهدی است، متفق‌القول بودند. و به خاطر همین اوصاف، سلطان در حق او الطاف بیحدی روا داشت و او نیز پس از مدتی اقامت در مصر به کشورش بازگشت».

درهمان اوان تعدادی از کشتیهای فرنگ در دریای سرخ به فعالیت درآمدند. امیر مکه به احتمال این که ممکن است این کشتیها قصد تعرض به سواحل حجاز را داشته باشند از سلطان ممالیک تقاضای کشتی ویاری کرد. ملزومات مورد نیاز نیروی دریائی در آدنه فراهم آمد و به محض درخواست سلطان ممالیک، حکمران عثمانی دستور تحویل آنها را در ازای دریافت وجه صادر کرد و گذشته از آن ملزومات بسیاری نیز برای هدیه توسط شاهزاده قورقوت با کشتیهایی که به مصر می‌رفت، ارسال داشت. این ملزومات بار کشتیها شد و در اثنای حرکت، کشتیهای شوالیه‌های رودس در حوالی علائیه به این کاروان کشتی حمله بردند و آنها را به غنیمت گرفتند.

به محض آگاهی از این واقعه، به منظور انتقام از شوالیه‌های رودس درسال ۹۱۶ هـ.ق ۱۵۱۰م کمال رئیس مامور جنگ شد.

بنا به روایت، کشتی که از سوی کاتپان پاشا به عنوان کشتی فرماندهی در اختیار کمال رئیس گذاشته شده بود، کشتی به درد خوری نبود (کاتپان پاشا تاب تحمل شهرت و معروفیت کمال رئیس را نداشت). پس از آنکه کشتی‌ها از ساحل دور شدند، در اثر توفان شدید کشتی کمال رئیس در آب فرو رفت و خود او نیز غرق شد.[۱۶]

حتی در ذی‌القعده ۹۱۶ هـ.ق /۱۵۱۱ م در نامه‌ای که از سوی سلطان بایزید به حکمران ممالیک ارسال شد، عنوان شده بود که لوازم نیروی دریایی مورد درخواست سلطان به وسیلهٔ چند کشتی ارسال شده است و این پرسش را که آیا ملزومات مورد نظر به سلامت به ساحل رسیده‌اند یا نه مطرح کرده بود که مجاهد کمال رئیس غرق شده و هیچ خبری از او به دست نیامده است اگر چنانکه آنان خبری از وی دارند، او را در جریان امر قرار دهند[۱۷]. به موجب این نامه و با توجه به تاریخی که ارسال شده است،

۱۶. عارلی مورخ ضمن نام بردن از کاتپان پاشا به عنوان کاتپان بدنهاد اونقروس نژاد (از نژاد مجاره) می‌نویسد «... خدمت طولانی کاتپان بدنهاد در حرم پادشاه سبب اسلام آوردن و مسلمان شدن اونشداین بدسرشت، ظاهری بر خلاف باطن داشت.» جلد اول (منتشر نشده) صفحهٔ ۲۰۱ بخش حادثهٔ اربعین.

۱۷. بنا به نوشتهٔ تاریخ ابن ایاز جلد چهارم صفحهٔ ۲۰۲ و تاریخ عالی سال غرق کمال رئیس ۹۱۶ هـ.ق قید شده است.

کمال رئیس درسال ۹۱۶ ها.ق مصادف با اوایل سال ۱۵۱۱ م وفات کـرده است. حـال آنکه در کتاب بحریهٔ پیری رئیس آمده است که کمال رئیس درسال ۹۱۷هـ.ق ۱۵۱۲م غرق شد و مدت هفده سال به دریانوردی عثمانی خدمت کرد.[۱۸]

با جمع‌بندی و با درنظر گرفتن این‌دوتاریخ چنین به نظرمی‌رسد که غرق ایـن جنگجوی بزرگ در اواخر سال ۹۱۶ هـ‌ق و اوایل سال ۹۱۷ بوده است.

۱۸. نقل از کتاب بحریه در نشریهٔ مؤسسه تاریخ ترک صفحهٔ ۱۷.

کمال را بنگر که رفته بود تا باز آید
لکن به مراد خود نرسید و غرقه گشت
به هنگامی که در خدمت بایزیدخان بود
عزرائیل دریاها بر او دست یافت
هفده سال به شاه خدمت کرد
و در ۹۱۷ از جهان برفت.

نخستین معلومات دقیق و واثق دربارهٔ کمال رئیس از آن آقای علی رضا سیفی سیف اوغلی است. ایـن اثـر سیف اوغلی که کمال رئیس و بابا اوروچ نام دارد، درسال ۱۹۲۵م در استانبول به چاپ رسید.

فصل ۱۶

جنگ روملی- جنگ با ونیز و صلیبی‌ها

حوادث مجارستان

جنگ روملی

ماتیاس کورون در سال ۸۹۵ هـ ق ۱٤۹۰م در اثر سکتهٔ قلبی درگذشت ولی چون وارث و جانشین قانونی نداشت، جنگ بر سر قدرت آغاز شد.

به این ترتیب که عده‌ای از بان (حاکم)های مجار به خاطر نسبتی که با پسر پادشاه لهستان داشتند، درصدد برآمدند تا او را به سلطنت مجارستان منصوب کنند، ولی دیگران با این تصمیم به مخالفت برخاستند.[1] مرگ سلطان مقتدر و با اراده‌ای چون

۱.در تاج‌التواریخ جلد ۲ صفحهٔ ٦۹ در این‌باره چنین آمده است:

«...یانکو(ماتیاس) سلطان اونقروس در سنهٔ سبعه و تسعین، راهی سفرجهنم شد. از سوی امرای حدود (حکام مرزی) به درگاه دولت خبر آمد که از آن ترسازاده‌ای که دوزخ را بی‌نکاح تصرف کرده است جز فرزند نامشروع برای جانشینی نمانده است، لذا بان‌ها که نگهبانان حدود اونقروس بودند، عار داشتند از اینکه به آن مجهول‌النسب سر فرود بیاورند، لذا پسر پادشاه لهستان را که با او قرابت داشتند، آوردند و بر تخت سلطنت اونقروس نشاندند. ولی آن عده از بان‌ها که در مشاوره شرکت نداشتند به این انتخاب راضی نشدند و سرکشی آغازیدند.»

پس از ماتیاس، پسر کازیمیر سلطان لهستان که ولادیسلاس نام داشت، و پادشاه چک بود، به سلطنت مجارستان رسید. ژان پسر ماتیاس قصد داشت به جای پدرش بر تخت سلطنت بنشیند که موفق نشد و در سال ۱۵۰٤ م مرد.

ماتیاس سبب خوشحالی دولت عثمانی شد. زیرا مقاومت او مانع گسترش سریع فتوحات ترک‌ها بود.

خبر مرگ ماتیاس بلافاصله از سوی حکّام مرزی بــه استانبــول رسیــد و خــادم سلیمان پاشا محافظ سمندره با استفاده از این فرصت بـه مـنظور تـصرف بــی‌دردسر و آسان بلگراد به فرماندهٔ محافظ آنجا به نام اویلاق پیغامی فرستاد و با وعـد و وعـید او را به سوی خود جلب کرد و عنوان کرد در صورتی که قلعـه را تــسلیم کــند گــذشته از فرماندهی بلگراد به فرماندهی قلاع دیگری نیز منصوب خواهدشد[۲] و اویلاق نیـز پـاسخ داده بود که در صورت آمدن شخص پادشاه محتملاً بلگراد را تسلیم خواهد کرد.

از این‌رو با یزید در بهار سال ۱۴۹۲م به جنگ درآمد و با درنظر گـرفتن ایـن کـه اگر در امر تسلیم قلعه، مانعی پیش آمد، بی‌نتیجه بازنگردد، صلاح بـرآن دیـد کـه بــه حوالی آلبانی برود. در واقع همین که سلطان با یزید وارد صوفیه شد، دولت مـجارستان که از وضع فرماندهٔ محافظ بلگراد مشکوک شده بـود، او را ازآن سمـت بـر کنار و کـس دیگری را به جای او منصوب کرد و نیز مجلسی که بـرای انتخـاب پــادشاه مــجارستان تشکیل شده بود تصفیه شد و پسر پادشاه لهستان به سلطنت مجار برگزیده شد. سلطان با یزید که از این ماجراها با خبر شده بود، بـرهم زدن مـناسبات صلح‌آمـیز را بـه صلاح ندانست از صوفیه به مناستر رفت و از آنجا وارد آلبانی شد.۸۹۷ هـ ق/۱۴۹۲م. سلطان با یزید در آلبانی نخست بعضی از قلاعی را که هنوز در دست ونیزی‌ها بود، بـه تـصرف درنیامده بود، متصرف شد و به هنگام بازگشت زمانی که از ماناستر به پیرلپه مـی‌رفـت، مورد حملهٔ یک قزلباش قراگرفت ولی از این سؤقصد جان سالم به در برد.[۳]

بایزید هنگامی که در آلبانی به سر می‌برد، شاخه‌های متعددی از آقنجی‌هـا را بـه

۲. **تاج‌التواریخ** جلد ۲ صفحهٔ ٦۹.

۳. بایزید هنگامی که داشت از ماناستر به پیرلپه می‌رفت، در راه در جادهٔ باریکه موردحملهٔ مردی قرارگرفت. این مرد که به شکل و قیافهٔ قلندران درآمده بود با این بهانه که قصد عزیمت بـه حج دارد و مــی‌خــواهد از سلطان صدقه بگیرد، خود را به بایزید رسانیده بود. هنگام حملهٔ این مرد، محافظین اطراف شاه اقدام به فرار می‌کنند که در این اثنا اسکندرپاشا می‌رسد و ضربهٔ شمشیری بر فرق سر مرد مهاجم می‌زند و آنگاه دیـگران نیز فرا رسیده او را قطعه قطعه می‌کنند. محافظین که فرار کرده و موفق به حفظ جان شاه نشده بودند از مقام خود عزل شدند. بایزید دستور داد تا افرادی ازاین قبیل چون دراویش و بیکاره‌هـایی کـه در مـملکت بـه گردش و سیاحت مشغول بودند از کشور اخراج شوند، پس از این حـادثه دستور داده شد کـه هـنگام جنـگ، محافظین مخصوص شاه، مسلح به شمشیر باشند. **تاج‌التواریخ**، جلد ۲ صفحهٔ ۷۲.

ایستیریا، کارین‌تیا، قارنی‌یولا و ونیز شمالی اعزام داشته بود.

فعالیت آقنجی‌های ترک

تا قبل از فتح بسنه، عثمانی‌ها از نهر طونه که بین سمندره و اورسووا جاری بود، گذشته به اردل و یا ترانسیلوانیا حمله بردند. با فتح بسنه دامنهٔ این حملات تا سیرمیه، اسکلاوونیا، خرواتستان و ایلی‌ریا و حتی ونیز شمالی کشیده شد.

در بررسی حملاتی که اواخر قرن پانزدهم صورت گرفت مشاهده می‌شود که میخال اوغلی علی‌بیک از آقنجی‌های قدیمی و با سابقه نقش چشمگیری داشته است. برادر او اسکندربیک حاکم بسنه، خیلی پیشتر وفات یافته بود و درسال ۱۴۷۸م توراخان‌زاده عمربیک که از ایزونزو گذشته ایلی‌ریا را زیر ضربات کوبندهٔ خود گرفته بود، دیگر در قید حیات نبود. ملکوچ‌اوغلی بالی‌بیک در حوالی سلستره و پسران اورنوس نیز حکمرانی ایالات آلبانی را عهده‌دار بودند.

میخال اوغلی علی‌بیک و یعقوب پاشا و اسکندرپاشا

همان‌طوری که قبلاً گفته شد، هنگامی که سلطان بایزید در آلبانی به سر می‌برد، دستور حمله به مجارستان و ونیز را صادر کرد. ولی این حملات که به حملات سال ۱۴۹۲م معروف شد، هرچند که شکل یک جنگ صلیبی به خود گرفت، ولی در اثر عدم‌موفقیت شدید ترک‌ها، هیچ نتیجه‌ای از آن عاید دولت عثمانی نشد. زیرا هنگامی که خادم علی‌پاشا به حوالی ترانسیلوانیا حمله برد و میخال اوغلی در نزدیکیهای شهر لایداخ دست به حمله زد، علی‌پاشا در تنگهٔ قرمزی کول مغلوب شد و پانزده هزار کشته و مجروح به جای گذاشت و به جز آن، کلیهٔ اسرا و اموالی را که به غنیمت گرفته بود، از دست داد.

میخال اوغلی علی‌بیک که وارد حوالی قارنی‌یولا شده بود، با بیست هزار آقنجی تا نزدیکیهای لایباه پیش رفته بود که به هنگام بازگشت با اسرا و غنائم بسیار، راه او به وسیلهٔ یکی از فرماندهان ماکسیملیین امپراتور آلمان به نام رودولف دوگون هوللر که نیروی بسیاری به همراه داشت، سد شد.

علی‌بیک ناچار به جنگ اقدام کرد و در اثنای جنگ در اثر حملهٔ اسرا به «آقنجی»ها نیروهایش شکست خورد و ده هزار کشته بر جای ماند و هفت هزار نفر اسیر که میخال اوغلی علی‌بیک نیز جزء اسرا بود که تیرباران شد. این عدم موفقیت آقنجی‌های ترک به سلطان، جرأت بخشید، او ضمن مأمور کردن عده‌ای از حکام خود

جهت تخریب بسنه از پاپ نیز طلب یاری کرد.

در این اثنا، حاکم بسنه خادم یعقوب‌پاشا بود که هنگامی که سلطان بایزید در اماسیه به سر می‌برد، «قاپی‌آقا*» ی او بود. بین حکام مجار درحالی که می‌بایست علیه عثمانی‌ها دست به اقدام بزنند، سخت اختلاف و مجادله افتاد به طوری که بعضی از آنان از پادشاه مجار و بعضی دیگر از یعقوب‌پاشا یاری خواستند. یعقوب‌پاشا به منظور انتقام شکستهای اولیه، بسرعت بایک نیروی هشت هزار نفری وارد ایسیتریه شد.

یعقوب‌پاشا ضمن گذشتن از مقابل حصار یاشچه که سابقاً مرز بسنه به شمار می‌رفت و پس از شکست‌دادن حاکم یاشچه از آب اونا گذشت و وارد ایسکولوانیا شد و به سوی ساوین و کلپا حرکت کرد. خرواتستان و ایسیتریهٔ جنوبی به مدت پانزده روز غارت شد. دراثر شدت این حملات بان‌های آن حوالی به طرف خرواتستان عقب‌نشینی کردند. اما طبق نقشه و توافق قبلی هنگامی که یعقوب‌پاشا قصد بازگشت داشت، راه او را در معبر بسیار تنگی به نام سادبار و یا سادوار که با چوب درخت بسته شده بود، سد کردند. از آنجایی که همه جا پر از دشمن بود، یعقوب‌پاشا نه توان پیشروی داشت و نه راه بازگشت. فرماندهی قوای دشمن را در نکه‌زنی یکی از بان‌های خروات به عهده داشت.

یعقوب‌پاشا در موقعیت سختی قرار گرفته بود پیشنهاد کرد که در ازای دریافت پول به او راه عبور بدهندو سردار دشمن این امر را منوط به دادن کلیهٔ اسرا و غنائم کرد. درنتیجه توافق حاصل نشد و یعقوب‌پاشا تصمیم به جنگ گرفت.

درنکه‌زنی که تصور می‌کرد تعداد نیروهای یعقوب‌پاشا بسیار است- حال آنکه خیلی اندک بود-درصدد عقب‌نشینی برآمد ولی یکی از بان‌ها به نام برناردن دوفرانجی‌پان به این امر تن درنداد و تصمیم به جنگ گرفت. یعقوب‌پاشا با استفاده از فرصت چند روزهٔ ناشی از این تردیدها و اختلاف‌نظرهای دشمن، دستور داد قسمتی از درختان جنگل را قطع کنند و به این‌ترتیب راهی برای عبور نیروهایش باز شد و ازگذشتن ازمعبر بی‌نیاز شدند.

از شهری که در سرراهشان قرار داشت، اسلحهٔ بسیاری به دست آوردند. اما دشمن، آنان را دنبال کرد ودر نتیجه یعقوب پاشا بالاجبار به جنگ تن داد.

* ـ سرکردهٔ خادمین سفیدپوست دربار عثمانی.

صبح زود، روز هفتم ذی‌الحجه سال ۸۹۷ هـ ق /۹ ایلول ۱۴۹۳ م بود که جنگ آدبینه ویا کوربووا بین طرفین درگرفت. حدود شش هزار نفر از افراد مجار کشته شدند، از خانوادهٔ درنکه‌زنی عده‌ای اسیر شدند. از سه کُنت فرانژی‌پان یکی فرار کرد، یکی کشته شد ودیگری به اسارت درآمد.

هنگامی که درنکه‌زنی دستگیر شد، ابتدا هویت خود را پنهان داشت ولی وقتی که قصد کشتنش را داشتند، هویت خود را آشکار ساخت وبه استانبول اعزام شد. برادر وپسرش توسط یعقوب پاشا، به قتل رسید.

وقتی که درنکه‌زنی به استانبول اعزام شد، با آنکه در حضور سلطان پاسخهای درشت وخشن اظهار داشت، ولی اقدام به قتلش نشد، در قلعهٔ (آفیون قره‌حصار) زندانی شد ودر آنجا درگذشت.[٤]

یعقوب پاشا ماجرای پیروزی کوربووا را شخصاً به رشتهٔ تحریر درآورد.[۵] یعقوب پاشا در اثر این پیروزی مهم به جز عطایای ملوکانه با اهدای یک قبضه شمشیر از سوی

٤. بنا به نوشتهٔ **هامر** (جلد ٤ صفحهٔ ۲۸)، درنکه‌زنی به همراه خادمهٔ خود به جزیره‌ای که نامش قید نشده است، اعزام می‌شود ودر آنجا یا مسمومش می‌کنند ویا در اثر عدم تطابق با شرایط اقلیمی در می‌گذرد.

۵. این **ظفرنامه** بیست بیت شعر است که چند بیت از آن در اینجا نقل می‌شود:

هنگامی که در کوربووا با دشمن روبرو شدیم
ندا رسید که دشمن را شکست بده
به امر خدا چنان جنگی کردم
که نظیرش را مرادخان در کورسووا کرده بود.
برگردن کفار شمشیرها را فرود می‌آوردیم
فرشتگان در آسمان صف کشیده بودند
نه هزار وپانصد تن از کفار
در دشت ودر صحرا کشته شدند
ده هزار نفر از آنان زنده ماندند
که همگی آنان در آن میان اسیر شدند
در نجیل بان والی شاه
وبان‌های بسیاری اسیر شدند
از دولتی سر شاهنشاه آن ملاعین
به حبس افتادند ودربند بلا گرفتار شدند.
با عنایت سلطان بایزیدبن محمد
به مراد ومقصود خود رسیدم
منم والی بسنه درویش یعقوب
که به عون خداوند در این جهاد موفق شدم.

سلطان مورد مرحمت قرار گرفت وبه فرمانداری روملی منصوب شد وسلفش، یحیی پاشا نیز به ولایت بسنه، منتقل شد.

به جز یعقوب پاشا، بعضی از آقنجی‌ها در منطقهٔ ایستریا تا نواحی دالماچای شمالی ودر منطقهٔ بنات تا طمشوار پیش رفتند با اسرا وغنائم بسیار باز گشتند. امپراتور ماکسیمیلیین با آنکه موفق شد آقنجی‌ها را از ایستریا براند، ولی آنها توانستند با گرفتن هفت هزار اسیر آنجا را ترک کنند.

مجارها در مقام مقابله به مثل با حملهٔ بنات، دست به اقداماتی زدند، محلات سمندره را به آتش کشیدند واز این منطقه، اشیای قیمتی بسیار واسیر وچهارپا وغلات باخود بردند.

آنها آنقدر اسیر وچهارپا با خود برده بودند که پنج گاو نر به یک دوکا ویک زن با چهار دخترش با ۱۸ سکهٔ نقره معامله می‌شد.

سرانجام برای پایان دادن به این اوضاع واحوال در سال ۱٤۹۵ م یک معاهدهٔ صلح سی‌ساله با مجارها منعقد شد. موارد مهم واساسی این معاهده عبارت بود از: اعادهٔ اسرایی که در زمان درنکه‌زنی به اسارت درآمده بودند، خودداری حملات وتعرضات در طول ایام معاهده ونیز مطالبی دربارهٔ تجدید ویا فسخ معاهده سه ماه قبل از پایان مدت معاهده.

با آنکه به موجب معاهده نمی‌بایست حمله‌ای به مجارستان صورت بگیرد در سال ۱٤۹٦م، آقنجی‌های ترک اقدام به تصرف چهارقلعه که در دست مجارها بود، کردند و نیز به دالماچیا حمله بردند و ضمن کوبیدن حوالی زارا در فری‌یول تاحوالی شهر لایی‌با پیش رفتند.

همان‌طوریکه بعداً در بخش مربوط به جنگ ونیز خواهیم دید، سلطان بایزید به تشویق پاپ که از جمهوری ونیز دلگیر بود، و تشویق امپراتور آلمان و حکومتهای ناپل، فلورانس و میلان، با اعلان جنگ به ونیز درصدد تصرف اینه‌بختی، قورون و مودون واقع در شبه‌جزیرهٔ موره که مربوط به ونیز بود، برآمد و درعین حال به منظور ایجاد تصمیماتی در بسنه برای ونیز و پیشگیری از حملات احتمالی درآن منطقه، اسکندربیک را به جای یحیی پاشا به حکمرانی استان بسنه تعیین کرد.

اسکندر پاشا پس از مدتی که به مقام وزارت رسید و بنا به درخواست خود بازنشسته شد، ولی چون پیش از وزارت، حاکم بسنه بود و اعتماد سلطان بایزید را به

خودجلب کرده بود، به او دستور داده شد که پیش از آغازجنگ با ونیز به اراضی ونیزحمله برده و از اعزام سرباز به موره توسط دشمن جلوگیری کند. (۹۰۴هـ ق /۱٤۹۹م).

اسکندر پاشا ضمن حمله به زادینه یا زارا واقع در دالماچیا، که تابع جمهوری ونیز بود، کلی غنائم به دست آورد که قبل از عزیمت به جنگ اینه‌بختی آنها را تقدیم سلطان کرد که مورد قبول او قرارگرفته و ازطرف حکمران عثمانی دستور داده شد که حملهٔ دیگری به ونیز صورت بگیرد که اسکندربیک در ایلول ۱٤۹۹م، لشکر خود را در صحرای اودینه مستقر کرده پس از آنکه جادهٔ میان فری‌یول و کارنیتیا را سدکرد، ده هزارسوار و پنج هزار پیاده را به سه قسمت تقسیم کرد، از نهر تاگلیامنتو که به خلیج ونیز می‌ریخت، گذشت و پس از کوبیدن آن حوالی از نهر ایزونزو که به هفت شاخه تقسیم می‌شد گذشت و تا نزدیک شهر ونیز پیش رفت. تا آنجا یک‌صد و سی قصبه را کوبید و هشت هزار اسیر گرفت.

اسکندر پاشا هنگام بازگشت زمانی که با نیروهای آقنجی به کنارهٔ ایونزو رسید[٦]، در اثر طغیان آب و تضییقات نیروی دشمن به سختی توانست از نهر بگذرد و به هنگام گذشتن از تاگلیامنتو که چون ایزونزوطغیان کرده بود، با نیروهای خصم که راهش را سد کرده بودند به زدوخورد پرداخت و به بسنه بازگشت.

به جز آقنجی‌های یادشده، شاخهٔ دیگری از آقنجی‌ها ضمن حمله به قارنیولا و قارنیتیا با به غنیمت گرفتن اسرای بسیار، از راه قاستلنوا از ایلریا بازگشته بودند.

اسکندر پاشا در سال ۹۰۵ هـ ق ۱۵۰۰ م درصدد تصرف یای‌چه که مرکز قدیمی سلطان‌نشینی بسنه به شمار می‌رفت برآمد، ولی موفق نشد. زیرا ژان‌پسر ماتیاس سلطان مجار به یاری قلعه شتافت و اسکندر پاشا را به عقب‌نشینی واداشت.

جنگ عثمانی- ونیز

لودویک سفورچه که در نتیجهٔ اتحاد فرانسه و ونیز شهر میلان را از دست داده بود، به اتفاق حکومتهای ناپل و فلورانس و باموافقت پاپ و امپراتور آلمان درصدد تحریک دولت عثمانی علیه ونیز برآمد که در این کارموفق شد.

جمهوری ونیز که احساس کرده بود عثمانی‌ها علیه ونیز آمادهٔ اقدام هستند،

٦.در **تاج‌التواریخ** از تاگلیامنقوم با نام آق‌سو و از ایزونزو با نام دولینه یاد کرده است.(جلد ۲ صفحهٔ ۸۷).

سفیری با اختیارات وسیع به دربار عثمانی اعزام داشت تا ازطریق مذاکره، جلو تحریکات را سد و مسائل مورداختلاف را حل و فصل کند که با تجدید عهدنامه قدیمی ظاهراً مسئله، فیصله یافته به نظر می‌رسید، ولی در واقع این اقدام مانع از بروز جنگ نشد، سفیر ونیز که هنگام آمدن، خراج جزیرهٔ زانته را نیز با خود می‌آورد، فعالیتها و آمادگیهای نیروی دریایی عثمانی را در گلیبولی مشاهده کرد.

به جز تشویق حکومتهای کوچک موجود در ایتالیا که با دولت عثمانی مناسبات تجاری مداومی داشت دوانگیزه در راس علل اعلان جنگ به ونیز قرار داشت.

یکی از آن علل کمک ونیز به ژان کاستریوتا پسراسکندر بود که در آلبانی به سر می‌برد، و دوم اینکه درجنگ عثمانی‌ها با دولت ممالیک هنگامی که ناوگان عثمانی به فرماندهی هرسک‌زاده به اسکندرون می‌رفت، دراثر توفان، ناچار شد در بندر قبرس پناه بگیرد، ولی دولت ونیز این پیشنهاد هرسک‌زاده را نپذیرفت و مانع از پهلوگرفتن ناوگان عثمانی دراین جزیره شد.

تثبیت و تشویق حکومتهای کوچک ایتالیا و پشتیبانی پاپ ازآن و تصویب او سبب می‌شد که خیال عثمانی‌ها درجنگ با ونیز از جانب اروپا آسوده باشد و این مسئله با سیاست دولت عثمانی هماهنگی داشت.

دولت عثمانی قبل از اقدام به جنگ با ونیز، به منظور سهل ساختن اقداماتی که می‌بایست علیه مستعمرات ونیز صورت بگیرد، توسط اسکندر پاشا که حاکم بسنه شده بود دست به حملهٔ شدیدی به ونیز شمالی زد. (۱٤۹۹م).

نودوهفت فروند کشتی شامل شصت و هفت کشتی جنگی و بیست کشتی بزرگ به فرماندهی کوچوک داوودپاشا[۷] به کشتیهای موجود در گلیبولی ملحق شد، قریب به دویست و هفتاد و یا سیصد فروند[۸] کشتی پس ازآنکه در گلیبولی تجهیزات خود را

۷. مورخین ما برای آنکه کاتپان داوودپاشا با داوودپاشای وزیراعظم اشتباه نشود، از او با داوودپاشای دوم و یا داوودپاشای کوچک نام برده‌اند.

۸. در **تاج‌التواریخ** (جلد ۲ صفحهٔ ۹۰) و **صحایف‌الاخبار** به نقل ازآن تعداد کشتیها سیصدفروند (جلد ۳صفحهٔ ٤۲٤) و در ذیل هالکوندیل (صفحهٔ ۳۰۲) و **تاریخ هامر** جلد ٤ صفحهٔ ۳۸ دویست و شصت فروند ذکر شده است. عاشق پاشازاده تعداد کشتیها را ذکر نکرده است. **تاج‌التواریخ** در بین کشتیها از دوکشتی گوگه نام می‌برد که طول هریک هفتاد و عرضشان ۳۰ ذراع و قطر تیرکهای بادبانهایشان چهارذراع بوده است. **هامر** نیز می‌نویسد که وزن هریک از این دو کشتی دوهزار و پانصدتن بوده است.

کامل کردند و سه روز در کلیدالبحر پهلو گرفتند، از تنگه گذشتند.

از سپاهی‌های آناطولی و روملی گرفته تا نیروهای پیاده و سوارهٔ گارد شاهی که بیش از شصت هزارنفر سوار براین کشتیها بودند، دراین عملیات از دریانوردان مشهور و معروف جمال رئیس، بوراق رئیس، قراحسن رئیس و هرسک رئیس همراه داوودپاشا بودند.

شوالیه‌های رودس از بیم آنکه این ناوگان قصد آنها را دارد، به لوئی دوازدهم پادشاه فرانسه متوسل شدند و یاری خواستند و پادشاه فرانسه نیز بیست و دو کشتی جنگی جهت کمک به آنها اعزام داشت.

ونیزی‌ها آمادگی لازم را در برابر هراحتمالی داشتند و با چهل و هفت کشتی جنگی هفده کشتی بزرگ و به جز آن با کشتیهای متعدد دیگری دربندر مودن به حالت آماده‌باش بودند. دریاسالارهای این ناوگان عبارت بودند از: آندره گریمانی و آنتونیو گریمانی.

جنگ اینه‌بختی

سلطان بایزید دوم پس از اعزام این ناوگان خود نیز در ۲۹ شوال ۹۰۴ هـ ق اوایل حزیران ۱۴۹۹ م از راه استانبول به ادرنه و از آنجا نیز به سوی مور حرکت کرد و حاکم روملی قوجا مصطفی پاشا را از راه زمینی مأمور محاصرهٔ اینه‌بختی کرد. ناوگان عثمانی در اثر توفان سه ماه گرفتار امواج دریا شد، حتی کشتیهایی که کمال رئیس و سرکردهٔ ینی‌چری‌ها درآن بودند، دراثر توفان از ناوگان دورافتادند به طوری که پس از ۱۲ روزدست و پنجه نرم کردن با امواج دریاموفق به یافتن ناوگان و پیوستن به آن شدند.

نیروی زمینی که به نزدیکیهای اینه بختی رسید، قلعه را محاصره کرد، ولی از نیروی دریایی خبری نبود. سرانجام ناوگان به مقابل مودن رسید، که در اثر دفاع و نیزی‌ها موفق نشدواردبندر شود. سرنشینان ناوگان از شدت تشنگی و گرسنگی درتنگنا بودند. سرانجام همان طوری که بعداً شرح داده خواهد شد، پس از جنگ دریایی زنشی‌یو (ناوارین) بانیروهای هرسک زاده که به یاری آنها فرستاده بود، تقویت شدند و به طرف اینه بختی به حرکت درآمدند.

گرفتار آمدن نیروی دریایی دولت عثمانی به توفان، سخت به حال و نیز مفید فایده افتاد، زیرا بااستفاده از این فرصت توانستند بادویست وپنجاه تا دویست و شصت

کشتی[۹] به فرماندهی دریاسالار «آنتونیوگریمانی» که جهت مدافعه از اینه بختی از راه دریا درنظر گرفته شده بود، بندراینه بختی را ببندند. در این اثنا، ناوگان عثمانی وارد کانالی که بین بندر ناوارین و جزیره برودانو بود شد، ولی دشمن راهش را سد کرد.

جنگ دریایی برودانو

دریاسالار گریمانی که برتری نیروی دریایی عثمانی را برنیروی دریایی خود دریافته بود، مردد شد و دست به اقدامی نزد تااینکه پس از رسیدن پانزده کشتی کمکی دیگر از قورفو به فرماندهی لوره‌دانو تصمیم به جنگ گرفت. کشتیها، وضعیت آرایش جنگی به خود گرفتند و جهت بادبرای کشتیهای ونیزی مساعد بود.

فرمانده کشتی پیشروناوگان و نیز آمیرال گریمانی به تصور آنکه کشتی‌ای که پیشاپیش کشتیهای ترک درحرکت است و بوراق رئیس سوار آن بود، متعلق به کمال رئیس است، به قصد پهلو گرفتن به سوی آن حرکت کرد و به دنبال آن کشتی لورەدانو نیز به یاری او شتافت.

شهادت بوراق رئیس

تعداد کشتیهایی که به سوی کشتی بوراق رئیس حمله‌ور شد، بالغ بر بیست فروند بود. دوکشتی بزرگ که هریک حامل هزار مرد جنگی بود و همچنین دوکشتی بزرگ جنگی دیگر که در هر یک پانصد نیرو بود، به سوی کشتی بوراق رئیس حمله‌ور شدند و آن را در محاصره گرفتند. دوکشتی جنگی بزرگ دیگر و نیزی هم قصد چسبیدن به کشتی هرسک رئیس را داشتند که موفق نشدند و دور شدند و این دوکشتی دراثر اصابت گلوله‌های توپی که از کشتی هرسک رئیس شلیک شد، غرق شدند

جنگ مدهش اصلی دراطراف کشتی بوراق رئیس درجریان بود. کشتیها به سوی ناوگان و نیز کشانده می‌شدند. بوراق رئیس که علیه نیروهای فائق دشمن جنگ بزرگی را آغاز کرده بود، باکم شدن و از دست دادن افرادش احساس می‌کرد که امید نجاتی نمانده است، لذا باخونسردی تمام متوسل به آخرین چاره و راه حل شد، با نفت اقدام به آتش زدن کشتیهای خصم کرد. آتش دراندک زمانی سرایت کرد و شعله‌های آن هر سه

۹.درتاج التواریخ (جلد ۲ صفحه ۹۲) تعدادکشتیهای و نیزی یکصد و پنجاه فروند و در تاریخ هامر(جلد ٤ صفحه ۳۹) یکصد و شصت فروند ذکر شده است.؟

کشتی را دربرگرفت و هرسه کشتی درحالی که می‌سوخت، غرق شد. دریانوردان ترک بوراق رئیس و قراحسن رئیس، به همراه[۱۰] کمال بیک حاکم ینی شهر و نیز کاتپان‌های ونیزی لوره‌دانوو[۱۱] آرمنیو باکشتیهایشان در آتش سوختند (۲۸ تموز سال ۱٤۹۹ م).

از پانصدنفر افراد کشتی بوراق رئیس، فقط نودنفر نجات یافتند. کشتی‌رانان ترک جزیرهٔ برودانو را که جنگ در آن جریان داشت جزیره بوراق رئیس نام نهادند. و بدینسان نام این دریانورد بزرگ ترک را زنده نگاه داشتند.

آندره‌گریمانی که از مرگ رقیب خود لوره‌دانو خوشحال بود، چون احساس کرد در مقابل نیروهای ترک، کاری از دستش ساخته نیست، راه اینه‌بختی را برای ناوگان ترک باز گذاشت و خود به قورفو عقب‌نشینی کرد. همان‌طوری که قبلاً نیز اشاره کردیم، ناوگان ترک پس از آنکه در بندر هالومیچ تقویت شد، از ساحل به سوی شمال به حرکت درآمد و به طرف خلیج اینه‌بختی پیش رفت. هنگامی که گریمانی در جزیرهٔ قورفو بود، با بیست کشتی که دولت فرانسه برای کمک به شوالیه‌های رودس فرستاده بود و نیز با دو کشتی رودس، جمعاً با بیست و چهار کشتی تقویت شد و در دهانهٔ خلیج اینه‌بختی به انتظار ناوگان ترک ماند. او با یک شبیخون قصد آتش‌زدن کشتیهای ترک را کرد، امّا به انجام آن موفق نشد و پس از زدوخوردهایی یک‌شب ناوگان ترک با خاموش‌کردن چراغهای خود، در ۲۵ آگوستوس موفق به ورود به بندر اینه‌بختی[۱۲] شد و گریمانی دریاسالار ونیزی که دیگر کاری از دستش ساخته نبود، ناگزیر عقب نشست.

در این جنگ نیروی‌دریائی ترک با همه خساراتی که از توفان دید و تنگناهایی که از تشنگی و گرسنگی دچار آن شد با متزلزل‌کردن دشمن نشان داد که دریانوردان

۱۰.قراحسن اهل بخش سفری حصار ازمیر بود. دریا نورد جنگجویی بود که قبلاً راهزنی می‌کرد و چندکشتی داشت. پس از شهادت او، برادرش قراد ورموش گریخت و چند کشتی تجهیز کرد و به راهزنی دریایی پرداخت. اما قرادورموش بیشتر مزاحم کشتیهای مسلمانان می‌شد، از این رو به حکومت عثمانی شکایت شد و بشدت تحت تعقیب قرار گرفت. قرادورموش تغییر قیافه داد و پنهان شد. در حمله‌ای که به خانه‌اش واقع در سفری حصار شد، لوازم کشتی بسیاری به دست آمد. سرانجام توسط سنان بیکِ حاکم «آیدن» دستگیر و به استانبول اعزام شد و در سال ۹۰۹ هـ ق ۱۵۰٤ م به دار آویخته شد.

۱۱.درذیل‌هالکوندیل نوشته شده است که آرمنیو اسیر شد و به استانبول اعزام شد و در آنجا به قتل رسید. (صفحه ۳۰۵).

۱۲.ترک‌ها به لپانتو (تنوپاکتوس)، اینه بختی می‌گویند. این بندر از بنادر مهم خلیج کورنیت به شمار می‌رود. قلعهٔ اینه‌بختی بر تپهٔ مخروطی‌شکلی بنا شده و متشکل از سه قلعهٔ تودرتو بود. ←

ترک نامزد حاکمیت آیندهٔ دریای‌مرمره هستند.

تسلیم اینه‌بختی

پس از عقب‌نشینی ناوگان ونیز،زوانوموری (زوان‌موری) فرماندهٔ نیروهای اینه‌بختی که پایداری را بیحاصل می‌دید، کلیدهای قلعه را برای مصطفی‌پاشا حاکم روملی فرستاد و به این‌ترتیب در آگوستوس سال ۱٤۹۹م، اینه‌بختی به تصرف درآمد[۱۳]. در این اثنا سلطان بایزید به علت گرمای زیاد هوا به ییلاق رفته بود. هنگامی که در ییلاق سرگرم برپاکردن چادرها بودند، جندرلی‌زاده ابراهیم پاشا وزیراعظم وفات کرد و جنازه‌اش به ارنیق حمل شد و مسیح‌پاشا به جانشینی او منصوب شد.

سرباز و مهمات در اینه‌بختی مستقر شد و قرار شد برای حفاظت از خلیج در دو سوی آن برجی بنا شود. بازگشتن ناوگان عثمانی به استانبول یا گلیبولی صلاح دیده نشد و به موجب تصمیم ناوگان در محلی مجاور خلیج اینه‌بختی و حومهٔ کورنت که اسپیره‌اسپیتی و یا قاضی اموربیک لیمانی[۱٤] نامیده می‌شد، مستقر شود. سپس به محافظ «پرموزه» دستور داده شد تا برای استفاده در جنگی که می‌بایست یک‌سال بعد صورت بگیرد، چهل کشتی توپدار مطابق مدل کشتیهای ونیزی ساخته شود. آنگاه اردو بازگشت و سلطان فصل زمستان را در ادرنه گذرانید.

تصرف اینه بختی و عدم موفقیت در دریا،ونیزی‌ها را سخت ناراحت و آشفته ساخت.

← قورون و ناوارین، اسامی سایر قلاع تصرف شده نیز قید شده بود(**منشئات فریدون بیک** صفحه ۳۳۱) در همان تاریخ برای قاضی بورسه وسوباشی آن شهر نیز فتحنامه فرستاده شد (**منشئات تاجی زاده سعدی چلبی**،استانبول‌فتیح درگی سی (نشریه فتح استانبول) از انتشارات انستیتوی استانبول ۱۹۵٦ م).غ‌گرچه هنگام زمستان ناوارین توسط بنه دلو دریاسالار ونیزی به تصرف درآمد ولی به همت علی پاشا از راه زمین و کمال رئیس از راه دریا پس گرفته شد.

۱۳.تسلیم اینه‌بختی در تاریخ **هامر** ۲٦ اگوستوس ۱٤۹۹م ذکر شده است (جلد ٤ صفحهٔ ٤۱) در **تاج‌التواریخ** (جلد ۲ صفحهٔ ۹۵) قید نشده است که تسلیم اینه‌بختی در چندین‌روز ماه صورت گرفته است، فقط نوشته است که در ماه محرم ۹۰۵ه ق این حادثه اتفاق افتاد، که اول ماه محرم مطابق است با هشتم آگوستوس. در حالی که ۲٦ آگوستوس با اوایل ماه صفر منطبق است. در فتحنامهٔ موجود در **منشئات فریدون‌بیک** قید شده است که اینه‌بختی در ۲۳ محرم تسلیم شد که مطابق است با ۱۹ماه آگوستوس.

۱٤.علت اینکه به این بندر قاضی اموربیک لیمانی- بندر قاضی اموربیک- گفته می‌شود این است که اموربیک پسر آیدن در این حوالی جنگهای متمادی داشت و در یکی از آن جنگها، قسمتی از ناوگان خود را از آدالار به خلیج اینه‌بختی وارد کرد و مدتی در این بندر که نام او را به خود گرفته مستقر شد.

کشتیهای ونیزی و اسپانیایی نزدیک جزیره کفالونیه که زیر نفوذ ترک‌ها بود آمدند[۱۵] و پس از اشغال این جزیره قلعه‌ای را نیز درجوار پرموزه متصرف شدند و به این ترتیب دربرابر فتح اینه بختی عمل مقابله به مثل کردند،[۱۶] اما این نقاط پس از اندک زمانی بازپس گرفته شد.

محاصره و تصرف مودن

باتصرف بندرمهمی چون اینه بختی از سوی دولت عثمانی، با آنکه ونیز عمل مقابله به مثلی انجام داد، ولی این دولت ضمن دریافتن ضعف خود، احساس کرده بود که تاب تحمل مخارج یک جنگ طولانی را ندارد، از این رو درصدد توافق بادولت عثمانی‌ها برآمد و توسط فرستاده‌ای به نام لوئی‌ماونتی بادولت عثمانی تماس گرفت. فرستاده ونیزی ضمن بحث در این مسئله که باید از هر نوع اقدام مغایر باصلح از سوی دوطرف خودداری شود درخواست آزادی تجار ونیزی و پس دادن اینه بختی را کرده بود. ضمناً اضافه کرده بود که درصورت عدم قبول این دوپیشنهاد از سوی دولت عثمانی حداقل عهدنامه صلح تجدید شود. سلطان بایزید به سفیر ونیز چنین پاسخ داد:

«اگر قصد صلح بامرا دارید شهرهای مودن، قورون وناپل را که در مور است تسلیم کنید و سالیانه نیز خراج بپردازید[۱۷]» سفیر که فاقد اختیاراتی بود، بازگشت. در اواسط زمستان دستور داده شد که یعقوب پاشا، به همراه نیروی دریایی حرکت کرده مودن را محاصره کند و پادشاه نیز در بهار (٦ نیسان ۱۵۰۰ م رمضان ۹۰۵هـ ق) از ادرنه حرکت کرد و به محض اینکه درهفتم تموز باخبر شد ناوگان به نزدیک مودن رسیده است، چهار روزه خود را به مور رسانید. این نقطه از یک ماه پیش توسط قوای روملی و آناطولی به محاصره درآمده بود.

دریا سالار ونیزی که تصور می‌کرد ترک‌ها ابتدا به ناپل واقع در جنوب موره حمله

۱۵. گدیک احمد پاشا جزیره کفالونیه را از پرنس آن جزیره، لئوناردوگرفت، بعد برادر لئوناردو یعنی آنتونیو آن را پس گرفت، ولی دراثر تضییقات ونیز، این جزیره از تصرف او خارج و باز به دولت عثمانی داده شد، که در جنگ سال ۱٤۹۹م ونیزیها این جزیره را درمقام مقابله به مثل باتصرف اینه بختی، متصرف شده بودند.

۱٦. تاج التواریخ، جلد صفحه ۹۷.

۱۷. دیل هالکوندیل، صفحه ۳۰٦.

خواهند کرد، تعدادی کشتی به آنجا اعزام کرد. زیرا ترک‌ها به منظور سردرگم کردن ونیزی‌ها بامقداری نیرو از راه زمین به این نقطه حملمور شده بودند که همین امر سبب شد تا دریاسالار و نیزی تصور کند که هدف حمله، ناپل است.

ناوگانی که به فرماندهی داوود پاشا دربندر اینه بختی مستقر شده بود در ۲٦ تموز سال ۱۵۰۰ م از بندر جدا شد و در نزدیکی بندر ناوارین باکشتیهای ونیزی به زودوخورد پرداخت.

داوود پاشا درصدد برآمد تا باکشتی خود به کشتی دریاسالار نزدیک شود اما با نزدیک شدن یکی از کرجیهای دشمن به کشتی داوود پاشا، درمعرض خطر قرار گرفت. اما خدا را شکر که پیری رئیس باکشتی خود سررسید، کاپتان پاشا را نجات داد و از شکست نیروی دریایی عثمانی جلوگیری کرد.[18]

مودن که سخت مستحکم بود به مدت سه هفته تحت محاصره قرار گرفت و با آنکه در روزهای واپسین، ترویزانی دریاسالار ونیزی باناوگان خود به یاری مودن آمد، اما دیگر کار از کار گذشته بود.[19] ترویزانی به منظور کمک به شهرمودن باگشودن راهی از میان ناوگان ترک، موفق شد چهار کشتی جنگی را وارد بندر کند، اما موفق به عبور از زنجیری که بندر را احاطه کرده بود نشد. شماری از محافظین قلعه برای عبور چهارکشتی ونیزی از زنجیرها به کمک شتافتند که دراین اثنا سلطان بایزید دستور حمله شدیدی را صادر کرد و نیروهای دامادسنان پاشا حاکم آناطولی از رخنه‌هایی که ایجاد کرده بودند وارد قلعه شدند و ضمن تصرف مودن، چهارکشتی ونیزی را نیز به آتش کشیدند. (۱٤ محرم ۹۰٦ هـ ق/ آگوستوس[20] ۱۵۰۰ م).

تصرف قورون وناوارین

پس از آنکه داماد سنان پاشا مامور تعمیرات ضایعات وارده به قلعه شد، خادم علی پاشا وزیر دوم از راه زمین و کاتپان پاشا با ناوگان از راه دریا مامور تصرف قلعه قورون شدند.

۱۸.فتحنامه اینه بختی و مودن ـاثر صفائی، صفحه ۱۰۷.

۱۹.دردیل هالکوندیل نام این دریاسالار کونتارینی قید شده است و به موجب این نوشته کونتارینی مغلوب شد و به جزیره زانته عقب نشینی کرد و پس از جبران ضایعات مجدداً به مودن آمد. صفحه ۳۰٦ الی ۳۰۷.

۲۰.سنیوپلی صفائی که خود در جنگهای اینه بختی، مودن و قور شرکت داشت، منظومه‌ای به نام فتحنامه اینه بختی و مودن به رشته نظم درآورد (توپقاپی سرای‌شماره ۱۲٦ و ۱۲۷.)

خادم علی پاشا، قبل از عزیمت به قورون قلعه آناوارین و زنی‌یورا بی‌توسل به جنگ، متصرف شد. ساکنین لاتین قلعه آنجا را ترک کردند و ساکنین محلی یعنی رومی‌ها موظف به پرداخت خراج سرانه یعنی جزیه شدند. پس از تصرف این قلعه به سوی ناوارین حرکت شد و اهالی این قلعه نیز به سوی ناوارین حرکت کردند و اهالی این قلعه نیز تسلیم شدند (۱٦ اگوست)[۲۱] و به دنبال آن سایر قلاعی نیز که دردست ونیزی‌ها بود، به تصرف درآمد و فتحنامه به هر سو ارسال شد.[۲۲].

تبدیل جنگ و نیز به یک جنگ صلیبی دریایی

تقاضای کمک ونیز از اروپا

خارج شدن اینه‌بختی مودن و ناوارین از دست ونیزی‌ها

این پیروزی طی فتحنامه‌هایی به اطلاع حکام، دول اسلامی و مسیحی و سلاطین مجارستان، لهستان، فرانسه و اسپانیا و جمهوری جنوا و شوالیه‌های رودس رسانیده شد.

جمهوری ونیز که طی دوسال تحمل ضربه‌های پی‌درپی قادر به مقابله با این ضربه‌ها نشده بود، از امپراتورآلمان، پاپ و سلاطین انگلستان، فرانسه، اسپانیا، ناپل و لهستان و مجارستان درخواست کمک کرد. پاپ که ترک‌ها را علیه ونیزی‌ها تحریک کرده بود، این بار برای آغازیک جنگ صلیبی علیه ترک‌ها وارد فعالیت شد وبرای نخستین بار به اقتضای منافع مشترک در پاییز سال ۱۵۰۰م عهدنامه‌ای بین ونیز و پاپ و مجارستان منعقدشد. در سال ۱۵۰۱م در یک روز یکشنبه که مصادف با یکی از اعیاد مسیحیان بود، این عهدنامه رسماً اعلام شد. قراربراین شد که متفقین در دریا دولت عثمانی را درگیرساخته و مجارستان از راه خشکی اقدام به حمله کند.

۲۱.درسال ۹۳۸ هجری (۱۵۳۲ میلادی) درزمان سلطنت سلطان سلیمان قانونی هنگامی که سلطان عازم جنگ آلمان بود، آندره دوریاآمیرال شارل پنجم (شارل کن). شهر قورون واقع در موره را محاصره کرد وبه تصرف درآورد و پاتراس را نیز اشغال کرد و برجهایی را که در دوسوی خلیج اینه بختی به دستور سلطان بایزید ساخته شده بود تخریب ساخت و شارل کن به دولت عثمانی پیغام داد که درصورت اعاده سلطنت مجارستان به فردیناند، قورون را به آن دولت پس خواهد داد، ولی دولت عثمانی پاسخ داد که پس گرفتن آن از طریق جنگ، شرافتمندانه‌تر است. در واقع نیز پس از یک سال یعنی در سال ۱۵۳۳م قورون پس گرفته شد (تاریخ پچه وی جلد یک صفحه ۱۲۷ و تاریخ هامر جلد ۵ صفحه ۱٦٤ و ۱۲٦).

۲۲.درفتحنامه‌ای که از سوی سلطان بایزید برای پسرش شاهزاده احمد در محرم ۹۰٦ه ق فرستاده شد، ضمن دادن اطلاعاتی درباره تصرف مودون - اسامی قلاع دیگری که به جز مودن، قورون وناوارین به تصرف عثمانی‌ها درآمد ذکر شده است.

فعالیت ناوگان صلیبی

در پاییز سال ۱۵۰۰ پیسارو دریاسالار ونیزی جزیرهٔ اگینه متعلق به ترک‌ها را به تصرف درآورد و ناوگان اسپانیا و ونیز هم جزیرهٔ کفالونیه را متصرف شد و ناوگان اعزامی از سوی فرانسوی‌ها که حامل پانزده هزارسرباز بود در نزدیکی جزیرهٔ زانته لنگرانداخت. گذشته از آنها، ناوگان سلطان آراگون و سیسیل نیز به جزیرهٔ تورفو نزدیک شده بود. تعداد کشتیهای تحت فرمان دریاسالار راوستاین و کشتیهای ونیزی نیز به هم ملحق شده بودند، بالغ بردویست فروند بود.

این ناوگان بزرگ وارد دریای اژه شد و جزیرهٔ مدللی را محاصره کرد.

محاصرهٔ جزیرهٔ مدللی

رسیدن خبرمحاصرهٔ مدللی به استانبول موجب هیجان و دستپاچگی شد، چون اگراین جزیره سقوط می‌کرد، موجب عصیان و شورش ساکنین سایر جزایرنیز می‌شد و همهٔ این جزایر از اختیار دولت عثمانی خارج می‌شد. باتوجه به این مسئله، اعزام نیروی مهم وقابل توجهی به این جزیره ضروری به نظرمی‌رسید. بلافاصله برای سربازگیری هشتادپیک به سراسر کشوراعزام شد و شخص سلطان این امر را زیرنظر گرفت. از اهالی شهرها و ارباب صنعت دراین سربازگیری نامنویسی کردند که با سیصدفروند کشتی به فرماندهی هرسک‌زاده احمد پاشا به جزیره اعزام شدند.

قسمتی از ناوگان متفقین سواحل اژه را تخریب کردند و ناوگان تحت فرماندهی کاردینال دوبوسون جزایر عثمانی‌ها را واقع در دریای مرمره کوبید.

رهایی جزیره از محاصره

به محض اینکه خبرمحاصرهٔ جزیره به شاهزاده قورقوت حاکم ساروخان که نزدیکترین نقطه به جزیره بود، رسید، نخستین کمک از سوی شاهزاده به جزیره اعزام شد. به این معنی که هشتصدمردجنگی به فرماندهی کدخدای شاهزاده به انضمام نیروهای تیمارلی سپاهی بلافاصله به یاری جزیره شتافتند. بخشی از این نیروها موفق به ورود به قلعه شدند و قسمتی نتوانستند وارد قلعه شوند و کدخدای شاهزاده نیز

→«منشئات فریدون بیک، ص ۳۳۱)، هم چنین همزمان با این فتحنامه، فتحنامه‌هایی هم برای قاضی سوباشی بورسه فرستاده شد. (منشئات تاجی‌زاده سعدی چلبی، نشریه «فتیح» ، استانبول از انتشارات انستیتوی استانبول ۱۹۵٦ میلادی). به هنگام زمستان بنه دلو دریاسالار وخیری ناوارین را تصرف کرد، اما به همت علی پاشا از خشکی وکمال رئیس از دریا بازپس گرفته شد

دراثر برخوردی که پیش آمد، شهید شد. به دنبال این حوادث از استانبول سرباز و ناوگان رسید. (سال ۱۵۰۱م).

فرماندهٔ فرانسوی و برادرزادهٔ پادشاه فرانسه به محض آگاهی از آمدن ناوگان عثمانی‌ها در آخرین حمله‌ای که برای تصرف جزیره صورت دادند، به قتل رسیدند.[۲۳] و دریاسالار فرانسوی نیز بی‌آنکه در انتظاررسیدن بیست و نه کشتی کمکی اعزامی از سوی شوالیه‌های رودس بماند، لنگربرگرفت و گریخت و کلیهٔ ناوگان فرانسه که در نزدیکی جزیرهٔ جربگو دچارتوفان شده بودند، غرق شدند. قلعهٔ مدللی تعمیرو نیرو در آن مستقرشد.[۲۴]

تشدید فعالیت متفقین

عدم موفقیت متفقین، آنان را به کوشش بیشتری واداشت. ناوگان جدیدفرانسه ضمن الحاق به نیروی دریایی ونیز و پاپ، جزیرهٔ سانتا ماوره و یا لوکاس را به محاصره درآوردند. این نقطه به سواحل پرموزه و قارلی‌ایلی بسیار نزدیک بود و در این میان تنگهٔ باریکی وجود داشت. متفقین به ساحل متصل به راه زمین سرباز پیاده کردند تا مانع از رسیدن کمک از سوی حکام ارگیری و اینه بختی شوند. نیروهای ترک درصدد دفع این نیروها برآمدند، ولی موفق به انجام آن نشدند وبه این ترتیب دراین جنگ جزایر کفالونیه و سانتاماوره به فاصلهٔ دوسال به دست ونیزی‌ها افتاد. دولت عثمانی درمقام تلافی با مأمورکردن حاکم ایل‌باسان و فرمانده آقنجی، محمدبیک پسر اورنوس‌زاده عیسی‌بیک، شهر و بندردراج را که قبلاً متعلق به آلبانی بود و به موجب معاهدهٔ ۱۴۷۹م دراختیار ونیز قرارگرفته بود، طی یک نقشهٔ جنگی ماهرانه درمحرم ۹۰۸هـ ق ۱۵۰۲م به تصرف در آورد[۲۵] و به وسیلهٔ اسکندرپاشا حاکم بسنه بعضی از قلاعی را در بسنهٔ شمالی که دردست مجارها بود، متصرف شد.

۲۳. در **تاج‌التواریخ** آمده است که فرمانده نیروهای فرانسوی برادرزادهٔ پادشاه فرانسه بوده است. (جلد ۲صفحهٔ ۱۱۰).

۲۴. درموزهٔ توپقاپی سندی به شمارهٔ ۵۰۲۷ وجود دارد که در آن شرح محاصرهٔ مدللی توسط قوای صلیبی ونیز چگونگی عقب‌نشینی آنها و ترک محاصره دشمن پس از یک محاصرهٔ سخت و دشوار و نیز مراحل مختلف این جنگ آمده است.

۲۵. بهشتی می‌نویسد که دراج در سال ۹۰۸هـ ق/۱۵۰۱م توسط محمدبیک حاکم ایل‌باسان به تصرف درآمد (صفحهٔ ۱۹۴) عاشق پاشازاده تصرف آنجا را در سال ۹۰۶هـ ق ذکرکرده است. (صفحهٔ ۲۶۰).

کمک مجارها به ونیز

با آنکه با مجارها یک معاهدهٔ سی‌ساله منعقد شده بود، ولی دراثر درخواستهای مکرر ونیز و همچنین با اصرار دسیوت وبادرنظرگرفتن بعضی منافع مادی، مجارستان نیز به متفقین پیوست. ونیز با مبلغ معتنابهی که در سه قسط می‌بایست به مجارستان پرداخت می‌شد، موفق شد آن کشور را علیه ترکها سوق دهد.

دسیوت نیز به شرط آنکه به مدت سه سال سالیانه چهارصد سکهٔ طلا به ولادیسلاس سلطان مجار پرداخت شود، به این پیمان پیوست.

همانطوری که قبلاً اشاره کردیم عثمانی‌ها در بسنهٔ شمالی پاره‌ای از قلاع مجارها را به تصرف درآوردند و یکی از شاخه‌های نیروهای آقنجی پوزاقا و حوالی آن را که بین دونهر ساوا و دراوا قرارداشت، غارت کردند و نیز مصطفی پاشا موفق شده بود اشیاء و مهماتی را که دشمن قصد حمل آن را به قلعهٔ یای‌چه داشت، ضبط کند.

مجارها نیز در مقابل حملات عثمانی‌ها اقدام به مقابله به مثل کردند. قوای بان‌های ترانسیلوانیا و طمشوار با نیروی محافظ بلگراد، ادغام شده، پس ازعبور از نهرکلاته شهرکهای ویدین، قلادووا و نیکبولی را تخریب کردند و گروه بسیاری را به اسارت گرفتند. سربریدهٔ ترکها را که آورده بودند، در بودین بر سرچوبها زدند و در برابر قصرسلطان مجاربه نمایش گذاشتند.

قصدخروج ونیز از جنگ

علیرغم فعالیتهای متفقین دولت ونیز قصدکناره‌گیری از جنگ را کرد و در این مورد برای میانجیگری با لوئی دوازده، پادشاه فرانسه ویا پادشاه لهستان تماس گرفت.[۲۶] دولت عثمانی نیز دراین بین خواهان صلح بود، زیرا درهمین زمان درمرزهای شرقی شاه اسماعیل صفوی به جای حکومت آق‌قویونلو یک حکومت شیعه تأسیس کرده بود واین خطری بود که آغاز به خودنمایی می‌کرد.

واسطهٔ مذاکرات میان ونیز و دولت عثمانی فردی به اسم آندره‌گری‌تی بود، که قبلاً از سوی ونیز به عنوان سفیر به دربار عثمانی اعزام شد، ولی به اتهام جاسوسی از

۲۶.در ذیل هالکوندل قیدشده است که ونیزی‌ها خواستارمیانجیگری پادشاه فرانسه شدند. در هامر جلد۴ صفحهٔ ۵۲نوشته شده است که دولت ونیز سفیر لهستان را به عنوان میانجی برگزیده بود که این نظریه صحیح‌تراست.

سوی دولت عثمانی بازداشت گردید.

برای اعزام یک نمایندهٔ صاحب صلاحیت، درزمینهٔ مذاکرات صلح از سوی ونیز نامه‌ای توسط هرسک‌زاده احمدپاشا[۲۷]، وزیر اعظم به سنای ونیز ارسال شد. ضمن این تشبثات برای عقد صلح دولت ونیز موافقت متفقش مجارستان را نیز جلب کرد و زاخاریا فرشی را به عنوان نماینده تعیین و به استانبول اعزام کرد.

شرایط صلح با ونیز

سرانجام در رجب سال ۹۰۸ هـ ق ١٤ آرالیق ۱۵۰۲ م بین عثمانی‌ها و ونیز یک پیمان صلح سی ماده‌ای امضا شد. موارد مهم این معاهده که می‌بایست طی ده روز به مرحلهٔ اجرا درآید، به شرح زیر است:

۱- دولت ونیز متعهد شد که ضمن تسلیم اینه بختی، مودن و فورون و دیگر قلاع کوچک مستقر در آن نقاط به عثمانی‌ها، تصرف دراج واقع در آلبانی را نیز به رسمیت بشناسد.[۲۸]

۲- ونیز کفالونیه را که جزو جزایر تصرف‌شدهٔ عثمانی است در اختیار خواهد گرفت، ولی باید در ازای آن سانتاماوره را به دولت عثمانی پس بدهد.

۳- اشیاء و اموال افرادی که در اثنای جنگ توسط ترک‌ها مصادره شده بود، می‌بایست پس داده شود.

در ضمن پرداخت سالیانه ده هزار سکهٔ طلا خراج از طرف ونیز به دولت عثمانی و نیز اعادهٔ بیست و چهار هزار دوکایی که به هنگام تصرف سانتا ماوره توسط پسارو دریاسالار ونیزی، ضبط شده بود، جزو این شرایط به شمار می‌رفت.

معاهده نامه را سوباشی علی شخصاً به سنای ونیز برد و پس از تائید و تصدیق، آن را بازگردانید.

۲۷. پس از مرگ چندرلی‌زاده ابراهیم پاشا در آگوستوس سال ١٤٩٩م مسیح پاشا، وزیر اعظم شد و پس از او خادم علی‌پاشا و پس از عزل خادم علی‌پاشا، برای بار دوم هرسک‌زاده احمدپاشا به این سمت تعیین شد که این مذاکرات صلح مصادف با وقتی است که هرسک‌زاده احمدپاشا برای بار دوم وزیراعظم شد. اما به موجب نوشتهٔ **حدیقةالوزراء** تاریخ دومین صدراعظمی هرسک‌زاده، مصادف با سال ۱۵۰۳ م است. بادرنظر گرفتن این موارد، نظر هامر مستند و مرجع است.

۲۸. در آدریاتیک به جز دراج، آنتی واری (بار) و القون در تصرف ونیز باقی مانده بود که آنها نیز در سال ۱۵۷۱ م به تصرف عثمانی‌ها درآمد.

به موجب معاهد نامهٔ ۱٤۷۹م، قبلاً موافقت شده بود که دولت ونیز سفیری در استانبول داشته باشد. باز به موجب معاهده‌نامهٔ سال ۱۵۰۲ م موافقت شد که دولت ونیز، سفیری در استانبول داشته باشد که هر سه سال یک بار، آن سفیر عوض شود.

توافق با مجارستان

باز در همان سال توسط برخبابلابی، نمایندهٔ اعزامی از سوی مجارستان یک موافقت‌نامهٔ هفت ساله منعقد شد. طی این موافقت‌نامه، حکمران عثمانی سلطان مجار را در مقام حکمران اسکلووانیا، مورمویا و سیلزیا و لوزانسی به رسمیت شناخت. سلطان مجار پذیرفت، نقاطی که در بسنهٔ شمالی توسط آقنجی‌ها به تصرف درآمده بود، در اختیار دولت عثمانی باقی بماند.

به موجب این توافق، آزادی تجارت بین دو طرف تأمین می‌شد و تجار دو دولت می‌توانستند در این کشورها رفت و آمد کنند. سلطان مجار با قسم به انجیل و وزیر اعظم دولت عثمانی با قسم به قرآن معاهده‌نامه را تائید و تصدیق کردند. (ربیع‌الاول سال ۹۰۹ هـ ق مطابق با ۲۰ اگوست ۱۵۰۳ م).

فصل ۱۷
ظهور و فعالیت دولت صفوی

صوفیان اردبیل و تأسیس دولت صفوی

خاندان صفوی

شیعه که به آن اثنی‌عشری نیز گفته می‌شود، مذهبی است در ایران که پیروان آن به اولاد پیغمبر یعنی دوازده امام تعلق خاطر و ارادت[1] دارند.

دوازده امامی که این مذهب به آن استناد می‌کند، عبارتند از داماد بزرگوار جناب پیغمبر یعنی حضرت علی(ع) و پسرانشان امام حسن(ع) و امام حسین(ع)، پسر حسین زین‌العابدین،(ع) و پسر و نوه‌های ایشان، امام محمد باقر،(ع) امام جعفر صادق(ع)، امام موسی کاظم، (ع) امام علی‌رضا(ع) (امام رضا)، امام محمد تقی،(ع) امام علی‌النقی(ع)، امام حسن عسکری(ع) و امام محمد مهدی (عج) است.

خاندان صفوی پیرو مذاهب اثنای عشری بوده و در اصل یک خانوادهٔ ترک اهل طریقت بودند که با استفاده از حوادث سیاسی به سلطنت رسیدند.

اسم صفوی از اسم جد بزرگ شاه اسماعیل یعنی شیخ صفی‌الدین اردبیلی گرفته شده است. شاه اسماعیل مذهب اثنی‌عشری را مذهب رسمی دولت قرارداد. این خاندان

۱. مذهب شیعه که زاییدهٔ محبّت و ارادت به حضرت علی و اهل‌بیت او است، به شاخه‌های مختلفی تقسیم شده ←

که ترک خالص بودند، به منظور بهره‌گیری سیاسی طی شجره‌نامه‌ای خود را به سادات حسینی (از اولاد امام حسین‌بن علی(ع)) منصوب کردند.

شیخ صفی‌الدین که نام دولت صفوی از نام او است، در سال ۶۵۰ه‍ ق/۱۲۵۳م در آذربایجان ایران در قصبهٔ اردبیل به دنیا آمد، پدرش خواجه‌کمال‌الدین علیشاه است. شیخ صفی‌الدین دست پروردهٔ مؤسس طریقت حلواتیه یعنی ابراهیم زاهد* جیلانی است و پس از وفات او که به سال ۷۳۵ه‍ ق/۱۳۳۴م اتفاق افتاد، پسرش صدرالدین موسی شیخ اردبیل شد.

شیخ صفی‌الدین درایران شهرت بسیاری یافت و مریدان و محبان بسیاری پیداکرد، حتی محمدخدابنده، حکمران ایلخانی به زیارت او رفت واحترام بسیاری درحق او مرعی داشت.

شیخ جنید و شیخ حیدر

این خاندان شیخ تا زمان صدرالدین موسی و پسر او علاءالدین و پسر علاءالدین شیخ ابراهیم بدون دنبال کردن مقاصد سیاسی به نشر طریقت اکتفاکردند، اما از زمان شیخ جنید پسر ابراهیم به بعد، با استفاده از اوضاع آشفتهٔ سیاسی به منظورافزودن شاهی به مقام شیخی شروع به فعالیت کردند.

شیخ جنید، در زمان قره قویونلوها، آغاز فعالیت کرد، ولی اقداماتش دقت نظرجهانشاه را جلب کرد و بلافاصله او را از کشوراخراج کرد. از این روی جنید درصدد برآمد تا درمیان علوی‌های آناطولی اقدام به فعالیت کند. لذا از سلطان مراد دوم پادشاه عثمانی درخواست کرد تا محلی برای اقامت او درنظر گرفته شود، ولی از آنجایی که مقاصدش برای سلطان عثمانی آشکارشده بود، به او روی خوش نشان داده نشد و فقط به ارسال مبلغی پول اکتفا شد.

شیخ جنید که از این سو، روی خوش ندیده بود، به حوالی قرامان رفت و در آنجا نیز با آشکارشدن مقاصدش به میان عشیرهٔ وارساق از عشایر ترک رفت و بعد به همراه جمعیتی به حوالی صامصون و طرابزون رفت. بعدها جنید به اتفاق افرادش به طرابزون حمله برد، ضمن تصرف قرارگاه امپراتور شهر را اشغال کرد، ولی چون موفق به فتح قلعه نشد، بازگشت.

شیخ جنید، پس ازاین ماجرا به نزد اوزون حسن، حکمران آق قویونلو رفت. اوزون

← است. در بین این فرق مختلف، فرقهٔ اثنی‌عشری از فرقهٔ امامیه به وجود آمد که امروزه نیز مذهب رسمی ایرانیان است (نظریه و تفسیر نویسندهٔ کتاب است که عیناً برگردانده شده است. مترجم).

* شیخ زاهدگیلانی که مقبره‌اش در لاهیجان بر سر راه لنگرود قراردارد.ـم.

حسن به منظور استفاده از نیروهای شیخ جنید وطرفداران او علیه جهانشاه حکمران قره‌قویونلو، خواهرخود عالمشاه خاتون را به عقد او درآورد وپس از انقراض دولت قره‌قویونلو، شیخ را به زادگاه خانواده‌اش، یعنی اردبیل فرستاد.
شیخ جنید، به اتفاق مریدان خود، جنگهای متعددی علیه گرجی‌ها کرد. شیخ جنید درجنگی که به سال ۸۶۰هـ ق/۱۴۵۶م با سلطان خلیل حاکم شیروان کرد، کشته شد وپسرش شیخ حیدر، به جای پدرشیخ صوفیان اردبیل شد.

شیخ حیدر، حریص‌تر از پدرش بود. او نیز جنگهایی علیه گرجی‌ها کرد. او که مادرش خواهر اوزون حسن بود، دختر دائی اوزون حسن را به زنی گرفت و به دامادی او درآمد.

شیخ حیدر، به منظور عملی ساختن مقاصد سیاسی خود، درحملات خود به حوالی شیروان موفقیت کسب کرد. حاکم شیروان، یعقوب بیک حکمران آق‌قویونلو را از مقاصد شیخ حیدرآگاه ساخت و او نیز نیرویی به فرماندهی سلیمان بیژن برای مقابله با شیخ حیدر فرستاد. در جنگی که در گرفت، شیخ حیدر در شرف غلبه بر خصم بود که به وسیلهٔ تیری کشته شد و به آرزوی خود نرسید (۸۹۳هـ ق/۱۴۸۸م)

پس از این ماجرا سلطان یعقوب که اقدام به تعقیب این خاندان شیخ کرده بود، پس از تصرف اردبیل، پسران شیخ حیدر را به فارس منتقل و آنها را در قلعهٔ استخر زندانی ساخت که تا هنگام مرگ سلطان یعقوب یعنی تا سال ۱۴۹۰م در آن قلعه زندانی بودند.
پس از مرگ یعقوب دراثنای مبارزه‌ای که بر سرقدرت درخاندان آق‌قویونلو درگرفت، رستم‌بیک بن مقصودمیرزا، به منظوراستفاده از نفوذ پسران شیخ حیدرآنها را از زندان آزادساخت واجازه داد که در اردبیل سکونت بکنند و بر رقیبان آنها یعنی بایسنقرمیرزا و فرخ‌یسارحکمران شیروان غلبه کرد.

پس از مرگ شیخ جنید، بزرگ صوفیان اردبیل، شیخ علی پسر شیخ جنید و برادربزرگ شاه اسماعیل بود. وجودمریدان بسیار که دورشیخ علی و شاه اسماعیل گردآمده بودند، نظر رستم‌بیک را جلب کرد و او، شاه اسماعیل را نزد خویش آورد و اجازهٔ تماس و ملاقات با کسی را به او نداد. قصد او به قتل رسانیدن علی بود. شیخ علی با آگاهی از این مسئله به اردبیل رفت و افرادش را دورخود گردآورد. شیخ علی ضمن جنگ با افرادی که از سوی رستم‌بیک اعزام شده بود از اسب برزمین افتاد و گردنش شکست. او را گرفتند وسرش را از تن جداکردند. (۱۴۹۴م). به استثنای شاه اسماعیل سایر برادران شیخ علی نیز به قتل رسیدند.

شاه اسماعیل

شاه اسماعیل که هنوز خردسال بود، به وسیلهٔ مریدانش از اردبیل فراری داده شد و به نزد کار کیامیرزاحاکم گیلان که از خاندان امام علی(ع) بود رفت[۲].

رستم بیک به منظوراعادهٔ شاه اسماعیل چندین بار بـه حـکمران گـیلان پـیغام فرستاد ولی میرزاعلی هربار به بهانه‌ای از فـرستادن شاه اسمـاعیل خـودداری کـرد و اسماعیل همانجابزرگ‌شد.

پس از قتل رستم‌بیک از سوی سلطان بایزید دوم گوده احمدبیک برادر و دامادش به حکمرانی آق‌قویونلو رسید که به دنبال آن هنگامی که رقبای حکمرانی آق‌قویونلو بـا همدیگر در ستیز بودند شاه اسماعیل وسط میدان قدرت پرید!.

شاه اسماعیل که با قدرت عزم و اراده‌ای عظیم و جسارتی بسیار به مـیدان قـدرت درآمده بود، در سال ۹۰۷هـ ق۱۵۰۲م الوندمیرزا را درنخجوان شکست داد و وادار از فرار به دیاربکر کرد. به آذربایجان مسلط شد و باز در سال ۹۰۸هـ ق۱۵۰۳م مرادبیک را از خاندان آق‌قویونلو که حکمران عراق و فارس بود در همدان شکست داد، و شیراز و سپس بغداد را متصرف شد.

نخستین تماس شاه اسماعیل با عثمانی‌ها

شاه اسماعیل پس از فتح و استیلای کـامل بـه بـغداد و حـوالی آن در سال ۹۱۰هـ ق۱۵۰٤م فرستاده‌ای با هدایا به دربارسلطان بایزید دوم اعزام کرد و خبـر فتح بغداد را به اطلاع او رسانید وسلطان بایزید نیز متقابلاً تبریک برای او نوشت وفرستاد.

شاه اسماعیل و علاءالدوله

پس از فتح فارس و عراق توسط شاه اسماعیل، مرادبیک حـکمران فـارس و عـراق ناگزیر از فرار شد و به علاءالدوله حاکم ترکمن ذوالقدر پناهنده شد. شاه اسمـاعیل کـه دریافته بود مرادبیک و علاءالدوله قصد او را دارند با پیشدستی قصـد حـرکت بـه سوی البستان را کرد[۳] و بی‌آنکه حرکت خود را آشکار سازد بـه سوی الـبستان نرفـت بـلکه از مرز عثمانی گذشت و به حوالی طوقات آمد. به محض اینکه دولت عثمانی از ایـن مـاجرا

۲. خاندان کارکیا که مدت دویست‌وسی سال یعنی از سال ۷٦۰هـ ق (۱۳۵۹م) تا ۹۹۹هـ ق (۱۵۹۰م) در گیلان حکمرانی کردند، از اولاد «امام علی(ع)» بودند. آخرین حکمران این خـاندان کـارکیاخان احمـد درائر فشارهای شاه عباس به عثمانی‌ها پناهنده شد و شاه‌عباس نیـز سرزمـینهای او را بـه تـصرف درآورد.(۱۵۹۰م).

۳. به موجب تواریخ عثمانی، شاه اسماعیل قصد ازدواج با دختر علاءالدوله را داشت که در اثر مخالفت او با این درخواست قصد البستان را نمود.

خبر یافت، نیرویی به فرماندهی یحیی‌پاشا به سوی آنکارا اعزام کرد و نیز دربارهٔ سبب این تجاوز گستاخانه از شاه اسماعیل سئوال شد. پاسخ شاه اسماعیل چنین بود:

«پادشاه در حکم پدر من است. من به سرزمین او چشمداشتی ندارم.» و ضمن عنوان کردن یک رشته بهانه‌ها به سرعت وارد البستان شد.[٤]

علاءالدوله که شاهد آمدن سریع شاه‌اسماعیل از مسیر دیگری بود سردرگم و حیرت‌زده به کوه تورنا عقب‌نشست. شاه اسماعیل به هر نقطه‌ای که وارد شد آن را به آتش کشیدو تخریب کردو خارپوط ودیار بکررا به تصرف درآورد. (۹۱۳ هـ ق ۱۵۰۷ م)

علاءالدوله به منظور نجات دیار بکر، نیرویی به سرکردگی پسرش، ساری‌کاپلان به آن سوی گسیل داشت، ولی موفق نشد. اوستا جلی اوغلی محمدخان ساری کاپلان را دستگیر کرد و به قتل رسانید و دیار بکر به این ترتیب متصرف شد.

پس از این حادثه علاءالدوله به مجادله و مبارزهٔ خود ادامه داد، ولی دو پسر دیگرش را از دست داد و دست از امید شست.[5] (۹۱٤ هجری= ۱۵۰۸ م).

فعالیت شاه اسماعیل در آناطولی

پس از آنکه شاه اسماعیل، ایران، آذربایجان و عراق را تصرف کرد، به جرئتش افزوده شد. در آناطولی یعنی در خاک عثمانی تعداد زیادی علوی بود که بین آنها و صوفیان اردبیل از قدیم‌الایام مناسبات بسیار نزدیکی وجود داشت. افراد نیرویی که شاه تشکیل داده بود، به امر او کلاه تاج مانندی از ماهوت سرخ بر سر می‌گذاشتند، از این رو به طرفداران او قزلباش (سرخ‌سر) می‌گفتند و این اسم رسمیت و عمومیت یافته بود. شاه‌اسماعیل به منظور جلب هر چه بهتر و بیشتر علوی‌های آناطولی، از افراد خود عده‌ای را به میان آنان فرستاد و شروع به تبلیغات کرد و پنهانی مقدمات شورش و

٤. شاه اسماعیل از اینکه یکراست به سوی علاءالدوله حرکت نکرد و از خاک عثمانی گذشته دو هدف را دنبال می‌کرد:
نخست آنکه می‌خواست به علاءالدوله فرصت آمادگی ندهدو از نقطه‌ای که انتظارش را نداشت آغاز به حمله کند و دیگر آنکه می‌خواست با عبور از مرزعثمانی علوی‌های تحت‌حکومت عثمانی را تحریک کرده به آنها جرئت و جسارت بخشد.

۵. شاه اسماعیل پس از اینکه این چنین خودسرانه واردخاک عثمانی شد و سرزمینهای علاءالدوله را که یک حاکم ترکمن متبوع ممالیک بود ویران ساخت، سلطان ممالیک سخت متأثر شد، ولی هیچ نوع اقدامی علیه او نتوانست انجام بدهد.

عصیان گسترده‌ای را فراهم می‌ساخت و عواملی نیز وجود داشتند که این اقدامات و فعالیتها را تسهیل می‌کردند که از آن جمله بودند :ضعف پادشاه عثمانی، لاقیدی و لاابالیگری وزرا و رقابت شاهزادگان بر سر حکومت. بخصوص در اثنایی که بازار رقابت شاهزادگان عثمانی بر سر سلطنت سخت گرم شده بود، وقتی که (ارومیه‌لی نورعلی خلیفه)- نورعلی خلیفهٔ اهل رومیه- که از سوی شاه اسماعیل به آناطولی اعزام شده بود، به کوکالی حصار رسید، از علوی‌ها حدود سه الی چهارهزار سوار به اطراف او گرد آمدند و پس از شکست دادن نیروی سه الی چهارهزار نفری فائق‌بیک (پاشا) که به سوی آنها اعزام شده بود، طوقات را تصرف کرده به اسم شاه‌اسماعیل خطبه خواندند و نیرویی متشکل از عشایر افشار، وارساق، قرامانی، طورقود بوزوق‌لو، تکه‌لی و حمیدایلی گردآوری کرده، آغاز به فعالیت کردند.

از سوی شاهزاده احمد حاکم اماسیه نیرویی به فرماندهی یولارکستی سنان بیک برای مقابله با آنان اعزام شد که او هم شکست خورد. اما پس از مدتی با به حکومت رسیدن یاووز سلطان سلیم این اوضاع خطرناک، سروسامان به خود گرفت.

شاهقلی

شاهقلی این قزلباشی که به او بابا تکه‌لی و یا قرابییق (سبیل‌سیاه) می‌گفتند و در تواریخ عثمانی از او به نام شیطان قلی نام برده‌اند، پسر مردی است به اسم حسن خلیفه از جانشینان شیخ حیدرپدر شاه اسماعیل از اهالی ده یالم‌لی از توابع بخش قورقودایلی. حسن خلیفه دوبار به خدمت شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل رسیده و در خدمت او مانده بود و سپس به مقام جانشینی رسیده، به امر او جهت تبلیغ مردم به نفع شیخ حیدر به زادگاه خودش تکه‌ایلی (در حوالی انطالیه) اعزام شده بود.

حسن خلیفه و پسرش شاهقلی در حوالی انطالیه و در جوار ده خود، در غاری رفته در آنجا به عبادت مشغول شدند و شهرت بسیاری کسب کردند. حتی شهرت تقوا و زهد آنان به گوش سلطان بایزید رسید و او سالیانه شش الی هفت هزار آقچه برای آنان می‌فرستاد و از آنان طلب دعای خیر می‌کرد. به این ترتیب قرابییق (شاهقلی) بعد از مدتهای متمادی فعالیت زمینه را مساعد ساخت و طرفداران کافی پیدا کرد، شاه اسماعیل توسط او، خلیفه‌هایی به سرز، سلانیک، ینی‌جهٔ‌زاگره، فلبه و صوفیه و دیگر بخشهای تابعه آناطولی غربی و روملی فرستاد که مردم را به بیعت از شاه اسماعیل دعوت کردند و شاهقلی با بهره‌گیری از عدم رضایت حاکم در بین شاهزادگان و

لاقیدی ارکان دولت آغاز به عصیان کرد. او ده هزار مرد تحت فرمان خود داشت و در همان اثنا خزانه شاهزاده قورقود را که از انطالیه به مانیسه فرستاده شده بود، ضبط کرد و پول هنگفتی به دست آورد و با اعلام اینکه خلیفه شاه اسماعیل است، حمله را آغاز کرد. به انطالیه هجوم برد و قاضی آنجا را به قتل رسانید، پس از حمله به بخشهای قزلجه‌قیه، ایسانتوس، المالی، بوردور و کچی‌بورلی حکام آنجا را با بسیاری از مردمشان به قتل رسانید و به نزدیکی کوتاهیه رسید.

نخستین هدفش تصرف حوالی قرامان بود. قراگوزاحمد پاشا مأمور سرکوبی آنان شد. اما قراگوزپاشای بی‌تجربه که آنان را دست کم گرفته بود، با نیروی اندکی به مقابله رفت. نخست خصم را شکست داد، ولی بعدا مغلوب شد و خود نیز به اسارت افتاد. شاهقلی، کوتاهیه را محاصره کرد و احمدپاشا را در مقابل قلعه به قتل رسانید ولی موفق به تصرف شهر نشد (۲۳محرم ۹۱۷ هـ ق ۱۵۱۱م).

والی مانیسه، قورقود این واقعه را به مرکز گزارش کرد. خادم علی پاشا وزیر اعظم، والی اماسیه شاهزاده احمد، محمد پسر فرماندار بک‌شهری و یا نیقده شاهزاده شهنشاه و عثمان پسر شاهزاده احمد مأمور سرکوبی شدند. نیروهای شاهقلی پس از کشتن حیدرپاشا، حاکم قرامان، به سوی شمال پیشروی آغاز کردند.

شاهزادگان مأمور به جنگ در محل آلتون تاش (واقع در کوتاهیه) به علی‌پاشا پیوستند و شورشیان را در کوه صعب‌العبوری محاصره کردند. شاه زاده احمد با طرح این مسئله که با سرکوبی عصیانگران سلطنت از آن من خواهد شد، نیروهای ینی‌چری همراه علی‌پاشا را به بیعت از خود دعوت کرد، اما جواب رد شنید. در این گیرودار شورشیان محاصره شده، راهی یافتند و از محاصره نجات پیدا کردند. علی‌پاشا بلافاصله درصدد تعقیب آنان برآمد اما شاهزاده احمد که از رد پیشنهاد خود رنجیده خاطر شده بود، خود به همراه علی‌پاشا نرفت، بلکه پسرش علاءالدین را به همراه او فرستاد و خود به محل حکمرانیش بازگشت.این لاقیدی موجب تأثر افراد گارد مخصوص شاهی شد. خادم علی‌پاشا در چوبوق اوا به نیروهای شاهقلی رسید و در محلی به نام «گدیک خانی»[۶] جنگ درگرفت. سپاهیهای قرامان در اثر اختلافی که مابینشان بروز کرد، دست از جنگ کشیده، پراکنده شدند. علی‌پاشا با کوشش بسیاری از متلاشی شدن

۶. نام این محل در **تاج‌التواریخ** به نام گوک چای و در اثر سولاق زاده، گوک‌خان قید شده است.

نیروهای خود، جلوگیری کرد. در این اثنا، شاهقلی در اثر اصابت تیری بـه قتل رسیـد. نیروهای قزلباش دستخوش آشفتگی شدند. خادم علی پـاشا بـا شجـاعتی غـیرضروری مهمیز به اسب خود زد و پیش رفت و چون از قوای اصلی خود دور افتاد، افراد شاهـقلی او را محاصره کرده با نیزه به قتلش رساندند. (۱۹ ربیع‌الاخر سال ۹۱۷ هـا ق/ ۲ تـموز سال ۱۵۱۱ م)[۷]. نیـروهای دولتی که بی‌سرپرست مانده بود،پیشروی نکردندوباقیمانده قـوای شاهـقلی نیـز بـــه سوی ایران عقب نشست.[۸] این غارتگران هنگامی که در مرز ارزنجان بودند به یـک قـافله پانصدنفری از تجار که قصد عزیمت از تبریز به آناطولی را داشتند، حمله بـردند و آنان رابه قتل رسانیدند. به همین جهت شاه اسماعیل نیز که به تجار و امـر تـجارت اهـمیت بسیاری قائل بود، عده‌ای از آنان را کشت. (۹۱۷ هـ ق/ ۱۵۱۱ م).

۷. در مورد تعقیب خانواده‌های شاهقلی، نامه‌ای از شاهزاده احمد خطاب به دیوان همایونی وجود دارد (آرشیو توپقاپی سرای. شماره ۳۰۶۲. پاکت مربوط به شاهزاده احمد). شاهزاده احمد در ایـن نامـه شرح داده است که چگونه علی‌پاشا مانع او از تعقیب شورشیان شد و گفت: «حاضرم سرم بـرود ولـی تـو نروی» و نیز رفتن ینی‌چری‌ها رانیز مناسب‌تشخیص نداده بود. باز در این نامه عنوان شده است که علی پـسر خـادم علی‌پاشا با پدر همداستان بوده است.

۸. حکومت عثمانی به دنبال واقعه شاهقلی و پس از تصرف اسپارطه و انطالیه و حوالی آن قزلباش‌ها را به حوالی مودن و قوروق واقع درموره وادار به مهاجرت کرد.

فصل ۱۸

آخرین جنگ سلطان بایزید دوم و حکمرانی سلطان سلیم

شاهزاده‌ها و آخرین جنگ با یزید دوم

قیامت صُغری

در اثر زلزله‌ای که شب سه‌شنبه بیست و پنجم ربیع‌الاخر سال ۹۱۵ هـ ق/ آگوستوس ۱۴۰۹ م در آماسیه، طوقات، سیواس، چوروم و حوالی آن که ممالک روم گفته می‌شد، آغاز شد و چهل و پنج روز به شدت ادامه داشت، مردم دوماه در بیرون و زیر چادرها به سر بردند. نظیر این زلزلهٔ شدید در استانبول و ادرنه هم روی داد. در زلزله‌ای که در استانبول به وقوع پیوست و نام قیامت صغری به خود گرفت، یکصد و نه مسجدو یکهزار و هفتاد خانه خراب و پنجهزار نفر کشته شدند. حصار سه لایهٔ استانبول که از امیری قاپی تا یدی‌کوله کشیده شده بود، فروریخت و از یدی‌کوله تا مرز اسحاق پاشا، خراب شد. به جز آن، گنبد و سرستونهای مسجد فاتح، ترک برداشت و گنبد عمارت، بیمارستان و بعضی از مدارس، صحن و سایر مدارس نیز فرو ریخت. در سمت فاتح محلهٔ قرامان سراسر ویرانه شد. گنبد مسجد سلطان بایزید، متلاشی شد. گنبد مسجد خادم علی‌پاشا (مسجد علیق علی‌پاشا واقع در دیوان یولی) خراب شد و شش ستون از ستونهای آت میدانی واژگون شد. قسمت مشرف به‌دریای ینی‌سرای (توپقاپی) تخریب شد.

سلطان بایزید در اثر وقوع زلزله در استانبول به ادرنه رفت، ولی در نهم رجب همان سال یعنی پانزده روز پس از زلزلهٔ استانبول در ادرنه نیز زلزله‌ای به همان شدت رخ داد. معمار خیرالدین طی پانزده روز برای پادشاه در ادرنه یک خانهٔ چوبی ساخت و بایزید در آن سکونت کرد. در سوم شعبان همان سال باز در ادرنه زلزله‌ای به شدت زلزلهٔ قبلی رخ طونجه طغیان کرد و عده‌ای بسیار کشته شدند.

برای بازسازی نقاط تخریب‌شده استانبول با جمع‌آوری یک نفر از هر خانه و اخذ دوآقچه از هر منزل جراخور (عملهٔ مزدبگیر) تدارک دیده شد و به این ترتیب از آناطولی سی و هفت هزار و از روملی بیست و نه هزار جراخور و سه هزار معمار و غیره آورده شد. به جز آلفده از یایاها و طایفهٔ مسلم سه هزار مرد مأمور گچ‌مالی شدند و به این ترتیب به منظور احداث بناهای دولتی در استانبول و حوالی گالاتا کار ساختمانی در هجدهم ذی‌الحجهٔ سال ۹۱۴ هـ ق آغاز و طی شصت و پنج روز کار، احداث آن بناها به پایان رسید[۱].

شاهزاده‌های عثمانی

سلطان بایزید دوم هشت پسر -به ترتیب سن- به نامهای عبداله، شهنشاه، عالمشاه، محمود، محمد، احمد، قورقود و سلیم داشت که از این تعداد به جز احمد، قورقود و سلیم در زمان حیات پدر درگذشته بودند. در بین آنهایی که در قید حیات بودند، احمد، قورقود و سلیم بودند[۲].

شاهزاده قورقود، والی صاروخان (مانیسا)، شاهزاده احمد والی (آماسیه) و شاهزاده سلیم والی طرابزون بود. گذشته از آنها، پسران این سه شاهزاده و پسران بعضی از شاهزاده‌های متوفی، در استانهای کوچک به سمت حاکم خدمت می‌کردند. مثلا سلیمان، پسر سلیم، نخست به سمت حاکم قره‌حصار شرقی تعیین شد، ولی در اثر

۱. در بین مکانهای تعمیرشده می‌توان از حصار قلعه‌ها، مخازن گالاتا، قزل کولەسی که‌کوله بحرین نیز گفته می‌شد، حصارهای روملی و آناطولی، پلهای چکمجه، قلعه سیلیوری و نیز حصارهایی که به آنها بورگوس گفته می‌شد، نام برد. تمامی کارهای ساختمانی با نظارت معمار خیرالدین بن معمار مراد، انجام گرفت (تاریخ عالی، جلد یک- چاپ نشده- صفحهٔ ۲۰۱-۲۰۰).

۲. به موجب تحقیقات اخیر، از هشت پسر بایزید دوم، بزرگترین‌شان عبداله بود و دیگران به ترتیب سن عبارت بودند از: شهنشاه، عالمشاه، احمد، قورقود، سلیم، محمد، و احمد و سه شاهزاده که اواخر عمر بایزید زنده بودند به ترتیب سن، احمد، قورقود و سلیم بودند.

اعتراض شاهزاده احمد مبنی بر نزدیک بودن محل حکومت سلیمان به محل حکومت او، سلیمان به بولی منتقل شد. ولی باز این انتصاب جدید نیز با اعتراض شاهزاده احمد مواجه شد، زیرا او مایل به وجود رقیبی بین محل حکومتش با استانبول نبود، به این جهت باز به انتصاب پسر شاهزاده سلیم اعتراض کرد، از آنجایی که درخواستهای شاهزاده احمد از پدر هرگز مواجه با پاسخ منفی نمی‌شد، این بار نیز اعتراضش مورد قبول افتاد و بنا به اصرار شاهزاده سلیم که مایل به انتصاب پسرش در محلی نزدیک محل حکمرانی خود بود، به شاهزاده سلیمان حکومت کفه داده شد[۳] و پسر احمد به جای او حاکم بولی شد.

محمد چلبی پسر شاهزاده شهنشاه حکومت بک‌شهری را داشت که پس از مرگ پدرش که والی قرامان بود، به حکومت قونیه منصوب شد. عثمان چلبی پسر عالمشاه نیز حاکم چانقری بود.

از سه پسر شاهزاده محمود، یعنی اورخان، موسی و امیرخان با انتقال محل خدمت پدرشان به مانیه، اورخان حاکم قسطمونیه و موسی حاکم سینوپ شد. امیرخان هنوز خردسال بود.

شخصیت قورقود و عزیمتش به مصر

از سه پسر سلطان بایزید که در قید حیات بودند، پسر وسطی یعنی قورقود در سال ۸۷۲ هـ ق ۱٤٦٧م متولد شد. هنگامی که بسیار خردسال بود، نزد پدر بزرگش ماند و زیردست او بزرگ شد و تحصیلاتش را به پایان رسانید. تحصیلکرده، عالم، فاضل، شاعر و موسیقی‌شناس بود. درباره حقوق اسلامی اطلاعات وسیعی داشت. زبان عربی را می‌دانست و به آن زبان می‌نوشت. بعضی از نامه‌هایی که به پدرش می‌فرستاد به زبان عربی بود. در شعر حریمی تخلص می‌کرد و با این تخلص اشعاری دارد. در ذی‌الحجه سال ۸۸۸ هـ ق در زمان پدرش نخست والی مانیسه شد، ولی بعدا در اثر تشبثات برادرش احمد به انطالیه که دور از استانبول بود منتقل شد.

۳. به موجب نوشته **تاج‌التواریخ** جلد ۲ صفحه (۱٤٦ـ ۱۳۵) سلیمان در ربیع‌الاخر سال ۹۱۵ هـ ق (تموز ۱۵۰۹م) هنگامی که پانزده ساله بود به فرمانداری منصوب شد.(**آرشیو توپقاپی** شماره ۹۵۱۰). سلیم درخواست کرد که به پسرش سلیمان حکومت استانی تفویض شود اما چون نقاطی را پیشنهاد کرده بود که از محل حکومت خود او یعنی طرابزون دور بود این تقاضا مورد قبول واقع نشد، بلکه دو محل یعنی قره‌حصار شرقی و کفه تعیین شد که سرانجام کفه را به او دادند. (**آرشیو توپقاپی**. شماره ۵۹۷۰).

قورقود در اواخر سلطنت پدرش در اثر آشفتگی موجود در اداره امور دولت و نیز به سبب اضطراب و نگرانی ملت، طی نامه‌های تلخ و مؤثری به پدرش، بارها اخطار و او را آگاه ساخته بود. قورقود پس از آگاهی از فعالیت خادم علی‌پاشا وزیر اعظم و بعضی از رجال برای به سلطنت رسانیدن شاهزاده احمد، با توجه به اینکه بر اثر کفایت در ادارهٔ امور از سوی پدرش انتظار جانشینی سلطنت را داشت از این امر متأثر شد و در اثر اقدامات شاهزاده احمد، این تأثر بیش از پیش شد و پس از آنکه استدعای او دربارهٔ تعیین دوبارهٔ محل خدمتش در مانیسه مورد قبول نیفتاد، دچار یأس و حرمان شد و به طور ناگهانی با هشت کشتی که متعلق به او بود، به همراه متجاوز از هشتاد برده و بیش از هفتاد نفر از اطرافیانش به مصر رفت و طی عریضه‌ای که به پدرش فرستاد، قصد خود را از این مسافرت، زیارت حج عنوان کرد. (محرم سال ۹۱۵ هـ ق نیسان ۱۵۰۹ م[۴]).

به این ترتیب قورقود که مسیر عمویش جم سلطان را طی کرده بود، به مصر رفت واز سوی سلطان مصر سخت مورد احترام واکرام قرار گرفت و ممالیک مصر ضمن دادن هدایایی حقوق ماهانه‌ای نیز برای او اختصاص داد.

شاهزاده قورقود در نخستین ملاقات خود با سلطان مصر، در مقام پسر یک سلطان بر گردن ممالیک مصر بوسه زد و به این ترتیب نشان داد که او را چون پدر خویش به حساب می‌آورد.

۴. مورخ عالی در سی و ششمین واقعه چنین می‌نویسد:
«با اشاره ضمنی بایزید بر نامزدی شاهزاده احمد به جانشینی او، علی پاشا نیز از این فکر طرفداری کرد. گذشته از آن قبلا «خاص» به شاهزاده قورقود داده شده بود که این خاص از طرف خادم علی‌پاشا وزیر اعظم بازپس گرفته شد. شاهزاده قورقود از این مسئله شکایت کرد که برای نصیحت شاهزاده یکی از حکام شرع معروف به نام امام‌علی مشهور به مولا نا علاءالدین به انطالیه اعزام شد و با شاهزاده ملاقات کرد. شاهزاده با گفتن این جمله که «من نیازی به سلطنت و ولا یت ندارم» استغنا نشان داد. به او پیشنهاد شد که بعضی از اراضی وقفی ازمیر به خاص‌های او اضافه شود که مورد قبول شاهزاده قرار نگرفت. بعدا پیشنهاد شد که سالیانه از آقچه‌های خراجی، ۱۸ بار محتوی آقچه به او داده شود که در این باره نیز سکوت اختیار کرده بود و وزرا فکر کرده بودند که به این ترتیب اختلاف حل‌شده است که خبر عزیمت ناگهانی شاهزاده به مصر اضطراب و هیجان بیحدی را موجب شد. (عالی این مطالب را از تاریخ ادرنه لی نشری افندی که در آن زمان حیات داشت و نیز از درمکنون نقل کرده است.)

*- در مورد «خاص» و دیگر اراضی که بمنظور استفاده از عایدات آن به افراد داده می‌شد به جلد یک مراجعه فرمائید.م.

احتمال اینکه رفتن قورقود به مصر و سپس قصد عزیمتش به حج سبب بروز اختلاف بین دولت عثمانی وممالیک شود، سلطان مصر را وا داشت که در این باره محتاطانه عمل کند، لذا با عزیمت قورقود به حج موافقت نکرد.

قورقود بعداً از عمل خود پشیمان شد، برای رهایی از وضع موجود به وسیلهٔ نامه‌ای به خادم علی پاشا وزیر اعظم متوسل شد و پس از شنیدن جواب مساعد در مورد بازگشت ونیز آگاهی از ترقی قیمت خاص‌هایش با توصیه و خواهش سلطان مصر دایر به عفو او از سوی پدر به انطالیه بازگشت.

هنگامی که شوالیه‌های رودس از عزیمت شاهزاده به مصر و نیز قصد بازگشتش باخبر شدند، منتظر او شدند تا چون جم سلطان از او نیز به صورت آلت دستی استفاده بکنند، اما موفق به این کار نشدند. قورقود به محض رسیدن به انطالیه ورود خود را به پدرش خبر داد و هدایایی نیز برای او فرستاد.

قورقود بیش از یک سال در مصر ماند. بنا به نوشتهٔ ابن ایاز، قورقود جوان برازنده‌ای بود بین سی الی چهل سال، با قد متوسط، گندمگون، لاغر اندام و با ریش مشکی.

قورقود که موفق نشد موافقت پدر را برای نزدیک شدن به استانبول جلب کند، از انطالیه به مانیسه منتقل شد و به هنگام جنگ قدرت‌بین شاهزاده احمد و شاهزاده سلیم، جانب سلیم را گرفت و در عصیان ینی چری‌ها برای به سلطنت رسانیدن سلیم، ناگهان به استانبول رفت و برای به دست آوردن حکومت به ینی چری‌ها پناهنده شد.[۵]

شاهزاده احمد

شاهزاده احمد در بین پسران بایزید که در حیات بودند، بزرگترین‌شان بود که در سال ۱۴۶۵ م به دنیا آمد. از آنجایی که پدر سخت به او تعلق خاطر داشت واز سوی دیگر خادم علی پاشا وزیر اعظم نیز طرفدار او بود، لذا انتخاب او به جانشینی پدر سخن روز بود. به سبب آنکه شاهزاده احمد، فردی میانه‌رو ومدّبر بود، عده‌ای از رجال

۵.شاهزاده به راهزنان دریایی ترک به ویژه اوروج رئیس و برادرش، خضر رئیس (بارباروس) کمک کرده بود. به جز آن زمانی که حاکم انطالیه بود با دادن پول، اسرای ترک را که در دست شوالیه‌های رودس بودند، آزاد کرد. «**تاریخ عالی**. جلد ۲ برگ ۳۲».

خواستار جانشینی او بودند و بین ارکان دولت طرفداران بسیار داشت.حتی خادم علی پاشا که مأمور سرکوبی شاهقلی شده بود، ضمن ملاقات با شاهزاده احمد، از سوی پدر به او اطمینان داده بود که به سلطنت خواهد رسید و اضافه کرد که این امر به دنبال سرکوبی شورش شاهقلی عملی خواهد شد و شاهزاده احمد که خود را سلطان آینده می‌دانست بذل و بخشش بسیار در حق سربازان و فرماندهان لشکر روا می‌داشت.اما در این بین پاسخ ینی چری‌ها او را سخت متأثر ساخت. زیرا آنها در پاسخ دعوت شاهزاده احمد مبنی بر بیعت با او، پاسخ داده بودند «تا زمانی که پادشاهمان زنده است، ماکسی را به عنوان حکمران قبول نمی‌کنیم. احمد بیشتر از همه از جانشین شدن برادرش قورقود اندیشناک بود. کشته شدن صمیمی‌ترین طرفدار شاهزاده احمد، یعنی خادم علی پاشا در جنگ با شاهقلی کار را اندکی خراب کرد، اما هم پدرش و هم عده‌ای از رجال دولت چون میخال اوغول لاری و دیگر حکام روملی، هواخواه او بودند. حتی آقنجی‌های روملی به او پیغام داده بودند که: «منتظر چه هستی، ما تابع تو هستیم» (مکتوبات جاسوس سلطان احمد. توپقاپی شمارهٔ ۷۹۹۳).

اما چون شاهزاده احمد به سبب کشته شدن خادم علی پاشا شورشیان طرفدار شاهقلی را تعقیب نکرد و به آماسیه بازگشت، این مسئله موجب ناخشنودی ینی چری‌ها شد.

شاهزاده شهنشاه

طبق روایت شاهزاده شهنشاه در سال ۸٦۹ هـ ق ١٤٦٤ م متولد شد. مادرش حوینشاه خاتون دختر نصوح بیک از خاندان قرامانیان[6] بود. او که بعد از برادرش شاهزاده عبداله بزرگ‌ترین پسر بایزید بود، والی قرامان شد و وارد ماجرای مناقشهٔ جانشینی پدر نشد و در پنجم ربیع‌الاخر سال ۹۱۷ هجری یعنی نه ماه قبل از تفویض سلطنت به سلیم در قونیه وفات یافت[7] و در بورسه کنار آرامگاه سلطان مراد دوم به خاک سپرده شد. شاه اسماعیل با او مکاتبه داشت. شهنشاه معتمدترین کس شاه در آناطولی بود.

٦.نشریهٔ قونیه‌شمارهٔ ۳۲. صفحهٔ ۱۷۹۵.

۷. نامهٔ ارسالی از سوی مادر شهنشاه به وزرا و ارکان دولت در بارهٔ وفات شهنشاه.آرشیو توپقاپی سرای شمارهٔ ۳۰۵۸.

شاهزاده سلیم

در سال ۸۷۵ هـ ق / ۱۴۷۰م در آماسیه متولد شد و در زمان سلطنت پدرش والی طرابزون بود. به طوری که تعریف می‌کنند، متوسط القامه بود و صورت گرد سرخ و سفیدی داشت. ابروانش پیوسته و دندانهایش سفید بود. چهارشانه بود و ستبر سینه. ریش نداشت و سبیلهایی دراز و نگاهی خشن داشت.

شاهزاده سلیم از آنجایی که از مدتها پیش خبر داشت که پدرش بر اثر نابسامانی امور قصد کناره‌گیری از سلطنت را دارد، لذا تدابیر لازم را اتخاذ کرد. از آنجایی که در این خاندان قانونی برای وراثت سلطنت وجود نداشت و به موجب قانوننامه تنظیمی توسط فاتح شاهزاده‌ای که به سلطنت می‌رسید می‌بایست سایر برادرانش را به قتل می‌رسانید از اینروی سلیم وضعیت برادرانش قورقود و احمد را از نظر دور نمی‌داشت. ولی از آنجایی که از استانبول دور بود قادر به دریافت اخبار بطور سریع و منتظم نمی شد و در اثر درخواست شاهزاده احمد، پسرش سلیمان نیز از بولی به کفه منتقل شده بود.

شاهزاده احمد به سبب اعتدال و خلق و خوی سلیم مورد احترام کلیه رجال دولت بود، برعکس سلیم در اثر خشونت و پرتحرک بودن و کردار سنگدلانه‌اش تخم ترس در اطراف خود پراکنده بود. سلیم با دفع شاه اسماعیل که در ارزنجان و حوالی آن دست به فعالیت زده بود، از آن منطقه و با جنگ علیه گرجی‌ها در آن حوالی، خودی نشان داد و سبب شد که این اقدامات به منزله اتخاذ حرکتی سرکشانه علیه پدر تلقی شود.

شاهزاده سلیم در مقام مقابله با اقدامات برادرانش که درصدد تصاحب سلطنت بودند، آمادگیهای لازم را کسب کرد و به جز از نیروهای خود از قوای خان کریمه نیز استفاده کرد. چنانکه هنگامی به روملی می‌رفت، نیرویی مرکب از سیصدو پنجاه سرباز تاتا به فرماندهی پسر کوچک خان کریمه در معیت خود[8] داشت و به وسیله طرفدارانش حمایت ینی‌چری‌ها را که در این امر بسیار موثر بودند، به خود جلب کرده بود.

بزرگ‌ترین خواست و آرزوی سلیم که در صورت تحقق او در راه رسیدن به مقاصد خود یاری می کرد، انتقال به محلی نزدیک به مرکز حکومتی بود. به همین منظور حکمرانی یکی از ایلات روملی را که متناسب به مقاصدش بود، درخواست کرد و

۸. گزارش مارکوچ اوغلی بالی بیک. آرشیو توپقاپی سرای. شماره ۶۳۲۹.

بلافاصله نیز از کفه و کریمه[۹] به سوی طونه حرکت کرد و با وجود آنکه به جز طرابزون، کفه نیز به او داده شد، نپذیرفت[۱۰] و مجددا خواهش خود را از پدر تکرار کرد. این بار برای نصیحت شاهزاده یکی از علما به نام نورالدین ساری گوز اعزام شد، اما سلیم او را بازپس فرستاد، به او گفته شد: «درآناطولی هر منطقه‌ای خواستی به تو می‌دهیم» ولی او در پاسخ گفت: «تا با پدرم روبرو نشوم، جواب نخواهم داد» و چون در برابر تقاضاهای خود پاسخ دلخواهی دریافت نداشت، بلافاصله با نیروهایی که از حاکم «کریمه» گرفته بود از راه سیلیستره به روملی بالکان‌ها رفت. ساری‌گوز برای بار دوم به نزد او اعزام شد و جواب رد داد.[۱۱]

شاهزاده احمد والی اماسیه که خود را به طور قطعی جانشین پدر می‌دانست و رفتن قورقود را بدون اجازهٔ پدر ازانطالیه به مانیسه و ورود سلیم را به روملی عمل صحیحی نمی‌دانست، لذا برای قورقود و سلیم از پدر اجازه خواست، اما سلطان بایزید این پیشنهاد را که سبب ایجاد تشتت عظیمی در کشور می‌شد، رد کرد که بالطبع این امر سبب تکدر خاطر شاهزاده احمد شد.

به محض اینکه خبر ورود شاهزاده سلیم به روملی به استانبول رسید وزرا برای بردن شاه به ادرنه حرکت کردند و درصدد برآمدند تا نیرویی نیز برای مقابله با سلیم اعزام دارند. شاهزاده سلیم که از این ماجرا آگاهی یافت، پیغام داد که «من عاصی

۹.**تاریخ هامر** می‌نویسد که منگلی‌گیرای پدر زن سلیم بوده است. (جلد ٤ صفحه ۲٤۳).

۱۰.سلیم پس از آنکه از کریمه حرکت کرد و به سوی طونه آمد، در نامه‌ای که به وزیر اعظم ارسال داشت، فرمانداری سیلیستره را درخواست کرد و از او خواست تا به اطلاع پدرش برساند اگر چنانچه عایدات کفه بسنده نباشد، مقرری او از عایدات کیلی و آق قرمان تامین شود. (**آرشیو توپقاپی** شماره ٤٥٤۳).

۱۱.آخرین ملاقات ساری‌گوز با سلیم:

«چون به حضور شاهزاده رسیدم و معروض داشتم که شاهنشاه دولت پناه سلام دارند و از حالتان جویا شدند. شاهزاده سکوت کردند و وقتی معروض داشتم که رضای پادشاه دولت پناه سعادت در این است، چنین پاسخ دادند که من چندین بار اتفاق افتاد که موجب عدم رضایتشان شدم، آیا ایشان تازه دریافته‌اند؟ اصرار در تکرار گناه صغیره خود گناه کبیره است، ولی معلوم نیست که اصرار در گناه کبیره به کجا خواهد انجامید. غرض ایشان از جلب رضایتشان رفتنم به طرابزون است اگر جبرئیل از آسمان نازل شود و آن را از من بخواهد قبول نخواهم کرد و چون گفتم اگر امر شریف شاه را امتثال نکنی و با پادشاه دولت پناه به مخالفت برخیزی سبب بروز فتنه خواهد شد، پاسخ داد، بگذار هرچه می‌شود، بشود...» (**آرشیو توپقاپی**، شماره ٦۳۲۲).

نشده‌ام، برای عرض تعظیم و تکریم قصد رسیدن به خدمت پدر را دارم». و در حق نماینده‌ای که از سوی پدر برای نصیحت او فرستاده شده بود، نهایت احترام را مرعی داشت و فرستاده پس از بازگشت اظهار داشت که شاهزاده به قصد دست‌بوسی پدر حرکت کرده است. مخالفین سلیم که این اقدام را دسیسه‌ای بیش نمی‌دانستند، برای مقابله با او والی روملی، حسن پاشا را اعزام کردند. اما حسن پاشا یا نمی‌خواست با سلیم به جنگ برخیزد و یا خود جسارت این کار را نداشت، به ادرنه برگشت که از این رو شاه شخصا برای مقابله با سلیم حرکت کرد.

چون که سلطان بایزید پیر شده بود، بر کالسکه نشست و در چوکوچایر به مقابل اردوگاه سلیم رسید و سلیم قاطعانه و مصرانه از نیروهای خود خواسته بود که تا اقدامی از سوی نیروهای طرف مقابل صورت نگرفته است دست به هیچ تعرضی نزنند و هنگامی که از پنجرهٔ کالسکه نیروهای پسرش را که برای دست‌بوسی او به حرکت درآمده و پیش می‌آمدند نشان بایزید دادند. بایزید از شدت تأثر گریست. با استدعای حکام و آقنجی‌های نیرومند روملی که به احتمال زیاد طرفدار سلیم بودند، ضمن انصراف از اقدام به جنگ، توافقی نیز حاصل شد. به موجب آن ضمن اعزام هیئتی نزد سلیم به او اطلاع دادند که فعلا امکان ملاقات با پدر وجود ندارد، ولی در ضمن به او قاطعانه اطمینان دادند که شاهزاده احمد، ولیعهد نخواهد شد. ضمنا فرمانداری سمندره از ایالات روملی که مورد درخواستش بود به اومحول[۱۲] خواهد شد و ضمن ارسال فرمان مربوطه ایالات آلاجاحصار و ایزورمیق نیز به آن[۱۳] اضافه شد. شاه ضمناً خاطرنشان

۱۲. «عرض بنده این است که دعاگوی شما مولانانورالدین ساری‌گوز آمد و خبر داد که سمندره را پذیرفته‌اند و پاسخ نیز آورده است. از آنجایی که دیرگاه بود، به حضور تشرف حاصل نشد، انشاءالله وقتی به اتفاق مولانا به حضورشرفیاب شدیم، به عرض خواهم رسید. باقی بسته به فرمان شما است...

بنده فقیر

عریضه قوجا مصطفی پاشا وزیر اعظم به بایزید دایر بر قبول فرمانداری سمندره، از سوی شاهزاده سلیم.آرشیو موزه توپقاپی سرای شماره ٦٢٦٥.

۱۳. شاهزاده احمد نامه‌ای در این باره به هرسک‌زاده احمد پاشا می‌نویسد که این نامه تقدیم سلطان بایزید می‌شود، شاهزاده احمد در این نامه عنوان می‌کند که: «برادرم سلیم به قصد عصیان و شورش در روملی لشکر کشید، به قصد خداوندگار- منظور سلطان بایزید- به حرکت درآمده در مقابل این اقدام او برخلاف عادت ولایات سمندره و ویدین و نیکبولی و بعضی از معادن و خراج و بعضی خاص‌ها و پانصد هزار آقچه به او داده شده. به ظاهر سه ایالت به او تفویض شد، ولی در حقیقت می‌توان گفت که تمامی روملی از آن او شد و از سلطنت، برای پدرم جز خطبه و سکه چیزی به جای نماند. حال آنکه من جز رضایت پدرم خواستار ←

ساخت که هیچ یک از پسرانش را بر دیگری ترجیح نداده به ولیعهدی انتخاب نخواهد کرد. به این ترتیب با این عهد و پیمان اولین صفحهٔ کتاب این حادثه را به پایان رسانید.

سلیم که بدینسان موفق به جلوگیری از انتخاب ولیعهد شده بود، با قوای تحت فرماندهی خود به سمندره نرفت و با توصیه حکام روملی در حوالی اسکی زاغره و فلبه ماند و از سوی خود نماینده‌ای به سمندره فرستاد.

وزیر اعظم خادم علی‌پاشا خبر انتصاب سلیم را به ولایت سمندره قبل از جنگ با شاهقلی شنید که از این بابت سخت ناراحت شد. در عین حال طرفداران شاهزاده احمد، تمامی قضایا را به اطلاع وزیر اعظم رسانیده بودند.

مجادله بین پدر و پسر و حکمرانی سلیم

جنگ قارشدران

شاهزاده سلیم به سمندره نرفت و در این کار مسامحه می‌کرد و هربار که از مرکز به او دستور داده می‌شد، به محل مأموریت خود عزیمت کند به عرض می‌رسانید که در انتظار نتیجهٔ جنگ با شاهقلی و گرفتن خبر پیروزی علی پاشا است.

جنگ با شاهقلی ادامه داشت ولی علی‌پاشا به جای به دست آوردن پیروزی به قتل رسید و شاهزاده احمد به جای تعقیب شورشیان به اماسیه عقب نشست.

هنگامی که سلطان بایزید خبر کشته شدن خادم علی‌پاشا را شنید، از وفات پسرش شاهزاده شهنشاه والی قرامان چنان متأثر شد که از ادرنه به استانبول حرکت کرد و تصمیم قطعی برای کناره‌گیری از سلطنت گرفت. رجال دولت را به حضور خواست و با آنان ملاقات کرد. بیشترین آنها موافق جانشینی شاهزاده احمد بودند.

هرسک‌زاده احمدپاشا که به جای خادم علی پاشا، وزیر اعظم شده بود، در این تصمیم‌گیری شرکت داشت. نظر او این بود که سلطان بایزید از سلطنت کناره‌گیری نکند، شاهزاده سلیم در سمندره مستقر شود و شاهزاده احمد از اماسیه به ایالت قرامان

← چیزی نیستم. با آنکه هرگز موجبات رنجش او را فراهم نکرده‌ام و با همه اطاعتهایی که از او کرده‌ام، قضیه برعکس شده است.» ضمنا در این نامه می‌افزاید که تازمانی که پدرش در قید حیات است، طمعی در سلطنت ندارد، فقط پدرش به او اجازه بده که به مقابله با برادر عاصی‌اش برخیزد، در غیر این صورت اجازهٔ ورود حتی یک نفر را از آناطولی به روملی نخواهد داد. باز طی این نامه درخواست می‌کند که مراتب را به عرض پدرش برسانند و می‌افزاید که موضوع را به وزیر اعظم نیز گفته است.

«آرشیو موزهٔ توپقاپی سرای، پاکت شماره ۳۰۶۲ و ۶۰۴۳».

انتقال یابد، ولی چون اکثریت و در رأس آنها پادشاه تصمیم به دعوت شاهزاده احمد جهت احراز جانشینی گرفته بودند، برای شاهزاده احمد پیغام فرستاده شد. حال آنکه در پیمان نامه‌ای که به سلیم داده شده بود قرار بود سلطان سلیم تا زمانی که حیات دارد، در مقام سلطنت باقی مانده و کسی نامزد جانشینی نشود و به این ترتیب سلطان بایزید پایبند عهدنامهٔ خود نشد.[۱۴]

پس از آنکه تصمیم جانشینی شاهزاده احمد اتخاذ شد، سلطان بایزید فرمانروایان روملی را دعوت کرد و پس از آنکه از آنان قول گرفت که در برابر جانشینی شاهزاده احمد اقدام به اعتراض نکنند به استانبول حرکت کرد. ینی چری‌ها به منظور ممانعت از حکمرانی شاهزاده احمد به سلطان بایزید گفتند: «در زمان حیات تو، ما پادشاه دیگری نمی‌خواهیم.» شاهزاده سلیم که در فلبه بود، از تمامی ملاقاتها و تصمیمات توسط عوامل خود آگاه می‌شد.

سلیم به محض آگاهی از تصمیمات متخذه که برخلاف مفاد پیمان پدر بود، با یک نیروی چهل‌هزارنفری به دشت قارشدران که نیروهای پدرش در آن مستقر بودند آمد. طرفداران شاهزاده احمد به منظور تحریک پادشاه علیه‌سلیم روپوش کالسکه را به کنار زده، ضمن نشان دادن قوای سلیم گفتند: «نیروهای پسرتان را که به قصد دست‌بوسی آمده است، مشاهده کنید. آیا پسر با سربازان مسلح و با ساز و برگ جنگی پدر را زیارت می‌کند؟» و بدینسان بایزید را به جنگ علیه پسرش تشویق کردند.

شکست سلیم و فرار او

در هشتم جمادی‌الاول سال ۱۹۱۷ هـ ق / اگوست ۱۵۱۱ م در جنگی که بین دوطرف درگرفت، نیروهای سلیم شکست خوردند و شاهزاده که به دشواری از دست دنبال کنندگان رهایی یافته بود، به سواحل دریای سیاه رفت و خبر رسید که به همراه قوایی که به او ملحق شده بودند، در اینادا- (اینه آدا) سوار کشتی شده و به کفه رفته است[۱۵].

۱۴. سلطان بایزید برای آوردن شاهزاده احمد چنین فرمان داده بود: «... معجّلا فرمان مرا اجرا کرده، احمدخان را بیاورید. ملک را به صاحبش و تخت را به وارثش تسلیم کنید...» **تاریخ عالی**، جلد یک (چاپ نشده) صفحهٔ ۲۰۸ .

۱۵. «ضمن عرض بندگی به درگاه معلاً و بارگاه اعلا معروض می‌دارد که سلیم محقّقاً در اینناداسوار بر کشتی شده است. بیدرنگ مأمورین با چاپار به درگاه دولت فرستاده شد. ماوقع را از او کسب خواهید کرد. ←

شاهزاده احمد برای تصدی امور سلطنت دعوت[16] شد. بایزید در هفدهم جمادی‌الاول به استانبول آمد.

به نظر می‌رسید که با شکست سلیم، حکمروایی شاهزاده احمد محقق شده بود. هرسک‌زاده به پادشاه معروض داشت که اولاً به پیمان نامه‌ای که به سلیم داده شده است، متعهد باشد وهیچیک از پسرانش را بردیگری ترجیح ندهد وافزود که لشکر، طرفدار سلیم است وپس از آنکه گارد مخصوص شاهی را نسبت به شاهزاده احمد متمایل ساخت، از سلطنت کناره‌گیری نماید ودر حال حاضر از آوردن احمد به استانبول خودداری کند واز خروجش از قرامان جلوگیری به عمل بیاورد، ولی این پیشنهادات مورد پذیرش شاه قرار نگرفت. شاهزاده احمد به موجب فرمانی که گرفته بود، با شتاب به گبزه واز آنجا به مال‌تپه آمد وبرای ورود به استانبول اذن دخول خواست. فردای روز ورودش به استانبول مجدداً انتصابش به حکمروایی اعلام شد.

شورش ینی‌چری‌ها

همان‌شب ینی‌چری‌ها با هم ملاقاتی کردند وتصمیم گرفتند که از پذیرفتن حکمرانی شاهزاده احمد خودداری کنند. وگذشته از آن قریب به سه هزار ینی‌چری خانهٔ «هرسک‌زاده احمد»، قوجا مصطفی پاشا وزیر دوم، خانهٔ حسن پاشا، فرماندار روملی واز قاضی عسکرها خانه‌های مویدزاده عبدالرحمن ونشانجی تاجی‌زاده جعفر چلبی را غارت کردند ودر ضمن عده‌ای اوباش ورجّاله نیز با استفاده از موقعیت خانهٔ بعضی از یهودیها وتعدادی تجارتخانه را به یغما بردند. وزیر اعظم هرسک‌زاده که مخفی شده بود، بلافاصله عزل وبه جای او وزیر دوم قوجا مصطفی پاشا وزیر اعظم شد. (اواخر جمادی‌الاخر سال ۹۱۷ هـ ق مطابق با اواخر ایلول سال ۱۵۱۱ م.)

ینی‌چری‌ها ضمن وفادار ماندن به سلیم، اصرار درآمدن او وولیعهدیش کردند.

ـــ الفقیرالحقیر محمود. (آرشیو موزهٔ توپقاپی سرای قسمت اوراق، شمارهٔ ۳۷۰۳).
در **تاریخ لطفی** پاشا نیز (صفحه ۲۰۲ و ۲۰۳) آمده است که سلیم پس از شکست به اخیولی رفته و در آنجا برکشتیهایی که آماده بودند، سوار شده به کفه می‌رود.

۱٦. شاهزاده احمد در فرمانی که تاریخ ۹۱۷ هـ ق را دارد واز اسکی شهر به آل طورقوت فرستاده بود، اعلام می‌دارد که «به امر عالی جهت تصدی سلطنت با سعادت عازم است» وضمناً از آنها می‌خواهد که به اتفاق همراهانش به او ملحق شوند. «آرشیو توپقاپی سرای شمارهٔ ۳۰٦۲».

شاهزاده احمد به محض آگاهی از این خبر به آناطولی برگشت[۱۷] ودرآنجا به فعالیت درآمد ونخست شاهزاده محمد را که پس از مرگ پدرش شهنشاه والی قرامان شده بود، در قونیه محاصره کرد وآنجا را به تصرف درآورد.

دعوت مخالفین سلیم از قورقود

به مناسبت عدم موفقیت شاهزاده احمد، مخالفین سلیم این بار درصدد برآمدند تا قورقود را به سلطنت برسانند واز اینروی با شتاب او را به استانبول فرا خواندند.

این شاهزاده که در مانیسه بود، بسرعت به میخالیچ واز آنجا به اسکلهٔ داودپاشا آمد وبه محض پیاده شدن به خشکی، به مرکز ینی‌چری‌ها رفت وسپس به حضور پدر رسید واظهار داشت که از دست برادرش احمد اقدام به فرار کرده است. ینی‌چری‌ها در حق قورقود نهایت احترام را به جای آوردند ولی اظهار داشتند که به جز سلیم خواهان کس دیگری نیستند ودر عین حال به او قول دادند که زندگی او را محافظت کنند.

حکمرانی سلیم

سلطان بایزید که در برابر این اوضاع درمانده شده بود ودیگر قدرت ونفوذی برایش باقی نمانده بود، پسرش سلیم را به استانبول دعوت کرد واو نیز از طریق خشکی از کفه به آق قرمان واز آنجا به روملی وبالاخره به محلی موسوم به ینی باغچه در استانبول آمد. رجال دولت ضمن عرض تبریک از او استقبال کردند واز او خواستند که به دیوان همایون جهت دستبوسی پدرش برود.

سلیم به منظور پیشگیری از هر سوءقصد احتمالی اظهار داشت که سوار براسب با

۱۷. برای باز گردانیدن شاهزاده احمد که تا مال‌تپه اسکودار آمده بود، چند سرکرده از سوی تشکیلات ینی‌چری نزد او اعزام شد، ولی شاهزاده احمد که به آنها اعتماد نداشت، آنان را بازپس فرستاد. آنها نیز بازگشتند ومخالفت شاهزاده احمد را بازگو کردند. ینی‌چری‌ها که به خروش آمده بودند، به سوی رؤسای خود، هجوم برده واز آنها خواستند که ضمن انتصاب سلطان سلیم به فرماندهی، آنان را جهت مقابله با شاهزاده احمد، اعزام دارند. سرکردهٔ ینی‌چری‌ها پیش وزرا رفته وآنان را از آنچه رخ داده مطلع ساختند. وزرا پاسخ دادند: «غلامان به هر که متمایل باشند ما نیز در کنار آنان هستیم» وجملگی پیش سلطان بایزید رفته او را از ماجرا آگاه ساختند. سلطان بایزید نیز گفت «لشکر به هر که تمایل داشته باشد، ما نیز موافقیم» وبه منظور دعوت سلیم نخست سرنگهبان سلیم، یوسف را که از جانب او نامه‌آورده بود. به حضور خواسته وبه او گفت: «پسرم را به فرماندهی لشکر منصوب کردم. والله بالله وتالله به هیچ وجه گمان بد نبرد وشک وشبهه‌ای در دلش راه نیاید ونزد ما بیاید» وفرمانی دایر بر دعوت سلیم به تاریخ اواسط محرم ۹۱۸ هـ ق ارسال داشت. (آرشیو توپقاپی سرای، شمارهٔ ۷۲).

پدرش ملاقات خواهد[18] کرد. فردای آن روز در حالی که ارکـان دولـت نیـز حضـور داشتند، با پدرش ملاقات کرد.

سلطان بایزید نخست به سلیم پیشنهاد کرد که قبل از کناره‌گیریش از سلطنـت در مقام سردار، در جنگی که می‌بایست با شاه اسماعیل صورت گیرد شرکـت کـند وسلیم پاسخ داد، زمانی ضبط وربط لشکر صورت عملی به خود می‌گیرد کـه او بـه عـنوان پادشاه در رأس اردو قرار بگیرد. آن روز ملاقات پدر وپسر با این مذاکرات پایان یافت. وقتی بایزید تمایل پسرش را دایر بر تصاحب سلطنت ونیز تمایل بعضی از رجال وبخشی از اردو را نسبت به حکمرانی سلیم مشاهده کرد، از سلطنت کناره گرفت. (هـفتم صفـر ۹۱۸ هـ ق ۱۵۱۲م)[19]

وفات بایزید هنگام عزیمت به دیمه‌توقه

بایزید پس از ترک سلطنت و سپردن آن به پسرش بنا به درخواست خود با حقـوق بیست بار آقچه یعنی دومیلیون آقچه به دیمه‌توقه فرستاده شد. سلطـان سلیم پـدرش را مشایعت کرد وفرماندار روملی حسن پاشا وقاسم چلبی امین مـالیه[20] (پیشکار دارایـی) ونیز طبیب محمدبن کمال معروف به طبیب اخی چلبی را به عنوان خـادمین حضـور بـه همراه او فرستاد. سلطان بایزید هنوز به دیمه‌توقه نرسیـده، ناگـهان در حـوالی چورلی درگذشت[21]

در تواریخ نوشته‌اند که بایزید در راه، بر اثر بیماری و یا بر اثـر پـیری و نیـز اندوه جان سپرد اما در **تنکیه‌التواریخ** ذکر شده است که در اثر خـوردن زهـر جـان سپـرده است که از شواهد این قول مقرون به صحّت[22] است. شمدانی‌زاده نیز می‌نویـسد کـه در

۱۸. **عالی**، مورخ این مسئله را به نقل از «**درّمکنون**» آورده است.

۱۹. بایزید به هنگام تفویض سلطنت به سلیم از او قول گرفت که تا زمانی که هریک از برادرانش با او از در مخالفت درنیامده‌اند، از کشتنشان خودداری کند. (**تاج‌التواریخ** صفحهٔ ۲۰۵).

۲۰. قاسم چلبی همان قاسم پاشا است که در ایوب مسجد ومدرسه‌ای به نام او وجود دارد (**تاریخ عالی**، برگهٔ ۲۰۵).

۲۱.... سپس سلطان سلیم به قصر رفت وبرتخت سلطنت جلوس کرد وسلطان بایزید به دیمه‌توقه نرسیده در اثنای راه به دار آخرت تشریف برد. **تنکینه‌التواریخ** بایزیدخان دیمه‌توقه را انتخـاب کـرد وبـاملازمانش از قصر بیرون آمد... وقتی به قارشدران رسید از طرف سلطان سلیم شربت اجل بـرایش بـرسید بـا آنکـه می‌دانست، خورد ووفات کرد. **کتابخانهٔ توپقاپی سرای** شمارهٔ ۱۳۳۸).

۲۲. جلال‌زاده مصطفی بیک در **سلیم‌نامه** می‌نویسد که بایزید در ادرنه در عمارتی نزدیک سوقوتلی‌دره در یازدهم ربیع‌الاول ۹۱۸ هـ ق وفات می‌کند و در عریضهٔ یونس پاشا قید شده است که بـایزید روز پـنجشنبه ←

قارشدران به شهادت رسید (صفحهٔ ۵۰۷). شاهزاده احمد در نامه‌ای به سلطان ممالیک نوشته بود که پدرش پس از خروج از استانبول در قارلی‌دره بر اثر بیماری فوت کرده است. در همین نامه نیز عنوان می‌کند که بین مردم چنین شایع شده است که پدرش به وسیلهٔ سلیم به قتل رسیده است. (آرشیو توپقاپی سرای، پروندهٔ شمارهٔ ۳۰۶۲).

شخصیت بایزید

سلطان بایزید نسبت به پدر و اجدادش مردی کم‌تحرک بود. بنا به نوشتهٔ ساپان‌دونی که از یک نوشته و گزارش ونیزی نقل کرده است، بایزید دوستدار آرامش و سکون بود. زندگی بایزید را باید به دو دوره قسمت کرد:

دورهٔ اول از زمان شاهزادگی تا اواسط دوران سلطنت و دیگری از اواسط دوران سلطنت تا لحظهٔ وفاتش. این دو دوره به کلی از یکدیگر متمایز و حتی متضاد هم هست. به هنگام شاهزادگی با یارانش در اماسیه به عیش و نوش و خوشگذرانی سرگرم بود که در آن ایام از مواد مخدر تریاک نیز مصرف می‌کرد.

در آن زمان در میان اطرافیانش به همصحبتی مؤیدزاده عبدالرحمن‌افندی و خادم مخصوصش حاجی محمود بیک بیش از سایرین اشتیاق داشت. حتی سلطان فاتح که احساس کرده بود این دو فرد، مسبب عیاشی و بیعاری پسرش شده‌اند، ضمن فرمانی که در تاریخ ۱۲ محرم ۸۸۴ هـ ق. به فناری‌زاده احمد بیک للهٔ (به معنی وزیر نیز به‌کار می‌رود.م) بایزید فرستاد، دستور داده بود ضمن کشتن این دو نفر با تریاک و یا هر مادهٔ دیگر، از نوع مادهٔ مخدری که پسرش به آن معتاد شده است، او را از نتیجهٔ امر آگاه سازد[۲۳].

فناری‌زاده که در موقعیت مشکلی قرار گرفته بود، بایزید را از ماجرا آگاه می‌سازد که بایزید ضمن نجات جان دو دوست خود از خطر، با پرداخت مبالغی پول آنان را از خود دور می‌سازد و آن دو نیز از مرز عثمانی خارج[۲۴] می‌شوند. بایزید ضمن عذرخواهی از پدرش به اطلاع او می‌رساند که استعمال مواد مخدر را ترک کرده[۲۵]

← بیست و پنجم ربیع‌الاول در محلی به نام عیسی لا رازدنیا می‌رود. (آرشیو توپقاپی سرای، شمارهٔ ۶۳۳۵).

۲۳. منشئات فریدون بیک، جلد یک، صفحهٔ ۲۶۳- ۲۶۴. تذکرهٔ کفالی‌زاده، بخش شرح حال «حاتم ایل».

۲۴. ترجمهٔ شقایق بحث شرح حال مؤیدزاده عبدالرحمن افندی، صفحهٔ ۳۰۸.

۲۵. متن‌نامهٔ ارسالی بایزید به پدرش در پایان این جلد در بخش شرح حال مؤیدزاده آمده است.

است. بایزید در نامه‌ای که به پدرش می‌نویسد، عنوان می‌کند که قبلاً اقدام به استعمال پاره‌ای از مواد مخدر می‌کرده است که اینک با دعای خیر پدرش، کلاً اینگونه مسائل را به یکسو نهاده است و به این ترتیب از شدت خشم پدر کاست. بایزید پس از آنکه به سلطنت رسید، مدتی مجالس شرابخواری ترتیب داد، ولی بعداً همه را به یک سو نهاد و به کار عبادت مشغول شد، که این شیوه را تا پایان عمرش حفظ کرد، ضمن عبادت، ادارهٔ امور کشور را به دست وزرا، علی‌الخصوص خادم علی پاشا که برای دومین بار وزیر اعظم شده بود، سپرد.

بایزید دوم مسائل مربوط به علم و دانش را که در زمان پدرش در استانبول آغاز شده بود، تشویق و پیگیری کرد. ادبا، شعرا و علما را به زیر حمایت گرفت و برای آنان مقرری معینی تخصیص داد و به این ترتیب استانبول را به صورت یک مرکز علمی جهان اسلام درآورد.

اما آزادی فکر و اندیشه در مقایسه با زمان پدرش کمتر بود، به طوری که بعضی از متفکران قربانی متعصّبین شدند که از آنجمله می‌توان از استاد ابن‌کمال یعنی ملالطفی نام برد.

آندره گریت‌تی سفیر مشهور و نیزی بایزید را چنین توصیف می‌کند:

«قد بایزید از متوسط بلندتر و رنگ چهره‌اش مایل به زیتونی[٢٦] است. چهره‌ای جدی دارد و به نظر می‌رسید که همواره به مسائل خسته‌کننده‌ای فکر می‌کند. فطرتاً مغموم و محزون است. از مسعودترین حوادث خوشحال نمی‌شود و خنده بر لب نمی‌آورد. مطلقاً شراب نمی‌نوشد و غذا اندک می‌خورد. از سواری بسیار خوشش می‌آید. اگر بیماری نقرس که به آن دچار است مانع نشود، خوش‌آیندترین چیز در نظر او شکار و تمرین اسب سواری است. در اجرای هیچیک از مراسم مذهبی اهمال نمی‌کند و صدقهٔ بسیار می‌دهد. از اینکه از فلسفه بهره و معلوماتی دارد، به خود می‌بالد و زیاده از حد با هیئت و نجوم مشغول است.»

گریت‌تی پس از این توضیحات از اقدامات اجرایی و مملکت‌داری بایزید چنین بحث می‌کند:

٢٦. عالی، شکل و شمایل بایزید را چنین تعریف می‌کند: «بلندقد و گشاده‌رو با ابروان سیاه‌پیوسته و چشمان میشی گندمگون و سینه ستبر.

«پادشاه به جز تتبعات و مطالعات به اصلاح و تنظیم امور لشکر نیز مشغول است. بایزید که شکست از ممالیک را نتیجهٔ فقدان نظم و انضباط در اردو می‌دانست، ضمن افزایش تعداد نیروهای ینی‌چری سربازان را با سلاحهای جدید مجهز کرد و بویژه در مورد تشکیلات توپخانه و سواره‌نظام و علی‌الخصوص نقل و انتقال توپخانه اصلاحات جدی و اساسی صورت داد. بویژه در مورد توپخانه و انتقال توپ و تشکیل سواره نظام اصلاحات جدی صورت گرفت. دست یافتن سربازان سواره و پیاده و افراد ناوگانها به موفقیتهای خارق‌العاده خود گواه مدعای ما[۲۷] ست.

به دستور بایزید دوم در استانبول، مدرسه‌ها، عمارات و مکتب،[۲۸] در ادرنه مسجد، مدرسه و بیمارستان[۲۹]، در اماسیه مسجد، مدرسه، عمارت، مکتب و در سایر نقاط پل، تکایا و دیگر اثار فرهنگی و اجتماعی بنا شد. جسدش در استانبول در آرامگاهی که نزدیک مسجد میدان بایزید قرار دارد، مدفون است. بایزید بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه می‌کرد و نظریات خود را در مورد کتابهایی که می‌خواند، می‌نوشت، آثار قلمی بسیاری دارد.

سلطان بایزید دوم تحصیلات کافی دیده بود با تخلّص آدلی، اشعار فارسی و ترکی از او به جای مانده است:

هر ناله که پیدا شود از سینهٔ چاکم
ابری شود و گریه کند بر سر خاکم

مطلع یکی از غزلیات فارسی او را مؤید زاده عبدالرحمن، ابن کمال، حاجی حسن‌زاده، تاجی‌زاده جعفر چلبی و نجاتی استقبال کرده‌اند.

بایزید دوم هر سال در حق اعضای خانواده، افراد ارتشی و دولتی، علما،مشایخ و سایر ارکان قصر احسان و بخشش می‌کرد[۳۰].

۲۷.SP. kantacsin, Petit Traiete
de l, Orig inedes Tur cqz, shefer

چاپ پاریس سال ۱۸۹٦.

۲۸.به نظر می‌رسد که معمار تأسیسات ساخته شده در استانبول، یعقوب پاشا باشد.

۲۹.در دارالشفای ادرنه سه طبیب، دو چشم پزشک، دو جراح و یک منشی و کارمندان دیگر مشغول به کار بودند. (آرشیو نخست وزیری، سند ردیف ۷۰).

۳۰.ادرنه و پاشالواسی صفحهٔ ۴۷۰، ۴۸۵.

از زبان سلطان بایزید در مورد پسرش سلیم اشعـاری سروده شده است کـه چنـین آغاز می‌شود[۳۱]:

بنیم اکمه‌یـــمی تـــحویف ایـــدن لـــر

،بنی قـــویوب سلیم شاهـــا گـــیدن لـــر

حقیـــــقت راهـــــنیادوغوری و اران لار

گـــورون بـــــیلر بـــــــانانتی سلیم شاه

ای آنانیکه حق نان و نمک مرا نادیده گرفتید

ای آنانی که مرا رها کردید و جانب سلیم شاه را گرفتید

و ای آنانی که راه حق و حقیقت را در پیش گرفته‌اید

بنگرید که شاه سلیم با من چه‌ها کرد.

۳۱.آرشیو توپقاپی سرای شمارهٔ ۸۵۲۵.

فصل ۱۹

تنظیم امور داخلی مملکت بوسیلهٔ سلطان سلیم

جنگ چالدران و تصرف حاکم‌نشین ذوالقدر

روشن کردن وضع شاهزاده‌ها

شاهزاده احمد قدرتمندترین رقیب در مقابل حکمران جدید به شمار می‌رفت و همان‌طور که گذشت، هنگام بازگشت از مال تپه به قونیه، قونیه را از تصرف برادرزاده‌اش به درآورده و شاهزاده محمد جوان را دستگیر کرد ولی در اثر فشار پدر، او را آزاد ساخت. شاهزاده احمد به این امید که در آناطولی به موفقیت دست خواهد یافت، آمادگی لازم را علیه سلیم تدارک می‌دید.

دومین رقیب سلیم، شاهزاده قورقود بود. همان‌طوری که قبلاً اشاره شد، قورقود به ینی‌چری‌ها پناهنده شد و به محض اینکه سلیم به سلطنت رسید با توصیهٔ آنان و بی‌آنکه خطری متوجهش بشود، دوباره به مانیسه فرستاده شد. ولی بی‌شک زیر سئوال و سلیم نسبت به او مشکوک بود.

سلطان سلیم پس از آنکه به استثنای سفرای صفوی، سفرای مجار، ونیز و ممالیک و دیگر دولتهایی را که برای تبریک سلطنت آمده بودند، به حضور پذیرفت و

معاهده‌های صلح را تجدید [1] کرد. با خاموش کردن آتش غائلهٔ برادرش، احمد آغاز به کار کرد.

علاءالدین پسر شاهزاده احمد که در آناطولی اعلام حکمروایی کرده بود، با تعدادی نیرو به بورسه حمله کرد و آنجا را به تصرف درآورد و دستور داد تا به نام پدرش خطبه خواندند[2]. نیروئی برای سرکوبی علاءالدین اعزام شد، شاهزاده از بورسه گریخت و از راه ملاطیه به بصره پناهنده شد. یا ووز* سلطان سلیم برای جلوگیری از فرار شاهزاده‌ها، به اروپا و پیشگیری از بروز غائله تعدادی کشتی جنگی به ساحل آناطولی اعزام کرد.

سلطان سلیم نیرویی به فرماندهی علی‌بیک پسر مالکوچ اوغلی بالی بیک معروف، به سوی شاهزاده احمد گسیل داشت و شاهزاده احمد دو پسرش را برای طلب کمک پیش شاه اسماعیل فرستاد و خود نیز به ملاطیه گریخت و بعداً چون حال و اوضاع را مساعد دید به آماسیه برگشت[3].

زیرا طرفداری بعضی از ارکان دولت، به ویژه قوجا مصطفی پاشا از او و مکاتبهٔ مخفیانهٔ آنها با او و نیز ارسال نامه از سوی صاحب منصبان عالی‌رتبه ینی‌چری مبنی بر دعوت از او جهت احراز مقام سلطنت شاهزاده را امیدوار ساخته بود. هنگامی که شاه به

۱. بنا به نوشتهٔ **عالی** تبریک سفرا پس از خاتمه غائله شاهزادگان بوده است و این ملاقات در ادرنه صورت گرفت. صفحهٔ ۲۵۷.

۲. از بورسه خبر آمد که سلطان علاءالدین پسر سلطان احمد به بورسه آمده و آنجا را ضبط کرده و سوباشی آن شهر و اکثر کسانی را که از سلطان سلیم متابعت می‌کردند، از دم تیغ گذرانیده و اموال متعلق به دولت را ضبط و از اهالی شهر مال و منال بسیاری گرفته است و دستور داده تا خطبه به نام پدرش سلطان احمد خوانده شود (**تاریخ لطفی پاشا** ص ۲۰٤).

* در معنای تندخوی و خشمگین.م.

۳. **هامر** می‌نویسد که شاهزاده احمد به کماخ گریخت ولی نظر لطفی و دیگر مورخین عثمانی براین است که به ملاطیه رفت. با توجه به اینکه سلیمان پسر شاهزاده احمد به هنگام رفتن به قاهره اظهار داشته بود که پدرش به آنجا خواهد آمد، نشان می‌دهد که شاهزاده احمد در ملاطیه پناه گرفته بود. والی ملاطیه در نامه‌ای که به مصطفی پاشا وزیر اعظم ارسال می‌دارد، می‌نویسد: «که سلطان احمد با افرادی در حدود سه هزار نفر به لارنده آمده، فرستاده‌ای نزد سلطان ممالیک اعزام داشته درخواست کرده است که ترتیبی داده شود تا با برادرش آشتی کند» ولی در ضمن در همین نامه عنوان می‌کند که او مرتباً با شاه اسماعیل در تماس است و چنانچه آشتی صورت نگیرد، به پاشا اسماعیل پناهنده خواهد شد و نیز اضافه کرده بود که به روایتی از افرادش بیش از پانصد تن در اطراف او نمانده است و اگر چنانکه افراد او در صورت فرار از پیش او به جان امان داشته باشند، همه پراکنده خواهند شد.(**آرشیو توپقاپی سرای** پروندهٔ شمارهٔ ۳۰٦۲).

بورسه رفت، مالکوچ اوغلی او را از تمامی این جریانها آگاه ساخت.

سلطان سلیم به موجب قانون سلطنت، تصمیم گرفت به جز پسر خود سلیمان، باقی کسانش را زنده نگذارد،لذا به محض رسیدن به بورسه دستور داد پسران شهنشاه، عالمشاه و محمود را که در اختیار داشت، خفه کردند و به این ترتیب تصمیم خود را به مرحلهٔ عمل درآورد.[۴] و آنگاه برای آنکه از نحوهٔ تفکر برادرش قورقود آگاهی یابد، دستور داد از زبان بعضی از ارکان دولت نامه‌هایی به او نوشتند و حرص و تمایل او را به سلطنت برانگیختند و وقتی دانست با وجود قولی که به او داده[۵] هنوز هوای سلطنت برسر دارد، از بورسه حرکت کرد و ناگهان به مانیسه رفت، شاهزاده را در قصرش محاصره کرد ولی قادر به دستگیریش نشد. قورقود که توسط قاصدی که از طرف یکی از پاشاها فرستاده شده بود آگاهی یافت که سلیم قصد او را دارد، نیمه‌شب اشیاء سبک‌وزن و گرانقیمت را برداشت محاسن خود را به رنگ سفید درآورد، کلاهی بر سر نهاد و دستاری بر اطراف آن پیچید و به این ترتیب با تغییر قیافه از در پشتی قصر به اتفاق یکی از خادمین وفادارش به نام پیاله موفق به فرار شد و در غاری مخفی شد. تصمیم داشت به سواحل انطالیه برود از آنجا سوار بر کشتی شود به اروپا بگریزد و یا به شوالیه‌های رودس پناهنده شود، اما در این راه موفق نشد. پس از آنکه مدت سه هفته مخفی ماند، یکی از روستائیان مخفی‌گاهشان را خبر داد و دستگیر شد و به موجب دستوری که صادر شد، هنگامی که قورقود را به بورسه می‌آوردند در راه در قصبهٔ امد درخواب توسط سنان آقای قاپوچی باشی با کمند خفه شد و جسدش در بورسه در مقبرهٔ اورخان قاضی مدفون شد و پیاله بیک، خادم مصاحب وفادارش به عنوان نگهبان مقبره‌اش تعیین شد.[۶] (پنجم محرم سال ۹۱۹ هـ ق سیزدهم مارت ۱۵۱۳).

۴. نویسندهٔ **کنه الاخبار**،نام پسر شهنشاه را محمود و در جایی نام پسران محمود را موسی، امین و اورخان و در جای دیگر مصطفی ، اورخان و سلیمان ذکر کرده است. **تاج التو اریخ** (جلد ۲ صفحهٔ ۲۳۰) این سه شاهزاده را پسران محمود ذکر کرده است که صحیح است ، ولی **عالی** سهواً این سه شاهزاده را پسران محمد دانسته است. نام پسر عالمشاه، عثمان بود (**کنه الاخبار**. نسخهٔ چاپ نشده، جلد یک، صفحهٔ ۲۵۵-۲۵۸) این سه پسر محمود، در بورسه در مقبرهٔ سلطان مراد دوّم مدفونند.

۵. قورقود هنگامی که آگاه شد برادرش به سلطنت رسیده است ضمن بازگشت به مانیسه گفته بود: «در درون من اندک تمایلی و رغبتی به ملک و حکومت نیست. قصد من این است که در گوشه‌ای با آرامش به سر برم و به دعاگویی جهت دوام دولتتان مشغول باشم. (**تاریخ عالی**، صفحهٔ ۲۱۲).

۶. اسپاندونی می‌نویسد که قورقود در یکی از سواحل نزدیک به رودس واقع در آناتولی عقب‌نشست و هنگامی

←

از قورقود دو دختر به نامهای فرحشاه و فاطمه به جای مانده بود و پسرش که نزد عموی خود گروگان بود، به دستور او خفه شد[۷].

پس از آنان نوبت به شاهزاده احمد رسید. نخست قوجا مصطفی پاشا، وزیر اعظم که از طرفداران شاهزاده احمد بود و با او مکاتبه و تماس مخفیانه داشت، در بورسه اعدام شد و به جای او هرسکزاده احمدپاشا برای چهارمین بار به وزارت عظمی منصوب شد.

یاووز از قول ارکان دولت نامههایی برای شاهزاده احمد فرستاد و ضمن آگاه کردن او از قتل قوجا مصطفی پاشا و وضع دشوار خودشان با عنوان اینکه «اگر بیاید در اولین جنگ با سلیم به شما ملحق خواهیم شد» او را دلگرم و مطمئن ساخت.

احمد با دریافت این نامهها که دستخوش امید بیحدی شده بود، از ملاطیه به اماسیه برگشت و با نیرویی که در آنجا گرد آورد به قونیه رفت و از آنجا به سوی بورسه حرکت کرد. ولی قرامان همدم پاشا و حاکم آناطولی مامور مقابله با شاهزاده احمد شدند و بییق لی محمد آقای میرآخور نیز به عنوان سرپرست قوا تعیین شد. دو لشکر در صحرای ینی شهر با هم روبرو شدند. پادشاه نیز از بورسه به میدان جنگ حرکت کرد.

با آنکه شاهزاده احمد در اثنای جنگ دانست که نامههای ارسالی دروغین بوده و او را فریب دادهاند، چون امکان عقبنشینی وجود نداشت به جنگ ادامه داد و سرانجام از اسب به زیر افتاد و دستگیر شد و نیروهایش شکست خوردند و او نیز به وسیلهٔ سنان[۸] آقا خفه شد و به این ترتیب غائلهٔ شاهزادگان پایان گرفت. (شوال سال ۹۱۸ مطابق اوجاق ۱۵۱٤).

که در انتظار رسیدن کشتی شوالیههای رودس بود، به وسیلهٔ یکی از اطرافیانش لو رفت و دستگیر شد.

۷. هنگامی که سلطان احمد در آناطولی مشغول فعالیت بود و جهت احراز مقام سلطنت به استانبول دعوت شد از قورقود خواسته بود که پسرش را نزد او بفرستد، اونیز در پاسخ نوشته بود: «... قبلاً نیز به این بنده ضمن مکتوب فرموده بودید پسرم را اعزام دارم تا به دستبوسی پادشاه برود.... در صورتی که تقبل نمائید کوچکترین خطری متوجه جان او نشود، بلافاصله به آستانهٔ دولت فرستاده خواهد شد. (آرشیو توپقاپی سرای، شمارهٔ ۵۸۱۷).

۸. شاهزاده احمد پس از آنکه دستگیر شد و به حضور سلیم برده شد، خواهش کرد که از قتل او منصرف شده اجازهٔ اقامت در نقطهای به او داده شود، اما مورد قبول واقع نشد و بلافاصله به دستور او خفه شد. ماترک شاهزاده احمد به وسیلهٔ قاضی شرع اینرکنیک مشخص شده بود. (آرشیو توپقاپیسرای، شمارهٔ ۵۵۹۸).

تنها شاهزاده، قاسم یکی از پسران شاهزاده احمد توانست به ممالیک پناهنده شود و پسر دیگرش به نام مراد، مدتی نزد شاه اسماعیل ماند. شاهزاده مراد پس از آنکه مدتی در ایران به سمت فرمانداری یکی از ایالات خدمت می‌کرد، وفات یافت.

مدارک بسیاری در توپقاپی سرای دربارهٔ فعالیت شاهزاده احمد در آناطولی به هنگام حکمرانی وجود دارد.

فصل ۲۰

فعالیت قزلباش‌ها در آناطولی به هنگام جلوس یاووز سلطان سلیم

شاه اسماعیل که از مقام شیخی در مذهب شیعه به مقام شاهی رسید، دولت آق‌قویونلو را منقرض کرد و به نام جدش شیخ صفی‌الدین اردبیلی دولت صفویه را در سال ۹۰۷ هـ ق تشکیل داد. از مدتها پیش با اعزام مبلّغین به نام داعی و یا خلیفه به میان قزلباش‌هایی که در آناطولی زندگی می‌کردند درصدد آن بود که آن را نیز تحت نفوذ و حاکمیت خود درآورد.

در عهد سلجوقیان آناطولی‌در زمان غیاث‌الدین کیخسرو دوم (۱۲٤٦- ۱۲۳٦ م) حوادث خونینی چون شورش قزلباش‌ها و علوی‌ها در آناطولی میانه در حوالی سیواس، آماسیه، طوقات، چوروم، ملاطیه به تحریک باباسحق و بعدها شورش علوی‌ها در آناطولی غربی و روملی و بالکانها با اقدامات بدرالدین محمود پسر قاضی سماونا اتفاق افتاده بود.

نور خلیفه یکی از خلفای شاه اسماعیل در آناطولی میانه به کمک مریدانش در فعالیت بود و در سیواس و طوقات و آماسیه و چوروم علوی‌ها را به نام شاه اسماعیل به وحدت و یگانگی فرا می‌خواند و در همان زمان یکی از علوی‌های آناطولی به نام

شاهقلی پسر حسن خلیفه از خلفای شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل در انطالیه و حوالی آن آغاز به دعوت علوی‌ها به نام اسماعیل می‌کرد. این شخص در عین حال دامنهٔ عملیات خود را به وسیلهٔ عواملش تا روملی نیز گسترش داده بود.[1] (۹۱۵ هـ ق/ ۱۵۰۹ م).

به هنگامی که شاه اسماعیل زیرزیرکی و پنهانی در فعالیت بود، در آناطولی جنوبی در حوالی ایالت انطالیه فعالیت شاهقلی خلیفه به‌ویژه از سال ۱۵۰۹ م شدت یافته بود و در عین حال شاه‌اسماعیل به وسیلهٔ پاره‌ای از عوامل خود که در میان اطرافیان بعضی از شاهزادگان در ایالات مختلف حکمرانی می‌کرد، نفوذ کرده با شاهزادگان مکاتبه آغاز کرده بود.

پسر حسن خلیفه که در تواریخ، از او به نام شاهقلی یاد شده و نام اصلی‌اش معلوم نیست، از اهالی یالن‌لی‌کوی واقع در حوالی قورقودایلی بود. این شخص در غاری نزدیک ده زادگاهش معتکف شده و به نظر می‌رسید که به عبادت مشغول است و مردم در مقام بندهٔ مقرّب درگاه خداوند به زیارتش می‌رفتند، حتی سلطان بایزید دوم برای او مبلغی پول فرستاده بود.

۱. والی فلبه در عریضه‌ای که در مورد فعالیت شاهقلی ارسال داشته بود مطالبی درزمینهٔ بازپرسی یکی از جاسوسان شاهقلی به نام پیراحمد عنوان می‌کند:

«شاهقلی در غاری نزدیک قریه‌ای قرب انطالیه بود و در آن قریه نیز ولادت یافته است.»

وقتی سئوال شد:

«هنگامی که تو در معیّت او بودی مهم‌ترین افراد او چه کسانی بودند؟

پاسخ داد:

یکی صفر و دیگری امام اوغلی بود.

سئوال شد:

«... تو چه هنگام از نزد شاهقلی رفتی؟

پاسخ داد:

«صفر ماه سال گذشته. وقتی سئوال شد که شما چندنفر بودید؟ جواب داد: چهار مرد بودیم. به هریک از ما بیست دعوتنامه داد. پرسیدیم آن سه تن دیگر چه کسانی بودند؟ جواب داد: یکی صفر، دیگری امام اوغلی و سومی تاج‌الدین. که با پیراحمد مذکور چهارتن می‌شوند.

پرسیده شد: به کدام نقاط عزیمت کردید؟ پاسخ داد: صفر به سرز رفت و امام اوغلی به سلانیک رفت من به شجاع و شیخ چلبی و خلیفه محی‌الدین دعوتنامه دادم به هنگام بازگشت به خلیفه ارجانلی نیز دعوتنامه دادم اثاث و برخی از دعوتنامه را نزد ارجانلی به امانت نهادم.»

در این نامه از سایر نقاطی که پیر احمد گذشته بود و دعوتنامه داده بود یاد شده است. «آرشیو توپقاپی سرای. شمارهٔ ٦٦٣٦.»

شاهقلی که به این ترتیب شهرت بسیاری کسب کرده بود، برای آشکار ساختن مقاصد و برآوردن منظور واقعی‌اش در انتظار فرصت بود. کناره‌گیری و واگذاری ادارهٔ امور کشور توسط سلطان بایزید به وزرا و نیز در اثر حرص و آز پسران بایزید برای احراز مقام سلطنت به شاهقلی جسارت لازم را داد، اما والی انطالیه یعنی شاهزاده قورقود که به منظور واقعی شاهقلی پی برده بود، نیرویی به سرکردگی حسن‌آقا سوباشی به سوی شاهقلی اعزام داشت و جمع او را پراکنده ساخت ولی شاهقلی موفق به فرار شد، با دستگیری اطرافیانش و تحقیقات از آنان قصد اصلی او آشکار شد. [۲]

شاهقلی پس از فرار به تنگهٔ ینی‌جه رفته با حدود قریب به چهارصد- پانصدنفر از همدستانش عصیان کرد و نواب و قضات آنجا را قتل‌عام و قافله‌ای از افراد شاهزاده قورقود را که به مانیسه رفته بود، غارت کرد. برای مقابله با او، نیرویی اعزام شد، ولی در اثر پیوستن سپاهی‌های موجود در این نیرو به شاهقلی نیروی دولتی شکست خورد و شاهقلی به سوی انطالیه حرکت کرد و شهر را به محاصره درآورد. [۳]

حادثه‌ای که حکومت آن را کم‌اهمیت شمرد و تصور می‌کرد یک عصیان ساده است، به مسئلهٔ خطیری مبدّل شد، به جسارت شاهقلی افزوده شد. بوردور، گچی‌بورلی ایسانوس، دایلی، اسپارته، گول‌حصار، صندوقلی، دستخوش غارت و کشتار شدند. برای مقابله با این مسئله قراگوز احمد پاشا اعزام شد، ولی او نیز در نزدیکی کوتاهیه مغلوب و مقتول شد و به میخ کشیده شد. (۲۳ محرم ۹۱۷ هـ ق/ نیسان ۱۵۱۱ م).

پس از این واقعه، شاهقلی رو به سوی بورسه گذاشت، حسن‌آقا برای مقابله با او اعزام شد ولی شاهقلی نیروهای او را نیز شکست داد و وی را کشت و این مسئله سبب افزایش هیجان و اضطراب در بورسه شد. در همین اوان، شاهزاده قورقود در قلعهٔ مانیسه محصور شده بود. قاضی بورسه به استانبول پیغام فرستاد که اگر تا دوروز به او کمک نرسد، وضع به شدت وخیم خواهد شد [٤]، این مسئله چشم و گوش دولت مرکزی را باز کرد و خادم‌علی‌پاشا، وزیر اعظم را برای خاموش کردن آتش عصیان اعزام کرد.

شاهقلی که از آمدن خادم علی‌پاشا آگاه شده بود، ناچار از عقب‌نشینی شد و

۲. از نامهٔ مورخ ذیحجهٔ ۹۱٦ هـ ق/ ۳۰ مارت ۱۵۱۱م قاضی انطالیه به شاهزاده قورقود که انطالیه را رها کرده به مانیسه رفته بود. (آرشیو توپقاپی سرای، شمارهٔ ۵۰۳۵).

۳. از یادداشتهای شاهزاده قورقود. آرشیو توپقاپی سرای، شمارهٔ ۵۰۳۵.

٤. نامهٔ احمد بکائی افندی قاضی بورسه به فرمانده ینی‌چری‌ها (آرشیو توپقاپی سرای، شمارهٔ ٥٤٥١).

خادم علی‌پاشا او را با نیروهای خود دنبال کرد و در برخوردی که در محلی به نام چوبوق‌چایی و یا گوک‌چای [۵] رخ داد، علی پاشا کشته شد و خبری از وضع شاهقلی که شکست خورده بود، به دست نیامد. (ربیع‌الاخر ۹۱۷ مطابق تموز سال ۱۵۱۱).

شاهزاده سلیم والی طرابزون که حادثهٔ شاهقلی و فعالیت شاه اسماعیل را در آناطولی و نیز اقدامات علوی‌ها را به دقت دنبال می‌کرد و حساس بودن اوضاع را می‌دانست، در ضمن مناسبات بعضی از شاهزادگان را با شاه اسماعیل منجمله تاجگذاری مراد، پسر شاهزاده احمد را به دست خلیفهٔ شاه‌اسماعیل از نظر دور نمی‌داشت، به دنبال جلوس سلیم به تخت سلطنت، پیوستن شاهزاده احمد و پسرش مراد به شورش علوی‌ها سبب آفرینش و افزایش فاجعه‌هایی در سیواس، چوروم و طوقات و حوالی آن نقاط شد. [٦]

آنهایی که بدون توجه و بررسی اسناد وقایع تاریخی اظهارنظر کرده‌اند، اقدامات یاووز سلطان سلیم را پس از رسیدن به سلطنت و حل مسئلهٔ شاهزادگان در مورد اعدام و محبوس ساختن بیش از چهل هزار قزلباش در آناطولی قبل از تماس و مذاکره با شاه اسماعیل، عملی بیهوده می‌دانند و آن را محکوم می‌سازند.

ولی اگر چنانچه وقایع و اسناد تاریخی را مورد توجه قرار دهیم درمی‌یابیم که پادشاه تا چه حد با تدبیر عمل کرده است. زیرا او هنگام عزیمت به جنگ با شاه

۵. با آنکه در **تاج‌التواریخ** از این محل به نام گوک‌چای یاد شده است، ولی در عریضهٔ ارسالی شهزاده محمد والی آماسیه به دیوان همایونی چوبوق چایی ذکر شده است. (**آرشیو توپقاپی سرای** پروندهٔ شمارهٔ ۳۰٦۲).

٦. پس از تکرار و تازه کردن دعای دوام عمر و دولت و مزید رفعت، عرض این بنده آین است که حالیا در این دیار صوفیان سر برآورده‌اند و عصیان کرده‌اند با دلالت شخصی به نام قرااسکندر، سلطان مراد (پسر شاهزاده احمد) تاج بر سر نهاده و سرخ‌سرها را (قزلباش) سرباز خود کرده است. یوماً فیوماً زیاده از ده هزار تن، دور ملحدی به نام صوفی عیسی خلیفه اوغلی گرد آمده‌اند. حتی سیدعلی خلیفه نوکر او شاهزاده شده است و او را واداشته تا دست به فسادی عظیم بزنند، چندین ده را تالان (غارت) کرده‌اند، بسیاری را بکشتند و اسبها و اموالشان را یغما کردند. در این دیار، علف بر زمین نمانده است. سلطان مراد به هر گوشه کس فرستاده است تا عسکر، گرد آورد و سلطان احمد، سلیمان بیگ و سنان پاشا را به سوی خویش دعوت کرده است... بیست هزار صوفی در اماسیه گرد آمدند و بسیاری از مسلمانان را کشتند و سلطان مراد را با خود به گولدوگون بردند و در آنجا فساد اعظم کردند. اساتید و پاشاها را فراری دادند و خود، وارد شهر شدند، نوشیروان، قاضی چوروم را کشتند. اسکیلیپ را به قرااسکندر داده است. مردم شهر گریختند، عده‌ای به کوهها و عده‌ای به قلعه پناهنده شدند. قاصدها، نزد سلطان احمد رفتند، فریاد برآوردند. او پسر داوود پاشا و پسر احمد را با ده هزار عسکر فرستاد. وضع این دیار دیگرگونه شد و مسلمین در مخاطره و تهلکه ماندند (**آرشیو توپقاپی**. شمارهٔ ٦۵۲۲).

اسماعیل که سرمنشأ تمامی این مسائل بود، با این کار خطری را که از پشت سر، او را تهدید می‌کرد، برطرف ساخته بود.

سلطان سلیم پس از آنکه به سلطنت رسید، پیش از آنکه به سوی شاه اسماعیل لشکرکشی کند، درصدد برآمد تا دربارهٔ شیعه‌های آناطولی به‌ویژه آناطولی میانه اطلاعات دقیق و جامعی کسب کند و در این باره تحقیقات لازم را به عمل آورد تا بتواند در این مورد اتخاذ تصمیم کند، حتی برای این منظور هیئتی نیز که ریاست آن شخصاً به عهده داشت، تشکیل داد و تأکید کرد تا خطری را که از درون، مملکت را تهدید می‌کند، از بین نبرده است به شاه اسماعیل حمله نخواهد کرد.[۷] زیرا معتقد بود که هنگام عزیمت لشکر به سوی شاه اسماعیل، آنان در پشت سر شورش خواهند کرد.

به این ترتیب دستور داد تا تمامی شیعه‌های موجود در مملکت را از هفت تا هفتادسالگی که شیعه بودنشان محقق بود شناسایی شوند که پس از آن به دستور او عده‌ای اعدام شدند، و عده‌ای نیز به زندان[۸] افتادند.

تدارک علیه شاه اسماعیل و جنگ با ایران

اعدام و حبس عده‌ای از شیعه‌های ساکن آناطولی

سلطان سلیم دوسال پس از سرکوبی غائلهٔ شاهزاده‌ها، خود را برای جنگ با ایران آماده می‌کرد. اما در اثر تحریکات پنهانی شاه‌اسماعیل، شیعه‌هایی که تحت ادارهٔ عثمانی‌ها بودند، به سوی شاه اسماعیل تمایل یافته بودند که حادثهٔ شاهقلی این مسئله را به ثبوت رسانیده بود.

۷. سلطان سلیم ضمن ملاقاتی که در این مورد با وزرا و علما داشت، اظهار کرد: تا زمانی که از تحریکات سرداران قزلباش جلوگیری نشده است، محققاً مخاطرات و زیانکاری آنان ادامه خواهد داشت. زیرا قزلباشهای ولایت آناطولی با شاه اسماعیل تشریک مساعی دارند و غائبانه به او ارادت می‌ورزند و به او اقتدا می‌کنند. اهل و عیال و مال و منال خود را در راه او فدا می‌سازند. با نذورات و هدایای بسیار به زیارت او می‌روند و همه ساله برای او توسط خلیفه‌هایش نذورات ارسال می‌دارند (خلاصه از **تاج‌التواریخ**.)

۸. قبل از حبس و اعدام شیعه‌ها، سلطان سلیم در مورد تفتیش احوال شیعه‌های ساکن آناطولی فرامینی به حکام لیک فرستاد و دستور داد تا اسامی افرادی را که شیعه بودنشان مسلم است، از هفت سالگی تا هفتادسالگی در دفاتر مخصوصه، ثبت و ضبط کرده به او ارسال دارند. به موجب دستور پادشاه چهل هزارتن در نتیجهٔ تفتیش و تحقیق دستگیر شدند که گروهی از آنان به قتل رسیده و گروهی محبوس گردیدند. (**تاج‌التواریخ** جلد ۲ صفحهٔ ۲۴۵). همچنین: «نسخهٔ چاپ نشدهٔ **تاریخ عالی** جلد ۱ صفحهٔ ۲۶۰.» **سولاق زاده** صفحهٔ ۳۶۱- ۳۶۰.

بنابراین در اثنای جنگی که می‌بایست علیه شاه‌اسماعیل صورت بگیرد، قیامها و شورشهای شیعه‌ها می‌توانست دولت عثمانی را به شدت دچار مخاطره سازد.

بنابراین ضمن دستوری که به حکام و والیان آناطولی فرستاده شد، قرار شد ضمن تحقیق و بررسی لیستی از طرفداران شاه‌اسماعیل و نیز آنانی که احتمال عصیانشان می‌رفت، تهیه شود. به این ترتیب چهل هزارتن که وجودشان خطرناک بود، دستگیر، عده‌ای از آنها اعدام و گروهی به زندان افتادند. آنگاه سلطان سلیم که قصد جنگ با ایران را کرده بود، یکی از خلفای شاه‌اسماعیل را که در زندان بود و قبلاً از سوی شاه اسماعیل در آناطولی مشغول فعالیت و تبلیغ و جاسوسی بود و مردم را به بیعت با شاه‌اسماعیل دعوت می‌کرد، از زندان آزاد ساخت و ضمن ارسال نامه‌ای به زبان فارسی توسط او برای شاه اسماعیل به شخص مزبور گفت: «برو و آنچه را که دیدی، بازگو کن.[۹]»

سیاست شاه اسماعیل

شاه اسماعیل که پس از غلبه بر آق قویونلوها و منقرض کردن حکمرانی آنان و ضمن تصرف آذربایجان، عراق عرب، عراق عجم و ایران، مرزهای کشورش را تا رود جیحون گسترش داده بود، پس از آنکه درسال ۹۱٦هـ .ق ۱۵۱۰م در شرق ازبکها را نیز شکست داد، با اعزام فرستاده‌هایی از سوی خود به ولایات عثمانی درصدد برآمد ضمن تحریک شیعه‌ها آنان را به خود متمایل و وابسته سازد. در اثر ملایمت و حلم سلطان بایزید، لاابالیگری عده‌ای از ارکان دولت و تمایل بعضی از آنان به تشیع بر جسارت شاه اسماعیل افزوده شد و بازار فعالیت او را گرمی بخشید، که به دنبال آن، همه ساله از سوی شیعه‌های آناطولی نذورات و هدایا برای شاه اسماعیل ارسال شد و به این ترتیب رشته‌های صداقت و ارتباط آنان با شاه اسماعیل مستحکم‌تر می‌شد.

در اثنای این اقدامات و فعالیتهای شاه اسماعیل، سلطان سلیم که والی طرابزون بود، مراتب را تحت نظر داشت و از مقصد شاه آگاه شده بود و حتی موفق شده بود با

۹. این ازبکها همان شیبانیها بودند. مؤسس این دولت محمد شیبان از شاهزادگان مغول بود که در سال ۹۰٦ هـ.ق سمرقند را به تصرف درآورد و در سال ۹۱٦ هـ.ق/ ۱۵۱۰ م در جنگی که در مرو میان او و شاه اسماعیل رخ داد، به قتل رسید. این موفقیت سبب شد که شاه اسماعیل از سوی شرق، جمعیت خاطر پیدا کند و بتواند در غرب، دست به اقدامات لازم علیه ممالیک و عثمانی‌ها بزند.

سرکوبی طرفداران شاه اسماعیل موقتاً ارزنجان را به تصرف خود درآورد که این امر سبب شد تا شاه اسماعیل از او به پدرش شکایت کند. شاه اسماعیل با بهره‌گیری از اختلاف شاهزادگان در آخرین جنگ سلطان بایزید به فعالیت خود افزود و سپس مراد، پسر شاهزاده احمد را که به او پناهنده شده بود، تحت حمایت گرفت و با عدم ارسال نامه تبریک به هنگام جلوس سلطان سلیم بر تخت سلطنت، نارضایی خود را از این مسئله نشان داد.

سلطان سلیم که غائلهٔ برادرانش را برطرف کرده بود، خود را برای وارد کردن ضربهٔ سختی به شاه اسماعیل که از مقاصد او آگاهی داشت،آماده می‌کرد و همانطوری که قبلاً نیز دیدیم پیش از اقدام به جنگ از شیعه‌های آناطولی که بیم خطرشان می‌رفت عده‌ای را محبوس کرد و گروهی را کشت و به این ترتیب احتمال بروز یک شورش و عصیان داخلی را از بین برد.

شاه اسماعیل برای ممالیک نیز دشمنی وحشتناک و آشتی‌ناپذیر به شمار می‌رفت. زیرا در مقابل خلیفهٔ سنی مستقر در قاهره مذهب شیعه را علم کرده و با تعقیب سیاست، آق‌قویونلو (فرنک‌ها) را علیه ممالیک تحریک می‌کرد حتی پیشنهاد کرده بود که خود از راه زمینی و فرنک‌ها از طریق دریا به سوی سوریه پیشروی کنند[۱۰].

عثمانی‌ها ضمن کسب آمادگی لازم برای جنگ با صفوی‌ها به ممالیک نیز پیغام فرستادند و پیشنهاد همکاری و اتفاق کردند ولی حکومت ممالیک پس از مذاکرات طولانی بی‌طرفی را مناسب‌تر تشخیص داد و از نظر پیش‌بینی و آمادگی در برابر حوادث احتمالی، استقرار نیرویی در حوالی حلب را به صلاح نزدیک‌تر یافت و آن را متناسب با سیاست خود دانست.[۱۱]

سلطان سلیم اندکی پس از آنکه به جای پدرش بر تخت سلطنت نشست کلیهٔ رؤسا و سرکرده‌های ینی‌چری را گرد هم آورد و با آنان ملاقات کرد.

او ضمن این ملاقات با عنوان کردن اینکه شاه اسماعیل خطر و دشمن بزرگ برای دولت عثمانی است، خاطرنشان ساخت که او چگونه از شیخی به شاهی رسیده است و پس ازروشن کردن اوضاع و شرایط موجود تأکید کرد که در این باره به هیچ وجه اهمال

۱۰. **بدایع الظهور** ابن ایاز. جلد چهارم، صفحهٔ ۱۹۱.

۱۱. ابن ایاز، **بدایع الظهور**، جلد ٤، صفحهٔ ۱۹۱.

و سستی و بی‌تفاوتی جایز نیست، آنگاه با بیان این جمله که: «قصد جنگی علیه شاه اسماعیل دارم» درانتظار پاسخ از سوی آنان ماند. این جمله را سه بار تکرار کرد ولی صدایی از کسی برنیامد. اما پس از لحظاتی مردی به اسم عبداله که سمت کم اهمیتی در ینی‌چری داشت و روزانه ۹ آقچه یومیه دریافت می‌کرد، چند قدمی به پیش برداشت و پس از دعا به جان شاه گفت:

«آرزوی ما نیز همین است و فرمان، فرمان پادشاه است.» پادشاه آنچنان از عمل این مرد خرسند شد که حکومت حاکم نشینی سلانیک، را به او تفویض کرد و ضمناً به وزرای خود دستور داد که در حق این مرد تهیدست کمکهای مالی لازم را معمول دارند.[۱۲] درواقع نیز بعضی از ارکان دولت با این جنگ موافق نبودند. گفته‌های سلطان سلیم درمورد جنگ با ایران و دریافت نکردن پاسخ موافق در مقابل پیشنهادش این فکر را در ینی‌چری‌ها نیز به وجود آورده بود که: «ما او را یا به هنگام عزیمت به جنگ و یا به هنگام بازگشت از جنگ خواهیم دید.»

نامه‌های ارسالی به شاه اسماعیل

سلطان سلیم که کار ماجرای شاهزاده‌ها و شیعه را یکسره کرده بود به منظور جمع‌آوری لشکری متشکل از ده هزار عزب، فرامینی به آناطولی فرستاد و نیز دستور داد که کلیهٔ نیروها در دشت ینی‌شهر به او ملحق شوند.

در این هنگام پادشاه در ادرنه بود. پسر خود سلیمان، والی مانیسه را به ادرنه احضار کرد و خود روز سه‌شنبه بیست و سوم ماه محرم سال ۹۲۰هـ.ق مارت ۱۵۱٤ م ازادرنه به استانبول حرکت کرد. یکماه بعد به اسکودار رفت و همانطوری که قبلاً نیز ذکر کردیم یکی از خلیفه‌های شاه اسماعیل به نام قلیچ را که در زندان بود آزاد کرد و توسط او نامه‌ای به زبان فارسی به شاه اسماعیل فرستاد. سلطان سلیم در نامه‌ای که به تاریخ صفرماه سال ۹۲۰ هـ.ق از از مید به شاه اسماعیل فرستاد، از اقدامات شاه اسماعیل که مغایر با اسلام بود و نیز از مظالم او بحث کرد و اعلام داشت که خود به منظور تقویت اسلام و از میان برداشتن ظلم مصمم به اقدام است. سلطان سلیم در این نامه افزود که دربارهٔ او (شاه اسماعیل) به سبب اعمال و کردارش فتوای قتل صادر شده است و او قبل از هر کار باید به دین اسلام درآید و هر نقطه از خاک سرزمینش را که سم اسبان لشکر عثمانی بر روی آن

۱۲. نسخهٔ چاپ نشده تاریخ عالی، صفحهٔ ۲۵۹. هامر نقل از عالی ترجمهٔ اتابک، جلد ٤ صفحهٔ ۱۲۳.

نهاده می‌شود به او تسلیم کند و در پایان، نوشته بود که برای تحقق این خواسته‌ها در صفر ماه از استانبول حرکت کرده و خود شخصاً اقدام به جنگ با او خواهد کرد[۱۳]

قلج در همدان به حضور شاه اسماعیل رسید و نامه را تسلیم او کرد و شاه اسماعیل نیز آمادگی خود را برای جنگ اعلام داشت.[۱۴] هنگامی که لشکر عثمانی در صحرای ارزنجان بود، پاسخ شاه اسماعیل رسید. شاه اسماعیل دستور قتل قلج را که حامل نامه بود صادر کرد.

شاه اسماعیل در این نامه نوشته بود که اگر مرد است به میدان بیاید تا ما هم از انتظار، نجات یابیم و ضمناً یک دست لباس زنانه با چارقد برای سلطان سلیم فرستاده بود. پاسخ این نامه در اواخر جمادی‌الاول سال ۹۲۰هـ.ق از ارزنجان فرستاده شد.

در این نامه سلطان سلیم عنوان کرده بود که شاه اسماعیل هل‌من مبارز می‌طلبد، ولی در میدان جنگ از خود او اثری نیست. شاه اسماعیل به نامه‌هایی که به او فرستاده می‌شد، پاسخ می‌داد. او در این نامه‌ها ضمن بحث از دوستی فیمابین چه درزمان سلطنت سلطان بایزید و چه به هنگامی که سلیم والی طرابزون بود، اظهار می‌داشت که معلوم نیست از چه بین آنان دشمنی و نفاق افتاده است و اعلام می‌داشت که مایل نیست بین او و خاندان عثمانی فاجعه‌ای نظیر شورش زمان تیمور رخ بدهد. ضمناً می‌افزاید آنجایی که کاتبین دربار عثمانی اینگونه نامه‌ها را تحت تاثیر نشئهٔ تریاک نوشته‌اند، برای آنها یک وافور طلا با تریاک می‌فرستد.

یاووز سلطان سلیم در نامهٔ مورخ جمادی‌الاخر به این نامه پاسخ دندان شکنی می‌دهد:

«دعوتت را اجابت کردیم و پس از طی طریق طولانی و قطع منازل وارد کشورت شدیم. اما اثری از تو در میدان نمی‌بینیم. مملکتی که به دست سلاطین است، به منزلهٔ زن عقدی آنان است. کسی که مرد است و شجاع، حاضر نمی‌شود که دست غریبه برآن برسد. حال آنکه مدت زمانی است سربازان من وارد کشورت شده و در آن پیش

۱۳. متن نامه‌ای که به زبان فارسی به شاه اسماعیل ارسال شد عیناً در **منشئات فریدون** و **تاج‌التواریخ** و **تاریخ عالی** نقل شده است، چنین آغاز می‌شود: «قال‌الله الملک العلام ان الدین عندالله الاسلام من یتبع غیرالاسلام... بعد ما این خطاب مستطاب از جناب جلالت مآب که...».

۱۴. **منشئات**، جلد ۲، صفحهٔ ۳۵۱.

می‌روند و هنوز از تو خبری نیست. برای آنکه وحشت زده نشوی چهل هزار مرد جنگی را از لشکر خود جدا کرده در سیواس و قیصریه به جای نهادم. دربارهٔ خصم بیش از این رحم و مروت دیده نشده است. اگر بیش از این پنهان شوی و خود را نشان ندهی، مردی حرامت باد. در این صورت به جای مغفر، چارقد و به جای زره، چادر شب بگذار و سودای شاهی و سرداری از سر به در کن[۱۵].

سلطان سلیم همراه این نامه برای مقابله به‌مثل با اقدام شاه اسماعیل در مقام اشاره به‌اصل ونسب شاه اسماعیل خرقه، عصا، چوب مسواک وشال کمر که همه مخصوص دراویش بود، فرستاد.

حرکت لشکر

همزمان با ورود قوای قاپی‌قولی به‌اسکودار، قوای روملی از کلیبولی به‌آن سوی آناطولی گذشتند وبه‌موجب دستور صادره در دشت بورسه‌پنی شهری گرد آمدند. در هفتم ربیع‌الاول به‌محلی به‌نام سید قاضی رسیدند، سه‌روز در آنجا به‌قصد استراحت ماندند وبه‌هر یک از افراد قاپی‌قولی هزاران آقچه به‌عنوان مخارج جنگ داده شد. پسر وزیر دوکاک یعنی احمد پاشا به‌منظور تجسس وکسب خبر در مورد شاه اسماعیل با بیست‌هزار سپاهی به‌مرز اعزام شد واحمد بیک حاکم سینوپ معروف به‌قراجه پاشا باپانصد سوار برای گرفتن اسیر از نیروهای شاه اسماعیل مأمور حمله شد وبه‌دنبال آنها میخال اوغلی محمد بیک با نیروهای آقنجی مأمور هجوم شد.

لشکر به‌قونیه آمد ودر فیل‌آباد چایری مستقر شد. پادشاه وارد شد، مزار ملا خنکار (مولانا جلال الدین رومی) را زیارت کرد وقریب به‌صد هزار آقچه صدقه داد وضمن افزایش جیره تیمارلی سپاهی‌ها از صد آقچه به‌هزار آقچه ابتدا به‌قیصریه رفت وسپس از آنجا به‌سیواس وارد شدند. در این نقطه از لشکر ارزیابی وسرشماری به‌عمل

۱۵. این پاسخ نامه که به زبان ترکی است در **تاریخ عالی** نقل شده است. از چهار نامه‌ای که به شاه اسماعیل فرستاده شده دونامه به زبان فارسی و دو نامهٔ دیگر به زبان ترکی بود. دومین نامهٔ فارسی توسط «مولانا مرشد عجم» نوشته شده بود و سومین نامه را تاجی بیک‌زاده جعفر چلبی به رشتهٔ تحریر درآورده بود. اما شخص سلطان سلیم، تمام نامه‌ها را قبل از ارسال خوانده و از آنجایی که به زبان فارسی تسلط داشت، در پاره‌ای موارد آنها را تصحیح کرده بود. (**تاریخ عالی، صفحهٔ ۲۶۳**).
تاریخ نامه‌ای که ذکر آن گذشت در **منشئات فریدون بیک** اواخر ماه جمادی‌الاخر سال ۹۲۰هـ .ق قید شده است.

آمد، تعداد لشکریان بالغ بر یکصد وچهل هزار تن بود. از بین این عده چهل هزار تن شامل افراد پیر، نوجوان وبیمار جدا شدند وبه‌عنوان نیروی احتیاط به‌فرماندهی اسکندر پاشا بین سیواس وقیصریه مستقر شدند تا هم از جبههٔ جنگ محافظت کنند وهم در مقابل حوادث احتمالی غیر مترقبه به‌کار آیند. فرماندهٔ مرز غربی شاه اسماعیل محمد خادم، پسر اوستاجی بود. این شخص که احساس کرده بود قادر به‌مقابله با نیروی عثمانی نیست، تمام نقاطی را که عثمانی‌ها می‌بایست از آن می‌گذشتند به‌آتش کشید وویران ساخت وبه‌شکل صحرایی برهوت درآورد وخود به‌سوی شاه اسماعیل عقب‌نشینی کرد.

مضیقهٔ آذوقه

مهمات ارتش وخزانه در قلعهٔ سیواس مستقر شد وارتش عثمانی به‌پیشروی ادامه داد. همین که به‌بخش قوج‌حصار رسید وضعیت آرایش جنگی اتخاذ شد. ینی‌چری‌ها چادر وخرگاه سلطان را احاطه کرده او را تحت محافظت قرار داده وبه‌این شکل به‌پیشروی ادامه دادند. پس از گذشتن از «آق‌شهر[۱۶] و«سوشهری» که مرز میان ایران وعثمانی بود، لشکر عثمانی وارد خاک دولت صفویه شده ولی در اثر اقدامات تخریبی که اوستاجلو در این مسیر انجام داده بود، ارتش با مشکلات مواجه شد.

حکمران عثمانی قبل از عزیمت به‌این جنگ طی نامه‌ای که برای علاءالدوله حاکم ذوالقدر فرستاد، از او خواست که در این جنگ با او تشریک مساعی کند، ولی علاءالدوله نه‌تنها از پذیرفتن پیشنهاد سر باز زد، بلکه منابع آذوقه وغلات را نیز از بین برد وبا این عمل ارتش عثمانی را در تنگنای سختی قرار داد.

ارتش عثمانی مدام در حال پیشروی بود ودر مسیر خود که قبلاً توسط «اوستاجلو» تخریب وبه‌آتش کشیده شده بود، با مشکل آذوقه مواجه بود. البته این مشکل در حدود کمبود بود، نه‌قحطی، زیرا بخشی از آذوقه ومهماتی که به‌طرابزون منتقل شده بود با شتر وقاطر در حال ارسال برای ارتش بود. گذشته از آن برای حکمران گرجی نیز نامه ارسال شده بود تا نسبت به‌فرستادن آذوقه اقدام کند.

همانطوری که قبلاً در بخش مربوط به‌نامه‌های ارسالی به‌شاه اسماعیل اشاره

۱۶. صحرای آق‌شهر مقابل قویول حصار است. پس از منزل (محل نزول کاروان) شهنه در سمت شرق اولین عمارت قرار دارد که از منازل موجود در آن صحرا می‌توان به‌عمارت‌های ایزبیدر وسپس سوشهری رفت.

کردیم، هنگامی که اردوی عثمانی به‌یاسی چمن از توابع ارزنجان در محلی به‌نام حسن بیک چایری رسید، پاسخ شاه اسماعیل توسط فرستاده‌ای به‌دست پادشاه رسید که پادشاه ضمن دادن جواب «آماده باش تا موقعش برسد» برای شاه اسماعیل البسهٔ دراویش را فرستاده بود وشاه اسماعیل نیز در مقابل ضمن ارسال نامه‌ای دایر بر شکایت از این تحقیر عنوان می‌کند که این‌گونه نامه‌ها به‌وسیلهٔ کاتبین وافور کش و کیفور نوشته شده است وضمن این نامه تعدادی تریاک نیز در داخل یک جعبهٔ زرین می‌فرستد. به‌خاطر اعتیاد سلطان با یزید به‌تریاک در واقع شاه اسماعیل با این عمل به‌طور غیر مستقیم عنوان کرده بود که پسر نیز چون پدر معتاد به‌تریاک است.

قصد بازگشت وزرا وحکام وقتل همدم پاشا

درگیری ارتش با مشکلات ناشی از آذوقه ومهمات در مسیرهای تخریب شده وبه‌آتش کشیده شده به‌مخالفین جنگ با شاه اسماعیل فرصت داد که کم کم اقدام به‌تحریک سربازان کنند وبالنتیجه در ارتش زمزمه‌ها وغرولندها آغاز شد. در ساحل فرات، هنگامی که به‌ارزنجان رسیدند، سربازان، فرماندهان ووزرا در صدد برآمدند تا به‌پادشاه معروض بدارند که چون از نیروهای دشمن اثری نیست، صلاح در آن است که بیش از این پیشروی نکنند وبازگردند. ولی وقتی که سلطان در ضمن بیاناتش عنوان کرد که از ارزنجان تا مرکز آذربایجان یعنی تبریز چهل منزل فاصله است وقصد دارد به‌آنجا برود ارکان دولت مضطرب شدند، ولی از ترس، چیزی نگفتند اما برای اینکه پادشاه را از پیشروی بیشتر در خاک ایران بازدارند، همدم پاشا، والی قرامان را که به‌شاه نزدیک ومورد اعتماد وعلاقهٔ او بود، برای مطرح کردن مسئله پیش انداختند. چون همدم پاشا در واقعهٔ شاهزاده احمد به‌سلطان صادقانه خدمت کرده بود وسلطان سلیم را مدام در جریان اقدامات شاهزاده احمد قرار می‌داد، با اعتماد به‌توجه وعلاقه‌ای که به‌او داشت نظر ارتش را در مورد بازگشت به‌شاه عرض کرد، ، ولی در حال ودر همانجا سرش برباد رفت (جمادی الاول سال ۹۲۰ هـ ق مطابق تموز ۱۵۱٤ م) ویکی از امرا به‌نام زینل بیک به‌حکمرانی قرامان تعیین شد. این اقدام پادشاه به‌منظور جلوگیری از بروز هر نوع مخالفت با تصمیم قاطع او بود. این عمل باعث شد نظم وسکون لازم به‌وجود بیاید وبه‌پیشروی ادامه داده شود.

تحریک ینی‌چری‌ها به منظور بازگشت

وقتی اردو به حوالی ترجان رسید، نیرویی به فرماندهی بولاق مصطفی بیک و

محمدبیک والی طرابزون به منظور تصرف بایبورد اعزام شد و در همین اوان نیز از سوی حاکم گرجستان دو هزار رأس گوسفند و مقداری عسل رسید. وقتی اردو به محل توقفگاه قراساقالی در الشگرد رسید، ینی‌چری‌ها تحریک شدند و حالت عصیان در آنها پدید آمد. عده‌ای از آنها نامه‌هایی به چادر پادشاه انداختند که در آن عنوان شده بود: «در میانه از دشمن خبری نیست، پیشروی در این نقاط ویران شده، موجب کشتار بیهودهٔ سربازان خواهد شد، برگردیم.» اما سلطان سلیم که با تصمیم قاطع و عزم راسخ تصمیم پیشروی داشت به این غرولندها اهمیت نداد.

ینی‌چری‌ها که دست از مقصود برنداشته بودند جسارت و سرکشی را به جایی رسانیدند که یک روز صبح زود به ناگهان چادرهای خود را برچیدند و به سوی خیمه و خرگاه پادشاه که محافظت می‌شد اقدام به شلیک گلوله کردند.[۱۷]

یاووز سلطان‌سلیم که کلیهٔ محرکین ینی‌چری‌ها را شناسایی کرده بود در آن موقعیت صدایی برنیاورد و دست به اقدامی نزد، بلکه از چادر خود بیرون آمد بر اسب سوار شد و به میان ینی‌چری‌ها رفت و طی یک خطابهٔ کوتاه و قاطع ولی تلخ و تند غرور و عزّت نفس سربازان را تحریک کرد.[۱۸] در همین اثنا، خبر رسید که شاه اسماعیل در

۱۷. **تاج‌التواریخ** (جلد ۲، صفحهٔ ۲۹۷) در این باره چنین می‌نویسد:
یاووز سلطان سلیم روزی در چادر همایونی در اثنای صحبت با ندیم خود، حسن‌جان گفت: «آن حرکات بی‌ادبانه سبب بقای قزلباش‌ها شد والا همان سال در آذربایجان کار قزلباش‌ها یکسره می‌شد» و سپس از گلوله‌باران چادرش که به منظور ناگزیر کردنش از بازگشت صورت گرفته بود سخن به میان می‌آورد.

۱۸. به مناسبت پافشاری ینی‌چری در پشت الشگرد دایر بر خودداری از پیشروی بیشتر، سلطان سلیم خطاب به سربازان چنین گفت:
«ماهنوز به نقطه‌ای که مقصدمان است نرسیده‌ایم، هنوز با خصم، مواجه نشده‌ایم، امکان بازگشت وجود ندارد، اسباب نهایت تأسف است وقتی می‌بینم در حالی که همراهان شاه اسماعیل در راه سرور خود، جان فدا می‌کنند در حالی که ما قصد داریم این عده را که مخالف شریعت احمدی حرکت می‌کنند به راه راست هدایت بکنیم و به همین منظور نیز تا این دشت پیشروی کرده‌ایم، عده‌ای بی‌غیرت برای عقیم کردن مساعی ما قصد بازگشت دارند. ما به هیچ روی از راه خود بازنخواهیم گشت و با کسانی که از اولوالامر اطاعت می‌کنند تا به مقصد خواهیم رفت. خود ترسوها، کسانی که به فکر اهل و عیالند و رنج راه را بهانه کرده‌اند بدانند بازگشت از این مقصد بازگشت از دین مبین است. اگر بهانه‌شان این است که از دشمن خبری نیست باید بدانند که دشمن جلوتر است اگر مرد و شجاع و جوانمردید همراه من بیائید والا خودم به تنهایی خواهم رفت. شاه پس از گفتن این سخنان اسب خود را پیش می‌راند و ینی‌چری‌ها که از کردهٔ خود پشیمان شده بودند به دنبال شاه به حرکت در می‌آیند. (خلاصه شده از **تاریخ عالی** صفحهٔ ۲۶۵). در «روزنامهٔ حیدرچلبی نیز این واقعه به اختصار چنین آمده است که در یوم‌الخامس- ۵ شنبه- ۲۴ جمادی‌الاخر در

←

قصبهٔ خوی مستقر شده و در صحرای چالدران قصد مقابله و جنگ را دارد. ینی‌چری‌ها با شنیدن این خبر شرمگین‌تر شده به پیشروی ادامه دادند.

حقیقت امر این بود که اردوی عثمانی از نظر آذوقه سخت در مضیقه بود و آذوقهٔ ارسالی از راه طرابزون نیز کفایت نمی‌کرد، تا اینکه به موجب اخبار رسیده از سوی میخال‌اوغلی فرمانده آقنجی و علی شهوارزاده از پسران ذوالقدر معلوم شد که شاه اسماعیل به قصد جنگ به میدان درآمده است.

جنگ چالدران

آرایش جنگی طرفین مخاصمه

دولشکر در دشت چالدران باهم روبرو شدند. (دوم رجب ۹۲۰ هـ ق مطابق آگوست ١٥١٤م) دشت چالدران در شمال غربی ایالت آذربایجان، هشتاد کیلومتری جنوب شرقی دوغی بایزید و شمال شرقی دریاچهٔ وان قرار دارد. هنگامی که اردوی عثمانی وارد چالدران شد، شاه اسماعیل در آنجا بود. هم اوستاجلو اوغلی محمد و نورالدین و یا نورعلی خلیفه که در ممالک عثمانی تبلیغ می‌کرد پیشنهاد کردند که پیش از آنکه عثمانی‌ها صفوف جنگی خود را تنظیم کنند حمله صورت بگیرد که این پیشنهاد توسط درموش‌خان شاملو رد شد.

اردوی عثمانی پس از سرازیر شدن از دامنهٔ چالدران به دشت، آرایش جنگی به خود گرفت، طبق اصول، پادشاه به همراه گارد مخصوص یعنی ینی‌چری‌ها، توپچیها، زره‌داران، سواران قاپی قولی، در قلب لشکر جای گرفت. هرسک‌زاده احمدپاشا وزیر اعظم، دوکاکین اوغلی احمد پاشا وزیر دوم و مصطفی پاشا وزیر سوم نیز در کنار شاه بودند. فرماندهی جناح راست به والی آناطولی «خادم سنان پاشا» و فرماندهی جناح چپ به حسین پاشا والی روملی محول شد[۱۹]. پیشاپیش ینی‌چری‌ها در طرف راست

ـــ توقفگاه قراساقالی از توابع الشگرد آن روز طایفهٔ ینی‌چری یکی دوبار شفاعت آغاز کردند. با آنکه مسببین فساد شناخته شده بودند ولی به بند کشیده نشدند و غائله خاموش شد. از این نوشته چنین بر می‌آید که سلطان سلیم عاملین تحریک ارتش را شناسائی کرده بود، ولی تأدیب و مجازات آنان را به وقت مناسبی گذاشته بود.

۱۹. معمول و قانون ارتش عثمانی چنین بود که اگر اردو در روملی یعنی اروپا اقدام به جنگ می‌کرد، فرماندهی جناح راست به والی روملی محول می‌شد و در صورتی که جنگ درآناطولی‌ویاآماسیه رخ می‌داد، والی آناطولی عهده‌دار فرماندهی جناح راست باشد.

افراد غرب آناطولی و در طرف چپ افراد غرب روملی و در پیشاپیش این نبردها پانصد قبضه توپ ضاربازن (ضربه‌زن) ردیف شده بود **(تاریخ لطفی پاشا، صفحهٔ ۲۲۷)**.

شاه اسماعیل بزرگترین و مبرّز ترین فرماندهان لشکر خود دورموش‌خان شاملو و نورعلی خلیفه و دیگران در جناح راست و والی دیاربکر، اوستاجلواوغلی محمدخان را در جناح چپ مستقر کرده و خود به اتفاق محافظین در پشت سر به صورت نیروی احتیاط و ذخیره قرار گرفته بودند[۲۰] بین نیروهای دوطرف تقریباً تعادل برقرار بود.

چگونگی موقعیت دولشکر

قوای پیادهٔ عثمانی یعنی ینی‌چری‌ها بسیار منظم و مرتب بودند که در مقابل آن شاه اسماعیل نیز یک نیروی سوارهٔ شصت هزارنفری بی‌نقصی داشت.

نیروهای شاه اسماعیل تازه نفس بودند در حالی که نیروهای عثمانی با تحمل هزاران مشکلات و گرسنگی پس از طی یک راه دوهزار و پانصد کیلومتری خسته و گرسنه بودند. در واقع نیز قصد شاه اسماعیل این بود که نیروهای عثمانی را از مناطق تخریب شده و فاقد امکانات و آبادانی به سوی خود کشیده فرسوده سازد و آنگاه نابودشان کند. نیروهای سوارهٔ ارتش عثمانی خسته و فرسوده بودند و در مقابل، ارتش ایران، فاقد توپخانه بود.

تشکیل جلسهٔ جنگی

به محض اینکه سلطان سلیم وارد دشت چالدران شد، بلافاصله یک جلسهٔ مشاورهٔ جنگی تشکیل داد. در این جلسه دونظریه پیشنهاد شد:

یکی اینکه به منظور تجدید قوای اردو به افراد، بیست و چهارساعت استراحت داده شود، و نظر دوم این بود که فردای همان روز به هنگام طلوع آفتاب جنگ را آغاز کنند.

وزرا با نظریهٔ اول موافق بودند،ولی پیری محمد چلبی مسئول امور مالی دولت اظهار داشت: چون دربین ارتش گروهی از طرفداران شاه اسماعیل وجود دارند و گذشته از آن مخصوصاً قسمت اعظم افراد آقنجی، شیعه هستند، بنا بر این پیش از آن که بین شاه اسماعیل و طرفدارانش در اردو، تماس و توافق حاصل آید باید به جنگ

۲۰.در **روزنامهٔ حیدرچلبی** و نیز تاریخ هامّر و دیگران آمده است که فرماندهی جناح راست را شاه اسماعیل شخصاً به عهده داشت.

اقدام کرد.

این تحلیل و نظریهٔ پیر محمد، سلطان را سخت خوش‌آمد و گفت این تنها مرد صاحب تدبیر جمع است و افسوس که وزیر نشده است و تصمیم گرفته شد که صبحدم به هنگام طلوع آفتاب اقدام به جنگ کنند. صبح فردای آن روز جنگ آغاز شد (سوم رجب ۹۲۰ هـ ق ۲۴ اگوست ۱۵۱۴ م).

جنگ

شاه اسماعیل توسط اسیری که از اردوی ترک گرفته بود از آرایش جنگی لشکر عثمانی آگاهی یافته بود و از این رو می‌کوشید تا از گرفتار شدن و در دام افتادن دوری کند.[۲۱] از این رو دست به حمله نمی‌زد و بیشتر فشار را بر جناح چپ وارد می‌ساخت. در جناح چپ لشکر عثمانی، توسط جناح راست شاه اسماعیل شکست وارد آمد و حسن پاشای بیگلربیگی به قتل رسید. علت شکست این جناح کنار نرفتن نیروهای سوار عثمانی از جلو توپها و عدم استفادهٔ به موقع از توپخانه بود.

اما فرمانده جناح راست لشکر عثمانی یعنی خادم سنان پاشا با استفادهٔ بموقع از آتش توپخانهٔ جناح خود، جناح چپ لشکر شاه اسماعیل را که فرماندهی آن را اوستاجلواوغلی محمد عهده‌دار بود متلاشی کرد و خود اوستاجلواوغلی نیز به قتل رسید و به منظور کمک به جناح روملی (جناح چپ) جناح راست لشکر شاه اسماعیل را که علیرغم آتش تفنگهای ینی چری غالب شده بودند شکست داد و به این ترتیب شکست عظیمی در ارتش ایران روی داد.

فرار دادن شاه

در این گیرودار، شاه اسماعیل از بازو به وسیلهٔ گلوله مجروح شده و از اسب به زیر افتاده بود. هنگامی که یکی از سواران عثمانی با نیزه به سوی شاه اسماعیل حمله برد، یکی از افسران همراه شاه اسماعیل به نام میرزاسلطان علی به سوی این سوار حمله کرد ولی اسیر شد. در این اثنا مهتری به نام خضر، اسب خود را به شاه داد و امکانات فرار شاه را فراهم ساخت.[۲۲]. شاه به این ترتیب به سختی خود را نجات داد، ولی کلیهٔ مهمات

۲۱.هنگامی که ارتش عثمانی از تپه به دشت چالدران سرازیر می‌شدند، شاه اسماعیل آن را دیده و از سرباز اسیر دربارهٔ وضعیت ارتش عثمانی اطلاعات لازم را کسب کرده بود. (**تاریخ هامر** جلد ٤ صفحهٔ ۱۳۵) در **تاریخ لطفی** پاشا صفحهٔ ۲۲۱ ، ۲۲۷ ذکر شده است که این اسیر از افراد مالکوچ اوغلی بود.

۲۲.**تاج‌التواریخ**، جلد ۲، صفحهٔ ۲۷۰. **تاریخ هامر**، جلد ٤، صفحهٔ ۱۳۸.

و قرارگاه شاه به تصرف درآمد و تاج لی‌خاتون معشوقه و یا زنش توسط افراد شیخ بیک اسیر شد.[۲۳] در اثنای این جنگ تورعلی بیک والی سلستره که پسر مالکوج زاده بالی بیک از فرماندهان آقنجی بود به دست شخص شاه اسماعیل به قتل رسید.[۲۴]

شاه اسماعیل که در اثر شکست چالدران نمی‌توانست در تبریز بماند، به درگزین گریخت و قوای عثمانی تبریز را اشغال کرد.

یاووز سلطان سلیم هشت نه روز در تبریز ماند و قریب هزارخانوار تبریزی از ارباب هنر، تجار و سایر افراد شایسته و کارآمد را به استانبول منتقل کرد.[۲۵]

در بین این عده، بدیع‌الزمان از نوه‌های تیمور نیز دیده می‌شد.[۲۶]

بازگشت از جنگ چالدران

یاووز سلطان سلیم، پس از این جنگ قصد نداشت شاه اسماعیل را به حال خود رها کند ومصمم بود تا او را به کلی نابود سازد. از این رو، زمستان را می‌خواست در قره‌باغ آذربایجان گذرانیده وسال بعد دوباره دست به اقدام بزند وبه همین قصد نیز در قره‌باغ جای گرفته بود. اما از آنجایی که باز عده‌ای از ارکان دولت درصدد تحریک ینی‌چری‌ها برآمدند لذا درآن مکان نماند وحرکت کرد، زیرا صلاح را دراین می‌دید که

۲۳. عریضه‌های پیرمحمد وزیر اعظم و مصطفی پاشا وزیر دوم. **آرشیو موزهٔ توپقاپی** شمارهٔ ٦٣٦. بولتن سال ۱۹۵۹، شمارهٔ ۹۲.

۲٤. «بالکوج اوغلی بالی بیک» دوپسر داشت که اسم پسر بزرگ «علی» و اسم پسر کوچک «تورعلی» بود. هم تورعلی والی سلستره و هم علی والی صوفیه بود که هردو در جنگ چالدران کشته شدند (**تاریخ هامر**، جلد ٤، صفحهٔ ۳۰۲. **تاریخ‌التواریخ** جلد ۲ صفحهٔ ۲٦۸. «روزنامهٔ حیدرچلبی». **منشئآت فریدون بیک** جلد ۱ صفحهٔ ٤۱).

۲۵. «دستور داده شد تا استادان اهل حرف که به امر شاه اسماعیل از خراسان به تبریز منتقل شده بودند و نیز سایر تجار و متمولان و همچنین «بدیع‌الزمان میرزا» پسر شاه خراسان و سایرین را به استانبول منتقل کردند......» - «روزنامهٔ حیدرچلبی»، **منشئآت فریدون بیک** جلد اول صفحهٔ ٤٦۳.
دفتر اشیاء ضبط شده توسط سلطان سلیم از اسرا، از قصر هشت بهشت، از مهترخانه‌ها و اساتید هنر. **آرشیو توپقاپی سرای**، شمارهٔ ۱۰۷۳٤.

۲٦. بدیع‌الزمان میرزا پسر حسین بایقرا است که پس از وفات پدر به تاریخ ۹۱۲ هـ ق/ ۱۵۰٦م به اتفاق برادرش مظفر در خراسان به سلطنت رسید، ولی اندکی پس از وفات برادرش مظفر در اثر حملهٔ محمد شیبانی مؤسس دولت ازبک به سرزمینش به نزد شاه اسماعیل فرار کرد وهنگام اشغال تبریز توسط سلطان سلیم وقتی به هویت او پی بردند، مورد احترام قرار گرفت وبرایش روزانه هزار آقچه مقرری تعیین شد وبعد به استانبول منتقل شد. وی در سال ۹۳۳ هـ ق/ ۱۵۱۷م در اثر طاعون وفات یافت ودر ایوب دفن شد.

تا آرام گرفتن اوضاع، زمستان را در اماسیه بگذراند.

دربازگشت هنگامی که در نخجوان بود، عده‌ای از سربازان، خانهٔ بعضی از روستائیان را آتش زدند. سلطان سلیم از این مسئله چون دستاویزی استفاده کرد وبا عنوان کردن اینکه: «شما در ضبط وربط لشکر اهمال به خرج می‌دهید»، دستور داد چادرهای هرسک‌زاده وزیر اعظم و دوکاکین وزیر دوم را بر سرشان خراب کردند وپس از عزل آنان از مقامشان به اماسیه رفت. سلطان سلیم به قصد آنکه در بهار سال دیگر از اماسیه به عزم جنگ با ایران حرکت کند، توپخانه ومهمات را در قره حصار مستقر ساخت ودستور داد افراد لشکر نیز در آنکارا زمستان را بگذرانند. سلطان سلیم هنگام بازگشت دویست خانوار از ارباب هنر وتجار را به استانبول منتقل کرده بود. (**تاریخ لطفی، صفحهٔ ۲۳۷**).

وزیر اعظم شدن پسر دوکاک وقتل او

سلطان سلیم به هنگام اقامتش در اماسیه (ذی‌القعدهٔ سال ۹۲۰) احمد پاشا پسر دوکاک را به وزارت عظمی تعیین ومسئول امور مالی دولت یعنی پیری محمدافندی را سومین وزیر خود کرد. دو ماه پس از تعیین دوکاک به وزارت اعظمی، یعنی در محرم سال ۹۲۱ هـ ق/ شبات ۱۵۱۵م باز بین‌ینی چری‌ها شورشی به تحریک ارکان دولت به منظور مانع شدن پادشاه از عزیمت به جنگ ایران رخ داد وینی‌چری‌ها به محل استقرار دیوان همایونی در اماسیه رفته مبادرت به گفتن سخنان بیهوده وسخیف کردند. ده روز پس از این حادثه که موجب ناراحتی ودلتنگی سلطان سلیم شده بود واو دریافته بود که محرک ومسبب این حادثه، احمد پاشا پسر دوکاک است وگذشته از آن، وی با پسر ذوالقدر متحد شده و با او رابطهٔ مکاتبه‌ای برقرار کرده است، احمد پاشا را به حضور خواست وپس از آنکه خود با خنجر او را زخمی ساخت دستور داد سرش را از تن جدا کردند وتا مدتی ازاین حادثه از تعیین وزیر اعظم خودداری کرد.

آمدن ایلچی از سوی شاه ایران

به هنگام اقامت سلطان سلیم در اماسیه از طرف شاه اسماعیل یک ایلچی به نام عبدالوهاب به دربار سلطان سلیم آمد وپیشنهاد صلح داد، ولی سلطان سلیم که مصمم به جنگ با ایران بود، پاسخی به این پیشنهاد نداد وفرستاده را نیز بازداشت کرد.[۲۷]

۲۷. شاه‌اسماعیل بعدها در اواسط سال ۹۲۱هاق به دنبال عزیمت سلطان‌سلیم به استانبول به منظور عقد پیمان ←

تصرف کماخ

سلطان سلیم زمستان را در آماسیه گذرانید و پس از آنکه احساس کرد در اثر وضعیت حاکم بر لشکر امکان جنگ مجدد با شاه اسماعیل وجود ندارد، مناسب‌تر دید که نسبت به تصرف بعضی نقاط واقع در مرزهای شرقی وجنوبی اقدام کند وضمناً بیبق‌لی محمدآقا را که در جنگ غیرت وشهامت بسیاری از خود نشان داده بود به ولایت بایبورد وارزنجان و کیفی که به تصرف درآورده بود، منصوب واعزام کرد. بعضی از حکام با تجربه عنوان کردند تا زمانی که قلعهٔ کماخ در دست قزلباش‌هاست امکان امنیت برای بایبورد و ارزنجان وکیفی وجود ندارد. از این رو، پادشاه در نیسان سال ۱۵۱۵ م (اواخر صفر سال ۹۲۱)[۲۸] اماسیه را ترک گفت وبه سوی کماخ حرکت کرد، در ضمن قبلاً دستور محاصرهٔ کماخ را به بیبق محمدآقا صادر کرد.

در مائیس همان سال (پنجم ربیع‌الاخر سال ۹۲۱هـ ق) سلطان شخصاً به اتفاق قوایش در محاصرهٔ قلعه شرکت کرد وبعداز ظهر همان روز محافظ قلعه، قلعه را تسلیم کرد[۲۹] که فتحنامه فتح ذوالقدر وکماخ بعداً به شهزاده سلیمان وخان کریمه فرستاده شد.[۳۰]

الحاق حاکم‌نشینی ذوالقدر

همان‌طوری که قبلاً گفتیم، علاءالدوله پسر ذوالقدر که عثمانی‌ها او را به مقام فرمانداری رسانیده بودند در جنگ عثمانی‌ها با ممالیک از دولت عثمانی روی گردان شد و در نتیجهٔ عدم موفقیت نیروهای عثمانی را دراین جنگ موجب آمد.

یاووز سلطان سلیم که از خصومت علاءالدوله با شاه اسماعیل آگاه بود، به هنگام عزیمت به جنگ ایران از او خواست که دراین جنگ با وی تشریک مساعی کند، ولی

— صلح دوفرستاده را به اسامی حسین‌بیک و بهرام‌آقا به همراه نامه‌ای به دربار عثمانی اعزام داشت که متن نامه بسیار مناسب بود و از آنجایی که سلطان‌سلیم به این مطالب اعتماد نکرد دستور داد فرستاده‌ها را در قلعهٔ دیمه‌توقه و همراهانشان را در کلیدالبحر بازداشت کردند.

۲۸. در روزنامهٔ حیدرچلبی عزیمت سلطان از اماسیه به قصد قلعهٔ کماخ آخر ماه صفر ذکر شده است. عالی، مورخ این حادثه را در ماه ربیع‌الاول قید کرده است.

۲۹. منشئات فریدون بیک، جلد یک، صفحهٔ ۴۱۳ و ۳۶۲ و ۳۶۳).

۳۰. کماخ در زمان یلدرم بایزید از تصرف طاهرتن حاکم ارزنجان که از متحدین تیمور بود، خارج شد، ولی بعداً تیمور آن را پس گرفت وبه طاهر تن داد وسپس توسط شاه اسماعیل از دست آق‌قویونلوها خارج شد.

علاءالدوله علاوه بر سرباز زدن از این پیشنهاد، اقدام به تاراج دسته‌های آذوقهٔ لشکر عثمانی کرد.

شهسوار اوغلی علی‌بیک

شهسوار اوغلی علی‌بیک که ابتدا در اثر یاری عثمانی‌ها حاکم ذوالقدر شده بود، براثر عدم موفقیتی که در اواخر حکومتش نصیبش شد، شکست خورد وبه اسارت درآمد ودر قاهره به دار آویخته شد. علی بیک پسر علاءالدوله پس از این حادثه به دربار عثمانی پناهنده شد وبه خدمت دولت درآمد. به هنگام جنگ چالدران شهامت بسیاری از خود نشان داد وحتی به وسیلهٔ شمشیر طلائی که قبلاً متعلق به گدیک احمدپاشا بود ودر خزانهٔ شاهی نگهداری می‌شد، تحلیف شد وپادشاه به او وعده داد. که سرزمینهایی را که از تصرف علاءالدوله درآمده است، گرفته به او باز پس خواهد داد وبرای مقدمهٔ انجام این وعده پس از بازگشت از جنگ چالدران، ایالات قیصریه و بوزوق به او داده شد وخود نیز به فرماندهی مرز ذوالقدر تعیین شد.

تعیین پسر شهسوار به فرمانداری این دو ایالت سبب نگرانی علاءالدوله شد. او ماجرا را به عرض قاوری شاه مصر رسانید وبه او شکایت‌کرد[۳۱] وگذشته ازآن هنگامی که سلطان سلیم قصد جنگ کماخ را داشت فرستاده‌ای نزد «یاووز» فرستاد وضمن شکایت از این ماجرا از او درخواست کرد تا علی بیک را از آن دو ایالت بردارد. اما سلطان سلیم تصمیم براین داشت که سرزمینهای ذوالقدر را از علاءالدوله گرفته به علی‌بیک بدهد که این مسئله نیز خود سبب هراس حکمران مصر شد.

اشغال حاکم‌نشینی ذوالقدر توسط خادم سنان‌پاشا

یاووزسلطان‌سلیم پس از فتح کماخ و به هنگام عزیمت به سیواس خادم سنان پاشا را که پس از حسن‌پاشا به ولا یت روملی منصوب کرده[۳۲] بود بایک نیروی چهل هزار نفری جهت تصرف سرزمینهای ذوالقدر گسیل داشت و علی‌بیک پسر شهسوار را به عنوان راهبر و پیشرو این نیروی اعزامی تعیین کرد و خود نیز به دنبال آنها در

۳۱. تاریخ ابن ایاز جلد ٤ صفحهٔ ٤٣٧ (عریضهٔ مورخ ۱۰ محرم علاءالدوله ارسالی به سلطان ممالیک).

۳۲. خادم سنان پاشا به هنگام جنگ چالدران والی آناطولی بود. ولی پس از کشته شدن حسن‌پاشا درجنگ چالدران که شهامت و توانایی بسیاری از خود نشان داده بود، به جای او والی روملی شد. او به هنگام عزیمت به سوی ذوالقدر همچنان والی روملی بود.

«اینجه‌سو» واقع دربین اورقوب و «قیصریه» مستقر شد[۳۳].

علاءالدوله که از ورود سنان‌پاشا به داخل مرزهای ذوالقدر آگاه شده بود، بلافاصله درصدد مقابله برآمد، ولی درجنگی که درگوکسون رخ داد، شکست خورد بسرعت گریخت و درکوه تورنه (نورحق) واقع درجنوب‌البستان مستقر شد. ولی توسط قوای سنان پاشا تعقیب شد، خود به اتفاق چهار فرزند و بیش از سی‌تن از حکام و بسیاری از سربازانش به قتل رسیدند و برادرش عبدالرزاق بیک به اتفاق پسرانش اسیر شدند. (۲۹ ربیع‌الاخر ۹۲۱هـ ق حزیران[۳٤] ۱۵۱۵م

پس از آنکه کلیهٔ سرزمینهای ذوالقدر به تصرف درآمد این سرزمینها تماماً دراختیار علی‌بیک پسر شهسوار قرار گرفت تاتحت‌الحمایهٔ حاکمیت مقتدر عثمانی اداره گردد. سربریدهٔ علاءالدوله و پسرانش برای سلطان ممالیک فرستاده شد [۳۵].

الحاق سرزمینهای ذوالقدر سبب تهدید امنیت اراضی اطراف سوریه و الجزیره- به ویژه سوریه- شد. سلطان مملوک قانسوقاوری از این بابت سخت دچار اضطراب شد، امرای ممالیک براثر این واقعه خطاب به پادشاه، سخنانی ناهنجار برزبان آوردند و او را مؤاخذه کردند [۳٦]

الحاق آناطولی شرقی

تصرف دیاربکر

درمرز غربی سرزمینهای دولت عثمانی دیاربکر از مهم‌ترین شهرها و قلاعی بود که دردست صفویه قرار داشت. اگر دولت عثمانی موفق به تصرف دیاربکر می‌شد،

۳۳. از فتحنامهٔ ارسالی پادشاه از قیصریه به خان کریمه درمورخ جمادی‌الاول ۹۲۱هـ ق چنین برمی‌آید که درآن هنگام شاه درقلعهٔ «جبنی» از قلاع ذوالقدر بوده است. منشئات جلد ۱ صفحهٔ ۲٦٤.

۳٤. عبدالرزاق بیک و پسر بزرگ علاءالدوله و آن تعداد از برادرانش که از مرگ نجات یافته بودند، بعداً درفرصت مناسبی به قاهره رفتند.

۳۵. سرعلاءالدوله درداخل یک جعبه به همراه یک نامه توسط ایلچی به نام سیف‌الدین بیک فرستاده شد. (منشئات فریدون‌بیک).
فرستادهٔ عثمانی در ۲۵ جمادی‌الاخر سال ۹۲۱هـ ق درقاهره به حضور سلطان پذیرفته شد. سلطان وقتی سرهای بریده را می‌بیند، یکه خورده روی به فرستادهٔ سلیم کرده می‌گوید: «این سرهای بریده را برای من چرا فرستاده‌اند. اینها مگر سربریدهٔ کفار است که به نشانهٔ موفقیت برای من فرستاده است» و از شدت تأثر بیمار می‌شود.(تاریخ ابن‌ایاز جلد ٤. صفحهٔ ٤٦۲).

۳٦. ابن‌ایاز جلد ٤، صفحهٔ ٤٦۲.

می‌توانست ایران را مدام از نظر امنیتی تهدید کند. امتداد مرز شرقی عثمانی از مناطق جنوبی کماخ، ارزنجان و بایبورد تاجنوب دیاربکر برای این دولت نهایت اهمیت را داشت،از این‌رو دولت درصدد برآمد تابه وسیلهٔ عالم و مورخ معروف ادریس بدلیسی که به دولت عثمانی پناهنده شده بود، دیاربکر را ازطریق‌مصالحه‌و مذاکرات صلح‌آمیز به تصرف دربیاورد و به واقع نیز دراین امر موفقیت حاصل آمد [۳۷].

پس از آنکه لشکر عثمانی تبریز را ترک گفت شاه‌اسماعیل از نقطه‌ای که به آنجا فرار کرده بود، به تبریز برگشت و به جای اوستاجلواوغلی محمدخان که در جنگ چالدران کشته شده بود، قاراخان را به دیاربکر فرستاد و او نیز آن شهر را به محاصره درآورد. دراین اثنا، سلطان سلیم به استانبول برگشته بود. از طرف سلطان سلیم برای نجات دیاربکر ازمحاصره بیبق‌لی محمدپاشای میرآخور که از سال ۹۲۱ هـ ق والی ارزنجان، بایبورد، شبین قراحصار و طرابزون شده بود، مأمور شد و برای کمک به او شادی بیک‌والی سیواس نیز همراهش اعزام شد، ولی از آنجایی که آب شادی بیک بابیبق‌لی محمد پاشا که فرماندهی نیروهای اعزامی را عهده‌دار بود به یک جوی نرفت به جای شادی پادشا، والی قونیه خسروپاشا را فرستادند و ادریس بدلیسی نیز به همراه خوانین کُرد با ده هزار داوطلب که به آنها پیوسته بودند به سوی دیاربکر به حرکت درآمدند.

قاراخان بدون مقابله و مقاومت به حوالی ماردین عقب نشست و شهر از محاصره نجات یافت. لشکریان عثمانی وارد شهر شدند و بعدها بااقدامات ادریس بدلیسی ماردین نیز به تصرف درآمد.

حملاتی که برای پس گرفتن دیاربکر از سوی قاراخان صورت گرفت عقیم ماند و قراخان سرانجام درسال ۹۲۳هـ ق ۱۵۱۷ م طی جنگی که درمحلی به نام کوچ حصار درنزدیکی ماردین اتفاق افتاد، کشته شد و به این ترتیب مسئلهٔ دیاربکر [۳۸] حل شد و

۳۷. ادریس بدلیسی از کاتبین دیوان آق‌قویونلو بود. او پس از جنگ چالدران وارد خدمت دولت عثمانی شد و یاووز هنگامی که قصد گذراندن زمستان را دراماسیه داشت به منظور تحت نفوذ درآوردن آناطولی او را جهت تبلیغ به آن منطقه فرستاد. **تاج‌التواریخ** شرح مبسوطی دربارهٔ نحوهٔ فعالیتهای ادریس بدلیسی دارد. (جلد ۲ صفحهٔ ۲۹۹ الی ۳۱۳).

۳۸. سرقراخان را هنگامی که یاووز درقونیه بود و قصد جنگ مصر را داشت برای او آوردند که این تاریخ مطابق بااواخر جمادی‌الاول سال ۹۲۲هـ ق است. (تاج‌التواریخ جلد ۲ صفحهٔ ۳۲۹) قراخان که اسم اصلی او ویراش‌خان است برادر شاه علاءالدین بود. (آرشیو موزهٔ توپقاپی، شمارهٔ ۵۵۹۹).

شخصی به نام احمدبیک که اهل دیاربکر بود، والی آنجا شد.

تصرف سایر ممالک شرقی

ادریس بدلیسی درتصرف دیاربکر و دیگر ممالک شرقی رل مهمی داشت و خدمت بزرگی برای دولت عثمانی انجام داد. این شخص ضمن ملاقات باخوانین سنی گُرد با آنها به توافق رسید و آنان را به سوی دولت عثمانی جلب کرد و به این ترتیب خوانین اورمیه، عراق، عمادیه، جیزره، اگیل، بدلیس، خیزران، گارزان، پالو، سی‌ئیرت، حصن‌کیفا، مفارقین، جزیرهٔ ابن‌عمر و به طور کلی جمعاً خوانین بیست و پنج منطقه به اطاعت دولت عثمانی درآمدند وبرای آنها به منظور ادارهٔ مجدد مناطق تحت فرمانروائی خود فرامینی از طرف دولت ارسال شد. از میان این خوانین، جمشیدبیک حاکم پالو هنگامی که شاه قصد جنگ چالدران را داشت مراتب اطاعت خود را به شاه معروض داشته و درمعیت لشکر بود.

دربین خوانین گُرد که از دولت عثمانی اطاعت کرده وحاکمیت قدرتمند آن را پذیرفتند، امیرشرف‌الدین حاکم بدلیس، ملک‌خیزران امیر داوود و ملک‌خلیل دوم از خاندان ایوبی،[۳۹] امیرحصن کیفا و سلطان حسین، حاکم عمادیه دیده می‌شدند.

بعدها در اثنای جنگ یا ووز بامصر و به دنبال فتح حلب وبازگشت او از جنگ ملاطیه، اورونه، بهسنی، ارقانی، خارپوط، دیوریقی و سپس ماردین و شهرها و قصبات دیگر تحت ادارهٔ دولت عثمانی درآمد. تصرف الجزیره و آناطولی شرقی پس از درگیری مدام سه سال بعد تحقق یافت و باز دراین رهگذر ادریس بدلیسی منشأ خدمات ارزنده‌ای شد.

۳۹. خلیل دوم از امرای شعبه حصن‌کیفای خاندان ایوبی پسر امیر سلیمان است. این خاندان زمانی (درسال ۱٤٦۱م) تحت نفوذ آق‌قویونلوها بود، ولی پس از انقراض آنها، خلیل دوم سی‌ئیرت و حصن‌کیفا را تصرف کرد.

ملک‌خلیل مدتی نزد پدرزنش شاه اسماعیل رفت و به دستور او بازداشت و زندانی شد که پس از جنگ چالدران نجات یافت و به کشورش برگشت و درمقام ضدیت باشاهاسماعیل حاکمیت عثمانی را پذیرفت. سلیمان دوم از پسران ملک‌خلیل که از مجادله بابرادرانش به ستوه آمده بود، درسال ۹۳۰هـ ق/۱۵۲٤م کلیدهای قلعهٔ حصن‌کیفا را توسط والی دیاربکر، خسروپاشا تقدیم سلطان سلیمان قانونی کرد. و به این ترتیب سراسر حصن‌کیفا به دیاربکر ملحق شد و درعوض حاکمیت ولایت «اورونه» به قلعه حصن کیفا تحت ادارهٔ بیگلربیگی دیاربکر بود و شهرکهای تابعهٔ آن توسط خلیل اوغلی سلیمان بیگ ادارهٔ می‌شد و ششصدهزار آقچه عایدی آنها بود. (آرشیو موزه توپقاپی شماره ۱۰۰۵۷۰)

اقدامات یاووز پس از بازگشت از جنگ

اعدام محرکین سربازان

یاووز سلطان سلیم از سفر ایران بازگشت و در تموز سال ۱۵۱۵ م ۲۹ جمادی‌الاول سال ۹۲۱ هـ ق به تکیر چایری واقع در گبزه گذشت و ازاسکلهٔ دیل به وسیلهٔ قایق به توپقاپی سرای رفت و یک ماه و نیم بعد خود شخصاً شروع به تحقیقات کرد.

وزرا را یک به یک و جدا از هم به حضور خواست و آن‌ها را زیر سئوال کشید، هریک از آنان رابه دفعات متعدد به حضور خواست ومورد بازپرسی قرار داد. دستور بازداشت بعضی از آنان را صادر کرد. افسران لشکر را دعوت کرد و گفت: «اگر حقیقت را به من نگویید از سلطنت کناره‌گیری خواهم کرد» ینی چری‌ها جملگی گفتند: «ما هم گناهکاریم» و بااین اقرار همگی مورد عفو قرار گرفتند. سلطان سلیم به این اکتفا نکرد و دامنهٔ تحقیقات خود را وسیع‌تر و عمیق‌تر کرد[۴۰] تاسرانجام موفق شد وحقیقت آشکار گردید. عاملین تحریک یعنی تاجی‌زاده جعفر چلبی قاضی عسکر[۴۱] معروف، وزیر دوم اسکندر پاشا[۴۲] و بال یمزعثمان آقا سرکردهٔ صنفی از ینی چری‌ها را شناسایی کرد. سلطان بایزید دستور داد اسکندر پاشا و عثمان آقا را به حضورش آوردند. ابتدا از آنان بازپرسی کرد و سپس قاضی عسکر را به حضور خواست. وقتی جعفر چلبی به حضور رسید، بلافاصله ازاو پرسید: «جزای کسی که سرباز اسلام را به عدم اطاعت وعصیان تحریک کند چیست؟» واز او یعنی جعفر چلبی دراین مورد فتوا خواست وهمین‌که جعفر چلبی گفت: «درصورت اثبات جرایمش، اعدام است.» سلطان سلیم گفت: «مفسده‌انگیزی تو برایم اثبات شده است، تو خود درحق خود فتوا دادی» و بلافاصله دستور داد و درمقابل دیوان همایونی ابتدا اسکندرپاشا تاجی‌زاده و پس آنگاه بال‌یمز را

۴۰. روزنامهٔ حیدرچلبی (منشأت فریدون بیک، جلد اول، صفحهٔ ۴۱۲).

۴۱. جعفر چلبی پس از بازگشت از جنگ چالدران در شعبان ۹۲۰ هـ ق از مهرداری به مقام قاضی عسکری آناطولی ارتقا یافت و محمد چلبی مدرس ینی مدرسهٔ ادرنه به جای او به مهرداری منصوب شد (فریدون بیک، روزنامهٔ حیدرچلبی، جلد اول ص ۴۱۲)

۴۲. اسکندر پاشا، کاپیتان گلیبولی بود که به جای مصطفی پاشا به مقام وزیر دومی منصوب شد. (روزنامهٔ حیدرچلبی).

گردن زدند.[۴۳] (رجب سال ۹۲۱ هـ ق ۱۸ اگوست ۱۵۱۵[۴۴]

پس از این حادثه یاووز سلطان سلیم به منظور جلوگیری از تکرار تحریکات در لشکر قانون انتخاب سرکردهٔ ینی چری‌ها را تغییر داد. به این معنی که قبلاً سرکردهٔ ینی‌چری‌ها از بین افرادی که درخود تشکیلات ینی‌چری تربیت یافته بودند انتخاب می‌شد، ولی به موجب قانون مقرر شد که سرکردهٔ ینی‌چری‌ها از میان خانه‌زادان دربار و افراد شایستهٔ اعتماد، انتخاب شوند.

سه وزیر اعظم سلطان سلیم

پسر دوقاق، احمد هرسک‌زاده و سنان پاشا

هنگامی که یاووز سلیم به سلطنت رسید هرسک‌زاده احمدپاشا، جانشین قوجامصطفی پاشا برای چهارمین بار به مقام صدراعظمی رسیده بود.

این شخص با واگذاری سلطنت از سوی بایزید دوم به شاهزاده احمد مخالف بود وتوصیه کرده بود که حل مسئلهٔ جانشینی به پس از مرگ پادشاه موکول گردد.

هرسک‌زاده تا زمان بازگشت سلطان سلیم از جنگ ایران درمقام وزارت اعظمی بود. هنگامی که درحوالی رود ارس در بین ینی‌چری‌ها به منظور بازگشت به استانبول عصیان و سرکشی پدید آمد، سلطان سلیم به بهانهٔ اینکه هرسک‌زاده موفق به خاموش کردن این عصیان نشده بود، او را معزول کرد و وقتی که به آماسیه رسید دوقاقین‌زاده احمدپاشا وزیر اعظم شد (۹۲۰ هـ ق اوجاق ۱۵۱۵ م.) اما دوماه بعد دوقاقین‌زاده به سبب تحریک ینی‌چری‌ها و مکاتبهٔ مخفیانه با پسر ذوالقدر هنگامی که در اماسیه بود به دستور شاه به قتل رسید و مقام وزارت عظمی قریب به چهارماه بلاتصدی ماند. خادم سنان پاشاوالی روملی به سبب حل سریع مسئله پسر ذوالقدر به مقام وزارت اعظمی منصوب شد.

۴۳. تاریخ عالی. صفحهٔ ۲۷۳.
یاووز سلطان سلیم همواره از مؤیدزاده عبدالرحمن افندی و تاجی‌زاده جعفر چلبی یاد می کرد. درمورد مؤیدزاده پس از ذکر مراتب فضل و کمالش می‌گفت: «افسوس که در اواخر عمرش به او رسیدیم «و درمورد جعفر چلبی می‌گفت : به او رحم نکردیم» و به این ترتیب مراتب تاسف خود را ابراز می‌داشت. پادشاه درجنگ چالدران زن شاه اسماعیل تاجلی خانم را که اسیرشده بود به جعفر چلبی داد. پس از قتل جعفر چلبی سلطان سلیم تاجلی خانم را ازخانهٔ او بیرون آورد وخادم وکالسکه و پنج هزار سکهٔ طلا رابه او بخشید. (منشئآت فریدون بیک جلد اول صفحهٔ ۴۱۸).

۴۴. سلطان سلیم اعدام آنان را از قصر عادل تماشا می‌کرد. (روزنامهٔ حیدرچلبی صفحهٔ ۴۱۵)

سلطان سلیم پس از آنکه به استانبول برگشت از نحوهٔ عمل سنان پاشا که برخلاف اصول مألوف از حکمرانی روملی ناگهان به وزارت اعظمی رسیده بود راضی به نظر می‌رسید، ولی یا دراثر عدم رضایت وزرا و یا به دلایل دیگر او را از مقام خود منفصل کرد و در صدد برآمد تا مجدداً هرسک‌زاده را به وزارت اعظمی منصوب کند، ولی هرسک‌زاده با مطرح کردن پیری خود ونیز عنوان کردن بیماری رماتیسمش از قبول پیشنهاد پادشاه سرباززد. این رد پیشنهاد چنان به سلطان سلیم گران آمد و چنان او را دل‌آزرده ساخت که تا چند روز با وزرایش سخن نگفت. سرانجام دراثر نامه‌های ارسالی از سوی بعضی از وزرا، هرسک‌زاده باپذیرفتن مقام وزارت عظمی موافقت کرد و درچهاردهم شعبان سال ۹۲۱ هـ ق اکیم ۱۵۱۵ م نامبرده به ادرنه آمد و مقام وزیر اعظمی را به عهده گرفت.

و سلطان‌سلیم برای دلجویی از خادم سنان‌پاشا به او سیصد هزار آقچه، یک شمشیر، دو خفتان و پوست سمور اهدا کرد.

هرسک‌زاده دراین پنجمین باری که به مقام وزیراعظمی می‌رسید، هفت ماه و نیم باقی ماند و درربیع‌الاول سال ۹۲۲ هـ ق /مائیس ۱۵۱۶ م از طرف پادشاه به استانبول احضار شد. شاه که از به محاصره افتادن بیبق‌لی محمدپاشا والی دیاربکر درآن شهر سخت هیجان زده شده بود، پس از آنکه چند مشت برسر وزیر پیر نواخت او را به همراه «پیری‌پاشا» معزول کرد و به «یدی‌کوله» فرستاد و مهر همایونی را گرفت و برای بار دوم به خادم سنان‌پاشا[45] داد.

وزیر اعظم جدید پس از دریافت مُهر ضمن استرحام و استدعا از حضور پادشاه دو وزیر مذکور را از زندان آزاد ساخت و از پادشاه درخواست کرد که اجازه بدهد آن دوخانه‌نشین شوند.

۴۵. منشئات فریدون‌بیک، جلد اول صفحهٔ ۴۱۶-۴۲۴.

فصل ۲۱

آخرین مناسبات با ممالیک و جنگ مصر پس از معاهدهٔ سال ۱۹٤۰ میلادی

پس از معاهدهٔ سال ۱۹٤۰ میلادی

معاهده‌ای که درسال ۱٤۹۰م به دنبال جنگ مصر و عثمانی منعقد شد، درحقیقت حکم یک پیمان متارکه را داشت. بعدها بین سلطان بایزید دوم و سلطان ممالیک مناسبات دوستی ادامه یافت و این دوستی موجود بین دو حکمران حالت صمیمیت به خود گرفت. ولی باهمهٔ این احوال برای عثمانی‌ها عدم موفقیت درمقابل ممالیک، قابل تحمل و هضم نبود.

دراین ایام دولت ممالیک دربرابر دو دشمن خطرناک قرار داشت. از این دو خصم یکی دولت عثمانی و دیگری دولت صفویه بودند.

جنگ بین عثمانی‌ها و دولت صفویه و نیز پیروزی عثمانی‌ها درجنگ چالدران، سلطان سنی، ممالیک را بسیار شادمان کرد و به میمنت این فتح درسوریه و مصر مراسم جشن و سرور برپا شد، زیرا از نظر سلطان ممالیک، شاه اسماعیل که عراق و آناطولی شرقی را به تصرف آق‌قویونلوها درآورد و وارد سرزمینهای علاءالدوله (تحت‌الحمایهٔ ممالیک) شده و او را مغلوب کرده و گذشته از آن بافرستادن مبلغین خود دست به تبلیغ

مذهب شیعه زده بود، از عثمانی‌ها خطرناک‌تر بود. چون یاووز سلطان سلیم همواره از روی نقشه و برنامهٔ حساب شده عمل می‌کرد، اهداف خود را از روی نظم و ترتیب دنبال می‌کرد، لذا به هنگام عزیمت به جنگ چالدران نیز توسط جاسوسان خودآگاهی یافته بود که سلطان قاوری بالشکریان خود به حلب آمده و قصد کمک به شاه‌اسماعیل را دارد. از آنجایی که سلطان مصر، مذهب تسنن داشت، سلطان‌سلیم او را به اتفاق باخود و مشارکت دراین جنگ دعوت کرد. او باآنکه می‌دانست سلطان ممالیک دراین جنگ باوی همکاری نخواهد کرد، معهذا بااین اقدام بیطرفی او را دراین جنگ تأمین کرد و خواست باطرح چنین پیشنهادی اگر حس‌عدم اعتماد نسبت به عثمانی‌ها درسلطان ممالیک وجود دارد آن را از میان بردارد.

شاه‌اسماعیل که درجنگ چالدران مغلوب شده بود به سلطان ممالیک پیشنهاد کرد که متفقاً علیه عثمانی‌ها مبادرت به جنگ کند. ولی سلطان‌سلیم باشایع کردن اینکه پادشاه عثمانی قصد هیچ نوع اقدام مخاصمه‌آمیز علیه ممالیک را ندارد و درصدد فراهم آوردن مقدمات دومین جنگ باصفویه است سبب آرامش خاطر پادشاه ممالیک شد و از اتحادش باصفویه جلوگیری کرد. باهمهٔ این احوال ممالیک چنین صلاح دیدند که درمقابل هرنوع احتمالی آمادگی لازم را پیدا کنند، زیرا بخوبی می‌دانستند که باپیروزی هریک از دو طرف نوبت خود آنان نیز فرا خواهد رسید.[۱]

جاسوسی خیربیک علیه وطنش

دولت عثمانی قبل از اقدام به جنگ باممالیک از طریق تشکیلات خبرگیری منظمی که درسوریه و مصر داشت به طور مرتب اخبار لازم را دریافت می‌کرد. دراین رهگذر صحیح‌ترین و موثق‌ترین اخبار و اطلاعات از خیربیک، نایب‌السلطنهٔ (فرماندار) حلب دریافت می‌شد که سلطان‌سلیم باوعده و وعید بسیار او را به طرف خود جلب کرده بود.

روابط بین خیربیک وسلطان ممالیک تیره شده بود. زیرا سلطان مصر درصدد بود تادریک فرصت مناسب او را از بین بردارد و درنتیجه او هم ضمن رعایت جوانب احتیاط به منظور جلب نظر عثمانی‌ها و بهره‌گیری از دوستی باآنان اطلاعات لازم را درمورد کشورش دراختیار آنها قرار می‌داد. از آنجایی که کشتن امرا از سوی سلاطین ممالیک می‌بایست بانظر اکثریت آراء و ارکان دولت صورت می‌گرفت لذا سلطان قاوری صدمه‌ای به خیربیک

۱. تاریخ ابن‌ایاز جلد ٤ صفحهٔ ۳.

نزد و حتی زمانی هم که نایب‌السلطنهٔ شام مسئلهٔ وجود مناسبات بین او و عثمانی‌ها را مطرح گرد پادشاه مصر آن را باور نکرد. زیرا کانسو قاوری که فرماندار شام را رقیب خود می‌دانست و از او احتراز می‌کرد، سخنان وی را حمل برغرض کرده بود.

نامه‌های اطمینان‌بخش یاووز به سلطان مصر

پادشاه عثمانی که قصد جنگ خود را باممالیک آشکار نمی‌کرد و وانمود می‌ساخت که تمامی اقدامات و حرکات و نقل و انتقالات نظامی به منظور جنگ باایران است، باارسال نامه‌های محترمانه به همراه هدیه‌هایی چون پوست سمور، مخمل، غلام و پارچه‌های پشمین قصد اغفال او را کرد. حتی دریکی از نامه‌هایش که اوایل سال ۹۲۲ هـ ق /شبات سال ۱۵۱۶م ارسال داشت چنین نوشته بود:

«تو به منزلهٔ پدرمنی، از تو طلب دعای خیر دارم، من تنها بااجازهٔ تو بود که پا به سرزمینهای علاءالدوله گذاشتم که علیه من عصیان کرده بود. او مسبب فتنه‌ای بود که بین پدرم و سلطان کایت‌بای واقع شد. مرگ او نیز به خاطر همین مسئله بود. اگر شما از شهسوارزاده که جانشین او شده است رضایت دارید ابقا کنید، درغیر این صورت تعویضش کنید. این امری است که اختیارش با شماست. من هرگز مانع از کار تجاری که برای شما برده می‌آورد نشدم[۲]. من سرزمینهایی را که از علاءالدوله گرفته‌ام به شما اعاده می‌کنم، سلطان هرخواست دیگری داشته باشد آن را به جای خواهم آورد.[۳]»

به جز این نامه، سلطان عثمانی درنامهٔ دیگری همراه باهدایا چنین می‌نویسد: «سلطان به منزلهٔ پدر من است. از او طلب دعای خیر دارم. لکن انتظار دارم که بین من و شاه اسماعیل میانجیگری نکند. من تاچادر شاه اسماعیل را از روی زمین برنکنم از راه خود برنخواهم گشت. سلطان به منظور برقراری صلح بین ما میانجیگری نکند».

سلطان‌سلیم درضمن درحال ایجاد آمادگی لازم به منظور حرکت به سوی سوریه بود. زیرا هنگامی که سلیم به جنگ باایران می‌رفت به وسیلهٔ جاسوسانش خبر یافته بود که از پشت سرتوسط قوای ممالیک مورد ضربه و تهاجم قرار خواهد گرفت از این‌رو نیز درصدد حیله و تدبیر برآمده بود.

۲. برده‌هایی که از قفقاز و قبچاق فراهم می‌شد توسط برده‌فروشان به صورت قافله‌هایی از آناطولی گذشته به سوریه می‌رفت. اشارهٔ سلطان سلیم به عدم ممانعت از عبور تجار برده از آناطولی است.

۳. تاریخ ابن‌ایاز جلد ۵ صفحهٔ ۴۳.

حتی سلیم درنامه‌ای که به سلطان ممالیک فرستاد، عنوان کرد که اگر بین آنان مناسبات پدر و پسری وجود دارد، سلطان ممالیک از سوریه به قاهره برگردد [۴].

تدابیر متقابل سلطان ممالیک

سلطان تاوری از بروز جنگ بین دولت عثمانی و صفویه خوشحال بود. این مسئله سبب می‌شد که کشورش ازخطر دور بماند. او ضمن اینکه از نامه‌های ارسالی سلطان سلیم خرسند بود، درعین حال تدابیر متقابل لازم را دربرابر هر نوع احتمالات اتخاذ می‌کرد. به طوری که شاهزاده قاسم پانزده ساله پسر شاهزاده احمد را که به اتفاق للهاش از آناطولی گریخته و به حلب پناهنده شده بود مخفیانه به قاهره آورد تادرصورت لزوم از وجود او استفاده کند. قانسوقاوری حتی زمانی که به اتفاق لشکریان خود وارد حلب شد، شاهزاده قاسم را درکنار خود گرفت و دستور داد برای او بیرق خاصی به اهتزاز درآورند و چنان وانمود کرد که او نامزد سلطنت عثمانی است [۵].

حرکت وزیر اعظم سنان پاشا

یاووز سلطان سلیم پس از آنکه زمستان را درادرنه گذرانید دربهار سال ۱۵۱۶م/۹۲۲هـ ق خادم سنان پاشا وزیر اعظم را به همراه یک نیروی چهل هزارنفری از طریق مرعش به حوالی فرات گسیل کرد.

۴. بنا به روایت مورخین و تواریخ، شاه‌اسماعیل ضمن تماس باممالیک عنوان می‌کند که پس از او (شاه‌اسماعیل) نوبت استیلای سوریه فراخواهد رسید و از او خواهش می‌کند که درجنگ باعثمانی‌ها میانجیگری کند. سلطان ممالیک نیز به منظور برقراری اتحاد، یکی از ندمای خود به نام عجمی جناقچی را نزد شاه اسماعیل اعزام می‌دارد و به اقدامات و آمادگیهای لازم جهت سد حرکت عثمانی‌ها به سوی شاه اسماعیل دست می‌زند.

همان‌طوری که درنامهٔ سلطان سلیم نیز اشاره شده بود، سلطان سلیم سربریدهٔ علاءالدوله را برای سلطان مصر می‌فرستد که این امر سبب حیرت و اضطراب او می‌شود و ضمن تماس باشاه‌اسماعیل پیشنهاد اتحاد بااو را می‌کند و حتی به او پیغام می‌دهد که پس از میان برداشتن سلطان سلیم «ممالک روم از آن تو و مرا باآن کاری نیست.».

شاه اسماعیل که از مندرجات این نامه خوشحال شده بود، یکی از فرماندهان معروف لشکر خود، قراخان را باقوای شایان توجهی به حوالی دیاربکر می‌فرستد. قراخان ابتدا موفقیتهایی کسب می‌کند ولی بعداً مغلوب می‌شود و به قتل می‌رسد.

قرار براین شده بود که شاه‌اسماعیل و سلطان ممالیک بانیروهای قابل توجهی درمرزها مستقر بشوند، از این رو سلطان ممالیک به حلب می‌رود، ولی شاه اسماعیل دراثر کشته شدن قراخان از جای خود نمی‌جنبد.

سلطان سلیم، ضمن ارسال نامه‌ای به سلطان ممالیک عنوان می‌کند که قصد حمله به شاه‌اسماعیل را دارد و او خواهش می‌کند که از حلب به قاهره برگردد. اما سلطان عنصر اغفال نشده می‌نویسد: «سرزمین مال خودم است و به جایی نمی‌روم». از این رو سلطان سلیم می‌نویسد که «باچنین قصدی که داری، تودشمن حاضری هستی و شاه اسماعیل دشمن غایب، حضور تو درحلب به نفع لشگر من نیست. من درحالی که دشمنی تو را به چشم می‌بینم نمی‌توانم به سوی دشمن غائب بروم و تو را پشت سرخود ببینم.» و سپس از ملاطیه رو به حلب می‌گذارد. (خلاصه از تاریخ لطفی پاشا. صفحهٔ ۲۴۱-۲۴۷).

۵. بدایع‌الظهور ابن ایاز. جلد ۵ صفحهٔ ۴۷.

هدف ظاهری از این جنگ و لشکر کشی، دولت صفویه بود و حتی سلطان سلیم در این مورد نامه‌ای نیز برای سلطان مصر فرستاده بود.

طبق برنامه قرار بود سنعان پاشا پس از ملحق کردن نیروهای متمرکز شده در قیصریه به قوای خود از طریق مرعش و ملاطیه به دیار بکر برود و در صورتی که در مسیر خود با مانع و یا وضع تردیدآمیزی برخورد کند بلافاصله مراتب را به اطلاع پادشاه برساند.

خادم سنعان پاشا به اطلاع حکام مرزی ممالیک می‌رساند که قصد دارد با عبور از فرات به دیار بکر برود، اما فرماندهان قوای ممالیک که به مرز سوریه نیرو فرستاده بودند، این پیشنهاد را قاطعانه رد می‌کنند.

سلطان سلیم می‌دانست اتحاد صفویه و ممالیک، او را دچار مشکل سختی خواهد کرد، لذا علاوه بر ارسال نامه‌ها و هدایا برای سلطان ممالیک که قبلاً ذکر آن گذشت- به منظور اغفال حکام متنفذ ممالیک نیز هدایای گرانقیمتی برای آنها فرستاد و این اقدامات، سبب شد که اتحاد صفویه و ممالیک به مرحلهٔ عمل در نیاید.[٦]

در اثر رسیدن سنعان پاشا به مرزهای ممالیک، قانسوقاوری سلطان ممالیک در حالی که شاهزاده قاسم نیز همراهش بود (تومان بای، برادرزاده‌اش را در مصر به جای خود گماشته بود) به اتفاق یک نیروی پنجاه هزارنفری به شام آمد.

خادم سنعان پاشا تمام جریانات را به اطلاع پادشاه رسانید، بدین جهت حکمران عثمانی بهانهٔ لازم را برای جنگ با ممالیک یافته بود. وی اتحاد شاه اسماعیل صفوی با سلطان ممالیک را دستاویز قرار داد و تصمیم به جنگ با مصر را گرفت در واقع نیز آمدن شخص قانسو به حلب نشانگر توافق او با شاه اسماعیل بود که سلطان سلیم پس از آگاهی از این مسئله، سخت خشمگین شد و از علما خواست فتوا بدهند با یک پادشاه مسلمان که مانع حملهٔ او به یک عده ملحد می‌شود، چه معامله‌ای باید کرد؟ علما نیز علیه چنین پادشاه مسلمانی فتوا دادند.

تمامی این تشبثات و مقدمه چینیهای سلطان سلیم به منظور مشروعیت بخشیدن به جنگی بود که می‌خواست علیه یک پادشاه سنی که در عین حال خلفای عباسی را نیز تحت حمایت داشت اقدام کند. سلیم پس از اخذ این فتوا دستور داد تا نیروهایی که

٦. تاریخ عالی حدیث عاشره.

خود قرار بود فرماندهیشان را به عهده بگیرد، در قیصریه متمرکز بشوند.

یاووز سلطان سلیم قاضی عسکر روملی، زیرک زاده روح‌الدین و از امرا قراجاپاشا را به عنوان ایلچی به حضور سلطان مصر فرستاد و این دو فرستاده قبل از ورود سلطان مصر به حلب به آنجا رسیدند. همین که سلطان به حلب رسید از سوی او به حضور پذیرفته شدند و فرستاده‌ها نامهٔ سلطان سلیم را تقدیم او کردند. سلیم در این نامه عنوان کرده بود که قصد حمله به ایران را دارد و می‌خواهد آنجا را از وجود ملحدین پاک سازد و در خاتمه از سلطان ممالیک خواسته بود که برای او دعای خیر کند.

قانسو که از تصرف اراضی پسران ذوالقدر سخت متاثر و ناراحت بود فرستاده‌ها را مورد عتاب قرار داد و ابتدا دستور داد تا آنها را زندانی کنند. طبق تعلیماتی که به ایلچی‌ها داده شده بود قرار بود آنها سلطان ممالیک را اغفال کنند، لذا ایلچی‌ها به قانسو گفتند:

«پادشاه، حل مسئله را به خود ما واگذار کرده و گفته است که احتیاج به کسب تکلیف از من نیست، هرچه سلطان دستور داد همان را اجرا کنید». ضمن آن سلیم از طریق این دو فرستاده از سلطان ممالیک درخواست کرده بود برای او شکر و حلوا بفرستد که صد قنطار شکر و جعبه‌های بسیاری حلوا برای سلیم ارسال شد.[۷]

حرکت سلطان سلیم

سلطان عثمانی که تصمیم به جنگ باممالیک راگرفته بود پس از فرستادن ایلچیها در ماه جمادی‌الاول سال ۹۲۲ هـ ق حریزان ۱۵۱٦ م به اسکودار رفت. پسرش سلیمان را در ادرنه، و یکی از وزرای معزول یعنی پیری محمدپاشا را در استانبول و هرسک‌زاده را موقتاً در بورسه گماشت و خود بسرعت حرکت کرد و در عین حال نیروی دریایی عثمانی نیز به سواحل سوریه اعزام شد.

قانسو که از نزدیک شدن نیروهای عثمانی باخبر شده بود بلافاصله ایلچیها را آزاد کرده و یکی از امرای خود به نام مغول بای دوادار را همراه با هدایایی به عنوان سفیر اعزام داشت. اعزام این فرستاده به منظور برقراری صلح بین دو طرف بود و سلطان مصر در نامهٔ ارسالی توسط فرستاده نوشته بود که امرا و سربازان نیز در انتظار دوام و برقراری صلح فیمابین به سر می‌برند. هنگامی که پادشاه در بوجاق دره بود به

۷. ابن ایاز **بدیع‌الظهور** جلد ۵ صفحهٔ ۵۸

حضور او رفت و او را از جریان آگاه ساخت. اما قانسو در عین حال با همراه آوردن یک شاهزادهٔ عثمانی در واقع سلطان سلیم را تهدید می‌کرد- قانسو شاهزاده قاسم را از قصبهٔ «خما»ی سوریه با خود به حلب آورده بود.

یاووز همین‌که از زندانی شدن فرستاده‌های خود آگاه شد، بلافاصله دستور داد مغول بای فرستادهٔ سلطان مملوک را به زنجیر کشیدند، اما آن فلک زده به سختی از مرگ نجات یافت. کرت‌بای که از سوی سلطان مصر به حضور سلطان سلیم اعزام شده بود، در راه با دیدن مغول‌بای وبلایی که بر سر او آمده بود بازگشت. سلطان سلیم، دستور داده بود ریش مغول‌بای را بتراشند و ضمن آزاد کردنش[8] به او گفته بود: «برو به سرورت بگو که در مرج دابق به مقابلهٔ من بیاید.»

وقتی لشکر عثمانی به نزدیکی عین‌تاپ رسید، والی آنجا بنام یونس بیک که از سوی ممالیک به این سمت گماشته شده بود، به عثمانی‌ها پناهنده شد و تا حلب راهنمایی لشکر عثمانی را به عهده گرفت. پس از این واقعه پیشقراول سپاه عثمانی به ملاطیه رفتند و قلاع بهسنی، کرکر و دیگر استحکامات را تصرف کردند.

جنگ مرج دابق

قوای طرفین

قانسوقاوری، سلطان مصر در حالی که جانشینش نیز همراه بود با تمامی لشکریان خود از حلب خارج شد به مرج‌دابق آمد و مرکز فرماندهی را در آنجا مستقر کرد. سلطان ممالک در آخرین نامه‌ای که برای سلیم فرستاد عنوان کرده بود که آمدن او به حلب به میل خود نیست بلکه در اثر اصرار امرایش بود و از این بابت از وی عذرخواهی کرده بود. اما عزیمتش به مرج‌دابق همهٔ امیدها را به یأس مبدل کرد.

در تاریخ ۲۵ اگوست ۱۵۱٦ م ٢٦ رجب ۹۲۲ هـ ق دو لشکر در مرج‌دابق به مقابل هم رسیدند. در آرایش لشکر عثمانی، زینل‌پاشا والی آناطولی، در جناح راست، کوچک سنعان پاشا در جناح چپ و پادشاه و گارد مخصوص پیاده و سواره با توپخانه در قلب قرار داشت.

در لشکر ممالیک در یمین، خیربیک نایب‌السلطنه حلب، در یسار سی‌بای

۸. سلطان سلیم، مغول بای دوادار را در حالی که سرش را تراشیده و برتنش جل (پارچهٔ موئینی که بر پشت چارپایان می‌اندازند.م) پوشانیده و براستر لاغر و مردنی سوار کرده بودند به اردوگاه حلب فرستاد.

نایب‌السلطنهٔ شام و در مرکز سلطان قاوری و اطرافیانش جای گرفته بودند.

شکست

در آغاز جنگ، خیربیک فرماندهٔ جناح راست لشکر مصر شکست خورد و به حلب و از آنجا به سوی شام فرار کرد، و به این‌ترتیب در عرض چهار پنج ساعت لشکر ممالیک تارومار شد. قانسوقاوری که تنها مانده بود به پیشنهاد سلاح دارامیرتیمور قصد داشت به حلب فرار کند، ولی از شدت تأثر سکته کرد و درگذشت[۹]. او که هنگام مرگ، هشتاد و چهار سال داشت مردی بود خونخوار و بیرحم و ابن‌ایاز ضمن ذکر این مسئله که او فردی بسیار غدّار بود، می‌نویسد: هر روز از روزهای سلطنتش که پانزده سال طول کشید، برای ملّتش به اندازهٔ یک سال گذشت.

جنگ مرج‌دابق با دمیدن آفتاب آغاز شد و تا غروب ادامه یافت. مرکز فرماندهی سپاه تانسو به تصرف درآمد و کلیهٔ اشیا و مهمات موجود در آن ضبط شد. نیروهای عثمانی به فرماندهی یونس پاشا وزیر اعظم بسرعت وارد حلب شدند و بی‌آنکه به کسانی که قصد فرار داشتند فرصت بدهند پس از حلب، خما و خمس و به دنبال آن در فرصت کمی شام را اشغال کردند. نیروهای مصری دچار وحشت عظیمی شدند، به طوری که هیچ سرکرده‌ای قادر نبود آنها را گردهم آورد و نظم و انضباطی به آنها ببخشد. نیروهای عثمانی به سبب سرعت عملی که داشتند امکان فرار به آنها را ندادند و هر بخش از آنان را که می‌یافتند نابود می‌کردند.

سلطان سلیم، قراجه احمد پاشا فرماندهٔ پیشقراولان را به فرمانداری حلب تعیین کرد و خود از حلب فتح‌نامه‌هایی برای پسرش و دولتهای خارجی فرستاد.

آمادگی برای جنگ مصر

سلطان سلیم پس از اشغال شام بلافاصله به سوی مصر، عزیمت کرد. او از نو لشکر

۹. به موجب نوشتهٔ **تاج‌التواریخ**، یکی از اطرافیان قانسو که اسیر شده بود محل او را فاش ساخت. یک سرکردهٔ عثمانی برای دستگیری او اعزام می‌شود. امّا او سلطان ممالیک را در حالی که سرش بر روی سجاده بود، مرده می‌یابد. سرش را بریده و با خود می‌آورد. یاووز می‌خواهد به خاطر بریدن سرمرده این شخص را اعدام کند که با میانجیگری وزرا، از این تصمیم منصرف می‌شود و ضمن بر کنار کردن او از مقامش مجازاتش می‌کند. لطفی پاشا می‌نویسد که قاوری از شدت تاثر اقدام به نوشیدن زهر کرده، خودکشی می‌کند. (صفحهٔ ۲۵۰).

را سازماندهی کرد و درعین حال، اوربان را به تصرف درآورد و با بخشیدن پول و هدایا رضایت بادیه‌نشینان را جلب کرد. او عده‌ای از امرا را که پناهنده شده بودند، بخشید و از سوی خود والی‌هایی برای ایالات سوریه گماشت، و برای جلب رضایت پیروان[۱۰] درزی به یکی از درزی‌ها به نام مآن اوغلی سمت فرمانداری داد.

چون قسمت اعظم لشکر ممالیک نابود شده بود و از سوی دیگر بر اثر از دست رفتن سوریه، الجزیره، کلیکیا و فلسطین، نیرویی برای ممالیک به منظور اعزام به سوریه نداشتند و علاوه بر آن عثمانی‌ها در عرض چهار پنج‌ماه در کلیهٔ نقاط ذکر شده تشکیلات دلخواهی به‌وجود آورده بودند، لذا بسرعت شهرهای مهم سوریهٔ جنوبی و فلسطین از جمله صفد، نابلس، قدس، آجلون، غزّه و قصبات اطراف آنها به تصرّف عثمانی درآمد.

والی غزّه، جان‌بردی غزالی در خان‌یونس درصدد برآمد تا جلوی پیشروی نیروهای عثمانی به فرماندهی شیخان‌پاشا را که به‌سوی مصر در حرکت بودند بگیرد، ولی موفق به این کار نشد و پس از شکست عقب‌نشینی کرد و بدینسان در برابر پیشروی ارتش عثمانی تا مصر مانعی باقی نماند (۹۲۲ هـ ق ۱۵۱٦ م)

حکمرانی تومان‌بای

پس از شکست لشکر ممالیک، حکامی که موفق به فرار با نیروهای شکست‌خورده شده بودند، خود را به قاهره رساندند. به جای قانسو، برادرزاده‌اش، امیر تومان‌بای که در قاهره بود و در غیاب قانسو امور سلطنت را وکالتاً اداره می‌کرد، انتخاب شد. تومان‌بای با اصرار فراوان در صدد برآمد تا از قبول این سمت خودداری کند، ولی در برابر فشارهایی که به او وارد می‌آمد، نتوانست مقاومت کند و سلطنت مصر را پذیرفت. (١٤ رمضان ۹۲۲هـ ق کاسم ١٥١٦م.)

سلطان سلیم پیش از آنکه شخصاً به سوی مصر حرکت کند در ذیقعدهٔ سال ۹۲۲ هـ ق نامه‌ای برای تومان‌بای فرستاد و طی آن به او تکلیف کرد از وی متابعت کند و در صورت اجرای این تکلیف از غزّه تا مصر همچنان در اختیار او خواهد ماند.[۱۱] سلطان ضمن

۱۰. مذهبی در سوریه.

۱۱. سلطان‌سلیم در این نامه، به تومان‌بای می‌نویسد که او جز یک بردهٔ قابل خرید و فروش نیست. درحالیکه نسب خود او(سلطان‌سلیم) تا بیست و پنج پشت به سلاطین می‌رسد. اگر چنانکه تومان‌بای خراج سالیانهٔ مصر را بفرستد، به نام سلیم خطبه بخواند و سکه ضرب کند، از طرف او به فرماندهی اراضی غزّه تا مصر ←

ارسال این نامه توسط خیر بیک، حکام مصر را به اطاعت از دولت عثمانی فراخوانده و نامه‌هایی به منظور تبلیغ به نفع خود و جلب‌نظر آنها ارسال می‌دارد.

پادشاه جدید ممالیک و حکام مصر تصرف سوریه و کلیکیا را موقتی دانسته عقیده داشتند که یاووز به سوی مصر نخواهد آمد بلکه چون نیروهای چنگیز و تیمور از سوریه و فلسطین بازخواهد گشت و امیدوار بودند که پس از بازگشت پادشاه به آناطولی سرزمینهای اشغالی را پس خواهند گرفت. سلطان سلیم‌نظر یونس پاشا را در مورد حرکت و یا عدم حرکت به سوی مصر استفسار می‌کند. یونس پاشا به عرض رساند که عزیمت به مصر امر خطرناکی است، اما سلطان سلیم که عقیده داشت بدون تصرف مصر پیروزی به دست آمده موقتی خواهد بود تصمیم به فتح مصر گرفت.

جنگ ردانیه

حرکت به سوی مصر

نیروهای عثمانی پس از غزّه از راه آرش، خان‌یونس، صالحیه و بدلیس به ردانیه آمدند. تومان‌بای درصدد برآمد تا در صالحیه، جبهه بگیرد، ولی امرا این تصمیم را نپذیرفتند و او ناچار از جبهه‌گیری در ردانیه شد. ردانیه دهی در شمال شرقی قاهره و نزدیک به آن شهر از نظر دفاعی بخوبی مستحکم شده بود.

قوای عثمانی با بخت و اقبال مساعد و در حالی که باران می‌بارید و ازنظر تأمین آب با کوچکترین مشکلی مواجه نشده بودند از دشت گذشتند و به این ترتیب به ردانیه رسیدند و در محلی به نام برکةالحاج در مقابل نیروهای تومان‌بای موضع گرفتند.

اردوگاه ردانیه

جنگی که قرار بود در ردانیه، روی دهد به مراتب از جنگ مرج دابق خطرناکتر بود. جبهۀ ردانیه با نیرویی بین بیست تا پنجاه هزارسپاهی،[۱۲] دویست قبضه توپ- که از طرف فرنگ‌ها تأمین شده بود- و نیز با سنگر و خندقهایی مستحکم شده بود. تومان‌بای با توپ و توپچیهایی که از اجنبیها گرفته بود مواضع خود را مستحکم کرده و

← تعیین خواهد شد، در غیر این صورت با شدت عمل مواجه خواهد شد. گویا تومان‌بای پس از قرائت این نامه سخت ترسیده و گریسته بود.

۱۲. در روزنامۀ **حیدرچلبی** تعداد نیروهای تومان‌بای بیست هزار ذکر شده است.

توپهای مستقر در سواحل اسکندریه را نیز به این نقطه منتقل ساخته[۱۳] بود. وسعت جبههٔ جنگ تومان‌بای در شمال شرقی قاهره از کوه‌المقدم تا رود نیل بود. اگر نیروهای عثمانی در چنین جبههٔ مستحکمی نبرد می‌کردند تارومار می‌شدند و اگر می‌خواستند جبهه را بشکافند متحمّل تلفات بسیاری می‌شدند، از سویی هم محل دیگری برای عبور لشکریان نبود.

نقشهٔ حملهٔ یاووز-

در جناح راست لشکر عثمانی مصطفی پاشا والی آناطولی، در جناح چپ والی روملی کوچک سنعان پاشا ودر قلب لشکر به جای شخص شاه خادم سنعان پاشا وزیر اعظم قرار داشت.

یاووز سلطان سلیم پس از آگاهی از آرایش جنگی تومان‌بای نقشه‌ای را که نشانگر استعداد وذکاوت بسیارش در امور نظامی بود، اجرا کرد. نخست دستور داد دربارهٔ اراضی اطراف تحقیقات لازم صورت بگیرد. در نتیجهٔ همین بررسی‌ها وتحقیقات به قصد دشمن پی برد ومتناسب آن تدابیر لازم را اتخاذ کرد.

به موجب این نقشه، تعّرض به جبههٔ دشمن بسیار خطرناک بود ودر صورت حصول موفقیت نیز موجب تلفات بسیار می‌شد. بنابراین می‌بایست از پشت سر ویا از پهلو به دشمن حمله کرد. برای حمله از پهلو شایسته بود به جناح چپ حمله‌ور می‌شدند که در این صورت ناچار بودند از نیل بگذرند که در آن شرایط گذر از نیل غیرممکن وبستن پل بر روی آن دشوار بود. جناح راست نیز به علت آنکه جبل‌الاحمر یا جبل‌المقدم چندان رفیع نبود می‌توانستند کوه را دور بزنند که اگر این نقشه عملی می‌شد، دشمن از پشت سر واز جناح راست مورد تعرض قرار می‌گرفت وبالطبع قادر نمی‌شد از تمامی توپخانهٔ خود استفاده کند.[۱۴]

۱۳. روزنامهٔ **حیدرچلبی** در این باره چنین می‌نویسد:
«...تومان‌بای توسط چند تن از سربازانش خندقهایی کند و سنگرهایی ساخت و انواع توپها را در آن مستقر کرد... از عرب و فرنگی بیست هزار مرد گردآورده توپچیها و تفنگچیهایی از فرنگستان تدارک دیده در مقابل عساکرهمایونی توپها و مانعها و سنگرها ایجاد کرد و خود از سرتابه پا آهن‌پوش شد و برپشت اسب نشست و آمد. پادشاه پس از آگاه شدن از این ماجرا از طریق جبل المقدم به حرکت در آمده..»
منشئات فریدون بیک، جلد ۱، صفحهٔ ۴۸۸.

۱۴. **«... محلی بود که به آن ردانیه می‌گفتند. در آن محل خندقهایی حفر کردند وتوپهایی مستقر نمودند ←**

اجرای نقشهٔ سلیم توسط خود او

سلیم پس از آنکه تصمیم گرفت شقّ اخیر را اجرا کند، شخصاً با بخشی از نیروهای سواره شبانه حرکت کرد وپس از دور زدن کوه‌المقدم، از شمال شرقی به نیروهای تومان‌بای حمله برد. این حمله در ۲۲ اوجاق ۱۵۱۷م /۲۹ ذی‌الحجهٔ ۹۲۲ هـ ق صورت گرفت. حمله‌ای که صبح زود صورت گرفت، به شدت ادامه داشت. دشمن از اجرای این نقشه به شدت سرگشته ومضطرب شد، ولی مقاومت شدیدی از خود نشان داد. جنگی که در اوّلین روز به پایان نرسیده بود، تا فردا بعدازظهر ادامه یافت.

در اثنای جنگ، جان بردی غزالی با نیروهای خود در جناح راست به سوی شهسوار اوغلی علی‌بیک ومحمد پاشا والی دیار بکر حمله برد که موجب حیرت شد، ولی به همّت سنعان پاشا وضعیت لشکر اصلاح شد وخود سنعان پاشا نیز زخمی شد.

تومان‌بای سلطان ممالیک با این که از موفقیت نومید شده بود به قلب لشکر عثمانی هجوم برد، با این امید که سلطان سلیم را دستگیر کند ویا به قتل برساند، اما سلطان سلیم در قلب لشکر نبود، بلکه در رأس نیروهایی بود که جبل‌المقدم را دور می‌زدند. در این حمله که از سوی تومان‌بای صورت گرفت، خادم سنعان پاشا وزیر اعظم، رمضان اوغلی محمود ویونس بیک که در قلب لشکر بودند، کشته شدند. پس از ده روز (دوم محرم ۹۲۳= شباط ۱۵۱۷م) یونس پاشا به جای سنعان پاشا وزیر اعظم شد.

تومان‌بای در اثر عدم موفقیت در قتل یا دستگیری سلطان سلیم قطع امید کرد وگریخت، اردوگاه ردانیه با تمامی توپها به تصرف درآمد، قاهره تصرف شد وسلطنت ممالیک عملاً منقرض شد. سلطان سلیم سه روز پس از این پیروزی در قاهره به گردش پرداخت وسپس به قرارگاه بازگشت.[۱۵]

← وخود در عرصهٔ نبرد مستقر ومنتظر آمدن سلطان سلیم شدند. سلطان سلیم که از این ماجرا آگاه شده بود، آن سمت را رها وسمت راست را انتخاب کرد واز کنار اراضی چراکسه (چرکس‌ها) سرازیر شد وبه این ترتیب آن خندقها وتوپها بلااستفاده ماندند (**تاریخ لطفی پاشا**، صفحهٔ ۲۵٦) (**تاج‌التواریخ**، جلد ۲، صفحهٔ ۳۵٤).

۱۵. **ابن کمال**، فاتح ممالک عرب را مادهٔ تاریخ ساخت. یاووز نماز جمعه را در مسجد ملک مؤید گزارد وخطیب در خطبه‌اش از او با عنوان خادم‌الحرمین الشریفین نام برد وسلیم از شدت هیجان چهره بر زمین نهاد وگریست. او پس از اقامهٔ نماز، دویست سکهٔ طلا وسه خلعت برای خطیب، فرستاد (**صحائف‌الاخبار**، جلد ۳ صفحهٔ ٦۷).

حوادث پس از اشغال مصر تا بازگشت پادشاه به استانبول

فعالیت تومان‌بای

یاووز سلطان سلیم پس از تصرف قاهره، قرارگاهش را از برکةالحاج به ردانیه واز آنجا به محلی به نام بولاق منتقل کرد وبه علت برطرف نشدن خطر در قاهره نماند. تومان‌بای دستگیر نشده بود، حتی یک شب یعنی شب ۲۷ یا ۲۸ اوجاق (شب چهارشنبهٔ اواخر محرم ماه ۹۲۳ هـ ق پس از اقامهٔ نماز عشا با ده هزار نیرو ناگهان به قرارگاه پادشاه حمله برد وآن را به محاصره درآورد. جنگ شدیدی درگرفت واین جنگ تا صبح روز دیگر ادامه داشت. منتها از آنجایی که عثمانی‌ها قبلاً از ماجرا آگاه بودند، غافلگیر نشدند وبه دام نیفتادند. اما تومان‌بای دوشب بعد، یعنی شب جمعه همراه سربازانش وارد قاهره شد ودستور داد خندقها کندند وسدّها بستند وسربازان عثمانی را که شهر را در تصرّف داشتند به قتل رساندند.

یونس پاشا با قوای ینی‌چری وارد قاهره شد. سه شبانه‌روز در کوچه‌های قاهره جنگ ادامه داشت. تمام مردم قاهره به تومان‌بای یاری می‌رساندند، حتی زنان نیز در فعالیت بودند.

سرانجام عثمانی‌ها موفق شدند این وضع خطرناک را بهبود بخشند، ولی موفق به دستگیری تومان‌بای که با لباس زنانه فرار کرده بود، نشدند.[16] تومان‌بای با هفت تن موفق به فرار شد، ولی امرای ممالیک که دست از امید شسته بودند، آمدند وتسلیم شدند ومورد عفو قرار گرفتند. در بین آنها جان‌بردی غزالی نیز بود.

در این آخرین حمله، تومان‌بای چهار هزار کشته وتعداد زیادی اسیر داد واز نیروهای عثمانی نیز بسیاری کشته شدند.

تومان‌بای به حوالی سعد گریخت واز آنجا نامه‌اش دایر بر تقاضای عفو رسید وبه گمان آنکه مورد عفو قرار گرفته است، به قاهره نزدیک شد، ولی بعداً در صدد فرار از راه شام به مشرق برآمد که موفق نشد. برایش امان‌نامه فرستاده شد ودوبار مورد عفو قرار گرفت، امّا به آن اعتماد نکرد واعضای هیئتی را که نزدش رفته بودند، به قتل رسانید.

۱۶. برای اطلاعات بیشترمراجعه‌شود به تاریخ لطفی‌پاشا، صفحهٔ ۲٦۱-۲٦۳.

مرگ تومان‌بای

تومان‌بای برای آخرین بار با سه هزار نفری که دور خود گرد آورد بخت خود را آزمود، امّا موفق نشد وبه حوالی «بحیره»* گریخت واز سوی شهسوار اوغلی علی‌بیک تحت تعقیب قرار گرفت. او می‌خواست با گذشتن از نیل، خود را نجات دهد، به این جهت به آب زد ولی با کمندی که افکنده شد، او را گرفتند (اواخر ماه مارت ۱۵۱۷ م) وبه دیوان عثمانی آوردند، توصیه شد که در حقش احترامات لازم را روا دارند ودر چادر قاپی‌چی‌ها توقیف کنند.

مردم قاهره تومان‌بای را دوست داشتند، سلطان سلیم نیز شجاعت وجسارت او را ستود، لکن باقی گذاشتن چنین دشمن جسوری کار صوابی نبود. لذا پس از هفده روز تحویل شهسوارزاده علی‌بیک شد. او نیز به موقع او را در باب زویله همان جایی که پدرش به دستور سلطان ممالیک به دار آویخته شده بود به دار زد. جسد تومان‌بای سه روز بالای دار ماند وهمه مرگ او را دیدند ویقین یافتند وپس از سه روز پیکرش با مراسمی که شایستهٔ شاهان بود به خاک سپرده شد.[۱۷]

یاووز سلطان سلیم در نماز میتی که برای تومان‌بای خوانده شد، حضور یافت وبرای شادی روحش صدقهٔ بسیار داد. (۱۳ نیسان ۱۵۱۷= ربیع‌الاول ۹۲۳)[۱۸].

تقدیم کلیدهای حرمین توسط شریف مکه

یاووز سلطان سلیم تا روز سیزدهم ۱۵۱۷م/۲۳ شعبان ۹۲۳هـ ق/ به مدت هشت ماه در قاهره اقامت کرد، به اصلاحات محلی پرداخت و شیوخ اوربان را که برای عرض تبریک به حضورش آمده بودند، با چهره‌ای گشاده پذیرفت. در همین اثنا، امیر شریف برکات که دز مکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره از سوی سلطان مصر امارت می‌کرد، به عنوان ابراز اطاعت، کلیدهای مکه را توسط پسرش شرایف ابونمی به حضور سلطان عثمانی

* Bohayre

۱۷. سلطان سلیم‌به سیدی محمدبیک پسر سلطان قاوری در مورد قتل تومان‌بای چنین گفته بود: «والله نیت قتل او را نداشتم، قصدم این بود که او را به روم فرستاده، والی ایالتی سازم، ولی ارادهٔ حق اینچنین بود (کتب اسعدافندی شمارهٔ ۲۱٤٦، برگ ٥٤ از کشفی‌افندی) کشفی دربارهٔ قتل تومان‌بای، خیربیک وجان‌بردی غزالی را مؤثر می‌داند.

۱۸. روزنامهٔ منشئات فریدون‌بیک، جلد ۱، صفحهٔ ٤۳٦. حکمرانان و امرای درجهٔ دوم ممالیک که معروف به ممالیک چراکسه بودند، با نظر امرای موجود در قاهره انتخاب می‌شدند. ممالیک از سال ۷۸٤هـ.ق ۱۳۸۲م تا سال ۹۲۳ هـ.ق ۱۵۱۷م بر سوریه، مصر، حجاز و یمن حکم راندند.

فرستاد.

سلطان سلیم دربارهٔ پسر شریف مکه جانب حرمت را رعایت کرد و هنگام بازگشتش برای امیر، همراه فرمان امارت، هدایای بسیار وبرای اهل مکه پول بسیار و آذوقهٔ فراوان فرستاد. ازطرف دولت عثمانی مأموری نیز در مکه گمارده شد. هنگامی که سلطان سلیم در مصر بود، ناوگان عثمانی مرکب از سیصد فروند کشتی به فرماندهی جعفربیک ضمن گشت در سواحل سوریه به اسکندریه آمد و کشتیهای ممالیک را که در آن بندر بود، ضبط کرد پادشاه با یک کشتی جنگی به اسکندریه رفت و پس از بازدید از ناوگان به قاهره بازگشت

* * *

انقراض سلطنت ممالیک، دولت عثمانی را صاحب مناطق‌آباد و مهمی چون سوریه، فلسطین، الجزایر و حجاز در آسیا و مصر در قارهٔ افریقا ساخت و مرز دولت عثمانی به سوی جنوب مصر از نابیا تا سواکین امتداد یافت و سلطان سلیم با گرفتن مقام خلافت از خلیفهٔ عباسی به نفوذ خود در جهان اسلام بیش از پیش افزود.

جمهوری ونیز از بابت جزیرهٔ قبرس سالیانه هشت هزار دوکا سکهٔ طلا می‌پرداخت. به مناسبت برقراری حکومت عثمانی به جای سلطنت ممالیک، دولت ونیز با اعزام دو هیئت به سرپرستی کونتارینی و موچنیکو متقبل شد که همان مبلغ مالیات را همه ساله به دولت عثمانی بپردازد.

تصرف مصر و سوریه بنیهٔ اقتصادی عثمانی‌ها را سخت تقویت کرد.

بازگشت سلیم به استانبول و انتقال گروهی از مصریان به استانبول

عثمانی‌ها، مصر و دو ساحل متقابل دریای احمر را در اختیار گرفته بودند و به این ترتیب بر راه تجاری بحر احمر، بین هند و دریای مرمره حاکم شده بودند. پادشاه، قبل از بازگشت از مصر نخست یونس پاشا وزیر اعظم را به سمت فرماندار مصر[۱۹] تعیین کرد ولی پس از آنکه آگاه شد، او مردم مصر و نیز چادرنشینان را تحت فشار قرار داده و مرتکب اعمال خلاف و ارتشا شده است از این تصمیم منصرف شد وخیربیک را که

۱۹.یونس پاشا دست مبارک خداوندگار را بوسید و مقرر شد که به سمت حاکم در مصر بماند. در ربیع‌الاول ۹۲۳هـ.ق خیربیک به دیوان احضار شدو تصمیم بر این شد که حکمرانی مصر به او واگذار گردد (روزنامهٔ حیدرچلبی، صفحهٔ ۴۸۸- ۴۹۱).

درزمان قاوری فرماندار حلب بود، به سمت والی مصر تعیین کرد.

سلطان سلیم قبل از حرکت به سوی قاهره، ضمن اتخاذ تدابیر کشورداری عده‌ای از پسران حکمرانان و نیز خلیفه و کسانش را با عده‌ای از علما و شیوخ و حکام که وجودشان در مصر ایجاد خطر می‌کرد و نیز گروهی از مهندسان، معماران و سایر صاحبان هنر و صنعت را همراه پاره‌ای از آثار قیمتی موجود در کتابخانه‌ها از راه دریا به استانبول گسیل داشت. توسط یکی از خبرگان نیز دربارهٔ اهرام مصر و رود نیل اطلاعاتی تهیه شد (تاریخ لطفی پاشا، صفحهٔ ۲۷۲).

در بین کسانی که به استانبول منتقل شدند، متوکل علی‌الله سوم خلیفهٔ عباسی، پسران خلیل، عموی او و محمد پسر قانسو قاوری نیز دیده می‌شدند:[۲۰]

به جای متوکل علی‌الله خلیفهٔ عباسی که پس از جنگ مرج دایق به سلطان سلیم پناهنده شده بود، پدر هشتاد ساله‌اش مستمسک بالله که مقیم قاهره بود و قبلاً مقام خلافت را داشت، وکالتاً به جای پسر، به عنوان خلیفه تعیین شد». سلطان سلیم پس از فتح قاهره درحق متوکل علی‌الله، خلیفهٔ عباسی احترام بسیار کرد و او را درمقام خود ابقا کرد که این خود سبب افزایش نفوذ خلیفه شد. او پس از انتقال به استانبول نیز مدتی مورد احترام و اعتبار بود، ولی پس از چندی از نظر سلطان افتاد.

متوکل، خلیفهٔ عباسی پس از آنکه به استانبول منتقل شد، اموالی را که امانتاً در اختیارش قرار گرفته بود، غصب کرد و گذشته از آن با زنان به عیاشی و خوشگذرانی پرداخت. از این رو در اثر شکایت عموزاده‌هایش از نظر سلطان سلیم افتاد و درسال ۹۲۵ هـ.ق/۱۵۲۰م در یدی کوله محبوس شد،[۲۱] اما پس از مرگ سلطان سلیم درزمان سلطان سلیمان اجازه یافت که به قاهره برگردد. او به قاهره رفت ودر آنجا وفات یافت.

متوکل خلیفه عباسی هنگامی که در استانبول مقیم شد، خلافت را به سلطان سلیم واگذاشت و از آن تاریخ تا ۲٦ رجب ۱۳٤۲هـ.ق/(۱۹۲٤م) که مقام خلافت توسط مجلس بزرگ ملی ترکیه ملغی شد، سلاطین عثمانی به مدت چهار قرن، خود را خلیفهٔ تمام جهان اسلام می‌دانستند.

۲۰. دختر محمد، پسر قانسو قاوری را لالا مصطفی پاشا فاتح مشهور قبرس، به زنی گرفته بود. او ازاین زن پسری به نام محمد داشت. محمد هنگامی که پدرش والی حلب بود درگذشت.

۲۱. تاریخ ابن‌ایاز- جلد ۵ وقایع مربوط به سال ۹۲٦هـ.ق

قتل یونس پاشا

یاووز پس از ترک مصر و هنگام بازگشت، دربین راه از صالحیه به بعد به مصاحبت یونس پاشا سرگرم بود. یونس پاشا از اینکه ولایت مصر را از او سلب و به خیربیک تفویض شده بود، متأثر و ناراحت بود. دربین راه پاشا ضمن صحبت اظهار می‌دارد که: «مصر را هم پشت سرگذاشتیم.»

یونس پاشا ضمن استفاده از این فرصت و ابراز تأسف اظهار می‌دارد که این همه رنج بردیم و تلفات دادیم و مصر تسخیر شده را به دست «چرکس»ی سپردیم. او بالحنی انتقادآمیز افزود که بااین انتصاب، تمامی زحمات به هدر رفته است. سلطان سلیم باشنیدن این سخنان دهنهٔ اسب را کشیده و به سرکردهٔ گارد مخصوص که رکاب به رکاب او می‌آمد دستور می‌دهد فوراً گردن وزیر اعظم را بزنند، او نیز چنین می‌کند. آنگاه یکی از دربانان شاهی، سروزیر اعظم را از بدن جدا می‌کند که سلطان سلیم از شدت عصبانیت سه روز سر را به همراه داشت سپس دستور می‌دهد آن سر را در «قتیه» دفن کنند.[۲۲]

وزیر اعظم شدن پیری پاشا

مدت وزارت اعظمی یونس پاشا هشت ماه بود. تا رسیدن پادشاه به شام این سمت، خالی ماند و درعرض این مدت شاه سرگرم آزمایش وزیر زینل پاشا بود، ولی این شخص، مقبول طبع سلطان نیفتاد و به پیری محمد پاشا که به عنوان محافظ استانبول تعیین شده بود، پیغام داد و او را به شام احضار کرد و باتعیین یک مقرری یک میلیون و دویست هزار آقچه به صدراعظمی منصوب کرد ومهر همایونی را به او داد. (محرم ۹۲۴هـ ق/ آرالیق ۱۵۱۸م)[۲۳].

پیری پاشا به سبب درستکاری و رک‌گویی و نظر صائبش اعتماد سلطان‌سلیم را به خود جلب کرد و باآنکه از او سرزنش بسیار می‌دید، هرگز قصد جان وزیر اعظم را نکرد

۲۲. سحرگاه ۲۵ شعبان ۹۲۳هـ ق هنگام عبور از بدلیس دراثنای راه به یونس پاشا غضب می‌کند و به سرکردهٔ گارد مخصوص دستور می‌دهد گردن او را بزنند. سرکرده گردن او را می‌زند و توسط یک دربان سراز تنش جدا می‌شود. گویا شاه از شدت خشم سه روز سراو را همراه خود نگاه می‌دارد و پس از سه روز در «قتیه» دفن می‌شود. (روزنامهٔ حیدر چلبی. **منشئآت فریدون‌بیک**، جلد ۱ صفحهٔ ۴۹۲. چاپ ۱۲۷٤).

۲۳. هجدهم محرم ۹۲٤ هـ ق خلعت وزارت به همراه مهر سلطانی برای پیری پاشا فرستاده شد. نوزدهم محرم، پیری پاشا باخلعت وزارت به دربار آمد، دست بوسید و مهر درگردن انداخت. (روزنامهٔ **منشئآت فریدون‌بیک**، جلد ۱ صفحهٔ ٤۹۵، چاپ ۱۲۷٤).

و او تاپایان عمر سلیم، دراین مقام باقی ماند.

احداث آرامگاه برای محی‌الدین عربی

سلطان سلیم حکمرانی عالم و تحصیل کرده بود که درفرصتهای مناسب، اوقات خود را صرف تحقیق و تتبع می‌کرد. از آنجایی که خود درعالم تصوف بود، فلسفهٔ وحدت وجود را ترویج می‌کرد و برای شیخ اکبر، محی‌الدین عربی که سبب گسترش این فلسفه در آناطولی شده بود، احترام بسیار قائل بود.

او پس از جنگ مرج دابق به هنگام ورود به شام سراغ قبر شیخ اکبر را گرفت و سرانجام قبر این وجود بزرگوار را که از سوی علمای متعصب مصر و سوریه باعنوان شیخ اکفر، مورد اهانت و تحقیر قرار گرفته بود، یافت. هنگام بازگشت به استانبول مدت چهارماه درشام اقامت کرد و دستور داد که طی این مدت آرامگاه و درکنار آن مسجد و عمارتی برای شیخ بسازند که باکار شبانه‌روزی معماران و استادان فن و کارگران، احداث این بناها به پایان رسید. سلیم دراین مسجد نخستین نماز جمعه را خواند و ترتیب وقفیه‌ها را نیز داد.

اعزام ایلچی از سوی شاه‌اسماعیل

پس از جنگ چالدران یاووز سلطان سلیم، پیشنهاداتی را که از سوی شاه‌اسماعیل به منظور برقراری صلح می‌شد، نپذیرفت. قصد او اقدام به جنگ تازه‌ای بااو بود. سلطان سلیم پس از جنگ مصر درصدد عزیمت به سوی ایران بود، اما هنگامی که وارد شام شد، ایلچیهای شاه اسماعیل به همراه نامهٔ او و هدایایش درشام بودند. شاه اسماعیل که دریافته بود پس از جنگ مصر نوبت او فراخواهد رسید، مضطربانه درصدد جلوگیری از این اقدام برآمد. شاه‌اسماعیل درنامهٔ ارسالی به سلطان سلیم باکلمات و جملات خاشعانه خطاب به او نوشته بود.

«تو مالک بلاد بسیار و تبعهٔ بیشمار شدی، بخصوص بافتح مصر، عنوان خادم حرمین شریفین را گرفتی. اینک تو اسکندر روی زمینی، گذشت آنچه که دربین ما گذشت و دیگر بار تکرار نخواهد شد. تو به کشورت برو، من نیز به کشور خود می‌روم، مباد که بین ما خون مسلمانان ریخته شود، خواست و قصد توهرچه باشد، من آن را به جای می‌آورم.*»

* نویسندهٔ کتاب، مأخذی برای این نامه ذکر نکرده است. مترجم.

سلطان سلیم باآنکه به این گفته‌ها اعتماد نکرد به سبب خسته بودن سربازانش به جنگ باشاه اسماعیل برنخاست، منتهی درمقابل هراحتمالی، تدابیر لازم را اتخاذ کرد. او هنگام بازگشت به مرج دابق آمد و پیری محمد پاشا وزیر اعظم را بایک هزارینی چری و تعداد بسیاری از نیروهای ایالتی به حوالی دیاربکر فرستاد و خود به استانبول حرکت کرد. پیری محمدپاشا مدتی درکنار نهر فرات مستقر شد، ولی هیچگونه حرکت و اقدامی از سوی شاه اسماعیل مشاهده نکرد. او پس از تصرف قلاع «آنه» و هیئت به موجب فرمان صادره بازگشت و نزد پادشاه که در ادرنه بود رفت.

مرگ شاهزاده قاسم

بزرگ‌ترین آرزوی سلیم پس از تصرف مصر و قتل تومان بای، دستگیری قاسم چلبی، پسر برادرش شاهزاده احمد بود که تانسو قاوری او را در مقام رقیبی علیه سلطان سلیم به میدان آورده بود. این شاهزاده در مرج دابق به اتفاق همراهانش و درحالی که بیرقهایی از حریر سبز و سرخ در اطرافش در اهتزاز بود در اردوگاه سلطان مصر به سر می‌برد. پس از شکست لشکریان ممالیک به قاهره رفت و تومان بای نیز او را به همان قصدی که قانسو قاوری داشت به خدمت خود گرفت و شاهزاده با سلطان ممالیک در قتل عام قاهره و کشتن سربازان عثمانی همکاری کرده بود.

شاهزاده قاسم تا زمان دستگیری تومان بای با او بود، بعد خود را مخفی کرد و علیرغم اینکه در تعقیبش بودند دستگیر نشد و به مصر آمد. از سوءقصدهایی که ازطرف امرای ممالیک و نیز ازطرف گارد مخصوص شاهی علیه سلطان سلیم صورت گرفت معلوم شد که این اقدامات به منظور تحقق حکمرانی شاهزاده قاسم بوده است.

سلطان سلیم که تصمیم قاطعی برای دستگیری شاهزاده قاسم گرفته بود هنگام ترک قاهره در این باره دستوراتی به خیر بیک داد. سرانجام شاهزاده قاسم توسط بعضی از غلامانش لو رفت و درحوالی برکیه دستگیر و در قلعه‌ای زندانی شد.

خیربیک اندیشید چون خبر دستگیری قاسم به پادشاه که اکنون به سوی شام حرکت کرده بود، برسد مدت زمانی طول خواهد کشید و طی این مدت ممکن است قلعه توسط ترکمنها مورد هجوم قرار گیرد و شاهزاده قاسم آزاد شود، لذا ضمن ملاقات با امرای ترک تصمیم به خفه کردن شاهزاده قاسم گرفت و این تصمیم را در ۱۷ محرم سال ۹۲۴ هـ.ق اوجاق ۱۵۱۸ م به مرحلهٔ اجرا درآورد. سپس به دستور خیربیک، سر شاهزاده قاسم را که به هنگام مرگ هفده سال داشت بریدند و در جعبه‌ای برای عمویش

که در شام بود، فرستادند.

سلطان سلیم قبل از ترک شام همانند مصر، یکی از خوانین چرکس به نام جان بردی غزالی را به عنوان والی تعیین کرد.[۲۴]

جلال قزلباش

قزلباشی از اهالی قصبهٔ طورخال و از ترکمنان بُزُق بـه نام جـلال کـه صاحـب مکنت[۲۵] نیز بود، عصیان کرد و ضمن گرد آوردن بیست هزار نفر با ادعای اینکه مهدی صاحب زمان است به طوقات آمد برای برطرف کردن سریع این فتنـه کـه بـه عـنوان دلگرمی یا به تحریک او صورت گرفته بود، از یک سو فرهاد پـاشا والـی رومـلی بـرای سرکوبی مأمور شد و از سوی دیگر در این مورد به شهسوار اوغلی علی‌بـیک نیـز پـیغام داده شد. اما قبل از آنکه فرهاد پاشا برسد، والـی الـبستان، شهسوارزاده بـا شتاب بـه جلال قزلباش حمله برد و پس از کشتن او، اطـرافیانش را نیـز پـراکنده ساخـت. (۹۲٤ هـ.ق /۱۵۱۸ م).

فعالیت دریایی عثمانی‌ها در اوایل قرن شانزدهم

در فصول قبل گفتیم که درزمان سلطان بایزید دوم اهـمیت بـسیاری بـه نیـروی دریایی داده شد و در سایه آن جنگهای دریایی اینه بختی، مودن و قورون صورت گرفت و ضمن افزودن کشتیهای جدید به نیروی دریایی عـثمانی پـیشرفت قـابل مـلاحظه‌ای درآن پدید آمد و به طور خلاصه نیز از خدمات برجستهٔ کمال رئیس به نیـروی دریـایی عثمانی یاد کردیم.

اهمیت دادن یاووز سلطان سلیم به نیروی دریایی

در زمان سلطان سلیم به منظور افزودن به کیفیت و کمیت نیروی دریایی اقـدامات جدیدی صورت گرفت. در جنگهای ایران و مصر از نیروی دریایی- بدون اینکه مستقیماً وارد جنگ بشود- بهره‌گیری بسیاری از نظر تقویت روحیهٔ نیروهای عثمانی به عمل آمد و درعین حال معایب و کمبودهایش نیز مشخص شد.

۲٤. کشفی در باره جنگ ایران و جنگ مصر توسط سلطان سلیم دو اثر دارد که یک نسخه از آنها در کتابخانه خصوصی اسعد افندی تحت شماره ۲۱٤۷ و ۲۱٦٤ نگهداری می‌شود.

۲۵. در روزنامهٔ حیدر چلبی قید شده است که شخص معروفی به نام جلال از اهالی طورخال واقع درجوار اماسیه عصیان می‌کند. لطفی پاشا می‌نویسد که شخص مفسدی به نام جـلالی در ولایـت ذوالـقدر خـروج کرد. (صفحهٔ ۲۸۳).

با آنکه از فتح استانبول شصت سال می‌گذشت، ولی هنوز یک کارخانهٔ کشتی سازی مجهز و اساسی در آنجا تأسیس نشده بود. هرچند که در استانبول درزمان سلطان محمد فاتح به منظور کشتی سازی، کارخانهٔ مخصوص ساختن کشتی جنگی و کارخانهٔ کوچک دیگری نیز در خلیج ساخته شد، ولی کارخانهٔ اولی در اثر عدم توجه به صورت غیر قابل استفاده‌ای درآمد و کارخانهٔ موجود در خلیج نیز برای تأمین کشتیهای مورد نیاز کشور بسنده نبود.

نیروهای عثمانیّ که در حرکات زمینی به موفقیتهای پی‌درپی دست یافته بودند می‌بایست ازنظر نیروی دریایی نیز صاحب قدرت لازم می‌شدند. و سلطان سلیم که با درنظر داشتن این امر، در صدد بود با دردست داشتن سواحل گسترده در دریای مرمره این دریا را به یک دریای ترک مبدل سازد، بی‌آنکه فرصت را ازدست بدهد دستورات لازم را در این مورد صادر کرد. پادشاه، زمانی که هنوز در مصر بود، سلمان رئیس را که درزمان ممالیک در بحر احمر فرماندهٔ ناوگان بود، به حضور پذیرفت و طی فرمانی که در ۲۹ ربیع‌الاول سال ۹۲٤ هـ.ق مارت ۱۵۱۸ م به نصوح آقا داده شد مقرر شد سلمان رئیس به استانبول عزیمت کند.[۲۶] قصد استفاده از وجود این دریانورد با ارزش بود.

بنا به گفتهٔ دبیر جلال زاده مصطفی بیک به مورخ تاریخ عالی، سلطان سلیم. منظور خود را با وزیر اعظم پیری محمد پاشا درمیان می‌گذارد، آنگاه رأی بر این قرار می‌گیرد که در استانبول یک کارخانهٔ کشتی سازی مشابه کارخانهٔ کشتی سازی فرنگی‌ها ساخته شود و قرار می‌شود که این کارخانه در خلیج و در محلی که درگذشته کارخانهٔ کشتی سازی بیزانس‌ها برپا بود، تأسیس شود. منتهی این محل از آن جهت که سالها متروک بود، به صورت گورستان درآمده بود. قسمتی از این گورستان برای احداث کارخانه اختصاص داده شد، جمجمه و استخوانهای درآمده از قبرها را در خندقهایی که کنده بودند، دفن کردند و در ابتدا و انتهای این خندقها علاماتی برای

۲۶. روزنامهٔ حیدر چلبی (*منشئآت فریدون بیک* جلد ۱ صفحهٔ ٤۹۱، ٤۹۸). سلمان رئیس بعدها در اوایل سلطنت سلطان سلیمان قانونی در اثنای جنگ موهاچ با بیست رزمناو از سودیش مأمور فتح یمن و عدن شد. (*تاریخ عالی* برگ ۱۱). سلمان رئیس در مورد یمن و هندوستان گزارشی دارد واطلاعاتی نیز در مورد ناوگان مستقر در بندر جده و تعداد آن به دست می‌دهد.

مشخص کردن گورها نهادند. نسلهای بعد که تصور می‌کردند هریک از این خندقهای دراز، یک قبر است، از درازی این قبرها به حیرت افتاده بودند! سلطان سلیم نمی‌خواست که تنها به این کارخانه اکتفا کند، بلکه درصدد بود آن را از گالاتا تا درهٔ کایت خانه گسترش دهد و حدود سیصد کارگاه تأسیس کند،[۲۷] ولی عمرش وفا نکرد.[۲۸]

بدینسان کارخانهٔ کشتی‌سازی خلیج که درزمان سلطان سلیم در مرکز حکومت بنیان شد، تا پایان دوران امپراتوری عثمانی به جای ماند و کارخانهٔ بزرگ کشتی‌سازی واقع در گلیبونی از نظر اهمیت به صورت یک کارخانهٔ درجهٔ ۲ درآمد ودراواخر قرن ۱٦ اهمیت خود را از دست داد.

برای ساختن هریک از کارگاههای متعدد کارخانهٔ کشتی‌سازی که پس از بازگشت سلطان سلیم از مصر در استانبول تأسیس شد، مبلغ هنگفتی معادل پنجاه هزار آقچه هزینه شد.

سلطان سلیم که یکصد کشتی نقل وانتقال آماده شده را برای حضور در دریا کافی نمی‌دید، دستور داد یکصدوپنجاه کشتی نقلیهٔ دیگر ساخته شود. از این تعداد می‌بایست یکصد فروند آن کشتی بزرگ نقلیه، بیست فروند آن فوسته، بیست فروند بارچه (نوعی کشتی که هم کشتی نقلیه وهم کشتی جنگی بود و دراواخر قرن پانزده عثمانیها از آن نوع استفاده می‌کردند) سه فروند کشتی بزرگ بادبانی وشش فروند پرکندی (نوعی کشتی جنگی) باشد. برای کار دراین کشتیها از مصر وعربستان، پاروزن آورده بودند.

آمادگی سلطان سلیم برای جنگ دریایی

همان طوری که قبلاً اشاره شد، سلطان سلیم پس از بازگشت از جنگ مصر توجه بیحدی به نیروی دریایی مبذول داشته و درصدد کسب آمادگی لازم بود. با آنکه معلوم نبود هدف این آمادگی دریایی کجاست، ولی در درجهٔ اول، ونیزی‌ها به اضطراب افتادند وضمن

۲۷. یاووز سلطان سلیم روزی به ابن کمال گفته بود «می‌خواهم سیصد کارخانهٔ تأسیس کنم که از گالاتا حصاری تا کایت خانه ادامه داشته باشد. قصدم انشاءالله فتح افرنجه است.» مراجعه شود به اثر لطفی پاشا، *اسف نامه* و *تاریخ آل عثمان*. استانبول چاپ اول، نت ۳۰۵.

۲۸. تاریخ احداث کارخانه در خلیج مشخص نیست. *حدیقه الجوامع* (جلد ۲، صفحهٔ ۲۳). احداث آن را در تاریخ ۹۲۲ هجری و *تاج‌التواریخ* و *صحاف‌الاخبار* (جلد ۲ صفحهٔ ۳۸۸). در تاریخ ۹۲۱ ذکر کرده است.

پرداخت مالیات جزیرهٔ قبرس در مقابل هراتفاق احتمالی، جزیره را از نظر دفاعی مستحکم کرده ودرصدد یافتن متحدی در اروپا برآمدند. درهمان حال بعضی از رجال دولتی، پادشاه عثمانی را به تصرف رودس تشویق می‌کردند، اما سلطان سلیم در مقابل پیشنهاد آنان اظهار می‌داشت که ملزومات تدارک دیده شده برای چهار ماه به منظور ضبط جزیره کافی نیست وباید دراین مورد آمادگی بیشتری را به دست آورد. سلطان سلیم برای آنکه با شکستی نظیر شکست پدر بزرگش روبرو نشود، اقدام به تصرف رودس را به تعویق می‌انداخت.[۲۹]

و آن عده از رجال که مایل به جنگ رودس نبودند، استدلال می‌کردند که از عهدهٔ شاه اسماعیل برآمدن مهم‌تر از تصرف قلعه است. بعضی از منابع خارجی می‌نویسند که ایجاد یک نیروی دریایی در مقیاسی گسترده در اثر دعوت عده‌ای از مقامات جزیرهٔ سیسیل بوده و سلطان سلیم قصد داشت یک ناوگان تجاری مجهز به آن جزیره اعزام دارد. علت اصلی این تدارکات و آمادگی، فعالیت پاپ‌لئون دهم به منظور آغاز جنگ علیه دولت عثمانی بود. در واقع نیز پاپ ضمن استفاده از فرصت اقامتش در ایتالیا به منظور تأمین اتحادی علیه دولت عثمانی به هر یک از کشورهای اطریش، فرانسه، انگلیس و اسپانیا، کاردینالی اعزام کرده بود. قصد سلیم از تقویت نیروی دریایی و اهمیت دادن به آن این بود که بتواند با سواحل گستردهٔ خود، هر نوع تجاوزی را سرکوب کند.

سلطان سلیم به فرستادهٔ اسپانیا که در سال ۱۵۱۹م به منظور مصونیت زایرین مسیحی و کلیسای کمامه به استانبول آمده بود می‌گوید: «اگر سلطان اسپانیا قصد عقد

۲۹. سلطان سلیم خطاب به کسانی که او را به تصرف رودس تشویق می‌کردند گفته بود: «چقدر باروت دارید؟ تصرف رودس چه مدت طول می‌کشد؟» وقتی آنها پاسخ داده بودند که «برای چهارماه باروت داریم» او ناراحت شده گفته بود: «عدم موفقیت جدم سلطان محمد در تصرف رودس باعث شرمندگی شد وهنوز این شرمندگی ادامه دارد، شما می‌خواهید این سرافکندگی را دوبرابر بکنید؟ آیا باروت به مقدار چهار ماه برای این کار کافی است ؟اگر مایل نیستید من در کنارتان باشم، می‌روم، ولی اگر دست خالی برگشتم یکی‌تان را زنده نمی‌گذارم. اگر باصرف دوبرابر باروت لازم برای چهارماه جنگ آنجا را تصرف بکنیم، شانس آوردیم! وسپس با افزودن این جمله که «برای من سفری نمانده مگر سفر آخرت» ازمرگ قریب‌الوقوع خود خبر داده بود (تاج‌التواریخ، جلد ۲ صفحهٔ ۳۸۸- ۳۹۰). هنگامی که سلطان سلیم در شام بود، متولی آرامگاه محی‌الدین عربی، با استخراج پیش‌بینی کرده بود درآیندهٔ خیلی نزدیک وفات خواهد یافت. سلطان سلیم با استناد به این گفته دربارهٔ مرگ خود سخن گفته بود.

معاهده‌ای را با ما دارد، هیئتی را برای این منظور اعزام دارد». قصد سلطان سلیم از این بیانات مانع شدن از شرکت اسپانیا در فعالیتهای پاپ بود[۳۰].

یاووز سلطان سلیم ضمن اقدامات لازم در مورد تقویت نیروی دریایی پیش از آنکه در مورد اقداماتی که باید صورت بدهد، تصمیمی[۳۱] اتخاذ کند، درصدد برآمد تا به ادرنه که سخت مورد علاقه‌اش بود[۳۲] برود، قبلاً پیری محمدپاشا وزیر اعظم را با تدارکات و ملزومات ارتشی به این منطقه اعزام و سپس خود حرکت کرد. روایت می‌کنند که این بار قصد جنگ با مجارها را داشت و علت این تصمیم نیز این بود که به هنگام جنگ مصر، سلطان مجار به طرف ایزورنیق حرکت کرده و مصطفی پاشا فرماندار آنجا را به قتل می‌رساند، ولی چون سلطان سلیم معاهده با مجارها را برای یک سال دیگر تمدید کرده بود، نظریهٔ عزیمتش به ادرنه جهت جنگ با مجارها صائب نیست.

مرگ سلیم و شخصیت او

آخرین روزهای عمر سلیم و مرگ او

سلطان سلیم پس از آنکه وزیر اعظم را با نیروی گارد مخصوص شاهی به ادرنه فرستاد، خود در اگوست ۱۵۲۰ م دوم شعبان ۹۲۰ هـ ق به راه افتاد. سلطان ناراحت بود و در اثر دملی که در پشتش ـ بین شانه‌ها کمی مایل به راست ـ وجود داشت مضطرب[۳۳] بود. در طی راه آهسته حرکت می‌کرد و در پاره‌ای از منازل راه بیش از

۳۰. تاریخ هامر جلد ٤ صفحهٔ ٢٤٥.

۳۱. به موجب نوشتهٔ روزنامهٔ حیدرچلبی سلطان سلیم پس از جنگ مصر در صدد تهیهٔ مقدمات جنگ رودس برمی‌آید و در این باره با علما و رجال دولت مشورت می‌کند. آنان، اهم و اقدم بودن حل مسئلهٔ شاه اسماعیل را متذکر می‌شوند، او نیز می‌پذیرد. (منشئآت فریدون بیک جلد ١ صفحهٔ ٤٤٧).

۳۲. سلطان سلیم که ادرنه را بسیار دوست داشت و هنگامی که در مصر بود از این اشتیاق با قاضی عسکر آناطولی سخن گفته و ضمن ابراز علاقهٔ خود به ادرنه در یک بیت شعر به ابن‌کمال هم دستور داده بود در این باره مطلبی اظهار کند که او نیز با سرودن دو بیت خواستهٔ شاه را به جا آورده بود.

۳۳. تاریخ لطفی‌پاشا، صفحهٔ ٢٨٤.

ـمورخ تاریخ عالی می‌نویسد که مردم به اینگونه دمل‌ها، سیامزخم می‌گویند، دملی است که به «شیرپنجه» معروف است. یاووز پس از اینکه تصمیم حرکت به ادرنه را می‌گیرد، روزی با ندیم و مصاحب خود حسن جان به باغ قصرمی‌رود و هنگام بالا رفتن از یک سربالائی اظهارمی‌دارد که انگارنیشی به پشتش فرومی‌رود. حسن جان نیز او را معاینه می‌کند، وقتی برای باردوم سلطان اظهارناراحتی می‌کند، حسن جان دکمه‌های لباس شاه را باز کرده، در پشت او دملی را مشاهده می‌کند که اطرافش سرخ شده و هنوز نرسیده بود، ماجرا را به سلطان می‌گوید. سلطان دستورمی‌دهد که دمل را فشار بدهد، ولی ←

آنکه جسدش را در تابوتی که آماده شده بود قرار دادند، نماز میت را در مسجد سلطان محمد فاتح خواندند و جسد در محله‌ای که آن روزها به میرزا سرایی معروف بود و نزدیکی مسجد سلطان سلیم واقع شده است، به خاک سپرده شد. سلطان سلیم در زمان حیات این محل را بسیار دوست داشت و روزی ضمن گردش به این محله می‌آید. به دستور او در آن هنگام پی مسجدی در این محله افکنده می‌شود که عمرش برای اتمام آن وفا نکرد و پس از مرگش از سوی پسرش سلیم مسجد و آرامگاهش در آن محله احداث شد.

شخصیت سلطان سلیم

یاووزسلطان سلیم مردی بود اندکی بلندتر از متوسط القامه، باصورتی سرخ و مدوّر و ابروانی سیاه و پیوسته. درشت استخوان بود، سربزرگی داشت، دماغش عقابی بود و گردنش بلند و کشیده. سبیل درازپرپشتی داشت و ریش نمی‌گذاشت. بالا تنه‌اش تاحدی از پایین تنه، کوتاه‌تر بود. نگاهی موثر داشت، یعنی تیز و نافذ. عصبی مزاج بود، هنگام سخن گفتن بعضی از کلمات را از تیزهوشی و نیز به سبب عصبی بودن چندین بار تکرار می‌کرد.

او حکمرانی بود که در امور دولتی دارای برنامه‌های قاطعی بود و قبل از اجرای قطعی هراقدام دولتی، از طرق مختلف درباره آن کار از نظر وزرا و سایر ارکان دولت استفاده می‌کرد و روزها درباره‌اش تفکر می‌کرد و سرانجام پس از اتخاذ آخرین تصمیم دیگر از عزم خود منصرف نمی‌شد و هر کس را که علیه تصمیمش سخن می‌گفت، به قتل می‌رسانید. درجنگ ایران و مصر، مشاهده شد کسانی که باسوء استفاده از چهره خندان سلیم در مجالس خصوصی و یا دراثر غرور از توجه سلیم به خودشان و به دلگرمی خدماتی که انجام داده بودند، وقتی خلاف تصمیمی که سلیم گرفته بود اظهار نظر کردند، چگونه اعدام شدند. او امور مملکتی را که در زمان پدرش به حالت راکد و ساکن و خمود درآمده بود، درسایه عزم و تدبیر و بینش عمیق و هوش و ذکاوت بسیارش در اندک مدتی به صورت فعال و پرتحرکی درآورد و هرکه را مانع این راه شد از میان برداشت.

او برای خود تشکیلات منظم جاسوسی و خبرگیری داشت و از این طریق اطلاعات لازم را خواه درخارج و خواه در داخل کشور کسب می‌کرد. در امور بسیار مهم، شخصاً به تحقیق می‌پرداخت و هنگامی که از مرزها اخبار ناگواری دریافت می‌داشت ضمن

گفتن جمله «شما به امور توجه نمی‌کنید» وزرای اعظم و دیگر وزرا را کتک می‌زد و زندانی می‌کرد. هر سک‌زاده احمد پاشا و پیری محمدپاشا هر دو در چنین ورطه‌ای افتاده بودند.

باوجود همهٔ خشونتها و شدت عمل، قدرشناس بود و در انتخاب مناسب افراد یدطولایی داشت. نظریات افراد صریح ورک گورا حتی اگر مخالف رأی او نیز می‌شد باعصبانت و غرولند گوش می‌کرد و سخن حق را می‌پذیرفت. پیری محمدپاشا که از شدت عمل و خشم او هراسناک بود و هر روز مرگ را مقابل چشم می‌دید، روزی درحالی که به ستوه آمده بود بااظهار این جملات که «پادشاها، تو بالاخره دیر یا زود با یک بهانه مرا خواهی کشت، اگر این کار را همین روزها بکنی مناسبت‌تر است» تاثر و یاس خود را آشکار می‌سازد. سلطان سلیم که از این سخنان سخت به خنده افتاده بود با گفتن این جمله:

«من هم همین قصد را دارم، منتهی کسی پیدا نمی‌شود که بتواند جای تو را بگیرد والا تو را به آرزویت می‌رساندم» مراتب قدرشناسی خود را از او نشان می‌دهد.[۳۶]

پیری محمدپاشا دراثر گسترش حدود و ثغور مملکت و سنگین شدن و افزایش امور کشور به طور اختصار و با سخنان کوتاه از شاه درخواست می‌کند که معاونی برای او انتخاب شود. شاه با این پیشنهاد موافقت می‌کند. چند روز بعد وقتی پیری محمدپاشا به عرض شاه می‌رساند که اجازه دهد چوپان مصطفی پاشا والی روملی به سمت معاونت او تعیین شود، سلطان سلیم می‌گوید: «دیوانه نشده‌ام که چنین شخصی را تعیین کنم» و مخالفت خود را با این پیشنهاد ابراز می‌دارد. پس از دو ماه باز پیری پاشا استدعای قبلی خود را تکرار می‌کند، سلطان سلیم می‌گوید: «اکنون که تو مایلی او وزیر تو شود، من حرفی ندارم». و علیرغم میل خود با این پیشنهاد موافقت می‌کند. پنج شش ماه‌بعددر یکی از روزهای گزارش امور مملکتی،مصطفی پاشا اشتباه بودن گزارشهای پیری محمدپاشا را عنوان می‌کند. پادشاه به او اجازه می‌دهد و می‌گوید: «هرچه هست بگو» مصطفی پاشا که از این مسئله جرئت یافته بود آنچه را که می‌خواست علیه وزیر اعظم بگوید، اظهار می‌کند. سلطان سلیم باشنیدن گفته‌های او با تیری که در دست داشت بر سر او می‌کوبد و می‌گوید:

۳۶.عالی، (جلد ۱، صفحه ۳۰۵) به نقل از قوجانشانجی جلال زاده دبیرپیری پاشا.

«ملعون، آیا من صحت و سقم گفته‌های ترکی را که سالیان سال است به من خدمت می‌کند، نمی‌توانم تشخیص بدهم؟ بلند شو، تو وزیر من نیستی، معاون او هستی تو به این مقام بنا به درخواست او نایل شدی».

سلطان سلیم قصد قتل اورا می‌کند که دراثر استدعای پیری محمدپاشا از مرگ نجات می‌یابد.[۳۷] این مدارک نشان می‌دهد که سلطان سلیم تا چه اندازه به افراد لایق و باارزش اعتماد و احترام قائل بود.

در مجالس خصوصی سلیم بحثهای علمی و ادبی صورت می‌گرفت و علما و شعرای با ارزشی در این مجالس حضور داشتند. سلیم اوقات فراغت را به مطالعه می‌گذارنید و هنگام مطالعه عینک می‌زد. تحصیلات کافی داشت و اشعار زیبایی به زبان فارسی از او مانده است. مطالعه کتاب «تاریخ وصاف» که به زبان ادبی مغلقی نوشته شده است، نشانگر تسلط او به زبان عربی و فارسی است. به زبان ترکی، شعرکم گفته است، ولی به زبان فارسی اشعار بسیاری سروده است. منظومه‌های فارسی سلیم به خط خودش درآرشیو موزه توپقاپی نگهداری می‌شود[۳۸] درحضر و سفر به محض یافتن فرصت، مطالعه می‌کرد. هنگام اقامت در مصر دستور داد تانقشهٔ هندوچین را تهیه کردند. در راه عزیمت از مصر به استانبول دستور داد تا «نجوم‌الظاهره» اثر معروف «ابن تقری بردی» توسط ابن کمال ترجمه گردد. ابن کمال نیز این کتاب را بخش بخش ترجمه و در منزلها تقدیم او می‌کرد و سلطان نیز آن را مورد مطالعه قرار می‌داد. (**مجله تاریخ و ادبیات عثمانی** شماره ۲ صفحه ۲۵-۲۶).

دیوان کاملی از او در آلمان توسط پل هورن به چاپ رسید. سلیم، پادشاهی شاعر، فیلسوف و عارف بود. در بین شاهان عثمانی بلند پایه ترینشان از نظر علم و دانش، سلطان سلیم بود. احترام بیحدش به محی‌الدین عربی و زیارت تربت مولاناجلال‌الدین رومی در اثنای مسافرتهایش نشانگر این است که او به فلسفهٔ وحدت وجود علاقمند بود و یا از پیروان آن مکتب بود. نسبت به علما احترام بسیاری قائل بود و مجادلات لفظی او با زنبیلی علی‌جلالی افندی، مفتی سرشناس معروف است. او هرگز

۳۷.**تاریخ عالی** جلد یک صفحه ۳۰۵ به نقل از منشی پیری پاشا، پیرپاشا، قوجانشانجی جلال‌زاده.

۳۸.دیوان اشعار سلطان سلیم در سال ۱۳۰۶ م در استانبول به چاپ رسید. درسال ۱۹۰۴ م به دستور ویلهلم دوم امپراتور آلمان، دیوان اشعارش به قطع بزرگ ومذهب دربرلن چاپ شد.

مایل نبود که با هزینه‌های فراوان برای خود قصر و وسایل لوکس تهیه کند، تمام هم او صرف این بود که خزانهٔ دولت دربرابر هرمسئله احتمالی، پرباشد. فقط به عبدالسلام بیک مسئول امور مالی خزانه دستور داد قصری بزرگ بین سیرکه‌جی و برای بورنی نزدیک به ساحل احداث کند که او نیز به ساختن قصری که به «بالی کوشکی معروف است اقدام کرد. سلطان سلیم هنگام بازدید از این قصر وقتی تجملات موجود درقصر را می‌بیند، ناراحت شده خطاب به عبدالسلام می‌گوید:

«من به تو برای خرج اینهمه پول اجازه نداده بودم، دستور داده بودم یک سرپناه مختصری بسازی.» عبدالسلام بیک برای نجات از این تنگنا عرض می‌کند که قصر را از پول خود ساخته و از سلطان استدعا می‌کند تا آن را بپذیرد و به این ترتیب از این مشکل نجات می‌یابد.[۳۹]

سلطان سلیم به جز مسجد و آرامگاه و عمارتی که برای محی‌الدین عربی در شام ساخت و راه آبی که در قونیه تا خانقاه مولوی آورده شد، فرصت و وقت احداث ابنیهٔ خیریه دیگری را پیدا نکرد، حتی در مورد احداث مسجدی که قرار بود به نام او ساخته شود نتوانست پیگیری لازم را بکند، به طوری که فقط پایه‌های بنا ساخته شد و خود ساختمان به اتمام نرسید.

خدمات سلطان سلیم

یاووز سلطان سلیم برخلاف پدربزرگش که در مقابل خطر آق قویونلوها بی‌تفاوت بود، در مورد خطر شاه اسماعیل که می‌توانست ریشهٔ دولت عثمانی را متزلزل سازد بموقع اقدام کرد و با ضربات شدیدی که از داخل و خارج وارد کرد، این مسئلهٔ بسیار حساس را حل کرد. او با تحت نفوذ درآوردن آناطولی شرقی و خانهای کردستان شرقی در این نواحی امنیت برقرار کرد. مقصود اصلی او ازمیان برداشتن دولت صفویه بود. درنظر داشت تا به آسیای میانه پیشروی کند و سُنیهای آن نواحی را تحت نفوذ خود بگیرد، از این رو، با ایلیچیهایی که از سوی شاه اسماعیل فرستاده شدند، هرگز به توافق نرسید، ولی عمرش برای تحقق آرزویش وفا نکرد.

۳۹. عبدالسلام بیک از ثروتمندان معروف عصر خود بود و به نام ابوالخیرات شهرت داشت. پادشاه در ازای این هدیه، املاکی را در اطراف ازمیر به او بخشیده بود. (**تاریخ عالی**، جلد ۱، نسخه چاپ نشده. صفحه ۲۹۷).

با الحاق آناطولی شرقی و نیز با خارج کردن آناطولی جنوبی از تصرف ذوالقدرها، با خارج ساختن آدنه و طارسوس از چنگ رمضانیان* و با برانداختن سلطنت ممالیک و منضم کردن الجزیره، سوریه، فلسطین، مصر و حجاز به خاک خود وسعت سرزمینهای عثمانی را دوبرابر کرد. گذشته از آن، گرفتن مقام خلافت از خلیفه که در آن زمان حاکمیت فراوان و نفوذ شایان اهمیتی ازنظر معنوی بر عالم اسلام داشت بر مقام و اعتبار پادشاهان عثمانی افزود و ادارهٔ امور مکه و مدینه این خاستگاه اسلام توسط دولت عثمانی و اختصاص عنوان متواضعانه ولی بسیار مهم «خادم حرمین شریفین» به سلیم سخت به اعتبار و احترام این دولت درجهان افزود.

سلطان موقعیت موجود در اروپا را به همان ترتیب حفظ کرد، او که معتقد بود بزرگترین خطر از جانب آسیا ست ، در طول مدت سلطنت تمامی انرژی خود را در آسیا صرف کرد و به این ترتیب در اروپا و دریای مرمره موقعیتی اطمینان‌بخش برای پسرش فراهم ساخت.

بیتی چند از اشعار سلطان سلیم:

بیت اول و آخر از یک غزل:

لشکر از تخت استانبول سوی ایران تاختم
سرخ سر را غرقهٔ خون ملامت ساختم
ای «سلیمی*» شد به نامم سکهٔ ملک جهان
تا چو زر بوتهٔ مهر و وفا بگداختم.

باز مطلعی از یک غزل:

این سفر کردن و این بی‌سروسامانی ما
بهر جمعیت دلهاست پریشانی ما.

بیتی از یک غزل ترکی:

بن یا تام لایق می‌او قارشیمدا آیاغا دورا
سرو ناز مادیین من اولسم نمازیم قلماسین

ترجمهٔ بیت: «به سرونازم بگویید که هنگام مرگ بر جنازه ام نماز نگزارد»

* رمضان اوغول لاری.
* به نظر می‌رسد که سلطان سلیم در شعر «سلیمی» تخلص می‌کرد.م.

«سزوار نیست درحالی که من خوابیده‌ام، او برپا ایستاده باشد.»

باز یک بیت ترکی:

ای «سلیمی» کان دوکرسه چشم گریانین نولا.
لعل یاره دیل ورن لرلعل جوهردن گچر.
ای سلیم باکی نیست اگر از چشم گریانت خون بر یزد.
کسی که به لعل لب یار دل بسته است باید از لعل و گوهر بگذرد.[۴۰]

۴۰. اشعار دستنویس سلیم در موزهٔ توپقاپی تحت شمارهٔ ۷۳۶ نگهداری می‌شود.

فصل ۲۲

حکمرانی سلطان سلیمان و پنج سال نخست سلطنت او

حکمرانی سلطان سلیمان

سلطان سلیم پسری به نام سلیمان و شش دختر داشت.[۱] سلطان سلیمان هنگام ورود به استانبول بیست و شش سال داشت و در ۱۷ شوال ۹۲٦ هـ .ق/ ۳۰ ایلول ۱۵۲۰ م که به سلطنت رسید چون برادر نداشت تا رقیب سلطنت شود پابر جسد برادر ننهاده بر تخت سلطنت جلوس کرد. درزمان سلطنتش که نیم قرن دوام داشت ترکیه ازنظر فتوحات و سیاست، علم و عرفان و هنر، درخشان‌ترین دوران خود را سپری کرد و درعین حال با وضع و تدوین قوانین حقوقی وقوانین مربوط به اراضی نشان داد که یک کشور متمدن است.

نقشی که امپراتور عثمانی در سیاست اروپا ایفا کرد ومهارتی که در این باره نشان داد، خود موضوع شایان توجه و تحقیق است. ما این مسئله را ازگزارش سفرایی که در آن زمان به ترکیه آمده بودند ویا از نقل قولهای آنها می‌توانیم دریابیم. با اینهمه بعضی از جنگهای اروپایی سلطان سلیمان بی‌نقشه و بی‌هدف بود و به منظور خودنمایی و

۱. دخترانش عبارت بودند از خدیجه (خانم سلطان)، حفصه، فاطمه، ینی جان، شاه سلطان و شاهزاده خاتون.

قدرت‌نمایی صورت گرفت.

دولت عثمانی که درزمان سلطان محمد فاتح از وضع عشیره‌ای و خان‌خانی کاملاً به در آمده بود، در اواسط قرن ۱۶ با مؤسسات اداری، حقوقی، اقتصادی، تشکیلاتی و علمی و اجتماعی، حائز تمامی ویژگیهای تمدن والای اسلام بود.

اعلان حکمرانی جان بردی غزالی

جان بردی غزالی که از غلامان آزاد شدهٔ ملک شرف کایت بای از ممالیک مصر و از حکام بانفوذ زمان سلطان قاروی و تومان بای به شمار می‌رفت، پس از تصرف مصر، به پادشاه پناهنده شد و با توصیهٔ خیربیک مورد عفو قرار گرفت هنگام حرکت شاه از شام به استانبول فرمانداری شام وادارهٔ امور ایالات قدس و غزه به او واگذار شد.

جان بردی غزالی به محض آگاهی از وفات سلطان سلیم بر خود عنوان ملک شریف نهاد و اعلام حکمرانی کرد و دستور داد به نام او خطبه بخوانند و سکه ضرب کنند، ضمنا نامه‌های دعوت اتحاد به شاه اسماعیل[2] و خیربیک والی مصر ، ارسال داشت. خیربیک که از این پیشنهاد مضطرب شده بود از طریق دریا، حکومت را در جریان امر گذاشت و نامه‌های ارسالی جان بردی را نیز فرستاد.

جان بردی غزالی با یک نیروی بیست هزار نفری به سوی حلب حرکت کرد، آنجا را به محاصره گرفت ولی با مقاومت شدیدی روبرو شد.

خیربیک نظر حکومت مرکزی را در مورد اعزام نیرو به سوی جان بردی غزالی پرسید. حکومت مرکزی پاسخ داد: فعلاً لزومی برای این کار نیست ولی در صورت اقتضاء، از آناطولی نیرو اعزام خواهد شد. که در واقع نیز افراد تیمارلی سپاهی آناطولی و قرامان و سیواس و نیز چهار هزار ینی‌چری از گارد مخصوص شاهی ۸۰ همراه وزیر سوم فرهادپاشا اعزام شدند و همزمان با آن شهسوار زاده حاکم ذوالقدر نیز مأمور کمک به این نیروها شد.

نیروهای فرهادپاشا نرسیدو شهسوار اوغلی علی بیک با نیروهای خود برای نجات حلب از محاصره رفت و در اوجاق سال۱۵۲۱م ۲۲صفر ۹۲۷ هـ ق جان بردی غزالی را

۲. علی بن احمد بیک فرماندار گزارشی به حکومت دارد (**آرشیو توپقاپی‌سرای.** شمارهٔ ۱۰۲۱) که در آن گزارش آمده است که جان بردی غزالی توسط میراخور خود و نیز شاه علی والی بغداد ایرانی‌ها به شاه اسماعیل پیشنهاد اقدام مشترک کرده است.

شکست داد و حلب را نجات داد و سپس به اتفاق والی حلب، قراجه احمدپاشا او را تعقیب کرد و در دومین جنگ بار دیگر او را شکست داد. به دنبال این دو پیروزی پس از رسیدن نیروهای فرهادپاشا به اتفاق قوای او در یک جنگ نهایی و قطعی سرجان بردی غزالی را بریده به استانبول فرستادند.[۳]

جان بردی چرکسهای فراری و بادیه نشینان نابلس و قراق را به دور خود گردآورد و با پانزده هزار نیروی سواره و هشتصد تفنگ‌چی پیادهٔ شبیه ینی‌چری‌ها که اطراف خود جمع کرده بود، دوبار در نماز جمعه دستور داده بود به نام او خطبه بخوانند.

حل سریع واقعهٔ جان بردی غزالی نقشهٔ شاه اسماعیل را که می‌خواست از این حادثه استفاده کند و به اتفاق غزالی دست به اقدام بزند، به هم ریخت.

شاه اسماعیل پس از آگاهی از سرانجام غزالی و شکست او به بهانهٔ ییلاق از تبریز خارج شد و به قزوین رفت. فرهادپاشا که با نیروهای تحت فرماندهی خود از قیصریه حوالی ایران را تحت نظر داشت تا زمانی که اطمینان خاطر حاصل نکرد در آن نواحی ماند. پس از این حادثه ایاز پاشا به فرمانداری شام منصوب و برای قدس و غزه و صفد هر کدام یک والی تعیین شد.

قتل شهسوار اوغلی علی بیک

همان طوری که قبلاً ذکر شد، در زمان یاووز سلطان سلیم، به سبب الحاق سرزمینهای ذوالقدر به امپراتوری عثمانی، شهسوار اوغلی علی بیک به امارت امیرنشین ترکمن ذوالقدر منصوب شد که به طور نیمه مستقل آنجا را اداره می‌کرد. شهسوار اوغلی علی بیک در اثنای جنگ مصر، جداً منشأ خدمات ارزنده ای شد و حتی به خاطر حسن خدمتش طی جنگ ایران با شمشیر گدیک احمد پاشا که در خزانه بود، تحلیف شد. سرانجام به طوری که روایت کرده‌اند پس از نجات حلب از محاصرهٔ جان بردی غزالی، والی شام، علی‌بیگ که در نجات آن شهر از محاصره عامل مهمی به شمار می‌رفت دستخوش غرور شد و شروع به نافرمانی کرد و درصدد کسب استقلال برآمد. هنگامی که در اثر شکایات واصله از او عده‌ای برای تحقیقات رفته بودند، اقدام به

۳. جان بردی غزالی را یکی از «سپاهی»های کارسوس ـ شام به نام جراج احمد به هنگام محاصرهٔ حلب به همراه سلاح دارش به قتل می‌رساند. در این باره والی حلب احمدبن جعفر پاشا (قراجه احمد پاشا) گزارشی دارد. (**آرشیو یقاپی**، شمارهٔ ۶۱۹۸).

کشتن آنان می‌کند و با این عمل بر صحت سخنانی که دربارهٔ سرکشی او گفته می‌شد مهر تائید می‌نهد. در نتیجه دولت مرکزی درصدد بر می‌آید که بی‌سروصدا اقدام به دستگیری او بکند.[٤] د راجرای این امر گویا هنگامی که فرهاد پاشا به عنوان فرماندهٔ نیروهایی که قصد اعزام به جنگ با ایران را داشت، انتخاب شده، علی‌بیک را نیز جزو همراهان او تعیین کرده از او دعوت می‌کند که به اردو بیاید و همین‌که او وارد قرارگاهی واقع در آرتوق اوا که در حوالی طوقات قرار داشت، می‌شود، به اتفاق پسرانش به قتل می‌رسد. (۹۲۸ هـ ق/ ۱۵۲۲م). پس از قتل علی بیک سرزمینهایی که در اختیار او بود به صورت استانی اداره شد. مورخان می‌نویسند که در قتل علی‌بیک سخنان دروغ فرهادپاشا مؤثر بوده است.[۵]

پس از قتل شهسوار اوغلی تیمارهایی واقع در ولایت ترکمن، در اختیار خزانهٔ دولت قرار گرفت. این مسئله سبب عصیان صاحبان تیمار در سرزمینهای ذوالقدر شد و آنها در غائله قلندر چلبی، این سرکردهٔ شیعه‌ها در کنار او بودند. این وضع دوسال تمام ادامه یافت تا اینکه پس از بازگشت ابراهیم پاشا، وزیر اعظم از مصر و سرکوبی عصیان قلندر، اشتباهی که در این باره شده بود، جبران شد و آن اراضی را مجددا به سپاهی‌ها دادند و آرامش برقرار شد. (۱۵۲٤م).[٦]

تصرف بلگراد

همان طوری که در اوایل جلد اول کتاب گذشت، صرب‌ها که دریافته بودند از بلگراد در مقابل حملات ترک‌ها قادر به دفاع نخواهند بود، لذا آن را به مجارها سپردند. در اواسط قرن پانزدهم دوبار عثمانی‌ها بلگراد را محاصره کردند، ولی به

٤. در **طبقات المالک** (صفحه ۱۱۹، ۱۲۰) و **تاریخ عالی** (جلد ۲ صفحه ۵) مطالبی درباره نافرمانی او نقل شده است.

۵. گزارش فرهاد پاشا درباره نحوه بردن علی بیک و پسرانش اویس، ولد، پیراحمد و اسکندر به قرارگاه آرتوق اوا و به قتل رسیدن آنها (به استثنای اسکندر) **آرشیو توپقاپی سرای** شماره ٦۱۹۸.

٦. صاحب **طبقات الممالک** ضمن ذکر این مسئله که در عصیان قلندر بسیاری از شورشیان از طایفهٔ ذوالقدر بودند، می‌افزاید: «مقدمتا آن ممالک که در دست ترکمن بود، فتح شد و تیمارها و اموال طایفه مذکوره، اخذ و برای خواص همایونی ضبط گردید و اوباش مملکت به علت محرومیت از اسباب معاش بالضروره اقدام و مباشرت به فساد نمودند (صفحه ۲۹٦). ابراهیم پاشا پس از حل مسئله قلندرچلبی، این تیمارها را پس داده بود.

موفقیتی دست نیافتند. حتی در اثنای دومین محاصره، سلطان محمد فاتح زخمی شد.[۷]

تا بازگشت سلطان سلیم از جنگ مصر به استثنای پاره‌ای حوادث مرزی در اثر معاهدهٔ میان مجار و عثمانی حادثه‌ای که منجر به بروز جنگ میان طرفین باشد، رخ نداد. فقط در این ایام بر اثر حرکت سلطان مجار به ایزور نیق و قتل حاکم آنجا معاهده بین مجارها و عثمانی نقض شد و سلطان سلیم که یک سال دیگر معاهده را تمدید کرده بود قبل از آنکه معلوم شود چه تصمیمی دربارهٔ مجارها اتخاذ خواهد کرد، درگذشت.

در اثر توهین به یک ایلچی به نام بهرام چاووش که از مأمورین دیوان همایونی بود و به منظور خبردادن جلوس سلطان، به دربار سلطان مجار اعزام شده بود و یا به روایتی به سبب قتل او و تصرف مرکز اسقف‌نشین کنین واقع در ایالت بسنه[۸] از سوی مجارها، تصمیم جنگ علیه مجار گرفته شد. هنگام عزیمت به جنگ برای محافظت سواحل دریای سیاه تا نهر طونه دانشمند رئیس دریانوردی که قبلاً راهزن دریایی بود مأمور گردید و نیروهای آقنجی نیز تحت فرماندهی میخال اوغلی تورخانلی و حاکم بسنه، یحیی پاشازاده بالی بیک به داخل خاک مجار اعزام شدند.

نظریهٔ پیری پاشا

پیری محمد پاشا که در زمان سلطان سلیم قریب به سه سال با کیاست خاصی امور دولتی را اداره می‌کرد، درصدد بود تا پادشاه جوان را به جای اقدام به یک جنگ سطحی و زودگذر به سوی یک جنگ اساسی و با برنامه و نقشه وادارد، از این رو مقرر شد که وزیر اعظم و قوای قابل توجهی از نیروهای تیمارلی سپاهی به سوی بلگراد اعزام شوند و از سواحل سمت راست طونه از دور، شهر را در محاصره بگیرند پنجاه کشتی کوچک، لوازم جنگی به نهر طونه گسیل شد. بخشی از لشکر اصلی که فرماندهی آن را سلطان سلیمان عهده‌دار بود، به فرماندهی وزیر سوم احمد پاشا اعزام شده بود، موفق شد نخست، قلعهٔ بوردبن را که در نزدیکی نهر ساوا قرار داشت و از مواضع مهم بود و

۷. قلعهٔ بلگراد بین شهر ساوا و طونه قرار داشت و قلعه بالایی اصلی که به آن قلعه بلگراد می‌گفتند، در بالای کوهی قرار داشت که دامنه آن به طرف نهر ساوا گسترده شده بود. روبروی این قلعه در حوالی شهر، قلعه معروف پایین قلعه که به آن سوسی می‌گفتند، قرار داشت. و شهر بلگراد در سمت راست شهر طونه واقع شده بود. در سمت راست قلعه که مرتفع بود، دو خندق و دو پل وجود داشت.

۸. مراجعه شود به **تاریخ هامّر** جلد ۵ صفحهٔ ۱۵ و ۲۷۱.

بارها بین ترک‌ها و مجارها دست به دست شده بود به تصرف درآورد. پس از فتح قلعه، سلطان سلیمان ضمن بازدید از آن، گفته بود «این نخستین قلعه‌ای است که فتح‌کردم» و دستور داده بود تا آن را وسیع‌تر و مجهزتر بکنند.[۹] این قلعه در غرب بلگراد و در ساحل سمت راست نهر ساوا قرار داشت. پس از تصرف آن به ساحل سیرم- سمت چپ نهر- یعنی ساحل روبرویی گذشتند. در این ایام پیری محمد پاشا سرگرم محاصرهٔ بلگراد بود.

وزیر سوم احمد پاشا (خائن احمد پاشا) که رقیب وزیر اعظم بود، با پیش کشیدن تصرف بودین، مرکز حکومت مجارستان شاه بی‌تجربه را به راه انحرافی سوق می‌داد. پیری احمد پاشا در تصرف بلگراد که کلید مجارستان بود اصرار می‌ورزید و اظهار می‌داشت که بدون تصرف این نقطه فتوحات مجارستان گذرا و موقتی خواهد بود. ابتدا بدون توجه به این نظریهٔ وزیر اعظم دستور داده شده که والی سمندره محاصره را به عهده بگیرد و برای صدر اعظم تقدیرنامه‌ها ارسال شد و بلگراد همچنان در تنگنا قرار گرفت.

در همین گیرودار پیری پاشا، سلطان‌زاده خسرو بیک، والی سمندره را به حوالی بلگراد اعزام کرد و او حوالی زمون را که در جوار بلگراد بود به تصرف درآورد و چوبان مصطفی پاشا که به سوی سالانکامین حرکت کرده بود آنجا را به تصرف درآورد. او ضمن ملاقات با پیری پاشا به اهمیت استراتژیکی بلگراد پی برد و هنگام بازگشت، مراتب را به عرض پادشاه رسانید. از این‌رو از عزیمت به سوی بودین انصراف حاصل شد و رأی بر تصرف بلگراد قرارگرفت[۱۰].

تصرف بلگراد

محاصرهٔ بلگراد یک ماه به طول انجامید و محافظ قلعه که دریافته بود قادر به پایداری نیست، امان خواست و قلعه را تسلیم کرد (رمضان ۹۲۷ هـ ق آگوست ۱۵۲۱ م). از ساکنین قلعه عده‌ای به مجارستان رفتند و آنها که اصلاً صربی بودند، به اتفاق اهل و عیال و خانواده و اموال خود به استانبول منتقل شده و در جزایر یدی کوله مستقر

۹. روزنامهٔ حیدر چلبی.(**منشئات فریدون بیک** چاپ سال ۱۲۷٤. جلد ۱. صفحهٔ ۵۰۸).
۱۰. **طبقات‌الممالک** صفحهٔ ۹۳- ۹۸. گزارش پیری محمد پاشا دربارهٔ محاصرهٔ بلگراد (**آرشیو توپقاپی** سرای شمارهٔ ۵۰۲۸ و ٦۱٤۲).

شدند و محلهٔ معروف بلگراد را به‌وجود آوردند[۱۱].

پس از آنکه قلعهٔ بلگراد با دویست قبضه توپ مجهز شد، والی بسنه یحیی پاشا اوغلی بالی بیک به محافظت آن و نیز محافظت سمندره تعیین شد[۱۲] و یک ملک خاص که سالیانه نهصدهزار آقچه عایدات داشت به او داده شد.

در اثنای جنگ بلگراد در لشکر عثمانی، از فیل نیز استفاده شده بود[۱۳]. از این تاریخ به بعد بلگراد در جنگهای اروپا برای عثمانی‌ها به صورت یک پایگاه مهمی شد و دارالجهاد نام گرفت.

تصرف جزیرهٔ رودس

اهمیت جزیره

تصرف بلگراد، ضبط جزیرهٔ رودس را به دنبال داشت. کمک شوالیه‌های رودس به سلطان ممالیک در اثنای محاصرهٔ ردانیه ونیز حمایتشان از جان بردی غزالی، سبب شد که در عثمانی‌ها حس انتقامجویی نسبت به شوالیه‌ها به‌وجود آید. گذشته از آن، جزیرهٔ رودس به خاطر موقعیت خاص جغرافیایی‌اش که در نزدیک سواحل آناطولی قرار داشت، حکم یک جزیرهٔ دزدان دریایی را داشت که مانعی در تجارت ترک‌ها ومسلمانان به‌شمار می‌رفت.

به همین سبب از همان اوان، عثمانی‌ها درصدد تصرف این جزیره بودند که موفقیتی در این امر نصیبشان نشده بود، ولی بعداً باتصرف مصر وسوریه توسط عثمانی‌ها، ضبط این جزیره امری قطعی وضروری به حساب آمد.

مذاکره دردربار عثمانی دربارهٔ جزیره

در مذاکراتی که به منظور تصرف جزیرهٔ رودس در دیوان همایونی- دربار عثمانی- صورت گرفت، اکثریت با اقدام به این جنگ موافق نبودند. مخالفین جنگ به

۱۱ «محلهٔ بلگراد و سماتیه، در خود استانبول حوالی یدی‌کوله و دور از دیوار حصار قرار دارد. **یادداشتهای محی‌الدین.** شمارهٔ ۲۶ صفحهٔ ۴۷. همچنین **طبقات الممالک** صفحهٔ ۳.

۱۲. **منشئات فریدون‌بیک** چاپ ۱۲۷۴ جلد ۱ صفحهٔ ۵۱۴. بالی‌بیک پسر یکی از قاضیهای روملی به نام یحیی پاشاست که بارها به فرمانداری روملی و بسنه تعیین شده بود. بالی‌بیک از چهارده سالگی وارد تشکیلات آقنجی‌ها شد، چه خود و چه پسرانش در فتوحات زمان سلطان سلیمان قانونی منشاء خدمات ارزنده‌ای شدند.

۱۳. **روزنامهٔ حیدر چلبی (منشئات فریدون‌بیک،** چاپ ۱۲۷۴ جلد (صفحهٔ ۵۰۷).

خاطر شهرت شوالیه‌ها ومستحکم بودن جزیره که می‌توانست مدت مدیدی در مقابل محاصره پایداری کند ونیز بادرک این مسئله که اروپا به خاطر توجه وعلاقه به این جزیره می‌تواند بسرعت به یاری آن بشتابد مایل نبودند دولت وارد ماجرایی شود که خطرناک وتوأم باعدم موفقیت بود.

پیری محمد پاشا، وزیر اعظم ووزیر دوم چوبان مصطفی پاشا واز دریانوردان قورداوغلی مصلح‌الدین رئیس طرفدار جنگ رودس ومعتقد بودند که نباید از جانب اروپا دلواپس شد.

کسب اطلاعات دربارهٔ جزیره

حکومت عثمانی از یک سو با ارسال نامه‌هایی به رئیس شوالیه‌ها ویلیه‌دولیل آدام، بی‌آنکه قصد خود را دایر به تصرف آن جزیره آشکار سازد قصد داشت تا اطلاعاتی دربارهٔ جزیره کسب کند واز سوی دیگر با استفاده از وجود جاسوسانی که درجزیره داشت دربارهٔ اوضاع جزیره کسب خبر می‌کرد. اما رئیس شوالیه‌ها نیز متقابلاً به‌وسیلهٔ جاسوسان خود دریافته بود که هدف از آمادگیهای جنگی که در استانبول صورت می‌گیرد، جزیرهٔ رودس است. بالطبع مجدانه در صدد اتخاذ تدابیری برای دفاع از جزیره برآمد واز پاپ وسلطان فرانسه طلب یاری می‌کرد. در مقابل وزیر اعظم برای آنکه رئیس شوالیه‌هارا اقناع کند که موجباتی برای ترس وهراسش وجود ندارد، نامه‌های مخلصانه‌ای به ویلیه دولیل آدام می‌فرستاد. اما رئیس شوالیه‌ها به منظور مقابله باهراتفاقی احتمالی دست از کوشش خود برای فراهم آوردن ارزاق ومهمات یک سالهٔ جزیره برنمی‌داشت.

تعیین چوبان مصطفی پاشا به مقام سرداری

وزیر احمد پاشا تمایل داشت درجنگ رودس، سمت سرداری نیروها به او محول شود، ولی بنابه توصیهٔ پیری محمد پاشا وزیر دوم چوبان مصطفی پاشا به این مقام انتخاب شد. عثمانی‌ها در این هنگام، صاحب یک نیروی دریایی مجهز بودند که از زمان یاووزسلطان سلیم به جای مانده بود. فرماندهی نیروی دریایی را پولاق مصطفی پاشا به عهده داشت واین نیرو مرکب بود از هفتصد [۱۴] کشتی که چهارصد فروند آن

۱۴. طبقات الممالیک نسخهٔ موجود درکتابخانهٔ ملت شمارهٔ ۷۷۹ . صفحهٔ ۱۳۸.

سفینهٔ جنگی بودند.

مصطفی پاشا باناوگان تحت فرماندهی خود در رجب سال ۹۲۸هـ ق در دریا به حرکت درآمد وسلطان سلیمان نیز در هجدهم رجب به اسکو دار رفته به همراه نیروهای گارد شاهی ونیروهای تیمارلی سپاهی سایر ایالتها از راه خشکی به راه افتاد.

مصطفی پاشا وقتی به رودس رسید، با کاپیتانهای کشتی به ویژه قورداوغلی مصلح‌الدین که ادارهٔ رهبری ناوگان به عهدهٔ او محول شده بود مذاکره ومشورت کرد وپس از مستقر کردن کشتیهای محافظ در نقاط حساس بندری که امکان داشت اروپاییها از طریق آن بندر به رودس کمک کنند، از طریق بندر اوکورپمانی به خشکی نیرو پیاده کرد ونیروهای پیاده نیز که به سواحل لپکیا رسیده بودند به سوی جزیره سوق داده شدند ومحاصره آغاز شد، ولی به درازا کشید.

آمدن پادشاه به جزیره

سلطان سلیمان در اثر طولانی شدن مدت محاصره، تحت تاثیر احمد پاشا نسبت به پیری پاشا ومصطفی پاشا خشمگین شد. در این گیرودار با وصول خبر وفات خیربیک، والی مصر، پادشاه، مصطفی پاشا را به سمت فرمانداری مصر تعیین واعزام کرد ومقام وزیر دومی وسرداری نیروهای اعزامی به رودس را به احمد تفویض کرد.

بزرگترین آرزوی احمدپاشا به‌دست آوردن مقام وزیراعظمی بود که با نیل به مقام وزیردومی به آرزوی خود نزدیک‌تر شده بود.

سلطان سلیمان که از راه کوتاهیه و آیدین وارد مرمره شده بود، با کشتی قرامحمود رئیس وارد آبهای جزیره شد. طولانی‌شدن محاصرهٔ رودس به فعالیتهای اروپا افزود و دربنادر مسینا و ناپل به منظور کمک به جزیره، نیرو و کشتی آماده شد. علیرغم آن ترک‌ها با تخریب سریع استحکامات‌جزیره‌می‌کوشیدند تا پیش از رسیدن کمک، جزیره را به تصرف درآورند.

● **تشبث از سوی رئیس شوالیه‌های رودس**

براثر نزدیک شدن سقوط جزیرهٔ رودس، رئیس شوالیه‌ها به آخرین راه چاره متشبث شد:

در یکی از بندهای عهدنامه‌ای که سلطان بایزید به مناسبت حادثهٔ برادرش جم‌سلطان با شوالیه‌های رودس منعقد کرد، قیدشده بود که هرگاه یکی از نواده‌های

او- بایزید- مبادرت به جنگ با شوالیه‌های رودس کند، مستوجب لعن و نفرین خواهد بود.

رئیس شوالیه‌ها این عهدنامه را برای سلطان سلیمان فرستاد. شاه عهدنامه را خواند، آن را پاره کرد و دور ریخت و قاطعانه تسلیم قلعه را خواستار شد.

تسلیم رودس

سرانجام رئیس شوالیه‌های رودس که از رسیدن کمک از خارج ناامید شده بود، در صورت پذیرفته شدن پاره‌ای از شرایط توسط دولت عثمانی با تسلیم جزیره موافقت کرد.

شرایط درخواستی به شرح زیر بود:

۱- آزاد بودن مسیحیان مقیم جزیره در آیین دینی خود.
۲- خودداری از سربازگیری اهالی جزیره برای نیروهای قاپی‌قولی.
۳- معاف شدن ساکنین جزیره از مالیات تا ۵ سال.
٤- کسانی که مایل به ترک جزیره بودند، بتوانند طی ۳ سال جزیره را ترک کنند.
۵- انتقال آن عده از شوالیه‌های گرید که مایل به عزیمت به بندر کاندینه باشند توسط کشتیهای ترک.
٦- تخلیهٔ جزیره و تسلیم آن تا ۱۲ روز.

پیشنهاد رئیس شوالیه‌ها مورد قبول قرار گرفت. شخص خود او نیز به حضور سلطان پذیرفته شد و درحقش جانب حرمت رعایت شد و قورداوغلی مصلح‌الدین رئیس از دریانوردان معروف به فرمانداری رودس انتخاب شد (پنجم صفر سال ۹۲۹هـ ق، آرالیق ۱۵۲۲ م). شوالیه‌ها پس از این واقعه در جزیرهٔ مالت مستقر شدند. هنگام محاصرهٔ جزیره از نظر نیروی نظامی ششصد شوالیه و چهارهزار و پانصد نفر وجود داشت.[۱۵]

به دنبال تصرف رودس،[۱٦] قلاع بوردوم، تخته‌لی و آیدوس در سواحل آناطولی و

۱۵. **محاصرهٔ مالت** اثر آمیرال زوری‌ین دولا گیراوی‌یر، مترجم مصطفی اشرف قورداوغلی، صفحهٔ ۵. از نشریات وزارت جنگ، ۱۹۳٦.

۱٦. در کتاب تاریخ جلال‌زاده، مصطفی چلبی به نام ***طبقات الممالک***، وصف قلعهٔ رودس آمده است. (نسخهٔ کتابخانهٔ ملت، شمارهٔ ۷۷۹ صفحهٔ ۱٤۳).

نیز جزایر ایستانکوی و سمبکی که مربوط به شوالیه‌ها بود، تصرف شد.

فتح رودس برتری توپخانهٔ ترک را بر توپخانهٔ اروپا نشان داد و تصرف آن که ظاهراً غیرممکن تلقی می‌شد و قلعهٔ مستحکم مسیحیان درمقابل جهان اسلام به شمار می‌رفت در اروپا حیرت و تأثر عظیمی را سبب شد.

پس از تصرف رودس سه هزار مسلمان از زندانهای آن آزاد شدند (فتح رودس. جلال‌زاده صالح چلبی، کتابخانهٔ دانشکدهٔ شمارهٔ ۲۶۲۸).

دستگیری پسر جم و دخترانش در رودس

پس از تصرف رودس پسر میانسال جم سلطان به نام مراد که به کسوت مسیحیان درآمده بود، به اتفاق همسر و پسر و دو دخترش دستگیر شدند.

دولت عثمانی می‌دانست که پسر جم در این جزیره به سر می‌برد و پادشاه پیش از ورود به شهر رودس به رئیس شوالیه‌های رودس قاطعانه پیغام داده بود که در صورت عدم تحویل پسر جم به او هیچیک از مفاد عهدنامه ضمانت اجرایی نداشته و به احدی اجازهٔ ترک بندر را نخواهد داد. از این رو مراد به همراه پسرش به نام جم و دو دخترش تحویل داده شدند.[۱۷]

سلطان سلیمان از آنان پرسید که آیا مسلمانند یا مسیحی شده‌اند. مراد پاسخ داد که مسیحی شده‌اند. پس دستور خفه کردن مراد و پسرش صادر و زنش به اتفاق دو دخترش به استانبول فرستاده شدند.[۱۸]

مرگ خیربیک و شورش مصر

انتصاب چوبان مصطفی پاشا به فرمانداری مصر

خیربیک فرماندار مصر در سال ۱۵۲۲ م وفات یافت و به جای او چوبان مصطفی

۱۷. «... مرحوم جم سلطان در رودس پسر میانسالی در کسوت کفره داشت که کشته شد، شخص مذکور پسر و دخترانی نیز داشت.پسرش نیز به قتل رسید و دستور داده شد که دختران و زنش به استانبول تبعید شوند. (روزنامهٔ حیدر چلبی. منشئات فریدون بیک. چاپ سال ۱۲۷۴ جلد ۱ ص ۵۳۹).

۱۸. بنا به نوشتهٔ ساپان دونی، سلطان سلیمان به فردی که به او اعتماد کرده بود، اظهار می‌دارد که اگر محل پرنس جم را که اسم پدربزرگش را دارد به او بروز بدهد برای او روزانه ده سکهٔ طلا مقرری تعیین خواهد کرد. و به این ترتیب این شاهزاده به همراه دو پسر و دو دخترش دستگیر می‌شود. از گزارشهای وزیر سوم احمدپاشا پس از فتح رودس: «... عرض بندهٔ فقیر این است که در مورد کافری به اسم جم، فرمان صادر فرمایند و اجازه بدهند که دو دختر و زن شخص مذکور به خاک پای همایونی اعزام گردند و....» (آرشیو توپقاپی‌سرای، شمارهٔ ۵۶۸۱).

پاشا وزیر دوم تعیین و از رودس به مصر اعزام شد.

چوبان مصطفی پاشا تازه به قاهره رسیده بود که چرکسها با استفاده از فرصت، شورش کرده درصدد تأسیس مجدد دولت ممالیک برآمدند. آنها ضمن اشغال مقر فرمانداری، پاشا را دستگیر کرده تصمیم به تصرف مصر گرفتند. سردستهٔ این شورشیان عبارت بودند از قانسو میرآخور خیربیک، خزانه‌دار دومش مصربیک و سردستهٔ تفنگچیها بوداغ که در همان آغاز کار و اقدام اعدام شدند، ولی این حادثه شورش پردامنه‌ای را به دنبال داشت.

حکام چرکس، «جانم» والی شرقیه، خداوردی حاکم عطفیحیه و اینال والی غربیّه، با یک نیروی بیست هزارنفری دست به شورش زده، نامه‌هایی به اطراف و اکناف فرستادند. در این نامه‌ها تأکید شده بود که باید یک سال مالیات غیرعادلانه‌ای که وضع شده است بخشیده شود و از این پس نیز میزان مالیات به نصف تقلیل یابد و با این عمل، طرفداران بسیاری یافتند. آنها سلطنت اینال را اعلام کردند.

تدبیر مصطفی پاشا

والی مصر که می‌دانست با نیروهای محافظی که در اختیار دارد قادر به سرکوبی شورشیان نخواهد بود، درصدد برآمد تا بین حکام چرکس ایجاد نفاق و اختلاف کند، لذا نخست، نامه‌هایی برای شخصیتهای بزرگ چرکس و بادیه‌نشینها فرستاد و توانست آنان را به سوی خود جذب کند. سپس مقداری از مالیات وضع شده را تقلیل داد و به این ترتیب موجبات رضایت خاطر مردم را فراهم ساخت و آنان را از حکام شورشی جدا کرد. و سپس یک نیروی سه چهار هزارنفری متشکل از افراد قاپی قولی و داوطلبی به فرماندهی خضرآقا به سوی اینال که اعلام سلطنت کرده بود گسیل داشت. اینال حتی روز ورود خود به قاهره را تعیین کرده و چرکس‌های مقیم قاهره را نیز از این مسئله آگاه ساخته بود. در جنگی که در حوالی ردانیه درگرفت، اینال شکست خورد. سرش را از تن جدا کردند و به این ترتیب شورش مصر سرکوب شد.

پس از این واقعه، ادارهٔ امور ایالت مصر به قاسم پاشا سپرده شد و مصطفی پاشا به استانبول بازگشت و به دنبال آن احمد پاشا والی مصر شد.[۱۹]

به نظر می‌رسید که ماجرای شورش براثر عدم رضایت مردم و شورشیان

۱۹. طبقات‌الممالک صفحهٔ ۱۸۷- ۱۹۳ و تاریخ عالی برگ ۷ به نقل از آن.

بادیه‌نشین از سنگینی مالیات وضع شده رخ داده بود، کـه ایـن ناخشنـودی تـازمان اصلاحات ابراهیم پاشا در مصر ادامه داشت. علت اینکه ایـن شورش در زمـان خیـربیک صورت نگرفت این بود که او آشنایی کاملی بـه اوضاع آن کـشور داشت و قـوانین زمـان ممالیک را رعایت می‌کرد در حالی که مصطفی پاشا هم از نظر فردی و هم از نظـر ادارهٔ امور برای مردم بیگانه بود و سنگین بودن مالیات نیز عامل دیـگر عـصیان بـه شمـار می‌رفت.

وزیر اعظمی ابراهیم پاشا

عزل پیری پاشا

وزیر دوم احمد پاشا پس از آنکه سبب شد تا چوپان مصطفی پاشا به جای خیربیک والی مصر شود و خود به جای او مقام وزیر دومی را احراز کند، تـمام هـمّش صرف ایـن شد که مقام صدراعظمی را به دست بیاورد. از این رو از هر فرصتی استفاده مـی‌کـرد و علیه پیری پاشا سخن می‌گفت. شاه بی‌تجربه نیز تحت تاثیر این امر، وزیر اعظم را تـحت فشار قرار می‌داد. اعزام چوبان مصطفی پاشا به مصر، پـیری پـاشا را تـنها و مـنزوی کرد. به خصوص پس از بازگشت از جنگ رودس، احمد پاشا بـه فعـالیتهای خـود عـلیه پیری پاشا افزود و سبب شد که از چشم شاه بیفتد.

گویا پیری پاشا درزمان یاووز سلطان سلیم از افـرادی کـه بـه دستور اواز مـملکت خود به استانبول تبعید شده بودند رشوه گرفته و به آنها اجازه می‌دهد بـه کـشور خـود بازگردند و از آنجایی که تحقیقات قاضی عسکر محی‌الدین چلبی از خانوادهٔ فناری‌زاده نیز این مسئله را تائید می‌کرد، وزیر اعظم از مقام خود عزل می‌شود.[۲۰]

احمد پاشا امید تصدی پست وزارت اعظمی را داشت ولی پـادشاه کـه بـه خـوی تفرقه‌افکنی او واقف شده بود، ابراهیم آقا را که به اتفاق او از مـانیسه آمـده و در اندرون سمت سریداری خاص را داشت بر خلاف قاعده و علیرغم میل باطنی خود به مـقام وزیـر اعظمی و فرمانداری روملی تعیین کرد و احمد پاشا بـه مـقصود خـود نایـل نشد. (۱۳ شعبان ۹۲۹ هـ.ق/تموز ۱۵۲۳م).

۲۰. جلال‌زاده می‌نویسد: موضوع رشوه یک امر ساختگی بود (نسخهٔ کتابخانهٔ ملت صفحهٔ ۱۹۸) عالی نیز قید می‌کند که فناری‌زاده برای وزیر اعظم شدن احمدپاشا نزد پادشاه بسیار و بـارها سخـن گـفته بـود. (برگ ۵ب).

احمد پاشا از فرط ناراحتی درصدد برآمد که استانبول را ترک گوید، لذا خواستار سمت فرمانداری مصر شد. در این هنگام با آنکه چوبان مصطفی پاشا به استانبول برگشته و به جای او قاسم پاشا والی مصر شده بود، ولی در اثر درخواست احمد پاشا، شاه، نامبرده را به فرمانداری مصر منصوب کرد.

وزیر اعظم جدید به ادارهٔ امور کشور ناآشنا بود، لذا جلال‌زاده مصطفی بیک را که از کاتبین دیوان و تذکره‌نویس پیری پاشا بود، به تذکره‌نویسی خود برگزید.

حادثهٔ خائن احمد پاشا در مصر

احمد پاشا بیک[۲۱] از افراد مورد علاقه و مورد اعتماد سلیم بود. هنگامی که سلیم، در چورلی مغلوب پدر شد و فرار کرد، او از شاهزاده درمقابل سوءقصدها و سوءنیتها حفاظت کرد و هنگام حکمرانی سلطان سلیم مقام فرمانداری یافت و به دنبال جنگ بلگراد، وزیر شد.

گفته می‌شود که نژاد گرجی[۲۲] داشت و یا اهل آلبانی بود. ولی بنا به نوشتهٔ قوجانشانجی جلال‌زادهٔ مورخ که در آن عصر می‌زیسته، نژاد گرجی داشته است.

این شخص حریص، پس از آنکه در اثر تحریکات و تشبثات گوناگون موفق به اخذ مقام صدراعظمی نشد، فرمانداری مصر را طلب کرد و در تاریخ آگوست ۱۵۲۳م استانبول را ترک کرد و به مصر رفت. او افراد رنجیده خاطر دورهٔ ممالیک و کسانی را که در شورشها دست داشتند، به سوی خود جلب کرد و قوایی دور خود گرد آورد. او در قاهره و سایر استانهای مصر و عربستان حمایت افرادی را به خود جلب کرد و پس از تصرف مواضع مستحکم، اعلام حکمرانی کرد و دستور داد تا به عنوان «الملک المنصور سلطان اَحمد» به نامش خطبه خواندند و سکه زدند و تشکیلات قدیم ممالیک را احیا کرد. به منظور جلب متحدانی از خارج با پاپ و رئیس شوالیه‌ها تماس گرفت ووعده داد در صورتی که به او یاری کنند، جزیرهٔ رودس را به آنها بازپس خواهد داد و ضمناً برای سایر پرنس‌های مسیحی نیز نامه‌هایی در این زمینه ارسال داشت.

۲۱. در وقفنامهٔ حفیصه سلطان، مادر سلطان سلیمان که تاریخ شعبان سال ۹۲۹ هجری را دارد، اسم پدر ابراهیم پاشا، یونس و نام پدر احمد پاشا اویس است. وقفنامهٔ شماره ۱۶، از وقفنامه‌های منتقله از مالیه به آرشیو نخست‌وزیری.

۲۲. طبقات الممالک، صفحهٔ ۷۹-۸۰.

به محض آگاهی از اعلام حکمرانی و عصیان احمد پاشا، قراموسی بیک که سابقاً والی مصر بود به سمت فرمانداری مصر تعیین و طی نامه‌ای به او دستور داده شد که به مقابله با احمدپاشا اقدام کند. ولی این نامه توسط جاسوسانی که احمد پاشا در جاده گمارده بود، ضبط شد و قراموسی بیک به همراه عده‌ای که امکان مخالفتشان می‌رفت، به دستور احمدبیک کشته شدند

احمد پاشا که حمایت ممالیک را به خود جلب کرده بود در جذب حمایت ینی چری‌هایی که از قلعهٔ قاهره حفاظت می‌کردند، ناموفق ماند. به همین سبب دست به اقدام علنی زد و قلعه را محاصره کرد و سرانجام گروهی از غلامان مصری را از طریق یک راه آب قدیمی به داخل قلعه فرستاد، ینی‌چری‌ها را قتل عام و قلعه را به تصرف درآورد.

دربین وزرایی که احمدپاشا برای خود تعیین کرده بود، قاضی‌زاده محمدبیک که درزمان سلطان سلیم از کریمه به استانبول رفته و به خدمت دولت عثمانی درآمده بود، دیده می‌شد.[۲۳]

این شخص که می‌دانست راهی را که احمدپاشا در پیش گرفته راه بی‌سرانجامی است، یک روز هنگامی که احمدپاشا درحمام بود، درصدد از بین بردن او بر می‌آید، ولی به او دسترسی نمی‌یابد، احمد پاشا نخست به قلعه فرار کرده، از آنجا به عشیرهٔ بنی بکر پناهنده می‌شود. بعداً به اتفاق افرادی که گرد خود جمع کرده بود بازگشته، اقدام به جنگ می‌کند که دستگیر و سر از تنش جدا می‌شود و گوزلجه قاسم‌پاشا به فرمانداری مصر منصوب می‌شود.١٥٢٤م.

عزیمت وزیر اعظم به مصر

پس از مرگ خیربیک هرچند عصیانهای پی‌درپی مصر در اثر فعالیت افراد ممالیک و بادیه‌نشینها و نیز گروهی رجّاله که به دور اشخاص حریص گرد آمده بودند به وقوع پیوست، ولی در بین شورشیان، شرکت افراد عادی و غیرنظامی چشمگیر بود و

۲۳. قاضی‌زاده محمدبیک که توسط احمد پاشا به وزارت منصوب شد، کسی بود که از سوی منگلی گیرای، خان کریمه جهت عرض تبریک پیروزی بر شاه اسماعیل به حضور سلطان سلیم اعزام شده بود. سلطان با مشاهدهٔ فضل وکمال این شخص او را باز پس نفرستاد و به خدمت دولت گرفت و در اثنای فتح مصر او را به مقام دبیری برگزید. سپس دفتردار دیوان شد و سرانجام به همراه احمد پاشا به مصر اعزام شد.(**تاریخ عالی**. برگ ٦).

این مسئله و همچنین اعلام کاهش میزان مالیات و اجرای قوانین ممالیک از سوی هر سرکردهٔ عاصی به عثمانی‌ها، نشان داد که قوانین دولت عثمانی مطابق با روحیات مردم مصر نیست و ضرورت انجام اصلاحاتی را در این قوانین خاطرنشان ساخت.

به منظور معالجهٔ این عارضه، مقرّر شد که وزیراعظم، ابراهیم پاشا با اختیاراتی وسیع به مصر برود.

وزیر اعظم که خواهر پادشاه را به زنی گرفته بود، چهارماه‌ونیم پس از مراسم عقد، یعنی دراوایل ذی‌الحجهٔ سال ۹۳۰ هـ ق آرالیق ۱۵۲۴ م با ده کشتی به همراه دفتردار جلال زاده مصطفی بیک، با پانصد ینی‌چری از راه دریا حرکت کرد.[۲۴] اما به مناسبت نامساعد بودن فصل عزیمت به مصر، با کشتی صورت نگرفت، بلکه ابراهیم پاشا به بندر مرمریس واقع در سواحل آناطولی که روبروی جزیرهٔ رودس واقع بود، رفت و از راه خشکی سوریه به قاهره رفت (۸جمادی‌الاول ۹۳۱ هـ ق نیسان ۱۵۲۵م).

بررسیهای ابراهیم پاشا

وزیر اعظم پس از بررسی اوضاع مصر، علل نارساییها را دریافت. قانونی را که در زمان سلطان کایت‌بای وضع شده بود ازنظر گذرانید و سپس از نحوهٔ اجرای آن در زمان قانسوقاوری و خیربیک آگاه شد. آنگاه دستور داد تا قانونی عادلانه وضع کردند که هم حافظ منافع خزانه و هم حافظ منافع مردم بود، سپس قوانین نظامی را تعدیل و اصلاح کرد، آنگاه این قوانین را به تائید پادشاه رسانید و به این ترتیب انگیزه‌های وقایع مصر را از میان برداشت و پس آنگاه خادم سلیمان‌پاشا، والی شام را به فرمانداری مصر منصوب کرد و خود از راه زمین به استانبول بازگشت.

اقدامات ابراهیم پاشا در اثنای راه

ابراهیم پاشا از راه سوریه به آناطولی رفت. وی هنگامی که بین مرعش و قیصریه بود، سپاهیان تیمارلی که پس از حادثهٔ شهسوار اوغلی املاک محل درآمدشان به نفع خزانهٔ دولت ضبط شده(یعنی به خاص همایونی ملحق شده) بود راهزنی آغازکردند. او

۲۴.ابراهیم پاشا که در یک هوای توفانی با کشتیهایش از استانبول خارج شده بود، توانست تا نزدیکیهای سیلیوری برود، و دیگر قادر به پیشروی نشد و به جزایر قزل- جزایر سرخ- برگشت. سلطان سلیمان که از این واقعه با خبر شده بود با لطف و مرحمتی که در تاریخ عثمانی سابقه ندارد، با یک قایق اختصاصی به جزیره رفته ابراهیم پاشا را مورد ملاطفت قرارمی‌دهد و فردای آن روز بازمی‌گردد.

پس از آنکه دریافت این سپاهی‌ها قصد دستبرد به خزانه مصر و اموال همراه او را دارند با سرکرده‌های سرشناس آنان ملاقات کرد و از بی‌عدالتی‌هایی‌که در بارهٔ آنان شده بود آگاه شد تیمارهای کسانی را که از آنان گرفته بودند باز پس‌داد و آرامش را به آن نقاط بازگردانید و در اواخر ذی‌القعدهٔ سال ۹۳۲ هـ ق اگوست ۱۵۲۵ م به استانبول بازگشت.[۲۵]

۲۵.به سکه‌های تمام‌عیار عثمانی که به دستور ابراهیم پاشا در مصر ضرب شد، ابراهیمیه می‌گفتند(عطائی، ذیل شقایق، صحفهٔ ۹۳). ۵۰۱. **طبقات‌الممالک**، نسخهٔ کتابخانهٔ ملت، شمارهٔ ۷۷۹ صفحهٔ ۲۲۸.

فصل ۲۳

جنگ مجارستان و نبرد موهاچ

از زمانی که ترک‌های عثمانی پا به روملی نهادند، متجاوز از یک قرن و نیم بامجارها برخورد داشتند، مجارها یا رفتار خصمانه داشتند و یا به دشمنان دولت عثمانی یاری می‌کردند و احساس متقابل نفرت و دشمنی بین مجارها و ترک‌ها تاهنگام تصرف مجارستان و انقراض سلطنت مجار ادامه یافت.

سودی که تصرف بلگراد به دنبال داشت.

قبلاً باتصرف بلگراد و چندین قلعه توسط ترک‌ها ضربهٔ بزرگی به مجارستان وارد آمد و بعدها فتح بلگراد عامل مهمی درگشایش راه فتوحات اروپا شد. درنتیجه پس از تصرف بلگراد، مجارستان، خرواتستان و دالماچیا باشدت بیشتری درمعرض حملات ترک‌ها قرار گرفت و حملات قاضی خسرو سنعان و بالی‌بیک تاجنگ موهاچ ادامه یافت.

حرکت لشکر و تصرف بعضی از قلاع

قبل از عزیمت پادشاه به جنگ بامجارستان نخست، وزیر اعظم و فرماندار روملی ابراهیم پاشا به سوی مجارستان اعزام شدند و به دنبال او پادشاه بایک نیروی یکصدهزار نفری در ۱۱ رجب ۹۳۲هـ ق/۲۳ نیسان ۱۵۳۶ م حرکت کرد. باملحق

شدن سواره نظام ینی‌چری‌های آناطولی و روملی به نیروهای عـثمانی، لـشکر پـادشاه، طی سه ماه به بلگراد رسید و دراین اثنا وزیر اعظم پترو وارادین را کـه درخـاک مـجار و نزدیکی نهر طونه واقع شده بود، از راههای خشکی و آبی تحت فشار قـرارداد و آنجـا را به تصرف درآورد. (۱۷ شوال) و همزمان با آن، قلاع منطقهٔ سیرم توسط حکام بسنه بـه تصرف درآمد. لشکر که درامتداد نهرطونه حرکت می‌کرد، پس از تصرف ایلوک و یازده قلعهٔ دیگر، قلعهٔ اوسک واقع در کنار نهر دراوه نیز به تصرف درآمد.

لایوش (لوئی دوم) سلطان مجار که از حرکت نیروهای عثمانی به سوی مجارستان آگاه شده بود، باکوشش دراحراز آمادگی لازم برای جنگ ضمـن تـماس بـاپادشاهان و پرنسهای اروپا، از آنان یاری خواست. مجلس مجار مقرر کرده بـود کـه شخـص پـادشاه درجنگ حضور داشته باشد.

پس از تصرف قلعهٔ اوسک و هنگامی که نیروهای عثمانی به مـنظور ادامـهٔ حـرکت درامتداد نهرطونه درصدد بودند از پلی که طی دوسه‌روز به وسیـلهٔ کـشتی ساخته شده بود از نهر دراوه بگذرند، مجارها درصدد مقابله و ممانعت برآمدند، ولی مـوفق نشدند. سرانجام نیروهای عثمانی باخبر شدند که قوای مجار دردشت موهاچ، مستقر شده‌اند[۱]

قبلاً اعلام شده بود که هدف اصلی، بودین پایتخت مجارستان است.

لشکر عثمانی هم به آهستگی حرکت می‌کرد و هم مـبادرت بـه آرایـش جنـگی می‌کرد. ابراهیم‌پاشا وزیر اعظم و فرماندار روملی درجناح راست و بهرام پـاشا فـرماندار آناطولی درجناح چپ و پادشاه و سرداران ینی‌چری و سربازان قاپی قـولی درقلب سپـاه جای گرفته بودند.

آرایش جدید جنگی

سواره نظام مجار به وسیلهٔ زنجیرهایی به هم وصل شده و به نظـر مـی‌رسیـد کـه بااسبهای تعلیم دیدهٔ خود به هرجناحی حمله‌ور شوند، آن را متلاشی خـواهند ساخـت. آقنجی‌های باتجربهٔ سپاه عثمانی نیز می‌دانستند که لشکر درمقابل چنین نیـروی سواره نظام چهل پنجاه هزار نفری، قادر به ایستادگی نخواهد بود. از این رو، از مقابل چنـین هجوم سواره نظام مجار گریخته و از پشت و پهلو به آنها ضربه می‌زدند.

دردشت موهاچ بنا به توصیه و هشدار یحیی پاشازاده بـالی‌بـیک حـاکم سمـندره

۱. دشت موهاچ درشرق سگتوار و شمال اوسک قرار دارد و از طرف شرق منتهی به نهرطونه است.

لشکر عثمانی آرایش جنگی جدیدی به خود گرفت. به موجب این نقشه، قرار شد که مهمات و لوازم دیگر لشکر درپشت سر بماند و لشکر دوجناح را از هم بگشایند و انبوه به هم فشردهٔ سواره نظام خصم را بمیان خود بگیرند و به سوی توپخانهٔ خود برانند و آنگاه از پشت سر و پهلو اقدام به وارد کردن ضربه کنند. این بار ینی‌چری‌ها درعقب مستقر شدند و درمقابل آنها توپهایی که بازنجیر به هم بسته شده بود جای گرفت و باز مقرر شد که سواره نظام قاپی‌قولی و نیروهای خسروبیگ حاکم بسنه به صورت ذخیره باشند و تاوقت ضرورت درجنگ شرکت نکنند.

جنگ میدان موهاچ

جنگ بعدازظهر روز چهارشنبه ۲۹ اگوست ۱۵۲۶م ۲۰ ذی‌القعدهٔ ۹۳۲هـ ق آغاز شد. پادشاه لباس نبرد یعنی زره برتن، سوار براسب سفیده‌درپشت سرلشکر جای گرفته بود. مجارها بدون آگاهی از نقشهٔ جدید و اخیر عثمانی و باتصور آرایش همیشگی نیروهای عثمانی درصدد برآمدند بایک نیروی شصت هزار نفری به قلب لشکر آنها هجوم آورند و مسئله را ختم کنند و عثمانی‌ها نیز به موجب نقشه می‌خواستند مجارها را به داخل کشانده، نابودشان سازند. دوتن از فرماندهان مجار پاپاس پل توموری[۲] و پی‌یرپرنی[۳] باتمام نیرو به سوی نیروهایی که وزیر اعظم فرماندهی آن را داشت، حمله بردند. عثمانی‌ها به موجب نقشه، عقب نشستند و دشمن را به داخل کشانیدند و خصم از پهلو نیز دراثر فشار نیروهای آناطولی بیشتر به عمق سپاه رفته به مقابل توپها کشانده می‌شدند.

نیروهای بالی‌بیک بسرعت خود را به پشت سواره نظام مجار رساندند، آنها را به دو قسمت تقسیم کردند وهمزمان با آن، شاخهٔ دوم نیروهای مجار که تحت فرماندهی شخص شاه لایوش بود، به سوی نیروهای آناطولی حمله‌ور شدند، نیروهای آناطولی چنان وانمود کردند که قادر به مقابله نیستند، در نتیجه مهاجمین نیز به سوی مرکز سپاه یعنی جایی که سلطان عثمانی مستقر شده بود، هجوم آوردند. دشمن که خود را کاملاً موفق می‌دید، در دام افتاد. حتی از سوی دسته‌ای از فدائیان که تحت فرماندهی

۲. دربخشی از کتاب پچهوی که از تاریخ مجار نقل کرده است نام این شخص توموری‌بال قید شده است.

۳. پییر پرنی پس از جنگ موهاچ به خدمت دولت عثمانی درآمد. پس از اینکه معلوم شد بادشمنان، مکاتبهٔ سری دارد، دراثنای جنگ آلمان بازداشت شد. (تاریخ عالی، صفحهٔ ۲۸).

شخصی به اسم «مارک‌زالی» بود واطمینان یافته بودند که شاه عثمانی اسیر ویا کشته خواهد شد، به سوی سلطان سلیم باران تیر باریدن گرفت وبا آنکه چندین تیر به زرهٔ پادشاه اصابت کرد، سلطان سلیم از جای خود نجنبید.

مغلوب شدن نیروهای مجار وکشته شدن پادشاه

پس از آنکه نیروهایی که تحت فرماندهی پادشاه مجار بودند به داخل سپاه عثمانی وبرابر توپها کشانده شدند، سیصد توپ یکباره شلیک شد، آشفتگی عظیمی در نیروهای مجار به وجود آمد وهول وهراس در آن رخنه کرد. پس از این اقدام در اثنای جنگ دیگر اثری از پادشاه که فرماندهی این شاخه از سپاه را به عهده داشت وزخمی شده بود، دیده نشد وپس از بازگشت سپاه، جسدش در مرداب به دست آمد وبه استونی[4] بلگراد انتقال یافت ودر آنجا دفن شد. او به هنگام وفات، بیست وسه ویا بیست وچهار ساله بود.[5]

نیروهای مجار که از پشت سر تحت فشار قرار گرفته بودند، متلاشی شده، گروهی هم که از دم شمشیر عثمانی‌ها نجات یافته بودند، در تاریکی شب به علت ناآشنایی با منطقه در مرداب فرو رفتند وخفه شدند.

این جنگ کوتاه مدت که دو ساعت به طول انجامید سلطان مجار را در همانجا دفن کرد، اما سپاهیان عثمانی برای مقابله با هر اتفاق احتمالی سوار بر اسب واسلحه به دست در میدان جنگ ماندند. در این جنگ تعداد نیروهای عثمانی سیصدهزار وتعداد نیروهای مجار متجاوز از یکصد وپنجاه هزار نفر بودند[6] پادشاه مجار به جز نیروهای تحت فرماندهی خود به هفتاد هزار شوالیهٔ زره‌دار گرد آمده از آلمان، لهستان، چک،

۴. در روایت دیگری که پچهوی از تواریخ مجار نقل می‌کند چنین آمده است که پادشاه به هنگام فرار از رودخانه قراسو می‌گذرد ولی به هنگام بالا رفتن از بریدگی کنار رودخانه پای اسبش سرخورده به آب می‌افتد وخفه می‌شود.

۵. در شجرهٔ سلاطین تاریخ تولد لایوش ۱۵۰۶ م قید شده است پچهوی به نقل از تاریخهای مجار ۱۵۰۳ م ذکر کرده است.

۶. دربارهٔ جنگ موهاچ لطفی پاشا در کتاب تاریخ خود چنین می‌نویسد: «پادشاه مجار که نیروهای خود را به سه شاخه تقسیم کرده بود، از مرکز سپاه خود شخصاً به سوی سلطان حرکت کرد اما با توپهای به هم زنجیر شده‌ای که در جلوی ینی‌چری‌ها مستقر شده بود، مواجه شد: نیروهای او نخست شاخهٔ روملی را وادار به عقب‌نشینی کرد. بعداً شاخهٔ آناطولی نیز عقب نشست» ونقشه‌ای که در متن به آن اشاره شده بود به مرحلهٔ عمل درآمد.

ایتالیا واسپانیا سخت مطمئن وپشتگرم بود.

تصرف بودین

فردای روز پیروزی «موهاچ» قوای آقجنی به منظور حمله به داخل خاک دشمن گسیل شد. لشکر مجار به کلی منهدم شد ودر مقابل لشکر عثمانی مانعی نماند. قوای عثمانی سه روز در صحرای موهاچ استراحت کردند ودر اول ایلول حرکت کرده وبیستم همان ماه به نزدیکی بودین رسیدند. ساکنین مسیحی شهر گریخته ویهودیها مانده بودند. یاسف پسر سالامون که سرکردهٔ یهودی‌ها بود، کلیدهای قلعهٔ بودین را تسلیم سلطان سلیم کرد وبه این ترتیب شهر بدون مقاومت تسلیم شد[۷] وبدینسان بی‌آنکه از دماغ کسی خون جاری شود، پایتخت سلطان نشین مجار به تصرف درآمد. پادشاه چهارده روز در آنجا ماند وهنگام بازگشت سکه‌دین وبعضی از شهرها به تصرف درآمد.

انتقال مهاجرین از مجارستان

در اثنای این جنگ تعداد زیادی از خانواده‌های مسیحی وکلیمی به وسیلهٔ کشتیهای طونه به داخل مملکت منتقل شده وعده‌ای از این خانواده‌ها نیز در حوالی یدی‌کوله استانبول اسکان داده شدند. بخشی از خانواده‌های کلیمی به سلانیک وگروهی نیز به سایر شهرها اعزام شدند.[۸]

انتخاب سلطان توسط مجارها

انتخاب ژان ژاپلیا به مقام سلطنت

لایوش، آخرین پادشاه وابسته به خاندان شاه یاگلون، فرزندی نداشت. چون وجود سلطانی برای مجارها ضروری تشخیص داده شده بود، انتخاب یانوش و یاژان ژاپلیا (یانوس زاپلیا) کنت زیپس واسقف اردل به سلطنت از طرف گروهی از حکام مجار مناسب تشخیص داده شد. بین یانوش ژاپولیا و پادشاه جوان و خوشگذران یعنی لایوش شکرآب بود . حتی او در مقام پادشاه علم مخالفت نیز برافراشته بود. سلطنت یانوش ژاپولیا از سوی اصیل زادگان مجار پذیرفته نشده بود، فقط حکام ترانسیلوانیا و یا حکام

۷. اوردینر پروفسور آوارام گالانتی، «ترکها ویهودی‌ها» صفحهٔ ۳۶. چاپ سال ۱۹۴۷. متن فرمان در این کتاب اشتباه ودرپاره‌ای موارد غیرواقعی است.

۸. تاریخ پچهوی جلد ۱ صفحهٔ ۹۹. همان طوری که در بخشهای گذشته دیدیم ترکها پس از تصرف هر نقطه عده‌ای از ساکنین آن نقطه را که یا بیم خطر از سوی آنها می‌رفت ویا افراد به درد خوری بودند، به داخل خاک عثمانی منتقل‌کرده وبه جای آنها مسلمانان وابسته به عثمانی و یا سربازان را سکنی می‌دادند.

نواحی شرقی مجارستان از او پشتیبانی می‌کردند و او تا پس از دفن لایوش به سلطنت انتخاب نشد (۱۵ کاسم ۱۵۲۶ م) «سلطان یانوش» که در تواریخ عثمانی از آن نام برده شده است، همین «ژان ژاپولیا» است.

لشکر عثمانی پس از جلوس سلطان جدید به سلطنت [9] بازگشت.

فردیناند، رقیب پادشاه جدید

عده‌ای از حکام مجار، فردیناند پادشاه بوهم و دوک اطریش را که برادر «شارل کن» امپراطور آلمان و از خاندان‌ها بسبورک بود، به سلطنت برگزیدند. فردیناند شوهر خواهر لایوش پادشاه مقتول مجار بود و لایوش نیز خواهر فردیناند و شارکن را به زنی گرفته بود.

شارل کن تقاضای تشکیل جلسه «مجلس دی‌یت» را کرد. به موجب تصمیم مجلس دعایت، پرسبورگ فردیناند به عنوان پادشاه قانونی مجار اعلام و یانوش زاپولیا عاصی و دشمن دین اعلام شد.

به دنبال این تصمیم، حکام مخالف یانوش اجتماع کرده، ضمن خودداری از قبول سلطنت یانوش، هیئتی به وین فرستادند. از فردیناند دعوت به عمل آورده و تاج سلطنت مجار را که در «ایستونی بلگراد» محافظت می‌شد، برسراو نهادند.[10]

به این ترتیب در مجارستان دو پادشاه به میدان آمد، یکی «یانوش زاپولیا» که تحت حمایت عثمانی‌ها بود و دیگری فردیناند که از سوی امپراطوری آلمان حمایت می‌شد. از این رو بین ترک‌ها و امپراطوری آلمان مناسبات خصمانه‌ای به وجود آمد و این حالت سالیان متمادی ادامه یافت. سرانجام عثمانی‌ها با الحاق مجارستان مسئله سلطنت را به‌طور کامل حل کردند.

۹.درباره مراسم دست بوسی یانوش که از امارت اردل به سلطنت مجار انتخاب شد و در اثنای جنگ سال ۹۳۵ ه‍ ق مجارجهت دست بوسی به اردوگاه عثمانی‌هاآمد، اطلاعاتی در **منشئات فریدون بیگ** موجود است. (جلد ۱ صفحه ۵۶۹).

۱۰. کلیسای «استونی بلگراد» کلیسایی بود که مراسم تاجگذاری سلاطین مجار درآن صورت می‌گرفت. پس از تبدیل کلیسا به مسجد درمورد از بین بردن بقابای سلاطین مجار درآن کلیسا فرمانی برای والی بودین صادر شد. (**دفتر مهمه**. سنهٔ ۹۷۶، جلد ۰۸ شماره ۷، صفحه ۲۲۹).

دومین جنگ مجارستان

حملهٔ فردیناند

فردیناند که از سوی حکام مخالف با ژان ژاپولیا که اکثریت را تشکیل می‌داد به سلطنت برگزیده شده بود، پس از مراجعت سپاه عثمانی به بودین حمله کرد. ژاپولیا که درصدد مقابله با فردیناند برآمده بود، پس از آنکه در توقای شکست خورد، نخست به «اردل» و از آنجا به نزد پدرزنش که پادشاه لهستان بود، رفت.(۱۵۲۶م).

فردیناند که می‌دانست حکومت عثمانی، او را آسوده نخواهد گذاشت، پس از مدتی ضمن ارسال سفیری به دربار عثمانی پیشنهاد کرد که درازای پرداخت خراج، سلطنت او را به رسمیت بشناسند، ولی این پیشنهاد مورد موافقت قرار نگرفت و پیشنهاد شد که بودین را به ژاپولیا پس بدهد.

یانوش شاه و تقاضای حمایت از دولت عثمانی

پادشاه یانوش به خاطر اینکه از سوی «مجلس دی‌یت پرسبورگ» عاصی و خارج از دین اعلام شده بود، به وحشت افتاد و درصدد آن برآمد تا بی‌آنکه پای عثمانی‌ها را در این ماجرا باز کند، به یاری پدرزنش سلطنت مجارستان را حفظ کند. پادشاه لهستان که این موضوع را دریافته بود، پیش‌بینی می‌کرد که در این صورت از نیروهای عثمانی و تاتار تحت فشار قرار خواهد گرفت. لذا سیگیسموند پادشاه لهستان و دیگر ارکان دولت با عنوان کردن این مسئله که کاری از آنان برنمی‌آید، توصیه کردند که این مشکل، به دست عثمانی باید حل شود. لذا ژاپولیا، «ژروم لاچکی» یکی از اصیل‌زادگان لهستان را به عنوان ایلچی به استانبول فرستاد و از پادشاه، حمایت او را خواستار شد. «لاچکی» با جلب نظر و موافقت «کریت‌تی» و نیزی که در بین زعمای دولت عثمانی در استانبول نفوذ فراوان داشت توسط او از حکومت عثمانی خواهش کرد که با قبول پرداخت خراج، سلطنت مجار به ژاپولیا اعاده شود.

فرستاده ژاپولیا از سوی پادشاه عثمانی به حضور پذیرفته شد، شاه اعلام داشت که درصورت اعمال صداقت از سوی ژاپولیا سلطنت مجارستان را به او اعاده کرده و وی را تحت حمایت خود قرار خواهد داد. (۱۵۲۸ م) و در همان سال هیئتی که از سوی فردیناند به منظور جلب موافقت شاه، مبنی بر تفویض سلطنت به او اعزام شده بود، موفقیتی کسب نکرد.

بازپس گرفتن بودین

سلطان سلیمان که قول دفاع و حمایت از ژاپولیا را داده بود، در پائیس سال ۱۵۲۹ م/ دوم رمضان ۹۳۵ هـ ق/ با یک نیروی دویست و پنجاه هزار نفری از استانبول خارج شد. هنگامی که به صحرای موهاچ رسید، ژاپولیا به همراه عده‌ای از اصیل‌زادگان طرفدار خود، از پادشاه استقبال کرد و از سوی پادشاه تفویض سلطنت به او تائید شد. بودین پس از یک مقاومت نیمروزه تسلیم و در ازای پرداخت خراج سالیانه به ژاپولیا داده شد و مراسم تاجگذاری انجام گرفت.[11]

نخستین محاصرهٔ وینه

پس از تصرف بودین، لشکر عثمانی استرگون (گران) را که بر سر راه بود، محاصره کرد[12] و به طرف وینه که محل استقرار فردیناند بود، حرکت کرد.

همان‌طوری که در بخش مربوط به مناسبات عثمانی- فرانسه دیدیم، فرانسوای اول پادشاه فرانسه و متفق عثمانی‌ها در این ایام از سوی شارل کن امپراطور آلمان در موقعیت مشکلی قرار گرفته بود، اما محاصرهٔ وینه وضع مناسبی برای فرانسوا به وجود آورد و در واقع نیز پس از استرداد بودین، محاصرهٔ وینه به‌منظور کمک به پادشاه فرانسه صورت گرفت. (۲٦ایلول ۱۵۲۹م).

فردیناند یک نیروی دفاعی شانزده هزار نفری را در وینه مستقر کرد و پس از مستحکم‌کردن مواضع آن، جهت اخذ کمک به آلمان رفت.

او ضمن اظهار این مطلب به مقامات آلمان که اگر به او یاری نکنند، نوبت خودشان نیز فرا خواهد رسید، آنان را بر سر غیرت آورد و بالنتیجه بیست هزار سرباز پیاده به فرماندهی کنت پلانتین و تعداد صد عرّادهٔ توپ بزرگ و دویست عرّادهٔ توپ کوچک به سوی وینه اعزام شد.

چون محاصرهٔ وینه توسط عثمانی‌ها مصادف با اواخر ایلول و فصل نامساعدی بود، و از دیگر سوی عثمانی‌ها قصد گرفتن زهر چشم را داشتند، توپخانهٔ سنگین به

۱۱. در محرم سال ۹۳٦ هـ ق بودین بازپس گرفته شد. سکبان‌باشی با ینی‌چری‌ها، یانوش ژاپولیا را بر تخت سلطنت نشاندند. یانوش به سکبان‌باشی دوهزار سکهٔ طلا و به ینی‌چری‌ها، هزار سکه، انعام داد. (منشئات فریدون‌بیک، جلد ۱، صفحهٔ ۵۷۱).

۱۲. در اثنای جنگ وینه، استرگون که از مراکز مهم مذهبی بشمار می‌رفت، در دومین روز آغاز جنگ سال ۹۳٦ هـ ق تسلیم شد و کلیدهای قلعه توسط رئیس روحانیون تسلیم شد. (تاریخ عالی،صفحه ۲٤).

همراه نیاورده بودند. مهمات توپها نیز که بعداً توسط کشتیها از راه نهرطونه برای لشکر فرستاده شده بود، با حملهٔ آلمانی‌ها مواجه شده در نهر فرو رفت.

سلطان سلیم تسلیم وینه را خواستار شد، ولی جواب رد شنید. این محاصره در اروپا سبب غلیان احساسات مردم و در آلمان سبب بروز هیجان ملی شد. حتی «لوتر» بانی مذهب پروتستان به همین مناسبت نطق معروف خود را ایراد کرد.

شارل‌کن هم از سوی خود و هم از جانب پاپ به منظور جنگ با عثمانی‌ها با خصم خود فرانسوا تماس گرفت. فرانسوا که از این غلیان احساسات علیه ترکها به وحشت افتاده بود، ناچار از اتخاذ یک سیاست دو پهلو شد.

بازگشت بی‌نتیجه از وینه

سر فرماندهی ارتش عثمانی به منظور سقوط قلعه به شدت آن را تحت فشار قرار داد، وبا آنکه عده‌ای موفق به تخریب قسمتی از دیوار قلعه شدند، ولی نتیجه‌ای از آن به دست نیامد و آخرین حملهٔ همگانی نیز موفقیت‌آمیز نبود. سرما بیداد می‌کرد، افراد و چهارپایان قادر به مقاومت در برابر سرما نبودند و تحمل ادامهٔ محاصره را نداشتند. لشکر عثمانی اگر دو ماه زودتر دست به این محاصره می‌زد وتوپخانه را نیز به همراه خود می‌آورد، جای شکی در سقوط وینه باقی نمی‌ماند.

محاصره بیست ویک روز به طول انجامید. نیروهای عثمانی قبل از بازگشت شصت هزار اسیر دشمن را با مسلمانان اسیر و محبوس در وینه مبادله کردند. (١٤ اکتبر ۱۵۲۹ م). سلطان سلیم به همراه شصت هزار اسیر آزاد شده به بودین آمد وهنگام ترک آنجا «لوئیجی‌گریت‌تی» ونیزی مشاور وزیر اعظم را که قبلاً ذکر آن گذشت ظاهراً به عنوان مشاور و در باطن به منظور تحت نظر گرفتن ژاپولیا گمارد و در عین حال برای محافظت ژاپولیا بخشی از ینی‌چری‌ها و دیگر نیروهای ترک را در آنجا مستقر کرد و سپس بودین را ترک گفت.

هنگام بازگشت از وینه به هرینی‌چری هزار آقچه انعام داده شد. در مورد افزایش عایدات «تیمارلی سپاهی»ها نیز اقدام لازم بعمل آمد.

در اثنای محاصرهٔ وینه، آقنجی‌های ترک به فرماندهی یحیی پاشازاده بالی‌بیک اوغلی محمدبیک در «باواریا» تا «راتیسبون» و «برون» که امروز یکی از شهرهای مهم چکسلواکی است پیش رفته بودند.

امیدی که عدم موفقیت وینه برانگیخت

پس از عقب‌نشینی ناموفق ترک‌ها از وینه، شارل‌کن و متفقینش با درک اینکه باید بیش از پیش با یکدیگر هماهنگ شوند، درصدد برآمدند تا جمهوری ونیز را نیز با خود متحد سازند، ولی این کار، عملی نشد، زیرا ونیزی‌ها می‌دانستند که اتحادشان با شارل‌کن به بهای بسیاری برای آنها تمام خواهد شد و خصومت شدید ترک‌ها را در بر خواهد داشت. لذا به پیشنهاد اتحاد روی خوش نشان ندادند و معاهده‌ای را که با ترک‌ها داشتند، تجدید کردند. و اما ترک‌ها با آگاهی از سیاست دو پهلوی ونیز وضع آنجا را از نظر دور نمی‌داشتند. ترکها پس از تصاحب مصر، اسکندریه را که مرکز تجارت بود، از رونق انداخته، استانبول را مرکز تجارت کردند و این امر لطمهٔ شدیدی به تجارت ونیز وارد آورد که آنها برای حل این مشکل درصدد چاره‌جویی برآمدند. به طوری که حتی سنای ونیز ضمن تماس با ژان‌ژاپولیا پادشاه مجار و پدرزنش سیگیسموند پادشاه لهستان، هر دو را متفقاً علیه عثمانی‌ها تحریک و تشویق کرد به طوری که ژاپولیا برای آنکه انگ خائن به وطن بودن را از خود بزداید، درصدد مصالحه با شارل‌کن و فردیناند برآمد، ولی موفق نشد و کلیهٔ مساعی سنا که قصد هماهنگ کردن آنان را داشت، بی‌نتیجه ماند.

سومین جنگ با مجارستان و آلمان

دومین کوشش فردیناند

پس از بازگشت نیروهای عثمانی از محاصردوینه‌فردیناند برای بار دوم سفیری به دربار عثمانی فرستاد و مجدداً پیشنهاد کرد که در ازای پرداخت خراج سالیانه، سلطنت مجارستان به او واگذار شود، ولی باز پاسخ رد شنید.

ژان‌ژاپولیا هنوز نتوانسته بود قدرت ونفوذ خود را در کشور اعمال کند واکثریت حکام مجار از فردیناند طرفداری می‌کردند. حتی حاکم «سگتوار» که از ژاپولیا ناراضی بود، پیشقدم شده به اتفاق دیگر حکام ناراضی دست به شورش زد.

محاصرهٔ بودین توسط فردیناند

شاه یانوش (ژان ژاپولیا) به منظور تأدیب این حاکم شورشی، نیرویی متشکل از سربازان مجار و سه هزار ینی‌چری و سرباز ترک را که برای دفاع از او دربودین مستقر شده بود، به سوی «سیگتوار» اعزام داشت و چون دراین اثنا باخبر شد که فردیناند به سوی بودین حرکت کرده است، باشتاب به «بالی‌بیک اوغلی یحیی پاشازاده

محمدبیک» والی سمندره پیغام فرستاد و از او یاری خواست (۹۳۷هـ ق/ ۱۵۳۱م)

فردیناند پس از آنکه قلاع «استرگون»، «ویشه‌گراد» و «واچ» را که متعلق به عثمانی‌ها بود به تصرف درآورد، بودین را محاصره کرد. قوایی که به سوی «سیگتوار» اعزام شده بودند، بازگشتند، ولی بامحاصرهٔ بودین مواجه شدند.

درنتیجه به استونی بلگراد رفته، سپس ضمن توافق بامحافظین بودین، شبانه وارد قلعه شدند. حملهٔ فردیناند به بودین باناکامی مواجه شد زیرا در این هنگام محمدبیک والی سمندره با قاضی خسروبیک والی بسنه که فرماندهی نیروهای آقجنی و «دلی» را به عهده داشت، به بودین نزدیک شدند. فردیناند باآگاهی از این ماجرا از درگیر شدن دربین آتش دونیرو به هراس افتاد و، عقب‌نشینی کرد. این محاصره، پنجاه و هفت روز به طول انجامید. آقجنی‌ها ضمن حمله به سرزمینهای فردیناند، انبوهی اسیر و مقدار معتنابهی غنیمت به چنگ آوردند.

حرکت لشکر عثمانی

همین‌که خبر محاصرهٔ بودین توسط فردیناند به پادشاه عثمانی رسید، طبق قولی که به شاه مجارستان داده بود در ۲۵ نیسان ۱۹/۱۵۳۲م رمضان ۳۸هـ ق دست به جنگ دیگری علیه مجارستان زد. هنگامی که سلطان به «نیش» نزدیک شد، فرستادگان فردیناند و امپراطور آلمان را که از حوالی بسنه گذشته به آنجا رسیده بودند، به حضور پذیرفت. این فرستاده‌ها باز این پیشنهاد را که درصورت پرداخت خراج از سوی فردیناند سلطنت مجار به او محول شود، عرضه کردند که مورد قبول قرار نگرفت. درحوالی نیش بودند که فرستادهٔ پادشاه فرانسه رسید.

دراین هنگام از بلگراد گذشته، وارد جزیرهٔ «سیرم» از توابع «سلاونیه» واقع درغرب بلگراد شده بودند. دراینجا مقابل چشم فرستادگان شارل کن و فردیناند درمورد فرستادهٔ فرانسه مراسم مفصل پذیرش سفرا برگزار شد.

جنگ آلمان

ارتش عثمانی که وارد مجارستان شده بود، به جای حرکت به سوی بودین به طرف شمال غربی رفت. قِلاعی که دراین سمت بود، یکی پس از دیگری بدون مقاومت تسلیم می‌شدند.

فرماندهٔ آقجنی‌ها، میخال اوغلی محمدبیک بایک نیروی پنجاه هزار نفری و والی بسنه، قاضی خسروبیک- از نواده‌های بایزید دوم- بانیروی ده هزار نفری خود به اردو

آمدند.

چون سلطان سلیمان به امپراطور آلمان اعلان جنگ داده بود، این بار هدف جنگ او بود، ولی از شارل‌کن درمیانه اثری نبود. نیروهای آقجنی که به هرسوی حمله‌ور می‌شدند و تاخاک آلمان پیش‌رفته بودند، از حضور شارل‌کن درمیدان نبرد، خبری به دست نیاوردند. شارل‌کن دراین هنگام در «لیتنر» نزدیکی وینه بود. او درآنجا مشغول مذاکره درجلسه‌ای بود که به منظور چاره‌جویی درمقابل حرکت مجدداً عثمانی‌ها به سوی وینه تشکیل شده بود. تصمیم مجلس این بود که درمورد این مسئله باید اقدام به بررسی شود. درواقع باید گفت که دربارهٔ هیچ موضوعی قادر به تصمیم‌گیری نشدند.

شارل‌کن، باآنکه از ملیتهای مختلف نیرویی دور خود گردآورده بود، ولی جرئت به میدان آمدن را درخود نمی‌دید، زیرا درصورت شکست دچار موقعیت وخیمی دربرابر فرانسوی‌ها می‌شد. قصد سلطان سلیمان جنگ رویاروی بود، از این‌رو توپهای قلعه‌زن را به همراه نیروهای خود نیاورده بود.

نیروهای عثمانی پس از تصرف ده پانزده قلعهٔ ریز و درشت پس از سه هفته محاصرهٔ قلعهٔ «گونس» و یا «گُنس» را که درواقع تصرف آن راه را به سوی وینه می‌گشود، به تصرف درآوردند[۱۳] تامحلی به نام «گرادجاش» پیش رفتند، این نقطه نیز که از مراکز قدیمی بود، به تصرف درآمد و چون خبری از مقابلهٔ امپراتور نشد و درضمن فصل نامساعد درپیش بود، نیروهای عثمانی از راه جنوبی بازگشتند. سلطان سلیمان بعداً نامه‌های موهن و تحقیرآمیزی به شارل‌کن و فردیناند دایر برحضور نیافتنشان درمیدان جنگ ارسال داشت.

دراین جنگ تعداد نفرات لشکر عثمانی بیش از دویست هزار بودند. ضمناً قریب به سیصد توپ کوچک که گلوله‌هایی به شکل تخم غاز داشت و به توپ «چکالوز» معروف بود، وجود داشت. نیروهای آقجنی و «دلی» حدود هشتاد هزار نفر بود که فرماندهی نیروهای اخیر را میخال اوغلی محمدبیک، یحیی پاشا اوغلی محمدبیک و قاضی خسروبیک و قاسم بیک به عهده داشتند.

۱۳. قلعهٔ ایاکوسک که مورخ عالی درکتاب خود از آن سخن به میان آورده و می‌نویسد که این قلعه باهزار مکافات پس از بیست روز محاصره (یعنی از هشتم محرم سال ۹۳۹ تابیست و هشتم همان ماه) فتح شد، همان قلعهٔ «گنس» است. (برگ ۲۸).

از بین این فرماندهان، قاسم‌بیک به سرکردگی ده هزار آقجنی ترک تاحوالی «بادن» واقع درجوار وینه پیش می‌رود، اما بامراجعت پادشاه به جنوب یعنی به «ایستریه» او نیز بازمی‌گردد، درراه از سوی دشمن احاطه شده، خود و تعداد بسیاری از همراهانش کشته می‌شوند و اسلحه‌ها و مغفر قاسم بیک به نشانهٔ یک پیروزی بزرگ تقدیم شارل‌کن می‌شود.

در اثنای این جنگ، قلعهٔ مستحکم شیکلوش واقع در کنار نهردراوه که در اختیار پرونی پتری بود، به انضمام پاپوچع، شوپرون، (واقع در غرب بودین) وگرادجاش که از پایتختهای قدیمی بود به تصرف درآمد. برونی پتری که در ظاهر به دولت عثمانی صادقانه خدمت می‌کرد ولی در پشت پرده مشغول جاسوسی بود به دستور صدراعظم در بلگراد زندانی شد. لشکر عثمانی پس از تصرف نقاط یادشده به سوی جنوب حرکت کرد. از نهرهای «موروه» و«دراوه» گذشته وارد خاک ایسلوون‌ها شدند وچون فرماندهان قلاع پودگوگونچه وزاگرب ضمن ارسال کلیدهای قلعه اظهار اطاعت کردند، ارتش عثمانی متعرض آنها نشده ، به خراج وجزیه بسته شدند، ولی قلاع پوزاگا، زاجسنه نمچه وپودگراد به تصرف درآمد.

این جنگ، هفت ماه طول کشید وپادشاه اواخر ماه کاسم ۱۵۳۲م ۲۳ ربیع‌الآخر ۹۳۹ه‍ ق وارد استانبول شد.

تصرف قلعهٔ قورون وبازپس گرفتن آن

هنگامی که حکمران عثمانی در اثنای جنگ آلمان به دنبال خصم خود، شارل کن بود، «آندره آدوریا» دریاسالار شارل کن باتوسل به نیرنگ، قلعهٔ قورون را که در زمان سلطان بایزید دوم به تصرف عثمانی‌ها درآمده بود، تصرف کرد. «فرنگ»ها در قلعهٔ داخلی وورومی‌ها، در محلی در قلعهٔ خارجی مستقر شده متفقاً به محافظت ومدافعهٔ قلعه پرداختند.

پس از بازگشت از جنگ آلمان، فردیناند که طالب صلح بود، توسط ایلچی‌ای که به دربارعثمانی فرستاد، اعلام داشت در صورت تفویض سلطنت مجاربه فردیناند، قلعهٔ «قورون» وجزیرهٔ «آرجل» واقع در ساحل آفریقا به دولت عثمانی اعاده خواهد شد. ولی ابراهیم پاشا وزیر اعظم پاسخ داده‌بود که «ترجیح می‌دهیم آنهارا از طریق جنگ بگیریم.» از اینرو، ابراهیم پاشا «بالی بیک زاده محمد بیک» پسر یحیی پاشا را به فرمانداری «موره» منتقل کرد وتصرف «قورون» را به این فرماندهٔ ارزشمند، محول

ساخت. (رمضان ۹٤۰- مارت ۱٥۳٤).

محمد بیک پس از توافق بافردیناند وقبل از حمله به قلعه، نخست با تمهیداتی بین «فرنگ»های مستقر در قلعهٔ داخلی ورمی‌ها وآلبانی‌های قلعهٔ خارجی اختلاف انداخت وآنان را بایکدیگر درگیر ساخت وسپس دریک فرصت مناسب به جز قلعهٔ داخلی، سایر قسمتهای تورون را به تصرف درآورد و آنگاه ضمن امان دادن به فرنگ‌های قلعهٔ داخلی، آنجا را نیز اشغال کرد.

نخستین توافق با فردیناند

تمام تشبثات فردیناند برای احراز سلطنت مجار بیهوده بود و جانبداری دولت عثمانی از ژان ژاپولیا او را در انجام خواستهٔ خود موفق نساخت.

فردیناند که در سایهٔ حمایت برادرش شارل‌کن توانسته بود در برابر عثمانی‌ها خود را سرپا نگهدارد، سرانجام با توصیهٔ امپراتور آلمان که درگیر مسائل اروپای غربی بود، ناچار از توافق با عثمانی‌ها شد و با آن دولت در این مورد تماس گرفت. این اقدام موافق طبع عثمانی‌ها نیز بود. زیرا این دولت در جنگ مجارستان متحمل هزینه‌های سنگین شد و درگیری در مجارستان سبب اهمال در مراقبت امور مرزهای شرقی و بروز حوادثی می‌شد. پس از وفات شاه اسماعیل (۱٥۲٤م) و روی کارآمدن پسرش طهماسب‌خان که در آناطولی شرقی دست به اقداماتی زده بود، بین دو طرف حوادثی روی داد، از اینرو دولت عثمانی نیز خواهان صلح بود، منتها این تمایل خود را آشکار نمی‌ساخت.

شرایط صلح

طرفین- دولت عثمانی و فردیناند- پس از کش‌وقوس بسیار، به توافق رسیدند. به موجب این مصالحه، فردیناند می‌بایست از تجاوز به اراضی ژان ژاپولیا خودداری می‌کرد و بین دوطرف مرزبندی می‌شد. مقاوله نامه‌های بین سلطان مجار و فردیناند می‌بایست به تائید سلطان عثمانی می‌رسید. فردیناند موظف بود در ازای سرزمینهایی که از پادشاه مجار به تصرف درآورده بود، سالیانه سه هزار سکه طلا به عثمانی‌ها بپردازد. قرار شد که امپراتور آلمان نیز برای عقد مصالحه ایلچی اعزام دارد. این مصالحه تا زمانی که فردیناند مفاد آن را رعایت می‌کرد، اعتبار داشت.

به موجب این توافق در واقع دو مجارستان به وجود می‌آمد، یکی مجارستان ژان‌ژاپولیا که کاملاً تحت حمایت عثمانی بود و دیگری مجارستان فردیناند که

می‌بایست در مورد سرزمینهایی که دراختیار دارد، به دولت عثمانی مالیات بپردازد. (تموز سال ۱۵۳۳م).

جنگ مجارستان

مجارستان پس از معاهده ۱۵۳۳ میلادی

دولت عثمانی پس از عقد پیمان صلح با فردیناند، با ایران وارد جنگ شد و در دریا با شارل‌کن به محاربه پرداخت. عثمانی‌ها هنگامی که در دریا با ونیز و متفقینش سرگرم جدال بودند، علی‌رغم معاهده منعقده، نیروهای فردیناند به فرماندهی «کاچی‌یانر» به مرز تجاوز کردند، ولی توسط حکام مرزی، این نیروی مقتدر متلاشی شد (۹۴٤ﻫ ق/ ۱۵۳۷م).

هنگام عقد صلح ونیز، فردیناند نیز سفرایی به دربار عثمانی فرستاد و تجدید معاهده را درخواست کرد زیرا از عاقبت تجاوزی که کرده بود هراسناک شده، به تلاش و اضطراب افتاده بود.

حالا می‌رسیم بر سر شاه یانوش (ژان ژاپولیا) که تحت‌الحمایهٔ عثمانی‌ها بود. یانوش می‌خواست که از نفوذ و سیطرهٔ عثمانی‌ها نجات یافته، به یاری پدرزنش پادشاه لهستان، خود مستقلاً عمل کند، ولی با دیدن خصمی چون شارل‌کن در برابر خود، همچنان ترجیح می‌داد که تحت حمایت عثمانی‌ها باقی بماند. در این ایام یک لهستانی به نام «لاچکی» که قبلاً در خدمت ژان ژاپولیا بود، اطلاعاتی در مورد یک توافق پنهانی بین یانوش و فردیناند به عرض سلطان عثمانی رساند و او را تحریک کرد و بدینسان مسئلهٔ مجارستان باز به میان کشیده شد و در این گیرودار پیشنهاد فردیناند مبنی بر واگذاری اراضی تحت حکومت ژاپولیا به او از طرف دولت عثمانی بار دیگر رد شد.

مرگ شاه یانوش

شاه یانوش در سال ۱۵٤۰ م/ ۹٤۷ ﻫ ق وفات کرد. ایزابلا همسر یانوش قبل از مرگ شاه پسری به دنیا آورد و به این ترتیب حل قطعی مسئله مجارستان صورت ضرورت به خود گرفت و سفرایی از سوی الیزابت و یا ایزابلا به استانبول اعزام شد.

ملکه ایزابلا توسط ایلچی‌هایی که به دربار عثمانی اعزام داشت استدعا کرده بود که پسرش سیگیسموند به سلطنت مجارستان برگزیده شود و در این مورد از سوی دولت عثمانی اطمینان خاطر به او داده شده بود. نیروهای فردیناند و شارل‌کن که از

مرگ پادشاه مجار آگاه شده بودند، بودین را به محاصره درآوردند، ولی موفقیتی نصیبشان نشد و همین امر باعث بروز جنگ مجارستان شد.

جنگ مجارستان (۱۵٤۱م/ ۹٤۸هـ ق)

سلطان عثمانی قبل از آغاز جنگ در بهار سال ۱۵٤۱م به منظور جلوگیری از تصرف بودین توسط فردیناند با شتاب والی روملی و به دنبال آن وزیر سوم «سوکوللی محمدپاشا» را با سه هزار ینی‌چری و نیروهای سواره نظام اعزام کرد و پس از آن،خود شخصاً عازم جنگ شد.

نیروهای اعزامی برای نجات بودین بیش از یک ماه کوشیدند، ولی موفق نشدند. نیروهای فردیناند که از تصرف بودین ناامید شده و در ضمن از نزدیک‌شدن نیروی اصلی عثمانی آگاهی یافته‌بودند،یک شب مخفیانه قصد فرار کردند، اما موفق نشدند. همه این نیروها متلاشی‌شدندو روکندورف فرماندهٔ آنها در محلی به نام کوماران (کومارون) دستگیر شد و به قتل رسید. شاه، هنگامی که نیروهای عثمانی به فرماندهی خرداد به بودین نزدیک می‌شد، خبر این موفقیت را دریافت کرد.

الحاق مجارستان و سلطان‌نشین «اردل»

وقتی نیروهای عثمانی به نزدیکی بودین رسیدند، پادشاه خردسال را به قرارگاه سلطان سلیم که در خارج شهر مستقر شده بود، آوردند.

نیروی پیادهٔ عثمانی بودین را اشغال کرد. به ملکه گفتند، تا زمانی که سیگیسموند به سن قانونی نرسیده است، بودین در تصرّف نیروهای عثمانی خواهد ماند. وسیگیسموند همراه مادرش که نیابت او را به عهده داشت با عهدنامه‌ای[۱٤] که به مهری از طلا

۱٤. در نامه‌ای که به تاریخ اکیم ۱۵٤۱/م جمادی‌الاخر ۹٤۸ هـ ق به مناسبت الحاق بودین از سوی سلطان سلیمان به خادم سلیمان پاشا وزیر اعظم ارسال شد، چنین نوشته شده است.
«... بودین دارالملک ولایت» اونقروس که در آن ایام از ممالک اسلامیه بعید وضبطش مشکل بود، بدون خراج به یانوش شاه تفویض شد... که پس از وفات او به پسرش استفان (سیگیسموند) عنایت کردم. فراندوش (فردیناند) شاه «نمچه» (مجارستان) که همجوار مملکت «اونقروس» است به خاطر اصرار در بغض وعداوت با اهل اسلام مردی است مفسد وکینه‌جوی که سودای سلطنت اقالیم اونقروس را در سر دارد وبه همین سبب به اتفاق کارلو پادشاه اسپانیا و معاونت سایر کفره تعداد مبالغه‌آمیزی عسکر کفّار گرد آورده ودر آبهای طونه تعداد بی‌نهایت کشتی به حرکت درآورده علمهای بسیار برافراشته ویکی از بیکزاده‌ها به نام پرنی‌پتری (پی‌یرپرنی) از او متابعت کرده بر شهر «اونقروس» مستولی شده وبودین را حصار کرده‌اند... اصل مراد همایونی‌ام این است که بودین را دار اسلام سازم ودشمن رهزن را دفع کنم. به پسر یانوش شاه که در بودین بود، ولایت اردل را که قبلاً مرکز پدرش بود احسان کردم وبا بخشیدن ←

ولاجورد او بود به«اردل» محل سابق فرمانداری ژاپولیا اعزام شد.

به این ترتیب آن قسمت مجارستان که در دست ژاپولیا بود سراسر به خاک عثمانی ملحق شد وایالت بودین با دوازده شهرستان تشکیل شد وسلیمان پاشا والی بغداد که نژاد مجار داشت، به سمت والی بودین منصوب شد واراضی مجارستان ثبت دفاتر رسمی عثمانی[۱۵] شد وبه این ترتیب مجارستان بین عثمانی‌ها وفردیناند وسیگیسموند به سه قسمت تقسیم شد.

هنگامی که سلطان سلیمان در بودین بود، فردیناند ضمن اعزام ایلچی درخواست کرد تا بودین را با دریافت خراج سالیانه معتنابهی در اختیار وی قرار دهد. سلطان سلیمان با این سخنان ایلچی را دست خالی باز گردانیده بود:

«دیگر دست از مملکت مجارستان بردارد وخراج اراضی نمچه را که در اختیار دارد، بفرستد. جز با اجرای این شرط امکان صلح وجود ندارد».

جنگ سال ۱۵۴۳ م (۹۵۰هـ ق)

همینکه لشکر عثمانی به استانبول برگشت، با محاصرهٔ بودین وپشته توسط فردیناند، سلطان سلیمان شخصاً در ۲۳ نیسان ۱۵۴۳ م ۱۸ محرم ۹۵۰ هـ ق عازم جنگ مجارستان شد. محاصرهٔ بودین این بار حایز اهمیت بود. در مقابل هشت هزار مدافع ترک، تعداد نیروهای فردیناند از هشتاد هزار متجاوز بود. محاصره کنندگان به محض آگاهی از حرکت لشکر عثمانی عقب‌نشینی کردند.

طی این جنگ «گران» یعنی «استرگون» که مرکز سلطان‌نشین قدیم مجار بود واستونی بلگراد (اشتول‌واینبرگ) واقع در جنوب غربی بودین که مقبرهٔ سلاطین مجار در آنجا قرار داشت- برای همیشه- ونقاطی چون «والپو» و«شیکلوش» واقع در جوار نهر «دراوه» و«تاتا» واقع در شرق بودین- بطور موقت- به تصرف لشکر عثمانی درآمد وسپس لشکر به استانبول بازگشت.

← مقداری مال او را به آن جانب فرستادم. به بعضی از حکّام به خاطر صداقتشان شهرستانهایی را دادم وشهر بودین را با توابع ولواحق تسخیر کردم. اراضی «اونقروس» را با تمام قلاع وجملهٔ مضافات ولواحق ورعایا وبرایا اسیر ممالک محروسه معظم کرده، قضات وقلعه‌بانها ومستحفظینی گمارده وبرای حفظ وحراست آنها عساکری تخصیص داده شده دستورآصف وزیرم سلیمان پاشا... «منشئآت فریدون بیک، جلد یک، صفحهٔ ۴۸۷.

۱۵. ثبت اراضی از سوی جندرلی‌زاده خلیل بیک که پس از الحاق مجارستان به سمت امین مالیه (پیشکار دارائی) بودین تعیین شده بود، صورت گرفت.

سال بعد ضمن حمله‌ای که به سرزمینهای فردیناند صورت گرفت، «یحیی پاشازاده محمد پاشا والی بودین برای بار دوم ویشه‌گراد را که در شمال بودین ودر کنار نهر طونه واقع شده بود، به تصرّف درآورد.

وقتی لشکر عثمانی از مجارستان باز می‌گشت، فردیناند به سبب نزدیکی راه به آسانی به آنجا حمله می‌کرد ودر مقابل، دولت عثمانی به سبب دوری راه تقریباً همیشه در حال آماده‌باش به سر می‌برد، در صورتی که اگر ارتش عثمانی به جای بازگشت به استانبول در آن حوالی زمستان را می‌گذرانید ودر فصل بهار با حرکت به سوی وینه وبه دست آوردن یک پیروزی قطعی می‌توانست این مشکل را حل کند، ولی با ادامهٔ این وضع جنگ مجارستان به درازا می‌کشید وسبب اتلاف نفرات وخزانهٔ مملکتی می‌شد.

صلح پنجساله

سرانجام فردیناند وشارل‌کن که در هر جنگ، تعدادی از شهرهای مهّم وقلاع خود را از دست داده بودند، دریافته بودند از عهدهٔ مقابله با دولت عثمانی برنمی‌آیند، لذا ابتدا اقدام به متارکه وسپس دست به عقد یک پیمان صلح پنجساله زدند.

به موجب این عهدنامه همانطوری که در بخش «مناسبات عثمانی- اطریش» به طور مفصل خواهیم دید، فردیناند متعهد شد از آن قسمت از مجارستان که در دست عثمانی‌ها بود ونیز اراضی که در جنگهای بعدی از دست داده بود چشم پوشیده، از بابت اراضی که در دست داشت، خراج سالیانه پرداخت کند. (۱۹ حریزان ۱۵٤۷ م- ربیع‌الاخر ۹۵٤هـ ق.)

شارل‌کن، پاپ، فرانسه و ونیز هم جزء طرفین این مصالحه بودند.

مسئله اردل

این مصالحهٔ پنجساله از حالت یک آتش‌بس ومتارکه تجاوز نکرد، زیرا حادثهٔ اردل از نو سبب آغاز جنگ شد.

ایزابلا ملکهٔ اردل وزن پادشاه سابق مجار، یعنی ژان‌ژاپولیا تحت حمایت دولت عثمانی بود. یکی از مشاورینش که طرفدار فردیناند بود، می‌کوشید تا اردل را در اختیار فردیناند قرار دهد ودرصدد بود تا ملکه را از حکومت برکنار کند. دولت عثمانی با آگاهی از این مسئله فردیناند را تهدید کرد، ولی چون درگیر جنگ با ایران بود، فردیناند به این تهدید وقعی ننهاد وضمن حمله به اردل از مرز گذشت.

درأثنایی که قسمت اعظم لشکر عثمانی درجنگ با ایران بود، یک نیروی هشتادهزار

نفری به فرماندهی «سوکوللی محمد پاشا» به مقابلهٔ فردیناند اعزام شد محمد پاشا در این نبرد،نخست پس از گرفتن قلاعی چون «بچکرک»، «وارات»، «جاناد»، «لیپو» ویا لیپوه را که از مواضع مستحکم بود،گرفت و«طمشوار»را محاصره کرد. اما به علت بارانی بودن هوا وپر شدن سنگرها از آب، به بلگراد بازگشت. (۱۵۵۱م/ ۹۵۸ ه. ق)

نابودی سپاه اطریش

به علت عقب‌نشینی «سوکوللی محمدپاشا» ،سپاه اطریش وارد اردل شد و لیپوه را که در شمال شرقی طمشوار قرار داشت، پس گرفت و سکه‌دین را که از سوی اهالی آن مخفیانه دعوت شده بود، تحت محاصره گرفت. میخال اوغلی خضر بیک‌والی سکه‌دین ،در قلعه مستقر شد وخادم علی پاشا والی بودین را از کم و کیف قضایا آگاه ساخت. علی پاشا پس از آگاهی از این مسئله، با نیروهای خود به سوی سکه‌دین حرکت کرد وسپاه اطریش را متلاشی ونابود کرد. خبر این موفقیت به لشکر عثمانی که درحال عبور از نهر طونه بود رسید.

تصرف طمشوار

به دنبال تصرف «لیپوه» توسط اطریشی‌ها ونیز به سبب پاره‌ای عدم موفقیتها این بار وزیر دوم «قرااحمد پاشا» به سرداری نیروهای اعزامی به مجارستان برگزیده شد.

احمد پاشا یکراست به سوی طمشوار که مهمترین قلعهٔ مجارستان بود حرکت کرد وپس از سی‌وپنج روز محاصره، آنجا را تصرف کرد، فرماندهٔ قلعه زخمی واسیر شد. آنگاه لیپوه مجدداً به تصرف درآمد و«وسپرم» واقع در شمال دریاچهٔ بلاتون نیز اشغال شد. به سبب اهمیتی که طمشوار داشت، به صورت والی‌نشین درآمد وقاضی قاسم‌بیک که در جنگهای مرزی منشاء خدمات ارزنده‌ای شده بود، به فرمانداری آن برگزیده شد.

ادامهٔ عملیات مجارستان

تصرف طمشوار سبب آسانی استیلا برنواحی شمالی اردل شد. دولت عثمانی ضمن تصرف قلاع بسیار در چپ وراست مسیر، «سولنوق (زولناک) »نیز واقع در جنوب «هاچووه» وحاشیهٔ نهر «تیسه» ضبط شد. قلعهٔ «اغری» ویا «ارلاو» به مدت یک ماه‌ونیم محاصره شد ولی با فرارسیدن زمستان وباریدن برف گشوده نشد.

قوای عثمانی تنها به فعالیت دراین نواحی اکتفا نکرد ند،بلکه درحوالی بسنه نیز دست به حملاتی زدند. فردیناند که بازدستخوش ناامیدی شده بود با دفع الوقت پیشنهاد کرد که در صورت واگذاری «اردل» به او سالیانه یکصدوپنجاه‌هزار سکه طلا وبرای آن قسمت از

نواحی مجارستان که دراختیار داشت، حدود چهل هزار جمعاً یکصدونودهزار سکهٔ طلا، خراج پرداخت خواهد کرد. دراین هنگام لشکر عثمانی به فرماندهی پادشاه مشغول جنگ با ایران بود ولی قوای روملی وقسمتی از نیروهای قاپی‌قولی برای مغلوب ساختن نیروهای فردیناند، کافی به نظر می‌رسید. جنگ بین دو طرف تا سال ۹۷۰ هـ . ق/۱۵٦۲م. ادامه داشت. دراین تاریخ فردیناند سفیری به نام بوسبک جهت توافق به استانبول اعزام کرد، دراین ایام پنجسال می‌شد که فردیناند با کناره‌گیری شارل‌کن، امپراتور آلمان شده بود.

سرانجام فردیناند از خیر اردل (ترانسیلوانیا) گذشت. با تعهد پرداخت سالیانه سی‌هزار سکهٔ طلا به خاطر آن قسمت از اراضی مجارستان که دراختیار داشت، یک معاهدهٔ هشت ساله با دولت عثمانی منعقد ساخت.[16] (۱۵٦۲م.)

جنگ بغدان

به طوری که در بخش پنجم وسیزدهم‌همین‌کتاب دیدیم پس از آنکه قلاع «کیلی» «و» «آق‌قرمان» مربوط به ویووده نشینی بغدان توسط دولت عثمانی به تصرف درآمد، این ویوودا نشینی تحت نفوذ دولت عثمانی قرار گرفت و متجاوز از نیم قرن دولت عثمانی دراین نواحی مواجه با مشکل ودرگیری نشد. هرچند که گاهگاهی در پرداخت مالیات اهمال می‌شد، ولی دولت به سبب درگیری درجنگهای ایران ومصر ومجارستان در مقابل این بی‌قیدی‌چشم می‌پوشید وتنها به اخطارهایی بسنده می‌کرد.

دراثنای جنگ دولت عثمانی باوینه،پتروارش (۱۵۳۸- ۱۵۲۷م) ضمن اعزام ایلچی به سپاه عثمانی مراتب صداقت خود را به دولت عثمانی ابراز داشت وپس از بازگشت سلطان از جنگ، خود شخصاً چهار هزار سکهٔ طلا وچهل مادیان مالیات را تقدیم کرد. ۱۵۳۰م.

مخالفت حاکم بغدان

پس از این تاریخ (۱۵۳۰ میلادی) در اثر تحریکاتی که از خارج شد، پتروارش وابستگی خود را از دولت عثمانی برید وپنهانی با فردیناند اقدام به مکاتبه ومذاکره کرد. وبعداً نیز معلوم شد که او نیز در قتل «گریت‌تی» که از سوی دولت عثمانی برای تحقیقات وکسب اطلاعات درحوالی بودین مقیم شده بود، دست داشته است. از اینرو، برای دولت عثمانی لازم آمد که نسبت به تأدیب او اقدام کند.

پادشاه عثمانی سببهٔ جنگ با بغدان را مخفی نگاه داشت ودر صفر سال ۹۴۵ هـ .ق به

۱٦. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به بخش مناسبات عثمانی- اطریش.

هنگام عزیمت قصد خود را آشکار ساخت وخود شخصاً به حرکت درآمد[۱۷]

پتروارش به محض آگاهی از حرکت پادشاه بلافاصله ایلچی به حضور سلطان اعزام داشت و به عرض رسانید که مفاد عهدنامه را رعایت خواهد کرد. شخصی به اسم سنعان چلبی از سوی دولت عثمانی اعزام شد و به پتروارش پیغام داد که خود شخصاً به سپاه عثمانی بیاید. ولی رارش از قبول این دعوت سرباز زد، در نتیجه لشکر عثمانی به سرعت حرکت کرده از نهرهای تونه و پیروت گذشته، وارد بغدان شد.

حاکم بغدان در صدد برآمد تا با هشتاد هزار نفر در محلی به نام «فوکشانی» کمین کرده، نیروهای عثمانی رابه دام بیندازد، ولی با آگاهی از اینکه قادر به مقابله با لشکر عثمانی نخواهد شد، از این تصمیم منصرف شد و به ترانسیلوانیا گریخت و حاکم افلاق با یک نیروی سه هزار نفری نیروهای اورا متلاشی کرد.

تعیین والی جدید

در جنگ بغدان صاحب گیرای،خان «کریمه» با یک نیروی دویست هزار نفری شرکت داشت.[۱۸] حکام بغدان‌علی‌رغم‌استحکام‌دفاعی«یاش پازاری»پایتخت دوم وسه چاو (سوجیوا) پایتخت اصلی،چون دریافتند که قادر به مقاومت دربرابر نیروهای عثمانی نخواهند بود، لذا کلیدهای قلعه را تسلیم نیروهای عثمانی کردند. دستور داده شد که این حکام ضمن تشکیل یک جلسه نسبت به انتخاب والی جدید اقدام کنند. ۱۵۳۸ م. و به همین سبب حکمران عثمانی در بغدان عفو عمومی اعلام کرد. از طرف حکام بغدان برادر پترو، به نام استفان ویاپسر استفان به نام «چتینه» به سمت والی[۱۹]

۱۷. سلطان سلیمان تا هنگام عزیمت، قصد خود را از اینکه هدف جنگ با کدام کشور است به کسی آشکار نساخت. فقط به هنگام حرکت از ادرنه بود که گفت: «قصد ما جنگ با بغدان است». جلال‌زاده چنین می‌نویسد:

«تا آن لحظه اینکه پادشاه خلیفت‌پناه مقصد حربشان به کدام جانب است، مخفی و مستور بود وهنوز به السنهٔ ناس جاری نشده بود. تا آنکه معلوم وآشکار شد که هدف ولایت موغلا ویا مشهور به قرا بغدان است. مملکتی است وسیع ومعمور از یک جانب به نهر «طونه» محدود است واز سوی دیگر به ولایت اون‌اونقروس از جانب دیگر به ولایت لهستان محدود بوده یک گوشه‌اش نیز از دشت قپچاق به مملکت تاتار متصل می‌شود... «طبقات الممالک، صفحهٔ ۵۳۹.

۱۸. **طبقات الممالک** (صفحه ۵۵۵) و عالی به نقل از آن (برگ ۴۳.ب) تعداد نیروهای خان کریمه را دویست هزار ذکر کرده است.

۱۹. نشانچی جلال زاده دبیر که در این جنگ همراه پادشاه بود می‌نویسد که پسر استفان یعنی چتینه به مقام اسقفی انتخاب شد. (صفحه ۵۶۰ و ۵۶۱).

تعیین شد. او به همراه تعدادی سرباز در «سه چاو» در سمت خود مستقر شد و به موجب فرمانی که به او داده شد، قرار شد خراج مقرره، یک سال توسط ایلچی و یک سال توسط خود او تقدیم پادشاه شود.

تهدید مرزهای بغدان

پس از پیروزی بغدان، مسئله اختلاف ارضی بین دولت عثمانی و بغدان نیز حل شد. از آن قسمت از نهر پیروت که در حوالی آق قرمان واقع شده بود تا طورلا یعنی نهر دنی یستر واقع در مقابل شهر کاچن یک خط مرزی کشیده شدو مقرر شد که در انتهای این مرز دوقلعه احداث شود و انجام این کار به عهده ویوودای بغدان محول شد و به این ترتیب در اراضی محدود شده «بسارابیا» استانی به نام آق کرمان وکلی به وجود آمد.[۲۰]

***

دراثنای این جنگ از سوی سیگیسموندپادشاه لهستان ایلچی و هدایایی ارسال شد و سلطان سلیمان نیز برای پادشاه لهستان که دوستی اورا پذیرفته بود نامه ملاطفت آمیزی نوشت.

پادشاه هنگام بازگشت از این جنگ در «یان بولی» خبر پیروزی معروف «پره‌وزه» را که توسط «خیرالدین بارباروس» به دست آمده بود، شنید.

ـــ در **تاریخ عالی** نیز همین مسئله عنوان شده است. (برگ ٤٤ب).

۲۰. **طبقات الممالک** صفحه ٥٦١. **تاریخ عالی** برگ ٤٤ب.

فصل ۲۴

علویها* و جنگهای ایران

نفرت بین شیعه و سنی قرنها در آناطولی ادامه یافته سبب حوادث خونینی شده بود. شیوخ شیعهٔ مقیم آناطولی در اثر کوچکترین تشویقی چه از خارج و چه از داخل عصیان می‌کردند، که حادثهٔ «بابا اسحق» در زمان سلجوقیان و واقعهٔ «شیخ بدرالدین» سماونایی در اوایل دوران عثمانی‌ها از پی‌آمدهای مهم این تحریکات بود. و شورشهای شاهقلی و تورحالی جلال در داخل سرزمینهای عثمانی در زمان تأسیس سلسله صفوی نیز از آن جمله است.

تحریکات شیخ جنید و شیخ حیدر در آناطولی پس از تشکیل دولت صفوی به‌طور جسارت آمیزی شدت یافت و غفلت و بی‌خبری حکمرانی عاجز و وزرایی بی لیاقت که در آن زمان حکومت را در دست داشتند و نسبت به این تبلیغات بی‌قید بودند سبب شد که شاه اسماعیل بر شدت تبلیغات و تحریکات خود بیفزاید و شیعه‌های آناطولی ضمن نهادن نام «قزلباش» برخود به این دولت شیعه روی آوردند.

* منظور نویسنده شیعه است.

با آنکه یاووز سلطان سلیم باسیلی جانانه‌ای که بـر شاه اسمـاعیل نواخـت (گـویا منظور نویسنده جنگ چالدران باشد. م.) او را به لـرزه درآورد ولـی روابـط مـعنوی «قزلباش»های آناطولی و دولت صفوی از هم گسیخته نشد و مخفیانه این رابـطه ادامـه یافت و قزلباش‌ها به هنگام فرصت یعنی زمانی که دولت عثمانی در نقطه‌ای درگیر بـود در اقدام به شورش و عصیان تردیدی به خود راه نمی‌دادند[۱]. ذکـر ایـن نکـته نیـز ضروری است که در به وجود آمدن و یا گسترش این شورشهابی‌عدالتی‌مأمورین «تحریر اراضی» و نیز قطع بی‌رویه ممر و معاش «تیمارلی سپاهی» از سوی دولت، مؤثر بوده در پیوستن این نیروها به شورشیان نقش اساسی داشته است.

مثلاً در سال ۹۲۱ هـ ق/ ۱۵۲٦ م یعنی در اثنای جنگ موهاچ هنگامی که لـشکر عثمانی درگیر جنگ با دشمن بود. درذی القعده ۹۳۳ هـ ق شورشی در «بـوزوق» رخ داد. محرّک و سردستهٔ این شورش «قدری هرجابابا» معروف به «سولن» و پـسرش شاه ولی بود. در این مورد باز می‌توان از شورش «بابازنون» نام برد.

به‌طوریکه معلوم می‌شود عامل اصلی این شورش بی‌عدالتی مـأمورین ثـبت اراضی بود.[۲]

و باز طی همین سال شورش ولی خلیفه داعی صفویه از ترکمنان «قراعیسی‌لو» و «دوموز اوغلان» درآدانه و شورش «یکجه بیک» در طـرسوس بـوقوع پـیوست و بـاز در

۱. جلال‌زاده قوجان نشانجی مصطفی بیگ که معاصر بود و تاریخ این دوران را به رشتهٔ تحریر درآورده است و به امور محرمانهٔ دولت واقف بود در اثر خود به نام **طبقات الممالک** از تمامی فعالیتهای قزلباش‌ها در زمان سلطان سلیمان قانونی که هر فرصتی برای عصیان استفاده می‌کردند بحث کرده و بـیست و پـنج صفحـه از کتاب خود رابه‌این شورشها اختصاص داده است (صفحهٔ ۲۷۹- ۳۰٤).

۲. یکی از مأمورین ثبت اراضی، برای مزرعه «شولی اوغلی از ترکمنان شیعه «بوزوق» دویست آقچه مالیات می‌بندد. سولن اوغلی به قاضی مصلح‌الدین مسئول تحریر و هرسک‌زاده احمـد پـاشای فـرماندار مـراجعه می‌کند و درخواست می‌کند که یکصد آقچه از این مالیات بخشوده شود ولی مورد موافقت قرار نمی‌گـیرد و گذشته از آن ریش بلند یکی از اهالی را مأمورین دولتی جهت تحقیر می‌تراشند. از این روی «بـابا زنون» و «سولن» اوغلی همراه طرفدارانشان اقدام به عصیان کرده و دامنهٔ این شورش بـه حـوالی سیـواس کـشیده می‌شود. آنها نیروی والی قرامان و سیواس را که برای مقابله‌شان اعزام شده بـود شکـست مـی‌دهـند و سرانجام پس از درگیری‌های بسیار، آتش این شورش به همت خسرو پاشا والی دیـار بـکر و رمـضان اوغـلی پیری‌بیک حاکم «آدنه» خاموش می‌شود.

همین سال مدهش‌ترین شورشها یعنی شورش[۳] قلندر چلبی معروف به قلندر شاه به میان آمد این عصیانها از سوی دولت ایران پشتیبانی می‌شد.

شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ هـ ق ۱۵۲۲ وفات یافت و پسرش طهماسب خان حکمران شد. دولت عثمانی علی‌رغم تمام تشبثات شاه اسماعیل اقدام به صلح نکرد و نفرت و دشمنی بین دو دولت به شدّت تمام همچنان ادامه یافت.

عصیان قلندرچلبی

قلندر چلبی ابن اسکندر شیخ خانقاه، حاجی بکتاش ولی، بنا به روایت از چلبی‌هایی است که‌نسبشان به حاجی بکتاش می‌رسد. یعنی از نوه‌های بالم سلطان است[٤].

این شخص نیز درهمان تاریخ باگرد آوردن بیست‌سی‌هزار شیعه به دور خود به میدان درآمد وحکام و والیان اطراف را مغلوب کرد. از آنجایی که او بسرعت به فعالیت خود می‌افزود لذا دولت مرکزی اعلام کرد اگر عصیان‌ها بسرعت سرکوب نشود در آناطولی وضع خطرناکی به میان خواهد آمد. به خاطر اهمیت مسئله ابراهیم پاشا وزیر اعظم مأمور سرکوبی این شورش شد.

ابراهیم پاشا با سه هزار ینی‌چری ودوهزار سپاهی سواره نظام «قاپی‌قولی»از استانبول حرکت کرد قوای ایالات قرامان وآناطولی نیز به این نیروها پیوست. اما قلندر چلبی به طور اسفناکی نیروهای اعزامی رامتلاشی‌کرد، محمود پاشا والی قرامان وسه تن از حکامش به قتل رسیدند.

ابراهیم پاشا برای آنکه روحیهٔ سربازان همراهش تضعیف نشود سربازان فراری ترک را به اردوگاه خود راه نداد. نیروهای همراه وزیر اعظم فقط پنجهزار نفر متشکل از افراد قاپی

۳. از نظر ماه و سال حادثهٔ قلندر در رمضان ۹۳۳ هـ ق بود واقعهٔ زنون و دیگران دردی‌القعدهٔ همان سال سرکوب شد از این روی به نظر می‌رسد که عصیان قلندر چلبی قبل از دیگر شورشها بوده است.

٤. بنا به روایت قلندر چلبی از نواده‌های حبیب افندی است نام پدر قلندر چلبی، اسکندر چلبی بود. پدر اسکندر چلبی بالم سلطان نام داشت. رسول چلبی نام پدر بالم چلبی بود وحبیب افندی نیز پدر رسول چلبی بود (تاریخ عالی. جلد دوم‌چاپ نشده برگ ۱۷)ب « تاریخ په چه وی» جلد یک صفحهٔ ۲۰ اگر این شجره‌نامه درست باشد، از آنجایی که بالم سلطان در اواخر قرن ١٤ می‌زیسته پس در فاصلهٔ زمانی بین بالم سلطان واسکندر بیک باید به اسامی افراد دیگری نیز از این خاندان برخورد شود. به‌طور کلی در صحت این نسب نامه جای شک وتردید است.

قولی بودند از این‌رو پاشا دست به تدبیر موثری زد: قسمت اعظم نیروهای الحاقی به «قلندر» را سپاهی های ذوالقدر تشکیل می‌دادند. سردستهٔ این نیرو از سوی ابراهیم پاشا به اردو دعوت شد. ابراهیم ضمن ملاقات وتوافق با او اعلام داشت که آن امکانات رفاهی که از دست این سپاهی ها گرفته شد وهمین امر نیز سبب همکاری آنان با شورشیان شده است به آنان پس داده خواهد شد. این تدبیر باعث تزلزل نیروهای قلندر چلبی شد. بلافاصله ضمن یک حمله نیروهای قلندر چلبی پراکنده شدند وخود او نیز دستگیر شد و سرش را بریدند. (۹۳۳هـ .ق) شاه وزیر اعظم بیگلربیگی و والی را که موفق به سرکوب این شورش نشده بودند تحت بازخواست قرار داد وتصمیم داشت که مسئولین اهمال را به قتل برساند که با توضیحات محمد بیک ،پسر پیری پاشا حاکم ایچل از این فکر منصرف شد.

پس از آن که وزیر اعظم به استانبول برگشت به خاطر موفقیتش در سرکوبی عصیان میزان «خاص» های او که تا آن تاریخ یک میلیون‌ودویست‌هزار آقچه بود به دومیلیون آقچه افزایش یافت.

* * *

در سال بعد، یعنی در سال ۹۳۵هـ ق ۱۵۲۹م یکی از شیعه‌ها به نام «سیدی» پنج هزار نفر دورخود گرد آورد و «یاس» و «ذوالقدرمارسی» را به تصرف آورد. این شخص وقزلباش دیگری که به خود لقب «انجیزیمیز »داده بود به وسیله حاکم آدانه پیری بیک از خاندان رمضان اوغول لاری دستگیر شدند وبه قتل رسیدند.

جنگ عراقین و تصرف بغداد[۵]

مناسبات عثمانی- ایران پس از جنگ چالدران

سلطان سلیمان پیش از آنکه جنگ با ایران را از مرحلهٔ فکر به مرحلهٔ عمل درآورد دربارهٔ هویت خانواده و تعداد نیروهای امرای شیعهٔ سمرقند، بخارا، بلخ و ترکستان و دیگر حکمرانان ترک سنی مذهب و پسران و اتباعشان که مخالف با ایران بودند تحقیقات کرده و اطلاعات لازم را کسب کرده بود. این حکام منسوب به خاندان شیبانی بودند.

۵ . عراق عرب شامل: موصل، بغداد، بصره و حوالی آن و عراق عجم نیز شامل همدان، کرمانشاه و غیره واقع در خاک ایران بود.

ازبین این امرا ابوسعیدخان سمرقند، عبیدالله خان بخارا، عبدالطیف حاکم «دوت بیه» و عبدالعزیز، حاکم کارکول بود.

(آرشیو توپقاپی سرای شمارهٔ ۱۲۹۱).

مناسبات دولت عثمانی و صفویه پس از جنگ چالدران حسنه نشد و به خاطر تحریکات پنهانی شاه اسماعیل در آناطولی،عثمانی‌ها با او پیمان صلح نبستند و به پیشنهادات حیله‌گرانه و صورت گشاده و خندانش که چون ماسکی بر چهره داشت اعتماد نکردند.

هنگامی که سلطان سلیمان به سلطنت رسید یچی‌ای از سوی شاه اسماعیل برای تبریک به دربار عثمانی اعزام نشد ولی پس از فتح بلگراد و رود س یک هیئت سفارت پانصدنفری از سوی شاه اسماعیل به استانبول اعزام شد از این هیئت که به اسکودار رسیده بود حدود بیست نفر به استانبول رفته و بقیه در اسکودار بازداشت شدند.

اولاماخان و شرف‌خان

شاه اسماعیل هنگامی که سی و هشت ساله بود وفات یافت (۱۵۲٤ م) و پسر بزرگش شاه طهماسب به جای او به سلطنت رسید و سیاست خصمانهٔ پدر را در مورد عثمانی‌ها دنبال کرد وحتی ضمن اعزام ایلچی برای شارل کن و فردیناند پیشنهاد اتحاد علیه عثمانی‌ها کرد. ولی با این همه بین دولت عثمانی و صفویه جنگی به وجود نیامد لکن پناهنده شدن یکی از حکام ایرانی به نام «اولاماخان» به دولت عثمانی و ملتجی شدن «شرف خان» حاکم بدلیس به دولت ایران، سبب شدت دشمنی بین طرفین شد. گذشته از آن حاکم بغداد ذوالفقار خان به عثمانی‌ها تمایل پیدا کرده، مخفیانه کلیدهای بغداد را برای دولت عثمانی فرستاد. شاه اسماعیل که از این مسئله آگاه شده بود مدتی طولانی بغداد را به محاصره درآورد[٦] سرانجام ذوالفقار خان توسط عواملی که شاه اسماعیل در بغداد داشت دستگیر و به قتل میرسد و به این ترتیب بغداد همچنان تحت نفوذ شاه اسماعیل باقی می‌ماند. در این تاریخ عثمانی‌ها درگیر جنگ اروپا بودند و امکان پرداختن به مسئله ایران را نداشتند.

«اولاماخان» اصلاً یک علوی از «تیمارلی سپاهی»های تکه (انطالیه) آناطولی بود. او پس از حادثهٔ شاهقلی به نزد شاه اسماعیل گریخت یکی از امرای اردبیل شدو

۲. طبقات المالک جلال زاده صفحهٔ ٤٢٦

سپس به سلطانی آذربایجان یعنی والی و فرماندهٔ لشکر آن خطه برگزیده شد.[۷] اولاماخان پس از روی گردان شدن از شاه اسماعیل همراه اردوی عثمانی درجنگ آلمان شرکت کرد و سپس با فرار شرف خان حکومت بدلیس به او داده شد و به والیان دیار بکر ذوالقدر و قرامان نیز دستور داده شد که با او همیاری کنند.

در زمان سلطان سلیم شرف خان از خانهای کرد که حکمران بدلیس بود به تشویق ادریس بدلیسی‌از عثمانی‌ها پیروی کرد و از صفویه رو گردان شد و در سال ۹۳۹ هـ . ق /۱۵۳۲ م باز عثمانی‌ها را ترک کرده به ایران گریخت و از این روی ادارهٔ امور بدلیس به «اولاماپاشا» واگذار شد و به آن نواحی اعزام شد.

اولاما پاشا به منظور تصرف بدلیس آنجا را محاصره کرد ولی براثر رسیدن نیروهای شرف‌خان عقب‌نشست ولی دست از امید به پیروزی نشست و به جنگ با شرف‌خان ادامه داد. عثمانی ها که بادوک اطریش فردیناند پیمان صلح بسته بودند از این حادثه به عنوان انگیزه‌ای برای جنگ با ایران استفاده کردند و در ایلول ۱۵۳۳ م ابراهیم پاشا به عنوان سردار این جنگ انتخاب شد. پیش از آنکه وزیر اعظم به حوالی مرز برسد اولاما خان که در جنگ با شرف خان پیروز شده بود سر شرف را بریده برای ابراهیم پاشا فرستاد. هشتم جمادی‌الاول ۹٤۰ هـ ق ۱۲ اکیم ۱۵۳۳ م. از این رو شمس‌الدین پسر شرف‌الدین خان با نیروهایی که گرد خود جمع کرده بود به مقابله برخاست ولی چون دریافت که قادر به مقابله نخواهد شد به ابراهیم پاشا متوسل شد و در نتیجه ادارهٔ امور بدلیس به او واگذار شد و به اولاما پاشا، شغل دیگری وعده داده شد.

این تدبیر بسیار موثری بود زیرا اگر ادارهٔ امور بدلیس از این خانواده که سالیان سال فرمان و برات آن نواحی را داشتند اخذ و به افراد دیگری داده می‌شد در خان‌های کرد نسبت به دولت عثمانی حس عدم اعتماد ایجاد می‌شد و در اولین فرصت به تبعیت از دولت ایران می‌پرداختند.

حرکت سپاه

همانطوری که قبلاً نیز یادشد به سبب حوادث مرزی ابراهیم پاشا به فرماندهٔ نیروهای اعزامی به ایران تعیین و در همان سال ۱۵۳۳ م یعنی اواخر ماه ایلول از

۷ . طبقات المالک جلال زاده صفحهٔ ٤۲٦

استانبول حرکت کرد. از سوی پادشاه دفتردار* اسکندر چلبی به منظور استفاده از تجربیاتش به سمت مشاور ابراهیم پاشا تعیین شد. هنگامی که نیروهای ابراهیم پاشا به نزدیک قونیه رسید، سر شرفخان را آوردند[8] . لشکر وارد حلب شد و سربازان در پادگان‌ها مستقر شدند.

در اثنای زمستان ضمن اقدامات مخفیانه همکاری فرماندهان قلاعی را که تابع ایران بودند جلب کرد و به منظور تسهیل در امر جنگی که می‌بایست در بهار سال دیگر با ایران آغاز شود تدبیرات لازم را معمول داشت و به این ترتیب قلاع عادل جواز ، وان و اخلاط به‌سادگی تصرف شد.

همین که در بهار زمان حرکت لشکر فرا رسید، اردوی عثمانی حلب را ترک گفت.

قصد ابراهیم پاشا ورود به بغداد از راه موصل بود ولی به توصیهٔ اسکندر چلبی به سوی تبریز حرکت کردند، شاید این چنین تصور می‌شد که با تصرف تبریز وصول به بغداد سهل‌تر خواهد شد. در این اثنا شاه طهماسب به بهانهٔ شکار، تبریز را ترک گفته و به خراسان رفته بود.

پس از حرکت نیروهای عثمانی از دیار بکر قلاع ریز و درشت بسیار بدون جنگ به تصرف عثمانی‌ها درآمد و در ۱۳ تموز ۱۵۳٤ م،محرم سال ۹٤۱هـ ق.ابراهیم پاشا بدون جنگ و خونریزی وارد تبریز شد.

سلطان خلیل[9] ابن ابراهیم از خاندان شیروانشاه و حاکم گیلان و امیردوباج مظفرخان[10] اطاعت خود را به دولت عثمانی معروض داشتند. ابراهیم پاشا ادارهٔ امور ایالت آذربایجان را به «اولاماخان» و حکومت عراق را به «مرادبیک» که از خاندان آق‌قویونلوها بود محول کرد.[11]

*- پیشکار دارایی- امین مالیه.م

۸ . **تاریخ عالی** جلد ۲ چاپ شده برگ ۳۱ ب. این شرف خان چهارمین شرف خان این سلاله است.

۹ . سلطان خلیل دوم از خانواده‌ای است که شعبهٔ «دربندیه» شیروانشاه را تشکیل می‌دادند او پس از مدت کمی از این حادثه در ۹٤۲هـ ق- ۱۵۳۵م وفات یافت.

۱۰. حاکم گیلان از خاندان اکافیه بود و «اوباج» نام داشت پس از آنکه تحت تابعیّت شاه اسماعیل درآمد به او لقب مظفرخان داده شد در تبریز با ابراهیم‌پاشا ملاقات کرد و اطاعت خود را از دولت عثمانی معروض داشت بعدها توسط صفویه از ایران اخراج و به نزد خلیل شیروانشاه گریخت.

۱۱. در اینکه این مرادبیک همان نوهٔ اوزون‌حسن و پسر یعقوب‌بیک باشد شک و تردید وجود دارد زیرا در تاریخ‌ها قیدشده است که مرادبیک پسر یعقوب‌بیک در سال ۱۵۱٤م وفات می‌یابد بنابر این در این باره ←

در این تاریخ یعنی در ربیع‌الاخر سال ۹٤۱ هـ ق محمدخان پسر شاهرخ‌بیک منسوب به خاندان ذوالقدر نیز از دولت صفوی روی‌گردان شده به خدمت دولت عثمانی درآمد و پس از مدتی فرمانداری ارض‌روم به او داده شد.

حرکت پادشاه به جنگ ایران[۱۲]

سلطان سلیمان ابراهیم پاشا را پیشاپیش اعزام کرد و خود زمستان را در استانبول گذراند. به سبب ضرورت گذراندن اردو به خاک دشمن و به علت وضع جدی موجود به خواهش ابراهیم پاشا،پادشاه در ژوئن ۱۵٤۳م/۲۸ ذی‌القعدهٔ ۹٤۰ هـ ق حرکت کرد و سه ماه و نیم بعد در «اوجام» محلی بین تبریز و خوی از سوی وزیر اعظم استقبال شد (ایلول ۱۵۳٤م) مظفرخان حاکم گیلان در این محل از سوی شاه به حضور پذیرفته شد و پس از عرض مراتب اطاعت و بوسیدن دست سلطان به او اجازهٔ بازگشت به کشورش داده شد. وقتی که پادشاه به اردوی صدراعظم پیوست فصل جنگ گذشته بود. ارتش عثمانی قاعدتاً می‌بایست زمستان را درتبریز می‌ماند، سازماندهی صورت می‌گرفت، مناطقی که به تصرف درآمده بود با قدرت تمام و مسلطانه اداره می‌شد. و با توجه به شرایط جوی، جنگ به بهار موکول می‌شد لکن هیچ‌یک از این موارد رعایت نشد و اردو با هزاران مشقت با تلفات بسیار زیاد و در حالیکه صدها توپ را به سبب فرو رفتن در گل جای گذاشته بود بسرعت و بی‌حساب و بی‌برنامه به حرکت درآمد.

حرکت به سوی بغداد

لشکر عثمانی از تبریز حرکت کرد و با مشکلات بسیار از قراخان دربندی که حالت صحرا را داشت گذشت. سپس از درگزین، به حرکت درآمد. در راه اسکندرچلبی از مقام خود معزول شد، ارودو به حوالی همدان رسید و از راه قصرشیرین پس از بیست و پنج روز حرکت از تبریز وارد بغداد شد. قبل از ورود نیروهای عثمانی «تکه‌لی‌خان» محافظ بغداد آن شهر را ترک گفته بود. شهر به اشغال درآمد و قلعهٔ بغداد بدون مقاومت تسلیم شد و بلافاصله پرچمهایی برفراز آن نصب شد.

— نمی‌توان بصراحت اظهارنظر کرد.

۱۲. عبدالدین محمدخان حکمران شیبانی در نامه‌ای‌که به زبان فارسی برای سلطان سلیمان قانونی فرستاده بود ضمن تحریک و او به جنگ با ایران پیشنهاد کرده بود که به اتفاق یکدیگر به سوی ایران حرکت کنند. دوران حکمرانی عبیداله‌خان از ۹٤٦ تا ۹٤۰هـ ق- ۵۳۳م بوده است. **آرشیو توپقاپی سرای** شمارهٔ ۵٦۸٦.

در آرالیق ۱۵۳۴م/۲٤ جمادی‌الاول ۹٤۱ هـ ق سلطان سلیمان ابتدا پس از یافتن قبر امام اعظم ابوحنیفه نوح‌بن ثابت مؤسس مذهب حنفی را زیارت کرد و دستور داد آرامگاه و مسجد معظمی به نام او بسازند و سپس مرقد امام‌موسی کاظم و دیگر بزرگان اسلام را زیارت کرد و به این ترتیب رضایت‌خاطر سنی‌ها و شیعه‌ها را فراهم آورد.

اقامت در بغداد و بازگشت

سلطان سلیمان پس از فتح بغداد که به «برج‌اولیا» معروف شد زمستان را در آنجا سپری کرد و درصدد برآمد تا پاره‌ای تشکیلات را در بغداد به‌وجود بیاورد. در اثنای عزیمت از تبریز به بغداد «نیشانجی سیّد بیک» در راه وفات کرد و پس از رسیدن به بغداد سمت او به جلال‌زاده مصطفی چلبی که رئیس‌الکتّاب بود تفویض شد. اقامت در بغداد چهارماه طول کشید. ثبت اراضی صورت گرفت و تشکیلات «زعامت» و «تیمار» به‌وجود آمد. شاعر معروف «فضولی» از خاندان ترک «بیات» قصیدهٔ معروف بغداد را در این زمان تقدیم کرد.[۱۳]

به هنگام اقامت پادشاه در بغداد قبر امام اعظم و مسجد او نیز قبر حضرت عبدالقادر گیلانی و سایر مقبره‌ها و مؤسسات تعمیر شد.

به طوری که در بخش آینده نیز خواهد آمد،اسکندر چلبی به مناسبت اختلافی که با وزیر اعظم پیدا کرد روز هشتم رمضان ۹٤۱هـ.ق ۱۳ مارت ۱۵۳۵ م در بازار بغداد حلق‌آویز و اعدام شد. اقامت در بغداد چهار ماه به طول انجامید. در این میان شاه طهماسب به تبریز بازگشته، «اولا ماخان» را از ایران اخراج کرده و در نتیجهٔ، این فرد به قلعهٔ وان پناهنده شده بود. سلطان سلیمان به محض آگاهی از این ماجرا بلافاصله از

۱۳. مطلع غزل این است:

منشی حکمت که حکمیش خامهٔ حکمت‌نگار
صفحهٔ ایوان گلشن ثبت وصف هر دیار

ترجمه: منشی حکمت با خامهٔ حکمت نگار خود، وصف هردیار را به صفحهٔ ایوان نگاشته است.

بیت آخر:

گلدی مشهور عرب فتح عجم تاریخینی
گلدی برج اولیایه پادشاه نامدار

برگردان فارسی: پادشاه نامدار به برج اولیا آمد
وفتح مشهور عرب را در تاریخ عجم ثبت کرد.

بغداد حرکت کرد و در تموز ۱۵۳۵ م به تبریز رفت، سپس در سال ۱۵۳٦م / چهارم رجب ۹٤۳هـ ق از راه حلب به استانبول برگشت.[١٤]

در بارهٔ اسکندر چلبی

اسکندر چلبی بن‌موسی[۱۵]بیک که در امور مالی تبحر داشت پس از عبدالسلام بیک، «یالی کوشک» را برای سلطان سلیم ساخته بود به توصیهٔ وزیر احمد پاشا، مسئول امور مالی مملکت شد و سالیان دراز در این سمت باقی ماند. تا قبل از اقدام به جنگ اخیرالذکر، ابراهیم پاشا وزیر اعظم با او رفتاری پدرانه داشت و از نظریات و تجربیاتش بهره‌مند می‌شد. سلطان سلیمان قانونی به او اعتماد داشت و به منظور استفاده از تجربیاتش در اثنای جنگ عراقین او را به سمت کدخدای سرعسکر (وزیر جنگ زمان عثمانی) تعیین کرد و حتی به موجب نوشتهٔ «پچه وی» در اثنای حرکت از استانبول شخصی به پادشاه گفته بود: «چلبی مرد کاردان و فعالی است، با نظرش مخالفت نکنید». به همین دلیل در اثنای این جنگ، خیلی از امور با نظر او صورت می‌گرفت. حتی در جنگ مورد بحث عراقین، وزیر اعظم که در فصل زمستان در حلب به سر می‌برد هنگام عزیمت به سوی بغداد بر اساس نظریهٔ اسکندر چلبی مجبور به حرکت از طریق آذربایجان شد. برای وزیر اعظم- که مسئول امور بود و فرماندهی سپاه را به عهده داشت- عمل کردن بر اساس نظر یک سردفتردار- مسئول امور مالی- سخت ناخوش آیند و تحمل ناپذیر بود، ولی از آنجایی که این شخص از سوی پادشاه منصوب شده بود، ناگزیر دم بر نمی‌آورد. ولی از این که عملاً از نظر رتبه و تصمیم‌گیری دردرجهٔ دوم اهمیت قرار گرفته بود سخت خشمگین بود. در آشفته کردن ذهن وزیر

١٤. سه سال پس از فتح بغداد در ۹٤۵هـ ق/ ۱۵۳۸م امیر رشید پسر مقایس توسط هیئتی مرکب از وزرا و قاضی عسکر به ریاست پسرش مانی، کلیدهای بصره را همراه هدایای فراوان دیگری برای سلطان عثمانی فرستاد. از آنجایی که او تبعیت از عثمانی‌ها را پذیرفته بود سلطان سلیم به شرط ضرب سکه و خواندن خطبه به نام خود، فرمان و توق(تاجی از پر مرغ یا موی دم اسب که در زمان عثمانی از طرف سلطان اهدا می‌شد) و علم (بیرق) که نشانهٔ فرمانداری بود برای او فرستاد. سبب توسل امیر رشید به عثمانی‌ها، دفاع از موجودیت خود در مقابل پرتغالی‌ها بود که در حوالی دریای هند و تنگه هرمز به فعالیت برخاسته بودند(تاریخ عالی برگ ٤۳٦).

۱۵. در وقفیهٔ حفضه سلطان که تاریخ شعبان ۹۳ را دارد اسم پدرش «موسی» قید شده است.

اعظم نسبت به اسکندر چلبی، گذشته از مواردی که گفته شد سخنان مسئول امور مالیهٔ حلب یعنی «نقاش علی بیک» که شایع کرده بود اسکندر چلبی رشوه دریافت کرده است، تأثیر داشت و به همین دلیل ابراهیم پاشا کم‌کم از اسکندر چلبی رویگردان شد. در این گیرودار، مسئلهٔ دیگری نیز به میدان آمد که سبب شد شکاف بین آن دوعمیق‌تر شود. به این معنی که هنگام رسیدن به مرز آذربایجان و زمانی که وزیر اعظم توسط جارچیان پاره‌ای مسائل را به اطلاع لشکریان می‌رسانید، جارچی با صدای بلند می‌گفت: «دستور سلطان فرماندهٔ لشکر این است که....» در این موقع، اسکندر چلبی کدخدای فرماندهٔ لشکر دستور داد جارچی را به حضور آوردند و به او گفت: «نگو سلطان فرماندهٔ قوا» بلکه بگو «حضرت فرماندهٔ قوا».وقتی این ماجرا را به اطلاع ابراهیم پاشا رساندند بر دلگیری و ناراحتی‌اش افزوده شد.

سلطان سلیمان هنگامی که وارد تبریز شد، به صدراعظم روی کرد و پرسید: «چرا در چنین جنگ مهمی، در وسط زمستان در یک کشور بیگانه مانده‌اید و لشکر را دچار مخاطره ساخته‌اید؟»

صدر اعظم نیز بلافاصله پاسخ داد: «مگر رأی ما نیز حایز اهمیت است؟ تمام دستورات از سوی اسکندر چلبی به غلامتان داده شده و هنگام عزیمت به جنگ، ضمن توصیه به دفتردار (مسئول مالی) به غلامتان فرموده بودید مرد با تجربه‌ای است، ما نیز بارأی و تدبیرایشان عمل کردیم و کار به اینجا کشید».

این سخنان سبب دلسردی پادشاه از اسکندر چلبی شد و به دنبال حرکت پادشاه از تبریز به مقصد بغداد، از مقام خود معزول و پس از ورود به بغداد در مارت ۱۵۳۵ م/ هشتم رمضان ۹۴۱ هـ.ق به دار آویخته شد.

اسکندر چلبی به داشتن ثروت انبوه و بسیاری غلام شهرت داشت. احمد پاشا ، داماد رستم پاشا که از غلامان اسکندر چلبی بود و در تاریخ ۹۸۷ هجری به مقام صدراعظمی رسید به نویسندهٔ تاریخ عالی گفته بود: «اینک در دیوان شاهی هفت وزیر هستند که مجموع ثروت این هفت وزیر[۱۶] به پای ثروت مرحوم آقا نمی‌رسد». هنگام مرگ اسکندر چلبی در دفتر مربوط به امور غلامان، خرید شش هزار غلام توسط او ثبت شده

۱۶.هفت وزیر مورد نظر احمد پاشا عبارت بودند از : سوکوللی ، محمد پاشا، پرتو پاشا، پیاله پاشا، زال محمد پاشا، لالامصطفی پاشا، حسین پاشا و یکی هم خود احمد پاشا.

بود. همه ساله برای تأمین تن پوش غلامان و کنیزکان او یک بار کشتی پارچه از نوع «مدقال» ازطرابزون آورده می‌شد و هنگام عزیمت به جنگ عراقین ، تعداد همراهان و اطرافیان مسلحش به یک هزار و دویست تن می‌رسید.

پس از آنکه حلق آویز شد در اندرونی‌اش متجاوز از صد غلام بچه بودند. ده نفر از این غلام بچه‌ها را انتخاب کردند و به قصر سلطان فرستادند و بقیه را نیز به سایرین دادند. سلطان سلیمان که از مراتب ادب و تربیت این غلام بچه‌ها بسیار خوشش آمده بود دستور داد همهٔ آنها را از خانه‌هایی که تقسیم شده بودند جمع‌آوری کردند و به قصر آوردند، به تربیتشان همت گماشته شد. احمد پاشا وزیر اعظم- که ذکر آن رفت- و نیز وزیر دوم پیاله پاشا و از والیان گلابی پاشا، بهرام‌پاشا و روس‌حسن پاشا از این غلام زادگان بودند.[۱۷]

دربارهٔ ابراهیم پاشا وزیر اعظم

اصل و نصب ابراهیم پاشا

نظر برخی بر این است که ابراهیم پاشا ، اهل روم و یا خروات است. عده‌ای نیز بی‌آنکه نام مملکتی را ذکر کنند عقیده دارند اصالتاً فرنگی است.[۱۸]

به روایت دیگری او پسر یکی از کشتی‌رانان رومی«پارگا»* بود که از طرف راهزنان دریایی ترک اسیر شده و در حوالی مانیسه توسط زن بیوه‌ای خریداری می‌شود و پس از مدتی شاهزاده سلیمان والی مانیسه او را از آن زن می‌خرد. بنابر روایت دیگر ابراهیم پاشا که زیر نظر اسکندر پاشا، والی بسنه تحصیل کرده بود از موسیقی نیز سررشته داشت: مردی بود بسیار هوشیار، خوش صحبت و شیرین سخن. اسکندر بیک ابراهیم پاشا را هنگام کودکی به نزد سلیمان که والی کفه بود می‌فرستد و از آنجایی که ابراهیم پاشا و سلیمان همسن و سال بودند با هم بزرگ می‌شوند و پس از آنکه سلیمان به سلطنت می‌رسد او را نزد خود به استانبول آورده و به سمت خاص اوداباشی- سرپرست غلام بچه‌های خدمتگزار در قصر شاهی- تعیین می‌کند.

احراز مقام وزارت عظمی

اینک می‌پردازیم به شرح حال ابراهیم پاشا از سال ۱۵۲۳ میلادی به بعد. او که اصل و نسبش مشخص نیست، از مقام خاص اوداباشی، به بیگلربیگی روملی و وزارت

۱۷.تاریخ عالی (جلد دوم چاپ نشده) برگ ۳۸. ب. بعضی از مورخین که استنباط غلط از نوشته‌های عالی داشتند هفت وزیر نامبرده را همه از غلامان اسکندر چلبی دانسته‌اند.

* -فرنگی به کسی که از نژاد انگلوساکسون، ژرمن و یا لاتین باشد اطلاق می‌شود-م.

۱۸. در تاریخ عالی وحدیقه الوزرا اصلیت اورا از «فرنگ» می‌دانند.

* - افراد یونانی‌الاصل مقیم کشورهای اسلامی .- م

عظمی رسیده بود. این شخص که بر خلاف تمام قوانین و رسوم متداول، تا آن تاریخ به وزیر اعظمی تعیین شد، بالطبع باامور دولتی ناآشنا بود، لذا به منظور ایجاد تبحر در او در زمینه مسائل و اصول امور دیوانی، تذکره‌چی جمال زاده مصطفی بیک، مأمور شد، مصطفی بیک به خاطر کمال فضل و قدرت قلم و وقوف کامل به امور دیوانی مورد توجه یاووز سلطان سلیم و سلطان سلیمان قانونی بود.

تذکره چی‌ها در دیوان‌های وزارت عظمی تقریباً وظیفهٔ رئیس‌الکتاب دیوان همایونی را عهده دار بودند و به این ترتیب ابراهیم پاشا چگونگی انجام امور رسمی مملکتی را فرا گرفت. جلال‌زاده در این باره می‌نویسد:

«ابراهیم پاشا وقتی وزیر اعظم شد یکی از کتّاب دیوان را که به تشریفات اداری آگاهی داشت (منظور، خود نویسنده است) احضار کرد و مرا به سمت تذکره‌چی خود تعیین نمود. در اثر عدم آشنایی وزیراعظم به امور، بر تعداد شاکیان افزوده می‌شد و من و او بین خود قراری گذاشتیم به این ترتیب که اگر امور مربوط به «شرع شریف» باشد به قاضی عسکر و اگر امور مالی باشد به دفتردار- پیشکار دارایی- محول شود و اگر امری مربوط به خود او یا مقام وزارت باشد در آن صورت من- جلال‌زاده - دست به سوی قلم و دوات می‌برم، آنگاه او در می‌یابد که کار مربوط به امور دیوانی است، در این صورت باید دستور بدهد که حکم نوشته شود».

اختیارات وسیع ابراهیم پاشا

ابراهیم پاشا یازده ماه پس از احراز مقام وزیر اعظمی با خواهر پادشاه ازدواج کرد. مراسم نکاح در آت میدانی که بعداً به ابراهیم پاشا سرایی معروف شد صورت گرفت و بدین ترتیب بر ارزش او اعتبارش بیش از پیش افزوده شد. او که در این هنگام حدود سی‌سال داشت به سبب ذکاوت بسیار در اندک مدتی کارهای دولتی را قبضه کرد چگونگی عملکردش در مصر، تدابیر متخذه‌اش در آناطولی در مقابل عصیانهای شیعیان، پیروزیهایش در جنگ اروپا، موفقیتهایش در مذاکرات سیاسی- به استثنای بعضی اشتباهات- و قبضه کردن امور دولت نشان داد که رئیس حکومت شایسته‌ای است و برای آنکه بتواند در ادارهٔ کلیهٔ امور مملکتی- به استثنای افزایش حقوق و انعام و احسان- با استقلال تام عمل کند در مارت ۱۵۲۹م/ رجب ۹۵۷هـ . ق، به مقام سرعسکری- وزارت جنگ- نیز منصوب شد.[۱۹] سخنان او هنگام ملاقات با فرستادهٔ فردیناند از نظر نشان دادن نحوه اختیار و عظمت او شایان توجه است. به فرستاده‌ها گفته بود:

۱۹. سلطان سلیمان در رجب ۹۳۵ رئیس الکتّاب جلال زاده‌را احضار کرده چنین می‌فرمایند: «بنا به مشیت الهی اکناف مملکتمان گسترش یافته است. امور مهمهٔ مصالح مسلمین را نهایتی نیست و مناسب نیست که ←

«ادارهٔ امور این دولت منظم با من است، هرچه که من انجام بدهم همان است. زیراتمامی قدرت دردست من است. مأموریتها را من تعیین می‌کنم، ایالات را من تقسیم بندی می‌کنم هرچه را من تصویب کنم قطعی است و آنچه را که رد بکنم بی‌چون چراست. سلطان بزرگ اگر قصد احسان داشته باشد و بخواهد اکرام کند اگر من آن را تائید نکنم انجام نگیرد. زیرا همه چیز جنگ و صلح، ثروت و قدرت دردست من است.»

تمامی این گفته‌های ابراهیم پاشا مقرون به حقیقت بود. زیرا در فرمانی که در ماه مارت ۱۵۲۹ م دایر بر انتصابش به وزارت جنگ از سوی سلطان سلیم به او داده شد صراحتاً قید شده بود که صلاحیت و قدرت انجام هر کاری را دارد.[۲۰]

عنوان سرعسکر سلطان

وزیر اعظم ابراهیم پاشا از اختیارات وسیعی که به او داده شده بود سوء استفاده کرد و با این عمل سلاح‌تیزی به دست مخالفینش داد. به هنگام جنگ عراقین به تشویق اولاماخان کلمهٔ سلطان را به عنوان سرعسکر افزود. اولاماخان به ابراهیم پاشا می‌گوید: «وقتی خانها ووالیان شاه عجم عنوان سلطانی دارند، آیا برای وزیر اعظم پادشاه عثمانی که فرمانروا و مالک شرق و غرب است عنوان سلطانی چیز زیاده‌ای است؟» و از آن پس در فرمانها و منشورهای منتشره به نام پادشاه عنوان «سرعسکر سلطان» قید می‌شود.[۲۱] گذشته از آن در امریه‌های اعلام شده توسط جارچی‌ها در اردوگاه نیز از همین عنوان استفاده می‌شود و به طوری که قبلاً گفتیم جلوگیری اسکندر چلبی از ذکر این عنوان سبب برآشفته شدن او می‌شود.

خرم سلطان و ابراهیم پاشا

پس از آنکه اسکندر چلبی در بغداد به دار آویخته شد، پادشاه از این بابت ناراحت و متأثر شد ولی عکس‌العملی از خود در مورد ابراهیم پاشا نشان نداد، لکن این مسئله به منزلهٔ اولین گامی بود که به زیان وزیر اعظم برداشته شد. آن عامل اصلی که سبب شد ابراهیم پاشا دچار مخاطره شود. خرم سلطان زن سوگلی سلطان سلیمان بود. این زن با

← در هر امری شخص خودمان مباشرت کنیم، به منظور تنفیذ و اجرای مهمات دینی و دولت، ابراهیم پاشا به سمت سرعسکری تعیین گردیده است ، به منظور انقیاد و متابعت بندگانمان از او، یک فرمان شریفه تسوید(پیش نویس.م) کرده به حضورمان بیاور. فردای آن روز به حضور معلّایشان معروض و به سمع همایونی رسید قبول فرمودند و او- ابراهیم پاشا- قرین احسان شد.....» **طبقات الممالک** صفحهٔ ۳۱۵.

۲۰. متن این فرمان عیناً در طبقات الممالک و منشئات فریدون بیک نقل شده است.

۲۱. طبقات الممالک صفحهٔ ۵۸۳. پاره‌ای از خان‌های کرد آناطولی شرق و بعضی والیان ایران لقب «سلطان» داشتند. از این روی، اولاماخان، ابراهیم پاشا را به استفاده از این عنوان تشویق کرده بود، ولی مخالفین ابراهیم پاشا چنین وانموده کرده بودند که ابراهیم پاشا از اختصاص لقب سلطان که پادشاه در فرمانها و سکه‌ها از آن استفاده می‌کند منظور خاصی را دنبال می‌کند.

زیبایی خود و با سه پسری که (محمد، سلیم، و بایزید) برای سلطان سلیمان آورده بود تمامی محبت شاه را به خود اختصاص داده بود. تمام همّ خرم سلطان بر این بود که پس از مرگ سلطان سلیمان از میان پسرانش«بایزید»جانشین پدرشود. حال آن که پای شاهزاده مصطفی در میان بود و ابراهیم پاشا نیز از او طرفداری می کرد، بدین جهت نخستین اقدام خرم سلطان از میان برداشتن وزیر اعظم بود. زمزمهٔ مخالفان ابراهیم پاشا دایر بر این که او علیه سلطنت مشغول اقداماتی است به گوش شاه رسید و ماجرای قتل اسکندر چلبی نیز مزید بر علت شد.[۲۲]

قتل ابراهیم پاشا

ابراهیم پاشا دوماه ونیم پس از آنکه از جنگ بغداد به استانبول برگشت طبق معمول، که گهگاه به قصر دعوت می‌شد شب بیست ودوم رمضان ٦ مارت ١٥٣٦ م به قصر دعوت شد. شب هنگام که در آپارتمان وزارت اعظمی واقع در قصر خوابیده بود، جلاد علی مأمور قتل او شد وشبانه به معیت چند نفراورا درخواب خفه کرد.[۲۳]

صرف هزینهٔ بسیار درراه بغداد توسط ابراهیم پاشا و نحوهٔ رفتارش با اشخاص بی سروپا ، توجه پادشاه رابه خود جلب کرده بود، حتی یک روز پادشاه به ایازپاشا وزیر اعظم اظهار می‌دارد، آنان که می گفتند ابراهیم پاشا چشم به سلطنت دارد ودشمن دین ودولت است راست می گفتند.[۲٤] با این همه، تمامی اظهارنظرها دربارهٔ اینکه او قصد سلطنت داشت بیهوده وساختگی بود.

بنا به نوشته عالی ونیز حدیقةالوزرا به نقل از عالی، قبر ابراهیم پاشا درتکیهٔ جان

۲۲. اسکندرچلبی‌شب همان‌روزی که‌به دار آویخته شد، به خواب سلطان سلیم می‌آید سلطان در خواب می‌بیند که اسکندر چلبی با ریسمانی دردست به سوی او [illegible] گوید: «ای ظالم من بیگناه را چرا با تحریک یک مفسد کشتی؟» و قصد خفه کردن او را می‌کند. سلطان سلیم با وحشت از خواب پریده، از بابت قتل اسکندر چلبی بسیار متأثر می‌شود. تاریخ عالی برگ ۳۸. ب.

۲۳. *تاریخ عالی*(جلد دوم چاپ نشده) برگ ۳۹ ب.

۲٤. *تاریخ عالی* جلد دوم (چاپ نشده برگ ۳۹ ب. عالی ضمن نقل این گفتگو می‌نویسد: «اگرچه اومتهم به این بود که به ملک نظر داشت لکن به تحقیق عقلا این اتهام خلاف واقع بود» مورخ عالی ضمن عنوان کردن این مسئله می‌افزاید که آنچه سبب قتل وزیر اعظم شد زیاده‌رویها وبعضی اعمال خلاف قاعدهٔ او دراستفاده از اختیارات بیش از حد اعطا شده از سوی پادشاه بود. در کتب تاریخ مجار عنوان شده است که ابراهیم پاشا قصد داشت با ساقط کردن پادشاه از مقام سلطنت، خود به جای اوزمام امور را دردست بگیرد وحتی می‌نویسد که دراین باره با شارل کن مکاتبه نیز داشته است که همهٔ نظرات شایعهٔ ساخته وپرداختهٔ مخالفین ابراهیم پاشا بود. با این همه شک نیست که سلطان سلیمان دراواخر، از برخورد با ابراهیم پاشا احتراز می‌کرد ونسبت به او مشکوک بود.

فدای «گالاتا» قرار دارد.[45] آرتو توماس می‌نویسد که جسدش را دردریا انداختند ودرسجل عثمانی قید شده است که در اوخ میدانی (میدان تیر) مدفون است. باتوجه به این که روایت می‌شود با سلطان سلیمان هم سن وسال بود، بنابر این، به هنگام مرگ چهل وپنج تا چهل وشش سال داشت.

سلطان سلیمان به هنگام بازگشت از جنگ «قورفو» در نزدیکیهای «سرز» محی‌الدین قاضی عسکرآناطولی و «قدری افندی» قاضی عسکر روملی رانزد خود فراخوانده و درمعیت ومصاحبت آنها به راه ادامه می‌دهد، آنها دراثنای راه، علت قتل داماد ابراهیم پاشا را که به صورت رازی درآمده بود از سلطان سلیم سئوال کردند، پادشاه از این سؤال سخت ناراحت شده و هردو قاضی عسکر رامعزول و سپس ابومسعود، قاضی استانبول رابه سمت قاضی عسکر روملی وقاضی مصر، چیوی‌زاده را به مقام قاضی عسکری آناطولی منصوب می‌کند.[46]

جنگ با ایران و معاهدهٔ اماسیه

هنوز دولت ایران و عثمانی به توافق نرسیده بودند که در سال ۱۵۳٤م تبریز و در ۱۵۳۵م بغداد به تصرف دولت عثمانی درآمد. بعدا تبریز به دست صفویه افتاد و بغداد در تصرف عثمانی‌ها باقی ماند و از این تاریخ به بعد اختلاف بین دو دولت به حد نهایت رسید، اما چون دولت عثمانی به جنگی که مجدداً با فردیناند آغاز شده بود اهمیت بیشتری می‌داد مسئله ایران در درجه دوم اهمیت قرار گرفت و شاه طهماسب نیز با استفاده از این موقعیت، بسیاری از نقاط را پس گرفت.

پناهنده شدن القاص میرزا

در همین زمان، القاص میرزا، برادر شاه طهماسب و والی شیروان برای احراز مقام سلطنت، علیه برادرش دست به اقدام زد، ولی بر اثر عدم موفقیت در این قصد به حوالی دربند و قیچاق گریخت و بعداً وارد کفه شد و با یک کشتی به استانبول آمد. (۹٤۵ﻫ ق/۱۵٤۷م).

٤۵. *عالی* در این باره چنین می‌نویسد (برگ ۹۷)... برای همه متفقاً عیان است که در قصر به قتل رسید. مرگش اعلام نشد و درمزاری نامعلوم دفن گردید. توسط بعضی از خواصش منقول است که درگالاتا ودرجوار تکیهٔ جان فدا، مدفون است. دربالای سراین مزار درخت ارغوانی است. دراین که این قبر به وزیراعظم تعلق دارد شکی نیست...»

٤٦. *عطایی*.ذیل شقایق صفحهٔ ۱۸٦.

حرکت به سوی ایران

دولت عثمانی به سبب اختلافی که با ایران داشت درباره القاص میرزا، مراتب احترام بسیار به جای آورد و خواه به تشویق او و خواه به منظور بازپس گرفتن نقاطی که به دست شاه طهماسب افتاده بود در نیسان سال ۱۵۴۸م/ صفر ۹۵۵هـ ق، لشکر عثمانی به فرماندهی‌شخص‌پادشاه به سوی ایران به حرکت درآمد. قبل از حرکت، اولاماپاشا از روملی به استانبول احضار و به فرمانداری ارض روم و نیز سمت وزیر القاص میرزا منصوب و به مرز اعزام شد.

لشکر عثمانی تحت فرماندهی پادشاه برای سومین بار وارد تبریز شد، سپس قلعهٔ وان که به تصرف ایرانی‌ها درآمده بود پس از نه روز محاصره فتح شد. (آگوست ۱۵۴۸م) شاه طهماسب طبق عادت معمول به میدان نیامد، لذا لشکر به منظور عزیمت به سوی حلب بازگشت و در این اثنا القاص میرزا مامور حمله به کاشان. قم و اصفهان شد.

پس از بازگشت نیروهای عثمانی شاه طهماسب که به میدان آمده بود در حوالی دریاچه وان تاخت و تازی کرد ولی بخش عمده نیروهایش متلاشی شد.

فتوحات گرجستان

به مناسب عرض اندام مجدد طهماسب خان، پادشاه که زمستان را در حلب می‌گذرانید در سال ۱۵۴۹ م با لشکر خود به دیار بکر آمد.

گرجی‌ها که بین دو دولت قرار گرفته بودند گاهی به سوی عثمانی‌ها متمایل می‌شدند و گاهی نیز که ایجاب می‌کرد رو به سوی ایرانی‌ها می‌آوردند. به سبب این موضع دو پهلو نیز به علت تجاوزات آنها در زمانی که دولت عثمانی درگیر مسائل اروپا و دریای مرمره بود، پادشاه تصمیم گرفت تا حق آنان را کف دستشان بگذارد. لذا خود در دیار بکر ماند و وزیر دوم احمدپاشا را به سوی گرجستان اعزام کرد.

طی یک ماه و نیم، بیست قلعه مهم و در رأس آنها «تورتوم» و «آقجه قلعه» به تصرف درآمد. ادارهٔ امور این قلاع به یکی از امرا محول شد و چون هیچ عکس‌العملی از شاه طهماسب دیده نشد قوایی که به گرجستان اعزام شده بودند به اتفاق سایر نیروها به استانبول بازگشتند.

پس از بازگشت نیروهای عثمانی به استانبول، طهماسب‌خان مجدداً دست به فعالیت زد و کوشید تا قلاع «ازجیش»، «عادل‌جواز»، «برقیری» و «اخلاط» را به تصرف درآورد. همزمان با آن با اسماعیل میرزا پسر طهماسب در حوالی ارض‌روم به موفقیتهایی نایل شده بود.

عزیمت مجدد برای جنگ با ایران

هنگامی که این اخبار به استانبول رسید نیرویی به فرماندهی رستم پاشا وزیر اعظم به سوی ایران اعزام شد، ولی وقتی به پادشاه خبر رسید که در اثنای راه ایران، بین ینی‌چری‌ها سخنانی در حمایت از شاهزاده مصطفی والی قرامان ردوبدل شده است به رستم‌پاشا دستور داده شد که بازگردد. دراواخر اگوست ۱۵۵۳م شخص شاه عازم جنگ با ایران شد و همانطوری که بعدا شرح آن خواهد گذشت دستور داد پسرش شاهزاده مصطفی را که می‌گفتند چشم به سلطنت او دوخته است در «قونیه ارگلی سی» خفه کردند و از آنجا به حلب رفت. از آنجایی که سلطان سلیمان در اواخر آگوست از استانبول حرکت کرده بود هنگامی که وارد حلب شد فصل زمستان فرارسیده بود. چون رستم‌پاشا وزیر اعظم در مرگ شاهزاده مصطفی دست داشت از وزارت عظمی معزول و قرااحمد پاشا وزیر دوم به جای او منصوب شد. تا فرارسیدن بهار در حلب ماندند و سپس از راه دیار بکر، ارز روم و قارص وارد ایران شدند. با وجود دعوت به جنگ، شاه طهماسب به میدان نیامد و در نتیجه نخجوان، ایروان و قره‌باغ ضبط و تخریب شد.

متارکه با ایران و پیمان آماسیه

پادشاه در ارز روم بود که ایلچی شاه طهماسب به همراه نامه‌ای مبنی بردرخواست متارکه به ارز روم آمد و به این ترتیب خصومت بین طرفین پایان پذیرفت.

در ایلول سال ۱۵۵٤م سپاه عثمانی به سیواس و سپس به اماسیه رفت و به منظور سپری کردن زمستان در آنجا مستقر شد. در همین زمان، یعنی در نهم جمادی‌الاخر ۹٤۳هـ.ق/ اواخر ۱۵۵۵م سفرای ایران به اماسیه آمدند و امور مربوط به صلح فیصله یافت و خصومت و جنگ سی و هفت ساله پایان گرفت و در ۲٦ مائیس ۱۵۵۵م/ هشتم رجب ۹٦۲هـ ق معاهدهٔ اماسیه به امضا رسید.

به موجب این معاهده، آذربایجان و مرکز آن تبریز، آناطولی شرقی و عراق عرب در اختیار عثمانی‌ها قرار گرفت. این توافق که برای نخستین بار بین عثمانی‌ها و صفویه منعقد شد مدت بیست و پنج سال یعنی تا ۱۹۷٦م که شاه طهماسب وفات یافت و اوضاع ایران آشفته شد به قوت خود باقی ماند.

فصل ۲۵

فعالیت دریایی ترک‌ها در دوران سلطنت سلطان سلیمان قانونی

اروج رئیس و خضر رئیس

این دو برادر از یک خانوادهٔ ترک و اوجاق‌زاده بودند. یعنی پدروپدربزرگشان «تیمارلی سپاهی» بودند که درقصبه‌ای به نام «ینی جهٔ واردار» واقع در بین سلانیک و منستره زندگی می‌کردند. در سال ۱٤٦۲م در زمان سلطان محمد فاتح، جزیرهٔ مدللی از تصرف خاندان جنوایی خارج شد و در بین تیمارلی سپاهی هایی که به آن جزیره اعزام شدند یعقوب پدر خضر و اروج نیز دیده می‌شدند.

یعقوب سپاهی، چهارپسر به اسامی اسحق، اروج، خضرو ایلیاس داشت که از بین آنها، نخست اروج رئیس، هوس دریانوردی کرد وبایک کشتی به همراه برادرش ایلیاس به راهزنی دریایی پرداخت. بعداً خضر نیز با کشتی دیگری مثل برادرش دست به راهزنی دریایی زد.

ماجراهای اروج رئیس

از میان برادران، اروج رئیس، در سواحل آناطولی سوریه ومصر مشغول فعالیت بود و خضر رئیس در سواحل دریای اژه و سلانیک فعالیت می‌کرد. دراثنای یکی از سفرها، کشتی اروج مورد حملهٔ یک کشتی مربوط به شوالیه‌ها قرار گرفت ، درنتیجه

جنگی که درگرفت ، برادرش الیاس کشته شدوخود به اسارت درآمد و درقلعه‌ای به نام «بوردوم» که متعلق به شوالیه‌ها بود، محبوس شد و پس از مدتی باهمت برادرش خضر رئیس از اسارت رهایی یافت[1] .

اروج رئیس، اندک زمانی پس از این ماجرا وارد خدمت دولت ممالیک شده، فرماندهی یک کشتی بزرگ را به عهده گرفت. بعداً به منظور فعالیت دردریای مرمره با اخذ موافقت شاهزاده قورقود، والی انطالیه با یک کشتی واردعمل شد و ازآن پس فرصت هیچ اقدامی رابه شوالیه‌های رودس نداد.

اروج رئیس دردریای مرمره وحشتی بردل دشمنان انداخته بود، شوالیه‌ها به منظور دستگیریش به تعقیب او می‌پردازند، تا اینکه به هنگام لنگرانداختن دریکی از سواحل به او حملهور می‌شوند. اروج رئیس به ساحل رفته، نجات می‌یابد، ولی کشتی اوبه دست شوالیه‌ها می‌افتد. اروج رئیس این بار نیز به شاهزاده قورقود که والی مانیسه شده بود، مراجعه می‌کند و به دستور اویک کشتی بزرگ در ازمیر ساخته، مجدداً در آبهای دشمن به راهزنی می‌پردازد، منتها این بار به توصیهٔ قورقود، حوزهٔ فعالیتش سواحل ایتالیا می‌شود.

اروج رئیس پس از مدتی فعالیت در سواحل ایتالیا با کشتیهایی که از دشمن به تصرف خود درآورده بود، به جزیرهٔ مدللی آمد. دراین اثنا شاهزاده قورقود دراثر اینکه پدرش قصد تفویض سلطنت به برادرش شاهزاده احمد را کرده بود از او دلگیر شده به مصر رفت. اروج رئیس با آگاهی از این مسئله مدللی را ترک گفت وبه سواحل مصر رفت و زمستان را آنجا به سربرد.

فعالیتهای اروج و خضر درسواحل افریقا

اروج رئیس به جزیرهٔ «جربه» واقع درخلیج گابس- مابین ترابلس غربی و تونس- رفت و به اتفاق برادرش خضر رئیس، آنجا را مرکز خود قرارداد. (۹۱٦ھ ق/۱۵۱۰م).

۱.عالی مورخ در یکی از آثار خود به نام **لجةالابرار** از قول خیرالدین بارباروس دراین باره می‌نویسد که اروج رئیس، پس از دستگیری توسط شوالیه‌ها در قلعهٔ بوردوم زندانی می‌شود. شوالیه‌ها درمقابل آزادی او هزارسکهٔ طلا فدیه می‌خواستند. روزی اروج رئیس، از قلعه، خود رابه دریا پرتاب کرده، نجات می‌یابد و خود را به انطالیه می‌رساند. در آن ایام نزد شخصی به اسم علی که صاحب کشتی بود به شغل بادبانچی مشغول می‌شود وبعداً یک کشتی دست وپا کرده وبازمی‌گردد. برگ ۳۲.

هنگامی که خضررئیس درسواحل روملی و جزایر مشغول راهزنی دریایی بود، سلطان سلیم حکمران جدید به خاطر خروج برادرش قورقود از کشور توسط کشتی، ورود و خروج تمام کشتیها را درمملکت ممنوع اعلام کرد، از این روی، خضر رئیس فعالیت خود را بین ترابلس غربی و «پرموزه» متمرکز ساخت و بعداً به جزیرهٔ جربه رفت و بابرادرش اروج رئیس شروع به همکاری کرد.

ایجاد پایگاه درساحل افریقا

به این ترتیب دو برادر به یاری هم به دریانوردی پرداختند، از آنجایی که اروج رئیس درمقایسه بابرادرش باتجربه‌تر بود، سرپرستی امور به این دریانورد ارزنده- که افراد نیروی دریایی عثمانی به او لقب باباروج داده بودند- واگذار شد و بدین‌سان بافرماندهی یک ناوگان کوچک فعالیت خود را گسترده‌تر کرد.

دو برادر، ضمن مراجعه به ابوعبداله محمد خامس، سلطان تونس که از خانواده بنی‌حفص بود و تسلیم هدایایی به او درخواست کردند که «هال‌کولواد» (گولته) که اسکلهٔ تونس بود، به عنوان اقامتگاه برای آنان درنظر گرفته شود.[۲]

سلطان تونس، هال‌کولواد را دراختیار آن دو برادر گذاشت، به شرط آنکه یک پنجم غنایمی را که به دست می‌آورند به او تسلیم کنند.

نخستین سفر مشترک این دو برادر درسال ۱۵۱۳ انجام گرفت که بسیار موفقیت‌آمیز بود و از آن پس موفقیت همچنان ادامه یافت و به این ترتیب شهرت دوبرادر، ترس دردل راهزنان دریایی انداخت.

دراین میان از راهزنان دریایی ترک، هفت رئیس معروف باکشتیهای جمعی خود بایکدیگر متحد شده، یک ناوگان مجهز راهزنی دریایی را به وجود آورده بودند. قورداوغلی مصلح‌الدین و محی‌الدین رئیس برادرزادهٔ کمال رئیس از آن جمله بودند.

باباروج و برادرش به منظور استفاده از شبه‌جزایر دولت عثمانی، تسلیم هدایا به شاه عثمانی را از یاد نمی‌بردند، به طوری که یک بار پس از تقدیم هدایایی توسط محی‌الدین رئیس به خدمت یاووزسلطان‌سلیم، او نیز دوکشتی بزرگ مجهز به آنها انعام و اکرام کرد.

۲. هال‌کولواد اسکلهٔ تونس و یکی از دو قلعهٔ مربع شکلی بود که از یکدیگر یک میل فاصله داشتند. این قلعه از کانال باریک و کوتاهی که دریاچهٔ تونس و دریا را به هم می‌پیوست، حفاظت می‌کرد. از دو قلعهٔ مذکور، آنکه درسمت ساحل قرار داشت «سوبرجی» و دیگری هال‌کولواد نام داشت.

رل مهم دو دریانورد ترک درافریقا

انحطاط دول اسلامی[3] درسواحل آفریقا، سلطان‌نشینی اسپانیا را تحریک به تصرف پاره‌ای از نقاط موجود درسواحل آفریقا کرد.

در این اثنا هیئتی از جزایر نزد اروج و خضر که درهال کولواد جای گرفته بودند و مرکز آنان بود آمده از آنان درخواست کرد که نسبت به راندن اسپانیا از «بجایه»[4] اقدام کنند که دوبرادر به آن حوالی حرکت کردند. هرچند قادر به طرداسپانیایی‌ها از آنجا نشدند، ولی نخست «چیچل» را که در شصت مایلی بجایه قرار داشت به تصرف درآورده، سپس به سبب درخواست کمک جزایر، از راه زمینی به آن سوی حرکت کرده، وارد جزایر شدند و آنجا را اشغال کردند. (۱۵۱٦ میلادی).

اشغال جزایر و حکمرانی اروج رئیس

تصرف جزایر توسط اروج رئیس و خضررئیس حادثه مهمی بود. پس از این حادثه، اسپانیایی‌های مستقر در جزایر به جزیره «نپون» که روبروی جزایر بود پناهنده شدند و از شارل کن کمک خواستند. شارل‌کن که درآن تاریخ هنوز پادشاه اسپانیا بود ناوگانی به جزایر گسیل داشت، ولی موفق به اخراج اروج رئیس از آنجا نشد.

اروج رئیس به محض تصاحب جزایر، خود را حکمران اعلام کرد و کوشید تا دامنه نفوذش را گسترش دهد. اسپانیایی‌ها باتصرف «تلمسان» واقع در شرق جزایر که از آبادترین و زیباترین شهرها بود و نیز باتصرف اسکله آن یعنی بندر «اوران» حکمرانان تلمسان را که از خاندان بنی‌زیاد بودند، تحت نفوذ خود درآورده بودند.

اسپانیایی‌ها که با توسل به جنگ، موفق به پس گرفتن الجزایر از بابااروج نشده بودند، امیر تلمسان را مامور کردند که از راه زمینی نسبت به تصرف آن اقدام کند، اما اروج رئیس که قبلاً از این تصمیم آگاه شده بود، تلمسان را به تصرف درآورد. امیر تلمسان که به اسپانیایی‌ها پناهند شده بود، با نیرویی مرکب از اسپانیایی‌ها و مسلمانان درصدد پس گرفتن تلمسان برآمد.

۳. از جمله دولتهای مسلمان شمال آفریقا می‌توان از خاندان بنی‌حفص درتونس، بنی زیان درالجزایر و بنی‌مورین درمراکش را نام برد.

٤. «بجایه» که امروزه به نام «بوجی» معروف است، درشرق جزایر و در کنار دریا قرار دارد.

مرگ اروج رئیس

اروج رئیس درتلمسان ماند و به دفاع از آنجا پرداخت، ولی در اثر شدت محاصره شهر توسط اسپانیایی‌ها و نیز کمک محلیها به محاصره کنندگان،پس از شش ماه پایداری درصدد برآمد تا با شکافتن خط محاصره، خود را به جزایر برساند، ولی در اثنای این اقدام از دو نقطه بدن زخمی و کشته شد. (۹۲۴هـ ق/ ۱۵۱۸ م). در کتیبه موجود در قلعه چرچل و یا شرشل که در سال وفات اروج رئیس به دستور او ساخته شده بود، جملاتی دایر بر حکمرانیش ثبت شده است.[۵] او هنگام مرگ چهل و شش سال داشت و پس ازمرگش حکمرانی جزایر به برادرش خضررئیس رسید[۶].

سلطنت خضر رئیس در جزایر

پس از مرگ بابا اروج که «فرنگ»ها او را بارباروس می‌خواندند، ـاین نام به خضر رئیس نیز اطلاق شد- اسپانیایی‌ها و امیر تلمسان که قصد بیرون راندن ترکها از جزایر را داشتند، بدون فوت وقت، نیروهایی گردآورده به سوی جزایر حرکت کردند.

خضر رئیس نیروهای خود را گرد آورد و مقدمات دفاع را فراهم ساخت. فرماندهٔ ناوگان اسپانیا، دریاسالاری به نام «هوگو دومونکادا» درصدد برآمد تا جزایر را هم از راه خشکی و هم از راه دریا تحت محاصره درآورد. اسپانیایی‌ها با یک نیروی بیست هزار نفری جزایر را به محاصره درآوردند، ولی موفق نشدند و با یک نیروی شش هزار نفری برگشتند. و «ابوهامو سوم» امیر تلمسان و متفق اسپانیایی‌ها نیز که از راه خشکی به سوی جزایر رفته بود، مغلوب شد و گریخت. با همهٔ این موفقیتها، خضر رئیس دریافت که موقعیت بسیار حساس است و دانست که با یک مشت ترک نمی‌تواند هم در مقابل

۵.درکتیبه برج چرچل که تاریخ ۹۲۴ هـق /۱۵۱۸م را دارد با آوردن عناوین: القائم به امرالله المجاهدفی‌سبیل‌الله اروج ابن یعقوب اشاره شده است. متن این کتیبه درصفحه ۱۲ کتاب گابریل کولن در مورد کتیبه‌های ترک موجود درآفریقا و عربستان که در سال ۱۹۰۱ م درپاریس منتشر شد موجود است.

۶.«دیار جزایر غرب را یک غازی به نام اروج بیک از ابناء روم (اهالی آناطولی) به ضرب شمشیر جهانگیر تسخیر کرد و در تاریخ ۹۱۶هـ ق با نام سلطان اروج ملقب شد و در سنه ۹۲۲ هـ ق وفات یافت و برادرش خیرالدین بیک جانشین برادرشد. بابیست کشتی آمد بنده خوان سلطانی و میرمیران آن دیار گردید.» (تاریخ عطائی، صفحه ۹۴).

شارل‌کن و هم در برابر اهالی محلی مقاومت کند، لذا بـه مـنظور بـه دست آوردن یـک پشتیبان به دولت عثمانی مـتوسل شد و در سال ۹۲۵ هـ ق/ ۱۵۱۹. م چهـار کـشتی حامل هدایای بسیار به استانبول فرستاد[۷].

توسل خضر رئیس به عثمانی‌ها

یاووزسلطان سلیم که از این اقدام ـ توسل به عثمانیها ـ خشنـود شده بـود، مـقدار معتنابهی لوازم جنگی و وسایل کشتی برای خیرالدین خضـر رئـیس، سلطـان جـزایر فرستاد. علاوه بر این وسایل، از طرف سلطان سلیم فـرمان امـارت و سه هـزار سربـاز فرستاده شد و نیز اجازه داده شد که خضربیک در آناطـولی بـه مـیزان احتیـاج، سربازگیری کند.

شارل کن به منظور تصرف جزایر، پنجهزار سرباز و چهل فرزند کشتی اعزام کـرد ولی موفق نشد و ناوگانش نیز نابود گردید. تحت نفـوذ عـثمانیها درآمـدن بـارباروس (خضر رئیس) از حکمرانان تونس و تلمسان سلب آسایش کـرد. آنان مـی‌کـوشیدند تـا اهالی جزایر را به شورش علیه خضر رئیس برانگیزند.

دو برادر حکمران تلمسان به نامهای مسعود و عبداله به «فـاس» گـریخته بـودند. مسعود مدت زمانی به یاری خیرالدین خضر، حکمران تلمسان شد، ولی علی‌رغم پیمانی که با خضر رئیس بسته بود با اسپانیایی‌ها به توافق رسید، خضر رئیس که از ایـن اقـدام مشکوک شده بود، به جای مسعود، برادرش عبدالله را بـه حـکمرانی تـلمسان مـنصوب کرد و به این ترتیب تلمسان را تحت نفوذ خود درآورد و برای محافظت این حکمران که به ابومحمد عبداله ثانی معروف شده بود، حدود یکصد و پنجاه محافظ ترک مأمور کرد.

ترک جزایر توسط خیرالدین و اشغال مجدد آن

در جزایر ابن‌القاضی با تحریک حکمران تونس دست بـه شورش زد، ولـی مـغلوب شد، اما در اثر شورشی که در شهر به وقوع پیوست، قصر خیرالدین توسط شورشیان بـه

۷.خیرالدین (خضر رئیس) درصدد بود که شخصاً به دربار عثمانی برود، ولی علما و تجار و سایر مقامات جزایری که با او هم‌پیمان بودند از وی خواستند که در جزایر بماند. این مقامات عـریضه‌هـایی مـبنی بـر درخواست کمک از دولت عثمانی به دربار آن دولت ارسال داشته‌اند که در موزهٔ توپقاپی تحت شمارهٔ ٦٤٥٦ نگهداری می‌شود.

محاصره درآمد، ولی شورشیان موفق نشدند گزندی به او برسانند، بین ترکها و عربها و اهالی محلی نفاق و اختلاف افتاد، قلاع تابع جزایر به تصرف درآمد و منابع درآمد نقصان یافت. از این‌رو، خیرالدین ناگزیر از ترک جزایر شد و به منظور آغاز مسافرتهای دریایی به «چرچل» عقب نشست. (۹۳۰ هـ. ق/۱۵۲٤ م).

چند سال بعد در اثر درخواست و اصرار عده‌ای به سوی جزایر حرکت کرد و ابن‌القاضی را مغلوب کرد و طرفدارانش را پراکنده ساخت و به این ترتیب پس از سه سال باز جزایر را به تصرف خود درآورد.

از آنجایی که خیرالدین رئیس، امیر جزایر بود، هنگامی که شخصاً عازم جنگ نمی‌شد، ناوگان مجهز خود را به فرماندهی یکی از کاپیتانهایش به نام آیدین رئیس به جنگ دریایی با اسپانیاییها اعزام می‌کرد. در یکی از جنگهای آیدین رئیس با اسپانیولی‌ها غنایم بسیاری به دست آمد که بخشی از این غنایم از طرف سلطان جزایر به استانبول فرستاده شد.

نخستین مجادلهٔ امیر خیرالدین با آندره آدوریا

در سال ۱۵۱٦ م و در زمان اروج رئیس با وجود اشغال جزایر، نپون یا «آدادقلعه» واقع در نزدیکی جزایر هنوز در دست اسپانیولی‌ها بود. خیرالدین بارباروس، آدادقلعه را به تصرف درآورد و جزایری‌ها نفس راحتی کشیدند. با تصرف نپون یکی از ماهرترین دریانوردان دریای مرمره به نام دریاسالار آندره آدوریا که اصلاً سویسی بود و به خدمت اسپانیولی درآمده بود به جزیرهٔ چرچل یا شرشل حمله برد، ولی حملهٔ او دفع شد. به دنبال این حمله، بارباروس با سی و پنج کشتی به دریا آمد و ضمن کوبیدن سواحل دشمن و به دست آوردن غنایم بسیار، باز گشت.

بارباروس ضمن این جنگ، اسرایی نیز از دشمن گرفته بود، از یکی از اسرا دربارهٔ آمادگیهای فرماندهٔ اسپانیولی اطلاعات لازم را کسب و نسبت به آن، تدابیر لازم اتخاذ کرد و به تدارکات جنگی خود افزود و سنان رئیس را که در جزیرهٔ جربه بود، به یاری طلبید و همزمان با آنان تعداد کشتیهای ناوگان خود را به چهل و هشت فروند افزایش داد. تعداد کشتیهای آندره‌آدوریا ـ با بیست کشتی که پادشاه فرانسه داده بود ـ به شصت فروند می‌رسید. دریاسالار اسپانیایی با این ناوگان به جزیرهٔ شرشل حمله برد، ولی با مقاومت شدیدی مواجه شد و به محض آگاهی از حرکت بارباروس عقب نشست.

انتقال مسلمانان آندلس توسط خیرالدین بارباروس به سواحل افریقا

پس از این واقعه، هنگامی که بارباروس با حکمران تلمسان درگیر بود، آندره‌آدوریا نیز با ناوگان خود به سواحل موره رفته بود. بارباروس با استفاده از غیبت آندره‌آدوریا با اعزام پانزده کشتی درصدد برآمد تا مسلمانان مستقر در سواحل اسپانیا را به سواحل افریقا منتقل کند. مامورین اعزامی بارباروس ضمن ضبط کشتیهای دیگری در سواحل اسپانیا، این مسلمانان را به سرعت سوار کشتیها کرده، به این ترتیب شصت هزار مسلمان آندلسی را به حوالی جزایر منتقل کردند.

هنگامی که کشتیها عازم جزایر بودند، در حوالی جزیرهٔ قویونلوجه حدود پانزده فروند از کشتیهای اسپانیولی درصدد دزدیدن کشتیهای ترک برآمدند که ناموفق ماندند و چهارده فروند از این کشتیها به تصرف ترکها درآمد. ظلمی که در اسپانیا نسبت به مسلمانان روا می‌شد، فوق تحمل بود. در اثر استعداد مسلمانان اسپانیا از بارباروس امیر جزایر، خیرالدین حدود سی و شش کشتی را مجهز کرد و نیرویی به سواحل اسپانیا اعزام کرد، از میان مسلمانان اسپانیا، پسرها، زنان و بچه‌ها به حوالی آفریقا منتقل شدند و جوانهای مسلمان به همراه تعدادی از نیروهای بارباروس در آنجا مانده، وضع دفاعی به خود گرفتند.

خیرالدین بارباروس پاشا

دعوت از بارباروس برای ورود به خدمت عثمانیها

هنگامی که ارتش عثمانی سرگرم جنگ آناطولی بود، آدوریا به سواحل موره و قلعهٔ قورون هجوم آورد. با نیرنگ و نیز خیانت رومی‌ها و آلبانی‌های ساکن قلعه در سال ۱۵۳۲ م آن جا را تصرف کرد و بعد پاتراس و اینه بختی را نیز گرفت و به همین سبب پس از بازگشت از جنگ آناطولی به منظور بازپس گرفتن قورون، یحیی پاشازاده محمدبیک مامور شد و با تدبیر او بین محافظین رومی و آلبانی و فرنگ قلعه اختلاف افتاد و در نتیجه قورون، باز پس گرفته شد.

با آنکه عملکرد نیروی زمینی سپاه عثمانی فوق‌العاده موفقیت‌آمیز بود ولی از نظر نیروی دریایی هنوز چنانچه باید و شاید به قدرت و توانایی دست نیافته بود. دولت عثمانی که صاحب سواحل گسترده‌ای شده بود، وجود دشمنان و رقبایی چون شارل کن پادشاه اسپانیا و امپراتور آلمان می‌بایست از نظر نیروی دریایی نیز قدرتمند شود. برای مقابله با آندره آدوریا ـ این گرگ دریا ـ به دریانورد ماهری نیاز بود و آن کسی به جز خیرالدین بارباروس، نمی‌توانست باشد. از این رو از طرف سلطان سلیمان فرمانی

برای بارباروس فرستاده شد و ضمن این فرمان از او خواسته شد که فرد لایقی را به جای خود بگمارد و خود به استانبول بیاید و اگر برای جانشینی خود در جزایر شخص مورد اعتمادی نیافت، پادشاه را در جریان امر قرار دهد.

حرکت بارباروس به استانبول

بارباروس پس از اتخاذ تدبیرات لازم در جزایر، خادم حسن‌آقا، پسر خواندهٔ خود را موگلاً به جای خود گماشت و دونفر به اسامی رمضان چلبی و حامی را به عنوان مشاور برای او تعیین کرد و خود در اواسط آگوست ۱۵۳۲(م محرم ۹۳۹ هـ .ق)با یک ناوگان مرکب از ده چکتری* به دریا درآمد. ضمن حرکت در دریا با شانزده چکتری دیگر به فرماندهی دلی یوسف برخورد که آن کشتیها را به ناوگان خود افزود و هجده کشتی را که از تنگهٔ بونی فاچیو - بین ساردونیا و کورسیگا- گذشته و قصد بردن گندم به جزیرهٔ سیسیل را داشت به تصرف درآورد و پس از ضبط محموله، آنها را به آتش کشید. در اثنای این جنگ دلی یوسف کشته شد. بارباروس توسط یکی از اسرا آگاه شده بود که آندره آدوریا با پنجاه فروند کشتی به قورون رفته است. بارباروس بسرعت حرکت کرد، ولی وقتی به «پره‌وزه» رسید، باخبر شد که شش روز پیش آندره‌آ به ایتالیا گریخته است.

تفویض مقام فرمانداری‌وکاپیتان دریا به بارباروس

بارباروس با چهل کشتی از پره‌وزه حرکت کرد، از این تعداد، بیست فروند را به جزایر فرستاد و خود با نوزده کشتی به قلعهٔ اِقورون رسید. در آنجا ضمن ملاقات با «کمانکش احمد بیک» به اتفاق او به استانبول رفت و در خانهٔ احمدبیک واقع در «آت میدانی» میهمان شد (۱۵۳۳ م) .

سلطان سلیمان، بارباروس را به اتفاق هجده تن از دوستان همراهش به حضور پذیرفت و با او ملاقات کرد. دربارهٔ آندره‌آدوریا که در دریای مرمره مشغول فعالیت بود و موجب نگرانی او را فراهم ساخته بود، از بارباروس سئوالاتی کرد، سلطان که از جوابهای بی‌پروای بارباروس بسیار خوشش آمده بود، ضمن تفویض مقام فرمانداری، تمام امور مربوط به کشتی‌سازی را با اختیارات وسیع به این دریاسالار جدید محوّل

* نوعی کشتی قدیمی بادبانی و یا پارویی. م

کرد و او را به نزد وزیر اعظم ابراهیم پاشا که به مناسبت جنگ ایران، زمستان را در حلب می‌گذرانید، روانه کرد.

وزیر اعظم در حلب، خیرالدین را پذیرفت و پس از تایید کاپیتانی کلیبولی و فرمانداری جزایر به او خلعت پوشانید و روانهٔ استانبول کرد.[۸]

جنگهای دریایی بارباروس پس از وارد شدن به خدمت دولت عثمانی

اولین جنگ و تصرف تونس

خیرالدین بارباروس پاشا به محض بازگشت از حلب به استانبول در مانیس سال ۱۵۳٤ م اقدام به نخستین جنگ دریایی خود در کنار نیروی دریایی عثمانی کرد. در این تاریخ به مناسبت بازگشت وزیر اعظم از تبریز، سلطان سلیم عازم جنگ با ایران بود. خیرالدین پاشا با هشتاد فروند کشتی وارد سواحل ایتالیا شد، در تنگهٔ مسینا، رچیو و دیگر نقاط موفقیتهایی کسب کرد و با این اقدامات، آندره آدوریا را به جنگ دریایی فرامی‌خواند و وی را به مقابله وامی‌داشت.

بارباروس پاشا پس از کوبیدن سواحل ایتالیا به جزایر رفت و وقتی هوا برای سفر دریایی مساعد شد، به نزدیکیهای تونس رسید. حکمران تونس، «مولای حسن» از خاندان بنی‌حفص بود. این شخص بیش از چهل تن از برادران خود را به قتل رسانیده بود و برادر چهل و چهارمین به نام رشید از دست او نجات یافته به جزایر گریخته بود. این شخص بعداً به همراه بارباروس به استانبول رفت.[۹] بارباروس به هال کولواد آمد و به منظور تصرف تونس، نیرو پیاده کرد.

۸. «بارباروس خیرالدین پاشا فرماندار کلیبولی و کاپیتان جمیع سفاین و بیگ لربیگ جزایر مغرب زمین شد...» *طبقات الممالک* صفحهٔ ۵۱۸.
علت اعزام خیرالدین بارباروس از سوی پادشاه به حلب این بود که چون ابراهیم پاشا مقام وزارت جنگ را به عهده داشت، لذا عزل و نصب فرماندهان جنگی از اختیارات او به شمار می‌رفت. عده‌ای از تواریخ عثمانی می‌نویسند: سبب اینکه به بارباروس خیرالدین می‌گوید این است که هنگام رسیدن به حضور سلطان سلیم پادشاه به او می‌گوید: «تو مایهٔ خیر این دین هستی» ولی این روایت صحت ندارد، زیرا در کتیبهٔ مسجد جزایر که تاریخ ۹۲۶ ه‍ ق را دارد، نامش خیرالدین قید شده‌است.

۹. پس از وفات متوکل علی‌الله‌ابوعبداله محمد (حکمران تونس) در سال ۱۵۲۵ م پسرش مولای حسن جانشین او شد. مولای حسن از چهل و چهار برادر خود، چهل و دوتن را کشته، فقط دوبرادرش به نام عبدالمومن و رشید موفق به فرار شده در بین قبایل عرب پنهان شده بودند. مولای حسن مردی سفیه بود و مردم تونس که از دستش به تنگ آمده بودند به رشید پیغام داده او را دعوت به حکمرانی می‌کنند. حسن که از ماجرا آگاه شده بود به تعقیب رشید می‌پردازد و اونیز ازمحلی که در آن پنهان شده بود، گریخته در جزایر به ←

مولای‌حسن گریخت و تونس اشغال شد، اندکی بعد مولای حسن باقوایی که گرد خود جمع کرده بود دوبار به سوی تونس رفت، ولی موفق به تصرف آن نشد و نزد شارل‌کن رفت و برای دریافت کمک به او متوسل شد[۱۰].

باز پس گرفتن تونس به وسیلهٔ شارل‌کن

اشغال تونس توسط ترک‌ها و حاکمیت آنها برآن نواحی موجب وحشت شارل‌کن شد. او درماثیس سال ۱۵۳۵م پس از آماده کردن پانصد فروند کشتی به فرماندهی آندره‌آدوریا خود نیز حرکت کرد و به هال‌کولواد آمد و نیروی بیست و پنج هزار نفری خود را درساحل پیاده کرد. بارباروس پس از مقاومت طولانی درنتیجهٔ خیانت تونسی‌ها باتعدادی از کشتیهای خود ناگزیر به جزایر عقب نشست و به این ترتیب تونس از سوی قوای شارل‌کن به تصرف درآمد. قوای فاتح دست به جنایات بسیاری زدند. مولای‌حسن به اتفاق شارل‌کن دراین جنگ شرکت داشت و دراثر نامه‌هایی که او برای مردم تونس فرستاد، قلعه سقوط کرد و شارل‌کن پس از مستقر کردن نیرو و ناوگان درتونس به منظور حمایت از مولای حسن درماه آگوست بازگشت.

مولای‌حسن که درنتیجهٔ این کمک مجدداً به تونس دست یافته بود، پنج سال باحمایت اسپانیولی‌ها سلطنت کرد و درسال ۱۵۴۰م از سوی پسرش حمید یا احمد از سلطنت خلع‌شد.

فعالیتهای بارباروس در مدیترانهٔ غربی

بارباروس که درتونس موفقیتی به دست نیاورده بود، دربندر «بن» بابخشی از کشتیهای خود به جزایر عقب نشست. بارباروس درجزایر به نحو شایسته‌ای استقبال

ـــخیرالدین بارباروس که در آن هنگام خضر رئیس نامیده می‌شد، پناهنده می‌شود. حضور رشید در جزایر باعث ایجاد شک و شبهه در مولای حسن شده، به سلطان سلیمان شکایت می‌کند و سلطان سلیمان نیز رشید را به استانبول احضار کرده و با تعیین پانصد آقچه یومیه اورا را تحت نظر خود می‌گیرد. بعدها مولای حسن در اثر عدم موفقیت به نزد شارل کن گریخت و سپس به یاری او تونس را به تصرف درآورد. ولی به علت آنکه مردی ظالم بود، هنگامی که سرگرم جنگ با یکی از قبایل عرب بود، مردم او را خلع کرده، درصدد برآمدند تا پسرش حمید را- که در *دول اسلامیه* نامش «احمد» آمده است- به جای او به سلطنت بنشانند و به او گفتند اگر تو نپذیری، عمویت عبدالمومن را به حکمرانی انتخاب خواهیم کرد و او نیز پذیرفت. مولای حسن که از «فرنگ» ها کمک گرفته بود، بازگشت و شکست خورد و دستگیر شد و به چشمانش میل کشیدند- میلهٔ آهن گداخته- (خلاصه از **تاریخ پچهوی**، جلد یک صفحهٔ ۴۹۱، ۴۹۴)

۱۰. **تاریخ پەچهوی**، جلد یک، صفحهٔ ۴۹۳.

شد، او مدت پانزده روز درآنجا ماند و طی این مدت آمادگی لازم را کسب کرد و پس از آنکه تعدادی از کشتیرانان و کشتیها را همراه خود داشت باقریب سی‌فروند کشتی به دریا درآمد[11]. درحوالی جزیرهٔ مایورکا باکشتیهای اسپانیولی که حامل اسیر از تونس بودند، برخورد کرد و کشتیها را بااسرا ضبط کرد. اسرای مسلمان را آزاد و اسپانیولی‌ها را به اسارت گرفت و پس از به آتش کشیدن کشتیهای آنان و کوبیدن جزایر «بالئار» به استانبول آمد.

جنگ باونیز و متفقینش

فعالیت پاپ و علت جنگ باونیز

جمهوری ونیز همواره یک سیاست دوپهلو را دنبال می‌کرد. درجنگهای دریایی علیه عثمانی‌ها درکنار شارل‌کن بود و اگر فرصتی نیز دست می‌داد کشتیهای تجارتی ترک را ضبط می‌کرد. حملهٔ کشتیهای جمهوری ونیز به کشتی «تونس بیک» ایلچی اعزامی از سوی عثمانی به ونیز درهنگام بازگشت نشانگر موضع خصمانهٔ ونیز درمقابل دولت عثمانی بود. باوجود عقد پیمان دوستی بین ونیز و عثمانی، عاملی که سبب این تجاوز شد، پاپ پل سوم بود. پاپ که می‌خواست مسیحیان را علیه ترک‌ها متحد سازد، بین شارل‌کن و فرانسوای اول به میانجیگری پرداخت و سبب شد یک پیمان متارکهٔ هجده ساله بین آن دو منعقد شود. آنگاه آنها را علیه ترک‌ها تشویق و تحریک کرد و درسال ۱۵۳۷م جمهوری ونیز هم به این اتحاد پیوست.

دراین تاریخ «غازی خسروبیک» والی بسنه، قلاع سولین وکیلس را که متعلق به ونیزی‌ها بود باسایر قلاع به تصرف درآورد و درهمان سال لطفی پاشا، وزیر دوم به فرماندهی قوای پیادهٔ نیروی دریایی انتخاب شد و باناوگانی به فرماندهی بارباروس دردریای آدریاتیک به حرکت درآمدند (مائیس ۱۵۳۷م اول ذیحجهٔ ۹٤۳هـ ق.

محاصرهٔ جزیرهٔ قورفو[12]

۱۱. به نظر می‌رسد بارباروس که باهشتاد کشتی از استانبول حرکت کرده بود درجریان محاصرهٔ تونس، قسمت اعظم کشتیهای خود را از دست داده و باتعداد اندکی کشتی به جزایر می‌گریزد و درآنجا تعداد کشتیها را به سی‌فروند افزایش می‌دهد.

۱۲. قورفو نخست دراختیار سلطان‌نشینی ناپل بود، بعداً تحت حاکمیت ونیز قرار گرفت و به صورت یک موضع دفاعی درمقابل حملات ترک‌ها درآمد. (مسئلهٔ شرق از دیدگاه منابع ونیزی در دوران امپراتوری ترک.) ترجمه از آلمانی به ترکی توسط جمال کوپر ولی، صفحهٔ ۱۲ و ۱۳

سلطان سلیم یک هفته پس از اعزام سرباز و ناوگانی که ذکر آن گذشت، درمائیس ۱۵۳۷م هفتم ذیحجهٔ ۹۴۳هـ ق به اتفاق پسرانش سلیم و احمد از استانبول حرکت کرد وبه سواحل «آوا‌ونیا» رفت.

یکی از علل آمدن پادشاه به آولونیا، درصورت لزوم کمک به نیروهایش دردریای آدریاتیک و دیگری سرکوبی عصیانی بود که درنتیجهٔ تحریکات ونیز دردلوینه به وجود آمده بود. درنتیجهٔ شدت عملی که نشان داده شد، عصیان، سرکوب و آن حوالی قرین آرامش شد.

دویست و هشتاد فروند کشتی که یکصدوسی فروند آن کشتی جنگی پارویی بود، مأمور کوبیدن سواحل شرقی ایتالیا شد. هنگامی که نیروی دریایی عثمانی به آن سوی درحرکت بود، آندره‌آدوریا دوازده کشتی را که به فرماندهی سرپرست کشتی‌سازی کلیبولی «علی کدخدا» قصد الحاق به نیروی دریایی عثمانی را داشت، به تصرف درآورد و غرق کرد. این خبر تأسف‌آور وقتی به گوش پادشاه که درآولوینا بود رسید، لطفی پاشا را مأمور محاصرهٔ جزیرهٔ قورفو کرد. آندره‌آ دوریا به محض آگاهی از نزدیک شدن نیروی دریایی عثمانی به «مسینا» گریخت و جزیرهٔ قورفو، که به ونیزی‌ها تعلق داشت به محاصره درآمد و پادشاه نیز درآولونیا ماند و از آنجا درساحل مقابل جزیرهٔ نیرو پیاده کرده بود.

اما به مناسبت آغاز فصل زمستان از محاصره‌ای که بیست روزبه طول انجامیده بود، نتیجه‌ای حاصل نشد و با ارسال یک کشتی از ساحل به ایازپاشا وزیر اعظم، دستور داد که دست از محاصره بردارد. با آنکه لطفی پاشا اعلام داشت چیزی به سقوط جزیره نمانده است، ولی پادشاه با ادامهٔ محاصره موافقت نکرد.[۱۳]

بارباروس جزایر «شیرا»، «پاتموس» و «ناکسوس» و سایر جزایر متعلق به ونیز را که به عنوان پایگاه از آنها استفاده می‌شد، به تصرف درآورد.ازبین این جزایر، جزایر

۱۳.منشئات فریدون بیک، جلد یک صفحهٔ ٦٠٦ (چاپ سال ١٢٧٤). به موجب نوشتهٔ عالی به نقل از محمدبن نصوح رئیس که در این جنگ شرکت داشت با گلوله‌ای که از قلعه شلیک شد، چهار جنگجو در یک آن با هم شهید شدند. پادشاه با شنیدن این مسئله و نیز به سبب نامناسب بودن فصل، دستور بازگشت را صادر می‌کند. لطفعلی پاشا به عرض می‌رساند که اگر کمی محاصره ادامه یابد، قلعه سقوط خواهد کرد. پادشاه در پاسخ می‌گوید «من یک غلام خود را با هزارتا از این قلعه‌ها عوض نمی‌کنم» و دستور بازگشت صادر می‌کند. (برگ ٤٢).

ناکسوس و پنج جزیرهٔ دیگر به شرط پرداخت خراج به عثمانی‌ها به «دوک»های مربوطه‌شان پس داده شد.

در سال ۱۵۳۸ م باز نیروی دریایی عثمانی به حرکت درآمد و با کوبیدن جزایر «کرپه» و غیره و حتی با کوبیدن گرید، درحوالی «هانیه» و «میلوت پوتامو» در تعقیب اندره آدوریا بود.

جنگ پرموزه و حاکمیت بر دریای مدیترانه

نیروی دریایی متفقین

هنگامی که نیروی دریایی عثمانی، جزایر را یکی پس از دیگری به تصرف خود در می‌آورد، طبق تصمیم دولتهای متفق یعنی امپراتوری شارل کن، ونیز، پاپ و پرتغال مقرر شد که فرماندهان نیروی دریایی این دولتها در جزیرهٔ قورفو، گردهم آیند. در ملاقاتی که سران دول مزبور با یکدیگر داشتند، شارل کن تصرف جزایر، این پناهگاه دزدان دریائی و جمهوری ونیز پس گرفتن جزایر تصرف شده توسط ترک‌ها را مطرح کردند.

ابتدا نیروی دریایی ونیز و سپس نیروی دریایی پاپ نشینی به قورفو رفت ولی هنوز از نیروی دریایی شارل کن خبری نبود. در این تاریخ دریاسالار گریمانی، فرماندهٔ نیروی دریایی پاپ به قلعهٔ «پرموزه» واقع در خلیج نارده که درجنوب یانیه واقع شده بود، حمله برد و آن را به محاصره درآورد، ولی موفق نشد و درهمین اثنا نیز باشنیدن خبر نزدیک شدن نیروی دریایی ترک به قورفو بازگشت. سرانجام آندره آدوریا در ۲۲ ایلول با چهل و نه کشتی پارویی و پنجاه قایق جنگی به قورفو آمد.

حرکت بارباروس

بارباروس خیرالدین پاشا که درحوالی استانبول بود، به منظور کسب معلومات و اطلاعات دربارهٔ فعالیت دریایی دشمن، یکی از روسای دزدان دریایی به نام «طورقودجه» را که به خدمت دولت عثمانی درآمده بود، با تعدادی کشتی اعزام کرد. این ناوگان اکتشافی، ضمن برخورد با چهل فروند از کشتیهای دشمن دریافت که نیروی دریایی اصلی دشمن در «پرموزه» مستقر شده است و بالطبع دشمن نیز به محض مشاهدهٔ ناوگان اکتشافی ترک‌ها، دریاسالار گریمانی را که در پرموزه بود از ماجرا آگاه

ساخت.

بارباروس بسرعت پیشروی کرد و ضمن کوبیدن جزیرهٔ «کفالونیه» که بر سر راهش بود، به حوالی پره‌وزه رفت و سه کشتی سریع را برای خبرگیری و گرفتن اسیر فرستاد. یک قایق دشمن با سرنشینانش به اسارت درآمد و با اطلاعات به دست آمده از اسرا روشن شد که نیروی دریایی کشورهای اسپانیا، پرتغال، پاپ‌نشینی و ونیز در قورفو اجتماع کرده‌اند.

مقایسهٔ سرباز، کشتی و توپهای دوطرف

ناوگان ترک‌ها مرکب از یکصدو پنجاه و دو کشتی پارویی بود. در کشتیها بجز خدمه کشتی، نیروهای جنگجو عبارت بودند از ینی چری‌ها و تیمارلی سپاهی های ایالات مختلف، این کشتیها جمعاً به ۱٦٦ قبضه توپ دوربرد مجهز بودند.

در ۲۵ ایلول ۱۵۳۸ م نیروی دریایی متفقین به فرماندهی آندره آدوریا از قورفو به سوی جنوب به حرکت درآمد. تعداد کشتیهای تحت فرماندهی او ۳۰۲ فروند شامل ۱٦۲ کشتی جنگی پارویی و ۱۴۰ قایق نظامی بود. در این کشتیها دوهزار و پانصد قبضه توپ و شصت هزار سرباز وجود داشت.

بدینسان در مقایسه با نیروی دشمن، تعداد کشتی ترک‌ها یک سوم و تعداد توپهایش به یک شانزدهم بالغ می‌شد. گذشته از آن تعداد جنگجویان موجود در کشتیهای ترک هشت هزار و تعداد سربازان دشمن شصت هزار سلاح انداز بود.

نخستین حرکات

هنگامی که بارباروس خیرالدین پاشا در نزدیکی پره‌وزه بود، نیروی دریایی متفقین رسید. یکی از فرماندهان دشمن با طرح این مسئله که در مقابل توپهای قلعهٔ ترک‌ها و نیروی دریایی آنها، کاری ازپیش نمی‌رود، پیشنهاد کرد که از راه خشکی به پره‌وزه نیرو پیاده کرده، آنجا را وادار به سقوط کنند. ولی آندره آدوریا این پیشنهاد را نپذیرفت و تأکید کرد که بلاشک ترک‌ها در آنجا نیروی پیاده مستقر کرده‌اند.

قبل از آنکه نیروی دریایی متفقین به مقابل پره‌وزه بیاید بارباروس فرماندهان را جمع کرد و با آنان جلسه‌ای ترتیب داد. از بین فرماندهان سنان رئیس وامرایش پیشنهاد کردند که به منظور مقابله و پیش‌بینی خطر پیاده کردن نیرو توسط دشمن در «آقجه‌اوم بورنی» آن نقطه ازنظر دفاعی مستحکم شود، ولی خیرالدین بارباروس پاسخ داد که لزومی برای این کار نیست. اما در اثر اصرار فرماندهان تحت سرپرستی‌اش به

ناچار با پیشنهاد آنان موافقت کرد. تعدادی نیرو در آنجا مستقر کرد و ضمناً تعلیمات لازم را نیز به کاپیتانهایش داد.

درواقع پیاده کردن نیرو در «آقجه‌اوم» بسیار به جا و مناسب بود. زیرا نیروی دریایی متفقین که به مقابل پره‌وزه آمده بود، واحدهای اکتشافی به ساحل آقجه اوم اعزام کرد که با آتش تفنگ نیروهای ترک مواجه شد و به این ترتیب اقدام دشمن برای پیاده کردن نیرو در ساحل خنثی شد، ولی بعضی از کشتیهای جنگی دشمن، آنجا را زیر آتش توپخانه گرفت و ضایعات بسیاری را سبب شد و بدینسان بین دوطرف مبادلهٔ آتش شروع شد.

نخستین مرحلهٔ جنگ دریائی پره‌وزه

کشتیهای کوچک دشمن در مقابل آتش توپهای ترک‌ها مجبور به عقب نشینی به پشت کشتیهای بزرگ بادبانی شدند. از کشتیهای بزرگ بادبانی دشمن، تعدادی لنگر برداشته و بقیه با بریدن زنجیر لنگر مجبور به عقب‌نشینی از ساحل شدند و به این ترتیب کشتیهای پارویی، کشتیهای بزرگ بادبانی را یدک کشیدند و بدینسان آندره‌آدوریا در مقابل آتش توپخانهٔ دشمن ناچار به عقب‌نشینی شد.

به دنبال این وضع، خیرالدین پاشا برگشت و دستور داد توپهایی را که از کشتیها توسط سربازان در ساحل پیاده شده بود، دوباره به کشتیها حمل کردند و آنگاه به بندر آمد و پس از آنکه کشتیها را آرایش جنگی داد، همانجا ماند و شبانه به تعقیب دشمن پرداخت.

باد موافق برای کشتیهای دشمن، در جهت خلاف حرکت کشتیهای ترک می‌وزید و کشتیهای پارویی عثمانی قادر به رسیدن به کشتیهای بادبانی دشمن نمی‌شدند. اما پس از مدتی، باد قطع شد و کشتیهای دشمن از حرکت بازماند.

عقب‌نشینی ناوگان دشمن

آندره آدوریا پس از این نخستین برخورد دریایی، نیمه شب به حوالی جزیرهٔ «ایاماوره»[١٤] آمد، دستور داد کشتیها لنگر انداختند و خود با فرماندهانش به مذاکره دربارهٔ جنگ دریایی پرداخت. سرانجام قرار بر این شد که به سوی اینه‌بختی حرکت

١٤. عالی می‌نویسد که ناوگان آندره‌آ دوریا به حوالی بندر «انجیر» رفت. (برگ ٤٦).

کرده، بارباروس را به نبرد وادارند. ولی هنوز صبح نشده بود که باخبر شدند نیروی دریایی عثمانی در حال حرکت به سوی آنهاست.

جنگ و نتیجهٔ قطعی آن

آندره آدوریا، فرمانده متفقین که از این جسارت خارق‌العادهٔ ترکها جا خورده بود در اینکه آیا اقدام به جنگ کنند یا نه مردد بود. سرانجام پس از سه ساعت تعمق و اندیشه در اثر اصرار فرماندهان، تصمیم به جنگ گرفت.

بارباروس خیرالدین پاشا با اسلوب جنگی حیرت‌انگیزی به نیروی دریایی متفقین که مدام بر او فائق می‌شدند، غلبه کرد به موجب یک طرح استراتژیکی درصدد انهدام کشتیهای دشمن از فاصلهٔ دور برآمد. چون باد نمی‌وزید، این کشتیها از حرکت بازمانده بودند وگرنه با توجه به کشتیهای اندکی (که در مقایسه با کشتیهای دشمن داشت، اگر از روش جنگی «رامپا» (نزدیک شدن با کشتی به کشتی دشمن) استفاده می‌کرد، با عدم موفقیت مواجه می‌شد. آندره‌آ، سخت در تلاش بود که کشتیهای بادبانی ترک را محاصره کرده و آنها را بین قایقهای نظامی و کشتیهای پارویی بگیرد. ولی کشتیهای بزرگ ترک مانع از انجام این نقشه می‌شدند و با آتش توپها از اجرای نقشهٔ دریاسالار دشمن جلوگیری می‌کردند. آندره‌آدوریا که جنگ را باخته بود، بدون توجه به درخواست یاری متفقین گریخت. بارباروس پس از پیروزی در این جنگ یکراست به «پرموزه» آمد. هیچیک از کشتیهای ترک غرق نشده بودند، اما از سربازان چهارصدنفر شهید و هشتصدتن مجروح شده بودند. ازدشمن سی و شش کشتی بزرگ و سریع‌السیر و نیز سه هزار اسیر به غنیمت گرفته شده بود. این پیروزی در بیست و هشتم ایلول سال ۱۵۳۹م/ جمادی‌الاول ۹۴۵ هـ.ق به دست آمد و به این ترتیب ۳۰۲ فروند کشتی و شصت هزار نیروی دشمن در برابر مانور بارباروس به وضع اسفناکی افتاد و عقب نشست و آندره‌آ دوریا به سوی قورفو گریخت.

در نتیجه جنگ پرموزه- که در تاریخ جنگهای دریایی دنیا بسیار معروف است- آندره‌آ دوریاحاکم دریای مدیترانه ناگزیر این مقام و حاکمیت را به خیرالدین بارباروس پاشا واگذار کرد. بارباروس در این جنگ دستور قطعی صادر کرده بود که از غارت کشتیها خودداری شود و به این ترتیب مانع از آن شد که دشمن بتواند از کوچکترین فرصتی استفاده کند.

در جنگ پرموزه از فرماندهان نیروی دریایی، طورقود رئیس، مراد و صالح رئیس

و گوزلجه کاپتان شهرت بسیاری کسب کردند.

پیروزی پره‌وزه توسط هیئتی به ریاست حسن‌بیک پسر بارباروس در حوالی «ایساقچی» و یا «یان بولی» به عرض پادشاه که از جنگ بغدان برمی‌گشت رسید که به این مناسبت به عایدات بارباروس پاشا، صدهزار آقچه اضافه شد و به هر طرف فتحنامه فرستاده شد.

* * *

آندره‌آ دوریا به هنگام فرار، قسطمونیه را در ساحل آدریاتیک تصرف کرد و حدود شش هزار نفر از نیروهای اسپانیولی را در آنجا گمارد. سال بعد- در بهار ۱۵۳۹م- دراثرفشار بارباروس از دریا و «غازی خسروبیک» والی بسنه ازخشکی قلعه پس گرفته شد.

توافق با ونیز

ونیز که پس از اسپانیا نیرومندترین دولت متفقین بود،از این جنگ سخت متضرر شد. نخست در موره که به آن چشم دوخته بود موفقیتی به دست نیاورد و از شورشهای «آولونیا» و «دلوینه» که به تحریک آن دولت صورت گرفت، نتیجه‌ای عاید نشد. تمامی این عوامل به اضافهٔ اختلافاتی که بین متفقین ایجا د شد ، موجب که ونیز ناگزیر از صلح با عثمانی‌ها شود.

به موجب شرایط صلح، جمهوری ونیز ضمن چشم‌پوشی از قلاع متصرفه عثمانی‌ها در سواحل موره و دالماچیا وجزایر ضبط شده توسط بارباروس، ناگزیر از پرداخت سیصدهزار سکهٔ طلا غرامت جنگی شد.

جنگ عثمانی- اسپانیا وکمکی که از دریا به فرانسویها شد

جنگهای دریایی

پس از جنگ دریایی معروف پره‌وزه حاکمیت دریای مدیترانه به دست عثمانی‌ها افتاد. عثمانی‌ها که درگیر جنگ مجارستان بودند، درسال ۱۵٤۱م/۹٤۸هـ .ق هنگامی که یک لشکر عثمانی به فرماندهی پادشاه عازم جنگ مجارستان بود، بارباروس نیز با هفتاد کشتی جنگی مأمور محافظت سواحل آدریاتیک شد.

بارباروس عنوان فرمانداری جزایر را داشت، ولی چون خود در مرکز حکومتی بود،آن نقطه‌به وکالت‌ازسوی او اداره می‌شدو دزدان دریایی ترک در آن ناحیه آزادانه فعالیت می‌کردند.

حرکت شارل‌کن به سوی جزایر

امپراتور شارل کن به منظور یکسره کردن کار جزایری‌ها که در اثر عدم موفقیتهای او جرئت بیشتری یافته بودند، شخصاً دست به اقدام زد و نزدیک پائیز یعنی در آگوست سال ۱۵۴۱ م با دوازده هزار نیروی پیاده، حدود یکهزار سوار و یک ناوگان به اتفاق آندره‌آدوریا به سوی جزایر حرکت کرد. کشتیهای پاپ‌نشین و نیز شوالیه‌های مالت (شوالیه‌های سابق رودس) نیز در این عملیات شرکت داشتند. تعداد کل کشتیها اعم از کوچک و بزرگ، پانصدو هفده فروند و تعداد سربازان بیست و پنج هزار تن بود.

دفاع جزایر

به محض اینکه این ناوگان عظیم به نزدیکیهای جزایر رسید درساحل، نیرو پیاده کرد، ساکنین قلعه به شدت به دفاع پرداختند. فرماندهٔ مدافعین قلعه، بارباروس و پسر خوانده‌اش خادم حسن آقا بود. نیروهای زمینی دشمن به هنگام حمله و نیروی دریایی‌اش در اثر توفان دچار ضایعات بسیاری شدند. محاصره و دفاع از قلعه، چهار ماه طول کشید و شارل کن که موفقیتی به دست نیاورده بود، با دادن تلفات بسیار و با از دست دادن یکصدو شصت کشتی بازگشت (آرالیق ۱۵۴۱م).

فرناندو کورتژ نیز که در مکزیک جنایات بسیاری مرتکب شده بود ودر این جنگ شرکت داشت به دشواری از چنگال مرگ حتمی نجات یافت.

کمک نیروی دریایی عثمانی به فرانسوی‌ها

جنگی که بین فرانسوای اول و شارل کن ادامه داشت، هنوز پایان نیافته بود. فرانسوا با آنکه از کمکهای مداوم عثمانی‌ها بهره‌مند می‌شد، ولی با وجود تعصب دینی حاکم در اروپا ناگزیر از اتخاذ یک سیاست دوپهلو بود، سلطان سلیم با آنکه از این سیاست فرانسوا آگاه بود، ولی با درک محظورات او همچنان به کمک خود ادامه می‌داد.

خواست پادشاه فرانسه این بود که از طریق دریایی نیز به او کمک شود زیرا پس از شکست جزایر فعالیت دریایی شارل کن متوقف شده بود، ولی فرانسه در شرایطی نبود که رأساً بتواند در یک جنگ دریایی بر شارل کن پیروز شود.

درمقابل توافق فرانسه با ترک‌ها، شارل کن نیز با انگلیس علیه فرانسوا متحد شده بود، دولت عثمانی از جمهوری ونیز هم خواست که به اتحاد عثمانی- فرانسه بپیوندد،

ولی ونیز با بیان اینکه قصد دارد حالت بیطرفی خود را حفظ کند، با ظرافت این پیشنهاد را رد کرده بود. قصد حکومت عثمانی از این پیشنهاد این بود که می‌خواست اطمینان خاطر بیابد که چون جنگ پره‌وزه، ونیز و امپراتور شارل کن با یکدیگر هم‌پیمان نخواهند شد.

دربهار سال ۹۵۰ هـ.ق ۱۵٤۳م ناوگان عثمانی‌ها مرکب از یکصد و ده کشتی بزرگ جنگی و چهار کرجی باری به فرماندهی خیرالدین باباروس‌پاشا وارد دریای مدیترانه شد. «پولن دولا گار» سفیر فرانسه نیز در کشتی باباروس‌پاشا دریاسالار ترک بود. این ناوگان وقتی به «رچیو» واقع در نزدیکی ناپل رسید، ناوگان جزایر مرکب ازچهل و یک فروند کشتی به آن پیوست.

پس از تصرف رچیو وبعضی نقاط دیگر به «اوتوسیا» (اسکلهٔ رم) رسیدند. اهالی اسکله، همه شگفت‌زده وسردرگم بودند. ولی از طرف عثمانی‌ها به آنان اطمینان خاطر داده شد. نحوهٔ معاملات ترک‌ها در شهرهای ساحلی و پرداخت پول در ازای جنس دریافتی از اهالی این شهرها توسط سربازان ترک، نشانگر اصالت و نجابت آنان بود. ناوگان ترک که طول ساحل را طی می‌کرد سرانجام در ۲٤ حزیران ۱۵٤۳م به «مارسی» رسید.

ملاقات بارباروس با فرماندهٔ فرانسوی

فرانسوا دوبوربون (دوک وانکی‌ین) فرماندهٔ نیروی دریایی فرانسه با مراسم رسمی از ناوگان ترک استقبال کرد. این فرمانده فرانسوی یک جوان بیست و سه ساله بود. بارباروس ضمن ملاقات با این جوان از برنامهٔ جنگی او سئوال کرد و دریافت فرانسویهایی که ازعثمانی‌ها یاری خواسته‌اند، هنوز یک برنامهٔ معینی برای جنگ ندارند. بارباروس از این مسئله سخت برآشفت. فرانسویها تصمیم به تصرف «نیس» گرفتند. نیس در دست دوک «ساووا» متحد شارل‌کن بود. بارباروس ضمن مخالفت با این تصمیم عنوان کرد که نیروهای فرانسوی دارای نواقصی است و هم از نظر تعداد سرباز و هم اسلحه کمبود دارند.

تصرف نیس و سخنان تند ولی برحق بارباروس

نیس در بیستم آگوست ۱۹٤۳ م در اثر فشار شدیدی که وارد آمد تسلیم شد. در این اثنا یعنی به هنگام محاصرهٔ قلعهٔ داخلی نیس، فرانسویها ضمن مراجعه به بارباروس اعلام می‌دارند که باروتشان تمام شده و از او باروت می‌خواهند. دریاسالار عثمانی که

از این امر سخت شگفت‌زده شده بود، خطاب به دوک دانکی‌ین دریاسالار فرانسوی می‌گوید:

«عجب جنگ جالبی! کشتیهایشان را پر از بشکه‌های شراب کرده‌اند و جز باروت، هیچ چیز فراموششان نشده است» و بعد به سفیر فرانسه که در کنارش ایستاده بود روکرده می‌گوید:

«در استانبول که بودیم از آمادگی کامل دولت برای جنگ سخن گفتید، آیا با من داشتید شوخی می‌کردید؟...»

او ضمن اظهار این سخنان عتاب‌آمیز از بی‌تصمیمی، بی‌ثباتی و اهمال فرانسویها شکایت می‌کند.

نجات طورقود رئیس از اسارت

ناوگان ترک به منظور گذراندن زمستان به بندر تولون رفت. «جانیتودوریا» برادر زاده آندره آدوریا که ترک‌ها به او لقب «اوغلان کاپیتان» را داده بودند، طورقود رئیس را اسیر کرده در «جه‌نووا» زندانی کرده بود. هنگامی که خیرالدین پاشا در تولون بود شخصاً با کشتی تا نزدیکی شهر جه‌نووا رفته و پیغام داد که: «طورقود را پس بدهد وگرنه تمامی دهکده‌هایتان را به آتش می‌کشم». جنوایی‌ها هم به شرط آنکه از سوی خیرالدین پاشا مورد حمله قرار نگیرند، طورقود رئیس را به او تسلیم می‌کنند و ضمناً می‌پذیرند که پارو و دیگر لوازم مربوط به کشتی را دراختیار ترک‌ها قرار دهند. آنگاه بارباروس طورقود را به دیوان دعوت می‌کند و در حضور جمع اظهار می‌دارد که: این شخص از من شایسته‌تر است و کشتی یدک مخصوص خود را دراختیار او می‌گذارد.[۱۵] طورقود سه سال در زندان به سر برده بود.

بازگشت بارباروس

پس از این وقایع، خیرالدین پاشا طی آن ماههایی که در مدیترانه غربی بود، با ناوگانهایی که اعزام داشت سواحل اسپانیا و جزیره «ساردنیا» (ساردنی) را کوبید. از سوی دیگر چون نیروی دریایی فرانسه به موفقیتهایی نایل شده بود، بارباروس با

۱۵. طورقود پسر کشاورزی به نام ولی، از کشاورزان یکی از دهات «موغلاً» از توابع ناحیه سرولوز بود. نخست در کشتیها به ملوانی پرداخت و سپس به مقام ریاست رسید. مدتی به اسارت جنوایی‌ها درآمد، ولی با آمدن بارباروس به نزدیکی جه‌نووا آزاد شد و بارباروس کشتی یدک خود را به او داد. خلاصه از **تحفةالکبار**. در پایان این فصل شرحی دربارهٔ فعالیتهای دریانوردی او آورده‌ایم.

مشاهده مساعد بودن اوضاع به نفع فرانسویها، به استانبول بازگشت و به هنگام بازگشت حدود چهارصد نفر از پاروزنانی را که در کشتیهای فرانسوی کار می‌کردند با خود به استانبول برد.

مرگ بارباروس

خیرالدین پاشا پس از بازگشت از مأموریت کمک به فرانسوی‌ها دیگر برای جنگ به دریا درنیامد، زیرا در اثر تفاهم حاصله بین حکومت عثمانی با شارل‌کن و فردیناند، جنگ متوقف شد و جنگ دریایی نیز رخ نداد.

بارباروس پیر پس از بازگشت از مدیترانه غربی، فقط دوسال دیگر زنده ماند و در حالی که سنش از هشتاد می‌گذشت در اوج شرف و افتخار درگذشت و درآرامگاهش واقع در «بشیک‌تاش» دفن شد. (دوم جمادی‌الاول ۹۵۳ هـ .ق ۱۵۴۶م). در نزدیکی آرامگاه، مدرسه‌ای نیز به نام او وجود دارد. امروزه آن قسمت از بشیک‌تاش که مشرف به دریاست و تصویر یک کشتی و مجسمهٔ خیرالدین در آنجا خودنمایی می‌کند، «اسکلهٔ خیرالدین» نام گرفته است.

دست پرورد‌گان بارباروس

به جای دریانورد قدرتمندی چون خیرالدین بارباروس پاشا، سوکوللی محمد پاشا، به مقام کاپیتانی منصوب شد. ولی چون این شخص بعدها به فرمانداری روملی برگزیده شد، لذا این سمت به سنان پاشا برادر وزیر اعظم رستم پاشا واگذار شد. هر چند که این انتخاب برای فرماندهانی که همراه خیرالدین پاشا در کشتیهای بحریه خدمت می‌کردند، ناگوار بود، ولی با وفات سنان[۱۶] پاشا به جای او «پیاله پاشای» معروف برگزیده شد و این شخص توانست با دریانوردانی چون طورقود، اروج علی، حسن رئیس و صالح رئیس تا مدتها شوکت و قدرت نیروی دریایی عثمانی را حفظ کند.

طورقود رئیس

چگونگی تعلیم و تربیت طورقود

طورقودجه[۱۷] پسر ولی از کشاورزان یکی از دهات موغلا از توابع ناحیه سرولوز[۱۸]

۱۶. سنان پاشا در سال ۹۶۱ هـ .ق ۱۵۵۴ م درگذشت. مسجد بزرگ و مدرسهٔ سنان پاشا در بشیک‌تاش است.

۱۷. تمام ماجراهای زندگی طورقود را *عالی* به روایت از سامی بیک پسر و «کایت حسن بیک» که از منسوبین طورقود بود، نوشته است و سپس دیگران از تاریخ عالی نقل کرده‌اند.

۱۸. در نسخه چاپی **تحفه‌الکبار** صفحه ۶۷ نام این محل «سرولوز» و در نسخه چاپ نشده تاریخ عالی ←

به هنگام جوانی به جای کشاورزی اوقات خود را به تیراندازی و ورزشهای پهلوانی می‌گذرانید و سپس همان‌طوری که در منطقه اژه معمول بود، داوطلبانه در یک کشتی بحریه عثمانی نامنویسی کرد و پس از کسب مهارت لازم و تجهیز یک کشتی، ریاست آن را برعهده گرفت.

طورقود رئیس، فرماندهی کشتیهایی را که داوطلبانه در جنگ پره‌وزه شرکت داشتند، عهده‌دار شد و پس از جنگ، بار دیگر آزادانه به دریانوردی و راهزنی در دریاهای جنوا، اسپانیا، ناپل، و نیز و سیسیل پرداخت و در جنگ با دریانوردان آن کشورها به پیروزیهایی دست یافت.

اسارت طورقود رئیس

طورقود رئیس، هنگامی که در سال ۱۵۴۰ م در جزیرهٔ «کوریسکا» سرگرم روغنکاری کشتیهای خود بود، مورد حملهٔ «جانیتو دوریا» که ترکها به او «اوغلان کاپیتان» می‌گفتند، قرار گرفت، غافلگیر شد و از سوی افراد اوغلان کاپیتان دستگیر و به عنوان هدیه به عمویش آندره‌آدوریای معروف تقدیم[۱۹] شد.

به این ترتیب طورقود پس از دستگیری به صورت اسیر پاروزن در کشتیها به کار اجباری گرفته شد و سپس در جنوا زندانی گردید، ولی در سال ۱۵۴۳م به هنگام کمک بارباروس به فرانسوی‌ها و زمانی که ناوگانش در «تولون» زمستان را می‌گذرانید براثر تهدید بارباروس با پرداخت سه هزار سکه طلا به عنوان غرامت از اسارت آزاد شد. خیرالدین بارباروس با ذکر این کلمات که «او از من شایسته‌تر است» و با اهدای کشتی خود به او، مجددا طورقود را به فعالیت واداشت.

تجدید فعالیت طورقود

طورقود رئیس، جزیره جربه را پایگاه خود قرار داد و سپس تمامی دزدان دریایی ترک و عرب را به دور خود گردآورد و ضمن توافق با مولای احمد و یا «حمد» حکمران تونس، ارزاق و مهمات موردنیازش را از سلطان تونس گرفت و در مقابل قرار شد مقدار معینی از غنایم به دست آمده را به او بدهد. در این هنگام طورقود رئیس، فرمانده

← «سردالوز» قید شده است.

۱۹. بنا به روایت هنگامی که طورقود اسیر شد و او را به حضور اوغلان کاپیتان که هنوز بیست سال بیشتر نداشت آوردند، وقتی خود را در برابر نوجوانی دید از شدت تاثر گفت «خدایا تو مرا اسیر دست دختری کردی که تازه حیض شده است» یادداشت تحفه الکبار، صفحه ۶۷

بیست و پنج کشتی بود.

طورقود پس از این توافق بعضی از نقاط واقع در بین تونس و ترابلس را به تصرف درآورد و در سال ۹۵٦ هـ.ق /۱۵٤٤م شهر «مهدیه» را که مکان امنی برای او به حساب می‌آمد اشغال کرد.

طورقودوآندره آدوریا

تصرف مهدیه- که از شهرهای آباد آفریقای شمالی به شمار می‌رفت- توسط طورقود در اروپای جنوبی با حیرت مواجه شد و بلافاصله ناوگان عظیمی به فرماندهی آندره‌آدوریا به آن سوی اعزام شد. دریاسالار اسپانیولی نخست، قلاعی را که به دست طورقود رئیس افتاده بود تصرف کرد، آنگاه پس از فشارها و تضییقات بسیار، مهدیه را نیز متصرف شد. طورقود در اثنای محاصره مهدیه برای بیرون بردن ناوگان خود از محاصره، سواحل ایتالیا را کوبید و قصد بردن نیروهای کمکی به این شهر را داشت که موفق نشد.

دولت عثمانی به سبب توجه به جزایر، حوادثی را که در آن حوالی روی می‌داد از نظر دور نمی‌داشت. در این زمان جزیره جربه که پایگاه طورقود بود در تنگنا قرار گرفت. طورقود به حوالی دریای اژه رفت، مراتب را به آگاهی دولت عثمانی رسانید و خود با کشتیهایش در جزیره آغریبوز در انتظار دستورات صادره، ماند.

نخستین محاصره مالت و تصرف ترابلس غربی

در بهار سال ۱۵۵۱م ناوگانی مرکب از نود کشتی در جزیره آغریبوز به ناوگان طورقود رئیس پیوست. این نیرو یکراست به سوی مالت که مرکز راهزنان دریایی مسیحی در دریای مدیترانه بود، به حرکت درآمد.

دریاسالار عثمانی (کاپیتان دریا)، سنان پاشا برادر رستم پاشا بود. مالت به محاصره درآمد، اما پس از مدتی بین سنان پاشا و طورقود رئیس، اختلاف افتاد. سنان پاشا سربازان را سوار بر کشتیها کرد و به حرکت درآمد و به ترابلس غربی رفت. این ناحیه در دست شوالیه‌های مالت بود. ترابلس در اثر فشاری که از دریا و خشکی وارد آمد، در سال ۹۵۸هـ.ق /۱٤ آگوست ۱۵۵۱م فتح شد.[۲۰]

۲۰.پس از آنکه ترابلس غربی به تصرف مسلمانان درآمد مدتی توسط خلفا، اداره می‌شد. بعداً به دست «نرماندی»ها افتاد. دولت موحدین با تصرف این ناحیه مجدداً ترابلس غربی را به آغوش کشورهای اسلامی بازآورد و بعدها دولت بنی‌حفص اداره آن را به دست گرفت. ترابلس غربی در سال ۱۵۱۰م توسط ←

ورود طورقود رئیس به خدمت دولت عثمانی

طورقود رئیس، در اثنای جنگ مالت و تـرابلس نشان داد کـه دریـانورد بـزرگ و ماهری است و در عین حال، کارآزموده‌ترین دریـانوردان مـدیترانه را نیـز در پـیرامون خود دارد. او با توجه به این مسئله و با توصیهٔ سنان پاشا هـمراه دوستانش بـه خـدمت دولت عثمانی درآمد و به فرمانداری ایالت «قارلی‌ایـلی» مـنصوب شد و بـه هـریک از همراهانش یعنی غازی مصطفی، اروج علی، حسن کله، محمدرئیس، سنجاقدار رئـیس، دلی جعفر و قراقاضی ضمن پرداخت ماهیانه هشتاد آقچه، فرماندهی یک کشتی دولتی نیز محول شد. طورقود رئیس پس از انتخاب به فرمانداری به پـره‌وزه کـه مـرکز ایـالت بود، رفت.

دومین کمک دریایی به فرانسویها

در بهار سال ۱۵۵۲ م نیروی دریایی عثمانی به فرماندهی سنان پاشا عازم جنـگ در مدیترانهٔ غربی شد. به مناسبت وجود دشمـن و اختلاف بـین هـانری دوم پـادشاه فرانسه و شارل کن بنا به خواهش پادشاه فرانسه این دومین بار بود که از طریق نیـروی دریایی به فرانسه کمک می‌شد. در این جنگ دارامون سفیـر فـرانسه نیـز هـمراه سه کشتی در کنار نیروی دریایی عثمانی حضور داشت.

ناوگان عثمانی پس از گشت در سواحل ایتالیا به ناپـل آمـد و چـون از ناوگـان فرانسه خبری نشد، به این قصد که شاید در راه به این ناوگان بـرخورد شود، مـدتی بـه گشت خود به سوی شمال ادامه داد. در این هنگام طورقود که خبر یافته بود آندره‌آدور یا قصد ورود به حوالی ناپل را دارد، در حوالی جـزایر پـونزا[21] بـه کـمین نشست و آندره‌آدوریا که به دام افتاده بود شکست خورد و به سوی جزایر ساردنیا گریخت.

با آنکه ناوگان ترک بیش از دوماه در مدیترانه غربی به گشت خـود ادامـه داد از نیروی دریایی فرانسه که آنها را به کمک طلبیده بود، خبری نشد. از ایـن روی ناوگـان عثمانی، بازگشت.

← اسپانیایی‌ها به تصرف درآمد و از سال ۱۵۳۰م به بعد دراختیار شوالیه‌هـای سن‌ژان کـه از جـزیرهٔ مـالت و رودس رانده شده بودند، قرار گرفت و عثمانی‌ها از سال ۱۵۵۱م بـه بـعد آن را تـحت حـاکمیت خوددرآوردند.

۲۱.جزایر پونزا مجمع‌الجزایری است که در غرب ناپل واقع شده است.

جنگهای مدیترانهٔ غربی

پس از این واقعه، چه سنان پاشا و چه پیاله پاشا- که پس از مرگ سنان پاشا جانشین او شده بود- دست به جنگهای دریایی زدند. از آن جمله هنگامی که پیاله پاشا در سال ٩٦٦ هـ . ق/١٥٥٨ م در آبهای اسپانیا مشغول گشت بود سی‌ئودادلاّ (در اسناد عثمانی سیه دلاّ آمده است) یکی از شهرهای مهم جزیرهٔ «مینورقا» را به تصرف درآود.[٢٢]

گذشته از آن باز پیاله پاشا در حالی که طورقود پاشا و صالح پاشا در معیتش بودند سواحل ایتالیا را کوبید و شهر «رچیو» را متصرف شد و «اوران» واقع در سواحل افریقا را که در دست اسپانیایی‌ها بود از تصرف آنان به در آورد و با موفقیت بازگشت. به دنبال این اقدامات، اتحادی از حکومتهای موجود در شبه جزیرهٔ ایتالیا که در رأس آن، کشورهایی چون اسپانیا و پاپ قرار داشت به وجود آمد که این اتحاد در سال ١٥٥٩ م به جنگ جربه انجامید.

شارل کن از امپراتوری کناره گرفت، برادرش فردیناند، امپراتور آلمان شد و پسرش فیلیپ هم به پادشاهی اسپانیا رسید. فیلیپ که با فرانسویها به تفاهم رسیده بود چشم طمع به دریای مدیترانه دوخت و قصد داشت که به منظور محافظت سواحل خود، ترابلس غربی را تحت تسلط داشته باشد و برای اجرای این منظور خود را آماده می‌کرد، امّا پیاله پاشا که این مسئله را توسط یکی از اسرا دریافته بود، بلافاصله دولت عثمانی را در جریان امر قرار داد.

جنگ جربه

در این هنگام طورقودپاشا فرماندار ترابلس غربی[٢٣] به قصد آنکه جربه را که قبلاً

٢٢. **نشریهٔ انجمن تاریخ عثمانی** سال ٣ صفحهٔ ٩٦٦.

٢٣.شهرت و معروفیت طورقود موجب نگرانی سنان پاشا برادر رستم پاشا بود و مدام با او درگیر می‌شد. سلطان سلیمان که از موفقیتهای عظیم طورقود در مدیترانه غربی بسیار خرسند بود درصدد برآمد تا مقام کاپتانی و فرمانداری جزایر را به طورقود که در آن هنگام والی قارلی‌ایلی بود واگذار کند، ولی رستم پاشا با تکرار این جملهٔ طورقود که «من در شهرستان بزرگ شده‌ام و قادر به خدمت در درگاه همایونی نیستم....» مانع از واگذاری این مقام به طورقود شد. و فرمانداری ترابلس غربی که به همت طورقود پاشا به تصرف درآمده بود با تشبث خصمش سنان پاشا به مرادبیک داده شد. سرانجام روزی طورقود پاشا دست به دامن پادشاه که عازم جنگ بود، شد و فرمانداری غربی را از او خواست، این درخواست بلافاصله مورد قبول قرار گرفت و طورقود پاشا به مدت ده سال یعنی تازمان مرگش فرماندار ترابلس غربی بود. انتصاب ←

به او تعلّق داشت از تصرّف اسپانیا خارج سازد، آن را به محاصره درآورد. از این روی نیروی دریایی متحدین مرکّب از دویست فروند کشتی به فرماندهی آندره آدوریا- که دیگر پیر شده بود و در جنگها شرکت نمی‌کرد- به نزدیکی جربه رسید. طورقود پاشا که دریافته بود با نیروی اندک خود قادر به مقابله نخواهد شد، به ترابلس عقب نشست و با شتاب توسط حاکم موره ماجرا را به اطلاع حکومت رسانید.

اسپانیا و متفقینش که جربه را به تصرف درآورده بودند، آنجا را برای مقابله با نیروی دریایی عثمانی مستحکم کردند. در مقابل این اقدام، ناوگان عثمانی که شامل بیش از دویست فروند کشتی بود به فرماندهی پیاله پاشا به نزدیکی جزیرهٔ جربه آمد و جنگ مشهور و تاریخی جربه درگرفت.

نتیجهٔ این جنگ، پس از جنگ پره‌وزه که طی آن، آندره آدوریا ضربهٔ جانانه‌ای از بارباروس خورد، دومین ضربهٔ کاری برای متحدین به حساب می‌آمد. شصت کشتی بزرگ متحدین غرق شد و بیش از بیست هزارتن از نیروهایشان کشته شدند. در این بین تنها هفده کشتی از متحدین موفق به فرار شد و نجات یافت.

پس از جنگ دریائی جربه، این جزیره به محاصره درآمد، اسپانیایی‌ها جانانه به مقاومت برخاستند، ولی در برابر عزم و ارادهٔ ترک‌ها قلعه، سقوط کرد. «آلوارو» ژنرال اسپانیائی سوار بر کشتی شد و آهنگ گریز کرد که طورقود به تعقیب او پرداخت و او را به اسارت درآورد. جزیره دراختیار طورقود پاشا قرار گرفت و پیاله پاشا به ترابلس رفت و سپس از آنجا به استانبول بازگشت.

دومین محاصرهٔ مالت و شهادت طورقود رئیس

شوالیه‌های سن ژان

پس از تصرف رودس در سال ۱۵۲۲ م توسط عثمانی‌ها و اخراج شوالیه‌های سن ژان از آن، جزیره مالت از سوی شارل کن دراختیار شوالیه‌های سن ژان قرار گرفت. ضمناً محافظت از ترابلس غربی که متعلق به اسپانیایی‌ها بود، به آنان واگذار شد. جزیرهٔ مالت در اندک زمانی از سوی شوالیه‌ها به صورت موضع و مکان مستحکمی درآمد، زیرا آنها در اینجا نیز همانند زمان تسلط بر رودس از نیروی دریایی نیرومندی برخوردار بودند و همواره دست به فعالیتهای دریایی می‌زدند، در فرصتهای مناسب،

طورقود به فرمانداری ترابلس غربی در سال ۹۶۲ هـ ق ۱۵۵۵ م بود.

کشتیهای تجاری ترک‌ها را ضبط می‌کردند و با نیروی دریایی عثمانی به زدوخورد می‌پرداختند و علاوه بر آن، درجنگهای دریایی که علیه عثمانی‌ها صورت می‌گرفت، شرکت داشتند. مثلاً درزمان محاصرهٔ پرموزه و جربه با نیروی دریایی خود به کمک متفقین آمدند وهمچنین این جزیره (مالت) پناهگاه دزدان دریایی مسیحی نیز بود.

با تصرف مصر، ترابلس غربی، جزایر و دیگر نقاط مهم توسط عثمانی‌ها ازنظر امنیتی ایجاب می‌کرد که جزیرهٔ مالت نیز که بر سر راه قرار داشت زیر نفوذ و ادارهٔ آنها درآید. اسپانیایی‌ها که می‌دانستند با تصرف مالت توسط عثمانی‌ها آن دولت به حوالی سیسیل و ناپل قدم خواهد گذاشت برای دفاع از مالت، اهمیت خاصی قائل بودند. در این گیرودار فرصتی برای تصرف مالت به وجود آمد، به این معنی، هنگامی که یک کشتی ترک، قصد حمل اشیائی را- که برای قصر سلطان عثمانی خریداری شده بود- داشت بین جزایر زانته وکفالونیه توسط پنج کشتی راهزن دریایی مالت ضبط شد و این حادثه فرصتی برای تصرف جزیره بود و به این ترتیب جنگ مالت آغاز شد.

جنگ مالت

در نیسان سال ۱۵٦۵ م/۹۷۲ هـ.ق نیروی دریایی عثمانی مأمور جنگ مالت شد. مصطفی پاشا، وزیر پنجم از خانوادهٔ «قزل احمدلی»[٢٤] به سرداری نیروهای زمینی برگزیده شد. فرمانده نیروهای دریائی نیز پیاله پاشا بود که با یکصدو هشتاد و یک فروند کشتی به دریا آمد. پادشاه نیز پیش از حرکت به سردار مصطفی پاشا و به کاپیتان پیاله‌پاشا چنین توصیه کرد: «طورقودپاشا» از عهدهٔ تمامی مسائل مربوط به فتح جزیره بر می‌آید، مطلقاً برخلاف رأی و نظر او اقدامی نکنید. تعداد کشتیهای ناوگان اعزامی عثمانی پس از پیوستن طورقود رئیس و صالح رئیس به سیصد فروند بالغ شد.

در مقابل جزیرهٔ مالت

هنگامی که نیروهای دریایی و سربازان اعزامی از استانبول به مقابل جزیرهٔ مالت رسید، هنوز طورقود پاشا فرماندار ترابلس غربی به آنجا نیامده بود. سردار و کاپیتان برخلاف توصیه‌ای که از سوی پادشاه شده بود ضمن مذاکره باهم و بی‌آنکه چند روزی

٢٤. شاخه‌ای ار خانوادهٔ اسفندیاریان و پسرانش که در قسطمونیه و سینوپ حکومت می‌کردند.

به‌انتظار رسیدن طورقود پاشا بمانند در خشکی نیرو پیاده کردند و قلعهٔ سنت هلن[۲۵] را که از بندر حفاظت می‌کرد بدون اینکه ضرورتی داشته باشد به اصرار سردار محاصره کردند، در این اثنا یعنی در اولین روز محاصره با طورقود پاشا با پانزده فروند کشتی سر رسید.

کشته شدن طورقود پاشا

طورقود، تأکید کرد که محاصرهٔ قلعهٔ سنت هلن، خطاست و اظهار داشت که درصورت تصرف قلعهٔ اصلی، این قلعه نیز بالطبع سقوط خواهد کرد. ولی از آنجایی که پس از این اقدام، ترک محاصره صحیح نبود، توصیه کرد یک حملهٔ عمومی صورت گیرد و خود نیز مسئولیت حمله به حصار «سنت آنژ» را عهده‌دار شد.

در اثنای این حمله روز ۱۸ حزیران یکی از گلوله‌های توپی که از قلعه شلیک شد به سنگ اصابت کرد، قطعه‌ای از سنگ جدا شد و به سر طورقود خورد و او را زخمی کرد و پس از آن از دهان و بینی و گوشهایش خون جاری شد. طورقود چهارشبانه روز بیهوش بود و پنج روزبعد، یعنی صبح روز فتح قلعه، درگذشت و بلافاصله جسدش با پنج کشتی به ترابلس غربی فرستاده شد و در مقبره‌ای که نزدیک مدرسه و مسجدی که به دستور خود او ساخته شده بود، دفن گردید.

قلعهٔ سنت هلن، پس از هفده روز (۲۴ حزیران ۱۵۶۵ م) محاصره، گشوده شد، مقصد اصلی یعنی مالت به محاصره درآمد، ولی به علت فرا رسیدن فصل نامساعد ازنظر دریا و کمبود آذوقه و مهمات و نیز احتمال رسیدن نیروی کمکی به دشمن که از فرانسه، پاپ و اسپانیا طلب یاری کرده بود، تصمیم به بازگشت گرفته شد و با مرگ دریانورد بزرگی چون طورقود، فتح جزیرهٔ عملی نشد و نیروهای عثمانی دست خالی بازگشتند. در اثر این عدم موفقیت سردار مصطفی پاشا از وزارت عزل شد.

۲۵. نام این جزیره در **تحفةالکبار**، سانتارمه و در **تاریخ عالی**، سنترمه قید شده است.

فصل ۲۶

جنگهای هند و عمان

اقدامات پرتغالی‌ها در دریای هند

پس از آنکه در سال ۱٤۹۸ م «واسکودوگاما» دریافت که از راه دماغه می‌توان به هندوستان رفت، پرتغالی‌ها با نیروی دریایی نیرومندی که داشتند درصدد اعمال حاکمیت و نفوذ در این مناطق برآمدند. تا آن تاریخ، کالاهای هندی با کشتیهای عربی تا مصر حمل و از آنجا از طریق اسکندریه با کشتیهای ونیزی به اروپا برده می‌شد، اما پس از کشف واسکادوگاما مسئله تغییر یافت. کاپیتان پرتغالی مستقر در جزیره آلبوکرک، با تصرف جزیرهٔ سوکوترا در دهانهٔ بحر احمر و تصرف تنگهٔ هرمز در مدخل خلیج فارس، راههایی را که از آن طریق، کالاهای شرقی وارد دریای مدیترانه می‌شد بر روی مسلمانان بسته بود. (۱۵۱۵م.)

با بسته شدن این دو راه آبی توسط دولت پرتغال و نیز تبدیل دریای هند به یک دریای پرتغالی و تسلط پرتغالی‌ها بر سواحل این نواحی، تجارت این منطقه در انحصار آن دولت قرار گرفت.

دولت ممالیک و پرتغال

پیش از تسلط عثمانی‌ها بر مصر و سوریه در زمان سلاطین ممالیک که در آن نواحی حکمرانی می کردند، بر اثر ستمگری پرتغالی‌ها در مورد هندی‌ها، محمودخان حکمران گجرات (۱۵۱۱-۱۴۵۸م) به قانسو قاوری متوسل شد و از او طلب یاری کرد که او نیز در سال ۱۵۰۸م ناوگانی مجهز به توپ به فرماندهی حسین بیک اعزام داشت. ولی این ناوگان پس از چند زدوخورد، بی‌آنکه موفق به انجام کاری بشود بازگشت. بعداً در اثر خرابکاریهایی که پرتغالی‌ها در بحر احمر و عدن انجام دادند ممالیک، ناوگانی مرکب از پنجاه کشتی پارویی که به آن «غراب» می‌گفد د به‌فرماندهی یک کاپیتان ترک به نام سلام رئیس برای مقابله با پرتغالی‌ها فرستاد. ولی به سبب وقایعی که در یمن اتفاق افتاد این ناوگان نیز موفق به انجام کاری نشد.

عثمانی‌ها و پرتغالی‌ها

پس از انقراض دولت ممالیک و حاکمیت عثمانی‌ها بر آن نواحی، این امپراتوری نیز با وضعی مشابه وضع ممالیک روبرو بود. بسته شدن دهانه خلیج فارس و بحر احمر از سوی پرتغالی‌ها بالطبع برای عثمانی‌ها که بر بصره، بغداد، یمن، حجاز و مصر حکم می‌راندند، ضربه‌ای سیاسی و اقتصادی به حساب می‌آمد. گذشته از آن در اثر ستم پرتغالی‌ها، حاکم گجرات از عثمانی‌ها درخواست کمک کرده بود. در سال ۱۵۳۵م بهادر شاه، حاکم گجرات با ارسال ایلچی و نامه به دربار عثمانی پیغام داد که از سوی خشکی از جانب حکمران مغول [۱] و از راه دریا از سوی پرتغالی‌ها در تنگنا قرار گرفته و افزوده بود که برای تامین هزینه سربازان و کشتی که به یاری‌اش اعزام شود، از طلاهایی که به رسم امانت به مکه ارسال داشته است استفاده خواهد کرد.[۲]

از آنجایی که درخواست بهادر شاه، منافع عثمانی‌ها را در آن منطقه تأمین می‌کرد، قرار

۱. در این تاریخ در هندوستان، همایون شاه پسر بابور سلطنت می‌کرد.

۲. حاکم گجرات در نامه خود نوشته بود که برای تأمین هزینه نیروی دریایی عثمانی که به کمکش می‌آید از یک میلیون و دویست و هفتاد هزار و سیصد مثقال طلایی که از ترس همایون شاه در پنجاه صندوق و به رسم امانت به مکه مکرمه فرستاده بود، استفاده خواهد شد. ناوگان عثمانی‌ها به منظور آمادگی لازم و تجهیز در سوویش متوقف شد، ولی قبل از آنکه به حرکت درآید، بهادرشاه در ۱۳ شبات ۱۵۳۷م رمضان ۹۴۳ه‍ ق در جزیرهٔ «دی‌یو» توسط پرتغالی‌ها به قتل رسید. از این رو، بنا به دستور صادره، سیصد صندوق طلا و نقره‌ای که بهادرشاه در مکه امانت گذاشته بود توسط خادم سلیمان پاشا به استانبول منتقل شد.

شد در بندر سوویش، ناوگانی ساخته و آماده گردد و سپس در آبهای هند دست به جنگ قدرتمندانه‌ای زده شود. خادم پاشا که قبلاً والی مصر بود و در این تاریخ فرمانداری آناطولی را داشت، برای انجام این برنامه، مناسب تشخیص داده شد، لذا به رتبهٔ وزارت ارتقاء یافت و بار دیگر به جای خسروپاشا، والی مصر شد.

ساختن کشتی در کارگاه کشتی‌سازی سوویش

در زمان ممالیک نیز در سوویش کشتی می‌ساختند که بخشی از لوازم موردنیاز در کشتی‌سازی این کارگاهها از آناطولی تأمین می‌شد. در زمان سلطان بایزید دوم، هنگامی که سلطان مصر قصد ساختن کشتی در این کارگاه را داشت، از سوی سلطان بایزید مقادیر معتنابهی لوازم کشتی‌سازی به او هدیه شد. این بار نیز وقتی به سلیمان پاشا دستور داده شد که در سوویش کشتی بسازد، طبق امریّه قرار شد لوازم و وسایل کشتی‌سازی با بیست کشتی اعزام شود. الوارهایی که از علائیه تهیّه شده بود به انضمام سایر لوازم موردنیاز توسط صالح رئیس به اسکندریه و از آنجا به سوویش فرستاده شد و به دنبال آن در کارگاه کشتی‌سازی سوویش هفتاد و شش فروند کشتی در اندازه‌های مختلف ساخته شد که پس از تکمیل و تجهیز به حرکت درآمد.

خادم سلیمان پاشا و جنگ هند و تصرف عدن

پس از آنکه ناوگان سوویش در حزیران ۱۵۲۸م/محرم ۹۴۵ مجهز شد، با حدود هفت‌هزار سرباز که بر آن سوار بودند به فرماندهی خادم سلیمان‌پاشا به حرکت درآمد و با تصرف عدن که به منزلهٔ دروازهٔ بحراحمر بود، کار خود را آغاز کرد.

دولت عثمانی که مالک بحراحمر بود می‌بایست به منظور حفظ امنیّت یمن، حجاز، مصر و حبشه، عدن را نیز در اختیار داشته باشد، به همین منظور خادم سلیمان‌پاشا تدبیری اندیشید و با ترفندی امیربن داوود، حاکم عدن را که از خاندان بنی‌طاهر بود، به کشتی دعوت کرد و پس از بازداشت، او را از دیوار قلعه به دار آویخت[۳] و بهرام‌بیک یکی از امرای همراه خود را والی عدن کرد و به‌سوی هندوستان به

۳. خادم سلیمان‌پاشا در عریضه‌ای که برای حکومت، فرستاد ضمن تشریح و تأکید بر اهمیت عدن به‌طور مفصل نحوهٔ تصرّف آن و نیز چگونگی کشتن حاکم عدن را به اتفاق وزیرش توضیح داده است. این عریضه از سوی مرحوم «فوزی قورداوغلی» در صفحهٔ ۱۳ بولتن چاپ شده بود. عریضه تحت شمارهٔ ٦٤٥٤ در آرشیو موزهٔ توپقاپی سرای نگهداری می‌شود.

حرکت درآمد.

ناوگان عثمانی به شمال جزیره «دی‌یو» که در غرب هندوستان بود رسید و در آنجا لنگر انداخت. خادم سلیمان‌پاشا توانسته بود دو سال پس از طلب یاری بهادرشاه از عثمانی‌ها به سواحل هندوستان برسد، ولی بهادرشاه در سال ۱۵۳۷م در جزیره دی‌یو به دست پرتغالی‌ها به قتل رسید و به جای او«میران‌محمدشاه فاروقی*» از خاندان خاندش که نوهٔ خواهری بهادرشاه بود به حکمرانی نشست. بعداً در همان سال محمود سوم برادرزادهٔ بهادر از خاندان و منسوبین حکمران گجرات به یاری پرتغالی‌ها ادارهٔ امور را به دست گرفت.

هنگامی که خادم سلیمان‌پاشا به مقابل جزیرهٔ دی‌یو رسید، محمود شاه سوم، حکمران بود که علیه سلیمان‌پاشا با پرتغالی‌ها متحد شده بود.

محاصرهٔ شهر دی‌یو

خادم سلیمان‌پاشا که با چنین اتحاد و مقاومتی مواجه شده بود، توپها و نیروهای خود را در جزیره پیاده کرد و قلعه را به محاصره درآورد. از سوی دیگر، توپهایی که به وسیلهٔ کشتیها حمل شده بود نسبت به آن‌زمان از سنگین‌ترین توپها بود و گلوله‌هایی به وزن یک قنطار (۲۴/۵۰۰ کیلوگرم) شلیک می‌کرد. بعضی از استحکامات کوچک قلعه به تصرف درآمد، ولی با وجود بیست‌روز محاصره و حملات مداوم، قلعه هنوز مقاومت می‌کرد. در این هنگام با حرکت یک ناوگان پرتغالی به آن سوی و نیز نامساعد بودن وضع دریا، پاشا ناچار از ترک محاصره شد. سلیمان‌پاشا تصمیم به بازگشت گرفت و در بیست‌وپنجم‌ماه آرالیق همان سال به بندر «موحه» واقع در ساحل یمن آمد.

سرآغاز الحاق یمن

زمانی که «خائن احمدپاشا» والی مصر بود، دریانورد مشهور، سلمان رئیس را به یمن که اسماً حاکمیت عثمانی را پذیرفته بود، اعزام کردند.

سلمان رئیس پس از آنکه در جدّه به دوست قدیمی خود حسین‌بیک پیوست با تصرّف جزیرهٔ «کاماران» که به پرتغال تعلق داشت کار خود را آغاز کرد.

* به خاندان خاندش که خود را از سلالهٔ خلیفهٔ دوم عمربن خطاب می‌دانستند با توجه به لقب عمر که فاروق بود، فاروقی نیز می‌گفتند. خاندان خاندش از سال ۱۳۹۹ تا ۱۶۰۰م در غرب گجرات حکمرانی کردند.

سپس به حوالی یمن رفت، آنجا را نیز تحت حاکمیت عثمانی‌ها درآورد و ادارهٔ امور آن را به حسین بیک سپرد و به سوویش برگشت، ولی موفق به تصرف عدن نشد. خادم سلیمان پاشا پس از آنکه در موحه که یکی از مهمترین بنادر یمن بود[4]، لنگر انداخت. ناخدا احمد بیک، امیر زبید را که ترک بود به نزد خود دعوت کرد، امّا حاکم عدن برای آنکه به سرنوشت امیر دچار نشود، محتاطانه عمل کرد و از رفتن به نزد خادم سلیمان پاشا خودداری نمود و به سلیمان پاشا پیغام داد که اگر به بهانهٔ محوّل کردن امور زبید به او قصد شکارش را دارد، باید بداند که:«من این را با شمشیر گرفتم و فقط با شمشیر می‌توانی آن را از من پس بگیری».

از این رو، سلیمان پاشا، موحه را ترک کرد، به جزیرهٔ کاماران رفت و پس از آنکه دستور داد برای حمل توپها ارابه‌هایی ساختند از بندر سالیف به خشکی نیرو پیاده کرد و به اتفاق حاکم آن حوالی یعنی کاشف سنان به سوی زبید حرکت کرد. او نخست با کمک یکی از فرماندهان ناخدا که قبلاً او را با خود همدست کرده بود و نیز با رویگردان شدن عده‌ای از سربازان ناخدا احمد از او، وی را شکست داد، سپس با شرایط بسیار مناسبی حاکم زبید را وادار به تسلیم کرد. آنگاه ناخدا احمد را کشت و ادارهٔ امور آنجا را به مصطفی بیک پسر بییق‌لی محمد پاشا واگذاشت (مارت ۱۵۳۹ م/ نهم شوال ۹۴۵ هـ ق[5].)

٤. به هنگام فتح مصر، در یمن خاندان بنی‌طاهر- که ادعا می‌کردند از قبیلهٔ قریش هستند- حکمرانی می‌کردند. در سال ۱۵۱٦ م اواخر دوران ممالیک چون پرتغالی‌ها در بحر احمر شروع به فعالیت کرده بودند ناوگانی به فرماندهی احمدبیک به آن ناحیه اعزام شد. احمد بیک از ملک امیر حاکم «زبید» و از خاندان بنی طاهر درخواست همکاری کرد و چون او از همکاری سرباز زد، زبید را تصرف کرد و ادارهٔ امور آنجا را به برادرش «بارس‌بای» واگذار نمود. امیر و برادرش عبدالملک در سال ۱۵۱۷ م درصدد بازپس گرفتن زبید برآمدند ولی موفق نشدند و به قتل رسیدند. در این اثنا به سبب انقراض سلطنت ممالیک، بارس‌بای و دیگر حکام، حاکمیت قدرتمند عثمانی‌ها را به رسمیت شناختند و به نام سلطان سلیم خطبه خواندند. با قتل بارس‌بای توسط اعراب، چرکس اسکندر بیک، امیر زبید و جانشین او شد. پس از مرگ اسکندر بیک وزیرش ناخدا احمد ادارهٔ امور زبید را به دست گرفت و در همین هنگام بود که سلیمان پاشا به موحه آمد. ضمن این توضیح مختصر باید افزود،که بر سر ادارهٔ امور یمن ترک‌ها- که مورخین یمن به آنان «ملوانان رومی» می‌گفتند- و امرای محلی، منازعه بود تاآنکه بعدها یمن تحت حاکمیت عثمانی‌ها درآمد.

۵.در مورد ناخدا احمد، امین زبید و چگونگی فتح زبید، خادم سلیمان پاشا عریضهٔ مفصلی به تاریخ سال ۹٤۵ هـ ق تقدیم پادشاه کرده بود که این گزارش مفصل توسط مرحوم فوزی قورد اوغلی در بولتن شمارهٔ ۱۳ منتشر شده است.

حوادث بعدی یمن

پس از تصرف عدن و به دنبال آن زبید، عثمانی‌ها درصدد برآمدند تا نواحی دیگر یمن را نیز به تصرف خود درآورند. پس از مصطفی‌بیک نخستین حاکم زبید، باز هم شخصی به اسم مصطفی بیک، والی زبید شد و درصدد برآمد تا «تـه‌آز» را به تصرف درآورد، ولی موفق به این کار نشد. جانشین او، اویس پاشا از اختلافات بین خاندان زیدیه استفاده کرد و ضمن کمک به امیرمطهر، پسر شرف‌الدین که از خاندان زیدیه بود، موفق به تصاحب ته‌آز شد (۹۵۱ ه‍ ق ۱۵٤۵ م) اما اویس پاشا در شورشی که به تحریک ملوانی به نام پهلوان حسن رخ داد، به قتل رسید و فرمانداری یمن به فرهاد پاشا محول شد.[٦]

اوزدمیرپاشا که به همراه خادم سلیمان پاشا به یمن رفته بود، ضمن نشان دادن مراتب صداقت خود به دولت، صنعا را تصرف کرد، فرهاد پاشا پس از سرکوب عصیان یمن، در جبل و تهامه، آرامش برقرار ساخت و چون خود قصد بازگشت به استانبول را داشت، ادارهٔ امور را به اوزدمیرپاشا محول کرد[٧]. بعداً مصطفی پاشا پسر بییقلی

٦. اویس‌پاشا بنا به گفتهٔ یکی از افراد موثق آن زمان از مناسبات سلطان سلیم با کنیزکی متولد شد. سلطان سلیم در آن زمان هنوز به سلطنت نرسیده بود و بعداً این کنیزک را به عقد یکی از امرا درآورد. کنیزک در منزل این امیر وضع حمل کرد، اما تولد نوزاد تا مدتی مخفی نگهداشته شد و سپس به وسیله‌ای مراتب را به اطلاع سلطان سلیم رساندند. ولی چون این کودک در خانهٔ سلیم متولد نشده بود، اظهار داشت که شک دارد از اینکه کودک متعلق به من باشد. تا اینکه توسط یکی از خواجه‌های حرمسرا کودک را به قصر و نزد سلطان می‌برند و سلطان سلیم از شباهت او با خود درمی‌یابد که فرزند اوست. بعدها سلطان سلیمان نیز از این مسئله آگاه می‌شود ولی بی‌آنکه در مورد او اقدام حادی انجام دهد و یا احتمالاً دستور قتلش را بدهد، او را از استانبول دور می‌کند و به فرمانداری یمن منصوب می‌کند. وقتی خبر قتل اویس پاشا به استانبول رسید، سلطان سلیمان گفت: «او برادر عزیز من بود» و وقتی از او سئوال کردند چرا او را مانند دیگر شاهزادگان به خاطر احتمال بروز فتنه‌ای ازجانشین به قتل نرساندی، پاسخ داد: «همیشه ترس از خدا مانع از این کار می‌شد». تاریخ عالی، برگ ۱۰۵.

٧. وی از چرکس‌های دوران ممالیک پس از فتح مصر است. در مصر با ماهی ده آقچه خدمت می‌کرد. هنگامی که خادم سلیمان پاشا عازم جنگ هند بود گفته بود: من نیز،مایلم در این جنگ شرکت کنم ولی از اسبم نمی‌توانم جدا شوم. همه به این سخن خندیده بودند و پس ازجنگ هند، در یمن اقامت کرد. ابتدا به رتبهٔ کل آغالیک (درجه‌ای نظامی در زمان عثمانیها تقریباً معادل سروانی یا سرگردی) و سپس به فرمانداری رسید و در صنعا به خدمت مشغول شد. پس از آنکه اویس پاشا والی زبید بدست حسن پهلوان کشته شد، حسن این‌بار درصدد قتل اوزدمیر پاشا نیز برآمد، ولی اوزدمیر در اثر اقدامات مدبرانه‌ای حسن پهلوان را کشت و سرش را به استانبول فرستاد. دربارهٔ چگونگی خارج ساختن صنعا از دست دشمن و نیز سایر وقایع ←

محمدپاشا در سمت نخستین فرماندار زبید به آنجا اعزام شد، اوزدمیرپاشا نیز در حوالی حبشه به فتوحاتی نایل شد.

چون مصطفی پاشا، پس از دستگیری دشمنان و شورشیان در یمن دستور می‌داد آنها را شقه بکنند، به او لقب «نشار» داده بودند. وی با شدت عمل، آرامش را در یمن برقرارکردو هنگام ترک آنجا،کدخدای خویش یوسف پاشا را به وکالت به جانشینی خود تعیین کرد. در اواخر دوران زندگی سلطان سلیمان قانونی، قراشاهین مصطفی‌پاشا فرماندار یمن شد و یک سال بعد با انتقال او به مصر، محمود پاشا و پس از آن، ردوان پاشا پسر قراشاهین مصطفی پاشا، والی یمن شد (۹۷۳ هـ ق/ ۱۵۶۹ م).

در سال ۹۷۶ هـ ق یکی از امامهای زیدیه به نام مطهر، عصیان کرد و مراد پاشا را که فرماندار بود، به قتل رسانید و صنعا و عدن و دیگر شهرها را به تصرف خود درآورد. بر اثر این وقایع، سنان پاشا، عثمان پاشا پسر اوزدمیر و قورداوغلی‌رئیس کاپیتان سوویش به آن سوی اعزام شدند.

جنگ با پرتغالی‌ها در دریای هند

فعالیت پیری رئیس در آبهای هند و مرگ او

پس از بازگشت خادم سلیمان‌پاشا، جنگ با پرتغالی‌ها هنوز ادامه داشت.

به دنبال عزیمت او به مصر، پرتغالی‌ها وارد بحراحمر شدند ودرصدد برآمدند تابندر جده را به تصرف خوددر آوردند، ولی باپایداری محافظین قلعه وبه موقع رسیدن شریف ابو نومی امیر مکه- که بانیروهایی مرکب از بادیه نشینان به کمک آمده بود- موفق نشدند وبه این ترتیب نقشهٔ تصرف کارگاه کشتی سازی سوویش وبه آتش کشیدن ناوگان ترک‌ها نیز عقیم ماند، ولی موفق شدند که قصبهٔ طورسینا را به آتش بکشند. (۹۵۰ هـ ق ۱۵۴۳م) پرتغالی‌ها ضمن این اقدامات باآگاهی از اهمیت عدن، مدت کوتاهی این بندر را تصرف کزدند، ولی پیری رئیس کاپیتان مشهور سوویش شخصاً باناوگان خود به آن سوی رفت وبندر عدن را نجات داد.

ـــ یمن، اوزدمیر پاشا گزارشی به زبان عربی فرستاده بود که ترجمهٔ ترکی آن در آرشیو موزهٔ توپقاپی تحت شمارهٔ ۸۳۴۲ نگهداری می‌شود.

پیری رئیس[۸] در سال ۹۵۸هـ ق ۱۵۵۱م باناوگان سوویش، مرکب از سی کشتی[۹]، وارد دریای هند شد وبه جده رفت، سه روز در آنجا ماند وسپس به ساحل عمان رفت. مسقط را که درجنوب شرقی شبه جزیرهٔ عربستان قرار دارد، گرفت وپس از زدوخوردباهفتاد کشتی پرتغالی برآنها پیروز شد وقوای دشمن را که به قلعهٔ هرمز واقع در دریای هرمز پناهنده شده بودند محاصره کرد ولی موفق به تصرف آن نشد، اما شهر را که به «فرنگ»ها کمک کرده بودند، غارت کرد وبه بصره رفت واز قبادپاشا والی آنجا طلب یاری کرد. والی بصره به او پاسخ داد که «تو، به مسلمانان ظلم کردی واموالشان را به غارت بردی» ونه تنها به او یاری نکرد، بلکه بازداشتش کرد وبرآن شد که اموال اورا نیز ضبط کند.

هنگامی که پیری رئیس دربصره تحت نظر بود، به محض اینکه شنید پرتغالی‌ها قصد دارند خلیج فارس را اشغال کنند، باشتاب به اتفاق سه کشتی که تحت فرماندهی او بود به دریازد، ولی سربازان ودیگر کشتیهایش موفق به خروج از بصره نشدند.

پیری رئیس که به این ترتیب به دریا درآمده بود، درراه یکی دیگر از کشتیهای خود را از دست داد،در ۹۶۰هـ ق به سوویش رفت واز آنجا راهی بصره شد. این اقدامات پیری رئیس را به استانبول گزارش کردند، به مناسبت دست برداشتن از محاصرهٔ هرمز ونیز ترک سربازان وکشتیهایش دربصره، گناهکار تشخیص داده شد. در دیوان مصر سرش را بریدند واموالش را مصادره کردند[۱۰].

تفویض کاپیتانی سوویش به مرادرئیس

باگزارش قبادپاشا بیک، والی بصره به استانبول، کاپیتانی سوویش پس از پیری رئیس به حاکم سابق بحرین، یعنی مرادرئیس داده شد وبه اودستور دادند که به اتفاق ناوگان خود در خلیج فارس بماند واز آنجا جدا نشود. علت این دستور این بود که

۸. پیری رئیس برادرزادهٔ کمال رئیس معروف است. کمال رئیس درزمان سلطان بایزید دوم وارد خدمات دولتی شد. پیری رئیس به اتفاق عموی خود درجنگهای دریائی بسیاری شرکت کرد وسرانجام کاپیتان «سوویش» شد.

۹.در آن تاریخ کاپیتان سوویش در حقیقت بمنزلهٔ دریاسالاری ناوگانی بود که در بحر احمر و آبهای هند فعالیت داشت. به هنگام مرگ تقریباً هشتاد ساله بود. اثری کامل ومفصل به نام کتاب بحریه ونیز اطلس معروفی دارد که از سوی «مؤسسهٔ تاریخ ترک» به چاپ رسیده است.

۱۰.**بچه وی و عالی** این شایعه را که پیری رئیس بادریافت پول از محاصره دست برداشت صحیح ندانسته وآن را مغرضانه می‌داند.

ناوگان پرتغال باتمام قدرت خود دردریای هند وعدن فعالیت می‌کرد.

مرادرئیس با استفاده از یک فرصت، باپانزده کشتی ودوقایق از بصره حرکت کرد، ولی در حوالی جزیرهٔ هرمز به ناوگان پرتغال برخورد ودر جنگ شدیدی که رخ داد موفقیتی به دست نیاورد ومجدداً به خلیج فارس برگشت و... و کاپیتان معروفش یعنی سلیمان ورجب رئیس کشته شدند.

مراد رئیس مثل پیری رئیس اعدام نشد، ولی سمت خود را از دست داد. (۹۵۹هـ ق/ ۱۵۵۲م) وبه این ترتیب ناوگان سوویش در خلیج فارس محصور ماند ویک کشتی نیز توسط پرتغالی‌ها ضبط شد[۱۱].

کاپیتانی سیدی علی رئیس وسرگذشت او

پس از مرادبیک، سیدی علی رئیس پسر خضربیک، مدیر کارگاه کشتی سازی که کاپیتان یکی از کشتیهای جنگی بود، به کاپیتانی رسید ومأمور آوردن ناوگان مستقر در بصره به سوویش شد (۹۶۰هـ ق/۱۵۵۳م).

سیدی علی رئیس که از راه حلب به بصره رفته بود، درصدد برآمد تاپانزده کشتی را از خلیج فارس خارج سازد، لذا در امتداد ساحل ایران حرکت کرد وبه بندر بوشهر وبحرین آمد.در چهلمین روز حرکت کشتیها از بصره در سواحل عمان بایک ناوگان پرتغالی مرکب از بیست وپنج ویابیست وهشت فروند کشتی روبرو شد. در جنگی که درگرفت یک کشتی پرتغالی غرق شد وناوگان آن کشور نیز با با استفاده از تاریکی شب گریخت.

ناوگان ترک که به راه خود ادامه می‌داد، در نزدیکی بندر مسقط با یک ناوگان دیگر پرتغالی مرکب از سی ودو کشتی برخورد کرد. سیدی رئیس که دریافته بود در پهنهٔ دریا قادر به مقابله نخواهد شد، کشتیهای خود را بطور ردیف درنزدیکی ساحل مستقر ساخت وبه جنگ پرداخت. از سپیدهٔ سحر تاتاریکی شب، جنگ باشدت تمام ادامه یافت وشب هنگام هردوطرف خسته از مبارزه از هم جدا شدند. ناوگان ترک در ساحل ایران وسپس در ساحل بلوچستان به حرکت درآمد وآنگاه باراهنمائی یک کشتی مسلمان به بندر گوادر رسید.

۱۱.مراد رئیس در سال ۱۰۱۸ هـ ق/۱۶۰۳م. وفات کرد ودر مقبره‌اش واقع در حیاط مسجدی که به نام او در رودس ساخته شده بود، به خاک سپرده شد.

جلال‌الدین ابن دینار حاکم این بندر ضمن استقبال گرمی احتیاجات آنان را از نظر آذوقه وسایر لوازم ووسایل تأمین کرد. در این بندر تاآنجایی که امکان داشت نظم وترتیبی به کارها دادند وبندر را ترک کردند وباز به سوی شبه جزیرهٔ عربستان به حرکت درآمدند. در اثنای این سفر بود که توفان مدهشی برخاست، به طوری که ناوگان ترک با امواج قدرتمندی به سوی سواحل هندوستان رانده می‌شد. پس از گذشت چندین روز که باهزاران خطردست به گریبان بودند، به حوالی دی‌یو، گجرات وسورات رسیدند وناوگان دیگر قدرت وتوانایی برای جنگیدن نداشت.

رفتن سیدی علی رئیس از راه زمینی به استانبول

سیدی علی رئیس درخشکی پیاده شد، کشتیهای جنگی را بالوازمی که مانده بود به انضمام چندین قبضه توپ به رجب[۱۲] خان حاکم سلطان گجرات در بندر سورات سپرد وسربازانی را که مایل به اقامت درآنجا بودند به خدمت او گماشت وخود باقریب به پنجاه تن از دوستانش از راه زمینی حرکت کرد وپس از سه سال با گذشتن از ممالک سند، هند، زابلستان، بدخشان، ماوراءالنهر، خوارزم، خراسان وایران از راه آناطولی به استانبول رسید.

سیدی علی رئیس ماجرای این سفر را در اثری به نام **مرآت المالک** نوشت وتقدیم سلطان کرد[۱۳]. سلطان نیز روزانه هشتاد آقچه مقرری برای او تعیین کرد وبه رفقایش نیز مبالغی بخشید. (۱۵۵۶م)

قورداوغلی خضر رئیس

پس از سیدی علی رئیس، آمیرالی سوویش به قورد اوغلی خضر واگذار شد. در این اثنا بود که پرتغالی‌ها، جزایر دریای هند را به تصرف در می‌آوردند و به منظور پیشگیری هرنوع خطر احتمالی ازجانب شرق، جزایر بحر محیط هندی را متصرف می‌شدند.

در میان حکومتهای این جزایر، مقتدرترینشان دولت اسلامی آچه یا «آچین» بود

۱۲. متن نامهٔ همایونی که در این مورد به غیاث الدین سلطان احمد نوشته شده است در **منشئات فریدون بیک** نقل شده است. جلد ۲ صفحهٔ ۲۱۹.
سلطان احمد پسر محمود سوم از ۹۶۱ تا ۹۶۹ هـ ق حکمران گجرات بود.

۱۳. سیدی علی رئیس دو اثر به نامهای **محیط ومرآت المالک** دارد. گذشته از آن اثر علی قوشچی به نام **فتحیه** را که در علم نجوم نوشته شده بود به ترکی برگردانیده است.

که جزیرهٔ سوماترا و شبه جزیرهٔ مالاگا را دراختیار داشت. چون پرتغالی‌ها قصد تـصرف این نقاط را داشتند، در سال ۹۸۲ هجری (۱۵۶۵ میلادی) سلطان عـلاءالـدین حـاکم آچه برای اخذ کمک از دولت عثمانی- که ناوگانش تا دریای هـند پـیش رفته بـود- بـه استانبول سفیر فرستاد.

سلطان علاءالدین از حکمران عثمانی درخواست توپ، تـفنگ و سربـاز کـرد و در نامه‌ای که برای سلطان عثمانی فرستاد به اطلاع او رسانید که پرتغالی‌ها قصد جنـگ بـا حکومتهای اسلامی سیلان و کلکته را دارند. رسیدن این فرستاده به استانبول هـمزمان با جنگ سگتولا و مرگ سلطان سلیمان بود. لازم به یـادآوری است کـه هـیئت اعـزامی دوسال در استانبول ماند.

دولت عثمانی به درخواست این دولت اسلامی درصدد برآمد تا با ناوگـان مـستقر در سوویش به یاری او بشتابد. درپی این تصمیم، کاپیتان سوویش بـا مـتجاوز از بـیست کشتی که ۱۹ فروند آن کشتی جنگی بود مأمور ایـن کـار شد.لـوازم درخـواستی و استادکارهای کشتی ساز و توپ ریز با کـشتیها درصدد عـزیمت بـودند، امـا درست درهمین گیرودار شورشی در یمن، روی داد. مختار یـکی از پـیشوایان مـذهب زیـدیه عصیان کرد و صنعا و مناطق مهمی از یمن را به تصرف درآورد که بالطبع جنگ آچه بـه تعویق افتاد و قورداوغلی خضر بیک، مأمور یمن شد و به اتفاق سنان پاشا که به سرداری نیروهای اعزامی به یمن برگزیده شده بود به آن سوی بـه حـرکت درآمـد، ولـی استادکاران و لوازم جنگی موردلزوم توسط دوکشتی برای علاءالـدین اعـزام شد و ایـن استادکاران به خدمت دولت اسلامی آچه درآمدند ومقیم آنجا شدند.

فصل ۲۷

واقعهٔ شاهزادگان

تحریکات خرم‌سلطان علیه شاهزاده مصطفی

چون در حکومت عثمانی، قانونی برای وراثت سلطنت وجود نداشت، هرچه سن سلطان سلیمان بیشتر می‌شد، شاهزادگان نیز بیشتر دچار تشویش و اندیشه می‌شدند. درحادثهٔ شاهزاده مصطفی که ذیلاً شرح آن خواهد رفت، سلطان سلیمان هنوز شصت ساله بود:

در سال ۹٦۰ هـ ق/ ۱۵۵۳ م چهارتن از پسران سلطان سلیمان به نامهای مصطفی، سلیم، بایزید و جهانگیر زنده بودند.[۱]
مصطفی از دیگر پسرانش بزرگتر بود. او سی و نه، سلیم سی، بایزید بیست و هشت و جهانگیر بیست و سه سال داشتند. شاهزاده مصطفی والی قونیه که به هنگام فرمانداری

۱. سلطان سلیمان قانونی به جز این چهارپسر، سه پسر دیگر به اسامی مراد، محمود و عبدالله نیز داشت. مراد و محمود ده روز پس از بازگشت سلطان سلیمان از جنگ بلگراد درگذشتند. مراد در دوسالگی در ۱۹ اکیم ۱۵۲۱ م و محمود در ۹ سالگی در ۲۹ اکیم همان سال و بالاخره عبداله در سال ۱۵۲٦ م درگذشتندو همهٔ آنها در مقبرهٔ پدربزرگشان سلطان سلیم دفن شدن

پدرش در مانیسه و در سال ۹۲۱ هـ ق ۱۵۱۵م متولد شد، از نظر قیافه و هیکل شبیه پدر بزرگش یاووز سلطان سلیم بود و به سبب تحصیلات کافی، صلابت و جدی بودن و نیز به جهت مراتب فضل و کمال مورد علاقهٔ ینی چری‌ها و افراد روشنفکر زمان خود بود. به مناسبت زیادی سنش نسبت به دیگر برادران و ویژگیهایش نامزد جانشینی پدر بود، اما خرم سلطان با این کار مخالفت می‌کرد.

سلطان سلیمان از زن دیگرش که در تواریخ عثمانی به نام خرم سلطان و در منابع خارجی به نام «روک زالان» معروف است، چهار پسر به اسامی سلیم، بایزید، محمد و جهانگیر داشت. از این چهار پسر، شاهزاده محمد در همان اوایل یعنی در سال ۹۵۰ هـ ق هنگامی که والی مانیسه بود وفات کرد و در محلی روبروی پادگان سابق ینی‌چری‌ها در آرامگاهی که برایش ساخته شد، مدفون گشت. در همین محل، مسجدی به نام مسجد شاهزاده و عمارتی نیز به اسم او بنا شد.

خرّم سلطان که از میان پسرانش به بایزید سخت علاقمند بود، برای به سلطنت رساندن او، پنهانی شروع به فعالیت کرد و پادشاه نیز تحت تأثیر این زن زیبا بود. از سوی دیگر برای اینکه بایزید به سلطنت برسد، می‌بایست شاهزاده مصطفی از بین می‌رفت[۲]. در اولین فرصت، وزیر اعظم ابراهیم پاشا که طرفدار جانشینی شاهزاده مصطفی بود، با تمهیداتی از طرف خرّم سلطان از میان برداشته شد.

خرم‌سلطان برای از میان برداشتن شاهزاده مصطفی نیز نقشه‌ای طرح کرد و آرام‌آرام به اجرای آن پرداخت. شاهزاده مصطفی که والی مانیسه بود ابتدا به آماسیه و سپس به قونیه انتقال یافت و از پسران خرم سلطان نیز سلیم والی مانیسه و بایزید والی کوتاهیه شد. در اجرای نقشه‌های طرح شده علیه شاهزاده مصطفی، وزیر مشاور «داماد رستم پاشا» رل مهمی داشت. او با تقلید امضای شاهزاده، نامه‌های ساختگی از سوی او برای شاه ایران تهیه کرده بود.

سلطان سلیمان در این ایام خود شخصاً به جنگ نمی‌رفت. در مسئلهٔ اردل وزیر قرامحمدپاشا را به مجارستان فرستاد و برای مقابله با شاه طهماسب که به ایالات شرقی

۲.شاهزاده مصطفی هنگامی که خبریافت خرم‌سلطان برای به سلطنت رساندن یکی از دو نابرادریهایش، یعنی بایزید و سلیم فعالیت می‌کند درصدد گردآوردن طرفدارانی برای خود شد و در این خصوص نیز نامه‌ای به ایاز پاشا والی بغداد و دیار بکر فرستاد. (مجلهٔ منشئات کتابهای ولی‌الدین افندی، شمارهٔ ۲۷۳۵).

تجاوز کرده بود، دامادش وزیر اعظم، رستم پاشا را اعزام کرد.

شایعات منتشر شده دربارهٔ شاهزاده مصطفی

رستم پاشا پس از حرکت وقتی به حوالی آقسرای رسید، گویا شایعاتی منتشر شده بود مبنی براینکه ینی‌چری‌ها به شاهزاده مصطفی تمایل یافته‌اند وچون پادشاه پیر شده است وقدرت شرکت درجنگ را ندارد، تصمیم براین است که پادشاه در دیمه توقه مقیم شود وحکمرانی شاهزاده مصطفی را اعلام کنند.

رستم پاشا یکی از فرماندهان «سپاهی»ها به نام شمسی آقا، معروف به شمسی احمدپاشا از قزل احمدی‌ها را به استانبول فرستاد تا این شایعات را به عرض سلطان برساند[3] وضمناً از شاه درخواست کرد که خود شخصاً درمقام سرداری سپاه حرکت کند وبه انتظار دریافت دستور از آقسرای حرکت نکرد.

پادشاه با شنیدن این خبر، رستم پاشا را احضار کرد وخود در اواخر آگوست ۱۵۵۳م عازم جنگ ایران شد وبایزید، والی کوتاهیه را به ادرنه فرستاد. وقتی به بولوادین رسید، سلیم، والی مانیسه به دستبوس پدر به اردو آمد، سپس پادشاه در قرامان ارگیلی‌سی، بیتوته کرد و وقتی به آق‌تپه رسید تا درآن بیتوته کند، شاهزاده مصطفی نیز که برای جنگ مأموریت یافته بود، به اردو ملحق شد وچادر زد. صبح آن روز، طبق رسم معمول رجال دولت، به چادر مصطفی رفته، دست بوسیدند وخلعت پوشیدند وسپس شاهزاده به منظور دستبوسی پدر، به چادر دیوانخانه رفت. وزرا، عرض سلام

۳. «... خداوند حکیم و داناست. در اردوی همایونی بعضی اخبار شایع شده است و نتایج ناگوار آن معروض حضور شاهزاده شد. اما مسئله اینکه از بین لشکریان بعضی از سرکرده‌ها به جناب شاهزاده عرض صدق و صفا کرده‌اند که: «والدماجدتان پیر شده است و طاقت حکومت و عزیمت به حرب از او سلب شده و از آن رواست که رستم پاشا را به سرداری آناطولی منصوب کرده است. پاشای مشارالیه بدخواه تست. در این فرصت به میان لشکر بیا و سر او را از تن جدا کن تا مقصود و منظور حاصل آید و بدینسان شاهزاده را راهنمایی و ادلال می‌کنند و برای حصول این سودای باطل گردهم جمع می‌آیند. اخبار متعاقب هم فرستند و هر بار گاهی از ضعف پادشاه و گاهی از اشدداد بیماری سلطان سخن به میان می‌آورند». وزیر این گفتگوها را نوشت و شمسی احمد آقا سر کردهٔ سپاهیان- تیمارلی سپاهی- و چاووش باشی مقبل را در مقام پیک و چابار به جناب سلطنت اعزام داشت و تا عودت آنان، خود طریق مکث و تامل اختیار کرد» تاریخ عالی برگ ۵۹.

کرده پیش افتادند واورا تا چادر پدر راهنمایی کردند. وقتی شاهزاده مصطفی وارد چادر شد وپدر را ندید، شگفت زده شد، شاهزاده خود را با هفت غلام لال (زبان بریده) روبرو دید که بلافاصله به قصد خفه کردنش به روی او پریدند. شاهزاده مصطفی خود را از دست آنان نجات داد وبه سوی چادر پدر دویدن آغاز کرد، ولی یکی از خادمین قصر به نام زال محمود آقا[٤] از پشت‌سر به او رسید واورا به زیر انداخت وخفه کرد. (۱۵۵۳م).

مرثیهٔ شاعر یحیی بیک

ینی‌چری‌ها به محض آگاهی از خفه شدن مصطفی ،خواستار مجازات مسببین حادثه شدند ودراین خواست خود، پافشاری واصرار ورزیدند. درنتیجه رستم پاشا از وزیر اعظمی عزل و وزیر دوم قرااحمدپاشا به جای او برگزیده شد. ولی تا مدتها اثر مرگ این شاهزادهٔ شایسته در اذهان باقی بود.

به سبب حادثهٔ این قتل، شاعر تاثلیجه‌ای یحیی‌بیک مرثیهٔ بسیار جانگدازی ساخت که بین سربازان خوانده شد و اندوه بسیاری را موجب آمد.

مرثیه با این بیت آغاز می‌شود:

مد..، مدد که جهانین یکلدی بیریانی
اجل جلالی‌لری آلدی مصطفی خانی
برگردان فارسی: به داد برسید که گوشه‌ای از جهان فرو ریخت
دست خشمگین اجل، مصطفی خان را از ما گرفت

در بیت دیگری صراحتاً اشاره دارد بر اینکه محمد و رستم پاشا در قتل او دست داشته‌اند:

گیتردی آرخاسنی‌یره زال دورزمان
وجود و نه ستمی رستم ایله ایردی زمان
برگردان فارسی: زال دور زمان پشتش را برخاک رساند
و به دست رستم برجانش ستم رسانید

٤. محمودآقا بعدها وزیر شد. نامبرده همان زال محمود پاشاست که مسجد ومدرسه وعمارتی به نام او موجود است.

وقتی رستم پاشا برای بار دوم، وزیر اعظم شد، یحیی بیک را احضار کرد و درصدد قتل او برآمد، ولی سلطان سلیمان مخالفت کرد و ملکی در ایالت ایزورنیق که سالیانه نود هزار آقچه درآمد داشت، به او داد و او را از استانبول دور کرد.

* * *

سلطان سلیمان پس از این حادثه به حلب رفت و زمستان را در آنجا گذرانید و سپس به دیار بکر بازگشت و چون به وفاداری لشکر مشکوک شده بود به منظور ارزیابی نظرات ارتش، یک ملاقات عمومی که به آن «اذن عام» می‌گفتند ترتیب داد و ضمن ملاقات و مذاکره با فرماندهان و کدخدایان ینی‌چری‌ها، کتاب وکیل خرج و خان‌ها و سردسته‌ها و فرماندهان نیروهای پیاده محافظین مخصوص شاهی و ریش‌سفیدان، چون از وفاداری آنها به خود اطمینان یافت به سوی ایران حرکت کرد.

مرگ شاهزاده جهانگیر

جهانگیر کوچک‌ترین پسر سلطان سلیمان از خرم سلطان از مرگ برادر بزرگش مصطفی سخت متأثر شد و از شدت اندوه و تأثر درگذشت.

شاهزاده جهانگیر، غوزی بود. جوانی بود بسیار نازک‌اندیش، همدم پدر و حساس و پدر از شدت علاقه‌ای که به او داشت، او را از خود جدا نمی‌کرد و با آنکه به سنی رسیده بود که می‌بایست والی یکی از ایالات شود، به خاطر علاقه شدید پدر به او دائماً در کنارش به سر می‌برد. هنگام حادثه شاهزاده مصطفی در اردو بود و وقتی این قتل فجیع را دید از شدت تأثر در حلب وفات کرد. (۱۵۵۳م) جنازه‌اش به استانبول حمل شد و در کنار مسجد شاهزاده در مقبره برادرش محمد، دفن شد. مسجد جهانگیر به یادبود او ساخته شد.

واقعه شاهزاده بایزید

پس از مرگ شاهزاده مصطفی و جهانگیر، دو پسر سلطان سلیمان در قید حیات باقی ماندند که هر دو از یک پدر و یک مادر بودند و مادر هر دو نیز خرم سلطان بود. این دو عبارت بودند از سلیم و بایزید.

بایزید که به پدر شباهت بسیاری داشت سخت مورد علاقه مادرش بود. در واقع نیز این شاهزاده بسیار با فرهنگ بود و در مقایسه با سلیم که به مادرش شباهت داشت[۵] فردی بود فهیم و شاعر و در عین حال متواضع و خوش‌خوی، پرجنب‌وجوش‌وجسور که

۵. **هامر** به نقل از بوسبک، ترجمه اتابک جلد ٦ صفحه ۵۸۱ آردوس توماس می‌نویسند که بایزید به پدر و سلیم به مادر خود شباهت داشت(فصل ۴۹).

به خاطر این خصوصیات، مورد علاقه اطرافیان و ارکان دولت بود، به خاطر بخشندگی و دست و دل‌بازی که داشت و نیز چون در نظر بود محیط تربیتی شایسته‌ای برای او فراهم شود مقرری که برایش تعیین شده بود کافی نبود، از این رو از طرف مادرش نیز به او کمک مالی می‌شد.

شاهزاده بایزید پس از مرگ برادرش مصطفی، اطمینان کامل داشت که پس از مرگ پدر به جانشینی او انتخاب خواهد شد. حتی قطب‌الدین مکی که در سال ۹٦۵ هـ .ق/ ۱۵۵۷م از سوی امیر مکه به استانبول آمد و هنگام عبور از کوتاهیه با شاهزاده ملاقات کرد درباره امید و آرزوی شاهزاده به جانشینی پدر، مطالبی نوشته است. اگر مادرش خرم سلطان زنده می‌ماند بدون شک به این آرزوی خود نایل می‌شد. خرم سلطان تا زمان وفاتش که به سال ۱۵۵۸م/ ۲٦ جمادی‌الاخر ۹٦۵ هـ ق رخ داد وضعی به وجود آورده بود که دوبرادر باهم با رفق و مدارا رفتار می‌کردند.

سلیم که فعالیت مادرش را در مورد جانشینی برادر مشاهده می‌کرد در این مورد به خدا توکل کرده و چگونگی امور را به مقدرات سپرده بود.

پس از وفات خرم سلطان حرص و آز سلطنت دو برادر را رودرروی هم قرار داد. با ناسازگاری آن دو باهم، سلیم از مانیسه به قونیه و بایزید از کوتاهیه به اماسیه منتقل شد. اما انتقال بازیزید از کوتاهیه که به استانبول نزدیک بود موجب بروز شک و سوءظن دراو شد و درصدد برآمد تاازرفتن به اماسیه خودداری کند، ولی سلیم بلافاصله درپی اطاعت از فرمان از مانیسه حرکت کرد.

برای آنکه بین دو برادر برخوردی پیش نیاید برای نصیحت آن دو، سوکوللی محمد پاشای وزیر نزد سلیم و وزیر پرتوپاشا به نزد بایزید فرستاده شدند. حتی پادشاه توسط این دو وزیر به پسران خود پیغام داده بود که درصورت پافشاری و تداوم ناسازگاری، سلطنت را به خواهرزاده‌اش عثمان شاه که والی موره بود واگذار خواهد کرد و به این ترتیب، آنها را بامحرومیت از جانشینی خود تهدید کرده بود. مادر عثمان شاه- خادم سلطان- دختر یاووز سلطان سلیم معروف به خدیجه سلطان بود[٦].

دراثنای رقابتها و مجادلات موجود بین این دو برادر رستم پاشا برای بار دوم وزیر اعظم شده بود. بانفوذی که خرم سلطان درپادشاه داشت پس از قتل قرااحمد پاشا که درسال ۹٦۲هـ ق ۱۵۵۵م رخ داد رستم پاشا به اصرار او، مجدداً وزیر اعظم شد.

٦. ذیل شقایق صفحهٔ ۲٤۱.

نیرنگهای(لالا*) مصطفی پاشا

لالا مصطفی پاشا که درخدمت سلیم به سر می‌برد و از مخالفین رستم پاشا بود، برآن شد تااز اختلاف بین دو برادر استفاده کند و نقشی دراین میانه بازی کند. لذا جانب سلیم را گرفت و ضمن جلب موافقت سلیم نامه‌های اغفالگرانه‌ای برای بایزید نوشت وپس از دریافت پاسخهایی که از سوی سلیم نوشته شده بود آنها را برای پادشاه فرستاد و به این ترتیب بایزید را فردی عاصی دربرابر شاه قلمداد کرد. چون قبلاً مصطفی پاشا جزو محارم وخدمتگزاران بایزید بود و بایزید نیز به او اعتماد کامل داشت تمام مکنونات قلبی خود را برای مصطفی پاشا می‌نوشت. نامه‌هایی که به عرض پادشاه رسیده بود تأثیر خود را کرد و سلطان سلیمان طی نامه‌ای به بایزید نوشت:

«بایزیدخانِ من، دست برداشتن از نفاق و دشمنی درحق برادر، موجب حصول تو، به مقصودت خواهد شد. اگر طالب دعای خیرمنی از تکرار این اعمال ناشایست خودداری کن».

اما این نامه و قاصدی که حامل پیغام نصیحت‌آمیز پدر بود به شاهزاده بایزید نرسید، بلکه نامه توسط مأمورین لالامصطفی ضبط و حامل نامه نیز به قتل رسید و سپس به عرض پادشاه رسید که این اقدام از سوی بایزید انجام گرفته است و از سوی دیگر، نامهٔ پوزشگرانه‌ای که از سوی بایزید برای پدر فرستاده شده بود باز به دست لالا مصطفی افتاد[۷].

پس از این حوادث و رخدادها بود که محل فرمانداری شاهزاده‌ها همان‌طوری که قبلاً اشاره کردیم، تغییر یافت. بایزید ابتدا پافشاری کرد که به اماسیه نرود، ولی بعداً با پاره‌ای شرایط راضی به رفتن شد. با آنکه رستم پاشا از نیرنگهایی که مصطفی پاشا در مورد بایزید انجام داده بود آگاهی داشت، ولی چون خود در ماجرای شاهزاده مصطفی برای به سلطنت رساندن بایزید مورد اتهام بود نتوانست در این باره کمکی به بایزید بکند واز سوی دیگرلالا مصطفی پاشا به سلطان سلیمان تلقین کرده بود که وزیر اعظم

*- به معنی لله و وزیر.- م

۷. سلطان سلیمان که از حقیقت امر باخبر نبود روزی به حامی افندی قاضی عسکر روملی گفته بود: «...چندین نامه برایش فرستادم و گفتم که درصورت تکرار اعمال خلاف، توبه‌اش پذیرفته نخواهد شد. حتی التماس کردم، بااینحال نامه‌های مرا نخواند و پند و نصایحم را نپذیرفت وحتی افرادی را که نزدش فرستاده بودم به قتل رساند.» **تاریخ عالی** برگ ۸۱.

در تحریک بایزید دست دارد. از این رو معروضات* وزیر اعظم به هیچ وجه مورد اعتماد و قبول پادشاه نمی‌افتاد.

فرار بایزید به ایران

سرانجام نیرنگهای‌لالا مصطفی پاشا کار خود را کرد و بایزید با گردآوردن نیرو، آهنگ حرکت به سوی برادر را کرد. بایزید نسبت به پدر عاصی اعلام شد و نیرویی از استانبول به فرماندهی سوکوللی محمد پاشا برای سرکوبی او اعزام شد. بایزید نخست در جنگی که در قونیه رخ داد بر برادرش سلیم پیروز شد، ولی بعداً شکست خورد و به اماسیه گریخت. بایزید پس از آنکه کار از کار گذشت از حیله‌ها و ترفندهای اغفالگرانهٔ مصطفی پاشا آگاه شد. عریضه‌هایی مبنی بر تقاضای عفو و بخشش برای پدر فرستاد، ولی این نامه‌ها نیز به دست لالا مصطفی پاشا افتاد.

سرانجام بایزید که نتوانسته بود درددل خود را به عرض پدر برساند زنش را در آماسیه گذاشت و چهار پسر خود را برداشت [8] و به همراه هزار تن از اطرافیانش به مقصد ایران حرکت کرد. با آنکه به شدت تحت تعقیب قرار گرفت، ولی موفق به دستگیریش نشدند. به ایازپاشا فرماندار ارزروم دستور داده شد که بایزید را دستگیر کند، ولی ایاز پاشا نه تنها فرمان را اجرا نکرد، بلکه نعل و میخ مورد احتیاج سواران بایزید را در اختیار او گذاشت و به همین سبب نیز به دستور سلطان سلیمان اعدام شد. بایزید در نزدیکی ارس در جنگ با نیروهایی که به دنبالش فرستاده شده بود آنان را شکست داد و وارد خاک ایران شد و به شاهقلی سلطان، والی روان پناهنده شد (اوجاق ۱۵۶۰ م ۱۳ ربیع‌الآخر سال ۹۶۷ هـ ق).

در باره تسلیم بایزید

*ـ به منظور رعایت سبک متن، ناگزیر از واژه‌های عربی که در نثر فارسی کنونی معمول نیست، آورده می‌شود.ـ م.

۸. شاهزاده بایزید چهار پسر به اسامی اورخان، عثمان، محمود و عبداله داشت که اورخان بزرگترینشان بود. عثمان و محمود از یک مادر بودند. بایزید چهار دختر نیز به اسامی مهرماه، خدیجه، عایشه و خانزاده داشت که مهرماه بزرگترینشان بود و یازده سال داشت. بایزید در نامه‌ای به اطلاع خواهر بزرگش مهرماه سلطان می‌رساند که از اماسیه خارج شده و به تنگهٔ گرجی آمده است و پسرانش اورخان، عثمان، محمود و عبداله را نیز با خود برده است، ضمناً از خواهرش می‌خواهد که برای عفو او میانجیگری کند آرشیو موزهٔ توپقاپی شمارهٔ ٦٠٥٧.

سلطان سلیمان نامه‌ای به طهماسب خان شاه ایران فرستاد و طی آن خواست که یا بایزید را به دولت عثمانی تحویل بدهند یا همانجا اعدامش کنند به همین منظور سه بار نیز هیئتی به ایران فرستاد[۹].

کشته شدن با یزید و پسرانش

سرانجام پس از آنکه هیئتی مرکب از خسروپاشا والی وان، رئیس دربانهای دربارسنان آقا ونیز علی آقا- که از سوی سلیم فرستاده شده بود- برای سومین بار به ایران رفت با اقناع وتطمیع شاه طهماسب شاهزاده با یزید تسلیم هیئت اعزامی از سوی شاهزاده سلیم شد. شاهزاده بایزید وچهار پسرش راخفه کردند (سال ۱۵٦۱ م/محرم سال ۹٦۹ هـ. ق) اجسادشان به آناطولی درآوردند[۱۰] و درسیواس به خاک سپردند.

۹. چون شاه طهماسب قسم خورده بود که از تسلیم بایزید به سلطان سلیمان و یا اعدام او خودداری خواهد کرد. لذا در شرایطی بسیار حساس قرار داشت. از این رو برای شکستن این سوگند در صدد تفسیر و چاره‌جویی بر آمد و اعلام داشت که بایزید را به نمایندگان سلطان سلیمان تسلیم نمی‌کند. بلکه به هیئتی که از سوی سلیم آمده باشد تحویل خواهد داد. (در مورد طلاها و هدایای قیمتی ارسالی از سوی سلطان سلیمان و شاهزاده سلیم برای تسلیم شاهزاده بایزید رجوع شود به ***بولتن موسسهٔ تاریخ***، شماره ۹۳ سال ۱۹٦۰).

۱۰. متن نامه‌های ارسالی از سوی شاه طهماسب دایر برتسلیم شاهزاده بایزید وپسرانش به علی آقا وقتل آنها به سلیم وسلطان سلیمان. نشریهٔ *دستورالانشاء* کتابهای اسعد افندی شماره ۳۳۳۲.

فصل ۲۸

آخرین جنگ سلطان سلیمان قانونی

مرگ و شخصیت او

نقض پیمان صلح با اتریش

همان طوری که قبلاً دراواخر بخش مربوط به جنگ مجارستان اشاره کردیم، درسال ۱۵٦۲ م/۹۷۰ه ق توسط بوسبک سفیر اتریش یک معاهدهٔ هشت ساله بین آن کشور و دولت عثمانی بسته شد ویک سال پس از عقد این قرارداد فردیناند وفات یافت. دولت عثمانی پس از مرگ فردیناند ضمن مطالبهٔ دوسال خراج معوقه که فردیناند از پرداخت آن خودداری کرده بود خواستار شد که حکمران جدید، مفاد عهدنامه‌ای را که شش سال از تاریخ آن باقی مانده بود اجراکند.

پس از مرگ فردیناند پسرش ماکسیمیلین به امپراتوری رسید. امپراتور جدید، ضمن پرداخت خراج دوساله وارسال آن به استانبول وتجدید معاهدهٔ صلح با عثمانی‌ها درگیر جنگ سیگیسموند حاکم «اردل» شد. حاکم اردل که تحت‌الحمایهٔ دولت عثمانی بود ضمن تجاوز به نمچه یعنی اتریش، شهر چتماروبازتمار رابه تصرف درآورده بود.

امپراتور اتریش ضمن شکایت از این تجاوز به دولت عثمانی ، درخواست کرد که این شهر بازپس داده شود. اما قبل از اینکه این مسئله از طریق دولت عثمانی حل شود امپراتور به مرزهای اردل تجاوز کرد وباتصرف توکیا وسرنج، آرامش موجود را برهم زد

که درنتیجهٔ آن، یحیی پاشازاده ارسلان پاشا، والی بودین به یاری حاکم اردل شتافت. دراین اثنا با وفات سمیزعلی پاشا وزیر اعظم- که مخالف آغاز یک جنگ جدید بود- ومنصوب شدن سوکوللی محمدپاشا - که خواهان جنگ بود علیه اتریش بود - اعلام جنگ داده شد (اواخر نیسان ۱۵۶۶ م نهم شوال ۹۷۳ هـ. ق).

جنگ سگتوار

این جنگ، سیزدهمین و آخرین جنگ سلطان سلیم بود که در آنها، شخصاً فرماندهی سپاه را بعهده داشت.[۱] سلطان سلیمان به سبب کهولت سن، سه سال بود که در جنگ شرکت نمی‌کرد و در عین حال فاجعهٔ شاهزاده مصطفی و بایزید نیز او را سخت آشفته و مضطرب ساخته بود.

سوکوللی، وزیر اعظم جدید محمدپاشا صلاح را در آن دیده بود که شاه، شخصاً در این جنگ حضور داشته باشد و قصد داشت تا به این وسیله اثر سوء شکست جنگ مالت را که در همان سال رخ داده بود، پاک کند.[۲]

سلطان سلیمان به هفتادو سه سالگی رسیده بود، به علت پاره‌ای بیماریها معلول بود و به خاطر بیماری نقرس قادر به راه رفتن نبود، از اینرو، در اثنای این جنگ، گاهی با کالسکه وگاهی نیز با تخت روان حرکت می‌کرد و به هنگام رسیدن به قصبه‌ها برای

۱. سیزده جنگی که سلطان سلیم، شخصاً فرماندهی سپاه را به عهده داشت عبارتنداز: اردل ۱۲۵۱ -رودس ۱۵۲۲- موهاچ ۱۵۲۶- وینه ۱۵۲۹- آلمان ۱۵۳۲- عراقین ۱۵۳۳- قورفو ۱۵۳۶ -بغدان ۱۵۳۸- بودین ۱۵۴۱- استرگون ۱۵۴۳- تبریز ۱۵۴۸- نخجوان ۱۵۵۳ و بالاخره آخرین جنگ یعنی جنگ سگتوار به سال ۱۵۶۶ م.

۲. سلطان سلیمان به هنگام حرکت به جنگ سگتوار در نهم شوال ۹۷۳ هـ ق ضمن دست‌نوشته‌ای به پسرش سلیم چنین وصیت و سفارش می‌کند:

سلیم‌خان عزیزتر از جان و نور دودیده‌ام!

این دو بازوبند و یک صندوق «جهری» سرخ را وقف کرده‌ام به روح پاک فخر دو عالم محمد مصطفی(ص). تو را وصیت می‌کنم که آن را بفروشی و صرف آبرسانی جدهٔ معمره‌کنی. حق پسری را ادا کنی و این وصیت را به جای آوری، تو دستخط مرا می‌شناسی و همهٔ خواجه‌سرابایان نیز شاهدند. ببینم چگونه سفارش مرا به جای خواهی آورد. دنیا برای کسی پایدار نیست. امید اینکه آنها را به قیمت بفروشی، آنها مال فخر دو عالم است، مال من نیست. حق تعالی این جنگ را مبارک گرداند و با خاطری خوش بازگشت کنیم. به حرمت حبیب اکرم علیه‌السلام. **آرشیو موزهٔ توپقاپی شمارهٔ ۵۸۸۸.**

اصل این وصیت‌نامه به دست نیامد، وصیت‌نامهٔ موجود در آرشیو توپقاپی رونوشت آن است. مرحوم عثمان فرید ساغلام این وصیت‌نامه را به نقل از یک نشریه در نشریهٔ سال چهارم صفحهٔ ۱۲۸۷ انجمن تاریخ عثمانی چاپ کرد که تفاوتهای اندکی با متن وصیتنامهٔ موجود در آرشیو توپقاپی دارد.

آنکه در مردم تأثیر نیکویی بخشد، خود را سالم و سرزنده نشان می‌داد و سوار بر اسب می‌شد.[۳]

دوماه پیش از آنکه پادشاه شخصاً عازم جنگ شود، پرتوپاشا وزیر دوم با تعدادی از نیروهای قاپی قولی حرکت کرد و با سپاهی‌های ویدین و سمندره و نیز قوای افلاق، بغدان و کریمه یکی شده به سوی مرز اتریش واقع در حوالی اردل حرکت کرد و مأمور شد تا کیوله (گوله) را اشغال کند و زتمار و طوقای را بازپس بگیرد و مدتی بعد سپاه عثمانی به فرماندهی شخص پادشاه از راه بلگراد به مجارستان رفت. بنا به نوشتهٔ تواریخ عثمانی پرحادثه‌ترین جنگ سپاه عثمانی این جنگ بود. حاکم اردل به اتفاق همراهانش به صحرای زمون (زملین) آمد و به اتفاق پرتوپاشا به حرکت درآمد.

هنگامی که سپاه عثمانی به آن سوی صحرای زمون یعنی به خاک مجارستان رسید، قرار شد که به سوی آغری پیشروی شود ولی در همین اثنا خبر رسید که در شیلکوش فرماندار ترخالا و پسرش به دستور حاکم سیگتوار کنت زرینی (به نوشتهٔ تواریخ عثمانی، زرنیسکی موکلوش) کشته شده‌اند. لذا سپاه عثمانی بازگشت و به سوی قلعهٔ سکت و یا سگت واقع در مجارستان غربی به راه افتاد.

تصرف سیگتوار

در پنجم آگوست ۱۵۶۶ میلادی سیگتوار (شهر جزیره‌ها) محاصره شد.[۴] کنت زرینی، از این محل دفاع می‌کرد، نخست شهر قدیمی باتوپخانه کوبیده شد. زرینی که دریافته بود قادر به نگهداری شهر جدید نخواهد شد، دستور داد آن را به آتش کشیدند. اما ترک‌ها خندقها را با خاک پر کردند و به سبب ویرانه شدن شهر جدید اقدام به تصرف شهر قدیمی نمودند.[۵]

۳. هنگامی که سلطان سلیمان برای عزیمت به جنگ از ادرنه قاپی، خارج می‌شد، پیری در کنار راه، دست به دعاوی وی برداشت و گفت:
«سلطان من، ما از تو راضی بودیم، حق تعالی نیز از تو راضی باشد». و پادشاه از این سخن دریافته بود که در اثنای جنگ وفات خواهد کرد. عطائی. ذیل شقایق. صفحهٔ ۹۷.

۴. در اثنای این جنگ هنگامی که سلطان سلیمان به «تاتار پازارجقی» رسید، مراد حاکم مانیسه (پسر شاهزاده سلیم والی کوتاهیه) صاحب فرزند پسری شد. پادشاه را از این تولد باخبر کردند و ازاو خواستند اسم مناسبی برای نوزاد تعیین کند. پادشاه گفت «درمیان اسماء اجداد گرامیمان، محمد پسر مراد آمده است. نام شریفش محمد باشد». این نوزاد بعدها به نام سلطان محمد سوم به سلطنت رسید. به این ترتیب سلطان سلیمان در اواخر عمر خود فرزند نوهٔ خود را نیز دیده بود. (سلانیکی صفحهٔ ۲۲).

۵. بنا به نوشته‌هامرشهر سگت که از هر طرف به وسیله نهراحاطه شده بود مرکب از سه بخش بود: شهر قدیمی، شهر جدید و قلعه. که این سه بخش از طریق پلهایی باهم در ارتباط بودند. ولی بنابه نوشته *منشئات فریدون*

←

کنت زرینی به قلعه عقب نشست و سرانجام نومیدانه بـه اتـفاق ششصـد تـن از همراهانش از قلعه بیرون آمد، ولی دراثر اصابت دوگلوله به سینه و یـک تـیر بـه ناحیـه سربرزمین افتاد و بدینسان سگتوار روز یکشنبه پس از سی‌و نه روز محاصره بـه تـصرف درآمد (۷ ایلول ۱۵٦٦ م ۲۱ صفر ۹۷٤) . و نیروهایی هم کـه بـه فـرماندهی وزیـر پرتوپاشا جهت کمک به حاکم اردل اعزام شده بود گیوله یـا گـوله و یـانوه و لـوگوس و بعضی از قلاع دیگر را به تصرف خود درآوردند.[٦]

وفات سلطان سلیمان قانونی

هنگامی که حمله به قلعه سـگتوار ادامه داشت، غازی سلطان سلیمان هـفتاد و سه ساله که در سیزدهمین جنگ خود شرکت کـرده بـود شب روز جمـعه ٦-۷ ایـلول / ۲۰ صفر ۹۷٤ هـ ق چهار ساعت به صبح مانده درگذشت.[۷]

پادشاه که به حالت بیماری در چادر خود دربستر افتاده بـود از بـه درازا کـشیدن محاصره قلعه ناراحت شد و برای آخرین بار دستخط هـمایونی را بـرای وزیـر اعـظم فرستاد و ضمن نوشتن این جمله: «این آتش گرفته قصد سقـوط ندارد؟» بـه تـسریع درتصرف قلعه اشاره کرد.

فردای وفات پادشاه، قلعه سقوط کرد. مرگ پادشاه افشا نشد، زیرا گذشته از اینکه افشای این حادثه که در جوار دشمن اتفاق افتاده بود، بـسیار خـطرناک بـود، امـکان

← بیک (جلد ۲ صفحه ٤٦۹) در نامه‌ای که به مناسبت وفات سلطان سلیـمان و جلوس سلطـان سلیم از طـرف حکمران جدید ارسال شد، آمده است: «... در کنار ممالک محروسه‌مان قلعه مـشهور سـگتوار کـه مـال مسیحیان است، قرار دارد، این که از چهار قلعه حصین متصل به هم...» از این نوشته چنین برمی‌آید که شهر از چهار بخش تشکیل شده بود.

٦. درباره تصرف سگتوار مراجعه شود به تحقیقات مرحوم اتابک. (ترجمه *تاریخ هامر*، جلد ٦ صفحه ۳۵٦).

۷. در مورد روز و شب و تاریخ وفات سلطان سلیم، مورخین نظرات مختلف دارند.: پچه وی، سلانیکی و عالی هر یک روز و شب مختلفی را ذکر کرده‌اند و چون سلانیکی خود در جنگ سگتوار بود بـنابراین نظـر او مـرجع است. اتابک مترجم تاریخ هامر نیز ضمن تحلیل، نظر سلانیکی را صحیح دانسته است. در نامـه‌ای کـه بـه مناسبت جلوس سلطان سلیم دوم از سوی خود او به پادشاه ایران فرستاده شد فتح سـگتوار را به دنبال وفـات پدر ذکر کرده است: «هنگامی که مواضع تخریب شده سگتوار که به هنگام جنـگ مـنهدم شده بـود مـرمت می‌شد، بنابه فرمان حی قادر، مرحوم از دارفنا به سرای بقا منتقل شد. فضـل‌الله الـمجاهدین عـلی‌الـقاعدین ←

داشت نیروهای قاپی‌قولی از شدت تاثر دست به اقـدامـاتی بـزنند کـه سرانجـام ناخوشایندی به بار بیاورد. بااقدامات مدبرانه سوکوللی محمدپاشا هیچ حادثه ناگـواری رخ نداد.

به شاهزاده سلطان سلیم* خبر می‌رسد

سوکوللی به محض آگاهی از مرگ پادشاه بی آنکـه وزرا را از مـاجرا بـاخبر سازد مـرگ پادشاه را تنها به اطلاع کاتب خود، فریدون بیک مـؤلف مـعروف مـنشئات‌الـسلاطین رسانید ویکی از مأمورین دیوان به نام حسن چاووش را بـانامه بـه حضـور سلیم والـی کوتاهیه فرستاد واز او خواست که خود را با شتاب به اردوگاه برساند[8].

حسن چاووش هنگام عزیمت از اصل ماجرا باخبر نبود تنها به او گـفته بـودند کـه برود نزد پاشا که به فرمانداری حلب تعیین شده بود تبریک مقام بگوید وضمناً در سراه، نامه‌ای را نیز به شاهزاده سلیم برساند. در ایـن هـنگام سلیم در یـیلاق صحـرای «سچانلی» بود. به حسن چاووش سفارش شده بود که هـنگام عـبور از ایـن صحـرانامهٔ صدراعظم رابه شاهزاده سلیم تسلیم کند وضمناً به طور شفاهی نیز به اطـلاع شاهـزاده بـرساند کـه سیگتوار فتح شد وشاه نیز درعین صحت وسلامت است.

قرار براین بود که حسن چاووش هنگام عبور ازصحرا، نامـهٔ وزیـر اعـظم را تـسلیم شاهزاده سلیم بکند و خبر فتح سیگتوار وسلامت شاه را به اطلاع او برساند و بـه راهـش ادامه دهد.[9]

اجرا عظمیا .(مـنشئات فریدون بیک جلد ۲ صفحه ٤٦٩).

* درمتن، «شاهزاده سلطان سلیم» آمده است که عیناً نقل شده است.-م

۸. وزیر اعظم سوکوللی محمدپاشا به حسن چاووش حامل نامه‌ای که حاوی خبر مرگ سلطان سلیم بود گفته بود: «سرراه درصحرای سچانلی این مکتوب رابه حضرت سلطان سلیم خان مـی‌دهـی وخبـر فتح رابـه استحضارش می‌رسانی ومی‌گویی که حضرت پادشاه پرشوکت قلعه راکاملاً مستحکم نکـرده از آنجـا حـرکت نخواهند کرد وخبر عافیت وسلامت سلطان را به شاهزاده می‌رسانی...»
(تاریخ سلانیکی، صفحهٔ ۵۳).

درشاهنامهٔ سلطان سلیمان آمده است که پادشاه پیش از فتح سگتوار درگذشت. وزیر اعظم برای آنکه کسی از مرگ شاه آگاه نشود به شخصی دراندرون که محرم اسرار بود پیغام داد که از زبـان پـادشاه، امـریه‌ای تـوسط رئیس محافظین صادر شود مبنی براینکه: «فتح قلعه به طول انجامیده است. قلعه بـاید امـروز فتح شود.» ایـن دستورات انجام شد، وزیر اعظم امریهٔ شاه رابه «دیوان» نیز ابلاغ کـردوفردای آن روز بـا تـصرف قلعـهٔ داخلی، سگتوار فتح شد.

وزیر اعظم از یک سو «جعفرآقا» را که خطش شبیه خط سلطان سلیمان بود درچادر همایونی می‌نشاند و به خط او فرامینی صادر وچنین وانمود می‌کرد که شاه زنده است. از سوی دیگر جنازهٔ پادشاه را درچادر همایونی گذاشته به وسیلهٔ دوازده نفر از محارم از جمله کاتب کایسونی‌زاده ، درویش پیشنماز پادشاه، رکابدار مصطفی وموسی آقا وحسن آقانماز میت رابه جای آورد. سپس دستور داد تا امعا واحشای جسد را بیرون آورده دفن کردند وضمن آغشتن جسد با دارو و مواد معطر درمشمع پیچیدند و درتابوتی جای دادند وتابوت را درچادرهمایونی زیر تخت نهادند.

تدابیر سوکوللی محمدپاشا

سوکوللی محمدپاشا پس از فتح سگتوار وزرا را از مرگ پادشاه آگاه ساخت وکوشید تا این خبر به خارج از این محدوده درز نکند، به طوری که وقتی جلال‌زاده مصطفی بیک که برای بار دوم به مقام دبیری منصوب شده بود، به اردوگاه آمد، زمانی از مرگ سلطان باخبر شد که درچادرهمایونی داشتند به اوخلعت می‌پوشانیدند و وقتی از مرگ خاقان بزرگوار که درحق او نهایت محبت را رواداشته بود آگاه شد، شروع به گریستن کرد وبعد به سختی از بروز اندوه، خودداری کرد وبا دل گریان وچهرهٔ خندان از چادر همایونی بیرون آمد. محمدپاشا به جز تعداد معین و محدود، کسی را از مرگ پادشاه با خبر نساخت. به مناسبت فتح و پیروزی به اطراف و اکناف فتح نامه‌ها ارسال شد، دستور داد قلعه راتعمیر کردند، سرباز واسلحه در آن مستقر کرد، به خاطر پیروزی ابتدا در چادر همایونی و سپس فردای آن روز در چادر خود، مراسم جشن و سرور برپا کرد اعلام داشت که شاه برای نمازجمعه در قلعه حضور خواهد یافت، اما پس از چند روز شایع کرد که شاه به علت ناراحتی از نقرس در نمازجمعه شرکت‌نخواهدکرد و حتی وقتی شنید که در بین سربازان گفتگو برسر این است که پادشاه باید درنماز حضور یابد واحسان وانعام کند، بلافاصله به وسیلهٔ چاوشها اعلام کرد که: «خانها! امرا! آگاه باشید که فردا، دیوان خواهیم داشت» و به این ترتیب از بگومگوهای تردید برانگیز جلوگیری کرد و همه‌یقین‌یافتند که پادشاه زنده‌است.

سوکوللی محمدپاشا شبی که فردای آن قرار بود جلسهٔ دیوان تشکیل شود فریدون‌بیک و کلیهٔ وزرا را به چادر خود دعوت کرد واز آنان خواست در کارهایی که می‌بایست انجام بگیرد هماهنگی و وحدت کلام داشته باشند، چون ترس اصلی از شورش ینی چری‌ها بود. وزیر اعظم با علی‌آقا سرکردهٔ ینی چری‌ها ملاقات کرد و

ضمن مذاکره، چاره‌ای برای جلوگیری از این خطر یافتند.

جلسهٔ دیوان

جلسهٔ دیوان در یک چادر دوازه تیرکی تشکیل شد. گارد مخصوص شاهی در اطراف محل جلسه به محافظت مشغول شدند و مذاکره انجام گرفت. برای لشکر غذا دادند و طبق معمول پس از صرف غذا نخست سرکردهٔ ینی چری‌ها به چادر همایونی- یعنی به حضور پادشاه- رفت و پس از اندکی از چادر بیرون آمد و براساس قرار قبلی که با وزیر اعظم گذاشته بودند، خطاب به ینی‌چری‌ها به آنان گفت: «رفقا! سلطان صاحب شوکت فرمودند که رویشان سفید و جنگشان مبارک باد، رفاقتشان را کامل کرده قلعه را تعمیر کنند. مقرری و نیز پاداششان را بدهید، دعای خیر من بدرقه‌شان باد.» به محض اینکه سخنانش را که از قول پادشاه می‌گفت تمام کرد به منظور امتثال امر سلطان فریاد زد که اسبش را بیاورند، ینی‌چری‌ها گفتند: «تکلیف پاداش ما چه خواهد شد؟»او بلافاصله پاسخ داد: «بر روی چشم، همه را من تکفّل می‌کنم، برای اجرای فرمان همایونی به سوی قلعه برویم». پس از گفتن این جملات بر روی اسب پرید و روی اسب دستار را با کلاهخود، تعویض کرد و ینی‌چری‌ها را گرد آورد و به سوی قلعه برد.

زال محمود پاشا والی آناطولی مامور تأمین مصالح ساختمانی شد و شمسی احمدپاشا والی روملی به همراه نیروهای خود و دو هزار ینی‌چری برای فتح قلعهٔ «بوبوفجه» که در آن حوالی بود اعزام شد و به این ترتیب تا جایی که امکان داشت قرارگاه از نفرات خالی شد.

حرکت سلیم

حسن چاوش که حامل نامهٔ وزیر اعظم به سلطان سلیم بود، هشت روزه از سیگتوار به استانبول و از استانبول نیز هشت روزه به ییلاق سچانلی که سلیم در آنجا بود رسید و ضمن تسلیم نامهٔ وزیر اعظم به دربان سلطان سلیم به طور شفاهی فتح قلعه ومراتب صحت و سلامت پادشاه را به اطلاع او رسانید.

سلطان سلیم پس از خواندن نامه وزیر اعظم، نام حامل را پرسیدو دستور داد که خرج سفر در اختیار او بگذارند تا به مقصدی که دارد، حرکت کند و آنگاه خود به اتفاق معلمش عطاءالله افندی وللـه‌اش حسین پاشا به کوتاهیه رفت.

سلطان سلیم وقتی به کوتاهیه رسید نزدیک وقت نماز جمعه بود. نزدیک قصر به فیض‌الله افندی خطیب مسجد «حصار بیک» برخورد. خطیب ایستاد و به سلیم سلام

کرد. سلیم پس از پاسخ سلام به وی گفت: «خبر رسید که پدر مرحوم و به رحمت رحمان پیوست. به نام ما خطبه بخوانید و دعا کنید ومردم را نیز از مسئله آگاه سازید. و بلافاصله عصر همان روز به راه افتاد.

سلطان سلیم به استانبول رفت. به تخت سلطنت جلوس کرد و پس از زیارت قبر جدّش و انجام مراسم زیارت «ایوب» فاصلهٔ بین استانبول و بلگراد را پانزده روزه طی کرد و به بلگراد رسید.

وضعیت حاکم در اردو

هر روز که می‌گذشت در اردوگاه به شک سپاهیان در مورد مرگ سلطان سلیمان افزوده می‌شد و شایعهٔ رفتن سلطان جدید به استانبول از اردوگاه منتشر می‌شد که این مسئله صحت مرگ شاه را تأیید می‌کرد. وزرا، مضطرب شدند، عریضه‌ای به سلطان سلیم نوشتند و از او درخواست کردند که هر چه زودتر و با عجله خود را به اردوگاه برساند[۱۰].

بازگشت اردو

سلطان سلیم وقتی وزیر اعظم را از ورود خود به بلگراد باخبر ساخت، وزیر اعظم در پاسخ نوشت از آنجایی که اردو درخواست «جلوس عام» خواهد کرد، از سوی دیگر با کمبود پول مواجه هستند، امکان ماندن اردو در این محل به انتظار شاه نیست. بهتر است که سلطان در بلگراد بمانند.

سپس حقوق لشکریان را پرداخت کرد و لشکر را حرکت داد. پس از فتح قلعه، لشکر درست چهل و سه روز به بهانهٔ تعمیر قلعه در آن نقطه به سر برده بود.

یکی از خواجه سرایان به نام «بوسنه لی حسن آقا» که به سلطان سلیمان شباهت

۱۰. خلاصهٔ عریضه چنین است: «به موجب حکم همایونی در استانبول به سوی اردو حرکت کردیم و به محض رسیدن به اردو به ضبط و ربط امور پرداختیم. این بندگان به اتفاق عساکره پیش از شصت روز است که در اینجا هستیم، پانزده روز است که مرحوم پادشاه وفات کرده‌اند. کمبود آذوقه به دشمن جسارت بخشیده، برای جلوگیری از تضعیف روحیهٔ ارتش وفات پادشاه پنهان نگاه داشته شده است. لکن توسط افرادی که به اردوگاه آمده‌اند خبر رسیده است که در استانبول به تخت سلطنت جلوس کرده‌اید. حضور سریع سلطان در اردو از هر اتفاق ناگواری جلوگیری خواهد کرد. تا شما نرسیده‌اید، اردو را حرکت نخواهیم داد.(**منشئات فریدون بیک، جلد ۲ ، صفحهٔ ٤٧٧**).

داشت در کالسکهٔ[۱۱] حامل جنازه پادشاه نشسته بود. حسن آقا مردی بود با چهرهٔ سفید، دماغ عقابی، ریش کم پشت و بیمارگونه. کالسکه احاطه شده توسط وزرا، گارد مخصوص، پیکها وچاووشهایی که کف می‌زدند، به حرکت درآمد.

حضور حسن آقا در کالسکه‌ای که شبیه کالسکهٔ پادشاه بود و در عین حال در داخل کالسکه نیز مرتب به چپ و راست بر می‌گشت و پاسخ سلام سربازان را می‌داد و چهره‌اش کاملاً تشخیص داده نمی‌شد، سبب شد لشکر یقین پیدا کند که شایعهٔ مرگ سلطان صحت ندارد. به وضوح می‌شد تشخیص داد که شک و شبهه‌ای که در این خصوص بوده به سرعت در حال از بین رفتن است.

وزیر اعظم نیز گهگاه به کالسکه نزدیک می‌شد و چنین وانمود می‌کرد که مشغول ایراد عرایضی به حضور شاه است.

پس از طی چند منزل وقتی از مرز قدیمی پا به خاک عثمانی گذاشتند، وزیر اعظم در دومین جلسه دیوان که تشکیل داد اعلام کرد: «اینک داخل خاک مملکت هستیم، سلطان با ملتزمین رکاب تنها خواهند ماند» به این ترتیب لشکر را دور کرد. چهار منزل به بلگراد مانده بود، که وزیر اعظم به «حافظین قرآن» گفت: «نزدیک کالسکه بروید، سوره‌های یاسین، کهف و یا هر سورهٔ دیگری که خواستید از قرآن قرائت کنید، ذکر خدا بگویید واشعار مذهبی بخوانید، سلطان را بسیار خوش خواهد آمد[۱۲]».

چهار ساعت به طلوع آفتاب مانده بود که حرکت کردند، شش حافظ قرآن شروع به تلاوت سوره‌ها کردند. یکی از این حافظین تاریخ نویس «سلانیکی مصطفی افندی» بود، این شخص در تاریخ خود شرح ماجرا را چنین می‌نویسد:

تاثر سربازان و نطق سوکوللی

«شش نفر بودیم به ذکر خدا مشغول شدیم. شب بود، گذرگاهی بود در حاشیهٔ جنگل. بسیار موثر افتاد.اگر چه کسی نمانده بود که نداند در حال انتقال جنازه هستند، ولی مرگ سلطان چهل وهشت روز مستور مانده بود. لکن پس از چهل و هشت روز کشف راز شد. مرگ پادشاه عالم پناه که چهل وهشت سال بر سریر حکومت تکیه

۱۱.**عالی** نیز حرکت جنازه را توسط کالسکه می‌نویسد. برگ ۹۴.
۱۲.**تاریخ سلانیکی**، صفحهٔ ۶۲.

داده بود، سخت موثر شد و ملت با سوز دل و ماتم درون، آه وناله وفغان آغاز کردند و های های به گریستن پرداختند و کار به جایی رسید که از ادامهٔ راه باز ماندند و با گفتن «وای سلیمان خان» به فریاد و فغان پرداختند. وزرای عظام گرد آمدند و از اینکه مرگ سلطان را آشکار کرده بودند سخت نادم بودند و گفتند اولی آن بود که این راز آشکار نمی‌شد. آخر کار حضرت وزیر اعظم آمدند و چنین سخن آغاز کردند: برادران، رفقا، چرا حرکت نمی‌کنید؟ راه بیفتیم. سالیان سال پادشاه اسلام بود. جنگها کرد و ولایت انقروس را دارالسلام کرد و همهٔ ما را با نعمت واحسان خود پرورش داد. اینک باید جسد مبارکش را سر دست بگیریم. اینک پسرش پادشاه همان سلطان سلیم هفده روز است که در بلگراد منتظر شما است. مرحوم پادشاه غازی رحمت‌اله علیه توصیه کرده بودند که به شما پاداش داده شود و مقرری‌تان اضافه گردد فرمانش تمام وکمال اجرا خواهد شد. به راه بیفتیم و حافظین بی‌وقفه قرآن اعظم بخوانند.»

با شنیدن این سخنان آن انبوه جماعت که چون سنگ به جای مانده بودند، جان گرفتند و در حالی که می‌گفتند: «درمان دردمان قرآن است، دین وایمانمان قرآن است، با ایمان و قرآن حرکت کنیم »به حرکت درآمدند و نزدیکی صبح بود که به کنار «سرای سیرم» رسیدند.[۱۳]

وقتی تابوت سلطان سلیمان به بلگراد رسید، در مقابل چادر سلطنتی و با حضور پسرش نماز میت گزارده شد و تابوت را تحویل احمدپاشای وزیر و فرهاد آغا که سخت مورد علاقهٔ سلطان سلیماش بود و نیز علی پاشا والی سابق مصر و شیخ نورالدین افندی‌زاده که با دراویش خود در اردو بود، دادند و به همراه چهارصد نفر به استانبول بردند.

جسد سلطان سلیمان در آرامگاهش که جوار مسجد سلیمانیه بود به خاک سپرده شد.

شخصیت سلطان سلیمان

سلطان سلیمان قانونی نه چون پدرش فردی عصبی و خشمگین بود و نه آنچنان نرم خوی و ملایم که از آن سؤاستفاده شود. جدی بود و با وقار و باتأنی عمل می‌کرد. صورتش مدوّر بود و چشمانی میشی داشت. ابروانش کمی از هم فاصله داشت، دماغش

۱۳. تاریخ سلانیکی، صفحهٔ ۶۲- ۶۳.

عقابی بود و گردنش بلند و ریش کم پشتی داشت.

او نیم قرن دوران سلطنت بی‌رقیبش را که از پدر به ارث برده بود با پیروزیهای بسیار زینت بخشید، در حالی که فرماندهی سپاه را شخصاً به عهده داشت، جنگهای بسیاری در شرق و غرب کرد و در آخرین جنگ، که خود سپاهش را فرماندهی می‌کرد، در میدان نبرد جان سپرد. در این آخرین جنگ به سبب پیری و نیز بیماری با کالسکه و تخت روان حرکت می‌کرد، تنها به هنگام ورود به شهرها بود که سوار بر اسب می‌شد.

هیچ پادشاه عثمانی به اندازهٔ سلطان سلیمان برای ارتش خود احترام قائل نبود و به آن مهر نمی‌ورزید. به سبب وضع قوانین مهم واساسی در مورد نظم وانضباط ارتش وافزایش حقوق سپاهیان، سخت مورد احترام آنان بود. سربازانی که در زمان جوانی وارد ارتش شده و تا سن چهل یا پنجاه سالگی این پادشاه جنگ‌آور را بالای سر خود دیده بودند، به همان نسبت که به او وابسته و دلبسته بودند، به همان شدت نیز با مرگش، جدایی از او برایشان تلخ و دردناک بود، آنچنان که وقتی سر مست از شادی پیروزی و ظفر به کشور باز می‌گشتند، با شنیدن خبر مرگش چون سنگ بر جای ماندند و قادر نشدند قدمی دیگر بر دارند.

شهرت سلطان سلیمان قانونی تنها به سبب جنگها و فتوحاتش نبود، بلکه وضع قوانین برای تشکیلات مملکتی و نیز تنظیم مقررات و سازماندهی ارتش متناسب نیاز زمان وعصر از عوامل این اشتهار بود. دولت عثمانی چه از نظر تشکیلات قاپی قولی و چه از نظر کانونهای «تیمارلی سپاهی» و موسسات کشتی سازی یعنی نیروی زمینی و دریائی، مقتدرترین دولت عصر خود بود و قوانین اراضی نیز در زمان سلطان سلیمان کامل‌تر شده بود.

سلطان سلیمان قانونی افراد را با توجه به قابلیت وکاردانی‌شان بر سر امور می‌گماشت و کسی نمی‌توانست فردی را برای تصدی امری به او تحمیل یا توصیه کند. گذشته از آن از رموز پرورش افراد نیز آگاه بود. تمام افراد ارکان دولت در زمان سلطنت پسرش سلیم وتعدادی نیز در زمان نوه‌اش مراد سوم از دست پروردگان او بودند.

قانونی پادشاهی بود موقر و صاحب عزم واراده با تأنی عمل می‌کرد، در بارهٔ مسئله‌ای که قصد انجام آن را داشت شتاب نمی‌کرد، سخت می‌اندیشید، جوانب کار را در نظر می‌گرفت و آنگاه که تصمیم می‌گرفت، دیگر از تصمیم متخذه منصرف نمی‌شد. از این رو، بالطبع ارکان دولت نیز در اتخاذ تصمیمهای خود ناچار از باریک اندیشی و

تفکر بودند. در مورد مسائلی که به نفوذ و حیثیت دولت لطمه می‌زد مسامحه واهمال نمی‌کرد و رعایت این موضوع را به دیگران نیز همواره توصیه می‌کرد.

با توجه به نظریّات افرادی که با او ملاقات ومذاکره می‌کردند پی به قصد و منظورشان می‌برد و پاسخی در خور و متناسب می‌داد.

سلطان سلیمان در شعر «محبی» تخلص می‌کرد و دیوان چاپ شده‌ای نیز دارد. در موزهٔ توپقاپی سرای چرکنویسهای پراکنده‌ای از منظومه‌هایش به خط خود او نگهداری می‌شود.

این بیت مشهور از سلطان سلیمان است:

با آنکه در جهان هیچ چیزی با ارزش‌تر از دولت نیست
دولت در جهان مباد اگر صحت و سلامت نباشد

سلطان سلیمان با درک قدرت واستعداد شعری شاعر مشهور «باقی» به پرورش او همّت گماشت. رثای «باقی» قدرشناس در مرگ سلطان سلیمان یکی از شاهکارهای برجستهٔ ادبیات ترک است[۱۴].

سلطان سلیمان قانونی به جز دانشکدهٔ الهیّات و حقوقی که در زمان جدّ بزرگش سلطان محمد فاتح ساخته شد و «صحن ثمان» نام داشت، دانشکدهٔ طب و ریاضیات در نزدیکی مسجد سلمانیهٔ استانبول به نام «صحن سلیمانیه» تأسیس کرد.

سلطان سلیمان روزی که با عده‌ای از نزدیکان خود نشسته بود، از آنان می‌پرسد: «ولینعمت عالم کیست؟» «آنها در پاسخ می‌گویند: «حضرت سلطان است». سلطان سلیمان می‌گوید: «نخیر، ولی نعمت عالم، رعایا یعنی دهقانان هستند که به امر زراعت مشغولند و با نعمت حاصل از رنج وزحمتشان ما را اطعام می‌کنند.»

سلطان سلیمان برای ارباب معارف ارزش و اعتبار بیش از حدی قائل بود و آثار علما و شعرای دست پرودهٔ خود را در کتابخانه‌اش نگهداری می‌کرد.

۱۴. اشعار ترکی و فارسی سلطان با اجازهٔ خود او توسط یکی از غلامانش به نام فرهاد، جمع‌آوری شده بود. فرهاد که فردی مطلع و آگاه بود، دیباچه‌ای براین اشعار نوشت و نام آن مجموعه را «اخلاق سلیمانی» گذاشت. این اثر در کتابخانهٔ دانشگاه تحت شمارهٔ ۲۶۶۵ در بین کتابهای خلیل افندی است.
احتمال دارد «فرهاد»ی که دختر شاهزاده محمد را به زنی گرفته بود و به مقام رئیس دربانان شاهی رسید و سپس از فرماندهان ینی چری شد و سرانجام به مقام وزارت رسید و در سال ۹۸۲ هـ ق وفات یافت، همان فرهاد پاشای معروف، پسر مصطفی پاشا باشد.

فصل ۲۹

حکومتهای تحت تابعیت دولت عثمانی

خان‌نشین کریمه

خان‌نشین کریمه زیر نفوذ عثمانی‌ها

در فصل هشتم در قسمت مربوط به وقایع عثمانی به طور خلاصه شرح دادیم که این خان‌نشینی چگونه تشکیل شد و چگونه تحت نفوذ دولت عثمانی درآمد. اینک در این بخش در بارهٔ چگونگی مناسبات این خان نشینی با دولت عثمانی تا اواسط قرن شانزدهم بحث خواهیم کرد.

خانهای «کریمه»[1] که تحت نفوذ دولت عثمانی بودند، در امور داخلی استقلال داشتند در خطبه‌ها پس از ذکر نام سلاطین عثمانی نام آنها نیز ذکر می‌شد و به اسم خود سکه نیز ضرب می‌کردند، و برای خود «دیوان» و تشکیلاتی داشتند. مرکز این خانها، شهر باغچه‌سرای بود. انتخاب خانها تا قرن ۱۷ با «میرزا»ها بود و پس از آن این انتخاب توسط سلاطین عثمانی انجام می‌گرفت.

۱. درنامهٔ نورالدولت مورخ ۸۸۲ هـ ق ۱٤٤۷ م به سلطان عثمانی جملاتی چون «ما غلام پادشاه هستیم» و - « درحضورتان دست به سینه‌ایم» به کار برده شده است (فوزی طورقود اوغلی. بولتن شمارهٔ شمارهٔ ۳-٤).

خانهای کریمه از اولاد «جوجی‌خان» پسر چنگیز واز خانواده‌ای به نام «کیرای» یا «گیرای» بودند. گیرای یا کیرای به معنی موجود قدرتمند و نیز دیو است.

قبل از تأسیس خان نشین کریمه، در شبه جزیرهٔ کریمه خان نشین آستون اردو حکومت می‌کرد که بین این حکومت و دولت عثمانی مناسبات دوستانه‌ای بر قرار بود.این مناسبات دوستانه با مکاتبه بین یلدرم بایزید و توقتامش و مراد دوم و الوغ محمدخان (١٤٣٧- ١٤١٨م) ادامه یافت.

بعدها تاش تیمور که کریمه را به تصرف در آورد و نیز نخستین خان کریمه یعنی حاجی‌گیرای در مقابل دشمنانی چون آلتون اردو با عثمانی‌ها مناسبات دوستانه برقرار کردند. حتی حاجی‌گیرای ضمن جلب توافق دولت عثمانی در صدد تصرف «کفه» که در اختیار جنوا بود برآمد، ولی موفق به این کار نشد. (١٤٥٤م). لکن همین امر بعدها سبب شد که دولت عثمانی اقدام به تصرف این بندر مهم تجاری کند.

حاجی گیرای در سال ١٤٦٠ م وفات یافت وجنگ بر سر قدرت بین پسرانش به پیروزی پسر بزرگش نورالدولت انجامید. اما برادرش- منگلی‌گیرای- که به قبیلهٔ شیرین پشت گرمی داشت مدتی مقاومت کرد، ولی سرانجام مجبور از فرار به کفه شد و به یاری جنوایی‌ها بر برادرش پیروز شد. ١٤٦٨م.

منگلی‌گیرای برای مقابله با آلتون اردو که قصد تسلط به کریمه را داشت با گراندوک مسکو متفق شد و آلتون اردو نیز علیه خان‌نشین کریمه با لهستان پیمان اتحاد بست.

کفه در حقیقت از آن خانهای کریمه بود که در مقابل پرداخت خراج به جنوایی‌ها داده بودند واز آنجایی که بخشی از عواید گمرکی این اسکله به خان کریمه اختصاص داشت، از سوی خان نشینی کریمه ماموری در آن اسکله تعیین ومستقر شده بود. در زمان منگلی گیرای مأموری به نام امینک بیک در کفه بود که جنوایی‌ها چون دریافتند که مأمورخان کریمه طرفدار عثمانی‌ها است، به جبر عزلش کردند.

از این رو، امینک عصیان کرد و منگلی گیرای را ناگزیر از فرار به کفه کرد و سپس کفه را نیز به محاصرهٔ خود در آورد واز دولت عثمانی برای تصرف آن یاری خواست. به دنبال این ماجرا، دولت عثمانی، گدیک مصطفی پاشا را به جانب کفه اعزام کرد.کفه به تصرف درآمد (١٤٧٦ م) و منگلی‌گیرای که توسط جنوایی‌ها در آنجا زندانی شده بود، آزاد شد و برای بار دوم به حکومت کریمه رسید ومقاوله نامه‌ای دایر بر همراهی و

همکاری با عثمانی‌ها امضا کرد و بخشی از درآمد گمرکی نیز به عنوان پول جیبی یا پول خفتان به او اختصاص داده شد.

منگلی‌گیرای در سال ۱٤٧٦ م اقدام به حمله به «سرای» که پایتخت سید احمدخان حکمران آلتون اردو بود کرد، ولی موفقیتی به دست نیاورد و زخمی شد و به جز کفه که در دست عثمانی‌ها بود سایر مناطق تحت حاکمیتش به تصرف نیروهای آلتون اردو درآمد و منگلی‌گیرای به استانبول آمد. در این هنگام نورالدولت موفق شد قوای آلتون اردو را براند و خان کریمه شود. (۱٤٧٧ میلادی- ۸۸۲ هجری).[2]

با پیش آمدن جنگ قدرت بین نورالدولت و برادر دیگرش حیدر، کریمه به وضع اسفناکی در آمده بود. در نتیجه از سوی امینک میرزا نامه‌ای به دربار عثمانی ارسال و در آن ضمن شکایت از نورالدولت از دولت عثمانی درخواست شده بود که منگلی گیرای را به کریمه اعزام دارند (۸۸۳ هـ. ق ۱٤٧٨ م).[3]

منگلی گیرای خان

منگلی گیرای در زمان سلطان بایزید دوم یعنی در سال ۸۸۹ هـ ق/ ۱٤٨٣ م که برای نخستین بار با یک نیروی پنجاه هزار نفری در جنگ بغدان در کنار نیروهای دولت عثمانی شرکت داشت، درخواست کرده بود که در سایر جنگها نیز در خدمت دولت عثمانی باشد[4] و از آن پس خانهای کریمه یا با نیروی قابل توجهی در کلیهٔ جنگهای اروپا و بخشی از جنگهای آسیا شرکت کردند و یا نیرو فرستادند که این امر بعدها به صورت قانونی درآمد. حضور خانهای کریمه در اردوی عثمانی به هنگام جنگ تا سال ۱۵۹۳ م ادامه یافت.

۲.اندکی پس از تصرف «کفه» توسط عثمانیها «سیداحمدخان» حکمران آلتون اردو، بر کریمه مستولی می‌شود، از اینرو چنین به نظر می‌رسد نامه‌ای که به عنوان احمدخان حاکم کریمه ارسال می‌شود و درمنشئات فریدون‌بیک متن آن موجود است، خطاب به سیداحمدخان نوشته شده بود.

۳- در عریضه‌ای که منگلی‌گیرای با عنوان «پادشاه معظم عزالله انصاره» در تاریخ ۸۸۳ هـ ق/ ۱٤٧٨ م تقدیم پادشاه عثمانی می‌کند پس از ذکر مقدماتی می‌نویسد: «... مسئلهٔ قابل عرض اینکه به امرو فرمان سلطانمان به این مملکت آمدیم، سرزمینمان بسیار ویرانه شده است. سلطانمان غلامان صدیق بسیاری دارد که ما نیز یکی از آنانیم. بقیه بسته به عنایت سلطانمان است...». از این نامه چنین بر می‌آمد که منگلی‌گیرای یا در نخستین ماه سال ۸۸۳ هـ ق و یا اواخر سال ۸۸۲ هـ ق /مارت ۱٤٧٨ م به کریمه اعزام شد.

٤.تاریخ عالی (نسخهٔ چاپ نشده. جلد اول) نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی، صفحهٔ ۲۰۰،تاریخ هامر، جلد ٤ صفحهٔ (۱۱).

بخشی از درآمد گمرکی بنادر کفه ، گز لووه و بـالیقلی اووا بـه عـنوان «پـول خفتان» به منگلی گیرای اختصاص داده شد و این رسم پس از مـنگلی گـیرای در مـورد خانهای دیگر نیز معمول بود. در زمان یـاووزسلطان سلیم بـرای خـانهای کـریمه روزانه هزار آقچه و برای میرزاها وامرای نزدیکش روزانه سیصد آقچه از خزانهٔ دولـت تـخصیص داده شده بود[۵].

در زمان یاووزسلطان سلیم، قانونی وضع شد مبنی بر اینکه پـسر یـا بـرادر خـان کریمه باید به عنوان گروگان در دربار عثمانی در استانبول به سر ببرد و برای نخستین بار نیز سعادت گیرای پسر منگلی گیرای به عنوان گروگان به استانبول اعزام شد.

از سوی دولت عثمانی برای کسی که به عنوان خـان کـریمه انتخـاب و مـنصوب می‌شد به نشانهٔ خانی، برات ویا منشور به همراه شمشیر و پـرچم داده مـی‌شد. بـنا بـه اشارات تاریخی، منگلی‌گیرای پدرزن یاووزسلطان سلیم بود.

محمدگیرای

پس از وفات منگلی‌گـیرای کـه در سال ۹۲۱ هـ ق/ ۱۵۱۵ م روی داد از مـیان هشت پسرش به اتفاق نظر، محمدگیرای که بزرگترینشان بـود بـه حـکومت کـریمه برگزیده شد. محمدگیرای به هنگام جنگ پدر با دولتهای همجوار در کریمه مـی‌ماند و وکالتاً از سوی پدر حکومت می‌کرد که به آن «کالقای» یـا قـالغای مـی‌گـفتند[۶] و در حقیقت می‌توان گفت که نوعی ولیعهدی داشت.

محمدگیرای وقتی به حکمرانی کریمه رسید برادرش «بهادرگیرای» را بـه عـنوان کالقای تعیین کرد. محمدگیرای آستراگان (حـاج طـرحان) را بـه تـصرف در آورد و نوغاهای[۷] آنجا را تحت اداره خود در آورد، اما قبل از بازگشت بـه کـریمه مـورد حـملهٔ خانهای نوغای قرار گرفت وخود و بـرادرش بـهادرگیرای کـشته شدند (۹۲۹ هـ ق/ ۱۵۲۳ م).

۵. تاریخ عالی(نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ موسسه، صفحهٔ ۲۸۰) تاریخ سولاقزاده، صفحهٔ ٤۲۸.

٦. بنا به روایت هنگامی که منگلی‌گیرای قصد عزیمت به جنگ داشت از او سئوال می‌شود که در غیاب خود چه کسی را برای ادارهٔ امور تعیین می‌کند، پاسخ داده بود: «پسر بزرگم مـحمد، کـالقای خـواهد شد» وایـن اصطلاح بعدها به ولیعهد خانهای کریمه اطلاق می‌شد. مرکز کالقای نشینی کریمه، شهر آقچه مسجد بود.

۷. از قبایل مغول.

غازی‌گیرای و سعادت گیرای

به دنبال مرگ محمدگیرای پسرش، غازی گیرای جانشین او شد، ولی از آنجا که اکثریت افراد ناراضی بودند، سعادت گیرای، یکی دیگر از پسران منگلی‌گیرای به حکومت کریمه رسید ولی اسلام گیرای پسر دیگر محمدگیرای حکومت را در اختیار خود گرفت و سعادت‌گیرای که دریافته بود قدرت مقابله با او را ندارد به استانبول رفت.

صاحب گیرای‌خان

اسلام‌گیرای که دریافته بود عملش نتیجهٔ خوبی نخواهد داشت، کناره‌گیری خود را از حکمرانی کریمه به اطلاع مقامات استانبول رسانید. به دنبال آن صاحب گیرای یکی از پسران منگلی‌گیرای که در استانبول به سر می‌برد به سمت حکمرانی کریمه منصوب شد و با یک نیروی یکهزار و پانصد نفری متشکل از توپچی، اسلحه‌دار و نیروهای قاپی‌قولی به کریمه اعزام شد (۹۳۹ هـ ق ۹۲۷ / ۱۵۳۲م).

در زمان سلطان سلیمان قانونی، صاحب گیرای در جنگ بغدان که در سال ۹٤٥ هجری / ۱۵۳۸ م اتفاق افتاد با نیروهای خود شرکت داشت و در جنگ مجارستان نیز نیروهای کریمه به فرماندهی امین‌گیرای پسر صاحب‌گیرای حضور داشتند.

صاحب‌گیرای، اهتمام خود را صرف از میان برداشتن رقبای دور و نزدیک کرد و در این میان درصدد برآمد تا برادرزاده‌اش، دولت‌گیرای را که مورد توجه مقامات استانبول بود و به حکومت اژدرخان منصوب شده بود از میان بردارد.ولی به هنگام بازگشت از جنگ چرکستان در گذرگاه «تامان» همراه پسرانش به دست مخالفین خود از جمله قاسم پاشا حاکم کفه که بینشان شکرآب بود به قتل رسید.

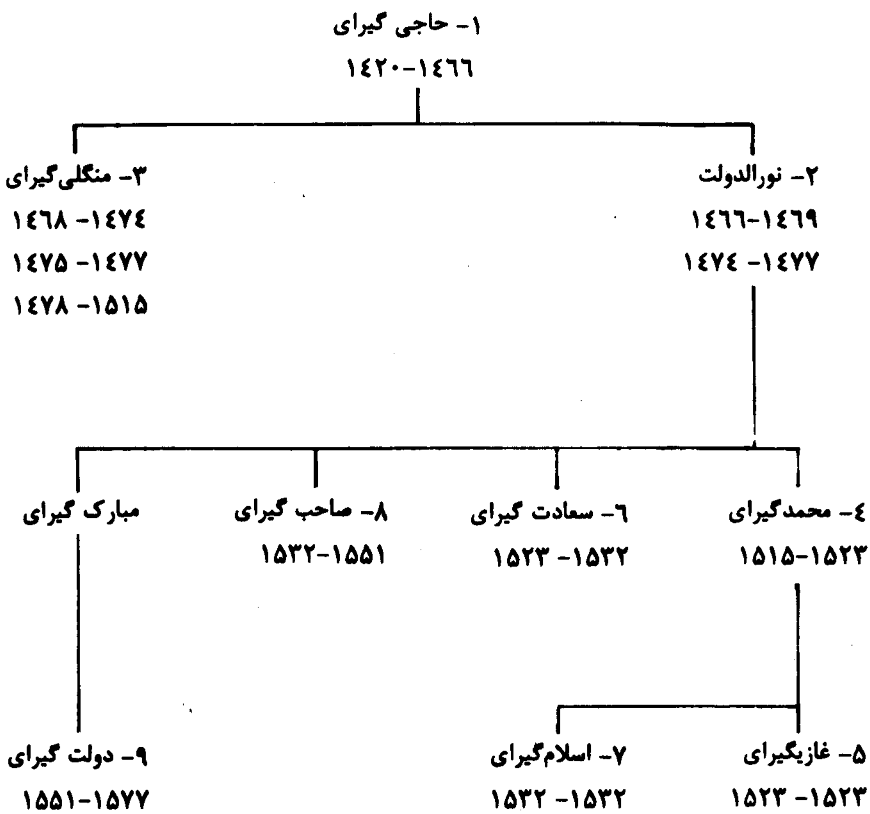
دولت گیرای در استانبول پرورش یافت و مدتی در زمان سعادت‌گیرای «کالقای» شد، ولی پس از کناره‌گیری سعادت‌گیرای او نیز به استانبول رفت و به دنبال کشته شدن صاحب گیرای به حکومت کریمه تعیین واعزام شد.

در زمان دولت گیرای، «اژدرخان» که به دست روس‌ها افتاده بود باز پس گرفته شد (۹٦۱ هـ ق/ ۱۵۵٤ هـ ق/ ۱۵۵٤ م) و به جز آن ضمن حمله به مسکو، روسها وادار به پرداخت خراج نیز شدند.

دولت گیرای در جنگ «سگتوار» نیرویی از تاتارها را اعزام کرده بود. این نیروها در کنار «سیگیسموند زاپولیا» به مدت یک سال برای بازپس گرفتن بعضی از مناطق که به دست اتریش افتاده بود، جنگیدند.

۹۲۹

خانهای کریمه تا اواسط قرن ۱۶



تحت نفوذ دولت عثمانی درآمدن خان نشین کریمه آرزوهای لهستان را برای ورود به دریای سیاه، نقش بر آب کرد و بعدها همین مسئله در مورد روس‌ها نیز تحقق یافت.

امیرنشین مکهٔ مکرمه

امرای مکه

منطقهٔ حجاز که در حوزهٔ بحراحمر قرار دارد در آن زمان از دو شهر مهم یعنی مکه مکرمه- که قبله‌گاه مسلمین یعنی بیت‌الله‌الحرام در آن قرار داشت- ومدینهٔ منورهٔ مدفن پیامبر اکرم حضرت محمد مصطفی (ص) تشکیل شده بود. این منطقه مدتها تحت ادارهٔ دولت اسلامی تأسیس یافته در مصر قرار داشت. پس از آنکه یاووز سلطان سلیم در سال ۹۲۳ هـ ق/ ۱۵۱۷ م مصر را فتح کرد، امیر مکه که تحت نفوذ ممالیک مصر بود حاکمیت دولت عثمانی را پذیرفت. به هنگام تصرف مصر توسط پادشاه عثمانی امیر مکه- شریف برکات ابن محمدحسنی- از خانوادهٔ شریفهای قطاوه بود[۷]. شریفها از اولاد نوهٔ بزرگ حضرت محمد (ص) یعنی امام حسن مجتبی (ع) بودند.

هنگامی که یاووز سلطان سلیم در مصر به سر می‌برد امیر مکه کلیدهای شهر را توسط هیئتی به ریاست پسرش، شریف ابونمی که هنوز دوازده سال داشت تقدیم سلطان سلیم کرد و به این ترتیب اطاعت خود را از او اعلام داشت. (جمادی الاخر ۹۲۳ هـ ق آگوست ۱۵۱۷ م).

حاکمیت عثمانی در حجاز

شریف ابونومی وقتی به مصر آمد از سوی سلطان پذیرفته شد و در جلسهٔ دیوان نیز که تشکیل شده بود او را، بین یونس پاشا وزیر اعظم و قاضی عسکر روملی نشاندند و به این ترتیب احترامی شایسته در حقش به جای آوردند و به هنگام بازگشت نیز بدرقهٔ شایانی از او شد.ابونومی حدود یک ماه در قاهره ماند و پس از آنکه فرمان امارت پدرش را گرفت با هدایای بسیار و نیز پول و آذوقه‌ای که برای توزیع بین مردم مکه ومدینه در اختیارش گذاشته شده بود به مکه بازگشت[۸] واز این تاریخ به بعد حجاز و به دنبال آن مناطق یمن تحت حاکمیت عثمانی‌ها درآمد.

حفظ نظم و آرامش مکه ومدینه هر سال به طور متناوب از طریق نیروهای اعزامی از هفت کانون ارتشی مستقر در مصر تامین می‌شد و در صورت لزوم از سوریه نیز به آنجا

۷.سلسلهٔ شریف برکات ابن محمد پس از هفت پشت به امام حسن بن علی‌علیه‌السلام می‌رسید.

۸.یاووز سلطان سلیم برای تقسیم بین اهالی مکه ومدینه دویست هزار سکهٔ طلا و کلی آذوقه فرستاده بود که ماموران اعزامی از سوی خود او آنها را بین اهالی توزیع کرده بودند.

نیرو اعزام می‌شد. به امرای مکه از خزانهٔ مصر و نیز درآمد گمرکی جده مقرر پرداخت می‌شد. پولی که از مصر به مکه فرستاده می‌شد «عطیهٔ همایونی» نام داشت. گذشته از آن سکه‌های طلایی نیز برای امرای مکه فرستاده می‌شد که به «صرّهٔ همایونی» معروف بود.

حکومت عثمانی در رابطه با امرای مکه چون سایر دولتهای قبلی نیز حقوق امرای مکه در منطقهٔ حجاز را به رسمیت شناخته بود، منتهی برای جلوگیری از هر اقدامی علیه حکومت عثمانی مکه ومدینه را تحت کنترل داشت ونیز ایالت جدّه را در آن ناحیه به وجود آورده بود.

شریف ابونمی

پس از وفات شریف برکات بن محمد، امیر مکه که به سال ۹۳۱ هـ ق/ ۱۵۲۵ م رخ داد، پسرش شریف ابونمی که بیست و پنج سال داشت امیر مکه شد.او جوانی بود جسور و مدیر و در زمان حکومت او به سال ۹٤۸ هـ ق/ ۱۵٤۲ م پرتغالی‌ها که در بحر احمر به فعالیتً درآمده بودند به وسیلهٔ کشتی در جده نیرو پیاده کردند و در صدد تصرف قلعهٔ جدّه برآمدند، ولی از یک سو به سبب مدافعهٔ فرماندار جده واز سوی دیگر چون ابونمی با قوایی متشکل از بادیه‌نشینان به یاری آنجا شتافته بود، پرتغالی‌ها عقب نشستند. درازای این خدمت نیمی از واردات گمرک جده به شریف ابونمی اختصاص یافت واین مسئله در زمان امرایی که پس از او آمدند نیز به مرحله اجرا در آمد.

شریف ابونمی تا سال ۹۹۲ هـ ق. ۱۵۸٤ م یعنی بیش از شصت سال در مکه حکومت کرد و به هنگام مرگ، بیش از هشتاد سال داشت و در اواخر عمر به سبب کهولت سن ، پسرش شریف حسن در ادارهٔ امور به او یاری می‌کرد.

* والی نشین افلاق

در جلد اول شرح دادیم که افلاق چگونه تحت نفوذ و حاکمیت دولت عثمانی درآمد. همان طوری که در جلد اول بخش مربوط به وقایع عثمانی گفتیم، سرکشی وعصیان وجنایات ولادچپش معروف به قازیغلی و یووده به شدت سرکوب شد واز آن پس پرنس نشینی افلاق به صورت یکی از ایالات ممتاز درآمد.

* در متن، اصطلاح ویووده (ویوودا) به کار برده شد که عنوان والیهای روملی دوران عثمانی‌ها است.

ویوده‌هایی که تا اواسط قرن شانزدهم بر سر کار آمدند

پس از قازیغلی ویووده، حکومت افلاق- به برادرش «رادول» که نزد عثمانی‌ها به سر می‌برد تفویض شد و در این مقام، نشانه و علامت ویووده‌ای که پرچمی با قبهٔ طلایی و شمشیر و کمربند بود داده شد.[9]

والی‌های بعدی نیز به طور مرتب خراج مقرره را شخصاً به حضور سلطان تقدیم می‌کردند و در صورت لزوم توسط نیروهای خود به یاری نیروهای عثمانی می‌شتافتند و ضمن ابراز صداقت به دولت عثمانی با آرامش و سکون نسبت به آبادانی سرزمین خود می‌کوشیدند. پس از مرگ «ناگول بساراب» که از سال ۱۵۱۲ تا ۱۵۲۱ م در افلاق در مقام ویووده‌ای حکومت می‌کرد و به دنبال بعضی حوادث، «رادودولا آفوماچی»[10] که با کمک ژان ژاپولیا کنت اردل (زیپس) به مقام ویووده رسیده بود، علیه دولت عثمانی عصیان کرد، ولی دستگیر و کشته شد و از سوی حکومت عثمانی شخصی به نام «و لاد» به جای او تعیین شد، اما چون مقامات افلاق که حق تعیین والی با آنها بود این انتصاب را نپذیرفتند [11] و دولت عثمانی نیز شخصی به نام داد و را که قبلاً از سوی مقامات افلاق به ویووده انتخاب شده بود، نپذیرفت[12]، اما بعداً او را که در استانبول

۹. **تاریخ ابوالفتح.** صفحهٔ ۱۱۰. یاووز سلطان سلیم، ناکول بساراب را که خراج کشورش را شخصاً آورده بود به حضور پذیرفت و به آیین و رسم قدیم، کلاه نوک تیز سرخ مخصوص افراد گارد مخصوص شاهی را مزین به پر سفید را بر سرش نهاد وجبّه‌ای بر دوشش انداخت. شعبان سال ۹۲۱ هـ ق/ ۱۵۱۵م **منشئات فریدون بیک** جلد ۱. صفحهٔ ۴۱۸. را دو در صفر سال ۹۰۹ هـ ق/ تموز ۱۵۰۳م شاهین و اسب برای سلطان عثمانی فرستاد که از این روی نام او د. دفتر مربوطه رادول بن پاپاس ثبت شده است. (تشکیلات شهرستانی ادرنه و پاشا ا.واسی شمارهٔ ۵ صفحهٔ ۴۸۴). پاپاس پسر ولاد بود. به او رادول بزرگ می‌گفتند و طبق صورت والیان افلاق موجود در کتابخانهٔ انجمن تاریخ ترک، وی از سال ۱۴۹۴ تا ۱۵۰۷ والی افلاق بوده است.

۱۰. « در رجب ماه سال ۹۲۸ هـ ق/حریزان ۱۵۲۲ م در اثنای جنگ رودوس از روملی قاصدی آمد که «بان»ی به نام آردل آهنگ افلاق را دارد وخبر آورد که در آن دیار بحران و آشفتگی به میدان آمده است. ... در ۲۴ ذی‌الحجه (کاسم ۱۵۲۲ م) از روملی قاصدها آمدند و خبر آوردند که بان اردل داخل خاک افلاق شده وعزم ضبط آنجا را دارد، **منشئات فریدون بیک.** چاپ سال ۱۲۷۴. جلد ۱ صفحهٔ ۵۲۹- ۵۳۵).

۱۱. پس از مرگ نئاگول بساراب ، دولت عثمانی کوشید تا سراسر افلاق را زیر نفوذ خود در آورد، کودک خردسال وهمسر بساراب به استانبول آورده شد. بزرگان افلاق به مخالفت برخاستند و کشیشی به نام آفوماچی را برگزیدند و رادول را که از سوی عثمانیها اعزام شده بود نپذیرفتند و دولت عثمانی نیز والی منتخب آنان را به رسمیت نشناخت.

۱۲. در این مورد، سند شایان توجهی وجود دارد: «مکتوب به فرخ‌آقا که: استماع شده است که خلق ولایت، رادول و یووده را به ویووده‌ای پذیرفته و بر تخت نشانده‌اند.و او مقام

←

بازداشت و تحت نظر بود، تائید کرد و به افلاق اعزام داشت (۱۵۲۶ میلادی). این شخص مدت سه سال والی افلاق بود.

علت دخالت حکومت در انتصاب والی

علت اینکه دولت عثمانی مسئلهٔ انتخاب والی را به دقت بررسی و در صورت لزوم در این امر، مداخله واحتمالاً نامزدی نیز برای این مقام معرفی می‌کرد به خاطر اقدامات و مقاصد لهستان واتریش در این والی نشینی بود. هنگامی که حکومت عثمانی را دول را با سمت والی به افلاق اعزام کرد، او میزان خراج سالیانهٔ پرداختی افلاق به عثمانی را از دوازده هزارسکهٔ طلا به‌چهارده‌هزارسکه افزایش داده بود. «موئیسی» که پس از رادول از طرف دولت عثمانی به عنوان والی تعیین شد در اثر عدم موفقیت نیروهای عثمانی در برابر «وینه» به اتریش تمایل یافت و به همین سبب به دست «ویلاد» که از سوی دولت به جای او تعیین شده بود، کشته شد. (۱۵۳۰ م). ویلاد که مدت دو سال در سمت والی حکومت می‌کرد. در سال ۱۵۳۲ م به هنگام عبور از نهر «دیمپوویچهٔ» غرق شد.

«پیتروپوئیسیه» در سال ۱۵۳۵ م از سوی دولت عثمانی به مقام والی منصوب شد وبا آنکه این انتصاب مورد قبول مقامات افلاق قرار نگرفت، به یاری فرماندهان مرزها مجدداً درمقام خود ابقا شد، ولی بعداً به سبب سوءظنی که دولت عثمانی به او پیدا کرد به استانبول احضار و سپس مجبور به قامت در مصر شد.

پس از پترو، «چوبان میرجه‌آ» به مدت هشت سال والی افلاق شد، ولی چون معلوم شد که طرفدار فردیناند پادشاه اتریش است، از مقام خود معزول و «پاپاس رادو» پسر آفوماچی به جای او انتخاب شد.

چوبان میرجه‌آ، درسال ۱۵۵۸ م به یاری خان کریمه برای دومین بار به مقام ویووده رسید، ولی پس از یک سال وفات یافت و پسر دوازده ساله‌اش به نام «توپال

← ویووده‌ای را ضبط کرده است. به محض رسیدن و دریافت نامه در این مورد به نحو احسن تحقیق و تدقیق بعمل بیاوری... اگر چنانچه فی‌الواقع مقام ویووده‌ای را ضبط کرده باشد، حکم مقرر بر تو اینکه ... بی آنکه کسی را آگاه سازی حال واقعه را به تفصیل بنویس واعلام کن...مبادا که مسبّب حادثه‌ای بشوی، به تو اعتماد بسیار داریم. کاری نکنی که بعدها برای تو باعث زیان وخسران و برای ما در حضور پادشاه خجالت و سرافکندگی را موجب آید(آرشیو نخست وزیری)، اسناد طبقه‌بندی شده شمارم ۳۳۸۰.

پترو» به جای او تعیین شد ومادرش «کیاژنا» نیابت حکومت را بـرعهده گـرفت، امـا در اثر افترا وتهمت مخالفین، پترو ومادرش درسال ۱۵٦۷ م مـجبور بـه اقامت در قـونیه شدند. الکساندر که به جای توپال پترو تعیین شده بود برای پیشگیری هرنوع مـخالفت، نخست رقبایش رااز میان برداشت.

نحوهٔ انتخاب ویووده درافلاق

به موجب قوانین محلی انتخاب والی افلاق مـی‌بـایست از سوی «بـویار»ها یـعنی مقامات محلی شامل خان‌ها، سراسقف وکشیشها صورت گـیرد و سپـس چـگونگی امـر برای تایید وتصدیق به حکومت عثمانی گزارش شود و دولت عثمانی این انتخاب راتایید کند وبه منظور تحقق این انتصاب، فرمان، توق، پرچم وکلاه وخلعت بـرای والـی جـدید بفرستد. ضمناً برای آنکه والی جدید را به تخت حکمرانی بـنشانند دویـست تـا سیـصد نفررا همراه یکی از رؤسای دربانهای شاهی به افلاق اعـزام دارد. پـرچم ارسالـی بـرای والی جدید نیز توسط هیئتی فرستاده می‌شد. رئیس دربان شاهـی کـه مـقام ریـاست هیئت اعزامی را داشت البسه واشیاء ارسال شده را درحضور خان‌ها واتـباع والـی جـدید برتن اومی‌پوشانید وبه او تسلیم می‌کرد وبازمی‌گشت.

کلاه والی‌ها، پرسفید داشت ومثل کلاه گارد مخصوص «رکاب همایونی» به شکل عمامهٔ نوک تیز سرخی بود.[۱۳]

حکام افلاق درمقایسه، تقریباً مقام فرماندار را داشتند وصاحب دو «توق» بـودند. تا سال ۱۵۱۷ م حکومت عثمانی والیان افلاق را از نظر ارزش واعتبار بر والیان بـغدان، ترجیح می‌دادند، ولی به موجب فرمانی که درسال ۱۵۲۱ م صادر شد والـیهای بـغدان نسبت به والیهای افلاق دارای ارزش واعتبار بالاتری شدند. سبب این بود که هنگامی که مقامات افلاق درجریان انتصاب «آفوماچی» به سمت والی عصیان کرده بـودند ودولـت عثمانی درگیر آنها بود درمقابل یاری کنت اردل به افلاق ، استفان چهارم والـی بـغدان به دولت عثمانی وفادار مانده بود.

• والیهای افلاق برای چهارپایان قصر شاهی، سالیانه هشت هزارمود (هرمود بـیست کیلهٔ استانبول وهرکیله معادل ۳٦ کیلو است) جو وبرای آشپزخانهٔ شاهـی بـیست هـزار

۱۳.روزنامهٔ حیدرچلبی(منشئات فریدون بیک چاپ ۱۲۷٤ جلد یک صفحهٔ ٤٧٠) و تاریخ ابوالفتح.صفحهٔ ۱۰۳.

گوسفند، موم، عسل ونمک می‌دادند. برای پادشاه اسبهای اصیل، مرغان شکاری وگاهی نیز سگان شکاری می‌فرستادند. به هنگام وقوع جنگ نیز سرباز، عرابهٔ توپ و همچنین عرابه‌هایی که به وسیلهٔ اسب وگاو نرکشیده می‌شد می‌فرستاند.[١٤]

والی افلاق هرسال یعنی از نوروز به نوروز برای خزانهٔ دولت یکصد «لنگه» یعنی ده میلیون آقچه خراج می‌داد[١٥]

والی نشین بغدان

موره ویا به عبارت دیگر ، بغدان درزمان نخستین برقراری مناسبات باعثمانی‌ها به منطقه‌ای گفته می‌شد که درکنارهٔ راست وچپ نهر «بسارابیا» و «پیروت» وتا شرق جبال کارپات ادامه داشت. دهانهٔ نهرطونه نیز در بغدان بود. همان طوری که در جلد اول کتاب دیدیم والی بغدان درسال ١٤٥٦ م تحت حاکمیت مقتدر عثمانی درآمد، درواقع نخستین مناسبات حکومت عثمانی و بغدان درسال ٨٦٠ هـ ق /١٤٥٥ م بود وبامعاهده‌ای که درزمان «پی یر» و پاپتروسوم منعقد شد آغاز گردید. به موجب این معاهده، پترو متعهد شده بود که سالیانه دوهزار سکهٔ طلا به خزانهٔ عثمانی پرداخت کرده وبه هنگام جنگ نیز سرباز، اسب بارکش اعزام دارد وبرای دربار نیز مرغان شکاری بفرستد. این خراج برای نخستین بار توسط میخائیل از سوی پرنس بغدان تقدیم دولت عثمانی شد.

استفان چل مارهٔ سوم (١٥٠٤- ١٤٥٧)

پس از آنکه عثمانی‌ها، کفه را به تصرف درآوردند استفان چل ماره اسرای جنوایی فراری رابه داخل خاک خود راه داد وگذشته ازآن از پرداخت خراج سالیانه به دولت عثمانی خودداری کرد. از این رو، درسال ١٤٧٥ م/ ٨٨٠ هـ ق خادم سلیمان پاشا برای مقابله با استفان چل ماره اعزام شد، ولی دراثر شکست خادم سلیمان پاشا از چل ماره برجسارت او افزوده شد وپاپ نیز به مناسبت این موفقیت به او لقب «پهلوان عیسی» را داد. از این رو، درسال ١٤٧٦ م نیروهای عثمانی به فرماندهی شخص پادشاه، عازم جنگ بغدان شد واستفان چل ماره شکست خورد.

١٤.رجوع شود به «تشکیلات دربار دولت عثمانی»و «دفتر مهمه»نوشتهٔ اسماعیل اوزون چارشی لی.
١٥.«دفتر مهمه»شمارهٔ ٧٠، صفحهٔ ٢٥٠.

بعدها یعنی در سال ۸۸۹ هـ ق ١٤٨٤ م در اثر سرکشی چل‌مارهٔ «کیلی» و آق‌قرمان از تصرف او خارج شد و سواحل طونه و دریای سیاه به دست عثمانی‌ها افتاد.

در سال ۹۰۲ هـ ق ١٤٩٦ م در فعالیتهای دولت عثمانی علیه لهستان استفان، حاکم بغدان از خود صداقت نشان داد و به همین سبب نیز از سوی پادشاه کلاه‌زرینی که مزین به نمد سرخ بود به او اهدا شد.

در سال ۱۵۱۷ م به مناسبت فوت بغدان سوم پسر کوچکش استفان والی شد[16] و تا زمانی که او به سن قانونی نرسیده بود کشور از طرف دیوان بغدان اداره می‌شد. هنگامی که دولت عثمانی در اثر دخالت در انتخاب والی با افلاق درگیر بود، استفان چهارم (۱۵۲۸-۱۵۱۷م) که قبلاً نام آن گذشت اغفال تحریکات لهستان و مجارستان نشد و همبستگی خود را به دولت عثمانی نشان داد و به همین مناسبت نیز از سوی سلطان عثمانی کلاهی از نمد سفید که مخصوص سرکرده‌های ینی‌چری بود به او اهدا شد. استفان هنگامی که بسیار جوان بود به تحریک پادشاه لهستان توسط همسرش مسموم شد و به قتل رسید.

ویووده‌پتروارش و ویووده الکساندر

در سال ٩٤٥ هـ ق ١٥٣٨ م به مناسبت عصیان پتروارش والی بغدان نیروهای عثمانی به فرماندهی شخص سلطان سلیمان قانونی عازم جنگ بغدان شد. پترو، به اردل گریخت[17] وبرادرش استفان به جای او به سمت والی منصوب شد و با بسارابیای جنوبی یعنی بوجاق که مال بغدان بود به خاک عثمانی منضم شد و در همین زمان تیگلینا واقع در کنار نهر «دنی‌یستر» نیز که ترک‌ها به آن «بندر» می‌گفتند به تصرف دولت عثمانی درآمد.

از آنجایی که استفان ملقب به لاکوستا- یعنی ملخ- سبب شده بود قسمت اعظمی از خاک کشورش در اختیار عثمانی‌ها قرار بگیرد از سوی مقامات محلی به قتل رسید

۱٦. در اثنای جنگ مصر در ششم رجب سال ۹۲۳ هجری از سوی شاهزاده سلیم (در آن تاریخ حاکم روملی بود) قاصدی آمد وخبر درگذشت والی قرابغدان را آورد و به دنبال آن نیز فرستاده‌های استفان ویووده که والی بغدان شده بود آمدند. (روزنامهٔ حیدر چلبی.منشئات. جلد ۱ صفحهٔ ٤٩١).

۱۷. روزنامهٔ حیدرچلبی (منشئات فریدون‌بیک. جلد ۱ صفحهٔ ٦٠٢ و ٦٣٠): تاریخ پچهوی جلد ۱ صفحهٔ ۲۰٤ و ۲۰۷.

(۱۵۴۰ م) و این مقامات الکساندر سوم را به جای او انتخاب کردند. الکساندر با حمله به کیلی، آق‌قرمان و بوجاق درصدد برآمد تا آن نقاط را از دست عثمانی‌ها خارج سازد، ولی موفق به این کار نشد.

در این اثنا پتروارش سابق‌الذکر به نحوی خود را به استانبول رسانید و ترتیبی داد تا مورد عفو پادشاه و طرف توجه او قرار گیرد. ویووده الکساندر که از این ماجرا آگاه شده بود به منظور جلوگیری از والی شدن احتمالی پترو به اتریش متوسل شد. با آن دولت متحد گشت. وقتی دولت عثمانی از این تشبثات آگاه شد برای دومین بار پتروارش را به سمت والی بغدان منصوب کرد و با مقداری نیرو به آنجا فرستاد. (۱۵۴۱ م) همراه با اعزام پترو مقدار مالیات مقررهٔ بغدان که از دوهزار سکه شروع شده بود و رفته رفته به میزان آن افزوده می‌شد به دوازده هزار سکهٔ طلا افزایش یافت.

ایلیاویووده مسلمان

رارش در سال ۱۵۴٦ م وفات یافت و به جای او پسرش ایلیا که در استانبول به عنوان گروگان اقامت داشت والی بغدان شد. ایلیا هنگامی که والی بود در سال ۱۵۵۰ با اتریش که در اردل دست به فعالیت زده بودند، به جنگ پرداخت. ایلیا بعدها اسلام آورد، فرماندار سیلیستره شد[۱۸] و در حلب وفات یافت. مدت حکومت او در بغدان پنج سال (۱۵۵۱-۱۵۴٦م) بود. به جای او برادرش استفان هفتم، والی بغدان شد و چون شایع شد او نیز چون برادرش مسلمان شده است در سال ۱۵۵۲ م ۹۵۹ هـ ق به قتل رسید.

ویوودالکساندر دوم

الکساندر دوم به جای استفان، والی بغدان شد. در اثر تمایل بعضی از والی‌های بغدان به دولت لهستان، دولت عثمانی ضمن تحت نظر گرفتن این مناسبات از آن مانع نمی‌شد، حتی در سال ۱۵۵۵ م دولت عثمانی که از تمایل الکساندر به لهستان مشکوک شده بود او را عزل و به استانبول احضار کرد و چون او بی‌آنکه ترسی به خود

۱۸. ایلیا وقتی اسلام آورد نام محمد برخود نهاد (۹۵۸ هـ ق) و از طرف وزرایی چون احمدپاشا، ابراهیم پاشا و حیدرپاشا و نیز دفتردار- مسئول امور مالی عثمانی- علی و دفتردار موسی، هدایای بسیاری به او تقدیم شد. (کتابخانهٔ عاطف افندی شمارهٔ ۱۷۳۴) و بولتن موسسه شمارهٔ ٦۹ سال ۱۹۴۵.

راه بدهد این دستور را اطاعت کرد و به استانبول رفت، برای دولت عثمانی روشن شد که این شایعات تنها یک افترا بود و باز او را به مقام خود منصوب کرد.

یانی‌واسیلی‌کوس

در زمان الکساندر، یونان و یا یانی‌واسیلی‌کوس که ادعا می‌کرد از خاندان پرنس‌های قدیم بغدان است، پا به میدان گذاشت و با گرفتن کمک از مقامات محلی، فردیناندو لهستان و نیروهای گرد آورده از مجار، آلمان و لهستان در سال ۱۵٦۲ م به بغدان حمله برد و پس از مغلوب کردن الکساندر به جای او نشست. یانی‌واسیلی‌کوس به منظور تائید مقام خود ضمن تماس با دولت عثمانی متقبل شد که به جز تسلیم هدایا برای وزیر اعظم و وزرا و رجال دولت خراج سالیانه را از سی هزار سکه به چهل هزار سکهٔ طلا افزایش بدهد، ولی این مسئله سبب ایجاد نارضایی در بغدان شد. از اینرو مقامات محلی بغدان علیه واسیلی‌کوس دست به اقدام زدند و نیمی از قوای او را از بین بردند و بقیه را به سوی مرزها عقب راندند و ایجاد اخلال کردند. به دنبال این واقعه واسیلی‌کوس به «سوچاوه»[۱۹] گریخت و مقامات بغدان شخصی به اسم استفان تومشا به به ویووده برگزیدند ولی از طرف دولت عثمانی مورد قبول قرار نگرفت و والی قبلی یعنی الکساندر مجدداً به آن مقام برگزیده شد. (۹۷۲هـ ق ۱۵٦٤ م)

نحوهٔ انتخاب در بغدان

نحوهٔ تعیین والی در بغدان درست همچون چگونگی انتخاب والی در افلاق بود. برای والیهای بغدان نیز همانند افلاق توسط رئیس دربان شاهی توق، پرچم، چماق مخصوص و شمشیر فرستاده می‌شد.

والیهای بغدان به جز به خزانهٔ دولت عثمانی به خانهای کریمه نیز خراج می‌پرداختند و اگر چنانچه خان کریمه به هنگام وقوع حمله‌ای به بغدان اقدام به کمک می‌کرد این خراج دو برابر می‌شد.[۲۰]

۱۹. یانی‌واسیلی‌کوس بعداً تسلیم شد و با چماقی که توسط تومشاوالی منتخب از سوی مقامات محلی به سر او نواخته شد به قتل رسید. تواریخ «مولداویا» علیرغم عدم تائید دولت عثمانی، از تومشا بعنوان والی نام می‌برند.

۲۰. میزان مالیات افلاق و بغدان در اوایل قرن ۱٦ (۹۱۸ هـ ق/۱۵٦٤ م) به شرح زیر بود:
خراج قرابغدان در زمان مرحوم سلطان محمدخان فاتح تا سال ۸۸۵ هـ ق هر سال پنج هزار فلوری بود. مرحوم سلطان محمد آن را به شش هزار فلوری افزایش داد. بعداً وقتی مرحوم خداوندگار (سلطان بایزید

جمهوری راغوزه (دوبروونیک) و ساقیز

جمهوری راغوزه

جمهوری راغوزه یا دوبرونیک در اوایل دوران عثمانی‌ها از زمان «اورخان غازی» به بعد با پرداخت خراج سالانه به دولت عثمانی[21] ضمن گرفتن اجازهٔ تجارت در داخل خاک این کشور چه از طریق دریا و چه از طریق زمین از حمایت گستردهٔ عثمانی‌ها بهره‌مند می‌شد. این جمهوری ضمن تجارت در خاک آلمان، اسپانیا و ایتالیا، دولت عثمانی را از وقایع و حوادث آن کشورها آگاه می‌ساخت.

سراسر جمهوری راغوزه در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم[22] کاملاً تحت نفوذ دولت

دوم در سال ست و ثمانین و ثمان‌مائه بر سریر سلطنت جلوس کرد (هشتم رمضان مطابق اکیم ١٤٨١ م) این مبلغ پنجهزار فلوری مقرر شد و یکهزار فلوری نسبت به سابق از آن کسر شد.

مالیات افلاق:

افرق در سال ٨٦٦ هـ ق/ ١٤٦١ م در زمان مرحوم سلطان محمد نقداً پانصد هزار آقچه خراج می‌داد. سپس وقتی بسارابه، ویووده‌شد(٨٧٩ هق/ ١٤٧٤م) مالیات افلاق باسهمیهٔ پاشاها ششصدهزار اقچه مقرر شد. بعداً در ذی‌القعدهٔ سال ٨٨٤ هق/ ١٤٧٩ م میزان خراج چهارده‌هزار فلوری مقرر شد. بعد در زمان بعد در زمان مرحوم خداوندگار(با یزید) میخال اوغلی علی بیک در فرامان بههنگام جنگ، حوادث افلاق را برای سلطان شرح داد ودر نتیجه صد هزار آقچه از میزان مالیات کسر شد. بعداً در همان سال والی افلاق، شخصاً به‌حضور سلطان آمد والتماس کرد ودر نتیجه صد هزار آقچهٔ دیگر کسر شد وجمعاً از دویست هزار آقچه توسط سلطان صرفنظر شد. اما باز همان سال خراج بهششصد هزار بالغ شد. بعداً پنجاه هزار آقچه کسر گردید وپانصد وپنجاه هزار آقچه خراج پرداخت شد. از آن تاریخ تا زمان«میهنه»(١٥١٠-١٤٠٧م) پانصد وپنجاه هزار آقچه خراج پرداخت می‌شد. وقتی میهنه مذکور والی شد، ششصد هزار آقچه خراج فرستاد واکنون که بسارابه در مقام والی نشسته است یکصد هزار دیگر اضافه شده وجمعاً هفت هزار خراج پرداخت می‌کند(٩١٨ ها ق/ ١٥١٢م) آرشیو موزهٔ توپقاپی، شمارهٔ ٦٩٩٥).

م) (آرشیو موزهٔ توپقاپی، شمارهٔ ٦٩٩٥).

٢١. چنین برمی‌آید که جمهوری راغوزه سالانه دوازده هزار و پانصد فلوری خراج به دولت عثمانی پرداخت می‌کرده است. عهدنامهٔ منعقده از سوی سلطان سلیم به تاریخ ذی‌الحجهٔ ٩١٨ هـ ق شباط ١٥١٣ م (پروندهٔ محکمهٔ شرعیهٔ بورسه. پروندهٔ سال ٩١٨-٩١٧ هـ ق. صفحهٔ ٣٨٧) در این تاریخ یاووز سلطان سلیم در بورسه اقامت داشت.

٢٢. همراه با نشان همایون و توق میمون حکم می‌شود که، در این ایام که غلامان و سپاهیان دوبرونیک، در زمرهٔ غلامان و خراج گذارانم درآمده‌اند، این حکم جهان مطاع را به دستشان دادم و فرمودم که در ولایات من می‌توانید در دریا و در سواحل هر دو طرف آن حرکت کنند و در صورت دادن حق‌الگمرک معهود هیچ احدی نباید مانع و رادع آنان شود و در این امر دخالت روا دارد و متعرض آنان شود... تحریراً فی‌خمسه عاشر. ذی‌الحجه‌المبارک. سنهسته و ستین و ثمان‌مائه،اسکوب.

F. Kraelit2 Osmanische intunkisehe Sprache' S.46

عثمانی درآمده بود.

جمهوری ساقیز

جزیرهٔ ساقیز در اختیار جنوایی‌ها بود و به وسیلهٔ یک هیئت منتخب هفت نفره اداره می‌شد. در قوانین و اسناد عثمانی از این جمهوری به نام «ساقیز بیگلری» نام برده شده است.

هنگامی که حاکمیت دولت عثمانی تا سواحل اژه گسترش یافت، جزیرهٔ ساقیز نیز تحت نفوذ این دولت درآمد که به دولت عثمانی سالانه خراج می‌پرداخت. این جزیره هر چند اسماً به جنوا تعلق داشت ولی با پرداخت خراج به دولت عثمانی در واقع جزو ایالات تابعهٔ این کشور به شمار می‌رفت.

به موجب توافق بین دولت عثمانی و ساقیز، همین که مدت عهدنامه به پایان می‌رسید و یا پادشاه عثمانی عوض می‌شد، ساقیز پیمان خود را با عثمانی تجدید می‌کرد و عهدنامهٔ جدیدی منعقد می‌گردید. یکی از این عهدنامه‌ها، عهدنامهٔ محرم سال ۹۲۷ هـ ق آرالیق- ۱۵۲۰ م است. به موجب این معاهده، ساقیز متعهد شده بود که به دولت عثمانی سالانه ده‌هزار فلورین (سکهٔ طلا) و یا معادل آن چهارصد و پنجاه هزار آقچه[۲۳] (سکهٔ نقره) پرداخت نماید. اگر به جای دریافت پول، دولت عثمانی مایل به خرید پارچه بود، معادل این مبلغ منسوجات به آن دولت تحویل داده می‌شد.

به موجب این عهدنامه جمهوری ساقیز با ترکیه روابط تجاری داشت که از آن جمله حبوبات مورد نیاز خود را تا میزان دو هزار «مودادرنه»[۲٤] از این طریق تأمین می‌کرد.

سلطان سلیمان در پایان عهدنامه‌ای که به جمهوری ساقیز داده بود، برای صادق ماندن به مفاد آن چنین سوگند یاد می‌کند:

«سوگند به شمشیری که بر کمر بسته‌ام، قسم به ارواح پدر و جدم و به حق و حرمت صدو بیست و چهارهزار پیغمبر، قسم به روح پاک و منور و مطهر حضرت رسول علیه‌الصلوة والسلام، قسم به دینم و قسم به پروردگاری که زمین و آسمان را آفریده از

۲۳. از این عهدنامه چنین برمی‌آید که در آن تاریخ یک سکهٔ فلورین طلا با چهل و پنج سکهٔ آقچه مبادله می‌شد.

۲٤. نمی‌دانم که یک «مودادرآنه» معادل چند کیلهٔ استانبولی است ولی اکثراً یک «مود» معادل بیست کیله استانبولی است. (هر کیله معادل ۳٦ کیلو است.م.).

امروز به بعد تا زمانی که آنها به سوگند و عهد خود پابند باشند و از آنان خلاف آنچه که سوگند یاد کرده‌اند و عهد بسته‌اند ظاهر نشود، من نیز براین عهد ثابت و قائم خواهم بود و عملی خلاف عهد و پیمان از من سر نخواهد زد. این را بدانند وبه آن اعتماد کنند. فی‌محرم سنهٔ ۹۲۷ به مقام قسطنطنیه[۲۵].

گویا جزیرهٔ ساقیز در سال ۹۷۳ هـ ق ۱۵۶۵ م در اثنای جنگ سگتوار از طرف پیاله پاشا به تصرف درآمد و به خاک عثمانی ملحق شد.

والی‌نشین اردل

حدود اردل

سرزمین ترانسیلوانیا که در زمان عثمانی به «اردل» معروف است، در غرب رومانی واقع شده و از نظر حدود جغرافیائی از مشرق به بغدان، از جنوب به افلاق، از جنوب غربی به «بنات»، از غرب به مجارستان و از شمال به ولایت «مارماروش»ـ که مرکز آن «سکت» بودـ محدود می‌شد. این سرزمین که از سه جانب به وسیلهٔ جبال کارپات و ترانسیلوانیا احاطه شده است منطقهٔ مستقل و مجزایی را تشکیل می‌داد که یک والی‌نشین وابسته به مجارستان به شمار می‌رفت و مرکزش «هرمانشتاد» معروف به «سیبین» بود.

نخستین تماس عثمانی‌ها با اردل

نخستین تماس دولت عثمانی با اردل که تابع مجارستان بود در اواسط قرن چهارده از زمان سلطان مُردا صورت گرفت. به این معنی که «استراتیسمیر»پاشا ویدین و بلغار از سوی حکمران اردل «دیونی‌سیوس» مورد تهدید قرار گرفت و دولت عثمانی به کمک پادشاه بلغار برخاست. ۱۳۶۷ م.

حملهٔ سیستماتیک عثمانیها به اردل از سال ۵۷۹۳ هـ ق ۱۳۸۱ م تا زمان استیلا بر مجارستان طی سالهای مختلف ادامه داشت. در حمله‌ای که به سال ۱۴۳۸ م صورت گرفت و طی آن خود شخص پادشاه نیز حضور داشت و حاکم افلاق نیز در آن شرکت کرده بود، نیروهای عثمانی تا «سیبین» یعنی مرکز والی‌نشین اردل پیشروی کرده بودند. بعدها در سال ۱۴۴۲ م نیروهای مزیدبیک و کولا شاهین پاشا نیز دست به

۲۵. **قانون‌نامه**. کتابخانهٔ ولی‌الدین افندی. شمارهٔ ۱۹۷۰، برگ ۱۴۹.

حملاتی زدند که در مقابل «ژان‌هونیاد» حاکم اردل مغلوب شدند.

به هنگام جنگ «موهاج» و استیلای عثمانی‌ها بر مجارستان، والی اردل که مقام سرفرماندهی نیروهای مجارستان را نیز به عهده داشت، شخصی به نام «یانوش‌زاپولیا» بود. پدر یانوش، استفان‌زاپولیا، کنت‌زیبس از اصیل‌زادگان مجار بود.[۲۶] یانوش، یا ژان‌زاپولیا که در سال ۱۴۸۶ م متولد شده بود، در سال ۱۵۰۷ م والی اردل شد[۲۷].

زاپولیا در سال ۱۵۱٤ موفق شدبه وسیلهٔ دهقانان‌مجاری اردل عصیان «اولاخ»ها- نام اقوام اصلی رومانی- را سرکوب کند.

یانوش زاپولیا نایب‌السلطنهٔ «لایوش‌دوم» سلطان مجار شد، ولی چون پادشاه جوان به جای اشتغال به امور کشوری به عیاشی و بیعاری می‌پرداخت،[۲۸] بین نایب‌السلطنه و شاه اختلاف افتاد و حتی یانوش زاپولیا یک بار درصدد برآمد تا افراد مناطق تحت نفوذ خود را علیه پادشاه به شورش وادارد که موفق نشد و پیش پدر زنش پادشاه لهستان به آن کشور رفت. یک سال بعد بین او و شاه مجار مجدداً روابط حسنه برقرار شد که با: به «اردل» بازگشت و ویوده‌ای را به عهده گرفت.

انتخاب یانوش به سلطنت

یانوش زاپولیا در جنگ موهاج به سال ۱۵۲٦ م اقدام به مداخله نکرد و در «سکه‌دین» ماند و پس از خاتمهٔ جنگ، پنهانی با سلطان عثمانی ملاقات کرد و موافقت او را برای تصدی سلطنت مجارستان به دست آورد[۲۹] و با یاری و تصمیم عده‌ای از اصیل

۲٦. اتی‌ین یا استفان زاپولیا در مجادله بر سر تصاحب سلطنت در مجارستان جانب «ماتیاس‌قورون» را گرفت و موفق به دفع پسر «کازیمیر چهارم» شد که قصد به دست آوردن تخت سلطنت را داشت. استفان در سالهای ۱٤۷۹-۱٤۸۵ م با ترکها که به ترانسیلوانیا حملور شده بودند جنگید و در سال ۱٤۸۳ م- والی اردل شد. وفاتش در سال ۱٤۹۹ م اتفاق افتاد.

۲۷. اسم رومی یوانیس و یا «یانی» را لاتینها ژان و جیوان و مجارها یانوش تلفظ می‌کردند. از قرار معلوم عربها به آن یحیی می‌گویند. مجارها به لوئی نیز یانوش می‌گویند.

۲۸. دربارهٔ شاه یانوش دوم چنین آمده است:

«...دراثر مربیان ناشایست در کارملک سست بودودائماً به عیش وعشرت ولهو ولعب و شکارمشغول. مردم مجار که ازپدرش‌راضی‌نبودندازاین‌رو،ناراضی‌تر شدند. وبووده، اردل «زاپولیایانوش» (ژان‌زاپولیا) در تمامی‌مواردبا او مخالفت می‌کردوحتی یک‌بار برای سر وصورت‌بخشیدن به اوضاع سربازان«کریستوس» را علیه او وادار به قیام کرد، ولی شکست خورد و دشمنی‌اش نسبت به او بیشتر شد...»

تاریخ پچهوی، به نقل از تاریخهای مجار، جلد یک صفحهٔ ۱۰۸.

۲۹. **تاریخ پچهوی** جلد یک، صفحهٔ ۱۱٤.

زادگان مجار خود را پادشاه اعلام کرد و به ایستونی بلگراد رفت و تاج پادشاهی مجار را بر سر گذاشت. (۱۵ کاسم ۱۵۲۶ م). اما از آنجایی که این انتخاب و انتصاب با موافقت کلیهٔ حکام مجار صورت نگرفته بود، فردیناند گراندوک اتریشی از خاندان هابسبورک به رقابت با او برخاست و با دعوت «بان»های مجار که طرفدارش بودند به ایستونی بلگردا رفت و او نیز همان تاج سلطنت را بر سر نهاد[30].

فردیناندو ادعای سلطنت

به این ترتیب مجادله بین دو نفر بر سر تصاحب یک تاج در گرفت، از آنجایی که امپراتور شارل پنجم (شارل‌کن) در سال ۱۵۲۱ م در حضور مجلس عمومی «ورموس» و در سال ۱۵۵۲ م در حضور مجلس عمومی «بروکس» حقوق خود را در مجارستان و اتریش به برادرش فردیناند واگذار کرده بود، «مجلس دی‌یت» فردیناند را صاحب مشروع تاج و تخت مجار شناخت و یانوش را غاصب اعلام کرد و به همین سبب فردیناند با نیروی قابل توجهی در صحرای «طوقای» دوبار «یانوش زاپولیا» را شکست داد و بودین را به تصرف درآورد. به دنبال این حادثه ژان به لهستان نزد زن پدرش رفت و از او طلب یاری کرد. قصد او از این کار این بود که بی‌آنکه پای دولت عثمانی را در این ماجرا به میان کشیده باشد، با شمشیر خود و با کمک از پدرزنش مسئلهٔ سلطنت مجارستان را به نفع خویش حل کند.

طلب حمایت یانوش از دولت عثمانی

یانوش برای تحقق این مقصود باهواخواهان وطرفدارانش که دراردل و مجارستان داشت ملاقات کرد وضمناً با رجال لهستان نیز مذاکراتی به عمل آورد. هم هیئت مرکب از هواخواهانش دراردل ومجارستان وهم سلطان لهستان به زاپولیا توصیه کردند که دراین باره به دولت عثمانی متوسل شود. به خصوص پادشاه لهستان نمی‌خواست که موجب رنجش هردو طرف یعنی مجارستان ودولت عثمانی شود. زاپولیا ناگزیر یکی از

۳۰. در انسیکلوپلدی‌اسلامی ذکر شده است که فردیناند در براتیسلاو، تاج سلطنت مجار را بر سر نهاد، ولی من نوشتهٔ تاریخ پچهوی (جلد یک صفحهٔ ۱۳۹) را به نقل از تاریخ‌های مجار دایر بر اینکه فردیناند دراستونی بلگر اد تاجگذاری کرد ترجیح داده در متن آوردیم.

اصیل‌زادگان سیرادی یا اردل «به نام «ژروم لاچکی» را که پالاتین ۳۱ (والی) سیرادی ویا اردل بود به استانبول اعزام داشت واز مقامات عثمانی درخواست کمک کرد (۱۵۲۷م) پس ازملاقاتهایی که به طول انجامید دولت عثمانی به منظور حفظ اوتورتیهٔ خود (بانادیده گرفتن این اشتباه یانوش که برای رسیدن به سلطنت به پادشاه لهستان متوسل شده بود) تصمیم گرفت در این باره اورا یاری دهد، لذا سلطان سلیمان به فرستادهٔ یانوش که در ۲۷ اوجاق ۱۵۲۸ م اورا به حضور پذیرفته بود، اظهار داشت که: صداقت زاپولیا را بارضایت خاطر می‌پذیرد واز آنجایی که مجارستان را با شمشیر خود فتح کرده است، آن کشور متعلق به دولت عثمانی است ، ولی چون زاپولیا اظهار اطاعت از وی راکرده، مجارستان را درمقام پاداش به اوخواهد داد واز او درمقابل فردیناند وسایر دشمنانش حمایت خواهد شد.

به دنبال این موافقت در ۲۹ شبات ۱۵۲۸ م بین دولت مجار وعثمانی برای نخستین بار عهدنامه‌ای منعقد شد. لوازم ومهمات جنگی دراختیار سفرزاپولیا قرار گرفت وبه ارتش نیز دستور آماده باش داده شد.

متوسل شدن فردیناند به پادشاه عثمانی

هنگامی که فردیناند از توسل وتشبث یانوش شاه به دولت عثمانی وجلب حمایت آن دولت آگاه شد، ضمن اعزام فرستاده‌ای به دولت عثمانی درخواست کرد تا مجارستان وحتی بعضی از مناطق تصرف شده چون بلگراد به او واگذار شود. وزیر اعظم، ابراهیم پاشا که از این پیشنهاد ناراحت شده بود خطاب به «هربوردانسکی» ایلچی فردیناند وحاکم سابق «یای جه» می‌گوید: تعجب می‌کنم که چرا فردیناند استانبول را نیز از ما نخواسته است . و پادشاه به فرستاده فردیناند می‌گوید: «همین روزها به مرز می‌آیم وآنچه راکه فردیناند خواسته با دست شخص خود تحویلش می‌دهم.» و به این ترتیب فرستاده را باز می‌گردانند.

۳۱.در تاریخ هامر(جلد ۵، صفحهٔ ۷۶- ۸۱) و تاریخ پچهوی(جلد ۱، صفحهٔ ۱٤۰) ازپالاتینوس اردل نام برده شده است. درنامه‌ای که خطاب به امپراتور اتریش نوشته شده است پالاتینوس آمده است. درمجارستان به «والی عمومی» پالاتین می‌گفتند ودرلهستان این واژه علی‌الاطلاق به والی گفته می‌شد. پالاتینا به معنی قصر واقامتگاه «پالاتین»هاست.

جلوس یانوش برتخت بودین

درسال ۹۳۵ هـ ق/۱۵۱۹ م به دنبال جنگی که توسط دولت عثمانی درمجارستان صورت گرفت هنگام ورود نیروهای عثمانی به «موهاچ» یانوش شاه نیز در ۲۰ تموز (۱٤ ذی‌القعده ۹۳۵ هـ ق) با بیست هزار نیرو به آنجا آمد. با انجام مراسم از او استقبال شد وپس از استرداد «بودین» برتخت سلطنت نشست و از قرار معلوم سه هزار سرباز از طرف دولت عثمانی به عنوان محافظینش در آنجا مستقر شد و پس از آن جنگ معروف «وینه» اتفاق افتاد ارتش عثمانی بازگشت و یانوش شاه در بودین ماند[۳۲].

وقتی فردیناند آگاه شد که نیرویی به سوی تروق والن[۳۳] یکی از طرفدارانش که از مخالفین ژان زاپولیا بود اعزام شده است، بلافاصله به سوی بودین حرکت کرد و آنجا را به محاصره درآورد. ولی براثر رسیدن نیروهای «یحیی پاشا اوغلی محمد» والی سمندره، غازی خسرو والی بسنه یحیی پاشا اوغلی احمد وحاکم الاجه حصار عقب نشست که به دنبال این اقدام فردیناند ، به مناطق تحت تابعیت او حمله هایی صورت گرفت.

درخواستهای مکرر فردیناند به منظور احراز سلطنت مجارستان از سوی دولت عثمانی رد شد ودرحین این اختلافات ژان زاپولیا ویا یانوش شاه درسال ۱۵٤۰ م وفات یافت وپسربچهٔ تازه تولد یافته‌ای به نام «اتی ین» (استفان) ویا سیگیسموند از اوبه جای ماند[۳٤].

سیگیسموند پسر زاپولیا

مرگ زاپولیا امید تازه‌ای در دل فردیناند به وجود آورد. از سوی «مال‌یات اشتفان» که دراواخر سلطنت زاپولیا خود را دوک ترانسیلوانیا اعلام کرده بود شایعه‌ای منتشر شد

۳۲. ژان زاپولیا به محض رسیدن به سلطنت مجار به جای خود «باتوری اشتفان» را والی تعیین کرد.

۳۳. تروق والن یا «والانتن تروق» که بعدها نسبت به دولت عثمانی صادق مانده بود، درحالی که ظاهراً نسبت به دولت عثمانی ابراز دوستی و وفاداری می‌کرد براثر گزارش «مارتینوجی» مشاور پسرزاپولیا مبنی برجاسوس بودنش مورد سوءظن قرار گرفت وبه «یدی کوله» فرستاده شد ودرآنجا درگذشت. تروق درصدد برآمد تابا گروگان دادن دو پسرش از زندان آزاد شود، ولی به او اعلام شده که درصورت تسلیم قلعهٔ «سیگت» که درتصرفش بود آزاد خواهد شد.

۳٤. دراسناد مختلف، این اسم به اشکالی چون: یانوش سیگیسموند، اتی ین سیگیسموند، سیمون یانوش، استفان شاه وشاهزاده آمده است که منظور همان کودک است.

براینکه کودک تازه تولد یافتهٔ زاپولیا نامشروع است واز زن دیگری است، ولی این شایعات از سوی مأموری که دولت عثمانی اعزام داشته بود تکذیب شد. ملکه ایزابل در حضور فرستادهٔ عثمانی به کودک خود شیر داد و به او از طرف پادشاه قول داده شد که وقتی کودک به سن پانزده سالگی برسد به سلطنت مجار خواهد رسید.

فردیناند به محض آگاهی از مرگ یانوش دوسفیر یکی برای ملکه ودیگری را به دربار عثمانی فرستاد وبا چرب زبانیها خواستار بودین شد. فرستادهٔ فردیناند ضمن ملاقات با شاهزاده خانم، نامهٔ فردیناند را به او داد وهمان پیشنهاد را در مورد بودین تکرار کرد. ملکه در مقابل این پیشنهاد گفت: «این یک مسئلهٔ بسیار مهمی است، احتیاج به مذاکره با مقامات دولتی مجار دارد ونمی‌توان بلافاصله وبی‌تفکر به این درخواست پاسخ داد» وسپس افزود «من یک بزرگ وسرپرستی دارم که آن هم پدرم ،پادشاه لهستان است. فردیناند با شاه دوستی نزدیکی دارد. به او پیغام بفرستم وبا وی صلاح ومصلحت بکنم. او کسی است که خیر وصلاح هر دوطرف را خواهان است. باید ببینم که رأی او چیست وتا چه حد این مسئله را مقبول ومناسب می‌داند. اگر فردیناند بگوید که لشکر می‌کشم وبه زور بودین را می‌گیرم، آیا برای او عار وننگ نیست که به سوی یک زن بیوه وکودکی که هنوز موی سرش سبز نشده است، لشکر بفرستد؟ درحال حاضر این پاسخی است که من برای فردیناند دارم.»

سفیر فردیناند گزارش کرد که قصد ملکه از این سخنان این است که دفع‌الوقت کند و کار را به درازا بکشاند. فردیناند درصدد برآمد تا زمانی که نیروهای عثمانی به کمک نیامده‌اند اقدام به لشکر کشی به سوی مجارستان کند، لذا بلافاصله نیرو اعزام شد و ویشه‌گرا، دواچ وپشته به تصرف درآمد وبودین محاصره شد[۳۵] ولی با رسیدن نیروهای کمکی دولت عثمانی ،بودین از محاصره نجات یافت (۱۵۴۱م) و به این ترتیب جنگ دیگری توسط عثمانی‌ها درمجارستان صورت گرفت وسلطان عثمانی هنگامی که به نزدیکی بودین رسید، پادشاه خردسال را که هنوز یک سالش تمام نشده بود به چادر خود آورد، بودین را به اشغال سربازان خود درآورد وسیگیسموند را به ولایت اردل فرستاد تا پس از رسیدن به سن قانونی به سلطنت مجار منصوب شود و به این ترتیب مجارستان به خاک عثمانی ملحق شد وبه صورت یکی از ایالات آن درآمد وبزرگترین کلیسای بودین

۳۵. تاریخ پچه‌وی جلد ۱، صفحهٔ ۲۴۰ و۲۴۱.

تبدیل به مسجد شد ویکی از خوش صداترین شاگردان ابوسعود افندی درآن به نام پادشاه خطبه‌خواند[٣٦].

سلطان سلیمان بامیانجیگری «کشیش مارتینوجی» و «پترُوویچ» سیگیسموند رابه شرط پرداخت مبلغی خراج به فرمانداری اردل منصوب و برای او فرمان ولایت صادر کرد و به این ترتیب پس از آن یعنی از سال ١٥٤١ م والی اردل سیگیسموند با پرداخت خراج سالیانه به دولت عثمانی درآن ایالت ماند.

دولت عثمانی نخست «لیپوه» را برای مرکز والی‌نشین مناسب تشخیص داد و آن را انتخاب کرد، ولی بعدها بنابه تصمیم «دی یت» مجاروالی‌نشین از لیپوه به اردل بلگراد منتقل شد. مجلس دی‌یت ضمن تنظیم امور داخلی اردل بنابه خواست دولت عثمانی کشیش مارتینوجی رادرمقام نایب‌السلطنه برگزید. این کشیش ضمن تبانی وتوافق با فرستادگان فردیناند، اردل را درسال ١٥٥١ م به فردیناند تسلیم کرد ودرنتیجه سیگیسموند به همراه مادرش به لهستان پناهنده شدند.

قبل از این اقدام مارتینو ملکه ایزابل، دولت عثمانی را از قصد وی آگاه ساخته بود. به دنبال این حادثه بلافاصله نیرویی به فرماندهی سوکوللی محمدپاشا به اردل اعزام شد وبا شکست نیروهای «باتوری اندراشی» لیپوه بازپس گرفته شد، ولی درزمستان دوباره به تصرف اتریشیها درآمد واردل مدتی در تصرف آن کشور باقی ماند. سرانجام ملکه وسیگیسموند که در لهستان به سر می‌بردند باموافقت و اجازهٔ

٣٦. دراین جنگ که به سال ٩٤٨ - ١٥٤١ م اتفاق افتاد، ابوسعود افندی مقام قاضی عسکری داشت. ابوسعید افندی دوشاگرد خوش صداداشت که پادشاه نیز آن را می‌دانست. ابوسعید خدمت پادشاه معروض می‌دارد که آیا کدام یک از این دو اقدام به خواندن خطبه کند؟ سلطان سلیمان پاسخ می‌دهد که این دو در مورد این فتح، خطبه‌ای تنظیم کرده بخوانند، هرکدام درخواندن خطبه موفق‌تر بود او بخواند. خطبهٔ یکی از آن دو بیشتر موردپسند افتاد و پادشاه نیز یک مشت سکهٔ طلا به او بخشید. هنگام بازگشت از جنگ ابوسعید از توجهی که سلطان نسبت به این طلبه مبذول داشته بود استفاده کرد و از پادشاه درخواست کرد که او را به مقام «قاضی» منصوب کند، ولی پادشاه پاسخ داد «نه ملا هنوز زود است». و ابوسعید افندی هم دیگر جرات نکرده بود که در بارهٔ شاگرد خود از سلطان درخواستی کند. مدتی از این ماجرا گذشت تا اینکه روزی که ابوسعود درخدمت پادشاه بود پادشاه به او می‌گوید: «تو ملای تازه را فراموش کرده‌ای، او دیگر نوآموزیش به پایان رسیده» و بدین ترتیب با تفویض شغل موردنظر ابوسعود به شاگردش موافقت می‌کند. «تاریخ پچهوی، جلد ١، صفحهٔ ٢٢٩».

دولت عثمانی درسال ۱۵۵۶ م از سوی مجلس دی‌یت مجارستان به اردل دعوت شدند وبه آنجا رفتند ودرعین حال از سوی حکومت عثمانی به وسیلهٔ فرمانداران و فرماندهان مرزها به والی افلاق و بغدان فرامینی دایر بریاری به سیگیسموند فرستاده شد.

پس از آنکه چند سالی از ورود سیگیسموند به اردل سپری شد او دیگر بزرگ شده وبه سنی رسیده بود که نیازبه نایب‌السلطنه نداشت و چون از سوی پادشاه فرانسه نیز درخواست شده بود[۳۷] که او شخصاً ادارهٔ امور اردل رابه دست بگیرد، لذا ادارهٔ امور اردل به سیگیسموند محول شد وسیگیسموند یا استفان ویووده ازسال ۱۵۵۹م (هنگامی که نوزده سال داشت) شخصاً ادارهٔ امور اردل رابه دست گرفت.

سیگیسموند در سال ۱۵۵۶ به کشورش بازگشت وبه موجب عهدنامه‌ای که تنظیم شد، دولت عثمانی دفاع از اورا درمقابل دشمنان تقبل کرد و برای او فرمان و منشور حکومت وکلاه و توق و پرچم وچماق مخصوص ارسال شد. به موجب این عهدنامه والی اردل متعهد می‌شد که به خزانهٔ دولت همه ساله ده هزار دوکای طلا پرداخت کند. میزان این خراج پس از مرگ سیگیسموند درسال ۱۵۷۵ م به پانزده هزار دوکا افزایش یافت.

سیگیسموند ویا استفان یانوش که در اثر فشارهای اتریشی‌ها به تنگ آمده بود ضمن توسل به فرماندار بودین از او طلب یاری کرد واو نیز ماجراها وحوادث مرزی رابه اطلاع حکومت رسانید وبه سبب این واقعه ونیز سایر حوادث مرزی در سال ۹۷۳هـ ق ۱۵۶۶ م اقدام به جنگ علیه اتریش شد. یک روز پس از آنکه پادشاه به صحرای «زمون» رسید، استفان باکشتیهای طونه خود را به او رسانید وبا مراسمی مورد

۳۷۔ نامهٔ همایونی در پاسخ به درخواست پادشاه فرانسه چنین است: «... استدعای عاطفت شما از آستان والا یمان در مورد عنایت ولایت اردل به شاه استفان پسر یانوش شاه که به هنگام مرگ سلطان اردل بود وما آنجا را با شمشیر شهاب‌آسا فتح کرده بودیم مورد قبول افتاد. بنابراین هم پسر پادشاه وهم ملکه به دفعات مورد عنایت آستان معظممان قرارگرفته‌اند به والیان مجار واردل احکام شریفه ارسال شده است وبه منظور معاونت ومظاهرت ازآن دو به ولات بغدان و افلاق نیز احکام لازم شرف صدور یافته است. در حق پسر پادشاه عنایت عامیهٔ شاهانهام مستدام است. مادامی که به آستان ما مراتب صداقت واخلاص و درستی از خود نشان بدهد ولایت اردل به همان ترتیبی که به یانوش شاه داده شد، به همان وجه نیز به او عنایت خواهد شد. البته اجازهٔ عدول از صداقت واخلاص داده نخواهد شد... شایسته است که شما مراتب عنایت ما رابه آنان ابلاغ وآنان را به عزیمت به اردل ترغیب نمائید.»(**منشئات فریدون بیک**، جلد ۲، صفحهٔ ۴۶۱)

استقبال قرارگرفت. جلسهٔ دیوان تشکیل شد وسپس به حضور پادشاه رسید[۳۸] و برای او وحکمرانان، چادر مخصوص برپا شد.

بنا به اصرار والی، تصمیم به جنگ «ارگی» گرفته شد، اما تجاوز حاکم سگتوار جنگ رامتوجه آن سوی کرد. از آنجایی که والی اردل خواهش کرده بود قلاعی که یک سال پیش توسط اتریشی‌ها تصرف شده بود بازپس گرفته شود، لذا دولت عثمانی قوای خان کریمه را دراختیار او گذارد واورا به آن نواحی اعزام کرد.

استفان یانوش یک سال پیش از مرگ عنوان پادشاهی مجار رابه پادشاه اتریش واگذاشت ودرسال ۹۷۹ هـ ق ۱۵۷۱ م، بی آنکه فرزندی به جای گذاشته باشد، وفات یافت.

۳۸. «... شاه استفان مزبور هنگامی که به اتفاق وزرا به حضور شاه رسید به موجب مراسم خودشان کلاه از سر برداشت ودر برابر شاه زانو زد ومراتب بندگی را ابراز کرد. شاه بلافاصله دستور داد تا از سرجای خود برخیزد. او نیز درامتثال امر شاه برخاست، دوقدم برداشت وباز زانو زد. سومین بار وقتی پس از بوسیدن دامن شاه برخاست، وزیر اعظم سوکوللی محمدپاشا چارپایهٔ مرواریدنشان راگذاشت واستفان برروی آن نشست. وقتی به پادشاه گفت: «من همان بندهٔ قدیمی هستم ودرخدمت حاضرم» سلطان جواب داد: « خیروصلاح باتوباد وخیر ببینید.» **تاریخ سلانیکی** ، جلد ۲، صفحهٔ ۴۶۱.

فصل ۳۰

مناسبات دولت عثمانی با دول اروپایی و آسیایی از اواسط قرن پانزدهم تااواسط قرن شانزدهم

مناسبات عثمانی- آق‌قویونلو

اوزون حسن بیک پس از کنار گذاشتن برادرش جهانگیر میرزا حکمران آق قویونلو با عثمانی‌ها همسایه شد ودیار بکر را نخستین مرکز برای خود قرار داد. حسن بیک، حکمران قره قویونلو، جهانگیر شاه را که از او بسیار قدرتمندتر بود درسال ۱٤٦۷م/۹۲۸هـ ق وابوسعید از نواده‌های تیمور را درسال ۱٤٦۹ /۸۷٤هـ ق مغلوب ساخت و پس از کشتن هردو، از مرزهای سیواس تا خراسان واز گرجستان تاخلیج فارس وشمال ایران راتحت تصرف خود درآورد وگرجستان رابه خراج بست.

همانطوری که دربخش وقایع عثمانی دیدیم، اوضمن حمایت از قرامانیان، واسفندیاریان در برابر عثمانی‌ها با «فرنگ» ما نیز علیه عثمانی متحد شده بود. و چون برای یافتن راه خروجی در مدیترانه برای خود قصد تسلط براسکندرون را داشت بین او ودولت ممالیک اختلاف افتاد.

اوزون حسن به منظور حمایت از قرامان مرزهای شرقی عثمانی راتخریب کرد وبه قر ا ما ن نیرو فرستاد، ولی این نیروها درسال ۱٤۷۲ م توسط شاهزاده مصطفی والی قرامان شکست خوردند وسال بعد خود اوزون حسن نیز با شکستی که درجنگ اوتلوق

بلی از سلطان محمد فاتح خورد دست از ماجراجویی کشید ودرسال ۸۸۲هـ‌ق/ ۱۴۷۴ م درتبریز وفات یافت.

اوزون حسن که بزرگترین حکمران آق قویونلو بود درصدد بود تا دولتش را از حالت حکومت عشیره‌ای به درآورد وهمانند عثمانی‌ها تشکیلات لشگری وکشوری منظم ایجاد کند، ولی عمرش وفا نکرد وجانشینانش نیز براثر بی لیاقتی و درگیری با جنگهای داخلی موفق نشدند راه اورا ادامه دهند.

پس از حسن بیک پسرش خلیل بیک به حکمرانی نشست ولی دراثر تحریکات امرا بین خانوادهٔ سلطنتی اختلاف افتاد وبه دنبال این اختلاف، سلطان خلیل به ناچار حکومت را به برادرش یعقوب واگذار کرد.

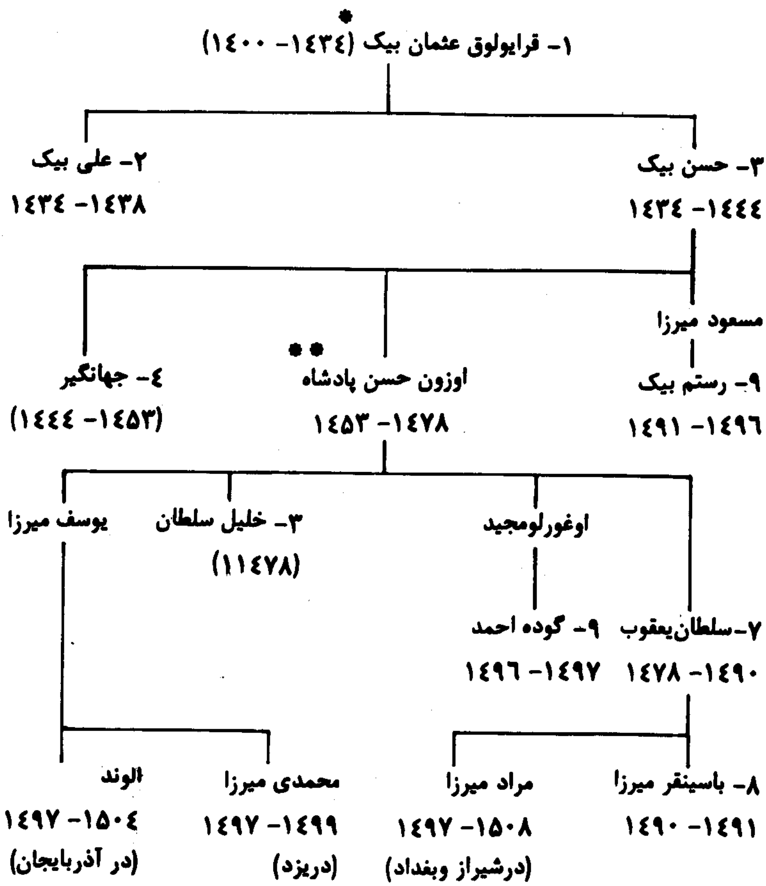
پس از جنگ اوتلوق بلی دولت عثمانی تا زمان انقراض آق قویونلوها اقدام به تعرضاتی در خاک آن دولت نکرد واز این روی طی سلطنت یعقوب بیک که سیزده سال به طول انجامید مناسبات عثمانی- آق قویونلو بسیار صمیمانه بود واین مناسبات همچنان ادامه داشت وبین دوطرف نامه‌های دوستانه‌ای رد و بدل می‌شد[1].

مرگ سلطان یعقوب که درسال ۸۹٦هـ ق/ ۱٤۹۰ م رخ داد سرآغاز انحطاط وانقراض دولت آق قویونلو بود. یعقوب بیک حرکتهای قزلباش را در کشورش سرکوب کرد وبا کشتن شیخ حیدر، این حرکت رامتوقف ساخت ولی پس از مرگش جانشینان کم سن وسال او چون بازیچه‌ای در دست بیکها (امرا) قرار گرفتند.

به جای سلطان یعقوب بنابه تصمیم وزیرش صوفی خلیل، پسرش باسینقر میرزا به عنوان حکمران اعلام شد ولی رستم میرزا درمقام رقابت برآمد وبعداً یکی از افراد بایزید دوم به نام «گوده احمّدبیک» اندک زمانی حکمرانی را دردست گرفت، یکپارچگی حکومت ودولت از بین رفت، درنواحی مختلف مملکت حکمرانان محلی سربرداشتند وشاه اسماعیل با استفاده از تفرقه‌ها، آنان را یکی پس ازدیگری مغلوب ساخت واساس دولت صفوی را در سال ۹۰۷هـ ق /۱۵۰۲ م پی‌ریزی کرد ومرزهایش راگسترش داد.

۱.مراجعه شود به منشئات فریدون بیک جلد یک.
۲.برای کسب اطلاعات جامع در مورد آق قویونلوها مراجعه شود به اثر دیگر نگارنده نه ناماميرنشینهای آناتولی و دولتهای آق قویونلو وقره قویونلو.

خانوادهٔ حکمرانان آق قویونلو



* قرایولوق عثمان بیک، دختر الکسی امپراتور طرابزون وخواهر مانول سوم رابه زنی گرفته بود.

** . اوزون حسن بیک باکاترینا یا تئودورا دختر یوانیس چهارم، امپراتور طرابزون ازدواج کرده بود.

مناسبات عثمانی- صفوی

همانطوری که در بخش مربوط به وقایع دولت عثمانی دیدیم شیعیگری که دراثر فعالیت «جنید» وپسرش «حیدر» از نوادههای شیخ صفیالدین اردبیلی[۳] اهمیتی کسب کرده بود سرانجام در سایهٔ قدرت بسیار شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ هـ.ق/ ۱۵۰۲م به صورت یک دولت، عرضاندام کرد ودر اندک زمانی سرزمینهای این دولت از آذربایجان تا عراق عرب وعراق عجم، ایالت فارس وخراسان در شرق وهرات ونهر جیحون گسترش یافت. مرز دولت صفوی با عثمانیها در غرب از حوالی «سوشهری» امروزه شروع میشد وتا سواحل دریای سیاه ادامه داشت. ارزروم، ارزنجان وکماخ در داخل مرز ایران و «ریزه» و «هوپا» در داخل مرزهای عثمانی قرار داشت.

شاه اسماعیل جوان وفعال توسط خلیفههای (نمایندگان) خود درآناتولی فعالیت شدیدی را آغاز کرد ودر صدد برآمد تا دولت عثمانی را از درون متلاشی سازد. ابتدا نیز دراین هدف خود بخوبی موفق شد ولی یاووزسلطان سلیم در برابرش قدعلم کرد و با ضربهای که به او وارد ساخت فعالیت اورا متوقف کرد، بهطوریکه شاه اسماعیل تا پایان عمرش در گوشهای خزید وهمواره از حملهٔ عثمانیها هراسناک بود.

شاه اسماعیل علیه دولت عثمانی وممالیک ،سیاست اوزون حسن را دنبال میکرد وبا دولتهای اجنبی درتماس ومکاتبه بود وآنان را علیه این دو دولت تحریک وتشویق میکرد. نامههایی که برای تحریک آن دولتها به کنسولهای مستقر در شام، طرابلس و اسکندریه ارسال داشته بود به دست سلطان مصر افتاد ومقاصد اورا آشکار*ساخت[۴].

یاووز سلطان سلیم پس از جنگ چالدران، تبریز مرکز دولت صفوی را موفقانه به اشغال درآورد وسپس با تصرف بایبورد ،کماخ، ارزنجان وپس آنگاه با تصرف ارزروم ، دیار بکر، ماردین وبدلیس وافزودن آنها به خاک عثمانی ونیز تحت فرمان درآوردن خانهای کرد آناتولی شرقی ضربات مادی ومعنوی به پیکر حکومت صفوی وارد ساخت.

یاووز سلطان سلیم به تشثبات مکرر شاه اسماعیل به منظور برقراری تفاهم وتوافق پاسخ نداداورا در میان ترس وتردید مداوم رها کرد. وبه این ترتیب میان دوطرف هرگز توافقی

۳.اردبیل در آذربایجان ایران است و شیخ صفیالدین درآنجا مدفون است.

۴.سلطان ممالیک قانسوقاوری که همکاری فرماندار «بیره جک» راجلب کرده بود توسط او این نامه را به دست آورد، سپس کنسولها را دعوت کرد و بازجویی لازم را از آنان به عمل آورد (تاریخ ابن ایا جلد ۱ صفحه ۲۰۴- ۱۹۱)

* . نظر نویسنده است_ر م.

صورت نگرفت.

شاه اسماعیل که با مرگ یا ووزسلطان سلیم نفس راحتی کشیده بود برای سلطان جدید تسلیت نفرستاد وجلوس اورا به سلطنت تبریک نگفت، فقط دوسال بعد یعنی درسال ۱۵۲۲م به مناسبت تصرف رودس، هیئتی به منظور ابراز تسلیت وتبریک به دربار عثمانی اعزام داشت. از هیئت پانصد نفره‌ای که به ریاست تاج‌الدین حسن خلیفه به دربار عثمانی اعزام شده بود فقط بیست نفر اجازهٔ ورود به استانبول یافتند و بقیه در «اسکودار» تحت نظر گرفته شدند.

در پاسخ نامهٔ شاه اسماعیل، در ۲۴ محرم سال ۹۳۰ هـ ق آرالیق ۱۵۲۴م نامه تشکرآمیزی ارسال شد وشاه اسماعیل درهمان سال وفات یافت[۵].

وقتی که از جانب شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل که به جای او به سلطنت رسیده بود هیچگونه علایم واشارات دوستی مشاهده نشد، سلطان سلیمان قانونی نامه‌ای به قلم «جلال‌زاده» حاوی مطالبی حقارت‌آمیز وتهدیدآمیز ارسال داشت[۶]. شاه اسماعیل پاسخ این نامه را نداد وضمن توسل به امپراتور آلمان وسلاطین مجارستان وپرتغال از آنان درخواست بستن یک پیمان تدافعی وتجاری علیه عثمانی‌ها کرد. سلطان سلیمان بلافاصله به جنگ با ایران اقدام نکرد بلکه پس از آنکه طی جنگ با مجارستان، وینه وآلمان توانست از عهد کشورهایی که شاه طهماسب قصد اتفاق باآنان را داشت برآید در سال ۹۴۰هـ ق/۱۵۳۳م به جنگ با ایران برخاست که به جنگ عراقین معروف شد. طی این جنگ قلاع ارجیش، عادل جواز، احلاط و وان به تصرف درآمد وسپس درسال ۱۵۳۵م بغداد نیز اشغال شد.

سیزده سال پس از این جنگ به مناسبت استیلای شاه طهماسب حوالی وان که با استفاده از درگیری عثمانی‌ها در اروپا صورت گرفت مجدداً جنگ آغاز شد. پناهنده شدن القاق میرزا برادر طهماسب در سال ۱۵۴۷م به دولت عثمانی وقوع این جنگ را آسان‌تر ساخت.

۵.منشئات فریدون‌بیک جلد صفحه ۴۷۵- ۴۷۳- ۳۶۴.

۶.سلطان سلیمان درنامه خود و پس از نوشتن این سطور که: «چرا به درگاه جهان پناه و بارگاه فلک آسایمان کسی را نفرستادی و عرض عبودیت نکردی؟ این عمل توکه نشانگر نقصان عقل و کمال خود خواهی است و عدول از دایرهٔ دلالت آدمیت است موجب شد که انشاءالله عنقریب به دیار شرق توجه همایونی‌مان مبذول گردد و باعث عزیمت میمونمان شود، مقرر گردیده که خیمه‌گاه گردون نطاق در تبریز ، و آذربایجان و شاید هم صحرای خراسان برپا گردد و علت تاخیر در این امر جنگلهای بلگراد و رودس است که علیه کفار «انقروس» و «افرنج» صورت پذیرفته است. و نامه را چنین به پایان می‌رساند .. « به فرمان جهان نفاذمان پاسخ بده و اگر مرد و جنجگویی بموقع آماده مقابله باش».

در سالهای ٦- ٩٥٥هـ ق/٩-١٥٤٨م خود سلطان سلیمان دست به دو جنگ علیه ایران زد. نقاطی که به تصرف شاه طهماسب درآمده بود باز پس گرفته شد وحدود بیست قلعه نیز در حوالی گرجستان فتح شد[۷].

القاص میرزا که قبل از جنگ سال ١٥٤٩ م به تشویق وتحریک بعضی از کردها دست به اقدامات افراطی وسرکشانه زده بود پنهان شد ولی توسط نیروهای ایرانی دستگیر ودر قلعه‌ای زندانی شد.

پس از آنکه پادشاه به استانبول بازگشت چون شاه طهماسب مجدداً وارد مرزهای عثمانی شده بود نخست رستم پاشا وزیر اعظم را برای مقابله با شاه طهماسب اعزام کرد و بعد پس از آنکه وزیر اعظم را احضار کرد[۸] (٢٩ اگوست ١٥٥٣ م) شخصاً عازم جنگ شد و پس از واقعهٔ شاهزاده مصطفی والی قرامان اردو، زمستان را در حلب به سر برد و دربهار سال دیگر به سوی ایران حرکت کرد (١٥٥٤ م). از شاه طهماسب که از سوی پادشاه برای حضور درمیدان جنگ فراخوانده شده بود اثری نبود. لذا لشکر عثمانی پس از تصرف وتخریب بعضی از نقاط آذربایجان بازگشت. در آن سال اردوی عثمانی، زمستان را دراماسیه گذراند وسال بعد مجدداً به حرکت درآمد. هنگامیکه پادشاه در ارز روم بود ایلچی شاه طهماسب آمد وپیشنهاد متارکه کرد که مورد قبول افتاد. از آنجایی که شاه طهماسب برای دومین بار طالب صلح بود- او برای نخستین بار درسال ١٥٥٣ م سفیری برای صلح فرستاده بود- دراواخر نیسان ١٥٥٥ م/٩٦٢ هـ ق ایلچی شاه ایشیک آقاس فرخ‌زاده بیک بانامهٔ پادشاه آمد، در پایان نامه خواسته شده بود که به حجاج ایرانی برای زیارت مکانهای مقدسه اجازه داده شود[۹]. پیشنهادات مورد پذیرش قرار گرفت وپاسخ نامهٔ شاه داده شد[۱۰] و معاهده اماسیه در ٢٩ مائیس ١٥٥٥ م/هشتم رجب ٩٦٢ هـ ق به امضا رسید.

۷.دربارهٔ اقدامات مربوط به وان وگرجستان ونیز فرار افلاق میرزا توضیحاتی درنامهٔ همایونی ارسال واز سوی سلطان سلیمان برای فرانسوای اول پادشاه فرانسه داده شده است.

۸.هنگام عزیمت رستم پاشا به جنگ به پادشاه اطلاع دادکه ینی‌چری‌هابه سلطان مصطفی والی قونیه تمایل پیداکرده‌اند، لذا وزیراعظم احضارشد و خودشاه شخصاً به جنگ عزیمت کرد.

۹.این مکانهای مقدس به جز مکه ومدینه شامل: شهادتگاه حضرت علی (ع) درکوفه ومشهد. حضرت امام حسین (ع) در کربلا ومرقد امام موسی کاظم (ع) دربغداد بود.

۱۰.متن این معاهده نامه‌ها درجلد یک صفحهٔ ٥٠٧، ٥١٠ منشآت فریدون بیک و صفحهٔ ٣٣٧، ٣٣٩ جلد یک تاریخ پچه وی‌عیناً نقل شده است.

* * *

هنگامی که ایلچی‌های ایران به استانبول می‌آمدند عده‌ای مسلح وتوپچی به اتفاق سرکرده‌های خود به اسکودار اعزام شدند واز هیئت ایلچی‌ها درمحلی به نام تکه (تکه شاهقلی) استقبال کردند وآنها رابه اسکودار بردند ودرکاخی که برای اقامتشان آماده شده بود مستقر کردند. سپس این هیئت به وسیلهٔ کشتی‌هایی که از ترسانه اعزام شده بودند از ا سکودار به استانبول گذشتند ودر «امین اونو» یک دسته از ینی چری ها از سفرا استقبال کردند. ایلچی‌ها براسبهایی که آماده شده بود سوار شدند و به عمارتی که جهت اقامتگاه آنان در نظر گرفته بودند رفتند[11]. رسم براین بود تا زمانی که سفیر، مأموریتش را به پایان نرسانیده است از خزانهٔ دولت برای تغذیه‌شان هزینه‌ای اختصاص داده می‌شد.

مناسبات عثمانی- ممالیک

چون دربارهٔ این مناسبات در بخش مربوط به وقایع دولت عثمانی شرح کافی داده شده است نیازی به تکرار آن نیست.

مناسبات دولت عثمانی وامپراتوری طرابزون

امپراتوری طرابزون تا اواسط قرن پانزده

همانطوری که قبلاً نیز اشاره شده بود امپراتوری طرابزون درسال (۶۰۱ هـ ق /۱۲۰۴م توسط آلکسی کمننوس از خاندان کمنن که به دنبال فتح استانبول توسط «لاتین‌ها» به‌طرابزون فرار کرده بود تأسیس شد. دراوایل وآن هنگام سواحلی که از «قره ریز ارگلی سی» تا «باتوم» امتداد داشت ونیز بخشی اراضی داخلی مجازات این سواحل تحت ادارهٔ امپراتوری طرابزون بود بخشی از مرز غربی امپراتوری یعنی ارکلی و ماسر در اثر خیانت داوید فرماندهٔ نظامی طرابزون، وبخشی دیگر یعنی سینوب درزمان الکسی اول ضمن اسارتش توسط عزالدین کیکاووس حکمران سلجوقیان آناتولی، به تصرف درآمد و از وسعت امپراتوری کاسته شد وخود الکسی نیز درازای پرداخت خراج

۱۱.رجوع شود به «دفتر مهمه»۷ صفحهٔ ۲۶۱.
درمورد پذیرفتن سفرای ایران به اثر اینجانب بنام تشکیلات‌مرکزی‌دولت عثمانی(عثمانلی‌دولتنین‌مرکز تشکیلاتی‌ها رجوع کنید.

وتأمین سرباز برای سلجوقیان ازاسارت نجات یافت.

سپس در اواسط قرن سیزدهم با ازدست رفتن مناطق باتوم و در قرن ۱۴ دراثر پیاده سرازیر شدن واستقرار ترکمن‌ها در آناتولی درسمت ساحل که در نتیجه آن، حوالی گیرسون واردو درزمان امپراتوری یوانیس دوم (۱۲۸۰- ۱۲۹۷ م) به تصرف ترکمن‌ها درآمد. امپراتوری طرابزون کوچکتر شد وسرزمین امپراتوری به اراضی واقع در ساحل غربی گیرسون وباتوم منحصر شد.

درزمان علاءالدین کیقباد اول از حکمرانان سلجوقیان آناتولی امپراتوری طرابزون باجلال‌الدین خوارزمشاه علیه علاءالدین کیقباد متحد شد ولی پس از آنکه جلال‌الدین از سلجوقیان شکست خورد. امپراتور یوانیس اول (۱۲۴۱- ۱۲۳۵ م) ناگزیر از پرداخت خراج به سلجوقیان شد وبعدها نیز امپراتوری به مغولها، تیموریان وسرانجام به عثمانی‌ها خراج می‌داد.

از آنجایی که عایدات امپراتوری طرابزون از تجارت بود لذا این امپراتوری دارای اسکله‌ها وآنتروپوهای بسیار بود. پس از انقراض سلجوقیان آناتولی، امپراتوری طرابزون کوشید باترکمن‌ها مناسبات حسنه برقرار کند وبه رؤسای عشیرهٔ آق قویونلو وبه حکمرانان دولت آق قویونلو دختر به زنی دادند وبه این ترتیب این امپراتوری در صدد بود تا موضع خود را از نظر مسائل خارجی مستحکم سازد. یکی ازهمسران ازون حسن تئودوراویا کاترینا دخترامپراتور یوانیس بود.

امپراتوری طرابزون تنها دراثر حملات خارجی متلاشی نشد بلکه عامل اصلی اختلافات ومجادلات فرقه‌های داخلی بود که آن راتضعیف کرد واز پای درآورد. این مجادلات فرقه‌ای بین سالهای ۱۳۴۰و ۱۳۴۴ م حادترین شکل ممکن رابه خود گرفت به طوری که مرتباً امپراتوری عزل ودیگری به جای او برگزیده می‌شد[۱۲]

انقراض امپراتوری

درگسترش نفوذ عثمانی‌ها تا نزدیکیهای سرزمین امپراتوری یوانیس چهارم امپراتوری امپراتور طرابزون ناگزیر از تبعیت دولت عثمانی و پرداخت خراج به

۱۲. تاریخ امپراتوری طرابزون ، مونیخ ۱۸۲۷ م، پی اچ فلامرایر. این اثر مهم توسط موسسهٔ تاریخ ترک به ترکی ترجمه شده است.

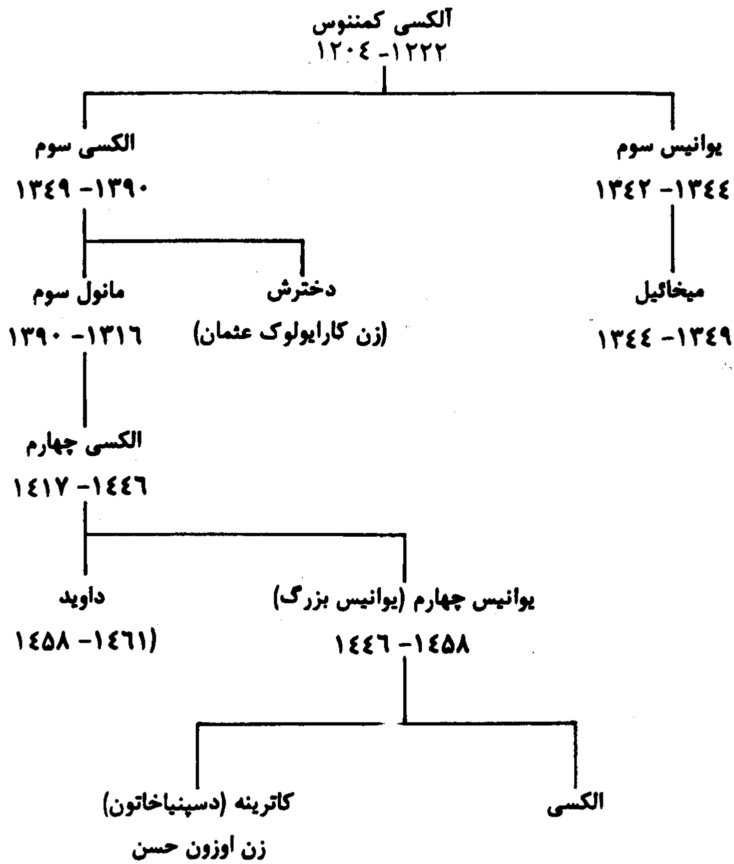
عثمانی‌ها شد.

به دنبال فتح استانبول حکمران عثمانی نامه‌ای به امپراتوری طرابزون نوشت وبه او تکلیف کرد که همه ساله به‌منظورعرض ادب شخصاً خراج را به استانبول آورده تسلیم کند. و درسال ۱۴۵۶ م دراثنای محاصره بلگراد والی اماسیه- خضربیک- را به سوی طرابزون اعزام کرد وامپراتور طرابزون رامجبور به پرداخت خراج ساخت. حتی دراثنای دومین حمله عثمانی‌ها، یوانیس چهارم که تصور می‌کرد این حمله به منظور تصرف طرابزون صورت گرفته است درسال ۱۴۵۸ م برادرش داوید را به استانبول فرستاد وبا پرداخت سه هزار سکه طلا خراج حاکمیت عثمانی رابه رسمیت شناخت. توسل یوانیس آخرین امپراتوری طرابزون وبرادرش داوید کمنتوس به پاپ (اوژن نهم) جهت تدارک یک جنگ صلیبی علیه عثمانی‌ها وبه ویژه درخواست کمک داوید ازشارل هفتم پادشاه فرانسه دست‌آویز مناسبی برای عثمانی‌ها بود که قصد تصرف دریای سیاه جنوبی را داشتند[۱۳] همانطوری که در بخش مربوط به وقایع دولت عثمانی دیدیم این دولت مجال آن رابه اوزون حسن، داماد برادر داوید نداد تا بتواند به امپراتور طرابزون کمک کند. دولت عثمانی با سیاست ماهرانه وبه سرعت با فشارهایی که ازدریا وخشکی وارد ساخت طرابزون تسلیم شد و پس از انقراض امپراتوری بیزانس به موجودیت این امپراتوری روم نیز که دراثر تحریکات دول اروپایی موجب نگرانی دولت عثمانی بود خاتمه داده شد (۲۶ اکیم ۱۴۶۱ م). یورگی امیروکی درنامهٔ مورخ ۱۱ آرالیق ۱۴۶۱ م خود که از ادرنه برای خواهرش بساریون به ایتالیا فرستاده بود می‌نویسد که به سبب جملهٔ آنی ترک‌ها نجات هیچ چیزی مقدور نشد و می‌افزاید با آنکه تعداد کشتیهای عثمانی ازصد فروند متجاوز نبود ولی بسیار مجهز بودند وتعداد نیروهای زمینی مهاجمین ازیکصد وپنجاه هزارنفر متجاوز بود.[۱۴]

۱۳.داوید کمنن آخرین امپراتوری طرابزون درنامهٔ مورخ ۲۲ نیسان ۱۴۵۹ م به توصیه پاپ پی دوم نامه‌ای به فیلیپ «دوک بورگوندی» می‌نویسد ضمن دادن پیشنهاد اتحاد علیه ترک‌ها، توصیه می‌کند که مجارها را علیه ترک‌ها تحریک کند. ضمناً عنوان می‌کند اگرچنانکه فیلیپ، جهت فتح قدس بیاید به او نیز یاری کند. همچنین در این نامه از دادن دختر برادر خود به اوزون حسن، جهت جلب‌کمک او و اینکه خود درحدود سی کشتی وبیست هزار جنگجو دارد، سخن به میان آورد ومی‌افزاید پادشاه گرجستان شصت هزارجنگجو برای حمایت ازاودارد واز نیروهای یکی از پرنسهای گرجستان وامثال آن نیز بحث می‌کند.

۱۴.میلر: TrabizondThe Last GreckE mnire
London 1926, P.LO4-5.

آخرین امپراتوران طرابزون



مناسبات دولت عثمانی با حکومتهای بخارا وسمرقند

درااثنای مناسبات خصمانه بین دولت سنی عثمانی و دولت شیعهٔ صفوی که در زمان یاووز سلطان سلیم آغاز شد، دولت سنی شیبانیه که توسط یکی از نوادههای جرجی، پسر چنگیز باتسلط بربخارا وسمرقند وحوالی آن تشکیل شده بود درمقابل دولت صفوی جبهه گیری کرد وبه منظور اقدام، مشترک علیه صفویه بین دو دولت نامههایی رد وبدل شد.

درنامهای که درشعبان سال ۹٤۱ هـ ق از طرف عبیدالله بن محمود، حکمران بخارا برای سلطان سلیمان ارسال شد ونیز درمکتوبی که وی به زبان فارسی به ابراهیم پاشا، وزیر اعظم فرستاد پیشنهاد یک اقدام مشترک ومتحدانه علیه ایران کرد[۱۵]. بازهم نامهای دراین زمینه از عبداللطیف خان وابسته به همین خاندان، مقارن با جلوسش دردست است. عبداللطیف خان، طی این نامه از پیروزیش برابر اینها ونیز دربارهٔ به حکمرانی رسیدنش سخن گفته است[۱۶].

مناسبات عثمانی ودولتهای مدیترانه

دولت عثمانی با جمهوریهای شبه جزیرهٔ ایتالیا وجمهوریهای دریای مدیترانه چون ونیز، جنوا وسلطان‌نشینی ناپل، حکومت پاپ، دوک نشینهای میلان وفلورانس و جنواییهای سایز مناسباتی داشت. با بعضی از دولتها مناسبات تجاری وبا پارهای نیز مناسبات سیاسی وتجاری برقرار کرده بود، به خصوص مناسبات عثمانی با پاپ‌نشین زمانی که جم سلطان در آن جا بود بنابه اقتضای منافع هردو طرف، دوستانه‌تر شده بود. اما به جز آن موردی که ذکرش رفت درسایر موارد پاپها دست از تحریک اروپا علیه عثمانیها برنمیداشتند.

همانطوری که ضمن شرح وقایع عثمانی دربخش جزایر دریای مدیترانه وفعالیت پاپ دیدیم پاپ کالیکست سوم توانست با ناوگانی که برای مقابله باترکها فرستاده بود بطور موقت موفقیتهایی کسب کند وجلوی فتوحات عثمانی را دردریای‌مدیترانه‌بگیرد. (۱٤۵۷م)

۱۵. آرشیو توپقاپی سرای شمارهٔ ۵٦۸٦- ۵۹۰۵.

۱٦. آرشیو توپقاپی سرای-شمارهٔ ۵۹۸۹. عبداللطیف خان درسال ۹٤٦ هجری ۱۵۳۹ میلادی به جای برادرش عبدالله به حکمرانی رسید.

در ١٤ آگوست ١٤٥٨ م پس از آنکه پاپ پی دوم به دنبال مرگ کالیکست به مقام پاپی رسید شخصاً ادارهٔ امور رابه دست گرفت ودرصدد برآمد تا اروپا را علیه ترک‌ها وادار به قیام کند ولی طرفداران چندانی نیافت. او درجلسه‌ای که به سال ١٤٦٣ م در «مانتوآ» ترتیب داده بود اعلام داشت درصدد تهیهٔ مقدمات یک جنگ صلیبی عثمانی‌هاست که فرماندهی آن را شخصاً عهده‌دار خواهد شد. در این گیرودار چون ابراهیم بیک از قرامانیان از مسیحیان درمقابل عثمانی‌ها کمک خواسته و حتی از شخص پاپ نیز طلب یاری کرده بود پاپ به منظور مجهز ساختن یک ناوگان عظیم به آنکونا رفت[17] و درآنجا به انتظار آمدن کشتیهای ونیزی که قرار بود به وی ملحق شوند ماند، ولی درهمین زمان یعنی در آگوست سال ١٤٦٤ م مرد[18].

پس از آن اقدام مستقیم پاپ علیه ترک‌ها دراثنای جنگ بین سلطان محمد فاتح و ونیز وهمچنین اقدامات پاپ علیه ترک‌ها درزمان بایزید دوم وبه هنگام جنگ ١٥٠٢- ١٤٩٩ م، ونیز وضعیت شاهزاده جم دراروپا، وسوءاستفاده‌های بزرگ پاپ الکساندر بورژیای ششم به هنگام اقامت شاهزاده جم در رم وارتکاب جنایت مسموم کردن شاهزاده جم وتماس پاپ لئون وهمچنین تشبثات پاپ پل سوم که شخص بسیار متعصبی بود درزمان یاووز سلطان سلیم با دولتهای فرانسه، اتریش، انگلیس واسپانیا به منظور اقدام به یک جنگ متفقانه علیه عثمانی‌ها، تحریک ونیز علیه عثمانی‌ها درسالهای ١٥٣٥ و ١٥٥٠ م و میانجیگری او بین شارل کن وفرانسوای اول جهت جبهه‌گیری درمقابل ترک‌ها وبازاقدامات پاپ پی چهارم (١٥٢٥- ١٥٥٩ م) پس از احراز مقام پاپی علیه ترک‌ها وادامه این سیاست، نشانگر بارز اقدامات پیگیر ومداوم پاپ‌ها علیه ترک‌هاست.

مناسبات عثمانی- ونیز

چون دربارهٔ نحوهٔ روابط عثمانی‌ها با ونیز دربخش مربوط به وقایع عثمانی به طور تفصیل شرح دادیم، لذا فقط به شرح مختصری دراین مورد اکتفا می‌کنیم: جمهوری

۱۷. اس. پی کانتاکاسین می‌نویسد که: «بامرگ پاپ، ناوگانی که تجهیز شده بود پراکنده شد و دراثر وقوع جنگ بین آلمان ومجارستان نقشهٔ کمک به امیر قرامان عقیم ماند.

۱۸. برای کسب اطلاعات درزمینهٔ پروژه‌های پاپ پی دوم واتحاد ونیز با امیرقرامان به نامه‌های آنناس سیلویوس *وباربارا* مراجعه شود.

ونیز، درمناسبات خود با دیگر کشورها بیش از آنکه مسئلهٔ دین رامبلاک روابط قرار دهد دراین اندیشه بود که دولت مقابل، تاچه حد می‌تواند برای ونیز از نظر تجاری سودمند باشد. به این سبب دولت ونیز برای آنکه به منافع تجاریش صدمه‌ای وارد نشود درمقابل دولت عثمانی جبهه‌گیری نمی‌کرد ولی درعین حال نهانی اقداماتی راکه دراروپا علیه عثمانی‌ها صورت می‌گرفت ونیز فکر یک جنگ صلیبی علیه این دولت را تشویق وترغیب می‌کرد.

باتوجه به اینکه جمهوری ونیز جز منافع خود به چیزی نمی‌اندیشید وبرای خود، منطقهٔ نفوذی به وجود آورده بود ودر عرصهٔ تجارت دریای مدیترانه بالاترین مقام را کسب کرده بود، سایر دولتهای دریای‌مدیترانه با آن‌به‌رقابت‌برخاسته‌وبینشان معمولاً اختلاف ومجادله بود. به همین دلیل ونیز بارها درگیر جنگ با سلطان‌نشین ناپل، جمهوری جنوا ودوک‌نشین میلان شد و هنگام استیلای عثمانی‌ها برآلبانی با اتخاذ یک روش موفقیت‌آمیز علیه سلطان‌نشین ناپل، پیروزی ترک‌ها را آسان ساخت.

از اواسط قرن پانزده به بعد افزایش فعالیت ماهرانهٔ ناوگان عثمانی‌ها در دریای مدیترانه وتصرف بعضی از جزایر مربوط به جنوا توسط آن دولت، جمهوری ونیز را به اندیشه واضطراب واداشت. باوجود ناوگان مجهزی که جمهوری ونیز داشت وباهمهٔ حرکات ماهرانه کشتیهای ونیزی چون عثمانی‌ها از نظر نیروی زمینی بسیار نیرومند بودند با تصرف موره ومستعمره‌های ونیز در آلبانی وهمچنین با دردست داشتن جادهٔ بسنه تا داخل خاک ونیز نفوذ می‌کردند . موفقیتهایی به دست می‌آوردند.

پس از فتح استانبول دولت ونیز به منظور تجدید پیمان صلح، نماینده‌ای به نام «مارسل» به نزد دولت عثمانی فرستاد . دولت ونیز که هرروز بیش از دیگر روز متحمل زیان وضرر می‌شد ضمن اعزام نماینده به منظور متوقف کردن پیشرویهای ترک‌ها وبازیابی منافع از دست رفته، ضمن تماس با اسکندر بیک ومجارها باپاپ، فرانسه وناپل وحتی آق‌قویونلوها وقرامانیان پیمان اتحاد بست وناوگان عظیمی به منظور یک جنگ صلیبی وارد دریای مدیترانه کرد، ولی با این همه ناگزیر از امضای دومعاهده نامهٔ زبونانه با دولت عثمانی شد. معاهدهٔ اول درسال ۸۸۳ هـ ق/۱۴۷۹م توسط مالی پی‌یری ودوریا ومعاهده دوم به سال ۹۰۸هـ ق/۱۵۰۲م توسط جه‌یی‌ریتی و ساگوندینو منعقد شد.

به موجب این دومعاهده ،دولت ونیز به جز پرداخت خسارت جنگ اشقودره وپاره‌ای شهرها را در آلبانی ،جزایر آغریبوز وایونی‌ین واینه‌بختی ومودن وقورون را در موره وبندر

مهم دراج را در آلبانی از دست داد.

پس از تصرف مصر توسط دولت عثمانی، دولت ونیز توسط نمایندگان خود کونتارینی وموجه‌ینگو متقبل شد خراجی را که بابت جزیرهٔ قبرسی به ممالیک می‌پرداخت به دولت عثمانی بپردازد. پس از آنکه آغریبوز که پایگاه مهمی برای ونیز در دریای مدیترانه به شمار می‌رفت به تصرف عثمانی‌ها درآمد ،قورفو وکفالونیه[۱۹] در دریای آدریاتیک وجزیرهٔ کرید قبرس واقع درمدیترانه غربی دراختیار دولت ونیز باقی ماند. با آنکه پس از فتح مصر وسوریه، تصرف قبرس ضروری بود ولی هنوز وقت آن نرسیده بود.

با نادیده گرفتن بعضی مسائل واختلافات روابط جمهوری ونیز با عثمانی‌ها پس از معاهدهٔ ۱۵۰۲م، تا سال ۱۵۳۷م یعنی مدت سی‌وپنج سال بسیار دوستانه بود در ادامهٔ این مناسبات دوستانه ابراز تمایل وزیر اعظم ابراهیم پاشا به ونیز وحفظ روابط دوستانه وهمچنین سیاست میانه روانه، ایازپاشا جانشین او بسیار مؤثر بوده است.

دولت ونیز در سال ۹۲۸ هـ ق /اول آرالیق ۱۵۲۱م توسط «مارکوممو» عهدنامه‌ای در سی ماده با دولت عثمانی منعقد کرد که طی آن امتیازات بسیاری برای خود کسب نمود، آزادی تجارت، امتیازات حقوقی مربوط به دعاوی ومیراث ،قائل شدن حق واختیارات خاص برای ایلچی‌ها، اقداماتی که درمورد فراریها وکشتیهای ونیزی می‌بایست صورت می‌گرفت از جمله مسائلی بود که دولت ونیز با این عهدنامه منافع بسیاری را برای خود تأمین می‌کرد.

جمهوری ونیز طبق روال قدیمی سیاست مزورانه ودوپهلوی خود را دنبال می‌کرد و مخفیانه در جنگهای دریایی با امپراتور آلمان وشارل‌کن شاه اسپانیا همکاری داشت. بطوری که در اثنای محاصرهٔ قورون با کمک فرماندهٔ «کرید» یک ناوگان مهم ترک را متلاشی ساخت ودو کشتی بزرگ حامل گندم را مصادره کرد و وقتی به دنبال این قبیل اقدامات ،تحت فشار می‌ماند ودر تنگنا قرار می‌گرفت اقدام به اعتذار وپوزش می‌کرد که در سایهٔ توجه ابراهیم پاشا وزیر اعظم بارها از این قبیل تنگناها نجات می‌یافت[۲۰].

۱۹. ابتدا نیروهای ونیز موفق شدند جزایر سانتاماریا وکفالونیه را که به تصرف عثمانی‌ها درآمده باز پس بگیرند. ولی به موجب معاهدهٔ ۱۵۰۲م ناگزیر از پس دادن سانتا ماریا شد ولی کفالونیه را همچنان در اختیارخود گرفت. متن ترکی ورومی معاهدهٔ مورخ ۱۴آرالیق ۱۵۰۲م/جمادی‌الاخر ۹۰۸هـ ق در بایگانی دولت ونیز بود.

۲۰. **تاریخ‌هامر**. ترجمهٔ اتابیک جلد ۵ صفحهٔ ۱۸۰.

دولت ونیز که پیشنهاد عثمانی مبنی برهمکاری با فرانسه علیه شارل‌کن را رد کرده بود بنظر می‌رسید که مخفیانه به نفع شارل‌کن در فعالیت است و گذشته از آن با استفاده از قورفو این نقطهٔ اتکای خود در دریای آدریاتیک، در اپیر وسواحل آلبانی دست به تحریکات می‌زد و مردم آن نواحی را به عصیان علیه دولت عثمانی تشویق می‌کرد. به طوری که در اثر این اقدامات ،سلطان سلیمان ناچار شد تا حوالی «آولونیا» برود قورفورا محاصره کند که موفق به تصرف آن نشد ولی «بوترینتو» واقع در ساحل آلبانی را تخریب کرد وجزیرهٔ «پاکسوس» واقع در جنوب قورفورا به تصرف درآورد. همزمان با آن خیرالدین بارباروس پاشا جزایر شیرا، پاتموس وناکسوس را که دراختیار ونیز بود، به تصرف درآورد (۱۵۳۶م).

پس از این پیروزی عظیم، بارباروس به نیروی دریایی پاپ واسپانیا که درجنگ «پرموزه» با ونیز متحد شده بودند درس تازه‌ای به جمهوری ونیز آموخت. به موجب معاهدهٔ سال ۱۵۳۸ م حکومت ونیز ضمن تسلیم قلاع موجود در سواحل موره و دالماچیا واز دست دادن جزایری که در آدالار ونیزی توسط خیرالدین به تصرف درآمده بود ناگزیر از پرداخت سیصدهزار سکهٔ طلا خسارت جنگی شد.

مناسبات دولت عثمانی با سلطان‌نشین ناپل

مناسبات عثمانی‌ها با سلطان‌نشین ناپل[۲۱] ازنیمه دوم قرن ۱۴ درزمان حکومت خاندان آنژو آغاز شد. وقتی سلطنت از خاندان آنژو به خاندان آراگون منتقل شد[۲۲] وهمزمان با آن دراثر گسترش سرزمینهای تحت تسلط عثمانی در قرن ۱۵ وفتح استانبول مناسبات عثمانی‌ها با خاندان جدید تا مدتی تیره بود. بعد تا مدتی به صورت حسنه ادامه یافت، ولی با تصرف آلبانی و آغریبوز روابط بین دو دولت، شکل خصمانه‌ای به خود گرفت. دراین تاریخ در رأس سلطان‌نشینی ناپل ،آلفونس پنجم پادشاه آراگون وسیسیل که ناپل را از

۲۱. سیسیل وناپل که تاسال ۱۲۸۴م باهم یکی بودند دراین سال به مناسبت ظهور خاندان آراگون وآنژو تجزیه شدند. ناپل تحت ادارهٔ آنژوها وسیسیل تحت نفوذ آراگون‌ها درآمد. در اواسط قرن پانزدهم خاندان آراگون موفق شد تا هردو سلطان‌نشین را بطور واحد تحت ادارهٔ خود درآورد.

۲۲. چون ژانت دوم ملکهٔ ناپل از خاندان آنژو صاحب فرزندی شد، سلطان ناپل آلفونس پنجم پادشاه را به فرزندی پذیرفت. آلفونس ابتدا علیه این ملکه که عیاش و ولخرج بود و می‌بایست نیابت سلطنت را تا مدتی به عهده بگیرد، اقدام کرد. ملکه پسر دیگری را نیز به فرزندی پذیرفت وپس از وفاتش در سال ۱۴۳۵ م بین وراث سلطنت مناقشه رخ داد وآلفونس پنجم سلطنت ناپل را در اختیار گرفت.

دست خاندان آنژو خارج ساخته بود وپسرش فردیناند قرار داشت[۲۳].

آرزو وهدف آلفونس، تسلط وحاکمیت برپالکان ودریای مدیترانه بود. همانطوری که قبلاً نیز اشاره کرده بودیم به همین منظور نیز اسکندر بیک حکمران آلبانی را حمایت می‌کرد. ایجاد یک منطقهٔ تحت نفوذ توسط آلفونس ونیز تحت حمایت گرفتن آلبانی برای انجام مقاصدی که ذکر گردید سبب برانگیختن خشم حکومت ونیز شد، ولی با اینهمه این دو دولت که دارای نیروی دریایی نیرومندی بودند علیه عثمانی‌ها متحد شدند ولی دولت عثمانی نیز با اتخاذ یک روش آگاهانه، مانع از انجام این اتحاد شد.

آلفونس در سال ١٤٥٨م وفات یافت وبالطبع پسرش فردیناند به جای او نشست. فردیناند، به یاری اسکندر بیک موفق شد ژان «دوک گالابریا» از خاندان آنژورا که به مخالفت او برخاسته بود شکست بدهد و سلطنت را از آن خود سازد. از آنجا که فردیناند خیال‌پردازی وجاه‌طلبیهای پدر را در مورد گسترش سرزمین خود نداشت، لذا تا مدتی با سلطان محمد فاتح روابط دوستانه برقرار کرد وحتی بنا به اعتراف خود،از معاملهٔ دوستانهٔ ترک‌ها در حق اتباع خویش سخت سپاسگزار بود ولی وقتی سلطان محمد فاتح آغریبوز را تصرف کرد وطی نامه‌ای به فردیناند اعلام داشت که این نقطه از آن عثمانی‌هاست فردیناند طی پاسخ مورخ ٤ ایلول ١٤٧٠ اعلام داشت که به خاطر ادامهٔ جنگ، توسط عثمانی‌ها علیه مسیحی‌ها وبه ویژه دوست ومتفقش ونیز، امکان ادامهٔ روابط دوستانه فیمابین، غیرممکن است. وخاطرنشان ساخت که با تمام نیروی خود اقدام به جنگ علیه ترک‌ها کرده وبا نیروی دریایی ونیز مشترکاً اقدام به عمل خواهد کرد. فردیناند دراین نامه عنوان کرده بود که اگر فکر می‌کنند او به ونیز خیانت خواهد کرد ،ظن باطلی است وهمچنین اعتراض شدید خود را علیه تصرف آغریبوز توسط ترک‌ها اعلام داشته بود. در واقع نیز فردیناند درجنگ دریایی صلیبی که علیه ترک‌ها اتفاق افتاد شرکت کرد. درمسئلهٔ اتحاد فردیناند باونیز واتخاذ روش خصمانه علیه عثمانی‌ها از سوی پاپ مؤثر بود.

فردیناند قبل از اتمام جنگ ونیز از متحدینش جدا شد وبا عثمانی‌ها به توافق و تفاهم رسید وදامادش ماتیاس قورون را که سلطان مجار بود دراین توافق شرکت داد. به این ترتیب با ایجاد روابط دوستانه بین دولت عثمانی وسلطان‌نشین ناپل روابط تجاری نیز

۲۳.چون آلفونس ششمین سلطان آراگون بود و نیز اولین سلطان ناپل دراین خاندان به شمار می‌رفت به او آلفونس پنجم و آلفونس اول نیز می‌گفتند.

مجدداً برقرار شد ودوستی فیمابین تا سال ۱٤۹٤م که فردیناند وفات یافت ادامه داشت.

آلفونس دوم پسر فردیناند که به جای پدر به سلطنت نشست به علت لاابالیگری مورد علاقهٔ اتباع خود نبود. همزمان با سلطنت آلفونس دوم، شارل هشتم پادشاه فرانسه که سلطنت ناپل را حق خود می‌دانست ومورد علاقهٔ اهالی ناپل بود وارد ایتالیا شد وبه سوی ناپل به حرکت درآمد. آلفونس از عثمانی‌ها کمک خواست ولی به علت ضیق وقت وتنگی فرصت انجام هیچ کمکی مقدور نشد وآلفونس که سخت ناامید شده بود سلطنت را به پسرش، فردیناند دوم واگذاشت وخود به سیسیل رفت.

پس از آنکه شارل هشتم ناپل را ترک کرد فردیناند دوم که به جزیرهٔ ایسکیا پناهنده شده بود به کشورش بازگشت، ولی عمرش چندان نپایید ودر سال ۱٤۹٦ م درجوانی وفات یافت.

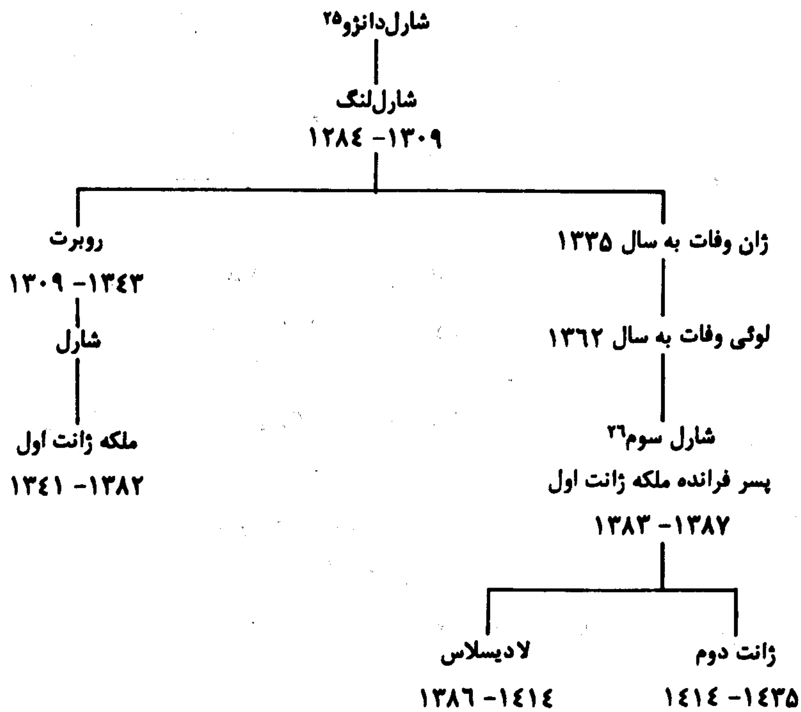
به دنبال مرگ او، عمویش فردریک سوم، سلطان ناپل وسیسیل شد. فردریک در ۱۵ تموز ۱٤۹۸م ۹۰۲هـ .ق توسط نماینده‌اش تومازی‌پاله‌ئولوق (توماس‌پاله‌ئولوق) با دولت عثمانی یک معاهده دوستی وتجاری منعقد کرد[۲٤]، ولی سرزمینش در سال ۱۵۰۰م توسط «لوئی دوازده‌فردیناندکاتولیک» سلطان آراگون و کاستیل به تصرف درآمد وتقسیم شد.

فردیناند، آخرین سلطان ناپل به فرانسه منتقل شد ودرمحلی که برای اقامتش اختصاص داده شده بود مقیم شد وتا سال ۱۵۰٤ م که وفات یافت درآنجا زیست. در همین سال پادشاه فرانسه به موجب معاهدهٔ بلوئیس (بلوا) ناگزیر از واگذاری ناپل به فردیناند کاتولیک شد.

۲٤. ترجمهٔ ایتالیایی این عهدنامه در آرشیو نخستوزیری درکلیات قراقوچ موجود است.

پادشاهان ناپل وسیسیل از خاندان آنژو

از اواخر قرن چهارده تا نیمهٔ اول قرن پانزدهم

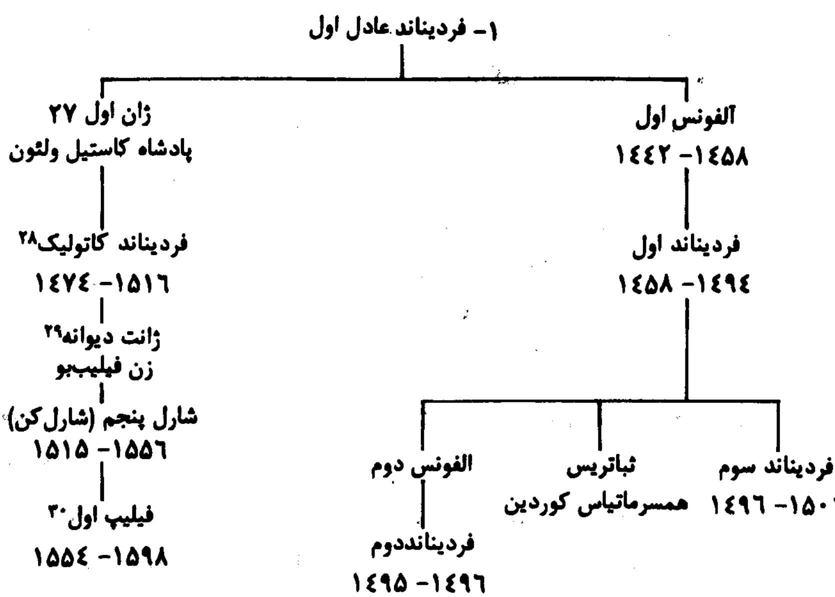


۲۵. شارل اول کنت آنژو وپرورنس پسر شارل هشتم پادشاه فرانسه وبرادر سن‌لویی پادشاه دیگر فرانسه است. او به تشویق پاپ، سیسیل و ناپل را از دست « من‌فرووا » (۱۲٦٦- ۲۱۲۵۸) از خاندان هـوهنست آوفـن بـه درآورد وسلسله آنژورا تأسیس کرد. او درسال ۱۲۸۵م وفات یافت.

۲٦. شارل سوم پسر خوانده ملکه ژانت اول بود این زن را که‌بسیار بیقید و ولخرج بود کشت وخود به جای او به سلطنت نشست.

پادشاهانی که پس از خاندان آنژو در ناپل وسیسیل حکمرانی کردند

سلطان کاستیل



۲۷. ژان به سبب آنکه اولین پادشاه ناپل سیسیل بود به ژان اول وبه سبب آنکه آخرین سلطان ناوار وآرگون بود به ژان دوم نیز معروف است.

۲۸. ژان، پدر فردیناند کاتولیک پس از مرگ آلفونس پنجم در سال ۱۴۸۴م سلطان سیسیل شد وفردیناند پسر مشروع آلفونس، همچنان سلطان ناپل بود. فردیناند کاتولیک در سال ۱۴۷۹م سلطان سیسیل وآراگون شد ودر سال ۱۵۰۴م سلطنت ناپل را نیز از آن خود کرد.

۲۹. ژانت دیوانه دختر فردیناند کاتولیک ملکه کاستیل شد وبا فیلیپ بود (فیلیپ زیبا)(آرشهدوک اتریش) پسر امپراتور آلمان ماکسیمیلین از خاندان‌ها بسبورگ بود ازدواج کرد. فیلیپ زیبا درسال ۱۵۰۶م وژانت در سال ۱۵۵۵م وفات یافتند. نتیجهٔ ازدواج آن دو شارل‌کن معروف است.

۳۰. فیلیپ پسر شارل‌کن چون سلطان ناپل وسیسیل بود به فیلیپ اول وبه سبب اینکه سلطان اسپانیا بود به فیلیپ دوم شهرت داشت.

مناسبات عثمانی با دوک‌نشین (میلان)

درایتالیای شمالی میلان در مرکز ایالت لومباردیا از اواسط قرن پانزده حدود نیم قرن، افرادی از خاندان اسفورچه در مقام دوکی حکمروایی می‌کردند که اولین آنها شخصی بود به نام فرانچسکوالکساندر که از سال ۱۴۵۰ تا ۱۴۶۶ م دوک میلان بود.

دوک‌نشین میلان روزگارانی اهمیت خاص به تجارت می‌داد واز اینروی بین این دوک‌نشین و ونیزی‌ها رقابت بود واکثر اوقات این دو باهم درحالت جنگ ومناقشه به سر می‌بردند. دولت عثمانی از نیمهٔ اول قرن پانزده با جمهوری میلان، روابط دوستی برقرار کرد. این دوک‌نشین اقدام به اعزام سفیری به نام بندیکتو به حضور سلطان‌مراد دوم کرد وموفق به عقد یک معاهدهٔ تجاری وبرقراری روابط دوستی با دولت عثمانی شد[۳۱].

جمهوری میلان اقدام به جنگ علیه ونیز کرد و دراین جنگ از دولت نامبرده شکست خورد ،لذا به دولت عثمانی متوسل شد که این مسئله در آغاز جنگی که به سال ۱۴۹۹م بین عثمانی و ونیز رخ داد مؤثر بود. اما لودویک اسفورچه[۳۲] موره که از عثمانی‌ها یاری خواسته بود این بار به جز ونیز، شارل هشتم پادشاه فرانسه را نیز که قصد تصاحب سلطنت میلان را داشت در برابر خود یافت.

لودویک اسفروچه به سبب تهدید از سوی پادشاه ناپل از شارل هشتم پادشاه فرانسه یاری خواسته بود. با اشغال ناپل توسط شارل در سال ۱۹۴۹ م اسفورچه خود را از خط رهانید. اما وقتی درسال ۱۴۶۸م لوئی دوازدهم[۳۳] از خاندان اورلئان به سلطنت رسید درمورد میلان که معتقد بود پدر بزرگش برآن حق وراثت دارد به ادعا برخاست وجمهوری ونیز که رقیب او درمورد میلان بود درتحریک لویی بی‌تأثیر نبود.

از این رو، لویی دوازدهم پادشاه فرانسه درسال ۱۴۹۹م اقدام به حمله کرد. لودویک‌اشفورچه از کشورش دفاع کرد ولی چون سربازانش را افراد اجیر ومزدور تشکیل می‌داد

۳۱. سفرنامهٔ برتراندون دولابروچ کوئیبر. صاحب این سفرنامه شخصاً با سفیر میلان ملاقات کرده بود.

۳۲. لودویک اسفورچه چهره‌ای سبزه داشت. به این سبب به او اسفورچهٔ موریتانیایی می‌گفتند. وی از سال ۱۴۹۴ تا ۱۵۰۰م مقام دوکی را عهده‌داربود.

۳۳. چون شارل هشتم به هنگام مرگ، فرزندی از خود به جای نگذاشته بود، لذا به جای اولویی دوازدهم پسرعموی شارل که نوهٔ شارل پنجم و پسر شارل دوک اورلئان بود به سلطنت رسید. ۱۴۹۸م. دوک اورلئان پدر بزرگ لویی دوازده و برادر شارل ششم چون با دختراولین دوک میلان یغی جیوانی گالیاس ماریا وصلت کرده بود، پادشاه فرانسه از این نظر درمورد میلان ادعاهایی داشت. جیوانی گالیاس ماریا از خاندان اسفورچه از سال ۱۴۷۶ تا ۱۴۹۴ م دوک میلان بود.

پس از هفت ماه در اثنای جنگ «نواره» سربازانش اورا ترک کردند. لودویک اسفورچه اسیر شد، به فرانسه اعزام ودر شاتوی- قلفه- لوشی محبوس شد ودرسال ۱۵۱۰م درهمانجا[۳۴] مرد. به این ترتیب دوک‌نشین میلان تا سال ۱۵۱۳ م در دست پادشاه فرانسه بود تا اینکه ماکسمیلین امپراتور آلمان آنجا را متصرف شد. اما در سال ۱۵۱۵ م فرانسوای اول برادرزاده وداماد لویی دوازدهم که به جای او به سلطنت رسیده بود در ایلدم ۱۵۱۵ به دنبال پیروزی «مارین‌یان» با ادعاهای تازه‌ای به میدان آمد[۳۵] واین دوک‌نشین را تصاحب کرد.

پس از آنکه فرانسوای اول، اسیر امپراتور، شارل‌کن شد به موجب قرارداد مادرید که درسال ۱۵۲۶ منعقد شد از ادعاهای خود درمورد ناپل ومیلان صرفنظر کرد که پس از رهایی از اسارت، به مفاد عهدنامه عمل نکرد ولی پس از جنگهای طولانی در معاهدهٔ ۱۴۵۵ م که با شارل‌کن منعقد ساخت ادعای خود را در مورد میلان به شارل‌کن قبولانید ودومین پسرش را به حکومت آنجا تعیین کرد.

مناسبات عثمانی- فلورانس

شهر فلورانس که مرکز توسکانای، شبه جزیرهٔ ایتالیا به شمار می‌رفت. طی قرون چهارده وپانزده وشانزده وحتی قرن هفده از شهرهای آباد ومرفه اروپا بود. در این شهر خانوادهٔ فیلیپ دومدیسی که نژاد فلورانسی داشتند از قرن سیزده به بعد در شیفتگی به علم وهنر وحمایت علما وهنرمندان شهره شدند. کورنادومدیسی ونوه‌اش، لورن دومدیسی از نخستین دوکهای این شهر به شمار می‌روند. لورن‌دومدیسی حامی میکل آنژپیکر تراش معروف بود. از این خانواده، افرادی نیز به مقام ریاست جمهوری، دوکی وپاپی رسیدند. که پاپ‌لوئی دهم (۱۵۲۳- ۱۵۱۳م) از آن جمله است[۳۶].

۳۴. لئوناردو داوینچی، نقاش معروف (۱۴۱۹-۱۴۵۲م) درخدمت لودویک اسفورچه بود و تا هنگام تصرف میلان در آنجا ماند.

۳۵. فرانسوای اول پادشاه فرانسه (۱۵۴۷-۱۵۱۵م) با استناد به اینکه میلان میراث مادرش از بازماندگان والانتین ویسکونتی است حقی درمورد میلان به خودقائل بود.

۳۶. ژول دومدیسی که در سال ۱۵۲۳م با نام کلمان هفتم به مقام پاپی رسید ابتدا رئیس شوالیه‌های و آرشیدوک و کاردینال فلوارنس بود. ژول دومدیسی دوم پسرلورن اول (متوفی به سال ۱۵۱۶م) از خانوادهٔ مدیسی دوک ناموربود. پی‌یر دوم که در سال ۱۵۰۳ م وفات یافت رئیس دولت فلورانس بود. کاترین دومدیسی، دختر لورن دوم و نوه پی‌یر دوم، همسرهانری دوم پادشاه فرانسه بود. الکساندر دومدیسی (متوفی به سال ۱۵۳۷م) و کوزما دومدیسی (متوفی به سال ۱۵۶۲م) رئیس جمهور فلورانس بودند.

فلورانس از راه تجارت، بسیار ثروتمند شده بود. بازرگانان فلورانس از قرن چهاردهم به بعد با کشور عثمانی داد و ستد کرده و از این راه امتیازهایی به دست آورده بودند.[۳۷] در اسناد عثمانی و «نامه‌های همایونی» از دوکهای فلورانس تحت عنوان «بیگهای فلورین» ذکر می‌شده است. تجار فلورانس در شهر استانبول انبار گمرکی داشتند[۳۸] و چوخای‌های فلورانس که بر آن قماش فلوردین می‌گفتند، سخت مورد توجه و علاقهٔ عثمانی‌ها بود.

عهدنامه‌ای به تاریخ محرم ۹۳۸ هـ ق اکیم ۱۵۲٤ م از زمان سلطان سلیمان قانونی در دست است که در آن با جمهوری فلورانس تجدید پیمان شده است[۳۹]. گذشته ازآن در سال ۹٤۵ هـ ق ۱۳۵۸ م هیئتی برای تجدید معاهدهٔ تجاری به استانبول اعزام می‌شود.[٤۰]

سلطان سلیمان قانونی در سال ۱۵٤۱ م در اثنای عزیمت به جنگ فردیناند اول، هنگام رسیدن به نیس با سفیر فلورانس که به خدمتش آمده بود ملاقات کرد و نامه‌ای مبنی بر ابراز دوستی به کارمادومدیسی فرستاد.

در سال ۱۵٦۲ م ۹۷۱ هـ ق یک سفیر از فلورانس به استانبول آمد[٤۱] و عهدنامه‌ای را که در زمان سلطان بایزید دوم و یاووز سلطان سلیم با آن دولت منعقد شده بود تجدید کرد.

به موجب این عهدنامه‌ها فلورانسی‌ها نیز چون ونیزی‌ها در سراسر خاک دولت عثمانی صاحب حق و حقوقی بودند[٤۲]. از «بورسه» ابریشم می‌خریدند و به اروپا

۳۷. در اوایل قرن ۱٦ دوک‌نشین فلورانس سفیر ثابتی در استانبول داشت. این سفیر به سبب مرگ یک فلورانسی در بورسه، به‌موجب عهدنامه در جریان دعوای قضائی، نوشته‌ای تسلیم محکمهٔ شرعیهٔ بورسه کرده بود (دفتر شرعی آ ۲۳-۲۵ صفحهٔ ۲۷٤ رمضان سال ۹۱۹)

۳۸. تاریخ هامر. جلد ٤ صفحهٔ ۸۲.

۳۹. قانون‌نامه. کتابخانهٔ ولی‌الدین افندی شمارهٔ ۱۹۷۰ برگ ۱٤۹ ب.

٤۰. این هیئت، نامه کوزما دومدیسی را همراه با هدایای گرانقیمت تقدیم پادشاه عثمانی کرد. سلطان سلیمان از سفیر خواست که به زودی باز نگردد و برای اقامت بیشتر او در استانبول از خزانه دولتی مبلغی جهت هزینه خوراک اختصاص داده بود. (تاریخ هامر جلد ۵ صفحهٔ ۱۹۸ و منشئات فریدون‌بیک جلد ۲ صفحهٔ ۳۹۵.)

٤۱. به طوری که از نامهٔ سلطان‌سلیمان قانونی برمی‌آید ـ بعداً به آن اشاره خواهد شد ـ اسم این سفیر «گوتره‌کردا» بوده (منشئات فریدون‌بیک جلد ۲ صفحهٔ ۳۹۵.)

٤۲. قسمتهایی از نامهٔ سلطان‌سلیمان قانونی «... من سلطان سلیمان‌خان ابن‌سلطان سلیم‌خان پادشاه ←

می‌فرستادند و خود نیز با کشتیها چوخای معروف فلورانس (چوخای فلوردین) را می‌آوردند و می‌فروختند.

به منظور لطف و توجه بیشتر به تجار فلورانس بـه آنان اجازهٔ تجارت در دریای مدیترانه نیز داده شده بود. هم چنین کنسولهای اعزامی از سوی رئیس جمهور فلورانس در ترکیه مقیم بودند و اجازه داده شده بود که معاملات بین اتباع فلورانس از طریق آنها صورت بگیرد.[۴۳]

مناسبات عثمانی جنوا

پس از فتح استانبول، مناسبات دوستانهٔ بین عثمانی و جمهوری جنوا، گرمی سابق را از دست داده بود. مهم‌ترین عامل این مسئله، خارج شدن مستعمرات جنوا در دریای سیاه و مدیترانه از دست آنان بود. در واقع می‌توان گفت که این جمهوری، اهمیت و اعتبار سابق را از نیمهٔ اول قرن پانزده به بعد از دست داده بود.

در آخرین محاصرهٔ استانبول، جنوایی‌های مقیم گالاتا ضمن تعقیب یک سیاست مبهم به عثمانی‌ها کمک و یاری بسیاری کردند. از این رو پس از فتح استانبول عثمانی‌ها از اشغال گالاتا خودداری شد و طی فرمانی که تاریخ ۸۵۸ هـ ق ۱٤۵۳ م برای اهالی گالاتا صادر شد، مقررات گمرکی، خواه زمینی و خواه دریایی برای جنوایی‌هایی که با قصد تجارت به گالاتا می‌آمدند لغو شد و در آن فرمان، تصریح شده بود که عثمانی‌ها نیز چون امپراتوری بیزانس هیچ نوع حقوق مالکانه در گالاتا نداشته باشند. با این همه جنوایی‌ها که گالاتا را از دست رفته می‌دیدند حالت ستیزه‌جویانه به خود گرفته بودند. عثمانی‌ها که استانبول و تنگهٔ جناق‌قلعه را در اختیار داشتند بالطبع اجازه نمی‌دادند که کشورهای دریای مدیترانه، مستعمراتی در کنارههای دریای سیاه داشته باشند، گذشته از آن بعضی از کشتیهای جنوایی به سبب وجود مستعمراتشان در

ـــ سرزمینهای بسیارم... در حال حاضر، بیکهای فلورین شخص معتمدی به نام «گوتره کردا» را من باب سفیر، جهت تجدید عهدنامهٔ صلح و صلاح منعقده در زمان جد مرحوم سلطان بایزیدخان و پدر مرحوم سلطان سلیم‌خان به سدهٔ سنیهٔ عالم پناه اعزام داشته‌اند... درخواست سفیر را اجابت کردم و این عهدنامهٔ شریفه را دادم و فرمودم که بیکهای فلورین ایلچی نوشتند تا آنها نیز حق و حقوقی گمرکی را چون ونیزی‌ها پرداخت نمایند...

۴۳. تاریخ هامر (ترجمهٔ اتابیک) جلد ٦. صفحهٔ ۱۰۷-۱۰۸.

کنارەهای دریای سیاه متعرض بعضی از کشتیهای ترک بودند. به طوری که قبل از سال ۱٤٦۵ م یک کاپیتان جنوایی به نام میرانوسیگالا یک کشتی ترک را که از سینوپ می‌آمد و اسیر حمل می‌کرد ضبط کرده بود. در تاج‌التواریخ نیز آمده است[٤٤] که به سبب تصرف اماسره، جنوایی‌ها به سواحل تحت اختیار ترکها در دریای سیاه و کشتیهای آنها حمله می‌کردند و در صورت اعتراض و شکایت دولت عثمانی، اظهار می‌داشتند که متعرضین جنوایی نبوده بلکه دزدان دریایی هستند. تمامی این مسائل ایجاب می‌کرد که امنیت تمامی دریای سیاه تأمین شود. به همین سبب جنوایی ابتدا از اماسره در سال ۱٤٦۰ م و سپس از کفه، منکوب و آزاق‌قلعه و دیگر جاهایی که توسط عثمانی‌ها از دست آنان خارج شده بود اخراج شدند. (سال ۱٤۷۵ م).

خارج شدن گالاتا از دست جنوا و از دست رفتن مستعمراتشان در دریای سیاه ضربهٔ هولناکی برای آن دولت به حساب می‌آمد.

همان‌طور که درقسمتهای گذشته به تفصیل دیدیم بندر «انزه» و ونیز جزایر طاشوز، سمادرک ،ایمروز، لمنی و مدللی از دست نجیب‌زادگان جندا، خارج شد وتنها جزایری چون سایز برای آنها ماند که از بابت آنها نیز مجبور به پرداخت خراج به دولت عثمانی بودند.

روابط تجاری جمهوری جنوا باوجود ناتوان شدن طی قرون ۱٦ و۱۷ باعثمانی‌ها ادامه داشت. معهذا این روابط تجاری را با کشتیهایی که پرچم فرانسه داشتند برقرار کرده وتحت نفوذ فرانسوی‌ها درآمده بودند.

مناسبات عثمانی- مجارستان

عثمانی‌ها پس از تشکیل دولت وپای نهادن در شبه جزیرهٔ بالکان متناوبا با دولت مجار که تواریخ ترک از آن با عنوان انقروس نام می‌برند درجنگ وجدال بوده واین جنگ تانیمهٔ اول قرن ۱٦ ادامه داشت. نخستین بار لایوش اول (لویی بزرگ)[٤۵] پادشاه مجار که از

٤٤. تاریخ‌التواریخ جلد یک صفحهٔ ٤۷۱.

٤۵. لایوش اول یا لویی بزرگ از خاندان انژوپسر شاروبرت، در سال ۱۳۲٦م متولد شد. در سال ۱۳٤۲ م به سلطنت مجارستان رسید و در سال ۱۳۷۰ م پادشاه لهستان شد و به سال ۱۳۸۲ م وفات یافت. زن اول، او مارگارت دختر شارل چهارم مارکی موره ویا از خاندان لوکزامبورگ بود. الیزابت، دومین همسر او دختر اتی‌ین (استفان) فرمانروای بسنه بود. بسنه در آن زمان تابع سلطان‌نشین مجار بود.

خاندان آنژو بود درصدد برآمد تا بالکان‌ها را تحت سیطرهٔ خود درآورد. او که قصد داشت دولتهای بالکان را به مذهب کاتولیک درآورد ظاهراً به قصد یاری به آن دولتها شخصاً با نیروهایش تا حوالی ادرنه‌آمد ولی درجنگ «مریچ» ویا «صرب صندیفی» شکست خورد ناگزیر از فرار شد. همان‌طوری که در سطور گذشته نیز دیدیم جنگ عثمانی- مجار درزمان سلطنت سیگسیموند، آلبرت، لادیسلاس پنجم، ژان‌هونیاد و پسرش ماتیاس قوروه، ولادیسلاس ششم پادشاهان مجار ادامه داشت.

مجارها کوشیده بودند تا از گسترش فتوحات عثمانی‌ها که متوجه مناطق شمالی بالکان‌ها بود جلوگیری به عمل بیاورند، در برابر افلاق، صربستان وبسنه موضعی حامیانه اتخاذ کردند ولی علیرغم این تشبثات، افلاق وصربستان پس از مجادلات بسیار سرانجام تحت حاکمیت دولت عثمانی درآمدند اولی به صورت حاکم‌نشین ودومی به صورت ایالت درآمد.

مجادله با مجارها حتی در اواخر نیمهٔ دوم قرن پانزده نیز شدت خود را از دست نداد. بلگراد وقلاع اطراف آن کانون این مجادلات بودند زیرا بلگراد به منزلهٔ پایگاهی برای اقدامات نظامی علیه مجارستان به شمار می‌رفت از این‌رو، هردو طرف درتصاحب و حفظ آن می‌کوشیدند. به عنوان مثال، قلاع که حوالی بلگراد واقع درکنارههای رود طونه وساووا که دراختیار ترک‌ها بود چندین بار دست به دست شد.

اشغال بسنه توسط عثمانی‌ها از نظر مجارستان، سخت حایز اهمیت بود زیرا ترک‌ها می‌توانستند از این طریق مجارستان راتهدید کنند. بسنه درعین حال موضع مناسبی نیز برای حمله به اراضی ونیز به شمار می‌رفت، از این رو تصرف بسنه مجارستان رامضطرب ساخت وبعضی از قلاع بسنه را به تصرف درآورد وبا کوشش بسیار ناگزیر ازنگهداری آنها شدند، اما علیرغم آن آقنجی های ترک به حوالی اسکالاونیا، خرواتستان و وسپریم حمله برده بودند.

با آنکه «یای چه» مرکز سلطان نشین بسنه ابتدا توسط عثمانی‌ها به تصرف درآمد ولی بعداً ماتیاس قوروه آن را بازپس گرفت وعثمانی‌ها علیرغم اقدامات متعدد تانیمهٔ اول قرن ۱۶ موفق به پس گرفتن آن نشدند. ژان هونیاد وپسرش ماتیاس قوروه‌ن دربرابر استیلای عثمانی‌ها سخت مقاومت کرده بودند. ژان هونیاد که باحمله به موررووه وایزلادی موفقیت ترک‌ها رابه تعویق انداخته بود پس از شکست درجنگ وارنه وبسنه حالت دفاعی به خود گرفت وبراثر زخمی، که ضمن نجات دادن بلگراد برداشت درسال

۱۴۵۶ م وفات یافت.

یک سال پس از مرگ ژان هونیاد با برکناری لادیسلاس ششم که نیابت سلطنت مجار را برعهده داشت، فردریک سوم امپراتور آلمان درصدد تسلط برمجار برآمد ولی اکثریت اصیل‌زادگان مجار در دشت روفا - حوالی پشته- گردهم آمدند وماتیاس کورقوروەن پسر هونیاد رابه سلطنت مجار برگزیدند که این امر، موجب بروز جنگ بین مجار وآلمان شد.[۴۶]

ماتیاس که چون پدرش هونیاد حکمرانی مقتدر وصاحب اراده بود، برای جلوگیری از استیلای ترک‌ها تلاش بسیار می‌کرد. با آنکه درهر اتحادی علیه ترکها شرکت کرد ولی به جز جلوگیری از حملهٔ آقنجی های ترک در مرزها دست به اقدام دیگری نزد.[۴۷]

پس از ماتیاس به جای اولادیسلاس از خاندان «یاگلون» که درلهستان حکمرانی می‌کرد به سلطنت مجار انتخاب شد. او درسال ۱۴۹۵م یک پیمان متارکهٔ سی ساله با عثمانی‌ها منعقد ساخت. ولی دراثر جنگ عثمانی- ونیز که درسال ۱۴۹۹ م آغاز شد وبه پیدایش اتحادهایی علیه عثمانی‌ها انجامید با تشویق پاپ نشان لادیسلان داد، این معاهده را فسخ کرد ودرسال ۱۵۰۰ م باونیز پیمان اتحاد بست. نقش مجار دراین اتحاد درتنگنا گذاردن عثمانی‌ها درسمت شمال بوداما این نقشه عملی نشد وبه دنبال عقد پیمان مصالحه بین ونیز وعثمانی‌ها درسال ۱۵۰۳ م بین، عثمانی‌ها وسلطان مجار نیز دربیست اگوست ۱۵۰۳ م/۲۸ صفر ۹۰۹ هـ ق در رودیک معاهدهٔ هفت ساله منعقد شد.[۴۸]

به موجب این معاهده، طرفین اراضی را که در تاریخ انعقاد پیمان دراختیار داشتند حفظ می‌کردند وآزادی رفت وآمد تجار تأمین می‌شد. وبه موجب این معاهده،

۴۶.ماتیاس قوروەن درسال ۱۴۴۳ م متولد شد. از آنجایی که لادیسلاس ششم که از ازدواج الیزابت دختر سیگیسموند وآلبرت- بعدها امپراتور آلمان شد- متولد شده بود دراثر انزجار مردم درسال ۱۴۵۷ م مجبور به کناره‌گیری از سلطنت مجار شد وماتیاس قوروەن هفت ساله به سلطنت مجار انتخاب شد.

۴۷.با آنکه درسال ۸۸۸ هـ ق ۱۴۸۳ م یک متارکهٔ پنج ساله بین ماتیاس و یزید دوم منعقد شده بود ولی ماتیاس ازدست آقنجی های ترک آرامش نداشت.

۴۸.کلیهٔ متن ترکی این معاهده توسط تائب گوک بیلگین در بولتن شمارهٔ ۸۴ چاپ شده است. اصل عهدنامه در آرشیو توپقاپی سرای‌به شمارهٔ ۷۶۷۵ نگهداری می‌شود.

حاکمیت سلطان مجار براسکالاونیا، خرواتستان، موره و یا وسیلزیا به رسمیت شناخته می‌شد.

علی‌رغم این معاهده، برخوردهای مرزی اجتناب‌ناپذیر بود وهر دو طرف با فرصتی که دست می‌داد از حمله به مواضع یکدیگر مضایقه نمی‌کردند. سرانجام در اثنایی که قصد تجدید معاهده را دراستانبول داشتند درمقام مقابله با حملات ترک‌ها «بریسلو» کنت و «سپر-٤» از ترک‌های مستقر بین دونهر طونه وساووا، دوهزارتن را کشت وزاپولیا حاکم ترانسیلوانیا باحمله به افلاق اسرای بسیاری گرفت.

در این گیرودار «مارتن چوبور» نمایندهٔ اعزامی لادیسلاس هفتم علی‌رغم برخوردهای مرزی موفق به تجدید پیمان باعثمانی‌ها شد. با آنکه اقداماتی که در سطور قبل به آن اشاره کردیم می‌توانست انگیزه‌ای برای آغاز جنگ باشد، ولی چون یاووز سلطان سلیم مسئلهٔ ایران را درصدر برنامه‌های خود قرار داده بود، به تعرضات یادشده وقعی ننهاد وپیمان را برای سه سال دیگر تجدید کرد (١٥١٣م)

در تاریخ چهاردهم صفر ۹۲۲ هـ ق ١٥١٦ م سلطان مجار سه سفیر پشت سرهم به دربار عثمانی اعزام داشت ودرصدد تجدید پیمان باعثمانی‌ها برآمد، سلطان سلیم نیز که قصد حمله به مصر را داشت از این پیشنهاد استقبال کرد، ولی با رسیدن خبر مرگ پادشاه مجار از مذاکرات، نتیجه‌ای حاصل نشد. از این سه سفیر دوتن به کشورخود باز گشتند واز پادشاه جدید برای عقد پیمان صلح اختیارات گرفتند. به همراه این سفرا، از سوی دولت عثمانی نیز شخصی به نام کمال‌بیک جهت تبریک سلطنت به مجارستان اعزام شده بود. لایوش دوم پادشاه جدید مجار عهدنامه را تمدید کرد[49].

در سال ١٥٢٠م با فوت یاووز سلطان سلیم، سلطان سلیمان قانونی که به جای او به سلطنت رسیده بود، به منظور دادن خبر جلوس خود به لایوش دوم، شخصی به نام بهرام چاووش را به دربار مجار اعزام داشت. ولی بنا به دلایلی که انگیزهٔ آن معلوم نشد این سفیر مورد اهانت قرار گرفت و زندانی شد وبنا به پاره‌ای قرائن به قتل رسید با این عمل که مغایر با قوانین حقوق دول بود ونیز به سبب تجاوزات مرزی که از چند سال پیش توسط مجارها صورت می‌گرفت. جنگ علیه مجارها، حالت ضرورت یافت. درنتیجهٔ این جنگ، بلگراد محاصره شد وبه تصرف عثمانی‌ها درآمد (١٥٢١م) . نیروهای یحیی پاشازاده بالی بیک به

٤٩. روزنامهٔ حیدرچلبی . منشئات فریدون جلد یک. صفحهٔ ٤٧٥، ٤٧٦ و٤٨٢.

فرماندهی میخال اوغلی محمدبیک درحوالی ترانسیلوانیا وبسنه دست به حملاتی زدند وبه جز بلگراد، قلاع شاباچ (بوئوردلن) زمون (زملین) وسلانکامین به تصرف درآمد وراه را برای استیلا برمجارستان گشود. آقنجی‌ها مدام به مجارستان، خرواتستان ودالماچیا حملات متعددی کردند، سرانجام در اثر تحریکات فرانسوی‌ها وبه سبب وضع خصمانهٔ موجود بین طرفین جنگ موهاچ درگرفت که طی آن لایوش پادشاه مجارستان به قتل رسید وبه سلطنت این خاندان که بیش از یک قرن‌ونیم (از ۱۵۲۶- ۱۶۶۳م) با عثمانی‌ها درجنگ بود پایان داده شد. ۹۳۲ هـ ق /۱۵۲۶م، و به آن قسمت از خاک مجارستان که درخاک اروپا قرار داشت سالیانه سی‌هزار دوکا خراج بسته شد.

لایوش دوم آخرین پادشاه مجارستان پسر لادیسلاس هفتم است که در سال ۱۵۰۳م ویا ۱۵۰۶ م به دنیا آمد.[۵۰] درسال ۱۵۱۵ م ژنرال امپراتور آلمان شد ودرسال ۱۵۱۶ به جای پدر به سلطنت مجارستان وبوهیم رسید. همانطوری که در شجره نامه مربوطه خواهیم دید، لایوش دوم از خاندان یاکلون سی‌ام وآخرین حکمران مجارستان بود. برای او فرزندی نمی‌شد، زنش ماری (متوفی به سال ۱۵۵۸م) دختر فیلیپ زیبا سلطان کاستیل از خاندان هابسبورک و خواهر شارل‌کن وفردیناند بود. پس از تصرف بودین با انتخاب عده‌ای از اصیل‌زادگان مجار یانوش زاپولیا والی اردل به پادشاهی مجارستان انتخاب شد. این انتخاب به شرط پرداخت خراج سالانه از سوی سلطان جدید به رسمیت شناخته شد. در کتب تاریخ واسناد عثمانی از این حکمران به نام «لایوش شاه» نام برده شده است.

جریان درگیری بین فردیناند دوک‌هاسبورک که داماد لادیسلاس هفتم پادشاه مجارستان وبرادر زن لایوش بود و ادعای سلطنت مجارستان را داشت با لایوش پادشاه مجارستان ونیز مداخله عثمانی‌ها دراین مجادله که منجر به الحاق مجارستان شد قبلاً هم در بخش مربوط به وقایع عثمانی وهم درقسمت والی‌نشین اردل شرح داده شده است.

* * *

سلاطین مجار در ایستونی بلگراد (اشتول وایسنبرک) طی مراسمی تاج بر سر می‌نهادند. این تاج همواره در خزانهٔ ویشه گرادا، نگهداری می‌شد. پس از لایوش دوم پادشاه مجارستان ژان زاپولیا- یانوش شاه- وپس از او فردیناند که ادعای سلطنت مجارستان را داشت درآنجا تاجگذاری کرد. به موجب پاره‌ای اسناد هنگام مراسم

۵۰. درتاریخ پچهوی به نقل از منابع تاریخی مجار تولد یانوش دوم سال ۱۵۰۳قید شده است.

تاجگذاری این تاج، توسط یکی از حکام نامدار ومعروف مجار از ویشه‌گراد به ایستونی بلگراد منتقل می‌شد وپس از تاجگذاری طی همان مراسم به ویشه‌گراد می‌بردند وخزانه توسط مهر شاه جدید ممهور می‌شد.

پس از اشغال مجارستان وانتخاب یانوش شاه به سلطنت مجار، فردیناند نیز پس از تاجگذاری آن را به «پرین پتری» حاکم شیکلوش و والپو تحویل داد ولی او به جای بردن تاج به محل اولیهٔ آن، ویشه‌گراد آن را به قلعهٔ خود یعنی شیکلوش برد. زیرا او که قصد داشت سلطان مجارستان بشود وبا عثمانی‌ها نیز دراین زمینه به توافق رسیده بود، به مقصود خود نایل نشده بود.

پرین‌پتری (پتری‌پره‌نی) از جنگ بودین- وین توسط سلطان سلیمان آگاهی یافت، کرونه یعنی تاج معروف را برداشت ودرصدد برآمد تا نزد فردیناند بگریزد ولی در راه، دستگیر شد و تاج را از او گرفتند و به ژان‌زاپولیا تسلیم کردند وخود نیز تحت حمایت دولت عثمانی درآمد[۵۱].

سلاطینی که از نیمهٔ دوم قرن ١٤ تا نیمهٔ اول قرن ١٦م یعنی تا انقراض سلطنت مجارستان درآن کشور حکمروایی کردند از سه خاندان آنزو، یاگلون وزاپولیا بودند.

۵۱. برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ پرنس پتری به **تاریخ پچهوی** . جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۱ بخش الحاقی مجارستان مراجعه شود.

سلاطین مجار از خاندان آنژو[۵۲]

شاروبرت
۱۳۰۲- ۱۳۴۲

لایوش بزرگ[۵۴]
۱۳۴۲- ۱۳۸۲

اندره[۵۳]

کاترینا[۵۶]

سیگیسموند[۵۵]

ژان هونیاد نایب‌السلطنه
(۱۴۴۵ -۱۴۵۶)

ماتیاس قوروەن
(۱۴۵۸-۱۴۹۰)

ملکه ماری
(۱۳۸۲ -۱۴۳۷)

الیزابت (همسرش آلبرت)[۵۸]
(۱۴۳۷ -۱۴۳۹)

لادیسلاس چهارم[۵۹]
(۱۴۵۳-۱۴۵۷)

ادیونینک[۵۷]

۵۲. تاریخهای ذیل اسامی شاهان، تاریخ جلوس و درگذشت آنان است.
۵۳. همسر ژانت اول ملکه ناپل از خاندان آنژوست که در سال ۱۳۵۴ توسط زنش کشته شد.
۵۴. لایوش بزرگ در آن تاریخ در عین حال سلطان لهستان نیز بود.
۵۵. پسر شارل چهارم دوک لوکزامبورک است.وی در سال ۱۳۶۸ م متولد شد در سال ۱۳۸۲ م با ماری شاهزاده خانم مجارستانی ازدواج کرد و به سلطنت مجارستان رسید. در سال ۱۴۱۱ م به امپراتوری آلمان برگزیده شد و در سال ۱۴۳۷ م درگذشت.
۵۶. نامزد لویی پسر شارل کن پادشاه فرانسه بود.
۵۷. شاهزاده خانم لهستانی بود که توسط یاگلون، گراندوک لیتوانی به همسری انتخاب شد و به این ترتیب شوهرش به سلطنت لهستان رسید.
۵۸. آلبرت پسر دوک اتریش و همسر الیزابت بود. وی در سال ۱۴۳۷ با الیزابت ازدواج کرد و به سلطنت مجارستان رسید. آلبرت که به امپراتوری آلمان نیز منصوب شده بود دیری نپایید و در سال ۱۴۳۹ درگذشت. از او یک پسر به نام لادیسلاس به جای ماند.
۵۹. به محض تولد به جای پدر به سلطنت برگزیده شد ولی امرای مجار لادیسلاس دیگری را از خاندان یاگلون که پسر پادشاه لهستان و دوک لیتوانی بود به سلطنت انتخاب کردند پس از آنکه لادیسلاس یا ولادیسلاس به سال ۱۴۴۴م در جنگ وارنه کشته شد هونیادی یانوش یا ژان هونیاد نایب‌السلطنه این کودک شد. لادیسلاس در سال ۱۴۵۳ م به سلطنت رسید ولی چهار سال بعد ناگزیر از کناره‌گیری از سلطنت مجارستان شد و به سلطنت‌بوهم اکتفا کرد و به جای او از سوی امرای مجارستان ماتیاس قوروەن به سلطنت برگزیده شد.

سلاطین مجارستان از خاندان یاگلون

یاگلون لادیسلاس

کازیمیر
پادشاه لهستان

لادیسلاس پنجم پادشاه لهستان
از (۱۴۴۴- ۱۴۳۴)و
پادشاه مجار (۱۴۴۴- ۱۴۴۰)

سیگیسموند
پادشاه لهستان

ایزابلا همسریانوش شاه

لادیسلاس هفتم[60]
(۱۵۱۶- ۵۴۹۰)

لایوش دوم
۱۵۲۵- ۱۵۱۶
(درجنگ موهاچ کشته شد)

آنا همسر فردیناند[61]

ماکسیمیلان دوم[62]

سلاطین مجار از خاندان زاپولیا

اتین (استفان) زاپولیا

یانوش زاپولیا
۱۵۴۲- ۱۵۲۶

استفان زاپولیا (سیگیسموند)[63]

۶۰. به سبب وفات ماتیاس قوروِمن با داشتن عنوان سلطنت بوهم در سال ۱۴۹۰ م سلطان مجار نیز شد.

۶۱.خواهر شارل کن وهمسر دوک مشهور اتریش فردیناند است.

۶۲. پسر فردیناند است و پس از پدرش امپراتور آلمان شد.

۶۳. هم نام پدر بزرگ خود ایتین و یا استفان وهم نام پدر بزرگ مادریش سیگیسموند پادشاه لهستان را داشت در اسناد ومدارک هم با نام اتی ین و هم سیگیسموند از او ذکر شده است. با لقب شاهزاده نیـز از او نام بردهاند.

مناسبات عثمانی- روسیه

در مناطق دنی پیر، دیونیا و نولف پرنس نشینهای متعدد روس که موطن اصلی‌شان دنی پیر بالا بود قرار داشت.مرکز دینی و سیاسی این پرنس نشینها کی‌یف بود. مغول‌ها پس از اشغال این نواحی (۱۲٤۰- ۱۲۳۸ م) متعرض این پرنس‌نشینها نشدند و به دریافت خراج سالیانه بسنده کردند و عزل و نصب پرنس‌ها را به حاکم نشین آلتون اردو که تازه تاسیس شده بود محول کردند. به این ترتیب روس‌ها قریب به سه قرن تحت حاکمیت حاکم نشین آلتون اردو به سر بردند و پس از انقراض این حاکم نشین به گسترش نفوذ خود پرداختند. هنگامی که پرنس‌نشین مسکو تحت ادارهٔ مغول‌ها بود. چون گراندوک نشین مسکو در مقام مقایسه با آلتون اردو از اهمیت بیشتری برخوردار بود، لذا مغول‌ها گردآوری خراج از روس‌ها را به این گراندوک نشین واگذار کرده بودند. گذشته از آن گراندوک نشین مسکو با کمک به خانها به هنگام عصیان تاتارها و روس‌ها نقشی که در سرکوبی عصیان داشتند در نتیجه صاحب موضعی حاکم و مسلط بر روسها بودند.

دتمیری ایوانوویچ که از سال ۱۳٦۲ تا ۱۳۸۹ م در راس گراندوک‌نشین مسکو بود هر چند توانست طی جنگی به نیروهای آلتون اردو پیروز شود ولی نتوانست از پرداخت خراج شانه خالی کند. پس از «کوررواسیل» (واسیل کور) (۱٤٦۲- ۱٤٤۸م) پسرش ایوان سوم که گراندوک مسکو شده بود (۱۵۰۵-۱٤٦۲م) پرنس‌ها وفئودالهای روسیه را دور خود گرد آورد و پایه‌های دولت روسیه را بنا نهاد و سرزمینهای خود را تا «دریای سفید» و دریاچهٔ لادوگا گسترش داد. و از پرداخت خراج به حاکم‌نشین آلتون اردو که قدرت سابق را از دست داده بود نجات یافت. روسها با استفاده از منازعات بین حکام تاتار و با همبستگی با بازماندهٔ حاکم نشین آلتون اردو یعنی خان‌نشینهای «کریمه»قازان و آستروگان به حساب خویش سیاست بسیار موثری را دنبال می‌کردند حتی گاهی اوقات به همراه خانهای کریمه علیه «لیتوانی» مبادرت به جنگ می‌کردند.

* * *

پس از تصرف موره به دست عثمانی‌ها توماس پاله ئولوقوس یکی از دو والی موره از آنجا گریخت و به سلطان‌نشین ناپل پناهنده شد. هنگامی که شارل هشتم پادشاه فرانسه، سلطان نشین ناپل را به تصرف در آورد (۱٤۹۵م) توماس در آنجا بود. اوتاج امپراتوری بیزانس را به شارل که در پی آمال و اهداف دور و درازی بود فروخت و

پادشاه فرانسه در ناپل با عصایی که علامت امپراتوری بود بـه نام امـپراتور استانبـول و سلطان قدس تاجگذاری کرد.توماس دختری به نام سوفیا داشت پاپ «سیکست چهارم» برای اینکه از او به عنوان حربه‌ای علیه عثمانی‌ها استفاده بکند وی را به عقد ایـوان سوم گراندوک روسیه در آورد[٦٤]. ایوان سوم پس از ازدواج با این دختر، عقاب دوسر بیزانس را به عنوان آرم خود پذیرفت.

ایوان برای آنکه بتواند طبق خواستهٔ پاپ عمل بکند می‌بایست ابتدا حـاکم‌نشیـن کریمه را از میان بردارد ولی از آنجایی که این حاکم‌نشین تحت حمایت دولـت عـثمانی بود در این باره موفقیتی نصیب او نشد، از آن گذشته در آن ایـام حـاکم‌نشیـن کـریمه حتی خود به تنهایی نیز می‌توانست از عهدهٔ ایوان برآید.

ایوان چون زمامداری روشن بین بود می‌خواست بـا بـرقراری روابـط دوستانه بـا دولت عثمانی که در سواحل کریمه و دریای آزاق جای گـرفته بـودند تـجارت خـود را گسترش دهد، در اجرای این هـدف در سال ۱٤۹۲ م و در زمـان بـایزید دوم در ایـن اندیشه شد تا هیئتی به استانبول اعزام دارد او نخست طـی نامـه‌ای کـه در تـاریخ ۳۱ آگوست توسط دولت خودمنگلی‌گیرای خان کریمه که او را یاری کرده بود تـا مـسکو را از سلطهٔ نفوذ آلتین اردو نجات دهد به دربار عثمانی فرستاد ونظر آن دولت را خـواستار شد و پس از اخذ پاسخ مساعد هیئتی به ریاست میخائیل پله شچیـف بـه دربـار عـثمانی اعزام کرد. در نامه‌ای که این هیئت با خود آورده بود از دولت عـثمانی درخـواست شده بود تا فرمانداران در مورد تجار رومی که در دریای سیاه شرقـی واسکـله‌هـا و بـنادر عثمانی مشغول تجارت بودند رفتاری چون رفتار با اتباع و رعایای عثمانی داشته باشند. همچنین در این نامه از بیگاری گرفتن تجّار ، و ضبط بـخشی از امـوالشان شکـایت شده بود.

هم‌چنین درخواست شده بود که امکاناتی فراهم شود و تـا تـجار روسی آزادانه بـه تجارت مشغول شوند و نیز به سبب همجواری درخواست برقراری مناسبات دوستانه بین دو دولت شده بود.

سرپرست هیئت اعزامی از روسیه شخصی بود ساده‌دل، خشن و بی‌اطلاع از اصول

٦٤. زن اول ایوان سوم دختر بوریس گراندوک (تور) بود. دومین زنش سوفیا دختر توماس پاله تولوق است است که در سال ۱۵۰۳م درگذشت.

تشریفات با این حال در مورد رفتار بی‌ادبانه و خارج از نزاکت او چشم‌پوشی شد[۶۵] و مراتب حتی به دولت متبوعه‌اش گزارش نشد تقاضاهای تزار مورد قبول قرار گرفت ومیخائیل پله شچیف به کشورش باز گردانده شد، امّا دولت عثمانی به نامهٔ ایوان پاسخ کتبی نداد و مراتب بی‌ادبی سفیر را به اطلاع خان کریمه رسانیدند.

از این تاریخ به بعد تا جلوس یاووز سلطان سلیم مدام از روسیه به استانبول سفیر اعزام می‌شد. زیرا به شاهزاده، فرماندار کفه توصیه شده بود که در حدود امکان با روس‌ها که از نظر تجاری چندان نیز شایان اهمیت نبودند مناسبات تجاری بر قرار شود. به این ترتیب در کفه و آراق، بین دو حکومت فعالیت تجاری آغاز شد. دولت عثمانی به روس‌ها که روز به روز قدرتمندتر می‌شدند، اهمیت چندانی نمی‌داد، تنها لهستان (لیتوانی لهستان) که به صورت یک دولت بزرگی در آمده بود مورد توجه دولت عثمانی بود.

در این ایام واسیلی چهارم (۱۵۳۳-۱۵۰۵)م) پرنس مسکو به منظور گسترش فعالیتهای تجاری و نیز عقد اتحاد با دولت عثمانی در سال ۱۵۱٤ م یکی از اطرافیان خود به نام آلکسی‌یف را در مقام سفیر به استانبول اعزام داشت.

این سفیر نیز چون اولین سفیر بنا به تعلیمات و دستورالعملهای ارباب خود به هنگام سلام به پادشاه در مقابل او زانو نزد ومرتکب اعمال خلاف رسوم وقاعده‌ای شد، نظیر بردن نام پرنس پیش از جویا شدن از احوال شاه.

درنامهٔ پرنس واسیلی از دوستی دو طرف سخن به میان آمده بود. سلطان سلیم با سفیر درنهایت لطف ومرحمت رفتار کرد وکمال بیک حاکم منکوب را درمقام سفیر به همراه فرستادهٔ روسیهٔ به مسکو اعزام داشت و دونامه یکی به زبان ترکی ودیگری به زبان صربی برای واسیلی ارسال شد. سال بعد یعنی در سال ۱۵۱۵ م به هنگام بازگشت کمال بیک فرستاده‌ای به نام کوروبف باهدایای بسیاری به دربار عثمانی[۶۶]

۶۵. به پله شچیف دستور داده شده بود که در مقابل فرماندار کفه- پسر پادشاه- وهم در مقابل شخص سلطان عثمانی زانو بر زمین نزند و تنها با اکتفا به تعظیم در مقابل آنها مبادرت به ادای احترام کند که سفیر نیز چنین کرده بود.

۶۶.دهم رجب ۹۲۱ هـ ق دیوان همایونی تشکیل شد. سفیر مسکو آمد ودست شاه را بوسید وعرض عبودیت واخلاص کرد. پوست سمورها ویوزپلنگها و روباههای سیاه ویک تخته پوست ماهی سیاه، دندانهای ماهی سفید وغلام بچگان چشم آبی وبازهای شکاری گوناگون تقدیم شد.(روزنامهٔ حیدرچلبی. منشئات فریدون بیک چاپ سال ۱۲۷٤ م جلد ۱ صفحهٔ ٤۶۷ و نسخهٔ چاپ ۱۲۶٤ م جلد ۱ صفحهٔ ٤۱۵).

آمد. واسیلی این بار ضمن شکایت ازیاری خان کریمه به لهستانیها تقاضا کرده بود که به این کارخاتمه داده شود و ضمناً درخواست کرده بود که بین روسها ودولت عثمانی یک پیمان تدافعی بسته شود. اولین درخواست واسیلی مورد پذیرش قرار گرفت ولی درخواست دوم ظریفانه به بوتهٔ اهمال سپرده شد. به این معنی که سلطان سلیم این پیشنهادرابه‌صراحت ردنکردبلکه‌عنوان کردکه به همین منظور سفیری به مسکو اعزام خواهد کرد، بعداً با پیش آمدن جنگ عثمانی با ایران ومصر مسئله به کلی به دست فراموشی سپرده شد. قصد رومی‌ها از بستن این پیمان اقدامی علیه لهستانی‌ها بود که این مسئله ازدرخواستهای بعدی آنها بخوبی آشکار بود.

واسیلی به هنگام جنگ با محمد گیرای پسر منگلی گیرای‌خان کریمه با اعزام سفیری به استانبول مسئلهٔ پیمان را دوباره پیش کشید ولی نتیجه‌ای عایدش نشد. به جز آن واسیلی هم به منظور جلوگیری از تعرض خان کریمه[۶۷] وهم به قصد ترساندن پادشاه لیتوانی وپولونیا درصدد برآمد با دولت عثمانی عهدنامه‌ای منعقد سازد که به آن هم موفق نشد. قصد او از عقدپیمان با دولت عثمانی استفاده از قدرت و سطوت این دولت به منظور عرض‌اندام درمقابل دول متخاصم بود. نتیجه‌ای که از این تشبثات و مراجعات حاصل شد تجدید عهدنامهٔ آزادی تجارت بین طرفین[۶۸] بود.

به دنبال جلوس سلطان سلیمان قانونی هم به منظور تبریک جلوس ونیز به قصد توافق درخصوص پاره‌ای از مسائل شخصی به نام «ترتیاک گوبین» درمقام ایلچی از طرف روسیه به دربار عثمانی اعزام شد. این فرستاده، ضمن عنوان کردن خواهش گراندوک روسیه مبنی بر جلوگیری از حملات خان کریمه به روسیه موفق شد موافقت دولت عثمانی را برای ارسال یک نامه برای خان کریمه جلب کند ونیز یکی از

۶۷.محمدگیرای خان کریمه که می‌خواست یکی را به حکمرانی خان نشین قازان انتخاب کند که همواره به او وفادار بماند ودراین رهگذر با واسیلی به توافق رسیده بود که به جای محمدامین خان برادر خودش صاحب‌گیرای خان قازان شود، ولی چون این انتصاب، برای واسیلی مفید نبود لذا پناهنده‌ای به نام شاه علی رابه قازان فرستاد تا این خان‌نشین را تحت نفوذ خویش درآورد. درهمان ایام گراندوک مسکو ضمن ارسال یک هیئت نمایندگی به استانبول از ستمگریهای محمدگیرای شکایت کرده بود. (تلفیق‌الاخبار وگلبن خاقان به نقل از کرامزین صفحهٔ ۲۸- ۳۰).

۶۸.تاریخ هامر.جلد ٤ صفحهٔ ۱۱۱ و ۱۱۲.
پس از نخستین تماسها تجار روس وترک رفت وآمد آغاز کردند (دفتر مهمه٤۲ صفحهٔ ۲۸٦).

شاهزادگان کریمه به نام اسکندر بیک به منظور تائید مراتب دوستی سلطان، به مسکو اعزام شد.

به دنبال تصرف رودس توسط عثمانیها واسیلی نامه‌ای توسط یک ایلچی به نام ایوان مورسوف به استانبول فرستاد (۱۵۳۱م). واسیلی دراین نامه از عدم بازگشت دوتن از بزرگان مملکت که درسال ۱۵۲۹ م درمقام سفیر به بلگراد اعزام شده بودند شکایت کرده بود[٦٩].

گراندوک واسیلی درسال ۱۵۳۳م وفات یافت وبه جای او پسرش ایوان چهارم پرنس مسکو شد و درسال ۱۵٤۷ م باعنوان تزار تاجگذاری کرد. این پادشاه با اراده که درتواریخ به نام ایوان مخوف معروف است، هفت سال پس از مرگ پدرش یعنی درسال ۹٤٤ هـ ق/۱۵٤۷۱ م یکی از درباریانش رابه نام آداشف درمقام سفیر به دربار عثمانی اعزام داشت و طی نامه‌ایکه توسط این شخص، فرستاده بود پیشنهاد عقد یک پیمان اتحاد علیه لهستان را کرد که این پیشنهاد پذیرفته نشد ولی طبق روال سابق پیمان تجاری تمدید شد.

سلطان سلیمان قانونی، درنامهٔ تبریکی که درسال ۱۵۵۷ م برای حکمران روس ارسال داشت از او باعنوان تزار یاد کرد وضمن بحث از روابط تجاری طرفین از او خواسته بود که مجوز لازم در مورد تجار ترکی که برای خرید پوست به آن دیار اعزام می‌شوند صادر شود.

از این تاریخ به بعد تا سال ۱۵۷۰م یعنی تا تاریخ جلوس سلطان سلیم سفیری از روسیه، به دربار عثمانی اعزام نشد تا اینکه به مناسبت جلوس او سفیری به نام «نووزیلنرف» به دربار عثمانی آمد.

از آنجایی که ایوان مخوف، حکمرانی مقتدر وسازمان دهنده‌ای مدبر بود، کلیهٔ امور مملکت را شخصاً به دست گرفته بود، تشکیلات جدیدی در کشور به وجود آورد وقانونی تدوین کرد که به آن، قانون تزاری می‌گفتند، ارتش منظمی نیز به وجود آورد. درزمان این تزار حاکم‌نشین «قازان» در سال ۱۵۵۲م وحاکم‌نشین آستروگان به سال

٦٩. برگردان از متن لاتین صفحهٔ ۳۱۱ جلد ٤هامر. واسیلی درنامهٔ خود ضمن ترسانیدن حکمران عثمانی از آهن گداخته وآتش جهنم از حدیثی به این مفهوم که «هر کس عدالت رابکشد وارد بهشت نخواهد شد» سخن به میان آورده بود.

۱۵۵۶م به تصرف روسیه درآمد[۷۰] و به این ترتیب روسها به سوی شهرهای ترک وقفقاز پیشروی کردند.

پرنس‌های مسکو که با عثمانی‌ها مناسبات داشتند.

ایوان سوم
۱۴۶۲ -۱۵۰۵

واسیلین چهارم
۱۵۰۵ -۱۵۳۳

ایوان‌مخوف
۱۵۳۳ -۱۵۸٤
(در سال ۱۵٤۷ سلطنت تزاری اعلام شد)

۷۰.حاکم‌نشین قازان درسال ۱٤۸۷ م دراثر نابسامانیهای موجود به تصرف روسها در آمد، ولی پس از مرگ ایوان سوم بازپس گرفته شد ودرزمان‌صاحبگیرای‌خان کریمه حملهٔ روسها به منظور تصرف قازان از سوی نیروهای کریمه وقازان دفع شد و روس‌ها شکست خوردند. ایوان مخوف پس از آنکه عنوان تزار رابه خود اختصاص داد، درصدد تصرف قازان برآمد که ابتدا موفق به آن نشد ولی سرانجام درسال ۱۵۵۲ م آنجا رابه تصرف درآورد. تصرف قازان وآستروگان مقدمه‌ای بودبرای اشغال شهرهای ترک که درشرق وجنوب شرقی سرزمین روسیه قرار داشتند.

مناسبات عثمانی- لهستان

ضمن بحث در بارهٔ نخستین تماس عثمانی‌ها با سلطان‌نشین لهستان ذکر کردیم که در سال ۱۴۹۰م در زمان کازیمیر چهارم پادشاه لهستان از خاندان یاگلون نخستین معاهده بین لهستان و عثمانی‌ها منعقد شد، و این معاهده در زمان ژان‌آلبرت پسر کازیمیر سه‌سال دیگر تمدید شد. آلبرت در صدد اعمال نفوذ در والی‌نشین بغدان برآمد، لکن در سال ۹۰۳هـ ق/۱۴۹۸م ضربهٔ سختی از عثمانی‌ها خورد و برای بار دوم به چنین تجربه‌ای دست نیازید و به ادامهٔ روابط دوستانه سابق پرداخت. پس از این مقدمهٔ کوتاه اضافه می‌شود که در آن تاریخ روابط عثمانی لهستان به شرح زیر بود:

در اثنای مناسبات عثمانی- لهستانی خانوادهٔ یاگلون در لهستان سلطنت می‌کرد و نخستین مناسبات در زمان دومین پادشاه این خاندان ولادیسلاس یاگلون ششم (۱۴۴۴- ۱۴۳۴م) آغاز شد.

مداخلهٔ سلطان‌مراد دوم سلطان عثمانی در مسئلهٔ اختلاف بر سر سلطنت مجارستان سبب برقراری نخستین تماس با سلطان‌نشین لهستان شد. با انتخاب ولادیسلاس به سلطنت مجارستان، دولت لهستان به منظور آگاهی از موضعگیری حکومت عثمانی در قبال این انتخاب در سال ۱۴۴۰ دوایلچی به نامهای ژان‌ریزه‌زووسکی و شوشدوسیکی را به ادرنه فرستاد. ولادیسلاس که با این انتخاب، سلطنت مجار و لهستان هردو را برعهده داشت با عثمانی‌ها به جنگ پرداخت و به همّت یانوش هونیادی به موفقیتهای بسیاری دست یافت ولی در سال ۱۴۴۴م در جنگ وارنه شکست خورد و به قتل رسید.

وابستگی «کریمه» به دولت عثمانی و تحت‌نفوذ ترکها قرار گرفتن بغدان سبب شد که بالطبع تماسهایی بین دولت عثمانی و روسیه و لهستان به وجود آید. در سال ۱۴۷۸م یک سفیر ترک به شهر «برزج» ایوایی اعزام شد و در مقابل کازیمیر چهارم سلطان لهستان لیتوانی وعده داد که سفیری از سوی دولت خود به دربار عثمانی اعزام دارد. ده‌سال پس از این تاریخ یعنی در سال ۱۴۸۹ «نیکولافئی‌لی» فرستادهٔ لهستان به استانبول آمد و موفق شد نخستین معاهدهٔ تجاری بین عثمانی و لهستان را منعقد سازد.[۷۱]

۰۷۱سلطان بایزید دوم در سوم ماه مارت ۱۴۸۹م (۳۰ربیع‌الاول ۸۹۴هـ ق) نامه‌ای دایر بر موافقت با عقد این عهدنامه برای سلطان لهستان فرستاد. به منظور کسب اطلاع بیشتر در مورد نامه‌های ارسالی از سوی ←

در سال ۱۴۹۲م این عهدنامه تجدید شد و نسخهٔ آن همزمان با جلوس آلبرت یاگلون به سلطنت توسط یک ایلچی ترک برای پادشاه لهستان فرستاده شد. پس از تمدید عهدنامه‌ای که در سال ۱۵۰۰م مدت آن به پایان رسیده بود، یک فرستادهٔ ترک آن را به لهستان برد و در اوایل سال ۱۵۰۱م به ترکیه بازگشت. به این ترتیب هربار که تاریخ عهدنامه‌ای پایان می‌گرفت سفیر لهستان مدام به دربار عثمانی رفت‌وآمد می‌کرد. نخستین عهدنامه در سال ۱۴۸۹م منعقد شده بود. مثلاً با اعزام سفیری در سال ۱۵۲۵ به دربار عثمانی این عهدنامه به مدت پنج‌سال و با مراجعهٔ سفیر دیگر به نام اوپالینسکی در سال ۱۵۳۲م به مدت سه‌سال تمدید شد و به این ترتیب با اعزام دو سفیر دیگر در سالهای مختلف، عهدنامه به مدّت سه و چهارسال تمدید شد.[۷۲] در سال ۱۴۵۳م نیز پادشاه لهستان به مناسبت فتح استراگون هیئتی برای تبریک پیروزی به دربار عثمانی اعزام داشت.

در نامه‌ای که در تاریخ حریزان ۱۵۵۱م از سوی سلطان سلیمان قانونی به سیگسیموند اوگوست پادشاه لهستان فرستاده شد سلطان عثمانی، مراتب پشتیبانی خود را در مورد مسئلهٔ مجارستان از استفان سیگیسموند (خواهرزاده پادشاه لهستان) حاکم اردل اعلام داشت. همچنین در نامهٔ همایونی دیگر به تاریخ ۱۵۵۲م مراتب دوستی سلطان عثمانی نسبت به سلطان لهستان ابراز شد.

پس از بازگشت سلطان سلیمان قانونی از جنگ ایران به سال ۹۶۲هـ ق/۱۵۵۵م هنگامی که پادشاه، زمستان را در ادرنه به‌سر می‌برد سفیر اعزامی از سوی لهستان به نام نیکولا ارمین را به حضور پذیرفت. پادشاه لهستان در نامه‌ای که توسط این سفیر ارسال داشت از پاره‌ای حوادث مرزی شکایت داشت.

پادشاه عثمانی در پاسخ این نامه که به تاریخ ۱۹ محرّم ۹۶۶ هـ ق/۱۵۵۸م به سلطان لهستان فرستاد چنین نوشت:

← بایزید، سلیم و سلیمان قانونی مراجعه شود به‌صورت جلسات سومین کنگرهٔ تاریخ ترک صفحهٔ ۶۶۵-۶۶۲».

۷۲. هیچ کشور خارجی به اندازهٔ دولت لهستان به دربار عثمانی سفیر اعزام نداشت. از سال ۱۵۳۳ تا سال ۱۵۴۹م سفرای متعددی از سوی لهستان به دربار عثمانی آمدند و بازگشتند که تعدادی از آنها برای تمدید عهدنامه و عده‌ای به منظور شکایت از خان کریمه و گروهی برای پیشگیری از حملات ترکها به لهستان و پاره‌ای نیز برای امور دیگر اعزام شدند (مراجعه شود به تاریخ هامر ترجمه اتابک جلد ۳ صفحهٔ ۲۱۴،۵۳، ۳۲۲. جلد ٦ صفحات ۱۵-۳۸- ۲۹- ۶-۰۲۹۷)

«آنچه سفیرتان از جانب شما تقریر کرد و بیان داشت و آنچه که در نامه چه در بارهٔ حکام و چه در بارهٔ چوپانها و سایر امور عنوان شده بود معلوم حال شریفمان گردید. برای اجابت درخواستتان دستور دادم یک کپیه از عهدنامهٔ شریفمام را که قبلاً فرستاده بودم نوشتند و به مهر همایونی ممهور شد. احکام شریفه به بیگلربیگ بودین، حاکم آق‌کرمان و قضات ممالک محروسه شرف صدور یافت و تسلیم سفیر مزبور شد».[۷۳]

دولت لهستان همه‌ساله خراج معینی به حکام کریمه می‌پرداخت.[۷۴]

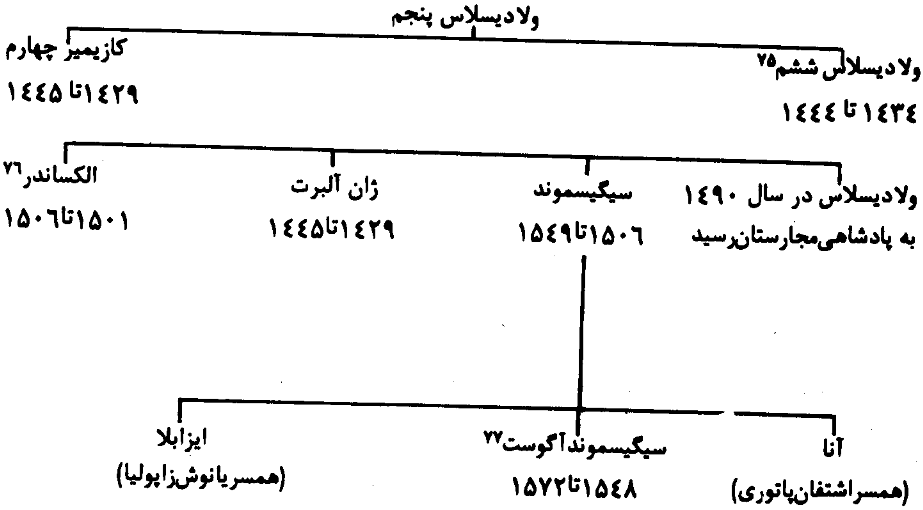
البته باید ناگفته نماند که لهستانی‌ها درشرایط بحرانی دولت عثمانی و با هر گاه که فرصت می‌یافتند در بغدان دست به تحریکات می‌زدند و خواستار آن بودند که والیهای انتخابی برای بغدان از بین طرفداران آنان باشد.

۷۳. منشئات فریدون‌بیک جلد ۱ صفحهٔ ۵۰۱.

۷۴. بخشی از نامهٔ همایونی به عنوان خان کریمه مورخ ۲۲ رمضان ۹۸۵ هـ ق: «... نامهٔ سعادت طریقتان واصل شد. از سالها پیش همه‌ساله برای آبا و اجدادمان از ولایت شاه لهستان و سایر کفار، نقود و وجوه و قماش معادل سی‌هزار فلورین می‌آمد که از دوازده‌سال پیش این خراج پرداخت نشده است. امر شریف براین است که این خراجتان را بستانید (دفتر مهمّه شماره ۳۳ صفحهٔ ۱۲۳)».

شجرهنامهٔ سلسلهٔ سلاطین لهستان

از نیمهٔ دوم قرن ۱۴ تا نیمهٔ دوم قرن ۱۵ میلادی



مناسبات عثمانی ـ اتریشی

هنگامی که در سال ۱۵۲۱ شارل‌کن و برادر فردیناند از خاندان «هابسبورگ» سرزمینهایی را که در دست داشتند تقسیم کردند، اسپانیا، بورگونی و فلمنگ از آن شارل کن یعنی شارل پنجم شد و اتریش نیز به آرشیدوک فردیناند تعلق یافت. فردیناند بعدها چکسلواکی، مجارستان، مورەویا و سیلزیا و پاره‌ای نقاط دیگر را تحت نفوذ خود درآورد. فردیناند که داماد لادیسلاس هفتم پادشاه مجار بود در مورد سلطنت مجارستان برای خود حقی قائل بود و به خاطر همسرش آنا که دختر پادشاه مجار بود سخت از آن حق دفاع می‌کرد.[۷۸]

۷۵. سلطنت لهستان و مجارستان را در دست داشت و در جنگ وارنه به قتل رسید.

۷۶. پس از گذشت کازیمیر آلبرت پسر بزرگش در لهستان و برادرش الکساندر در لیتوانی سلطنت می‌کردند. ایوان تزار روس که این جدایی را غنیمت شمرده بود به لیتوانی حمله برد و اراضی مهمی را در سواحل رودهای دنی‌پرودسنا تصرف کرد.

۷۷. در زمان سلطنت او بود که لهستان و لیتوانی جدا شدند.

۷۸. آنا دختر لادیسلاس هفتم پادشاه مجار در سال ۱۵۰۳م به دنیا آمد در سال ۱۵۲۱م با آرشیدوک فردیناند ازدواج کرد که در سال ۱۵۲۷م ماکسیمیلین دوم را به دنیا آورد که بعدها پس از مرگ پدر امپراتور آلمان شد، آنا در سال ۱۵۴۷م درگذشت.

قوای عثمانی، لویی دوم پادشاه مجار را در جنگ (میدان موهاچ) شکست داد که پادشاه مجار هنگام فرار درگذشت (۱۵۲۵م)، بودین به تصرف درآمد و ماری همسر لویی یالا یوش به اتریش گریخت.[۷۹]ـ همانطوریکه در فصل مربوط به وقایع عثمانی و والیان «اردل» دیدیم، حکمران عثمانی یانوش زاپولیا والی اردل را با توافق و انتخاب پاره‌ای از امرای مجار به سلطنت برگزید. اما بخش دیگری از امرای مجار فردیناند آرشیدوک اتریش را به این سمت برگزیده بودند.

در مجلس دی‌یت* که به دستور شارل کن به مذاکره پرداخته بودند، فردیناند را سلطان مشروع و قانونی مجار و یانوش زاپولیا را غاصب اعلام داشت(۱۵۲۶م) به خاطر این مسئله، جنگی که در سال ۱۵۲۶م میلادی بر سر تاج و تخت مجارستان بین فردیناند و برادرش شارل‌کن که از او حمایت می‌کرد از یک سو و سلاطین عثمانی از سوی دیگر درگرفت. سی سال ادامه یافت نخستین صفحه این جنگ در سال ۱۵۲۶م گشوده شد که تا سال ۱۵٤۷م ادامه یافت، دومین صفحه در سال ۱۵۵۵م ورق خورد که تا سال ۱۵٦۲م طول کشیدو سومین از ۱۵٦٦م آغاز شد که تا سال ۱۵٦۸م دوام داشت.

فردیناند، زاپولیا را در طوقای شکست داد و بودین را گرفت و یانوش نزد پدرزنش پادشاه لهستان گریخت و از وی انتظار کمک داشت، ولی پادشاه توصیه کرد که به حامیان اصلی‌اش یعنی به عثمانی‌ها متوسل شود، حکومت عثمانی برای حفظ نفوذ خود ناگزیر از گرفتن جانب یانوش زاپولیا شد و با زاپولیا که سلطنت او را در مجارستان به رسمیت شناخته بود مقاوله نامه‌ای منعقد کرد، به موجب این مقاوله نامه، پادشاه مجار با پرداخت خراج سالانه تحت‌الحمایگی دولت عثمانی را می‌پذیرفت.

فردیناند در پی آگاهی از این پیمان برای آنکه سلطنت خود بر مجارستان را به دولت عثمانی بقبولاند یک هیئت نمایندگی سه نفری به ریاست ژان هوبور دانسکی اعزام داشت، این هیئت در ۲۸ مائیس سال ۱۵۲۸م میلادی به استانبول آمد، در این

۷۹.ماری، دختر فیلیپ زیبا پادشاه کاستیل از خاندان «هابسبورگ» بود. وی در سال ۱۵۰۵م به دنیا آمد، در سال ۱۵۲۱م میلادی با لایوش دوم پادشاه مجار ازدواج کرد و در سال ۱۵۵۸ م درگذشت. بنابراین لایوش پادشاه مجار با خواهر فردیناند و شارل‌کن ازدواج کرده بود و آنا خواهر لایوش را نیز فردیناند به زنی گرفته بود.

* پارلمان هر یک از کشورهایی که جزو اتحادیه آلمان بود.ـم.

نامه فردیناند، خواستار سلطنت بر اراضی تصرف شده مجارستان به انضمام بلگراد شده بود، وزیر اعظم با رؤیت نامه فردیناند، از رئیس هیئت نمایندگی اتریش پرسید:

«پس چرا خواستار مالکیت استانبول نیستید؟» این هیئت از سوی پادشاه پذیرفته نشد و نه ماه تحت نظر بود تا اینکه در اثنای جنگ «وینه» ـ که به سال ۱۵۲۹م رخ داد ـ با دادن پانصد دوکا به هر یک از اعضای آن، به عنوان هدیه نزد فردیناند، اعزام شدند. در دشت موهاچ، هنگامی که یانوش شاه به استقبال سلطان عثمانی آمده بود درباره او مراسم پذیرش رسمی‌که‌مخصوص‌شاهان بود برگزار شد، بودین بازپس‌گرفته شد، یانوش بر تخت سلطنت نشست، و به منظور کاهش فشار شارل کن بر فرانسه از آنجا به سوی وینه به حرکت‌درآمدند . وینه، محاصره شد و پادشاه عثمانی در اثنای بازگشت عده‌ای از سربازان عثمانی را به عنوان محافظ، نزد یانوش شاه گماشت.

دراکیم سال ۱۵۳۰م دومین هیئت نمایندگی از سوی فردیناند به استانبول اعزام شد. ریاست این هیئت را نیکلایوری سیج یکی از فرماندهان و شوالیه‌ها و نیز شوالیه کنت ژوزف دولا مبرگ به عهده داشتند. این هیئت نیز عنوان کرد که سلطنت مجارستان، حق موروثی فردیناند است و درصورتی که سلطنت به فردیناند واگذار شود همه ساله به خزانه عثمانی خراج پرداخت خواهد کرد، ولی وزیر اعظم پاسخ داده بود که مجارستان دوبار به شمشیر تصرف شده و سلطنت آنجا به زاپولیا واگذار شده است. از این روی، پادشاه این سرزمین را به هر کس که بخواهد واگذار خواهد کرد و افزود اگر چنانچه در استرداد مجارستان این چنین اصرار شود، اردوی ترک قادر خواهد بود تا مرزهای آلمان پیش برود.

در همان حال که مذاکرات هیئت نمایندگی در استانبول ادامه داشت فردیناند برای آنکه دولت عثمانی را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد یکی از ژنرالهای خود به نام «روگندورف» را برای محاصرۀ بودین اعزام داشت. در قلعۀ بودین به جز پادشاه (یانوش. م)، قاسم پاشا ونیروهای ینی‌چری ونیروهای ایالتی حضور داشتند. محاصره، یک ماه ونیم به طول انجامید وروگندورف به محض آگاهی از حرکت فرماندار سمندره، عقب نشست.

در این ایام پادشاه در بورسه سرگرم شکار بود، وی پس از بازگشت به استانبول زمستان‌را برای تأمین آمادگی‌لازم‌جهت‌جنگ‌با آلمان واتریش گذراند ودر ۲۵ نیسان ۱۵۳۲ م /۱۹ رمضان ۹۳۸ هـ . ق به نیت جنگ با آلمان، استانبول را ترک گفت. دو

نماینده به اسامی لامبرگ ونوگارولا که از طرف فردیناند اعزام شده بودند در نیش به اردوی ترک‌ها آمدند وضمن تکرار مکررات سابق، عنوان کردند که در ازای پذیرفته شدن خواسته فردیناند، سالانه یکصد هزار دوکا پرداخت خواهد شد، ولی پاسخ ردّ دریافت داشتند.

اردو پس از «اوسک»، شیکلوش، با بوجه وگونس وپانزده قلعهٔ دیگر را به سرعت به تصرف درآورد وپیشروی کرد. در بین این دژها، قلعهٔ گونس‌سه ماه پایداری کرد. این قلعه از سوی نیکلایوری سیچ که قبلاً از سوی فردیناند به عنوان نماینده به استانبول اعزام شده بود، دفاع می‌شد. تصرف این قلعه به سبب آنکه بر سر راه وینه قرار داشت سخت ضروری می‌نمود.

اردو نزدیک وینه رسید، شارل کن به مقابله برنخاست، حملاتی به اتریش صورت گرفت. قصد سلطان عثمانی، اقدام به یک جنگ رودررو با شارل‌کن بود. سلطان سلیمان که به میدان نیامدن شارل کن ویا فردیناند او را سخت ناراحت کرده بود توسط نماینده فردیناند که دوبار به اردوی عثمانی اعزام شده بود وقبلاً از آن یاد شد نامهٔ شدیداللحنی فرستاد که متن آن چنین است:[۸۰]

«مدتهاست که ادعای مردانگی داری، اما نه از تو ونه از برادرت نام ونشانی نیست، ادعای سلطنت ومردانگی برای شماها حرام است. از لشکریانت، یا حداقل از زنت خجالت نمی‌کشی؟ شاید زنان را غیرت باشد ولی شما را غیرت نیست، اگر مردی به میدان بیا، تقدیر هرچه باشد همان خواهد شد، بیا تا در صحرای «پچ» سلطنت را با تو سهم کنم،تا مستمندان و رعاباآسوده شوند،درغیراین‌صورت،عمل‌کردن‌چون‌روباهی را که‌وقتی عرصه از شیر، تهی دید به شکار بر می‌خیزد به حساب مردانگی مگذار. اگر این‌بار نیز به میدان‌درنیایی چون زنان دوک بریس و تاج شاهی بر سر، مگذار و نام مردانگی برزبان نیاور»

باز بنا به نوشتهٔ منابع مجار، شارل کن پس از دریافت نامه با وجود آماده داشتن هشتاد هزار نیروی پیاده نظام و چهل هزار سواره نظام قادر به حرکت واقدام نبود زیرا در کشورش قحطی و بیماری بروز کرده بود.

۸۰. تاریخ پچه‌وی جلد ۱ صفحهٔ ۱۷۰.

قوای عثمانی که نیرویی را برای جنگ در برابر خود نمی‌دید پس از هفت ماه در کاسم سال ۱۵۳۲ م/۱۹ ربیع‌الاخر ۹۳۹ هـ ق به استانبول بازگشت.

حکمران عثمانی طرفداران لوتر را تحریک می‌کند

سلطان سلیمان قانونی، که می‌دید نابود کردن شارل کن ازطریق توسل به جنگ غیرمقدور است، لذا اندیشید که تا ضربه را از داخل به او وارد سازد. می‌دانیم که لوتر با به میدان آوردن مذهب پروتستان، جهان کاتولیک را به هیجان درآورد. در اثنای فعالیت لوتر و مخالفتش با پاپ، شارل کن به امپراتوری آلمان برگزیده شد. شارل پنجم با آنکه خود کاتولیک متعصبی به شمار می‌رفت، ولی از واکنش پروتستان‌ها در برابر شدت عمل هراسناک بود. سرانجام طبق تصمیم صادره از سوی مجلس دیت، لوتر به بی‌اعتقادی متهم شد و این تصمیم اعلام شد. دوک ساکسون که از طرفداران لوتر بود او را تحت حمایت خود گرفت، مذهبش شروع به گسترش کرد، کتاب مقدس که به آلمانی ترجمه شده بود به سرعت پخش شد. با انتشار این کتاب و با تمسک به آن، شورشهایی رخ داد. در سال ۱۵۲۹ م فردیناند مجلس دیت جدیدی تشکیل داد. با آنکه رأی مجلس بر این قرار گرفت که به جز مناطقی که مذهب لوتر در آن انتشار یافته بود در هیچ نقطهٔ دیگر اجازهٔ نضج این مذهب داده نشود، این تصمیم مورد قبول قرار نگرفت و از هرسو با «پروتست» (اعتراض) رو برو شد.

با این مقدمهٔ کوتاه چنین در می‌یابیم که پیروان مذهب لوتر در فلاندر و اسپانیا براثر شدت عمل پاپ در پی تصمیم مجلس دی‌یت علیه خود به جستجوی کمکی از خارج برآمدند و با یافتن سلطان سلیمان قانونی که در آن ایام علیه شارل کن، جبهه گرفته بودند از وی یاری خواستند. با آنکه نامهٔ ارسالی ازسوی طرفداران لوتر در دست نیست ولی از پاسخی که به این نامه‌ها داده شده است چنین بر می‌آید که لوترین‌ها صلیب را پرستش نمی‌کردند، صلیبها را از کلیسای خود بیرون برده و یا پاپ که خصم آنان بود درحال جنگ به سر می‌بردند. با ارسال نامه‌ای توسط شخصی به نام «محرم» به پیروان لوتر اطلاع داده شد که دولت عثمانی از زمین و دریا به آنان کمک خواهد کرد در نامه نوشته بود که برای جلوگیری از احتمال هرنوع اشتباه هویت محرم مخفی نگاهداشته شده است به این معنی در زیر پستان راست و بر کف پای او زخمی وجود دارد از این نشانه می‌توان او را شناخت. من بعضی از قسمتهای این نامه را به اختصار نقل

می‌کنم[۸۱]:

«... امیر وامیرزادگان و سایر اعیان پیرو مذهب لوتر در ممالک فلاندره واسپانیا... با واصل شدن این نامه معلومتان گردد که مابین سلاطین اعظم روی زمین خاندان سلطنت عنوان ما... از جملگی نیرومندتر، قدرتمندتر و با عظمت‌تر است، مملکت و ولایات بسیاری ازصاحبان تاج و تخت و آق دنیز وقرادنیز (دریای مدیترانه و دریای سیاه) و پادشاهی بسیاری ولایات بی‌حساب نصیب ما شده است. ما وعامهٔ اهل اسلام به یگانگی جناب حق تعالی واینکه سرورمان محمد مصطفی پیامبر برحق است اعتقاد و اطمینان داریم، شما دیگر صلیب را نمی‌پرستید، صلیبها مجسمه‌ها و ناقوسها را از کلیساهایتان دور کرده‌اید، و معتقدید که خدای تعالی یکی است و عیسی علیه‌السلام بندهٔ اوست... بیدینی که پاپ نام دارد، خالقش را یکی نمی‌داند و به عیسی علیه‌السلام نسبت خدایی می‌دهد و بسیاری ازبندگان خدا را به طریق ضلالت سوق داده و سبب ریخته شدن خونهای بسیاری شده است، اینک که شما شمشیر برروی پاپ و پاپی کشیده‌اید، لذا مرحمت شاهانه‌مان به سوی شما مصروف شده است و درهرحال از زمین ودریا، معاونت خسروانه‌مان به منصهٔ ظهور خواهد رسید و لازم آمده است که شما رااز‌دست آن ظالم بی‌دین خلاص کرده به سوی دین حق سوق دهیم. از مدتها پیش مقصود همایونی بر این بود که مراتب دوستی ومحبتمان را که به شما داریم اعلام کنیم اکنون غلاممان محرم یکی از غلامان آستان رفیع خود را که زبان واحوال آن حوالی را می‌داند وغلام مورد اعتمادمان است اعزام داشتیم.

به محض رسیدن او با یسته است که جملگی امراوامیرزادگان و اعیان پیرو لوتر مراتب دوستی ما را مقرر بدانند وبا حسن اتفاق با غلام مذکورمان به مقاوله و مشاوره پردازند و جمیع کلمات وآنچه را که اززبان او جاری می‌شود و در نامه نوشته شده است چنانچه گویی از دهان مبارکمان بیرون می‌آید تلقی کنند واینکه در چه سالی وچه تاریخی به اتفاق هم قصد لشکرکشی و جنگ با پاپ بی‌دین را دارید توسط افراد مورد اعتماد خود آستان والاایمان را باخبر سازید ضمناً ما را از احوالات خویش توسط غلام مذکورمان آگاه کنید در زیر پستان راست و کف پای چپ محرم، غلام مرقوممان زخمی است که به آن توجه کنید تا با افتادن نامهٔ همایونی ما به دست اغیار با خدعه و نیرنگ احتمال زیان

۸۱. منشئات فریدون‌بیک جلد ۲ صفحهٔ ۴۵۰ (چاپ سال ۱۲۶۵ م).

و گزند به دوستی فی‌مابین نباشد. والسلام.»[۸۲]

توافق با فردیناند

شارل کن، امپراتور آلمان با مشاهدهٔ وضعیت نامطلوب اروپای غربی فردیناند را در تنگنا گذارد و به او توصیه کرد که با عثمانی‌ها از در صلح درآیدو حکومت عثمانی هم که می‌دید پادشاه ایران اتریش و آلمان را علیه او تحریک می‌کند این صلح را موافق منافع خود دید و موافقت خود را با ایـن صلح وتفاهم اعلام داشت. در اوجاق سال ۱۵۳۳ م یک نمایندهٔ اتریشی به نام ژروم به استانبول آمد.

درنخستین دور مذاکرات از فرستاده اتریش، خواسته شد که کلیدهای قلعهٔ گران را تسلیم کند و درصورت عدم تسلیم این کلیدها به هیچ‌وجه پیمان صلح، بسته نخواهد شد. خواستن کلیدهای قلعه‌گران (استراگون) بوهمی‌ها را هراسناک کرد ولی فردیناند باعنوان کردن این مسئله که «تسلیم کلیدهای قلعه به ترک‌ها به معنی تسلیم قلعه نیست بلکه به مفهوم اطاعت است و دراین مورد از وزیر اعظم عثمانی نیز قول گرفته است» آتش هیجان مردم را خاموش و کلیدها را توسط فرستادهٔ دولت عثمانی که به وین اعزام شده بود ارسال داشت.

چون کلیدهاتسلیم ابراهیم پاشا وزیر اعظم شد، وی راضی و خوشحال از این مسئله خطاب به ژروم چنین گفت:

– منظور، رضای طرفین بود والا اگر ایجاب می‌کرد ما به زور شمشیر، قلعه را می‌گرفتیم. و آنگاه کلیدهای قلعه را به ژروم پس داد. کلیدها را کرنلیوس فرستاده «ماری» همسر لایوش دوم، آخرین پادشاه مجار باخود آورده بود.

هنگامیکه کرنلیوس سفیر، نامهٔ فردیناند را به وزیر اعظم داد او نشسته نامه را گرفت ولی هنگام گرفتن نامهٔ شارل‌کن بپاخاست و پس از گرفتن، آن را بوسید و برسرنهاد. شارل کن درنامهٔ خود عنوان کرده بود که مجارستان به فردیناند داده شود

۸۲. در نامهٔ ارسالی به سال ۱۵۷۲ م از سوی شارل چهارم پادشاه فرانسه برای سلطان عثمانی ضمن اعلام اینکه وی با ملکهٔ انگلستان وامرای پروتستان آلمان و کنت ناوار، شوهر خواهر پروتستانش علیه پاپ و اسپانیا متحد شده‌اند از سلطان عثمانی خواهش کرده بود که وارد این اتحاد شده جملگی و به ناگهان به دشمن حملهور شوند، همچنین درخواست شده بود که به منظور تقویت روحیهٔ متحدینش امرای لوترس (پروتستان) نامهٔ همایونی به آنها ارسال دارند (**دفتر مهمه** ۱۹ صفحهٔ ۳۳۰ و ۳۵۹).

و جزیرهٔ اردل که متعلق به خیرالدین بارباروس بود به صاحبان قبلی آن واگذار شود. ضمناً افزوده بود که درازای آن، قلعه قورون را که تصرف کرده است بازپس خواهد داد. وزیر اعظم دستور داد تانامه را ترجمه کردند و وقتی از مضمون آن باخبر شد چنین پاسخ داد:

«پادشاه اگر خواستار گرفتن قورون باشد ترجیح می‌دهد که باشمشیر آن را بگیرد[۸۳]. او مجارستان را به ژان زاپولیا داده است، هیچ نیرویی نمی‌تواند آن را از دست او بگیرد و جزیرهٔ اردل نیز از آن بارباروس است».

پس از آن فرستاده‌ها با آلوازیو گریت‌تی محرم اسرار وزیر اعظم که دراین امور سیاسی، نقش مهمی داشت ملاقات کردند[۸٤]، او نیز تقریباً همین مسائل را عنوان کرد. سرانجام پس از جروبحث بسیار دراثنای ملاقاتهای بعدی قاطعانه گفته شد که مجارستان به فردیناند داده نخواهد شد.

«شارل درایتالیا سرگرم تهدید ترک‌ها به جنگ و وادار کردن لوترس‌ها به پذیرفتن مجدد مذهب سابقشان بود. وی به آلمان آمد ولی کاری از پیش نبرد و خواستار تشکیل مجلس راهبان شد، لکن این مجلس، تشکیل نشد، بودین را محاصره کرد اما نتوانست آن را تسخیر کند، اگر پادشاه مجارستان دربستر می‌مرد امکان داشت که فردیناند از پاره‌ای حق وراثت برخوردار شود ولی چون درمیدان جنگ کشته شده است لذا سلطنت مجارستان از آن ماست، چرا که باشمشیر فتح شده است، ما به مجارستان مستولی شده‌ایم.»

و بدینسان دنبالهٔ مذاکرات قطع شد[۸۵].

۸۳. «دراثنای این مذاکرات، قلعهٔ قورون بانقشهٔ یحیی پاشازاده محمدبیک حاکم سمندره به تصرف درآمد.

۸٤. این لویی یا آلوازیو گریت‌تی پسر نامشروع آندره گریت‌تی است که درسال ۱٤۹۷م میلادی سفیر ونیز دراستانبول بود. آندره، مسائل مربوط به پیمان صلحی را که درسال ۱۵۰۲م بین عثمانی‌ها و ونیز امضا شد حل و فصل کرد. آندره هنگامیکه دراستانبول مقام سفارت داشت بایک زن رومی مقیم استانبول معاشقه کرد که آلوازیوگریت‌تی حاصل این مناسبات است. آندره گریت‌تی به سال ۱۵۰۲ هنگام عزیمت به ونیز، پسر نامشروع خود را نیز همراه برد. آندره گریت‌تی بعدها رئیس‌جمهور ونیز شد، و به این ترتیب آلوازیو گریت‌تی که پس از بیست الی بیست و پنج سال درزمان سلطان سلیمان قانونی درامور سیاسی عثمانی‌ها نقش مهمی داشت، پسر آندره گریت‌تی‌ست (تاریخ هامر، جلد ٤ صفحهٔ ۳۷ و ۵۳).

۸۵. تاریخ هامر جلد ۵ صفحهٔ ۱۳۵. ترجمهٔ اتابیک.

سرانجام زمینه برای تفاهم فراهم شد، به موجب این توافق فردیناند مکلف شد از تجاوز به سرزمینهای یانوش زاپولیا خودداری کرده و درازای سرزمینهایی که از خاک مجارستان دردست داشت سالیانه سی هزار سکهٔ طلا خراج بدهد. طول مدت صلح، محدود به زمانی شده بود که پیمان از سوی فردیناند نقض شده باشد، این پیمان بافردیناند بسته شد و شارل‌کن دراین پیمان شرکت نداشت. (تموز سال ۱۵۳۳م).

دریای مدیترانه عرصهٔ فعالیتهای خیرالدین بارباروس و شارل‌کن شده بود، جنگی که در کتب تاریخ «جنگ ونیز» نام گرفت جنگی بود که در حقیقت با ونیز و اسپانیا و پاپ صورت گرفته بود. این جنگ که در سال ۱۵۳۶ م آغاز شده بود در سال ۱۵۳۸ م پایان گرفت. بارباروس با نبرد پرموزه، ضربهٔ بزرگی به شارل‌کن وارد ساخت. با آنکه ونیز از جنگ کناره گرفت ولی نبرد با اسپانیا در سواحل افریقا ادامه یافت. در این بین فردیناند نیز مغایر با مفاد عهدنامه، چندین بار دست به تجاوز زد، حتی در اثنای یکی از این تجاوزها که در جنگ ۱۵۳۶ م(جنگ قورفو) صورت گرفت اقدام به مقابله به مثل با این تجاوز شد و یحیی پاشازاده محمدبیک، قلعهٔ پوژه‌گا واقع در مرز خرواتستان و غازی خسروبیک حاکم بسنه خود و نیز توسط نماینده‌اش مراد و ویووده پاره‌ای از قلاع بسنه و نیز قلعهٔ کیلیس را که در محل صعب‌العبوری قرار داشت به تصرف در آورد.

اقدامات حاکم سمندره به مناسبت نقض پیمان‌صلح از سوی فردیناند

علیرغم مسائلی که گذشت فردیناند با استفاده از غیبت پادشاه که درگیر جنگ قورفو بود نیروی عظیمی مرکب از شانزده هزار پیاده و هشت هزار سواره نظام به فرماندهی یکی از فرماندهان معروفش به نام کاچیانر، اهل قارنی‌یولا به سوی آن دو غازی(خسرو و نماینده‌اش) فرستاد.[۸۶] یحیی پاشازاده محمدبیگ که از این ماجرا آگاه شده بود به احمد بیگ، محافظ آلاجه حصار و خسروبیگ حاکم بسنه فرماندار کیلیس مراد و یوودا خبر فرستاد، در سپاه کاچیانر چهل و نه توپ وجود داشت که هشت عراده آن توپهای بزرگ و سنگین بود که تا پای حصار اوسک که قرار بود محاصره شود آورده بودند، محمدبیگ با نیروی کمکی که به او رسید آنان را (کاچیاتر) یافت و در تنگنا

۸۶.تاریخ پچهوی جلد ۱ صفحهٔ ۲۰۱، تاریخ‌هامر جلد ۵ صفحهٔ ۱۸۸. در تاریخ پچهوی از کاچیانر به نام کاچیانی ذکر شده است و می‌نویسد که نیروهای او مرکب از قوای چک، اتریشی، مجار و خروات(اقوام نواحی صربستان) بوده‌اند.

گذارد. نیروهای مهاجم به سبب آنکه در وضعیت دفاعی قرارگرفتند قدرت حمله به قلعهٔ اوسک را نداشتند. محمدبیک توسعه بخشی از افراد افلاگان، چنیگنه(کولی) و مارتالوس خصم را در تنگنا گذارد و دستور داد تا عرابه‌های توپ، حیوانات بارکش و گاوهای آنان را سرقت کردند. در نتیجه دشمن تقریباً دچار عدم تحرک شد. همچنین آذوقه نیز برایشان نرسید زیرا آقنجی‌ها راهها را از هر سو بسته بودند. هنگام عبور خصم از رودخانه ودکا(ووکا) پل فرو ریخت و توپها در رودخانه فرو رفت. دشمن ضمن حفظ وضعیت دفاعی، آهسته آهسته عقب‌نشینی می‌کرد و در عین حال از سوی قوای آقنجی که منتظر فرصت مناسب بودند دنبال می‌شد. سرانجام قوای دشمن که در صحرای وسیعی محاصره شده بود می‌توان گفت پس از یک جنگ شدید تقریباً به کلی نابود شد و بسیاری از آنان به اسارت در آمدند. محمدبیک، حدود هزارتن از این اسرا را به همراه پسرش ارسلان بیک(ارسلان پاشا که بعدها فرماندار بودین شد) برای پادشاه که در ادرنه به سر می‌برد فرستاد. در ازای خدمات پدر فرمانداری پوژه‌گا به ارسلان‌بیک تفویض شد.[۸۷]

کاچیانر که از این شکست به دشواری توانست جان سالم به در ببرد، به وینه رفت، پادشاه چون از ماجرا آگاه شد دستور داد او را به زندان انداختند. کاچیانر به نحوی موفق شد از زندان بگریزد ولی دستگیر شد و به قتل رسید و سرش را برای فردیناند فرستادند.(آرالیق ۱۵۳۷).

بدینسان فردیناند که قصد استفاده از درگیری جنگ قورفو را داشت. گذشته از آنکه یک نیروی بیست هزارنفری‌اش نابود شد، بخشی نیز از اراضی خود را از دست داد. فردیناند که از این امر دستخوش اضطراب شده بود، یک لهستانی به نام لاچکی را در مقام سفیر به استانبول اعزام داشت[۸۸](۱۵۳۹ میلادی).

۸۷. **تاریخ پچهوی**- جلد ۱ صفحهٔ ۲۰۳. **تاریخ‌هامر** جلد ۵ صفحهٔ ۱۸۸. **تاریخ عالی** بخش آخر (چاپ نشده). واقعهٔ سی‌وپنجم برگ ۴۲ب.

۸۸. لاچکی از افراد ژان زاپولیا بود. زاپولیا پس از آنکه از فردیناند شکست خورد به اردل گریخت، لاچکی لهستانی‌الاصل را به استانبول فرستاد و برای بازیافتن سلطنت از پادشاه عثمانی درخواست کمک کرد. هنگامیکه لاچکی نزد فردیناند در بودین به سر می‌بردگریت‌تی‌که مامور تجدید مرزمجارستان- اتریش بود به قتل رسید و معلوم نشد که این قتل از جانب چه کسی صورت گرفته است. ولی زاپولیا که معتقد شده بود این جنایت از جانب لاچکی صورت گرفته است دستور داد تا او را بازداشت کردند. لاچکی بنا به دستور پادشاه لهستان و خواهش ملکه ایزابلا نجات یافت. زاپولیا را ترک کرد و نزد فردیناند شاه رفت. به این ←

لاچکی پس از آمدن به استانبول برای لکه‌دار کردن حیثیت ارباب قدیمی خود (ژان زاپولیا) اظهارداشت که وی با فردیناند در «گروس وارداین» پیمانی علیه ترک‌ها بسته است و به این ترتیب علیه هر دو حکمران عمل کرد. سلطان سلیمان براثر شنیدن این سخنان، خطاب به لطفی پاشا وزیراعظم گفته بود: «این دوپادشاه، شایستگی آن را ندارند که تاج بر سرداشته باشند، آنها به گفته‌های خود پایبند نیستند، نه از خدابیم دارند و نه از خلق خدا، از نقض پیمانی که به قید سوگندبسته بودند احتراز نکردند».

در اثنای آنکه سفیر سرگرم چنین مذاکراتی بود فردیناند نیز در حال تصرف بعضی از اراضی مربوط به زاپولیا بود. دراین ایام ژان زاپولیا مرده و نوزادی از خود به جای گذارده بود (۱۵۴۰ میلادی) از این روی فردیناند با شتاب، سفیری به استانبول اعزام داشت و بازحکومت مجارستان را خواستار شد و به سفیر دستور داد که از هیچگونه فداکاری در راه جلب نظر لطفی پاشا وزیراعظم، رستم پاشا و مترجم دیوان همایونی یونیس بیگ خودداری نکند.

پس از مرگ زاپولیا فردیناند برای آنکه دیگران را درمقابل عمل انجام شده قراردهد درصدد تصرف بودین برآمد، دستورمحاصره شهر را داد ولی موفق به تصرفش نشد ولی مواضع پشته، ویشه‌گراد ایزن را ضبط کرد، سفیری که ایزابل برای تقاضای کمک به همراه خراج مجارستان به استانبول اعزام شده بود، به حضور پذیرفته شد (اکیم ۱۴۵۰ میلادی). سلطان عثمانی موافقت کرد که تا بزرگ شدن کودک مادرش که ملکه بود نیابت سلطنت را به عهده بگیرد و به ادارهٔ امور بپردازد و برای نجات بودین از محاصره سوکوللی محمدپاشا وزیرسوم را به همراه خسروپاشا بیگلربیگ روملی با نیروی قابل توجهی با شتاب به آن حوالی فرستاد.

ژروم لاچکی فرستادهٔ فردیناند موفق شد با چرب‌زبانی، دل وزیراعظم و سایر وزرا را تا حدودی نرم سازد، ولی وقتی به حضور رسید چون سلطان سلیمان با این بیانات: «مگر تو، به فردیناند نگفتی که مجارستان از آن من است. پس چرا دوباره به اینجا آمده‌ای؟» سفیر را موردخشم و عتاب قرارداد و او را از «اطاق عرض» بیرون کردند.

— ترتیب لاچکی هنگامیکه نزد فردیناند به سر می‌برد درمقام سفیر و نماینده به استانبول رفته بود. این شخص نیز چون گریتّی مردی ماجراجو بود.گریتّی‌ضمن درنظر گرفتن منافع خود به دولت متبوعهٔ خود صادق ماند ولی لاچکی با عوض کردن ارباب، در مورد ژان زاپولیا به افشاگریهایی دست زد.

پس از آنکه وزرا سه ساعت در حضور پادشاه به مذاکره پرداختند تصمیم براعلان جنگ گرفته شد و لاچکی در قصروزیراعظم تحت نظر قرارگرفت. لطفی پاشااجازه داد که سفیر روزهای یکشنبه به کلیسا برود. وزیراعظم به‌او پیشنهاد کرد که چون گریتی به خدمت دولت عثمانی درآید ولی لاچکی نپذیرفت.

در «۲۳» حزیران ۱۵۴۱م. ۲۸صفر ۹۴۸هـ ق شاه شخصاً عازم جنگ شد. چون به بلگراد رسیدند محاصرهٔ بودین برداشته شده و پاشازاده محمدبیک و اولاماپاشا والی بسنه و قاضی خسروبیگ والی پیشی بسنه درگذشته بودند و به ارتش اتریش تحت فرماندهی اوگندورف غلبه شده بود.

بودین مرکز ایالتی می‌شود

سلطان سلیمان که در صحرای قدیمی بودین (نزدیکی بودین) در اردوگاه مستقر شد هدایایی برای شاه خردسال و ملکهٔ مادر فرستاد همچنین شاهزاده بایزید و شاهزاده سلیم که دراین جنگ همراه پدربودند برای شاه خردسال که هنوز یکسال داشت هدیه‌هایی ارسال داشتند. پادشاه برای دیدن شاه خردسال اظهارتمایل کرد. ملکهٔ مادر دچارتردید شد، ولی با توصیهٔ کشیش مارتینوچی تصمیم گرفتند شاه خردسال را که سیگیسموند یا استفان نام داشت به حضور سلطان تقدیم دارند. پادشاه دستورداد تا از کودک که با کالسکه و به اتفاق همراهان و دایه‌اش به حضورسلطان اعزام شده بود توسط سرکرده‌های ملتزمین رکاب و دسته‌های مردم استقبال شد. سلطان کودک را به حضورپذیرفت به اطرافیان شاه خردسال اظهارداشت که بودین را برای اقامت او درنظرگرفته است آنگاه کودک را با دایه و چندلله معتبرش به حرم همایونی فرستاد. هنگامیکه به بزرگان ملتزمین به شاه خردسال غذامی‌دادند، طبق نقشه‌ایکه قبلاً طرح شده بود، ینی‌چری‌ها به صورت دسته‌های پنج تایی و ده تایی به بهانهٔ تماشای قلعه وارد بودین شدند و درهای ورودی قلعه را تحت اختیارگرفتند. توسط جارچی‌ها به مردم اطلاع داده شد اگرچنانکه از ینی‌چری‌ها حسن استقبال کنند و سلاح خود را تسلیم بدارند مال وجان همه درامان خواهد بود و به این ترتیب پیش از غروب آفتاب، بودین با آرامش کامل اشغال شد، ظاهراً به موجب تصمیمات متخذه قراربراین شد که تا زمانی‌که شاه خردسال، بزرگ شود و به سنی برسد که قادر به اداره بودین باشد این شهر در دست دولت عثمانی بماند و براتی نیز دایر براین امر به ملکه داده شد. ایالت ترانسیلوانیا به شاه خردسال داده شده تا با نظارت مارتینوچی و پتروویچ اداره شود و

پس از اندک زمانی ملکه به اتفاق همراهان و کودکش به اردل رفت. به این ترتیب مجارستان به سه تقسیم شد، قسمتی از آن تحت اداره عثمانی‌ها درآمد بخشی در دست فردیناند و قطعه‌ای (اردل) به شاه خردسال اختصاص یافت.

کلیسای سنت ماری (ننه مریم) به مسجدتبدیل شد[۸۹] و سلطان سلیمان در آن نماز جمعه گزارد. سلیمان پاشا بیگلربیگ آناتولی که مجاری‌الاصل بود به سمت والی بودین و خیرالدین افندی در مقام قاضی آن شهر برگزیده شد. شانسولیه وریحی آخرین فرستادهٔ ایزابلا، حاکم مسیحیان شد. براثر چنین اوضاعی که در مجارستان، فردیناند و شارل کن در تلاش افتاده شتاب زده دو فرستاده به بودین اعزام داشتند و طی آن درخواست کردند که به شرط پرداخت یکصدهزار دوکا خراج سالانهٔ مجارستان به آنان واگذارشود و چنانچه این پیشنهاد ردشود خواستارشدند که اراضی‌ای که فردیناند پس از مرگ ژان زاپولیا به تصرف درآورده بود به او داده شود[۹۰] و نیز متعهد شدند که از بابت مجارستان علیاسالانه، چهل هزار فلورین خراج پرداخت کنند. سلطان سلیمان فرستاده‌ها را پذیرفت و تصمیم قطعی خویش را به شرح زیر توسط آنان به اطلاع فردیناند رسانید:

۱- پس دادن کلیه اراضی زاپولیا که توسط فردیناند تصرف شده است.

۲- پرداخت خراج، توسط فردیناند از بابت آن بخش از مجارستان که دراختیار اوست.

پس از بازگشت شاه به استانبول اگرچه فردیناند سفیری نزد او اعزام داشت ولی از سوی سلطان به حضور پذیرفته نشد، فردیناند با یک نیروی هشتاد هزارنفری به قصد تصرف پشته حرکت کرد. بالی پاشا پسر یحیی پاشا بیگلربیگ بودین به دفاع پرداخت[۹۱]

۸۹.در تاریخ هامر آمده است که چون لایوش یکم پادشاه مجارنجات خود را درجنگ صرب صندیقی از حمله ترکان مدیون تصویر ننه مریم (مریم مقدس)ی که برگردن داشت می‌دانست به شکرانه آن دستورساختن کلیسای سنت مریم را داد.

۹۰.این اراضی عبارت بودند از شهرهای گران (استراگون)، والهو، شیکلوش، په چوی (پچ) تاتا ، ویشه گراد و استولویسبنگوگ (استونی بلگراد).

۹۱.نخستین والی بودین مجار سلیمان بیگلر پاشا پس از مدتی تقاضای بازنشستگی کرد و به جای او از سه بیگلربیگ بالی بیگ تعیین شد، بالی پاشا مدتی پس از دفع محاصرهٔ پشته توسط فردیناند، درگذشت وبه جای او برادرش یحیی پاشازاده محمد بیگ که فرماندار سمندره بود تعیین شد. محمدپاشا دو پسر به اسامی درویش وارصلان داشت.

و با رسیدن قوای والی بسنه ونیروهای فرماندار پوژه‌گا مغلوب شد. برای مقابله به مثل امرای مرزی به اراضی فردیناند تجاوز کردند و بعضی از نقاط را اشغال کردند.

سلطان سلیمان که زمستان را درادرنه گذرانیده بود در ۲۳ نیسان ۱۴۵۳ م/۱۸ محرم ۹۵۰ هـ ق شخصاً به مجارستان حرکت کرد. این جنگ سیزدهمین جنگ پادشاه بود، پسرش شاهزاده با یزید نیز به همراهش بود.

طی این جنگ، شهرهای والیو، شیلکوش، پچه‌وی[۹۲]، استراگون تاتا درمجارستان که در دست فردیناند بود ونیز استول ویسنبورگ که محل جلوس ومدفن پادشاهان مجار بود در تواریخ عثمانی به استونی لگراد معروف است- به تصرف عثمانی‌ها درآمده، این شهرها به بیگلربیگ نشین بودین ملحق شد. بعدها یحیی پاشازاده محمد پاشابیگلر بودین برای دومین بار بودین را تصرف کرد و «آقن» (حملهٔ ویژه آقنجی‌ها) شدیدی از سوی حکام مرزی به اسکلاونیا وخرواتستان صورت گرفت.

معاهدهٔ صلح پنجساله

فردیناند که نخست با وجود پیشنهاد شرایط مناسب حاضر به صلح نشده بود به سبب آنکه هر روز بخش مهمی از شهرهای خود را ازدست می‌داد و نیز برادرش شارل کن که دردریا مغلوب خیرالدین بار باروس شده بود هردو باهم پیشنهاد صلح کردند. پس از مذاکرات طولانی به توافقهایی دست یافتند، برحسب آن فردیناند می‌بایست از بابت مناطقی که درمجارستان دردست داشت سالانه سی هزار دوکا خراج پرداخت می‌کرد. درسال ۹۵٤ هـ ق/۱۵٤۷ م شارل کن، پاپ و دول فرانسه و ونیز هم به این پیمان صلح ملحق شدند. مدت پیمان پنج سال بود.[۹۳]

۹۲.نام مجاری پچه‌وی «پچ» ونام آلمانی آنFunfuirchenاست. اسلاوها آن را په‌چوی تلفظ می‌کند اما صحیح‌تر آن است که ابراهیم پاشا صاحب تاریخ، پچه‌وی را په چویی بنامیم ولی به غلط مصطلح پچه‌وی نامیده شده است.

۹۳.در متن معاهدهٔ نامهٔ مندرج در منشئات فریدون بیگ‌بین تاریخ هجری ومیلادی اختلاف وجود دارد. تاریخ تصویب این پیمان از سوی پادشاه، سوم شعبان ۹۵٤ هـ ق است که مطابق است با ۱۸ ایلول ۱۵٤۷ م که درکپیه نامه ۱۵۵٤ ثبت شده است(مراجعه شود به منشئات فریدون بیگ جلد (صفحهٔ ۳٤۱). بعضی از بخشهای معاهده‌نامه که در منشئات آمده چنین است:

«... من که... سلطان سلیمان خان بن، سلطان سلیم خان بن، بایزید خانم، کسانی که این عهدنامهٔ مبارکهٔ ما را نخوانده‌اند و نشنیده‌اند بدانند که، فرندوش (فردیناند.- م.) سلطان رومان‌ها (رومی‌ها) و تابعین او به درگاه باعزت و باعظمت من ایلچی برازنده‌ای فرستاد از باب سعادت مآبمان استدعا وصلح و آشتی کرد. حتی ایلچی اعزامی او معروض داشت که از سوی برادرش (برادر فردیناند) کارلو شاه اسپانیا (شارل کن) نیز وکالت دارد و در ازای پرداخت سالیانه سی هزار سکهٔ مجار از بابت آن بخش از اراضی انقروس که در دست طایفهٔ خراوتستان بود امان شریفم را طلب کرد. از عنایات شاهانه به او وپادشاه

پس از امضای معاهده با فردیناند، حکومت عثمانی سرگرم حوادث حوالی ایران شد و پس از امضای معاهدهٔ اماسیه با شاه طهماسب به سال ۱۵۵۵م، حوادث ناشی از مسئلهٔ اردل (ترانسیلوانیا) و حوادث ناشی از زد و خوردهای مرزی مسئلهٔ مجارستان را مجدداً به میدان آورد.

خلاصهٔ حوادث ترانسیلوانیا

همانطوریکه گذشت سلطان سلیمان پس از تصرف بودین سیگیسموند پسر ژان زاپولیا را تا رسیدن به سن بلوغ به اتفاق مادرش به حکومت ترانسیلوانیا منصوب کرد و اعزام داشت تا تحت نظارت کشیش گریگوارماتینوچی و پتریچ یا پتروویچ به ادارهٔ امور بپردازند. دولت عثمانی به محض اینکه خبر یافت شاه فردیناند به اتفاق کشیش برای تصرف ترانسیلوانیا و اخراج سیگیسموند و مادرش ملکه ایزابلا از در جنگ درآمده است، طبق فرمانی خطاب به سه ملیّت ساکن اردل (مجار، اوسک و ساکسون) دستور داده شد که نسبت به دستگیری پاپ اقدام کرده و مردم جز پتروویچ کسی را به رسمیت نشناسند. کشیش به محض آگاهی از این امر به «وینه» گریخت، والی بودین و فرماندار «ختوان» یحیی پاشازاده ارسلان‌بیگ مأمور کمک به ملکه ایزابّلا شد و سوکوللی محمدپاشا نیز با یک نیروی هشتاد هزار نفری مأمور بیرون راندن قوای اتریش شد که وارد اردل شده بودند (۱۵۵۱م) بر سر اراضی والی‌نشین اردل دو سال مدام جنگ ادامه داشت، در سال ۱۵۵۲م، وزیر قرا احمدپاشا طمشوار را که یکسال پیش سوکوللی نتوانسته بود تصرف بکند، متصرف شد، قوای دشمن در نزدیکی سکه‌دین با بجای گذاردن بیش از ده هزار کشته شکست خوردند. در میان نیروهای دشمن سربازان آلمانی، اتریشی و اسپانیولی وجود داشتند به جزءطمشوار، لیپا یا لیپوه، و نیز ده قلعهٔ مهم در منطقه سولنوق و بنات به تصرف درآمد طمشوار به صورت بیگلربیگ‌نشین

← اسپانیای مشارالیه پنجسال از امان شریفم را احسان کردم به موجب آن مقرر شد که قلاع واستحکاماتی بالفعل توسط عساکر وامرای من به تصرف درآمده است، سلاح وسرباز بگذارند ودهات وباغات وباغچه‌ها ورعایای تابعهٔ این قلاع واستحکامات و بالجمله حدود و سرحدات آن کماکان در تصرف اهل اسلام باقی بماند. از بابت قلاع واستحکاماتی که به تصرف اهل اسلام درنیامده از جمله ولایت انقروس، سالانه سی هزار سکهٔ طلا به خزانهام واصل شود... پادشاه فرانسه و دوک ونیز برای دوستی باآستانهٔ سعادت بخش من ودخول به عهدنامهٔ شریفهٔ من، در این باب ایلچی اعزام داشته بود. اکنون نیز به درگاه سعادت گاهم کس فرستاده کاتب خود پوشته یانوش ماریه (یوستی آرژنتو که همراه با ولتویک فرستادهٔ فردیناند به استانبول آمده بود) نام رابه عتبهٔ عالیهام فرستاده معاهدهٔ همایونی‌ام را قبول کرده...»

درآمد و ادارهٔ امور آن به قاسم پاشا واگذار شد. طی این جنگ، قلعهٔ «ارگی» چهل و پنج روز توسط احمدپاشا به محاصره درآمد ولی تسخیر نشد. خادم علی‌پاشا والی بودین و یحیی پاشازاده ارسلان‌بیگ نیز پاره‌ای نقاط را به تصرف درآوردند. در آگوست سال ۱۵۵۲م یک نیروی چهارهزار نفری دشمن در فولک دستخوش شکست شد و با راهنمایی یک اسیر ترک فولک تسخیر شد.

فردیناند باز خواهان صلح شد و دو نماینده به نامهای فرانسوازای و ورانجی فرستاد و درخواست یک متارکهٔ شش ماهه کرد که مورد پذیرش قرار گرفت، در این ایام سلطان سلیمان عازم جنگ با ایران شد (۲۸ آگوست ۱۵۵۳م). مدت پیمان متارکه با اتریش به پایان رسیده بود، مالوزی سفیر که به وینه رفته بود، درگذشت، بوسبک بازیکی که بجای او سفیر تعیین شده بود به استانبول آمد و به حضور پادشاه که در آماسیه به سر می‌برد رفت (۱۵۵٤م).

فردیناند که در مورد ترانسیلوانیا ادعای حق و حقوق داشت خراج آنجا را برای دولت عثمانی فرستاد، ولی این دولت چنین حقی را به رسمیت نشناخت و سفرای اعزامی را بازگردانید. بوسبک برای اخذ تصمیمات جدید به وینه رفت و سفیر دیگری که قبلاً به همراه مالوزی آمده بود در استانبول ماند و پیمان متارکه که ششماه دیگر تمدید شد.

بوسبک هنگام وداع با پادشاه، اظهار امیدواری کرد که بتواند با پاسخ مساعدی بازگشت کند، سلطان سلیمان نیز پاسخ داده بود که «منهم امیدوارم که این چنین شود.» بوسبک با نامه‌ای که تاریخ حزیران ۱۵۵۵م/ رجب ۹۶۲ هـ ق داشت و در آن عنوان شده بود ترانسیلوانیا مال اتی‌ین (استفان) سیگیسموندزاپولیاست نزد فردیناند رفت. به محض انقضای مدت پیمان متارکه، جنگ در مرزها ادامه یافت، طی این تعرضات، قلعهٔ تاتا که از دست عثمانی‌ها خارج شده بود برای دومین بار به تصرف درآمد و شیشکو که قبلاً به دست عثمانی‌ها افتاده سپس به تصرف طرف متخاصم درآمده بود تخریب شد.

بوسبک سفیر در سال ۱۵۵٦ میلادی بازگشت و نامهٔ پاسخ فردیناند را آورد. ولی براثر مسئلهٔ قلعهٔ سگت دو طرف به توافق نرسیدند. عثمانی‌ها خواستار ترک قلعه سگت به آنها و اطریشی‌ها خواهان بازپس گرفتن قلعهٔ تاتا بودند. بوسبک توسط مراد مترجم این پاسخ قاطع را که « تا زمانیکه سگت را ترک نکنند پیمان صلح بسته نخواهد شد»

از سلطان عثمانی دریافت داشت. ولی بوسبک که سیاستمداری ورزیده بود موفق شد متارکه را هفت سال دیگر تمدید کند. علت اینکه دولت عثمانی متارکه را هفت سال تمدید کرد این بود که در آن ایام به سبب بروز اختلاف بین شاهزاده سلیم و بایزید بیم بروز جنگ داخلی می‌رفت، البته همزمان با آن مذاکرات دربارهٔ صلح نیز همچنان ادامه داشت، سرانجام بوسبک در زمان صدارت سیمزعلی پاشا که پس از رستم پاشا وزیر اعظم شده بود موفق به عقد یک پیمان صلح هشت‌ساله شد. اهمّ مواد این معاهده که در سال ۱۵۶۲م/ ۹۷۰ هـ ق به امضا رسید به شرح زیر بود:

فردیناند تعهد می‌کرد که:

۱- سالانه سی‌هزار دوکای طلا از بابت اراضی مجارستان که در دست داشت به دولت عثمانی بپردازد.

۲- کلاً دست از ترانسیلوانیا بردارد.

۳- توافق با استفان سیگیسموند شاه اردل در مورد مجارستان.

٤- طونه در دست ترکها بماندوفردیناند از ایجادمزاحمت درمورد قلاع موجود در آن سوی طونه خودداری کند.

۵- حل اختلافات مرزی توسط کمیسرهای تعیین‌شده.

٦- کسانیکه قبلاً به هر دو طرف خراج می دادند می‌بایست کماکان این خراج را پرداخت کنند.

عهدنامه در دو نسخهٔ ترکی و لاتین بود. ابراهیم بیک لهستانی‌الاصل عهدنامه را به فرانکفورت برد و به امضای فردیناند که اعلام امپراتوری کرده بود رسانید.[٩٤] مترجم عثمانی پس از شرکت در مراسم تاجگذاری ماکسیمیلین پسر فردیناند که در کاسم ۱۵٦۲م. سلطان رم شده بود به استانبول بازگشت.

دوسال پس از عقد پیمان‌نامه یعنی در ۲۵ تموز سال ۱۵٦٤ م امپراتور فردیناند درگذشت و پسرش ماکسیمیلین به جای او به امپراتوری رسید.[۹۵] از این روی سلطان

٩٤.فردیناند به سبب کناره‌گیری برادر بزرگش شارل کن در سال ۱۵۵٦م به امپراتوری آلمان رسید.

۹۵. فردیناند، حکمران با اراده‌ای بود. وی از خاندان هابسبورگ و پسر فیلیپ زیبا پادشاه کاستیل و برادر کوچک شارل کن بود. فردیناند درسال ۱۵۰۳م متولد شد، در سال ۱۵۲۱م آرشیدوک اتریش شد، درسال ۱۵۲۷م به سلطنت مجارستان و بوهم رسید و درسال ۱۵۳۱م پادشاه رم شد. فردیناند در سال ۱۵۵٦م به امپراتوری رسید و هشت سال بعد یعنی در تموز سال ۱۵٦٤م درگذشت و به جای او پسرش ماکسیمیلین دوم امپراتور شد.

عثمانی یکی از صاحب منصبان دیوان، به نام علی چاووش را برای تبریک جلوس امپراتور فرستاد و ضمن تبریک، پرداخت خراجی را که از دوسال پیش پرداخت نشده بود و نیز تجدید شش سال باقی مانده از مدت معاهده را خواستار شد، در صورتی که این خراج ارسال شده در راه مانده بود و هنوز به استانبول نرسیده بود.

در این ایام اتی‌ین (استفان) سیگیسموند شاه اردل «زتمار» را که متعلق به امپراتوری آلمان بود تصرف کرد و امپراتور آلمان نیز به تلافی طوقای را اشغال کرده بود. این امر موجب تکدر خاطر سلطان عثمانی شد، در این بین سفرایی از سوی آلمان به دربار عثمانی می‌آمدند و هر بار نیز اختلافی پیش می‌آمد سرانجام در اثنایی که دولت عثمانی به سبب تصرف طوقای به بیگلر بیگهای بودین و طمشوار دستور داد تا آنجا را آزاد سازد، نامه‌هایی که از اردل می‌رسید حکایت از جدی بودن اوضاع می‌کرد. در این نامه‌ها آمده بود که اگر پادشاه به یاری نشتابد اردل از دست خواهد رفت (تموز ۱۵۶۵م).

به خاطر این اوضاع «سوکوللی» محمد پاشا که پس از سمیزعلی پاشا صدراعظم شده بود، چرنوویچ سفیر آلمان را فراخواند و نامهٔ سلطان سلیمان را که حاوی موارد زیر بود به او داد. به رسمیت شناختن معاهدهٔ زتمار که قبلاً بین فردیناند و اتی‌ین سیگیسموند منعقد شده بود، واگذاری شهرهای ناکی، بنیه و طوقای به سلطان اردل، عقب‌نشینی قوای امپراتور از ترانسیلوانیا و آزادساختن هدایت چاوش که قبلا در مقام سفیر نزد امپراتور اعزام شده بود.

بادرهم شدن مجدد اوضاع، فعالیت در مرز آغاز شد. امپراتور در عین حال که طرفدار صلح بود، برای جنگ نیز آماده می‌شد. بر اثر خودداری ماکسیمیلین از اعاده طوقای به سلطان اردل دولت عثمانی اعلام جنگ داد، و سلطان عثمانی با وجود بیماری و کهولت به تشویق وزیر اعظم به منظور حمایت حکمران اردل عازم آخرین نبرد خود شد. فردیناند علیرغم معاهدهٔ ۱۵۶۲م که طی آن عثمانی‌ها خواستار واگذاری سگت شده بودند از بازپس دادن سگت خودداری کرده بود قلعهٔ تاتا نیز در دست عثمانی‌ها مانده بود. این بار به محض اعلام جنگ تصمیم بر آن شد که به سوی مجارستان شمالی عزیمت شود، اما یحیی پاشازاده ارسلان پاشا بیگلربیگ بودین برای آنکه قبل از رسیدن پادشاه، موفقیتی به دست بیاورد در صدد تصرف قلعهٔ پالوته برآمد ولی گذشته از آن که موفق نشد و سپرم و تاتا را نیز به چنگ دشمن انداخت که از این

روی اعدام شد.

سلطان سلیمان اوایل مائیس سال ۱۵۶۶م/۹ شوال ۹۷۳ هـ ق) از استانبول حرکت کرد، پرتو پاشا وزیر دوم پیش از حرکت قوای اصلی مأمور شد تا ضمن تصرف گیوله (گوله) و همکاری با سیگیسموند سلطان ترانسیلوانیا و خان کریمه قلاع زتماز و طوقای را که به دست آلمان‌ها افتاده بود باز پس بگیرد.

در صحرای زملین، سیگیسموند زاپولیا به استقبال پادشاه آمد، سلطان به او «پسرم» خطاب کرد و دو روز بعد او را برای پیوستن به پرتوپاشا اعزام داشت.

طبق تصمیم اردو به طرف «اغری» رفت ولی در این میان چون خبر رسید که کنت زرینی حکمران سگتوار پس از شکست‌دادن حکمران شیکلوش او و پسرش را به قتل رسانیده است، لذا از عزیمت به سوی اغری انصراف حاصل شد و اردو به جانب غرب بازگشت، به سوی سگتوار حرکت کردند چنانکه در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم سلطان سلیمان یک شب پیش از فتح قلعه درگذشت و فردای آن روز قلعه سقوط کرد (ایلول ۱۵۶۶م) و در آن بین پرتو پاشا گیوله (گوله) یانوه، لوگوس و بعضی قلاع دیگر را به تصرف درآورده بود.

هوسوتوتی و آلبردوویس[۹۶] در استانبول تحت نظر بودند. پس از بازگشت اردو هوسوتوتی با پاره‌ای شرایط برای عقد پیمان صلح نزد امپراتور اعزام شد. به همین مناسبت دونامه از سوی امپراتور، یکی به سبب تبریک جلوس سلطان مراد دوم و دیگری دایر بر موافقت با عقد پیمان صلح رسید، حکومت دستور توقف جنگهای مرزی را به فرماندهان مرزی صادر کرد.

با سه فرستادهٔ امپراتور یعنی آنتون و رانتیوس، اسقف اغری، کریستوف توفن[۹۷] باخ و آلبردوویس مذاکرات دشواری صورت گرفت، مشکل‌ترین قسمت مذاکرات، مذاکرات مربوط به قلاع مرزی، تقسیم اراضی و نحوه خراج رعایای آن بود.

این مذاکرات پس از چهارده جلسه و پس از هفت ماه خاتمه یافت که دو جلسهٔ آن

۹۶. نام آلبردوویس در پیمان متارکهٔ هشت ساله که قبلاً شرح آن رفت آلیوتوروز قید شد است (منشئات فریدون بیگ جلد ۲ صفحهٔ ۳۲۵).

۹۷. این اسامی در پیمان‌نامهٔ داده شده توسط سلطان سلیم به آلتن زنر اسقف اغری و کریستوفرتوباخ آمده است (منشئات جلد ۲ صفحه ۳۲۵).

در حضور پادشاه بود. سرانجام در ۲۹ شباط سال ۱۵٦۸م/ اوایل رمضان سال ۹۷۵هـ ق[۹۸] یک پیمان قطعی هشت ساله حاوی بیست و پنج ماده بسته شد. به موجب این معاهده:

۱ـامپراتور ماکسیمیلین و برادرانش فردیناند و شارل[۹۹]، اراضی خود را در مجارستان، دالماچیا و خرواستان و اسکلاونیا که به هنگام عقد پیمان صلح در دست دارند همچنان حفظ خواهند کرد،درازای آن از تجاوزبه اراضی و مرزهای دسپوط های ترانسیلوانیا، افلاق و بغدان خودداری خواهند کرد.

۲ـدوحکمران به هیچ وجه به اسقفها جهت اخلال در امر صلح میدان نخواهند داد و بدون تحقیق و بررسی عرایض آنان به اندیشه اختلاف و دشمنی نخواهند افتاد.[۱۰۰]

۳ـاز سوی هر دو طرف معاهده، گروههایی چون راهزنان و حرامیان که قصد برهم زدن آرامش و آسایش را دارند به شدت تأدیب خواهند شد.

٤ـ قلاعی که دراثنای جنگ سگتوار از طرف عثمانی‌ها فتح و تخریب شد به همان حال باقی خواهد ماند و طرفین اقدام به ساختن قلعه جدیدی نخواهند کرد.

۵ـاز حملات فردی (حملات امرای مرزی) که محل آسایش مرزهاست قاطعانه جلوگیری خواهد شد.

٦ـمسائل مورد اختلاف بین دو دولت به ویژه اختلافات ارضی باحضور والیان بودین و مجار حل و فصل خواهد شد و یا حل آن به نمایندگانی که از سوی دودولت تعیین می‌شود واگذار خواهد شد.

۷ـسفرا، کارگذاران سفرا و مأمورین و همراهان آنان نیز چون مأمورین سایر دول، آزاد بوده و در نقاطی که موردنظرشان باشد اقامت خواهند کرد، اگر چنانچه احتمالاً صلح، نقض و دشمنی آغاز شود آنان تحت نظر نبوده و برای بازگشت به کشورشان

۹۸.در آغاز عهدنامه غره رجب ۹۷۵هـ ق و ۱۵۸٦م آمده است. اوایل ماه رمضان بین اول تا دهم این ماه است که مصادف است با ۲۹ شباط یا روزهای نخست ماه مارت.

۹۹.برادران فردیناند عبارت بودند از: فردیناند، کنت تیرول و شارل آرشیدوک اتریش و دولت استیریا.

۱۰۰.این ماده به خاطر آن درعهدنامه گنجانیده شد که سلطان اردل به پشتگرمی عثمانی‌ها اقدام به حمله نکند و به این ترتیب افلاق و بودین نیز در این ماده آورده شد. حکمران اردل برای جلوگیری از تصویب این ماده دوبار به استانبول نماینده فرستاد ولی چون پیمان نامه بسته شده بود لذا سودی نبخشید (تاریخ هامرجلد ٦ صفحه ۲۰۰).

اجازه داده خواهد شد.

۸ـمسئله تحدید مرزها و تقسیم دهات که لاینحل مانده است توسط کمیسیونی که تعیین می‌شود حل و فصل خواهد شد.

۹ـامپراتور هر سال درماه نیار (نیاز یانوآر) توسط یک هیئت نمایندگی سی‌هزار سکه طلای مجار به عنوان خراج[۱۰۱] (در مقابل زمینهایی از مجارستان که در اختیار دارد) خواهد فرستاد.

۱۰ـدر این عهد نامه مراتب دوستی بافرانسه، لهستان و ونیز مورد تائید قرار گرفت.[۱۰۲]

معاهده ۱۵٦۷ م باتمدیدهای هشت ساله، بیست و چهارسال طول کشید و در سال ۱۵۹۲ م نقض شد و بانقض آن، جنگ طولانی با اتریش آغاز شد.

۱۰۱.هامر از آن به نام خراج نام نبرده بلکه آن را به عنوان هدیه ذکر می‌کند درصورتی که در فسخ عهدنامه و فرمانهای عثمانی‌ها از آن با عنوان خراج یادشده است (دفتر مهمه ٢٦ صفحه ۲۸۹ و مهمه شماره ٤٢ صفحه ٤٧).

۱۰۲.منشئات فریدون‌بیک جلد ۲ صفحه ۳٤۲. سفرا طبق دستورات محرمانه که دریافت داشته بودند می‌بایست مانع از شمول این ماده درمورد فرانسه و ونیز شوند ولی موفق به اینکار نشدند.

شجره نامه امپراتوران و پادشاهان هابسبورک
از نیمه دوم قرن پانزدهم تانیمه دوم قرن شانزدهم میلادی

فردریک سوم
۱٤۵۲-۱٤۹۳

ماکسیمیلین اول
۱٤۸۹ -۱۵۱٦

فیلیپ زیبا
آرشیدوک اتریش و پادشاه کاستل

فردیناند
درسال ۱۵۲۱ پرنس اتریش
در سال ۱۵۲۷ شاه مجارستان و بوهم
در سال ۱۵۳۱ پادشاه رم
و از سال ۱۵۵٦ تا ۱۵٦٤ امپراتور آلمان بود

شارل پنجم
پادشاه اسپانیا (از ۱۵۱٦ تا ۱۵۲۰)
و
امپراتورآلمان از ۱۵۲۰ تا ۱۵۵٦

فیلیپ دوم ۱۰۳
۱۵۵٤ تا ۱۵۹۸

فردیناند
کنت تیرول

شارال
آرشیدوک اتریش

ماکسیمیلین دوم
درسال۱۵٦۲پادشامرموازسال
۱۵٦٤ تا ۱۵۷٦ امپراتور آلمان بود.

۱۰۳ فیلپ دوم درسال ۱۵۵٤ م سلطان سیسیل وناپل، درسال ۱۵۵٦ م در پی کناره‌گیری پدرش شاه اسپانیا شد ودرسال ۱۵۰۸ م به سلطنت پرتقال رسید.

فصل ۳۱

وضع خاندان عثمانی و قصرهای عثمانی از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

هرچه که به عظمت دولت عثمانی افزوده می‌شد قصر عثمانی و قصرهای محل سکونت حکمرانان آن نیز به تبعیت و متناسب با آن وسعت می‌یافت و به دبدبه و احتشامش افزوده می‌شد. نخستین قصر عثمانی در بورسه ساخته شده بود که وضعی عاری از تکلف داشت. بعدها نیز در ادرنه قصرهای مجللی ساخته شد. قصری که پس از فتح استانبول به دستور سلطان محمد فاتح در مرکز شهر (بایزید) ساخته شد و بعدها اسکی‌سرای (قصر قدیمی) نام گرفت مورد پسند او قرار نگرفت، درنتیجه قصر جدیدی بر فراز تپه‌ای که بین دریای مرمره و خلیج قرار داشت بنا شد[1].

سلاطین عثمانی در این قصر که با حصار احاطه شده بود اقامت گزیدند و با افزودن منضمات بسیاری آن را تزیین کردند[2]. سلاطین عثمانی گهگاه با سکونت در

۱. در اسناد عثمانی نام نخستین قصر سرای عتیق و یا قصر قدیمی و قصری که بعداً بنا شد «سرای جدید آمره» و یا قصر جدید ذکر شده است. بعدها قصر جدید «توپقاپی‌سرای» نام گرفت.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر درزمینه این سرای مراجعه شود به تشکیلات قصر دولت عثمانی اثر اینجانب و منابع آن.

قصر ادرنه آن را به دست فراموشی سپردند و قصر مزبور تا نیمه اول قرن هیجدهم در مقام الگویی برای قصر استانبول، رونق و موجودیت خود را حفظ کرده بود.

تقسیمات قصر استانبول

قصر استانبول که ابتدا «ینی‌سرای» نام داشت و بعدها توپقاپی‌سرای[۳] نام گرفت مرکب از سه قسمت بود:

۱- آپارتمانهای مخصوص سکونت خانواده شاه.

۲- اندرونی که به حرم همایون معروف بود.

۳- قسمت خدمات که بیرونی نام داشت.

محوطهٔ بین در بیرونی قصر که روبروی مسجد ایاصوفیه قرار داشت و باب همایون نامیده می‌شد و اورتاقاپی (در وسطی) را «بیرینجی‌یر»* می‌خواندند و به حیاطی که بین اورتاقاپی و باب السعاده و یا آق‌آغالارقاپی‌سی واقع شده بود «ایکینجی‌یر» و یا «آلای**میدانی» می‌گفتند، پس از باب السعاده نوبت داخلی‌ترین قسمت قصر یعنی ««اوچونجی‌یر» می‌رسید که همان اندرون و یا حرم همایون بود. مکانی که امور دولتی در آن حل‌وفصل می‌شد و نیز محل اجتماع هیئت وزرا که ایوان همایون نام داشت، در سمت چپ آلای میدانی واقع در ایکینجی‌یر بود. در این قسمت محل‌هایی برای ثبت و ضبط امور خزانه، دفترخانه و مالیه وجود داشت.

در اولین حیاط قصر یعنی بین باب همایون و اورتاقاپی آپارتمانهای مخصوص کارکنان و کارمندان قصر یعنی «ارکان بیرون» قرار داشت در قسمت اندرون و حرم همایون در رأس همه «عرض اوداسی» و آپارتمان «غرفهٔ سعادت» بود که در عرض اوداسی شاه اعضای دیوان و سفرای خارجی را به حضور می‌پذیرفت و در غرفهٔ سعادت امانات مقدس نگهداری می‌شد. بجز آن آپارتمانهایی برای سکونت خانواده‌های سلطان و واحدهای مسکونی و اتاقهایی نیز برای افراد اندرون اختصاص داده شده بود.

۳. در قسمت سرای برونی قصر برای محافظت آن از خطرات احتمالی که ممکن بود از سوی دریا آنرا تهدید کند توپی کار گذاشته بودند. به دری که مجاور این توپ قرار داشت توپ‌قاپی می‌گفتند، بعداً در این قسمت یک بنای چوبی ساخته شد که توپقاپی‌سرای نام گرفت که بعدها این نام به خود قصر اطلاق شد.

* «یر» به معنی مکان و محل.-م

**. آلای به معنی گروه وجمعیت.- م

در محوطهٔ بین نخستین در بیرونی قصر یعنی باب همایون و دومین در پس از آن یعنی اورتاقاپی دربانهای تحت فرماندهی رئیس تشریفات قصر که «قاپی‌جی‌لار کدخداسی» نام داشت مستقر بودند و از این دو در، محافظت می‌کردند و از در سوم یعنی در ورودی حرم همایون که باب‌العاده نامیده می‌شد «آق‌آغالار» حراست می‌کردند.

غلام بچگان اندرون

«ایچ اوغلان‌لار»

خدمهٔ اندرون یعنی حرم همایون را بعضی از اتباع مسیحی که به آن «دوشیرمه» می‌گفتند و یا جوانانی که در جنگها به اسارت درمی‌آمدند و تربیت می‌یافتند تشکیل می‌داد. این افراد بموجب قانون دوشیرمه از کودکان و نوجوانان هشت تا هیجده ساله تأمین می‌شدند، نخست در کاخ‌های خارج از اندرون چون «غلطه‌سرایی»، «ابراهیم پاشاسرایی» و کاخی که مدتی اسکندر چلبی[4] سرایی نام داشت و نیز قصر ادرنه تحت تعلیم و تربیت قرار می‌گرفتند و پس از فراگیری آداب و رسوم اسلام و ترک باتوجه به نیاز اندرون و نیز باتوجه به سوابق خدمتی در اتاقهای کوچک و بزرگ ینی‌سرای به خدمت گمارده می‌شدند و باز در این اتاق‌ها هم به تحصیل مشغول می‌شدند و پس از فراگرفتن آداب و قوانین قصر باتوجه به استعداد و لیاقتشان به خدمت در یکی از اتاقهای «سفرلی اودا»، «کیلراودا» و «خزینه‌اودا» گمارده می‌شدند[5] و خدمات و وظایف مربوط به این اتاقها را انجام می‌دادند. پس از اتاقهای مزبور نوبت ممتازترین «اتاق‌ها» یعنی خاص اودا می‌رسید، برگزیده‌ترین افراد باسابقهٔ اتاق خزانه و کیلر (انبار آذوقه) در صورت وجود محل خالی به خاص اودا اعزام می‌شدند و یا در خارج از قصر در تشکیلات سواره نظام قاپی قولی به خدمت گمارده می‌شدند. این افراد خواه آنانی که در کاخهای خارج از قصر شاهی چون ادرنه، گالاتا ابراهیم پاشا و اسکندر چلبی بودند و خواه آنانی که در «اتاق»های بزرگ یا کوچک و نیز اتاقهای کیلر و خزانه

۴. اسکندر چلبی سرایی در سمت باقرکوی امروزی که نام قدیمی آن ماکری خوره یا ماکری‌کوی بود قرار داشت که در سال ۱۱۰۹ هـ ق/۱۶۹۷م در زمینی که این قصر قرار داشت «باروت‌خانه» ساخته شد (زبدةالوقایع، برگ ۳۵۱ب)، گالاتاسرایی در محلی بود که امروزه دبیرستان گالاتاسرای ساخته شده است.

۵.واحد «سفرلی اوداسی» هنوز در تاریخی که این جلد کتاب محتوی وقایع آن است ایجاد نشده بود ولی ما برای اینکه تربیت درجه‌بندی این واحدها را به هم نزنیم اقدام به ذکر آن کردیم.

بودند چون به سن معینی می‌رسیدند مطلقاً از ادامه خدمتشان در قصر جلوگیری می‌شد و طبق روالی که «چیکما» نامیده می‌شد به سواره نظام قاپی‌قولی اعزام می‌شدند و بسته به درجات اتاقهایی که قبلاً در آن خدمت می‌کردند برایشان مقرری تعیین می‌شد.

اتاقهای اندرون

در اندرون همایون به ترتیب اهمیت از پایین به بالا «کوچوک اودا*» و «بیوک اودا**» سفرلی اودا، کیلراودا، خزینه اودا و خاص اودا وجود داشت. غلام بچگان داخلی «کوچوک اودا» و «بیوک اودا» مسلمان بودند و با فرهنگ ترک تربیت می‌یافتند همراه با فراگیری قرآن کریم، زبان ترکی، فارسی و عربی نیز یاد می‌گرفتند و حرکات ورزشی نیز چون کشتی، پرش، دو، شمشیربازی، کمان‌گیری و گرززنی به آنان آموخته می‌شد. از آنجایی که غلام بچگان دو اتاق نامبرده بر روی تن‌پوش‌های خویش لباسی به نام «دولا»، می‌پوشیدند به آنان نام «دولا مالی» داده بودند. هر دو اتاق از نظر اهمیت در یک ردیف قرار داشتند و از بین غلام بچه‌های مشغول خدمت در این «اتاق»ها آنهایی که شایستگی خدمت در مقامات بالاتری را داشتند چون نوبتشان فرا می‌رسید به خدمت در واحدهای سفرلی، کیلر و خزینه اعزام شدند و باقی نیز در جریان «چیکما» در دسته‌های سواره نظام قاپی قولی به خدمت گرفته می‌شدند. غلام بچگان «سفرلی کوگوشی» (واحد سفرلی) که در سال ۱۰۴۵ هـ ق/۱۶۳۵م در زمان سلطان مراد چهارم تأسیس شده بود ابتدا البسه پادشاه و ساکنین اندرون را می‌شستند، بعدها پس از گسترش تشکیلات این واحد نوجوانان خواننده، نوازنده، کمانگیر، پهلوان، سلمانی و دلاک نیز تربیت شدند. «سرای کدخداسی» ارشد این واحد بود و هرصنفی نیز سرکرده‌ای چون چاماشیرجی‌باشی (سر رختشوی) و «سازنده‌باشی» (سر نوازنده) و جز آن داشت.

کیلر کوگوشی از نظر مرتبه برتر از سفرلی بود و سرکردهٔ آن یعنی «کیلرجی‌باشی» غذای شاه را شخصاً به حضورش می‌گذاشت. غلام بچگان داخلی کیلر نان، گوشت، میوه، شیرینی، شربت و دیگر خوردنیها و نوشیدنی‌های شخص پادشاه و

* . اتاق کوچک

** . اتاق بزرگ

نیز حرم همایون را آماده می‌کردند و شمع اتاقهای قصر و مسجد قصر را تأمین و از آنها محافظت می‌کردند. در خزانهٔ اندرون بجز مسکوکات طلا و نقره، گوهر، الماس، پوستهای گرانبها شال، پارچه‌های گرانقیمت و اشیای قیمتی مرصع و جواهراتشان و غیره یافت می‌شد.

خاص اودا بالای اتاق خزانه بود و افرادی که بیش از همه به پادشاه نزدیک بودند در آن خدمت می‌کردند. گروه اصلی معروف به «اندرون آغالاری» در این اتاق* انجام وظیفه می‌کردند. عالیرتبه‌ترین مأمورین این اتاق به ترتیب «خاص اوداباشی» سلاحدار، چوخه‌دار و رکابدار بودند. ابواب جمعی خاص اودا چهل نفر بودند که در صورت وجود محل خالی باسابقه‌ترین فرد خزینه اوداسی به آنجا منتقل می‌شد. اگر دو محل خالی وجود داشت فرد دوم از بین افراد باسابقهٔ کیلراوداسی که در نوبت ترفیع بودند انتخاب می‌شد و در صورتی که سه جای خالی وجود داشت باسابقه‌ترین فرد واحد سفرلی به آنجا انتقال می‌یافت.

وظیفهٔ اصلی افراد خاص اودا نظافت و جاروب کردن دایرهٔ «غرفه شریف» و نیز سوزانیدن عود در شب و پاشیدن گلاب، تمیز کردن و براق کردن اشیاء فلزی چون شمعدان و میله پنجره‌ها و خدماتی از این قبیل بود، که آن‌را به نوبت انجام می‌دادند.

از بین مامورین خاص اودا، خاص اوداباشی هنگام برگزاری مراسم لباس شاه‌را بر تن او می‌پوشانید وپس از ختم مراسم لباس از تن او در می‌آورد وباز طی مراسم سلاحدار سوار بر اسب شمشیر شاه را بر شانه راست خود حمل می‌کرد وچوخه‌دار پالتوی شاه را داشت وبین مردم سکه پخش می‌کرد ورکابدار چکمه‌های شاه را بر پای او می‌کرد. بعدها وظیفه چکمه پوشانیدن به‌کس دیگری محول شد ورکابدار هنگامی‌که شاه آهنگ سوار شدن بر اسب را داشت رکاب اسب او را می‌گرفت.

آق خادم آغالاری**

محافظت از در معروف به‌باب السعاده قصر عثمانی به‌عهده«آغا»خادم سفید پوست بود که«آق‌آغالار»نامیده می‌شوند. در قرن پانزدهم وتا قریب به‌اواخر قرن شانزده

---

*.واژه اتاق شاید به خوانندگان یک چهاردیواری محدود مسکونی را القا کند ولی در این متن، درواقع به معنی یک واحد خدماتی و تشکیلاتی‌ست.ـم.

**. «آغا»هم به‌معنی سرکرده وهم به‌معنی مخنث است.ـم.

عالیرتبه‌ترین ومتنفذترین«آغا» یا سرکرده کاخ عثمانی«باب السعاده آغاسی»یا«قاپی آغاسی»بود. خدمهٔ سفید پوست تحت فرماندهی قاپی آغاسی از این در قصر محافظت می‌کردند. تعداد این خدمه بالغ بر سی تن بود. پس از قاپی آغاسی از نظر اهمیت نوبت سرای آغاسی وسرای کدخداسی می‌رسید.

قرا خادم آغالاری

این افراد در آن قسمت از قصر که زنها سکونت داشتند انجام وظیفه می‌کردند. به‌عالیرتبه‌ترین آمر این خدمهٔ سیاه پوست دار السعاده آغاسی یا قزلار آغاسی می‌گفتند. قزلار آغاسی با ابواب جمعی خود تا اواخر قرن شانزده تابع قاپی آغاسی بودند. چون این افراد در قسمت مربوط به‌زنان قصر خدمت می‌کردند از اینروی به‌آنان حرم آغالاری نیز می‌گفتند.

ارکان بیرونی قصر:

ارکان بیرونی قصر به‌موظفین غیر نظامی اطلاق می‌شد که به‌خدمت بیرونی قصر مشغول بودند ومرکب بودند از صف‌علما چون معلم شاه، حکیم باشی، جراح باشی، چشم پزشک، منجم باشی وامام جماعت(هنگام اقامهٔ نماز سلطان) ونیز شهر امینی(امین شهر)، مطبع‌امینی ضرابخانه امینی وآرپا امینی. این افراد بهیچوجه از دوشیرمه انتخاب نمی‌شدند وناگزیر از اقامت یا خفتن در قصر نبودند بلکه در خارج از قصر اقامتگاههایی برای خود داشتند.

از این عده وظیفهٔ معلم شاه، حکیم‌باشی وجراح باشی با توجه به‌عنوانشان واضح ومشخص است منتهی حکیم‌باشی‌ها بجز وظایف محوله در قصر وظایفی نیز خارج از قصر به‌عهده داشتند. عزل ونصب جراح وپزشک وداروساز کلیه بیمارستانهای قلمرو عثمانی، کنترل وبررسی کار پزشکان آزاد کشور در هر مسلک ومذهبی که بودند با حکیم باشی بود، حکیم باشی در صورت ایجاب از آنان آزمون نیز به‌عمل می‌آورد. در بین پزشکان دربار، پزشک یهودی نیز وجود داشت.[۷]

منجم‌باشی‌ها ساعات سعد ومناسب را برای جلوس پادشاه، عزیمت به‌جنگ،

٦. برای کسب معلومات بیشتر مراجعه شود به:تشکیلات دربار دولت عثمانی

۷. بجز حکیم یعقوب که در اواسط قرن پانزده میزیست یاسف خامون وپسرش موشه‌خامون از جمله پزشکان دربار با یزید ثانی وسلطان سلیم بودند.(رجوع شود به‌ترک‌ها ویهودی‌ها صفحه ۱۳۰و ۱۳۱ اثر پروفسور آورام گالانتی.

حرکت ناوگان وسپردن مهر بهوزیر اعظم و.......انتخاب می‌کردند. این قبیل اقدامات در ساعات سعدی که آنان تعیین می‌کردند صورت می‌گرفت.

اما م جماعت نماز شاه(خنکار* امامی) پیشنماز شاه بود، شهر امینی ضمن رسیدگی به‌امور تعمیرات واحداث ساختمان در قصر حقوق کارکنان قصر را می‌پرداخت ودر صورت لزوم پاره‌ای از خریدهای قصر را انجام می‌داد ووکیل هزینه‌های دربار را به‌عهده داشت. مطبخ امینی«اجناس مورد نیاز آشپزخانه قصر ونیز نیازهای انبار آذوقه را تامین می‌کرد. برای آشپزخانهٔ قصر همه ساله از روملی، آناطولی، جزایر دریای مدیترانه، مصر، افلاق وبغدان مقدار معینی جنس حمل می‌شد. ضرابخانه امینی(امین ضرابخانه)، مدیر دایره‌ای بود که در داخل قصر استانبول در آن سکه ضرب می‌شد. آرپا امینی هم غذای چارپایان داخل قصر را که اسطبل آمره نام داشت ونیز علوفهٔ اسبان سفر او بعضی از رجال را تأمین می‌کرد. همهٔ این امین‌ها برای ادارهٔ امور مربوط به‌وظایفشان اداره وابواب جمعی داشتند.

سایر ارکان«بیرونی»

بجز ارکان«بیرونی» که در سطور پیشین به‌آن اشاره شد برای خدمات خارج از«اندرونی» قصر، شخصیت‌هایی چون«امیر علم»، قاپی چی‌لار، کدخداسی، چاووش باشی، امرا خورباشی وبستانچی باشی نیز به‌خدمات بیرونی قصر سرگرم بودند. امیر علم از بیرق‌های سلطنتی نگهداری می‌کرد وچون کسانی به‌مقام استانداری، بیگلربیگی، وزارت، والی‌گری می‌رسیدند، او توق‌ها وبیرق‌هایی را که می‌بایست از جانب دولت به‌آنان اهدا می‌شد تحویلشان می‌داد. قاپی‌چی‌لار کدخداسی فرمانده دربانانی بود که از باب همایون واورتاقاپی محافظت می‌کردند. او با عصای سیمینی که در دست داشت تشریفات مربوط به‌دیوان همایون را انجام می‌داد.

در اوایل دورهٔ عثمانی چاووش باشی رئیس تشریفات و مباشر دیوان همایونی بود وسرپرست چاووش‌های دیوان همایون بود که در حقیقت وظیفه پلیس مخفی ومخابر حکومت را به‌عهده داشتند. چاووش‌باشی در روزهای تشکیل دیوان در حالی‌که عصای نقره‌ای در دست داشت به‌اتفاق«قاپی‌چی لار کدخداسی»به‌امور تشریفاتی می‌پرداخت ضمناً وظایف مربوط به‌دادگستری یعنی امور مربوط به‌توقیف افراد وزندان با او بود.

امراخور یا میرآخور سرپرست مهترانی بود که به‌آخورهای سلطان ومقامات قصر

* لقب سلاطین عثمانی.م.

که خود تشکیلات مفصلی داشت رسیدگی می‌کردند وبستان جی‌باشی سر کرده بستان‌جی‌ها وقایق رانان پادشاه وارکان قصر بود که خواه در داخل قصر وخواه در خارج از قصر خدمت می‌کردند. هنگامی که سلطان با قایق آهنگ عزیمت به‌محلی را داشت بستان جی‌باشی، سلطان قایق را در دست می‌گرفت. به‌موجب قانون چون کسی را به‌مقام بستان جی‌باشی تعیین می‌کردند پس از پوشانیدن پوستین چماقی از خیزران به‌دستش می‌دادند.

شخصیت پادشاهان عثمانی در اواسط قرن پانزده تا اواسط قرن شانزدهم- شاهزاده‌ها

شخصیت سلطان محمد فاتح

محمد دوم پس از فتح استانبول در نحوهٔ اداره امور دولت که از زمان اجدادش مرسوم بود نوآوری‌هایی کرد ودر «قانون آل‌عثمان» که به دستور او تدوین یافت موادی در مورد نحوه ادارهٔ امور کشور پیش‌بینی کرد وموادی چون ادارهٔ امور دیوان تحت ریاست خود او، لغو رسم صرف غذا با وزرا تاسیس اتاق عرض (عرض اوداسی) برای به‌حضور پذیرفتن وزرا از آن جمله بود. تازمان حکمرانی محمدفاتح یک پست «قاضی عسکر»*ی وجود داشت ولی به‌دستور او دولت عثمانی دارای دو قاضی عسکر شد، قاضی عسکر روملی وقاضی عسکر آناطولی.

پاره‌ای نوآوری‌ها در مورد اراضی و«تیمار» نیز در زمان او به‌وجود آمد. سلطان محمد فاتح حکمران بزرگی بود صاحب عزم واراده، بحثهای آزاد علمی را دوست می‌داشت واز ارباب علم ودانش حمایت می‌کرد. چند زبان می‌دانست وشاعر بود. در شعر «عونی» تخلص می‌کرد. زمانی باخطرات بزرگی مواجه بود که در عین حال در سه جبهه یعنی درآناطولی، روملی ودریا نیز ناگزیر از جنگیدن بود ولی باطرح واجرای نقشه‌های آگاهانه وعملکردهای خونسردانه برمشکلات فایق آمده بود. نقشه‌هایی را که در سرداشت وآهنگ اجرای آنرا می‌کرد باکسی درمیان نمی‌گذاشت وپس از آمادگی لازم بسرعت وارد عمل می‌شد، از اینروی دشمنانش هرگز درنمی‌یافتند که چگونه عمل خواهد کرد. از رفتاری که نسبت به بعضی از علما ودنائتی که در حق استادش سنان

* عالیترین مقام قضائی در تشکیلات عثمانی.م.

پاشا[۸] مرتکب شد می‌توان دریافت که دمدمی مزاج وتنگ حوصله بود.

شخصیت سلطان بایزید دوم

رنگ چهره بایزید دوم پسر فاتح زرد مایل به سبزه بود.

هرچند از نظر معلومات از پدر برتر بود ولی چون او آزادمنش نبود باآنکه درزمان وی استانبول به‌صورت مرکز علمی جهان اسلام درآمد ولی به‌خاطر وجود علمای متعصبی که باوی طرز تفکر مشترک داشتند، باب مناظرهٔ آزادی که درزمان پدرش گشوده بود در دوران حکومت وی بسته شد. در زمان بایزید آثار بسیاری به رشته تحریر درآمد. وی در تحصیل پسرانش همّ به سزایی کرد. سلطان بایزید که ایام جوانی را به عیاشی سپری کرده بود مدتی پس از رسیدن به حکومت بویژه در دهساله پایانی حیاتش به عبادت دل سپرد وادارهٔ امور مملکت را به وزرایش سپرد. آثاری را که تقدیمش می‌شد به دقت می‌خواندوضمن حمایت از علما برای آنان مقرری معینی تعیین می‌کرد، خصلتاً فردی فداکار وقدرشناس بود.

شخصیت سلطان سلیم یکم.

سلطان سلیم به داشتن عزم واراده، خشونت وعصبانیت وفعال وپرجنب وجوش بودن شهرت داشت. وی نخست درباره کاری که می‌بایست انجام می‌داد بسیار می‌اندیشید وپس از گرفتن تصمیم قطعی آنرا به مرحلهٔ عمل درمی‌آورد وهرگز تاب تحمل کوچکترین اعتراض از جانب کسی در مقابل تصمیماتش را نداشت. سخنان منطقی را می‌پذیرفت. در کلیه کارهای دولت بابرنامه عمل می‌کرد. اشعار فارسی نغزی دارد. اوقات زندگی خصوصی‌اش بیشتر با مطالعه سپری می‌شد وعینک می‌زد. در مسائل مربوط به لشگرکشی واستراتژی صاحب ذکابود. در جریان محاصرهٔ «ردانیه» باقوایی که تحت فرماندهی خود او بود از پشت به سپاه ممالیک حمله برد وبه پیروزی دست یافت.

۸. عالی مورخ پس از ذکر عملکرد خشونت آمیز سلطان محمد فاتح در حق استاد خود سنان پاشا می‌نویسد– این عمل دلالت برنهایت تلون مزاج پادشاه دارد. (نسخه چاپ نشده، صفحه ۱۱۵) که در واقع نوشته‌های شقایق نعمانیه واسناد تاریخی موید این مسئله است.

شخصیت سلطان سلیمان قانونی

دربیست وشش‌سالگی حکمران شد وبا استفاده از وجود رجال تجربه دیدهٔ دوران پدرش باوضع قوانین جدید خواه به تشکیلات قوای ایالتی وخواه به کانون قاپی قولی نظم ونظامی بنیادی بخشید. قوی اراده بود وقدر شناس، صاحبان استعداد را می‌یافت وآنان را تحت حمایت خویش می‌گرفت. کم گوی بود ولی قاطعنامه سخن می‌گفت واز گفتهٔ خویش برنمی‌گشت. چون پدرش خشن وعصبی نبود وبسیار جدی وباوقار بود. شهرتش بیشتر به‌خاطر شرکت در بیش از سیزده جنگ ووضع قوانین است.

دوران سلطنت قانونی درخشان‌ترین عصر عثمانی از نظر روابط خارجی است. سلطان سلیمان قانونی منظومه‌هایی باتخلص «محبی» دارد که حدود یک دیوان شعر می‌شود. بعدها دیوانش توسط یکی از نوه‌هایش به‌نام عادله سلطان یعنی دختر سلطان محمد دوم به‌چاپ رسید: این بیت مشهور از سلطان سلیمان است:

اگر دولتی چون سلامتی درجهان نبود
در جهان هیچ نعمتی بالاتر از دولت نبود

شاهزاده‌گان عثمانی

چنانچه در جلد اول کتاب ذکر شد شاهزادگان عثمانی والی مناطق مهم و شهرستانهایی بودند که از دست امیرنشینان آناطولی خارج شده بود و این شیوه از زمان سلطان محمد فاتح تا اواخر قرن شانزدهم مرسوم بود.

سلطان محمد فاتح قبل از مرگ به قانون نامه‌ای‌که به‌دستورش تدوین شده بود ماده‌ای افزود مبنی براینکه وقتی یکی از شاهزادگان عثمانی به سلطنت می‌رسد برای حفظ «نظام عالم» می‌تواند برادرانش را به قتل برساند وبدین ترتیب به رسمی که تا آن تاریخ عملی می‌شد صورت قانونی بخشید.

هنگام مرگ فاتح دو پسرش زنده بودند، بایزید والی اماسیه و «جم» والی قرامان. والی قرامان قبل از «جم سلطان» شاهزاده مصطفی بود که بلافاصله پس از مرگش، «جم» که در آن هنگام والی قسطمونیه بود به قونیه منتقل شد. و سرانجام «جم» که برای بدست آوردن سلطنت با برادرش به مجادله برخاسته بود برایمان روشن است.

سلطان بایزید دوم هشت پسر به اسامی ، عبداله، شهنشاه، عالمشاه، قورقود، احمد، محمود، محمد و سلیم داشت. که هر یک از آنان والی محلی بودند حتی نوه‌هایش هم والی محل‌های کوچکتری بودند. در زمان حیات بایزید سه پسرش

قورقود، احمد و سلیم به ترتیب والی مانیسه، اماسیه و طرابزون بودند. همان طوری که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم، سلیم والی، طرابزون سلطنت را از دست پدرش گرفت و برادرانش را سرکوب کرد.

سلیمان پسر یاووز سلطان سلیم، بدون رقیب به سلطنت رسید. پسرانش محمد، مصطفی، بایزید و سلیم در ایالت‌هایی از آناطولی والی بودند.

شاهزاده محمد والی مانیسه به مرگ طبیعی مرد. شاهزاده مصطفی را که بزرگتر از همه بود به اتهام اقدام علیه پدرش در «قرامان ارگلی‌سی» خفه کردند. شاهزاده بایزید والی قرامان به سبب درگیری و رقابت با برادرش سلیم از سوی پدر عاصی اعلام شد، به ایران پناه برد و در آنجا خفه‌اش کردند و سرانجام تخت سلطنت عثمانی پس از پدرش نصیب «ساری سلطان سلیم» شد و جهانگیر پسر سوگلی سلطان سلیمان نزد پدر ماند و در حلب درگذشت.

فصل ۳۲

وزیر اعظمها از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

در ترتیب به صدارت رسیدن وزیر اعظمهای این یک قرن موارد تکراری و اضافی بین «حدیقةالوزرا» و دیگر جداول منتشر شده در مورد وزیر اعظمها به چشم خورد، از این روی ذیلاً پس از اشاره به نخستین بار انتصاب هر وزیر اعظم شرح حال مختصرش نیز خواهد آمد و در شرح دومین و یا سومین بار وزارتشان تنها به تاریخ انتصابشان بسنده می‌شود.

خلیل پاشا:

«چندرلی‌زاده» نخستین صدراعظم سلطان محمد فاتح بود که از زمان مراد دوم به مدت بیست و پنجسال این سمت را حفظ کرده بود. وی به دنبال فتح استانبول نخست زندانی شد و سپس اعدام گردید. چون در جلد اول کتاب و نیز در بخشهای آغازین همین جلد از او بحث شده است لذا ضرورتی به تکرارش نیست.

اسحاق پاشا (نخستین بار)

به شهادت وقفیه خودش و نیز به موجب **وقفیه** مورخ ۸۶۱ هـ ق فاتح درایوب و باز وقفیه فاتح در ادرنه فاتح در ادرنه (تاریخ ۸۶۷ هـ ق) نام پدرش ابراهیم است. از پرورش

یافتگان اندرون است و در زمان سلطان مراد دوم از خزانه‌داری به وزارت رسید.۱ هنگام درگذشت مراد دوم وزیر سوم دیوان بود.* به مقام بیگلربیگی رسید و در اثنای فتح استانبول بیگلربیگ آناطولی بود. در «تاریخ سلطان محمدخان ثانی» اثر کریتوولوس آمده است که او در پی فتح استامبول ۸۵۷هـ ق(۱٤۵۳م) به جای خلیل پاشا وزیر اعظم شد.** امّا در مورد وزیر اعظم شدن او خواه بطور موقت و خواه جز آن مدرک و سندی در دست نیست.

باتوجه به مندرجات تاریخ‌های عثمانی در مورد دوسال بلاتصدی ماندن پست وزیر اعظمی بنظر می‌رسد که اسحق پاشا به وکالت پست صدراعظمی را به عهده داشت که در سال ۸۵۹ هـ ق/۱٤۵۵م پست خود را به محمود پاشا واگذاشت.

اسحاق پاشا در سال ۸۷۵هـ ق/۱٤۷۰م برای بار دوم به جای روم محمدپاشا و در سال ۸۸٦هـ ق ۱٤۸۱م برای سومین بار به جای قرامانی محمدپاشا وزیر اعظم شد. در سال ۸۸۸هـ ق/۱٤۹۲م که برای آخرین بار وزیر اعظم شد معزول گردید و در مقام تنبیه به استان سونیک اعزام شد و چندسال بعد یعنی در سال ۸۹۲هـ ق/۱٤۸۷***م در آنجا درگذشت. از او مدرسه‌ای در اینه‌گول، مسجد جامعی در استانبول و عمارت و بناهای خیریه در محله‌ایکه به نام اوست به یادگار مانده است. در وقفیه‌اش که اواخر تاریخ جمادی‌الاول سال ۸۹۲ هـ ق را دارد نام پدرش ابراهیم قید شده است.

محمود پاشا (نخستین بار)

کریتوولوس، فرانجس، هالر و یورگا اورا رومی‌الاصل می‌دانند****

به نوشته گریتوولوس که در آن زمان زنده بود محمود پاشا از طرف پدر و مادر منسوب به یکی از خانواده‌های معتبر روم بود. به نوشته همین مورخ جد پدری او،

۱.آرشیو توپقاپی‌سرای. شماره ۸۱۸٤. عریضه به بایزید دوم.

*.هنگام درگذشت مراد دوم دیوان سه وزیر به اسامی خلیل، ساروجه و اسحق پاشا داشت «ابن کمال ص ۱۹»

**.تاریخ سلطان محمدخان ثانی. کریتوولوس ص ۹۲ و ٤۸.

***. از شعر سنگ گورش که ماده تاریخ وفات او است چنین برمی‌آید که در سال ۸۹۲ هـ ق/۱٤۸۷ درگذشته است: کان تاریخ شما نمائة ثم تسعین بعده اثنان

****.در تاریخ صفحه ۱۲ سیاسی ترک یونان (Turkocraecia) که به سال ۱۵۸٤ میلادی در شهر «بال» به چاپ رسید. آمده است که محمود پاشا از طرف مادر به نوۀ یوگارینی منسوب است که در صربستان بود و از اعضای یکی از خاندان‌های بزرگ بیزانس است «ولادیمیر میرمیراوغلی. مدارک مربوط به دوران سلطان محمد ثانی* و **تاریخ دولت عثمانی** اثر یورگا جلد ۲ فصل ۸ ص ۹۳

فلانزوپینوس نام داشت، که یکی از امرای یونان بود و در بیزانس پس از امپراطور مقام قیصری داشت (صفحه ۱۹۲) و به نوشته هال کوندیل هم که در آن زمان حیات داشت، پدر محمود میخائیل نام داشت و مادرش اهل صربستان بود. وی محل تولدش را کروشه واچ یعنی آلاجه حصار قید کرده است. به نظر یورگاهم محل تولد محمود پاشا آلاجه حصار بوده است. پاره‌ای منابع او را اهل بشناک (بسنه) یا صربستان و یا از نژاد اسلاود دانسته‌اند ولی نظریه هال کوندیل که پدرش را رومی و مادرش را صربی دانسته محتمل‌تر است.

به نوشته کتب تاریخ محمود پاشا در خردسالی هنگام عزیمت از نووبردو (ینی‌داغ) به سمندره از سوی جنگجویان مرزی به اسارت درمی‌آید. او را به ادرنه می‌فرستند بعدها یکی از امرا، بنام محمد آغا او را خریداری می‌کند و به تحصیل او همت می‌گمارد و سپس تقدیم سلطان مراد دوم می‌کند که به خدمت پسرش محمد ثانی درمی‌آید. وی هنگام فتح استانبول بیگلربیگ آناطولی بود. وی پس از کشته‌شدن قراجه‌پاشا بیگلربیگ روملی و در اثنای محاصره بلگراد، به این سمت گمارده شد (تاریخ اوروج بیگ صفحه ۷۲). اگر نوشته کریتوولوس مقرون به صحت باشد. پس از اسحاق پاشا یعنی در سال ۱۴۵۵ م ی/۸۵۹ هـ ق برای نخستین‌بار به وزارت اعظمی منسوب شده است.[۲]

در سال ۸۷۲ هـ ق ۱۴۶۷م معزول شد (به نوشته این کمال، به جای محمود پاشا، کمال پاشا به وزارت رسید. صفحه ۲۹۳) والی گلیبولی و کاپیتان نیروی دریایی شد. وی در سال (۱۴۷۲م‌ی/ ۸۷۷ هـ ق برای دومین بار به مقام وزارت اعظمی منصوب شد که پس از مرگ خاص مراد پاشا که چون خود او رومی بود سمت بیگلربیگی رومی نیز به این مقام افزوده شد. به دنبال شکایت از ستمگریهای نصوح بیگ‌والی آلبانی

۲. تاریخ انتصاب محمود پاشا به وزارت اعظمی دقیقاً روشن نیست دیده می‌شود که وی پس از شهادت دایی قراجه پاشا در محاصره بلگراد بیگلربیگ روملی می‌شود. به نظر هال کوندیل وی در سال ۱۴۵۸م نیز بیگلربیگ روملی بود. با توجه به این نوشته‌ها، وزارت اعظمی او پس از این تاریخ‌ها باید باشد. به نوشته تاریخهای ترک دو سال پس از چند رلی‌زاده وزیر اعظم شده است که مقارن، سال ۱۴۵۵م است. هامر نیز همین موضوع را تکرار می‌کند. عالی می‌نویسد که وی در نخستین جنگ صربستان به سبب خدماتش در تصرف اوستروویتزا (سیلیوری حصار) به مقام وزارت می‌رسد. با توجه به این نوشته‌ها تخمین قریب به یقین است که بپذیریم وی در سال ۱۴۵۵ میلادی به مقام وزارت اعظمی رسیده است. حاجی حسن‌زاده تاریخ به وزارت (وزارت اعظمی) رسیدن محمود پاشا را ۸۶۰هـ ق برابر ۱۴۵۵ میلادی قید کرده است «منشئات تاجی‌زاده صفحه ۵۴»ـ با توجه به نام منشئات قاعدتاً باید نام نویسندهٔ تاجی حسن‌زاده باشد که در متن ترکی «حاجی حسن‌زاده نوشته است. محتملاً غلط چاپی‌ست چون کتاب غلط‌نامه نداشت و نسخه دیگری نیز در دسترس نبود توضیحاً ذکر شد.م)

(۱٤۷۳م/ ۸۷۸ هـ ق) که گفته می‌شد از سوی محمود پاشا حمایت می‌شود معزول شد و در «خاص‌کوی» که‌وقفیه‌هایی داشت اقامت گزید. پس از وفات شاهزاده مصطفی، محمود پاشا برای عرض تسلیت به استانبول رفت و با سعایت دشمنانش که از وزیر اعظم شدن مجدد او بیمناک شده بودند عنوان کردند که براثر تجاوز شاهزاده مصطفی به همسر محمود پاشا بین آن‌دو اختلاف بود و محمود پاشا او را مسموم کرده است. به دستور شاه پانزده روز در «یدی‌کوله‌سه» زندانی شد و روز شانزدهم اعدام گردید (اواخر سال ٤۷٤ میلادی)وی مردی عالم و صاحب فضیلت و دولتمردی نیک و با تدبیر و وزیری موفق بود. از صاحبان علم و فضیلت حمایت می‌کرد. آثار بسیاری به نامش تدوین شده است. دو دیوان شعر دارد و در شعر «عدنی» تخلص می‌کرد. در استانبول محله و بازاری به نام اوست و مسجد، عمارت، مکتب، مدرسه و حمامی از او به جای مانده است. آرامگاهش در مقبره‌ای روبروی محراب مسجدش قرار دارد. وی، داماد زغنوس پاشا بود. از محمود پاشا، هم در آناطولی و هم در روملی مسجد، مدرسه، کاروانسرا(خان) و مساجد جامع به جای مانده است. بنایی که در سال ۱٤۵۹م/ ۸٦۳ هـ ق به دستور او ساخته شد و به بزازخانه شهرت داشت محل توزیع «صوف» آنکارا بود[۳] که در وقفنامه اواسط صفر ۸۷۸ هـ ق/ سال ۱٤۷۳م امضای قاضی عسکر اوزنوززاده علی‌بن یوسف[٤] دیده می‌شود.

بیوگرافی مفصلی از او توسط شهاب‌الدین تکین داغ درانسیکلوپدی اسلامی آمده است. انوری دستورنامه خود را که در ذی‌الحجه ۸٦۹ هـ ق بپایان رسانیده بود به محمود پاشا تقدیم داشت.

روم محمد پاشا

اصلاً رومی است. هنگام بازگشت از جنگ قرامان بود که محمود پاشا بادسایس او در افیون قره‌حصار عزل شد و به جایش همین روم محمد پاشا به وزیر اعظمی منصوب گردید (٤٦۷م‌ی/ ۸۷۲هـ ق)[۵].

۳. استانبول وقفیه‌لری دفتری (دفتر اوقاف استانبول) شماره ۲۵۱. از دفاتر اسناد موجود در آرشیو نخست‌وزیری

٤. آنقوری دماوخدیو نامور (آن خدیو نامور در آنکارا) یاپتی بیربز از خانه معتبر (ساخت یک بزازخانه معتبر) م. دستورنامه انوری. صفحه ۱۰۷

۵. به نوشته ابن کمال سلطان محمد فاتح دربازگشت از جنگ با اسکندربیک (۱٤٦۵ م/۸۷۰ هـ ق) روم محمد پاشا را به وزارت برمی‌گزیند و می‌افزاید که روم محمد پاشا از جمله نوجوانان رومی بود که ضمن فتح استانبول به اسارت درآمده بودند.

روم محمد پاشا مامور تصرف کلیه اراضی قرامانیان شد و دراین رهگذر ستم بسیار درحق مردم رواداشت. وی درسال ۱۴۷۰م/۸۷۶هـ ق به توصیهٔ محمد چلبی قرامانی از مقام خود عزل شد و به قتل رسید[۶] و به جای او اسحاق پاشا وزیر اعظم شد. از روم محمدپاشا دراسکودار، مسجد جامع، عمارت و مدرسه به جای مانده است. خود او نیز درهمانجا مدفون است. عاشق پاشازاده که آن دوره را بخوبی درک کرده بود می‌نویسد محمدپاشا برای جلوگیری از اسکان ترکان انتقال یافتهٔ آناطولی دراستانبول تازه فتح شده تلاش بسیاری کرده بود.

اسحاق پاشا: (دومین بار)

درسال ۱۴۷۰ میلادی /۸۷۵هـ ق بدنبال عزل و قتل روم محمد پاشا برای دومین بار، وزیر اعظم شد و درسال ۱۴۷۲م/۸۷۷هـ ق به سبب عزیمت به جنگ با آق‌قویونلوها مقام خود را به محمود پاشا ترک گفت.

محمود پاشا: (دومین بار)

بادومین کناره‌گیری اسحاق پاشا درسال ۱۴۷۲م برای دومین بار وزیر اعظم شد و درسال ۱۴۷۴م/۸۷۸هـ ق معزول شد.

گدیک احمد پاشا

از فرماندهان باارزشی بود که درزمان سلطان محمد فاتح درسایهٔ موقعیت‌هایش کسب شهرت کرد. باآنکه ملیت و نیز مشاغل نوع اولیه‌اش به طور صریح مشخص نیست ولی به نوشتهٔ یکی از مورخین ایتالیایی، ملیت صرب داشته است. مورخین هم نوشته‌اند که از دو شیرمه‌های آلبانی بوده است. او از پرورش یافتگان تشکیلات ینی‌چری بود که این سابقه به موجب قوانین ینی‌چری در «قوانین ینی‌چری‌یان» و علم حال ینی‌چری» ثبت شده است. درانقراض امیرنشین قرامان، اشغال کامل «علاشیه» و «ایچل»، درجنگ طرابزون و نبرد بااوزون حسن و نیز درتصرف قلاع «کفه»، «آزاق» و «منکوب» همت بنسیار و خدمات ارزنده‌ای از خود نشان داد و درسال ۱۴۸۰م، فتوحاتی را درایتالیای شمالی آغاز کرد که بامرگ سلطان محمد ثانی این اقدامات عقیم ماند.

به دنبال عزل محمود پاشا به سال ۱۴۷۴م/۸۷۸هـ ق از مقام وزارت اعظمی- گدیک احمد پاشا به جای او به وزارت رسید. وی درسال ۱۴۷۶م/۸۸۲هـ ق مامور جنگ

۶. تاریخ ابن کمال، ، جلد ۷ صفحه ۲۷۹

با آلبانی شد ولی به سبب سرباز زدن از عزیمت به این ماموریت معزول و در «روملی حصاری» زندانی شد و خضربیگ اوغلی هوجاستان پاشا جای او را گرفت. گدیک احمد پاشا بعداً از زندان آزاد شد و به سمت والی به ایالت سلانیک و به دنبال آن به آولونیه اعزام شد. هنگام اقامت درآولونیه به منظور پیاده شدن در به سواحل ایتالیا از سوی پادشاه به استانبول دعوت شد، به استانبول رفت[۷] و باناوگان مستقر در گلیبولی مامور جنگ با ایتالیا شد و به سبب جلوس بایزید بازگشت.

گدیک احمدپاشا درزمان بایزید دوم به طرفداری از شاهزاده جم درمظان اتهام قرار گرفت و سرانجام درمجلس عشرتی که باحضور پادشاه درقصر ادرنه ترتیب داده شده بود، خفتان سیاه که علامت مرگ بود برتنش پوشانیدند و اعدامش کردند. (هجدم آرالیق سال ۱٤۸۲م/شوال سال ۸۸۷هـ ق)[۸].

فرمانده‌ای جسور و ارزشمند ولی عنود بود و سرکش و همین خصلت سبب فلاکتش شد.

گدیک احمد پاشا داماد اسحاق پاشا بود و وقفنامه‌ای به تاریخ ۸۷۹هـ ق دارد.

هوجاسنان پاشا:

پسر نخستین قاضی استانبول بود که درسال ۸٤٤هـ ق ۱٤٤۰م درادرنه به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات، مدرس یکی از مدارس ادرنه شد و سپس به مدرسی مدرسه دارالحدیث رسید.

سلطان محمد فاتح که سنان پاشا را به وزارت منصوب کرده بود او را به سمت معلمی خویش برگزید و سپس او را به جای گدیک احمدپاشا که درسال ۱٤۷۹م/۸۸۱هـ ق معزول و محبوس شده بود به وزارت اعظمی انتخاب کرد. سنان پاشا درسال ۸۸۲هـ ق/۱٤۷۷م براثر واقعه‌ای که بدرستی روشن نیست معزول شد و به سمت قاضی سیلیوری حصار از استانبول دورش کردند. مدت وزیر اعظمی او تقریباً یکسال بود.

پس از مرگ فاتح، سنان پاشا بازگشت و مجدداً به وزارت رسید و به گلیبولی اعزام شد و درسال ۱٤۸٦م/۸۹۱هـ ق درگذشت. سنان پاشا عالمی بلندپایه و متفکری بزرگ

۷. تاریخ بهشتی، صفحه ۱۳۳ و ۱۳٤

۸. درمجلس عشرت بایزید ازوزرایی که حضور داشتند می‌پرسد، چیست مجازات کسی که کفران نعمت کند. وزرا پاسخ می‌دهند «مرگ است» و بایزید درحالی که گدیک احمد پاشا را نشان می‌داد گفته بود «آن منافق همین شخص است.» تاریخ عالی، صفحه ۱٦۲

بود. اثر شیوایی دارد به نام تفرعات یا مناجات که از شاهکارهای زبان ترکی است. آرامگاهش به روایتی درگلیبولی و به روایتی در ایوب، جوار مقبرهٔ ایوب است.

قرامانلی محمد پاشا*

آخرین وزیر اعظم سلطان محمد فاتح بود.

وی از نسل مولانا جلال‌الدین است. پدرش عارف چلبی نام داشت.[۱۳] از صنف علما بود، مدتی به مدرسی پرداخت و سپس «نشانجی**» شد. به وزارت رسید و در سال ۱۴۷۷م/۸۸۲ هـ ق به جای سنان پاشا وزیراعظم شد.

قرامانی محمد پاشا از طرفداران شاهزاده جم والی قرامان بود که به هنگام مرگ سلطان محمد فاتح طی شورش بین چری‌های طرفدار بایزید به قتل رسید(۱۴۸۰م/ ۸۸۶ هـ ق). وزیری عالم و ارزشمند بود . در زمان سلطان محمد فاتح هنگام صدارت او بود که «قانون‌نامهٔ آل‌عثمان» تدوین شد.

وی بسیاری از وقفیه‌ها و بعضی از املاک را به تیماری(تیول) تبدیل کرد و به عواید آن مالیات بست.[۹] بنای مسجد جامع معروف به نشانجی جامعی(مسجد جامع نشانجی.م.) واقع در قم قاپی از اوست که خود نیز در آن مدفون است. پس از مرگش پسرش علی چلبی متولی وقفیه‌اش شد، بجزعلی چلبی فرزندان دیگری نیز داشت. همسر محمدپاشا دختر امیرعلائیه بود.[۱۰] قرامانی محمدپاشا، شاعر بود و اشعاری با تخلص«نشانی» دارد، این بیت از اوست:

ای نشانی، گر اعتبار حضرت سلطان نبود
در قصربحر زمان چنین درشاهواری وجود می‌داشت؟

اسحاق پاشا: (سومین بار)

وی به دنبال قتل قرامانی محمدپاشا، در سال ۱۴۸۱ میلادی برای سومین بار وزیراعظم شد و در سال ۱۴۹۲م/۸۸۸هـ ق معزول و بازنشسته شد و او را به سلانیک

*. محمد پاشای قرامانی
۱۳.دفتر ثبت وقفیه استانبول، شماره ۲۵۱ صفحه ۲۵۲، آرشیو نخست‌وزیری.
**.دبیری که فرامین شاهان عثمانی راطغری(مهر) می‌کرد. م.
۹.عاشق پاشازاده. صفحه ۱۹۲
۱۰.عاشق پاشازاده، صفحه ۱۹۲.

فرستادند.

داوود پاشا

از دوشیرمه‌های آلبانی است. در دربار تربیت یافت و به مقام بیگلربیگی آناطولی و روملی رسید. بعد وزیر شد و در سال ۱۴۸۳م/۸۸۸هـ ق، به جای اسحاق پاشا مقام وزیراعظمی را به خود اختصاص داد و مدت چهارده سال دراین سمت باقی ماند- در سال ۱۴۹۶ و ۹۰۳/هـ ق بازنشسته شد و با مقرری سه هزار آقچه در سال در ملک خود واقع در «دیم توقه» اقامت گزید. وفاتش به سال ۱۴۹۹م /۹۰۵هـ ق رخ داد. در استانبول از او مسجد، مدرسه، عمارت و مکتب به جای مانده و به نام او محله‌ای نیز وجود دارد. با بررسی متون تاریخی می‌توان دریافت که وزیری موفق و مدیری خوب بوده است. ثروت بسیاری از خود به جای گذارده بود.

هرسک‌زاده احمد پاشا

احمد پاشا، دوک سنت سایه و پسر استفان[۱۱] ورکشیش کساریچ متوفی به سال ۱۴۶۶ م/۸۷۰ هـ ق و برادر اولریخ یا اولتریچ دوک «هرسک» است. وی در سال ۱۴۵۴ میلادی /۸۶۳هـ ق بدنیا آمد. این شخص در کودکی هنگامیکه منطقه «هرسک» تحت نفوذ عثمانی‌ها درآمد بعنوان گروگان به دربار عثمانی اعزام شد، با آداب و رسوم ترک تربیت یافت و نام احمد و شهرت هرسک‌زاده بخودگرفت.

هرسک‌زاده درجنگ اشقودره به سمت «میرعالم» به همراه سلطان فاتح شرکت داشت. وی در زمان فاتح ضمن احراز این سمت بعدها به مقام بیگلر بیگی و وزارت رسید. در زمان سلطان بایزید دوم و سلطان سلیم پنج بار وزیر اعظم شد. وی نخستین بار در سال ۹۳۰ هـ ق ۴۹۸ به جای داوود پاشا وزیراعظم شد[۱۲]، در سال ۱۴۹۸

۱۱.استفان کساریچ چهارپسرداشت، به اسامی ولادیسلاو ولادکواستفان و دیگری همین شخصی موردنظربود که پس از رفتن به دربارعثمانی احمد نام یافت. سلطان محمد فاتح در فرمان مورخ ۲۴ ایلول ۱۴۷۴م ارسالی به امیر و نیز تقسیم ارثیه احمد هرسکوویچ و برادرش ولادکورا که در دو بروونیک بود خواستار شده بود و عنوان کرده بود که به همین منظور شخصی به اسم ابراهیم را اعزام داشته است (نشریه انستیتواستانبول، شماره ۱ صفحه ۵۹).

۱۲.با توجه به یکی از فرامین صادره توسط هرسک‌زاده که تاریخ محرم سال ۹۰۴ هـ ق را دارد، معلوم می‌شود که وی در این تاریخ وزیراعظم بوده است بنابراین برخلاف نوشتهٔ حدیقةالوزرا باید تاریخ انفصال وی یکسال پس از تاریخ مذکور باشد.

م/۹۰٤ هـ ق معزول [۱۳] شد و سپس با عنوان«کاتپان پاشا» و والی گلیبولی به آن ناحیه اعزام شد- در سال ۱۵۰۳م/۹۰۹ هـ ق برای دومین بار به جای خادم علی پاشا به وزارت اعظمی رسید. و در (۹۱۲ هـ ق/۱۵۰٦م)عزل شد و باز به سمت کاتپان پاشایی تعیین شد و به جای او برای دومین بار خادم علی پاشا وزیراعظم شد.

با کشته شدن خادم علی پاشاه درجنگ با «شاهقلی»، هرسک‌زاده احمد پاشا در سال ۱۵۱۱م- /۹۱۷هـ ق برای سومین بار به وزارت رسید ولی در همانسال ناگزیر از ترک این سمت به قوجا مصطفی پاشا شد. برای شاه روشن شده بود که وی در اثنای فعالیت شاهزاده احمد برای سلطنت با شاهزاده مکاتبه دارد. او در آخرین نامهٔ ارسالی به شاهزاده نوشته بود:

«چون از این پس حق تعالی نعمت حکومت را به سلطان سلیم خان عنایت فرموده است، لذا چاره‌ای نیست جز اینکه در حال از این مدعا دست بردارد.[۱٤] (آرشیو توپقاپی سرای، شماره ۷۹۹۳).

در سال ۱۵۸۲م /۹۱۸ هـ ق در پی اعدام قوجا مصطفی پاشا که به دنبال جلوس یا ووزسلطان سلیم صورت گرفت برای چهارمین بار وزیراعظم شد. پس از بازگشت از جنگ چالدران در رمضان سال ۱۵۱٤م/۹۲۰ هـ ق عزل شد و به جایش دوکاکین اوغلی احمدپاشا به وزارت رسید. در سال ۱۵۱۵م در نخستین انفصال خادم سنان پاشا از وزارت اعظمی هرسک‌زاده برای پنجمین بار وزیراعظم شد. وی این آخرین بار وزیر اعظمی را علیرغم تمایل خود به اصرار یاووزپذیرفت.

احمد پاشا در روز ۲۳ ربیع‌الاول سال ۹۲۲ هـ ق/۱۵۱٦م به سبب حوادثی که در مرز شرقی رخ داده بود پس ازآنکه ازدست شاه کتک خورد معزول شد و در یدی کولی زندانی گشت ولی همان روز با خواهش خادم سنان پاشا که برای دومین بار وزیراعظم شده بود به اتفاق پیری پاشا مورد عفو قرارگرفت. آخرین دوران وزیراعظمی او قریب

۱۳.بایزید تا به سلطنت رسید، مادرش گلبهارخاتون در نامه‌ای که برای پسرش فرستاد نوشته بود: «برزبانها افتاده است که ینی‌چری‌ها پسر هرسک را قبول ندارند...» (آرشیو توپقاپی، شماره ۷۹۹۳).

۱٤.مشخص شده بود که در اثنای فعالیت شاهزاده احمد برای کسب مقام سلطنت‌او با شاهزاده مکاتبه دارد. ولی به دنبال جلوس سلیم به شاهزاده نوشته بود چون از این پس حق تعالی نعمت حکومت را به سلطان سلیم خان عنایت فرموده است لذا چاره‌ای نیست جزاینکه درحال دست از این مدعا بردارد (آرشیو توپقاپی سرای شماره ۷۹۹۳).

هفت ماه طول کشید. وی پس از این حادثه درجنگ مصر شرکت کرد و درحالی که قبل از شاه با تعدادی از لشکریان درحال بازگشت بود درقزل چول از ییلاقات ایالت ذوالقدر درگذشت(۹۲٤هـ ق/۱۵۱۸م) وی از دولتمردان باتجربه و ارزشمند بود[۱۵]. هرسک‌زاده دختر بایزید دوم را به زنی گرفته بود.

ابراهیم پاشا: (چندرلی زاده)

وی کوچکترین پسر چندرلی‌زاده خلیل پاشاست. پدرش به دنبال فتح استانبول اعدام شده بود. در سال ۱٤۲۹م /۸۳۳ هـ ق به دنیا آمد و در خانوادهٔ اهل علم تربیت یافت. در سال ۱٤۵۳م/۸۵۵ هـ ق قاضی ادرنه شده، در سال ۱٤٦۵م/۸٦۹هـ ق به مقام قاضی عسکری رسید، در سال ۸۷۷هـ ق و یا اندکی بعد از آن سال یعنی در سال ۱٤۷٤م/۸۷۸هـ ق[۱٦] به وزارت رسید و با حفظ این مقام به سمت للهٔ شاهزاده بایزید والی اماسیه برگزیده شد. ولی(قبل از سال ۸۸٤هـ ق) به استانبول احضار شد و فناری‌زاده احمدبیک به جای او للهٔ شاهزاده بایزید شد.

ابراهیم پاشا در دوران بایزید دوم در حالی که قاضی عسکر آناطولی بود به مقام قاضی عسکری روملی رسید(۱٤۸۵م/۸۹۰هـ ق)، در سال۱٤۸٦م/۸۹۱هـ ق سومین وزیر دیوان و یکسال بعد دومین وزیر دیوان شد. مقام دومین وزیر را داشت که در محرم ۹۰٤ هـ ق/۱٤۹۸ م به جای هرسک‌زاده احمد پاشا وزیر اعظم شد و در سال ۹۰۵ هـ ق/۱٤۰۹ م درجنگ اینه بختی در اردوگاه درگذشت، پسرش به ازنیق منتقل شد و درکنار پدرش به خاک سپرده شد. همهٔ مورخین متفق‌القولند که وی مردی بود صاحب علم و فضیلت، خوش‌خوی، جوانمرد، خیّر و مدبر. مسجدی که درتاریخ ۱٤۷٤م/۸۸۳هـ ق به دستور او در بالا دست اوزون چارشی روی تپه مرجان ساخته شده و مدرسه و مکتب و همچنین حمامی که در سراج خانه بود و هنگام کشیدن جاده تخریب شد از آثار خیریه به جا ماندهٔ اوست. در ازنیق، مسجد جامع و در قسطمونیه مدرسه‌ای او به جای مانده است. وقفنامه‌اش تاریخ سال ۸۹۹ هـ ق/۱٤۹۳م) را دارد که

۱۵. برای کسب اطلاعات بیشتر در باره پنجمین بار به وزارت رسیدنش و نیز عزل او مراجعه شود به روزنامهٔ حیدرچلبی منشآت فریدون بیگ جلدیک).

۱٦. زیرا ابراهیم پاشا در شوال سال ۸۷۷ مطابق با مائیس سال ۱٤۷۳ میلادی بهنگام جنگ سلطان فاتح با اوزون حسن، للهٔ شاهزاده بایزید والی مانیسه بود.

امضای قاضی عسکر محمدابن ابن الحاج حسن را دارد.[۱۷]
نوادههایش تا عصر حاضر حیات داشتند.

مسیح پاشا:

به نوشتهٔ بعضی از مورخین خارجی و نیز به نوشتهٔ «هامر» به نقل از آن منابع و همچنین یورگا اصلاً از اهالی بیزانس و منسوب به خاندان پالهئولوق بوده است. وی نخست به مقام بیگلربیگی و وزارت رسید و در ذیحجه سال ٨٨٤ هـ ق آرالیق ١٤٧٩ م مأمور تصرف جزیرهٔرودس شد، ولی ناموفق برگشت و به سمت والی گلیبول و فرمانده نیروی دریایی به آن منطقه اعزام شد و بعدها در زمرهٔ وزرای دیوان درآمد و با مرگ چندرلیزاده ابراهیم پاشا وزیر اعظم شد. در سال ٩٠٧ هـ ق/١٥٠١ م بر اثر اصابت صاعقه به انبار باروت گالاتا حریقی در آن قلعه رخ داد و هنگامیکه مسیح پاشا در خاموش کردن حریق شرکت داشت به اتفاق قاضی گالاتا از یک بلندی به پایین سقوط کرد. در این حادثه هردو پای او شکست و درنتیجه پس از چندی درگذشت.[۱۸] مسیح پاشا ارباب علم و معرفت را دوست میداشت (تاریخ بهشتی- صفحه ١٩٧)

خادمعلیپاشا

از صنف آق خادم و از اهالی روستای «دروز گومتوای سرای بسنه» بود. پدرش «رادوشین» نام داشت. در شرح حال منتشر شده از سوی پروفسور طیب اوکیچ آمده است که پدر علیپاشا، رادوشین نام داشت. نام پدر رادوشین «ووچنیا» و نام پدر او نیز «اوستویا»ست (مرحوم نجاتی لوقال ارمیانی) از بین دو شیرمهها انتخاب شد و در واحد «آقخادم»ها پرورش یافت. در رأس مشاغل مهم ازجمله بیگلربیگی قرامان و مدتی در فرماندهی نیروهای سمندره و اشقودره بود. همچنین در اثنای جنگ با لشکر ممالیک و جنگ موره، منشاء خدمات ارزندهای شد. در سال ١٤٨٨ م/٨٩٣ هـ ق از بیگلربیگی

١٧. از دفتر ثبت آرشیو نخستوزیری. دفتر شماره ١٢٥١ صفحه ١٧٤.

١٨. عالی مورخ مینویسد که پس از مرگ مسیح پاشا فناریزاده احمدپاشا به مقام وزیر اعظمی رسید (نسخهٔ چاپنشده- جلد یک صفحه ٣١٤) و در هیچ منبع دیگری مطلبی که مؤید آن باشد دیده نمیشود. در تاریخ بهشتی آمده است که: «پس از مسیح پاشا قرار بود یعقوب پاشا وزیر اعظم شود ولی به سبب اختلال مشاعری که به او دست داده بود، مصلحت وزارتش دیده نشد و باز احمدپاشا (هرسکزاده) را به دولت دعوت کردند، از سیلیوری به آستانهٔ سعادت عودت کرد و به رتق و فتق امور پرداخت». (صفحه١٩٧).

روملی به وزارت ارتقا یافت و در سال ۹۰۷ هـ ق/۱۵۰۱م به جای مسیح پاشا برای نخستین بار وزیر اعظم شد. وی در سال ۱۵۰٦ م/۹۱۳ هـ ق به جای هرسک‌زاده احمدپاشا برای دومین بار به مقام وزارت اعظمی رسید. در روزنامهٔ حیدر چلبی ضمن بحث از منازلی که سلطان سلیم پس از حرکت از گوک‌چای (بین قیصریه و سیواس) به منظور جنگ با شاه اسماعیل در آن منازل اطراق کرده بود می‌نویسد که مسیح پاشا در محلی به نام گودوک‌خان بین کاروانسرای چبق واسکوفجی به شهادت می‌رسد (نسخهٔ موجود در توپقاپی‌سرای).

وی در جنگ با شاهقلی به قتل رسیده بود. شاهزاده احمد نسبت به علی‌پاشا اعتماد و اطمینان بسیار داشت. در استانبول دو مسجد جامع و نیز مدرسه و عمارت یکی در دیوان یولی و دیگری در فاتح زنجیرلی از او به جای مانده است. جز آن در ادرنه نیز مسجد و خانقاهی از خود به یادگار گذارده است. وقفنامهٔ مورخ محرم سال ۹۱۵ هـ ق/۱۵۰۹ م امضای قاضی عسکر مؤیدزاده عبدالرحمن افندی را دارد[۱۹]. وی کلیسای حوزه را به مسجد تبدیل کرد که به نام «مسجد کاریه» شهرت دارد. قبلاً به مسجد واقع دیوان‌یولی مسجد «صدفچی‌لر» می‌گفتند.

هرسک‌زاده احمدپاشا: (دومین بار)

در سال ۹۰۹ هـ ق/۱۵۰۵م به جای خادم علی‌پاشا برای دومین بار وزیر اعظم شد.

خادم‌علی‌پاشا: (دومین بار)

در سال ۹۱۲ هـ ق/۱۵۰٦م به جای هرسک‌زاده برای دومین بار وزیر اعظم شد.

هرسک‌زاده احمد پاشا: (سومین بار)

با کشته شدن خادم‌علی پاشا در جنگ شاهقلی به سال ۹۱۷هـ ق/۱۵۱۱ م احمدپاشا برای بارسوم وزیر اعظم شد و همان سال نیز سمت خود را به قوجا مصطفی پاشا واگذاشت.

قوجا مصطفی پاشا

اهل اروپا یا بیزانس و از تربیت‌یافتگان دوران بایزید دوم بود. آخرین سمتش در

۱۹. دفتر ثبت شماره ۲۵۱. آرشیو نخست‌وزیری (استانبول وقفلر دفتری. صفحه ۱۴۸).

اندرون «قاپی‌جی‌باشیلیق» بود. به خاطر مسائل مربوط به جم سلطان که از فرانسه به رم منتقل شده بود نزد پاپ اعزام شد. در سال ۱٤۹۸م/۹۰۳ه‍ ق به بیگلر بیگی روملی رسید و در ذی‌الحجه سال ۹۰۳ه‍ ق/۱٤۹۸م وزیر[20] شد. در سال ۱۵۱۱م/۹۱۷ه‍ ق با سومین کناره‌گیری هرسک‌زاده احمدپاشا به سمت وزارت اعظمی منصوب شد.

بهنگام تصدی این سمت بود که یاووزسلطان سلیم به حکومت رسید. قوجامصطفی پاشا درزمان سلطان سلیم نیز همچنان در مقام خود ابقا شد. ولی اقدام به مکاتبه پنهانی با شاهزاده احمد کرد. از طرفی قبل از ماجرای بایزید برای استقبال از شاهزاده احمد در اسکودار اسب فراهم کرده بود که از این روی نیز مورد سوءظن بود. لذا با تائیدشدن ماجرای اخیر شک یاووزسلطان سلیم به یقین مبدل شد. قوجا مصطفی پاشا هنگامی‌که به‌اتفاق پادشاه در بورسه به سر می‌برد اعدام شد (۱۵۱۲م/۹۱۸ه‍ ق). قبرش در پنارباشی روبروی خانقاه بورسه است.[21]

در استانبول محله‌ای به نام قوجامصطفی‌پاشا وجود دارد که در آن محله مسجد، مدرسه، عمارت، مکتب و تکیه‌ای به همین نام هست. وی پس از پایان کار ساختمان مسجد از سلطان بایزید ثانی برای بازدید از بنا دعوت کرده بود. بجز بناهای مزبور در ایوب یک مسجد، در «مین‌جه‌قواسو»ی روملی «عمارت»، و در نورکوب مسجد و مکتب از او به جای مانده است. وقفنامه‌اش امضای قاضی عسکر یا بالیکسرلی محمدبن حاجی‌حسن را به عنوان گواه دارد.[22] قوجا مصطفی پاشا با آنکه وزیر ارزشمندی بود ولی دوران وزیراعظمی او مصادف با دورانی آشفته شد و زندگی خویش را از دست داد و چون به روایتی در مسموم‌کردم جم‌سلطان دست داشت نام نیکی در تاریخ از خود به جای ننهاده است.

۲۰. بطوری که از نوشته‌های دفتر مستقل اداره کل اوقاف برمی‌آید قوجامصطفی پاشا بن‌عبدالصمد در سال ۸۸٦ه‍ ق/٤۸۲م خزانه‌دار باشی، در سال ۸۹۲ه‍ ق/٤۸۷م قاپی جی‌لار کد خداسی، بین سالهای ۸۹۸-۸۹٤ ه‍ ق (۱٤۹۲-۱٤۸۹م) قاپی‌جی‌باشی در سال ۹۰۱ ه‍ ق/۱٤۹۵م فرماندار آولونیا، در سال ۹۰۳ه‍ ق/٤۹۷م فرماندار گلیبولی، در سال ۹۰٤ه‍ ق/۱٤۸۸م بیگلربیگی روملی بود. و در سال ۹۰٦ه‍ ق/۱۵۰۰م مقام وزارت داشته است.

۲۱. «غازی‌زاده» و «گلدسته» وفاتش را در سال ۹۱۹ه‍ ق/۱۵۱۳۵م ذکر کرده‌اند.

۲۲. دفتر ثبت شماره ۲۵۱، صفحه ٦٤٤.آرشیو نخست‌وزیری .

هرسک زاده احمد پاشا:(چهارمین بار)

در سال ۱۵۱۲م/۹۱۸هـ ق در پی قتل قوجا مصطفی پاشا وزیراعظم شد و در سال ۹۲۰هـ ق/۱۵۱٤م پس از بازگشت از جنگ چالدران معزول شد و دوکاکین اوغلی احمدپاشا سمت او را احراز کرد.

دوکاکین اوغلی احمدپاشا

از خاندان دوکاکین‌های[۲۳] آلبانی بود که خدمت عثمانی‌ها را پذیرفت و به اتفاق برادرش محمود بیگ اسلام آورد. احمدپاشا والی ایالت بود که در زمان یاووزسلطان سلیم ارتقای مقام یافت و وزیر دوم شد و پس از بازگشت از جنگ چالدران به جای هرسک‌زاده به مقام وزیراعظمی منصوب شد. (اوایل ذی‌الحجه سال ۹۲۰هـ ق-آرالیق سال ۱۵۱٤م.[۲٤])

هنگامی که سلطان سلیم در اماسیه مشغول گذرانیدن زمستان بود، ینی‌چری‌ها که باخبر شده بودند در بهار مجدداً به جنگ ایران اعزام خواهند شد، در هشتم محرم سال ۹۲۱هـ ق ۲۲ نیسان ۱۵۱۵م به خانهٔ دوکاکین اوغلی و پیری‌پاشا حمله می‌برند و چون فردای آن روز نیز وارد دیوان می‌شوند و به بی‌ادبی‌های خویش ادامه می‌دهند، سلطان سلیم مشکوک می‌شود و به نظرش چنین می‌رسد که این اقدام سازمان‌یافته‌ای باید باشد، لذا مخفیانه دستور تحقیق می‌دهد که درنتیجه آن درمی‌یابد دوکاکین اوغلی در این شورش دست داشته است از این رو، وی را به حضور طلبید و شخصاً با خنجر خویش وزیراعظم را زخمی می‌کند و به آق‌خادم‌هایی که در کنارش بودند دستور می‌دهد سر از تنش جدا می‌کنند و دستور قتل کدخداشیخی حسن را نیز می‌دهد. یکی از علل قتل دوکاکین اوغلی مکاتبهٔ او با علاءالدوله ذوالقدر بود.[۲۵] دوکاکین اوغلی

۲۳. برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع شود به زیرنویس صفحه ۲۳٦ و ۲۳۷ جلد اول همین کتاب.

۲٤. هنگام بازگشت از جنگ ایران، در ده شیخ احمد زاویه‌سی گروهی از سربازان بعضی از خانه‌های روستایی را غارت می‌کنند. سلطان سلیم از این حادثه خشمگین می‌شود و هرسک‌زاده و دوکاکین اوغلی را معزول می‌کند (نهم محرم ۹۲۰هـ ق) و پس از بازگشت به اماسیه در آغاز ذی‌القعده دوکاکین اوغلی را به سمت وزیراعظم تعیین می‌کند. در روزنامه حیدرچلبی چنین آمده است:«...شهر ذی‌القعدهٔ ۹۲۰ دوکاکین‌زاده وزیر اعظم شد و اسکندرپاشا کاتپان گلیبولی وزیر شد...» **منشئات فریدون بیگ** ۱، صفحه ٤۱۲.

۲۵. «... بیستم محرم طایفهٔ ینی‌چری دست به شناعت یازید و شب هنگام به خانهٔ احمدپاشا و پیری‌پاشا حمله برد و فردای آن شب به دیوان رفتند و قیل و قال بسیار مرتکب شدند. در هیجدهم ماه خنکار (لقب ←

احمدپاشا در هیجدهم محرم سال ۹۲۱هـ ق/اواسط مارت ۱۵۱۵م کشته شد و مدت وزیراعظمی‌یش حدود دو ماه و نیم بود.[۲۶]
به جای او مدتی خادم سنان پاشا وزیر اعظم شده بود. دوکاکین اوغلی احمد پاشا در سال ۹۰۹ هجری/۱۵۰۳ م هنگامی که والی آنکارا بود با «سلطان» خانم که نتیجه ازدواج گووی سنان پاشا با دختر بایزید ثانی بود ازدواج کرده بود.

خادم سنان پاشا

از گروه آق خادمهابود. بنابه اسناد دو بروونیک وی منسوب به یکی از خانواده‌های اصیل بسنه شرقی به نام بورووینیچ بود. وی با انتصاب به مقام والی ایالت، قصر را ترک گفت. درصفر سال ۹۲۰ هـ ق/۱۵۱٤م هنگامی که والی بسنه بود، بهنگام عزیمت شاه به جنگ با ایران در ۲۶ صفرماه درمحل مال تپه به جای مصطفی پاشا به بیگلربیگی آناطولي منصوب شد ودرجنگ چالدران شرکت کرد و پس از کشته شدن حسن پاشابیگلر بیگی روملی، به‌این سمت برگزیده شد(رجب سال۹۲۰هـ ق/ایلول۱۵۱٤م).

یاووزسلطان سلیم پس از کشتن دوکاکین اوغلی احمد پاشا، بیگلربیگی روملی را دربهار سال بعد به سوی علاءالدوله اعزام کرد و خود نیز در پی او تا نزدیکیهای مرز ذوالقدر رفت. خادم سنان پاشا پس از شکست دادن علاءالدوله سرش را برید و برای سلطان سلیم فرستاد. درازای این خدمت مقام صدراعظمی که بلاتصدی بود به خادم سنان پاشا که هنوز وزیر دیوان نیز نشده بود واگذار شد.[۲۷]

← سلاطین عثمانی.م.) دوکاکین‌زاده را به خنجر زد و به خادمین دربار دستور داد تا گردنش را زدند. کدخدایش حسن نیز کشته شد، گویا گفته بودند با علاءالدوله اتفاق دارد و از او مکتوب دریافت می‌دارد جز این چیز دیگری به دست نیامده بود...»
روزنامهٔ حیدرچلبی (منشئات فریدون‌بیگ، جلد ۱ صفحه ٤۱۲).

۲۶. رونوشت فرمان صادره به قاضی‌های آناطولی مبنی بر مصادره اموالش در سجل محکمهٔ شرعیه بنابورسه موجود است (سجل شماره ۲٤۲۶آ. صفحه ۳۸۷).

۲۷.فتحنامهٔ «کماخ و ذوالقدریه» که به دستور یاووز سلطان سلیم نوشته شده تاریخ جمادی اول سال ۹۲۱ هـ ق را دارد. در این فتح نامه چنین آمده است: «... در آن هنگام خادم سنان پاشا دام اقباله را که بیگلربیگی روملی بود واینک وزیر اعظم شده است با لشکر ظفر رهبر مرکب از ده هزارنفر گزیده به سوی او اعزام کردم...» به موجب مندرجات این فتحنامه سنان پاشا سرذوالقدر اوغلی را اوایل ماه جمادي‌الاول برای شاه می‌فرستد و دردهۀ اول همان ماه به وزیر اعظمی منصوب می‌شود. به نوشته مورخ عالی وی در ششم جمادي‌الاول وزیر اعظم شده است که باوقایع تاریخی متناسب است. (منشئات فریدون جلد ۱ صفحه ۳۶۲.تاریخ عالی.فتح‌نامه ارسالی به خان کریم). در روزنامه حیدرچلبی تاریخ وزیر اعظمی او دوشنبه ←

خادم سنان پاشا تا اواسط شعبان سال ۹۲۱ هـ ق یعنی حدود سه ماه در این سمت باقی ماند وجای خود را به هرسک‌زاده احمد پاشا که برای پنجمین بار وزیر اعظم می‌شد سپرد. ولی چون عزل خادم سنان پاشا بخاطر برانگیختن خشم یاووز سلطان سلیم واین گونه مسائل نبود همچنان تحت توجه ماند و شاه برای دلجویی سیصدهزار آقچه، یک قبضه شمشیر، دوخلعت ویک پوست سمور به وی بخشید.[۳۸]

یاووز سلطان سلیم که از پیروزی ایرانی‌ها در بعضی از مناطق دیاربکر آزرده خاطر شده بود، پس از کتک زدن وزیر اعظمش هرسک‌زاده، او را زندانی کرد و خادم سنان پاشا را برای دومین بار به وزیر اعظمی برگزید (۲۳ ربیع‌الاول سال ۹۲۲ هـ ق/۱۵۱٦ م). از قرار معلوم خادم سنان پاشا در سوم محرم سال ۹۲۳ هـ ق/۲٦ اوجاق سال ۱۹۱۷ م در جنگ «ردانیه» به دنبال حملهٔ چرکس‌ها به قلب سپاه کشته شد. یاووز سلطان سلیم از مرگ این وزیر صادق وجسور وارزشمند ودرعین حال موفق سخت اندوهگین می‌شود و تاثر خویش را در رابطه با این شهادت ابراز می‌دارد: «به تاج وتخت یوسف دست یافتم ولی از سردار صادق وجسوری چون سنان جداماندم».

هرسک زاده احمد پاشا: (پنجمین بار)

پس از نخستین انفصال خادم پاشا از وزیر اعظمی، هرسک زاده در شعبان سال ۹۲۱ هـ ق/۱۵۱۵ م برای پنجمین بار به آن مقام برگزیده شد و پس از شش ماه و نیم، هفت ماه یعنی مارت ۱۵۱٦ م معزول شد و خادم سنان پاشا برای دومین بار وزیر اعظم شد.

خادم سنان پاشا: (دومین بار)

برای دومین بار در سال ۹۲۲ هـ ق/ ۱۵۱٦ م به جای هرسک زاده وزیر اعظم شد و در سوم محرم سال ۹۲۳ هـ.ق/ ۲٦ اوجاق ۱۵۱۷ م- درجنگ ردانیه کشته شد.

ـــ ششم جمادی اول سال ۹۲۱ هـ ق/۱۸ حزیران ۱۵۱۵ م قید شده است.

۳۸.در فرمان صدراعظمی هرسک‌زاده نوشته شده است: «در پنجم شعبان سیصدهزارپول نقد، یک شمشیر تیز (صاعقموار)، دو خلعت ویک تن پوش از پوست سمور انعام فرستاده شد و سبب تسلیت خاطرش شد...»(روزنامهٔ حیدرچلبی، منشئات فریدون بیگ، جلد ۱ صفحه ٤۱۷).

یونس پاشا

ملیتش نامعلوم است. به روایتی از ینی چری‌ها بود. بنا به نوشته‌ها، درجنگ پاشا قلی (۹۱۷ هـ ق/۱۵۱۱ م)[۲۹] بیگلربیگی آناطولی و سپس بیگلربیگی روملی شد. در ربیع الاول سال ۹۲۲ هجری/ مائیس ۱۵۱۶ میلادی) وزیر قبه* شد و هشت روز پس از کشته شدن خادم سنان پاشا درجنگ ردانیه وزیر اعظم شد. ۱۱ محرم ۹۲۳ هـ ق/ شبات ۱۵۱۷ م یونس پاشاسی و هشت روز پس از انتصابش به این مقام به سمت والی مصر تعیین شد و وقتی معلوم شد که دست به اعمالی چون ارتشاء، طلب پول و مالیات از بادیه نشینان و جمع مال و ثروت با تهدید زنان خانهای چرکس زده است از واگذاری این مقام به او خودداری شد و همچنان در مقام وزیر اعظمی باقی ماند و یکی از امرای چرکس به نام «خیربیگ» که قبلاً نایب السلطنه (بیگلربیگی) حلب بود والی مصر شد و یونس پاشا باز در مقام خود باقی ماند.

هنگام بازگشت سلطان سلیم از مصر یونس پاشا همراه شاه بود. موقع عبور از «بولبیس» ساوه وزیر اعظم درحال صحبت بودند که یونس پاشا سخن نسنجیده‌ای برزبان می‌آورد. شاه درحال عنان اسبش را می‌کشد و می‌ایستد و به فرمانده گارد سلطنتی دستور می‌دهد تا گردنش را بزنند.[۳۰] سلطان سلیم که به خاطر سخن یونس پاشا هنوز از شدت خشمش کاسته نشده بود، سربریده صدراعظمش را سه روز همراه خود داشت تا در «کاتیه» دستور دفنش را داد. شعبان ۹۲۳ هـ ق/ ایلول ۱۵۱۷ م[۳۱].

یونس پاشا به هنگام عزیمت به مصر با پانزده هزار شتر آب آشامیدنی لشکر را تامین کرده بود و سپاهیان ازنظر آب در مضیقه نمانده بودند.

سلطان سلیم بر آن شد که مقام وزیر اعظمی را به وزیر دوم یعنی زینل پاشا محول

۲۹. عالی، کنه‌الاخبار، جلد ۱، نسخهٔ چاپ نشده، صفحه ۲۱۸

*. مکانی بود در دربار در دوران عثمانی که وزرا در آنجا درحضور شاه گردهم می‌آمدند و دربارهٔ مسائل مملکتی به گفتگو می‌نشستند.م.

۳۰. هنگام بازگشت از مصر سلطان سلیم که بایونس پاشا گرم صحبت بود می‌گوید، «مصر را پشت سر گذاشتیم» یونس پاشا آزرده خاطر از عدم انتصابش ولایت مصر و تفویض این مقام به چرکسی به نام خیربیک پاسخ می‌دهد: «بله، اینهمه زحمات کشیده شد، نیمی از سپاه درمیان شن‌ها نابود شد. اگر می‌دانستیم که این چنین مصر را بدست چرکس‌ها خواهید داد، زحمت نمی‌کشیدیم و تا اینجا نمی‌آمدیم.

۳۱. روزنامه حیدرچلبی، منشئات فریدون بیگ، جلد ۱ صفحه ۴۴۰.

کند ولی چون دریافت که شایستگی این مقام را ندارد منصرف شد و پیرپاشا را که از وزارت عزل و محافظ استانبول شده بود احضار کرد و پست وزیر اعظمی را به او داد.

پیرمحمد پاشا[۳۲]

از نوادههای یکی از مدرسین مشهور مدرسه ازنجیرلی کویوی آقسرای قونیه است. پدرش محمد جلال‌الدین بن احمد چلبی از علما بود. جد مادری او مولانا حمزه‌الدین احمد چلبی از علما بود. جد مادری او مولانا حمزه الدین است که در لارنده (قرامان) مدفون است. در اماسیه پرورش یافت، مدتی قاضی بود و بعدها وارد خدمت دولتی شد. درزمان بایزید ثانی دفتر* دار آناطولی حقوق داشت. در سال ۹۱۸ هـ ق این مبلغ با روزانه پنج آقچه اضافه حقوق به بیست ویک آقچه افزایش یافت (دفتر آرشیو توپقاپی ۹۶۲۹).

پیرمحمد چلبی هنگامی که سردفتردار بود (دفتر دار روملی) درجنگ چالدران شرکت کرد. وی روزی بسبب اظهارنظرهایی در یک جلسهٔ مشاوره جنگی توجه سلطان سلیم را به خود جلب می‌کند[۳۳] بطوری که پس از بازگشت درجنگ شنبه ۲۳ شعبان سال ۹۲۰ هـ ق/ اکیم ۱۵۱٤ م به جای قوجا مصطفی پاشای معزول به وزارت می‌رسد. درجریان آخرین عزل هرسک زاده، احمد پاشا از وزیراعظمی معزول و بازنشسته شد. بعداً به دنبال حرکت یاووز به جنگ مصر محافظت استانبول به او محول شد. (۹۲۲ هـ ق/۱۵۱٦ م).

پیرپاشا پس از بازنشستگی در مزرعه‌ای که در سیلیوری داشت اقامت گزید و ده سال دیگر نیز به حیات خود ادامه داد و به روایتی درسال ۹۳۹هـ ق /۱۵۳۲ به تحریک

۳۲. در وقفنامه‌اش و نیز عریضه‌هایش پیرمحمد پاشا قید شده است. پیری محمدپاشا نیست.

* . امین مالیه (پیشکار دارایی) دوره عثمانی.-م.

۳۳ . هنگامی که سلطان سلیم با سپاه وارد صحرای چالدران می‌شود وزرا توصیه می‌کنند که بلافاصله اقدام به جنگ نکند واستراحت نماید. اما پیرچلبی سردفتر نواز عنوان می‌کند که احتمال دارد در این فرصت توافقهایی بین ایران و سربازان شیعه مذهب سپاه عثمانی صورت بگیرد که این نظریه هماهنگ با عقیده سلطان سلیم بود. سلطان سلیم که از توصیه سردفتر دار راضی به نظر می‌آمد گفته بود: «این است تنها شخص صاحبنظر. افسوس که وزیر نشده است» و با این سخنان از وی قدردانی کرده و پس از بازگشت ازجنگ او را به وزارت منصوب می‌کند.

در بازگشت از مصر در پی اعدام یونس پاشا، پیرپاشا از استانبول احضار شد و در شام باشاه ملاقات کرد و به وزیر اعظمی منصوب شد.محرم ٦٢٤ هـ ق/ اوجاق ۱۵۱۸ م و ضمن آنکه تا پایان عمر سلطان سلیم مقام خویش را حفظ کرد پس از سه سال تصدی این سمت درزمان پسرش سلطان سلیمان در سیزدهم شعبان سال ۹۲۹ هـ ق/ ۲۸ حزیران ۱۵۲۳ م با حقوق وزیر اعظمی بازنشسته شد.

ابراهیم پاشا وزیر اعظم بر اثر زهری که پسرش محمد افندی قاضی ادرنه در معجونی ریخته بود مسموم شد و بلافاصله درگذشت.[۳۴]

وبی در سیلیوری در جوار مسجدش مدفون است. اشعاری با تخلص «رمزی» دارد. شخصی بود مدبر، مقتدر، جدی و دانشمند. به خاطر ساختن مسجدی در «خلیج» بین خاص کوی و قالی جی‌اوغلی، محلهٔ به نام او وجود دارد. آثار خیریه‌ای چون مسجد جامع، مدرسه و مسجد و خانقاه در استانبول، مسجد و مدرسه و عمارت در سیلیوری، در آقسرای قونیه مسجد، عمارت، خانقاه، مکتب و وقفنامه‌ای به تاریخ ۹۲۷هـ ق/۱۵۲۱م از او به جای مانده است.[۳۵]

پیرپاشا هرچه بیشتر به شاه نزدیک‌می‌شد شاه احترام بیشتری در حقش به جای می‌آورد.[۳۶] در انتهای امضایش حرف (ی) وجود ندارد و «پیر» امضا می‌کرده است.

ابراهیم پاشا:

اهل پارگه است، اسپاندونی او را اهل آلبانی، حدیقةالوزرا، اصلیتش را بیزانسی و اروپایی و «هامر» و «عالی» بیزانسی قید کرده‌اند.[۳۷]

از جمله کودکانی است که به دست یکی از امرا دستگیر شد، قبل از به سلطنت رسیدن سلطان سلیم قانونی، در خدمت او تربیت شد. سلطان قانونی به محض رسیدن به سلطنت او را خاص اوداباشی خود کرد و با توجه اینکه بموجب قانون می‌بایست

۳۴.به موجب این روایت توجه و احترام بیش از حد سلطان سلیمان در حق پیرپاشا پس از بازگشت از جنگ آلمان موجب اضطراب ابراهیم می‌شود. لذا به محمد افندی پسر پیرپاشا که قاضی ادرنه بود وعدهٔ قاضی عسکری می‌دهد. هنگامی که برای مدتی اقامت به ادرنه رفته بود پیرپاشا از او استقبال می‌کند و در همین بین بر اثر سمی که معجون تقویت نیروی جنسی مخصوصش به آن آغشته شده بود کشته می‌شود (ذیل شقایق، عطایی، صفحه ۱۰۳).

۳۵.دفتر ثبت شماره ۲۵۱، صفحه ۷٦٤.

۳٦ .تاریخ پچه‌وی، جلد ۱، صفحه ۲۰

۳۷.به نوشتهٔ «هامر» ابراهیم‌پاشا اهل بیزانس و پسر یکی از کشتی‌رانان پارگه بوده است. خود ابراهیم پاشا هم که ضمن مهارت در کشتی‌رانی ویولن‌زن زبردستی نیز بود، به دست راهزنان دریائی ترک اسیر می‌شود. در مانیسه زن بیوه‌ای او را می‌خرد و او نیز وی را به شاهزاده سلیمان که در مانیسه بود می‌فروشد (هامر، جلد ۵، صفحه ۳٦و ۱٦۰). در وقفنامهٔ مورخ شعبان سال ۹۲۹ هـ ق/ حریزان ۱۵۲۳م عایشه حفصه خاتون مادر سلطان سلیمان قانونی که در مانیسه تنظیم شده بود ابراهیم پاشا با امضای «الدستورالا کرم وامرالامرا» به ولایت روم ایلی ابراهیم بن‌یونس» مشهود بوده است. از اینروی می‌توان دریافت که پدرش یونس نام داشته است.

خاص اوداباشی در سفر و حضر همراه پاشاه باشد این انتصاب نشانگر توجهات بیش از حد شاه به ابراهیم پاشا بود.

در پی بازنشسته‌شدن پیرمحمد پاشا به تاریخ ۱۳ شعبان ۹۲۹ هـ ق/۲۷ حریزان ۱۵۲۳ م، ابراهیم پاشا جای او را گرفت و گذشته از وزارت عظمی مقام بیگلربیگی رو ملی نیز به او واگذار شد. ابراهیم پاشا که به ابراهیم پاشای مقبول نیز شهرت داشت تا زمان مرگش که به تاریخ ۲۱ رمضان سال ۹۴۲ هـ ق/۱۵ مارت ۱۵۳٦م رخ داد مدت سیزده سال تمام چون پادشاهی هرچه را که خواست انجام داد.

وی با گفتگوهای سنجیده و تدابیر سیاسی، با سفرای خارجی، در عقد پیمانهای صلح نشان داد که سیاستمدار شایسته‌ای برای دوران سلیمان قانونی است و نیز با اقداماتی که در مورد مسائل داخلی مملکت انجام داد نشان داد که در عین حال یک رئیس دولت شایسته است. در سال ۱۵۲٦ م تا مصر رفت و اوضاع آشفته آن دیار را سروسامان بخشید. به امور تیمارلی سپاهی‌ها که در آناطولی جنوبی و مرکزی شورش‌هایی را سبب شده بودند نظم و نظامی بخشید و راه مخالفتها را بست. ضمناً شورش قلندر چلبی در آناطولی مرکزی را خود شخصاً سرکوب کرد که خدماتش واقعاً ارزنده بود. در جنگهای مجارستان و عراق نیز با توانایی در ادارهٔ لشکر و ابتکار سوق‌الجیشی و توان فرماندهی ارزش خود را آشکار ساخت.

ابراهیم پاشا از طرفداران شاهزاده مصطفی والی قرامان بود و چون خرم سلطان قصد داشت پس از مرگ شاه یکی از پسرانش یعنی بایزید جانشین پدر شود، با دسیسه‌ای ابراهیم پاشا رمضان را در سال ۹٤۲هـ ق به قصر دعوت کرد و او را در آنجا خفه کردند. علت این اقدام ظاهرا لقب «سرعسکرسلطان»ی بود که طی جنگ ایران به او داده بودند. اظهارنظرهایی مبنی بر اینکه همسر ابراهیم پاشا از خاندان عثمانی بود منطبق با واقعیت نیست. همسرش خانمی به اسم «محسنه» بود. پسری به اسم محمد داشت (در این باره مراجعه کنید به مقالهٔ تحقیقی نگارنده در بولتن شماره ۲۹، صفحه ۳۵۵-۳٦۱).

بنای معروف «ابراهیم پاشا سرایی» روبروی «سلطان احمد جامعی» که تا این اواخر نیز بخشی از آن به جای مانده بود و اخیراً تخریب شد به او نسبت داده می‌شود. این بنا پس از مرگ ابراهیم پاشا تا اواخر قرن هفدهم مرکز افراد «عجمی» دربار بود و به نوشته حدیقه الوزرا قبر ابراهیم پاشا درصحن خانقاه «جان‌فدا»ی گالا تاست. بجز موقوفه‌ای نزدیک «قم‌قاپی» (۹۳۹هـ ق /۱۵۳۲م) از ابراهیم پاشا مساجدی در گالا تا،

قواله و خرزگراد به یادگار مانده است. مسجد گالا تا خارج از باغ قاپانی قرار دارد.

متن مهر ابراهیم پاشا که به خط تعلیق حک شده چنین است:

خاتم مهر چشم سلیم
بحق گزیده تعظیم
از بندهٔ خان سلطان سلیمان شاه ابراهیم
ایاسن پاشا (ایاس‌پاشا)

ایازپاشا(ایاس پاشا)

اهل آلبانی بود وبه‌نوشتهٔ اسپاندونی سفیر و نیز یعنی براگادین وی در خیماره واقع در ساحل«اپیر»وجنوب آولونیا به‌دنیا آمد، که مطالب بعضی از منابع مبنی بر اینکه او اهل آولونیاست صحت این نوشته‌ها را تأیید می‌کند. ایاز پاشا در حرم همایون یعنی اندرون پرورش یافت، با سمت سرکردهٔ ینی‌چری‌ها قصر شاهی را ترک گفت، بعد والی قسطمونیه شد وآنگاه به‌مقام بیگلر بیگی رسید وپس آنکاه وزیر شد ومقام وزارت دوم را داشت که در پی قتل ابراهیم پاشا به‌سال ۹۱۲ هـ ق مارت ۱۵۳٦ م وزیر اعظم شد. ایاز پاشا در صفر ماه سال ۹٤٦ هـ ق/۱۳ تموز ۱۵۳۹ م بر اثر ابتلا به‌طاعون درگذشت ودر ایوب به‌خاک سپرده شد[۳۸] . ایاز پاشا مردی بود میانه‌رو و وزیر اعظم متوسطی بود.

تغییراتی در نظام موجود ایجاد نکرد ولی فرمانده‌ای با ارزش وموفق بود. زنباره بود وبعضی‌ها نوشته‌اند که در قصرش چهل گهواره تکان می‌خورد. در بیک اوغلی در محله‌ای که به‌نام اوست واراضی بسیار وکوشکی از او به‌جای مانده است.

لطفی پاشا

از دوشیرمه‌های آلبانی بود، در زمان با یزید ثانی به‌خدمت اندرون درآمد، در قصر پرورش یافت، تحصیلات کافی دید وبه‌دنبال جلوس سلطان سلیمان با تصدی شغلی کم اهمیت با روزانه ۵۰ آقچه قصر شاهی را ترک کرد وسپس به‌ترتیب چاشنی

۳۸ .در بعضی منابع وفات ایاز پاشا را ذی‌الحجه سال ۹۳۳ هـ ق/ نیسان سال ۱۵۳۸ م ذکر کرده‌اند، در حالی‌که هم«هامر»وهم جانشینش یعنی لطفی پاشا صفر ماه سال ۹٤٦ هـ ق نوشته‌اند. در سنگ قبرش نیز اواخر صفر سال ۹٤٦ هـ ق حک شده است. در این کتیبه نام پدرش محمد قید شده است واین نشان می‌دهد که وی به‌دین اسلام مشرف شده بود. در وقفنامهٔ مورخ شعبان ۹۲۹ هـ ق حفصه خاتون نام پدرش عبداله آمده است یعنی در این تاریخ هنوز پدرش مسلمان نشده بود.ـ(جمله، ضد ونقیض است، احتمال دارد اشتباه چاپی باشد ولی چون نسخهٔ دیگری برای مقابله در دسترس نبود عیناً برگردانده شده است.

گیر باشی، قاپی چی‌باشی ومیر عالم شد.

لطفی پاشا هنگامی‌که والی قسطمونیه بود به‌سمت بیگلر بیگی قرامان رسید ودر پی آن بیگلر بیگی آناطولی شد، در سال ۹۴۱ هـ ق/ ۱۵۳۴ م وزیر سوم ودر ۹۴۵ هـ ق ۱۵۳۸ م وزیر دوم شد. در این سمت بود که با درگذشت ایاز پاشا به‌وزیر اعظمی منصوب شد(صفر ۹۴۶هـ ق/ حزیران ۱۵۳۹م) ولی به‌سبب ناسازگاری با همسرش شاهی سلطان [۳۹] دختر سلطان سلیمان معزول شد وبا حقوق بازنشستگی در دیمه توقه اقامت گزید.(نهم محرم سال ۹۴۸هـ ق/ ۱۵۴۱م). از جمله وزرای دانشمند عثمانی بود. از نظر درجهٔ علمی متوسط بود، مدتی پس از عزل به‌استانبول آمد وتقاضاهایی از شاه کرد که پاره‌ای از آنها مورد قبول قرار گرفت، به‌حج نیز مشرف شد وچون بازگشت مجدداً مقیم دیمه توقه شد. وی اوقاتش را به‌خلق آثار علمی می‌گذرانید. وفاتش با توجه به‌نوشتهٔ مورخ عالی که در زمان او می‌زیست به‌احتمال قریب به‌یقین در سال ۹۷۰ هـ ق/ ۱۵۶۲ م اتفاق افتاده است، در دیمه توقه مدفون است. از لطفی پاشا که مردی مدبر بود آثاری چون«تاریخ آل عثمان»، نوشته‌هایی در زمینهٔ یادآوری وبازآوری آداب وسنن فراموش شده ونیز«اسف‌نامه»که به‌محض رسیدن به‌صدر اعظمی به‌رشته تحریر درآورده به‌جای مانده است. به‌جز آثار یاد شده قریب به بیست اثر در زمینه فقه و کلام دارد که بیشتر به‌زبان عربی است. تاریخ آل عثمان وقایع تا سال ۹۶۱هـ ق/ ۱۵۵۴ م را در بردارد. از جمله افراد معزور و از خود راضی بود [۴۰].

از سر کرده‌های آق خادم‌ها بود، در اواخر دوران سلطنت یا ووز سلطان سلیم خزانه‌دار باشی شد که با حفظ این سمت وظیفه دوداباشی لیق نیز به‌او محول شده بود [۴۱]. با مقام بیگلربیگی«شام»خدمت قصر شاهی را ترک گفت(۹۳۲هـ ق/۱۵۲۵ م) وسپس به‌مقام بیگلربیگی مصر منصوب شد. ده‌سال در مصر ماند ودر سال ۹۴۱ هـ ق/ ۱۵۳۴ م معزول شد وخسرو پاشا جای او را گرفت. سلیمان پاشا همان‌سال در حالی‌که در جنگ با ایران شرکت کرده بود به‌بیگلربیگی آناطولی منصوب شد(شوال سال ۹۴۱ هـ ق قائس ۱۵۳۵ ودر سال ۹۴۳ هـ ق/ ۱۵۳۷ م با یک یادداشت به‌مقام وزارت والی

۳۹. شاهزاده دولت شاهی سلطان(ادرنه وپاشالواسی در قرون پانزده وشانزده، صفحه ۴۹۹- ۴۹۸).

۴۰. فهرست آثارش را در مقدمه تاریخ آل عثمان آورده است.

۴۱. تاج التواریخ، جلد ۲، بخش مربوط به‌وفات سلطان سلیم

مصر رسید.[۴۲]. تعیین او برای دومین بار به‌ولایت مصر مصادف شد، با تجاوزات افراطی پرتغالی‌ها در دریای هند وبحر احمر، سلیمان پاشا طبق فرمانی که دریافت داشت با ناوگانی که در کانال سوئز تهیه دیده بود به‌سواحل هندوستان عزیمت کرد.

پس از بازگشت در سال ۹۴۶ هـ ق/ ۱۵۳۹ م با مقام«وزیر قبه»به‌استانبول آمد ودر محرم سال ۹۴۸ هـ ق/ اواخر نیسان واوایل مائیس ۱۵۴۱ م ودر حالی‌که وزیر دوم بود به‌جای لطفی پاشا وزیر اعظم شد. بیش از سه‌وسال نیم در این سمت باقی ماند تا آنکه در یکی از روزهای تشکیل دیوان یعنی در روز سیزدهم رمضان سال ۹۵۱ هجری با وزیر قبه«دلی خسرو* پاشا»که بینشان به‌خاطر ولایت مصر کدورت[۴۳] بود مشاجره لفظی پیدا کرد وکار چنان بالا گرفت که بر روی همدیگر خنجر کشیدند، به‌خاطر این حادثه از وزیر اعظمی معزول وبازنشسته شد وطبق دستور ناگزیر از اقامت در مالاقره گردید ودر سال ۹۵۵ هـ ق/ ۱۵۴۸ م در همانجا درگذشت.

بسیار ثروتمند بود وبخش اعظم ثروتش را در اثنای جنگ هند به‌دست آورده بود. از تحقیق در شرح حالش چنین بر می‌آید که مردی دسیسه باز وبی عاطفه بود.

رستم پاشا

از نژاد اسلاو بود ودر دربار صرب وبسنه تربیت یافت.

هنگامی‌که به سمت سلاحدار پادشاه درجنگ موهاچ شرکت داشت به مقام «باش میرآخور»* رسید و با این سمت خدمت دراندرون را پشت سر گذاشت، سپس بیگلربیگی دیاریک و در پی آن بیگلربیگی آناطولی شد و در سال ۹۴۶هـ ق/۱۵۳۹م به وزارت رسید و با مهرماه سلطان دختر سلطان سلیمان ازدواج کرد.

رستم پاشا در سال ۹۵۱هـ ق/۱۵۴۴ وزیر سوم بود که مسئله عزل سلیمان پاشا و خسروپاشا پیش آمد و مقام وزیراعظمی به وی محول شد. چون وی در سال ۹۶۰هـ ق

* .سرمیرآخور.

۴۲.تاریخ لطفی پاشا، صفحه ۳۵۸- ۳۵۷. نامه‌های خادم سلیمان.

** .خسرو پاشای دیوانه.ـم.

۴۳ .خادم سلیمان پاشا گزارشی در مورد خسرو پاشا که قبل از او والی مصر بود فرستاده بود مبنی بر اینکه وی بدون برگه وسند از خزانهٔ مصر پول برداشت کرده است ومبلغی قابل توجه از پولی را که به‌حاکم گجرات تعلق داشت وبه‌کله فرستاده شده بود به‌جیب زده است وبدین ترتیب از سوء استفاده‌های او پرده برداشته بود(نامه‌های خادم سلیمان پاشا، بولتن شماره ۱۳، صفحه ۶۰ و ۶۳).

به‌منظور به سلطنت رسانیدن بایزید به اتفاق مادرزنش درمرگ شاهزاده مصطفی پسر بزرگ سلطان سلیم که از زن دیگرش بود دست داشت از ترس شورش ینی‌چری‌ها از وزیراعظمی معزول و قره‌احمد پاشابه جای او وزیراعظم شد.

رستم پاشا تا زمانی که برای دومین بار به وزیراعظمی رسید در ملک ییلاقی همسرش واقع در اسکودار اقامت گزید، تا آنکه درنتیجه دسایس و حقه‌بازیهای زن و مادرزنش با کشته شدن قره احمد پاشا بلافاصله برای باردوم وزیراعظم شد. (۹۶۲هـ ق/ ایلول ۱۵۵۵م) رستم پاشا تا زمان مرگش که به سال ۹۶۸هـ ق/۱۶۵۱م رخ داد مقام خود را حفظ کرد. قبرش درمقبره‌ای است که درحیاط (شهزاده جامعی) قراردارد. مرد بسیارثروتمندی بود و بهنگام مرگ هزار و هفتصدغلام، هزارونهصد راس اسب جنگی، یکهزار و یکصدوشش شتر، هفتصد هزارسکه طلا، پنجهزار دست لباس دوخته شده ابریشمین و غیره، یکهزارویکصد دستار، ششصدزین نقره‌کوب، پانصد زین طلاکوب، یکهزار و پانصد باشلق نقره‌ای اسب و یکصدوسی و سه جفت رکاب زرین از خود بجای گذارد. بجز آنچه که برشمردیم نقدینه معتنابهی طلا و نقره و اشیاء و لوازم سیمین و زرین و جواهرات از وی به ارث مانده بود. به دستور وی مسجدجامعی درتخته قلعهٔ استانبول ساخته شد که به زیبایی کاشیهایش شهره است، بجز آن در روملی و آناطولی مساجد و عمارت‌ها و چشمه‌های بسیار از او به یادگارمانده است. فردی بود مقتصد تا سرحدخساست، از این‌روی درزمان وی به عایدات خزانه دولت افزوده شد. البته همزمان با افزودن به موجودی خزانه با اخذ رشوه کیسه خود را نیز انباشته[۴۴] بود. شکایت و گزارشی مفصلی دایر بر رشوه‌خواری او به شاه نوشته شده بود که در آرشیو موزهٔ توپقاپی سرای تحت شماره ۱۱۲۲ نگهداری می‌شود.

قره احمدپاشا

از دوشیرمه‌های آلبانی است. در قصر شاه تربیت شد و با سمت قاپی‌چی باشیلیق قصر را ترک گفت، بعداً سر کرده ینی‌چری‌ها شد، سپس بیگلربیگی روملی شد. هنگامی که سمت وزیر دوم را داشت طمشوار را تصرف کرد. چون رستم پاشا برای نخستین بار از

۴۴. مکاتبات رستم پاشا با مهرجعلی شده از روی مهرشهزاده مصطفی توسط زینل بیگ رابط شاهزاده با شاه طهماسب (آرشیو توپقاپی شماره ۵۱۰۳).

وزارت عظمی عزل شد به جای او به صدارت رسید. (۹۶۰هـ ق/۱۵۵۲م).

خرم‌سلطان و دخترش مهرماه سلطان که تصمیم گرفته بودند ترتیبی بدهند تا باردیگر رستم پاشا به ریاست دولت منصوب شود آنقدر شاه پیر را علیه قره‌احمدپاشا تحریک کردند تا در ۱۴ذی‌الحجه سال ۹۶۲هـ ق/ایلول ۱۵۵۱ م در پی یک جلسه دیوان به دستور شاه وی را درجلو «عرض اوداسی» اعدام کردند.

در تاریخ عثمانی نام قره احمدپاشا به عنوان فاتح طمشوار ثبت شده است. وی وزیرارزشمندی بود، هم در جنگ مجارستان و هم در جنگ ایران و تسلط برگرجستان منشأ خدمات بزرگی شده بود. مسجد موجود درتوپقاپی که مزین به کاشی‌های قیمتی است از آثار اوست کار بنای این مسجد قبل از مرگ او آغازشد ولی خوداتمام آن را به چشم ندید. خود درکنارمسجدش مدفون است، وی فاطمه سلطان دختر یاووزسلطان سلیم را به زنی گرفته بود. مورخ جلال‌زاده بحثی به میان آورده، مبنی براینکه وی پیش از رسیدن به مقام وزیراعظمی مردم دوست بود ونسبت به مردم عادی مشفق و مهربان ولی چون به مقام وزارت رسید درست عکس آن رفتار را در پیش گرفت، به جز مسجد مدرسه‌ای نیز از او به یادگارمانده است.

رستم پاشا.(دومین بار)

در سال۹۶۲هـ ق/ ۱۵۵۵م به جای قره‌احمد پاشا و برای دومین وزیراعظم شد و تا سال ۹۶۸هـ ق که درگذشت دراین سمت باقی ماند.

علی پاشا: (سمیز)

در شهر پاراچه(برازو) [۴۵]«بسنه» که قبلاً جزو ایالت هرسک بود، درخانوادهٔ براچیچ به دنیا آمد. پسرمردی بود [۴۶] بنام حسین این بخش از مسیحیانی بود که به اسلام شرف شده بود. از طریق دوشیرمه وارد قصرشد ودر سال ۹۵۲هـ ق/۱۵۴۵ م با سمت امیرعالم آنرا ترک گفت.

یک سال بعد ینی‌چری آغاسی شد، سپس به بیگلربیگی رومئی رسید، آنگاه والی مصرشدو پس آنگاه وزیر قبه شد. وزیر دوم بود که با وفات رستم پاشابه مقام وزارت عظمی رسید(۹۶۸هـ ق ۱۵۵۱م).

۴۵.در تاریخ هامر(جلد ۵، صفحه ۹۶) آمده است که وی اهل دالماچیه برازه است.

۴۶.آرشیو توپقاپی سرای. پروندهٔ شماره ۶۷۹۸ مربوط به موقوفهٔ بایزید ثانی.

علی پاشا تا سال ۹۷۲ هـ ق/۲۸/ تموز ۱۵٦۵ م که وفات کرد بخوبی از عهدهٔ وظایف خود برآمد درزمان صدراعظمی او یک پیمان متارکهٔ هشت ساله با اتریش بسته شد

چون بلندقامت بود و بسیار فربه لذا کمتر اسبی پیدا می‌شد که بتواند جثهٔ او را حمل کند. بذله‌گوی[۴۷] و خوش صحبت بود درادرنه بازاری بنام او وجود دارد (علی پاشا چارشی سی). سبیل‌های «آکارچشمهٔ» ایوب نیز از آثار اوست.
قبرش در حیاط مسجد ایوب در جوار مقبرهٔ حاجی بشیرآغا است.

سوکوللی محمد پاشا:

از دوشیرمه‌های روستای «سوکوللی و یحیی» ناحیهٔ «رودو»، از توابع ویشنه‌گراد «بسنه» است. حدود سال ۹۱۸هـ ق/۱۵۱۲م- متولد[۴۸] شده بود. دائی وی کشیش بود و خود او نیز در خردسالی خدمت کلیسا می‌کرد. اوایل سلطنت قانونی توسط یشیلجه بیگ، مامور دوشیرمه به ترکیه اعزام شد و پس از پرورش یافتن در قصر ادرنه به تحت مسئولیت «کوچک اودا» بخدمت اندرون درآمد. سوکوللی بعداً به خزانه اوداسی منتقل شد و از آنجا به خاص اوداسی تغییر محل داد و پس از آن به ترتیب مشاغلی چون رکابدار، چوخه‌دار و سلاحدار به او محول شد. آنگاه به خارج از قصر منتقل شد و در پست‌هایی چون چاسنی جی باشنی و قاپی چی‌لدر- کدخداسی خدمت کرد و درسال ۹۵۳هـ ق/ ۱۵٤٦ به مقام میرمیرانی رسید ودر پی درگذشت بارباروس خیرالدین پاشا کاپیتان پاشا شد. درسال ۹۵۷ هـ ق ۱۵۵۰م بیگلربیگی روملی شد و بعداً بسبب خدماتش در جنگ ایران وعثمانی بسال ۹٦۱هـ ق/ ۱۵۵٤ م به مقام وزارت ارتقا یافت. درسال ۹٦۹ هـ ق/۱۵٦۱م هنگامیکه وزیر سوم بود با دختر شاهزاده سلیم ازدواج کرد و درسال ۹۷۲هـ ق/ ۱۵٦٤ زمانیکه وزیر دوم بود با درگذشت سمیر علی پاشا وزیر

۵۲. علی پاشا که مخالف جنگ مالت بود، بهنگام اعزام نیرو به فرماندهی مصطفی پاشا گفته بود «پاشاهای» ما به خیالشان که قلعه «مالت» حلوا است که بتونن بخورنش».
۵۳. تاریخ تولد مختلفی که درمورد سوکوللی در منابع مختلف تاریخی ذکر شده است همه تخمینی‌ست. دکتر چوروویچ تاریخ تولدش را ۱۵۰۵ و یا ۱۵۰٦ م ذکر کرده است. ووکیچه ویچ می‌نویسد که وی درسال ۱۵۱۵م بصورت عجمی اوغلانی به خدمت گرفته شد و اضافه می‌کند که تخمیناً تاریخ تولد او باید سال ۱۵۰۰م و یا پیش از این سال باشد.

خدمات اصلی سوکوللی که دولتمرد بزرگی بود پس از رسیدن به صدارت آغاز می‌شود که در جلد سوم کتاب شرح داده خواهد شد.

تا دبیر وی درمورد پنهان نگهداشتن مرگ سلطان سلیمان قانونی نشانگر خونسردی، وقار و کیاست اوست.

فصل ۳۳

تشکیلات لشگری از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

در جلد نخستین کتاب بحث کوتاهی داشتیم هم در مورد تشکیلات لشگری مرکز یعنی قاپی قولی وهم در مورد تشکیلات لشگری ایالتی تا اواسط قرن پانزدهم. اطلاعات فشردهای در این زمینه دادیم. در این جلد که وقایع اواسط قرن پانزده تامرگ سلطان سلیمان قانونی را در برمیگیرد از چگونگی تشکیلات لشگری این یک قرن ونیز ترقی وبهبود آن سخن خواهیم گفت.

۱
(تشکیلات لشگری مرکزی)

عجمی* اوجاقی- تشکیلات قاپی قولی

تشکیلات کانون عجمی:

در نخستین جلد کتاب شرح دادیم که اسرا ودوشیرمهها تحت چه قانونی

* تشکیلات بیگانه- تشکیلاتی که متشکل از خارجیان بود.م.

جمع‌آوری می‌شدند وبچه صورت در «کلیبولی عجمی اوجاقی*» پرورش می‌یافتند. در این بحث چگونگی تکامل کانون یامرکز عجمی را پس از انتقال مرکز حکومت به استانبول شرح خواهیم داد.

در اوایل کودکان به اسارت درآمده ویاکودکان انتخاب شده برای دوشیرمه (پنجیک اوغلانی) برای خدمت در نزد زارعین آناطولی اعزام می شدند. بعدها پس از تسلط عثمانیان برروملی این کودکان بخدمت زارعین روملی نیز درآمدند وبرای نظارت برکارآنها در روملی وآناطولی آقالیق (اربابی)های ایجاد شد. از اواسط قرن پانزده به بعد «دوشیرمه» که تنها منحصر به روملی بود شامل آناطولی نیز شد.

پس از مدتی از فتح استانبول در این شهر نیز یک کانون جدید عجمی تاسیس شد. محل این کانون درسمت «وزنه‌جی‌لر» نزدیک «اسکی اودا»های ینی چری‌ها قرار داشت. کانون عجمی مرکب از سی ویک دسته بود. نخستین دستهٔ این کانون «آغابولوگی»-(سرکردهٔ دسته) نام داشت. فرمانده کانون عجمی نیزینی چری آغاسی بود ولی به سبب فراوانی مشغله «آغا»، مامور عالیرتبه‌ای که «استانبول آغاسی» نام داشت به کار این کانون نظارت می‌کرد.

هر دسته یک فرمانده دسته داشت که به آن «چورباجی» می‌گفتند پس از آن هردسته یک بولوک جی باشی (سردسته) داشت. به سبب کثرت تعداد عجمی‌ها بعدها دسته «آغابولوگی» به نه شعبه تقسیم شد ولی در حقیقت یک دسته بیش نبود.

پس از استانبول آغاسی یعنی عالیرتبه‌ترین افسر کانون نوبت «کدخدا»ی کانون می‌رسید که مسئول کلیه مسائل مربوط به نظم وانضباط کانون بود. افسر ارشد کانون پس از کدخدا، چاووش - بود.

دوشیرمه‌های کانون عجمی از بین مسیحیان انتخاب می‌شدند ولی پس از فتح بسنه از کودکان «پاتارن»ها یعنی کسانیکه از سایر ادیان به دین اسلام مشرف شده بودند نیز تأمین می‌شد که در اسناد قدیمی عثمانی از این کودکان تمام «پوتور[۱] وغول لاری» یاد شده است. این پوتوراوغول لاری به خدمت زارعین اعزام نمی‌شدند بلکه مستقیماً به خدمت درقصر «بوستانجی اوجاقی» (کانون بوستانچی) فرستاده می‌شد.

*. مرکز عجمی کلیبولی-.م.

مستمری والبسه کانون عجمی:

از اواسط قرن پانزده به بعد تحویل چوخای پالتوئی بـرای افـراد عـجمی بـصورت قانون درآمده بود. هرسال به بیست نفر از افـرادبا سابـقه عـجمی هـفت «اندازه» (هراندازه شصت سانتیمتر) چوخای- بارانی وبـه بـقیهٔ «اودا عـجمی»هـاشش اندازه چوخاونیز برای دستار کرباس داده می‌شد.

عجمی‌ها کلاه زرد رنگ مخروطی نیز بسرمی‌گذاشتند.

چوخاهای زمستانی‌شان درسلانیک بافته می‌شد. برای مزد دوخت لباس به هریک یازده آقچه می‌دادند که به آن «یقه آقچه‌سی» می‌گفتند.

هنگام پرداخت علوفه* یعنی حقوق، مـقرری را در مـیدان قـرارگاهشان تـوزیع می‌کردند. در این مراسم کلیه چوربارجی‌ها یعنی فـرماندهان دسته‌تـن پـوش نمـدی خویش را می‌پوشید واستانبول آغاسی کلاه مـخصوص خـود را کـه«مـجوزه» نام داشت برسرمی‌گذاشت ودرمیدان حضور می‌یافتند وآنگـاه در حضـور آندوپـرداخت حقـوق از نخستین دسته شروع می‌شد وبه ترتیب مقرری هردسته پرداخت می‌شد. پرداخت حقوق از طرف کاتب کانون عجمی وطی سه‌روز انجام می‌گرفت. به عـجمی‌هـائیکه روزانه یـک آقچه مقرری داشتند هرماه پنج آقچه بـرای اصلاح سروصورت داده مـی‌شد کـه بـه آن «زرپول» می‌گفتند واین جزء قوانین بود ودرزمان سلطان سلیمان وضع شده بود.

افراد کانون عجمی بایومیه مقرر شده اعاشه می‌کردند. هربیست وپنج الی سی‌نفر دریک خوابگاه می‌خوابیدند وبنوبت روزی یکنفر موظف به پختن غذا بود.

استفاده از عجمی‌ها در سایر خدمات:

پس از خروج دوشیرمه‌ها از خدمت زارعین ترک بخشی از آنان در کـانون عـجمی بخدمت گرفته می‌شدند و بخشی دیگر به کانون‌های بستانجی، جبه‌جی و توپچی و نیـز سلیمان‌های کانون ینی چری و نیز بمنظور خدمت در کشتی‌ها اعزام مـی‌شدند. بـجز دسته‌های کانون عجمی حدود سی الی چهل دسته نیز بسرکردگی کـمک‌چـی‌بـاشی ، میرسبزه‌چی ، میرتاووق‌چی ، یوقورتچی ، حصیرچی** و سایـر خـدمات مـربوط بـه

*. حقوق ینی چری‌ها.-م.

**. سرنانوا،امیرسبزیجات، امیر مرغ، ماست‌بند،حصیرباف.- م.

حکومت وجود داشت.

افراد با استعداد این دسته‌ها برای خدمت در قصر شاهی انتخاب می‌شدند و پس از تربیت در محل‌هایی چون کاخ‌های گالا تا، ادرنه، ابراهیم‌پاشا و اسکندر چلبی شایسته تربیتشان انتخاب و بخدمت اندرون درمی‌آمدند. بمنظور تربیت افرادی که‌می‌بایست به خدمت اندرون گرفته شوند برای نخست بار در زمان بایزید ثانی مکتب «گالاتاسرایی» تاسیس شد.

ابواب جمعی کانون اصلی عجمی فعالیتهائی چون احداث ساختمانهای دولتی و خدمت در قایق‌های دولتی که بین استانبول و گالاتا و اسکودار در رفت و آمد بودند و نیز کشتی‌های «امیری» که از ازمد به استانبول هیزم حمل می‌کرد می‌پرداختند.

افراد کانون اصلی عجمی مشخص نبود که چند سال باید در خدمت این کانون باشند. و انتقال این افراد از کانون مزبور منوط به وجود محل خالی در کانون ینی چری بود. چرا که اصولاً کانون عجمی بمنظور تربیت نفر برای خدمت در تشکیلات، پیاده نظام چون کانون‌های ینی‌چری، توپچی و ارابه‌چی بویژه ینی‌چری تاسیس شده بود.

محل خالی موجود در کانون ینی‌چری و سایر کانون‌ها توسط عالیرتبه‌ترین فرمانده کانون به دیوان همایون گزارش می‌شد و در پی آن با فرمانی که از سوی پادشاه صادر می‌شد افرادی از کانون عجمی به کانون‌های مزبور اعزام می‌شد و محل‌های خالی پر می‌شد و برای پر کردن محل‌های خالی که با این انتقال در کانون عجمی پیش می‌آمد از دوشیرمه‌هائی که در خدمت زارعین ترک بودند، استفاده می‌کردند و به این ترتیب با اعزام دوشیرمه‌های جدید این کمبود برطرف می‌شد.

در اواسط قرن پانزدهم تعداد ابواب جمعی کانون عجمی سه هزار نفر و در اواسط قرن شانزده چهارهزار تن بود.

کانون ینی‌چری

گسترش تشکیلات کانون:

در جلد نخستین کتاب درباره نحوه تشکیلات کانون ینی‌چری و نیز تقسیمات کانون و حقوق و لباس و فعالیتهای ورزشی و غیره آن تا اواسط قرن پانزدهم بحث کردیم. اینک در دومین جلد کتاب از نحوهٔ توسعه و تکامل کانون و نحوهٔ خدمات آن سخن خواهیم گفت.

همانطوریکه در فصل اول گذشت در اواسط قرن پانزدهم به دسته‌های پیادهٔ کانون ینی‌چری که «جماعت» نامیده می‌شد دسته‌های سگبان نیز افزوده شد، بروز

گهگاه بعضی حوادث در کانون در اواخر قرن پانزده و اوایل قرن شانزده پادشاهان عثمانی را به اتخاذ پاره‌ای تدبیرها واداشت. از آن جمله سلطان محمد فاتح با الحاق دسته‌های سگبان به کانون ینی‌چری از قدرت و جسارت آنان کاست.

نافرمانی‌های افراد ینی‌چری به هنگام جلوس بایزید ثانی و نیز اعمالیکه به هنگام عزیمت به جنگ ایران مرتکب آن شدند، سبب شد که انتخاب سر کرده‌های ینی‌چری از بین افراد پرورش یافته در خود کانون منسوخ شود و مقرر شد این «آغا»ها از بین نزدیکان پادشاه و نیز افراد مورد اعتمادی چون امیرعالم و میراخور و غیره که در داخل یا خارج قصر بخدمت مشغول بودند برگزیده شود. و باز مقرر شد که شصت و یک دستهٔ مرکب از «آغابولوک‌لری» (دستهٔ آغاها») تحت فرماندهی این «آغا»ی جدید قرار گیرد و بدین ترتیب کانون ینی‌چری متشکل از یکصد و یک دسته پیاده یا جماعت، سی و چهار دسته سگبان و شصت آغابولوک‌لری و جمعاً یک و نود وشش دسته شد. و از آن پس دسته‌های دیگری به این دسته‌ها اضافه نشد و تا انحلال این کانون تعداد دسته‌های آن که از این سه صنف تشکیل شده بود ثابت ماند.

انتقال کانون ینی‌چری به استانبول

مدتی پس از آنکه استانبول مرکز حکومت می‌شد کانون ینی‌چری که در ادرنه مستقر بود به آن شهر منتقل شد و دو قرارگاه بنام‌های «اسکی اودالار» و «ینی اودالار» یکی در حوالی دیرک‌لر آراسی و شهزاده جامعی و دیگری در حوالی آقسرای تأسیس شد. هر دسته از ینی‌چری‌ها با شماره‌ایکه داشت در یکی از این قرارگاه‌ها مستقر بود. هریک از این «اودا»ها یعنی قرارگاه رابطه‌ای بوسیله یک فرزبندی با خارج قطع می‌شد. «اورتاجامع» که در کتب تاریخ از آن یاد شده و صحنهٔ بسیاری از حوادث بوده است در بین اودالار بود که نخست از طرف ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلیمان قانونی بصورت یک مسجد ساخته شد و بعداً به مرور به صورت مسجد جامع درآمد، محله‌ای بنام آت میدانی نیز در ینی‌اودالار بود.

نقش افراد کانون درجنگ وسلاح‌هایش

ینی‌چری‌ها صنف پیاده نظام لشگر عثمانی را تشکیل می‌دادند و هنگام جنگ در قلب لشگر پیشاپیش پادشاه قرار می‌گرفتند و می‌جنگیدند هنگامیکه شاه عازم نبرد می‌شد با نزدیک شدن او به مرز او را دور می‌کردند و شب و روز مراقبش بودند. سلاح جنگی ینی‌چری‌ها تا مدتی عبارت بود از تیروکمان که بعدها از تفنگ، شمشیر، سپر،

تفنگ سرنیزه‌دار، باروت و کارد استفاده می‌کردند و در جبهه‌ها برای کندن سنگ از سوی «جبه‌جی اوجاقی» بیل و کلنگ در اختیارشان گذاشته می‌شد.

سایر خدمات ینی‌چری‌ها:

ینی‌چری‌ها وقتی که در استانبول بسر می‌بردند در ایام تشکیل دیوان همایون به نوبت از آن نگهبانی می‌کردند. اگر حریق پیش می‌آمد اقدام به خاموش کردن آن می‌کردند. به همراه آغاهای ینی‌چری به گشت می‌پرداختند و نظم و آرامش را برقرار می‌کردند.

در پاسگاه‌های انتظامی مناطق شهری که بمنزله کلانتری امروزه بود خدمت می‌کردند و موجبات آسایش مردم را فراهم می‌آوردند. بجز آنچه که گفته شد. ینی‌چری‌ها در صورتیکه از سوی حکومت ضرورتش احساس می‌شد در قلعه‌ها گمارده می‌شدند و هر سه سال یکبار تعویض می‌شدند. اکثر این خدمات قلعه‌بانی در قلعه‌های مرزی بود از اینروی به این افراد بجز حقوق روزانه فوق‌العاده روزانه نیز پرداخت می‌شد.

تعلیمات نظامی ینی‌چری‌ها:

در روزهای معینی یعنی سه روز در هفته به ینی‌چری‌ها تیراندازی با تیروکمان و تفنگ تعلیم داده می‌شد، تعلیمات تیروکمان و تفنگ از سوی افسرانی که به ترتیب «تعلیمات‌چی‌باشی» و «آوچی‌باشی» نامیده می‌شد انجام می‌گرفت.

خواه در شرایط جنگی و خواه در شرایط صلح هر سه چهارماه یکبار افسران عالیرتبهٔ کانون نیز به «تعلیماتخانه» سر می‌زدند و بر نحوه تیراندازی‌ها نظارت می‌کردند.

آرایش جنگی ینی‌چری‌ها:

وقتی که لشگر عثمانی وارد خاک دشمن می‌شد ینی‌چری‌ها بمحض نزدیک شدن لحظات برخورد با دشمن در کنار شاه قرار می‌گرفتند و نه(۹) صف پشت سرهم تشکیل می‌دادند در آن بین از سوی «کانون جبه‌جی» سلاح، مهمات، بیل و کلنگ در اختیارشان قرار می‌گرفت.

به هنگام آغاز نبرد، همه یک‌صدا به خواندن گلبانک یعنی دعای اهل طریقت بکتاشیه که خود نیز پیرو آن طریقت بودند می‌پرداختند. نبرد که آغاز می‌شد نخستین صف از نه(۹) صف ینی‌چری ایستاده تفنگ‌های خود را به سوی دشمن خالی می‌کردند،

آنگاه برای پر کردن تفنگ زانو می‌زدند و دومین صف آتش می‌کرد.

تا زمان سلطنت یاووز سلطان سلیم ینی‌چری‌ها مجرد بودند و چون پا به سن می‌گذاشتند اجازهٔ ازدواج می‌یافتند. ولی بعدها بتدریج محدودیت ازدواج جوانان از میان برداشته شد.

تنبیهات ینی‌چری‌ها:

تنبیه و مجازات افراد ینی‌چری باتوجه به قدیمی و یا جدید بودن افراد دسته متفاوت بود. آشپزخانه هردسته بمنزلهٔ بازداشتگاه آن دسته بود. گناهکاران را باستثنای افراد محکوم به اعدام کتک می‌زدند. حداکثر این مجازات هشتاد ضربه دگنک بود. تنبیه در حضور افراد دسته‌جات ینی‌چری صورت می‌گرفت. برای برقراری و حفظ انضباط کانون شخص خاطی گاهی از تشکیلات طرد می‌شد و با عنوان «مرد قلعه» بخدمت در قلعه‌ها محکوم میشد. فردی که گناهش از حد کتک خوردن فراتر می‌رفت و مستحق اعدام بود، پس از صدور حکم مرگ اسمش از دفتر ینی‌چری حذف می‌شد، آنگاه او را به روملی حصاری می‌فرستادند، شبانه خفه‌اش می‌کردند و جسدش را به دریا می‌افکندند.

حقوق ینی‌چری‌ها:

یک ینی‌چری بمحض اینکه از کانون عجمی وارد کانون ینی‌چری می‌شد و اسمش ثبت دفتر کانون می‌شد با روزی دو آقچه مقرری اسمش را وارد دفتر کل می‌کردند. بعداً باتوجه به نحوه خدماتش و چگونگی ترفیعش به مقرری روزانه او اضافه می‌شد. حداکثر مقرری روزانه یک ینی‌چری هشت آقچه بود. حقوق هر سه ماه یکبار و از طرف دیوان همایون به هردسته جدا جدا پرداخت می‌شد و به آن «غلبه دیوانی» می‌گفتند.

افراد هردسته حقوق خودشان را که در کیسه‌های چرمی بود از دیوان دریافت داشته بر شانهٔ خود حمل می‌کردند و به واحد خود می‌بردند، در آنجا فرماندهان دسته که «چورباجی» نامیده می‌شد حقوق را بین افراد تقسیم می‌کردند، بجز آن گهگاه مبالغی نیز به عنوان افزایش حقوق و پاداش به افراد کانون بخشیده می‌شد.

فرزندان ینی‌چری:

در پی موافقت با ازدواج ینی‌چری‌ها سرنوشت کودکانشان نیز موردتوجه قرار گرفت. بدین معنی که اگر کودک -پسر- پدرش را پیش از آنکه پرورش یابد و بزرگ شود از دست می‌داد. پس از آنکه از سوی واحد مربوطه تأیید می‌شد که این پسر متعلق

به ینی‌چری متوفی است برایش مقرری تعیین می‌شد و کودک تازمانیکه رشد و پرورش نیافته بود اسمش در دسته پدر ثبت بود. به این قبیل کودکان ینی‌چری «قول اوغول‌لاری» می‌گفتند.

چگونگی ورود ینی‌چری‌ها به سواره نظام:

ینی‌چری‌ها پس از خدمت یا بصورت سواره‌نظام* قاپی قولی و یا «تیمارلی** سپاهی»، کانون را ترک می‌گفتند. به افراد سواره نظام قاپی قولی سیصد آقچه‌پول‌و مال وزین داده می‌شود و به آن دسته از افراد ینی‌چری که تیمارلی سپاهی می‌شدند. تیماری به ارزش حداقل پنج، شش و نه‌هزار آقچه داده می‌شد. نوع تیمار بسته به درجه و رتبه‌شان در قانون پیش‌بینی شده بود.

صندوق‌های واحدو قرا صندیق:

هر دسته کانون‌ینی چری صندوق اعانه‌ای مختص به خود داشت و بجز آن در آغاقاپی‌سی یعنی دایره ینی‌چری آغاسی نیز برای نگهداری پول فرزندان یتیم‌ینی چری صندوقی بنام قرا صندیق وجود داشت نظارت بر این صندوق به عهدهٔ ماموری بنام «بیت‌المال کاتبی» بود که دفتر بیت‌المال را در اختیار داشت. اموال و اشیاء ینی‌چری که می‌مرد می‌فروختند و به پسرش (اگر چنانچه رسیده و بالغ بود) می‌دادند. ولی اگر کودک خردسال بود، پول را به واحد متبوعه آن ینی‌چری می‌دادند تا آنرا به جریان بیندازد. پس از آنکه کودک بسن رشد می‌رسید «بیت‌المال کاتبی» با مراجعه به دفترش پس از دریافتن میزان پول که به واحد داده شده بود، آنرا باضافهٔ سودش تحویل می‌گرفت و به کودک می‌داد. ولی اگر چنانچه قصد به جریان انداختن پول را نداشتند در قره صندیق آغاقاپی‌سی نگهداری می‌شد.

آئین غذاخوردن ینی‌چری‌ها:

هر دستهٔ ینی‌چری آشپزخانه، آشپز و سرآشپز مخصوص بخود داشت و هر قسمت غذای خود را جداگانه و مطابق میل سلیقهٔ خود می‌پخت. و در همین رابطه افراد دسته هر هفته مبلغی از یومیهٔ خود «مشترکاً» به هیئت تدارکات می‌دادند و با این مبلغ احتیاجات

*. قاپی قولی سواری‌سی

**. رجوع شود به جلد یک

هفتگی تأمین می‌شد، حکومت کاری به چگونگی اعاشه آنان نداشت ولی بهای گوشتی که به ینی‌چری‌ها داده میشد ثابت بود و بهای گوشت هر اندازه هم که ترقی می‌کرد قیمت گوشت مورد مصرف ینی‌چری ثابت می‌ماند و دولت مازاد این مبلغ را سوبسیتدار از خزانه دولت به قصاب‌ها پرداخت می‌کرد که به آن «ضرر لحم» می‌گفتند. غذای هر دسته ینی‌چری در آشپزخانه آن دسته پخته می‌شد.و دیگی که در آن غذا پخته می‌شد از نظر افراد واحد مقدس بود و بهنگام شورش این دیگ‌ها را به میدان‌ها می‌آوردند که در کتب تایخ از آن با «قازان-قالدرمل*» یادشده است.

فرماندهان ارشد کانون ینی‌چری:

ارشدترین فرمانده ینی‌چری «ینی‌چری آغاسی» بود که پس از آن فرماندهان دیگر به ترتیب اهمیت عبارت بودند از:سگبان باشی، قول کدخداسی، زاغارچی‌باشی، صامصونچی باشی، تورناچی باشی، خاصه‌گی‌لر، باش چاووش، محضر باشی و کدخدایری، منشی کانون از ارکان بزرگ و معتبر تشکیلات ینی‌چری بشمار می‌رفت.

ینی‌چری آغاسی مسئول کلیه اعمال و اوضاع کانونهای عجمی و ینی‌چری بود، که تا زمستان سلطان قانونی روزانه چهارصد آقچه دریافت می‌کرد که از آن پس به پانصد آقچه افزایش یافت.

هیئتی به ریاست او تحت‌عنوان «آغادیوانی» تشکیل می‌شد که امور مربوط به کانون در آن موردبحث و حل‌وفصل قرار می‌گرفت. از نظر مقام و مرتبه هم‌ردیف فرماندار یک طوغه بود.

سگبان‌باشی فرمانده سی‌وچهاردسته سگبان متشکل از پیاده و سواره بود که پس از ینی‌چری آغاسی عالیترین مقام بشمار می‌رفت. اگر «آغا» به جائی می‌رفت وی نایب و جانشینش می‌شد، درجه او نیز یک‌طوغه بود.

قول کدخدا سی یا کدخدا بیگ متنفذترین فرمانده کانون محسوب می شد. او بیشترین تماس را با ینی‌چری‌ها داشت و بهنگام جنگ نیز آمادگی لازم توسط او صورت می‌گرفت. قول کدخدا سی قبل از تشکیل آغابولوک‌لری در مقر سرفرماندهی نیروی پیاده (باش یایاباشی) مستقر بود و با تشکیل آغابولوک‌لری مقر نخستین دسته

* امروزه این اصطلاح در زبان ترکی بطور اعم به عصیان و شورش اطلاق می‌شود.-م.

آن «کدخدا اوداسی» نام گرفت کدخدا بیگ از اعضاء آغادیوانی بود.

زغارجی‌باشی فرمانده شصت و چهارمین دسته (جماعت) بود. او نیز از اعضای آغادیوانی به‌شمار می‌رفت. افراد تحت فرماندهی او مرکب از سواره‌نظام و پیاده‌نظام بود. یکی دیگر از اعضاء آغادیوانی یعنی صامصونچی‌باشی فرمانده هفتاد و یکمین دستهٔ «جماعت» بود که به روایتی این دسته در زمان سلطان‌محمد فاتح تشکیل شد.

دیگر از فرماندهان عالیرتبه کانون فرمانده شصت‌وهشتمین دسته جماعت یعنی تور ناجی‌باشی بود. بنا به روایت پست تورناجی‌باشی در زمان یلدرم بایزید بوجود آمد. تورناجی‌باشی در صورت ترفیع به مقام صامصونچی‌باشی می‌رسید. فرماندهان شانزده، چهل‌ونه، شصت‌وشش‌و شصت‌وهفتمین دسته‌های «جماعت» کانون ینی‌چری خاصه کی‌لر نام داشت که هریک دسته فرمانده مستقلی داشت. آنان نیز از فرماندهان عالیرتبهٔ کانون به‌شمار می‌رفتند. فرمانده دسته پنجم آغابولوک‌لری‌باشی چاووش نام داشت و از نظر نفوذ پس از قول کدخداسی متنفذترین فرمانده و باش چاووش کانون بود.

در کنار آغابولوک‌لری، محضر لیق (پست محضری) نیز در کانون ینی‌چری ایجاد شد. محضر کانون به فرماندهی هر دسته از دسته‌های آغابولوک‌لری می‌رسید آن دسته «محضر آغابولوکی» نام می‌گرفت. محضر آغا به اتفاق دسته خود چه در سفر و چه در حضر (خواه ایام در جنگ و خواه در ایام صلح) در مقر وزیراعظم یعنی «باب‌عالی» مستقر بود و مسائل مربوط به کانون را که در ارتباط با دیوان همایون و باب‌عالی (پاشا قاپی‌سی) بود دنبال می‌کرد و نتیجه را به ینی‌چری آغاسی گزارش می‌داد. هنگامیکه وزیراعظم در استانبول به بازدید و گشت می‌پرداخت محضر آغا بهمراه بخشی از افرادش در التزام رکاب وزیراعظم بود.

یکی دیگر از فرماندهان کانون «کدخدایری» بود. که پس از ایجاد آغابولوک‌لری بوجود آمد. کدخدایری دارای دسته مشخصی نبود. در زمان بایزید ثانی بمنظور جانشینی قول کدخداسی که عازم جنگ می‌شد نیابتی بنام کدخدایری (جای کدخدا) ایجاد شد که بعدها منحل نشد و بهمین صورت باقی ماند. شصت، شصت‌ویک و شصت‌ودو و شصت‌وسومین دستهٔ «جماعت» «سولاق اورتاسی» نام داشت.

فرماندهان این دسته‌های چهارگانه به نسبت وظایف مهمشان یعنی حفاظت از سلطان از جمله «آغا»ی صاحب‌اعتبار بودند. شخصی با عنوان «آغا امامی» یا «اوجاق

امامی» فرمانده یکی از دسته‌های ینی‌چری بود. اوجاق امـامی از بین‌آن‌عده از افـراد ینی‌چری که تحصیل کرده بودند و گواهی‌نامه داشتند انتخاب می‌شد.

ینی‌چری افندی سی و «ابواب جمعی او»:

یکی از مهمترین و معتبرترین وظایف کانون ینی‌چری، دبیری کانون بود که به آن «ینی‌چری افندی لیقی» می‌گفتند. ازجمله ابواب جمعی او هـیئت دبـیرخانه بـود کـه دفاتر حقوق ینی‌چری‌ها را می‌نوشتند. بیت‌المال کاتبی کانون نیز جزء ابواب جمـعی او بود. دفتر کل ینی‌چری‌ها که «کوتوک» نام داشت و نیـز دفتر عـجمی اوجـاقی نیـز در دبیرخانه او مستقر بود و تحت کنترل او قرار داشت. تعداد دفاتر حقوق یـنی‌چـری‌هـا سه‌عدد با عناوین «اصلی»، «مکرر» و «خزانه» بود که هر سه‌ماه یکبار تـنظیم مـی‌شد. دفتر موسوم به «اصلی» در دایره ینی‌چری کاتبی مـی‌مـاند، دفتر «مـکرر» در دایـره ینی‌چری آغاسی نگهداری می‌شد و دفتر «خزانه» تقدیم دربار می‌شد.

کاتب‌ینی‌چری را که از تربیت‌یافته‌گان دبیرخانه بود وزیراعظم تعیین می‌کرد.

فرماندهان جزء کانون:

بجز افسران ارشد ینی‌چری، در دسته‌ها افسران دیگری نیز خـدمت مـی‌کـردند. ارشدترین این افسران فرمانده دسته یعنی چورباجی بود. این افسران اگر فرمانده پیادهٔ دسته می‌شدند یایاباشی یاسر پیاده نامیده می‌شدند و اگـر فـرمانده یـکی از دستهٔهـای آغابولوکـلری را به عهده داشتند به آنان بولوکـجی‌بـاشی گـفته مـی‌شد. دسته‌هـای سگبان جزء دسته‌های «جماعت» بودند و شصت‌وپـنجمین دستهٔ را تـشکیل مـی‌دادند. کاتبی بجهت نوع وظیفه به «یایاباشی «ها»سوباشی» نیز می‌گفتند.

بجز آنچه گفته شد افسران دیگر دسته به تـرتیب درجـه عـبارت بـودند از اوداکدخداسی (در صنف پیاده) یا اوداباشی (در آغـابولوکـلـری)، وکـیل خـرج، بایراق‌دار، باش‌اسکی و اوستا یا آش‌جی‌باشی.

تعداد افراد کانون:

تعداد ابواب جمعی کانون ینی‌چری تا اواسط قرن پـانزدهم حـدود ده هـزار نفـر بود. پس از این تاریخ در زمان سلطان سلیم قانونی تعدادش افـزایش یـافت ولـی تـا درگذشت او از دوازده هزار نفر تجاوز نکرد. تعداد افراد دسته‌هـا یـکسانَ نبـود. افـراد بعضی از دسته‌جات کموبارهای افزون‌تر بود بخصوص تعداد افراد «بیرینجی کـدخدایی

بولوکی» از آغابولوکلری بسیار زیادتر بود.

پاداش جلوس و پاداش جنگ:

بموجب قانونی که از سوی یلدرم بایزید وضع شده بود، با جلوس پادشاه به تخت، پولی در مقام پاداش بین افراد کانون‌های قاپی قولی توزیع می‌شد. بعدها به میزان این پاداش افزوده شد. باز طبق قانون هنگام عزیمت شاه به نخستین جنگ خود پاداش جداگانه‌ای بنام «سفربخششی» (پاداش جنگ.م) به افراد کانون‌های قاپی قولی داده می‌شد.

کانون جبه‌چی

قرارگاه توپچی‌ها

و

توپ‌سازی

در جلد نخست دیدیم که ارتش عثمانی از اواخر قرن چهاردهم میلادی به بعد در جنگ‌ها از توپ استفاده می‌کرد. این سلاح بویژه در زمان سلطان محمد فاتح تکامل بیشتری یافت. محل «توپخانه» واقع در حوالی گالاتای استانبول، برای توپچی‌های قاپی‌قولی ساخته شده بود. آهن مورد نیاز توپ از معادن روملی و آناطولی تدارک دیده می‌شد و گلوله‌هایی باندازه مختلف و برای توپ‌های مختلف در همان محل معادن ریخته می‌شد.

افراد کانون توپچی که از جمله تشکیلات قاپی‌قولی بود از بین افراد کانون عجمی تامین می‌شد و به آنان «شاگرد» می‌گفتند. توپخانه‌ای که در محله «توپخانه» روبروی مسجد قلج‌علی پاشا قرار دارد، در زمان سلطان محمد فاتح و پسرش بایزید ساخته شد و در زمان سلطان قانونی گسترش یافت. کارخانه ریخته‌گری توپ‌پای تپه «جهانگیر» قرار داشت و اطراف با دیوار محصور بود.

دو صنف توپچی

کانون توپچی از دو صنف تشکیل شده بود، یکی صنف توپ‌ریز و دیگری توپ‌انداز. شاگردتوپ ریزها ضمن کار تجربه می‌یافتند و استاد کار می‌شدند. ابواب جمعی کارخانه توپ‌سازی مانند تعمیرکار، برقوچی، دوزنده لوله‌های ترکیده توپ، ریخته‌گر، مته‌کار و دیگر صنف‌کاران و غیره زیر نظر سر ریخته‌گر بودند. توپ‌ها تحت

نام کلی «ضربه‌زن» انواع متعدد چون شالکوش، پرانگی، باجه‌لوشکا، اژدردهان، هاون و... داشت.

توپچی‌های توپ‌انداز

توپچی‌های توپ‌انداز، هم در استانبول و هم به نوبت در قلعه‌ها مستقر بودند. حکومت برای توپچی‌های قلاع مرزی و به ویژه پس از قرن شانزدهم بخاطر بروز جنگهای دریایی برای توپچی‌های قلاع ساحلی اهمیتی بسیار قائل شده بود.

طبق قانون افراد دسته‌های توپچی می‌بایست در «توپخانه» استانبول تحت نظارت اساتید هفته‌ای یکبار تمرین گلوله‌اندازی می کردند. این توپ‌اندازها در وهله اول به دو بخش آغاز بولوک‌لری و جماعت تقسیم می‌شدند که هر بخش را دسته‌های متعدد بود فی‌المثل بخش «جماعت» متشکل از هفتاد و دو دسته بود.

فرماندهان، افسران و ابواب جمعی کانون توپچی

ارشدترین افسر کانون توپچی، «توپچی‌باشی» بود پس از او نوبت می‌رسید به «کدخدا» و «دوکوچی‌باشی» (سرریخته گر.م).

ابواب جمعی این کانون در نیمه اول قرن شانزده حدود یکهزار و دویست و چهارنفر بود که در اواسط همین قرن این تعداد بالغ بر دو هزار نفر شد.

کانون ارابه‌چی‌های توپ

توپ‌هائیکه عثمانی در اوایل بکار می‌بردند کوچک و سبک بود تا بتوان با شتر، استر و یابو حمل کرد و با این همه درصورت نیاز به توپ در مناطق صعب‌العبور وسایل موردنیاز را به آن مناطق می‌بردند و در آنجا اقدام به ریختن توپ می‌کردند.

پس از اواسط قرن پانزده کار توپ‌سازی عثمانی‌ها نوآوری شایان اهمیتی ایجاد شد و دولت اقدام به ریختن توپ‌های عظیم‌الجثه کرد و چون این توپ‌ها بوسیله ارابه حمل و نقل می‌شد لذا، کانون ارابه‌چی‌های توپ نیز تشکیل شد.

در قرن شانزدهم افراد این کانون نیز از طریق کانون عجمی تامین می‌شدند. کانون ارابه‌چی نیز به دسته‌های مختلف تقسیم می‌شد وارشدترین افسران «ارابه‌چی باشی» (سرارابه‌چی.م) بود.

سواره نظام قاپی‌قولی

چه کسانی برای سواره نظام برگزیده می‌شدند؟

افراد سواره نظام قاپی‌قولی از «رفقا»*ئی که بین ینی‌چری‌ها خدمت کرده بودند، از غلامان اندرونی و نیز غلامان قصرهای ادرنه، گالاتاسرای و ابراهیم پاشا و هم‌چنین قهرمانان جنگی بیگانه‌ای که منشاء فداکاری‌های بزرگی برای دولت عثمانی شده بودند تشکیل می‌شد. افراد سواره نظام قاپی‌قولی نیز چون ینی‌چری‌ها و سایر رسته‌های پیاده حقوق‌بگیر بودند. برای آنکه بین سواره نظام قاپی‌قولی و «تیمارلی سپاهی»ها وجه تمایزی باشد به افراد سواره نظام قاپی‌قولی «بولوک خلقی» نیز می‌گفتند. بعدها واژه «سپاه» منحصرا به سواره نظام قاپی قولی اطلاق شد. کار تامین افراد سواره نظام قاپی‌قولی از منابعی که در سطور پیشین ذکر شد «بولوکه چکماق» نام داشت و به این سان محل‌های خالی کانون پر می‌شد. به افرادیکه خواه از قصرها و خواه از کانون ینی‌چری وارد این کانون که از شش دسته تشکیل یافته بود می‌شدند یک اسب یا معادل قیمت آن را و نیز مبلغی بنام «پول تیر» و «پول کمان» می‌دادند حقوق افراد کانون.

میزان حقوق افراد کانون قاپی‌قولی یکسان نبود. از آن گذشته شش دسته در این کانون درجه‌بندی شده بود که حقوق افراد هر دسته با دسته دیگر فرق داشت.

غلامان اندرون با توجه به خدمات و سوابقشان جذب این کانون می‌شدند. آنعده از افراد «اندرون» که دارای حقوق بالائی بودند مامور خدمت در دسته سپاه و سلاح‌دار می‌شدند و افراد انتخابی از قصرهای گالاتا، ابراهیم پاشا وادرنه گاهی در دسته‌های سلاح‌دار و علوفه‌چی اسم‌نویسی می‌کردند.

نحوه خدماتشان درزمان جنگ:

افراد سواره نظام قاپی قولی باتوجه به شرایط جنگی و شرایط صلح دو وظیفه مختلف برعهده داشتند. همانگونه که درنخستین جلد اشاره شد بهنگام جنگ افراد این کانون درقلب سپاه و درجناح‌های ینی‌چری جای می‌گرفتند و سپاه را از خطری که از پهلو تهدیدش می‌کردند حفاظت می‌کردند. از آن گذشته بهنگام سان و رژه درسمت راست و چپ و پشت سر شاه حرکت می‌کردند. به هنگام جنگ دسته‌های سپاه و

* ینی‌چری‌ها بهم یولداش (رفیق) می‌گفتند.

سلاح‌دار به نوبت از چادر شاه و دسته علوفه جی‌لر از خزانه نگهبانی می‌کردند. چادر وزیر اعظم نیز باین ترتیب محافظت می‌شد.

وظایفشان درایام صلح:

درقرن شانزدهم خدمات افراد سواره نظام قاپی قولی مستقر درمرکز حکومت درزمان صلح عبارت بود از دبیری دیوان، مالیه، امور مربوط به شهرداری، و نظایر آن ونیز دبیری عوارض و نزول و مالیاتهائی از این قبیل و وظایفی چون آن که این وظایف از سوی حکومت تعیین می‌شد.

سلطان سلیمان قانونی هنگام عزیمت به جنگ از بین افراد باسابقه سواره نظام قاپی قولی سیصدتن با نام «ملازم» برمی‌گزید و برای امربری و نیز محافظت اقامتگاه خود استخدام می‌کرد و پس از بازگشت از جنگ به پاداش خدماتشان متولی گری بعضی از موقوفات سلطنتی و اداره یکساله مزارع و اراضی موقوفهٔ و وظایفی چون تحصیل مالیات و جزیه را به آنان محول می‌کرد. منتهی طبق قانون این «ملازمان» قبل از تصدی وظایفی که به آن اشاره کردیم می‌بایست یکسال درديوان همایون دورهٔ کارآموزی لازم را از نظر چگونگی تشریفات اداری مربوط به آن وظایف را می‌دیدند.

ولدش:

افراد سواره نظام قاپی قولی از همان آغاز اجازهٔ ازدواج داشتند. درآئین‌نامه‌های مربوطه، به فرزندان ذکور آنها اصطلاحاً «ولدش» می‌گفتند. این فرزندان ذکور اگر درزمان حیات پدر رسیده و بالغ می‌شدند جذب دسته‌های سواره نظام می‌شدند و اگر چنانچه پس از مرگ پدر به سن سربازی می‌رسیدند باز در دسته‌های مزبور به خدمت گرفته می‌شدند. بمحض درگذشت یکی از افراد این سواره نظام، از محل تخصیصی برای یتیمان به پسران آنان حقوق پرداخت می‌شد.

زیردستان افراد سواره نظام:

افراد دسته‌های اول تاچهارم سواره نظام قاپی‌قولی یعنی «سپاه»،«سلاحدار»، «ساغ‌علوفه‌چی»، «سول علوفه‌چی» بسته به میزان حقوقشان افرادی را زیردست داشتند. هریک از افراد این دسته‌ها بهنگام جنگ درازاء هرپنج آقچه از یومیه‌شان می‌بایست یک مهتر سواره داشتند که مخارجش به عهدهٔ آن فرد بود.

به سبب داشتن اسب و خدمتگزار همهٔ افراد سواره نظام قاپی قولی دراستانبول مستقر نبودند، بلکه بخش اندکی از آنان دراستانبول و بقیه درادرنه، بورسم و محلات حوالی آن شهرها و نیز محلات حوالی استانبول مستقر بودند. و بمحض احضار به جنگ به لشگر ملحق می‌شدند.

سواره نظام مستقر دراستانبول درسلیمانیه و چمبرلی داش مقیم بودند.

کدخدایری:

برای نظارت برکار سواره‌نظام قاپی‌قولی (به استثناء سواره‌نظام مستقر دراستانبول) درهرمنطقه افسری بنام «کدخدایری» تعیین شده بود. اصولا افسران ارشد کانون مقیم استانبول بودند که به انتظار دریافت اوامر دردیوان همایون رفت‌وآمد می‌کردند.

حقوق:

افراد سواره نظام قاپی‌قولی نیز حقوق خود را چون افراد سایر رسته‌های قاپی‌قولی هرسه ماه یکبار دریافت می‌داشتند. حقوق به دو شکل دریافت می‌شد: «سرگلی» و «تاشرالی». سرگلی‌ها افرادی بودند که مشخصاً حقوق خود را دریافت می‌کردند و تاشرالی‌ها افراد مستقر درخارج از استانبول بودند که حقوقشان توسط افسرانشان ارسال می‌شد.

ناگفته نماند که تااواسط قرن شانزدهم چون افراد سواره‌نظام قاپی‌قولی نزدیک استانبول بودند خود شخصاً برای دریافت حقوق مراجعه می‌کردند.

تعداد ابواب جمعی سواره نظام قاپی‌قولی متشکل از شش دسته تااواسط قرن پانزدهم حدود هشت هزار نفر بود که دراثنای جنگ سلطان سلیمان قانونی (درسال ۱۵٦٦ میلادی) جمعاً از یازده هزار افزون شده بود.

تشکیلات نیروهای ایالتی

تشکیلات نیروهای ایالتی دولت عثمانی، مورد بحث دراین جلد، درمقایسه باموارد مطرح شده درجلد نخستین گسترده است. این تشکیلات بمرور زمان دستخوش تغییراتی شده و بعدها نیز نیروهائی به آن اضافه شده بود. تشکیلات لشگری ایالتی از اواسط قرن پانزده تااواسط قرن شانزدهم مرکب بود از تیمارلی سپاهی یا توپراکلی سپاهی (سپاهی‌های زمین‌دار.م.) یایا، مسلم و یوروکلر، جراخور، جانباز، تاتار، آقنجی‌لار،

دلی‌لر، عزب‌لر، کونول‌لی وبشلی لر. که دربارهٔ هریک از آنان شرح کوتاهی داده خواهد شد.

«تیمارلی سپاهی»ها

گسترش تشکیلات تیمارلی سپاهی:

به آنان توپراکلی سپاهی نیز گفته میشد. درجلد نخستین کتابمان مختصراً دربارهٔ اوضاع اوایل دوران دولت عثمانی، نیز سپاهیان صاحب تیمار و وظایف روستائیان درقبال آنان که عملاً درزمین کشت و برداشت می‌کردند و «رعایا» نامیده می‌شدند، بحث کردیم و توضیحات و اطلاعات لازم را تااواسط قرن پانزدهم دربارهٔ اهمیت این سواره نظام مهم دادیم. اصول و قوانین مربوط به تیمار که پس از تشکیل دولت عثمانی به مرحله اجرا درآمده بود به مرور زمان با افزوده شدن ماده‌ها و نیز تغییرات تکمیل شد و سرانجام دراواسط قرن شانزده شکل تکامل یافته و قطعی خود را بدست آورد. افزایش طول مرزهای عثمانی پس از اواسط قرن پانزدهم، افزوده شدن به میزان اراضی دولتی را که «امیری» نام داشت سبب شد و نیز به تعداد تیمارلی سپاهی‌ها افزود و جنگهای زمان سلطان سلیمان قانونی موجب برتری و مزیت این سپاهی شد.

دفاتر تیمارلی سپاهی:

هر ایالت دفتر مخصوص از آن خود داشت که اسم، کنیه و هریت افراد تیمارلی سپاهی و صاحبان «زعامت» و میزان «رعایت» در آن منعکس می‌شد. مسئولیت دفتر تیمارلی را «تیمار دفترداری» (دفتر دارتیمار) آن ایالت و مسئولیت دفاتر زعامت را «تیمار کدخداسی» به عهده داشت. نظیر این دفاتر در دفاتر اراضی خزانه که «مجمل» و «مفصل» نام داشت موجود بود. به هنگام وقوع جنگ بیگلر بیگی هر ایالت یک کپیه از این دفتر تیمار را بهمراه می‌برد و ضمن ارزیابی و بررسی محل‌های خالی ابواب جمعی را که می‌بایست در صحنه جنگ حضور داشتند پر می‌کرد. اختصاص تیمار و زعامت هر ایالت نوروز به نوروز صورت می‌گرفت و با دلایل عزل و نصب‌ها بهمراه دفتری که از سوی بیگلربیگی ممهور شده بود به اطلاع حکومت مرکزی می‌رسید.

تیمارهای مجوزدار: و بدون مجوز

بعدها طبق قانونی که وضع شد تعویض، تیمار، بدو صورت عملی شد، با مجوز و بدون کسب مجوز. بطوریکه از قانون‌نامه سلطان محمد فاتح بر می‌آید، تیمارهای تا

معادل ۵۹۹۹ آقچه را وزیر اعظم بی آنکه به عرض شاه برساندمی‌توانست به افراد مورد نظر بدهد. بجز وزیر اعظم که در حقیقت وکیل شاه بود کسی دیگری این صلاحیت را نداشت. باز بموجب قانون به درخواست بیگلربیگی‌ها در مورد دادن تیمار مخالفت نمی‌شدو مورد پذیرش قرار می‌گرفت. درسال ۹۳۵هـ ق/۱۵۲۹م بموجب قانون بیگلربیگی‌ها می‌توانستند بدون کسب تکلیف از مرکز راسا اقدام به دادن تیمار بکنند. یعنی بیگلربیگی‌های ایالت‌ها بسته به درجه‌بندی ایالت میتوانستند «تیمارائی به ارزش یک آقچه کمتر از ۶۰۰۰، ۵۰۰۰،و ۳۰۰۰ یعنی ۵۹۹۹، ۴۹۹۹، ۲۹۹۹ آقچه واگذار کنند. به تیمارهائی بدین ترتیب با برات و فرمان آنان داده می‌شد «تذکره سیز» (بدون مجوز) گفته می‌شد برای تیمارهای پیش ارزش‌های نامبرده می‌بایست از دیوان برات گرفته می‌شد و تذکر یا مجوز صادر می‌شد. از اینروی به تیمارهائی که خودشان می‌دادند تذکره سیز و به تیمارهائی می‌بایست از سوی دیوان براتش صادر می‌شدند کره‌لی می‌گفتند. تیمارهائیکه از سوی بیگلربیگی‌ها داده می‌شد امضای خود آنان را داشت بعداً صاحبان تیمار آنرا در مرکز تعویض می‌کردند و براتی که طغرای شاه بر آن بود می‌گرفتند. با توجه به اهمیت مسئله تیمار، پر کردن خلاء پست افراد و نیز بخاطر به درازاکشیدن رفت و آمد به استانبول جهت گرفتن برات، در مورد تعویض تیمار با ارزش‌هائیکه در بالا به آن اشاره کردیم به بیگلربیگ‌ها اختیار داده شده بود.

با پیدایش یک محل خالی برای تیمار پسر بالغ یا خردسال تیماردار تیمار مزبور به مقامات دولتی مراجعه می‌کرد و درخواست‌می‌کرد که تیمار پدر را در اختیار او قرار دهند. و حکومت بخشی از این تیمار را بنام «قلچ حقی» (حق شمشیر) به پسر آن شخص می‌داد و باقی را تقسیم می‌کرد. صاحب جدید تیمار اگر بالغ بود خود شخصاً در جنگ شرکت می‌کرد در غیر اینصورت کسی دیگر به نیابت از او چنین می‌کرد که به آن شخص «جبه‌لی» می‌گفتند.

چگونگی عزیمت تیمارلی سپاهی‌ها به جنگ:

تیمارلی سپاهی‌ها بهنگام‌وقوع جنگ باتفاق همراهانشان که «جبه‌لی» نامیده می‌شد، عازم جنگ می‌شدند. بموجب قانون و با توجه به درجه‌بندی ایالت متبوعه‌شان، موظف بودند تعداد معینی جبه‌لی همراه ببرند و تعداد همراهان جبه‌لی با توجه به میزان مبلغی بود که طبق قانون افزون بر تیمار و در اختیارشان قرار می‌گرفت.

اسب، اسلحه و خوردو خوراک هر جبه‌لی از سوی تیمارلی سپاهی مربوطه‌اش تامین می‌شد. این جبه‌جی‌ها متشکل بودند از غلامان خریداری شده توسط سپاهی‌ها و

یا افرادی که در جنگ‌ها به اسارت آنان درآمده بودند.

هنگام عزیمت شاه به جنگ سپاهی‌هائیکه معذوریتی نداشتند بهمراه او می‌رفتند. هر یک هزار سپاهی تحت فرماندهی یک «آلای‌بیگ*» عازم جنگ می‌شد. هر آلای بیگ سه یا چهار افسر بنام «سوباشی» داشت. این افسران بهنگام صلح امنیت شهری را که در آن مستقر بودند، تامین می‌کردند. چهار پنج ماه پیش از حرکت به سوی میدان جنگ، حکومت محل وقوع جنگ را به اطلاع بیگلربیگی‌ها می‌رسانید و دستور آمادگی کامل با تمام تجهیزات لازم را صادر می‌کرد. آنگاه بیگلربیگی مراتب را به فرمانداران ابلاغ می‌کرد و آنان نیز ضمن در جریان گذاردن آلای بیگ خود با ارسال گزارشی باطلاع می‌رساندند که کم کسری ندارند و در انتظار صدور دستور هستند. تیمارلی سپاهی می‌بایست حتما در شهر خود مقیم بود در غیر اینصورت حداقل می‌بایست در محدوده استان مربوطه اقامت می‌کرد. زیرا گاهی اتفاق می‌افتاد که سپاهی‌ها ناگزیر بودند در اسرع وقت جبه‌لی‌های خود را جمع کنند و حرکت کنند و این جز با حضور و اقامت در تیمار خویش غیرمقدور بود. سپاهی که بی‌کسب مجوز از حکومت عازم جنگ نمی‌شد تیمارش را از او می‌گرفتند و عزلش می‌کردند.

تیمارلی سپاهی‌ها تحت فرماندهی آلای بیگ‌ها، و آلای‌بیگ با سپاهی‌های تابعهٔ خود تحت فرمان فرماندار، و فرماندار تحت فرمان استاندار ایالت یعنی بیگلر بیگی در جنگ شرکت می‌جستند. و در محلی که از سوی حکومت تعیین شده بود به اردو می‌پیوستند.

آنگاه در حضور شاه رژه می‌رفتند و مورد بازدید قرار می‌گرفتند.

تیمارلی سپاهی‌ها را اسب‌های رهوار و اصیل، شمشیر، نیزه- سپر، تیروکمان بود. کلاهخود بر سر و زره بر تن داشتند. از بین سپاهی‌ها اگر کسی قهرمانی از خود نشان می‌داد به او «زعامت» داده می‌شد.

تیمارلی سپاهی‌ها بهنگام جنگ جناح داشت و چپ سپاه عثمانی را که بهنگام حرکت شکل هلال ماه بخود می‌گرفت تشکیل می‌دادند و قلب سپاه را از خطر حملات احتمالی از جناحین محافظت می‌کردند.

بیگلربیگ‌ها با دفاتری که بهمراه داشتند در میدان جنگ یا مرزها به حضور و غیاب می‌پرداختند نخستین حضور و غیاب قبل از آغاز جنگ صورت می‌گرفت لیست

*. فرمانده گردان.- م.

سپاهی‌های غایب مشخص می‌شد ولی تا دومین حضور غیاب از گرفتن تیمار آنان خودداری می‌شد پس از بازگشت از جنگ دوباره حضور و غیاب کنترل می‌شد ارزیابی آنگاه ضمن گرفتن تیمار، سپاهیان غایب، آنانرا طبق حکمی که صادر می‌شد به مجازات می‌رسانیدند.

موقعیت سپاهی که در جنگ یا در بستر می‌مرد:

دولت عثمانی همانطوریکه با مشاهده، علاقه و فعالیت از سوی تیمارلی سپاهی‌ها که در جنگ‌ها نقش مهمی داشتند مدام به میزان تیمارشان می‌افزود و به ارتقاء مقامشان می‌کوشید پس از مرگشان نیز رفاه فرزندان و خانواده‌اش را از یاد نمی‌برد. دولت بین سپاهی که در رویاروئی با دشمن شهید می‌شد و سپاهی که در بستر می‌مرد وجه متمایز قائل بود و کودکان سپاهی‌های شهید را بیش از دیگران موردتوجه و عنایت قرار می‌داد. مثلاً اگر سپاهی که صاحب یک تیمار بیست‌هزار آقچه‌ای بود در جنگ کشته می‌شد از دو پسرانش به یکی تیمار چهارهزار آقچه‌ای و به دیگری تیمار سه هزار آقچه‌ای اختصاص می‌داد و اگر تیمار سپاهی در ده هزار آقچه پائین‌تر بود باز از دو پسر به یکی تیمار سه هزار آقچه‌ای و به دیگری دو هزار آقچه‌ای داده می‌شد.

اگر سپاهی نه در جنگ، در خانه می‌مرد و تیمارش نیز از ده هزار آقچه فراتر بود از دو پسر بالغش که قادر به سلاح گرفتن بودند به یکی تیمار سه هزار آقچه‌ای و به دیگری دوهزار آقچه‌ای می‌داد- چنانچه تیمارش از دوهزار آقچه پائین‌تر بود هردو پسر هریک صاحب دوهزار آقچه می‌شدند.

اگر فرزندان تیمارلی که مرده بود خردسال بودند به آنان تیماری داده‌نمی‌شد ولی بمحض اینکه به سن مناسب می‌رسید صاحب تیمار می‌شد.

واحدهای خدماتی یایا، یوروک و مسلم*ها

یایاها و مسلم‌ها که نخستین نیروهای منظم نظامی پست عثمانی را تشکیل می‌دادند، پس از تشکیل پیاده‌نظام کانون ینی‌چری بتدریج تا اواسط قرن پانزده از فعالیت‌های مستقیم جنگی معاف شدند و بخدمت کارهای خدماتی جنگ گمارده شدند. یایاها در بعضی از ایالات مشخص آناطولی مستقر بودند و هرواحدی برای خود یک

*.در مورد این وجه تسمیه به جلد ۱ مراجعه شود.-م.

یایابیگی داشت.

یایاها هر شش ماه به شش ماه به نوبت وارد خدمات می‌شدند وظایف یایاها در زمان جنگ عبارت بود از باز کردن جاده، کندن خندق یا سنگر حمل توپ، حمل گلوله توپ و مهمات، حمل آذوقهٔ اردو. و در زمان صلح بحسب نیاز به تعمیر قلعه، کار در معادن و کارگاههای کشتی‌سازی و خدمات از این قبیل می‌پرداختند.

به افرادی که نظیر خدمات یاد شدهٔ را در روملی انجام می‌دادند یوروک گفته می‌شد. یوروک‌های مستقر در مناطق مختلف، روملی به نام همان منطقه معروف بودند مانند «تانری داغی یوروکلری»(یوروک‌های تانری داغی. م.).

قوجاجیق یوروکلری، ویزه یوروکلری، نال‌دوکن یوروکلری واوفجه‌بولی یوروکلری که هر کدام خود یک یوروک‌بیگی (سرکردهٔ یوروک) داشت. بیست وچهار یوروک بمنزله یک کانون بود. به هنگام جنگ از این بیست وچهار یوروک، چهار یوروک یکی تحت عنوان «اشکین‌جی»- وسه نفر بنام «چانال» عازم جنگ می‌شدند وبیست نفر دیگر به عنوان «یاماق» می‌ماندند. این نحوه شرکت در هر کانون بین افراد آن به نوبت انجام می‌گرفت. اگر جنگ در آناطولی رخ می‌داد «یایا»ها ودر اروپا اتفاق می‌افتاد یوروک عازم جنگ می‌شدند. یوروک‌ها نیز یک فرمانده ارشد داشتند. یایاها ویوروک‌ها از رسته پیاده نظام بودند وسلاحشان مرکب از تیر، کمان، شمشیر، پسر ونوعی نیزه بود که به آن کندره می‌گفتند.

«مسلم»ها:

مسّلمها نام رسته سواره نظام نخستین تشکیلات منظم نظامی عثمانی‌ها بود که چون یایاها ویوروک‌ها بعدها در کارهای خدماتی جنگی از آنان استفاده می‌شد. افراد مسّلمهای آناطولی مسلمان بودند ولی بخشی از افراد مسلمهای روملی مسلمان بودند وبخشی نیز بعدها از بین اتباع مسیحی بخدمت گرفته شدند. بهنگام وقوع جنگ، مسلمها که دارای اسب بودند یکی دو روز پیش از سپاه بجلو اعزام می‌شدند، جاده، پل ومعبرهای جنگی را باز وهموار می‌کردند. ارشدترین فرمانده‌شان سرکردهٔ ایالتی مسلم بود. هر سی مسلم یک کانون تشکیل می‌داد ویک پنجم تعداد آن به نوبت در جنگ شرکت می‌کرد.

جراخور یا سراخورها:

به افرادیکه کارهای بنائی وعمله‌گی وساختمانی ارتش عثمانی را انجام مـی‌دادند جراخور یا سراخور می‌گفتند که از بین مـرزنشینان انتخـاب مـی‌شدند واز واحـدهای مختلفی چون مسئول باز کـردن راه وجـاده‌سازی، ساختن قلعـه، قـطع درختان جنگل‌هائیکه مانع عبور ارتش بود، پاک کردن باتلاق‌ها، کـندن سنـگر وحمـل ونقـل مهمات ولوازمات ارتش تشکیل شده بود. سرآخورهائی که در واقـع بـمنزله افـراد دسته کارگری ارتش عثمانی بودند.* از بین مـسیحیان انتخـاب مـی‌شدند. بـمحض صدور دستور برای خدمات مورد نظر تعداد معینی سراخور از مناطق سرآخـور نشیـنی تـامین می‌شد.

جانبازها، تاتارها:

جانبازها وتاتارها نیز چون مسلم‌ها از دسته‌های کـارگری خـدمات جبـهه بـشمار می‌رفتند. جانبازها بصورت سی ونه کانون در «ویزه» و«ویدین» مستقر بودند. تـاتارها هم در حوالی یان‌بولی، ویزه وویدین استقرار داشتند. صنف دیگری شبیه جانبازها وتاتارها نیـز بود که «غریبلر» نام داشت. همه آنها یعنی جانبازها، تـاتارها وغـریبلر تـابع «یـوروک بیگ‌اشان بودند.

* *

«اون‌جی‌قوردلر لار»

آقنجی لار**

عثمانی‌ها در طول تاریخ اهمیت بسیار برای نیروهای آقـنجی خـود (سواره نظـام سبک) قائل بودند. با گسترش دامنهٔ مرزهای عثمانی تشکیلات آقنجی‌ها نیز که وظیـفه مرزبانی را داشتند گسترش می‌یافت. در زمان سلطـان مـحمد فـاتح وبـویژه در دوران بایزید ثانی وسلیمان قانونی آقنجی‌ها عملکرد وماهیتی شگفت‌انگیز داشتنـد. در زمـان

*.شبیه به گردان مهندسی.

**. قوای پیشگام

***. در لغت بمعنی حمله‌ور ومهاجم. م.

بایزید دامنه عملیات آقنجی‌ها از پایگاه بسنه تا سرزمینهای ونیز، صربستان، دالی‌چیا وتابخشی از حوالی ترانسیلوانیا پیش رفته بود که در زمان قانونی به شعاع عمل آنها تا دشت‌های مجارستان و صربستان و خاک آلمان افزوده[1] شد. یاووزسلطان سلیم تنها در جنگ چالدران بود که از وجود آقنجی‌ها استفاده کرد.

آقنجی‌ها جداندرجد ترک بودند و مستقر کردن آنها در روملی در آغاز دوران فتوحات عثمانی با توجه به وجود فرقه‌های متعدد مذهبی و غیرمسلمان در آن سرزمین خودعملی سخت بجا و قابل توجه است.

اگر دولت قصد جنگ داشت قبلاً آقنجی‌ها را از جنگی که می‌بایستی در بهار*آغازشود باخبرمی‌کرد تا آمادگی‌های لازم را کسب کنند. همانطوریکه در جلداول گفتیم آنها چند روز قبل از حرکت سپاه می‌رفتندوبه‌اکتشاف می‌پرداختند و مسیر سپاه را امن می‌کردند.

اسلحه آقنجی‌ها عبارت بود از یک زره سینه‌پوش، نیزه، سپر و یک بزدوغان**سرگرد که درزین اسب جای می‌گرفت، البته همه آنها از زره استفاده نمی‌کردند. وسایل غذایشان نیز چون سایر ملزوماتشان سبک و اندک بود.

با دیگچه که به زین اسبشان آویزان بود کار پخت وپز خود را انجام می‌دادند. اغلب اوقات در این دیگ پلو، قورمه ویا پاسترمه* گوسفند سرخ می‌کردند ومی‌خوردند**

آقنچی‌ها، در هرمنطقه به صورت یک کانون بودند. هرمنطقهٔ یک فرمانده آقنجی و یک فرمانده دسته داشت که به آن تویجه یا دوچه می‌گفتند. تویچه‌ها صاحب تیمار بودند ولی سایر آقنجی‌ها، تیمار نداشتند. پس از تصرف مجارستان آخرین نیروهای آقنجی تحت فرماندهی ینی‌اوغلی خضربیگ وقاسم بیگ و درحوالی سکه وین و طمتشوار مستقر بودند. با آنکه در مراکز مهمی چون سمندره و بسنه «دلی عسکری تشکیلاتی» به وجود آمده بود که تشکیلات آقنجی‌ها را در ذهن، تداعی می‌کرد، ولی

۱. در عرض سی سال یعنی از سال ۱۴۶۹ تا ۱۴۹۹م، بیست آقنجی به اطریش، مجارستان، ترانسیلوانیا، لهستان، صربستان، قارنتی‌یول، کارنیت‌استریا و دالماچیا و غیره صورت گرفته بود (تاریخ‌هامر جلد ۵صفحه ۲۶۸)

* باتوجه به آب و هوای سرد اغلب مناطق ترکیه سلاطین عثمانی در بهاراقدام به جنگ می‌کردند.-م.

**. نوعی گرز شش‌پر

*** نوعی گوشت خشک وفشرده و دود داده با ادویه زیاد-م.

آنها تحت فرمان فرمانداران ایالت بودند.

با گسترش مرزها،«اورنوز اوغول لاری»(پسران اورنوس) در آلبانی و والی چیه، ومیخال اوغول لاری مدتی دربسنه وبعداً در منطقه سمندره و صربستان وبعدها در مجارستان، مالکوچ اوغول لاری در حوالی سیلیستره و تورخان اوغول لاری نیز در حوالی موره مستقر بودند.

تعداد آقنجی‌ها درسالهای مختلف متغیر بود. درسال ۹۳۹هـ ق/۱۵۳۰ م درجنگ بودین و درسال ۹۳۸ هـ ق/۱۵۳۲ م در جنگ آلمان پنجاه هزار آقنجی تحت فرماندهی میخال اوغلی محمدبیگ بود.

دلی لر

در بین قوایی که درمرزها و یا نقاط نزدیک به‌مرز مستقر بودند وبه آنان «سرحد قولی» می‌گفتند، سواره نظام سبک دیگری شبیه به آقنجیها بود که اکثر افراد آن ترک بودند، آنان مردانی قوی هیکل وجسور بودند وبه شجاعت و جسارت شهرت داشتند وبه خاطر شجاعتهای خارق‌العاده‌شان به آنان «دلی»(دیوانه) می‌گفتند. بعضی از تاریخها نوشته‌اند که نام آنها «دلیل» بوده که دراسناد ومدارک به غلط «دلی» نوشته شده است. این نظریه خطاست، زیرا آنان را به خاطر حملات بی پروایشان به خصم و خود رابه آب و آتش زدن وزندگی را به هیچ انگاشتن «دلی» نام داده بودند. «دلی»ها از افراد فرماندار ویا بیگلربیگی به حساب می‌آمدند.

«دلی»ها که خود را از اخلاف خلیفه دوم- عمر- می‌دانستند به سبب شجاعت فوق‌العاده، تهور وقیافهٔ پرهیبتشان همیشه بردشمن غلبه می‌کردند. آنان مومن ومعتقد براین بودند که آنچه سرنوشت ومقدرات انسان است خواهد شد و از این روی از هیچ مهلکه‌ای رویگردان نبودند.

رستهٔ نظامی دلی قبل از قرن شانزده وجود نداشت، فقط در قرن شانزدهم بود که این رسته متشکل از جنگاوران ترک ونیز جنگجویان بسنه، صرب وکرواس- که اسلام آورده بودند- به وجود آمد. همهٔ افراد آن اهل روملی بودند. آنها صاحب همان سلاحهایی بودند که آقنجی‌ها داشتند. کلاهی از پوست خالدار کفتار برسر داشتند که به آن پرعقاب نصب شده بود. شلوارشان از پوست گرگ یا خرس بود که رویه پشمی پوست به بیرون بود.

درقرن شانزده «دلی»ها تحت فرمان بیگلربیگی روملی و والی سمندره و والی

بسنه بودند، بعدها وزرا وسایر بیگلربیگی‌ها نیز چنین صنفی را به وجود آوردند. از اوایل قرن شانزدهم به بعد می‌بنیم کلیه نیروهای «دلی» درسمندره تحت فرمان یحیی پاشازاده محمد و برادرش بالی‌بیگ و نیز غازی خسروبیگ والی بسنه قرار دارند تعداد «دلی‌ها»های تحت فرمان خسروبیگ حدود ده هزارنفر بود. پنجاه تا شصت «دلی» تحت یک بیرق بودند وچند بیرق تحت فرماندهی یک «دلی باشی» بود.

قوای قلعه‌ها

عزب‌ها

در جلد نخستین کتابمان گفتیم که عزب‌ها چگونه صنفی بودند وچگونه پیشاپیش ینی چری‌ها حرکت می‌کردند. بعدها تشکیلات عزب‌ها گسترده‌تر شد و دوصنف دیگر به نامهای قلعه عزب لری و دنیز* عزب لری به وجود آمد. درسال ۱۵۰۱ م درجریان جنگ عثمانی‌ها با ونیز و متفقینش، نیروی دریایی فرانسه وسیسیل و آراگون به آبهای مدللی آمدند وآنجا رابه محاصره درآوردند. دولت عثمانی شتابزده نیروهای عزب رابه مدللی اعزام کرد واز آن پس چنین نتیجه گرفته شد که وجود نیروهای عزب حقوق بگیر از خزانه دولت درخدمات مربوط به قلعه‌ها ضروری است واز آن تاریخ به بعد درمحافظت قلعه‌ها از وجود عزب‌های حقوق بگیر استفاده شد.

همزمان با استفاده از عزب‌ها درخدمت مربوط به قلاع، عزب‌های پیاده نظام سبک عزب‌ها نادیده گرفته نشد وتا اواخر قرن شانزده گذشته از عزب‌های قلعه ودریا این رسته نیز چون سابق خدمات خود را در پیاده نظام انجام می‌دادند. دراثنای جنگ بلگراد در زمان سلطان سلیمان قانونی، ده هزارنیروی پیادهٔ غرب تحت فرمان نقاش علی بیگ از آناطولی به بلگراد رفت وپس از تصرف آن بخشی از این نیروها به عنوان حافظ در این شهر مستقر شد. همچنین در جنگ رودس نیز بیست هزار عزب پیاده اسم نویسی کرده[۲] بودند.

ولی درسالهای بعداز آن دیگر عزب‌ها را در اردوی عثمانی و پیشاپیش قوای ینی‌چری مشاهده نمی‌کنیم. قلعه عزب لری رستهٔ پیاده نظام قوای معروف به «سرحد قولی» را تشکیل می‌دادند.

* دنیز بمعنی دریا.– م.

۲. طبقات‌الممالک، صفحه ۸۰– ۱۱۰و ۱۱۷

و اما در مورد دنیز عزب‌لری

اینان جزو ابواب جمعی کارگاههای کشتی‌سازی و صنف حقوق‌بگیر موظف به خدمت در نیروی دریایی بودند. به محض نیاز کارگاه کشتی‌سازی به عزب به موجب فرمانی برای کاپیتان پاشا، تعدادمعینی عزب تأمین می‌شد. تا دوران «کالیون»* عزب‌ها اساس نیروی دریایی عثمانی را تشکیل می‌دادند. فرماندهان کشتی سلطان دادان، متصدیان بادبانها و نگهبانان کشتی از صنف عزب‌ها بودند.

عزب‌ها به صورت دسته بودند و هر دسته برای خود، رئیس، کدخدا اوداباشی و مأمورداشت. دراوایل قرن شانزده نودوسه دستهٔ عزب در خدمت ناوگان گلیبولی بود. تعداد افراد هردسته به طورمتوسط هفت الی هشت نفربود.

گونول‌لی و بشلی‌لر*****

به منظور حراست قلاع مرزی از حملات ناگهانی، یک نیروی سواره نظام سبک به نام «سرحد قولی» از اهالی آن محل به وجودآمده بود که حقوقشان از مالیه ایالت محل سکونتشان تأمین می‌شد. فرمانده گونول‌لی‌های این نیرو گونول لی‌آغاسی و فرمانده بشلی‌لر، بشلی آغاسی نام داشت. تشکیلات بشلی قدیمی‌تر از گونول‌لی بود ودراوایل قرن شانزده به آن برمی‌خوریم.

به افراد این دسته از آن دوی بشلی می‌گفتند که افراد آن از اعضای یک خانه از پنج خانه محل تأمین می‌شد.

۲

دریانوردی عثمانی‌ها تا اواسط قرن شانزدهم

تصرف ازمید و گملیق و بعدها اشغال قرمسی ایلی توسط عثمانی‌ها که مقارن با اوایل تشکیل این دولت بود موجب جلب توجه این امیرنشین کوچک به دریا و دریانوردی شد.

عثمانی‌ها با استفاده از کشتی‌های امیرنشینی قرمسی که نیروی دریایی کاملی داشتند توانستند وارد روملی شوند و بعدها نیز دراواخر قرن چهاردهم (۱۳۹۰میلادی) در کلیبولی یک کارگاه کشتی‌سازی و تعمیرکشتی به وجودآوردند.

* ـ نوعی کشتی جنگی

** ـ داوطلب

*** ـ پنج یک‌ـم.

این دوران آغازین دوران ناشی‌گری عثمانی‌ها درامر دریانوردی بود و قدرت مقابله باو نیز را که صاحب نیروی دریایی قدرتمند و ماهری بود نداشتند. با اینهمه و علیرغم همه عدم موفقیتها در برخوردهای دریایی با سپری شدن هر روز عثمانی‌ها به سوی یک دریانوردی باتجربه پیش می‌رفتند. زیرا عثمانی‌ها که تنگه‌ها و روملی را در تسلط داشتند ناگزیر از داشتن ناوگانی بودند که درنتیجه با خاطری آسوده از جانب دشمن داشته باشند.

همانطوریکه می‌دانیم دراثنای جنگ وارنه، سلطان مرادثانی خبرمسدودشدن تنگه بسفر توسط ناوگان دشمن را شنید، لذا مسیر خود را تغییر داد و به بغاز استانبول رفت و با پرداخت مبلغ گزافی توسط کشتی‌های جنوایی به آن سوی آب رفت.

درزمان مرادثانی نیروی دریایی عثمانی به حدی پیشرفته شده بود که می‌توانست امپراتوری طرابزون را از طریق دریا مورد تهدید قرار دهد و با مانورهای دریایی نیز آشنایی یابد. درمحاصرهٔ استانبول هرچند که ناوگان عثمانی درمانور خودناموفق ماند ولی تعدادکشتی‌هایش از سیصدفروند افزون بود.

سلطان محمدفاتح پس از فتح استانبول به منظورمحافظت این شهر از خطری که می‌توانست آن را از سوی دریای مرمره تهدیدکند، ضمن تحکیم تنگهٔ جناق قلعه اهمیت حیاتی نیروی دریایی را از نظردورنداشت، در سایهٔ همین توجه جزایر ایمروز، لمنی، طاشوز، سمادیرک، مدللی و آغریبوز، به تصرف درآمد وساقیز و سیسام نیز ناگزیر از پرداخت خراج شد و به این‌سان سواحل آناطولی تحت امنیت درآمد. در زمان فاتح رودس به محاصره درآمد، و جنگ با ونیز و متفقینش درمقایسه با گذشته موقعیت‌آمیزتر شد و دولت عثمانی درموقعیتی برتر و غالبانه پیمان‌نامه‌هایی امضا کرد. کمال رئیس یکی از روسای مشهور دریانوردان ترک که در دریای مدیترانه به راهزنی دریایی مشغول بودند به خدمت دولت عثمانی درآمد و این امر روحی تازه به پیکرنیروی دریایی عثمانی دمید. همانطوری‌که در فصل مربوطه به وقایع عثمانی دیدیم عثمانی‌ها در دریای مرمره تا ساحل اسپانیا پیش رفتند.

کشتی‌رانی در دوران بایزید ثانی پیشرفت بیشتری کرد. درجنگ علیه لک مصرناوگان عثمانی به فرماندهی هرسک‌زاده تا سواحل اسکندرون اعزام شده بود. یاووز سلطان سلیم به نیروی دریایی اهمیت بسیارمی‌داد. کارگاه کشتی‌سازی گلیبولی تازمان سلطان سلیم کارگاه اصلی کشتی‌سازی عثمانی‌ها را تشکیل می‌داد و سلطان،

احداث کارگاه مجهزی را درخلیج پی‌ریزی کرد. به دستوراو کشتی‌ها ساخته شد، بدین جهت که می‌خواست پابپای پیروزی‌هایش درجنگ‌های زمینی، حاکمیت دریای مدیترانه را نیز دراختیارداشته باشد، اما عمرش کفاف نداد. پسرش سلطان سلیمان، بارتاروس خیرالدین را که امیرخودمختارالجزایر بود و همواره در دریای مدیترانه با اسپانیولی‌ها در حال جنگ بود به خدمت دولت فراخواند و او را به سمت فرمانده کل نیروی دریایی منصوب و امارات جزایر را بازبه او واگذارکرد و کارگاه کشتی‌سازی را با تاسیسات و ملحقات جدید گسترش داد. این دریانورد بزرگ پس از ورود به خدمت دولت عثمانی و پس از کسب یک رشته موفقیت‌ها، با ضربه‌ای که در پره‌وزه، براندره آدوریا دریانورد مشهوراسپانیولی و حاکم مدیترانه وارد کرد، هوش و ذکاوت خود را نشان داد. به این ترتیب دولت عثمانی پابپای تسلط و حاکمیت درخشکی، حاکمیت دریا را نیز به دست آورد.

دولت عثمانی ضمن کمک به سلطان‌نشین فرانسه از راه خشکی با کمک‌های دریایی خودآن کشور را از خطر بزرگی رهانید. این کمک‌ها حتی پس از مرگ شارل کن امپراتورآلمان و خصم فرانسوای اول پادشاه فرانسه نیز ادامه یافت.

بارباروس تا حصارهای مدیترانه غربی رفت و نیس را به تصرف درآورد. با کمک طورقود رئیس و کاپیتان پیاله‌پاشا به فرانسوی‌ها مفاد پیمان نامهٔ اتفاق بین عثمانی و فرانسه اجراشد.

ساختن کشتی منحصر به کلیبولی و استانبول نشد، بلکه کارگاه‌هایی به همین منظور در دریای سیاه، مدیترانه و مرمره نیز ایجادشد که در دریای سیاه کارگاه‌های سینوب چای آغزی، کفکن آداسی (جزیره کفکن) و در دریای مرمره، وارنه، بورغاز، اخیولی و کناره طونه وروس دوک در روملی، ازمید، گملیک، ادین جک و قره بیقه، و در مدیترانه ارومید، ایاثلوق (سلجوق)، میلاس و بعضی جزایر در دریای اژه و بوردوم، انطالیه، حلاشیه و جزیره رودس از آن جمله است. باتوجه به اینکه عثمانی‌ها به منظورتأمین و تدارک لوازم کشتی چون بادبان، طناب، قیر، پارو، کابل، آهن‌آلات کشتی و غیره دارای یک کانون یعنی تشکیلاتی بودند که به‌طورمداوم آنها را تهیه می‌کرد لذا چه از نظرتدارک لوازم و امکانات کشتی‌سازی و چه از نظرتأمین وسایلی که به آن اشاره شد به هیچ روی در تنگنانبودند.

از همان اوان تااواخر قرن شانزدهم، اساس نیروی دریایی عثمانی‌ها را کادرگا* نوع چکیتری (نوعی کشتی پارویی) تشکیل می‌داد و پیشرفته‌ترین کشتی جنگی عثمانی‌ها در آن دوره به حساب می‌آمد. به جز آنچه که گفته شد کشتی‌ها و قایق‌های کوچک و بزرگی به اسامی ماوونا، کالیته، پرکنده، ایشکامپاویه، فیرکاته، قره مرسل و کوتوک نیز در نیروی دریایی عثمانی وجود داشت، همچنین کشتی‌هایی به نام «آت گمی‌لری» بود. که بین چارداق و دلیبولی در رفت‌وآمد بودند و ابواب جمعی آنها راافرادمنتقل شده از صنف سواره نظام و تیمارلی سپاهی تشکیل می‌داد. دراین قرن کشتی‌های نیروی دریائی عثمانی از نوع چکیتری یعنی کشتی پارویی بود.

طول یک کادرگا از یک سرتاسردیگرش پنجاه و پنج یا پنجاه و شش دزاع یعنی چهل و دومتر بود وبیست و چهارنشستنگاه داشت که در هرنشستگاه چهارپاروزن مستقرمی‌شد، تعداد کل پاروزنها یکصدونود و شش نفربود. تعداد کارکنان کشتی با حدود یکصدکاپیتان جنگی، بادبانچی، بندکش و سکان‌دار و غیره بالغ بر سیصدوسی نفرمی‌شد. در هرکشتی سیزده تا چهارده توپ کارگذاشته شده بود. مارونا بزرگتر از کادرگا بود و هرپا روی آن را هفت مرد، به حرکت درمی‌آورد و یکصدوپنجاه جنگجو و بیست وچهارتوپ داشت. کالیته، پرکنده و انواع دیگر، کوچکتر از کادرگا بودند و ایشکا مپاویه، کشتی پیغام‌رسان بود.

کادرگای کاپیتان پاشا (فرمانده نیروی دریایی) بزرگتر بود و باشتارده نام داشت. هنگامی که کاپیتان پاشا به دریا درمی‌آمد سوار این کشتی که سی و شش نشستنگاه داشت می‌شد. هرنشستنگاه کشتی پنج تا هفت پاروزن داشت، و تعداد کارکنانش به شرح زیربود:

کاپیتان و پانصدپاروزن، دویست و شانزده جنگجو، که باتوپچی و سایر خدمه جمعاً بالغ به هشتصدنفرمی‌شد.[۳]

* نوعی کشتی جنگی پاروئی و بادبانی.ـم.

۳.برای کسب اطلاعات بیشتر دراین زمینه به اثراینجانب تحت عنوان **تشکیلات مرکزی دولت عثمانی** بخش مربوط به «تشکیلات بحریه» مراجعه شود.

فصل ۳۴

نحوهٔ اداره ایالتها از اواسط قرن پانزده تا اواسط قرن شانزدهم

ایالتهای عثمانی

شرحی کوتاه در باره ایالت

چنانکه در نخستین جلد کتاب گذشت اداره امور لشکری ایالتهای به‌بیگلر بیگی‌ها محول شده بود. تا اواسط قرن پانزدهم دو بیگلر بیگی یکی در آناطولی ودیگری در روملی وجود داشت. از آن گذشته در آناطولی فرمانداریهایی بود که توسط شاهزادگان عثمانی اداره می‌شد. در روملی چنین فرمانداری وجود نداشت بلکه در مرزهای سلستره، سمندره وآلبانی فرمانداران از آقنجی‌ها بودند[1].

با از میان رفتن امیر نشین قراسی، این منطقه ابتدا فرمانداری شاهزاده‌نشین وسپس بیگلربیگ‌نشین شد. سیواس نیز این چنین بود.

در آناطولی از اواسط قرن پانزده تا اواسط قرن شانزده در تاریخهای مختلف شهرهای مانیسه، کوتاهیه، قونیه، قسطمونیه، اماسیه، طرابزون وانطالیه، به‌صورت

۱.فرمانداریهای مرزی مستقل نبود و تابع ایالت روملی بود. ولی به سبب اینکه در مناطق مرزی قرارداشت فرماندارانش در مقایسه، آزادی عمل بیشتری داشتند.

فرمانداریهای شاهزاده نشین بود. فرمانداریهای شاهزاده نشین درجه دویی نیز چون بولی، آق‌شهر، کفه ومنتشا وجود داشت.

ابتدا مرکز بیگلربیگی نشین آناطولی، آنکارا بود که بعدها این مرکز به‌کوتاهیه منتقل شد وچون بعداً کوتاهیه به‌صورت فرمانداری شاهزاده نشین درآمد، مرکز حکومتی به‌آنکارا منتقل شد. سرانجام در زمان سلطان سلیم ثانی مجدداً کوتاهیه پایتخت(مرکز) بیگلربیگی نشین آناطولی شد. مرکز بیگلربیگی نشین روملی تا مدتی فلبه بود که بعدها به«مناستر»منتقل شد. به‌شهرستان مرکز ایالت«پاشا سانجاقی»می گفتند.

نزدیک به‌اوایل قرن شانزده، تشکیلات ایالتی عثمانی‌ها شکلی منظم وثابت یافت. تصرف آناطولی شرقی، سوریه، مصر، عراق ومجارستان در قارهٔ اروپا سبب شد که عثمانی‌ها ایالت‌های جدید ومهمی را صاحب شوند وبه‌این سال ایالت‌های ارض روم، دیار بکر، وان ، ذو القدیریه، حلب، سوریه، طرابلس- شام، شهرزور، مصر، یمن، بغداد. بصره، بودین وطمشوار به‌وجود آمد. در افریقای‌شمالی جزایر وتونس وطرابلس غرب که تابع آن بودند یکی از استانهای ممتاز به‌شمار می‌رفت. طرابلس غرب در زمان مرگ طورقود که به‌سال ۱۵۶۵ م رخ داد بیگلربیگ (ایالت)نشین بود. اداره این نواحی به کاپیتانهای دریایی محول می‌شد. از دیگر ایالتهای افریقا می‌توان از ایالت حبشه نام برد که سواکین مرکز آن به‌شمار می‌رفت. تا اوایل قرن هفده آدرنه وپاره‌ای از فرمانداریهای شرقی از اهمیت خاص برخوردار بودند.

ایالت‌های سالانه دار و بی‌سالانه

ایالت‌ها دو نوع بودند، سالیانه سیز (غیر سالیانه) و سالیانه‌لی (سالیانه‌دار). اکثر این ایالت‌ها از نوع اول بودند. ایالت‌های روملی، بودین، آناطولی قرامان، دیاربکر و سیواس، ارض روم، ذوالقدیر، حلب، طرابلس- شام از جمله ایالت‌های «سالیانه‌سیز» بودند. عایدات این ایالت به سه بخش «خاص»، «زعامت» و «تیمار» تقسیم می‌شد و از طریق خزانه و دفترخانه (دارایی.م) اداره می‌شد. عشر و مالیات این ایالت‌ها تقسیم بر سه می‌شد و یک قسمت از سه قسمت با نام «خاصه همایون» به خزانه واریز می‌شد، یک قسمت به خاصه بیگلربیگی‌ها و فرماندارها اختصاص می‌یافت و قسمت دیگر مختص تیمار و زعامت بود.

ایالت‌های سالیانه‌لی عبارت بود از مصر، حبشه، بغداد، بصره، یمن و بعضی از

فرمانداری‌های ایالت کاپتا **پاشا.**

عایدات این ایالت‌ها مختص «خاص»، «زعامت» و «تیمار» بود که مستقیماً منطقه به منطقه از طرف خزانه دولت مالیات مقطوع سالانه اخذ می‌شد. پس از آنکه بخشی از عایدات سالانه این ایالت‌ها صرف پرداخت حقوق بیگلربیگی، فرماندار و نیروهای نظامی و غیره می‌شد، مانده به خزانه دولت واریز می‌شد. ایالت طرابلس غرب، تونس و الجزایر نیز از جمله ایالت‌های سالیانه‌لی بودند.

میرمیرانی آزاد و مناطق مالکانه- موروثی

به جز ایالاتی که گفته شد شهرستانهایی چون جیزره، گنج، بدلیس، عمادیه، محمودیه، حکاری، اگیل، پالو و غیره در آناطولی شرقی وجود داشت که از طرف دولت عثمانی ملکیت آن برای صاحبش به رسمیت شناخته شده بود و در فرمانهایی که برای آنان نوشته می‌شد واژه «جناب» به کار می‌رفت. آنان که حاکمیت مقتدر دولت عثمانی را گردن نهاده بودند، سالانه خراج معینی پرداخت می‌کردند و در صورت نیاز با سربازانشان درخدمت دولت عثمانی قرار می‌گرفتند. به آن شهرستانها «سربست میر میرانلیق» (میرمیرانی آزاد). نیز می‌گفتند، در این میرمیرانی آزاد تشکیلات تیمار و زعامت وجود نداشت و شهرستان به منزلهٔ ملک آن بیک بود. جز آنچه که گفته شد در زمان یاووز سلطان سلیم با گزارش بیقلی محمدپاشا بود، مناطق کوچک و بزرگی که در حکم شهرستان بود و به خانهای ترک تعلق داشت به سبب وفاداری‌شان به دولت در مقام ملکی- موروثی به خود آنان واگذار شد. با فوت خان شهرستان مربوطه‌اش به بیگانه داده نمی‌شد بلکه به پسران، برادران و یا نزدیک‌ترین کسانش واگذار می‌شد. بیگ‌ها یا در واقع فرمانداران این شهرستانها تابع هر ایالتی که بودند به هنگام جنگ با بیگلربیگی متبوعه و بهمراه تیمارلی سپاهی و زعامت خود عازم جنگ می‌شد.

مهمترین شهرستانهای ملکی- موروثی عبارت بود از سوکمان، قلوب، ایشاق، ترجیل، مهرانی، پرتک، چاپاقچور و چربیق.

پس از تشکیل ایالت چلدر، چهار شهرستان آن به عنوان ملکی موروثی درنظر گرفته شد. به جز آن در وان، دیاربکر، شهر زور قریب چهارصد رئیس عشیره با عنوان «میرعشیرت» وجود داشت که از نظر درجه و مقام شخصی بین فرماندار و صاحب زعامت داشتند. این روسای عشیره به اتفاق فرماندار متبوعه‌شان عازم جنگ می‌شدند. پس از مرگ، ملکشان به پسر و در غیراینصورت به نزدیک‌ترین کسانشان داده می‌شد.

بیگلربیگی*ها و سانجاق*بیگ‌ها

به دولتمردانی که ایالت‌ها را اداره می‌کردند، بیگلربیگی و یا به تعبیر دیگر میرمیران[۲] می‌گفتند. اینان مسئول اداره امور ایالت‌ها بویژه امور لشگری بودند. تعدادی شهرستان (سانجاق) تحت نظر بیگلربیگی‌ها بود که اداره امور آنها با سانجاق بیگ‌ها (فرمانداران) بود. امور لشگری و اداری شهرهای تابعهٔ این شهرستانها را سوباشی‌های تیماردار (تیمارلی سوباشی) اداره می‌کرد و مسائل حقوقی و جزایی به قاضی‌ها که از سوی حکومت تعیین می‌شد محول شده بود. فراهم‌آوردن آذوقه شهرها، امور عدلیه و بلدیه و تأمین و تدارک آنچه که حکومت می‌خواست مربوط به قاضی‌ها بود. بیگلربیگ‌ها در این کارها مداخله نمی‌کردند و فقط حق نظارت داشتند.

برای تصدی مقام بیگلربیگی راههای مختلفی وجود داشت که مهمترینش از طریق تصدی مقام فرمانداری بود. جز آن از بین کسانی که در قصر خدمت می‌کردند و نیز از بین فرمانده ینی‌چری نیز بیگلربیگی برگزیده می‌شد.

بیگلربیگی نیز مراتب و درجاتی داشت، بیگلربیگی روملی بالاترین مرتبه را داشت و پس از آن بیگلربیگی آناطولی بود. بیگلربیگ روملی در صورت ارتقای مقام «کوچک‌وزیر» (وزیر کوچک) یعنی آخرین وزیر دیوان همایون می‌شد. بیگلربیگی آناطولی در صورت ترفیع، بیگلربیگی روملی می‌شد. البته این مشکل قانونی قضیه بود والی اتفاق افتاده بود که بیگلربیگی ایالات دیگری به جز روملی و آناطولی ناگهان به مقام وزارت برسد.

در زمان سلطان سلیمان قانونی در ایالت‌ها به جز مصر والی وزیر وجود نداشت.

همه بیگلربیگی بودند و بعدها به ترتیب اهمیت، تعیین والی وزیر در ایالت‌ها آغاز شد. بیگلربیگی‌ها، خاص (یعنی منبع درآمد گوناگونی) داشتند. بیگلربیگی‌ها دوتوق و سانجاق بیگ‌ها یک توق داشتند. یک فرماندار برای آنکه به مقام بیگلربیگی برسد الزاماً می‌بایست میزان «خاص» سالانه‌اش حداقل به چهارصد هزار آقچه بالغ شود.

درجه و مرتبهٔ سانجاق بیگ‌ها با میزان «خاص»شان سنجیده می‌شد. تعداد

*. معادل استاندار و فرماندار.-م.

۲. «میرمخفف امیر است و «میران» هم مخفف امیران- یعنی امیر امیران. به منظور تلفظ آسان‌تر، الف اول هر دو واژه حذف شده است و مترادف بیگلربیگی است.

«خاص» هر کدام بیشتر بود، از دیگری ارشدتر به حساب می‌آمد. میزان خاص یک سانجاق حداقل با دویست هزار آقچه آغاز می‌شد که با ارائه خدمات ارزنده‌تر میزان آن افزایش می‌یافت. افراد صاحب درجاتی چون فرمانده ینی‌چری مستقر در مرکز حکومتی، نشانجی (دبیری که بر فرامین سلطنتی طغرا می‌گذاشت)- میرعالم، میرآخوربزرگ و غیره... اگر سانجاق‌بیگ می‌شدند با خاص پانصدهزار و چهارصدهزار به این سمت گمارده می‌شدند.

مرکز ایالتی

بیگلربیگی در مرکز ایالت مستقر بود و کارمندان بسیار داشت. امور مربوط به عدالت و مسائل حقوقی با قاضی مرکز ایالت بود. «دیوان»ی تحت ریاست بیگلربیگی بود و مکاتبات این دیوان توسط «دیوان اقتصادی سی» صورت می‌گرفت. پولهای مربوط به خزانه را مستقیماً «خزانه دفترداری» یا «مال دفترداری» وصول می‌کرد. امور زعامت از سوی «تیمار کدخداسی» بیگلربیگی و امور مربوط به تیمار از سوی تیمار دفترداری صورت می‌گرفت. اگر چنانکه بیگلربیگی مأموریت جنگی می‌یافت مأمور را به نیابت خود تعیین می‌کرد که «متسلم» نامیده می‌شد و خود به اتفاق قوای تحت‌فرمانش و فرمانداران تابعه و نیز صاحبان زعامت و تیمار و افراد آنان عازم جنگ می‌شد.

فصل ۳۵

تشکیلات علمی از اواسط قرن پانزده تا اواسط قرن شانزده

همانطوری که قبلاً اشاره شد، تأسیس نخستین مدرسه، توسط عثمانی‌ها در زمان غازی اورخان بیک آغاز شد که با گذشت زمان به تعدادشان افزوده شد و مدرسهٔ دارالحدیث واقع در ادرنه در بین مدارس مختلف، نخستین مقام را از نظر اهمیت به خود اختصاص داد. اصلاحات وتعدیلاتی که در کار احداث مدارس از زمان یلدرم بایزید آغاز شد و به احداث مدارس «صحن» انجامید دارای یک سلسله مراتب ودرجه‌بندی منظمی نبود.

مدارس عثمانی

مدارس «صحن عثمان» «وتتمه»

بلافاصله پس از فتح استانبول، کلیسای موجود در این شهر به مدرسه تبدیل شد

۱. وقتی سخن از مؤسسات تحصیلی به میان می‌آید، وطی آن از مدارس ابتدایی حرفی زده نمی‌شود دلیل آن نیست که چنین مدارسی غرض مؤسسات تحصیلی ابتدایی وجود نداشته است بلکه در زمان عثمانی‌ها مدارس ابتدایی بسیاری بود که سلجوقیان آناطولی نیز از آن اصول پیروی می‌کردند. این مدارس از سوی افراد مختلف به صورت وقف احداث می‌شد موادی که در آن تدریس می‌شد عبارت بود از تعلیم الفبا،

وبرای نخستین بار مقدمات واساس یک دانشکده نیز پی‌ریزی شد.
مدرس یکی از این هشت مدرسه به مولا علاءالدین طوسی که از علمای بزرگ زمان خود بود محول شود و مدرسی دومین مدرسه به بورسه‌لی هوجازاده مصطفی و مدرسی سومین مدرسه به مولانا عبدالکریم واگذار شد و برای پنج مدرسه دیگر نیز مدرسین مناسبی تعیین شد.[۲]

پس از آن در سمت شمال و جنوب، مسجدی که به دستور سلطان محمد فاتح ساخته شده بود در هر سمت چهار مدرسه و جمعاً ثبت مدرسه بزرگ احداث شد و «صحن ثمان» نام گرفت. هر یک از این مدارس نوزده اطاق داشت از این نوزده اطاق، پانزده اطاق به دانشجویان سطح بالا از نظر تحصیلات که به آن «دانشمندی» می‌گفتند اختصاص داشت مخصوص سرپرست شبانه بود که به آن « معَد » می‌گفتند. و دو اطاق دیگر برای دربان و خدمهٔ مدرسه در نظر گرفته شده بود[۳].

برای این هشت مدرسه، هشت «تتمّه» وجود داشت که در حکم دورهٔ متوسطهٔ بود. هر «تتمّه» هشت اطاق داشت و در هر اطاق سه دانشجو اقامت می‌کرد. چهار مدرسه از هشت مدرسه «تتمّه» در شمال و چهار مدرسه دیگر در جنوب مشرف به

←خواندن ونوشتن، قرائت قرآن کریم وحساب که به آن ارکان اربعه وچهار عمل اصلی می‌گفتند. تعداد معلم خلیفه وخدمه متناسب با هر مکتب موقوفه بود. از تعداد مکتبهای موجود در قرن شانزدهم اطلاع دقیقی در دست نیست ولی بنا به نوشتهٔ اولیا چلبی در اوایل قرن ۱۷ تعداد ۱۹۹۳ مکتب در استانبول وجود داشت. بنابراین زیاده‌گویی نخواهد بود که تعداد مکتبهای موجود در استانبول را در قرن پانزده وشانزده، حدود هزار ویا بیشتر تخمین بزنیم. در قرن پانزده وشانزده در مرکز ایالت روملی، شصت دو باب مدرسه ودر ایالت آناطولی یکصد وپنجاه وچهار باب ودر «آماسیه» دویست ودر ارض روم یکصد وده مدرسهٔ ابتدایی فعال بود. به نظر می‌رسد که مکتب خانه‌ها در مراکز ایالت ودر قصبه‌های بزرگ وجود داشت. یک سیاح فرانسوی که در قرن شانزده در قلمرو امپراتوری مسافرت می‌کرد در هر دهی به مکتبی بر می‌خورد وافزون بودن تعداد مدارس ابتدایی ترکیه در مقایسه با کشورهای غربی او را به حیرت وا می‌دارد. (مراجعه شود به: نگاهی به نکات کارکتریستیک تاریخ ترک عثمانی نوشتهٔ خانم آفاینان چاپ استانبول سال ۱۹۳۷ م صفحهٔ ۵) در این مدارس، برای کودکان فقیر، پول، لباس، وکفش وقف شده بود. از بین چهل وشش مدرسهٔ موجود در «ازرنیق در وقف نامه‌های مدارس، اورخان غازی» سلیمان پاشا»، «عزیز اوغلی» و«تکه اوغلی» قید شده است که هر سال برای کودکان لباس داده شود. در وقف نامهٔ مدرسه «خاتونیه طرابزون» که به دستور مادر یاووز سلطان سلیم ساخته شد قید شده است که برای کودکان هر روز دوبار غذا داده شود وهر سال عید یک دست لباس، کلاه عیدی در اختیار آنها قرار گیرد.

۲.ملای طوسی بعدها در محله‌ایکه «مسجد زیرک» قرار داشت تدریس می‌کرد ترجمهٔ شقایق صفحهٔ ۱۱۷».

۳.هر یک از این هشت مدرسه یک دربان و یک جاروکش داشت که روزانه دوآقچه مزد می‌گرفتند.

دریای سیاه و دریای مدیترانه[۴] بود.

برای هر یک از هشت مدرسه، روزانه پنجاه آقچه (سکهٔ نقره) هزینهٔ پرداخت حقوق در نظر گرفته شده بود. و گذشته از آن برای هر مدرسه به‌جز غذای روزانه بیست و پنج آقچه هزینه و یک دستیار مدرس اختصاص داده شده بود. برای پانزده دانشجوی صحن که «دانشمند» نامیده می‌شد، روزانه دو آقچه کمک تحصیلی و غذا می‌دادند. «دستیارها ضمن تکرار دروسی که مدرس‌ها (پروفسورها) برای دانشجویان تدریس می‌کردند و سرپرستی امور شبانه مدرسه را در رابطه با نظم و انضباط بعهده داشتند در حقیقت «دستیاران را به دانشیاران امروزی می‌توان تشبیه کرد.

برای متمایز کردن شاگردان مدارس «تتمّه» از «دانشمند»های (دانشجویان سطح بالا از نظر تحصیل.م) مدارس صحن به آنها «سوخته» یا «سوفته» گفته می‌شد. این دانشجویان نزد دانشمندهای صحن و یا « معّد » تلمذ می‌کردند. برای هر یک از شاگردان «تتمّه» ماه به ماه دوازده آقچه پول شمع (برای روشنائی. م) پرداخت می‌شد و شاگردی که «تتمّه» را به پایان می‌رسانید وارد مدرسه صحن می‌شد.

به دستور سلطان محمد فاتح به جز مدارس که ذکر آن رفت در اطراف مسجد یا صوفیه و مسجد ایوب دو مدرسهٔ هم‌سطح مدرسه «تتمّه» ساخته شد و وزرایی چون محمود پاشا، داوود پاشا و مصطفی پاشا و سایر وزرا با احداث مدارس متعدد در استانبول کوشیدند تا آن شهر را به صورت یک شهر علمی درآورند.

دانشمند به معنی عالم است و برای آنکه هر یک از این «دانشمند»ها در مدرسهٔ «صحن ثمان» صاحب اطاقی بشوند می‌بایست تحصیل طولانی می‌کردند و از امتحاناتی که به عمل می‌آمد موفق می‌شدند. بنابراین در بین این افراد، علمای صاحب اثر بسیاری دیده می‌شدند از این «دانشمندان» افراد با سابقه‌شان دستیار می‌شدند و سوفته‌های مدارس «تتمّه» را تدریس می‌کردند.

درجه‌بندی مدارس

به همّت وزیر اعظم، محمود پاشا نخستین بار در استانبول تشکیلاتی برای مدارس طرح‌ریزی شد و مدارس ترکیه، اعّم از استانبول و سایر شهرها تابع یک رده‌بندی و درجه‌بندی شدند. بر مبنای موادّ تدریسی، مدارس به سه گروه تقسیم شدند: مدارسی

۴. تاریخ عالی (جلد ۱ صفحهٔ ۲۰ نسخهٔ چاپ نشده).

که در آن از علم معانی (شرح مفتاح) تدریس می‌شد و در پائین‌ترین رده قرار داشت، رده‌های متوسط، مدارسی بودند که «شرح مواقف» ازعلم بیان در آن تدریس می‌شد وعالی ترینشان مدارسی بود که در آنها از علم فقه «هدایه» تدریس می‌شد. به جز این سه مدرسه مدارس عالی نیز وجود داشت که به آنها«داخیل‌الی» گفته می‌شد و در این مدارس مادران شاهزاده‌ها و دختران و پسران پادشاهان و حکمرانان تحصیل می‌کردند. در این مدارس نیز در رده پائین از فروع، «هدایه» و «در ردهٔ متوسطه» از اصول، تلویح و در ردهٔ عالی تفسیر «کشاف زمخشری وقاضی بیضاوی» تدریس می‌شد.

به طور کلی طبق درجه بندی مدارس، مدارس موجود در سرزمینهای عثمانی از مدارسی که روزانه بیست وپنج آقچه هزینه داشت شروع می‌شد و به ترتیب به مدارس «داخل» «خارج» و «تتمه»، و سرانجام به مدرسهٔ صحن ثمان ختم می‌شد.

دانشجویان مدارس

وقتی محصلی وارد مدرسه می‌شد نزد «دستیار» که دروس «خارج » یعنی ابتدایی را تدریس می‌کرد، به فرا گرفتن درس می‌پرداخت. سپس با راهنمایی استاد خود دورهٔ اول متوسطه را که به آن « داخل» می‌گفتند می‌گذرانید و پس از گذراندن آن دوره وارد مدرسه «مصلاّی صحن» که در حکم دورهٔ دوم متوسطه بود می‌شد «و پس از موفقیت در این دوره وارد دانشکدهٔ حقوق، الهیات وادبیات می‌شد که به آن صحن ثمان می‌گفتند.

دانشجوی «صحن» که به نام«دانشمند»نامیده می‌شد پس از گذرانیدن دورهٔ تحصیلات عالی، دانشنامه می‌گرفت ونام او به عنوان «ملازم» در دفاتر مربوطه ثبت می‌شد و به محض به وجود آمدن یک محل خالی برای استخدام به سمت مدرسّین درجهٔ پائین که بیست و یا بیست و پنج آقچه حقوق می‌گرفتند تعیین می‌شد و در مدرسه‌ایکه به او محوّل می‌شد تدریس می‌کرد.ترقی این مدرس به درجات عالی شغلی بسته به شایستگی بود که از خود نشان می‌داد.

بنا به وقفّیه فاتح تعداد دانش‌آموزان «سوفتهٔ» صحن به ششصد نفر بالغ می‌شد.[۵]

۵.خلاصه ترکی وقفنامهٔ فاتح منتشر شده توسط پروفسور دکتر سهیل انور (نشریه وقفیه‌ها جلد یک صفحهٔ ۴۲.

دروس مدرسه

دانش‌آموزی که تحصیلات اولیه را می‌گذرانید. در صورت قصد ادامهٔ تحصیل در مدرسه وارد یکی از مدارس «خارج» می‌شد و زیر نظر علما به تحصیل «علوم جزئیه» یعنی حساب، هیئت وجدل می‌پرداخت.[۶]

دورهٔ متوسطهٔ به دو دورهٔ خارج و داخل تقسیم می‌شد که طی آن صرف ، نحو وضع[۷] واشتقاق و هندسه، حساب ، مناظره که به آنها «مقدمات علوم» گفته می‌شد و فرا می‌گرفت و نیز در زمینهٔ منطق «عیسی قوجی» وشرح فناری «و باز در زمینهٔ منطق حسام قاطع و شرح مطالع و در کلام «حاشیه تجرید» تدریس می‌شد. به این مدارس متوسطه «مدارس حاشیهٔ تجرید» اطلاق می‌شد. مواد دروس در این مدارس متوسطه به ترتیب درجهٔ اهمیت تدریس می‌شد به این معنی که اگر در یک کلاس پائین صرف تدریس می‌شد و در کلاس بالاتر نحو خوانده می‌شد.و یا اگر در کلاس پائین، در زمینهٔ منطق شرح عیسی قوجی تدریس می‌شد و در کلاس بالاتر همان مدرسه شرح مطالع خوانده می‌شد.

سپس نوبت تحصیلات متوسطه در مدارس «تتمه» می‌رسید، در این مدارس در درجات پائین «مفتاح» در مدارج بالاتر «تلویح» گفته می‌شد.

دروس تدریسی در این مدارس در زمینهٔ منطق از شرح شمسیه شروع می‌شد ودر علم بلاغت «شرح مفتاح» و«مختصر معانی» و«مطول»ودراصول فقه توضیح وتلویح که شرح آن است ودر علم کلام «شرح تجرید» وشرح تلخیص تفتازانی وباز در زمینه علم کلام «توالی» قاضی بیضاوی و«شرح توالی» اصفهانی تدریس می‌شد.

در مدارس «صحن ثمان» در علم تفسیر «کشاف» در علم کلام «شرح مواقف» سیدشرف جرجانی ودر اصول فقه شرحی به نام مختصر منتهی ودر فقه «هدایه» وشرح آن بقلم «اکمل‌الدین بابیوردی» تدریس می‌شد.

در مدارس «صحن سلیمانیه» دروس اصول حدیث، حدیث، طب، طبیعی وریاضیات تدریس می‌شد.

۶. جدل عبارتست از مجادله و مناظره در علم کلام وعلم فقه. به آن آداب البحث نیز می‌گویند.

۷. طرز کیفیت اختصاص الفاظ است به معانی.

مدارس سلیمانیه

در مدارس صحن که به دستور سلطان محمد تأسیس شده بود مواد درسی منحصر به تفسیر، حدیث، فقه، کلام وادبیات بود لیکن دانش‌آموزان طی دوران ابتدایی ومتوسطه با مناسبت گذراندن دورس هندسه، نجوم وحساب به این علوم واقف می‌شدند.

در زمان سلطان سلیمان قانونی، به منظور پرورش افرادی در این زمینه نیاز به تدریس دروس ریاضی، طبیعی وطب احساس شد ولذا لزوم تأسیس دانشکده‌ها پیش آمد. کار بنای ساختمان این مراکز علمی که در جمادی‌الاخر سال ۹۵۷ هـ - ق/ ۱۵۵۰ م شروع شده بود شش سال ونیم به طول انجامید ودر شوال ۹۶۳ هـ - ق/۱۵۵۶ م به پایان رسید. این تأسیسات، شامل چهار مدرسه در اطراف مسجد سلیمانیه ودو مدرسه دارالحدیث وطب در سمت قبلهٔ مسجد بود. از این مدارس، چهار مدرسه منحصراً به تدریس ریاضیات اختصاص داده شده بود. حقوق یومیّهٔ مدرسین این چهار مدرسه ومدرسین مدرسهٔ طب، روزانه شصت آقچه بود واز آنجایی که مدرّسین مدرسه «دارالحدیث» از نظر درجهٔ علمی بالاترین مقام را داشتند به این مدرسین روزانه یک صد آقچه پرداخت می‌شد.

یک محصل پس از به پایان رساندن دورهٔ «خارج» و«داخل» اگر وارد مدرسهٔ «صحن‌ثمان» که در آن حقوق الهیات، وادبیات تدریس می‌گشت نمی‌شد وقصد آن داشت که دروس دانشکدهٔ ریاضیات وطب را دنبال کند، می‌بایست ابتدا، مدارسی را که به نام «مصلای سلیمانیه» خوانده می‌شد می‌گذرانید وسپس به تحصیلات عالیه در صحن سلیمانیه ادامه می‌داد.

ملازمت

اسم دانشجو پس از آن که مدرسه «صحن‌ثمان» ویا «صحن سلیمانیه» را به پایان می‌رسانید در دفتر «قاضی عسکری» ثبت شده منتظر نوبت می‌شد. که به آن «نوبت» می‌گفتند سپس از بین شغل قضاوت ویا «مدرسی» یکی را انتخاب می‌کرد کسی که شغل قضاوت را انتخاب می‌کرد، در آغاز با بیست وپنج آقچه حقوق روزانه این سمت تعیین می‌شد وتا به درجه‌ای می‌توانست برسد که روزانه یک صد وپنجاه آقچه دریافت دارد به درجات بالای قضایی که روزانه از ۱۵۰ الی پانصد آقچه حقوق دریافت می‌داشتند فقط مدرسین مدارس صحن می‌توانستند دست یابند.

ولی اگر «ملازم» قصد داشت که تدریس کند، با حقوق روزانه بیست آقچه وارد کار مدرسی می‌شد وضمن ترقی تا مدرسی «صحن» ارتقا می‌یافت وآنگاه می‌توانست تغییر شغل داده وارد شغل قضاوت بشود. بدین معنی که یک مدرس نخست مدرسی «ابتدای خارج» را عهده‌دار می‌شد، بعد با یک درجه ترفیع مدرسی در دورهٔ «حرکت خارج» را به او واگذار می‌کردند وبعد پس از گذراندن دوره مدرسی در دوره‌های «ابتدای داخل» و«حرکت داخل» مجاز به تدریس در دوره «مصلای صحن» می‌شد وسرانجام به مقام مدرسی «صحن ثمان» می‌رسید. یعنی با گذرانیدن مراحل تدریسی که ذکر شد به درجه استادی (پروفسوری) ارتقاء می‌یافت ومدرس دانشجویانی می‌شد که سرگرم تحصیلات عالیه بودند وچنان که قصد ورود به هیئت مدرسین صحن سلیمانیه را داشت می‌بایست دورهٔ تحصیلات مصلای سلیمانیه را می‌گذرانید وآنگاه جزو هیئت ومدرسین «صحن سلیمانیه» می‌شد. اگر چنانکه فارغ‌التحصیلی (ملازم) تمایل به قضاوت یا مدرسی نداشت در این صورت وارد رشتهٔ نظام می‌شد تیولی با درآمد بیست هزار آقچه به او می‌دادند.

مفتی یا شیخ‌الرئیس بودن، معلمی پادشاه، قاضی عسکری، قاضی شهر استانبول، معلمین شاهزادگان امتیازاتی بود که به سبب آن این افراد می‌توانستند به درجات عالیهٔ مدرسی برسند به این معنی که اگر مدرسی پس از گذرانیدن سالها مراحل تدریس به مدرسی یک مدرسه نائل می‌شد. افراد فوق‌الذکر می‌توانستند به عنوان اولین مرحله، کاری وشغلی به این سمت نائل شوند.

اصول «ملازمت» واصول «نوبت» در زمان قاضی عسکری ابومسعود افندی معروف قاضی‌عسکر روملی(۹۴۴ هـ - ق/۱۵۵۷ م) شکل منطقی بخود گرفت. ودر این تاریخ،عالی‌ترین مرجع وبالاترین مسئول قاضی عسکرها بودند.

قضاوت- قاضی عسکری- مفتی‌گری

قضاوت

درجه و مقام و میزان اختیارات قاضی‌ها که به امر قضاوت در دولت عثمانی مشغول بودند توسط قانون نامه‌هایی مشخص شده بود.

از قرار معلوم قضات به امور مربوطه به میراث، نکاح، نفقه و مسائل خانوادگی و سایر مسائل و دعاوی شرعی و حقوقی رسیدگی کرده و مالیاتهای مربوط به این امور را

که میزان آن طبق قانون تعیین شده بود دریافت می‌داشتند و بالاترین مقام مسئول قضات، درآن زمان قاضی عسکری روملی و آناطولی بود. تائید قاضیهایی که تا ۱۵۰ آقچه حقوق روزانه داشتند با قاضی عسکرها بود. تعیین و تائید قضات درجهٔ بالاتر از این قضات، با وزیر اعظم بود. عالیمرتبه‌ترین قاضی «قاضی تخت» بود که روزانه پانصدآقچه حقوق دریافت می کرد. قضاوت شهرهائی چون بورسه، ادرنه و استانبول که دولت عثمانی آن را مرکز حکومتی قرار داده بود از این زمره قضات بودند.

در آن زمان مدرسین صحن ثمان، می‌توانستند در صورت تمایل به مقام «قاضی تخت» تعیین شوند قاضیهای «مولویت» به قضاتی گفته می‌شد که یک درجه از «قضات تخت» پائین‌تر بودند و روزانه سیصد آقچه حقوق دریافت می کردند. مدرسین«داخل و خارج» مدارس صحن می‌توانستند به مقام قاضی سیصدآقچه‌ای منصوب شوند. قضات شهرستانها روزانه ۱۵۰/ آقچه دریافت می کردند. به موجب مدارک قضات در این دوره به پنج درجه تقسیم می‌شدند: قضات ناحیه- قضات بخش و شهر- قضات شهرستان- قضات استان یا ایالت و قضات «تخت». اگر برای یک شغل قضاوت چند نفر داوطلب پیدامی‌شد، بین داوطلبین آزمایش به عمل می‌آمد. مدت خدمت قضات بسته به درجهٔ قضات فرق می کرد و به محض اینکه این مدت به پایان می‌رسید، قاضی بر کنار شده محسوب می‌شد و به جای او با توجه به حق تقدم فردی که نوبت او بود تعیین می‌شد.

قضات به طور اعمّ و قضات‌بخش به طور اخص در امور حکومتی نیز شرکت داشتند. تدارک و تهیه خواربار، اعزام مأمورین معادن و راه و سایر امور و به طور کارهای اداری دولتی نیز با آنان بود.

قاضی عسکری[۸]

این سمت در زمان سلطان مراد اول ایجاد شد و برای نخستین بار چندرلی قراخلیل افندی به این سمت تعیین شد. در اثر گسترش مرزهای عثمانی در اواخر سلطنت سلطان محمد فاتح کشور ازنظر تعیین قاضی عسکری به دو قسمت روملی و آناطولی تقسیم شد. در آن زمان قاضی عسکری بالاترین مقام علمی بود که یک مدرس و یا قاضی می‌توانست به آن نایل شود. تمام امور حقوقی و شرعی کلیهٔ صنوف لشکری

۸.در دورهٔ عثمانی‌ها قاضی عسکری یک رتبه و عنوان بزرگ علمی بوده و بالاترین مقام قضایی و کشوری را قاضی عسکری به عهده داشت.

توسط نواب و وکلایی که از سوی قاضی عسکر انتخاب می‌شدند انجام می‌گرفت و درآمد حاصله از این بابت عایدشخص قاضی عسکر می‌شد. قضات ایالت، شهرستان و شهر و بخش حق مداخله در کار آنها را نداشتند.

همانطوریکه در بخش تشکیلات دیوان دیدیم قاضی عسکرها جزواعضای «دیوان» همایونی بودند و دعاوی‌ای را که به آنجا احاله می‌شد حل و فصل می‌کردند و روزهای معینی ازهفته را نیز درخانهٔ خودمجلس(دیوان) تشکیل می‌دادند و به حل و فصل امور حقوقی و شرعی احاله شده می‌پرداختند.

مفتی گری

در اوایل دورهٔ عثمانی بالاترین مقام علمی مقام قاضی عسکری بود. در زمان سلطان محمد فاتح به موجب قانون «شیخ‌الاسلام» که به آن «مفتی» می‌گفتند شیخ علما بود یعنی بالاترین مقام در بین مدرسین را داشت. حتی رسم و قانون براین بود که مفتی و معلم و پادشاه درکنار وزیر اعظم و بالاتر از وزرا و درصدر می‌نشستند.

مفتی هرمنطقه در بارهٔ مسائل دینی فتوا صادر می‌کرد و به سئوالات و مسائل دینی مردم پاسخ می‌گفتند اما مفتی‌ها تا اوایل قرن شانزدهم در تشکیلات حکومتی موضع چندان مهمی نداشتند و در مقایسه با قاضی عسکر حقوقشان جزئی و اندک بود.

هنگامیکه مدرسهٔ معروف بایزید به دستور بایزید دوم تأسیس شد(محل فعلی موزه و کتابخانهٔ انقلاب واقع در محلّه بایزید استانبول) به منظور احترام به مفتی آن زمان «زنبیلی علی جمالی افندی» مدرسی مدرسه در این مدرسه را به مفتی‌ها سپرد در آن تاریخ حقوق مفتی‌ها روزانه یکصدآقچه بود که به مناسبت تدریس دراین مدرسه پنجاه آقچهٔ دیگر به حقوق روزانهٔ آنها افزوده می‌شد. در زمان سلطان سلیمان قانونی، حقوق روزانه«علی جمالی افندی» به یکصد و پنجاه آقچه بالغ شد و این مبلغ تا زمان «ابوسعود افندی» پا برجا بود.

هنگامیکه ابوسعود افندی مفتی بود تفسیر معروف خود را نوشت و بخشی ازآن را که آماده بود تقدیم سلطان کرد و حقوق مفتی‌ها که تاآن تاریخ با حقوق مدرسین مدرسه بایزید بالغ بردویست آقچه می‌شد با افزایش سیصد آقچه دیگر، روزانه پانصد آقچه بالغ شد و پس ازآنکه ابوسعود تفسیرخود را تمام کرد حقوقش به ششصد آقچه رسید. و به این ترتیب از این تاریخ به بعد مقام مفتی‌گری از مقام قاضی عسکری بالاتر

شد و بالاترین مقام به حساب آمد. مفتی‌ها تا قرن نوزدهم در کابینه شرکت نمی‌کردند بعدها وارد کابینه نیز شدند. به مفتی‌ها شیخ‌الاسلام نیز می‌گفتند که این لقب از اواخر قرن هفده عمومیت یافت.

فصل ۳۶

فعالیتهای علمی، فکری و هنرهای زیبا

دو مکتب مؤثر درفعالیتهای علمی

بسیاری از مؤسسات علمی کشورهای اسلامی به امام فخرالدین رازی منسوب است(وفات به سال ٦٠٦ هـ ق ۱۲۰۹م) در تشکیلات مدارس عثمانی نیز اساس بر مکتب فخرالدین رازی استوار شد و برای نخستین بار، این امر توسط شمس‌الدین محمدمعروف به ملافناری صورت گرفت که محمدبن ارمغان معروف به «ملایگی» در رأس مکتب فخر رازی که سالها در ترکیه دوام داشت قرارگرفت و سپس «خضربیگ» از شاگردان محمدبن ارمغان با شاگردان برجستهٔ خود، نیمهٔ دوم قرن پانزدهم و قرن شانزدهم را مزّین و پربارکردند و این مکتب را به عالی‌ترین درجهٔ ممکن رساندند که بورسهلی هوجازاده، خیالی شمس‌الدین، کاستلانی، سنان پاشا، معرفزاده، خطیب‌زاده از آن جمله‌اند. طوقاتلی مّلا، شاگرد سنان پاشا، ابن کمال، شاگرد طوقاتلی ملا و ابوسعود افندی، شاگرد ابن کمال از جمله شخصیتهای والای این مکتبند.

از اوایل قرن شانزده به بعد در ترکیه، توسط مؤیدزاده عبدالرحمن افندی مکتب معروف «جلال‌الدین دوانی» به وجود آمد ولی این مکتب به اندازهٔ مکتب فخر رازی

اعتبار و عمومیت نداشت.

جریان ادبی طی قرون پانزده و شانزده

نیمهٔ دوم قرن پانزدهم درخشان‌ترین دورهٔ حیات فرهنگی عثمانی است سلطان محمد دوم و پسرش بایزید دوم ونیز وزرای ارزشمندی چون فناری زاده احمد، محمود...؟ قرامانی محمد، چندرلی زاده ابراهیم، ولی‌الدین اوغلی احمد، سنان‌پاشا مولف تضرعات و جزَرَی قاسم پاشا در قلمرو عثمانی علما را خواه ترک و خواه آنهایی که از خارج آمده بودند تحت حمایت خود قرار دادند. گذشته از آن،شاهزادگان عثمانی که بخوبی پرورش یافته بودند در ایالات تحت حکمرانی خود علما وادبا را به اطراف خود گرد می‌آورند.

حیات ادبی به جز در استانبول و ادرنه و بورسه، در ایالات شاهزاده نشین، بغداد دیار بکر، قونیه، روملی، اسکوپ و وینی‌چهٔ واردار درحال ترقی و پیشرفت بود و علت آن نیز وجود شخصیتهای حامی ادیبان و شعرا بود.

سنان پاشا، صاحب تضرعات در رأس نثر نویسان این عصر قرار داشت. سنان پاشا از بزرگ‌ترین متفکران عصر خود به شمار می‌رفت. تضرعات این اثر مشهور که تجلی‌گاه عظمت نثر ترک است ازنظر متانت فکر و اندیشه، صنایع لفظی و نیز حکمت،اثر بسیار هنرمندانه ایست که غیر قابل تقلید است. اثر دیگرش به نام «*تذکرهٔ اولیا*» هرچند ازنظر صنایع لفظی، بسیار غنی است ولی به پای تضرعات نمی‌رسد. این عالم مشهور که در سال ۸۹۳ هـ ق /۱٤۸٦ م وفات یافت پسر خضربیک، قاضی معروف استانبول است.

ولی‌الدین اوغلی احمد پاشا (وفات در سال ۹۰۲ هـ ق/ ۱۵۹۷ م از شعرای بزرگ ترک است. این شاعر که واژه‌های ترکی زبان ود را در آثارش با مهارت کامل به کار برده بود به ویژه در عرصهٔ قصیده‌ایکه تازه بود و به امثال و اقران خود برتری داشت. با قدرت تخیل وسیع و با باریک اندیشی بسیار و با زبان شعری خاص ونکته سنجی‌هایش هم در شعرای زمان خود و هم در شعرای پس از خود چون وصالی، نظامی قونوی وشاهزاده جم و امثالهم تأثیرش را آشکارا می‌توان مشاهده کرد.

نجاتی که از اواخر قرن پانزده و در اوایل قرن ۱٦ زندگی می‌کرد و به سال ۹۱٤ هـ ق/۱۵۰۸ م وفات یافت و با غزل و مراثی شهرت بسیاری داشت پس از احمد پاشا از اساتید ارزشمند مکتب شعر وشاعری ترک است.

او منشی و مصاحب شاهزاده محمود، والی قسطمونیه بود. او با غزلی به ردیف

«دونه دونه» شهرت دارد. نجاتی پس از وفات ولینعمت خود به استانبـول آمـد وکـاتب «دیوان همایونی» شد.

از شعرای دیگری که از قرن پانزده به بعد پا برعرصهٔ ادب نهادند و البته بـه اندازهٔ نجاتی شهرت نداشتند می‌توان از «اماسیالی زینب خانم» (متوفی به سال ۸۷۹ هـ ق) و مهری خانم (وفات در سال ۹۱۲ هـ ق) نام برد. زینب خانم با تقدیم دیوان شعر خود که حاوی ادبیات فارسی نیز بود به سلطان محمد فاتح مورد لطف و مرحمت او قرار گـرفت. مهری به استقبال غزل معروف نجاتی با ردیـف «دونه دونه» رفته و در ایـن کـار بـسیار موفق بود.

محمود پاشا، وزیر اعظم (متوفی به سال ۸۷۹ هـ ق/۱۵۷۴ م) در مـراتب کـمال و فضل ونیز حمایت از علما و شعرا از شخصیتهای با ارزش نیمهٔ دوم قرن پانزدهم ترکیه به شمار می‌رود. او عدنی تخلص می‌کرد در بین اشعارش آثـار بـسیار ارزنده وقـدرتمندی وجود دارد. در تذکره‌ها قید شده است که آثار منثورش در مقایسه با اشعارش از قـدرت ادبی بیشتری برخوردارند.

«شهرانگیز» متوفی به سال ۹۱۸ هجری و«مسیحی» صاحب «دیوان» کـه از کاتبین خادم علی پاشا ویونس پاشا بودند در بین معاصرین خود شهرت داشتنـد و ادیـجک‌لـی اوزون فردوسی «معروف به» «فردوسی روم» متوفی به سال ۹۱٤هـ ق کـه مـوردحمـایت سلطان با یزید دوم بود، آثار منظوم بسیاری از خود به جای گـذاشت ولـی ایـن اثـر، چندان هنرمندانه وپرقدرت نیست.

باز «آق‌شمس‌الدین‌اوغلی‌صمداله» که از پرورد گان این عـصر است (مـتوفی بـه سال ۹۱٤ هـ ق /-۱۵۰۸م[1]) در شیوهٔ مثنوی آثار بسیار لـطیف وسلیـسی دارد کـه در بـین آثارش «لیلی ومجنون» و «یوسف وزلیخا» از زیبایی خاصی برخوردارند.

منظومهٔ «خسرو وشیرین»، «آهی» شاعر ونیز «هوسنامهٔ» تاجی‌زاده جعفـر چلبـی از جمله آثار زیبای ادبی سالهای اول قرن ۱٦ به شمار می‌رود. بـاز درایـن دوره، تـعدادی وقایعنامه نیمهٔ منظوم به وجود آمده که هم از نظر نظم وهم از نظر تاریخی شایـان دقـت وتوجه می‌باشد که می‌توان دراین زمینه از آثار زیر نام برد:

مثنوی یازده هزار بیتی «سینوپ‌لی خصالی» دربارهٔ جنگهای دریایی کـمال رئـیس،

۱. در کشف الذنون وفاتش به سال ۹۰۹ هـ ق قید شده است که موثق نیست.

منظومهٔ پانزده هزار بیتی «ادر نلی جنانی» درباره عزوات داوود پاشا در بسنه منظومه «سلاطین‌نامه» ساری کمال، تقدیمی به حضور با یزید دوم، مثنوی پانزده هزار بیتی «سوزی» دربارهٔ حملات «آقن‌های میخائل اوغلی علی‌بیک، » دستورنامه «انوری شاعر، تقدیمی به محمود پاشا، وزیر اعظم، وتحفهٔ محمودیه اثر «مصنفک» حاوی نصایح به وزرا در ده باب که در سال ۸۶۱هـ ق تقدیم محمود پاشا وزیر اعظم شد، وقایعنامهٔ منظوم «اوزون فردوسی» به نام قطب دربارهٔ حوادث محاصرهٔ مدللی به رشتهٔ تحریر درآمده بود، اثری به نام«**نخلستان الطرب فی محاسن ارض العرب**» که توسط «سرزلی عبدالرحمن» به نام سلطان با یزید دوم به رشتهٔ تحریر درآمد وبه او تقدیم شد، از آن جمله است. این اثر در باب عدالت، فضیلت، علوم عقلی وحق‌شناسی است. می‌توان گفت که نیمهٔ دوم قرن شانزدهم درخشان‌ترین دورهٔ عثمانی‌ها از نظر شعر وادبیات بود. این دورهٔ شکوهمند شعرای بلند پایه‌ای چون ذاتی، یحیی، باقی ونویسندگان ارزشمندی چون ابن‌کمال، «جلال‌زاده مصطفی بیک» ومجدی افندی، مترجم شقایق به جهان شعر وادب عرضه داشت که با زبان عثمانی غنی شده با فارسی وعربی مهارتهای خود را عرضه کردند.

در قرن شانزدهم، منطقهٔ روملی (شبه جزیرهٔ بالکان) به کلی دارای فرهنگ ترک شده بود ودراین منطقه به ویژه در «اسکوب» بسیاری از ،علما وشعرای ترک پرورش یافتند. زبان وشعر عثمانی در آذربایجان و کریمه نیز رواج یافت و تأثیر لازم را به جای گذارد. ودر بین کردهای آناطولی شرقی، زبان ترکی عمومیت یافت. خلاصهٔ کلام اینکه به همان اندازه‌ای که مرزهای عثمانی وسرزمینهایش گسترش می‌یافت، فرهنگ ترک نیز جای خود را درآن نقاط باز می‌کرد.

یاووز سلطان سلیم نیز چون پدر وپدر بزرگش شاعر بود وپسرش سلطان سلیمان نیز طبع شعر داشت. هم این سلاطین وهم شاهزادگان ووزرایشان از ادبا وشعرا وعلما حمایت می‌کردند. شعرا وعلمایی چون «خیالی،» اهل واردارینی‌جه (متوفی به سال ۹۸۵هـ ق/ ۱۵۷۷م)، و «بورسالی‌لامعی» (متوفی به سال ۹۲۸ هـ ق/۱۵۳۱م[۲] و

۲. سلطان سلیمان قانونی به «قدری افندی» قاضی عسکر دستور داده بود تا وامق و عذرای عنصری از فارسی به ترکی برگردانده شود. که او نیز این امر را به «لامعی» محول کرد ولامعی نیز با موفقیت این اثر را به زبان ترکی به نظم درآورده بود.

«بورسالی رحمی» (وفات به سال ۹۷۵هـ ق) مورد حمایت ابراهیم پاشا وزیر اعظم بودند وشخص سلطان سلیمان نیز به شاعر معروف «باقی» توجه خاصی مبذول می‌داشت.

در رأس شعرای این دوره می‌توان از «ذاتی» (متوفی به سال ۹۵۳هـ ق/۱۵۴۶م نام برد. دوست پروردگان ذاتی یعنی باقی ورحیمی از شخصیتهای توانای ادبیات کلاسیک ترک به شمار می‌روند. ذاتی در غزل وقصیده شهرت داشت ودراین رهگذر موفق بود. خیالی پس از ذاتی در عرصهٔ شعر وشاعری شهرت داشت وبه ویژه در غزل، بسیار موفق واستاد بود.

در پایتخت عثمانی پس از «ذاتی» مقام ممتاز از آن «باقی» بود. از نظر غزل وقصیده شاخص‌ترین چهره‌های قرن ۱۶ به ترتیب اهمیت عبارتند از: ذاتی، خیالی، فضولی وباقی.

فضولی(متوفی به سال۹۶۳هـ ق ویا۹۷۰-هـ ق/۱۵۶۲م) که اشعار استادانه‌ای به زبان آذری دارد و در غزل، استاد بود از ایل «بیات»، «اوغوز» است. دیوانش و منظومه‌های لیلی ومجنون وبنگ وباده، شاهد صادق توانایی او در شعر وشاعری است. شاعری است بسیار صمیمی در بیان[۳] احساسات وعواطف خود.

باقی (متوفی به سال ۱۰۰۸هـ ق/۱۵۹۹م) نامدارترین شاعر لیریک قرن شانزده به شمار می‌رود. او که پسر مؤذن «مسجد فاتح» بود وتا مقام قاضی عسکری ارتقاء یافت در قصیده وغزل، شهره بود وپس از «خیالی» بزرگ‌ترین شاعر زمان خود به شمار می‌رفت که دامنه شهرتش در سراسر امپراتوری عثمانی وحتی تا هندوستان کشیده شده بود. به خاطر سبک غیرقابل تقلیدش حتیتا سه قرن پس از خود مقام استادی را محافظت کرد. او که در سایه حمایتهای سلطان سلیمان قانونی به سرعت مدارج ترقی وپیشرفت را پیمود یک رباعی به مناسبت مرگ این حکمران بزرگ ساخت که نمایانگر مراتب سپاسگزاری و حق‌شناسی او به ولینعمتش بود این مرثیه، شاهکار اوست و درآن زمان شهر بسیاری کسب کرد.

در اواسط قرن شانزده درزمینهٔ دستور زبان ترک از سوی یک عالم زبان‌شناس به نام «برگامالی قدری»کتابی تحت عنوان «میسرة العلوم» تنظیم ودر سال ۹۳۳هـ ق تقدیم

۳. پس از آق قویونلوها ونیز در زمان صفویه در ممالک عثمانی ، شعرای بسیاری بودند که به زبان آذری شعر می‌سرودند که «حبیبی» و «شاهی» از آن جمله‌اند.

ابراهیم پاشا وزیر اعظم وقت شد. این اثر که از نظر قوانین دستور زبان، اثر بسیار مهمی است در سال ۱۹٤٦م توسط مؤسسه زبان ترک منتشر شد.

مرکز افندی‌زاده، قاموس معروف «فیروزآبادی» را به زبان ترکی ترجمه کرد وبرآن نام «بابوس» نهاد. نسخهٔ خطی این کتاب که به خط خود اوست (مربوط به سال ۹۵۰ه ق) در کتابخانهٔ عاطف افندی تحت شمارهٔ ٦۹۲ نگهداری می‌شود.

تدریس ریاضیات

در بخش اول مدارس عثمانی که به آن «مدارس حاشیهٔ تجرید» می‌گفتند، حساب وهندسه وهیئت تدریس می‌شد. وقتی «علی قوشچی» معروف به ترکیه آمد، کورس ریاضیات را نیز به این دروس اضافه کرد. به طوری که سنان پاشای معروف به منظور فراگیری ریاضیات، یکی از طلبه‌های خود به نام «توقاتلی ملالطفی» را نزد او فرستاد واو نیز آنچه را که از ریاضیات فرا می‌گرفت به استادش سنان پاشا عرضه می‌کرد[٤] ویاد می‌داد.

درخارج از ممالک عثمانی، در سمرقند «موسی پاشا» معروف به «قاضی‌زاده رومی» اهل بورسه، ریاضی‌دان بزرگ ترک این فن را تدریس می‌کرد. مکتب «علی قوشچی» درحقیقت به منزله» گسترش دامنه فعالیت «قاضی‌زاده رومی» در داخل محدودهٔ خاک عثمانی است.

از قرار معلوم «قاضی‌زاده رومی» به ماوراءالنهر وسمرقند می‌رود ودر آن نواحی از محضر علمای سمرقند وماوراءالنهرکسب فیض می‌کند وسپس به استادی الغ‌بیک پسر شاهرخ شاه از سلسلهٔ تیموریان منصوب می‌شود، به سبب استعداد الغ بیک درزمینهٔ ریاضیات ونیز از آنجائیکه خود او نیز ریاضیات را به سایر علوم ترجیح می‌داد دراین زمینه فعالیت بسیار می‌کرد ودر آسیای میانه مشهور می‌شود.

علی قوشچی که به دعوت حکمران عثمانی به استانبول آمده بود از شاگردان الغ بیک بود.، او نخستین مکتب ریاضیات را در ترکیه بنیاد[٥] نهاد البته این به آن معنی نیست که در ترکیه تا اواسط قرن پانزده، ریاضی‌دانی وجود نداشته است. شخصی به

٤. ترجمه شقایق صفحهٔ ۱۹٤.

٥. علی قوشچی، اثری دربارهٔ نجوم دارد به اسم «فتحیه» که به نام سلطان محمد فاتح تدوین کرده است. این اثر توسط یکی از نوادهایش به نام مریم چلبی شرح شده است.

نام علی‌بن‌هبةالداثر خود را درزمینهٔ ریاضیات که **«خلاصه‌المنهاج فی‌علم‌الحساب»** نام داشت به «یلدرم بایزید»[۶] تقدیم کرد. منتهی کسی که برای نخستین بار اقدام به تدریس ریاضیات وپرورش دانشجو کرد، علی قوشچی بود. سنان پاشا که به طور غیرمستقیم از علی قوشچی ریاضیات فرا می‌گرفت. به دستور سلطان محمدفاتح، حاشیه‌ای برشرح **«چاغ‌منی»** نوشت که نشانگر آگاهی او از علم نجوم است[۷].

همانطوری که مکتب قاضی‌زاده رومی، توسط علی قوشچی درمحدودهٔ مملکت عثمانی توسعه یافت، ازفتح‌الله شیروانی، شاگرد قاضی‌زاده ونیز «لکیسالی محبی‌الدین» شاگرد قاضی‌زاده (متوفی به سال ۹۰۱هـ ق-/۱۴۹۵م) دراین زمینه کوشیدند. از جملهٔ ریاضی‌دانان مشهور، می‌توان از قطب‌الدین محمد وبرادرش معروف به مریم چلبی از نواده‌های قاضی‌زاده رومی، علی قوشچی، محمود از شاگردان سنان پاشا، محی‌الدین محمد ملقب به حاجی آتماجا (متوفی به سال ۸۸۹هـ ق/۱۴۸۴م) نویسندهٔ حساب **خلاصهٔ مجمع‌الفواد**، خیرالدین وشاگردش پیرمحمود، ریاضی‌دانان دورهٔ بایزید دوم، افهزاده محمد (اواخر قرن شانزدهم)، حافظ محمدبن‌علی (متوفی به سال ۹۵۰هـ ق-/۱۴۵۳م) نویسندهٔ **السبع‌الشداد** درزمینهٔ علم نجوم ورسالهٔ هیولا وهمچنین از سیدی علی‌رئیس (متوفی درسال ۹۷۰هـ ق/۱۵۶۲م) صاحب آثار «محیط» و «مرات کاینات» که از هیئت وریاضیات اطلاعات وسیعی داشت نام برد.

پس از «علی قوشچی»، «میریم چلبی»، کسی بود که در راه پیشرفت علم ریاضی درمحدودهٔ ممالک عثمانی بیش از همه تلاش کرد. او بسیاری از رساله‌های خود را به بایزید دوم تقدیم کرد. با آثاری که درزمینهٔ هیئت ومثلثات از خود به جای گذارده معروف ومشهور می‌باشد.

از مهم‌ترین آثار می‌توان از دستورالعمل وتصحیح الجدل درزمینهٔ نجوم نام برد. آثار غیاث‌الدین محمد به نام «زیج الغبیک» و «زیج خاقانی در تکمیل زیج‌ایلخانی» وتحقیق وبررسی وحاشیه نویسی آن است.

۶. ماتراقچی نصوح در اثر خود به نام **«جمال الکتاب وکمال‌الحساب»** ونیز **«عمدة الحساب»** را که در بیست‌ودو فصل به رشتهٔ تحریر درآورده است به یاووز سلطان سلیم تقدیم کرده بود.

۷. درسال ۹۰۳ هـ ق/۱۴۹۶م) توسط مصلح‌الدین سنان، اثری به زبان عربی به نام **«رسالهٔ افلاطونیه»** تدوین وتقدیم بایزید دوم شد. وباز درزمان بایزید دوم از مدرسین «صحن» به نام «مظفرالدین شیرازی»، شرحی به هندسهٔ اقلیدسی که خود تدریس می‌کرد نوشته بود. (ترجمهٔ شقایق صفحهٔ ۳۴۰).

«تدریس طب»

ترکان عثمانی در کنار سایر مؤسسات علمی، کسانی را که مبادرت به تأسیس موسسات بهداشتی می‌کردند وبه این امر مشغول بودند حمایت می‌کردند وبه مسائل بهداشتی اهمیت بسیاری قائل بودند واطبائی را که از خارج می‌آمدند مورد حمایت قرار می‌دادند. که از آن جمله می‌توان از «سینوپلی مومن» نام برد که تحت حمایت جرده‌لی مرادبن[8] اسحاق و صابونچی اوغلی شرف‌الدین سرطبیب بیمارستان اماسیا وچندراوغلی اسماعیل بیک پرورش یافت که بعداً، کتاب مفصلی درزمینهٔ طب به نام «طاهره مرادیه[9] به زبان ترکی وبه نام سلطان‌مراد دوم نوشت.

«مؤمن‌بن‌مقبل» به هنگام تدوین کتاب «طاهره مرادیه» از کتاب «طاهره خوارزمشاهی» جرجانی (متوفی به سال ۵۳۰هـ ق/۱۱۳٤م) بهره‌گیری کرد وباز کتاب دیگری بهنام «مفتاح‌النوروخزائن‌السرور» به نام سلطان‌مراد دوم تألیف کرده است. «صابونچی» اوغلی شرف‌الدین‌بن‌حاجی‌الیاس» در سال ۸۳۷هـ ق/۱٤٦۸م) کتابی در زمینهٔ طب با تکیه به تجربیات وآثاری که مطالعه کرده بود نگاشت که در آن اثر راه درمان بیماریهای داخلی وخارجی را عرضه کرده است[10].

۸. مراد ابن‌اسحاق در تاریخ ۷۹۲هـ ق/۱۳۹۰م) پس از تحقیقاتی در بارهٔ گیاهان دارویی کوه «ارقود» واقع در «جرد» کتابی تحت عنوان «خواص‌الادویه» نوشت.
دراین کتاب درباره خواص بعضی از داروها توضیحات مختصری داده شده است. نویسنده دراین بخش مهمی از مطالب کتاب خود را با بهره‌گیری از «طاهرهٔ خوارزمشاهی» زین‌الدین جرجانی و«قانون» ابن‌سینا به رشتهٔ تحریر درآورده است. (علم در میان ترکان عثمانی صفحهٔ ۷).

۹. طاهره مرادیه، کتاب طب مفصلی است که با استفاده از منابع طبی فارس وعربی تنظیم شده است. این اثر، شامل سه کتاب وهر کتاب متضمن چندین باب است. نخستین بحث کتاب اول درباره امراض دماغی است که شامل بیست‌وپنج باب است. یک نسخه از طاهرهٔ مرادیه که قسمت آخر آن ناقص است در کتابخانه «یحیی افندی» تحت شمارهٔ ۵۵۰۷ موجود است.

۱۰. صابونچی اوغلی، این اثر را پس از سن هشتاد سالگی به رشتهٔ تحریر درآورد یک نسخهٔ بسیار زیبای مصور از این کتاب در کتابخانهٔ ملت تحت شمارهٔ ۷۹ نگهداری می‌شود. نسخهٔ دوم آن نیز در کتابخانهٔ «ایاصوفیه» تحت شمارهٔ ۳۷۲۹ موجود است» صابونچی اوغلی، دواثر دیگر به نام «جراح‌نامه» و«مجرب‌نامه» دارد. باتوجه به اینکه «مجرب‌نامه» را درسال ۸۳۷هـ ق/۱٤٦۷م) درسن هشتادوپنج سالگی نوشته بنابراین نامبرده درسال ۷۸۸هـ .ق/۱۳۸٦م) متولد شده است.
بطوریکه از تحقیقات وبررسیهای «دکتر عدنان آدیوار» برمی‌آید «جراح‌نامه» ترجمه ترکی کتاب جراحی «التصریف» «ابوالقاسم زهراوی» طبیب اندلسی است (متوفی به سال ٤۰٤هـ ق/۱۰۱۳م) که بعضی از مشاهدات ومطالعات کم اهمیتی به آن افزوده شده است. منتهی در ترجمهٔ ترکی این کتاب، تصاویری اضافه

←

همچنین کتابی به قلم «احمدی»، شاعر نیز در این زمینه وجود دارد. «*ترویج الارواح*» کتابی است منظوم در زمینهٔ طب که در اواسط قرن پانزده به رشتهٔ تحریر درآمده است. در این کتاب، ضمن دادن اطلاعات مختصری دربارهٔ تشریح، دربارهٔ تداوی تک تک بیماریها بحث شده است که به سلیمان چلبی پسر یلدرم تقدیم شده است. (کتابخانهٔ ایاصوفیه شمارهٔ ۳۵۹۰).

در کتاب طبی «*یادگار ابن شریف*» که حدس زده می‌شود در اواخر قرن پانزده و اوایل شانزده نوشته شده است از هوا، آب، اغذیه، نوشیدنیها ورزش و علائم بیماریها بحث شده است. در تنظیم این کتاب از *قانون* ابن سینا و «*مفردات*» ابن بویطار استفاده شده است. (*علم در میان ترکان عثمانی* صفحهٔ ۵۲).

دولت عثمانی از اطبایی که از خارج، به آن کشور پناهنده می‌شدند و یا به هر علتی به این کشور می‌آمدند، حسن استقبال می‌کرد. مثلاً قطب‌الدین احمد (متوفی به سال ۹۰۳هـق/١٤٩٧ م) طبیب ابوسعید از خاندان تیموری پس از آنکه ابوسعید به دست اوزون حسن اسیر شد و به قتل رسید (١٤٦٩ میلادی) به دربار عثمانی آمد که روزانه پانصد آقچه حقوق برایش تعیین شد و این خود نشانگر توجه عمیق به اطبا می‌توانست باشدو گذشته ازآن، ماهانه نیز بیست هزار آقچه به او پرداخت می‌شد. ایجاد یک چنین

← شده است که ضمن آن آلات جراحی ونیز وضعیت بیماران نشان داده می‌شود.
این ترجمه ، یکی از ترجمه های سلیس زمان خویش است و به علت وجود اصطلاحات طبی ، حائز اهمیت می‌باشد. یک نسخهٔ این اثر در «کتابخانهٔ ملت»، قسمت موزه، تحت شمارهٔ ۷۰ نگهداری می‌شود.

«*مجرب نامه*» صابونچی اوغلی، بر مبنای پاره‌ای از تجربیاتش نگاشته شده و بطوریکه ضمن اثر ذکر شده است بنا به درخواست دوستانش اقدام به تالیف این کتاب کرده است. سالم‌ترین نسخهٔ این کتاب، در کتابخانهٔ «ایاصوفیه» به شمارهٔ ۳۷۲۹ موجود است و درهمان کتابخانه، باز نسخهٔ دیگری به شمارهٔ ۳۷۲۰ وجود دارد. نسخهٔ دیگر این کتاب، در کتابخانهٔ دانشگاه است (*علم درمیان ترکان عثمانی* صفحهٔ ٣٦ و ۳۷).

دراواخر قرن پانزدهم و درزمان بایزید دوم در مور در اثنای تصرف قلعهٔ «مودن» شخصی، به اسم ابراهیم ابن عبداله، اثری به نام «*جراح نامه*» از یونانی به ترکی ترجمه کرد. این اثر با نام «*علائم جراحین*» تحت شمارهٔ «٥٦٨» در «کتابخانه ملت ثبت شده است. این ترجمه، در سال ۱۵۰۰ م تکمیل شد. در باب بیست و دوم این کتاب از «سوزاک» به نام «بیماری فرانسوی» نام برده شده است. بیماری سوزاک در سال ١٤٩٥ م به هنگام جنگ «ناپل» درزمان شارل پنجم پادشاه فرانسه بروز کرد و عثمانی‌ها برای نخستین بار در این تاریخ از این بیماری با خبر شده بودند. (*علم درمیان ترکان عثمانی*).

امکانات، سبب جلب اطبای بسیاری از خارج شد که اطبایی چون «شکراله»، طبیب شیروانی هوجاعطاءاله، حکیم لاری، حکیم عرب و «کمال» تبریزی از آن جمله‌اند. از این اطبا «حکیم عرب» پزشک خصوصی «اسحق بیک اوغلی عیسی بیک» والی روملی شد، ولی وقتی سلطان محمد فاتح شهرت او را شنید طبیب مزبور را به دربار خود برد.

به جز این اطبا، طبیب دیگری به نام آلتونی زاده بود که تخصص در طب گیاهی داشت. در عین حال قادر به عمل جراحی نیز بود. صاحب «شقایق» می‌نویسد که این شخص استاد خود را که مبتلا به تنگی مجرای ادرار بود با «سوند» معالجه کرد.

در اوایل قرن شانزدهم کتاب «*الحادی فی‌علم الذادی*»، اثر نجم‌الدین محمود به نام

محی‌الدین محمد اهل ازمیر (متوفی به سال ۹۱۰ هـ ق/۱۵۰۴ م)، طبیب محمد بن لطف‌اله، اهل اماسیه و حاجی حکیم (وفات به سال ۹۱۳ هـ ق/۱۵۰۷ م) قایسونی زاده بدرالدین (متوفی به سال ۹۲۰ هـ ق/۱۵۱۴م) سنان الدین یوسف (متوفی به سال ۹۵۱ هـ ق- ۱۵۴۴ م)، اماسیالی حلیمی «مؤلف آثار «بحرالغرائب» در لغت و «قاسمیه» در طب (وفات در سال ۸۸۲ هـ ق/ ۱۴۷۸ م) ، پرویز بن عبداله، صاحب کتاب «تحصیل» (متوفی به سال ۹۷۸ هـ ق/۱۵۷۰ م) که در طب و ریاضیات و ادبیات شهرت داشت، «اخی احمد چلبی» پسر طبیب کمال تبرپزی که دربارهٔ سنگهای مثانه کتابی نوشته است (متوفی به سال ۹۳۰ هـ ق - ۱۵۲۳ م[1]) از اطبای مهم و معروف آن دوره به شمار می‌رفتند. از این اطبا، محی‌الدین محمد، حاجی حکیم، قاسونی زاده و سنان الدین یوسف واخی چلبی مقام حکیم باشی را داشتند.

کتاب «رجوع‌الشیخ الی الصبا فی‌القوه علی‌الباه» به زبان عربی توسط «ابن کمال» بامر «یاووز سلطان سلیم» به رشتهٔ تحریر درآمد. این کتاب درزمینهٔ چگونگی تقویت نیروی باه پیرمردان است. این کتاب در کتابخانه‌های استانبول موجود است که علی چلبی آن را به ترکی برگردانیده است.

۱. اخی احمد چلبی، هنگامیکه سر طبیب بیمارستان «ادرنه» بود، اثر مشهور *ابن النفیس علاءالدین حلی (متوفی به سال ۶۸۷ هـ ق- ۱۲۸۸ م) به نام* «موجز» را به ترکی ترجمه کرد. وقتی یاووز سلطان سلیم به سلطنت رسید و پدرش را به «دیمه توقه» فرستاد این پزشک را نیز به همراه او مأمور کرد. به طوری که از قراین بر می‌آید آخی چلبی، بایزید را با زهر مسموم کرد. او مدتی بنا بمصلحت، مورد بی‌مهری سلطان سلیم قرار گرفت ولی بعداً مورد توجه و عنایت او واقع شد.

از علمایی که ذکرشان گذشت «محمدبن لطفاله» اثری به زبان عربی به سبک «مفردات قلب» دارد که به شاهزاده احمد، والی اماسیه (پسر سلطان بایزید دوم) تقدیم کرده و باز کتاب مفصلی به زبان عربی در هفده فصل در مورد بیماریها دارد که به «محیالدین زاده عبدالرحمن افندی» که از وی حمایت میکرد تقدیم کرده است.

«علائم جراحین» که از سوی ابراهیم ابن عبداله در سال ۹۱۱ هـ ق از یونانی به ترکی ترجمه شد و نیز کتاب «مفردات» اثر «الیاس ابن عیسی» متوفی به سال ۹۷٦ هـ ق/۱۵۵۹ م) جزو آثار مربوط به نیمهٔ اول قرن شانزدهم است. از علما، عاطفی خیرالدین (متوفی به سال ۹٤۸ هـ ق ۱۵٤۱ م) اثری به نام «حفظالبدن» دارد از دیگر آثار طبی این دوره کتاب «عصای پیران» است که توسط شخصی به نام «دکتر یهودی» درزمان حکیم باشی قایسونی زاده تقریباً در سال ۹۵۱ هـ ق/۱۵٤٤ م) به رشتهٔ تحریر درآمده است. این اثر، شامل شش بخش دربارهٔ هوا، غذا، نوشیدنیها، خواب، حرکت و سکون است. پدر و پدربزرگ این «دکتر» در اسپانیا طبابت میکردند.

اطبا و جراحان خصوصی و داروخانهها

در داخل خاک عثمانی، مسلمانان و مسیحیان و یهودیان بودند که به شغل طبابت و جراحی مشغول بودند. صلاحیت یا عدم صلاحیت این افراد از سوی «حکیمباشی» طی امتحاناتی که آنان به عمل میآورد مشخص میشد. به کسانیکه از عهدهٔ امتحانات برمیآمدند از سوی حکیمباشی صلاحیتنامه داده میشد و افرادی که فاقد این مجوز بودند حق جراحی و طبابت را نداشتند.[۱۲] در تذکرهٔ سَهی بیک و «لطیفی» آمده است که «ادرنلی صفایی» از پرورش یافتگان قرن پانزده در حرفهٔ جراحی، صاحب مهارت بسیاری بود و یک محل کار مخصوصی نیز داشت.[۱۳]

«تاریخ و جغرافیا»

عثمانیها تاریخنویسی را از اواسط قرن پانزده آغاز کردند. پیش از آن وقایع نوشته شده بسیار اندک و مبهم بود. دربارهٔ حوادث مربوط به عثمانی قبل از قرن پانزده از آث ری چون *«بزم و رزم»* و *«ظفرنامه»* که به زبان عربی در دورهٔ ممالیک در

۱۲. دفتر «مهمّه» ۲ صفحهٔ ۱٤۰ و ۲۰۳، «مهمّه» ٤ صفحهٔ ۲۸ و مهمّه ۲۳صفحهٔ ۲۲ و ٤۵.
۱۳. تذکره سهیبیک صفحهٔ ۱۲۱ و تذکرهٔ لطیفی صفحهٔ ۲۲۷.

مصر و سوریه نوشته شده است و نیز بعضی از تواریخ بدون نام «آل عثمان» اطلاعاتی کسب کرده‌ایم.

در حال حاضر، قدیمی‌ترین اثر درزمینهٔ تاریخ عثمانی، اثر منظوم «داستان تواریخ آل عثمان» است که شاعر «احمدی» به صورت یک بخش مستقلی ضمیمهٔ کتاب «اسکندرنامهٔ» خود آورده است.[۱۴] این اثر منظوم باتوجه به اینکه نکات مبهم تاریخ عثمانی را روشن می‌سازد شایان توجه و حائز اهمیت است.

«تواریخ آل عثمان» نوشتهٔ «عاشق پاشازاده» که یک اثر منظم و مرتبی است، پس از «داستان تواریخ آل عثمان» مهم‌ترین منبع از نظر متن تاریخی به شمار می‌رود. عاشق پاشازاده، نخستین وقایع عثمانی را به نقل از پدرش «یاخشی فاکح» امام جماعت مسجد «اورخان قاضی» بورسه به رشتهٔ تحریر درآورده است.

تاریخ «غزانامهٔ رومژکذپ[۱۵]» نوشتهٔ «کاشف» که در زمان سلطان محمد فاتح زندگی می‌کرد و نیز اثری درزمینه تاریخ نوشته «عبدالرحمن بسطامی» که در زمان «مراد دوم» نوشته شده است حاوی بعضی از وقایع مربوط به عثمانی[۱۶] است.

به جز دو مورد فوق در بخش آخر کتاب «بهجت‌التواریخ» که به زبان فارسی توسط «مولا نا شکراله» اهل آماسیه نوشته شده است وقایع تاریخ عثمانی، بصور موجز تا زمان جلوس سلطان محمد فاتح ثبت شده است.[۱۷]

کتابهای دیگری نیز دربارهٔ وقایع عثمانی در دست است که می‌توان از «دستورنامه» اثر «انوری» که در نیمهٔ دوم قرن پانزده تنظیم و به محمود پاشا وزیر اعظم تقدیم شده است، فتح‌نامهٔ استانبول، نوشته «تاجی‌زاده جعفر چلبی»، تاریخ

۱۴. **داستان تواریخ آل‌عثمان** در سال ۱۹۳۹ به‌طور مجزا از **اسکندرنامه** همراه با اثر دیگر احمدی به نام جمشید و خورشید به انضمام تحقیق زیبایی دربارهٔ احمدی، شاعر در «**نشریه ترکیات**» شمارهٔ ۶ منتشر شده است.

۱۵. «یلدز کتاپلاری» شمارهٔ ۹۳۶.

۱۶. کتابخانه ایا صوفیه شماره ۳۵۰۳

۱۷. بهجت‌التواریخ در سیزده باب تنظیم و از خلقت آدم تا دوران فاتح را دربر می‌گیرد. کتاب، به زبان فارسی نوشته شده و قسمت مربوط به تاریخ عثمانی، توسط «نهال آتسز» به ترکی ترجمه و منتشر شده است.

ابوالفتح نوشتهٔ دورسون‌بیک[۱۸] و تاریخ عثمانی، نوشته منشی قرامانی محمدپاشا آخرین وزیر اعظم سلطان محمد فاتح نام برد. دو اثر اخیر مربوط به دورهٔ سلطان محمد فاتح است.

در اواسط قرن پانزدهم «ایمروزلو کریتودولوس» از حکام «روم» بخشی از وقایع دوران سلطان محمد فاتح را به زبان یونانی نوشت و آن را که «تاریخ سلطان محمدخان ثانی» نام داشت به سلطان محمد فاتح تقدیم کرد.[۱۹]

به دستور سلطان محمد فاتح، شاعری به نام «شهدی» اقدام به سرودن تاریخ آل عثمان به سبک شاهنامه کرد و بیش از ده هزار بیت سرود که با وفاتش این اثر ناتمام ماند.[۲۰] بازسهی بیک می‌نویسد که «کاتب شوقی» یک اثر منثور در زمینهٔ تاریخ عثمانی[۲۱] دارد. از اواخر قرن پانزده تا اوایل قرن شانزده- به ویژه در دورهٔ سلطان بایزید دوم- به تعداد مورخین وقایع دوران عثمانی افزوده شد و آثار بسیاری چه منظوم و چه منثور توسط مورخین مشهور و یا ناشناخته به وجود آمد. از میان این آثار، مطمئن‌ترینشان تاریخهای عاشق پاشازاده، نشری محمد افندی، کاتب روحی و بهشتی و اروج بیک است.

از میان این مورخین «عاشق پاشازاده» که همزمان با «محمد چلبی» بوده تا زمان سلطان بایزید دوم زنده بود و قریب به یکصد سال زندگی کرده بود.[۲۲]

عاشق پاشازاده خود در نیمهٔ اول قرن پانزدهم شاهد وقایع زمان محمد چلبی، مراد دوم، محمد دوم و ناظر بسیاری از حوادث بود که آنها را به رشتهٔ تحریر درآورده و وقایع قبل از زمان محمد چلبی را برطبق شنیده‌های خود نوشته است. از آنجایی که او خود از سال ۱۴۱۸ تا ۱۵۰۲ م به مدت ۸۵ سال با وقایع و حوادث آن دوره زندگی کرده لذا نوشته‌جات او مطمئن‌تر می‌باشد.

۱۸. دربارهٔ این تاریخی که به زبان عربی نوشته شده است، نخستین بار توسط مرحوم پروفسور «مکرمین خلیل ایناینج» اطلاعاتی داده شد و ترجمهٔ آن نیز در نشریه «انجمن تارع ترک» (سال ۱۴ صفحهٔ ۸۵) چاپ شده.

۱۹. این اثر یونانی به ترکی، ترجمه شد و توسط «انجمن تاریخ عثمانی» منتشر شد.

۲۰. تذکرهٔ سهی بیک صفحهٔ ۶۷.

۲۱. تذکرهٔ سهی بیک صفحهٔ ۸۱.

۲۲. عاشق پاشازاده در ذوالحجهٔ سال ۸۹۸ هـ ق به مکه مشرف شد و پس از بازگشت از حج همراه با توضیحاتی آن را تقدیم بایزید دوم کرد (آرشیو توپقاپی، شمارهٔ ۱۰۵۱۹)

کتاب تاریخ نشری محمد افندی، اهل گرمیان به نام «جهان نما» شبیه تاریخ عاشق پاشا زاده است. «نشری» که شغل مدرسی داشت به امر سلطان بایزید دوم، تاریخ عثمانی را نوشته است. در ابتدای اثر قبل از دوران عثمانی، تاریخ ترکها و تاتارها نوشته شده سپس به تاریخ عثمانی پرداخته شده است وقایع نامه «نشری» که تاریخ وفاتش مشخص نیست پس از تاریخ عاشق پاشازاده، بهترین اثری است که در بارهٔ تاریخ عثمانی نگاشته شده است. حتی بعضی از وقایع عثمانی که در تاریخ پاشازاده ذکر نشده در این کتاب آمده است. تاریخ نشری ازطرف «مؤسسهٔ تاریخ ترک» منتشر شده است.

در این کتب تاریخی که از قرن پانزده به بعد خواه به زبان فارسی و خواه عربی نگاشته شده است. کتاب معروف تاریخ عثمانی نوشتهٔ ابن کمال و هشت بهشت ادریس بدلیسی بسیار حائز اهمیت است. نخستین بخش این تاریخ تا سال ۸۹۵ هـ ق/۱۴۸۹ م نوشته شده است، که در آن بسیاری از وقایع تاریخی، فدای سبک شده است. این بخش که در اوایل قرن پانزده نوشته شده است، شامل هشت جزوه است که این جزوات در کتابخانه‌های مختلف استانبول نگهداری می‌شود. ادریس بدلیسی افندی که درزمان یعقوب شاه، پسر اوزون حسن بیک، «کاتب دیوان» بود تحت حمایت قاضی عیسی، پرورش یافته بود، پس از مرگ قاضی عیسی به استانبول آمد و به امر سلطان بایزید دوم هشت بهشت را به زبان فارسی نوشت. اثر با آنکه بسیار منشیانه و پر از تکلفات لفظی است با این حال ازنظر محتوا، یک کتاب تاریخ بسیار ارزنده است، به ویژه مقدمه و ورودش به تاریخ عثمانی بسیار ذی‌قیمت است. پسرش ابوالفضل افندی، مطالبی به تاریخ پدرش افزوده است.[۲۳]

از جمله آثار نیمهٔ اول قرن ۱۶ کتابهای تاریخ بهشتی و لطفی پاشا و «تاریخ‌عثمانی» معروف به «تاریخ رستم‌پاشا» قابل ذکر می‌باشد.

بخش اول تاریخ رستم پاشا از کتاب «نشری» عیناً نقل شده است.

در بین تاریخهای عثمانی، کتابهایی وجود دارد که به نام بایزید دوم سلطان سلیم

۲۳. ادریس بدلیسی، سه اثر به نام سلطان بایزید دوم تألیف کرده که عبارتند از *مرآت جمال* یا *قانون شهنشاهی*، *تحفهٔ درگاه عالی* و *مناظرهٔ روزه و عید*. همچنین به نام یاووز سلطان سلیم آثاری چون مرآت العشاق، نامه‌ها و قصاید بهاریه وپائیزیه دارد. درمورد سلطان سلیم و شاهزاده مصطفی داود پاشا و اسکندرپاشا نیز قصایدی دارد.

اول، سلطان سلیمانی قانونی، تنظیم شده و نیز شاهنامه‌ها و آثاری که به مناسبت تصرف و فتح نقطه‌ای تألیف شده و یا شرح حال یک حکمران بخصوص می‌باشد که تعدادشان بسیار زیاد است و از آنجائیکه مربوط به کار ما نیست لذا از بحث جداگانه دربارهٔ آنان خودداری[٢٤] کردیم

از بررسی نتایج تحقیقات، چنین برمی‌آید که در مورد وقایع اوایل دورهٔ عثمانی، تاریخ مدونی وجود ندارد و برای رفع این نقیصه، بهره‌گیری از اسناد، وقفیه‌ها، دفاتر ثبت اراضی کتیبه‌ها، اسناد بایگانی، منابع و نیزی، جنوائی، بیزانس، و بالکان و سیاحتنامه‌ها و تواریخ مصر و سوریه چندان ایده‌آل نخواهد بود مضافاً براینکه این منابع خارجی در برگیرندهٔ تمام وقایع دورهٔ اول عثمانی نیست، با این حال بخشی از آنها مورد استفاده قرار گرفته[٢٥] است.

به طور خلاصه از بررسیها چنین نتیجه می‌گیرم که با وجود تحقیق در منابع داخلی و خارجی هنوز یک تاریخ جامع عثمانی تدوین نشده است.

جغرافیا

تدوین آثار مربوط به جغرافیا در دورهٔ عثمانی‌ها از اواسط قرن پانزده به بعد با افزایش فتوحات این دولت، گسترش یافت و در اواسط قرن شانزده آثار مهم و کاملی به وجود آمد که خلق این قبیل آثار تا اواخر نیمهٔ دوم قرن هفدهم بسرعت ادامه داشت. سلطان محمد فاتح، دستور داد تا نقشه‌های مربوط به جغرافیای بطلمیوس مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد و مطابق با متن اصلی تنظیم شود[٢٦].

٢٤. آثار بسیاری چون قطب‌نامهٔ اوزون فردوسی دربارهٔ واقعهٔ مدللی ، طبقات الممالک جلال‌زاده مصطفی چلبی، فتح‌نامه رودس و تاریخ بودون (بودین)، اثر صالح افندی، برادر مصطفی چلبی، فتح‌نامهٔ قرابغدان و دوسلیم‌نامه، یکی مختصر و دیگری مفصل در مورد جنگ سلطان سلیم با ایران و مصر اثر ماتراقچی نصوح و نیز سلیم‌نامهٔ هوجاسعدالدین افندی و سلیمان نامه‌ها و شاهنامه‌های تنظیمی در زمان سلطان سلیمان و نظایر آن به رشتهٔ تحریر درآمده است که مربوط به موضوع بحث ما نیست.

٢٥. از منابع مصر و سوریه صبح‌الاعشی، عقدالجمان، نجوم‌الزهرهٔ، آثار ابن سماوی ابن حجر، مقریزی و سایر تواریخ عربی، مسالک ابصار، اجابته‌السائل و سیاحتنامه ابن بطوله، بزم و رزم، ظفرنامه، تیمورنامه و آثاری شبیه آن و نیز منابع ونیزی، بیزانس و جنوائی در مورد یک قرن و نیم‌اول دورهٔ عثمانی از معتبرترین منابع می‌باشند.

٢٦. کریتوولوس، تاریخ محمدخان ثانی.

قدیمی‌ترین کتاب جغرافیا به زبان ترکی در سال ٨٥٧هـ ق/١٤٥٣م در «کلیبولی» توسط «یازجی‌زاده احمد بیجان افندی» ترجمه وتدوین شد. این اثر، ترجمهٔ ترکی عجائب المخلوقات[٢٧] غزنوی است. ولی در اواسط قرن شانزده پیری رئیس معروف کتاب «بحریه» وسیدی علی‌رئیس، اثر مهم وارزشمند خود «محیط» را به رشتهٔ تحریر درآورد. کتاب «بحریه»، یک اثر اصیل درزمینهٔ جغرافیاست واز نظر تهیهٔ نقشه نیز نمونهٔ مهم پیشرفت وترقی دراین زمینه است ومتخصصین امیر اظهار می‌دارند که درآن عصر نقشه‌های موجود دراین کتاب از مهم‌ترین نقشه‌های جغرافیایی موجود در اروپا[٢٨] است.

این دریانورد بزرگ یک نقشه دربارهٔ آمریکا ونیز دو نقشهٔ دیگر از خود به جای گذاشته است. با توجه به اینکه نقشه‌های **کتاب بحریه** نشان دهندهٔ بنادر، سواحل وشهرها و قصبات موجود ودریای مدیترانه در قرن شانزدهم می‌باشد یک[٢٩] «پرتولان» بسیار با ارزش است.

اثر سیدی علی، رئیس به نام «محیط» نیز اثر بسیار ارزشمندی است. سیدی علی رئیس، اهل گالاتا (متوفی به سال ٩٧٠ هـ ق-١٥٦٢م) که پس از پیری رئیس «کاپتان» سوویش شد، اثر خود را با بهره‌گیری از تجربیات ونتایج مسافرتها وجنگهای خود در بحر عمان ودریای هند نگاشت. قسمت اول این کتاب، مربوط به نجوم وقواعد آن بوده در قسمت دیگر این اثر از اوضاع بحر احمر، بحر عمان، خلیج فارس وعدن بحث کرده است که در نوع خود، اثر کاملی[٣٠] است.

«محیط» محصول یک دیدگاه مستقل وفردی نیست بلکه درتنظیم آن از آثار عربی

٢٧. در **عجائب المخلوقات** از شهرها، رودخانه‌ها وکوهها بحث شده است ولی از آنجائی‌که بیشتر به مسائل افسانه‌ای پرداخته شده است، یک اثر جغرافیایی به حساب نمی‌آید.

٢٨. این متخصصین عبارتند از «هرزوکی» و «پ. کاپله». **کتاب بحریه** توسط «مؤسسهٔ تاریخ ترک» منتشر شده است.

٢٩. پرتولان یا پارتولان به آثاری گفته می‌شود که محتوی نقشه بوده وضمن توصیف بنادر وسواحل، راههای بی‌خطر دریانوردی را عرضه می‌کند. درازمنهٔ بسیار قدیم نیز چنین آثاری تنظیم شده بود (**علم در میان ترکان عثمانی** صفحهٔ ٦٢).

٣٠. «**محیط**» توسط هامر مورخ به آلمانی ترجمه شده است.

نیز که قبلاً نوشته شده بود بهره‌گیری شده[۳۱] است. این دو اثر مهم نشانگر این است که جنگهای دریایی ترکها با استفاده از نقشه واصول علمی صورت می‌گرفته است.

* * *

رواج فن‌آسترونومی هیئت علمی، درزمان عثمانی‌ها به شکل اصولی واساسی با آمدن علی قوشچی به ترکیه آغاز شد، ولی از آنجائیکه آسترنومیستهای دست‌پروردهٔ او به اندازهٔ استادخوددراین فن توانمندنبودند پس از اوفعالیتها دراین زمینه کند وبی‌رونق ادامه یافت. البته در قرن ١٦ درزمان سلطان سلیم که خود در علم آسترونومی تخصص داشت، شخصیتهایی چون مصطفی ابن‌علی وسیدی علی‌رئیس پرورش یافتند. از این شخصیتها، مصطفی چلبی، اثر خود به نام: «**اعلام العباد فی‌اخبارالبلاد**» را که در سال ۹۳۱ هجری (١٥٢٤میلادی) نوشته بود به سلطان سلیمان تقدیم کرد. مصطفی چلبی به جز این اثر یازده اثر دیگر درزمینهٔ آسترونومی دارد. کتاب «مرآت کائنات» درزمینهٔ آسترونومی اثر سیدی علی رئیس، که در پنج بخش ویکصد وبیست باب تألیف شده است از کتب مهم وبا ارزش به شمار می‌رود. سیدی علی رئیس تألیفات دیگری نیز درزمینهٔ این علم دارد. نصوح سلاحی‌معروف به«ماتراقچی(مزاح وشوخ)، نصوح » اطلس توپوگرافیک آناطولی را تهیه کرده است. دراین اطلس منزلها ومهمانسراها ونیز کوهها وشهرهای موجود برسر راه بین استانبول وایران وعراق مشخص شده است که از آثار اوریژینال‌ترک درقرن شانزده[۳۲] به شمار می‌رود.

آثار مربوط به هنرهای زیبا

در این مبحث در مورد هنرهای زیبای متداول در دورهٔ عثمانی از قرن پانزده تا اواسط قرن شانزدهم به ترتیب شامل موسیقی، خط، نقاشی، نگارگری، مجلدسازی مذهب کاری، حکاکی، گچبری، کنده‌کاری، پارچه‌بافی و قالی بافی اطلاعاتی خواهم داد.

۳۱. یک نسخه از «**محیط**» که در سال ۹٦۲هـ ق (١٥٥٤م در شهر احمدآباد ایالت گجرات هندوستان نوشته شده است در بین کتابهای «**اطاق روان**» در موزهٔ توپقاپی نگهداری می‌شود. احتمالاً این کتاب یا به وسیله سیدی‌علی‌رئیس ویا به دستور او نوشته شده وقدیمی‌ترین نسخه به حساب می‌آید.

۳۲. این اثر ،توسط مؤسسهٔ تاریخ ترک چاپ منتشر شده است.

در مورد موسیقی

موسیقی که در اعصار قدیم به آن «علم ادوار» می‌گفتند در بین عثمانی‌ها در مقایسه با سایر ملل و دولتهای ترک، شکل تکامل یافته‌تر و پیشرفته‌تری داشت و علت این امر، قدرت و دوام دولت عثمانی و تماس آن محیطهای جدید و نیز وجود رفاه و آسایش در آن دوره بود. در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم به بعد « تکیه » خانقاهها ی مولوی عامل مهمی در اوج و تکامل موسیقی به شمار می‌رفتند. با گسترش مولوی گری، موسیقی نیز به همان نسبت گسترش می‌یافت.

آثاری در زمینه موسیقی

علاقهٔ بیحد سلطان مراد دوم به موسیقی و هم بزم‌بودنش با ادبا و شعرا سبب شد که اولین اثر موسیقی به او تقدیم شود. این اثر «ادوار موسیقی» نام دارد که توسط یک استاد موسیقی به نام خضرابن عبدالله تنظیم و تقدیم گردید. «احمد اوغلی[۳۳] شکرالله» معروف اهل اماسیه «کتاب ادوار» صفی‌الدین عبدالمومن را که به زبان فارسی و در ۱۵ فصل تنظیم شده بود به ترکی برگردانید. او هم چنین آثار ابن‌سینا، ابن نصر، کمال تبریزی و شیخ حسام‌الدین کازرونی و بیست و یک فصل از «اخوان‌الصفا» و دیگر آثار را به ترجمه برگردانیده است.

به جز آن اثری در زمینهٔ موسیقی به اسم «فتحیه» که توسط محمد چلبی پسر اسرافیل زاده عبدالمجید به نام سلطان بایزید دوم تنظیم شده بود و نیز کتاب موسیقی «آیدن لی شمس‌الدین نحیفی» مشهور به اوستا شمسی که در زمان بایزید و سلطان محمد فاتح می‌زیسته به نام «برکت»[۳۴] رسالهٔ موسیقی «تیره‌لی قاضی‌زاده» و کتاب موسیقی اضی‌زاده به نام «رساله موسیقی فی ادوار» از جمله آثاری است که در زمان عثمانی‌ها در این دوره دربارهٔ موسیقی نوشته شده است.

لطیفی در تذکرهٔ خود می‌نویسد که «کاستامونولی شاور» (شاور اهل قسطمونیه) اثری در زمینهٔ موسیقی دارد ولی اسم اثر را مشخص نکرده است.

۳۳.دربارهٔ شرح حال و آثار شکرالله که درسال ۱۳۸۸م به دنیا آمد و در سال ۱٤٦٤ درگذشت رجوع شود به اثر تحقیقی نهال آتسز به نام «دوکوز بوی ترک لری و عثمانی ترکلری تاریخی»

۳٤.اوستا شمسی ضمن مباحثه با عبدالقادر از مشهورترین موسیقی شناسان‌ایران‌او را مغلوب ساخت. او درسال ۹۰۰هـ ق/۱٤۹٤م) وفات یافت.

آلات موسیقی

نمی‌دانیم که در این دورهٔ از دوران عثمانی ها دقیقاً چه آلات موسیقی وجود داشته است با این حال از بررسی آثار و منابع مختلف می‌توان وجود آلات موسیقی را به شرح زیر در فواصل قرن چهارده و پانزده مشخص کرد. این آلات موسیقی عبارتند از: نی، قانون، عود، طنبور، [۳۵] چوقور کمانچه، بربط، سرنا، نقاره، دف، زنگوله، بلغاری (سه تار ترکی)، نفیر (شیپور از شاخ حیوانات) و انواع طبل و کوس.

در کتاب موسیقی «شکرالله» که قبلاً نامش ذکر شد ضمن ذکر اسامی آلات موسیقی چون عود، الکیغی، رباب، مضمار، پیشه، چنگ نزهه و قانون و نیز درباره طرز ساختن هریک از آنان بحث شده است. از این نوشته چنین برمی‌آید که بالطبع بخشی از این آلات موسیقی درقرن چهارده و پانزده مورد استفاده قرار می‌گرفته است.[۳٦]

از سازهای نامبرده، عودیک ساز کوچک سه تاره است که شبیه کمانچه اکلیغی بوده و از قدیم درشهرهای قونیه و آق شهر مورد استفاده قرار می‌گرفته است. کاسه رباب، کروی بوده و تارش درازتر و باریکتر[۳۷] است. مضمار نوعی نی است که از دوقطعه تشکیل شده که یک قطعه آن از چوب است. پیشه نیز نوعی نی است به اندازه یک وجب و دوانگشت که از نی ساخته شده و طول آن از نوعی آلت موسیقی که امروزه «نصفیه» نامیده می‌شود کوچک‌تر است. به این نوع آلات موسیقی که ذکر آنها رفت «ساز کامل» می‌گویند. پس از این نوع سازها، سازهایی است که اساتید موسیقی به آنها ساز ناقص می‌گویند که از آن جمله، چنگ است که سازی شبیه به قانون می‌باشد. کاسه‌اش شبیه یک توبره بوده دسته‌ای کج دارد.

نزهه که توسط عالم معروف موسیقی، سیف‌الدین ابن عبدالمومن ابداع شده سازی است که ۱۰۸ تار از روده تابیده دارد و به شکل مستطیل نزدیک به مربع است.

۳۵.یک ساز ۱۲ سیمه که نواختنش بسیار مشکل است. درقرن ۱۸ دردربار عثمانی چوقور نواخته می‌شد. به هنگام جنگ درچادرها چوقور و بربط می‌نواختند. (**تاریخ پچهوی** جلد ۲ صفحهٔ ۳۰٤، **طبقات الممالک**)

۳٦.«تحقیقات تاریخی درباره موسیقی قدیمی ترک » اثر رئوف یکتابیک «نشریه تتبعات ملی شماره ۳ و ۵»

۳۷.اولیا چلبی ضمن ذکر اسامی بعضی از آلات موسیقی از «اکلیغی (افلیقی) نام برده است که بی‌شک اشتباه چاپی است. (جلد یک صفحه ٦۳٤). این ساز که بنا به نوشته چلبی چون (کسمجه) سازی کوچک است و سه تار از روده تابیده دارد. این ساز در عربستان و ترکستان معمول بوده است و به دستور سلطان مراد دوم جهت نواختن دربین جمعیت به ترکیه آورده شده بود.

چهار انگشت عمق دارد و رویش از چوب پوشیده شده است. سازی است مانند قانون که در دسته، پیچهایی برای کوک کردن دارد.

قانون از جمله سازهای مهم عصر حاضر است. سازی به اسم مغنی (mogni) نیز از ابداعات سیف‌الدین است. این ساز اقتباس از رباب ،قانون و نزهه ساخته شده است. کاسه‌اش شبیه رباب ولی از آن بزرگ‌تر است این ساز که بیست و چهار تار دارد رویه‌اش به صورت قانون و قسمت زیرینش به شکل «نزهه» می‌باشد. اولیا چلبی ضمن بحث از بعضی[۳۸] سازها، می‌نویسد: «مغنی» که سازی ۲٤ تاره، شبیه به قانون است یک ساز لواندانه بوده و مردم آناطولی غربی از این ساز استفاده می‌کردند.[۳۹] «تورقود» پسر سلطان بایزید دوم که شاهزاده‌ای عالم و شاعر بود، از استادان موسیقی به شمار می‌رفت ضمن نواختن هرنوع سازی، ساز جدیدی به نام «گدای روح» نیز ابداع کرده بود.

دروسون بیک دراثر خود به اسم «تاریخ ابوالفتح» ضمن ذکر سازهای متداول درقرن پانزده چون عود، شش تار، طنبور، رباب، بربط قانون و نی از مقامات موسیقی چون شهناز، عشاق، نوار و محیر نام می‌برد و می‌نویسد که در عروسیها کنیزکان مغنی باجوانانیکه سازی به اسم «چنگ» می‌نواختند حضور می‌یافتند.[٤٠]

استادان موسیقی

استادان موسیقی بسیاری در قرن پانزده و شانزدهم پرورش یافتند که عده‌ای از آنان آهنگ‌ساز وعده‌ای هم آهنگ‌ساز وهم نوازنده بودند، خصربن عبدالله که اثر تدوینی خود را در زمینه موسیقی تقدیم سلطان مراد دوم کرده بود در مقدمه کتاب خود، ضمن ذکر اسامی موسیقی‌دانان قصر ادرنه می‌نویسد که آنان درحدی نبودند که اقدام به خلق آثاری کنند ولی با آوردن اسامی آنان، موسیقی شناسان آن دوره رامعرفی می‌کند. این افراد

۳۸.اولیا چلبی، ضمن ذکر اسامی سازهایی چون موسیگار، چهارتار، شش تار و شش خانه (شبیه بربط، چسته، بربط، اکلیق سندرو غیره متذکر می‌گردد که سازی به نام «بونکار» توسط شمس‌چلبی نوه آق‌شمس‌الدین ابداع شد. همچنین سازی که با آن نام «یلتن» داده بود و خیلی کوچک‌تر از طنبور بود. از ابداعات اوست. همچنین در این کتاب می‌نویسد که شخصی به نام فرهاد از نزدیکان شاهزاده بایزید که به ایران گریخت سازی سه تاره به شکل طنبور ابداع کرده بود. (سیاحتنامه اولیاچلبی جلد یک صفحه ٦٣٦ و ٦٣٩).

۳۹.سیاحتنامه اولیا چلبی. جلد ۱ صفحه ٦٣٩.

٤٠.تاریخ ابوالفتح صفحه ۸۱.

عبارت بودند از: حاجی علی وحسین علی واز خوانندگان، استاد ایمن واستاد محمد، ضمناً می‌دانیم که در قصر سلطان[41] محمد فاتح، عودزنی به نام شیرمرد وقانون زنی به نام اسحاق نیز بوده است.[42]

۸۸۵

همچنین از موسیقی شناسان این دوره که آثار تدوین شده‌ای از آنان در دست نیست و مبادرت به نواختن سازَ وساختن آهنگ می‌کردند می‌توان از، «شربی قلندر» اهل استانبول، قاضی شمسی و مصلح‌الدین طنبوری،[43] طنبوری رازی، اهل «مودورنو» ومحی‌الدین محمد ریاضی‌دان نام برد. و باز دراین دوره، خوانندگانی چون سنایی، «ادرنه لی علی» و ساغری که درنواختن بربط مهارت داشت ونیز از نزدیکان شاهزاده محمود پس با یزید دوم خواننده‌ای به اسم عندلیب زندگی می‌کردند ساغری به همراه استاد شمسی فوق‌الذکر آواز[44] می‌خواند:

معاصر با این افراد فردی نیز به اسم «پوربیک» بود که در نواختن ساز مهارت بسیار داشت[5]. شخصی به نام زین‌العابدین که استاد حسین عوّاد*ایرانی، کمانچه‌زن مشهور زمان بود از ایران به آناطولی آمد و در قصر شاهزاده احمد، والی ماسیه به خدمت گرفته شد و حقوق ماهیانه نیز برای او تخصیص داده شد.

«کاتبی» شاعر و آهنگساز که از پرورش یافتگان اواخر قرن پانزده و اوایل قرن شانزده بود و همچنین «سرزلی مقامی»[46] که از آهنگسازان قرن شانزده بود و به استانبول رفت و برای او حقوق ماهیانه اختصاص دادند از جمله هنرمندان بلندپایهٔ این زمان[47] هستند.

در میان هنرمندانی تصویرپرداز، نقاش، حکّاک، کاشیکار و سایر اربابان هنر که یاووز سلطان سلیم از تبریزبه استانبول منتقل ساخت به افرادی‌چون شیخ مرادنابی،اشامقلی‌نی‌زن، شهرام قانون زن و مقصود دفزن برمی‌خوریم.

٤١.ذیل علی فصل الاخیان الفتیان صفحه ۳۸۹.
٤٢.نشریه انجمن تاریخ عثمانی. جزوه ٤٩، ۱۳۳۹.
٤٣.ذیل علی فصل الاخیان الفتیان صفحه ۳۸۰، سال ۹۰۸.
٤٤.تذکره سهی بیک صفحه ۹۸.
٤٥.تذکرهٔ سهی بیک صفحهٔ ۹۸.
*.بنظر می‌رسد مراد بسیار «عودزننده» باشد؟-م.
٤٦.در اثنای جنگ عراقین در زمان سلطان سلیمان قانونی، در بغداد وفات یافت.
٤٧.ذیل علی فصل‌الاخیان الفتیان. صفحهٔ ۳۸۳.

«توپقاپی لی درویش عمر گلشنی» که بیش از صدسال زندگی کرد و در نیمهٔ اول قرن هفده وفات یافت از زمان سلطان سلیمان قانونی مدت یک‌صدسال استاد موسیقی بود.[۴۸]

در بایگانی اسناد نخست‌وزیری در قسمت مربوط به قرن شانزده به دفتر برمی‌خوریم به نام[۴۹] دفتر جماعت شاگردان اهل حرف در این سند که تاریخ ۹۳۵ هـ ق /۱۵۲۸ م را دارد در قسمت مربوط به هنرمندان قصر این دفتر به نام استاد نعمت‌اله چنگی استاد چنگ‌زن، و سه تن از شاگردانش به نامهای قاسم، مصطفی و پروانه بر می‌خوریم و نیز در همین قسمت به نام خواننده‌ای به اسم حسن چلبی و «استاد حسن نی‌زن» و به دو نفر از شاگردانش به نامهای فرهاد و مصطفی برخورد می‌شود.

دوران چلبی پسر یک آذری بود که از آذربایجان آمده در «ایوب» مقیم شده بود، وی با تخلص«نهانی» شعر می‌سرود و کتابی به نام سازنامه دارد. اولیا چلبی اسامی سازها را از این کتاب برداشت کرده است[۵۰]. نهانی در اواخر قرن شانزده شهرت بسیاری یافت. این شخص به همراه برادرش «قیه‌بیک» سازمی‌نواخت. این دو برادر خود را به دو قاتین‌زاده محمد پاشا نزدیک ساخته بودند. نهانی که «کسمجه» (نوعی‌ساز) می‌نواخت در عین حال مرد سلحشوری[۵۱] نیز بود. نهانی هنگامیه سلطان سلیم دوم هنوز به سلطنت نرسیده بود. خود را به او نزدیک کرد و از سوی او به عنوان سفیر به ایران اعزام شد.

قونیه‌لی مشامی(مشامی قونوی) که موسیقی‌دانان بسیاری را پرورده بود و با حمایت از شعرائی چون «آق شهرلی مقالی» و «علوی»، آنان را مقرّب درگاه سلطان سلیم دوم می‌ساخت بعدها از نواختن ساز، توبه کرد و به میرآخوری و دفترداری دربار منصوب شد و سپس به امید وزارت به استانبول رفت و در نتیجه، اقدامات مخالفینش در نزد شاه مورد اتهام قرارگرفت و اعدام شد (۹۷۳ه‍ ق) ۱۵٦۵م[۵۲].

هنر خطاطی

در ترکیه هنر خطاطی از زمان عثمانی‌ها تا عصر حاضر رونق ودوام دارد. این

۴۸. **سیاحتنامهٔ اولیا چلبی.** جلد ۱ صفحهٔ ٦۳۲.
۴۹. **آرشیو نخست‌وزیری.** (دفتر شمارهٔ ٤) **مصرف شهریاری** (بخش شعرا و اهل حرف).
۵۰. **سیاحتنامه اولیا چلبی** جلد ۱ صفحهٔ ٦۳۹.
۵۱. **تاریخ عالی** جلد آخر(چاپ نشده) برگ ۲۲۹
۵۲. **تاریخ عالی** جلد آخر(چاپ نشده). برگ ۲۲۹ ب و ۲۳۰.

ترکان عثمانی بودند که در جهان اسلام، خط را به‌زیباترین شیوه نگاشتند، به‌آن شکل وحال خاصی دادند وبا به‌وجود آوردن مکاتب مختلف به‌حد کمالش رسانیدند.

امروزه در آناطولی به کتیبه‌ها ووقفنامه‌ها ونیز به‌کاشی وگلدان ودرهای چوبی وشکافها بر می‌خوریم که مربوط به‌قرن سیزدهم است واز خط به‌عنوان یک عامل تزیینی در آنها استفاده شده است که به‌جز تعداد اندک بقیه، ارزش هنری چندانی ندارد ولی در قرن چهارده خط ثلث ایلخانی، حلبی ونسخ در آناطولی حالتی ظریف‌تر وهنرمندانه‌تر به‌خود می‌گیرد.

در زمان ایلخانی‌ها از خط کشیده که به‌آن «خط ایلخانی» می‌گویند در بسیاری از کتیبه‌ها استفاده می‌شده است ودر کنار آثاری که از خط ثلث وجلی در آنها به‌عنوان یک عامل تزیینی استفاده شده قرار گرفته است.

خط در زمان عثمانی‌ها به‌صورت تابلو نگاشته می‌شد واز آن در داخل مساجد وآرامگاهها، حاشیه گنبدها وپنجره‌ها وبالای محراب به‌صورت عامل تزیینی استفاده می‌شد. بررسی دویست سالهٔ خطوط به‌کار برده شده در این قبیل مؤسسات از تأسیس دولت عثمانی تا اوایل قرن شانزده نشانگر یک تکامل بارز در این هنر است.

هنر خطاطی در زمان عثمانی‌ها از قرن شانزده به‌بعد از سیطرهٔ تاثیر سبکهای بیگانه رهایی یافت وبه‌صورت یک مکتب مستقل شکل گرفت وتا اواخر قرن نوزده وحتی اوایل قرن بیستم یک دوران چهار صد سالهٔ درخشانی را طی کرد.

نخستین استادان خط

در زمان عثمانی‌ها تا اوایل قرن شانزده هنوز یک مکتب مستقل خط که نمایانگر ذوق وسلیقه کامل ترک‌ها باشد وجود نداشت وتحت تأثیر سبک خطاطی عرب وایران(دورهٔ ایلخانی) حرکت می‌کرد. «اماسیالی صمدالله»(متوفی به‌سال ۹۲٦ هـ ق/۱۵۲۰م کسی است که باب نخستین مکتب خط عثمانی‌ها را گشود واستاد خطاطان آینده شد. این شخص در بین خطاطان به«شیخ»شهرت دارد.

هر چند که در مناطق تحت ادارهٔ عثمانی‌ها قبل از «صمداله»استادش مرعشلی خیرالدین(متوفی به‌سال ۸۷٤هـ ق/۱٤٦۹م ویحیی صوفی، فعالیتهایی در زمینهٔ خط داشتند ولی بنیان‌گذار اصلی خطاطی به‌صورت یک مکتب شیخ صمداله است.

فاتحهٔ شریفهٔ بالای پنجره‌های شادروان(وضوگاه)مسجد سلطان محمد فاتح ونیز خطوط بالای نخستین پنجره مشرف به‌دریای مدیترانه در این مسجد به‌خط یحیی

صوفی است.این فاتحه، با استفاده از سنگ سماقی سبز وکاشیهای کوچک نوشته شده است. این نوشته‌ها امروزه در حیاط بیرونی مسجد قرار دارند. یحیی صوفی(متوفی به‌سال ۸۸۲هـ ق/۱۴۷۷ م استاد «قاضی عسکر محی‌الدین»اهل ادرنه و«احمد قرا حصاری»است

به‌جز خطاطان فوق، پسر یحیی یعنی علی بن یحیی کتیبه‌ای را که تاریخ احداث مسجد فاتح را نشان می‌دهد نوشته است. کتیبهٔ بالای در بیرونی توپقاپی سرای نیز که«باب همایون»نام دارد به‌خط اوست.

به‌این ترتیب این پدر وپسر یعنی یحیی وعلی دورهٔ سلطان محمد فاتح را از نظر هنر خطاطی بسیار غنی ساخته بودند.

شیخ حمداله ومکتبش

شیخ حمداله، پسر شخصی است به‌نام شیخ مصطفی، اهل اماسیه در سال ۸۴۰ هـ ق/۱۴۳۶م به‌دنیا آمد وخط ثلث ونسخ را نزد مرعشلی خیرالدین فرا گرفت وبه‌سبب زیبایی خط به‌خدمت شاهزاده با یزید(با یزید دوم)والی اماسیه درآمد ومدتی به‌فرزندان او مشق وخط یاد داد وسپس جزو مصاحبینش شد. بایزید پس از آنکه به‌سلطنت رسید دستور داد تا حمداله بالای محراب واطراف گنبد مسجد معروفی را که به‌امر او در استانبول ساخته شده بود منقش سازد.[۵۳]

حمدالله، خط ثلث ونسخ را به‌شیوهٔ یاقوت مستعصمی(متوفی به‌سال ۶۹۹هـ ق/۱۲۲۹م می‌نوشت[۵۴] اما بعداً خود نیز به‌سلیقهٔ خویش تغییراتی در این شیوه داد وصاحب سبک خاص خود شد.[۵۵]

دفتر خطی در موزهٔ توپقاپی در«امانت خزینه‌سی»تحت شمارهٔ ۲۰۴۸ نگهداری می‌شود که به‌آن اقلام سته یا«شش قلم»می‌گویند وحاوی شش نمونه از خط[۵۶] این

۵۳.مستقیم زاده.تحف الخطاطین.صفحهٔ ۳۹۶.

۵۴.به‌یعقوب مستعصمی وشاگردانش یعنی ارگون کامل، عبداله صوفی، یحیی صوفی، مبارکشاه صوفی، مبارکشاه قطب وشیخ احمد سهروردی«استادان سبعه»می‌گفتند. قرآنی به‌خط مبارکشاه صوفی که در رمضان ۷۴۴هـ ق شبات ۱۳۴۴ م کار نوشتن آن خاتمه یافت در مقبرهٔ غازی مراد خداوندگار واقع در بورسه نگهداری می‌شود.

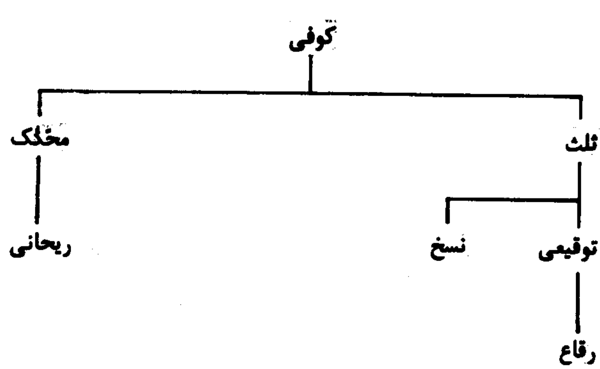
۵۵.نفس‌زاده. گلزار ثواب.

۵۶. مستقیم‌زاده در **تحف‌الخطاطین** اساس این شش شیوه خط را خط کوفی دانسته وموارد کاربرد آنها را

←

هنرمند در شیوه‌های ثلث محلک، نسخ، مرقعاء توقیعی وریحانی است وباز به‌خط این استاد، قرآن کاملی نوشته شده است که در موزهٔ توپقاپی به‌شمارهٔ ۷۱ محفوظ است.

بنا به نوشتهٔ تذکرهٔ نفس‌زاده، مکتب حمداله که توسط احمد قره‌حصاری وعبداله چلبی عمومیت یافت، توسط مصطفی ده ده پسر شیخ حمداله (متوفی به سال ۹٤۵ هـ ق /۱۵۳۸ م ودامادش شکراله (احتمالاً متوفی در سال ۹۵۰ هـ - ق/ ۱۵٤۳ م شاگردانش وپسر خاله‌اش، جلال اوغلی محی‌الدین وبرادرش، جمال‌الدین شاخه‌هایی پیدا کرد وهمانطوریکه قبلاً نیز اشاره شد به شیخ وشاگردانش استادان سبعه می‌گفتند.[۵۷] از این هفت استاد خط سرزمین عثمانی قطعه‌ای به خط مصطفی ده ده در خزینهٔ کتابخانه توپقاپی تحت شمارهٔ ۲۲۹۵ نگهداری می‌شود ونیز قطعه‌ای به خط اماسیالی عبداله در همان موزه به شمارهٔ ۲۳۰۰ ونمونه‌ای از خط احمد قره حصاری در شیوهٔ ریحانی ومحلک که تحت شمارهٔ ۲۰۸۹ در موزهٔ توپقاپی موجود است از شاهکارهای خطاطی ترک به شمار می‌رود. نوشته‌های اطراف گنبد مسجد سلیمانیه به



حـ خط محلک در تواریخ، اشعار وقصیده‌ها بکار می‌رفت. از خط ریحانی در نوشتن مصحف وکتب دعا استفاده می‌شد. برای نوشتن تفسیر، حدیث وامثالهم نسخ را بکار می‌بردند وتوقیع در تنظیم فرامین وبراتهای والی‌ها وفرمانداران وقاضی‌ها رقاع در نوشتن مکتوبات و تحریرها کاربرد داشت واز ثلث در تعلیم خط ومشق بهره می‌بردند.

۵۷. مناقب هنروران به جای شکراله، شربتچی‌زاده ابراهیم چلبی اهل بورسه یا ادرنه را به عنوان هفتمین استاد ذکر کرده است، چونکه شکراله را شاگرد پسر حمداله می‌داند. به نظر مستقیم‌زاده، شکراله شاگرد ودر عین حال داماد استاد خود بوده است.

خط احمد قره حصاری است. قره‌حصاری به جز استادش یحیی صوفی ظرافتهای خط را نزد اسداله کرمانی آموخت ودر خط جلی که به «قلم مثنی» معروف است سخت استاد بود.

پس از این استادان، کرمی عبداله معروف به «تاتار کاتب» متوفی به سال ۹۹۹ هـ ق/ ۱۵۹۰ م درویش محمد چلبی، نوهٔ حمداله وپسر مصطفی ده ده (متوفی به سال ۱۰۰۱ هـ - ق/ ۱۵۹۲ م وحسن چلبی ابن‌قره حصاری پسر «کاتب قره‌حصار» اهل گلیبولی در هر شیوه به ویژه ثلث وجلبی از استادان مسلّم به شمار می‌روند. استادان شیوهٔ تعلیق، استادان دیگری به جز افراد نامبرده هستند. نمونهٔ آثار این استادان خط در موزهٔ توپقاپی نگهداری می‌شود. که از آن جمله است نمونهٔ خطی از کرمی عبداله در بخش «امانت خزینه‌سی» تحت شمارهٔ ۲۱۱۵ که در تاریخ ۹٦۹ هـ - ق نوشته شده ونیز نمونهٔ خط کاتب، حسام معروف به «حسام‌الدین زرین قلم» (به شمارهٔ ۲۲۹۵ در امانت خزینه‌سی) ونمونهٔ خط حسن چلبی که در تاریخ ۹۷٤ هـ - ق تحریر شده است وهمچنین کلیهٔ خطاطیهای مسجد سلیمیه واقع در ادرنه به خط حسن چلبی، پسر قره‌حصاری است.

پس از وفات حمداله، خطاطان پس از او در عین حال که از شیوهٔ او جدا نشدند شاخه‌هایی چون شاخه، ده ده چلبی، و«شاخهٔ قره حصاری» را به وجود آورند.

خطوط تعلیق دیوانی وسیاق

به جز مکتب شیخ حمداله، توسط استادان خط تعلیق که از آذربایجان به استانبول آمدند مکتب دیگری به وجود آمد. که از آن جمله می‌توان از شاگردان سلطان علی به نام «مشهدلی عبدالوحید» نام برد که تحت حمایت سلطان سلیمان قانونی قرار گرفت ومقیم استانبول شد[۵۸]. وباز از وابستگان به این مکتب (مکتب سلطان‌علی) میرسیدحسین اهل خوی، حاجی محمد تبریزی وملاعلی سلطان از شاگردان عبدالرحمن افندی خوارزمی که در تعلیق، صاحب سبک به خصوص بود از طرف سلطان سلیمان

۵۸. **مناقب هنروران**. اثر عالی. صفحهٔ ۳۹. مبدع خط تعلیق، سلطان علی تبریزی است. میرسید عمادالدین حسینی، استاد مسلم تعلیق به سبب آنکه دارای مذهب تسنن بود در سال ۱۰۲۷ هـ - ق - ۱٦۱۷ م بدستور شاه عباس اول کشته شد.

مورد حمایت قرار گرفته ودر اشاعهٔ شیوه تعلیق، خدمات ارزنده‌ای[۵۹] کردند.

ادریس بدلیسی از استادان ارزندهٔ خط «دیوانی» بود. شاهنامهٔ سلطان سلیمان قانونی به خط میرسیدحسین اهل خوی است که قبلاً ذکر آن رفت.[۶۰]

ترکان عثمانی، خط دیوانی را مطابق ذوق و سلیقهٔ خود و به شکلی که به راحتی قابل خواندن باشد درآوردند و در نوشتجات دیوانی همایونی یعنی در نوشتن فرمانها و براتهای درباری به کار می‌بردند. که در این رهگذر ریاضی‌دان و جغرافی‌شناس معروف «ماتراقچی نصوح» نقش ارزنده‌ای داشت.[۶۱] اشتیاق و رغبت نسبت به خط تعلیق از نیمهٔ دوم قرن ۱۶ به بعد افزایش یافت.

از اواسط قرن شانزده به بعد «سیاق»نویسانی به میدان آمدند که خط سیاق را بسیار زیبا می‌نوشتند. در رأس این استادان، می‌توان از حسام رومی، بینی‌زاده، محمد چلبی، اوغلان ممی، سلیسی احمد چلبی، و سنبل چلبی نام برد.

نقاشی و نگارگری

از اواسط قرن پانزده تا اواخر قرن شانزدهم در قلمرو عثمانی در رشتهٔ هنرهای زیبا، هنرمندان قطاع،[۶۲] نقاش، مصوّر، طرّاح و رسّام بسیاری پرورش یافتند. اینکه آیا این هنرها در زمان دولت عثمانی چگونگی آغاز و متداول شد، اطلاع دقیقی در دست نداریم ولی بلاشک عثمانی‌ها از نقاشیها و نقش و نگارهائیکه از ادوار قدیم از زمان سلجوقی‌ها در قونیه به‌جای مانده بود و آنجا را به تصرف خود درآوردند بهره گرفتند.

به طور کلّی قاطعانه می‌توان تخمین زد که نقاشی و هنر نگارگری در نیمهٔ اول قرن پانزده بین عثمانی‌ها متداول و مرسوم شد به طوریکه علی‌ابن‌الیاس که نقش و نگار مسجد چلبی محمد معروف به «یشیل مسجد» (مسجد کبود) بورسه از اوست. از جمله استادان قرن پانزده عثمانی به‌شمار می‌رود. استاد علی هنگامیکه خردسال بود به سمرقند رفت و هنر نگارگری را در آنجا آموخت و سپس به کشور خود بازگشت و نقش

۵۹. مناقب هنروران صفحهٔ ۳۹ و ۴۰.

۶۰. تحفةالخطاطین، مستقیم‌زاده.

۶۱. مناقب هنروران صفحهٔ ۶۱ و ذیل علی فصل الاخیان الفتیان به نقل از آن صفحهٔ ۳۶۹

۶۲. کندن تصویر یا خط با چاقو و چسبانیدن آن بر روی یک سطح دیگر. نقاش با رنگ کار می‌کند، مصوّر، نقاش صورتگر است و طرّاح، کارهای تزیینی و مناظر را ابداع می‌کند و رسّام با خطوط و بدون استفاده از رنگ نقاشی می‌کند.

و نگار «یشیل جامع» بورسه را ترسیم کرد[٦٣] به جز آن در زمان سلطان مراد دوم به نام استادی به اسم نقاش صافی برمی‌خوریم،[٦٤] هوجایوسف ابن حوجا فرخ که در نیمهٔ دوم قرن پانزده یعنی سال ٨٨٠هـ ق در بورسه وفات یافت از جمله نقّاشان معروف است.

تصویرگری و نقش و نگارپردازی که در تبریز و آسیای میانه، سخت رایج بود از اوایل قرن پانزده به بعد وارد ترکیه شد و با اقبال بسیاری روبرو گشت. سنان‌بیک مصوّر خاص سلطان مجد دوم از چهره‌های شناخته‌شدهٔ اواسط قرن پانزده می‌باشد. سنان بیک در ونیز پرورش یافته از شاگردان نقاشی به نام «کاستوری پاول دراغوزه» بود. سنان بیک در بورسه[٦٥] وفات یافت، ساحلی‌زاده احمد چلبی از دست‌پرورد‌گان اوست. ساحلی زاده مهارت بسیاری درشبیه‌سازی (کشیدن پرتره) داشت[٦٦].

دونفر نقاش به اسامی حسن و فضل‌الله‌از نقاشان نگارگر قرن پانزده ترکیه به شمار می‌روند.[٦٧] به جز افراد فوق‌الذکر درگورستان «دوه‌چی‌لر» شهر بورسه به اسم نقاشی به نام هوجایوسف ین هوجا فرخ (متوفی به سال ٨٨٠هـ ق/١٤٧٥م) برمی‌خوریم. درقبرستان بروسه درکنار قبرستان بیک به سنگ‌قبری برمی‌خوریم که تاریخ ٩٥٣

٦٣. کلکسیون الواح نقشیه. صفحهٔ ١٢. در کتیبه‌ایکه نزدیک محراب و بالای قسمت اختصاص سلطان‌نشین مسجد «یشیل جامع» نصب شده از جمله‌ایکه به شرح زیر نوشته شده است می‌توان دریافت که نقش نگار مسجد از استاد علی‌بن‌الیاس بوده است: «وقدتم نقش العماره الشریفه بیدافقرالناس علی‌ابن الیاس بن‌علی فی اواخر رمضان سنه سبع عشرین و ثمانمائه
در وقفنامهٔ مسجد حفصه خاتون مجلهٔ «تخته قلعهٔ» بورسه که تاریخ رمضان ٧٤٧هـ ق را دارد در بین املاکی که حدود آنها مشخص شده، مشخصات خانهٔ نقاش علی نیز ذکر شده است. (آرشیو توپقاپی سرای شمارهٔ ٧٠٨٣ قسمت وقفنامه‌ها)

٦٤. تذکرهٔ سهی بیک صفحهٔ ٦٠ و تذکرهٔ لطیفی صفحهٔ ٢٢٠.

٦٥. سنان بیک در محلهٔ «دوه‌چی‌لر» بورسه مدفون است.
در یک طرف سنگ قبر جملهٔ «صاحب القبر نقاش سنان» و در طرف دیگر این سنگ عبارت «صاحب القبر المرحوم المغفور السعید الشهید نقاش سلطان محمدسنان ابن سعاتی » «المؤمنون لا یموتون بل ینقلون من دارالفنا الی دارالبقا» نوشته شده است. دربارهٔ این کتیبه در شمارهٔ ١١٣ روزنامهٔ «آرکاداش» چاپ بورسه اطلاعات مفصلی درج شده است. این کتیبه را مرحوم حسن فهمی بیک مدیر کتابخانه‌های معارف یافته بود. قراباجیک که مدیر «کتابخانهٔ امپراتوری» وینه بود و در سال ١٩١٨م وفات یافت. در تحقیقات خود عنوان می کند که سنان‌بیک همان نقاش «بلیّنی» است که پیدا شدن این کتیبه، توسط مرحوم فهمی بیک اشتباه نظریهٔ قراباچک را به اثبات رسانید. سنگ قبر سنان بیک در موزهٔ بورسه است.

٦٦. مناقب هزوران.صفحهٔ ٦٨.

٦٧. ذیل علی فصل‌الاخیان الفتیان.

هـ ق/١٥٤٦م را دارد و نام گالاتالی ممی‌شاه مذهب و نقاش برآن حک شده است[٦٨].

پادشاهان عثمانی به جز مصوران و نگارگرانیکه از شرق به قلمرو عثمانی آوردند از ونیز هم رسامهائی را به کشور خود منتقل کردند که «ماتئوباستی» ایتالیایی، و کنستانیچو اهل فرارا و همچنین جانیتل بلینی معروف که بنا به درخواست رسمی دولت عثمانی دراکیم ١٤٧٩م به استانبول آمد از آن جمله است.

درآثار بلینی، درترکیه می‌توان از تصویر یک زن و یک ینی‌چری، گارد مخصوص شاهی و دوتصویر از سلطان محمد فاتح که یکی کار رنگ و روغن و دیگری مدالیون است نام برد و نیز نقش و نگار اطاقهای توپقاپی سرای از جمله آثار اوست. تصویر رنگ و روغن فاتح درموزهٔ لندن نگهداری می‌شود.[٦٩]

از قرائن چنین برمی‌آید که درزمان سلطان بایزید دوم و یاووز سلطان سلیم دو بار از میکل‌آنژ برای رفتن به استانبول دعوت به عمل آمد ولی او از رفتن به استانبول خودداری کرد. قراپاچک، مسئول «کتابخانهٔ امپراتوری» وینه درکتاب خود می‌نویسد که قصد بایزید از دعوت میکل‌آنژ ساختن پلی بین استانبول و گالاتا بوده است.

یاووز سلطان سلیم به هنگام بازگشت از ایران سه مصور (پرترمساز) به نامهای شاه احمد، عبدالغنی و درویش بیک را به اتفاق ممی‌خان، علاالدین محمد، منصور بیک، شیخ کامل و علی‌بیک عبدالخالق و شش نگارگر دیگر را باخود به استانبول آورد.[٧٠]

«بوسیک» سفیر اتریش جزو مشاهدات خود نقل می‌کند که جنگ چالد ران با کاشیهای تزیینی کوچک بر روی درب یکی از قصرهای دربار تصویر شده است.[٧١] اگر به صحت مطالب ذیل هالکوندیل اعتماد شود می‌توان گفت که یاووز سلطان سلیم، رسّام ماهری بوده است و مناظر جنگ چالد ران را که با شاه اسماعیل به وقوع پیوست با رنگ و روغن تصویر کرده به جمهوری ونیز می‌فرستد. گویا این نقاشی درزمان حیات این مورخ در سالن مجلس ونیز نصب بوده است.[٧٢]

٦٨. آخرین بیت سنگ قبر ممی‌شاه چنین است: اگر خواهی بدانی که تاریخ وفاتم چیست ٩٥٣ است و به خاطر شادی روحم فاتحهای بخوان

٦٩. کلکسیون الواح نقشیه صفحهٔ ١٣. و کتاب «جانتیل بلینی» اثر احمد رفیق بیک.

٧٠. ذیل علی‌فضل الاخیان الفتیان صفحهٔ ٣٨٢.

٧١. «نامه‌های ترک» اثر بوسیک. ترجمهٔ مرحوم حسین جاهد. نشریه «فکر حرکتلری» شمارهٔ ١١٦

٧٢. آرتورتوماس صفحهٔ ٤٣٣.

در نیمهٔ اول قرن شانزدهم ۹۳۲ه‍ ق/۱۵۲۵م تعداد بیستونه نقاش ونگارگر و دوازده شاعر از خزانهٔ دولت، حقوق دریافت می کردند.[۷۳] تعدادی از این هنرمندان دراستانبول پرورش یافته عده‌ای هم از آذربایجان آمده بودند. هنرمندان آذربایجانی درزمان سلطان محمدفاتح، بایزید، سلیم و قانونی به ترکیه آمدند و یا دعوت شده بودند. کلیهٔ مشخصات این هنرمندان، شامل اسم، میزان حقوق، از کجاآمده‌اند، در کجا پرورش یافته‌اند در دفترهنرمندان کتابخانهٔ موزهٔ توپقاپی ثبت است که از طرف مرحوم «معلم جودت»[۷۴] این اسامی چاپ و منتشرشده است. از این استادان تعدادی نزد شاهزاده احمدوالی اماسیه به سرمی‌بردند که عبارت بودند از شاهقلی رسام،[۷۵] ملک احمد تبریزی، حسن‌بن محمد، و رسّام حسن بن عبدالجیل که به ترتیب روزانه، بیست‌ودو، بیست و چهار و بیست و بیست و یک آقچه حقوق دریافت می‌داشتند.

از این عده شاهقلی[۷٦] که مصوّر و نگارگر بود درزمان سلطان سلیم به استانبول آورده شد. نخست روزانه با بیست و دوآقچه مقرری درنگارخانهٔ مخصوص سلطنتی به خدمت گرفته شد و بعدها به سرپرستی نقاشان منصوب شد. شاهقلی ادامه دهندهٔ مکتب استاد بهزاد یعنی مکتب «هرات» بود. شاهقلی شاگردان بسیاری را دراستانبول پرورش داد. مکتب شاهقلی با نام نقاشان «جماعت عجم» سمبل و نشانگر هنرایران به حساب می‌آمد.در مقابل این مکتب در قرن شانزده نقاشان «جماعت روم»[۷۷] بودند که سمبل ذوق و هنر ترکها به‌شمارمی‌آمدند. عاشق چلبی درتذکرهٔ خودمی‌نویسد که شاهقلی اشعاری با تخلص «پناهی» دارد و درهنر رسّامی و نگارگری، مهارت فوق‌العاده‌ای دارد. شاهقلی که در هنر «تبریر» هم استادبود شاگرد نامداری‌به نام قرامحمد داشت که

۷۳. ذیل. صفحهٔ ۳۵۹.

۷٤. ذیل. صفحهٔ ۳٦۱.

۷۵.در مناقب هنروران آمده است که شاهقلی، رئیس نگارخانهٔ شاه طهماسب بود و سلطان سلیم با پرداخت روزانه یکصدآقچه او را جلب دربارخود کرد. چنین برمی‌آید که شاهقلی، نخست نزد شاهزاده احمد به سرمی‌برد و سپس به خدمت یاووز درآمد و او بعدها روزانه با یکصدآقچه مقرری، سرپرست نقاشان دربارشد.

۷٦.شاهقلی یا شاگرد آقامیرک و یا از شاگردان استاد بهزاداهل هرات بود که در سال ۹۱٦ه‍ ق/۱۵۱۰م وفات یافت.

۷۷.در سند موجود درموزهٔ توپقاپی اسم و دستمزد روزانه این هنرمندان ثبت شده است. «از یادداشتهای «نخستین اوز».

مذهب کارماهری بودو کارتذهیب دیوان شعرسلطان سلیمان قانونی که در کتابخانهٔ «یلدز» نگهداری می‌شود از اوست و یکی از آثار نفیس و ارزنده به‌شمارمی‌رود.[۷۸]

به جز این هنرمندان، هنرمندانی چون تاج‌الدین کوره‌بند و حسین بالی که دراثنای جنگ مصر به امر یاووزسلطان سلیم از حلب به استانبول اعزام شدند و مصور گنجی محمود که اوایل سلطنت قانونی به استانبول آمد و نیز «مصرلی حسن» مصّور و مذّهب و از شاگردانش استادابراهیم و «گالا تالی محمد» و نقاش تصاویر کتاب «هنرنامه» استادعثمان برادرزنش «علی مصّوره»، هم حتی حسن کفه‌لی، و ممطسعی که به «شاعرساعی[۷۹]» معروف بود و نیز احمدنقشی[۸۰]، منجم و محقق و نقاش از جمله هنرمندان رسّام و نگارگر قرن شانزدهم بودند[۸۱].

باز از هنرمندان رسّام و نگارگر ترک که دراین عصر پرورش یافتند می‌توان از «جامعی»، خطاط، و مصّور اهل مانیه ونگارگر معروف، نقاش حیدر، اهل گالا تانام برد.

حیدرچلبی شاعر و رسّام که امروزه با آثارش سرو کارداریم و در شعر «نگاری» تخلص می‌کرد هم در شعر و علم و رسّامی مهارت فراوان داشت. نگاری حیدر، (متوفی بسال ۹۸۰هـ ق ۱۵۲۷م که در کشتیهای خاصه یعنی در کشتیهای جنگی نیروی دریایی عثمانی، مقام کاپیتانی داشت، تصاویر مصاحبینش سلطان سلیم دوم و خیرالدین بار-باروس پاشا را رسم کرده بود. تصویر بارباروس در سومین شمارهٔ مجلهٔ «تاریخ ترک، باستان‌شناسی و ونژادشناسی» چاپ شده است. اف.ارمارتین و مرحوم خلیل ادهم‌بیک به نقل از او دراثرخود به نام «کلکسیون الواح نقشّیه» می‌نویسد[۸۲] که یکی از کارهای مینیاتوری‌نگاری،[۸۳] در موزه لندن نگهداری می‌شود. خانه‌ایکه ابتدانگاری در آن سکونت داشت در «توپخانه» بود و همچنین اقامتگاه بعدی او یعنی قصرش واقع در

۷۸. مناقب‌هنروران و ذیل علی فصل الاخیان الفتیان.

۷۹.ساعی که در ۱۰۰٤هـ ق/ ۱٤۹۵م وفات یافت و در «سیلیوری قاپوسی» مدفون است از نقاشان «خاصه» و یاروفادار «معمارسنان معروف بود. (تذکرهٔ ریاضی).

۸۰.مناقب هزوران. اثرعالی. صفحهٔ ٦۸و ٦۹.

۸۱.در اسناد موجود در آرشیو توپقاپی سرای، تعدادنقاشان معاش‌بگیر در سال ۹۲۳هـ ق ۱۵۲٦م که در رأس آنها، شاهقلی و ملک احمدتبریزی قرارداشت به سی نفر بالغ می‌شد. تعداد شاگردانش ۱۲نفربودند.

۸۲.این مینیاتور با آبرنگ است. رنگها بخوبی سائیده شده و کمی صمغ به آن اضافه شده است. خطوط مینیاتور، بسیارظریف است. اثر، بر روی کاغذ بسیارمرغوب ترسیم شده است.

۸۳.کلکسیون الواح نقشیه صفحهٔ ١٦.

«ایوب» محفل علما و ادبا و شعرابود. در[84] سال ۱۹٤٦م پروفسور دکترسهیل انور، اثری تحت عنوان «زندگی رسّام‌نگاری و آثارش» به رشتهٔ تحریردرآورد.

باز از هنرمندان این دوره می‌توان از شیخ مصطفی مشهور به بابانقاش نام برد که نقش و نگار درب «توپقاپی سرای» کار اوست. نزدیک چتالجه دهی به نام او (بابانقاش) وجود دارد.

نگارگری معمولاً بر دیوار مساجد، قصرها، مهمانسراها و خانه‌ها و حاشیهٔ پنجره‌ها و سقف و نیز نقاطی ازاین مکانها که ساده و خالی به نظر می‌رسید، صورت می‌گرفت و متناسب با نور بنا فرق می‌کرد. موتیوهای گیاهی لاله گل میخک و گل انار، اساس کار را تشکیل می‌داد.

مجلد کاری (صحافی) و مذّهب کاری

صدها اثر ارزنده مذّهب کاری و مجلدسازی که نشانگر ظرافت ذوق ترکهاست زینت بخش موزه‌های ترکیه و صدها اثر دیگر نیز در موزه‌های اروپا مورد بازدید تحسین‌گرانهٔ اهل ذوق قرار می‌گیرد. سخن دربارهٔ درجهٔ ظرافت مجلدسازی و مذّهب‌کاری در این مقوله خارج از حدود صلاحیت ماست. از بررسی آثار موجود در زمینه مجلدسازی و مذّهب کاری می‌توان به تکامل بیحد این دونیز درمیان ترکان عثمانی در قرن شانزده پی برد. برای اثبات این مدعا مشاهدات مجلدها و مذّهب کاریهای کتابهای موجود در موزه وکتابخانه‌های توپقاپی سرای، کُتب کتابخانه‌های دانشگاه استانبول، موزهٔ آثار اسلامی، ایاصوفیه، و دیگر کتابخانه‌های استانبول دلیل بسنده است.

علاءالدین، خداداد، یوسف شعبان و محمد چلبی سرمجلد ساز سلطان سلیم اول و پسرش سلیمان چلبی و برادر محمد چلبی، حسین چلبی و هم چنین مصطفی چلبی از مجلدسازان ارزندهٔ قرن شانزدهم به شمار می‌روند. مجلد کاران ایرانی، مهارت مجلد سازان عثمانی را نداشتند.

۸٤.عاشق چلبی و تذکره‌های «ریاضی». مورخ عالی درموردنگاری حیدررئیس چنین می‌نویسد: «از روسای گالاتابود. و از مشاهیرامرا و کاپیتانها. به نقاشی حیدرشهرت داشت و درعالم هنر بیشتر در شبیه‌سازی (تصویرانسان)ماهر بود» (جلد آخرچاپ نشده. برگ ۲۲۹ب).

عالی در اثر خود به نام «مناقب هنروران» می‌نویسد که مجلدکاران ایـرانی در مُـطلا کردن جلدهای ورنی و لاکی مهارت داشتند و درعوض،مـجلدسازان عـثمانی دربه کار بردن هنر زنجیرک[۸۵] و یا شمسه در ساختن جلدهای ظریف و لـطیف و جـاذب، مـهارت بسیار داشتند.

دراواخر قرن شانزده حدود بیست مجلد کار در اندرون مشغول کار بودند کـه از آن جمله می‌توان از قرامحمد، محمدبن جعفر، احمدبن حسن، عیسی بن یوسف وغـیره نام برد

مذّهب‌کاری

هنر تذهیب که همگام باخطاطی است به هنر تزیین تیترها، سرفصلها، حـواشی صفحات کتاب و میز اطراف تابلوها اطلاق می‌شود. به این عـمل اگـر بـدون استفـاده از رنگ و فقط به شکل طلاکاری صورت بگیرد «خالکاری» گفته می‌شود.

این هنر در بین ترکان عثمانی در نیمهٔ اول قرن پانزده رایج بود عثمانی‌ها قبـلاً از وجود تذهیب کاران «قرامانیان» استفاده می‌کردند که «احمدبن حاجی محمود» از آن جمله است. این همان هنرمندی است که کار تذهیب و خـطاطی کـتاب طـب شاعـر احمدی را به نام «ترویج الارواح» درسال ۸٤۰هـ .ق ۱٤۳٦م[۸٦] انجـام داده است. از آن گذشته تذهیب بعضی ازکتابهای استنساخ شده به امر سلطان محمد فاتح، نشانگر وجود تذهیب کاران عثمانی در اواسط قرن[۸۷] پانزده است. یکی از تذهیب‌کاران قرن پـانزدهم به نام «شهاب‌الدین قدسی» در گوشه اثر خود اسم خویش را می‌نوشت.

سلطان بایزید دوم (قرن شانزدهم) نیز آثاری در زمینهٔ هـنر تـذهیب دارد مـذهب کاری حاشیهٔ شرح یک کتاب هیئت از بـایزید است و اسم او در حـاشیهٔ تـذهیب شده بـه

۸۵. هنر زنجیرک عبارتست از ترسیم خطوط زنجیری بسیار ریز و با شکلهای مختلف در اطراف صفحات اثری که باید نوشته شود و یا تابلوها و اطراف درهاست. کاری است بسیار خسته کننده و طـاقت‌فـرسا. عـالی از جلدهای شمسه به نام زنجیرکی نام برد از دوران سلجوقیان آناطولی نیز جلدهـای شمـسه در دست است. جلد شمسه انواع مختلف دارد مانند: سوغوک شمسه (شمسه سرد) گرم، شمسه (شمسهٔ توی کـار)، مـلون شمسه (شمسه ملون) و یا پشترماشمسه (شمسه چسبانده شده).

۸٦. این اثر بین کتابهای «کتابخانهٔ عبدالحمید اول» تحت شمارهٔ ۱۰۸۲ نگهداری می‌شود.

۸۷. مذهب کاری کتابهای کتاب المسائل و کتاب العلل که مربوط به دوران فاتح است و این کتابها تحت شمارهٔ ۱۹۹٦ و ۲۰۸۲ در کتابخانهٔ «احمد سوم» واقع در توپقاپی سرای نگهداری می‌شود در مـقایسه بـا کارهای تذهیبی قرن شانزده ساده‌تر است.

چشم می‌خورد[88]. قرا محمد و شعبان معروف به استاد رومی و حسین مذهب نگارخانه استانبول ازجمله هنرمندان تذهیب کار این عصرالد. یکی از نفیس‌ترین آثار قرامحمد، کار تذهیب دیوان شعر سلطان سلیمان قانونی است. این کتاب جزء کتابهای «یلدز» نگهداری می‌شود مذّهب کاری یک جلد قرآن کریم مربوط به سال ٥٤، هـق/١٥٤٧م کار محمد بن الیاس است که خطاط مُذّهب بود واز جمله شاگردان مذّهب سلانیکی عبداله بن محمد بود. این قرآن در کتابخانهٔ توپقاپی سرای تحت شمارهٔ ٥٦٣ نگهداری می‌شود.

تذهیب کاران مقیم استانبول، همه ساله به موجب یک رسم معهود به منظور صدور اجازهٔ کار به شاگردان خود در تکیهٔ اوخچی لرواقع در «اوخ میدانی» گرد می‌آمدند و مراسمی برپا می‌کردند. ریاست این عده را مجلّدچی باشی (سرپرست مجلدچی‌ها) به عهده داشت.

هنر گچ‌بری، کاشی‌کاری، کنده‌کاری و حکاکی

هنر گچ‌بری، کاشی‌کاری، کنده کاری و حکاکی در زمان عثمانی‌ها در مقایسه با آثار قبلی ترکها شکل تکامل یافته‌تری داشت و ازاواخر قرن شانزدهم نصج گرفت.

گچ‌بری مساجد، و اطراف در و پنجرهٔ مساجد و محرابها و مقبره‌ها پیش از عثمانی‌ها در زمان سلجوقیان آناطولی قرامانیان و امرای آناتولی شایع بود و جزهنرهای ظریفه بشمار می‌رفت. از گچ‌بری‌های آرامگاههای ابراهیم‌بیگ قرامانی و پسرانش چنین برمی‌آید که هنر گچ‌بری درزمان قرامانیان، بسیار پیشرفته بوده است.

محراب و اطراف پنجره‌ها و چهارچوبهٔ داخلی درهای اکثر مساجد آنکارا با این هنر تزیین یافته است که زیباترین آنها گچ کاری محراب مسجد، زنجیرلی جامع «واقع در خیابان قرااوغلان است. گچ‌کاری حاشیهٔ پنجره‌ها و سقف مسجد «دباغ‌خانهٔ» آنکارا نیز بسیار زیبا و چشمگیر است.

پنجره‌های نزدیک به سقف مساجد قدیمی به شکل دایره وبیضی قفسه مانند از گچ بود و شیشه‌های سبز بر آنها نصب می‌شده است. در قسمت خارجی پنجره‌های دوبل از شیشهٔ استفاده می‌شد ودر قسمت داخلی، شیشه‌های رنگی و گچ‌بری‌های ظریف به کار برده می‌شد. رنگ شیشه‌ها در درجهٔ اول آبی و سرخ و در درجهٔ دوم سبز، زرد، بنفش و

۸۸. کلکسیون الواح نقشیه صفحهٔ ۱۵.

فیروزه‌ای بود. برای انجام گچبری ابتدا نقشهای موردنظر را ترسیم می‌کردند سپس قالب آن را ساخته قالب را از گچ تزیینی پر می‌کردند. خطوط تزیینی با کنده‌کاری و جایگزینی شیشه‌های رنگی در محلهای کنده شده به وجود آمد. در این کار، اساس بر مبنای ترکیب رنگها بود. در حجره‌های یشیل جامع بورسه و «یشیل تربه» «محمد چلبی» و گچ‌کاری‌های مساجد «شاهزاده» و «سلیمانیه» استانبول این هنر با همهٔ درخشندگی، خودنمایی می‌کند. در تزیینات گچبری از موتیوهای برگ نخود و نخود فرنگی استفاده می‌شده است.

کاشی‌کاری

از قدیم‌الایام به کاشی به مناسبت انتسابش به شهر «کاش» که این مصنوع در آن ساخته می‌شد «کاشی» می‌گفتند. به فخفوری نیز «چنین» گفته می‌شد. به کاشی، «سیرچا» نیز اطلاق می‌شد. «سیرجالی کوشک» قصر کاشی کاری شده که در سال ۸۷۸هـ-ق/۱٤۷۳م به امر سلطان محمد فاتح، ساخته شد و «سرچالی مدرسه» قونیه نمونه‌های این تعبیر است[۸۹]. به کاشیهای مزین «سروچ منقشه»[۹۰] نیز می‌گویند. تزیینات کاشی کاری که زینت‌بخش مساجد، آرامگاهها، چشمه‌ها و مدارس و دیگر بناها بود. واز زمان سلجوقیان آناتولی به بعد به شکل تکامل یافته‌ای ادامه داشت در دوره عثمانی‌ها رواج و رونق بیشتری پیدا کرد. به موجب بعضی منابع و مستندات حدود اواسط قرن چهارده کاشی‌کاری که رونق سابق را از دست داده بود، قریب به یک قرن دورهٔ فترتی را گذرانید زیرا بین سالهای ۱۳۳۰ و ۱٤۰۰م در آناطولی به اثر کاشی کاری شدهٔ زیبایی برخورد نمی‌کنیم. کاشی‌کاری‌های مسجد یعقوب‌بیک، واقع در کوتاهیه (این مسجد اکنون به صورت موزه درآمده است ـ و کاشی کاری‌های موجود در «بیرگی» مربوط به دوره «آیدینیان» که مربوط به سالهای فوق‌الذکر است بسیار ساده و بی‌محتواست[۹۱].

۸۹.از یادداشتهای تحسین اوز رئیس بازنشستهٔ موزهٔ توپقاپی.

۹۰. تاریخ احداث «سرچالی» و یا «چینی لی‌کوشک» «بیست سرور» است که به حساب حروف ابجد ۸۷۸ هجری است. **منشئات تاجی‌زاده سعدی چلبی**. ازنشریات انستیتوی استانبول. سال ۱۹۵۰. صفحهٔ ۵۸.

۹۱. در کاشی‌کاری دورهٔ سلجوقیان و سلجوقیان به بعد به کاشی‌کاری‌های گوناگونی برخورد می‌کنیم در تزیینات تازه صاحب عطا، سرچالی مسجد، محرابهای مسجد سلطان علاءالدین و تزیینات دیوار آرامگاه صاحب عطا (صاحب عطاتر به سی) از کاشی استفاده شده است. این کاشیها از نوع برجسته بوده و در
←

«یشیل جامع» (مسجد کبود) بورسه که درسال ۷۸۰هـ ق/۱۳۷۸م بامر چندرلی فرا خلیل خیرالدین پاشا ساخته شده و نیز یشیل جامع و یشیل تربهٔ چلبی محمد دربورسه نخستین بناهای مزین به کاشی است که درقلمرو و حاکمیت عثمانی‌ها ساخته شده است و کاشی کاری گنبد «مراویه» درتداوم این هنر است.

بنا به نوشتهٔ عاشق پاشازاده، هنر کاشی‌کاری درمحدودهٔ قلمرو عثمانی به تشویق طوقاتلی حاجی ایواز پاشا رایج شده است.[92] کاشی سازی «ارنیق» و «کوتاهیه» قرنها نیاز کشور را از نظر کاشی تأمین می‌کرده است. درقرن پانزده دربورسه نیز یک کار گاه کاشی‌سازی بود ولی از قرائن، کار تولیدات آن ادامه نیافت و منحصراً درهمان قرن فعالیت داشت.

هنر کاشی‌سازی عثمانی درقرن شانزده به اوج خود می‌رسد و کارخانه کاشی‌سازی «ارنیق» زیباترین کاشیها را درآن زمان تولید می‌کرد.

چینی‌لی کوشک (قصر کاشی‌کاری شده) توپقاپی سرای استانبول، کاشی‌کاری دایرهٔ حرم توپقاپی و آرامگاه شاهزاده محمد، مسجد وآرامگاه سلیمانیه، کاشی‌کاری مسجد رستم پاشا در «تخته قلعه» و مسجد «تکه‌جی» درخارج قصر توپقاپی و کاشی‌کاریهای داخل و خارج آرامگاه موجود در «ایوب» و همچنین کاشی‌کاری مسجد سلیمیه که در «ادرنه» ساخته شد جزو زیباترین آثار کاشی‌کاری ترکان عثمانی است.

درنیمهٔ دوم قرن پانزدهم، میزان‌معتنابهی کاشی برای ساختن قصرها به کارخانهٔ کاشی‌سازی «ارنیق» سفارش داده شده بود.[93]

متداول‌ترین نقش، برروی کاشی لاله بود. رسم موتیو لاله بر کاشی از نیمهٔ دوم قرن پانزده آغاز و درنیمهٔ دوم قرن شانزده جایگاه مهمی را درتصاویر روی کاشی به

← داخل دیوار فرو رفته است. کاشیهای مسطح به فاصله یک نوک چاقو در کنار هم چیده می‌شد. در اینجه منازه قونیه، محراب مسجد صاحب عطا و یشیل مناره اورنتق مربوط به چند رلی‌ها (در دورهٔ عثمانی) کاشیهای مسطح به کار رفته است. کاشی کسمه از ردیف شدن کاشیهائیست که در قطعات بزرگ بریده شدماند در کاشی کاری «قراتای مدرسه سی» قونیه، یشیل جامع بورسه و چینی کوشک استانبول از این شیوه استفاده شده است (شهاب‌الدین اوزاق، کاشی کاری سلجوقی و عثمانی. استانبول. چاپ ۱۹۳۱).

۹۲. تاریخ عاشق پاشازاده صفحهٔ ۱۹۰.

۹۳. دفاتر مهمه شمارهٔ ۲٦ صفحهٔ ۲۱۱. «مهمه شمارهٔ ۳۵ صفحهٔ ۳۱٤.

دست آورد. در کاشی‌های به‌کار رفته درمسجد رستم پاشا، نقش لاله به وفور دیده می‌شود. کاشیهای مزین به تصاویر لاله به کاررفته درآرامگاههای ایوب خاصگی خرم سلطان و قانونی بی‌نقص‌و بی‌همتاست.[۹۴] پس از لاله برای تزیین کاشیها از موتیوهایی چون برگ نخود، برگ لوبیا، برگ نخودفرنگی و گل میخک، گل‌سرخ، سنبل و گل انار و سرو استفاده می‌شده است. در کاشیها از شکلهای متریک استفاده شده درعین حال خطوطی نیز نقش شده است.

کنده‌کاری و حکاکی

هنر کنده‌کاری بسته به اینکه برروی چوب، تخته، سنگ و یا فلز انجام بگیرد هریک اصطلاح مخصوص به خود دارد. به کنده‌کاری برروی چوب و تخته «قاطعجیلیق» (قاطع‌گری)، به کنده‌کاری برروی سنگ «سنگ‌تراشی» یا «سخت» وبه کنده‌کاری برروی فلز «نقر» می‌گویند.

کنده‌کاری برچوب و تخته نیز دوقسم است. کنده‌کاری براشیای چوبی و تخته‌های بزرگ چون منبر، در، پنجره، رحله و کنده‌کاری براشیای کوچک و ظریف چوبی چون قوطی انفیه، قشوپشت (آلت خارانیدن پشت) و چهارچوبه‌های کوچک و چهارچوبهٔ آینه‌های دستی.

از هنر سخت یا کنده‌کاری برروی سنگ برای تزیین شرفهٔ منارهٔ مساجد،[۹۵] چشمه‌ها، چهارچوبه‌های سنگی، حوضچه‌های سنگی حمام، سنگهای آینه، سنگ‌مزارها و امثال آن استفاده می‌شد که امروزه صدها نمونه از آنها را که به جای مانده است می‌بینیم.

آثار ارزندهٔ به جای مانده از گذشته درزمینهٔ هنر کنده کاری برروی فلز است (نقر). چون شمعدان، بخار دادن، فندیل، ابریق، سلاحهای مختلف، بشقابهای مسین، تاس حمام منقل و غیره زینت‌بخش موزه‌های ترکیه است. درنقره‌کاری به این هنر «قلمکار» می‌گویند

هنر کنده‌کاری که درزمان سلجوقیان بسیار مورد توجه بود درزمان امرای قرامانی

۹۴. درمورد موتیو لالهٔ کاشیها ب. فیض‌اله دایی گیل تحقیقی دارد شمارهٔ ۱ سال ۱۹۳۸ «واقفلاردرگیسی» (نشریهٔ اوقاف) به چاپ رسیده است.

۹۵. منبر مرمرین مسجد خادم ابراهیم‌پاشا، واقع درسیلیوری قاپی بسیار هنرمندانه است.

آیدینیان و اسفندیاریان نیز محافظت شد و دردورهٔ عثمانی‌ها به اصیل‌ترین شکل خود رسید. برای نمونه «منبر آبنوس» اولوجامع بورسه باهنرمندانه‌ترین طرز کنده‌کاری شده است و کنده‌کاریهای زیبای دربهای یشیل تربه (مقبرهٔ کبود) کار هنرمندی به نام حاج علی بن‌احمد است که درسال ٨٢٤هـ ق/١٤٢١م ساخته شده است.پنجره‌های یشیل جامع نیز از نظر هنر کنده‌کاری فوق‌العاده زیباست.

از جمله هنرهای ظریفهٔ ترک میناکاری است. و آن عبارتست از جای دادن عاج، مفتول، صدف، استخوان و غیره درمحل کنده‌کاری شده برروی چوب یا فلز است که نمونه‌های بسیاری از آن را درموزه‌ها مساجد و آرامگاههای ترکیه می‌بینیم.

نمونه‌های بسیاری از این آثار «درموزهٔ آثار اسلامی» سلیمانیه، توپقاپی سرای و عسکری موزه (موزهٔ نظامی) موجود است. به هنرمندی که درکار مینا از صدف استفاده می‌کند «صدف کار» می‌گویند.

«حکّاکی»

دردورهٔ عثمانی ها حکاکی از هنرهای مهم به شمار می‌رفت این هنر هم درتزیین کاخها و هم درسایر موارد سخت مورد توجه بوده است. دراسناد موزه- دفاتر مربوطه- توپقاپی سرای اسامی اساتید حکّاک اوایل و اواخر قرن شانزده باشاگردانشان ثبت شده است.

حکاکها دو گروه بودند: نخست گروهی که برروی عقیق، فیروزه، یشم و سنگ نجف (نوعی سنگ کوارتز متبلور) کار می‌کردند و گروه دیگر به حکاکی برروی مهر می‌پرداختند. مهرها معمولاً یا برروی فلزاتی نظیر طلا، نقره و برنج و یا برروی سنگهای قیمتی چون عقیق و زمرد حکّ می‌شد.

نگاهی به سایر هنرهای ترک

قبلاً دراین زمینه که عثمانی‌ها پس از به وجود آوردن تشکیلات مختلف دولتی و مملکتی، چگونه برای مسائل فرهنگی اهمیت قائل بودند شرح لازم داده شد. بی‌شک ارزش دادن به هنر یکی از سمبلها و علامات گسترش و نضج تمدن درمیان یک ملت و دولت به شمار می‌رود.

اگر نحوهٔ حرکتهای هنری دریک کشور به دقت دنبال و بررسی شود، همچون نموداری، بیانگر وضع دولت خواهد بود. از مطالعه برروی سلاحهای ترک، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که عثمانی‌ها بسیاری از پیروزیهای خود را درجنگ مدیون دانش

فوق‌العاده و درکنار آن مدیون سلاحهای پیشرفتهٔ خود بودند.

نیروی کمانهای ترک از نظر استحکام و نیز بُعد مسافت پرواز حتی امروزه نیز موجب حیرت و تعجب است.

اوخ‌میدانی (میدان تیر) واقع دراستانبول به دستور سلطان محمد فاتح ساخته شد و سلطان بایزید دوم بااحداث یک میدان دیگر که موقوفه بود این تشکیلات را قوت بخشید.

از جمله اساتید مشهور کمان ساز زمان سلطان بایزید دوم می‌توان از محی‌الدین سلیمان و بایزید نام برد. و بدینسان معلوم می‌شود که سلطان بایزید دوم هم کمان ساز و هم کمان کش (تیرانداز) ماهری بود. کمانهایی که سلطان بایزید ضمن ساختن اسم خود را برروی آنها حکّ کرده است در دایرهٔ سلاحهای موزهٔ توپقاپی نگهداری می‌شود.[٩٦]

صنعت توپسازی که سابقهٔ بسیار قدیمی دارد از سوی ترکها تکمیل شد و درسایهٔ آن ترکها توانستند حصار و سورهای بیزانس را تخریب نمایند. از توپهای عظیم آن زمان تعدادی چون بناهای یادبود درموزه‌ها نگهداری می‌شود.

صنعت توپسازی ترک، از زمان سلطان سلیم اول و سلطان سلیمان قانونی، گذشته از برتری سلاحی از سایر جنبه‌های ساخت نیز بی‌نظیر بود یکی دیگر از امتیازات این سلاحهای ترک تزئینات آنهاست. هریک از این سلاح‌های وحشتناک درسایهٔ هنر تزیین ترکها چون مجسمه‌ها و گلدان‌های زینتی کوچک و زیبائی بنظر می‌رسیدند.

نساجی ومخمل‌بافی ترک

در قرن شانزدهم همزمان با بورسه که مرکز بافت پارچه‌های مختلف ترک چون مخمل، مخمل زربفت، چاتما (Catma) چاتمای زربفت، سراسر (Seraser)، دیبا، اطلس زربفت وسه رنگ[٩٧](Sereng) بود دراستانبول مرکز حکومتی نفیس‌ترین ونادرترین منسوجات بافته می‌شد.

منسوجات ترک که امروزه درموزه‌ها وکلکسیونهای خصوصی جای گرفته است از

٩٦. راهنمای موزهٔ توپقاپی. استانبول سال ١٩٣٣م

٩٧. Redhouse ردهوس: این کلمه را «سی رنگ» خوانده است. مراجعه شود به: Turkish and english Lexicon

نظر رنگ ونقش ونگار ونفاست جنس، سرشار از حیات وزیبایی است. درگذشته برای تکامل این هنر، قانون نامه‌هایی وضع وتدابیر لازم اتخاذ می‌شد. ازنتیجهٔ بررسیها چنین معلوم می‌شود که گذشته ازشهرهای بورسه واستانبول درشهرهای دنیزلی، آنکارا، طوسیه، موصل، ماردین ، شام، حلب، بغداد، بیله جک و ساقیز انواع مختلف منسوجات بافته می‌شده است.

قالی‌بافی

مارکوپولو درسفرنامهٔ آسیای میانهٔ خود (قرن سیزده) از این هنر ترک که دردنیا شهرت داشت با حیرت وتحسین یاد می‌کند.یک چنین هنرتکامل‌یافته ــ باتوجه به نظر مارکوپولو ــ کشورهای غربی در قرن پانزدهم واز طریق قالی‌های ترک، باهنر ارزشمند قالی بافی آشنا شدند.

ویژگیهای مهم قالی‌های ترک در زیبایی رنگها وسادگی نقش‌های آن است. ارزش قالی‌های ترک در طول قرنها باتوجه به منطقه‌ ــ وحتی شهرهایی که درآن بافته می‌شد ــ مشخص می‌شده است.

درراس مراکز قالی بافی شناخته شده کشورمان، قونیه، زیله سیواس، قرشهر، اسپارط ، لادیق، ازمیر، اوشاق، برگامه، منه من واستانبول قرار دارند.

فصل ۳۷

فعالیتها و آثار علمی عثمانی‌ها از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

با فتح استانبول به سال ۱٤۵۳ م و سپس اشغال قونیه وقسطمونیه که در آن زمان آخرین مراکز علمی آناطولی بودند ونیز تأسیس دانشکده‌های حقوق وادبیات والهیات درنقاط مختلف، که صحن ثمان گفته می‌شد و روی آوردن اربابان علم وتفکر به مرکز حکومتی، استانبول را به صورت مرکز علم ودانش درآورد. درمیان علمایی که به استانبول روی آوردند می‌توان از افراد مشهوری چون علی قوشچی وتعدادی طبیب، بزرگانی چون ادریس بدلیسی نام برد.

شخصیت علمی سلطان محمد فاتح وحمایتش از علما، احترام به آزادی اندیشه در داخل مملکت ورعایت اصول آن، اعتبار قائل شدن به قدرت ومیزان دانش در مباحثه‌های علمی سبب یک فعالیت عظیم فرهنگی درداخل قلمرو عثمانی به ویژه استانبول[1] شد که پادشاه و وزیر اعظمش محمود پاشا پیشتازان این عرصه بودند. محمود پاشا که خود عالم وشاعر بود به اتفاق سرورش سلطان محمد فاتح، باحمایت

۱. ترجمهٔ شقایق صفحهٔ ۱۸٦.

ازعلما و پرورش افراد با استعداد، عامل بزرگی درتداوم جریانات علمی درخشان قرن شانزده[2] بودند.

مدارس صحن ثمان فاتح، ثمرهٔ اصلی خود رادراواخر قرن پانزده به بار آورد. بایزید، جم سلطان و پسران با یزید که تحصیلات کافی دیده بودند در ایالتهای تحت فرمان‌روایی خود در رأس فعالیتهای علمی قرارگرفتند وآثار بسیاری توسط علما به نام آنان به رشتهٔ تحریر درآمد.

به جز شرح و حاشیه و تعلیقاتی[3] که توسط علما به دروس تدریس شده در مدارس صحن ثمان نوشته شد در زمینهٔ علوم و فنون مختلف توسط علما تألیف و ترجمه‌های بسیاری به وجود آمد.

ترجمهٔ و تألیف بعضی از آثار و مؤلفین و مترجمین آنها.

از جملهٔ این آثار می‌توان از کتاب «محمدیه» نام برد که توسط علی قوشچی به نام سلطان محمد فاتح تألیف شده است. همچنین اثر منظوم ترکی در زمینهٔ تصوف تحت عنوان گلزارنامه توسط «شیخ ابراهیم تنور عاشق» به نام سلطان محمد فاتح به رشتهٔ نظم درآمد، ترجمه و ترتیب واژه‌نامهٔ « شامل‌اللغه» توسط حسن‌بن‌حسین عمادالقراحضاری» از فارسی به ترکی، منظومهٔ «شافیه» شامل ششصد بیت شعر اثر طبع «ملاگورانی احمد شمس‌الدین «مناظرالیل والنهار» که یک اثر ادبی در زمینهٔ «تصوف»به زبان فارسی‌است تألیف شیخ علی‌بن فرهاد اهل اصفهان به نام محمود پاشا، وزیر اعظم، «سیاحت نامه» تألیف «علی‌بن محی‌الدین محمد» معروف به مصنفک به زبان فارسی که به محمود پاشا وزیر اعظم تقدیم شده است، و همچنین **دستورنامهٔ** انوری که یک اثر منظوم با ارزش تاریخی است و به وزیر اعظم محمود پاشا تقدیم شده است بخشی از آثار ترجمه و تألیف شدهٔ در زمان سلطان محمد فاتح است. ترجمهٔ منظوم

۲. سلطان محمد فاتح ضمن مطالعهٔ آثار فلسفی نوشته شده به زبان فارسی ونیز آثار فلسفی که از یونانی به عربی ترجمه شده بود با علمای محضرش به بحث می‌نشست. او به خصوص به بررسی مباحثات فلسفی ارسطو می‌پرداخت. او ضمن آوردن علمای موره واماسره به استانبول، آنان را مشمول الطاف وحمایت خود قرار می‌داد. سلطان محمد فاتح پس از تصرف طرابزون یورگی آمیروکی شاعر و فیلسوف معروف رابه استانبول آورد، از نظریات او بهرهٔ بسیار برد واملاکی به او بخشید (**تاریخ سلطان محمدخان ثانی** اثر کریتووولوس).

۳. شرح توضیح متن یک اثر است. حاشیه، شرح توضیح است و تعلیقات توضیح مباحث موجود در اثر می‌باشد.

«وقایه» در فقه توسط دیلت اوغلی یوسف، اهل بالیکسری از جمله آثار قرن پانزده است دیوان شعر عشقی شاعر ندیم سلطان محمد فاتح پر ازمدحیه‌های این سلطان است.

کتاب «گلشن انشا» که در سال ۹۰۱ هـ ق/ ۱۴۹۵ م توسط شیخ محمودبن ابراهیم به نام سلطان بایزید دوم تألیف شده است تحت شمارهٔ ٤٢١ بین کتابهای کتابخانهٔ «ینی جامع نگهداری می‌شود. «منظوم الحصیل» اثر محی‌الدین مهی شاگرد «صابونچی اوغلی» پزشک «دارالشفای آماسیه» که نظم ترکی «تسهیل» «کتاب طبی» طبیب حاجر پاشا است به نام سلطان بایزید به رشتهٔ نظم درآمد و باز شاهنامهٔ[٤] اوزون فردوسی و قصهٔ مدللی یا «قطب‌نامه» و همچنین یک کتاب لغت عربی به فارسی به نام «مصرحه‌الاسما»[٥] و «گلستان شمایل» در منقبت نبوت مشتمل بر سه باب که توسط شاعری به اسم محمد به رشتهٔ نظم درآمده، «ریاض‌العلوم»[٦] نوشتهٔ طبیب شکراله شیروانی، «تحفه‌الحساب»، شامل شش مقاله و خاتم نوشته ختانی‌الحسین منجم که بقه سال ۸۹۵ هـ ق ۱٤۸۹ م به نام سلطان بایزید دوم تألیف کرد، «موضع الاوقات فی‌معرفته المقنطرات»[٧] نوشتهٔ هیئت‌شناس محمدبن‌سنان، «عیون‌الحقایق فی‌شرح کنوزالدقایق» در زمینهٔ فروعات مذهب حنفی تألیف شیخ بالی، منظومهٔ «هفت هزار بیتی نخلستان» اثر «مرادی» که به سبک گلستان و بوستان سعدی است، کتاب «الدرالمنظوم فی‌مناقب‌السلطان بایزیدالروم اثر احمدبن حسین از علمای بزرگ مکه که مورد لطف بیحد سلطان بایزید بود، «رسالهٔ کره»[٨]، «از علاءالدین کرمانی، تقدیمی به سلطان بایزید دوم،» ، «شاهنامهٔ آهن»، اثر منظوم آهی هراتی که به زبان فارسی است و حوادث مربوط به دوران سلطان محمد فاتح و سلطان بایزید را به رشتهٔ نظم درآورده است، «مرآت» اثر احمدبن حسام‌الدین در زمینهٔ سیاست و پند و موعظه نوشتهٔ شده

٤. اوزون فردوسی این اثرش را در سیصد و سی و سه جز به نظم درآورد و تقدیم به سلطان‌بایزید دوم کرده بود. پادشاه پس از خواندن این اثر هشتاد جز آن را نگهداشته بقیه را می‌سوزاند و اوزون فردوسی که از این امر سخت ناراحت شده بود به ایران می‌رود.

٥. این کتاب که یک لغت‌نامهٔ عربی به فارسی است به بایزید که در آن هنگام شاهزاده بود تقدیم شده است.

٦. ریاض‌العلوم در هفت باب، شامل تصوف، منطق، هیئت، نجوم، حساب، فراست، شعر معما و علم‌الانشاء تنظیم شده است.

٧. این اثر که در زمینهٔ کیهان‌شناسی است در پنج باب به رشتهٔ تحریر درآمده است.

٨. یک نسخه مذهب رسالهٔ کره در «کتابخانه عمومی» استانبول موجود است.

است ترجمهٔ منظوم، «شرعةالاسلام»[۹] به زبان ترکی توسط «امیر تاشلی عابدین» تقدیمی به مصطفی پاشا از وزرای سلطان بایزید دوم از جمله آثاری است که در دوران سلطان بایزید نوشته شده است.

«کنزالبدایع» اثر منظوم یکی از سپاهیان تیمارلی متخلص به گواهی (متوفی به سال ۹۲۹ هـ ق/ ۱۵۲۲ م) که به زبان ترکی بوده و در زمینهٔ ضرب‌الامثال است و باز یک منظومهٔ ۱۸۹۱ بیتی به نام «پندنامه» در علم‌الاخلاق اثر همین شاعر است که به یاووز سلطان سلیم تقدیم شده است، «مسائل‌الثلاثین» در زمینهٔ جبر و حساب اثر یکی از علما به نام «عبداله» تقدیمی به سلطان سلیم، «جمال‌الکتاب» و «کمال‌الحساب»، «کنعانیه فی‌علم‌الحساب» و «عمدةالحساب» سه اثر ماتراقچی نصوح که به سلطان سلیم تقدیم شده است، شرحی بر «فتحیه» علی قوشچی که در زمینهٔ نجوم نوشته شده است توسط میریم چلبی از ریاضی‌دانان معروف که با تألیف و تقدیم این اثر به سلطان سلیم به مقام قاضی عسگری ارتقا یافت.

ترجمهٔ فارسی «حیات‌الحیوان» توسط حکیم شاه قزوینی به نام سلطان سلیم «نصیحت نامهٔ ارسطوبه‌اسکندر» اثر همین نویسنده به نام سلطان سلیمان قانونی، «مظهر فی‌علم‌الفرائض» در زمینهٔ فرضیه‌های، علمی، اثر یوسف‌بن حنید معروف به جوللی‌سنان تقدیمی به حسن پاشا والی آناطولی بخشی از آثاری است که در اوایل قرن شانزدهم نوشته شده است.

علی قوشچی «رسالهٔ وضعیه» را به نام سلطان محمد دوم نوشته است. «رسالهٔ وضعیه»، اثر قاضی ادود بود، ولی علی قوشچی آن را شرح کرده است.

رسالهٔ وضعیهٔ در معنای عمومی واختصاصی هر کلمه بوده از چگونگی وضع واختصاصات آنها بحث می‌کند. یک نسخه از این کتاب در «کتابخانهٔ عمومی استانبول» موجود است.

«روضات الاسلام» که ترجمهٔ «شرعات السلام» است وبه نام عثمان چلبی پسرشاهزاده علی شاه ابن بایزید نوشته شده است، «مذاق العشاق فی علم الآفاق» که به نام شاهزاده جم از سوی سید جمال الدین ابو جعفر به ترکی تألیف شده است ودر زمینهٔ

۹. **شرعةالاسلام** اثر محمدبن ابوبکر ملقب به «اسلامزاده» متوفی به سال ۵۳۷ هـ ق/ ۱۱۷۷ م است. این اثر توسط یعقوب‌بن صیدی متوفی به سال ۹۳۱ هـ ق/ ۱۵۲۴ م شرح شده است.

تجوید می‌باشد «شمسیه فی تأویل الکلمات الصدیقیه» که به نام شاهزاده احمد بن بایزید، توسط جمال‌الدین آقرائی نوشته شده جزء آثاری است که در نیمهٔ دوم قرن پانزده واوایل قرن شانزده تألیف شده‌اند. باز در اواخر قرن پانزده یا اوایل قرن شانزده به دستور شاهزاده احمد والی ماسیه کتاب لغتی به زبان فارسی برای پسرش سلیمان تنظیم شد. این کتاب لغت، «جامع الفرس» نام دارد واز سوی عالمی که نامش مشخص نیست نوشته شده است.

کتاب «خلاصهٔ المزاج» که در زمان سلطان سلیمان قانونی وبه نام او توسط کرمی «قرمی» به رشتهٔ تحریر درآمده وباز کتاب نصایح الابرار، تألیف عبدالکریم ابن مجد که در زمینهٔ سیاست است وبه سلطان سلیمان قانونی تقدیم شده است، «انیس السلاطین» که اثری است در زمینهٔ اخلاق وترجمهٔ «کشف العمم فی اخبار لامم» که در زمینهٔ تاریخ است توسط «جلال زاده قوچانشانچی مصطفی بیک»، ترجمهٔ حکایت «مناقب بهمن شاه ابن فیروز شاه[11]» به ترکی به دستور سلطان سلیمان قانونی توسط جلال‌زاده صالح افندی درهشت جلد، «میزان الکواکب» تألیف دانشمند متبحر در نجوم، محمد ابن کاتب سنان قونوی، اعلام العباد فی اخبار البلاد تألیف منجم مصطفی ابن علی، اثری به نام «مجمع التواریخ» که ترجمه‌ایست از «تاریخ طبری» توسط ماتراقچی نشانچی، «بحر المعارف» نوشتهٔ سروری افندی (متوفی به سال ۹۶۹هـ ق/۱۵۶۱م تقدیمی به پسر سلطان سلیمان شاهزادهٔ مصطفی والی قونیه که در زمینهٔ شعر، وقواعد وزن، قافیه وصنایع شعری است، ترجمهٔ «ذخیره الملوک» به دستور شاهزاده مصطفی درده باب در زمینهٔ اخلاق، سیاست وکشور داری[12] می‌باشد جز آثار شایان توجهی است که تا اواسط قرن شانزده تألیف شده است. ضمناً علاءالدین کرمانی «رسالهٔ کره» را به سلطان بایزید دوم تقدیم

۱۰.یک نسخه از این اثر تحت شمارهٔ ۲۶۱۶ درکتابخانهٔ شهید علی پاشا ویک نسخه دیگر تحت شمارهٔ ۱۶۷۸/۲۸ در «کتابخانهٔ معارف» آنکارا ثبت شده است.

۱۱. **تحفه الخطاطین**، مستقیمزاده. صفحهٔ ۲۲۹.

۱۲.ذخیره الملوک کتابی است در جهت تقویت جنبه‌های معنوی سلاطین أثری است اخلاقی که پادشاهان را به سوی عدالت سوق می‌دهد وبه زبان فارسی نوشته شده است «مؤلفش علی بن شهاب‌الدین همدانی است که در سال ۷۸۶ هـق/۱۳۸۴م وفات یافته است این اثر محتوی مباحث زیر است:
۱- ایمان ۲- عبودیت ۳- مکارم اخلاق ٤- حقوق پدر ومادر ۵- احکام سلطنت ٦- سلطنت معنوی ۷- امر به معروف ونهی از منکر ۸- شکر نعمت ۹- صبردرمصائب ۱۰- مضرات کبر وخشم.

کرده بود که یک نسخهٔ مذّهب آن در «کتابخانهٔ عمومی» است. همچنین یکی از علما به نام پرویز افندی «رسالهٔ هیئت» علی قوشچی را که به زبان فارسی بود به ترکی ترجمه وبه مقبول ابراهیم پاشا، وزیر اعظم تقدیم کرده بود.

رسالهٔ «دقایق الحقایق» نیز که بحث وبررسی بعضی از کلمات ابن کمال به زبان ترکی است به ابراهیم پاشا تقدیم شد.

تحقیق در آثار متعدد در عین حال که نشانگر این است که زبان ترکی درقلمروعثمانی یک زبان علمی بود سبب شد لغات بسیاری از زبان عربی وفارسی وارد زبان ترکی شود نتیجهٔ این امر از میان رفتن سادگی واژه‌های ترکی وجایگزین شدن لغایت عربی وترکی بود. با این همه، ورود این کلمات، زبان ترکی را پربارتر کرد ودرزبان کتابت ترکی تحول وتکاملی را سبب شد. در کنار این زبان، زبان رسمی دولتی کمتر دستخوش تغییرات شد ونوشتجات دیوانی شکل عامه فهم خود را حفظ کرده بود[۱۳].

به جز آثاری که ذکر آنها گذشت باز از نیمهٔ دوم قرن پانزده تا اواسط قرن شانزدهم آثار دیگری نیز در زمینهٔ تاریخ، ادبیات، شعر، جغرافی، موسیقی، شرح حال، ریاضیات وسایر علوم آثار بسیاری تالیف شده است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

آثاری نوشته شده در زمینهٔ تاریخ به ترکی ساده وروان توسط عشق پاشازاده، نشری، کاتب اوروج، رستم‌پاشا، ولطفی پاشا که در مقابل این آثار تعدادی نیز کتب تاریخ آنونیم «آل عثمان» که به زبان ترکی مغلق به رشتهٔ تحریر در آمده است که می‌توان در این زمینه از «تاریخ ابو الفتح» دورسون بیک»، «فتح نامه استانبول» نوشته تاجی‌زاده جعفر چلبی و«تاریخ عثمانی» ابن کمال، «طبقات الممالک» و«سلیمان نامه»، اثر جلال‌زاده وترجمهٔ «شقایق نعمانیه» توسط مجدی نام برد.

از قرن شانزدهم به بعد عثمانی‌ها به شرح حال نویسی اهمیت بیشتری قائل شدند واولین اثر نوشته شده در این قرن در زمینهٔ شرح احوال «هشت بهشت» ادرنه‌لی سهی‌بیک (متوفی به سال ۹۵۵هـ ق- ۱۵۴۸م بود. این کتاب تذکرة الشعرائی است که حاوی شرح حال دویست وده شاعر است. پس از این اثر، آثار نوشته شده در این زمینه

۱۳. جهت تحقیق در این زمینه، مطالعهٔ اسناد رسمی مربوط به قرن پانزده وشانزده ونیز کتابهای تالیف شده در این قرون ضروری است.

توسط عاشق چلبی (متوفی به سال ۹۷۹ هـ ق/۱۵۷۱م ولطیفی (متوفی بـه سال ۱۵۸۲ م) وپس آنگاه آثار عهدی، بیانی، کنالی‌زاده وعطائی که تذکره‌هـای ریـاضی و«تـرجمهٔ شقایق[۱۴]» را زیر نویسی کرده است، ادامه دهندهٔ حرکت آغاز شده در زمینهٔ شرح حـال نویسی بود.

تاجی بیک‌زاده جعفر چلبی که مدتی نیز دبیر دیوان بود در زمان مکاتبات دیوانی در عین حفظ سادگی واحتراز از مغلق بودن آن شیوهٔ منشیانهٔ نوینی را ایجاد کرد. ایـن شخص (متوفی به سال ۹۲۰ هـ ق/ ۱۵۱٤ م) هنگامیکه به جای چند رلـی عـیسی بـیک دبیر دیوان شده بود به جای ترکی سادهٔ دیوانی قدیم ومعمول، سبک جدیدی به وجـود آورد که این شیوه توسط چند رلی‌زاده عیسی[۱۵]بیک که مجدداً به جای جعفر چلبـی بـه دبیری منصوب شده بود بعدها توسط صیدی بیک وجلال‌زاده نیز دنبال شد.

۱٤. **شقایق نعمانیه** که توسط تاش کوپرولوزاده احمد حصام‌الدین افندی به زبان عربی نوشته شده وشرح حال عده‌ای از علمای عرفانی قرن چهارده وپانزده وشانزدهم است توسط ادرنه‌لی مجدی افندی به ترکی بـسیار مغلقی ترجمه شده است. نوعی زاده عطایی شاعر وعالم ذیلی بر این ترجمه نوشته است.

۱۵. از بررسیها چنین برمی‌آید که چندرلی‌زاده عیسی‌بیک در شعبان سال ۹۱۹ هـ.ق سمت دبیری داشته است. بازهم بعضی از اسناداراضی مربوط به همین سال نشانگر این است که جعفر چلبی دبیر دیوان بوده است. به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که جعفر چلبی تقریباً درماه رمضان سمت دبیری داشته است.

فصل ۳۸

بعضی از مؤسسات اجتماعی عثمانی‌ها از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

قبلاً شرح کوتاهی در مورد مساجد، عمارتها، بیمارستانها، کاروانسراها و خانقاههای تأسیس شده از زمان تشکیل دولت عثمانی تا اواسط قرن پانزده داده بودیم. در حوالی اواسط قرن شانزده با گسترش مرزهای دولت عثمانی به تعداد این قبیل مؤسسات اجتماعی نیز افزوده شد و به این مؤسسات کتابخانه‌ها نیز اضافه گشت و همزمان با آن در معماری ترک پیشرفت چشمگیری به وجود آمد که بعداً در این باره بحث خواهد شد.

مساجد

مساجد که در رأس مؤسسات اجتماعی قرار دارد به سبب اینکه هم محل عبادت است و هم محل اجتماع مردم و هم محل ملاقات و تماس برای انجام امور مملکتی لذا از اهمیت بسیاری برخوردار است.

در زمان حکومت عثمانی‌ها اکثر اوقات، در جوار مساجدی که با صرف وقفیه‌های معتنابهی بسیاری احداث می‌شد، مؤسسات اجتماعی دیگری نیز چون مدرسه، عمارت*

* . مؤسسات و محلهای خیریه جهت اطعام مساکین.ـم

و مکتب نیز ساخته می‌شد و گاهی اوقات به این مؤسسات بیمارستان نیز اضافه می‌شد.

از مساجد مهم دوره اولیه عثمانی‌ها چه از نظر وسعت و چه از نظر معماری می‌توان از مسجد سلطان مراد اول، مسجد یلدرم بایزید و اولوجامع چلبی محمد و «یشیل جامع»ها (مساجد کبود) واقع در «چکیرگه» بورسه و اسکی جامع در ادرنه، مساجد فاتح،[1] بایزید، سلطان سلیم، شهزاده، مهرماه[2] و سلیمانیه، همچنین مساجد محمودپاشا، مراد پاشا، نشانچی، چندرلی زاده ابراهیم پاشا، عتیق علی پاشا، سوکوللی محمد پاشا، قرا احمد پاشا، توپقاپولی رستم پاشا در استانبول، مسجد ابراهیم پاشا و فیروز آقا در سیلیوری قاپو نام برد. به جز این مساجد چه در استانبول و چه در ولایتها و ایالتهای مختلف سرزمینهای عثمانی توسط پادشاهان، شاهزاده‌ها و رجال دولت و افراد نیکوکار طی یک قرن، صدها مسجد ساخته شد که بعضی از این مساجد از نظر معماری، پاره‌ای از نظر کاشی‌کاری، تعدادی از نظر کنده‌کاری‌ها و اکثرشان از نظر هر سه هنر شایان تحقیق و بررسی نیستند.

عمارتها

عمارتها در درجه نخست، توسط افراد نیکوکار ساخته می‌شد. قبلاً دربارهٔ عمارتهایی که تا اواسط قرن پانزده ساخته شده بود اجمالاً توضیحاتی دادیم. طبیعی است که با گسترش مرزهای دولت عثمانی به حسب نیاز تعداد این مؤسسات نیز افزوده می‌شد.

مهم‌ترین این عمارتها که در آنها هر روز صبح و شام به محصلین، مسافرین و فقرا غذا داده می‌شد عبارتند از: عمارتخانهٔ نزدیک مسجد فاتح در استانبول، عمارتهای بایزید دوم سلطان سلیم، سلطان سلیمان و عمارتهای شاهزاده‌ها در اماسیه، ادرنه و استانبول، عمارتهای سلطان سلیمان در قراپنیار، قونیه و شام، عمارت سلطان سلیم در شام، عمارت مهرماه در اسکودار، عمارت والدهٔ سلطان سلیمان در مانیسه از عمارتهای

۱. کار نخستین بنای مسجد فاتح در سال ۸٦٧ هـ ق آغاز شد و در ۸۷۵ هـ ق (۱٤٧٠م خاتمه یافت ولی در اثر زلزله این مسجد ویران و ساختن بنای فعلی در سال ۱۱۸۱هـ ق/۱۷٦٧م آغاز و در سال ۱۱۸۵هـ ق طی چهار سال ساخته شد. در مورد مسجد فاتح حکیم باقی هونتر و مرحوم معمارستان اولکن نوشته‌هائی وجود دارد (واقفلاردرگیسی- شمارهٔ ۱).

۲. به نام مهرماه سلطان دختر سلطان سلیمان قانونی همسر رستم پاشا دومسجد وجود دارد که یکی در «ادرنه قاپو» و دیگری در اسکودار که رو به روی اسکله است.

مربوط به رجال دولت، عمارت چوبان[۳] مصطفی پاشا در «گبزه»، عمارت بایزید پاشا در اماسیه،عمارتهای عتیق علی پاشا و داوود پاشا در استانبول، عمارتهای احداثی به دستور سوکوللی محمد پاشا در بورگاز، حفضه، بوستاسرای و پایاس، عمارت احداث شده به دستور گدیک احمد پاشا در کنار مسجد و کتابخانه‌اش واقع در «افیون قرا حصار» و متجاوز از صدها عمارت دیگر مشکلات معیشتی مردم فقیر و نیزمحصلین را در داخل کشور حل می‌کرد.

کیفیت عمارتها بسته به کمی و یا زیادی ثروت افرادی که این قبیل مؤسسات را وقف می‌کردند فرق می‌کرد. همانطوریکه بین عمارتی که به دستور حاکمی ساخته می‌شد با عمارتی که به دستور وزیری احداث می‌گردید فرق بسیار بود، حقوق کارکنان این مؤسسات نیز با توجه به اینکه در شهر و قصبه و سرجاده احداث شوند متفاوت بود.

ضمن استفاده از وقف‌نامهٔ عمارت معظمی که به دستور سلطان محمد فاتح ساخته شده بود می‌خواهیم دربارهٔ تشکیلات و هزینه‌های آن مطالبی عنوان کنیم:

اولاً این عمارت با یک کاتب، یک وکیل خرج یک آبدارباشی دو جاروکش، یک متصدی قندیل، شش آشپز، شش نانوا، یک مأمور تمیز کردن بخوردانها، دو رخت شور یک بار بر برای حمل گوشت، یک باربر برای حمل هیزم و... حدود سی و هفت خدمتکار مزدبگیر داشت

در این عمارت روزی دو نوبت صبح و شب غذا پخت می‌شد. شبهای جمعه غذاها استثنایی بود یعنی به جای سوپ برنج در صبح و آش گندم درشب، صبحها آش گندم* و شبها شله‌زرد و آش کشک پخت می‌شد. برای پخت غذا، روزانه بیش از چهارصد کیلوگوشت گوسفند خریداری می‌شد. برای پختن آش گندم روزانه ۲۵۲ کیلو گندم و برای پخت آش برنج روزانه ۲۶۰ کیلو برنج مصرف می‌شد. و با بیش از هشتصد کیلو

۳. در بین عمارتهای مربوط به نیمهٔ اول قرن شانزده مجموعهٔ چوبان مصطفی پاشا از عظمت شایانی برخوردار است. این مجموعه که در سال ۹۲۸هـ ق/۱۵۲۲.م در گبزه اسخته شده شامل یک مسجد، یک مدرسه دوازده اطاقه. یک خانقاه ده حجره‌ای، هفت مسافرخانه برای افراد بی‌چیز دوآخور، انبار آذوقه، غذاخوری، نانوایی، انبار و کتابخانه است.

*. آش گندم آش بدون روغن حلیم مانند و بی‌نمک رقیقی است که یا با نمک کم چون سوپ و یا با شکر چون «عاشوره» پخته می‌شود. به آشی که در ترکیه از گندم و خشکبار در روزهای ماه محرم می‌پزند «عاشوره» (عاشورا) می‌گویند.ـم.

آرد سه هزار و سیصد گردهٔ نان پخت شد. روزانه از قرار برای هر چهار مهمان یک سفره، برای یکصدو شصت نفر چهل سفره گسترده می‌شد. بر سر هر سفره یک طشت (سینی) بزرگ مسین پلو، دو طشت گوشت و شله زرد و چهار گردهٔ نان می‌گذاشتند.

به جز مهمانها به مستخدمین مسجد، مدارس (صحن وتمته)، کارکنان و بیمارستان و مأمورین کتابخانه به طور کلی تمام کارکنان مجموعه نیز غذا داده می‌شد.

در این عمارت، روزانه متجاوز از یک هزار نفر شامل مستخدمین مجموعه، مهمانان، فقرا و محصلین غذا می‌خوردند.

طبق این وقف نامه غذاهائیکه داده می‌شد به جز نان عبارت بود از آش برنج، آش گندم، گوشت سرخ کرده بارب گوجه فرنگی و پیاز، آش «آکشی» *، شله زرد،انگور، ترشی پیاز و بادمجان و درفصل کدو طبق نوشته و قفیه، چهل روز کدو به غذاها افزوده می‌شد.

بیمارستانها

تااواسط قرن پانزده به جز بیمارستانی که در «بورسه» به دستور سلطان یلدرم بایزید ساخته شد. در قلمرو خاک عثمانی به بیمارستانی برنمی‌خوریم. درزمان این حکمران و پس از او نیز در زمان حکمرانان بعدی با تصرف بعضی از شهرهای آناطولی بیمارستانهایی که از قدیم درآن شهرها ساخته شده بودند تحت اداره عثمانی‌ها درآمدند. فقط بین سالهای ۱۴۴۱ و ۱۴۵۱ م در ادرنه برای جداسازی مجذومین از جامعه، یک «تجریدخانه» تاسیس شد.

سلطان محمد فاتح پس از احداث مدارس صحن ثمان و تمته و مسجد و عمارت در استانبول، دستور احداث یک بیمارستان را نیز صادر کرد. این بیمارستان در سال ۸۷۵ هـ ق/ (۱۴۷۰ م گشایش یافت. طبق مندرجات و قفنامه مربوطه، شامل دوقسمت بود: محل بستری شدن بیماران و قسمت پخت غذای بیماران. از جمله مقررات بیمارستان به کار گماردن دوپزشک حاذق و با دستیارانشان، برای آماده کردن دارو یک داروساز و همچنین یک چشم پزشک و یک جراح ـ هردین و مذهبی که داشتند ـ بود. برای هر پزشک، روزانه بیست آقچه، برای داروساز، شش سکه، برای چشم پزشک و جراح، هر یک هشت سکه آقچه پرداخت می‌شد، همچنین بیمارستان، یک کاتب،

*.نوعی خوشاب از برنج، انگور سیاه، انگور سفید، انجیر وزردآلو.ـم.

تعدادی پرستار، وکیل خرج متصدی انبار و متصدی دارو و یک دربان[۴] داشت.

به جز بیماران بستری شده در بیمارستان، بیماران فقیر سرپایی نیز هفته‌ای یک روز ضمن مراجعه به بیمارستان داروهای مورد نیاز خود را دریافت می‌داشتند.

دو آشپز بیمارستان تحت دستورات پزشکان، غذاهای بیماران را می‌پختند. حقوق روزانهٔ پزشکان ومستخدمین بیمارستان به‌دقت تعیین وتثبیت شده بود. چون در بیمارستان برای استحمام بیماران، حمام وجود نداشت در سال ۹۸۵ هـ ق/ بنا به‌درخواست حاجی موسی، سر پزشک بیمارستان، اجازهٔ احداث حمامی صادر شد[۵].

یکی از بیمارستانهای احداثی در اواخر قرن پانزده، بیمارستانی است که به‌انضمام مدرسهٔ طب در سال ۸۹۰ هـ ق/ ۱۴۸۵ م به‌دستور سلطان بایزید دوم در ادرنه کنار نهر «طونچه» در جوار مسجد ساخته شد. از این مدرسه، توسط محققین آن عصر به‌نام دار الطب ویا سریریّات نام برده شده است.

اولیا چلبی که از این مدرسه با نام «مدرسهٔ اطبا» اسم برده است می‌نویسد در اطاقهای این مدرسه دانشجویان با ارزشی به‌تحصیل مشغول بودند واثرهای ارزشمندی دربارهٔ شعبه‌هایی از علم طب در این مدرسه تدریس می‌شد. به‌طوری که از وقفنامهٔ این بیمارستان بر می‌آید که مؤسسهٔ مزبور یک سرطبیب دو طبیب دو چشم پزشک جراح، کاتب مستخدمین بسیاری داشت. اولیا چلبی از دار الشفا سخت تعریف وتمجید می‌کند. بنا به‌نوشتهٔ او در این بیمارستان به‌جز تداوی بیماران مستمند وثروتمند، سلولهایی نیز برای نگهداری بیماران روانی اختصاص داده شده بود. همچنین اولیا چلبی از تداوی بعضی از بیماران به‌وسیلهٔ موسیقی، سخن به‌میان آورده است می‌نویسد ده خواننده ونوازنده هفته‌ای سه‌روز برای بیماران وبیمارا ن روانی قطعاتی از موسیقی را اجرا می‌کردند[۶] ولی در وقفیهٔ مورخ ۸۹۸هـ ق/ ۱۴۹۲ م این بیمارستان به‌چنین مطالبی بر

۴. **وقفنامه فاتح.** صفحه ۱۵ـ۱۲۰. یک نسخه از ترجمه وقفنامه فاتح از طرف اداره کل اوقاف منتشر شده است (سال ۱۹۳۸م). در اولین نسخه «واقف لار درگیسی» یک دفتر خلاصه مبنی برحقوق مستخدمین، تحت عنوان «یک وقفنامه مهم دیگر درباره مجموعه فاتح» توسط پروفسور دکتر سهیل انور چاپ و منتشر شده است (صفحه ۴۰) در سال ۸۹۴ هاق/۱۴۸۹م به جز کادراطبای بیمارستان فاتح، یک سرپزشک و معاونش، شش طبیب مسلمان، مسیحی و خارجی و سه چشم پزشک و دو جراح وجود داشتند.(**ذیل عالی فصل الاخیان الفتیان.** صفحه ۳۷۹).

۵. **دفتر مهمه۳۱.** صفحهٔ ۳۷۶.

۶. **سیاحتنامهٔ اولیا چلبی.** جلد ۳ صفحهٔ ۴۶۶- ۴۷۰.

نمی‌خوریم.

در داروخانهٔ بیمارستان با توجه به‌نوع بیماریها، داروهای مختلفی وجود داشت که این داروها هفته‌ای دو روز نیز در اختیار بیماران متفرقهٔ خارج از بیمارستان گذاشته می‌شد.

در قرن شانزده یعنی در سال ۹۲۰ هـ ق/ ۱۵۱۴ م در قراچه احمد«اسکودار» که امروزه به‌مسکین لرتکه‌سی(تکیهٔ فقرا) معروف است یک تجریدخانه برای بیماران جذامی ساخته شده بود.

بیمارستانی که به‌امر خرم سلطان، همسر سلطان سلیمان قانونی که در سال ۹۴۶ هـ ق/ ۱۵۳۹ م در جوار مسجد«خاصکی سلطان»استانبول ساخته شد ونیز بیمارستانی که در سال ۹۶۳هـ ق/ ۱۵۵۵ م در استانبول همزمان با مجموعهٔ سلیمانیه شامل مسجد، عمارت، دار الحدیث، مقبره، مسطح وحمام وتدریس خانهٔ طب[۷] ساخته شد از جمله مؤسسات بهداشتی درمانی دورهٔ عثمانی تا اواسط قرن شانزده به‌شمار می‌رود.

به‌موجب وقفنامه‌ایکه در سال ۹۶۵ هـ ق/ ۱۵۵۷ م تنظیم شده بود در کادر پرسنلی دار الشفای سلیمانیه، یک سر پزشک با حقوق روزانه سی آقچه ودو پزشک با حقوق روزانه بیست وده‌آقچه ودو جراح که یکی شش آقچه ودیگری سه‌آقچه یومیّه دریافت می‌کردند ونیز دو چشم پزشک با همان مبلغ حقوق روزانه، انجام وظیفه می‌کردند. همچنین در کادر این بیمارستان یک داروساز یک شاگرد داروخانه یک وکیل خرج، یک منشی چهار شربت ساز، یک انباردار دو سرپرست برای رسیدگی به‌بیماران وکنترل بیماران روانی، دو رختشوی یک سلمانی ویک دلاک، مشغول خدمت بودند. به‌دستور ونظر سرپزشک برای هزینه‌های دارویی، روزانه سیصد آقچه اختصاص داده شده بود.

به‌جز بیمارستان سلیمانیه برای تدریس در مدرسه طب یک مدرس(پروفسور)با حقوق روزانه بیست آقچه تعیین شده بود. این پروفسور، هشت دانشجو داشت که برای

۷.محل بیمارستان سلیمانیه امروزه چاپخانهٔ ارتش شده است. در داخل بیمارستان انبار، آشپزخانه وحمام وجود داشت. این ساختمان بیست وشش اطاق داشت در مدرسهٔ طب آن که به«طبخانه»معروف بود، یک داروخانه داشت. صبحها به‌محض گشایش در بیمارستان، بیماران مجاناً درمان شده داروهای لازم در اختیارشان گذاشته می‌شد.

آنان دروس مربوط به‌طب را تدریس می‌کرد. در این مدرسه، هفته‌ای چهار روز طب تدریس می‌شد.

در بیمارستان سلیمانیه، سلولهایی برای نگهداری بیماران روانی اختصاص داده شده بود. بیمارستان، روزها صبح زود شروع به‌کار می‌کرد وتا ظهر، بیمارانی‌که به‌طور سرپایی به‌بیمارستان مراجعه می‌کردند درمان می‌شدند.

* * *

سرپزشک یا حکیم باشی، مرجع بیمارستانهای رسمی ونیز مرجع پزشکان رسمی وخصوصی وجراحان وداروسازان بود.

تمامی بیمارستانها، دارای درجه بندی بودند. دار الشفای سلیمانیه یکی از مهمترین بیمارستانها بود. صلاحیت پزشکان با امتحان، تائید می‌شد وبا اخذ تائیدنامه از سوی حکیم باشی می‌توانست به‌کار طبابت بپردازند.

کتابخانه‌ها

کتابخانه‌ها در زندگی معنوی یک ملت، نقش مهمی به عهده دارند. در جهان اسلام در جوار هر مؤسسهٔ معنوی وعرفانی یک کتابخانه نیز دایر بود- ودر هر مؤسسه‌ایکه نام مدرسه داشت، وجود یک کتابخانه برای استفادهٔ دانش‌آموزان کاملاً طبیعی بود. هنگامیکه مدارس صحن به امر سلطان محمد فاتح احداث شد کتابخانه‌ای نیز به منظور استفاده دانش‌آموزان در آن مدارس تأسیس شد ویک «حافظ کتاب (کتابدار) با روزی شش آقچه حقوق، در آن کتابخانه به کار گمارده وبه منظور تهیهٔ لیست کتابهائیکه توسط دانش‌آموزان ومُدرّسین به امانت گرفته می‌شد یک کاتب استخدام شده بود.[۸]

وباز در جوار مسجد، امارت ومدرسه‌ایکه در سال ۹۲۸ هـ -ق (۱۵۲۱ م) توسط چوبان مصطفی پاشا در «گبزه» احداث شده بود ودو کتابخانه نیز ساخته شد. در این کتابخانه‌ها یکصد وشصت جلد کتاب، شامل چهل وشش جلد کتاب تفسیر وشرح، هفده کتاب دربارهٔ فتاوی کلام وغیره وچهل وهفت جلد کتاب نیز دربارهٔ سایر علوم وفنون وجود داشت.[۹]

۸. **وقفنامهٔ سلطان محمد فاتح**. نسخهٔ چاپ شدهٔ آرشیو توپقاپی سرای صفحهٔ ۱۱۹.

۹. **وقفنامه جویان مصطفی پاشا** و ذیل علی **فصل‌الاخیان‌الفتیان** به نقل از آن صفحهٔ ۲۶۹.

به جز کتابخانه‌های موجود در مدارس، کتابخانه‌های دیگری نیز در نقاط مختلف کشور به منظور استفادهٔ دانش‌آموزان مدارس ونیز مطالعه وبررسی وتحقیق افراد دیگر، احداث شده بود. این کتابخانه‌ها در یک مقیاس کوچک در واقع همان کتابخانه‌های عمومی امروزه بودند. تأسیس این گونه کتابخانه‌ها به شکل امروزی از اواسط قرن پانزدهم به بعد شروع شد که از نمونهٔ این کتابخانه‌ها می‌توان از کتابخانهٔ کوچک (یک قفسه) موجود در داخل مسجد سلطان محمد، واقع در «ایوب‌ونیز کتابخانهٔ موجود در جوار مسجد «تیمورتاش پاشا زاده امور بیک» واقع در بورسه نام برد.

اسامی کتابهایی که «اموربیک» در این کتابخانه گذاشته بود، در صفحات اول کتاب «انفس الجواهر» موجود در کتابخانه («اولوجامع بورسه» نوشته شده است. این اثر در سال ۸۳۲ هـ - ق ۱٤۲۷ م به نام «اموربیک» تألیف شد. ترجمهٔ «ابن مختار» نیز به نام «اموربیک» موجود است) کتب وقف شده توسط اموربیک به استثنای اثر «بخارایی» که در زمینهٔ حدیث وعربی است باقی به زبان ترکی است. در سال ۸٦٤ هـ ق ۱٤۵۸ م شخصی به اسم قطب‌الدین چلبی در استانبول کتابهای خود را وقف استفادهٔ عموم کرد که این کتابها بعداً به «کتابخانهٔ عمومی» داده شد. بعد از آنها به کتابخانه‌های مفتی احمد پاشا پسر خضر بیک وگدیک احمدپاشا ودیگران برمی‌خوریم.

به جز کتابخانه‌های وابسته به مدارس ونیز کتابخانه‌های عمومی جهت استفادهٔ عموم، به کتابخانه‌های خصوصی افراد برمی‌خوریم که در تمام نقاط جهان نظایر آن‌ها بسیارند. این کتابهای شخصی بعداً وقف کتابخانه‌های عمومی شده است. مثلاً تعداد کتابهای موجود در کتابخانهٔ عالِم معروف «مُلّافناری» به ده هزار جلد بالغ می‌شد. شاهزاده «تورقود» که عالم وشاعر بود کتابخانه عظیمی داشت که برای نقل وانتقال کتابهای این کتابخانه از قطارهای شتر استفاده می‌شد.

در کتابخانهٔ یکی از علمای معروف زمان بایزید دوم وسلطان سلیم به نام «مویدزاده عبدالرحمن» اماسیایی، به جز کتابهای مکرر، هفت هزار جلد کتاب ذیقیمت وجود داشت که اکثر آنها نسخه‌های نادر وبی‌بدیل بودند. عالی مورخ می‌نویسد که کتابخانهٔ خصوصی رستم پاشا پنجهزار جلد کتاب داشت.

با توجه به اینکه در آن زمان عثمانی‌ها چاپخانه نداشتند و با در نظر گرفتن اینکه استنساخ و تهیهٔ یک جلد کتاب، زحمت فراوان و هزینه بسیار داشت نمی‌توانیم از تحسین اجدادمان در تهیهٔ هزاران هزار جلد کتاب، خودداری کنیم.

آثار معماری

معماری ترکان عثمانی با شیوه و اسلوبی به جز سبک معماری سلجوقیان آناطولی و همچنین قرامانیان آل اشرف و آیدینان که ادامه‌دهندهٔ سبک سلجوقیان بودند شکل گرفت و تکامل یافت. در معماری عثمانی بیش از تزیینات و جلوه‌گری اساس کار بر مبنای متانت و سادگی استوار بود.

معماری عثمانی از بورسه آغاز شد و بتدریج ضمن سیر یک عرصهٔ تکاملی در استانبول به اوج خود رسید، در داخل مرزهای وسیع سرزمینهای عثمانی منتشر شد و دامنهٔ آن تا مجارستان، عراق، سوریه، مصر و حتی هندوستان گسترش یافت.

پس از نخستین دورهٔ معماری ترکان عثمانی نوبت به دورهٔ معماری کلاسیک عثمانی می‌رسد که در آغاز قرن شانزده شروع شد و تا اوایل قرن هفدهم یعنی تا زمانی‌که مسجد سلطان احمد ساخته شد ادامه یافت. نخستین نماد سبک معماری عثمانی را به سال ۸۲۲ هـ ق ۱۴۱۹ م در احداث بنای مسجد یشیل جامع (مسجد کبود)- در بورسه می‌بینیم. که این سبک تا زمان احداث «مسجد بایزید» اساس معماری ساختمان مساجد استانبول بود. در بین آثار معماری ترک‌ها، مسجد سه مناره‌ای ادرنه (۱۴۳۲ م، از نظر هنری اثر بسیار مهمی بوده و ردپای آثار هنر معماری سلجوقی نیز در آن به چشم می‌خورد.[۱۰]

آثار متعددی وجود دارد که نشانگر اعتلای معماری ترکان عثمانی در استانبول بوده و بیانگر حرکت این هنر به سوی تکامل است که برای نمونه می‌توان از بناهای زیر نام برد:

مسجدی که در سالهای ۱۴۷۰- ۱۴۶۲ م در محل کلیسای مخروبهٔ حواریون به امر سلطان محمد فاتح احداث شد. مسجد محمود پاشا که در سال ۸۶۷ هـ ق ۱۴۶۳ م و مسجد «روم محمد پاشا» در اسکودار که در سال ۸۷۰ هـ ق/ ۱۴۶۵ م بنا گردید. مساجد مراد پاشا و نشانچی محمد پاشا در آقسرای به سال ۸۷۰ هـ . ق و مسجدی که اول «اوزون چارشی» در سال ۸۸۳ هـ . ق /۱۴۷۸ م از طرف چندرلی زاده ابراهیم پاشا ساخته شد. مسجد فیروز آقا واقع در «دیوان یولی» و عتیق علی پاشا در چنبرلی تاش که تاریخ ساختمان آنها نزدیک به احداث مسجد بایزید است شباهت بسیاری به مساجد

۱۰.معمار صائم اولکن. نشریهٔ اوقاف شمارهٔ یک صفحهٔ ۹۲.

بورسه دارند.

در احداث مسجد بایزید بنای قدیمی مسجد قدیمی فاتح به عنوان الگو و نمونه انتخاب شده بود. سنان‌الدین یوسف[۱۱] و معمار ایاز و معمار کمال‌الدین، معماران مسجد سلطان محمد فاتح، نخستین معماران ترک استانبول هستند.

با توجه به اینکه معمار ایاز، وقفنامه‌ای به تاریخ ذی‌حجّه ۸۷۹ هـ ق/۱٤۷۵م دارد بنابر این وفاتش از این سال به بعد بوده است.[۱۲]

پس از این آثار معماری و معمارانی که ذکر شد در دورهٔ دیگری از اعتلای هنر معماری عثمانی به نام استاد بزرگ دیگری در معماری برمی‌خوریم و آن «معمار خیرالدین» پسرمراد است.

این استاد که مسجد بایزید - در استانبول- از آثار اوست، باب معماری کلاسیک را در معماری عثمانی گشود. کار احداث مسجد بایزید، چهارسال و نیم به طول انجامید و در سال ۹۱۱هـ ق/۱۵۰٦م به پایان رسید. مسجد بایزید به منزلهٔ پلی است بین سبک معماری «بورسه» و مکتب معمارسنان، مسجد بایزید و بیمارستان ادرنه نیز اثر معمار خیرالدین[۱۳] است. معمارسنان اهل قیصریه، مکتب معمار خیرالدین را به عالی‌ترین درجهٔ تکامل رسانید و خود، موجد مکتب جدیدی در معماری شد. دوره‌ای که معمارسنان در آن پرورش یافت پرعظمت‌ترین دورهٔ امپراتوری عثمانی بوده است. یکی از وزرای آن دوره به نام لطفی پاشا او را تحت حمایت خود گرفت و امکان فعالیت

۱۱. بنابر روایت، معمار مسجد فاتح سنان‌الدین یوسف معروف به معمار سنان است. معمار سنان‌الدین از «دوشیرمه»ها بود و وقفنامهٔ تاریخ ۸٦۹ هـ ق/ ۱٤٦٤ م و ۸۷۳ هـ . ق ۱٤٦۸ م دارد و در محلهٔ قزتاشی یک مسجد، یک مکتب و یک خانقاه ساخته است. در وقفنامه‌اش نام او چنین آمده است: «سنان‌الدین یوسف بن عبدالله العتیق المعمار قوروملی» مسجدی واقع در «فاتح نشانچی سی» را نیز او ساخته است و قبرش نیز در آنجاست. قبر معمار ایاز از معماران دوران فاتح در گورستان مسجد «سراج خانه» است. بنا به نوشتهٔ حدیقةالجواهر معمار کمال‌الدین از معماران دوران بایزید دوم در آرامگاه صدراعظم سنان پاشا واقع در «دیوان یولی» مدفون بوده است. بعداً استخوانهایش به گورستان مسجد بایزید منتقل شد. محله و مسجدی نیز به نام او در استانبول وجود دارد (حدیقه الجوامع جلد ۲ صفحهٔ ۲٦. هنر ترک، جلال فاتح صفحهٔ ۱۵۰.

۱۲. آرشیو نخست وزیری دفتر تحریر اراضی «شمارهٔ ۲۵۱ صفحهٔ ۳۰۹. وقفنامهٔ این مسجد باید همان وقفیه مسجدی باشد که در «سراج خانه باشی» ساخته شده بود.

۱۳. عالی مورخ می‌نویسد که معمار خیرالدین بن معمار مراد حصارهای گالاتا را که در اثر زلزله تخریب شده بود در سال ۹۱۵هـ ق/۱۵۰۹م از نو ساخت (جلد اول. چاپ نشده. صفحهٔ ۲۰۱).

در این عرصه را به او بخشید. سلطان سلیمان نیز به پرورش او همت گماشت.

سنان، جزو آن عده از غلامان قیصریه بود که در زمان یاووز سلطان سلیم، آنان را در کانون عجمی به خدمت گرفتند. او سپس وارد کانون ینی‌چری شد. در شش دستهٔ سکبان (صنفی از ینی‌چری‌ها) خدمت کرد، در جنگ موهاچ شرکت داشت، پس از مراجعت از این جنگ در کانون ینی‌چری «یایاباشی» (فرماندهٔ یک دسته از پیاده‌نظام) شد و سپس به مقام فرماندهی «زنبورکچی»ها رسید و زنبورکچی‌باشی شد و در جنگهای آلمان و عراق شرکت جست و در جنگ عراق به پیشنهاد لطفی پاشا، کار ساختن کشتی‌هایی که می‌بایست در دریاچهٔ وان ساخته می‌شد به او محول شد. وی سه کشتی جنگی ساخت و پس از بازگشت از جنگ مجدداً در کانون ینی‌چری جزو خاصگی- محافظین مخصوص سلطان در کانون ینی‌چری- شد و به هنگام جنگ قرابغدان درزمان سلطان سلیمان قانونی، کار احداث پلی بر روی نهر «پروت» به سبب باتلاقی بودن زمین، با مشکل مواجه شد که با توصیهٔ لطفی پاشا کار ساختمان پل به سنان محول شد و او نیز در عرض سیزده روز یک پل مستحکم بر روی نهر بنا نهاد.

پس از بازگشت از این جنگ به سبب وفات «عجم علی‌سی»[۱۴] معمار مخصوص بنا به توصیهٔ لطفی‌پاشا که در آن تاریخ سمت وزیر اعظمی داشت، خاصگی سنان‌آقا به سمت معمار مخصوص، منصوب گردید که سیصد و بیست و سه اثر معماری شامل مسجد، مدرسه، عمارت، آرامگاه، بیمارستان، پل، کاروانسرای، مهمانسرا، آب انبار و حمام ساخت که در رأس آنها مسجد شاهزاده، مسجد سلیمانیه (استانبول) و مسجد سلیمانیه ادرنه قرار دارد. از این تعداد آثار معماری، هشتاد و یک باب آن مسجد، پنجاه مدرسه، چهارده عمارت، شانزده کاروانسرا، سی و دو حمام، سه بیمارستان و پنج فقره پل هستند. زیباترین این آثار، مسجد سلیمانیهٔ (استانبول) و مسجد سلیمانیهٔ ادرنه است. وفاتش به سال ۹۹۶هـ ق/۱۵۸۸م اتفاق افتاد و قبرش در گورستان جوار مسجد سلیمانیه است.

۱۴. در استانبول، محله و مسجدی نیز به نام او وجود دارد و احتمال دارد شخصی به نام درویش علی که وقفنامه‌ای به تاریخ صفر ۹۱۸هـ ق/نیسان ۱۵۱۲م دارد همین شخص باشد.

فصل ۳۹

بعضی از علمای معروف دورهٔ عثمانی از بدو تأسیس این دولت تا اواسط قرن شانزدهم

شخصیتهای علمی در تاریخ عثمانی صاحب آنچنان قدرت و قوتی نبودند که بتواند در عالم تفکر و دانش، بابی‌تازه بگشایند و مکتب جدیدی به وجود آورند. این افراد طبق قواعد و اصول کلاسیک شرق که از قدیم حاکم بود پرورش یافته و فقط توانسته بودند دراین محدوده و عرصه به فعالیت بپردازند و خدمات ارزنده‌ای در زمینهٔ پیشرفت علمی، در سرزمین عثمانی ارائه دهند که در اینجا به شرح کوتاهی در بارهٔ بعضی از آنان اکتفا می‌کنیم.

داوود قیصری

به طوری که قبلاً نیز اشاره شد این شخصیت که نام پدرش محمود است از نخستین مدرسین مدرسه ازنیق است که به دستور اورخان غازی تأسیس شد. او شخصیت ارزشمندی بود که هم به علوم ظاهر (بحث و درس) و هم به علوم باطن (تصوّف و عرفان) تسلط داشت. تحصیلات مقدماتی را در کشورش به پایان رسانید و سپس به قاهره که در آن تاریخ- یعنی در نیمهٔ اول قرن چهاردهم- مرکز علوم شرعی و ادبیات عرب بود رفت و پس از گذراندن دورهٔ تخصص به کشورش بازگشت. او به علوم

ظاهر اکتفا نکرد، وارد مکتب تصوف شد و ضمن ابراز ارادت به کمال‌الدین کاشانی از خلیفه(جانشین)های شیخ صدرالدین قونوی پسرخواندهٔ شیخ‌الاکبر محی‌الدین عربی، در مکتب عرفان نیز پرورش یافت و به کمال رسید و در داخل کشور شروع به پرورش شاگرد کرد.

اورخان غازی که آوازهٔ شهرتش را شنیده بود ضمن دعوت، او را به سمت مدرسی مدرسهٔ ازنیق منصوب کرد. وی تا زمان مرگ، یعنی تا سال ۷۵۱ هـ ق/ ۱۳۵۰م دراین مدرسه به تدریس پرداخت. قبرش در «چناردیبی» ازنیق است.

داوود قیصری با نوشتن یک شرح کامل بر «فصوص الحکم»، اثر بزرگ محی‌الدین عربی احاطه و استعداد خود را نشان داد. این اثر به سبب اهمیت بسیارش در هندوستان چاپ شد. این شخصیت، سیزده اثر دیگر دارد که همه در زمینهٔ فلسفه است. در بین این آثار می‌توان از شرح «قصیدهٔ تائیهٔ» عارف بزرگ[1]، ابن فارس«فازر»، شرح «عروضی اندلسی»، شرح «قصیدهٔ خمریه»، «مراتب توحید» و «نهایت البیان» نام برد.

داود قیصری کسی است که نخستین بار فلسفهٔ محی‌الدین عربی(وحدت وجود) را در داخل محدودهٔ کشور عثمانی شناساند وباعث اشاعهٔ آن شد.

ملاّ فناری

نام ملاّ فناری که به سبب مقام علمی و فکری، صاحب شهرت بسیاری بود شمس‌الدین محمد و نام پدرش «حمزه» است. او در سال ۷۵۱ هـ ق/ ۱۳۵۰ م متولد شد و پدرش حمزةبن محمد جانشین بلا فصل صدرالدین قونوی است.

او به سبب آنکه در قصبهٔ «فنر»ینی شهر بورسیه به دنیا آمد از این جهت به ملا فناری معروف شد.

ملافناری در محضر علاءالدین معروف به «قراهوجا» تلمّذ کرد سپس شاگردی «جمال‌الدین آسرایی» مدرس مدرسه زنجیرلی قونیه را کرد در سال ۷۷۸ هـ- ق ۱۳۷۲/م از آنجا به قاهره رفت و پس از بهره‌گیری از محضر ملاّ اکمل،(متوفی به سال ۷۸٦ هـ ق/ ۱۳۸٤ م عالم بزرگ اهل بایبورد به کشورش بازگشت.

۱.عارف عالیمقام و عاشق ربانی، ابوحفص عمرابن الفارزی که قصیده تائیه کوتاه و بلند دارد. قصیده‌ای که داوود قیصری شرح کرده قصید ه بلند هفتصد وپنجاه بیتی ست که ملاجامی و فرقانی نیز شرحی بر آن دارند.

ملاّ فناری به جز علوم ظاهر به تصوف که مسلک پدرش بود اهمیت بسیار می‌داد و سبب اشاعهٔ فلسفهٔ محی‌الدین عربی شد. ملاّفناری در دورهٔ عثمانی‌ها ابتدا در بورسه به کار مُدَرسّی پرداخت و سپس به کار قضا روی آورد، مورد توجه و لطف یلدرم بایزید[۲] قرارگرفت و در امور دولتی از فکر و نظریات و استفاده شد.[۳]

بارها به‌مصر سفر کرد، علمای مصر وسوریه در عین حال که مفتون مراتب فضیلتش بودند به‌سبب وابستگیش به‌فلسفهٔ وحدت وجود[٤]،او را مقصر می‌دانستند. زیرا در آن مناطق مخالفت بسیاری با فلسفهٔ محی الدین عربی می‌شد وحتی مخالفینش تا مرحلهٔ تکفیر اوپیش رفتند واز این روی به‌ملاّفناری که از پیروان این مسلک بود به‌دیدهٔ تقصیر می‌نگریستند ولی ملا فناری اهمیتی به‌آن نمی‌داد. حتی در سال ۸۲۲ هـ ق ۱٤۱۹ م بنا به‌دعوت«ملک مؤید شیخ»شاه مصر به‌قاهره رفت وبا علمای آن شهر ملاقات کرد ولی در بارهٔ فلسفه وحدت وجود وارد بحث با آنان نشد،ضمن اینکه با علمای سایر دیار در این باره به‌مباحثه پرداخت.

از این رو، مورخین مصری به‌این مسئله اشاره می‌کنند که علت مباحثه نکردن ملا فناری که استاد علوم عقلیه ونقلیه بود با علمای مصر این بود که یا علمای قاهره را شایسته این بحث نمی‌دیده ویا به‌خاطر این که از پیروان محی الدین عربی بود از مباحثه با آنان خودداری می‌کرد[۵].

ملا فناری در زمان سلطنت سلطان محمد چلبی از او رنجیده خاطر شد وبه‌نزد محمد بیگ[٦]امیر قرامان رفت. محمد بیک در حق او حرمت فوق‌العاده اعمال کرد برای

۲. به طوری که از مطالب موجود در وقفنامهٔ یلدرم بایزید که تاریخ ۸۰۲ هـ ق را دارد بر می‌آید ملاّفناری قاضی بورسه بوده است.

۳. ملاّ در پیشگاه ابن عثمان قدر و منزلت یافت و به عالی‌ترین مراتب رسید جمع امور به دست او سپرده شد او معناً در مقام یک وزیر بود.. «**انباء الغمری ابن هاجر.**»

٤. ابن هاجردر**ابناءالغمری**دربین وقایع مربوط به‌سال ۸۳٤ هـ. ق پس از برشمردن مراتب فضل وتوانایی عملی وکمالات او می‌نویسد«... آن‌قدر هست که احترام یاد کردن از ابن عربی واقرار به‌قبول**فصوص الحکم**نایل شده بود ولی هنگام وصول به‌قاهره چیزی از این مقام آشکار نکرد.

۵. **المنهل الصافی**.واژهٔ محمد ملا فناری.

٦. در **شقایق نعمانیه**آمده است که ملا فناری از یلدرم با یزید رنجیده خاطر شده نزد امیر قرامان می‌رود از آنجایی که سرزمینهای قرامانیان در زمان یلدرم با یزید تماماً به‌خاک عثمانی الحاق شده بود از این نظر درست نمی‌تواند باشد ملا فناری یا باید درآشفته بازار پس از جنگ آنکارا ویا در زمان محمد چلبی به‌نزد قرامانیان رفته باشد.

خود او روزانه هزار آقچه وبرای شاگردانش روزانه پانصد آقچه مقرری اختصاص داد. محمد چلبی پس از غلبه بر قرامانیان ملا فناری را همراه خود به‌بورسه آورد وباز مقام قضای بورسه را به‌او داد وباز او را در هر امری مرجع قرار داد. این مسئله باعث شد که بین او و وزرا، کدورت ایجاد شد. او تا پایان عمر مقام ممتاز خود را محافظت کرد.

ملا فناری در رجب ۸۳۴ هـ ق/ مارت ۱۴۳۱ م در بورسه وفات یافت، قبر ملا فناری که در کشور از او با نام«امام اعظم»یاد می‌کردند در کنار مسجد اوست. پس از مرگ از او یک کتابخانه حاوی یک هزار جلد کتاب به‌جای مانده بود[۷]. وقفنامه‌ای به‌تاریخ ۸۳۳ هـ ق ۱۴۳۰ م شامل مسجد جامع ومدرسه دارد. او در این وقفیه با عنوان«سلطان العلماء الأعلام ملک ائمهٔ اهل اسلام، صدر صدور وشیخ الأسلام»توصیف شده است.

ملا فناری آثار بسیار پر قیمتی در زمینه‌های تفسیر، تصوف، فقه، اصول فقه، کلام، منطق وبلاغت به‌رشتهٔ تحریر در آورده است، درکتاب«أنموذج العلوم»دربارهٔ بیش از یک صد بخش از علوم وفنون بحث شده است. این کتاب با استفاده از«حدیقه الانوار»فخر الدین رازی تألیف شده است. در کتاب«عین الاعیان»که به‌نام قرامان اوغلی محمد بیک نوشته است ضمن تفسیر سورهٔ حمد به‌حسب تناسب از تصوف، کلام، اصول، معانی، بلاغت وسایر علوم نیز بحث شده است که اثر بسیار ذیقیمتی است وبه‌چاپ رسیده است.

ملا فناری اثری در زمینهٔ اصول فقه با تحقیق در بسیاری از منابع مهم به‌نام«فصول البدایع لاصول الشرایع»دارد که تألیف آن، سی سال به‌طول انجامید[۸].

این اثر بسیار پر قیمت، نیز به‌چاپ رسیده است.

آثار ملا فناری از یک صد متجاوز است که شرح بر آثار صدر الدین قونوی در زمینهٔ والحاقات بر«اصطلاحات صوفیه کاشانی»از آن جمله است.

ملا فناری پس از داود قیصری در اشاعهٔ فلسفهٔ وحدت وجود در محدودهٔ سرزمینهای عثمانی سهمی به‌سزا داشت ودر عین‌حال با پرورش علمایی که در مدرسهٔ پرورش داد مؤسس مکتب علما در ترکیه شد. تمامی علمایی که بعد از ملا فناری

۷.ترجمه شقایق.

۸.ابن هاجر.**ابناء الغمر**ةابن تانری وردی المنهل الصافی.

آمدند پیرو مکتب او بودند. به‌خاطر ارزش واحترامی که برای او قایل بودند پسر ونوه‌هایش به‌مدرسی گمارده شدند وبه‌این امتیاز نایل آمدند که در همان آغاز کار روزانه چهل آقچه مقرری دریافت دارند بعضی از مؤلفین می‌نویسند که مردی بسیار کریم وبخشنده بود به‌طوری که به‌هنگام مرگ، مقروض نیز بود.

شیخ بدرالدین محمود

چون قبلاً در بارهٔ شرح حال شیخ بدرالدین، شرح لازم داده شده است لذا از تکرار آن خودداری می‌کنیم و فقط به توضیحاتی در بارهٔ آثارش اکتفا می‌کنیم.

از مشهورترین آثار شیخ بدرالدین می‌توان از «واردات» در زمینهٔ تصوّف، از «جامع الفصولین» و «لطایف‌الاشارات» و «تحصیل» که شرح لطائف‌الاشارات است در فقه نام برد. «واردات» در پیشگاه اهل تصوف و «جامع‌الفصولین» در دیدگاه اهل علم، بسیار معتبر است و در بارهٔ آنها تحقیقات و بررسیهای بسیاری شده است. در واردات در بارهٔ وحدت وجود، جهنم، بهشت، شیطان و انسان کامل، بحث شده است که طرز تفکر و اندیشهٔ فلسفی شیخ بدرالدین در آن دیده می‌شود. شرحهای متعدد بر واردات نوشته شده است و بعضیها به خاطر این اثر به شیخ بدرالدین تاخته‌اند و عده‌ای نیز با تفسیر نوشته‌هایش به دفاع از او برخاسته‌اند. «واردات»، اثری است که باید از سوی متفکرین، مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. شیخ بدرالدین در سال ۸۱۳ هـ .ق ایلول ۱۴۱۰م شروع به نوشتن «جامع‌الفصولین» کرد و نُه‌ماه بعد یعنی در ۲۸صفر ۸۱۴ هـ .ق آن را به پایان رسانید. در این اثر باارزش، مطالب کتاب «الفصول» «السروشی» که منحصراً در زمینهٔ معاملات از نظر فقه است و نیز مطالب کتاب «فصول مرگنانی» که مشتمل بر چهل فصل است به‌طور توأم نقل شده[9] و شیخ بدرالدین، نتایج تحقیقات و بررسیهای خویش و نیز اسناد و نمونه‌های فتاوی موجود در خزانهٔ قاهره را به آن اضافه کرد و نقطهٔ‌نظرها و اجتهاد خود را در آن منعکس کرده است.

شیخ بدرالدین سماونایی (شیخ سماونا) در سال ۸۱۶هـ .ق /۱۴۱۳م در ادرنه، کار تألیف «تسهیل» را آغاز کرد و آن را پس از انتقال به ازنیق در جمادی‌الاخر سال

۹. مرگنان در ترکستان است، ابوالحسن برهان‌الدین‌علی‌متوفای سال ۵۹۳هـ .ق/۱۱۹۷م مؤلف **هدایه** این اثر را که از کتب فقهی مذهب حنفی است به‌صورت حاشیه، براثر دیگر خود به نام **هدایت‌المبتدا** نوشته است. اما این نوشته نیز حالت متن دارد و معروف‌ترین شرح این اثر، شرح اکمل‌الدین پایبورتی است.

۸۱۸هـ.ق ایلول ۱۵۱۵م تکمیل کرد. این کتاب، شرح یکی از آثارش به نام «لطایف‌الاشارات» است.

پس از مرگ بدرالدین، وقتی به تاریخ عثمانی نظر می‌اندازیم و مشرب و مسلک صوفیان‌سماونایی‌را مورد دقت قرار می‌دهیم درمی‌یابیم که شیخ بدرالدین با چه قدرت و اعتماد و باطن عمیقی به نشر این مشرب کوشیده بود که نظریهٔ دوکاس، مورخ رومی که معاصر او بود و نیز گفته‌های ادریس بدلیس[10] صاحب کتاب «هشت بهشت» در بارهٔ شیخ بدرالدین مؤید این مسئله است.

خضربیک

خضربیک که به حقیقت در بین علمای ترک قرن پانزدهم صاحب‌مرتبهٔ عالی و فضیلت بسیاری بود بنابه روایت از وزرای سلجوقیان، آناطولی و از نواده‌های خواجه نصیرالدین مستوفی، مشهور به ملانصرالدین است.

هنگامی پدرش «قاضی جلال» قاضی «سیلیوری حصار» بود، وی در آنجا به دنیا آمد.

خضربیک ابتدا، پیش پدر به فراگرفتن تحصیلات مشغول شد و آنگاه پس از کسب اجازه از «ملایگن» از شاگردان ملافناری به سیلیوری حصار رفت و به امر تدریس پرداخت. این شخص که فردی بسیار باهوش و مسلط بود، همّ خود را صرف تتبعات کرد و در اثر دانش بسیارش شهرت یافت. او از نظر تتبعات و تسلط در تفکر منطقی و درک مسائل علمی از نظر اعتبار پس از ملافناری قرار دارد.

خضربیک پس از فتح استانبول، نخستین قاضی استانبول شد، پادشاه شخصاً او را از پیش می‌شناخت. آنچه سبب شد سلطان مشتاقانه خضربیک را به مقام قاضی استانبول تعیین و منصوب کند، این بود که خضربیک توانست طی ماجرایی یکی از علمای والامقام دربار سلطان محمد فاتح را که از مصر و سوریه آمده بود مجاب کند[11].

۱۰. «... با اشاره عینی به همراه مریدان جهت صاحب‌شدن به جهان، ظهور و خروج خواهم کرد و کشورها را بین مریدانم تقسیم خواهم کرد. به قدرت علم و قوت توحید قوانین ملت و مذهب را ابطال کرده و بعضی از محرمات را حلال خواهم کرد...»

۱۱. خضربیک، قصیده‌ای به نام عجالتهالیلتین را تقدیم پادشاه می‌کند و شاه نیز قصیده را به ملا گرگانی نشان می‌دهد، ملا گرگانی در این قصیده یک خطای عروضی یافته آنرا با قلم خویش پشت قصیده می‌نویسد و قصیده را پس می‌دهد. پادشاه که علاقه داشت علما را با یکدیگر درگیر مباحثه و جدل علمی بکند قصیده ←

خضر بیک در ادامه واشاعهٔ مکتب ملافناری نقش مهمی داشت.

خضر بیک تا به هنگام وفاتش که به سال ۸۶۳ هـ . ق /۱۵۴۹م اتفاق افتاد، قاضی استانبول بود. خضربیک، علمایی چون سنان پاشا، احمد ویعقوب پاشا، مصلح‌الدین کاستلانی، خیالی، علاءالدین عربی، هوجازاده خطیب‌زاده، تاجی‌زاده، معرف‌زاده ومیریم چلبی ریاضی‌دان، پسران قاضی‌زاده رومی وریاضی‌دان قاسم وامثالهم را که زینت بخش قرن پانزدهم دورهٔ عثمانی بودند پرورش داد واز این رو، علما به او «ابنای علم» می‌گفتند.

علی قوشچی

او در ماوراءالنهر متولد شد، هنگامی که در سمرقند بود نزد الغ‌بیک وقاضی‌زادهٔ رومی به فرا گرفتن ریاضیات وهیئت پرداخت. آنگاه به کرمان رفت، تحصیلات خود را در آن جا کامل کرد وسپس به سمرقند برگشت.

هنگامی که در کرمان بود رساله‌ای به نام «حل الاشکال القمر» نوشت وبا وفات قاضی زاده، رئیس رصدخانه شد.

وی پس از قتل الغ‌بیک به نزد اوزون حسن بیک حکمران آق‌قویونلو رفت واز سوی او به مقام سفیر به دربار سلطان محمد فاتح اعزام شد. پس از به پایان رساندن وظیفه سفارت به خدمت دولت عثمانی درآمد وبه مدرسی یکی از مدارس صحن ثمان، منصوب شد. علی قوشچی در ۲۳ شوال ۸۷۷ هـ - ق/ مارت ۱٤۷۳ م بازنشسته شد ویک سال ونیم بعد یعنی در سال ۸۷۹ هـ ق /۱٤۷٤ م وفات یافت ودر ایواب به خاک سپرده شد.

شهرت اصلی علی قوشچی به جز آثاری که در زمینهٔ بلاغت، قواعد منطق وتفسیر دارد به خاطر تسلطش در استرونومی وریاضیات است.

علی قوشچی «رسالةفی الهیئة» را ابتدا به زبان فارسی نوشت وسپس به هنگام جنگ فاتح، با اوزون حسن، آن را ترجمه ونام «فتحیه» برآن نهاد. وباز رسالهٔ خود به نام «رساله فی‌الحساب» را که ابتدا به فارسی نوشته بود به زبان عربی برگرداند وآن را به‌نام«رسالة محمدیّه»، به سلطان محمد فاتح تقدیم کرد. علی قوشچی شرحی بر

←را به وسیلهٔ شخصی برای خضربیک می‌فرستد. خضربیک برای اثبات صحت نوشتهٔ خویش با نوشتن آیه شریفهٔ «فی‌قلوبهم مرض فزادهم‌الله‌مرضاً» اثبات‌می کند که شعرش فاقد خطاست و به این ترتیب ملاگرگانی را مجاب می‌کند.

«التحفة الشاهیه فی‌الهیه» اثر علامه محمدبن مسعود شیرازی نوشت که یک نسخه از آن تحت شمارهٔ ۲٦٤۳ در کتابخانهٔ ایاصوفیه نگهداری می‌شود. از آثار مهم او شرحی است که بر «زیج» الغ‌بیک نوشته است.

هوجازاده مصلح‌الدین مصطفی

یکی دیگر از معانی واژهٔ «هوجا» ثروتمند وتاجر است، از آنجایی که پدر مصلح‌الدین، تاجر ثروتمندی بود به او مصلح‌الدین مصطفی هوجازاده می‌گفتند. پدرش می‌خواست که پسرانش نیز تجارت را پیشهٔ خود سازند، ولی در بین پسرانش مصلح‌الدین به علم، راغب بود وعلیرغم مخالفت وممانعت پدر از این خواسته وهدف دست برنداشت. حتی از آنجایی که به همین سبب پدرش از دادن پول به او خودداری می‌کرد وی یادداشتهایی را که ضمن مطالعهٔ کتب برمی‌داشت بر کاغذ پارمها و کاغذهایی که حلوا می‌پیچیدند می‌نوشت وبا مشقت وعسرت به تحصیل ومطالعه خود ادامه داد. تا این که ضمن اخذ گواهینامه‌ای از خضربیک، دستیار او شد.

خضربیک در بین شاگردانش بیش از همه به مصلح‌الدین علاقه داشت وقتی در پاسخ بعضی سؤالات علمی که از او می‌شد می‌گفت «به عقل سلیم» مراجعه کنید وآنان را به هوجازاده حواله می‌داد.

هوجازاده پس از فراغت از تحصیل، نخست در مدرسه «اسدّیه» بورسه به مدرسی پرداخت وسپس به امر سلطان محمد فاتح به استانبول رفت. فاتح به توصیهٔ خضربیک، قاضی استانبول اهل علم را در استانبول گرد می‌آورد. در آن ایام سلطان محمد فاتح عازم حرکت به ادرنه بود، مصلح‌الدین توسط محمود پاشا وزیر اعظم به حضور سلطان رسید ومورد لطف او قرار گرفت، به سؤالاتی که پادشاه از او کرد پاسخهای مناسب وعالمانه داد وبه این ترتیب معلوم شد که مقام او از ملازیرک (یکی از علما) والاتر است، پس از آنکه هوجازاده از حضور شاه مرخص شد پادشاه ده هزار آقچه برای او فرستاد وبه او اعلام کرد که به مقام استادی رسیده است وآنگاه مجدداً او را به نزد خود فرا خواند.

پس از این تاریخ، هوجازاده مقام ومرتبهٔ رسمی علمی یافت وبه مقام قاضی عسکری رسید، امّا تحت تأثیر اقدامات افرادی که از موقعیت او رنج می‌بردند ودر رأس آنها قرامانی محمدپاشا قرار داشت به مدرسی در مدرسهٔ سلطانیهٔ بورسه فرستاده شد. به این ترتیب مورد بی‌مهری قرار گرفت. هنگامی که قاضی ومدرس ازنیق بود به منظور مباحثه ومناظره با خطیب‌زاده به استانبول دعوت شد. قصد قرامانی محمد پاشا از این کار شکست دادن

هوجازاده بود. سنان پاشا پسر خضربیک که به توانایی علمی همشاگردیهایش، هوجازاده وخطیب از نزدیک آگاهی داشت، نزد قرامانی محمدپاشا رفت وبه او گفت که به غلبهٔ خطیب‌زاده برهوجازاده امید نبندد، وچون به قرامانی محمدپاشا گفته شد که هوجازاده خطیب‌زاده را مجاب ومغلوب می‌کند لذا او را مجدداً برسر شغلش به ازنیق فرستاد.

در زمان سلطان بایزید دوم، آوازهٔ شهرت علمی هوجازاده که با مدرسی مدرسهٔ سطانیه وشغل قضا، روزانه یک صد آقچه مقرری دریافت می‌داشت تا ایران وآسیای میانه پیچید، به طوری که وقتی سلطان حسین بایقرا (متوفی به سال ۹۱۲ هـ ق/۱۵۵۶ م) به منظور تبریک جلوس بایزید، سفیری به نزد او فرستاد یکی از علمای خراسان را نیز جهت کسب علم وفیض از محضر هوجازاده به دربار سلطان بایزید اعزام داشت.

علی قوشچی معروف، قبل از رفتن به استانبول با علاءالدین طوسی، عالم معروف که از ترکیه به کشورش بازگشته بود ملاقات کرد. در این ملاقات طوسی ضمن توصیه هوجازاده به او گفته بود «وقتی استانبول رفتید با عالمی که نامش هوجازاده است خوش رفتاری بکنید. او در عالم علم، شخصی محقق و فوق‌العاده صاحب‌نظر است». وقتی علی قوشجی به استانبول می‌آید هوجازاده نیز آنجا بود، هوجازاده در مورد یک مسئلهٔ علمی اشتباه علی قوشجی را تذکر می‌دهد و آن را تصحیح می‌کند و چون فاتح از علی قوشجی می‌پرسد که او را چگونه یافتی پاسخ می‌دهد «در روم و عجم نظیر ندارد» که پادشاه می‌افزاید: «در عرب نیز نظیر ندارد».

سلطان محمد فاتح به هوجازاده و علاءالدین طوسی دستور داده بود که کتاب فلسفی «تهافت» اثر حجةالاسلام امام محمد غزالی را که در زمینهٔ کلام[۱۲] نوشته شده

۱۲. تهافت به معنای روی آوردن به چیزی با اشتیاق و هوس بسیار است. امام غزالی در **تهافت‌الفلاسفه** مناقشهٔ بین اهل کلام و حکما یعنی فیلسوفها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد نخستین، تهافت از آن امام غزالی است که در آن به بعضی از نظرات ابن‌سینا اعتراض کرده است. او ضمن اعتراض به این نظریه ابن‌سینا که عقل را اساس و معیار سنجش قرار داده است، عنوان می‌کند که همه چیز را نمی‌توان با عقل سنجید و برای سنجش هر چیزی به عقل ناتوان و عاجز نمی‌توان تکیه کرد وی در این کتاب سعی در اثبات این نظریه دارد. یک صد سال پس از تألیف این اثر، ابن‌رشد اندلسی، ضمن بحث در این باره که بین عقل و ایمان کدام، برتر است، حکم به برتر بودن عقل داده و برای اثبات ادعای خود «تهافت‌التهافت» را می‌نویسد. سلطان محمد فاتح از هوجازاده و علاءالدین طوسی می‌خواهد در مورد این دو نظریهٔ متضاد، بررسی و اظهارنظر نمایند که هر دوی آنها نظر امام غزالی را درست تشخیص داده بودند.

ابن کمال نیز اثری بنام «تهافت» دارد. گذشته از آن از قراباغی و مستجی‌زاده نیز «تهافت» باقی ←

است بررسی و اثری در این باره تألیف کند.

از آن دو که این اثر را بررسی کرده بودند هوجازاده نظریاتش را طی چهارماه و طوسی طی شش ماه نوشت. پادشاه، به هوجازاده بیست هزار آقچه یعنی دوبرابر مبلغی را که به طوسی داده بود بخشید، طوسی که از این مسئله رنجیده خاطر شده بود شغل مدرسی را که در ازای آن روزانه، یکصد آقچه حق‌التدریس دریافت می‌کرد رها کرد و به کشور خود بازگشت.

«تهافت» هوجازاده در بین علما، شهرت بسیاری یافت به‌طوری که وقتی عالم مشهور، «جلال دوانی» کتاب تهافت را که شاگردش مؤیدزاده عبدالرحمن افندی از آناطولی آورده بود مطالعه کرد ضمن تقدیر از آن کتاب چنین گفت:

«همیشه در این اندیشه بودم که یک چنین اثری به وجود بیاورم ولی با دیدن این کتاب، می‌بینم دیگر نیازی به این کار نیست، خداوند از کسی که این کتاب را تألیف کرده و آن را به این دیار آورده راضی باشد». تهافت هوجازاده با تهافت امام غزالی و ابن‌رشد هر سه در مصر به چاپ رسیده است.

هوجازاده که در اواخر عمر فلج شده بود در روز پنجشنبه ۱۲ رمضان سال ۸۹۳هـ .ق/۱۴۸۸م وفات یافت و پشت جاده‌ای که روبروی مدرسهٔ امیرسلطان است به خاک سپرده شد.

این عالم ارزشمند بر «مواقف»[13] و «طوالع»[14] که در علم کلام و به «هدایه»[15] که در فقه و به «تلویح»[16] که در اصول فقه نوشته شده بود، شرح نوشته است و شرح و

← مانده است. دانشیار محترم، خانم دکتر «مباهات تورگر» به هنگام آسیستانی اثری به نام «ارتباط فلسفه و دین از نظر سه تهافت» به وجود آورد که در سال ۱۹۵۶م چاپ و منتشر شد، این اثر، تز دکترای خانم مباهات است. تهافت به معنی رویارویی و لغزش است. فرهنگ معین.-م)

۱۳. **مواقف**، مشهورترین کتاب در علم کلام است که توسط یکی از علمای معروف قرن شانزده به نام قاضی عضدالدین متوفی به سال ۷۵۶ هـ .ق/۱۳۵۵م و مشتمل بر شش باب است.

۱۴. **طوالع**، اثر قاضی بیضاوی است که در علم کلام نوشته شده و شرحهای مختلفی بر آن نوشته‌اند.

۱۵. کتاب «**هدایه**» را که در زمینهٔ حقوق اسلام است، «مرگنانی» نوشته است. هوجازاده به شرحی که «ملازاده احمد هروی» به «**هدایت‌الحکمة**» ابهری (متوفی به سال ۶۲۳هـ .ق/ ۱۲۹۵م نوشته است حاشیه‌ای دارد. یک نسخه از این حاشیه در کتابخانهٔ عمومی «وین» تحت شماره ۱۴۴۵ نگهداری می‌شود.

۱۶. **تلویح** که در آن از اصول فقه بحث می‌شود در مدارس همراه با **توضیح** اثر عبدالدین مسعود بخارایی که به **صدرالشریفه** معروف بود خوانده می‌شود. سعدالدین تفتازانی شرحی بر **توضیح** به نام **تلویح** نوشته که ←

حاشیه‌ای نیز بر دستور زبان «عزّی»[١٧] دارد.

ملاخسرو

ملاخسرو از پرورش یافتگان نیمهٔ دوم قرن پانزدهم دولت عثمانی است که در علم فقه یکی از بزرگ‌ترین علمای زمان خود بود و سلطان محمد فاتح با افتخار از او چنین سخن می‌گفت: «او ابوحنیفهٔ زمان ماست» پدر ملاخسرو، به یکی از عشایر ترکمن «میرکوی» منسوب است میرکوی در جوار «یوزگات» قرار دارد. نام این عالم، محمد خسرو، نام پدرش فرامرز و پدر بزرگش که یک ترکمن بود علی نام داشت.[١٨]

ملاخسرو که حتی امروز نیز در بین علمای فقه، مقام بزرگی دارد با دو اثر در زمینهٔ فقه به نام «درر»ـ متنـ و «غرر»ـ شرحـ شهرت یافته است.

ملاخسرو در محضر یوسف بالی از فرزندان ملافناری، درس خواند و پس از اخذ گواهینامه از او در بورسه به مدرسی پرداخت. به هنگام اولین جلوس سلطان محمد دوم، مقام قضاوت داشت که به قاضی عسکری تعیین شد، وقتی سلطان مراد دوم برای دومین بار حکمران شد، او نیز از قاضی عسکری کناره‌گیری کرد و به اتفاق شاهزاده محمد دوم به مانیسه رفت، حتی وقتی محمد دوم به او تکلیف می‌کند که چون دیگران بر سر مقام خویش باقی بماند پاسخ می‌دهد که «به هنگام عزلت شما را ترک نمی‌کنم» و به همراه او می‌رود.

پس از جلوس سلطان محمد فاتح با مقرری‌ای که وی برایش تعیین کرد هرگز او را ترک نکرد و پس از وفات خضر بیک در سال ٨٦٣ هـ ق/ ١٤٥٨ م، قاضی استانبول شد، و حتی وظایف قضای گالاتا، ایوب و اسکودار که به آن «بلاد ثلاثه» می‌گفتند به دیگر مشاغلش اضافه شد. او ضمن انجام این وظایف به استنساخ کتب نیز می‌پرداخت.

وقتی ملاخسرو خبر می‌یابد که سلطان محمد فاتح در یکی از مراسم جشن، قصد دارد ملاگورانی را در سمت راست خود و او را در سمت چپ خویش بنشاند از پادشاه رنجیده خاطر شده به بورسه می‌رود و در آنجا با تأسیس مدرسه‌ای به کار مدرسی

← هوجازاده، شرح خود را براین کتاب نوشته است.

١٧. عزی کتاب مختصری دربارهٔ صرف است.

١٨. در وقفنامهٔ مسجد ساری بایزید که تاریخ رمضان ٨٧٥ هـ ق را دارد از او با نام مولانا محمدبن فرامرز یاد شده است. (آرشیو نخست‌وزیری دفتر تحریر اراضی. شمارهٔ ٢٥١ صفحهٔ ٢٩٩).

می‌پردازد. بعداً سلطان محمد فاتح به منظور جبران اشتباه خود، ملاخسرو را به استانبول فرا خواند و مقام مفتی یعنی شیخ‌الاسلامی را به او تفویض کرد. ملاخسرو تا سال ۸۸۵ هـ ق/ ۱۴۸۰ م که وفات یافت در استانبول بود. جنازه‌اش به بورسه منتقل و در مدرسه‌اش دفن شد.[۱۹]

ملاخسرو به جز «درر» که در زمینهٔ فقه است و «غرر» که شرح آن است در زمینهٔ اصول فقه «مرقات» و نیز «مرآت» را که شرح «مرقات» است دارد.

در بلاغت با شرح «مفتاح» و باز در اصول فقه شرح «تلویح» و بجز آن شروح و حواشی دیگری نیز دارد. «درر» و «غرر» و «مرقات» و «مرآت» را که به خط خود اوست به سلطان محمد فاتح تقدیم کرده بود. از این آثار، «درر» بین کتابهای کتابخانهٔ «کوپورلو» موجود است و «مرقات» در کتابخانهٔ «ینی‌جامع» نگهداری می‌شود.

در انتهای کتاب در روغرر کنیه‌اش را چنین نوشته است «اناالفقیر محمدبن فرامرزبن علی» اشعاری نیز به زبان عربی و ترکی دارد.

شمس‌الدین احمد خیالی

اهل ازنیق است و پدرش قاضی بود. خیالی که به بسیاری هوش و ذکا، معروف بود بیش از اسم خود باتخلص شناخته شده است. او پس از اخذ گواهینامه از خضربیک دستیار او شده بود. پس از اینکه به مرتبه مدرسی رسید بامقرری روزانه، یک صد آقچه به تدریس درمدرسه ازنیق، مأمور شد[۲۰]. خیالی درسال ۸۷۵ هـ .ق/ ۱۴۷۰م. درسن سی و سه سالگی وفات یافت. اگر به هنگام جوانی مرگ به سراغش نمی‌آمد بلاشک درصف اول علمای زمان خود قرار می‌گرفت.[۲۱] دریک مباحثه و مناظره، هوجازاده تنها

۱۹. در زنگی‌لر بورسه در خرابهٔ مدرسه، بر روی سنگ قبرش چنین نوشته شده است: «منبع علم و هنر، وارث علوم حضرت خیرالبشر، فاضل خورشید اثر، صاحب الدرر و الغرر مولا نا خسرو » متن از: **راهنما بورسه**، نوشته مرحوم حسن افندی، صفحه ۳۳۷.

۲۰. سلطان محمد فاتح دستور داده بود که برای پرکردن خلاء فقدان خطیب‌زاده درمدرسهٔ ازنیق یکی را انتخاب کنند که وزیر اعظم، محمود پاشا خیالی را توصیه کرده بود. سلطان محمد فاتح پرسیده بود:
«این همان شخصی است که **شرح عقاید** را نوشته و به تو تقدیم کرده است؟»
محمود پاشا پاسخ می‌دهد «بله» و پادشاه می‌گوید «صلاحیتش را دارد این مقام را با روزانه یکصد آقچه مقرری به او دادم». و به این ترتیب باانتصاب خیالی، موافقت کرده بود.

۲۱. سلطان محمد فاتح از اینکه خیالی **شرح عقاید** را به جای او به محمود پاشا تقدیم کرده بود از او رنجیده خاطر شد.

برای اولین بار درعمرش مغلوب او شد. هوجازاده که او را رقیبی برای خود می‌دانست همیشه از شدت ذکا و احاطه‌اش درهراس بود و از او دوری می‌کرد. هوجازاده وقتی خبر مرگ خیالی را شنید چنین گفت «اکنون باخیال راحت می‌توانم بخوابم» خیالی، اثری دارد به نام حاشیهٔ شرح عقاید که آن را به نام محمود پاشا وزیر اعظم که حامی او بود نوشته است[۲۲]. شرح کاملی برقصیده «نونیه» استادش خضربیک دارد که از سایر شرحهای مشابه، کامل‌تر است. او به سه زبان نیز شعر می‌سرود.[۲۳]

سنان پاشا

سنان پاشا پسر خضربیک معروف است که از نظر مرتبهٔ علمی از پدر، ممتازتر است. اسلوب و شیوهٔ بسیار جاذب مخصوص به خود و قدرت شرح بسیار نیرومندی داشت. از اندیشمندترین علمای پرورش یافتهٔ اواخر قرن پانزده بود. باب مکتب آزاد و گسترده‌ای که او گشوده بود بااعدام شاگرد ارزشمندش طوقاتلی ملالطفی بسته شد. دربین رجال دولت و مردم به «هوجاپاشا» شهرت داشت.

سنان پاشا پیش پدر، درس خواند. در ادرنه به مدرسی پرداخت و بعداً از طرف سلطان محمد فاتح به عنوان معلم شخصی او برگزیده شد. از بسیاری هوش و ذکاوت و به سبب کمال فضل تامقام «پاشا»یی ارتقایافت (۸۷۵ه‍ق/۱۴۷۰م). وقتی که دراین سمت بود، ترتیبی داد تاشاگردش ملالطفی به مقام کتابدار و محافظ کتابخانهٔ خصوصی دربار، منصوب شود. سنان‌پاشا درسال۸۸۱ ه‍ ق/۱۴۷۶م به جای گدیک احمدپاشا وزیر اعظم شد. قریب به یکسال دراین سمت، باقی ماند. سپس به دلایلی که برایمان روشن نیست بین او و شاه کدورت پیش آمد، معزول و محبوس شد. علمای استانبول درمقابل این اقدام پادشاه، جبهه‌گیری کردند و درنتیجه پادشاه سنان پاشا را از زندان آزاد کرد و او را به مقام قاضی «سیوری حصار» منصوب کرد. اما باز او را درازنیق توقیف کرد و به زندان انداخت که بااصرار علما، ناگزیر شد که او را از زندان آزاد سازد. دراین موقعیت نامطلوب سنان پاشا، شاگردش ملالطفی نیز شریک و همراه بود.

۲۲. تذکره‌های لطیفی و کنالی‌زاده.
۲۳. درکتیبهٔ قبر شمس‌الدین خیالی درازنیق چنین نوشته شده است: «هوالخلاق الباقی غریق رحمت رب المتعال مولانا فاضل شمس‌الدین احمد خیالی سنهٔ ۸۷۵»

سنان پاشاتا مرگ سلطان محمد فاتح یعنی مدت پنجسال درسیوری حصار ماند. وقتی سلطان بایزید دوم به سلطنت رسید به مقام وزارت اعاده شد[۲۴] و بامقرری روزانه یکصد آقچه به مدرسی مدرسهٔ دارالحدیث ادرنه منصوب شد. بنابر روایت، هنگامی که در گلیبولی بود بازنشسته شد و درسال ۸۹۱هـ .ق/۱٤۸٦م وفات یافت و درقبرستان ایوب دفن شد، بنا به روایت دیگر درگلیبولی به خاک سپرده شد.

سنان پاشا پس از پدر «شاخهٔ سنان پاشا»ی مکتب ملافناری را تأسیس کرد. او شاگردان باارزشی چون ملالطفی، ساری گرزمحی‌الدین،قرابالی، تاج‌الدین ابراهیم، محمود ریاضی دان پسر قاضی زادهٔ رومی، کاراسلی بدرالدین محمود، مولانا عبدالرحمن، مویدزاده و شیخ حاجی چلبی پرورش داد، که از بین این شاگردان ملالطفی به ابن کمال معروف و ابن‌کمال نیز به ابوسعود گواهی‌نامه داد که این علما از جمله علمایی بودندکه درزمینهٔ دین، فلسفه و حقوق، زینت‌بخش قرن شانزدهم به حساب می‌آیند.

سنان پاشا همواره مجالسی متشکل از علما تشکیل می‌داد و درآن به بحث و گفتگو می‌پرداخت شخصیتهایی چون محی‌الدین کاستالانی، قطب‌زاده محی‌الدین، هوجازاده، زنبیلی علی افندی از شرکت‌کنندگان ثابت و مدام دراین جلسات بودند[۲۵]

صحت فکر و اندیشه و قدرت ایمان که درشرح و توضیحات «تضرعات» و «تذکرهٔ اولیا»ی سنان پاشا و صنایع لفظی و کلامی که درجملات ادبی این آثار به کار رفته بی‌اختیار خواننده را به دنبال خود می‌کشاند. تقلید شیوهٔ بیان «تضرعات»[۲٦] امکان‌ناپذیر است. همهٔ کسانی که سعی کردند شبیه آن را به رشتهٔ تحریر درآورند درکار خود ناموفق ماندند[۲۷]. سنان پاشا از شرکت کنندگان، مدام اجتماعات تکیهٔ شیخ وفا بود که درآن زمان محل اجتماع متفکرین به شمار می‌رفت. سنان پاشا، ناطق ماهری بود و بسیار دلنشین سخن می‌گفت.[۲۸].

۲٤. از نامهٔ مادر بایزید به پسرش: «... به پسر خضربیگ مقام وزارت داده‌ای، می‌بایست چنین می‌کردی، ۲٦. تمامی اثر تضرعات و یا مناجات سنان پاشا به طور کامل درکتابخانهٔ «نور عثمانیه» تحت شمارهٔ ۲٦۰۹ نگهداری می‌شود.

۲۷. تذکرهٔ کنالی‌زاده حسن چلبی.

۲۸. تذکرهٔ کنالی‌زاده حسن چلبی و تذکرهٔ لطیفی.

ملا لطفی طوقاتلی

ملالطفی طوقاتلی از پرورش یافتگان اواخر قرن پانزده واوایل قرن شانزده است که به جهان علم ترک‌ها، اعتبار وارزش بخشید، از شاگردان زبدهٔ سنان پاشاست.

به همت استادش به سمت کتابدار کتابخانهٔ دربار منصوب شد وبامطالعهٔ وبررسی کتب نادری که علما به آن دسترسی نداشتند سرآمد علمای اقران خود شد. به سبب خوش صحبتی ودر سایهٔ دانش بسیارش در زمرهٔ مصاحبین سلطان محمد فاتح درآمد. وقتی استادش مغضوب شد او که از این بابت سخت متأثر شده بود، همراه او به سیوری حصار رفت.

ملالطفی پس از مرگ سلطان محمد فاتح به استانبول برگشت، ابتدا در مدارس بورسه وادرنه وسپس در مدرسهٔ صحن استانبول به تدریس پرداخت.

خطیب زاده که از نظر مقام علمی به پای ملالطفی نمی‌رسید واز انتقاد وگوشه وکنایه‌های او به تنگ آمده بود، به اتفاق علمای تنگ نظری چون ملا لازاری، افدال زاده اخوین ودیگران دست‌آویزی یافته واورامتهم به بی‌اعتقادی وبی‌دینی ساخته در صدد اعدام او برآمدند[۲۹]. افدال‌زاده واخوین عنوان می‌کنند که شخصی را که مراتب دین ومسلمانیش عیان است نمی‌توان اعدام کرد ولی در اثر اصرار خطیب‌زاده[۳۰] وملا لازاری، ملالطفی اعدام می‌شود (ربیع‌الآخر ۹۰۰ھ ق/۱۴۹۵م)

ملالطفی شخصیتی بود آزاد اندیش ورندمشرب وبه دوراز هرگونه تعصب بیجا وکوردلی. نظریات وعقاید خود را آشکار وباصراحت، ابراز می‌داشت وعلمای تنگ نظر وکندذهن مخالف خود را به سخره می‌گرفت که سرانجام نیز قربانی این ویژگیهای

۲۹. دلیلی که مخالفین به آن متوسل شده سبب اعدامش شدند این بود: ملالطفی هنگامی‌که مدرس مدرسه صحن بود در مورد بحث شرایط وقف، ابتدا حدیثی از بخارایی می‌خواند وآن را تفسیر می‌کرد، یک روز ضمن آوردن یکی از این احادیث، به مناسبتی عنوان می‌کند که در جنگی تیری به حضرت علی علیه‌السلام اصابت می‌کند، هرگاه که جراحان می‌خواستند آن تیر را بیرون بیاورند، حضرت علی(ع) از شدت درد بی‌طاقت می‌شد ومانع از این کار می‌گردید، تا اینکه روزی در اثنای نماز تیر را بیرون می‌آورند وحضرت علی می‌گوید که در آن هنگام احساس درد نکرده است. ملالطفی پس از شرح این ماجرا اضافه می‌کند که «این است نماز حقیقی. نماز مادولا وراست شدن خشک وخالی است» ومخالفینش شایع می‌کنند که ملالطفی گفته است «نماز یک دولا وراست شدن خشک وخالی است» وبا این دستاویز، سبب اعدام او شده‌بودند.

۳۰. ملا لطفی از حاشیهٔ تجرید اثر خطیب‌زاده انتقاد کرده بود وباملا لازاری مناقشهٔ علمی داشت.

اخلاقی خود شد.

ملالطفی طوقاتلی، آثار ذیقیمت بسیاری دارد که از آن جمله است «موضوعات العلوم» که درآن دربارهٔ بیش از صد مطلب علمی بحث شده است. او تألیفات متعددی در زمینهٔ حدیث، منطق، بلاغت، ادب وغیره دارد. ابن کمال، عالم ومتفکر قرن شانزده از شاگردان اوست.

برای درک بهتر ارزش علمی ملالطفی، تحلیل آثار او ضروری است[۳۱].

از آثار مهم ملالطفی یکی هم رسالهٔ تضعیف‌المذبح در هندسه به زبان عربی است، دربارهٔ این اثر، مرحوم دکتر عدنان آدوار در اثر خود به نام «علم در میان ترکان عثمانی» (صفحهٔ ٤٤ و ٤٦) اطلاعات کاملی داده است. یک نسخه از تضعیف‌المذبح در میان کتابهای اسعد افندی به شمارهٔ ۳۵۹٦ نگهداری می‌شود.

این رساله از طرف مرحوم شرف‌الدین یالت‌قیه رئیس امور دیانت طبع، از طرف عدنان آدوار به فرانسه ترجمه و توسط انستیتو باستانشناسی فرانسه چاپ شده است. از لطفی منظومه‌ای نیز به جای مانده است[۳۲].

عبدالرحمن مؤیدزاده

این شخص هم به خاطر فضیلت بسیار و هم به سبب حمایت از افراد با استعداد معروف و شناخته شده است. مؤیدزاده، نوهٔ یکی از علما به نام یارعلی بن سیاووش ابن اورن است. در کتاب «بزم و رزم» که به امر قاضی برهان‌الدین احمد (متوفی به سال ۱۳۹۸ میلادی) حکمران سیواس و قیصریه به رشتهٔ تحریر درآمده از یارعلی با اوصاف شیخ‌الاسلام قطب‌المحققین مدح و ثنا شده است. یارعلی از افراد مورد احترام قاضی برهان‌الدین بود که سخت به وی اعتماد داشت و او را به عنوان نمایندهٔ خود به بعضی نقاط، اعزام می‌داشت. یارعلی در سال ۸۱۲ هجری (۱٤۰۹ میلادی) وفات یافت[۳۳].

۳۱. دربارهٔ شرح حال ملالطفی در سال ۱۲۹۰ م توسط خلقت بیک یک سری مقالات متخذه از شقایق در مجلهٔ دولاپ به چاپ رسیده که بعداً این مقالات به صورت رساله‌ای منتشر شد ولی فاقد ارزش علمی است.
در آثار زیر اطلاعات با ارزشی در مورد ملالطفی می‌توان به دست آورد:
Molla Lutfi Maqtul. La Dunlication de lautet. Teate avab Publ. Pan Serefedin Yaltkaya. Francocs et intraduction Par A Adam et Henri Gorbon.
Paris 1940

۳۲. توپقاپی کتابهای کوشک بغداد. شمارهٔ ٤۰٦

۳۳. کتاب المقاصدالناجیه فی‌المبداء و المعاش و المعاد اثر شیخ یارعلی بن سیاووش بن اورن دلیل معرفت و ←

دیوریقی‌لی زاده شمس‌الدین مؤید چلبی هنگامیکه شیخ خانقاه یاقوت پاشای اماسیه بود وفات یافت(۸۵۱هـ ق/ ۱٤٤۷م) و اولاد و نوه‌های او به «مؤیدزاده» معروف شدند، عبدالرحمن افندی هم که از این خاندان بود به مؤید زاده شهرت یافت[٣٤]. عبدالرحمن افندی پسر علی چلبی و نوهٔ شمس‌الدین مؤید چلبی است که در سال ۸٦۰ هـ ق/ ١٤٥٦ م در اماسیه به دنیا آمد.

عبدالرحمن افندی به هنگام جوانی درمجالس شاهزاده بایزید والی آماسیه حضور می‌یافت و درمجالس باده‌نوشی او شرکت داشت. به سلطان محمد فاتح خبر دادند که شاهزاده به باده‌گساری مشغول است و اطرافیانش او را به عیاشی و استعمال مواد مخدر سوق می‌دهند. سلطان محمد فاتح امریه‌ای به تاریخ محرم ۸۸٤هـ ق به فناری زاده‌احمد بیک، للهٔ شاهزاده بایزید فرستاد، طی آن مجازات افرادی را که پسرش را به راه ناصواب سوق می‌دهند خواستار شد[٣٥]. احمد بیک محرمانه قضیه را به اطلاع شاهزاده رسانید، از این روی بایزید بادادن اسب و ده هزار آقچه خرج راه به مؤیدزاده به او توصیه کرد که فرار کند. او نیز ریش و سبیل خود را تراشید و باتغییر قیافه و به کسوت دراویش آن زمان از اماسیه گریخت[٣٦] و بایزید نیز مبادرت به عذرخواهی[٣٧] از پدر کرد. مؤیدزاده

ـــ کمال اوست. این اثر زیبا توسط عارف بالله شیخ عبدالمجید سیواسی ترجمه و شرح شده است. باز یارعلی اثری به نام **لمعات** به زبان فارسی دارد که شرح **لمعات عراقی** است.

٣٤. **تاریخ اماسیه**. حسین حسام‌الدین. جلد ٣ صفحهٔ ٢١٩.

٣٥. متن فرمانی که از سوی سلطان‌محمد فاتح به فناری‌زاده للهٔ بایزید فرستاده شده بود در **منشئات فریدون‌بیک** نقل شده است (جلد ١ صفحهٔ ٢٦٣-٢٦٤)

٣٦. **تذکره ریاضی** بخش مربوط به شرح حال مؤیدزاده و ترجمهٔ شقایق.

٣٧. عریضهٔ ارسالی بایزید درمورد عفو گناهش به پدر (**تو پقا پی سرای**. سند شمارهٔ ٦٣٦٦).

«خلدالله سلطانه بره و احسانه» ضمن چهره سایبدن برآستان سعادت آشیان، عرض بنده این است که سابقاً برای رفع‌ملال بعضی مفرحات استعمال می‌کردم سرانجام بامشاهدهٔ اینکه ضررشان بیش از نفعشان است بندرت استفاده می‌کردم. المنةلله که به یمن نفس سلطانم از کلیهٔ آنها رهایی یافتم. اما بعضی افراد دراین باره مبالغه کرده و بعضی از اعمال شناعت بار را که درخور خود آنان است به من نسبت داده‌اند. و اعمال مرتکب نشده را به من بسته‌اند. نعوذبالله من ذلک حاشا که چنین اعمالی از من سرزده باشد. انشاالله از جانب حق تعالی جز ایشان را خواهند دید. درحال حاضر از دولتی سرپادشاه عالم پناه، همهٔ امور طبق مصالح، صورت انتظام یافته است. خداوند از للهایم راضی باشد. آنان به وظایف خود واقفند و مراتب دقت را فرو نمی‌گذارند و آنچه را که مراتب سعی و کفایت است به جای می‌آورند.

(باقی نامه درمورد شکایت از اسراف همراهان مادرش و آرزوی دیدار پدرش می‌باشد)

ابتدا به حلب رفت و مدتی آنجا اقامت گزید.

بایزید مخفیانه به او کمک می‌کرد. عبدالرحمن افندی هنگام اقامت درحلب درمدرسه به تحصیل پرداخت. سپس برای استفاده از محضر جلال‌الدین دوانی که صیت شهرتش را از تجاری که به حلب آمده بودند شنیده بود به تبریز رفت. مؤیدزاده سه سال از محضر دوانی استفاده کرد و مستفیض شد. پس از تکمیل دانشش درزمینهٔ علوم عقلیه، ادبیات عرب و تفسیر از او گواهینامه دریافت داشت.

دراین اثنا فاتح وفات کرد و حامی او بایزید به سلطنت رسید. از این رو، مؤیدزاده در ۸۸۷هـ .ق ۱٤۸۲م به‌اماسیه‌رفت و پس از چهل روز اقامت درآنجا به استانبول آمد. بامباحثات علمی که باعلمای استانبول انجام داد مراتب فضل خویش را به آنان قبولانید.

حتی خطیب‌زاده ضمن تائید قدرت علمی مؤیدزاده، شهادتنامه‌ای نیز دراین باب به خدمت سلطان فرستاد. مؤیدزاده ابتدا دراستانبول به مدرسی مدرسهٔ قلندرخانه منصوب شد (۸۸۸هـ ق/۱٤۸۳م) بعدها مدرس یکی از مدارس صحن ثمان شد و هشت سال درآن سمت ماند و سپس قاضی ادرنه شد و درسال ۹۰۷هـ .ق ۱۵۰۱م قاضی عسکر و در سال ۹۱۱هـ ق/۱۵۰۵م قاضی عسکر روملی شد.

او به هنگام تصدی مقام قاضی عسکری مدام، مراقب حال ولینعمت خود بود. دراواخر عمر بایزید، طی عصیان ینی‌چری‌ها که دراستانبول به وقوع پیوست خانه‌اش به تاراج رفت و خود نیز معزول شد، باآنکه برایش روزانه یکصد و پنجاه آقچه مقرری تعیین شده بود ولی باآنکه پولی دربساط نداشت آن را نپذیرفت. او پس از جلوس سلطان یاووز سلطان‌سلیم برای دومین بار قاضی عسکر روملی شد. پس از آنکه سلطان سلیم از جنگ چالدران بازگشت دشمنانش به پادشاه اظهار داشتند که او از طرفداران شاهزاده احمد است و به همین سبب عبدالرحمن افندی باروزانه دویست آقچه مقرری بازنشسته شد (۹۲۰هـ ق/۱۵۱٤م)[۳۸]

۳۸. وقتی دشمنانش مشاهده کردند که او مورد محبت سلطان سلیم نیز قرار گرفته است قادر به تحمل آن نشده نامه‌ای مبنی برطرفداری او از شاهزاده احمد نوشته نامه را باتیر به چادر پادشاه انداختند. سلطان سلیم نامه را به نزد مؤیدزاده فرستاد و عاملین آن را از وی سؤال می‌کند. او نیز به عرض می‌رساند که عامل این کار ملاساری گرز و دوتن از شاگردان اوست. درواقع نیز ضمن بررسیهایی که انجام گرفت چرکنویس نامه پیدا شد. ملاساری گرز معزول شد و دو شاگردش به قتل رسیدند.

عبدالرحمن افندی درسال ۹۲۲ هق ۱۵۱٦م در شصت و یکسالگی وفات یافت که سلطان سلیم سخت از مرگش متأثر شد. قبرش در «ایوب» است. ابن کمال باتشویق و حمایت[۳۹] او پرورش یافت او، نجاتی شاعر معروف را نیز تحت حمایت خود گرفت که وی نیز دیوان خویش را به مؤیدزاده تقدیم داشت[۴۰]. ابن کمال درسایهٔ تشویق مؤیدزاده مبادرت به نوشتن تاریخ عثمانی کرد.

مؤیدزاده شیوهٔ نگارش بسیار زیبایی داشت، یک کتابخانهٔ کامل باهفت هزار جلد کتاب داشت[۴۱]. درزمینهٔ حل بعضی از مشکلات ابن کمال، اثری به رشتهٔ تحریر درآورد و آن را تقدیم شاهزاده قورقود که مردی عالم و فاضل بود کرد. قورقود پس از بررسی این اثر، آن را سخت پسندید و از وی قدردانی به عمل آورد. او باتخلص «خاتمی» به سه زبان اشعاری دارد. از جملهٔ آثار او می‌توان از تفسیر سورهٔ قدر، مجموعه‌ای شامل فتاوی او، رساله‌ای درتحقیق «جزء لا یتجزا» حاشیه‌هایی بر «شرح مفتاح» در بلاغت و «مواقف درکلام» نام برد. این رباعی از اوست.

نیجه بیرصوفی صافی‌آب ایچه‌لیم وقت گول گلدی گل شراب‌ایچه‌لیم
آخرت‌ده‌اولور شرابه حساب بیزاونی بوندا بی‌حساب ایچه‌لیم
آنچنانکه صوفی آب‌زلال را می‌نوشد موسم گل شد ما نیز شراب بنوشیم
درمحشربه‌حساب شرابی‌که‌نوشیده‌ایم خواهندرسید پس بیا تاآن را بی‌حد و حساب بنوشیم

علی جمالی افندی

علی جمالی افندی که بین عوام به زنبیلی علی افندی معروف است از علمایی است که به فضیلت علمی و اخلاقی و درستی مشهور است. علی جمالی افندی چون از نسل جمال‌الدین آقسرایی استاد ملافناری است به همین سبب جمالی تخلص می‌کرد.

او با مراتب وقار و جدیت، آزاداندیشی و سجایای عالی در بین علمای نیمهٔ اول قرن شانزده متمایز است. پس از کسب فیض از محضر ملاخسرو به توصیهٔ او به افاضه از حسام‌زاده مصلح‌الدین پرداخت و داماد و دستیار او شد.

۳۹. تاریخ عالی. جلد اول (چاپ نشده). بخش شرح حال ابن کمال.
٤۰. تاآن تاریخ رسم براین بود که دواوین شعر از طرف شعرا به پادشاهان و وزرا تقدیم می‌شد. ترجیح دادن نجاتی مؤیدزاده را بردیگران، باعث خشم وزرا شد ولی از ترس عبدالرحمن افندی دم برنیاوردند (تذکرهٔ لطیفی صفحهٔ ۲۳۸ و تاریخ عالی.)
٤۱. ترجمهٔ شقایق. تحف الخطاطین. عالی و مؤلفین عثمانی.

علی جمالی افندی از جمله کسانی بود که به اتفاق متفکرین زمان خود در مجلس سنان پاشا حضور می‌یافت. قرامانی محمد پاشا که در رأس مخالفین سنان پاشا قرار داشت به مناسبت حضور علی جمالی در مجالس سنان پاشا با او به خصومت پرداخت و مقداری از مقرری مدرسی او را کسر کرد و با او به سردی رفتار کرد. علی جمالی افندی که از این امر متأثر و ناراحت شده بود از مدرسی کناره‌گیری کرد و به درگاه شیخ وفا[۴۲] که در حیات عرفان آن زمان نقش مهمی داشت روی آورد و به این ترتیب رابطهٔ خود را با سنان‌پاشا که او نیز به این طریقت منتسب بود حتی در زمان مغضوبیت او نیز قطع نکرد. پس از مرگ سلطان محمد فاتح و کشته شدن قرامانی محمدپاشا به دست ینی‌چری‌ها، علی جمالی علیرغم تمایل به دستور صریح سلطان بایزید، حکمران جدید مجدداً به سر شغل پیشین یعنی مدرسی مدرسه‌ای که به دستور سلطان بایزید در اماسیه تأسیس شده بود منصوب شد، ولی پس از مدتی در اثر آزردگی خاطری که از شاهزاده احمد، والی اماسیه یافت استعفا کرد. پادشاه که همواره از او قدردانی می‌کرد علی جمالی را به استانبول فرا خواند و او را به مدرسی یکی از مدارس صحن ثمان منصوب کرد.[۴۳]

پس از مدتی علی جمالی به حج مشرف شد، لکن قبل از بازگشت از حج، مفتی‌ـ شیخ‌الاسلامـ افدال‌زاده حمیدالدین وفات یافت و سلطان بایزید علیجمالی را به جای او تعیین کرد و دستور داد تا قبل از بازگشت علی جمالی از حج فتاوایی از سوی مدرسین مدرسهٔ صحن صادر شود (۹۱۳ هـ ق/ ۱۷۹۷ م) علی جمالی افندی پس از بازگشت از حجاز با روزانه یکصد آقچه مقرری در سمت جدید شروع به کار کرد و تا زمان وفاتش

۴۲. مصلح‌الدین وفا از جانشینان عبدالطیف مقدسی پیرطریقت «زینیه» است که در قبرستان زینی‌های بروسه مدفون است. خانقاه مصلح‌الدین وفا در استانبول در محلی که امروز به نام «وفا» معروف است قرار داشت. شیخ مصلح‌الدین وفا در سال ۸۹۶ هـ ق/ ۱٤۹۱ م وفات یافت و در خانقاه خود به خاک سپرده شد. شیخ که عارفی ربانی و مرشدی کامل بود، آثاری در زمینهٔ نجوم و موسیقی دارد. تحقیقاتی نیز دربارهٔ طول و عرض استانبول دارد. خانقاهش محل اجماع روشنفکران و آگاهان زمان خود بود و بعضی از علمای متحجر آنان را به بی‌دینی متهم کردند.

۴۳. وقتی علی جمالی افندی از مدرسی مدرسه اماسیه کناره‌گیری کرد سلطان بایزید که مناسب نمی‌دید این مسئله علنی شود در صدد برآمد تا او را به مدرسی مدرسه سلطان منصوب کند ولی با توضیح وزرا، مبنی بر این که این مدرسه از نظر درجه و اعتبار در سطح پایین‌تری از مدرسه بورسه قرار دارد او را به مدرسی صحن گمارد.

مدت ۲۵ سال این سمت را در عصر سه پادشاه (بایزید ،سلیم، سلیمان) با درستی و جدیت حفظ کرد.

سلطان بایزید پس از تأسیس مدرسه‌ای مقابل مسجد بایزید (امروزه موزهٔ انقلاب است) برای مدرسی آن مدرسه با روزانه پنجاه آقچه مقرری از مفتی‌هابرای تدریس استفاده کرد که علی جمالی اولین مدرس آن مدرسه بود.[۴۴]

علی جمالی افندی سراسر حیاتش را به امر درس و فتوا پرداخت. او برای آنکه افرادی را که قصد گرفتن فتوا از او داشتند منتظر نگذارد از پنجره خانه‌اش زنبیلی به بیرون آویخته بود مردم فتاوی مورد نظر را نوشته در زنبیل می‌گذاشتند او نیز زنبیل را بالا کشیده پاسخهای مناسب را در زنبیل نهاده به پایین می‌فرستاد و از این رو، در بین مردم به علی افندی زنبیلی معروف شده بود. از آنجایی که شخص بسیار متواضع و مهربانی بود مورد احترام همه طبقات مردم بود.

با آنکه علی جمالی در امور پادشاهی تندخود و خشمگین، مثل یاووز سلطان سلیم مداخله می‌کرد با این حال سلطان سلیم مراتب احترام را نسبت به او فرو نمی‌گذاشت و ضمن صبر و تحمل در مقابل مداخله و سرزنشهای او با اعتقاد به سخنان حقش گفته‌های او را عملی می‌کرد. روزی یاووز سلطان سلیم دستور قتل یکصد و پنجاه نفر از مأمورین خزانه را به سبب سوء عمل صادر کرد. علی جمالی افندی که از این ماجرا آگاه شده بود- یا شاید هم عده‌ای به او مراجعه کرده درخواست می‌کنند تا جلو بروز این فاجعه را بگیرد- برخلاف سنن و قوانین مرسوم[۴۵]، بلافاصله به «دیوان همایونی» (مجلسی متشکل از رجال دولتی در حضور شاه در دربار) می‌رود و اعلام می‌دارد که معروضاتی برای پادشاه دارد. پس از صدور اجازه به حضور پادشاه می‌رسد و ضمن توضیح، انگیزهٔ این ملاقات را اعلام می‌دارد که با قتل این بیچاره‌ها موافق نیست و می‌افزاید یکی از وظایف مفتی‌ها یادآوری مسئولیت اخروی پادشاهان به آنان است. یاووز سلطان سلیم که از این اظهارات خشمگین شده به جهت توبیخ و سرزنش

۴۴. به موجب شرایط وقفنامهٔ مدرسین در این مدرسه تا الغای رژیم سلطنتی با شیخ‌الاسلام‌ها بود که یکی از علما به وکالت از طرف شیخ‌الاسلام که به آن «وکیل درس» می‌گفتند به امر تدریس می‌پرداخت.

۴۵. چون مفتی‌ها جزو اعضای هیئت «دیوان» نبودند لذا تا زمانی که از آنها دعوت به عمل نمی‌آمد به دربار نمی‌رفتند. ورود مفتی‌ها به کابینه از اواسط قرن نوزده به بعد مرسوم شد تا در صورت لزوم از نظرات آنان در اداره امور استفاده شود.

مفتی چنین می‌گوید «این سخنان شما به منزلهٔ مداخلهٔ و تعرض در امور سلطنت است. ملاقات با پادشاهان در اینگونه موارد دور از ادب و تربیت است.» علی افندی در برابر این اظهارات پاسخ می‌دهد:

«حقیقتاً ضروری است که پادشاه در امور خویش مستقل باشند و به دور از مداخلهٔ دیگران، ولی لازم است که در امور خود با افراد مدبر، با تجربه و اهل کمال مشاوره نمایند که اگر غیر این باشد به زیان کشور است. مراجعهٔ من به شما به منظور مداخله در امور سلطنت نیست بلکه به منظور خدمت به امور آخرت شماست. من موظفم که این سخنان را به شما بگویم. اگر از خون آنها گذشتید چه بهتر، در غیر این صورت در پیشگاه خداوند مسئول خواهید بود.»

یاووز سلیم که حکمران سختگیری بود و همچون اسمش، عقل سلیم داشت سخنان درست مفتی را پذیرفت و گفت: «عفو کردیم».

علی جمالی افندی پس از تشکر در حالی که قصد خداحافظی داشت خارج از حدود وظایف خود به نکتهٔ ظریفی اشاره کرد:

- از گناه این افراد درگذشتید. این امری بود مربوط به آخرتتان، حال اگر آنان را دوباره بر سر کار بگمارید شفقت ومروتی است که در خور شأن سلطانی است.

سلطان سلیم می‌گوید.

- من این درخواست شفقت‌آمیز ترا پذیرفتم. اما آنها به خاطر کوتاهی‌ای که کردند باید تعزیر شوند.

که علی جمالی می‌گوید.

- این دیگر به شما مربوط است. موضوعی که به ما مربوط می‌شد در آن موفق شدیم وحضور سلطان را ترک می‌گوید.

شبیه این واقعه، هنگام عزیمت پادشاه به ادرنه اتفاق افتاد:

علی جمالی افندی پس از آنکه پادشاه را که به ادرنه می‌رفت مشایعت کرد هنگام بازگشت با چهارصد نفر تبعهٔ خارجی روبرو می‌شود که به امر سلطان، آنها رادست بسته به کشور خود می‌فرستادند. زیرا پادشاه خرید ابریشم از ترکیه را ممنوع کرده بود و آنها علیرغم این دستور اقدام به خرید ابریشم کرده بودند. علی جمالی افندی سبب دربند کشیدن این عده را می‌پرسد وقتی از آن آگاه می‌شود بازگشته پادشاه را یافته وبه او می‌گوید که این دستور تو ظلم است. وقتی مأمور دولتی تحویل ابریشم، به این افراد

ابریشم داده است به منزلهٔ آن است که پادشاه با آن موافق است. ضمن اعتراض به عمل پادشاه و پس از تمام کردن سخنان خود بدون خداحافظی از سلیم برمی‌گردد.

یاووز سلطان سلیم که از این مداخله سخت ناراحت شده بود مدتی برروی اسب به فکر فرو می‌رود و آنگاه با حالتی گرفته وناراحت به راه خویش ادامه می‌دهد. وزرا از این وضع به حیرت وهراس افتاده شگفت زده شده بودند. با یک چنین وضعی به ادرنه می‌رسند. سلطان سلیم که طی راه باوجدان خود درجنگ وجدال بود وبه محض رسیدن به ادرنه دستور عفو چهارصد نفر را صادر می‌کند.

یاووز سلطان سلیم که می‌دید علی افندی زنبیلی فردی است جدی و از گفتن حقیقت باک ندارد و هرگز کار وعملی مخالف شرع از او سرنمی‌زند قاضی عسکری روملی وآناطولی را یکی کرده در صدد برآمد تا این مسئولیت رابه علی جمالی افندی واگذار کند ولی او قاطعانه این پیشنهاد را رد کرد و اعلام داشت که به مفتی گری ومدرسه قناعت می‌کند، این پاسخ سخت مورد پسند پادشاه شد وپانصد سکه طلا برای او فرستاد.

در اوایل سلطنت سلطان سلیمان قانونی، مقرری روزانه مفتی‌گری ومدرسی مدرسهٔ با یزید پنجاه آقچه افزایش یافت وبه این ترتیب به مفتی‌های مدرس مدرسهٔ سلطان با یزید روزانه دویست آقچه می‌رسید وعلی جمالی افندی یک سال بعد یعنی درسال ۹۳۲هـ ق/۱۵۲۵م وفات یافت.

دربین کتب فقه وفتاوی علی جمالی افندی اثر «مختارات الفتاوی» او معروف است. در فروعات فقه رساله‌ای به نام «آداب‌الا وصیا» دارد. این رساله با «جامع‌الفصولین» بدرالدین سماونائی که در مصر به چاپ رسید برابری می‌کند. اثری نیز درزمینهٔ اخلاق دارد که آن را به نام سلطان با یزید تألیف کرده است.

ابن کمال «شمس‌الدین احمد»

ابن کمال نه تنها افتخار ترکیه بلکه از افتخارات عالم اسلام است. وی از علمای ممتاز و محقق بوده به سبب تسلط کاملش برمسائل شرعی، حقوق، تاریخ وادبیات مشهور است. احاطه‌اش برعلوم بسیار بود و در منطق و مناظرهٔ علمی، قدرتی بسیار داشت و به خاطر این خصوصیات به او «مفتی‌الثقلین» می‌گفتند. وقتی به یاد می‌آوریم که وی حدود سیصد اثر مدون دارد می‌پذیریم که درخور این عنوان است.

کمال پاشا پدر بزرگ ابن کمال از رجال دوران فاتح بود و درخدمت دولتی به

سمت ریاست دارایی و مقام وزارت رسید و پدرش سلیمان چلبی نیز به هنگام وفات فرماندار[۴۶] بود.

نام ابن کمال، احمد است و درنوشته‌هایش شمس‌الدین تخلص می‌کرد. در طوقات ویا اماسیه به دنیا آمد و در ادرنه پرورش یافت. هنگامی که رئیس دارایی بود به وزارت رسید[۴۷]. ابن کمال که ابتدا جزو سپاهیان «تیمارلی» بود دراثنای یکی از جنگها درمجلسی که به ریاست وزیر چندرلی‌زاده، ابراهیم پاشا تشکیل شده بود حضور داشت، دراین مجلس ملالطفی طوقاتلی بالا تر از اورنوززاده احمدبیک فرماندار آقنجی نشسته بود. او هویت و شغل ملالطفی را سئوال می‌کند[۴۸]، وقتی در می‌یابد که ملالطفی یک مدرس با حقوق روزانه سی آقچه است (مدرس یک مدرسه متوسط از نظر اعتبار) به این اندیشه می‌افتد که درسمت فعلی هرچه تلاش کند به پای اورنوززاده نخواهد رسید، ولی اگر تحصیل کند از نظر ارزش واعتبار بالا تر از فرمانداران خواهد نشست. از این رو، بلافاصله «تیمار» را ترک گفته درمحضر درس ملالطفی شرکت می‌کند و پس از اخذ گواهینامه از او نخست درمدرسهٔ «تاشلق» ادرنه به مدرسی می‌پردازد.

ابن کمال پس از آن به مدرسی مدرسه «علی بیک» ادرنه و سپس به مدرسی در مدارس بزرگ‌تر پرداخت تا مدرسی مدرسهٔ صحن ثمان ارتقا یافت. درسال ۹۲۱ هـ ق /۱۵۱۵م قاضی ادرنه شده و درسال ۹۲۲ هـ .ق /۱۵۱۶ م دراثنای جنگ مصر به مقام قاضی عسکری آناطولی رسید. هنگام تصدی سمت قاضی عسکری، زمانی که به اتفاق سلطان سلیم در مصر بود از این سمت معزول شد، ولی پس از اندک زمانی مجدداً به شغل خود بازگردانیده شد. ابن کمال که به مدرسی می‌پرداخت درسال ۹۳۲ هـ ق ۱۵۲۵م با وفات علی جمالی افندی به مقام مفتی‌گری تعیین شد وتا آخر عمر دراین شغل باقی ماند. زندگی ابن کمال با نوشتن آثار و صدور فتاوی می‌گذشت. آثار متعدد با ارزش وذیقیمتی درزمینه‌های تفسیر، فقه، اصول فقه، حدیث، تاریخ، لغت، بدیع و شعر نوشت. سی وشش اثرش در دو مجلد از سوی چاپخانه اقدام در ترکیه به چاپ

۴۶. بعضی از منابع می‌نویسند که کمال پاشا در آماسیه و سلیمان بیک در طوقات وفات یافته است. حدیقةالجوامع مرگ این پدر وپسر را دراستانبول ذکر کرده است وحتی نشانی آرامگاهش رانیز داده است.

۴۷. آرشیو توپقاپی سرای، شمارهٔ ۸۱۸۴.

۴۸. تاریخ عالی (نسخه چاپ نشده) شرح حال ابن کمال بخش علمای دوران یاووز سلطان سلیم.

رسید. دیوان شعرهایش نیز توسط این چاپخانه چاپ و منتشر شده است. تفسیری دارد تا سوره «والصافات» به منظور محاکمهٔ علمی اهل کلام و فیلسوفها باتحلیل وتحقیق «تهافت» هوجازاده وطوسی اثر کاملی به وجود آورد. درمعانی متن و شرحی به اسم «مفتاح» تألیف کرده است. آثار دیگری نیز از او چون منظومه‌هایی به نام نگارستان در شیوهٔ بهارستان جامی، اثر منظومی به نام «یوسف وزلیخا» درده هزار بیت، تحقیق در لغات فارسی از نظر مترادف ومتشابه به نام «دقایق الحقاق» به جای مانده است.

ابن کمال کتاب تاریخ بسیار ارزشمندی به نام «تاریخ آل عثمان» دارد. وقایع این تاریخ از سال ۶۹۸ هـ ق آغاز شده، بخشی از وقایع زمان سلطان سلیمان قانونی را نیز در برمی‌گیرد.

این اثر به سبک منشیانه نوشته شده و ابن کمال در آن، قدرت نویسندگی خود رابه ظهور رسانیده است. ابن کمال این تاریخ رابه دستور سلطان با یزید باتوصیه‌هایی که مؤیدزاده به سلطان کرده بود[۴۹] نوشت.

سلطان بایزید برای شروع کار سی هزار آقچه به ابن کمال داد و ضمن کار نیز گاه به گاه مبالغی دراختیار او قرار می‌داد. به این ترتیب مؤید زاده عبدالرحمن افندی موجبات ترقی سریع ابن کمال را که مورد حمایتش بود فراهم آورد.

هنگامی‌که یاووز سلطان سلیم درمصر بود به ابن کمال دستور داد که سریعاً «کتاب» النجوم‌الظاهره فی ملوک‌المصر والقاهره» اثر مورخ وعالم معروف المحاسن یوسف جمال‌الدین ابن نانریوردی (متوفی به سال ۸۷۴ هـ ق/۱۴۶۹ م) را دراثنای جنگ مصر ترجمه کند، که ابن کمال به این امر همت گماشت، بطوری که هرشب یک جزء از این تاریخ را ترجمه می‌کرد و شیخی زاده آن را پاکنویس می‌کرد و صبح زود دراثنایی که یاووز براسب سوار می‌شد به او تقدیم می‌داشت.

ابن کمال به جز آثاری که فوقاً اشاره کردیم، آثار دیگری نیز چون حواشی برتفسیرهای قاضی بیضاوی و «کشاف»، «شرح بخارایی»، ولغت‌نامه‌ای به فارسی وترکی وعربی به نام «محیط اللغة» دارد.

۴۹.در تذکرهٔ ریاضی آمده است که ابن کمال اثری به نام **سلیم‌نامه** دارد. این اثر مربوط به تیمی از وقایع دوران سلطان سلیم است که قطعه قطعه نوشته شده است. بخشی که در اروپا به نام «**موهاج نامه**»چاپ شده است ا: کتاب تاریخی است که مربوط به دوران قانونی است.

ابن کمال احمد شمس‌الدین افندی در شوال سال ۹۴۲ هـ ق/۱۵۳۶م وفات یافت ودرخارج «ادرنه قاپو» در آرامگاهش که نزدیک مسجد «امیر بخاری» است به خاک سپرده شد.

وقتی در مکه از مرگش آگاه شدند به احترام مراتب وفضل و کمالش برای او صلات غائب- نماز میت- گزارده شد. مفتی مشهور، ابوسعود افندی از دست پروردگان اوست.

ابن کمال مردی بودخوش صحبت باطبع ظریف، نکته‌پرداز وخنده‌روی. به سبب نظر صائب و وقوفش برمسائل علمی عده‌ای اورا برسید شریف وسعدالدین تفتازانی[۵۰] مرجع می‌دانند. درمجالس عصر او، مباحثات علمی صورت می‌گرفت. یک بند از ترکیب بندی که به مناسبت وفات سلطان سروده بود آورده می‌شود:

در عزم نوجوان بود ودر حزم پیر — صاحب سیف وصاحب تدبیر
هم صف آرای بود هم آصف رأی — نه نیازمند وزیر بود ونه محتاج بشیر
دست او شمشیر وزبانش چون خنجر — بازوانش نیزه بود وانگشتانش تیر
در اندک زمانی کارهای بسیار کرد — و سایه‌اش شده بود عالمگیر
خورشید زمان خود بود وخورشید — ظلش محدود است وعزمش قصیر
شاهان به تاج وتخت افتخار می‌کنند — به وجود او افتخاری می‌کرد تاج وسریر
در میدان رزم همچون شیردلیر — و درایوان بزم چون مهر نمیر
حیف بر سلطان سلیم حیف و دریغ
کمال هم کلام براو می‌گرید وهم تیغ

ابن کمال وقفیه‌ای به تاریخ جمادی‌الاول سال ۹۳۶ هـ ق/ ۱۵۳۰ م نزدیک آرامگاهی که پدرش سلیمان بیک وپدر بزرگش کمال پاشا مدفون است دارد.[۵۱]

جلال‌زاده مصطفی بیک «قوجانشانچی»

جلال‌زاده مصطفی بیک اهل طوسیه، فرزند قاضی جلال از اشراف قضات بود که به قوجانشانچی معروف است هم به خاطر تألیف آثار تاریخی و علمی و هم به خاطر خدمات

۵۰.در کتابخانهٔ ایاصوفیه پنجاه ونه رساله دربارهٔ موضوعات مختلف از ابن کمال تحت شمارهٔ ۴۷۹۴ نگهداری می‌شود. رساله‌هایی نیز تحت شمارهٔ ۴۷۹۷ درهمین موزه دارد.

۵۱.**آرشیو نخست وزیری** دفتر ثبت اراضی صفحهٔ ۲۷۴. آرامگاه «کمال پاشا بنابه نوشته **حدیقةالجوامع** درحوالی «شهزاده باشی» است.

ارزنده‌اش در ترتیب و تدوین قوانین عثمانی شخصیت شناخته شده‌ای است.

او پس از گذراندن دوران تحصیلات در دیار خود به استانبول آمد، در مدرسهٔ صحن، اسم‌نویسی کرد و پس از به پایان رسانیدن دورهٔ مدرسه، وارد امر مدرسی نشد بلکه به سبب زیبایی سبک نوشته و تسلط برنحوهٔ کتابت، منشی پیرپاشای معروف شد و به این ترتیب درزمان یاووز سلطان سلیم به دبیری دیوان همایونی منصوب شد.

یاووز سلطان سلیم با محوّل کردن انشای بعضی از امریه‌های محرمانه به جلال‌زاده که در دبیرخانه دیوان خدمت می‌کرد نهایت مراتب اعتماد خود را به او ابراز داشت[۵۲] و گاهی اوقات نیز نظرات او را در امورمی‌پذیرفت. جلال‌زاده از زمان سلطان سلیمان قانونی، به بعد به مدارج عالیه رسید و نخست به توصیهٔ سلطان سلیمان قانونی به سمت «منشی» ابراهیم پاشای وزیراعظم که هنوز درکارها مسلط نبود منصوب شد، درکلیهٔ کارهای پاشا به او کمک کرد، به همراه او به مصر رفت و پس از بازگشت در سال ۹۳۱هـ ق / ۱۵۲۵م به مقام رئیس الکتابی ارتقاء یافت و ده سال بعد یعنی در سال ۹۴۱هـ ق /۱۵۳۵م در اثنای جنگ «بغداد» به سبب فوت نشانچی سیدی بیک به جای او برگزیده شد.

جلال‌زاده بیست‌وسه سال در مقام دبیری باقی ماند، بعداً در اثر برخورد سرد رستم پاشا با عنوان کردن اینکه از کار خسته شده است درخواست بازنشستگی کرد و با دریافت کل مقرری که به هنگام خدمت به او پرداخت می‌شد در قصر خود واقع در «ایوب نشانچی‌سی» گوشه گرفت و به تکمیل آثاری که قبلاً آغاز به تألیف آنها کرده بود پرداخت. جلال‌زاده دراثنای جنگ «سگتوار» بنا به اصرار سلطان سلیمان به سمت «دبیری» تعیین و از استانبول به اردو احضارشد[۵۳] و چون به آنجا رسید پادشاه درگذشته بود.[۵۴]

۵۲.سلطان سلیم‌خان، تحریر بعضی از احکام و امریه‌های مخفی از وزرا را که به اطراف و اکناف می‌فرستاد به من محول می‌کرد. گاهی اوقات در مورد بعضی امور،عکس نظریهٔ پادشاه را عنوان کرده عرض می‌کردم اگر چنین کنید مناسب‌تر است، ابتدا خشمگین می‌شد و پس از آنکه به صحت آن نظر پی می‌برد دستورمی‌داد باشد چنین بنویس. «کتابخانهٔ ملت.» تذکرهٔ بیانی.

۵۳.تذکرهٔ کنالی‌زاده حسن چلبی.

۵۴.جلال‌زاده وقتی به سگتوار رسید از مرگ سلطان خبرنداشت وقتی به منظور پوشیدن «قبای منصب» وارد چادرهمایونی شد و از وقایع آگاه شد و شروع به گریستن کرد ولی با تذکر سوکوللی که نمی‌خواست سربازان از مرگ پادشاه آگاه شوند،خلعت انتصاب رانپوشیدو با چهره‌ای به ظاهرخندان‌چادر را ترک کفت.

جلال‌زاده یکسال پس از آنکه برای دومین بار به دبیری و طغری‌داری رسید در سال ۹۷۶هـ.ق/۱۵۶۵م وفات یافت و در گورستان مسجدی که به دستور او در «ایوب» ساخته شده بود و قبلاً نیز برادرش صالح افندی در آن دفن شده بود به خاک سپرده شد.

در اوایل سلطنت سلطان سلیمان قانونی «نشانچی سیدی» قوانین عثمانی را از نو تدوین کرده بود وجلال‌زاده با صلاحیت کاملی که دراین زمینه داشت موادتازه‌تری به آن قانون افزود که به همین سبب به او قوجانشانچی (دبیر بزرگ) و «مفتی قانون» می‌گفتند. قانون نامه‌های موجود در کتابخانه‌های کشورمان نشانگر آگاهی و احاطهٔ کامل جلال‌زاده به این مسئله است.

شیوهٔ تحریر جدیدی که عالِم و منشیِ معروفِ تاجی‌زاده جعفر چلبی که دراوایل قرن شانزده دبیر درباربود، ابداع کرد از سوی جلال‌زاده به شکل کامل‌تری متحول شد و این شیوهٔ جدید تا چند قرن پس از او نیز دنبال می‌شد.

جلال‌زاده که مردی خوش خلق و جوانمرد بود و حمایت و پرورش افرادمستعد را وظیفهٔ خودمی‌دانست به جز مواد جدید و مهمی که به قوانین عثمانی افزود دارای آثاری به شرح زیراست:

یک اثر درزمینهٔ تاریخ عثمانی که در برگزیدهٔ وقایع زمان سلطان سلیمان قانونی تا واقعهٔ شهزاده بایزید است. این اثر «طبقات‌الممالک و درجات‌المسالک» نام دارد. اثری درزمینهٔ اخلاق دارد به نام «انیس‌السلاطین»[۵۵]. در کتاب سلیم‌نامهٔ او از جنگهای یاووز سلطان سلیم بحث شده است. گذشته از این، آثار دیگری چون «دلایل نبوت محمدی» که ترجمهٔ «معارج‌النبوه»[۵۶] است و همچنین آثار و اشعار دیگری چون «مواهب‌الاخلاق»، «جواهرالاخبار» و «هدیةالمؤمنین» دارد.[۵۷]

۵۵. نام اصلی اثر **مواهب‌الاخلاق فی مراتب‌الاخلاق** است و چون این اثر را برای مطالعهٔ دو پادشاه تألیف کرده بود نام **انیس‌السلاطین** بر آن می‌نهد. این اثر به نام سلطان سلیمان تألیف شده است و شامل شش باب است. مواهب‌الاخلاق را مرحوم پروفسور محمدعلی عینی در اثر خود به نام **اخلاقیون ترک** تجزیه و تحلیل کرده است.

۵۶. اسم اصلی اثر «دلائل‌النبوه المحمدی وشمائل‌الفتوة الاحمدی» است که توسط «ملامسکین» نوشته شده است. در این کتاب از تاریخ پیامبران و سیرهٔ آنان بحث شده است.

۵۷. در مورد جلال‌زاده مصطفی چلبی و برادرش صالح چلبی به اثر نگارنده به نام **طوسیه‌لی جلال‌زاده و صالح چلبی** مراجعه شود» (بولتن جلد ۱۲ شمارهٔ ۸۶. سال ۱۹۵۸)

قطب‌الدین مگی معروف در قصر جلال‌زاده واقع در «ایوب نشانچی‌سی» ملاقاتی داشت که سخت از جلال‌زاده تعریف و تمجید کرده است.

تاش کوپر ولی‌زاده

اسمش احمد و کنیه‌اش عصام‌الدین بوده، چون ابن‌کمال، ابوسعود و کنالی‌زاده از علمایی است که باعث افتخار قرن شانزدهم هستند پدرش اهل «تاش کوپرو» (داش کوپرو) است و خود او در بورسه به دنیا آمده است. پدربزرگش خیرالدین خلیل از شاگردان «ملایگن» و از علمای باارزشی بود که بنا به دعوت چندراوغلی، اسماعیل‌بیک حاکم قسطمونیه و سینوب به قسطمونیه رفت و با روزانه پنجاه آقچه که در آن تاریخ بالاترین میزان مقرّری روزانه بود به مُدرّسی مدرسه مظفریه «تاش کوپرو» منصوب شد. در آن تاریخ در کل محدودهٔ عثمانی، تنها مدرسین مدرسهٔ «مراد دوم» در ادرنه بودند که معادل این مبلغ مقرری دریافت می‌داشتند.

پس از آنکه سرزمینهای اسفندیاریان در زمان سلطان محمد فاتح توسط عثمانی‌ها اشغال شد، سلطان محمد فاتح از خیرالدین خلیل برای مدرسی مدرسهٔ صحن دعوت کرد ولی چون او از پذیرفتن آن سر باز زد از مدرسی مدرسهٔ مظفریه معزول شد. به دنبال این واقعه خیرالدین خلیل افندی به دعوت مردم «کره» به آنجا رفت و تا هنگام وفاتش که به سال ۸۷۹ هجری (۱۴۷۴ میلادی) اتفاق افتاد با مقرّری‌ای که از آنان دریافت می‌داشت به امر وعظ و تتبع روزگار گذرانید.

مصلح‌الدین مصطفی پسر خیرالدین خلیل نیز از علما بود که سمت مدّرسی یاووز سلطان سلیم را داشت و در سال ۹۳۶ هـ ق/۱۴۹۵م مرد. احمد عصام‌الدین افندی که موضوع بحث ماست، پسر اوست. این شخصیت با بینش عمیق و با قدرت تحلیل و استعداد ادبی ممیز و ممتاز است، در سال ۹۰۱ هـ ق/۱۴۹۵م به دنیا آمد. پس از کسب فیض از محضر پدر و دیگر علما به مقام مدرسی ارتقا یافت و مدرس مدرسهٔ صحن شد. در سال ۹۶۱هـ ق/۱۵۵۴م نابینا شد و هفت سال پس از این واقعه در استانبول وفات یافت.

احمد مصلح‌الدین افندی در بسیاری از علوم به‌ویژه در تفسیر، ادبیات کلام و شرح

۵۸. عطایی به ترجمهٔ ترکی شقایق ذیلی نوشته است (تاتاریخ ۱۰۴۴هـ ق/۱۶۲۹م) و نیز شیخی محمد افندی ذیلی، تا همین تاریخ نوشته است و تاتاریخ ۱۱۴۲ هـ.ق را نیز پسرش ذیل کرده است.

حال‌نویسی، تسلط و احاطهٔ فوق‌العاده داشت. مهم‌ترین و مشهورترین اثرش ک به زبان عربی نوشته است «شقایق نعمانیه» نام دارد و شرح حال ششصدتن از علما و بزرگان قرن چهارده و پانزده میلادی است. این اثر ذی‌قیمت را «ادرنه‌لی مجید افندی» با نام «حدایق‌الحقایق فی تکلمه‌الشقایق» به ترکی ترجمه کرده است.[۵۸]

تاش کوپرولوزاده اثر بسیار مهم دیگری دارد به نام «مفتاح‌السعاده» و «مصباح‌السیاده» که به زبان عربی است و در آن از بیش از پانصدنوع علم و فن بحث شده است که پسرش کمال‌الدین افندی این اثر را با نام «موضوعات‌العلوم» به ترکی برگردانیده است. «موضوعات‌العلوم» در سال ۱۹۲۱م از طرف چاپخانهٔ «اقدام» به چاپ رسید.[۵۹]

احمد عصام‌الدین افندی اثر زیبای دیگری دارد به نام «**نوادرالاخبارفی مناقب‌الاخیار**» که شرح حال صحابه، مجتهدین، اولیا، حکما، اطبا و علمای هیئت است. این اثر محصول سالیان رنج و کوشش اوست.[٦۰] تاش کوپرولو به جز آثار فوق‌الذکر ذی‌قیمتی نیز در زمینهٔ کلام، منطق، دستور، زبان، متافیزیک، معانی و تفسیر و حدیث دارد.

کنالی زاده علی افندی

کنالی زاده که کاتب چلبی معروف در توصیف او می‌گوید: «علامهٔ روم است و از جمله کسانی است که ندرتاً پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند» اهل اسپارطه[٦۱] است. پدرش قاضی‌امرالله‌متخلص‌به «پیری» و پدر بزرگش عبدالقادر حمیدی است. عبدالقادر مدتی استاد سلمان محمد فاتح بود و تا مقام قاضی عسکری ارتقا یافت. علی افندی در سال ۹۱٦ هـ. ق/۱۵۱۰م در اسپارطه به دنیا آمد، طبق رسوم در مدرسه به تحصیل

۵۹. محمد کمال‌الدین افندی پسر تاش کوپرولو در سال ۱۰۳۰ هـ ق/۱٦۲۱م هنگامی‌که در معیّت سلطان، عازم حرکت به جنگ لهستان بود وفات یافت. او به خاطر حرص و آزی کـه بـرای تـصدی مـنصب شیخ‌الاسلامی داشت به قتل شاهزاده محمد فتوا داد. به جز **موضوعات‌العلوم** اثر دیگری بـه نام «**تاریخ صاف**» و آثاری درزمینهٔ شرح‌حال‌نویسی دارد. در فقه تخصص داشت. **تاریخ صاف**او به چاپ رسیده است.

٦۰. نوادرالاخبار مخلص سیرهٔ صاحبه، ابو محمد ، و فیات الاعیان ، ابن خلکان و تاریخ حکمای شهرستانی است.

٦۱. میزان الحق فی‌اختیار الحق. صفحهٔ ۲۱

پرداخت، مدرس شد، به مدرسی مدارس صحن ثمان و صحن سلیمانیه رسید[۶۲]، در مقام قاضی شهرهای شام، مصر، بورسه، ادرنه و استانبول خدمت کرد و در رمضان سال ۹۷۹هـ ق اوجاق ۱۵۷۲.م هنگامیکه قاضی عسکر آناطولی بود درگذشت قبرش در خارج ادرنه قاپی است. عالی مورخ که از نزدیک او را می‌شناخت درباره او می‌گوید: «اگر زنده می‌ماند، شخصیت بزرگی همپایهٔ ابوسعود افندی می‌شد». عطایی نویسندهٔ ذیل شقایق، ضمن ذکر از کنالی‌زاده با عنوان «سردفتر علما» می‌نویسد که: «او در بلاغت، ادبیات ، ریاضیات، فقه، فلسفه، تفسیر و حدیث متبحر بود.»

مشهورترین اثر کنالی‌زاده اخلاق علائی است که بین سالهای ۹۷۳- ۹۷۰ هـ ق (۱۵۶۵- ۱۵۶۳ م هنگامیکه قاضی شام بود به رشتهٔ تحریر درآورد[۶۳].

کنالی زاده پس از اخذ گواهینامهٔ فارغ‌التحصیلی، مدت زمان درازی در انتظار مدرس مدرسه باقی ماند، در حالیکه همشاگردیش، شاه محمد افندی، دستیار استاد خود شده بود. کنالی زاده طی این مدت انتظار به استنساخ کتب پرداخت و چون سرانجام از انتظار به تنگ آمده بود نوشته‌هایش را جمع کرد و به حضور ابوسعود افندی که در آن زمان قاضی عسکر بود رسید و چنین گفت: «هنگامی که همشاگردی‌هایم به این در و آن در می‌زدند من اثر نوشتم، جز این آثار شفیع دیگر ندارم. اگر در دوران ما به این عمل اهمیتی قائل نیستید من در دیگری را بزنم». ابوسعود افندی وقتی این

۶۲.پس از آنکه مدرسه صحن سلیمانیه تأسیس شد یکی از کسانی‌که برای اولین بار با روزانه پنجاه آقچه به مدرسی پرداخت کنالی‌زاده بود.

۶۳. **اخلاق علائی** نخستین کتاب به زبان ترکی در زمینهٔ اخلاق است که با توجه به زبان به سبک منشیانه نوشته شده است. اخلاق علائی به نام علی پاشا حاکم شام است. کنالی‌زاده این اثر را ضمن بررسی و تحقیق در کتب اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق محسنی حسین واعظ هراتی و اخلاق جلالی **لوامع‌الاشراق** جلال‌الدین دوانی و استفاده از آنها به رشتهٔ تحریر درآورده است مضافاً بر اینکه مطالب بسیاری نیز از خود به آن افزوده است. اخلاق علائی در سال ۱۲۸٤ هـ ق- ۱۸۳۲ م در چاپخانهٔ «بولاق» مصر به چاپ رسید. تحقیق بسیار زیبای اخلاق علائی، تعلیم مرحوم محمد علی عینی در شماره چهار نشریه دانشکده ادبیات و هم به طور مستقل تحت عنوان **اخلاقیون ترک** چاپ و منتشر شد. اخلاق محسنی حسین واعظ به زبان فارسی بوده توسط ابوالفضل محمد افندی پسر ادریس بدلیسی و عبدالعزیز افندی پسر هوجا سعدالدین افندی به زبان ترکی ترجمه شد. یک نسخه از این کتاب تحت شمارهٔ ۳۶۸۸ در کتابخانهٔ فاتح نگهداری می‌شود. مرحوم محمد علی عینی در اثر خود به نام **اخلاقیون ترک** از آن بحث کرده است. ترجمهٔ عبدالعزیز به نام سلطان احمد اول است.

سخنان را می‌شنود به کتابها اشاره کرده می‌گوید با شفاعت چنین شیعیانی باید منصب گرفت. شفاعت اینها صد بار از شفاعت حرم سلطان مرجح‌تر است. و آنگاه با روزانه بیست آقچه مقرری مدرسهٔ حسام‌الدین واقع در ادرنه را به او واگذار می‌کند.[٦٤]

کنالی زاده عادت داشت به دروسی که قبلاً خود خوانده بود و بعداً آن را تدریس می‌کرد حاشیه و تعلیقات (توضیح حاشیه) بنویسد به همین جهت حواشی و تعلیقات بسیاری دارد. او نیز مانند بعضی از علمای بلند پایه متبحر در ادبیات عرب که برای نشان دادن قدرت قلم خود، رساله‌ای تحت عنوان **رسالهٔ قلمیه** می‌نوشتند رسالهٔ بسیار ذیقیمتی دارد. اما انگیزهٔ اصلی شهرت او کتاب اخلاق علائی است. کلیهٔ کتب اخلاق که در دبیرستانها چه در دورهٔ سلطنت مطلقه و چه در دوران مشروطیت تدریس می‌شد متخذ از این کتاب بوده است. **اخلاق علائی** امروزه نیز ارزش علمی خود را حفظ کرده است.

ابوسعود افندی

ابوسعود افندی از آخرین علمای باارزش قرن شانزده میلادی است. از آنجایی که جدش از اهل ده دیر کلی‌ئیل، ایسکیلیپ بود به او «عمادی» می‌گفتند، نام پدرش «شیخ محمد» است. ابوسعود افندی در «مدرس‌کویی» استانبول و بنا به یک روایت صبح در تکیهٔ پدرش که امروزه به «سیواسی تکیه‌سی» معروف است در سال ۸۹٦ هجری (۱٤۹۱ میلادی) به دنیا آمد.

ابوسعود افندی مدت زمانی دراز از محضر مؤیدزاده، عبدالرحمن کسب فیض کرد و به دامادی او درآمد و پس از تکمیل تحصیلات خود در نزد ابن‌کمال از او گواهینامه دریافت داشت. در سال ۹۲۲هـ .ق/۱۵۱٦م نخست به چانقری رفت و با مدرسی که در آنجا به او محول شده بود تدریس خود را آغاز کرد. پس از مدّرسی در نقاط مختلف در سال ۹۳٤هـ .ق/ ۱۵۲۷م مدرس صحن ثمان و سپس قاضی استانبول و در سال ۹٤٤هـ .ق/۱۵۳۷م قاضی عسکر روملی شد و در سال ۹۵۲ هـ .ق/۱۵٤۵م به مقام شیخ‌الاسلامی ارتقاء یافت و مدت بیست و هشت سال در این مقام ماند. او در سال ۹۸۲ هـ .ق/۱۵۷٤م در حالی که بیش از هشتاد سال داشت وفات یافت. قبرش در ایوب در

٦٤. **ذیل عطایی و شقایق.** تذکرهٔ کنالی زاده.

باغچهٔ مکتب سوکوللی محمد پاشاست. هنگامی که خبر وفاتش به حرمین یعنی مکه و مدینه رسید علمای عرب جهت آخرین مراتب احترام به یک عالم، برایش صلوة غائب- نماز میت- گذاردند. قطب‌الدین مکی معروف که در سال ۹٦۵هـ .ق/ ۱۵۵۸م از مکه به استانبول آمده بود و با ابوسعود ملاقاتی داشت دربارهٔ او چنین می‌گوید:

«... تفسیری از ابتدای سورهٔ انعام را برای من شرح داد. سپس از مسائل فقهیه بحث کرد... من سخنان او را با گوش جان می‌شنیدم و بهره می‌گرفتم. سراپا گوش بودم، خاموش بودم. در حضورش با کمال ادب نشسته بودم. زیرا علو مقام و بلندی مرتبه‌اش را می‌دیدم. با من به زبان فصیح و سلیس عربی سخن گفت.»

ابوسعود افندی عمرش را به تتبع و خلق آثار گذرانید و از تحریکات سیاسی، خویش را به دور نگاهداشت. احترام عموم را به خود جلب کرد و به سبب قدرت علمی، در رأس قاضی عسکرها قرار گرفت.

سلطان سلیمان قانونی که همواره قدرت علمی ابوسعود افندی را تقدیر می‌کرد مقرری او را که با مدّرسی مدرسهٔ بایزید و مفتی‌گری، روزانه سیصد آقچه بود با تقدیم قسمت اول تفسیر عربی «ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن العظیم» به سلطان روزانه به پانصد آقچه افزایش داد و چون تفسیر را به پایان رسانید و تقدیم کرد مقرری روزانه‌اش را به ششصد آقچه بالغ شد. هنگام نوشتن این تفسیر، تفاسیر بیضاوی و کشاف زمخشری را از نظر گذرانیده بود.

تفسیر ابوسعید در بین علما پس از تفسیر بیضاوی و زمخشری به عنوان دومین تفسیر پذیرفته شد. این اثر به چاپ رسیده است.[٦۵] ابوسعود به جز این تفسیر اثری به نام «فتاوای ابوسعود» و حواشی‌ای به بعضی آثار دارد.

در مورد قوانین اراضی زمان سلطان سلیمان قانونی، در مورد موادی که مورد سوال و مسئله بود و از او پرسش می‌شد فتوا می‌داد و آن را با موازین شرع شریف منطبق می‌کرد. این اصول و قوانین از زمان ابوسعود به کلی به فتوا متکی و مبتنی شده بود. اشعار عربی ابو سعود بسیار فصیح است. قصیده «میمیّه» او که توسط بعضی از علمای عربی شرح شده است و نیز مرثیه‌ای که به مناسبت مرگ قانونی، به عربی سروده از زیباترین اشعار عربی او به‌شمار می‌رود. منظومه‌های ترکی او فصاحت چندانی ندارد.

٦۵. **تاریخ عالی.** جلد دوم (چاپ‌نشده) شرح حال ابوسعود افندی.

ابوسعود افندی در ایسکیلیپ یک مسجد جامع، در استانبول یک حمام و در ایوب یک مدرسهٔ ابتدایی دارد. ساختمان «قارقی» واقع در محوطهٔ آرشیو نخست وزیری در خیابان ابوسعود به نام «درس خانهٔ ابوسعود» معروف است.

شاگردان دست‌پروردهٔ ابوسعود پس از او قریب به نیم قرن یک حیات علمی کلاسیک پرباری را ادامه دادند. پسرانش احمد، محمد و مصطفی از علمای ارزنده زمان خود بودند. در رأس شاگردانش می‌توان از مورّخین هوجا سعدالدین معروف صاحب «تاج‌التواریخ»، خیالی مصطفی نویسندهٔ «تاریخ خیالی» و از شیخ‌الاسلام‌ها عبدالقادر شیخی، بستان‌زاده و محمد و صنع‌الله افندی‌ها نام برد. شاعر و قاضی عسکر معروف باقی افندی از شاگردان محمد افندی، پسر ابوسعود است.

قبل از قاضی عسکر شدن، ابوسعود افندی بی‌آنکه توجهی به نوبت فارغ‌التحصیلی کسی بشود هر کسی در صورت یافتن راهی خارج از نوبت به مدرسی می‌پرداخت ولی ابوسعود افندی برای «ملازمین» یعنی کسانیکه گواهی فارغ‌التحصیلی را گرفته و ضمن ادامه در دایرهٔ قاضی عسکرها منتظر نوبت بودند برنامه‌ای تنظیم کرد و این کار را به نظم و ترتیب درآورد.

فصل ۴۰

نگاهی به اوضاع اقتصادی عثمانی‌ها در قرون چهارده، پانزده و شانزدهم میلادی

در اثنای تأسیس دولت عثمانی حرکتهای اقتصادی‌ای که در زمان سلجوقیان آناطولی آغاز شده بود در بین محدودهٔ حکومتهای همجوار این دولتِ نوپا ادامه داشت. گسترش محدودهٔ این حاکم‌نشینِ کوچک به حوالی مرمره واستانبول وتصرف بعضی از شهرهای مهم امپراتوری بیزانس یعنی بورسه، ازنیق، ازمید، منافع اقتصادیِ ترک‌ها را در این مناطق تأمین می‌کرد ودر عین حال سبب گسترش فعالیتهای اقتصادی آنان می‌شد. به خصوص اهمیت بورسه که یک مرکز مهم اقتصادی بود، پس از تصرف آن توسط عثمانی‌ها نسبت به زمان بیزانس افزایش بیشتر می‌یافت وهر نوع متاع از جمله ابریشم، پشم ومنسوجات پنبه‌ای وصابون سفید توسط تجاری که از خارج کشور می‌آمدند فروخته می‌شد. کاروانهای تجاری که ابریشم خام از سوریه می‌آوردند، قافله‌های حجاج وتجار جنوایی، فلورانسی واسپانیولی، با نهایت تسهیلات به امر خرید وفروش می‌پرداختند برنز فراوان بود ونقاطی چون قرامرسل، کارتال وپندیق مرکز بافت قالیهای ترک بود[1].

۱. یورگا، **تاریخ عثمانی**، بخش «مراد خداوندگار»

ابریشم ومنسوجات ابریشمین وپنبه در ترکیه

با گسترش مرزهای عثمانی وتصرف شهر وقصبات حاکم‌نشینهای آناطولی، مؤسسات متعدد ومتنوع موجود در این شهرها وقصبات نیز در اختیار دولت عثمانی قرار می‌گرفت. منسوجات سرخ رنگ دنیزلی وآق‌شهر ونیز کرباس وململ‌های سفید ولطیف دستاری این شهرها معروف بود. سلطان خداوندگار این ململ دستاری را که به رنگ سفید وبسیار لطیف وظریف بود وبه کرباس گرمیان معروفیت داشت به سر می‌بست. گذشته از آن نوعی پارچه بافته شده در گرمیان ایلی به نام «آق‌ململی» به مصرف خلعت وبالاپوش می‌رسید وهم‌چنین ابریشم‌های آق‌شهر وبالیک‌سری از کالاهایی بود که در داخل وخارج مقرون به صرفه بود.[۲]

صوف آنکارا که شهرت خود را تا این اواخر نیز حفظ کرده بود وصوف‌های بافته شده در طوسیه، قلعه‌جک، ایاش وسیوری حصاری ونوعی قماش که به آن «مخیر»* گفته می‌شد به مصرف تهیه لباس رویی[۳] می‌رسید. ربیله‌جک مخمل وابریشم تولید می‌شد.[٤]

پارچه‌های ابریشمی تهیه شده در داخل ایالت قرامان وآقسرای قونیه ودیار بکر، «صُوفِ سفید» که به صوف ملاطیّه معروف بود، صوف «حسن کیف» (مخیّر) و«صوف عبائی» محصول ماردین، طی قرون چهارده تا شانزدهم در داخل وهم در خارج مورد مصرف قرار می‌گرفت. در «نفس حلب» وشام وبخشهای تابعهٔ آن کتنی (نوعی پارچه‌هایی که از مخلوط پنبه وابریشم بافته شد) و«مقدم» ومنسوجات مانند آن بافته می‌شد.[۵] در منطقهٔ قونیه کارگاههای بافت نوعی منسوج به نام «بوفاسی» و«آستر» فعال ومشغول به کار بود.[٦]

طول پارچهٔ توپ بوفاسی بافته شده در، گونن دوازده «آرشین» بود. که هر

۲. تاریخ هید وتاریخ عاشق پاشازاده.
*. پارچهٔ پشمین- م.
۳. دفتر مهمه شماره ۲۳ صفحه ۲۰
٤. دفتر مهمه، شماره ۲٦ صفحهٔ ۸٦.
۵. دفتر مهمه، شمارهٔ ۱۳ صفحهٔ ۲۰
٦. دفتر مهمه شمارهٔ ۲۳ صفحهٔ ۲۵

آرشین معادل ۷۰سانتیمتر است.[۷]

محصول پنبه که‌جزوکالا های صادراتی بود، در مناطق بین بورسه وقونیه و کلیلیا، سوریه ومصر به فراوانی بدست می‌آمد. بازار پنبهٔ به عمل آمده در مناطق بین بورسه وقونیه، در بورسه وایاسلوق (ایا ثلوق) بود وبازار پنبه منطقه آدنه بندر پایاس بود. کرباسهای طرابزون در قرن شانزدهم هم شهرت فراوانی داشتند، اسکندر چلبی رئیس دارایی دوران سلطان سلیمان قانونی که متجاوز از شش هزار غلام وخدمتکار در اختیار داشت، همه ساله برای تن‌پوش آنان از این کرباس خریداری می‌کرد که با کشتی برایش می‌آوردند.

معادن

مواد معدنی «شاپ» که از معادن فوجه، اولوبات وکوتاهیه وقراحصار شرقی استخراج می‌شد، توسط جمهوری جنواوفلورانس خریداری می‌شد. ونیزی‌ها از شاپ‌های فوجا با پرداخت یک مالیات معین استفاده می‌کردند وشاپ‌های کوتاهیه نیز از طریق نهر «بیوک مندرس» به دریای اژه ارسال می‌شد.

معادن شاپ وذیقیمت قراحصار شرقی گاهی از طرف حکومت استخراج می‌شد وگاهی نیز به صورت اجاره به افرادو مؤسسات غیردولتی به مقاطعه داده می‌شد در اواسط قرن شانزدهم این معدن (شاپ) به یک یهودی اجاره داده شده بود.[۸] در گوملی‌چینهٔ رو ملی نیز یک معدن بزرگ (شاپ) وجود داشت. هلندی‌ها تا قرن هفده میلادی با پرچم فرانسه از آنجا شاپ وپشم می‌خریدند.[۹]

معدن آهن بیله جک به سبب تأمین بخشی از نیاز سُرب وگلولهٔ ارتش عثمانی چندین قرن فعّال بود، معدن نقره «گموش حاجی کویی» اماسیه ومعدن مس کورهٔ قسطمونیه‌نیز جزو معادن معروف بود. مس معدن «کوره» در درجهٔ اول در اختیار مسگران سیواس، طوقات واماسیه قرار می‌گرفت ومانده به استانبول فرستاده می‌شد ومراقبت می‌شد که مس قاچاق به ایران برده نشود.

۷. دفتر مهمه شماره ۴۳ صفحهٔ ۱۵۵

* ماده‌ای از ترکیب آلومینیوم وسولفات پتاسیم طبیعی- م.

۸. دفتر مهمه شمارهٔ ۷صفحهٔ ۸۶۰.

۹. دفتر مهمه شمارهٔ ۲۳ صفحهٔ ۲۰.

۱۰. دفتر مهمه شمارهٔ ۷صفحهٔ ۸۹۳.

عثمانی‌ها از معدنهای نقرهٔ موجود در گموش حاجی گویی اماسیه آناطولی قصبهٔ «گموش» کوتاهیه ومعادن «اولوقیشلا» وگوموشخانه ونیز معادن نقرهٔ سدره قاپو که آنجا از «سرز» تا سلانیک سه ساعت راه است ومعدن نقره «نوووبردا» واقع در صربستان جنوبی استفاده می‌کردند.

معدن آهن بیله‌جک که در دست عثمانی‌ها بود و معادن آهن کیفی، «روندیق»، روملی و گامن‌گراد واقع در ایالت بنالوگه که از قرن شانزده به‌بعد به تصرّف عثمانی‌ها درآمد جهت تأمین و تهیهٔ لوازم‌جنگی عثمانی‌ها مدام در فعالیت بود. این معادن مشمول پاره‌ای معافیتهای مالیاتی بود[۱۱].

در ازنیق کاشی و بدل چینی و کوتاهیه (چینی) و کاشی تولید می‌شد[۱۲].

دولتهایی که با آنها مناسبات تجاری برقرار بود.

دولتهایی که نخستین مناسبات تجاری را با عثمانی‌ها برقرار کردند، دولتهای جنوا، و نیز، دوبرؤونیک و فلورانس بودند که با حکومتهای قبل از تشکیل دولت عثمانی همکاری می‌کردند. در کنار این دولتها، دول میلان، ناپل و اسپانیا نیز قرار داشتند. منتهی مهمترین مناسبات تجاری عثمانی‌ها با دولتهای جنوا، و نیز و دوبرؤونیک[۱۳] بود.

صادرات

حکومتهای عثمانی به حسب ایجاب و ضرورت با دولتی که با آنها روابط داشت پیمان‌های سیاسی و اقتصادی منعقد می‌کرد. در بارهٔ موارد فوق‌العاده و استثنایی طبق توافق با بعضی از کشورهای خارجی و ابریشم، پارچه‌های ابریشمی، پشم و پارچه‌های پشمی، پنبه و بافته‌های پنبه‌ای، پشم بهارهٔ گوسفند، پشم آنقوره، مازو، قالی، شاپ، صادر می‌شد.

۱۱. تشکیلات قاپی قولی جلد ۲ صفحهٔ ٦٤

۱۲. دفتر مهمه. شمارهٔ ۲٦ صفحهٔ ۲۱۱، ۲٦۱.

۱۳.در قرون وسطی تا خارج‌شدن «کفه» از دست جنوا: این دولت مال‌التجاره‌هایی را که توسط کاروانها از هندوستان و دیگر نقاط مهم به سواحل دریای سیاه می‌آمد خریداری کرده به بازارهای اروپا منتقل می‌کردند و ادویّه و ابریشم و سنگهای قیمتی و خام و مصنوعات عربستان را که توسّط ونیز و عربستان از هند و یمن و سایر نقاط به مصر ارسال می‌شد می‌خریدند و به اروپا می‌بردند.

گاهی نیز فقط بنا به خواهش دولت، مقدار بسیار محدودی آذوقه و خواربار صادر می‌شد.

هر کشوری که با عثمانی‌ها روابط سیاسی و اقتصادی داشت از طریق سفیری اجناسی را که صدور آن به خارج از خاک عثمانی ممنوع نبود با پرداخت بها درخواست می‌کرد. از طرف دولت به نقاطی که مراکز کالای موردنظر بود فرامینی فرستاده می‌شد که در مقابل دریافت وجه کالای موردنظر را در اختیار متقاضیان خارجی که اعزام خواهند شد قرار دهند[۱۴].

و پادشاه عثمانی نیز به همین ترتیب از خارج برای خزانهٔ خود جنس فراهم می‌کرد.

به این معاملاتی که بین دولتها انجام می‌گرفت، برخلاف تجار معمولی مالیات تعلق نمی‌گرفت اگر کشتی قصد صدور جنسی را (مال هرکس که می‌خواست باشد) به خارج از ترکیه داشت می‌بایست مطلقاً با اجازهٔ دولت باشد و دولت به این معامله صحه بگذارد.[۱۵] کلیهٔ اشیاء برمبنای نرخی که از سوی دولت تعیین شده بود خرید و فروش می‌شد.[۱۶]

به موجب عهدنامه از ابریشمی که مربوط به خزانهٔ دولت عثمانی بود وتوسط «مأمور مخصوص» و به منظور فروش به ونیز برده می‌شد تحت هیچ عنوان از سوی دولت ونیز پولی چون حق گمرک، حق دلالی، و غیره دریافت نمی‌شد.[۱۷]

تجار مسلمان و غیر مسلمان که با عثمانی‌ها روابط تجاری داشتند با احکامی که در دست داشتند می‌توانستند آزادانه به هرنقطه‌ای که جنس موردنظر ساخته و یا بافته می‌شد بروند و کالای خریداری شده را به استانبول ارسال دارند.[۱۸]

لهستان از سرزمینهای تحت تسلط عثمانی، مخمل و موم، عسل، و ونیزی‌ها

۱۴.در مورد یک فرستادهٔ لهستانی که برای خرید اعزام شده بود، طی فرمانی که در تاریخ ۹۸۸ هـ ق/ ۱۵۸۵م. به حکام نقاطی که در مسیر جاده‌ها بود دستور داده شده بود که در ازای دریافت وجه دوهزار ذراع کرباس مخصوص چادر، یک قطار نخ‌پنبه‌ای (معادل چهل و چهار حقه، هر حقه ۱۲۸۳ گرم) یک قنطار نوار پهن مخصوص دوخت چادر و یک قنطار اشیای مختلف در اختیار او قرار دهند.
(دفتر مهمه، شمارهٔ ۴۳ صفحهٔ ۳۳).

. دفتر مهمه شمارهٔ ٦ صفحهٔ ۳۹ حکم صادره به قاضی بورسا در مورد خرید مخمل موردنظر پادشاه لهستان

۱٦. دفتر مهمه شمارهٔ ۲۳ صفحهٔ ۲۵.

۱۷.دفتر مهمه شمارهٔ ٦۷ صفحهٔ ۲۰.

۱۸. دفتر مهمه شمارهٔ ۷۸ صفحهٔ ٦۳۱

ابریشم و منسوجات ابریشمی وادویه- از مصر- خریداری می‌کردند.[۱۹] عثمانی‌ها نیز از فلورانس ماهوت و از لهستان و روسیه پوست سمور و این قبیل کالاها می‌خریدند.[۲۰]

دولت عثمانی به منظور استحکام و ثبات رنگ منسوجاتی بافته می‌شد و نیز برای آنکه توپ پارچه‌ها متراژ معینی داشته باشند یک رشته اصول وقواعدی را تعیین و اعلام کرده بود. هیئت رئیسهٔ اصناف، مسئول سلامت، مرغوبیت و درست بودن متراژ توپ پارچه بود. در داخل کشور کارگاههای پارچه‌بافی و قماش‌بافی مدام تحت کنترل بودند، برای خروج کالا حتماً کسب مجوز ضروری بود، کلیهٔ اشیاء برمبنای نرخی که از سوی دولت تعیین شده بود به فروش می‌رفت.[۲۱] سلامت، ثبات رنگ و متراژ پارچه‌هایی که می‌بایست به خارج از ممالک صادر شود از سوی دولت کنترل می‌شد. و درصورت نداشتن نقص، مهر شده به خارج فرستاده می‌شد. به این ترتیب برای رقابت درحفظ بازار، مسائل با دقت لازم تحت کنترل بود.[۲۲]

کالاهای وارداتی

ونیزی‌ها که از قدیم با عثمانی‌ها روابط تجاری داشتند. کالاهای ماهوت، جیوه، سیم مسی، سفید آب سرب، کاغذ، شیشه، سنگ شیشه، رنگ، سوزن، منجوق، قیچی و آینه وارد می‌کردند[۲۳] از روسیه و لهستان انواع پوست، دندان ماهی و از فلورانس ماهوت که به آن، فلورین می‌گفتند وارد کشور می‌شد و باز از لهستان و فرانسه مصنوعات مختلف را وارد ترکیه می‌کردند.

مراکز مهم تجاری و اسکله‌ها

در معاملات تجاری عثمانی‌ها در درجهٔ اول ضرورت داشت که اسکله‌ها درجوار نقاطی باشند که کالاهای تجاری به آنجا انتقال می‌یافت. مکانهایی بر این مبنا تقسیم‌بندی شده بود. بنابر این بالطبع بندر استانبول در درجهٔ نخست قرار داشت، در

۱۹. دفتر مهمه شمارهٔ ۱۹ صفحهٔ ۱۶۳ و شمارهٔ ۹۷ صفحهٔ ۲۰

۲۰.۱۹۵. دفتر مهمه. شمارهٔ ۷ صفحهٔ ۶۲ و شمارهٔ ۴۲ صفحهٔ ۲۸۶ و شمارهٔ ۵۸ صفحهٔ ۱۹۵.

۲۱. دفتر مهمه شمارهٔ ۲۳ صفحهٔ ۲۵.

۲۲. دفتر مهمه شمارهٔ ۶ صفحهٔ ۸۴ و ۱۵۴.

۲۳. آرشیو نخست‌وزیری. شمارهٔ ۲۸.

این جا برای هر کالای تجاری یک اسکلهٔ مشخص وجود داشت. مثلاً اشیایی از ازمیر به استانبول آورده می‌شد و در اسکلهٔ ازمیر، تخلیه می‌شد کشتیهای بغدان در «اون کاپانی» کشتیهایی که برنج و جو می‌آوردند در اسکلهٔ «احتساب» پهلو گرفته کالاهای خود را تخلیه می‌کردند.[۲۴] حتی امروزه بعضی از اسکله‌های وارداتی در دوطرف «خلیج» چون یاغ اسکله‌سی (اسکلهٔ روغن) لیمون اسکلهٔ سی (اسکلهٔ لیمو) نام قدیمی خود راحفظ کرده‌اند. بعداز اسکلهٔ استانبول، اسکله‌های سلانیک، ازمیر، آولونیه، دراچ، پایاس، طرابلس، شام، صیدا، اسکندریه و بورسه بود. در دریای سیاه اسکله‌های کالاس، کفه، سینوپ و طرابزون در درجهٔ اول اهمیت قرار داشتند. مراکز تجاری داخل کشورعبارت بودند از:

ادرنه گومولجینه، فلبه، صوفیه، اسقوپ مناستر یانیه، بوسنه سرای در روملی، بودین، در بلگراد مجارستان، بورسه، آنکارا، قونیه، دیاربکر، ماردین و ارزروم در آناطولی حلب و شام در سوریه، قاهره در مصر و در عراق بغداد و موصل. مهمترین اسکله های ساحلی یعنی آنجا که «فرنگ»ها بیشتر بودند عبارت بود از «استانبول، قاهره اسکندریه، حلب، طرابلس،شام، سلانیک و ازمیر[۲۵].

در اسکله‌ها و مراکز تجاری از کالاهایی که مستقیماً از خارج وارد می‌شد حق گمرکی دریافت نمی‌شد.پس از اخذ این مالیات که در محدودهٔ تعرفه، اعمال می‌شد به تجار سند می‌دادند. اگر قرار بود که کالاهای وارداتی به صورت ترانزیت عبور کند در این صورت آن نیز تعرفه جداگانه‌ای داشت. انتقال کالاها از اسکله به داخل کشور توسط کاروانها صورت می‌گرفت.

کالاهایی که خروجش از کشور ممنوع بود

جنس و نوع کالاهایی که خروج آنها از کشور ممنوع بود درزمان صلح وجنگ غرق می‌کرد و آن نیز دلایلی داشت. اشیای ممنوع‌الخروج درزمان جنگ اشیایی بودند که یا به سبب نیازهای جنگی در داخل کشور به آن احتیاج بود و یا این اشیا درصورت خروج از کشور مستقیماً به دست طرف مخاصمه می‌رسید.

۲۴. دفتر مهمه. شمارهٔ ۷۱ صفحهٔ ٦٦.
۲۵. دفتر مهمه، شمارهٔ ۱۰ صفحهٔ ٦.

رقم اشیایی که درزمان صلح خروجش از کشور ممنوع بود کم بود، این کالاها عبارت بودند از: هرنوع آذوقه و بقولات، اسب، سلاح، باروت، سرب، مس، گوگرد، تیماج، چرم، بخصوص از این کالاها خروج پنج رقم اول درهرزمان و در هرشرایط ممنوع بود. فقط مواد غذایی، آنهم درصورتی که خروجش از کشور کوچکترین کمبودی را سبب نمی‌شد در مقام «لطف مخصوصه» گاهی به طور استثنایی خارج می‌شد. کالاهایی که خروجشان از کشور از نظر حکومت بلامانع بود، کالاهایی بودند که مازادشان پس از رفع نیاز داخلی به خارج صادر می‌شد.[۲۶]
اشیایی که خروج مازاد آنها در زمان صلح پس از رفع نیاز داخلی آزاد بود عبارت بودند از: موم طبیعی، پنبه، پوست گوسفند، کرباس چادری، برای دوخت چادر و خیمه، پنبه، نخ پنبه‌ای، چرم، پشم گوسفند، ابریشم و منسوجات ابریشمی که قبلاً نیز گفتیم برای رفع نیاز داخلی مازادشان صادر می‌شد.[۲۷]

غیر از آذوقه، اسب، سلاح، باروت، و سرب که موردنیاز کشور بود، به نظر می‌رسد که دولت عثمانی در مورد خروج کالاهایی نیز که صدور آنها به خارج آزاد بود به حسب شرایط و سیاست زمان تصمیماتی می‌گرفت و خروج آن را محدود و یا آزاد می‌ساخت.

۲۶. تجار ونیزی پس از تخلیهٔ کالاهایی که از ونیز و کرت آورده بودند به حکومت متوسل شده درخواست خرید چرم و پشم بهارهٔ گوسفند می‌کنند در فرمانی که به قاضی استانبول فرستاده شده و ضمن آن با قید و شرط با انجام درخواستشان موافقت گردیده چنین نوشته شده است:
«... من رضای شریف بر خروج متاعی که امروزه موردنیاز ممالک محرومه است و با خروج آن از کشور دچار تنگنا و مضیقه خواهیم شد، ندارم و منبعد اجازه نمی‌دهم تا ابزار و ادوات جنگ و جدال به کسی داده شود. دستور می‌دهم که به محض اینکه حکم شریفم شرف و صول یافت تحقیق کنی که کشتیهاشان چه نوع کشتیهایی است، چه زمانی آمده‌اند و چه متاعی آورده‌اند. چه مقدار گمرک داده‌اند و از اینجا قصد خرید چه مقدار گمرک داده‌اند و از اینجا قصد خرید چه مقدار چرم و پشم گوسفند را دارند و آیا چرم و پشم گوسفند موردنیاز ممالک محروسه است یانه؟ یعنی آن مقدار چرم و پشم که قصد خریدش را دارند موردنیاز ممالک محروسه است یا نه و با خارج شدن آن مملکت دچار مضیقه و تنگنا نشود. درصورتی که با شناختی که تو داری با خرید چرم و پشم مملکت محصور نخواهد شد کسی مانع خریدشان نگردد.. **دفتر مهمهٔ** شمارهٔ ٤٣.

۲۷. امریه به حاکم «پریزرین»:
«دستور داده می‌شود که دیگر موم، آذوقه، پنبه، پشم، سازوبرگ و سرب به کفار و اهالی دوبروونیک داده نشود. استماع شده است که برخی از ایالات موم، پنبه و سازوبرگ بار کرده‌اند و به کذار داده‌اند، به جز پنبه رضای شریفم بردادن سایر ملزومات نیست....» **دفتر مهمه**، شماره ۲۳ صفحه ۹٤.
رونوشت این فرمان به فرمانداران بسنه و هر سک فرستاده شده بود.

در فرمانی که مورخ ۹۸۰ هجری (۱۵۳۷ میلادی) که به قاضیهای نقاطی که دارای معادن بودند ارسال شده بود. (دفتر مهمه شماره ۲۳۵۹۵) ضمن اعلام اینکه خبر رسیده مقدار معتنابهی مواد کانی، به فرنگستان رفته است دستور داده شده است که به جز موم، پنبه، و پشم بهاره گوسنفد هیچ کالا یی به تجار خارجی داده نشود و مطلقاً از معادن سرب به کسی فروخته نشود. در مورد عدم خروج اسب از کشور نیز امریه شایان توجهی صادر شده بود. این فرامین نشانگر این است که تا چه حد به جلوگیری از خروج کالاهای ممنوع از کشور اهمیت داده می‌شد.

مثلاً در سال ۹٦٦ هـ ق/۱۵۵۸م مادر سلطان اردل هیئتی به استانبول اعزام داشته بود که این هیئت پس از پایان مأموریت خود به هنگام بازگشت قصد داشتند که اشیاء ولوازم خود را به وسیلهٔ چهارپایان حمل کنند به موجب فرمانی به حکام مسیر راه دستور داده شده بود که مطلقاً در این مورد از اسب استفاده نشود و به جای آن قاطر دراختیار هیئت قرار دهند.[۲۸] بجز این حکم، احکام مشابه بسیاری نیز وجود دارد[۲۹] همچنین به موجب قانون، فرمانده قلعه موظف بود که ورود و خروج کشتیهای تجار که از تنگه‌ها وارد قلمرو عثمانی می‌شدند کنترل کرده به آنها اجازه ورود و خروج بدهد.[۳۰] کشتیهایی که از تنگه دریای مدیترانه وارد می‌شدند در گلیبولی تحت کنترل قرار می‌گرفتند و آنگاه توسط «امین خرج‌خاصه» به آنها تذکره داده می‌شد.[۳۱]

* * *

دولت عثمانی وقتی که با کشوری وارد جنگ می‌شد تجار آن کشور را که در قلمرو حکومتش بود تحت نظر می‌گرفت. و اگر کشتی داشتند کشتیهایشان را ضبط می‌کرد و پس از برقراری صلح، تحت شرایطی که در عهدنامه قید می‌شد به صاحبانشان مسترد

۲۸. دفتر مهمه شماره ۳ صفحه ۲۳٦ متن حکم ارسالی به حاکم بودین در تاریخ ۹٦۷هـ ق/ ۱۵۵۹م.

۲۹. در دفتر مهمه شماره ۳۹ در صفحات ۱۹۰، ۲۵۰، ۳۴۱ و ۳۴۲ احکامی دیده می‌شود که دستور داده شده است از تحویل عسل، کرباس، بادبان، پنبه و پیه، آذوقه و اسلحه و سایر کالاهای ممنوع به کشتیهای ونیزی، فرانسوی، کرت و اشکانس خودداری شود. و همچنین از صدور آذوقه، شکر، کتان، نخود و عدس و غیره به خارج جلوگیری به عمل آید. همچنین به فرمانداران سواحل دستور داده شده است که از تحویل سلاح، الوار، موم، پیه، چرم، تیماج، پوست گوسفند، سرب، پشم گوسفند، پنبه، باروت، تیر، و آذوقه و دیگر اشیای ممنوع‌الخروج خودداری شود.

۳۰. دفتر مهمه شمارهٔ ۲۷ صفحهٔ ۲۷۷.

۳۱. دفتر مهمه شمارهٔ ۱۰ صفحهٔ ٦ و شمارهٔ ۱۲ صفحهٔ ۵۱۵.

می‌داشت تجار هر دو طرف تحت شرایط معاهده نامه‌ای مبادله می‌شدند.[۳۲]

اوضاع اقتصادی داخلی

دولت عثمانی طی قرون چهارده، پانزده و شانزده برای آنکه لوازم موردنیاز برای ارتش و نیروی دریایی را بی‌آنکه محتاج به خارج باشد در داخل کشور تامین کند، تدابیر لازم اتخاذ کرد و در صورت لزوم آنها را بی‌آنکه با تنگنا و دشواری روبرو شود بسرعت تهیه می‌کرده است.

فقط در صورتی از خارج مبادرت به وارد کردن اشیا و اجناس می‌کردند که موجودی داخلی کفاف نیاز را ندهد. به این ترتیب در هنگام لزوم هیئتی که به آن «تجار خاصه» گفته می‌شد به روسیه، لهستان و نیز بعدها نیز به انگلستان اعزام می‌شدند و کالای موردنیاز تأمین می‌کردند.[۳۳] برای تامین بالا پوش افراد ینی‌چری که سالی یک بار به آنها داده می‌شد سالانه از نقاط معینی پشم بهارهٔ گوسفند خریداری شده به کارگاههایی که در سلانیک و دهات تابعهٔ آن بود تحویل داده برای آنها پارچهٔ پالتو بارانی می‌بافتند.[۳۴]

همچنین مراکزی وجود داشت که لباس زیر افراد ینی‌چری از آنجا تأمین می‌شد.[۳۵] برای تأمین وسایل موردنیاز و نیروی دریایی چون تیر و تخته کرباس بادبان طناب مخصوص بستن کشتی به اسکله، قیر، نخ، پرک، پارو و آهن‌آلات مخصوص کشتی نیز مراکزی وجود داشت که فعال بود.[۳۶]

دولت عثمانی با وضع مقررات ممنوعیت خروج پاره‌ای از کالاها که در صورت عدم اجازهٔ دولت، خروجش از کشور امکان‌ناپذیر بود، نیازمندیهای مردم را درنظر داشت یک حالت موازنه و تعادل در مواد خوراکی و پوشاکی مردم در داخل کشور به وجود آورده بود و بالطبع به هیچ تنگنا و کمبودی امکان نمی‌داد.

* * * * *

۳۲. دفتر مهمه شمارهٔ ۴۲ صفحهٔ ۲۸۶ و دفتر مهمه شمارهٔ ۵۸ صفحه ۱۹۵.
۳۳. دفاتر مهمه شماره ۱۰ صفحه ٦ و شماره ۱۲ صفحه ۵۲۵.
۳٤. دفاتر مهمه شماره ٤۲ صفحه ۲۸٦ و شماره ۵۸ صفحه ۱۹۵.
۳۵. تشکیلات قاپی قولی جلد اول و دوم.
۳٦. تشکیلات مرکزی و بحریه دولت عثمانی.

در هر نقطه از محدودهٔ کشور عثمانی صاحبان هر حرفه صاحب تشکیلاتی و هیئتی بودند که اعضایی همچون رئیس صنف، کدخدا، مأمور اجرای مقررات اصناف و اهل خبره داشتند (کارشناس) هیئت از طرف اصناف انتخاب می‌شد و دولت وظایف آنان را تعیین و تائید می‌کرد. این هیئت در عین حال که مسئول عملکرد اصناف بود نقش رابط بین دولت و اصناف را نیز به عهده داشت. اصناف متخلف توسط این هیئت جریمه می‌شدند.

حکومت، ابلاغهایی را که می‌بایست توسط حکام شرع محلی به اصناف داده شود توسط این هیئت می‌داد. نرخ کالاهایی را که توسط اصناف خریداری می‌شد یا به فروش می‌رفت پس از تعیین و تثبیت در دفاتر قید می‌کردند.[۳۷] گذشته از آن چنانکه محتکری مشاهده می‌شد به شدت مجازات می‌گردید.

تعداد دکان هر صنفی در شهر و بخش محدود و مشخص بود. اگر کسی می‌خواست دکانی باز کند که تعداد دکان از حد معین تجاوز می‌کرد این عمل بسته به کسب مجوّز از طرف دولت بود، تعداد استاد کاران و شاگردان نیز شامل این مقررات بود[۳۸]. ارتقای یک شاگرد سادهٔ صنعتکار به دستیاری استاد کار و استاد کار شدن یک دستیار تابع مقرراتی بود و اسامی و مرتبهٔ شان در دفاتر مخصوص ثبت و ضبط می‌شد.

یعنی هر کسی نمی‌توانست به دل خواه خود مغازه باز کند و یا نام استاد کار بر روی خود بگذارد و دکاکین که مخفیانه و بدون مجوز دایر می‌شد بلافاصله بسته می‌شد[۳۹].

مؤسسه مندس

در اواخر سلطنت سلطان سلیمان و در دورهٔ سلطان سلیم دوم یک یهودی اهل پرتقال به نام یاسف ناسی به سبب پاره‌ای معاملات تجاری به دربار عثمانی راه یافت. از

۳۷. فرمان به قاضی استانبول که:
طایفهٔ نعل‌زن‌ها (کسانی که نعل و میخ کوچک به پاشنه کفش می‌زدند) از قدیم برای نعل‌کوبی کفش و پاپوش یک آقچه، برای چکمه، دو آقچه در صورتی که مهمیز داشته باشد سه آقچه دریافت کنند... حال آنکه شنیده‌ایم پاپوش و کفش را با دو آقچه و چکمه را با چهار و یا پنج آقچه نعل می‌کنند. مقرر می‌شود که آنها طبق قرار سابق نعل کنند و این مسئله به اطلاع آنان وعامهٔ مردم برسد.
(دفتر مهمه شمارهٔ ۵۱ صفحهٔ ۲)

۳۸. دفتر مهمه شمارهٔ ٤۷ صفحه ۷

۳۹. دفتر مهمه شمارهٔ ٦ صفحهٔ ۸٤.

وجود این شخص در مسائل سیاسی نیز استفاده می‌شد. وی موفق شد که انحصار تجارت موم طبیعی را بین کشورهای تابعهٔ عثمانی بگیرد. همچنین توانست انحصار فروش شراب را که لهستان از جزیرهٔ گرت می‌خرید و به افلاق و بغدان می‌فروخت در اختیار خود داشته باشد. یاسف دادن مالیات آن اجناس را از تنگه‌ها می‌گذرانید و به افلاق و بغدان می‌فرستاد. «یاسف ناسی» که به این ترتیب موقعیتی در ترکیه کسب کرده بود، به اتفاق خاله‌اش ، دوناگراسیامندس که در عین حال مادرزنش نیز بود یک مؤسسهٔ اعتباری شبیه به بانک در ترکیه تأسیس کرد و تسهیلاتی برای خارجیانی که با دول اروپای غربی روابط تجاری داشتند به وجود آورد. «موسسه مندس» اعتبار عظیمی در شهرهای بین سواحل هلند تا استانبول به دست آورد. این کمپانی یهودی به خاطر این اعتبار و عملکرد، بسیاری از مقاطعه‌های دولتی را در دست گرفت. عده‌ای از مسلمانان نیز وارد این مؤسسه شدند و در سایهٔ سرمایه و اعتبار آن مؤسسه به مقاطعه‌کاری پرداختند.[۴۰]

مبادلهٔ پولی

مبادلهٔ پولی در تجارت هم به وسیلهٔ پول عثمانی و هم پول خارجی صورت می‌گرفت. با توجه به اینکه پول عثمانی و سکه‌های طلای اتریش و ونیزی که به دوکایافیلوری معروف بود و عیار ارزیابی شده داشت و بعدها نیز سکهٔ طلای هلندی به نام «آرسلان لی - شیرنشان» دارای عیار معین و قابل قبول شد، مبادلات تجاری با هریک از این پولها انجام می‌گرفت.

واحد پول دولت عثمانی سکهٔ نقرهٔ آقچه بود که به واحد قیاسی، چهار آقچه معادل یک درهم می‌شد. در نیمهٔ دوم قرن شانزده در حلب، دیار بکر و ارزروم به مناسبت جنگ با ایران از سوی دولت، اجازهٔ ضرب «پول»، که از نظر ارزش یک هشتم آقچه بود داده شد.[۴۱] تا اواخر قرن پانزده یک دوکای ونیزی با چهل آقچه مبادله می‌شد.

عیار نخستین سکه طلای عثمانی که به دستور سلطان محمد فاتح ضرب شد

۴۰. **انجمن تاریخ عثمانی** سال سوم صفحهٔ ۱۱۵۸.

۴۱. فرمان بیگلربیک ارزروم: به سبب کمال احتیاج مبنی بر ضرب پول در ولایت ارزروم، اجازه داده می‌شود که در آن ولایت نیز چون حلب و دیار بکر پولی که هشت سکهٔ آن یک آقچه ارزش دارد ضرب شود از طرف مالیه حکم همایونی ارسال شده است. **دفتر مهمه.** شمارهٔ ۴۶ صفحهٔ ۲۷.

معادل عیار دوکاهای ونیزی بود. بعدها به عیار و ارزش سکه طلای عثمانی که «سلطانی» نام داشت افزوده شد. ارزش یک سکه طلای عثمانی که در زمان سلطان بایزید دوم ضرب می‌شد معادل پنجاه و چهار آقچه بود. یادآوری می‌شود که تا اواسط قرن شانزده یک دوکا، بین پنجاه و چهار تا شصت آقچه مبادله می‌شد. در تاریخ سولاق زاده آمده است که در زمان یاووز سلطان سلیم یک دوکا معادل شصت آقچه و یک «آرسلان لی» هلندی معادل سی و پنج آقچه ارزش داشت.

حدود اواخر قرن شانزده در حالی که ارزش یک سکه طلا شصت و سه آقچه بود به سبب بروز جنگ و نیاز به پول، آقچه تنزل کرد. یعنی نخست یک سکهٔ طلا به هفتاد آقچه بالغ شد و در سال ۹۹۲ هـ ق ۱۵۸٤ برخلاف قانون وضع شده توسط سلطان سلیمان قانونی [42] با یک صد درهم نقره، هشتصد آقچه ضرب شد که به تبع آن، سکهٔ طلا بیست آقچه دیگر ترقی کرد.

نگرشی به معاملات کالاهای وارداتی و صادراتی و معاملات ارزی

از آنجایی که دولت عثمانی تا اواخر قرن شانزده و حتی اواسط قرن هفده قسمت اعظم احتیاجات خود را در داخل کشور و از طریق استخراج معادن نقاط مختلف سرزمینش تأمین می‌کرد. لذا پول و ارز چندانی از کشور خارج نمی‌شد. برای درک دورنمائی از این دیدگاه نوشته پندآمیز «یغما»ی تاریخ نویس در مورد خروج پول از کشور و ورود آن به مملکت را که شایان دقت و توجه است عیناً در اینجا نقل می‌کند:

«در کتب قدما و حکما مذکور است که رغبت زیاده از حد سلاطین و پادشاهان به ورود امتعه و اشیای تجملی از کشور اعداودیگر کشورها مقبول و پسندیده نیست چرا که در اثر رغبت آنان به این امر، این مسئله در کشور نیز رواج می‌یابد و اموال و نقود مملکت به سبب ورود این امتعه از کشور خارج می‌شود. لازم است که بیشترین رغبت به امتعه و تحف داخلی باشد که مال از مملکت خارج نشود. وقتی از خارج متاعی وارد می‌شود اگر در مقابل آن اشیاء محصولات ممالک اسلامی به آنها داده شود همواره آقچه در مملکت می‌ماند.

طایفه «افرنگ» منسوجات بسیاری آورده از بلاد اسلامیه پشم بهاره گوسفند

٤۲.در زمان سلطان سلیمان قانونی با صد درهم نقره پانصد آقچه ضرب شده بود

آنقره[٤٣] (پشم بز که بسیار لطیف است)، مازو، شاپ (ترکیبی از آلومینیوم و سولفات پتاسیم که برای ضدعفونی به کار می‌رود–م.) قلیا و سایر امتعهٔ غیرمعمول البیع خریده باسفاین در اسکله‌های ازمیر، پایاس، صیدا و اسکندریه خالی کرده و در اطراف و اکناف ممالک توزیع می کرد و دیار آنکارا، حلب، صیدا و ترابلس و جملهٔ جبال، «دورزی» از آن اموال مملو می گردد.

اما آقچه‌ای را که درازای پوست سمور و پوستهای ذیقیمت وارده از دیار مسکو به روس‌ها داده می‌شود آن ملاعین صرف خرید امتعهٔ ممالک اسلامیه نمی کنند و با آنکه مبالغ هنگفتی صرف خرید متاعهای هندی می گردد، هندی‌ها از ممالک عثمانیه کالایی نمی‌خرند و احتیاجی هم به آن ندارند، فایدهٔ حاصل از اخذ حقوق گمرکی از این اشیاء خریداری شده به ضرر و زیان معنوی آن نمی‌ارزد، از آنجایی که درآمدشان بسیار است به خاطر عدم احتیاج به بلاد دیگر، مخارجشان اندک است ثروت دنیا در «هند» و نیز به سبب وجود قهوه در «یمن» جمع شده است. منقول است که متمولینشان ثروت قارون را دارند.[٤٤]

٤٣.صوف آنکارا از پشم آنقره بافته می‌شود. منظور یغما از صادرات پشم، پشم آنقره است

٤٤. تاریخ یغما، جلد ٤ صفحهٔ ٢٨٦.